۴۶۷

ظفر نامه

(شرف الدین علی یزدی)

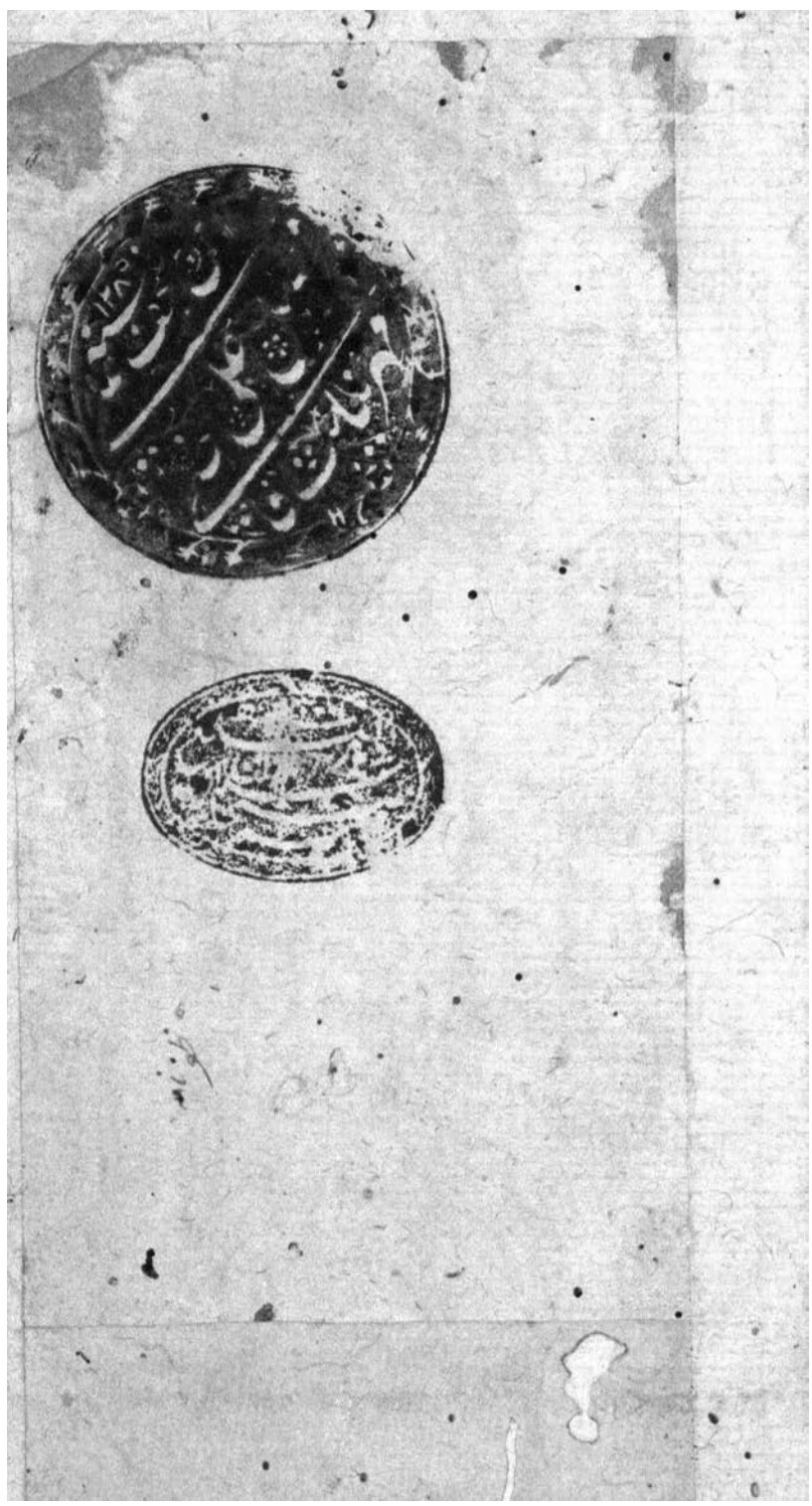

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم تمم بالخیر

حمد اکثیرا مبارکا لمن تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
طیبة دایمة علی خاتم الانبیا وسید الاولیا محمد وآله الاصفیا واصحابه البج
وعترته البررة الاتقیا ومقاله اول در ذکر صادرات افعال وواردات جوا
حضرة صاحبقران اعلا بنام خدایی که ازنام اوست، که مارا توانایی گفتگو
خداوند کل اشکار ونهان، نهان آشکارا بنیز دش عیان، طراز نده پیکر آفتا
نگارنده نقش ما را بر آب، خدایی که هستی مراو راز اوست، بجز هستی او فنا
جهان می نماید که هست ار چه هست، بجز ظل هستی حق دان یکیست، زهی صنع کامل ک
پدیدار شد هر چه هست آنچه بود، زیک خم برآورده صد گونه رنگ، فلک باشتاب و زمین
زیک شاخ رست آنچه بینی بهار، زنرمی گل باد درشتی خار، اگر طالبی آفرین
میالا بغیرش و ویبنده را، که هستی غیرش برایی صواب، خیالیست پیچو
یقین است کاول خدا بود بس، درین خود نیفتد شک هیچکس، کمن هو کاخر هم
ولی دیدهٔ عقل ما احول است، سوی ذاتش اندیشه را راه نیست، کاز ان عقل فر
سخن چون بذاتش رسد لب ببند، بذکر صفاتش ازان برفروز، مالک الملکی که چو
عنایت بی نهایتش مطعون من یفسد فیها ویسفک الدما، را بر سیر بر خلافت معرا
جاعل فی الارض خلیفه سروری آفرینش بفضیلت دانش وبینش کرامت نمود و
اولاد امجادش بتاج موفور الابتهاج ولقد کرمنا بنی آدم سرفراز کرد انید
وبحر عالم کمنت بملک وتصرف واسقم کم فیها ارزانی فرمود وقد الحمد رب ال
رب الارض ورب العالمین توانایی که رایت اقتدا سلاطین کام کار با
وکشورستانی برافراخت وصفحهٔ شمشیر مصقول بادشاهان جهان کشای را
چهره نمای فتح ونصرت ساخت فضاره ریاض شریعت آبیاری تیغ آتش

منوط گردانیده و سپهر سبزپوی اسلام نهان بسرخ رویی حسنات خون آشام غازیان مربوط
فرمود قادری که قهرمان تقدیرش سحاب عنبرین نقاب را بچترداری سلطان سخا مبرآن
فرمان داد جایی که حمایتش عنکبوت مبهوت را در معماری حصار پیروز انبیا و رسل گفت
و توان نخشید مثنوی
شهی چترا و ابر مشکین پرند
سری سدره از پای تختش بلند، جبانداوری خیر پیش بارگاه، بشرق و بغرب امتش پادشاه
بهرش زرفعت شده فرش عرش، پی گرد نعلین او عرش فرش، بشجاعی که خون دست بازو بجنگ
گفش ریزه سنگ بهازد خدنگ، خدنگش بکوری دشمن روان، رهاید ز اعدا ملت روان
بهرزد اشفاقش ز کفاز حیف، قوی داشت دست بنوت بسیف، هزاران هزار اوژن و دردرد
زجان آفرین خالق بیت بود، بر و باد بر آل و اولاد او بر اصحاب و احفاد و امجاد او
اللهم صل علی السید محمد و آله و صحبه و بارک و سلم کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن
ذکره الغافلون قال الله جل و علا و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان
الله و تعالی عما یشرکون پادشاه بی انباز و ملک علام و عالمیان بی تاویل و مجاز عظم شانه
و بهر بهانه قدرت مختاریت و مطلع برنهان و آشکار هرچه خواهد آفریند و از آفریده هرکرا
خواهد برگزیند سابقه عنایت ازلی چون رقم اختصاص بر صفحه حال برگزیده کشد
مقالید مقاصد و مرادات بقبضه اقتدار او سپارد و رابطه ارادت لم یزلی
چون برفعت و منزلت سروری تعلق گیرد عروج بر مدارج معالی بپایه تمکینش آسان
گردد پرتو افتاب تاییدات ربانی چون بر ساحت سعادت مقبلی تابد انوار آثارش
بسایه ابری که از بخار پندار معاندان در هوای خیال محال بندد پوشیده نگردد و
نسیم رضا و رحمت صمدانی اگر بر چمن اقبال دولتمندی طراوت بهار کیتی نگارش
بآسیب خزانی که از دم سیه دلان خضر نقصان و ذبول نپذیرد دنهال دولتی که
پرورده جویبار توفیق الهی بود از تندباد حوادث روزگار گزند نیابد و کاخ رفعتی که
بر فراخته لطف نامتناهی بابد مکر و احتیال اختلال نپذیرد
بزرگ کرده او ملک نبیند خورد عزیز کرده او را جهان ندارد خوار

ومصداق این سیاق صورة حال صاحب قرانی است که در بیان کیفیت آن شروع
میرود ومن الله العون والتوفیق والهدایة الی سواء الطریق

شمه از مفاخر حضرت صاحب قرانی

همایون شبی چون عروسی بصبر
همه ظلمتش روشنی سربسر
شبی قدر بالش ز روز روشن فزون
مشرف بدو زهره کاهر حصون
کواکب همه سعد و مسعود فال
مبارک تباشیر فرخ بفال
مرا بخت فرخنده یار آمده
مرا دولت اندر کنار آمده
بپیرو ا ختم مجلس از خاص و عام
بیارا ستم بزم عشرت بکام
برافروخته شمعی از نور فکر
خرد ساقی و می معانی بکر
نوازنده ساز بزم سروش
سراینده نغمه ذوق هوش
همه شب بدین گونه عشرت کنان
بکام دل ایام پرور دجان
چو صبح سعادت دمیدن گرفت
نسیم عنایت وزیدن گرفت
خروس ظفر تاج نصرت بسر
بپفشانده بال و بکسترد بر
بهنگام دولت جوا واز داد
دلم مرغ اندیشه بر وا رداد
زبان بسن جو طوطی دهن باز کرد
ز صاحب قران قصه آغاز کرد
که آن شاه دین دار گیتی ستان
بانداک زمان چون گرفت این جهان
جو زین برسمند سعادت نهاد
ز سر حد چین تا بپایان روم
چه از مصر و شام و چه از هند بوم
چه ایران چه توران چه جزو و چه بر
بجایی که بود از عمارت اثر
بقبض شریف خود آنجا رسید
بگیتی ستانی جو لشکر کشید
بهر جا سپاهش توجه نمود
نخست آن زمین نعل اسبش بسود
جهان گشت یکسر گران تا گران
جو فتح و ظفر لشکر از پی روان
بهر جا رسید و بهر سو گذشت
بتائید داور فیروز گشت
خدایی جهان آفرین یاورش
همه خسروان جهان چاکرش
شده سر افرازان را زیر دست
سپهرش پرستنده اوختی پرست
فلک بنده آفتابش غلام
زمانه مطیع و جهانش بکام
مرادی که در خاطر آراستی
جهان او بمودی که او خواستی
یقینش قوی بود و بینش درست
بخرد اد کردی از کس نخست
بنیروی مردی نوهنگ خویش
بگردون برافراشت اورنگ خویش
نه رایش بتدبیر محتاج غیر
نه امضای رایش بجز محض خیر
بتدبیر کاری که او می نمود
مشیرش خجل ماند و دولت بنود
هر انجا که از لطف کردی نگاه
ز رابنودی درانی بوم و راه
وگر آتشش قهر افروختی
یک شعله زان کشور
ز ارزیکن سایه انداختی

چو بیخ بیش خورشید بگداختی ۰ بخشم ارموی خرخ گردی بگاه ۰ شدی تیره رخساره خورشید و ماه
مدم از کین او کس لعالم نزد ۰ وگر زد دگر در جهان دم نزد ۰ خلافش بر اندیشه کس نگشت
که جز راه اقبال تقشش بن نگشت ۰ کس از خط فرمان او سر نتافت ۰ که بحو قلم تیغ بر سر نیافت
جو بخشش بادرنگ شای نشاند ۰ لعالم جز او تاجور کس نماند ۰ به پادشاهان آفاق پاک
بدرگاه او بنده یا زیر خاک ۰ چو روی زمین شد بفرمان او ۰ جهان غرقه در موج احسان او
سر گنج بگشاد و دست کرم ۰ دریغا نشته در بست و پای ستم ۰ بهر کس که روزی عطایش رسید
دگر کس او روی حاجت ندید ۰ بعهد همایون آن داد گر ۰ لعالم نماند از ستمهای اثر
بر انداخت رسم فسوس و مجور ۰ ز کشتی بیک باره تزدیک و دور ۰ نه در شهر محزن نه در کوه و دشت
خیانت خدا اندیشه کس نگشت ۰ رزوال عالم دران روزگار ۰ تو گفتی زمرد بدو در زمان
امان در زمانش بحدی رسید ۰ که منبوح شد رسم بند و کلید ۰ ز نقشی گرفتی لوح کتی زدود
همین راستی رستیش مهر بود ۰ تو گفتی زمین سر بسر شد حرم ۰ بافتاد آئین ظلم و ستم
بیومی که باران عدلش بشت ۰ دگر باره خاریگ جفایی نرست ۰ ز مرات دین زنگ بدعت زدود
ز باغ جهان خار عصیان درود ۰ مرادش ز شاهی و فرمان دهی ۰ ز بخت بزرگی و تاج تهی
مراعات دین بود تنظیم شرع ۰ همین اصل دید و جز این جمله فرع ۰ همه کوشش بهر اسلام بود
دگر چیزها دانه را دام بود ۰ ندیدی کس از خویش و از اجنبی ۰ گرامی تر از سنت اهل نبی
بجان معتقد بود سادات را ۰ همان اهل تقوی و طاعات را ۰ کجا کاملی بود از اهل علم
تواضع نمودی مر او را بحلم ۰ نکو داشتی اهل دستار را ۰ بتخصیص حفظی دین دار را
خواندشه دگاری از استی ۰ ز خلوت نشینان مدد خواستی ۰ بسوی مزار بزرگان دین
با خلاص رفتی ز راه یقین ۰ خو کار بزرگش فرا آمدی ۰ بخلوت سرائی نیاز آمدی
توجه نمودی بدادار پاک ۰ نهادی چنین تفرع بخاک ۰ مناجات کردی و خواهش گری
ز حق خواستی نصرت و برتری ۰ بسوز دل و آب چشم از خدا ۰ طلب داشتی حب خویش را
چو از ماتف دولتش ندای خروش ۰ صدای اجابت رسیدی بگوش ۰ روان سجده شکر کردی بخت
بصدق تمام و یقین درشت ۰ پس انگه سر از سجده برداشتی ۰ روای کوالمت بر افراشتی

ز گنجور کردی ذخایر طلب ۰ ز بسیار ریش ماندہ کردون عجب ۰ بخشیدی از چند و از چون برآ
کسی را کہ محتاج بودی فزون ۰ نماندی دران بوم کس را جدا ۰ دل از شادمانی زبان از دعا
چو زان بس بمقصود پرداختی ۰ قضا هر چه او خواستی ساختی ۰ هر میل طبعش بخیرات بود
کہ روشن دل و کامل الذات بود ۰ بسی نقد خیر پرداختہ ۰ بر ایوان کیوان برافراختہ
چه از خانقاهات فکنده خوان ۰ چه از مسجد جامع و غیر آن ۰ حسنات بوده مذاهب قرا از احسب
وز اندیشه در شاهراه نسب ۰ پدر بر پدر تا بآدم رود ۰ همه پایه بر تخت شاهی نهد
کمالات آن شاه دریا نوال ۰ فزون بود از هر چه بندی خیال ۰ علا یی قدرش قبای سما
چو تنگست کوته بوقت ادا ۰ مرتب کن حلهٔ ثنا هوار ۰ کہ اخبار شاهش بود پود و تار
از اول در ولادت شروع ۰ کہ کی کرد خورشید شاهی طلوع

کفار ولادت همایون حضرت صاحب قرانی

از نفس کلام قدیم پادشاه علیم عظمت کبریا و عمت نعماه حیث
قال عز من قایل فَمَا اَوْلَادُ رَبِّكَ اِنْ يَبْلُغَا اَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ مستفادی شود
کہ چون لطف فیاض علی الاطلاق در جزا نه اعطی کل شی خلقه ثم هدی خلعت محبت و صلاح
و تمکین و نکوکاری بر اندام دولت و بختیاری سعادتمندی بیاراید و از میامن برکات ان در
احوال و اوضاع اولاد و اسباط امجاد او آثار کرامی و نتایج ارجمند بظهور رسیده و مضمون
حضرت رسالت پناه ختمی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و ان صلاح الرجل لیدرک البطن
التالع برصدق این معنی دلیلی واضح و برهانی لایح و مطابق این اشارت و موافق این بشارت
حال فرخنده مال پدر نامدار حضرت صاحب قرانیست کہ جبلت کریم طراغای تغمده الله بغفرانه
بر مودت و دوستی اهل صلاح و تقوی مفطور بوده چنانچه در مقدمه سبق ذکر یافته و مدت العمر
بمجالسه و مجاوره سعادت نشان ان طایفه عالی شان رغبتی تمام داشته و شک نیست کہ انس
و الفتی بدین غایت بی مناسبتی ذاتی و اشنائی که در مجمع الارواح جنود مجنده
فما تعارف منها ائتلف واقع شده باشد صورت نبندد

مصرع

با خود آورده از انجا نه بخود بسته اند لاجرم از برکت دانه دوستی و دوستان حضرت
عزت که در کشتزار صدق نیت ان کامگار ستوده آثار [illegible] ش انبتها الله نباتا

حسنا بر آمده بود فضای صحرای صبیح المجال ابال از خرمن دولت و اقبال و دخل
کرامت و افضال مالا مال گشت بیت چو بخشش ز اقبال منشور داد
بهرش یکی نامور پور داد در عهد سلطنت قران سلطان خان تابان صبح بادشاهی
از افق تائیدات الهی دمیدن گرفت و شعشعه اختر جهانبانی از اوج عنایات
ربانی در خشیدن آغاز نهاد و تاریخ شب سه شنبه بیست و پنج شعبان سنه ست و
ثلاثین و سبعمایه موافق نخجاوئیل که مبدا اول دور سالهای منقول است در ظاهر خط دلکش
دلکش از حذر طهارت ماب تکینه خاتون که بآئین شرع مطهر در حبالهٔ ان نوین دین پرور
بود آفتاب وجود حضرت صاحب قرانی از مطلع ولادت فرخنده آثار طالع گشت
و ماه غره عالم افروزش از برج سعادت پایدار لامع شد بیت
بر آسمان بزرگی هلالی از تو بافت میوستان معالی کلاهی ز تو شکفند درست مغربی چون نهاد بر رویش
بسر چو کهکشان ماه پاره در نگرید جهانی در صورت انسانی بجهان آمده جهان نثار مقدم
همایونش ساختند و عالمی در کنوت فرودی قدم در عالم نهاد علم بادشاهی عالمش باوج
اقتدار بر افراختند بیت چو قدرش با سپهر افزود گردونی زبونش شد
چو ذاتش در جهان آمد جهانی در جهان آمد عابدان مجامع لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون
ما یومرون تا ذرات شریفش از آسیب عین الکمال محفوظ ماند بتلاوت و ان یکاد مواظبت
نمودند و مسبحان صوامع و الملائکة یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض تا پایهٔ
قدر منیعش با قصای مدارج کمال ترقی نماید بمداومت وظایف دعا مبادرت جستند
بیت که سرسبز باد ایمن همایون نهال که شد رسته در باغ جاه و جلال
جوانبخت باد او فیروزرای توانا و دانا و کشورگشای بتاج و بتخت جهان تازه باد
بر خصم او تاج دروازه باد و از طلوع ان نیر سعادت پرتو تحقیق رویای صالحه
که اشارت حدیث صحیح بتصحیح ان تصریح نموده بظهور پیوست و سر خواب فاجولی
بهادر که تومنای خان بتلقین ارباب الدول ملهمون تعبیر کرده بود و حقیقت ان
در مقدمه مسطور شد محمد تمت شد کوکب جغتای که بلسان تغیر عبارت او صاحب دولتی بود

از بطن هشتم تاجوی بهادر که انوار سلطنتش صبات خافقین منور گرداند و بعد از و از
سایش آثار عدل و انصاف اولاد و اخلافش بحنان روشن بماند از مشرق فتح و ظفر
ظهور اعاز نهاد و زمانه از و فور سرور و بهجت زبان تهنیت بنجوای
زهی خوابی که تعبیرش توبائی ... خوشا ان ایت که تفسیرش توبائی
برکت و از فرخ جبین
بحبته اش بحوا اقتاب می تابید که بر سریر سلطنت جمعت اقلیم را هر چه زود تر اقتابی
شود و کتی افروز و از امارات طالع مسعودش چون صبح صادق روشن می گردید که شب پریشانی
عالم عن قریب از صبح طلوع دولتش روزی کرد خورم تر از عید و نوروز و تحقیق این سخن
انست که چون در وضع قواعد سلطنت و رفع مبانی خلافت وجود مبارک ان حضرت
اساس و بنیاد دولت دودمان ثابت ارکان صاحب قران اخر الزمان بود و در طالع
چنان بنیادی هر اینه ثبات و استقرار لغایت مناسب افتد و احوال و اوضاع عالم را از
تغیر و انقلاب چاره نیست حکمت بالغه بدیع الامر من السماء الی الارض که در کارخانه تکوین
و ایجاد نقش نمی احوادث جهان کون و فساد بر بالا بسته چنان اقتضا فرمود که طالع همایونش
برجی باشد که ثباتش منافی انقلاب بود و متجلی باین صفت برج جدی است که ثبات در عنصرات
بخاک منسوب است و در فی الکیات از سیارات که زحل و جدی با انکه از بروج منقلبت
خانه خاکی زحل واقع شده و این غایت ثبات است در عین انقلاب و دلیلی از تقوی
تر بر استمرار و استقرار متصور نیست چه نزد اهل تحقیق مقرر است که نهایت کمال هر صفتی
در انست که با ضد خود معانق تواند شد همانکه از تامل در نظم اسماء حسنی تعالت و تقدست
روشن می گردد هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم و از این مقدمات
لطیف غریب بوضوح پیوست که از برای طالع حوادث کونی انچه در ان
ثبات و دوام مطلوب باشد موافق تر برج جدی تواند بود و شما مصدق
این دعوی از حدایق ازهار اسرار مقطعات حروف منزله قرانی استشهاد
میتوان نمود بیت مرد باید که بو تواند برد ... ورنه عالم پر از نسیم صباست
با لباس فکرت کهر سفته شد ... سخن پس که در پرده چون گفته شد
طالع فرخنده برج

جدي الطالع الله و صاحب جدي كه علو مصعد از علويات ثلاث اوست چه برتر
كوكبي است از كواكب سياره بحسب تسويه در دوم بود كه هنگام ولادت ارفع محلي است از فلك
دوازدهم اخانه رفعت است و اقبال و منصب و اشغال و بحسب برجيت در يازدهم كه خانه اياست
و اهالي تا اختر دولت خداوند طالع چون باوج سلطنت صعود نمايد بتدريج علو و رفعت منزلت
بر ساير سلاطين روزگار فايق و برتر آيد و صورت هر مراد كه بكلك اميد بر لوح انديشه
نقش بندد و بر حسب دلخواه بحصول پيوندد و ديز اعظم كه كوكب جلالت است و اقتدار در
دوازدهم كه خانه مقام است و قرار بمحل شرف خويش باعطارد صاحب خانه بمثابت دو آفتاب
باشند از بيت و دوم درجه محل راياث فتح و فيروزي برافراشته و منشور اقبال
بتوقيع سعادت نگاشته تا هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام اصلي خود ظهور فرموده
آنجا مقرر بر يادشاهي كرداند و آن مملكت را در زينت و رونق و معموري و عظمت از ساير
ديار و بلاد عالم بگذراند و مشتري كه بمنوع سعادت و حافظ صورت با مريخ كه كوكب
قوتست و قدرت در پنجم طالع كه خانه فرزندست افاضت عطيات ارجمند را متعاقب گشته
تا از كثرت اولاد و اعقاب سعادتمند و شوكت صورت دولت ابد پيوند قرنا بعد قرن
باقي و پايدار ماند و سعد اصغر كه درين طالع نجسته هم صاحب عاشرست خانه اجاه و اعتضاد
و هم صاحب خامس خانه اولاد و احفاد بمحل شرف خويش كه سيوم طالعست و خانه را قرنا
در شانزدهم درجه احوت ساز سعادت از پرده ملايمت نواخته و قمر كه واسطه وصول تاثير
علويات بسفليات اوست در چهاردهم درجه همان برج بر تو اقبال برداخته
تا از موافقت فرزندان و خويشان منتهي بسلطنت و يادشاهي باقصي مدارج
كمال رسيده تا انقراض عالم از تطرق نقص و زوال ايمن ماند

بيت

دور احكام هفت اختر امديد ... كه دنيا بدو داد خواهد كليد ... لاجرم قابله قبول و
حقش بمهد سلامت و استقامت برادر دودايه لطف ايزدش بشير دلپذير
تربيت و رعايت مي پرورد

بيت

بناز دايه اقبالش بدامن ... كه بر دوراورده
شه كامرانان ... زده ... و حق امام رضاء بگذرانند و من مبارك

بمبادی حد میز رسید از ریاض حرکات و سکنات او بجای سلطنت جهاندار یا چون نهضت
دریا حین از نسیم بهاری می دمید و از مجاری گفتار و کردارش نور سروری و نگاه کاری چون
بارقه برق از ابر اذاری می درخشید ابیات ببازی اگر نیرش آهنگ بود
حد شش زده بهم و او رنگ بود ۰ با آهن فولاد می داشت میل ۰ شد ندی بر شش کودکان خیل خیل
شد ندی کودکی بر سیاهش امیر ۰ یکی نقب زشتی بر بم وزیر ۰ ز چوب و زنی ادمی ساختی
بکاری ز هر سو برون تاختی ۰ چنان فرض کردی که فرمان تست ۰ به یرغو در او ردی او در نخست
حرو شش شدی جرم بر کمترش ۰ بریدی و بر نیزه کردی سرش ۰ سزا گفتی اینست بر کهتران
نه بچند دیگر سر از مهتران ۰ بحد بود مانند بازی او ۰ ببازی بند سر افرازی او
و چون در دیوان سخن قسمنا بیر و انچه عنایت نرفع درجات من تشا منشور دولتش
بطغرای جهان ارای و انتباه الملک موشح گشته بود خاطر خطیرش بر کوب بادبانان
کشتی نورد و ممارست سواری و مباشرت الات و اسباب نبرد میل تمام داشت و از
دوازده سالگی تا عنفوان شباب روزگار بعد اومیت شکار و مباشرت رسوم و آئین رزم و
پیکار می گذاشت بیت شب و روز در رزم بود و شکار ۰ دل و جان در اندیشه کار زار
ذات مکارم ایاتش مظهر لطف نامتناهی الهی و مکنون ضمیر مستنیرش مخزن خیر و نیکو خواهی
بود و انچه بحسب ظاهر از اثار قهر و سیاست در مبادی حال از بعض اتباع و اشیاع عالم اتفاق
صدور می یافت ضمانچه شرح پذیر خواهد گشت جهة ضرورات جهانگیری و لوازم کشورستانی
بود که بیت ملک را گر قرار خواهی داد ۰ تیغ را بی قرار باید کرد ۰ و دلیل بر انکه این
این سخن از تکلف بیگانه و از ریا بریست و نه از قبیل تصنعات منشیانه و از ایشان
سخن و ریست سر اشارت حضرت رسالت پناه است حیث قال صلی الله علیه وسلم الولد
سر ابیه چه از سلیل صلب همایونش داد گستری بر تخت خلافت جاودان باقی
باد که اگر گویند من المهدی الی المهدی هر گز از ان حضرت موری ارزده نگشته است
اهل عالم از دور و نزدیک باتفاق تصدیق نمایند بیت
جهانداری که گوی دولت اوبرد ۰ سلیمان قدر موری را نیازرد ۰ جوان بختی که با وجود

جمعیت اسباب ظرفه و حامکاری و آلات رودست ... ری یک لحظه اوقات
قدسی ساعاتش بشیوه ملاعب و ملاهی خانچه شیمه بهر خوشان شراب دولت و شیوه
جاه باشد ابدوده مکرده ملک روز کار سعادت آیاتش مطلقا با دای فرایض طاعات
و نوافل عبادات و تلاوت قرآن و غم خواری ... ن و جهانیان صرف می شود و
هذه العالی اظهر من التمش و ابین من الامس خلافت پناهی که حشمت فریدون و شجاعت
اسفندیار با عفت ذوالنون و عبادت مالک دینار جمع فرموده و ابهت و اقتدار
خسروان کامکار با متابعت سیر کوشه نشینان ولایت شعار در سلک توفیق
انتظام داده مصرع خداوندا نگه دار از زوالش ... و هو السلطان الاعظم
المطاع و الخاقان الاعدل الاکمل الواجب الاتباع رافع رایات الخلافه
بالعدل و الاحسان راقم ایات الرحمة و الرافة علی صحایف الامکنه و
الازمان ایة الله بین البرایا المجتهدین فی علی کلمة العلیا مقیض النعم الظاهرة
و الباطنة الموعود بلسان النبوة فی الایة الثامنة مشید مبانی الشرع المبین ظل الله
فی الارضین المخصوص بوفر الحظ من عنایة الاله الرحمن الحق و السلطنت و الدنیا و الدین
ابو النصر شارخ بهادر سلطان خلد الله تعالی سبحانه ملکه و خلافته و سلطانه چون
خامه مشکین عامه بعد ازین خصوصاً در مقاله ثانی و ذکر مناقب علیه و مواقف
سنیه ان حضرت عطر سائی خواهد کرد عنان بیان از شروع دران کشیده شد

مصرع کاغذ نه بحریست که پایان و کناری دارد ... و باز از اولاد
امجاد این حضرت انچه چشم امید از مشاهده ان روشن است و نه بواسطه اخبار
از دیگر دیار استماع میرود یوسف طلعتی مصر مملکت سلیمانی تمغامات ابراهیمی
و منزلات اسمایلی مشحون و بمکارم اخلاق مصطفوی و مآثر بسالت و شجاعت
مرتضی علی المصطفی و علیهم الصلوت و سلم غریز کرده و ارسته که
حجته ذات شریفش بصورت بشری ... تبارک الله کوئی که رحمت جسیم ... سلطنت سنای
که مانکه در حسن سیرت ... ای سریرت خلعت معاش پسندیده را بطراز الولد الراشد

تقدي بوالده الجيد منظر داشته به رسايل حلم وكرم ازاري مصدوده محسنات الابرار
سيات المقربين نظهور رسانيده ذات ملكي صفاتش جامع اصناف فضايل وكمالات
ومنبع انواع فواضل ومكرمات شعر ايمي واضحك خصمه وليه * بالسيف والقلم الفحوك والباكي
الدرر والدري خافا جوده * فتح با البحر والافلاكي * ذهن وقادش درادراك
دقايق حقايق واسرار مضمر نكاد زيتها يضي ولوم تمسسه نار وراي مشكل كشايش در
كشف خفيات رموز وحل معضلات امور كاشف سر نور علي نور بيت
ملك سرتي صورتش زاب وكل * پراز هوش مغز وپراز راي دل * بنوشد زاغيار سر قدر
كه راييش نكرد دازان باجز * زبان معجز نمايش كه ترجمان ملهم توفيق است حون كاه تقويم
بينه ان من البيان لسحرا روشن سازد بيت روح ازنهيب انكه مكروحي منزل است
اندر فتد بسجده كه سبحان ما ينزل * وحون ازنبان كوهر افشانش كه مفاتيح خزاين فضل
واحسانست دروقت تحرير اثار اشان علم بالقلم مشاهده فتد بيت
عقل والله شود ديده بماند حيران * دل مسور شود وقوت روان يابد جان شعر
اذا قال فالدر الثمين منتظم * وان خط فالوشي البديع منمنم لكلك لطايف لكار بدايع اثار
كه شرفات قصر شرفش بكتابه نون والقلم وما يسطرون مزين است محرابي بيت
اي حسن خط ازدفتر اخلاق تو يابي * سلطاني ازاوصاف تو حرفي زكتابي * بردر ودبوار
روزكار بهر ديار خوبتر صورتي نكاشته حاجت به بيان نيست لايحتاج الصباح الى المصباح
وچيزخامه مكرمت حرير در بطون اوراق مصاحف ومجلدات قراني ودر متون كتب ودرج
بل بروج شموس واقمار معاني وحمال كمال ودفي ذلك فليتنافس المتنافسون برنظر
ديده وران اطراف واكناف عالم بينكوتر وجهي جلوه داده مصرع لاجرم بعد المعاينة
چكويم در اوصاف ان سرافراز * كه هست از قياس از صفت بي نياز * وهر چند محقق است كه
كر بكويم واكر نه داند عقل كين طراز قباي دولت كيست بيت
اما چون قلم بنشر شمه از صفات محمدت ايا تش زبان بآب حيات شسته اكر مدكر اقلام
همايون استمداد نمايد شايد بيت چو وصف ذات فرمايش كند زبان قلم

بجب مدار که اب حیات از ورا یکی غره چنین افریش وروشنی دیده اهل دانش وبینش
خلاصه کارخانه ایجاد وتکوین صورت لطف ورحمت ارحم الراحمین بیت
نشانند هرشاه وستاننده گاه روان کشته فرمانش برمور وماه نمهد ارکیهان پشت جهان
سرتا جدداران شاه جهان وارث ملک سلیمان بن خلیل الرحمن المؤید من السماء المظفر علی
الاعداء مطرشعار شرع سید المرسلین قهرمان اهل الحق والدین المنصور بانظار الطاف
الملک المنان معیث الحق والسلطنت والدنیا والدین ابوالفتح ابراهیم سلطان خلد الله
تعالی فی مراقیه ماثر ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین ذوارف فضله واحسانه ابیات
وزان حشمت که بخشها نمودند دوابراهیم را رتبت فزودند یکی دولت سرای ملت آراست
یکی شد کارملک از عدل اوراست ازان کشت اش سوزنده ریحان وزین نارستم شد نوز جهان
ازان شد خانه فرکه پرنور وزین ملک سلیمان کشت معمور شکست مانی یک بت اذر بخجستی
وزین یک دین احمد راد رستی شد اسماعیل انرا کبش قربان وز اسماعیل این قربان سروجان
زمی نامی که هست از بخشش عام حروف ابر دیم زاغاز وانجام میان ابر دیم زین نام ایمن
دو چشم ما امت گشته روشن جهان نامی ازین نام بلندست سریر سلطنت زو ارجمندست
لاجرم زمزمه ازبان حال ومقال صغار وکبار مخوای این گفارست بیت
خدایا برحمت نظر کرده که این سایه بر خلق گسترده دعا گوی این دولتم بنده وار
خدایا تو این سایه پاینده دار وچون محل انکه برمنیان بیان بزواهر جواهر مفاخر ماثر ان حضرت
مشرح گردد مقاله سیوم است عنان قلم بصوب ثبت اخبار واثار حضرت صاحب قران
گیتی ستان انعطاف می یابد وبخت کیفیت طرز وسبق این تالیف وطریق ضبط و
تحقیق ان باز نموده می شود ومن الله العون والتائید انه حمید مجید گفتار در
خصایص این تالیف وذکر مزیتی چند که بان متفرد است درمیان اشباه ونظایر
تاریخ مفاخر ومآثر حضرت صاحب قرانی بروجهی که مسوده ان مکمل شده ودیباچه تعیزی
دران بزیادتی ونقصان نه بیاض خواهد رفت از سایر تواریخ ارباب دولت
واقبال واصحاب عظمت وجلال که متقدمان ومتاخران بنظام نثر نوشته اند

وبحاري وفارسي درسلك بيان كشيده بكونه غريب مخصوص است بي رموز وفوايد
وكثرت نفع چه سود بخش تر ميوه كه در بوستان تصانيف اين فن وشاخسار
خصايص هريك با ناملي تامل توان چيد الكاه كشتن است از غرايب احوال وعجايب
اتفاقات وانقلابات كه در طي اطلاقات احكام تقدير بر دقايق حيل ولطايف
تدبيرات مرتب شده باشد كه بهر آينه القاش الواح خاطر بيان اهل كياست ودانش
مرآتي بود صوانبماي كه هنگام وزيدن رياح دولت وفرصت در تحصيل مطالب عليه وتكميل
مراتب سنيه چهره راي صايب دوران توان ديد وكاه مسبوق بنكبار نكبت در بيرون
شدن از مضايق احوال واخطار وتحرز نمودن از طوارق احداث روزكار عكس تيري
منهج دران مشاهده توان كرد بيت جز عكس راي اهل سعادت كمان مبر اينه كه چهره نمايد در وظفر
وچون حضرت صاحب قراني از مبدا تاسيس كاخ فيروري وملك ستاني تا غايت ترفيع
شرفات قصر سلطنت وجهان باني مغطات امور را مجموع بنفس همايون خود التفات مي
فرمود بالكه تمام ممالك اسلام از ايران وتوران حوالت نكاه ميكران فرمان ان حضرت شده
بود همت عالي نهمتش در هيچ حال از توسيع دايره حكومت وتفسيح عرصه مملكت شبي بيارود زي غافل
وذاهل نغنود ودنيا سود در اثنار سفر بود كه ازين همدلشكر كشي وكشور كشاي لبريز باد شاهي
وفرمان روايي برآمد وباسلطنت اردي زمين هم در اثناي سفر دعوت حق را اجابت نمود و
بتخت شاهي بتجه تابوت رحمت نامتناهي الهي مبدل شد نور الله مضجعه بانوار الرحمة والرضوان
را جرم چندان بدايع وقايع كه ان موجد كتي ستان را روي نموده وان مقتدر اثار غريب واتفاقات
عجيب كه بر راههاز زين وتدبيرات اصابت اين ان صاحب قران سعادت قرين ترتيب
پذيرفته از هيچ نامدار سپهر اقتدار از سلاطين سلاطين وعظماي ملوك كامكار عشر عشير ان حرري
نيت مسموع وانكه كويد كه هست كونه اي وفرهتي ديكر تبين جزيات قضايات وبازغود
نقير وقطمير انچه سان كيفيت هر قضيه وتفتيش از چكونكي وقوع ان بتفصيلي كه درين صحيفه ظفر
التزام رفته هيچ نسخه از تواريخ ملوك متقدم ومتاخر اتفاق نيفتاد وبالكه صاحب منظوم مسه
تركي كفته كه بعضي از نخر ايب الموركه ان حضرت بنفس [illegible] اخر ذ متصدي ان نشده بوده

نگذاشت که بسبک تحریر درآید که شاید بعد ازین مردم باور ندارند و حمل بر تکلف و تصنع
نمایند و بدین سبب بسیاری از بدایع و وقایع و مخاربات که ان حضرت را در اوایل احوال
دست داده ناگفته مانده و هر که از مبادی تا مقاطع این کتاب بنظر تامل و تدبر درآورد
و از طرز و طرق نظایر و اخوات او واقف باشد متهم داند که اختصاص او باین درجه فضیلت
که اشارت بان رفته امریست واقعی و دران اصلا نگنجد تکلف و بخش آرائی بیت
محک خود از مایش بود ۔ که میعاد ذم و ستایش بود ۔ خود زان محک کزین پی عیار
بداند نقود سخن را عیار ۔ و مزیت سیوم حلیه صدق است و راستی و درستی قصص و اخبار چه
حضرت صاحب قرانرا در سفر و حضر صحبت اعاظم ارباب عمایم از سادات و علماء و فقهاء
و اهل فضل و دانش از بخشیان الیغور و دبیران فرس ملازم می بوده اند و همواره جمعی
از ایشان بر حسب فرمان قضا جریان هر چه وقوع می یافت از صادرات و فعال و اقوال
ان حضرت و واردات احوال ملک و ملت و ارکان دولت همه را بتحقیق می نموده
باتمام تمام قلمی می کردند و حکم چنان بود بر سبیل تاکید که هر قضیه چنانچه در واقع
بوده باز نموده شود بی تصرفی دران بزیادتی و نقصان تخصص در باب اصالت
و شجاعت هر کس که اصلا مراعات جانب و مداهنه کرده نشود خصوصا در انچه بشهامت
و حرامت الحضرت تعلق داشته باشد که دران نهج و جه مبالغت نرود هم باشارت
علیه الحضرت اصحاب بلاغت و براعت انرا کسوت عبارة پوشانیده بنظم و نثر در سلک
تالیف می کشیدند بهمان شرط که در ضبط ان رفته بود و بکرات در مجلس عالی بسمع مبارک می رسانیدند
و تا وثوق تمام بصحت ان حاصل میشد و بدین ضبط منظومه ترکی و مولفی فارسی هر یک ازان مشتمل
بر مات احوال و اوضاع الحضرت رقم زده بملک نظم و تالیف شده بود و بغیر ازان بعضی از
بندگان درگاه عالم پناه متصدی تدوین تاریخ ان حضرت شده در تفتیش و تحقیق ان سعی
بلیغ می نمودند و فضلا الحق پرداز در ظل تربیت و رعایت ایشان انرا بنظم و نثر ترکی و
فارسی مرتب و مکمل ساخته و پرداخته بودند و چون درین کتاب که سبب تالیف و کیفیت
وضع مقدمه و مقالات ۔ انچه بسبق ذکر یافته نوبت بیان بابین مقاله رسید حضرت سلطنت

بنای کرد خامهٔ تجدید درین مجال بذکر القاب مجسته قانش فاپرکشت الثقاتیه که بذات شریف
در جمع و ترتیب این تالیف از اول باز می فرمود همت از دیاد و تضاعف پذیرفت
و مجموع نسخ مذکور را منظوم و منثور ترکی و فارسی از تمام ممالک طلب داشته جمع آمده بود و
اماده نهاده و احکام توجه مبارک بانجمن فرخنده سه طایفه مردم از خواننده و دانسته و نویسنده
در حوالی بساط جلالت مناط از تعریف و احتیاط باقامت وظایف خدمت قیام می نمودند
بخشیان ترکی دان و سخن دانان فارسی زبان هر یک نسخه ازان نسخها می خواندند و در هر واقعه
جمعی که گاه وقوع ان حاضر بوده اند اوضاع از احناجه برای العین دیده بودند عرض می داشتند
و بعد از اطلاع بر مضمون نسخ و تقریر ارباب وقوف و خبرت بتکرر پرسش و استفسار تعیر و تطیر
ان انچه خاطر عاطر الحضرت بصحت در استی ان جزم می نمود بزبان در ربار گهربار ادا فرموده نویسندگان
بتقیید کتابت در می اوردند و بتکرار انرا باز خوانده محقق و مقرر می گشت و اگر خرده
امری در عقده ابهام و اشتباه می ماند با مخالفی همان نسخ و راویان واقع می شد رسل و رسایل باطراف
ممالک ارسال می رفت و از معتمدان صاحب وقوف که دران قضیه اعتمادی بر نخ بیشتر بود استفسار
کرده می شد و بدین طریق قصه قضیه تحقیق نموده در مجلس همایون قلمی میگشت و چند نوبت باز خوانده
تصحیح می یافت چنانچه جمع این تاریخ و نسق و وضع و ترتیب ان و ایراد هر قضیه در محل مناسب تالیف کتابیست
ارایست مطلق از حسنات حسن الثقات و نتایج خاطر فیاض الحضرتست و بعد ازان در جواب فرمانهایی که قرار ان
گرفته بمت تحریر می پذیرفت و دگر بار در مجلس عالی شرف اصغا می یافت و نبوشته اول و نسخه اصل رجوع نموده در تصحیح
ان مبالغه تا قصی الغایه صرف و اصلاحی که بخاطر همایون می امد کرده میشد و چون هر دو جانب الامتثال چنان بود که هر سه در سعود
اولی در مجلس همایون قلمی میشده مجموع بهمان ترتیب نقل کرده شود و اصلا تغیری در اصل قضیه نکند و متن واقع نگردد
و دران سواد التزام رفته که در هر واقعه جمیع جزئیات ان تا ذکر اوقات رکوب و نزول در سفر و تعین منازل
و تبیین مقادیر مسافات مواضع و مراحل هم باز نموده شود در ایراد انچه بتاریخ تعلق داشته باشد
تکلفی در عبارت کرده نشود تا تطویل نه انجامد و از وقوع تکرار که مستر سلان از ان اید نشود
مبالاتی چندان نرفت مگر بقدر اشعار که تکرار دران همانا بسیار نباشد و حوالی حوادث و
وقایع عالم بیکدگر مربوط و پیوسته است از بهر تحقیق مبادی احوال حضرت صاحبقرانی بایراد

حکایتی چند احتیاج است بنابرین اول شروع درآن کرده میشود وما التوفیق الا بالله علیه توکلت
والیه انیب ذکر خروج امیر قزغن خون قران سلطان خان بن یسور اغلن در شهور
سنه ثلاث وثلاثین وسبعمایه موافق توق یل ور الوس چغتای خان بر سریر خانی قرار یافت
دست تسلط وتغلبی برکشاد وپای طغیان از جاده عدل بیرون نهاد وانملک یبقی مع الکفر
ولا یبقی مع الظلم خلایق از سیب ظلم او بجان آمدند ومورد الاطاعت بیداد وش بلفغان چه سیاست
وقهری بافراط داشت حنانچه امرای الوس را اگر بقورلتای طلب داشتی هرکس از غایت وهم
در خانه خویش رسم وصیت بجا آوردی وبعد ازان متوجه او شدی بیت
زبس جور آن خسرو بخت گیر ۔۔۔ زمردم سراسر برآمد نفیر امیر قزغن که از عظمای امرای
عهد بود واوتاق او تیت بالجق امرای الوس چغتای اتفاق نموده یاغی شد ودور سلطان ایرای
بجمع وترتیب لشکر مشغول گشته عزم محاربه او کرد وقران سلطان خان خون واقف شد
بالشکر متوجه دفع او گشت واز قهلغه گذشته در صحرای قریه ارزنکی بتاریخ سنه ست
واربعین وسبعمایه اتفاق محاربه افتاد وامیر قزغن را چشم زخم رسیده یک چشم او زخم
تیری که از شست قران سلطان خان گشاده یافت تیره شد واز دیدن باز ماند وشکست یافت
وقران سلطان خان بطرف قرشی باز گشت ودران زمستان سرای عظیم شد واکثر جهانیان
لشکر او تلف گشت خون امیر قزغن بران حال اطلاع یافت لشکر جمع اورده اردوی همت بدفع
او نهاد ومتوجه قرشی گشت ودرسنه سبع واربعین وسبعمایه با او جنگ کرد وظفر یافته او را
از میان برداشت ومدت سلطنت قران سلطان خان در ماوراالنهر وترکستان چهارده
سال تمامی بود وبعد از وی مملکتش مدتی تحت تصرف امیر قزغن درآمد ودانشمندان چه اغلنها را
که از نسل او گدای قاآن بود بجائی برگزید وبعد از دو سال او شیونقار کرده وبدار القرار قرار
بیان قلی اغلن بن یسور وعدو بن دوا خان را بر سریر خانی بنشاندند بیت
شاهی که چو بر سریر شاهی بنشست ۔۔۔ دست دو رجود فتنه بگشاد ببست باهمت او حوصله دریا تنگ
بافوت او مرتبه گردون پست ۔۔۔ ومدت سلطنت او ده سال تمام دی شد وامیر قزغن بضبط مملکت
وتدبیر امور ونسق مصالح واصلاح جوانب جمهور بنوعی اقیام نمود که آثار مخالفت از اطراف

تواریخ سلاطین رفیع مقدار زیبد و ذکر خصال پسندیده اش دیباچه مآثر ملوک گردون
اقتدار بیت جهان پروری شیمه اش دین و داد ۱۱ حکیم خردمند نیکو نهاد
ستم را زیان عدل را سود دارد ۱۱ خدا ترسی و خلق خشنود دارد ۱۱ بروزگار فرخنده آثارش
دست ظالم حلقه تشویش بر در خانه رعیتی نزد و پای هیچ ستم پیشه آسایش ابرای کسی بلگام
مناقشه و مزاحمه نسپرد بیت هر خسروی کز اهل جهان فوت گشته بود ۱۱ از ایبک لطیفه قضا کرد زود
محتاج بود ملک بپرایه چنین ۱۱ اخر مراد ملک را کرد روزگار ۱۱ بر جاده قویم شریعت
و منهاج مستقیم طریقت راسخ قدم بود و صادق دم در وضع و تشریف از مواهب پدر نقش
غریق بحر و مشمول کرم دار معظمات امور که در ایام او وقوع یافت ان بود که از اردوی کرای
لشکر کشیده بدر هراة امد و شرح این حال بر سبیل اجمال انست که چون بعد از وفات سلطان
ابو سعید در تخت ایران از نسل چنگیز خان بادشاهی دوشوکت نافذ فرمان باستقلال
نیافت و امرای ترک در خراسان عموم تسلط و استیلای که سابقا ایشان را بود نداشتند
و در الوس جغتای خان او اخر عهد قران سلطان بود و بواسطه افراط سیاست و قهر خاطر قوم
کار و نهایت رسیده و متفرق گشته چنانچه اشاراتی بدان رفت ملک مغیث الدین حسین پسر
ملک غیاث الدین را که در مقدمه ایمائی باصل و نژاد ایشان رفته در هراة قوتی و مکنتی
تمام حاصل شد و شیخ حسن جوری و امیر وجیه الدین مسعود سر بدار با لشکر ارسته از شجعان
و ابطال از سبزوار متوجه او شدند و او نیز سپاه خود را مرتب داشته روی جلادت
بمقابله و مقاتله ایشان اورد و سیزدهم صفر سنه ثلاث و اربعین و سبعمایه در زاده لشکر
جانبین بهم رسید و جنگی عظیم در پیوست و در اول شکست بر سپاه ملک افتاد و بسیاری از ایشان
کشته شدند ملک با معدودی بیالای پشته برامد و اشارت کرد که رایت برافراخته
طبل فرو کوبند و از لشکریانش که متفرق گشته بودند و سیصد سوار باز با و پیوستند بیک
مردم خود را اول داده گفت یک حمله دیگر میکنم که ایشان بغارت مشغول شده اند و امیر
مسعود را چشم بر ایشان افتاد در ان متوجه ایشان شد و شیخ حسن از عقب او میراند
در ان حال از حسن اتفاق که در [illegible] بحقیقت عبارة از [illegible] یی هم از میان ایشان

شهر بي بروي شيخ حسن جوزي فرو برد چنانچه ازان جانب بيرون آمده و در زمان
جان تسليم كرد و او با بيمر مسعود سربدار گفته بود كه اگر من درين كارزار كشته شوم
روان بركرد و اصلا توقف ننمايي و چون شيخ حسن بر وقف فالي كه خود زده بود سر در
سر فضولي كرد امير مسعود بنا بر وصيت شيخ بلا توقف روي بگريز نهاد و سپاه ملك
پس از شكست غالب كشته تيغ انتقام در سربداريان بركشته روز نهادند و غنيمت فراوان
بدست ايشان افتاد و ملك بعد از حصول مراد حون بتفقد سپاه خود پرداخت هيچ
دهجه نبود كه از ايشان كسي بقتل نيامده بود اما بحكم اَلْاُمُوْرُ بِخَوَاتِمِهَا خلعت فتح و فيروزي
از خزانه نَنْزِعُ مَنْ تَشَآءُ وَاَنْتَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ بر قامت سعادت او راست آمد و حون
منظفر و منصور با غنايم و فتوحات نامحصور بهرات معاودت نمود نهال اقبال او نشو و نما
بكمال يافت و از بخار پندار در هواي دماغش سحاب غرور و اعجاب تراكم پذيرفت و بالكلية
باد اجداد ش مجموع از عين الثقات شاهزادگان جنگزي و حمايت امراي ايشان حكومت
بهرات كرده بودند او دم استقلال زد و باظهار شعار سلطنت حون تخين و تولت و رفع
چتر مجارت نمود و ديگران اقتدار در ميدان خالي تيز كرده چندگرت لشكر كشيد و تا
حدود اندخود و شبور غلبان تاخت كرد بيت حو خالي كرد دار گوهر خزينه
بيا قوتي نشيند البته و چون از ميامن عدالت و بردباري امير قرغن ممالك را النهر
بقرار خود باز آمد جمعي از مشايخ عظام جام كه با ملك حسين قرابت بسبي داشتند
و از حركات او كه برتر از حد خود مي زيست راضي نبودند پيش امير قرغن رفتند و از او
شكايت كردند و امراي اُرلات و اميرزادي كه ملك حسين با ايشان مصافي داشته بود
بسياري از مردم ايشانرا بقتل آورده و بزبان تشنيع بسمع امير قرغن رسانيدند بيت
مرسل جنگز خان برقماد كه كس كو هر شاه ناردبياد چنان غره شد غوري بدگهر
كه جز خود نيارد كسي در نظر امير قرغن حون بر حقيقت حال ملك حسين اطلاع يافت فرمود كه تا جيكه
راجه راه ان باشد كه دعوي سلطنت كند و از فرمان بادشاهان سركشد با دولت و غرور را از
دماغ بر بندد اورا به [illegible] دارالملك بارسرون كنم و بم بادپايان الملك [illegible] شهر و حصار او را

باخاک برابر کرده از خون بر دلانش صحون سازیم و بدین عزم تو اجیان مرا باطراف ممالک بفرستاد
که عساکر از اب امویه گذشته بمیعاد مقرر در بلخ جمع شوند و چون ان امر بنفاذ انجامید امیر قرغن در
رکاب سپان قلی خان روان شد و امرای الوس مثل امیر سان سلدوز و محمد خواجه اکبر و محمد تیلمش
و امیر اولجا تواپروی و امیر عبد الله بیت الکیوز و شاهان بدخشان جمع امدند و باتفاق روی
توجه بصوب هراة اوردند و چون این خبر بملک حسین رسید امیر اخر را با سیصد سوار بخبر گیری
روان ساخت تا انجا که تواند برود و کیفیت احوال باز داند و اگر یقین شود که لشکر چغتای
از اب عبور نموده است اصلا توقف نکند و سبک باز گردد و چون امیر اخر از اب مرغاب
بگذشت و گذشتن لشکر توران زمین از چون محقق شد روان مراجعت نمود و پیش ملک
حسین امده عرض داشت بیت قراغن سپهدار ترکان رسید ز توران ایران سپاهی کشید
با لات پیکار و ساز نبرد بگردنده گردون براورده گرد تو گوئی که گرده بفرمان دوی
همه ملک توران زاهن تهی ملک حسین بران سپاه و اعیان و اشراف مملکت خود را جمع کرده
صورت واقعه بطریق مشورت با ایشان در میان نهاد که بیت
سپاهی ز توران بایران رسید که از گردشان شید شد ناپدید گروهی بر حمله کوه شکیب
گروهی بر حمله چون سیل اندر نشیب نخستین مراعات جان کرده ترک پس انگه نهاده ز فولاد ترک
اصحاب ملک را هر یک رای روی نمود و چون سپاه توران هم بعدد زیادت بودند و هم
در جنگ صحرا از ایشان دلیر تر ملک یار انداشت که لشکر بیرون برود و اورا چهار هزار سوار بود
و ده هزار و پانزده هزار پیاده و ملک نمیخواست که از ابتدا در حصار و کوچه باغ پناه سازد
که دلالت بر خوف و عجز کند و مخالفان جرئت کردند لاجرم رای ایران قرار گرفت که هم در ظاهر
شهر روی بدشمنان اورند و در مقابله و مدافعه مردانه بکوشند و از جانب شرقی شهر از باغ
تا کهدستان دیواری بکشیدند و خندقی فرو بردند و اسباب و ساز محاربه و مقاتله از شهر
بیرون برده جنگ را اماده گشتند و ملک حسین مردم خود را بر بست و پیکار تحریص میکرد که
بکوشیم در جنگ مردانه وار چه اندیشه از لشکر بیشمار دل و زور و زهره بکار اوریم
جهان بر غلو و تنگ تار اوریم و امیر قزغن با سپاه صف شکن از راه دشتستان در امده و بکهدستان

نزول کردند و روز دیگر با جان و امیر او بجایتو و دستلیش و دیگر امرای سوار شده در دامن کا
گاه بیالای پشته بلند برامدند و لشکر ملک را بنظر احتیاط در اوردند و امیر قرغن فرمود که این
رسوم رزم و شکار نمی داند این محل که او اختیار کرده لشکرش زود خواهد شکست از دو جهت
یکی انکه هنگام حمله و اویزش ایشان از سر بالایی باید امد و سپاه ما را سراز زیر و دیگر انکه خون افتاد
طلوع کند بر چشمهای ایشان خواهد تافت و مقابل
نیک نه بینند و از انجا بلشکرگاه خود باز گشته
فرود امدند و روز دیگر صفها راست کرده روی جلادت بشهر نهادند و خون بمبر که رسیدند امیر
قرغن بفراز پشته برامد که تمام لشکر طرفین در تحت نظر او بود و سپاه خود را بجنگ امر فرمود
بهادران تورا ان زمین یکبار حمله کردند و لشکر هراة نیز دست مقاومت برکشادند و جنگی عظیم در
پیوست بیت زمین از موج مردان خون زان گشت ۔ سپر ماخشت و جوشنها گلین گشت
دلیران سپه درهم فتاده ۔ صلای مرگ در عالم فتاده ۔ تن از اسپ سر از بر نگون شد
همه صحرای کین دریای خون شد ۔ و لشکر ملک بعد از کوشش بسیار زار و زخم دار منهزم شدند
و از عقب اب در رهنها انداخته بودند اکثر دران وحل امیر اجل شدند و سپاه ترک از پس ایشان
رسیده دست بروی عظیم نمودند و شکستی فاحش بر لشکر هراة افتاد و ملک بشهر در امد و سپاهش گوچه باغ
متصل شهر را با کوشش فراوان ضبط نمودند و امیر قرغن با مراد لشکر منصور و مظفر بمعسکر خویش باز گشت
و بعد از ان لشکر هراة از دیوار پست بدر نمی امدند و روز دیگر امیر قرغن نزدیک شهر امد و محاصره
مشغول شد و سپاه ظفر پناه هر روز بجنگ پیش می رفتند و تا شبهنگام میزان محاربه و قتال اشتعال می
یافت بیت بدین گونه چل روز پیکار بود ۔ زمین پر ز خون و هوا تار بود
و خون ملک از مضیق محاصره در تنگ بود اکابر و اشراف شهر در میان داشت که قضیه بمصالحت رسانند
و بر انکه ملک درین محال الیشان را اخذیتی کند و سال دیگر احرام اخلاص بسته بدرگاه خان و امیر
برود و عذر جرایم و تقصیرات گذشته بخواهد و خون امیر قرغن حاکمی عادل رحیم دل بود و دوست
رعایا و عجزه و زرحمت اندوخرابی تمام بحال ان ولایت راه یافته بصلح رضا داد که بیت
رعایای مسکین بتنگ اندر اند ۔ ز تنگی بکام نهنگ اندر اند ۔ نه کار است پیکار و خون ریختن
نکشته درو کردن بیختن ۔ ملک حسین بر سم پیشکش و سا وری بسی جنیبه اسپان ارا سته و

و اصناف خواسته از نقد و جنس و غیران بیرون فرستاد و وعده کرد که چون امیر بمبارکی مراجعت نماید
و بتجمگاه فرود آید بنده متوجه احراز سعادت زمین بوس گردد و آن معنی را البهود و مواثیق مؤکد
گرداند و امیر قرغن بجانب ماوراالنهر معاودت فرمود و این وقایع در شهور سنه اثنین و خمسین و
سبعمایه که صورت حرف آن ذنب باشد براقی توشقان ذیل اتفاق افتاده و بعد ازین واقعه
کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و وقتی که دولت اقبال بدو داشت نقصان پذیرفت و سران سپاه هرات که اکثر
غوری بودند بغایت مسلط شدند و بقصد او اتفاق نمودند که اورا گرفته برادرش ملک باقر را
بجای او نصب کنند و ملک زین معنی دریافت و قدرت بر دفع آن نداشت و خود را بصفت
لگاه میداشت غوریان با یکدیگر اتفاق کرده بودند که چون ملک سوار شود فرصتی لگاه دارند و
اورا بگیرند روزی ملک از بتبان سرای خود سوار شده بیرون آمد دید که غوریان با همدیگر فکری
و غرضی دارند نفرس کرد که همان زمان قصد او خواهند کرد و جمعی از بادغیس آمده بودند و اسپی
چند در بازار کرده و غلبه بسیار او خرید و فروخت آن جمع شده درین حالت ملک را نظر بر ایشان
افتاد و غوریان نیز الفت این جماعت را بغنیمت دیدند غوریان از غایت حرص بتاراج مشغول شدند ملک
فرصت غنیمت دانسته گوچه غلطی بایشان داد و متوجه قلعه اشکلجه شد که اجداد او در حکمرانی هرات
بطرف جنوبی مایل بغربی شهر ساخته بودند و دران وقت معمور بود و مخزن بذخایر بسیار و در شهور
سنه ثلاث و خمسین و سبعمایه ملک حسین برحسب وعده که کرده بود از اشکلجه عازم ماوراالنهر شد
و چون بالنجار رسید امیر قرغن مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود و بانواعی نوازش مخصوص گردانیده
نوید داد که هرات را که غوریان به برادر او ملک باقر داده بودند بازستاند و باو ارزانی دارد
لیکن امرای الوس با ملک بد بودند و در هر وقت امیر قرغن را بران می داشتند که او را بگیرد و چون
امیر قرغن را سخن ایشان نمی نشنید اتفاق نمودند که ملک را بقتل آورند که بعد از وقوع کسی از ایشان
باز خواست نخواهند کرد و چون امیر قرغن ازین حال آگاه گشت ملک را طلب کرد و از قصد
و اندیشه امرا خبر داده فرمود که مصلحت آنست که هم امشب متوجه دیار خود گردی تا گزندی باو
نرسد ملک وظیفه وعار و شعار بجا آورد و او را وداع کرد و بمنزل خود باز گشت و چون شب
در آمد سوار گشته روی توجه بصوب هرات نهاد و چون بدالنجار رسید یک دو هفت بشهر در آمد

و در حصار بسند حکومت نشسته کس فرستاد و ملک با قرار گرفته محبوس کرد و از جمله وقایع
که بعد ازین ایام وقوع یافت آن بود که امیرزاده عبد الله پسر امیر قرغن از سمرقند لشکر
مرتب داشته بجوار ارزم رفت و از انجا تسخیر کرد امیر قرغن زمستان سالی سرای مخیم اقامت ساخته
و در بهار بگلذار فراتور پرداخته و تابستان در خرانی در شهر مونک رایت توطن افراخته و پیشتر
اوقات صید کردی و جانور انداختی روزی از مراعات حرم و اهل و از محافظت شرایط احتیاط
و تیقظ غافل مانده با لجذه کس بی سلاح از سالی سرای سوار شد و از چیچون عبور نموده در اوهنک
هنگ جانور انداختن گرد شاهانه شاهین صید آیین را بشکار طیور طیار پرواز می داد ناگاه
شهباز اجل بقصد مرغ روح او از مکمن اینما تکونوا یدرکم الموت لکن برکشاد و فیلق عمر بسر
دلدای که او ماقش او تاد بود و هم داماد امیر قرغن و از دیرگاه باز در مکمن کمین اشتهاز فرصتی
چنین می نمود مجال یافت و با گروهی غدار بر سر او شتافت و آن نامدار عدالت شعار را به تیر
غدر انداخته بر تیغ ظلم شهید گردانید و از امرا و خواص امیر قرغن طایفه بیت

ره و رسم شان رزم کین خواستن ۱۱ هوس ریزش خون و خو تاختن ۱۱ رزه جان شان روز شب جان زین
زین پشت اسپ و کجاوه کین ۱۱ در عقب قتلغ تمور در حوالی قندز باو رسیده او را دریافته
گرفتند و بشمشیر انتقام بگذرانیدند بیت سرانجام غدار بینود دنگو ۱۱ بود جذبه کنش را جهان کینه جو
و امیر قرغن را بالی سرای نقل نموده دفن کردند مصرع روانش بمینو پر از نور باد
و این وقایع در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمایه موافق انیت مُل دست داد ذکر حکومت امیرزاده
عبد الله بن قرغن بعد از حادثه امیر قرغن امیرزاده عبد الله از سمرقند آمده متصدی
منصب پدر گشت و امرا بمتابعت و مطاوعت او اتفاق نمودند و در اوایل بیان حال قتلغ
برقرار سابق بخانی مقرر و ممکن داشت و چون در زمان حیات پدر مدتی بسمرقند بسر برده نوز
و عشرات و لکش آن دیار فردوس وش خو پذیرفته خواست که مرکز رایات دولتش آنجا
عازم سمرقند شد و بیان قلی خان را با خود بیرد و هر چند امیر قزغن و دیگر امرا و ارکان
دولت پدرش از راه نصح و دولتخواهی عرض داشتند که مقام اصلی را گذاشتن از رعایت
حزم و دور است اصلاً سود نبخشید بیت و نکس که نصیحت عزیزان نکند گوش ۱۱ بسیار نباید بر نگشت مدام

ودر انجام دران سال بنا بر غرضي فاسد ونظري كه باجرم بيان قلي خان دم اشت بنقش الاقدام
نمرد ومتورشاه اغلن ببر ملسون متورخان را بجاي او بخاني منشاند ونشن بيان قلي را بسيخار ا
نقل نموده بجوار مزار مكرم شيخ عالم شيخ سيف الدين باخرزي قدس سره دفن كردند مصرع
مرقدش پر نور باد از شمع رضوان جاودان ذكر لشكر كشدن بيان سلدوز شكسته شدن
امير زاده عبد الله بحكم ومن يعمل سوءا يجز به الا قتل خان قلي بر امير زاده عبد الله مبارك نيامد وامير
بيان سلدوز لشكر جمع اورده از حصار شادمان متوجه سمرقند شد وخون بجدود كش رسيد امير
حاجي برلاس بن بورلقي بن ممولة بن سيوسكاي بن قراچار نويان با تمامت سپاه خويش با دپيوست
وبالتفاق بر سر امير زاده عبد الله امدند وجنگ كرده اورا براندند وبرادرش متورشاه را كه
بخاني برداشته بود از ميان برداشتند بيت چو بد كردي مباش ايمن ز افات
كه واجب شد طبيعت را مكافات وامير زاده عبد الله گريخته واز جيحون گذشته بيالاي
بقلان به اندراب رفت ودر انجا بسر مي برد تا وفات يافت اتباع واشياع امير قزغن مجموع
متفرق شدند وامير بيان سلدوز وامير حاجي برلاس كه از نوينان كامكار وامراي نامدار
ان روزگار بزيد شوكت واقتدار ممتاز بودند مملكت ماوراء النهر حوزه تصرف اورده متصدي
ضبط امور وسنق مصالح جمهور گشتند وامير بيان مرد حليم كم ازار بود اما بشرب مدام شغفي تمام
داشتي ومانند غنچه دلاله بي مراحي ويياله روزگار بگذاشتي حنانچه در سالي هفته هشيار نبودي
ولغير از نقش مصرع جز باده كه باد نيست ديگر باد بدست در انه پندار پيدا نه لاجرم باندك
زماني اينجناب ذيجاب شر وشور تيز شد وهرج ومرج بحال مملكت راه يافت واز امراء ونوينان
هر كس كه در مقامي بود بكلك پندار بر سر مسند پيشوايي وفرمان روائي بر صفحه تصور نگاشت در بيت
استقلال واستبداد بر افراشت هر كه بتيغي داشت مرغ خيالش در هواي سر
سروري وكردن فرازي نهاد وهر كه را قوتي بيشتر بود شهباز ارزوش در هواي سودا
سلطنت طيران مي نمود شهر كش با توابع ولواحق كه از سوالف ايام باز تعلق بابا واجداد
حضرت صاحب قراني وامير حاجي برلاس داشت برقرار در تصرف ايشان بود وچند در تصرف
امير بايزيد جلايير وبعضي از ولايات در تصرف امير حسين بن مسلا بن امير قزغن ذوالحيل

وحشم تلاش منصب پدری می کرد و در اولی یورغا سلدوز در بلخ با قوم خود دم از استقلال
میزد و در شبورغان محمد خواجه ابردی که اوماق اونایمان بود همین طریق می سپرد و شاهان
بدخشان در کوههای خویش سر بدیگری فرود نمی اوردند و کیخسرو و اولجانوی ابردی در
ولایت ختلان و ارهنگ همین سپیل داشت و امیر خضر لوری که یورت قدیم او مربول و
تا مکنت از نواحی کمر قندز بود مجموع لیوریان راجع او رکاه دیگری را در حساب نمی گرفت و
در میان این طوایف مختلف بکرات حرات مقابله و مقاتله واقع شد و مردم بسیار عرضه تلف کشت
ازان جمله محمد خواجه ابردی با میر ستلمش که حاکم قهستان بود و از قصد و محاربه ملک غیاث الدین حسین
به شک امده بماوراء النهر رفته بود و ازانجا باز گشته با میر محمد خواجه پیوسته و میان ایشان صداقتی
عظیم حاصل شده با یکدیگر عهد کردند که با اتفاق لشکر بسر ملک حسین کشند با مضای این عزم لشکر عظیم
ترتیب کرده متوجه هرات شدند و ملک نیز لشکر خود جمع اورده با استقبال ایشان روان نه
شد و محمد خواجه و ستلمش از غایت غرور و پندار رای خود مقرر کرده بودند که چون ملک را بیابند
در حمله کشند و تا سر پل از پی او نروند غنائم باز نه پیچند و چون ملک از اب مرغاب گذشته
در صحرای بنوان لشکر طرفین بهم رسیدند محمد خواجه و ستلمش تیغ کشیده پیش از همه حمله کردند
و از غرایب اتفاقات دو تیر از صف لشکر ملک بر مقتل ان دو سردار امد و هر دو بر خاک
هلاک افتادند و هیچ افریده دیگر را گزندی نرسید بیت نه خاکی بخون کس آغشته شد
نه یک مور در زیر پی کشته شد و لشکریان شوکت و کثرت منهزم و پریشان گشتند القصه
بسبب هرج و مرج اولوس چغتای را التش بلا بالا گرفت و فتنه و اشوب اشکار و نهان یافت
سایای بیچاره در کشاکش و پریشانی مبتلا و گرفتار ماندند ذکر لشکر کشیدن توغلقتمور
خان بمملکت ماوراء النهر چون اوضاع ممالک ماوراء النهر از حدث
یع مذکور بهم برامد توغلقتمور خان بن ایمیل خواجه بن دوا خان از نسل چغتای خان
که بادشاه چیته بود و او را بحسب و نسب سلطنت ان ممالک میرسید چشم و
اتباع خود جمع اورده لشکر برارات و در ربیع الثانی سنه احدی و ستین و سبعمایه
وافق نجاقان ئیل بر سم کشورکشای روی ارزو بسوی ماوراء النهر نهاد و از زمان

وفات ستر بشرین خان تمابین وقت سی وسه سال بود و درین قرن هشت خانی در
الوس چغتای خان بادشاهی کردند وچون غیاث تمور خان بعرض چغتای بلاق رسید که بقرب
اب خجند واقع است از صحاری تاشکنت بامراء وارکان دولت حالتی کرده صلاح
امر دران دیدند که الغ تمور که اوماق اوکرایت وحاجی بیگ که اوماقش ازکنوت وبیکیچک
که اوماقش قانغلی بود بر سم منغلای ازپیش روان شدند امراء ثلاث بامتثال فرمان مبادرت
نمودند وچون ازاب خجند عبور کردند امیر مانیزید جلایر قدم متابعت درراه موافقت نهاده
با قوم خود بایشان پیوست وباتفاق روی عزیمت بصوب شهر سبز اورد ند امیر حاجی براس
لشکرکش وقرشی وان نوای کرد اورده بعزم مدافعه ومعارضه ایشان سوار شد وچون
امضای این عزم مصلحت ندانست مش ازانکه سپاه جانبین بهم رسند عنان توجه بجانب خراسان
تافت بیت سعی تا برابد بتدبیر کار طریق سلامت به ازکارزار کشادر مشورت کردن
حضرت صاحب با امیر حاجی براس در مراجعت از اب خجون ملاقات کردن باجا تو غلتمور خان
الرای قبل شجاعة الشجعان هوادل وی محل الثانی فاذاهما اجتمعا النفس قد بلغت من العلیا کل مکان
حکمت بالغه حکیم تعالی وتقدس که وقوع هر امر بوجود سببی منوط کرد اینده وحصول هر
مقصودی بتوسط وسیله مربوط ساخته شغل خطیر سلطنت را که ظل مرتبة الوهیتست بدو
خصلت از خصال پسندیده ان نبی بازبسته اول رای رایی ثاقب که چون شب حادثه
تیک تیره شود به پرتو انوارش راه جانش نجات توان برد بیت
برائی لشکری را لشکنی پشت بشمشیری یکی با صد توان کشت ودوم شجاعت کامل
هنگام تلاطم امواج حروب وفتن وقوت قلب وسکون جاش مای حلادت وشاة
توان فشرد بیت بجائی که کار اندر آید بتنگ جگر باید انجا وطبعی درنگ
دلجب رتبه رای برشجاعت اقدم است وافضل وفواید تدبیر از عواید شمشیر وتیر اتم است
اوشمل تیغ اگرچه در تیز زبانی امتی است ایت فتح مبین از ملقن رای رزین اموز دوستان
هرچند بابوان میدان شمع سان درخشان است شمع ظفر از پرتو تدبیر صواب افروزد حکم
شمشیر اگرچه بر دلجوی رای مستقیم نقاد باید قبول ان بگردن دشمنان فرود اید وبپیوند

اگر تقریر مدبر باشد در دل خصم جای گیرد افتد روشنی دیده اقبال از غبار منکر که افزاید
در تاریکی مرو که روشنی میتوز دستگیر اید بیت بهنگام تدبیر مگیر ای نیک
از صد سپاهی حور دریای تاریک و مصداق این سیاق است که چون امیر حاجی برلاس
از توجه سپاه چغتای متوهم شد و بیورت قدیم را مهمل گذاشته عازم خراسان گشت و از
جیحون عبور کرده بکنار آب چیحون رسید حضرت صاحب قرانی بیت
جهان دار ارجمند کردون شکوه قیامت نهیب ستاره گروه فلک قدر تیمور دریادل
که باد ابر و رحمت ذوالجلال بیقین دانست که اگر مش ازین خویشتن داری کند
وطن اصلی یکباره زیر و زبر خواهد شد و مقام موروثی سمت قاعا صفصفا خواهد گرفت
چه بدرش امیر طراغای دران سال بجوار رحمت حق پیوسته بود بیت
بدر رفته و عم گریزان شده ز یکانه کشور پریشان شده مخالف خلط الوس در خط
وده عقاب بابال و پر و در چنین حال با وجود انکه سن مبارکش هنوز از حدود
و نهج سالکی تجاوز ننموده بود و اینه خیز میزش از صیقل تجارب روزگار جلا
سته رای مشکل گشای را که مفرح انوار تائیدات الهی و مهبط اسرار عنایات
ی بود بر کشف ان واقع مایل گماشت و دست سینه وشاد و بهمی الامر کار
بندشته بر سم مشورت بر صحیفه خیز امیر حاجی نگاشت که مملکت اگر بیحاکم بماند البته
خللها فاحش با وضاع ان راه یابد و سکان و اهالی ان حدود از صدمات
قهر و عدو مخالفان بکلی مستاصل گردند بیت
ملک بی سر چون تن بیجان بود حال تنی جان یقین ویران بود صواب این
ی نماید که چون شما بجانب خراسان خواهید رفت من بکش باز گردم و الوس
را استمالت داده از انجا بطرف خان بردم و امراء و ارکان دولت را
بینم تا ولایت خراب نشود و رعایا که ودایع حضرت افرید گارند به تشویش نیفتند
میر حاجی ازین سخن که نتیجه الهام ربانی و روایح سعادت و اقبال استشمام نمود
ن رایی را استحسان فرمود حضرت صاحب قران عنان دولت بصوب ولایت

منعطف داشته روان شد و چون بموضع خزار رسید حاجی محمود شاه یسوری را دید
که منتظر ای لشکر جثه را عجز جی شده کروهی انبوه متعجل تمامتر می آمدند و ندان طمع و
بنهب و غارت آن ولایت تیز کرده و کسیه ها از دار زواز پی ذخایر و اموال آن
حدود و نواحی دوخته حضرت صاحب قران بیاری دولت روز افزون
او را تسکین فرمود که شما چندان توقف نمائید که من بروم و با امراء ملاقات کنم
و با ستصواب ایشان آنچه یراق و مصلحت وقت باشد بقدیم رسد کلام شریف
ان حضرت چون مطلقا از تلقین ملهم دولت آسمانی بود چون حکم قضا هر کز در رهج
باب بار و مقابل نشد لاجرم ایشان با کمال شعفی که بر فتن داشتند همانجا
باستادند و حضرت صاحب قران بسعادت روان شد و چون بکشی رسید
امراء جثه نیز بانجا رسیده بودند با میران سکانه ملاقات کرد و چون ایشان
بارقه فر ایزدی در جبین مبارکش مشاهده نمودند مقدم همایونش را با نواع اعزاز
و اکرام گرامی داشتند و او را بر اظهار متابعت خان ستانه نمودند و تو
بیر قراجار را ایالت ولایت کش با توابع رواحی بر و مقرر شد و از میا
نقدکش سیل قهر و بلا که روبان دیار نهاده بود باز گشت و باران لطف
که امید ساکنانش از ان گسسته بود بار دیگر اغاز نهاد و مضمون

بیت

غم از قبل تو شادمانی کرد ۔ عمر از نظر تو جاودانی کرد ۔ کرباد بدو زخ بردازگوی تو کجا
آتش بهر اب زندگانی کرد ۔ بظهور پیوست و مردم کوته نظر را تصور ان بود که این
همه دولت عظیم است که ان حضرت را روی نمود اما قطره از زبان باد امی رساند

بیت

بوی تو نکرد دست صبا فاش نخورد ۔ تا بر تو وزد باد صبا باش نخورد

حضرت صاحب قران از پیش امراء جثه مراجعت نمود و سایه التفات بر ضبط
و محافظت الوس انداخت و لشکر از شهر بز تا بکنار اب چیحون فرمان داد
و با ندک زمانی سپاه بسیار جمع امد و از انجا نهضت فرموده با امیر خضر یسوری
بیورت و در بین راه میان امراء جثه مخالفت افتاد و باتمام لشکر خویش از ان

نواحی کوچ کرده باز گشت بشد و بار دوی تو غلقتمور خان پیوست شد و امیر بایزید جلایر
اتباع خود بحضرت صاحب قرانی و امیر خضر سیوری ملحق شد ذکر لشکر کشیدن امیر
حسین بجزم رزم امیر میان سلدوز و مدد جستن از امرا امیر حسین نبیره امیر قزغن
در نیولا از کابل توجه نموده بانک جنگ امیر میان سلدوز کرده و بترتیب و تجهیز لشکر
مشغول شد و ایلچی روان داشته از حضرت صاحب قرانی و امیر بایزید و امیر
خضر سیوری ملتمس امیر حسین مبذول دارند و امیر بایزید متوجه تو غلقتمور خان شود
تا امرا حجته را مجال بدگوئی و بد فرصتی نماند و امیر بایزید بامضای ان رای مبادرت
نمود و چون بولایت خجند رسید و خبر شنیدن که تو غلقتمور خان با مجموع لشکر
باز گشته است و در کنار اب جوباغرق خود پیوسته از ان اندیشه که وشت
ایمن گشت و همانجا توقف نمود و ازین جانب حضرت صاحب قران و امیر خضر
با لشکر از راسته بیت بلکه و قصد یک بیک صف دار بلکه حمله سر بسر صفدر
بی ارزخم تیغشان نازع مرکز نوک پیکان بجذر ما با هزبران بیشه هم بالین
با پلنگان کوه هم بستر روی توجه بجانوت امیر حسین اوردند و از قهلوغ گذرا
در ده اهنین کوبند گذشته با میر حسین رسیدند و با تفاق اعظم حصار شادمان گشته
که امیر میان سلدوز انجا بود و چون او قوت مقابله با الشان در خیر نمکنت خود
ندید بضرورت فرار اختیار کرد و روی بجانب بدخشان اورد و والیشان در
عقب او روان شدند و چون بیدخشان رسیدند شاه بهاء الدین که والی انجا بود
بکرنخت و مملکت بر تحت تصرف امیر حسین در امد و بعد از ضبط و بسق ان کیقباد
برادر کهتر و ختلانی بیاساق رسانید و چون صحیفه امال امیر حسین از میامن
امداد حضرت صاحب قرانی و امیر خضر بنقوش دولت و اقبال زینت پذیرفت
بر اسم منت و سپاسداری بتقدیم رسانید و ایشان بعزم معاودت روان شده
روی سعادت بولایت خویش نهادند بیت ظفر هم عنان نفرت اندر رکاب
بخت جوان حرم و کامیاب و چون گذار امیر خضر والیت و ذیابر

حضرت صاحب قرانی بود مکارم خسروانه اقتضا ران کرد که مراسم مهمان داری
بنوعی که لایق آیین بادشاهان باشد بتقدیم رسند در موضع کشم بدخشان از پیش
روان شده واز انجا بشهر سبز که پانجده روزه راه پیش است بچهار شبانروز قطع
فرموده مقام جاشت در الغ میدان که از ییلاق کش است نزول کرده بترتیب
طوی فرمان داد چون امیر خضر نزدیک رسید حضرت صاحب قرانی باشارت
حدیث نبوی راعلیه الصلوة والسلام که اکرم الضیف امتثال فرموده مهمان را
استقبال نمود وانچه از لوازم اکرام واحلال توانند بود باقصی الغایت بجای
آورد بندگان حضرت اسباب طوی را مهیا وآماده داشته بودند ومجلس انس
وعشرت را مقدمات بهجت ومسرت انتظام داده

بیت

شد آراسته مجلس ارجمند مهیا درو هرچه باشد پسند خورش خورده شد جام بردا شد
زجام طرب کام بردا شد ولبعد از طوی امیر خضر بولایت خود توجه نمود وحضرت
صاحب قران در مقر الهبت وجلال خویش استقرار یافت واقتاب مرحمت
انجهانش بر در ودیوار روزگار صغار وکبار ان دیار تافت

بیت

منور شد از نور عدلش جهان رعایا همه شاد وملک ابدان

ذکر رسیدن امیر حسین از حضرت صاحب قرانی نوبت ثانی در اثنای این احوال امیر توغلق سلدوز
با امیر حسین اغاز مخالفت نهاد وتیغ تمرد وعناد از بیابی اب داد امیر حسین را
خوش نیامد دولت باستظهار حضرت صاحب قرانی متعه نهاد وصورت
واقعه بارایی مشکل گشایش درمیان نهاد وامیر بایزید وامیر عزیسوری را بیزان
حال الکای داد حضرت صاحب قران از فرط فتوت ومردی که شیمهٔ ان خسرو کامکار
بود فی الحال بجمع سپاه فرمان فرمود وگردهی که در بزم رزم دم شمشیر زهر دمام را لب بعل
خوبان طراز را نگارند وتاراب بیچ کمند را حلقه وچین زلف ماه رویان خلق شمارند
همه پیرتن وشمشیر حربت دیر نگشت همه پیشکن ودلبند وپیل شکار اب ان دریا بجلبه لیکن ضعاف
که دید هرگز دریا مطاعه کرده وباچنین لشکر جرار روی شوکت وراقه از بصوب

معاونت امیر حسین اوزبک در موضع قهلغه امیر خضر با سپاه خود بموکب همایون پیوست
و با تفاق مدوان شده در حصار با امیر حسین رسیدند دشمن چون پیش از رسیدن
باد کریز دو یا ننهد هر یوار بی بنیاد که سیل بنیان نا رسیده از هم فرو ریزد گریخته بود
امیر حسین مقدم فرخنده ایشان را بانواع اعزاز و اکرام تلقی نموده در رسم طوی و اعز
بشرایط اقامت کرده هر یک بمستقر دولت خویش روانه داشت حضرت صاحب قران
چون از دربند اهنین بگذشت جز عساکر جلال پیوست که امیر حاجی برلاس که هنگام باس
از هراس امرای چغتا بخراسان رفته بود باز آمده بود با امیر مایزید ملاقات کرده
اتفاق نموده که لشکر ها جمع کرده بسر خضر لسوریان روند و امیر حاجی از پیش بکش آمده تا سپاه
ان جانب را کرد اورد و چون همای عالم ارای از ین جز اکاهی یافت با لشکر که بسفارت
ملازمت رکاب همایون فایز بودند از جایان کش عبور نموده با امیر خضر سوسته و تفلیس
روی توجه بصوب کش نهادند کشار در محاربه حضرت صاحب قرانی و امیر خضر لسوریان
برلاس و شکست ان
چون امیر حاجی از توجه حضرت صاحب قرانی و خضر لسوریان وقوف
یافت سپاه جمع کرده از پی ایشان روان شد و جنگ را اماده گشته و در موضع اقبار لشکر طرفین
بهم رسیدند بیت پر از ناله کوس شد مغز میغ ها پر از آب شنگرف شد جان تیغ
ها ز ها برامد ز هر دو کروه ها بیابان بند اسمح بید از کوه ها دلیران همه درهم اویخته
چو رود دوان خون همی ریخته بهادران هر دو سپاه کوششی نمودند که زمانه از ذکر اثار رستم و
اسفندیار شرمسار شد و بها ها کذار از فراز حصار فیروزه کار بهر بر نهاد و از اعیان
امرا ارزدوان بخشی عرصه تیغ فنا کشت و عاقبته الامر صبح طفر از مطلع اقبال حضرت صاحب
قران بی همال بدمید و نسیم فیروزی بر رایت نصرت شعار خضر و کردون اقتدار وزید و امیر حاجی
از انجا که بخته رو بجانب سمرقند نهاد و با میر مایزید ملحق شد حضرت صاحب قران با لشکر شهر شهر
امیر خضر و لسوریان عزم سمرقند جزم کرده از عقب او روان شدند و در اثنار راه لشکر کشی با جمعی
ده سعادت از دست داده و مای جبارت به بی راه ضلالت نهاده و کریزی ها هنگام نموده با میر حاجی
شد امیر حاجی بن مبارک بن طوغان بن قاوان بن شرغه بن اجار یونان کسی پیش

حضرت صاحب قران بماند امیر خضر این معنی را حمل بر مواضعه کرد و توهمی بی وجه بخاطر خود راه
داد و چون مصادقه و مصافات را بناخن بدکانی بخراشید چنانچه اثر آن از مجازی گفتار
و کردارش هویدا گردید حضرت صاحب قران لختی گشت که امیر سوری اگر چند بخضر موسوم است
راه صواب گم کرده از و کناره جست و صلهٔ رحم را ملاحظه فرموده با امیر حاجی بکور روانه شد و با امیر حاجی
برلاس ملحق شد و باتفاق متوجه آمیر بایزید گردید امیر بایزید از مقدم فرخنده آن حضرت نهایت مسرت
و شادمان گشته رایت افتخار و استظهار برافراشت و از اقامت وظایف ترحیب و تعظیم و لوازم
اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت و لاغرو بیت از اوسبذه که بود در رکاب تو
خورم و لاتی که تو انجا سوگنی گشاد در محاربه حضرت صاحبقرانی با امیر خضر سوری
حضرت صاحب قران چون مدتی با امیر خضر طریق مودت و مصادقت مسلوک داشته بود و دوارد و قایق
مراعات و محافظت جانب او در هیچ باب نکته فرو نگذاشت دران ولا که خدمتش از بدکانی
خویش رقم عذر و مکری که اصلاً بسراپرده این خیر مبین ان حضرت نگشته بود بر صفحه احوال او کشید خاطر
خطیرش ازین اندازه از و آزرده گشت چنانچه حمیت خسروانه هیچ وجه تحمل ان عنان رخصت
نمیداد و امیر بایزید و امیر حاجی چون از انهک قصد او داشتند درین حال بالتفاق لشکری گران
تر تیب کرده متوجه امیر خضر شدند و حضرت صاحب قرانی بیت انکه چون آتش سنانش را
باد جلوه دهد سر افرازی فتح مینی که زبانه زاو چون سمندر می کند بازی برسم منهزمان
از پیش روان شد و چون از عقبه کش عبور فرمود در موضع سروش تلاقی لشکر طرفین اتفاق
افتاد امیر خضر هر چند میدانست که سررشته دولت بخطا از دست داده است و روزکار بر
گشته اش دمبدم بگوش جانش فرو میخواند که بیت سالها جام جم بدست تو بود قدر نشناختی کی کنند
بر ده بودی و داوت امده بود چو شوکتی باختی کی کنند اما مدامت ناامیده بنود بتکلف جلادتی اظهار
کرد و سپاه خود را مرتب داشته در مقابله بایستاد از طرفین کوركه و کوس فرو کوفتند و دلاوران بانیزه و خنجر و شمشیر هم آویختند بیت
بر خیز بر دباد هوا خاک مرو که بر باد دادا ب حیات آتش سنان پیکان چو عشق در حرم دل کرد
حریم چو عقل قبه سر ساخته مکان ما که تیر محو غمزه دلدار دلربا که تیره محو قامت جانانه جان سنان
بر کشتگان خود که بر رسم فاتحیت چشم رزه خود ده عشاق خون فشان تا بر فوات عیش نالد بسه

رخسارش از بان نشان گشته بر دهان ‌ ‌ هوای معرکه از گرد سیاه شد و زمین
نبرد گاه از خون دلیران لعل فام گشت امیر خضر خون طاقت مقاومت نداشت تجو
روزگار دولت خود پشت کرد و مانند بخت برگشته روی فرار بصوب ادبار آورد
بیت ‌ ‌ پلنگ دمان گرچه باشد دلیر ‌ ‌ نیارد بروز دن پنجه با بزه شیر ‌ ‌ و امیر بازید
از مایمن اقبال حضرت صاحب قرانی در مسند حکومت متمکن گشت و امیر حاجی نیز حاکم قوم
خلج شد بیت ‌ ‌ طمع خوبی بکرد مقتدان کرد ‌ ‌ که زود از مقبلان مقبل شود مرد
لما سر لطایف خفیه که در ضمن تقدیرات الهی مضمر است و عقول بشری از فهم حکمت ان
قاصر و بیخبر درین اثنا طریق صواب از نظر بصیرت امیر بازید پوشیده داشت
و روز دیگر از بی دولتی خیال محال بسته خواست که نسبت با حضرت صاحب قرانی غدری
بکار دای انور ان حضرت چون پیوسته مطرح الهامات ربانی بود بحکم اتقوا فراسته المومن
فانه ینظر بنور الله در مجلس ان شعبده را بفراست دریافت و بهانه زعاف دست بتیغ
نهی کرفته بیرون آمد و فی الحال سوار شد و بر پشت اسب ترکش بر میان و دل و
بر عون عنایت ملک دیان بست و روی توکل به بیابان نهاده از ان ورطه مخوف
خود را بکنار اندا خت از اکه حامی حفظ الهی محافظت نماید از اسب غدر ماندان
کنند نا بد و طایر دولتی که از آشیان عنایت از بی پرواز کرد بدام مکر و حیله بند فرما
پای نکرد بیت ‌ ‌ اگر کوه آهن بجنبند زجای ‌ ‌ مجنبد درکی تا نخواهد خدای
و چون امیر حاجی بر لباس از رفتن صاحب قران واقف شد از پی کس فرستاد
رای عقد کشایش را اکاهی داد که خبر رسیده که عبد الله طایغو زنده چشم پسر
محمد خواجه ایردی لشکر فراهم اورده اند و اندیشه مخالفت و عصیان در سر دارد از ماز
آب عبور نماید و لشکر چول را جمع اورد و ازین جانب نیز چوغام را با انبوهی تمام از
پی خواهم فرستاد تا دفع ایشان کرده اتش فتنه بالا کیرد سعی علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
چوغام پسر الداوود ارین اوجار بن لالا بن قراچار نویان بود حضرت صاحبقران چون
بکیفیت ان حال اطلاع یافت با سپاه چول پی انکه انتظار وصال چوغام کشد روی

سعادت بلوغ ان حادثه نهاد و امیر بایزید از جلگای کشن مراجعت نموده بخجند رفت
و چون حضرات صاحب قرانی بجوانی ترمذ رسید شیخ علی جرجری مایی حسارت از
حد تجاوز بیرون نهاده با لشکر پیش امد و در موضع الکار اتفاق پیکار افتاد در رسیدن لشکر
بیکدگر جهان تود و شکست یافتن مخالفان حال دلاوران موکب ظفر پناه بحیله اول ایشان را
برداشت و ترمذ کهنه و نو را بیده متفرق و پراکنده گردانیدند و چون ازان جنبش برخاست
ترمذ کهنه مخیم نزول همایون باخت ذکر لشکر کشیدن نوغلقمور خان ماوراء النهر
نوبت دوم چون نوغلقمور خان را داعیه سلطنت مملکت ماوراء النهر و یکباره
در ان همت گرفت لشکری قیاس جمع اورده در جمادی الاول سنه اثنین وستین وسبعمایه موافق
اودی ئیل روی بان دیار نهاد و چون بخجند رسید امیر بایزید جلایر مکر متابعت برمیان انقیاد
و امیر بیان سلدوز نیز طریق اطاعت سپرده برسم استقبال بسمرقند بیامد و امیر حاجی بر
بانکه نوبت اول مخالفت کرده بود توکل شعار ساخته پیش خان رفت و در اثنای این حال
خان بکرفتن امیر بایزید و کشتن او فرمان داد و امیر حاجی برلاس مه
قرار اختیار کرد و رو بولایت کش نهاد و بعضی از الوس
و از سپاه چنه کشمریان غلبه بکامنی او از عقب بیامدند و جنگی دراقع شد و جماعتی برلاس
کشته شدند و امیر حاجی متوجه جزاسان کشت و چون بخراشه رسید که قریه ایست در بادیه چون
از ولایت بخارا جمعی از اشرار انجا اورا بایذید کوبرادر اش بخبر کرفته بقتل اورد و نوغلقمور
بعد از فتح جزاسان از اثار اقدام صاحب قران کیتی ستان بعد از انکه جماعتی از ایشان بتیغ
قهر کشته شدند ان قریه بسیورغال از اقطاع و از ان امیر حاجی کشت و ما غایت اما یلی
انجا با رکش و کذارکذاشتند و اجرای چنه امیر حمید که او ما قبش بمرکوب بود و از اقران و
امثال خویش بکمال عقل و تمیز کفایت و کفایت ممتاز پیش خان رای تمام داشت و هر چه
بر سبیل نصیحت و نیکو خواهی باخان کفتی مقبول می افتاد در ین حال شمه از کمال شجاعت و فراست
حضرت صاحب قرانی بعرض خان رسانید و در باب ولایتی که بحسب ارث بحق خان حضرت
داشت اما طلبیده خان سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود و ایلچی روان کرده حضرت صاحب قران

طلب فرمود و چون الخضرت بحسب اشارت پیش خان آمد مقدم او را بانواع ترتیب
و نوازش گرامی داشت و ایالت و ولایت کش و توماق بمورونی با توکیع لواحق
باو ارزانی فرمود و خان در ان زمستان عزم رزم امیر حسین جزم کرده به اوشد
و امیر حسین نیز لشکر فراهم اورده تا کنار اب وخش بیامد و ان موضع را محیم عسکر خویش
ساخت و چون خان لذر بندا هنی گذشته بانجا رسید و سپاه طرفین سیاهی یکدیگر دیده صفها
بیراستند کیخر و خلالی با اتباع خود از امیر حسین رو گردان شد و صف ویران ساخته
بلشکر خان پیوست امیر حسین ان حال مشاهده نمود و روی بهزیمت نهاد و خان منظفر و منصور
از عقب او روان شد و از جیحون گذشته تا بقندز بیامد و لشکر تا قش ایل و الوس ان
حدود و نواحی را تا عقبه رهند و کش غارت کردند و بهار و تالقان و دران اطراف
و نواحی بگذرانیدند ذکر مراجعت تر علقمور خان بتخت گاه خویش
و چون باینجا در امد خان متوجه بسمرقند شد و در راه فرمان داد تا امیر سیان سلدوز را
بیاساق رسانیدند تا و چون بسمرقند رسید و تمام ممالک ماوراء النهر تحت تسخیر و تصرف
در امده بود و مجموع اطراف بکام و ناکام سر بخط فرمان نهاده جماعتی که از
قتالشان اندیشناک بود بیاساق رسانیدند و بعضی که محل اعتماد بودند بنهایت
انتصاب گماشته و امیر خود را الیاس خواجه اغلن بحکومت ان دیار نصب فرمود و غلبه تمام از
امراء و لشکریان جته مقدم برهم سیکیجک را بملازمت ناصر ذکر کرد و حضرت صاحب قرانی
را بصنوف تربیت و عواطف مخصوص داشته مش بسمرقند گذاشت و چون از مجاری احوال
و اوضاع الخضرت اثار شهامت و فراست تفرس می نمود ضبط امور ان ممالک برای
رزین او مفوض فرمود و خود در عین جلالت و کامکاری بعزم سر بر سلطنت بازگشت
ظفر ملازم و دولت قرین و نصرت یار و قوی بطالع فرخنده پشت ستظهار کشور خویش
حضرت صاحب قران بطلب امیر حسین قال الله تبارک و تعالی
سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا حضرت ملک علام
ذو الجلال و الاکرام [illegible] کلدر لطف [illegible] فروزش ای تاج قهر جکر [illegible] نوازش

ایشان مگر واقف شدند و از انجا سوار گشته با تمت تفنگ روی توکل بطرف ... نهادند تکل با نهر لذ مستکل از عقب ایشان تاخت اورد و خون رسید ... روز جنگ
در پیوست زبان بتیغ آیه کل من علیها فان بگوش جان فرو میخواند و صفیر تیر بسوام من رعش
ذاریقه الموت بنزدیک و دور رسانید از اتباع حضرت صاحب قران امیر طغای لوغا
برلاس و امیر سیف الدین را بعد از کوشش بسیار اسب از کار باز ماند و هر دو دران زمستان
پیاده بماندند و ایلچی بها در را نیز از اسب از در امد و بجنان از غایت مردانگی روی
از پیکار برنمی تافت و تیر در کمان نهاده پیاده میرفت

خسروشان که تیر و یلنگ و نهنگ ... پیاده در اینده هر سه بجنگ ... حضرت صاحب قران که جبلت
مبارکش بر محافظت و غمخواری زیردستان مجبول بود کمان از دست او بسبد و زه باره
کرد تا دست از جنگ باز دارد و از اسیب عدوان بی باکان عرضه تلف نگردد و او و ان
هر دو طرف تا مجدی کوشیدند که هزار کس که با تکل بودند بیجاه سوار با اویش نمانده و
ازین جانب که شهامت نفر بودند مفت سوار ماند امیر حسین دست جلادت برآورده
بر سر تکل تاخت و تشتر ... عقه کردار ... در قلب تکل را بدو نیم کرد
دل تندرم جویان پر ارعم کرد ... و خون سیاه تکل بر سر امیر حسین ریخت حضرت قران تابع
نظر بیکر نصرت نشان حمله کرد و مجموع را متفرق کرد اینده امیر حسین را بیرون اورد
و خون اروان شد ان مدبران و کرباره مجتمع گشتند و از عقب ایشان در امده بجنگ مشغول شدند
و اسب امیر حسین را بزخم تیر پیند اختند و چون او پیاده ماند خاتونش دلشاد اغا پیاده شد
و اسب را باو داد و حضرت صاحب قران که ... زمامون شب تیره بر چیرخ سپر
کشد سر و در چشم سوزن به تیره عقابیت تیرش که در مغز ترک ... بچه فتح باشد و را بیضه مرگ
روی شکایت بلشکر دشمن اورد ... روان را راست خم کرد و حب کرد ... فغان از خم خم چاچی بخواست
خونیکان میرسید انگشت شاه ... گذر کرد از دیده کینه خواه ... قضا گفت گیر و قدر گفت ده
فلک گفت جست و مه گفت زه ... تیر تخت بر روی ارزمان سیاه زد و از پشت زین
بر روی زمین ... خت و دیگران را بهم یکان جانستان از هم بافت سه تیر چون مور

بر روی قبر بجای او برداشته امیر حسین را سوار ساخت و از انجا روان گشته
بجول در آمدند بعد و اختر سایر مفت نفر و از ان مفت نفر سه از نخس اکبر منحوس تر
و شنیع که نزول کردند سر لطف حتی که عطار الصورت بلا فراغاید و حلاوت شفار او
دو آتلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضی انزا باشد که بقیه سهاب صوری لکلی از میان برخیزد
تا دست توجه از سر اخلاص بی غبار و اسط در دامن فضل و رحمت پروردگار او نیز د

بیت خدای عز و جل را بفهمی هر چه کند ۔ لطیفه ایست که کس را از ان خبر نبود

از هر انان سه نوکر خر انسان بل سه غول بیابانی در صورت انسانی بودند در حنان حالتی
انسان ایشان را گرفته بگریخت و خاک چنان سکی بر فرق نام خود بر بخشید مصرع کم است از سگی که گریخت
حضرت صاحب قران که این همه نقشهای بوالعجب طلسم گنج دولت بی پایان او بود اصلا
از ان واقعه وحشت و حیرة بخاطر عاطر راه نداده بیت عالم علوی و سفلی زیر و بالا گر شود
او نه ان کوهی که ترسد هر گز از رعد ان خویش ۔ با دلی قوی و خاطری کشاده رفتار انسلی داد
او لجای ترکمان اغار اکه خواهر امیر حسین و حرم محترم ان صاحب تاج بود همراه کرد و یک تن
در روی توکل براه بلکه بفضل بی اشتباه نهاد و چون بار منزل سیروان انداز نجوی فی رسید بورت
فوجی از ترکمانان بود ال چشم بر یک شرارت بر یکدیگر زده کردشتند و سر راه بگرفتند حضرت
صاحب قران از دور غربت و حمیت خود را بحرم عفت پناه را در پناه حفظ الهی
بجای که غله دران ریزند نهان کرد و نهنگ دریای فتح و نصرت را نعیی بنگشیر
ابدار انش کرد ار بیت گر بس که دل ما کافت گرفت ۔ در بس که جان گرفت بطف جان
از میان بر کشید و روان بی اندیشه روبا بشان اورد یکی از ان جماعت حاجی محمد نام
حضرت صاحب قرانی را بشناخت و ترکمانان را از جنگ منع نمود و بهی مناسب کشیده
انحضرت را سوار کرد و با تفاق ترکمانان ان شب منزل خویش را از فر وجود همایونش
غرت قرای نرم بهر ساخت و وظیفه خدمتکاری بقدر وسع بجای اورد در روز دیگر حضرت
صاحب قرانی که بیت بجنبش کف او ساعتی وفا نکند ۔ اگر ستاره درم کرد فلک خراب
دست صله نوازش ایشان بگشاد و یک قطعه لعل گران بها دو تومنی با فسان

کرشمهٔ خطا میوه خود بیرون از حد و وطوس برای امیر حسین و حضرت صاحب قرانی
تحف و هدایا فرستاد برادرش را بزبان پیغام سرزنش و ملامت بسیار کرد و مبالغه نمود که در
زمان معرفت سزاوار نکرده عذر خواهی نماید و بقدر وسع و امکان تدارک و خاطر جوئی بجای
آرد اما خون علی بیک را پرده شقاوت بدیده بصیرت فرو آمده بود چهره صواب مشاهده
نتوانست کرد بیت نصیحتی که عالم جوابد در قفس است ما بگوش مردم نادان و آب در غربال
واز لوح طبیعت آن تحف و هدایا که برادرش فرستاده بود خود بر گرفت و بدار نگت
خود و روزاش نزا بیرون آورده رها کرد و در خور ذائقت همت خود اسپی لاغر
و شتر عنکبوت پیکر بداد نظم کز پیری نشسته پریشش گرفت
سن شکسته دندانش شب مولد اوان دعوت نوح روز پیری زمان طوفانش
دران وا امبارکشاه سنجری بارشاد و دولت باحضرت صاحب قران طریقه اخلاص
و هواداری مسلوک داشته با فرزندان بیش الحضرت آمد و تمهید معذرت نموده
احسان نیکو کشید و خدمات شایسته بجای آورد نه بس دیر از ان زمانه نیکو کاری که بر
زمین سعادت باشد ریاض دولتش میوه پیروزی آرد کاشت و از ان محمر
بمناصب ارجمند و حکومت شهرهای معتبر فایز شد بیت
خون مان بدروی البته که خواهی کشتن بر تو باد اگه بخشم نکوئی کاری حضرت
صاحب قرانی تمام ان اسپان را بشکش امیر حسین کرد
اگر بزرگ عطا بود او غریب مدان نهاد بحر بزرگست ازان بزرگ عطات کفاد در جدا
بعد ازان امیر حسین و حضرت صاحب قرانی
در باب مصلحت وقت بر سبیل مشورت اندیشه کردند آنچنان بران قرار گرفت
که امیر حسین بطرف کرمسیر هرمز روانه شود و حضرت صاحب قران بصوب ولایت
دلگوش خویش مراجعت نماید و موعد ملاقات کرمسیر هرمز باشد پس تومن داد امیر
هزاره نکودری بود بر حسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله بامضای آن
عزم نهضت نمودند امیر حسین روی توجه بجانب کرمسیر هرمز آورد و حضرت صاحب قران

بصوب دامغان کشن روان شد وچون از آب گذشته بنجار رسیدند آن گروه از قرای نجارات
رسید مهد عصمت پناه اردوجای ترکانی را در آنجا بازداشت وبحکم آنکه مبادا دولتش
در پرتو سلطنت نهوذ اهالی روز افزون بود حال اقتضای سیر نهانی میکرد پوشیده از آنجا
روانه گشت وعیان والایت وایل درآمد تا آنکه توجهین از وصول آن حضرت آگاه شد
ایلچیان کس باجراز سعادت پابوس شتافت صاحب قران کامکاربان جماعت
عازم خراز گشت وصحگاهی که خسرو سیارگان از کمین گاه مشرق پرتو انداخته مراکب
کواکب را از مرغزار سپهر براند کله اسپ از بالای خراز برانند ونماز دیگر باقوچی رسیدند
واز آب جیحون گذر انیده بجول وریگستان درآمدند وچون هوا بغایت گرم بود در
کنار آب وسایه جنگل مدت یکماه توقف نمودند ودر آنجا مهد علیا ادطای ترکانی
از بخارا رندان توجه نموده بحضرت صاحب قرانی پیوست وبعد از یکماه ناگاه سیاهی
سیاهی از دور عیان شد حزم که رعایت آن بر ذمت همت ارباب دولت واجب است
اقتضای آن کرد که از آب بگذرند صاحب قران کامکار بون پرور دکار سوار شد
بیاد بای همایون در آب جیحون راند
تا آب اندر افکند مرکب روان تیا ئید حق شاه صاحب قران همان مرکب مهد عصمت پناه
در آب از پی اسپ شاه همه بندگان نیز در تاختند فرس را بجیحون در انداختند
خوشی می راندند اسپ را میروی شاه مظفر لوا گذشتند مجموع از آن رود بار
باقبال گیخسرو روزگار جهانرا فلک مژده داد از نوی که شد تازه آئین گیخسروی
کسی را که ایزد دهد اورنگ سعادت بخشک و تر یار اوست ومن یتوکل علی الله
فهو حسبه وبعد از گذشتن آب بجول درآمدند وچند روزی بنشست تا ایل والوس
از ییلاق مراجعت نمود وآنجا خالی ماند حضرت صاحب قران میل ییلاق نمود
ومدت یکماه در آن موضع توقف نمود واز آنجا عنان عزیمت بصوب سمرقند
انعطاف داد وچون برسید در خانه خدر معلی قبلغ ترکان آغا که خواهر کلان آن حضرت
بود بسعادت تزول فرمود وموافق عدد حکم چهل و هشت روز آنجا بگذرانید وچون بعضی

مردم را بر حال فرخنده مآلش اطلاع افتاد و زمانه بافشانی آن سرزمین برکشاد و
بی توقف شوار شد و بجلگه کش درآمد و در دیهی اجنی نام قطب وار ساکن شد
تا فلک آن هلاک جهل و هشت نوبت گرد عالم برآمد و بعد ازان بدولت و اقبال
برنشست و شب و روز میان بکنار آمویه راند و در انجا با مور خواجه اغلن و بهرام جلایر
بهم رسیدند و برحسب وعده که حضرت صاحب قران با امیر حسین فرموده بود با تفاق
عازم قندهار شدند و تقدیر بموافق تدبیر آمده در راه بر من مش توقف که وعده گاه
بود با امیر حسین پیوستند و بهرام جلایر کرخیه بطرف هندوستان رفت کفار در
نهضت امیر حسین و حضرت صاحب قران بجانب سیستان درین وقت والی سیستان دشمن
قوی داشت که مقابله و مقاتله با او در حیز قدرت و مکنت خود نمی دید از سر عجز و انکسار
دست تضرع و انتظار بدامن دولت و اقتدار امیر حسین و صاحب قران کامکار آورده
کرده صورت واقعه خود عرض داشت کرد التماس نمود بحکم آنکه فریاد رس ضعفا و درماندگان
بر ذمت همت صاحب دولتان واجب است با نیزار مردان آسیه بر یک درشه کارزار
شیر زیان و در دریای مور کرنگ جانستان متوجه صوب سیستان گشتند والی
انجا قاعدت رسم استقبال و استجبال بجا آورد بعد از تقدیم شرایط خدمت متقبل شد که اگر
از میامن امداد ایشان اساس شوکت و تمکنش انهدام پذیرد و جان تاریک او از آن
ورطه هایل خلاص یافت شمع دولتش در کیرد و مبلغی خطیر از نفایس جواهر و کرایم
اموال بشکرانه در نظر آورد و مدت العمر بدین منت و در مقام خدمت باشد
ایشان بر حسب اشارت اعاشة الملهوفین صد قرعنان عزم بجانب رزم دشمن
تافتند و به تیغ ابدار آتش بار دمار از روزگار مخالفانش برآوردند و اگرچه والی
سیستان را حوصله آن نبود که بعهد خود وفا نماید و آنچه تقبل نموده بجای آرد
زهر کس ناید این کزاز همت * نهال عهد را سر سبز دارد
و چون امیر حسین و
حضرت صاحب قران از انجا باز گشتند سپاهیان کران از لشکریان پیش راه آمده
بپای جسارت از طریق ادب بیرون نهادند و دست بی باکی بمحاربه و قتال گشودند

بیت

دماده خودش امد و دار و گیر ... هوا و ام کرکس شد از پر تیر

تو گفتی زبان موج خواهد زدن ... ورد موج پر اوج خواهد زدن ... حضرت صاحبقران

که چون دست برد یا بتیر و کمان ... نرستی کس از تیر او لیه کمان ... شد ناوک دیده

دوز سینه سوز بسی از سکزیان دیو سار ز انجاک هلاک انداخت

بهر جا که شصت صاحب قران ... بتن جبک جوی پیر داخت جان ... کسی را که زد تیغ سندان شکاف

دو پیکر نمود از سرش تا بناف ... کسی را که زد کز سر بر فرق سر ... کله خود کرد از شکم سر بدر

بتوک سنان کرده بر گره ... بسی کرد خفتان کروان زده ... ز بلدی که آمد از ان کز دست

بسی کرد را پشت و کردان شکست ... اپشان بیکبار کی روی قصد بان حضرت آورد ند و با تفاق

تیر باران کردند و دست مبارک الحضرت که مقدر بود که بوسه جای لب بادشاهان

عالم و منبع فیض ارزاق بنی آدم باشد از زخم تیری آزرده گشت و الحق چنان دستی را

از آسیب چشم زخم چاره بنا شد دست کلیم الله راعلی نبینا علیه الصلوة حون کرامت داشم

بدک ای جناحک تخرج بیضا من غیر سوء ... دیگر او خرگشت از شعله آتش کافری سوخت

بدست که از خار جفا زخم نبیند ... از شاخ امانی کل مقصود نچیند جهان

فغان ... سهلا فتلک یدتعود لطمها ... فیض النوال وظهرها القبلا ... براورده تر دیک

بدرگ تنگ بجوم از دیده سپهر فرو بارد و قضا مرهم جراحت دستی از ان دست نمان دانست

که زمام حل و عقد امور عالم مطلقا بقبضه اختیار و اقتدار او سپارد و عن قریب چنان

شد که بالفتح الله لنا دس من رحمته قلا ممسک لها و چون سپاه سکزیان از صدمات حمله

دلاوران لشکر منصور از هم فرو ریخته متفرق شدند امیر حسین و حضرت صاحب قرانی

بکرسی معاودت فرمودند و ان حضرت حسبه معالجه دست مبارک در خیم توقف نمود

و امیر حسین با نود کس متوجه بعقبان شد و چون بحوالی انجا رسید آنچنان که برادر کوچک تلکتمر

بیکبک بود با لشکر بسیار راه بر و بست و جنگ در پیوست و سپاه امیر حسین از انبوهی

کرده دشمن پیوسته آمده بشکست و امیر حسین با فطار فرار اختیار کرده بلد و ازده کس

بچهار سوار و اشت پیاده بموضع شبر تو مراجعت نمود کفار در صحبت یافتن حضرت صاحبقران

توجه نمودند بصوب ارصف چون چشم زخمی که دست مبارک حضرت صاحب قران را
در ... رسیده بود بنای مردی و از عرضت فهو تفین برآمد و جراحت براحت و
زحمت براحت مبدل گشت آنحضرت باعتذر خواجه اغلن و بست جهار حرد دیگر روی توجه
بصوب ارصف نهاده و چون بکمر رسید و خبر امیر حسین و کیفیت حالات او استماع رفت
نوکری سیورغ نام پیش او فرستاده مژده صحت و سلامت رسانیده مقرر سازد که در ارصف
اتفاق ملاقات افتد و در اثنای راه میان ارصف و گمرد صدیق برلاس که از
نسل بلدرین قراچار نویان بود و با بخده چاکر دیگر بخدمت ملازمت حضرت صاحب قرانی
مطیه توفیق دریافته طلب رانده بمقصود رسیدند آنحضرت صدیق را بجانب امیر حسین
روانه داشت که هرچه زود تر می باید آمد و خود بسعادت براند و در اثنای طریق از طرف
ارصف سپاهی بر سوار بنمود حضرت صاحب قرانی پیاده جست برکماشت تا حال ایشان باز داند
و چون خبر معلوم کرد که قراچی امیر حسین است که اورا زده آمدن امیر حسین بخواجی بقلان شنیده است
و متوجه شده روان بیالای لشکر آمد و چرخی زد رای یکتنه دان صاحب قران از آن
حرکت تفرس نمود که آن جماعت بواقعند نه مخالف از طرفین تجمل براندند و بعد از
تلاقی مجموع در رکاب همایون آنحضرت عازم ارصف گشتند و بعد از وصول و نزول در
ارصف جمعی را بقراولی فرستاد صحکای خبر آوردند که از دور سپاهی جمعی سوار آن
می نماید حضرت صاحب قرانی تائید ربانی سوار شد و از پس ایشان گشته از طرف
راست درآمد و سوال فرمود که شما کیستید جواب گفتند که فوج از نوکران فلان کیم
یعنی حضرت صاحب قران آن حضرت پیش راند تو غلقی اجه برلاس و امیر سیف الدین
داشته و تومک و جماعتی دیگر از متعینان بودند قریب بهفتاد نفر که بخدمت ملازمت
آنحضرت روی اخلاص براه خدمتکاری نهاده بودند چون بدانستند که مقصد و قبله

کر در راه عاشقی قدم راست نهی ... معشوق با دل قدمت پیش آید

روی نموده روان پیاده گشته مراسم زمین بوس تقدیم رسانیدند و چون آنحضرت
بمنزل همایون معاودت فرمود زور دیگر از طرف گمرد کردی پیدا شد و بعد از

تفحص شغل بهرام بود که ناگاه توجه حضرت صاحب قران از مخیم توامن در آنجا تقاعد
بود و بعد ازان نشیمان شده و از عقب روان گشته چون بصدیق و صوح بشارت
صحت و منبعث حضرت صاحب قران با میر حسین رسانیدند او را از کلبن وصال غنچه ا
شکفیدن گرفت و از حسن آمال نسیم شادمانی وزیدن گرفت و بی توقف بر عزیمت
بسته سوار شد و در خدمت اولیا غوی بود با صد و سی سوار و محمود کلی با صد و پنجاه پیاده
در اردوی حضرت اعلی رسیدند و یکدیگر را کنار گرفته برسم عادت الفت نوازش نمودند
و تبدیل کار احوالی که هر یک را در مدت غیبت روی نموده بود بخن و بمیان آمد و چون آگاهی
یافتند که منکلی بوغا سلدوز در قلعه اولاجو نشسته و دل در وعده اوقات بسته مقدمان حصار
کردند شهریار بر اطراف قلعه که با منکلی بوغا داشت بقتل رسید که برود و او را بقبضه
کرده بیاورد و باین معنی با مضاران قصد در تعویق انداخته خود بروان شد و چون
منکلی بوغا بران حال اطلاع یافت فرار بر حصار اختیار کرد و برفت و مقارن این
احوال سید مرد از قوم دولدان جاون که فرار از حکم بود و از قدیم باز در اعداد و
اتباع و اشیاع دودمان حضرت صاحب قران بوده باز رسیدند و دیگر در سلک ملازمان
انتظام یافتند و مواد شوکت و اعتضاد لشکر بحمد از دیاد پذیرفت و از آن محل
کوچ شده در دوره صوف نزول کردند و المنت میر توامن با دولت کس تاخت آورد
بود و بان حوالی که میان ولایت بلخ و ایر اند چون از حال امیر حسین و حضرت
صاحب قران وقوف یافت بالتقاین ملحق شد الحضرت تموکه را با سه کس بطرف
قهله فرستاد تا جزی باز داند و او چون از معبر ترمذ گذشته بقلعه رسید دید
که لشکر حته ولایت را غارت کرده می گشتند و تموکه بحسب اتفاق با خویشان
و متعلقان خود دوچار خورد و بعد از رسم اغوش و پرسش او را خبر دادند
که بخانه و فرزندان بهمین نزدیکی فرود آمده اند و مبالغه بسیار نمودند که بخانه خود
رود و زمانی فرزندوکسان خویش بیند و ان صادق مردانه اصلا قبول نکرد که چون
خداوم از خانه دور است خدمتکاری نشاید که بخانه خود در آید

از آنجا طایفه آموزاد ادب خدمت را که هر کام که خواهی بر بی از حضرت و امیر خسرو
و حضرت صاحب قران از دره صنوف کوچ کرده بدره گز آمدند و بعید ان اولی
بغا تردل نمودند و در انجا استماع افتاد که امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر حاجو
برلاس و امیر جلال الدین برلاس و امیر هندو که برلاس با جماعتی خبر حضرت صاحب
قران شنیده اند و با جته مخالفت نموده از میان ایشان بیرون آمدند و بتر مذ
رسیده تولان بغا را روانه کردند تا شبگیر کرده از جیحون بگذرد و ایشان را
کیفیت احوال اعلام کند و خود از انجا کوچ کرده بجلگهای بلخ در آمدند امیر ابو سعید
پیر تا لغو و منکلی بوغا سلدوز از قلعه دولاجو کوچیده بود و پیش ابو سعید کوره که داماد
او بود رفته و جید را نزد خود دید هر سه با شش هزار مرد مکمل بکمر عداوت بسته و دست
جلادت گشاده بجلگهای بمعسکر ظفر پناه رسیدند و بر لب آب سیاه که در میانه فاصل
بود جوشان و خروشان فرود آمدند و از طرفین گذار آب را گرفته کمین کردند
صاحب قران ظفر تبع بر حسب اشتداد الحرب ضرع ینفع منارک بکنار آب رفت
و هر گونه سخنان اهو تمندانه و حکایات فرمنیده آب تسکینی بر آتش صولت و حدت
ایشان زد بخت و هر اینه کاردان صاحب تائید هنگام صدوث وقایع بحسن تدبیر و
لطف تقریر آن مقدار مصالح دولت رعایت نماید که از دست اقتدار از هزار یکی بر
زن خنجر گذار بر نیاید بیت کار ها راست کند عاقل کامل لبخرد
لا بصد لشکر جرار میسر نشود سپاه آن طرف لب آب دره گز گرفته می فرستند و لشکر
نصرت شعار کنار بکنار ره جوی قوت می رانند و از هر جانبین محل گذر می جستند
و مجال جنگ را منتظر صد فرصت بودند تا برابر بلخ رسیدند کنار دره صنف امیر حسن
و صاحب قران و امیر مظفر تا ابو سعید و منکلی بوغا و جید و چون عساکر طرفین بمقابل
بلخ رسیدند از هر دو جانب جوی عبد الله را در میان گرفته صف بر کشیدند
و جیمنه و قلب مرتب داشته جنگ را آماده گشتند و از لمارات دولت
و آن حال امرا که در ترمذ بودند برسیدند و بحضرت صاحب قرانی پیوستند

و تموکه نیز برسید و احوال و اوضاع که تحقیق نموده بود عرضه داشت و آن روز و شب
پیشتر تا شب آتش حرب و قتال سمت التهاب داشت و اشتغال و میان جان و تن
و تیر و جوشن ریسم فراق بود و وصال میازران هر دو طرف بریکدیگر تیر مارانگذ و ارجم
پیکان رخنه در خانه حیات بسیاری ازان افتاد بیت زهر نرگشت پرواز کرد
شتی را پیوند جان بازگرد و دران روز تموکه زخم دار شد و شب هنگام بیت
که در پرده کوه رفت آفتاب سر روز روشن درامد بخواب نوبت آمد هزار دو جانب سپاه
یرمک دران نزدیک بر پاسگاه روز دیگر که شهریار پیروزه منظر سپهر از قطر واقع گشته
سپاه ایخ را بهزیمت داد و لشکر جانبین باز در جوش و خروش آمده صدای غریو کوکه
و کوس کرخ این طاق آبنوس افتاد حضرت صاحب قرانی بعون تایید آسمانی حمله کرد و ازبول
کشته روی قهر و کین بان لشکر جنگ جوی نبرد آیین آورد و آنیان هر چند بعد دیار و نگام نگار
بیل افکن و شیر شکار بودند باسطوه حمله آن مویدکامکار جز فرار چاره ندیدند و کردوی خان انبوه
انوبک حمله چیز و کردون شکوه بشوه آمده از هم فرو ریخت و چون شب رو بجاه از بیش تیغ آفتاب
بگوشد بیت ستاره گر چه بود بیشمار شب دهند چو مهر یک تنه روی آورد روی بیکار امیر حسین و صاحب
قرین کامکار عبد الرزاق فتح نامدار عرض سپاهی که ملازم بودند باز دیدند دو هزار سوار و دو هزار
امد صاحب قران با جمعی ازینیان از پیش روان شد و چون یکتا چون بعید
امیر هندو بکشتی گذشته قرول تجانب قبله فرستاد تا خبری باز داند و لب آب را
مخیم تراول علیان بیافت قراولان راتعب و کوشکی راه از رعایت شرایط حزم غافل
گردانیده و خواب بر ایشان غالب شده تا لشکر اجوبی برادر کوچک بیکبک رسید
و از ایشان بگذشت حضرت صاحب قران باعتماد قراول مشطر نشسته و سپاه
بخیمهای خود غافل فراسوده که ناگاه یاغی با قراول درهم آمیخته برسیدند بیت
جهانجو چو باز قراول زان دید سر و سبک حمله تر هوش بهر کار تر تا قدم چشم و گوش
وفا باشد و رایتی کیش شان بود کاهلی کافری پیش شان لشکر اندر ان حال چون مجال
ان نشد که فراهم آمده بمقابله مخالفان درآیند بصرورت گشتی در آمدند و خیمها را گذاشته

بی گزاشتند و حضرت صاحب قرانی با چند کس در جزیره محاربه و مدافعه مشغول گشته
و چندان پای ثبات و تمکین نگذشت که لشکریان آب بگذشتند و بعد ازان خود
عبور فرمود و پیوسته آن شاه عالم پناه بهر حال بودی پناه سپاه
و مدت یکماه ایشان ازین طرف آب و لشکر مخالف ازان طرف در مقابل یکدیگر
بنشستند و پس از رای حضرت صاحب قران بسوختن کشتیها فرمان دادند و ازانجا
کوچ کرده متوجه خلم شد که از حدود بلخ است و دران محل امیر حسین و بقیه لشکر بهم رسیدند
که قرار در توجه نمودن امیر حسین و حضرت صاحب قران
بجانب طالقان و بدخشان و صلح کردن با پادشاهان

امیر حسین و حضرت صاحب قرانی با تفاق عازم قندز گشته و ازانجا ایل ولایتی را
جمع آورده بخان عزم بجانب بدخشان تا فشد و چون بطالقان رسیدند در
شور مذاق وفاق را از جاشنی والصلح خیر شرین پیاخته پادشاهان بدخشان از
در صلح درآمدند و تلخی و وحشت و مخالفت که هر آینه موجب ترش روی دولت تواند بود
مرتفع شد و ازانجا بطرف ارمک بازگشته و ازانجا از آب بجانب سالی برای عبور
نموده متوجه خلان شدند و محول درآمدند و از محول گذشته موضع رشت کولک
مخیم نزول فرخنده گشت شبانه که بحکم وجعل اللیل لباسا طباع میل ارمیدن کند خود را
حضرت صاحب قرانی بعزم استراحت تخفیف جامه فرموده بود پای مبارکش از مسافت
صحبت موزه پرداخته امیر حسین باستدعا حضور آن حضرت کس فرستاد و چون
توجه فرموده بمجلس درآمد از حاضران بولاد بوغا بود بشیر بهرام امیر حسین با حضرت
صاحب قرانی شکوه بشیر بهرام اغاز نهاد که درچنین وقتی که بدشمن رسیده ایم
عزم ایل خود کرده جدایی میجوید و بجای مروت و وفا طریق موافقت و ولایی پویدن صاحب
قران کامگار او را انواع بصحبت فرمود و سرزنش نمود اما جواب او بر نخواست
من کوش استماع ندارم لمن تقول محصور بود امیر حسین را هر چند ازان لجاج و استبداد
باز میداشت بغضب اشتغال می یافت بحسب مقتضای حال محل اولی دانست

بشارت نصرت شوان بشنيدند خاطر خطير برانديشه نهاد اكثر ان واقعه كماشت تا ملك
تائيدش صورتي به بود بر لوح ضمير منير نگاشت كفار در گذشتن حضرت صاحب
قران از زراب بل سنگين و گريختن لشكر جثه حضرت صاحب قران امير موسي
و امير موبد ارلات و اوج قرا بهادر را با پانصد مرد كه يكي از هزار باز نخوردي بر سر پول
سنگين در مقابله لشكر خصم باز داشت و به نفس مبارك با هزار و پانصد سوار كه
غبار عرصه پيكار را سرمه ديده ازرو دانستندي در ضمان اقبال روي سعادت
از بالاي اب بميدان اسن نهاد و در ميان اسن ميدان ورس كمش نيم شب از
اب بشتاب بگذشت و روي بكوه اورند روز ديگر قراول ياغي را از اثرهاي اسپان معلوم
شد كه لشكر از اب گذشته است و ازان معني دغدغه در دلشان پيدا شد چون شب در آمده
بيت جهان در سر او رد خللي برند ، سرمه در ديده شكن كمند ، صاحب قران
كشور گشاي عدو بند فرمان داد تا بر بالاي كوههاي بلند آتش بسيار افروختند سپاه مخالف
را از مشاهده ان ترس و هراس غالب شد و پاي ثبات و قرار از جاي برفت و از
سر وحشت پاي خوف بركب فرار اورند و عنان عزم بدست اضطرار داده
روي ادبار بصوب گريز نهادند و بعون پروردگار جهان لشكر ظفر اثر كه در مقابل يك سوار
ده جنگ جوي تيغ زن نيزه گذار شان بودي كلفت رزم و پيكار از هم فرو ريخت
و الله يؤيد بنصره من يشاء ، زهي فروغ راي صائب شعار نصرت اثار كه از پرتو انتشي
كه از دور برافروزد دخرمن شوكت و استكبار جهاني مخالف كينه دار باجندين امراء و سردار
بسوزد بيت انجا كه يك پياده فرو كرد خرم او ، ملك توان گرفت بمردي يك سوار
و نه عجب كه ازا كه عنايت باري يار دري كند كه با او برابري كند و زبر گزيده را كه
عزيز كرده پروردگار باشد بد خواه او بفرورت خوار برگشته روزگار بود بيت
بداند يش ان شاه كتي فروز ، بنا شد مگر خار برگشته روز ، و چون دشمنان
بهم برامده روي بگريز نهادند حضرت صاحب قران با لشكر نصرت نشان چون شير ژيان
و سيل بيابان خروشان و جوشان از بالاي كوه فرو تاختند و تا بميدان كرات

سریر خانی خویش در گذاشته بود و الغ توقتمور خواجه حمید آمده بودند که الیاس
خواجه خان را با نوس باز بزنند تا بضبط جای بدهد قیام نماید حضرت صاحب قران
با صد سوار که بسعادت ملازمت مستعد بودند شب گیر کرده بخجاز آمده و چون روز
شد و پویندگان از رسیدن جمشید خورشید بجانب مشرق اکاه گشته در حرکت آمدند
مردم از وصول همایون ان حضرت خبر یافته باجراز دولت زمین بوس شتافتند
ان حضرت بجمع سپاه خراز وکش فرمان داد و تا خواجه سال بری را جعد اول ساخت
و باعساکر گردون مآثر بطرف جکدالیک بازگشته روان شد و چون بانجار رسیده
بسعادت نزول فرمود شیخ محمد لبرسیان سلدوز با هفت قوشون لشکریان حضرت
پیوست و دران محل هفت روز توقف افتاد و امیر حسین و سپاه انچه با او بودند
و انچه حضرت صاحب قران در قهلغه گذاشته بود برسیدند و شیر مهرام که در دشت
کولک جدا شده بود و با یل خود رفته با لشکر ختلان چهل روز بعد از نوبه روز غلبیت
در انجا ملحق شد امیر حسین و حضرت صاحب قرانی با تمامی لشکر از انجا کوچ کرده متوجه قرار
گشتند و در انجا بمزار متبرک خواجه رحمس طاب مثواه در آمدند و از روح مقدس
ان بزرگ استمداد دین بهت نموده عقد موافقت را بعهد و پیمان مستحکم گردانیدند
و سوابق دوستی و اخلاص را بلواحق یگانگی و اختصاص موکد ساختند مصراع
اری یا تفاق جهان می توان کرفت کفتند در خراب زیدن چه قرانی و بیان تفال
انکه بک الیاس خواجه خان کردن قال النبی علیه الصلوة والسلام الرؤیا الصالحة
جزء من ستة واربعین جزءا من النبوت ارادت قدیم از عنایت علیم حکیم تعالی
و تقدس چون رقم اختصاص بر ناصیهٔ اخلاص صاحب دولتی کشیده قامت اقبالش
را از خزانهٔ انا جعلناک خلیفة فی الارض بخلعت فاخر بیارایند اینه ضمیر منیر او را بصیقل
توفیق زدوده بانوار تحقیق منور سازند تا عرایس اسرار غیبی در انجا جهره نماید و محدرات
مغیبات امور در نظر شعورش پیش از وقوع و ظهور از نقاب اشتباه بکشاید و از روزنهٔ
عالم غیب که روح انسانی از ان ممر کیفیت احوال اینده پیش از ان که بوقوع گردد

والوانها بود و وزن خیال است بنابر آنچه از مضمون حدیث مبارک که شبیه افتاد
مستفاد میگردد
زنقش بند خیالم خوش امد این معنی
که صورت بنگارد بشکل دلبرما
یوسف صدیق علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
صورت اوغان اخوه وابوین که نص کریمه ورفع ابویه علی العرش وخروا له سجدا ازان
خبر میدهد بالهامش از وقوع ازین دریچه دیده بود وبشارت فتح مکه شرفها الله
تعالی مضمون همایون لقد صدق الله رسوله الرویا بالحق به بیان ان ناطق است
برخبر وحی مذیر سلطان پیغمبران علیه وعلیهم افضل الصلوات واکمل التحیات
هم ازان مرتقش بود واین کرامت بحسب همات ملکی ومصالح پادشاهی باطنی
سلاطین واعاظم ملوک خوافین را از راه وراثت خلافت صوری دست میدهد
چنانچه حضرت صاحب قرانی را روی نمود چه دران حالت که کاری خان هولناک
پیش امده بود وشکری از سپاه دشمن بسیار کم با ایشان مقابله ومقاتله می بایست کرد
روزی وقت چاشت دران باب تاملی می نمود در اثنار ان اندیشه جواب او
دررسید واوازی شنید صریح برزبانی فصیح که شادباش وغم مخور که خدای تعالی
شمارا نصرت وفیروزی کرامت فرمود وچون ازان خواب انتباه یافت
ازبرای دفع اشتباه ازحاضران پرسید که درین فرصت بمحکس اینجا سخنی گفت همه
گفتند نه بیقین میدانیم که ان سخن ازهاتف غیب بگوش هوش او رسید واین
نسیم بشارت شمیم از گلشن لطف عمیم الهی وزیده اعتمادش بعون تائید ربانی واثق تر
شد ودل قوی وخاطر کشاده پیش امیر حسین امد وصورت واقعه بازنمود همگنان را
از استماع این بشارت مواد استظهار واستبشار بحدت تضاعف پذیرفت
ودل تابع ومتبوع که چون غنچه رفته بود ازین اگاهی چون گل از نسیم صبحگاهی شگفت
زمگر خاطرش ده سیاه بود ترسند ازان بشارت فرخنده شادمان گشتند
کفار در محاربه امیر حسین وحضرت صاحب قران وشکرجته وظفر یافتن بر ایشان
امیر حسین وحضرت صاحب قران بعد از اقامت وظایف شکر وستایش

پادشاه پادشاهان جل وعلي بسعادت سوار شدند و در ترتیب و تعبیه لشکر
شرایط حزم رعایت نموده دو غول مرتب داشتند امیر حسین دست راست
را آراسته بیرق ظفر پیکر برافراخت و حضرت صاحب قران خون اشکام نزدیک
دل بود جانب چپ مرکز رایت نصرت شعار خویش ساخت و باین آیین متوجه
راست گردیده روان شدند و لشکر دشمن که در تماشا ارتفاعی بود بهمین منوال دو غول
تعیین کرده مسیره از فرالیا نخواجه خان و امیر حمید نزیت یافت و میمنه را لشکوه
امیر توقتمور و امیر سکحک آیین بست و از جانبین لشکر سیال کرده روی کمینه و
پرخاش بسوی قصد یکدیگر نهادند بیت بجنبش در آمد زمین و زمان
که گفتی نخواهد برید جهان ز اوا ز سپاهان گردسپاه نخورشید تابنده پیشان نه ماه
سپه یکپره نعره برداشتند شاهنها بر اندر افراشتند در موضع قبا لمتن سپاه
طرفین بهم رسید و غریو کوركه با نعره دلیران در کبند گردون بجنبید اول از جانب
حضرت صاحب قرانی هر الوان لشکر مخالف از غرور یکه بسیاری و کینه گذاری
خود که داشتند حرکب مبارزت در میدان مسابقت جهانیدند ان حضرت
قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خویش استوار کرده اسپند و رکاب
نصرت انتساب کران داشته سنبک دست تائید را به تیر و کمان بازو چب را
الف و راست را دال ساخته بیت خدنگش الف از خم نون و دال
روان کرد بر سینه ببد سگال و سپاه بموافقت شاه چون ستاره در ذیل ماه از خرج کمان
شهاب سکان آتش فشان بجان دشمنان روان کرده اسپند کلک تیر تصویر خطا نامه
للشیاطین بخون بردلان خان تحریر کرد که از حال آنان بتصویر مؤدا حروالله بجدا منتی گفت
بهادران لشکر مخالف نگر از صدمت آتش کینه خون بادی امدند مانند آب باران در مرکز خاک
اورد ند بعضی آب حیات بر باد فنا داده و جندی از تار زخم پیکان آتش نار سینه پر کینه بر خاک نهاد
بیت جنگ تو گر باد سدار آتش کین بر فروخت ز زخم سکان ابر دیش بحو خون
از مشاهیر گشتگان فاذو سلغو بود از قوم تهرین که در بر کین ننگ مردم خوار بود ذی و در کار

بشیری رسل و شکار و چیزی از خاصگیان ملک خان که شاه و سپاه او را
مایده استظهار و انبساطی و مایه اغتنباط و افتخار و از افتاد و کان تو قصور بها در
و سکی بها در یکیجک و دو دلتشاه و دو شاهزاده دیگر که هریک سرور لشکری
و پناه سپاهی بودند بیت نماند از دلیران کسی بر قرار ‌ همه کشته یا خسته افتاده زار
سپاه طرفین یکبارگی بارکی برانگیختند و درهم اویختند و هوای کارزار بر کارزار
مخالفان خون زره بهزار دیده خون میریخت بیت نرفشد از جای یکسر چو کوه
دماده برامد زهر دو گروه ‌ بیابان چو دریای خون شد درست ‌ تو گفتی ز روی زمین لاله رست
و چون صدمات حمله رزم از مایان متواتر شد و امواج بحر ملاطم کشت بموجب
وعده مبشر غنی باحضرت صاحب قران اولیای دولت را میامن الحمد لله الذی صدقنا
وعده شامل روزگار گشت و اعدا روافز شوکت را معنی و تو علی ادبارهم مدبرین صورت
حال امد خان لشکری جرار که بکثرت شمار از قطرات امطار و اوراق اشجار نشان
می داد از اندک لشکری چون اوراق خزانی و قطرات باران نیسانی باطراف و
اقطار متفرق و پراکنده گشت و من نفر الا من عند الله الیاسخواجه خان و امیر یکیجک
و اسکندر اغلن و امیر حمید و امیر یوسف خواجه دستگیر شدند اما خان را در وفاداری
که در حبله تراک مرکوز است دستگیر امد و تنی چند از لشکر که او را گرفته بود زنشان خشند
دیبی انکه سر و از ان سپاه را جز شود و او را با یکیجک سوار ساخته رها کردند و دیگر گرفتگان
در قید آسیار گرفتار ماندند و همان شب صاحب قرانی شب گیر کرده تا اب یام براند و دران
ما زمرد اه بد شمنان بگرفت و بسیاری از نشان کشته شدند بیت
ز خون اب در جوی خون باده شد ‌ بکه کهر با لعل و پیاده شد ‌ و امیر حاکو و
امیر سیف الدین برحسب فرمان متوجه سمرقند شدند و این فتح ارجمند در شهور سنه خمس
وستین و سبعمایه موافق لوی سل اتفاق افتاد و صاحب قران کامکار که همت
بلندش در هر کار تا از انتهای مراد نرساند دی نیارمیدی بمشورت امیر حسین باشیر بهرام
الغار کرده ذوغضب دشمن روانه شد و از اب مخند گذشت تا شکنت را بخیم نزول همایون

ساخت و از برای دفع عین الکمال چند روزی [illegible] عارضه مزاجی برحسب
دولت کشیده شد بیت هر صبح چشم زلیخا آرد [illegible] چشم زخم بدان کرند
وحضرت صاحب قرانی و امیر حسین را هر یکه در محله که بودند اندک عرضی
طاری شد و عنقریب از شفاخانه و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة المومنین
بصحت مبدل گشت و مهد علیا او لجای ترکانی بسعادت و کامرانی از طرف
کرم سیر آمده مصرع بلقیس عهد سوی سلیمان رسید باز و حضرت صاحب قران
بعزم مراجعت از آب خجند عبور فرمود و بقصد شکار جرکه انداخت و امیر حسین
نیز در موضع ذوق میل شکار و تربیت جرکه موافقت نموده و از هر دو طرف روان
شده در اقطار قمار مشی کردند و روز چند برحسب مصراع وقت را غنیمت دان الخ که سوانح
بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و از انجا بسعادت و اقبال سوار شده بصوب
سمرقند معاودت نمودند و آن خطه فردوس آئین را بفر قدوم بهجت افزای مملکت
ارای اذن نشستند دیده امید امالی دیار از غبار موکب همایونشان روشنائی
پذیرفت و کشتی که از لکد کوب حوادث روزگار رجال صغار و کبار راه یافته
بود از مراحم مراحم و نوشش دار وی استمالت و نوازش مومیائی یافت الحمد لله
علی نعمایه قدر جمع الحق الی مقامه کفار در قرقتای کردن امیر حسین و حضرت صاحب قران
و برگشتن کابل شاه اعلن را بانجائی چون مملکت ماوراء النهر و ترکستان با توابع و لواحق
از قبضه تسلط و استیلای قوم حته مستخلص شد اعیان اجزاء بزرگ و نوینان رفیع قدر
حکومت و فرمانده یکدیگر را کردن اوغان و انقیاد نمی نهادند چون هر یک از مشورات
قبایل سنگین را پشت استظهار بکثرت اتباع و اشیاع خویش کرم بود مجموع سر اطاعت
و فرمان برداری یک کس فرو نمی اوردند و سنته لله جاریست که هر کثرتی را که حته وحدتی
بنا شد که حافظ آن بود زود بلغد و انخامد و هر مملکت را که والی نبود که مجموع امالی از امتثال
اوامر و نواهی او در او جیب و لازم شمرند و از حکم و فرمود او بهیچ وجه تجاوز روا ندارند نظام
احوال و اوضاع البته اختلال پذیرد بیت جهان بی جهانبان نگیرد قرار بی

ن ولی سراز خاک ره کمتر است ۱۱ متابعین امیر حسین و حضرت صاحب قران با یکدیگر
مشاورت کرده مصلحت دران دانستند که از نسل چغتای خان یکی را بخانی برداارند
وجهة استظهاری آن عزم هم درسال سنه خمس وتسعین وسبعمایه جمیع امرا و نویینان را
جمع اورده قرتتا کردند و درباب مصالح سلطنت وکفایت مهمات مملکت سخن
راندند ورای بران قرار گرفت که کابلشاه اغلن پسر دورجی بن البجیدی بن
دواخانرا ازوهم ایب تقلبات روزگار بحصار شعار فقر ولباس درویشی
درامده بود از ان کسوت بیرون ارند وقامت اقبالش را بخلعت عالی طراز خانی
بیارایند واز برای اتمام این مهم بیت ۱۱ کمی حتن کردند بازیب و فر ۱۱ که در وصفان قصه گردد دراز
زسیم وزر ولعت وخواسته ۱۱ سه صحن کتی بدار استه ۱۱ وبا تفاق کابلشاه اغلن را
بر تخت سلطنت نشاندند وبرسم که این سلاطین ترکست اورا کاسه دانشتند بیت
بیکبار نه بار زانو زدند ۱۱ همه سر افراز ان کردن کشان ۱۱ وامیر حیدر را مد خودی
را که در بند بود زنده چشم بر دند وهمان شب کار اوب خت وبخت وجودش
را از زوایی حیات بیرداخت بیت ۱۱ بخرد دگر خون در اید بسر ۱۱ کمی کز صد خود مند یا بدر
وخون ان دیار از قدیم باز منسوب بحضرت صاحب قران زمان عالیشان او بود
سکارم ملکانه اقتضا را کرام اضیاف می کرد و امیر حسین را طوی داد و کاشتگان
حضرتش حتی لدانستند که زهره را مشکر از مطارده ان ساز حیرت نواخته باد ۱۱ این نوا مترنم باد
ایجا نزهت مگر گلشن کامت ایجا ۱۱ حضر در ازروی جرعهٔ کامت ایجا
نعمت آماده واسباب تنعم وافر ۱۱ مجلس خاص و طرب خانه عامت ایجا ۱۱ نغمه ساز سعادت طرب افزا ثابت و روز
گردش ساغر انعام مدامت ایجا ۱۱ عاطفت شامل حکمران را بنوازش ها یکجا در خور مراعات و مود
و امیر حسین را بیش گشها لایق کشید بیت ۱۱ زهر چیز کان بود نادر تر ۱۱ زهب و زینع و کلاه و کمر
وخون پدر امیر احمد را باید ر حضرت صاحب قران سوابق مودت و دوستی ثابت بود
بحکم مودت الاباء فراشة الابناء دران طوی با امیر اولجا تیمور ایردی که ایشه خرد و کیاستش از
بسر بصیقل تجربهای گوناگون جلا یافته بود و ممکنان انکام سوانح امور بر رای مشکل گشایش

رجوع نمودندی و در باب خلاص امیر حمید و اسکندر اغلن مشورت فرمودالبقاء بهجر
ایشان را از امیر حسین التماس نمود امیر حسین هر چند مقتضای رایش فحوای این نظم بود

بیت دشمن چو بدست آمده از پای در آور ما تا باز بدست آن هنری دست مدار

لیکن از برای خاطر شریف الحضرت دست روسینه ان ملتمس باز نهاد و بخلاص ایشان
رخصت داد و با این همه چون ایشان را وعده لکل اجل کتاب نزدیک رسیده بود ان معنی مفید
نیفتاد و چون امیر حسین بعزم یورت قدیم متوجه سال سرای شد صاحب قران سعادت
قرین امیر داد و امیر سیف الدین را بفرستاد تا امیر حمید را بند برداشته با عزاز و اکرام
بیاورند پایزید و ایمن که امیر حمید در دست ایشان بود چون امیر دوکانه از دور دیدند
گمان بردند و ان بعض الظن اثم که ایشان از برای کشتن امیر حمید می اینند یکی گرزی
زد او را یکسر شمشیری و امیر حمید شهید را که شهد نجات بلب امید رسیده بود زهر
ممات بکام جان فرو رفت لامرد لقضاء الله ولا معقب لحکمه بیت

زجوی هر که قضا باز بست اب حیات ما زجام خنجر نه بند مگر خمار ممات

و چون امیر حسین
ازین حال اگاه گشت کفت کار نوکر و کهتر درین قضیه از مترسمتر و املی را بتعجیل روان ساخته
اسکندر اغلن را بتعجیل طلب داشت و بیاساق رسانید مصرع با تیر قضا سپر نباشد
و دران زمستان امیر حسین و حضرت صاحب قران هر یک بمستقر دولت و کامرانی خویش
ارام گزیدند مجاری امور و احوال بر وفق امانی و امال و کاس امانی و امال از زلال دولتکامی
و اقبال مالا مال و الحمد لله المنعم و الافضال کفتار در چکونکی ابای و شرح کیفیت ان
از من خار غمای کل ارای مودای عمی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم نسیم بشارت عنام
جان شکستکان معرکه مکاره و احزان میرسد که حکمت قاهره الهی تواند بود که عرایس مقاصد
و مطالب بکسوت مکاره و شداید جلوه دهد و لطایف نعمت و عطایا در مایده نقمت
و عنایش ارد بیت عاشقی کاکا کشت از لطف نهانی دوست
هر چه پیش رهش اید خار یا کل خیر اوست ما بسیار دولت که بظهور ان نثار کلفت
با شد و بسی جمعیت و کامرانی که مرجب ان نامرادی و پریشانی بود بیت

رحمة که اصل محکمیهاست ... ب ... که در روی خرمیهاست ... ب ... ب قفلا که بندگی نا پدیدست
چو وا منی نه قفلت ان کلیدست ... واز اشتباه مولف این احکام مجاری احوال حضرت
صاحب قرانی بیت در غیر مقام چه چون فصل زمستان که انحضرت در مستقر دولت
خویش قرین سعادت و اقبال ایام میده بود با خر رسید و قمریان بهار سنجی لاله بر افروخته
سیاه سبز خطان نباتی را بمیدان باغ و بستان کشید ... بیت
لشکر کشید باد صبا سوی جویبار ... اماده ساخت الت سیاب کارزار ... سکان غنچه گرد مرتب سنگر گل
داده زره با بشان تیز کردخار ... چون خبر امد که لشکر حته باز عزیمت این جانب کرده متوجه شده
اند حضرت صاحب قران روی همت بجمع لشکر اورده کس فرستاد و امیر حسین را از ان
حال اگاهی داد امیر حسین بفرمود تا مولاد بوغه وزنده چشم پسر محمد خواجه ایردی علک
بها در با سپاه ایلغار کرده هر چه زود تر بحضرت صاحب قرانی ملحق شوند چون ایشان
با نحضرت پیوستند با لشکری که گاه حمله کردون صولت و هنگام سیر سیاره نهضت
باتفاق روی توجه بسوی دشمن نهادند و چون بموضع اقارسیدند ملاحظ حال خیول
و دواب کرده چند روز دران علف زار توقف نمودند و ازانجا کوچ کرده
روان گشتند و از اب مجند گذشته فرود امدند و امیر حسین سپاه گران جمع اورده
از عقب ایشان بشتافت و چون بکناره اب رسید و ازان جانب متعلای لشکر
مخالف نزدیک شده بود حضرت صاحب قران در میان حیاس و تاشکنت لب
اب زام بخیم فرود ساخت و سپاه را فرمان داد که متوره اوجر های خود را مستحکم
ردا نیده شرایط حزم و احتیاط بپیش اورند و امیر حسین با تمامی لشکر در عقب
بودند از اب بگذرون عبور نمودند و بموجب حکم خود فرود امدند و از ان
طرف نیز سپاه مخالف بکناره اب بادام رسیده نزول کردند امیر حسین
و حضرت صاحب قرانی از انجا نهضت نموده روان شدند چون قراول طرفین یکدیگر
را بدیدند بترتیب لشکر مشغول شده صفها بیاراستند بر دست راست امیر
حسین رایت شوکت بعیوق برافراشت و قبلش تیلاتخی ارلات بود

دهر اول و طایفوی ایروی و شیر بهرام ... ذبوغا و فرمادایروی و ملک
بهادر و دیگر بهادران نامدار و حضرت صاحب قران که جان عالم بود دل کرکا
در جانب حب ... سخی ظفر بیکر را ثالث نیرین کردانید و در قتلیل امیرسای بوغا
را با قوم قبچاق تعین فرمود و در هر اول تمور خواجه اغلن مقرر شد و امیر حاکو و
امیرسیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر دلاوران شمشیر گذار در قول
بداشت و باین آیین بیت لشکر کینه کش جلادت کیش ... بشمار از سپاه دشمن بیش
بیش راندند اما بر وفق دیوم حین اذ اعجبتکم کثرتکم از عقاب اعجاب سالم
نماندند همه چیته در مصاف قبی متن با انکه بکثرت افزون بودند از سپاه این
طرف شکستی عظیم نیافتند این نوبت که لشکر این جانب بیش از ایشان بودند
بنیاد کار بر حیله نهادند و لشکر جده که خاصیت ان از بدایع صنع افرید کارست
توسل جسته جده کردند نظم بند لشکر جته را تا ... ب حبک
با فسون کری چاره جستند و لشکر جده مرد فسون ترده ... جهان خفت از باد باران ستوه
بغرید ابری قهان کرد یاد ... یکی صاعقه در جهان فتاد
و با انکه اقشار در جوزا بود
ناگاه سیاه سیاه جوشن ابر ... باد در زیر ران سلیمان دآ ... رعد غران برق افشان بار
از کمین گاه قضا بمیدان هوا تاخت و غریو کوس که رعد در طاق گنبد نیل گون کردون
انداخت نادک برق از کمان رعد بهر سو شکاد داد و از باران تیر ساخته
تیر باران اغاز نهاد در روزگار را در ان ایام عشق فتنه و اشوب تازه کشته بود
چندان اب از دیده سحاب فرو ریخت که طوفان برخاست بیت
طوفان ازان دیار برامد که کشتی ابر ... اندم نشینده بود صدای دعا نوح ... از بس اب
دیم که بخاک فرو رفت کاوزبان جونای در اب شنا ور شد و دست و پای
اسپان مرکبی ما چنان لای نشست که پوستین شکستان با پشت زمین روی
برابر گشت از غلبه رطوبت پای بر رکاب استوار ان کمان علت سست تر جاید ده
رعشه انجامید و عنان مفلوج لقوه زده و دست شد و اطراف بکردید و ما بر ...

پروفوریخته و منهزم از کارزار رفته و از کثرت غم بوشیدن لباب
چنان گران شده که نه سوار قوت حرکت داشت و نه پیاده و با وجود این حال
سپاه این طرف از فرط حمیت و دلاوری بش رشد و لشکر مخالف برجای
خود قرار گرفته نمدها بر سر کشیده بودند و بقدر امکان جامه و سلاح را از وصول
باران محافظت می نمودند و چون لشکر بایشان رسید نمدها از سر بیرون انداختند و با سپران
اسود و سلاح محافظت نموده جنگ در جنگ آویختند

غوغای هوا از دو لشکر نخاست جهان بر دماده شد از چپ و راست
خروش یلان دم گرگ شاه چنان شد که خرخ اندر آمد زپای بدان رستخیز دم ز مهر بر
خروش یلان بود باران تیر زجان سوز سیلک موشکاف نهان گشته در مهره پشت قاف
ز دل جوی ناوک دیده دوز نفس در مجاری تن سینه سوز حضرت صاحب قرانی تائید ربانی لوا میسره حمله کرد
و میمنه مخالف را که قشیل ان شنکوم لونیان برادر امیر حمید بود شکست و الیاکخواجه
خان از مشاهده این حال روی بگریز نهاد اما چون زمانه پای از راستی بیرون نهاده
بود جناح لشکر مخالف نیز که قشیلش شتر اول و حاجی بیک بود بر راست انجانب
غالب آمد و تلا لجی و زنده خشم را رانده بامیر حسین رسانیدند و قول اوهم برآمده
متفرق شدند و روی بگریز آوردند شیر بهرام و یولاد بوغا پای ثبات استوار
داشته داد مردی دادند و چون حاجی بیک میمنه انجانب را پیش کرده می راندند
فرمان روا از مشاهده آن حال متحیر بایستادند و از آن طرف امیر شمس الدین نیز
از کوهی انبوه دست جلادت از آستین تهور برآورده کوششهای مردانه نمودند
حضرت صاحب قران را نایره حمیت اشتعال یافت و بدست مقدرت ماب
تائید انتساب تیغ آتش برکشیده جواب کرز و خره شد خشم آفتاب
روان کرد در کبک جوغنده تیز ز امن کلاه از دمای بزیر بامعتقده قوشون بر ایشان
تاخت و از باد حمله آتش بیم در خرمن قرار ایشان انداخت امیر شمس الدین از
اسر صولت آنحضرت عنان اقتدار از ضوب پیکار برتافته روی عجز و انکسار

بجانب ازار نهاد و لاغر و ... شد یقین که معاودت
پای ممتنع بر جان باشد ... امیر حسین از ظهور حضرت صاحب قران پشت استظهار
قوی گشت و باز سپاه خود را جمع آورد و بایستاد
زهی روزی شاه لشکر شکن ... سپه را در آورد در امد بتن ... حضرت صاحب قران تا
بابان بهادر نوکر خود را پیش امیر حسین فرستاد و صلاح وقت دران نمایند که امیر پیش اید
و باتفاق حمله کرده ارکان شوکت دشمنان چنان متزلزل سازیم که اثر قوت مقابله
و مکنت معارضه اصلا نماند و چون از قوت طالع صاحب قران سعادت مال کوکب اقبال
امیر حسین اعتزاز رجعت نهاده بود در روز دولتش شتابم نکبت نزدیک شده برحسب نفس
ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم چون این ایام طبیعت او از قرار معهود تغیر
یافته بود و اخلاق ناپسندیده و افعال نکوهیده از و ظهور می پیوست چون تابان
بهادر نزد او رسید بعد از سخاوت زبانی چنان او را بر فریفتاد حضرت صاحب
قران باز ملک بهدی را که از بهادران امیر حسین بود بسوی او روانه داشت
که البته پیش می باید امد تا فرصت فوت نشود و کرباره چون پیغام شنید اثر را
بزود و دشنام داد و زبان بجفا و استبداد بگشاد و تهدید برگشاد که مگر من گرگینه
ام که مرا آشتی میخوانند اگر شما غالب می شوید و اگر دشمن گمان می برید که کسی از دست
انتقام جان خواهد برد ملک بهدی ازرده خاطر از پیش او برگشت و نزد حضرت
صاحب قران شتافته در اغنان اهالیوش او بخشید که اصلا در کار این سکار سعی
نمی باید نمود و در این باب پیش ازین نکوشید الحضرت از سخن پیشین
تجاوز نفرمود دست اهتمام باز کشید و چون میسره هر دو طرف مقابل خود را
رانده بود از پی روان شده لشکر از هم گذشته بودند سپاه هر دو جانب
بجای یکدیگر رسیده و هر کس انجا که بود فرود امد
جهان جوان فرود امد از نبرد یکے ... همان لشکرش نیز یکبار سپرد کے
بتدبیر اسایش اورد جای ... بخفتند تا روز روشن ز جای

بدرگاه آسمان سپاه امیر حسین خذلان استدعا حضور حضرت صاحب کبن فرستاد
و چون خاطر مبارک آنحضرت از حرکات بیجا یکاه او باز مانده بود اجابت
نمود و التماس منزول نپذیرفت بیت و گر روز کینی ترک سلطان شکوه
زدریای چین کوه برزد بکوه کرانیده شد هر دو لشکر بخون علم برکشیدند چون نای ستون
دم نای برخواست خون رستخیز سنان مرگ کرده را کفت خیز قضا با سر نیزه انبار شد
نهنگ بلا در کمان باز شد وحون دلاوران بزد از ملی از جانبین بهم رسیدند در
یکدیگر آویخت شکست بر لشکر حسین افتاد پشت بدادند فرو بگریختند و سپاه
این طرف از پی گریختگان خون جان اشان از تن ناتوان روان گشت وحون روزگار
سر آشفته کاری داشت درین حال توق امیر شمس الدین که از دو جدا مانده بود با توئی
سپاه که سر گشته می گشتند پیدا شد و لشکر اینجانب که از عقب گریختگان می شتافتند
عنان برتافتند و روی توجه بان توق نهادند و سپاه شکسته باز جمع شد و یکبار حمله
آورده و زلزله در زمین و زمان افتاد بیت زهر سو لشکر در بر انگیخت
بشمشیر در یکدیگر آویخت زمکان سم خود ها شد روزه سنان در دل و دیده ها تذکره
زمانه حنا بچه رسم بی ثباتی اوست راتی را که از دولت برافراخته بود دنبکیای
نصیب نگون کرد و لشکر اینجانب بعد از آنکه غالب گشته بود مغلوب شد
و روی بگریز آورد بیت بهر شد راحت این چنین کیش نماید راحت در رنج اندیش
در آشوب تک و تاز اهر عیت خلقی بسیار در لای و گل فرو ماندند دشمنان زبون شده
خیره گشتند و تیغ کین و مراد دل بر اندند و قریب ده هزار کس عرضه تلف گشت و کان
امر الله قدرا مقدورا و این واقعه در اول رمضان سنه ست و ستین و سبعمایه موافق
بیدان ئیل روی نمود و بر حسب اتفاق قران هشتم از قرانات شمانیه هوای که در برج
عقرب واقع شد و منجمان از اقران مشرقه خوانند در ان نزدیکی شده
بود و این سخن از برای تتمم قصه ثبت افتاد نه بقصد استناد آثار
بر صناع فلکی اذا هو شرفی الوجود الا لله و چون امرا از انجا باز گشته بکش رسیدند

وهر کس عزم ان کرد که ایل خود را از جیحون بگذراند امیر حسین حضرت رحب
را از انکفت خانه و ایل از اب گذرانیدن مصلحت است ان حضرت جواب
فرمود که ایشان بعزم گذشتن رفته اند امامرا همت رخصت نمی دهد که ملایمت
را بگذارم که بگلی لگد کوب غدر و بیداد بیگانگان کردد و یکبار دیگر سپاه
جمع اورده با مخالفان در معرض مقابله خواهم امد و امیر حسین از انجا متوجه سالی براسی
شد و چون برسید تمام ایل و اتباع خود را کوچانیده از اب عبور کرد و از پشتهای
وعقبها کذرانیده بموضع شبر تواقامت نمود و جز کیران برنگاشت تا اکر از توجه
سپاه جته اکاه کردد و بجانب هندوستان رود و صاحب قران کامکار چون امیر حسین
از کش روان شد روی همت بجمع لشکر اورد و بحسن تدبیر دوازده قوشون مرد مرتب ساخت
و تمور خواجه اغلن و جاورجی و عباس بهادر را با هفت قوشون ازان برسم منغلای
روانه سمرقند کردانیده و در انجا جاورجی بشرب مشغول شد و سورت شراب در و تاثیر کرد
برحسب شعر الراح کالراح ان مرت علی عطر طابت و بحیت ان مرت علی الحیف
نیران ان شرارت که در کانون اندرونش افروخته بود از هوز ان دمان زبانه زدن کرفت
و داؤد خواجه و هندو شاه را تحریف کرد که خان کبیر یعنی حضرت صاحب قران
بخاطر دارد که شمارا کرفته پیش امیر حسین فرستاد و او بی توقف شمارا بنیت خواهد ساخت
ایشان را خوف و هراس عالب شد و فرار را اختیار کرده بجانب دشمن شتافتند و چون
بموضع کوکنک رسیدند از لشکر جته کمک بتمور برلاغ تو قتمور و شیر اول اکر جاق
پسر حاجی بیک برسم منغلای پیش امده بودند ایشانرا غجر جی شده پسر تمور خواجه
وجاورجی و عباس بهادر اورد ند و ایشانرا هزیمت داده عقد جمعیت ان سپاه ازهم کسست
حضرت صاحب قران چون ازان حال اکاه کشت دانست که در کار دولت اهوز
عقده تعویقی باقیست و بخت کوشی فایده نخواهد داد شعر علی المرء ان یسعی لیحسن حاله
ولیس علیه ان لیساعده الدهر ازاب امویه عبور فرموده بلخ را بمخیم نزول کردانیدند
و ساخته توقان و ایل خود را که متفرق شده بودند جمع اورد و توقان کمک خان

و نواحی اوبکی یوغای سلدوز آورده فرمود و جمعی را بضبط و مخافظت کنار آب
نامزد کرد تا شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته از سوانح امور بیخبر و قطع آ
باخبر باشند و تمور خواجه اغلن را بجریمه تقصیری که از و صدور یافته بود سیاست
فرمود و بساط مخلوع از بساط دولت و جهانبانی بقبوح عثرت و کامرانی
مشغول گشت بیت هر دم که توانی که بعبرت گذرانی فرصت شمر ای خواجه درین عالم فانی
ذکر محاصره کردن لشکر جغتای سمرقند را چون لشکر جغتای بسمرقند رسید و دران وقت حصاری
نداشت مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری و ابوبکر کلوی نداف اهل شهر را
تحریص نموده بگوچه بندی و محافظت شهر مشغول گشتند و مدتی بی شکوه پادشاهی آن رعیت
مردانه با چندان لشکر جرار غدار دادگیر و دار دادند بمقابله و مدافعه مخالفان بنوعی قیام نمودند
که دست تسلط و استیلای ایشان بدامن عرض و مال اهالی آن شهر نرسید و چون مردم از
تعادی ایام محاصره نیک تنگ آمدند لطف چاره ساز درماندگان تبارک و تعالی فریادرسی
فرمود نسیم روح بخش فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا از مهبت رحمت الهی وزیده و بادرا سپاه
جغتای داد و چندان اسپ هلاک شد که چهار سوار یکی را پیش الاغ نماند و بدان سبب
عاجز و متحیر مانده از مهمات بضرورت باز گشتند و اکثر ایشان را ترکش بر پشت بسته پیاده مراجعت
بایست نمود و چون محافظت ملک و مقابله با چندان لشکری که امثال آن کمتر در حوزه
همت ملوک و حوصله نایبان ایشان تواند بود از دست رعایا برآمد جمعی را قوت و اختیار
بیشتر دادند باد غرور در سر پندار افتاده پای جسارت از پایه خود برتر نهادند و دست
نهب و نقدی چون ریزی و فساد انگیزی برگشادند فیا للعجب یارب مباد آنکه گدا معتبر شود
و دران وقت که لشکری جغتای انهنک بازگشتن کرده بودند حضرت صاحبقران
عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع جغتای بقصلغه فرستاده بود و احوال
ایشان را بعد از تفتیش و تحقیق بصورتی که گفته شد عرض داشت آنحضرت کرد
و چون رای عالی بر اجابت سپاه جغتای قرار یافت پیش امیر حسین کس فرستاد
تا او را از ان حال آگاهی داده باز نماید که عزیمت این طرف می باید کرد و چون فرستاده

خبر رسانيد امير حسين را بمحبت و سرور مشغول از حد زيادي نمود في الحال ز خبر تو
كه كرده متوجه سايي سراي شد و حضرت صاحب قران خانه وايل خود را از آب
گذرانيده بصورت قديم فرستاده و بعزم استقبال امير حسين سوار شد و در
سر جلگاي بقلان اتفاق ملاقات افتاد و يكديگر را كنار گرفت
از جانبين تبقديم بپيوست و از گذشته و آينده سخنها گفته شد و در باب حال ماضي
و مستقبل كرها با هم مشورت سفته گشت و راي بران قرار گرفت كه در اول
بهار متوجه سمرقند شوند و حضرت صاحب قران بسعادت معاودت نمود و از چون
گذشته و منازل طي كرده بقرشي نزول فرمود و سبب اشتهار آن شهر بقرشي آن شد كه
كبك خان در دو فرسخي نسف و نخشب قصري بنا نمود و معقول قصر را قرشي خوانند
و آن حضرت فصل زمستان در انجا توقف كرد اختيار نموده بعمارت حصار
قرشي فرمان داد بعز دولت روز افزون هم در زمستان تمام شد بيت
هر چه دلش خواست قضا راست داشت ٭ دست روان تخم اميدي كه كاشت كفتار
در نهضت ارجمند امير حسين و حضرت صاحب قران سعادتمند بجانب سمرقند
اول بهار كه جمشيد گردون سرير خورشيد از شرف سراي ماهيد نهضت نموده سايه
وصول به بيت الشرف خويش انداخت و ضحاك فيروزه تخت كل با لشكر سبزه و رياحين
حدود اطراف حدايق و بساتين را محيم نزول ساخت بيت جهار سوي چمن لشكر بهار گرفت
بنفشه رنگ و سمن بوي كل نگار گرفت ٭ صبا نقاب رياحين ز رخ بر گشاد ٭ درخت مژده و شاخ نشار گرفت
امير حسين و حضرت صاحب قران بر حسب وعده كه در گذشته رايت عزيمت صوب سمرقند
برافراشتند و چون باو فور جلالت و تمكين ظاهر آن خطه فردوس آيين را
مضرب خيام نزول ساختند اهم مهمات دولت و دين دفع سر بدآلان بي باك
شناختند كه در اين مدت عرصه خالي را باقدام بغي و طغيان پيموده بودند و
بانواع حركات شنيع از قتل و نهب و غيران اقدام نموده فرمان بگرفتن مجموع
ايشان نفاذ يافت راي صواب نماي صاحب قران كشور كشاي خلاصه مولانا

کشت آنحضرت صاحب قرانی در کشش کار مستقر دولت روز افزون بود اقامت بمود و
بهم را افتقد کرده از عقب امیر حسین فرستاده و بعزم تسکار شوارشد کفتار در موقع
مخالفت میان امیر حسین حضرت صاحب قران بواسطه افساد مفسدان
بعد از انکه شعبده باز روزکار طرح نابودی از نو در انداخت و بهره مکر
ترویر منصوبه تازه ساخت چه خاطر مردم بواسطه حرکات بی قانون از امیر حسین
متنفر شده بود و نهال کینه اش از ریاض سینها سر بر زده و همه میدانستند که تا حضرت
صاحب قران باقی و متفق باشد هیچکس قدم جسارت در راه مخالفت او نتواند نهاد
لاجرم افساد اغاز نهادند و امیر موسی و علی درویش پسر بایزید جلایر که برادر
زن او بود و فرهاد با تفاق سر حقه مکر و حیل بگشادند و بارده خاتون را متمن کرده
مکتوبی نگاشته کلک کذب و بهتان بامیر حسین فرستادند و از زبان خاتون ارخوانین
ترمشیرین خان بود و دختر او که مادر علی درویش بود در حبالهٔ امیر حسین و مضمون آن
ترویر نامه که بمنت مانند الا آنکه مفتری دانست انکه فلان کس یعنی حضرت صاحب قرانی
نسبت با خان و با نو که امیر حسین اندیشه مخالفت و جدال دارد و با خن نخوت سر کشی
و استقلال می خارد و از کردار و کفتار تو بغایت آزرده خاطرست و ملول و عزم
رزم جزم کرده است و تبر تیب مقدمات آن مشغول و چون امیر حسین بران نوشته
بی حقیقت واقف نشد آن صورت وحشت انگیز را با خان در میان نهاد و برفع او
فرستاد تا حضرت صاحب قران و جمعی که بان معنی باز نموده اند بهم قند پیش از دو خاتون
جمع آیند و بغور آن سخن رسیده حقیقت امر باز نمایند حضرت صاحب قران چون
ساحه خاطرش از غبار آن افترا معرا و مبرا بود بهیچ اندیشه ازان ننمود و بی توقف
متوجه سمرقند شد و امیر موسی و علی درویش و فرهاد چون از توجه آن حضرت
خبر یافتند از بیم فضیحت و نکال و خوف خجالت و انفعال روی ازان هنکام برتافتند
و روان بجانب خجند شتافتند بیت هر جا که روی آورد راستی
فروغ دروغ آورد کاستی ۱۲ چون ان سخن کوشش زده امیر حسین شده بود و تحقیق

ناکرده بماند صاحب قران مؤید منشور برای انور که از تلوین ایام بدولت برزخانی
امور و خفیات اسرار اطلاع داشت اندیشه کرد که بحکم من یسمع یحمل احتر
خبر که از افق گوش برآمده بر توش از روزن صماخ بکاخ دماغ تابد البته عکس
بر بشکاهضیر افتد و دل از آن اثر یابد و اگر نیز جای گیر نیابد و نیابد وساوس
هواجس نفسانی ترانه اگر مکر سراید و امیر حسین را جود در اصل مزاج تلونی تمام
هست شاید که از آن معنی خزازه در خاطر او مانده باشد و بی شک ریش را اگر چه
سر فرا هم اید اثرش بماند بعد ازین بر جانب او اعتماد کردن بفتوی حزم که امثال
امرش مدار از باب دول واجبت حرام می نماید بنا برین خاطر خطیرش در ان باب
تاملی می نمود و بکام اندیشه فراز و نشیب آن قضیه می پیمود و شیر بهرام و بهرام
جلایر خود بر امیر حسین اعتماد نداشتند و بیوسته در معامله او نقش جاره بر لوح
ضمیر می نگاشتند تا روزی حضرت صاحب قرانی مکنونی ضمیر منیر ایشان در میان
نهاد در ارزو و بر وی امید ایشان باز شد و رازی که بیشتر از خوف الحضرت
در سینه انتظار مهان می داشتند بی حجاب بزبان اوردند که امیر حسین را
با هیچ یک از ما دل راست نیست و رای صواب درین باب بر مخالفت
او منحصر است هر چه زود تر بتیسیر شکر اشتغال می باید نمود که البته او بر قصد ما جازم
است و بعد از فوت فرصت پشیمانی چه سود بیت انکس پند عقل بسمع رضا شنید
پل پیش از ان ببست که سیلاب در رسید و چون ایشان برین معنی اصرار نمودند و مبالغه
رودند دغدغه که حضرت صاحب قرانرا از خاطر مبارک سر بر زده بود استداد یافت
و با ایشان در مخالفت امیر حسین اتفاق نموده عهد بستند و قرار بران شد که شیر
بهرام بختلان رود که بورت اصلی او بوده و بجمع سپاه مشغول گردد و حضرت صاحب
قرانی در بین طرف بترتیب و تجهیز لشکر قیام نماید و شیر بهرام بهنگام توجه ختلان
شخصی عادل نام از لشکران حضرت صاحب قران گردون غلام همراه ببرد و از هر دم
خود تا خواجه را باز داشت تا هر گاه که عادل بیاید تا خواجه برود و سپاه هر دو طرف

از حال یکدیگر آگاهی نیابند و چون شیر بهرام مختلان را بسیار لشکر خود را جمع کرد و جلایر
ترک جس ترک برآمد و در آنجا متحصن شده اظهار مخالفت امیر حسین آغاز
نهاد و امیر حسین با او مکر و فریب پیش گرفت او را بعهدی از اساس دولت خود
سست تر از آن بالا فرود آورد و مطیع و منقاد ساخت و چون حضرت صاحب
قران از این معنی خبر یافت بشیر بهرام مکتوبی نوشت مضمون آنکه بنیاد مخالفت
نهادی و یاغی گری آغاز کردی و اکنون با او خود را نیک مردمی سازی زود باشد
که جزای تو هم او دهد و شیمانی فایده ندهد و همچنان شد و از جانب حضرت
صاحب قرانی بهرام جلایر و امیر جاکو و عباس بهادر را لشکر داد و بطرف خجند
فرستاد تا ایل جلایر ضبط کنند و امیر موسی و علی درویش پسر بایزید که سبب
مخالفت افساد و تزویر ایشان بود بگیرند و چون ایشان از این معنی آگاه شدند
بگریختند و بهرام الوس جلایر جمع آورد و بر ولایت خود حاکم شد و از خوف آنکه از
عهدهٔ مخالفت خان و امیر حسین مشکل توان بیرون آمدی وقوف حضرت صاحب قران
باجماعتی که بیکجهت او بودند سوار شد و مردم علی درویش را بقتل آورده ایل خود را
براند و بطرف جته روان شد گفتار در رفتن صاحب قران فیروزی اثر بسمرقند جهت
جمع آوردن لشکر حضرت صاحب قران سعادت قرین بجانب سمرقند نهضت فرمود
تا لشکران طرف جمع آورد و درین اثنا امیر سلیمان وحاوری که اول تحریر سلسلهٔ
مخالفت با امیر حسین ایشان میکردند کرخینه پیش او رفتند و چون امیر خضر یسوری وفات
یافته بود علی برادر او و الیاس وحاجی محمود شاه با مجموع یسوریان بکراطاعت
و انقیاد بسته در سلک بندگان حضرت صاحب قران انخراط یافتند و آن حضرت
قراوهندو که بدلالس را در سمرقند داروغه گذاشت و بعزم معاودت سوار گشته
بسعادت روان شد هندو که از بخت هندو صفت و از کون بکر بخت و پیش
امیر حسین رفت و قراحسن از ضبط و نسق کار عاجز بود خود را بدیوانگی داد امیر حسین
مصدر این چاره کو بهتر از دیوانگی و دران وقت که حضرت صاحب قران بعزم جمع

از دو تخانه روان میشد علما عبدا و لجایی بتکان اغاعارض جزاجی دولت و دین
مات مفارقت جان نازنینش بحواهقت الحضرت از خانه تنش غیبت نمود
و بجوار حضرت امرزگار پیوسته و آنانه در وصف حالش بهزار زبان باد ارسیاتیده
صورت آنست که حورای بهشت از دیده بر سراو سیم باد ام سیاه اندازد چون بپندین نازکس اندر
سنبل زلف نبرند و براه اندازند خاطر برکوار حضرت صاحب قران کامکار از وقوع
ان حادثه اندوه آثار بغایت پریشان گشت و دیده واقعه دیده اش چون دست
دریا نوال کوهرافشان شد بیت از سیل اشک بر سر طوفان واقعه چون نا بقطره قطره شکل حباب
چون تدبیر آن کار از خیر اقتدار و اختیار اختیار و اسرار بیرون دست و قار و اصطبار
بحبل متین انا لله و انا الیه راجعون استوار دست بیت بهر کاری از نیک و بد چاره هست
بجز مرگ کش چاره نا بید بدست و از اعقاب سلطنت انتساب صاحب قران کامیاب درج
ابهت و تمکین سلطان بخت بیگم از صدف عفت و جلالت آن بانوی بلقیس
آئین است بهشت برین باد ماوای او دران روضه اراسته جای او
وچون امیر حسین خبر این واقعه بروحشت که فی الحقیقة مقدم باتم دولت و اغاز
انهدام بنیان رفعت او بود بشنید هم از جهة میل محبت طبیعی که لازم قرابت سببی است
خار مصیبت در اندوهش در جان عمکین نشست و هم ازان جهت که علاقه اخوشی
سببی که با حضرت صاحب قرانی داشت بکلی گسسته شد پشت امیدواری و اعتضادش
بشکست حال پریشانیش بزبان تحسر و درد بفحوای این نظم نوحه گری اغاز کرد
خواهر بخاک رفت و برادر برابر است باد ش بدست و دستش ازین نوحه بر سر است
وانکس که خویش بود و باو بود دل قوی بیگانه گشت و این غم ازان غصه برتر است
گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قرانی بعزم رزم امیر حسین و در ایستادن
میمنه و میسره و قلب و ساقه و موافق ایت نیل حضرت صاحب قران لشکری گران
بیت همه شیر در بیشه کاوزار نبرد ازمایان خنجر گذار ترتیب کرده با هنگ جنگ
امیر حسین سوار شد و امیر سیف الدین را یاکروهی ابنوه مغلای ساخته در مقدم

روان کردانیدند و امیر حسین چون بشنید بهرام را بجیله و مکر فریفته در دام تلبیس انداخت
مطیع و منقاد خود ساخت تصور میکرد که با حضرت صاحب قران نیز همان منصوبه
توان باخت هیهات هیهات بجهان پهلوان شاه کردون غلام
بیازیچه سر در نیارد بدام درین ولا ملک بهادر و عبد الله ببرادر را با عهد نامه
الخضرت فرستاد و سخنان فریب امیز بپیغام داد که تا غایت باتفاق یکدیگر
بکلیات امور اشتغال نمودیم و از میامن اتفاق کوی تقدم از میدان قران و اختال
ربودیم چنان سزد که فیما بعد همان طریق سپرده شود برین عهد نامه اعتماد کلی نموده
بهیچ گونه دغدغه بخاطر راه ندهد و چون لشکر منصور را از قلعه گذشته بایسون
مخیم نزول همایون گشت ملک عبد الله برسیدند و بشرف بساط بوس سعادت
یافته بپیغام امیر حسین عهد نامه او عرضه داشتند و در خواست صلح و آشتی
آغاز نهادند صاحب قران سعادت قرین از الهام دولت فرصت آیین دانست
مصراع تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد ان عهد نامه را واقعی ننهاد و ان سخنان
بسمع قبول راه نداد اما یسوریان از بیم انک حکایت حصاصت شاید که بجای رسد
اندیشناک شدند و خواستند که از موکب ظفر پناه تخلف نمایند دران حال امیر جاکو
و امیر عباس که با بهرام جلایر بخجند رفته بودند برسیدند و باتفاق دیگر امرا مصلحت
دران دانستند که کلانتران یسوریان را که اندیشه مخالفت کرده بودند بگیرند
رای افتاب اشراق حضرت صاحب قرانی که از تائید آسمانی بر توانوارش دقایق هر
کار جز بر بود نیفتادی بآن معنی رضا نداد و زبان دولت بیان حکمت گشاد
محصلش انکه این قضیه در صبح نهار سعادت و غره بهار سلطنت و استقلال
واقع شده اگر بگرفتن ایشان کردی نسبت عذر بردامن احوال ما نشستی دیگر پناه
باین درگاه نیاوردند و کار کشور ستانی و جهانبانی چنانچه باید انتظام نیابد
کاخ دولت اگر بر اساس نیکو کاری نباکنند کنگره قدرش بر اوج اطلق مقرنس گردد
بگذرد و منال اقبال اگر از جویبار عدل و احسان آبخور دشاخ رفیعش میوه کامرانی

بار اورد و سیم سعادت دولت ثانی کشور و کنجدار شاد بندگان خواجه پیوریا را
استمالت و نوازش فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و دیگر لشکریان را
گشتن رخصت داده و از انجا بسعادت معاودت نموده قریشی از فرنزول همایونش
رتبت سپهربری یافت و امیر حسین لشکر انبوه جمع آورده با شیر بهرام متوجه ایجانب
شدند مبارکشاه و شیخ محمد بیان سلدوز روی دل بقبیله اخلاص حضرت
صاحب قرانی داشتند اما چون سپاه امیر حسین در رسید بضرورت با ایشان
بیوستند ذکر مکر و حیله امیر حسین و فرستادن خضر خزانه دار را بمصالحت حضرت
امیر حسین خضر خزانه دار را با صحیفی که باسوگند خورده بود پیش حضرت صاحب قران
فرستاد که خلقت میان ما خوب و ویرانی مملکت و پریشانی رعیت ایست و یقین میدانم
که حیلت تو نیز نخواهی مسلمانان و مرحمت بازیردستان محظوریست و آن معنی روا
ندارد مصلحت دران میدانم که لشکر ایجانب در حدفانا توقف نمایند و ازان
طرف دو هزار و هر یک با صد مرد در تنگ جکجک بهم رسیم و تجدید عهد مصادقت
و معولات کرده نوعی شود که بعد ازین مفسدان را میان ما مجال مداخلت و افساد نماند
و تا ما بیکدیگری رسیم مملکت قرار خواهد یافت صاحب قران صائب تدبیر بنور رای
میزنی دانست که نقد ان عهد را بر محک امتحان عیاری و بنیان آن سمان را تمکام
ازمایش اعتباری خواهد بود بیت زبان میدهد مار در ریزهار
ولی هست دندان آن زهردار لیکن چون مجموع امر اتفق الکلمه بران بودند که مصلحت
در مصالحتست و بهبود در موافقت بر وفق رای ایشان بنیاد معامله و عهد امیر حسین
نهاد و لشکر را در هزار بگذاشت و سیصد مرد کارزیده مکمل را با اسپان اعتمادی اختیار
فرموده روان شد بعزم انکه ویست سوار از برای رعایت حرم هدیه نو بگذارد
و با صد کس بحدود جکجک رود که وعده گاهست و ازان طرف امیر حسین در نوشاک
شیر بهرام را گذاشت و همان شد که حضرت صاحب قران فرموده بود بیت
تقدیر قضاست قول ارباب دول دیگر نشنود هر آنچه این ان گویند و سه هزار سوار

کرده را با پیغام روانه جانب حضرت صاحب قرانیه بزدایند تا جنگی از غلامان
در میان ایشان بود بکرخت و پیچیدگی بسته بودند که صورت حال بعرض همایون رسانند
چون الحضرت بدیهه نوزول فرمود آن تاجیک شاهکاهی برسید و اتفاقا بر در منزل
مبارک نوکر مهرام نام حاضر بود که در تجربه وقایع و حوادث ممارستی تمام داشت چون
صورت واقعه با او بگفت از قلت خرد و حزت انرا وقعی ننهاد و نپنداشت
که چون امرا همه در صلح می کوشند و این خبر موجب وحشت نباید رسانیدن شخص را
بزد و براند و خود دم در کشید و سواران امیر حسین سحرگاه چون سیل خشتاباد در
رسیدند حضرت صاحب قران از حسن اتفاق پیش از وصول ایشان بعزم
توجه وعده گاه سوار شده بود چون از رسیدن لشکر گاه گشت روان براند
و چون تبنگ حرم رسید مردم خود را گذرا نیده راه بردند سبب و جنگ در پیوست

بیت برامد خروش ده دار و گیر چو باران ببارید زوبین و تیر
شد از آب کل رنگ شمشیر شاه هم لاله گون خاک نا ورد گاه وحون بزخم تیغ ابدار
و قوت بازوی کامکاران لشکر غدار را باز داشت از الجار روان شد
و بازدشمنان حمله آورده جنگ کنان می رفتند تا بموضع قاتلش که هر دو آب حکیمد
الیک الجا بهم می رسند و از الجا مخالفترا یارای پیش آمدن نماند خایبا خاسرا
بازگشتند و چون جز این عذر نخوارد رسید لشکر که الجا بودند مجموع متفرق شدند

ندانم کز این حرز نخ کرده را خم آورده پشت سمانده را چه شد کین شتر گربهادر خورد
خرف گشت یا خود بخواب اندر است حضرت صاحب قرانی یا ندک مردمی که پیش او
مانده بودند از حزار گذشته لشکر شی نزول فرمود و با امرا مشورت نمود مصلحت
دران دانستند که از برای محافظت حریم حرمت که مدار ناموس و حمیت بران است
کوچها را نقل کنند بماخان و در جوار سخریان که ایشان با حضرت صاحب قران
سوابق هواخواهی و خدمتکاری داشتند و بر اخلاص و یکجهتی ایشان وثوق
حاصل بود بگذارند و بعد ازان از سر فراغ خاطر روی همت بتدبیر کار دشمنان آرند و چون

وچون رای برین قرار گرفت بهشتم ماه مذکور شاه اسحاق که در پروان بود الویه واوتاق
وعده گاه ساخته هرکس بمحل و ماوای خود رفت و مهمات ضروری را کفایت نموده
تمام در آن شب بکوچ دوان شدند روز دیگر لشکر امیر حسین بقرشی رسیدند و امیر موسی و امیر
هندو شاه بحصار در آمده بساط اقامت بگسترانیدند و چون حضرت صاحب قرانی
بچاه اسحق آمد چندان توقف فرمود تا خواص و خدم که وعده داشتند جمع شدند
و از انجا کوچ کرده بطرف ماخان روان گشتند و از آب امویه گذشته بچول در آمدند
حضرت صاحب قرانی پیش هریک از ملک هراة و محمد بیک جون قربانی ایلچی
فرستاد تا بر احوال ایشان اطلاع یابد که در چه مقامند و از رفتن ایلچیان
تا باز آمدن دو ماه و نیم سر چاه شوراب را محل نزول همایون ساخت و در آن
مدت هر کاروان که از خراسان متوجه ماوراالنهر بود و انجا رسید باز داشت
و چون ایلچیان مراجعت نمودند از لطایف تدبیر که در خاطر خطیر نقش بست
اوازه انداخت که ملک هراة ما را طلب کرده است و کارانیانرا اجازت
رفتن داد و هم در آن حال سوار شد و بر ابر ایشان روی توجه بصوب هراة
نهاد و بازرگانان چون بقرشی رسیدند خبر دادند که ایشان بهراة رفتند پیش ملک امیر موسی
بران جزم که جماعتی مردم بی غرض باتفاق از دیده بازی گفتند اعتماد نمودند و از قلعه
قرشی بیرون آمدند لشکر را جمع آورد و با هفت هزار سوار بموضع نیمراغ نزول کرد
و عزم داشت که یاوز کند رود و ملک بهادر نیز با جمعی امرا و قوشون و پنج هزار سوار
و رمانان از پیش امیر حسین آمده بودند و از حزار گذشته در قرغاشون توبه و کبند
لولی نشسته گفتار در توجه نمودن حضرت صاحب قرانی بجانب قرشی قال الله سبحانه و تعالی
و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا جاری امور
عالم و هر حوادث که میکرد معاند نیک و بد و پیش و کم نتیجه تقدیر ملک قدیر است و در حیز تسخیر
پادشاه بی مانند و بی همتا لقاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر بیت اگر پای میل است و گر بر حور
از و یافت هر یک ضعیف زور ۰ چو نیرو فرستد و تقدیر یاک ۰ بموری زماری مراد هلاک ۰

همراه و رکلذار امانی از تیم عنایت ربانی سکوتی کیرد و دیکر اسباب در میانه
رسزای ظفر و نصرت بر فتح نام و بهره و نصیب خاص و تایید من عند الله و هو العزیز الرحیم
رقم رندو کثرت لشکر و فور شوکت درین کارخانه افسانه بیت من مستی تو مستی همه مستی
و هستی تو هستی همه هستی دکر است ۱۲ روسر بکریبان تفکر در کش ۱۲ کین دست تو است دست دکر
پس هر که را دیده بصیرت از سرم توفیق روشنائی یابد و بر تو انوار این معانی بر جام فرجام
نمای ضمیر او تابد هر کار که پیش آید و هر مهم خطیر روی نماید دست اعتصام در حبل متین
توکل استوار سازد و رایت عزم بقوت بازوی وافوض امری الی الله برافرازد بیت
بیزدان بناهد هر نیک و بد ۱۲ بدرکاه او استعانت برد ۱۲ هر آینه بر حسب وعده من یتوکل
علی الله فهو حسبه بر در هر مراد که حلقه آرزو بجنباندی توقف بکشاید و روی
امید بر جانب که آرد و فوز مقصود ش دو اسبه استقبال نماید بیت
بنشد کس بر اسب توکل سوار ۱۲ که اورا نشد صید دولت شکار ۱۲ دلیلی روشن بر درستی
و راستی این سخن صورت حال حجسته مآل حضرت صاحب قرانی است که چون
کار و انیان را که توقیف نموده بود اجازت رفتن فرمود و بحضور ایشان متوجه
صوب هراة شد بعد از روان کشتن ایشان بمنزل مبارک مراجعت فرمود
و چندان توقف نمود که کاروانان از انجا بقرشی توانند رفت بعد ازان عزم
انتقام دشمنان جزم کرده مکرکوچش و اجتنا د بر میان مردی بست و دران حال
زیادت از دویست و چهل و سه کس ملازم آنحضرت بنوعند بر حسب اشارت
فاذا عزمت فتوکل علی الله از کمال اخلاص و صدق نیت توکل بر خدای
نصرت بخش کرده با آن نفر اندک متوجه قرشی شد که در حوالی آن دوازده هزار
سوار با چندین امرا و سردار در کمین اماده رزم و پیکار نشسته بودند و این
امر نیت و رای طور شجاعت و دلاوری و پیش از اندازه حلوائی و بهادری بیت
هست مخصوصان درکاه الهی بالبی ۱۲ حالهای بوالعجبکان دهیلی یابد کسی
چون شبکیر کرده بکنار آب اموبه رسیدیم دران شب بنفس مبارک باحماکس ایب

درآب رانده تشناه بکدشتند در قرب چشمه بار را درمیان گرفتند کسی جز
بجاهی نبرد از انجا کشتیها گرفته بدان طرف آب فرستاد تا بقیه لشکر بکشتی عبور
نمودند و از خواص دلاوران که دران یورش ظفر کردار ملازم بودند سیورغتمش
اغلن بود و امیرزاده که اوماقش دو علات بود و کلانتر خواهر حضرت صاحب قرانی
قتلغ ترکان اغا در حبالهٔ او بود و امیر جاکو برلاس و امیر موید ارلات که دیگر خواهران
حضرت شرین بیک اغا در حبالهٔ او بود و امیر جاکو سار بوغا جایر و حسین بهادر و امیر
سیف الدین نکوز و عباس بهادر قبچاق و اقتوغا بهادر نایمان محمود شاه
بخاری و چون از انجا روانه شدند و شب بیورد الیغ رسیدند و ایلچیان
امیر موسی بودند ایشان را گرفتند و آن شب بورد الیغ را مرکز وار احاط
کرده انجا توقف نمودند و روز دیگر ایوار کرده روی جلادت براه آوردند
و در شب بموضع فردکنه فرود آمدند روز دیگر راهها ضبط نموده مکین کردند
و هر که آمد تا اب بردارد او را موقوف داشته باز نگذاشتند و شبهنگام
بسعادت سوار شده بشیرکنت آمدند امیر جاکو در انجا عرضه داشت که مصلحت
دران می بینم که متوکلا علی الله بر سر امیر موسی شبخون بریم که اگر او را بدست اوریم
ساحه مراد بپای کامکاری بسپریم حضرت صاحب قرانی تبرجمانی ملاهم تایید
فرمود که مردم ما بس اندک اند اگر نعوذ بالله چشم زخمی رسد باز جمع شدن مشکل باشد
شما همین جا توقف نمایید تا من بقرشی روم و جای درآمدن و برآمدن احتیاط
نمایم و بیاق کار اندیشیده بیایم از هاتف دولت بگوش همت می شنید که
بیت چون همره بخود شبه سکن باش ۞ یاری ده خویش خویشتن باش ۞ فی الحال
بسعادت و اقبال سوار شد و مبشر و عبدالله را ملازم خود ساخته چون برق
خاطف بقرشی رسید و بلب خندق قلعه فرود آمد و آب خندق بسیار بود اسپان را
عنان گسیرد و از محل ترناوی که بربالای خندق انداخت آب بقلعه رفت نفس
مبارک تا بزانو باب درآمد و دریای مختصر ابی روان شده بخاک تیمور برآمد

و عبد الله نیز او را عقب نشانده دوم بتعجیل بکابه اغاق شد و چون بدروازه رسیدند
از جانب حزارت صاحب قران سرافراز دست برد زد معلوم شد که
بفتش خاک انداخته اند باز گشت و اطراف و جوانب را رو بانظر احتیاط
در آورد جایکه دیوارش پست تر بود باز جهت او عبد الله را نمود که محل نردبان
نهادن اینجاست و هم ازان محل که در آمده بود معاودت نمود و بتعجیل هرچه تمامتر
پیش لشکر شتافت و باز با ایشان هم دران شب بقرشی راند و چهل و سه کس را بمجافظت
اسپان باز داشت و صد مرد را با نردبانها که از بورد الیغ آورده بود بدانجا
راه که خود فرموده بود بحصار فرستاد و با صد مرد دیگر بدر دروازه متوجه فتح الباب
دولت بایستاد و دلاوران که بر حسب رای اصابت منجار خاک ریز حصار بر آمده
بودند در همان محل که عبد الله را نموده بود نردبانها بتعاقب رو ببالای بارو بر آمدند
و با شمشیرهای کشیده بصوب دروازه شتافتند و چون انجا رسیدند نگاه بانان را
مانند چشم و دل عاشق و معشوق مست و خراب یافتند تیغ از ایشان دریغ نداشتند
و یکی را زنده نگذاشتند و در رویش یکه تند دروازه را به تیر بشکست و حضرت
صاحب قران فرمان داده که بر غوکشیدند بفرمود تا دل بر ازکین کنند
دم اندر دم نای زرین کنند و بی توقف با سپاه از قلعه تاختند و بنجیر بوده و دار و گیر
زلزله دران حصار انداختند اهالی قرشی را از نفیر بغوخواب از خشم جسته دود بحیرت بر آمد
و تیر تدبیر صاحب قران کشور گیر کشاد دولت بر نشانه ظفر آمد لشکر منصور بضبط قلعه
مشغول گشته زن و فرزند امیر موسی و اتباع او را دستگیر کردند و مردم او را در حاجه و زندان
مقید گردانیدند و محمد بیک پسر امیر موسی که حضرت صاحب قران او را بعد ازین
بشرف مصاهرت خویش سرافراز گردانید خرد سال بود آن حضرت فرمود که
او را پوشیده مجال گریز ندهند تا چون بیدار رسد لشکریش ازیم و هراس پراکنده
شود محمد بیک در همان شب پدر ملحق شد اما ایشان ازین معنی ایشان انهزام
نیکوتر راه ندانستند و متفرق شدند و امیر موسی در زمان پیش ملک مبارکشاه

فرستاد و اورا از صورت واقعه آگاهی داد و بتعجیل هر چه تمامتر لشکرها جمع آورند
و بالتفاق روان گشته چون روز به نیمه رسید بدروازه هزار سوار
حصار رامرکز وار در میان گرفته بودند امیر حسینی که او ماقش با بخوت بود
مقابل دروازه شهر فرود آمد بلک با لشکر فراوان از دروازه طرف جزار
نزول کرد حضرت صاحب قران بنفس مبارک محافظت دروازه شهر را متصدی
گشت و امیر سارو بوغا ملازم بود و امیر داود و امیر موید و امیر سیف الدین را بضبط
دروازه جزار فرمان داد و سیورغتمش اغلن و امیر عباس و حسین بهادر و اقابوغا
و دیگر امرا را در باروی دیگر جها باز داشت امیر موید ارلات با سی مرد از دروازه بیرون
رفت و بر اسپاه کمین نمود تیغ آبدار آتش بار داد مردی داده کارنامه
رستم و اسفندیار را در نظر روزگار خوار کرد و شصت سر اسپ از پیشان گرفته
بحصار در آورد و بیت بفرشاه برون رفت و رزم ساز آمد سوار گشته آسپان گرفته باز آمد
درین اثنا دور که بهادر چون دولت از مخالفان روی برتافت بقلعه در آمد و در
بندگان سعادت قرین منتظم شد حضرت صاحب قران عزم کرد که همان روز بیرون فرماید
و بقوت بازوی کامکار روز خصم شمشیر ظفر نگار روی همنان را بروز ستاره نماید امیر سیف الدین را
از قواعد نجومی و احکام رمل و قوفی بود عرضه داشت که امروز توقف نمودن اولی
می نماید فردا وقت سعادت ساعتی بغایت مسعود است آن سخن محل قبول یافت
و عزم بیرون رفتن موقوف ماند و از جانب مخالف ترکی بهادر با دولت کس بهمه
نزدیک او فرستاده بنزدیک دروازه آمدند و رعایت حزم را شب انجا بودند
چون رایت صبح از کمین گاه افق برافراختند ایلچی بوغا بهادر و اقتمور بهادر
پول دروازه را بینداخت و ما نخاه مرد از قلعه بیرون آمده بخنجر بر سر دشمنان ریختند
و نیزه سرافشان و خنجر جان ستان خاک معرکه با خون برآمیختند بیت
بیکباره چاک خنجر بکردون رسید ز قرشی روان خون بگردون رسید و بفرمان
حضرت صاحب قران علیشاه و درویشک برغوجی با بیست سوار بمعاونت

پیادگان سوار از قلعه از حصار بیرون بهادر شتند و آتش کین و رایت فتح مبین بر
فروختند و بر افراختند از مخالفان تفاي بوغا بهادر با شمشیر کشیده حمله کرد و قتلغتمر
بهادر راه او گرفت بیک ضربتش از پا در آورد و در سپاه امیر موسی جوانی
او زبکی بود بغایت متهور و دلاور پندار پهلوانی در دماغ و غرور جوانی در سر
گرزی که کوه البرز از تاب رخمش بلرزیدی در جنگ همنگ جنگ کرد قران بوغا
از سر تهور پیش رفته هر دو دست او را چنان بگرفت که پای از جای بر نتوانست
داشت تا بیکی در رسید و او را بشمشیر بگذرانید بیت هر انکو مردی خود دل نهاد
زناکه غرورش دهد سر بباد و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر کمان کین بزه در آوردند
و از بالای دروازه تیر باران کردند بیت رستم خدنگ افکنان خواست جوشن
کمان کوشها کنت بهر از کوش هوا پر زنان شد تیز پر خدنگ تن و اهنین شد تنش
تیر باران از بالای حصار چون کارد دشمنان روبه نشیب آورد و چنان مخالفان از
نقبی که پیکان خیزد بیرون حسته عزم عالم بالایی کرد بیت ز پیکان دل جنگجویان بخست
ز اندوه جان راه گردون ببست سپاه دشمن از بیم تو زانا انداخت کمنکها در سر کشیده
بجستند و بخندقی که از برای حزم و احتیاط کنده بودند پناه جستند لشکر
منصور ایشان را از انجا نیز رانده از خیمها شان بگذرانیدند و در کوچهای شهر
روانیدند بیت کریزان شدند از دلیران همه چو ارشیر غرنده آهو رمه
و باز از سپاه دشمن توکل با صد مرد از طرفی دیگر حمله آورده پیادگان مخالف
دست جلادت به تیر باران کشاده لشکر ظفر قرین را باز گردانیدند صاحب قران
کامگار با بانخده سوار از حصار بیرون تاخت و سپهر از بیم بلرزید و فرودوش
بهادران را قوتی تازه و شوکتی از نو بخشید ایلچی بوغا و بهرام متوکلانه بر روی
توکل نهادند و او پاره دیوار را پناه ساخته بود و نشسته ایلچی بوغا از بالای دیوار
بر و حواله کرد و او سپر در سر کشیده رو بگریز آورد و در ان حال از حمله دلاوران لشکر منصور
خراسانی نادانسته تیغ فرو د آورد روز حیات بهرام از آسیب حسام او بشام رسید

کار شش تمام شد و لا مرد لقضا را الله بیت کرنیت اجل دشمن جان ما ملک حوت
چون وعده رسد دوست چو دشمن بکشد دوست اخر الامر از فرد دولت روز افزون امیر موسی
با هفت هزار سوار که در زین خانب بیاد حمله پیاپی اتش پیکار بر افروخته
بود نداب روی ناموس ریخته و خاک عار بر فرق روزگار بیخته از پیش اندک
نفری از عساکر گردون ماثر دشمن داد ندور و بکمر نهادند مجموع متفرق شدند
و پراکنده گشتند اما ملک بهادر با پنج هزار مرد از لشکر قرو ناس از طرف دروازه
حزار هنوز استاده بود حضرت صاحب قران ان موید کیتی ستان با شصت
کس روی شجاعت بسوی ایشان آورد ملک چون دید که انحضرت متوجه
انتقام اوست پای قرارش از جای رفته دست عجز در دامن فرار او خت
و بی انکه شمشیر بر کشید سپر انداخته روان بکرخت و بقیتول خود شتافت که در
کنید لولی بود حضرت صاحب قران غنان دولت بان صوب تافت و چون شیر
عزان از عقب او روان شد ایشان چون سبای سپاه انحضرت از دور بدیدند
دار انجا هم نتوانستند استاد متفرق و پراکنده گشته رو بگریز نهادند زهی عنایت
الهی نهایت الهی و زهی فیض فضل و رحمت نامتناهی که یک کس نمزید لطف مخصوص
گردانیده ان مایه قوت و شجاعت روزانی دارد که با دو لیت و چهل و سه مرد باختیار
نه بسبیل اضطرار روی مقابله و مقاتله با دوازده هزار سوار خون خوار همه دشمنان
کینه دار شدند چون بر سد بدو شبانه روز شهر و حصار ازیشان بستاند
و اهل عیال اسیر کرده مال و منال تبالا ندو همه را بزخم تیغ ابدار آتش بار متفرق و پراکنده
گردانند و همچنان نفس مبارک در پی ایشان تازد و بهادر انرا اندازد و اسیر سازد
و این حکایتی است واقعی که صحیحش متواتر پیوسته و در مجلس تحریر بعضی ازان
مردم که بر ای العین این احوال را مشاهده کرده اند بی مداهنه تقریر می کنند نه از قبیل
لاف و گزافی که فردوسی در شاهنامه برای سخن وری و فصاحت کستری بر بعضی مردم
بسته و در رسم قصه یوسف علی نبینا و علیه الصلوة و السلام خود معترف

شده و انصاف داده که سر زهر گونه نظم آراستم * بگفتم در و هر چه خود خواستم
اگرچه دلم بود و ازان بامزه * همی کاشتم تخم هیچ بزه * ازان تخم کشتن پشیمان شدم
زبانرا و دلرا کره برزدم * کران داستان ها در رغبت پاک * دو صد زان نیرزد بیک مثقال خاک
برین می سزد گر بخندد خرد * زمن خود کجا کی پسندد خرد * که یک نیمه عمر خود کم کنم
جهانی پر از نام رستم کنم * چه باشد سخنهای بی برگ و ساز * شب و روز اندیشه پرداخته
والحق این معذرت و انصاف ازان بدیع مقال نی بعال هم از دلایل و فور فضل و
کمال اوست بیت که جاوید فردوسی آسوده باد * بجائی که نامش بان مژده داد
القصه چون بنیروی اقبال فرخنده فال رایت شوکت و اقتدار معاندان که باوج
تجبر و استکبار برافراشته بودند نگونسار شد و نقوش مباهات و افتخار معارضان
که باستظهار کثرت اعوان و انصار بر لوح تصور و پندار نگاشته داشتند باب تیغ
آتش بار بگلی شسته گشت لشکر مخالف به یکبارگی دست عجز بهزیمت داد و امیر نوکر
و سردار لشکر روی اضطرار بصوب فرار نهاد حضرت صاحب قران امیر جاکو و امیر یوسف
سیف الدین را فرمود که تا تنگ جلگ تکاپوی کرده از گرختگان آنچه بوانند
بدست آورند ایشان دران باب اندک توقفی روا داشتند صاحب قران
کامیاب چون آفتاب کینی لشکر برحشر اختر زند و چون شیر که بسر پنجه قوت خویش
شکار افکند بی درنگ اندیشی مخالفان تاخت کرد و امیر داود چون خطر در مقدم
روان شد و از طرف یاغی صد سوار دلاور که قضای لشکر خود را نگاه
می داشتند از آمدن ایشان آگاه گشتند و دو قوسون شده جوانغار ایشان
ایلچی بوغدا بر گردانیدند و بر انغار بر صاحب قران کامکار حمله آوردند نهنگ مردم خوار
یعنی شمشیر آبدار آتش کردار در دریای دست حضرت صاحب قرانی آغاز
سرافشانی کرد ایشان چون پیش از پیش باد صرصر خیزان گریزان شدند که
از مشاهده آن سپاه چون انغار که جلادتی نموده بودند و ایلچی بوغدا را نده از
بیم فی الحال بگریختند و گوتلوا و اسپاه ایشان همه بدیگر غنایم عساکر منصور مضاف شد

بیت بهرجا که رو کرد صاحب قران ظفر تاخت با او عنان در عنان و ارزو ملک
دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر حسین بود با ملک بهادر همراه گشته گرخته
می رفتند صاحب قران فلک اقتدار از عقب ایشان روان شد و ملک را او از
داد که از سر خون تو اگرچه زحشتی است که گشتیم عورات را از خود جدا کردان ملک چون
مژده امان جان شنید بامتثال فرمان مبادرت نمود و قضیه من جایرا سنه فقدر ح
غنیمت شمرده از ایشان جدا گشت و چون بشتاب برفت عورات همچنان می تاختند
و صاحب قران سپهر اقتدار یک تنه افتاب وار از پی ایشان میرفت و با ایشان
نوکری بود عاشق تازنام کمان و تیر در دست و اگرچه دران کار دستی نداشت
و چون حضرت صاحب قران نزدیک می شد تیر در کمان نهاده می کشید و می انداخت
انحضرت از اندیشهٔ انک او تیر اندازی نیک باشد و اگر زخمی زند محل ملامت
و سرزنش بود که از برای طمع در زن و مال زخم خورد احتراز می کرد و بسیار
بیش می راند تا گاه از قضا بار گیر جهان نوردش را جو گرفت و برجای بماند
و دران حال دولتش بخشی برسید و سپر در سر کشیده از پی عورات بداوند
ان شخص که کمان داشت بضرورت تیری بینداخت و عیب و عارش دران کار
ظاهر شد دست از کوشش بازداشت و بازنان روی بگریز نهاد و دولتشاه هرچند
از عقب ایشان بتاخت نرسید و دران وقت آوازه ملک اغا حامله بودنه ماهه
بتومان اغا و بهمانا سعادت ان فرزند ارجمند بود که والسعید من سعد فی بطن
امه که دست تعرض قاصدان بایشان نرسید چه در محکمهٔ قضا عقد ازدواج
ان با لوی عالی شان با حضرت صاحب قران رقم تقدیر یافته بود چنانچه
بشروح بوضوح خواهد پیوست و ان حضرت از انجوئی که قریب قر
لقا قسب مراجعت فرموده معسکر ظفر نیاه را از فرنزول همایون بیاراست
و امیر جاکو و امیر سیف الدین ازان توقف که در امتثال امر و فرمان نموده بودند
خجلت زده باشیمان شدند و تا فرمان قضا جریان بجای آورده باشند

بالای آب چکر الیک در عقب دشمنان تانک چکچک بنا خشت و هزاره
جلایر و جمعی دیگر را که گریخته می رفتند باز گردانیده بیاورد و نهبت
بر هر طرف که چشم نهی جلوه ظفر و ز هر جهت که گوش کنی مژده سرور حضرت
صاحب قران ان زمستان فرخی را بسعادت و سلامت محل توقف
و اقامت بساخت و سایه مرحمت و احسان بحال اهالی و سکان آن دیار انداخت
رعایا را استمالت نمود و بسعی در باب عمارت و زراعت و لایات اشارت
فرمود و محمود شاه را بحکومت بخارا فرستاد تا آن طرف را ضبط کرده معمور
گرداند و خراج و اموال آن بخزانه عامره رساند و نکبی شاه را که در
خراسان پریشان می گردید نشان فرستاده طلب نمود و او به را با توابع
باوارزانی داشت و او را از میامن تربیت الحضرت حاکم جای خود گشته
بضبط آن مشغول شد و علی لیوری که با لیوریان سرکردان می گشت در بخارا
بمحمود شاه که داماد او بود پیوست حضرت صاحب قران چند نوبت علی
و لیوریا را تفقد فرموده طلب داشت و ایشان بسعادت استشال فرمان
مستعد نگشتند و امیر موبد حرم خود را با پسرین اغا بطرف ماخان روان کرد و ترخی
و ترخی بخیر بنیز کوچ خود را با ایشان بفرستاد و در اثنای طریق راه غلط کردند
و بسی اسب و الاغ از ان سبب تلف شد تا کسی را که خبر بود در ان راه نفرستادند
و ایشان را در ماخان سرکرده باغراق همایون رسانیدند ذکر لشکر کشیدن امیر
حسین بجانب حضرت صاحب قرانی چون امیر موسی از صدمه جلادت سپاهیان حضرت
صاحب قران هزیمت یافت با سپاه شکسته بسوی امیر حسین شتافت و صورت
واقعه را درست باز راند امیر حسین از ان معنی متعجب بماند و بغایت هراسان و اندیشناک شد و بتجهیل هر تمام تر لشکر خود را جمع آورده ارسالی
سرای متوجه الحضرت کشت و امیرا و لجایتو اپردی و جهانشاه پسر تایقو و یولاد
بوغا و ده هزار مرد قرونا سن با امر موسی از پیش روان ساخت و ایشان از

قهلوچه کدسینه به نزدیک تنگ جلجک رسیده امدند و بترتیب و تدبیر کار رزم
و پیکار مشغول شدند حضرت صاحبقران چون بران حال اطلاع یافت
بسم شبیخون متوجه ایشان نگشت و از راه یلغور باغ که در دشت و راغ در
فراز و نشیب آن صحراع گفتنی که لقمه ایست جهان در دهان برف
بآهن نعل اسپان خاره سم سیم برف بر سندان زمین کوفته سکه چشتی و چالاک
زدند و چند کس را از راه بالا بزیان گیری ارسال فرمود تا کیفیت احوال
دشمنان تحقیق باز دانند ایشان بهیت مردار طرف باغی گرفته
بیاورند و بعد از استکشاف خبر لشکر چنان معلوم شد که در شب ایشان
از تنگ جلجک عبور کرده در چکدالیک فرود آمدند صاحبقران کامکار رعایت
حزم را باز کسی فرستاده و بعد از تحقیق بیقین پیوست که امیر موسی
و امیر اولجایتو دیگر امرا ده هزار مرد ملکمل را ترتیب داده بر بالای اق قیا
صفها کشیده اند و استاده و حضرت صاحبقران را دران وقت زیاده
از دویست کس ملازم نبود ند به نیروی شجاعت صف لشکر برا راست و روی
توکل بایشان نهاد و چون لشکر یکدیگر را بدیدند از طرفین سواران انداختند
حضرت صاحبقرانی از الهام تائید آسمانی اندیشه فرمود که بیت
کس از ارمایش نیاید جواز نشیب آید ش چون رود بر فراز بعد از چنان
فتحی نامدار که تا انقراض عالم طغرای کارنامه بادشاهان گردون اقتدار و دیباچه
مناقب جهانداران در هر روزگار خواهد بود اقدام بر چنین جنگی نمودن مصلحت
نه علی الخصوص در مبادی حال چه تجربه که آئینه بقین نمای عقلست روشن شده
که هر دولت عظیم که آستین مائرش بطراز ثبات مزین و نامه مفاخرش بر قم
دوام معنون خواهد بود و مبادی انرا از تقلبات گوناگون چاره نیست بدر عالم
افروز فتح بدر را در عقب هلال وقوع چکر سوراخ از کوه بر آمد و آفتاب
جهانتاب سلطنت سلیمانی را ابتدای طلوع پیش آمد

بیت دولت آن به که افت و خیز بود ... دولت تیز و دستخر بود ... لاجرم حضرت
دران جان چون دشمن آگاه شده بود و مجال شبیخون نمانده مراجعت اولی
دانست از راه کورونک رو به شدولشکر مخالف بان غلبه و کثرت گرم
معاینه دیدند که ایشان اندک نفری پیش نیستند اصلا از مصاف خویش
پیش نیامدند و کل از عقب ایشان نرفت حضرت صاحب قران بقرشی
معاودت فرمود و ازانجا متوجه بخارا گشت علی لیسوری و محمود شاه
اقامت رسم استقبال واجب دانستند و بقدم عبودیت پیش آمدند و بطیفه
خدمتکاری بجای آوردند و موکب همایون بسلامت و سعادت بشهر بخارا
نزول فرمود امیر جاکو بسبب آنکه پیش ازین محمود شاه بروم اسپ بسته
دوانیده بود و پس و پس چوب زده او را بلیغ کرده بخانب او اعتماد
ندانست و بصورت در التجا بی بر خاطر خطیر حضرت صاحب قرانی
می نگاشت که مصلحت وقت توجه صوب خراسان است و هرچند مبالغه نمود
آنحضرت قبول نفرمود امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر متفق شدند
و از استجازه بطرف خراسان بماخان رفتند بعد از چند روز خبر بخارا رسید
که منغلای امیر حسین موسی و او طابتو با لشکر گران نزدیک رسیده اند
حضرت صاحب قران با علی لیسوری و محمود شاه فرمود که صلاح دولت و مملکت
و مقتضای شجاعت و جلادت آنست که ما لشکر از شهر بیرون رویم
بران جنگجویان شبیخون بریم ایشان را قوت ارتکاب این امر خطیر نمود و اتفاق نمودند و
عرضه داشتند که مانندگان مصلحت دران می بینیم که جای را نگاه داریم و چون دشمن بر شد
بدفع و معارضه ایشان قیام نمایم حضرت صاحب قران چون آثار خوف و بددلی
از ایشان مشاهده فرمود و بر ثبات قدم ایشان نیز وثوقی ندانست از انجا نهضت
نمود و عازم خراسان شد و چون بلب آب امویه رسیدند از اتفاقات
حسنه کشتی از بالای آب می آمد فرمان داد تا ان کشتیها بگرفتند و

واز آب عبور کردند و بجول در آمدند و از مرو گذشته در میان خان را سعادت
و اقبال با غراق همایون پیوستند ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را
چون امیر حسین با لشکر به بخارا رسید علی و محمود شاه با استظهار معاونت اهالی
شهر بضبط محافظت حصار مشغول شدند و لشکر بیرون حصار را در میان گرفتند
و جنگ در انداختند و مردم شهر جلادت نموده از دروازه کلاباد بیرون
آمدند و روی جسارت بمحاربه ایشان نهادند امیر حسین از راه خداع
و مکر با لشکر هزیمت نمود و تا مزار شیخ عالم سیف الدین باخرزی قدس سره
باز گشتند مردم تاجیک بتصور آنکه لشکر گرسنه میرود بی تحاشی با اسلحه و تبر
و فلاخن از پی ایشان بشتافتند لشکر باز گردید و بیک حمله جمله را تا در دروازه
رانده بسیاری ازان زیاده سرا نرا بدست قهر از پا در آوردند و بقیه السیف که
بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون بردند تیر و کمان انداخته بسوراخها و کاهدان
اشها خزیدند و دم در کشیدند بیت هر سر سبک که او نشیند بجای خویش
از دست روزگار نبیند سزای خویش علی و محمود شاه خواستند که باز لشکری
جمع آوردند و بمحافظت شهر قیام نمایند هر چند دران باب سعی نمودند و مردم را
طلب داشتند کسی بسخن ایشان التفات نکرد شب بضرورت دروازه
باز کرده بیرون جستند و راه ماخان پیش گرفتند آستین دولت از
دست فرصت داده بودند و دامن عجز بدان اضطرار گرفته از پی میآیند
دولت بیت شوربختی که دهد دامن اقبال بدست زود ماند که ازان عصه گریبان گیرد
امیر حسین تکاوری از پی ایشان روان کرده تا کنار آب تاخته بیشتر نوکران
ایشان را فرو گرفتند و تمام اموال و جهار پایان باز گرفتند علی و محمود شاه
سوار و جمعی نوکران پیاده بسبی مشقت جان بیرون بردند و از آب عبور نموده
بجول در آمدند و از مرو گذشته بماخان سعادت بساط بوس حضرت صاحبقران
مستعد گشتند و از هر گونه تقصیرات خویش منفعل و شرمسار و بالطف و مرحمت

آنحضرت خوشدل و امیدوار مراحم خسروانه جرایم ایشان را رحم عفو پوشیده
نوازش بسیار فرمود و با سب و جامه سرافراز کرده بعزم شکار
سوار شده ایشان نیز در سلک ملازمان انتظام نخشید و امیر حسین
چون بخارا مسخر شد چند روز انجا توقف نمود و بعد ازان امیر خلیل را
با دیگر امراء لشکر غلبه بمحافظت انجا باز داشت و بسائی سرای مراجعت
نمود و حضرت صاحب قرانی فرمان داد تا بستانهای ماخانرا اتش
زده بسوختند و چون بازار نو سبز شد اسپانرا بان قریه کرده انیدند
کفتار عبور نمودن حضرت صاحب قران از آب امویه و گریختن نیکپی
بشاه و تاختن و خود بر لشکر قزاقس و شکستن ایشان درین اثنای
بسامع علیه آنحضرت رسید که نیکپی شاه که از میامن التفات بندکان حضرت
از دل آوارکی خلاص شده و در امویه و توابع که جای اصلی اوست
بفر حکومت تمکن یافته ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی پای از جاده
اطاعت بیرون نهاده و سر بطغیان و عصیان بر آورده و هر کرا می داند که احرام
توجه این حضرت بسته از نوکران آنحضرت و غیرهم میکریزد و محبوس داشته
نمی گذارد که بگذرد حضرت صاحب قران را از استماع این خبر ناپذیره غضب
اشتعال یافت و از راه تورت کول با شصد مرد شبگیر کرده روان شد
و چون بلب آب جیحون رسید هنگام آب خیز بود و سیل غایت بسیار و تیز
بیت بدیدار کو موج و دریا نشیب ۰ بتک چرخ کردار و طوفان نهیب بیت
چو باد از شتاب و چو آتش ز جوش ۰ چو مار از شکنج و چو شیر از خروش
ان حضرت بنفس مبارک محل گذر طلب کرده و نظر احتیاط بهر طرف آورده و پرده
از بایان پورد الیغ جای گذار اختیار فرموده و امرا را فرمان داد که با چهار صد
سوار بطرف نشیب آب روان کردند و خود با دویست کس حاشیگاه بر اسب زده
آخر همین ازان جانب شنا بیرون آمدند و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه

اطراف وجوانب امد چون نیکپی شاه انجا بود فرو گرفتند و او مردی دلیر بود و

پهلوان و چابک سواری تیر انداز سخت کمان درت حلادت از استین کوشش
برآورد اما شامت کفران نعمتش دامن دولت گرفت و سعادت یاری نکرد اول
تیر که بینداخت مژه کمانش بگسست و تیرش بر سپر خطائی بهادر آمد و دوم که وختایی
بهادر در رسیدند او را دستگیر کردند سبحان الله نه کمان کوئی از تار همان خود
تافته بود که بس زود بگسست و تیر مکر از جوبه تدبیر خود تراشیده بود که بسپر خطا
باز خورد حضرت صاحبقران فرمان داد و کشتیها بان طرف آب روان کردند
و امرا با چهار صد مرد که برحسب فرمان مان طرف آب بودند بکشتی نشستند
حضرت صاحبقران مراور اثنای این احوال معلوم شد که لشکر قرو تاس
در نواحی بخارا نشسته اند و همت عالی اقتضای آن کرد که بلطیفه
عنان خرمن جمعیت ایشان بباد تفرقه برد هد بیت
دولتش بسیار از پنها کرد و تا باشد کند کین هنوز از پرتو صبح جلالش ملوه ایست
بهنیروی تدبیر شبگیر کرد و بموضع هرامس بان رسید و لشکر خیان در هم آویختند
که از اهن لشکر فرو ریختند تو گفتی هولاله کارد بهمی زپولا سجاده بارد بهمی
باد حمله سپاه نصرت پناه از کرد راه خاک ادبار بر دیده شوکت مخالفان
پاشید و نسیم فتح از مهب عنایت الهی بر رایت ظفر بیکر وزید امیر خلیل
که مقدم لشکر قرو تاس بود مقهور و مغلوب شد و تمام لشکر متفرق و پراگنده
شدند بیت دولتش بسیار از پنها کرد تا باشد کند کین هنوز از پرتو صبح جلالش ملوه ایست
موکب همایون از انجا مظفر و منصور در کنف حفظ ملک غفور بسعادت
جهانبانی روی فرمود و از اب گذشته مدت یکماه بر سر چاپهها موضع قراول
و تهیه توقف نمود و از انجا عازم ماخان گشت و نکپی شاه بقدر روان
جان بحوالهٔ دیوان قهر و انتقام از وجه جنایت کفران نعمت بقابض
ارواح فرود آورد مصراع هر کس چنان کند جزیش آید بیش و ابر آینه بیت

هر کو زولی نعمت خود روی بتابد روزی بکشد کیفر شش چاره نیابد

گفتار در فرستادن صاحب قران کردون جلالت امیر حاکو را پیش ملک حسین

چون حضرت صاحب قرانی از مرو گذشته تا خانزا مضرب خیام نزول همایون ساخت امیر حاکو را برسالت پیش والی هراة ملک حسین فرستاد و ملک مقدم او را با عزاز و احترام تمام تلقی نموده از شرایط مراعات و محافظت جانب دقیقه فرو نگذاشت و نسبت باحضرت صاحب قرانی اظهار هواداری و محبت جانی کرده در باب موافقت و مصالحت مبالغها نمود و استدعا فرمود که من پس خس می ایم اگر ایشان ازان طرف تشریف رنجه بنیاد مودت و موالات استحکام می پذیرد و عقد موافقت و ارکان مصاحبت بعهد و پیمان مؤکد و مشید گردد و چون امیر حاکو مراجعت نموده ان سخنان را بعرض رسانید و حضرت صاحب قران پیش ازان مصاحب امیر حاجی برلاس بان طرف رسیده بود بر عادت نا پسندیده و شیمهٔ عذر که ازان دودمان در هر زمان بظهور آمده اطلاع یافته امیر نوروز برادر غازان اغا که در زمان سلطنت قرا ان خان صاحب حل و عقد ممالک خراسان بود عم ملک حسین ملک فخر الدین که پدرش ملک شمس الدین کرت او را در قلعهٔ ختار غور بند کرده بود از بدرش طلب داشت و از قلعه خلاص کرده ترتیب مرخوزو بود خضر برادر خود را امیر حاجی با و داد و حکومت هراة با و تفویض فرمود و کار او از ان تربیت مالی کرد و چون مزاج قران خان بافساد بد گویان بر امیر نوروز متغیر شد و برادر و خویشان او را در آذربیجان بقتل آورد و امیر قتلغ شاه و منکوت و دیگر امرا بقصد امیر نوروز بخراسان فرستاد و او بنا بر حقوق بسیار که بر ملک فخر الدین داشت و پیوسته با و کرده بود از طوس بنیاد بهراة برده ملک فخر الدین با او تجدید عهد کرد و بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند و با این هم چون

[illegible] تلطیف بدر برادر رسید ملک فخرالدین عذر و زید و امیر نوروز را بدو سپرد
و بفتح آوردند و برادر ملک فخرالدین ملک غیاث الدین که بدر ملک حسین ۴۶
بود در عهد سلطان ابوسعید با امیر حوجان سلدوز که مربی او بود همان طریقه
سپرد و او را و پسرش را جلاد خان که از سلطان ابوسعید گرفته پناه بدو برده
بودند و با ایشان عهد کرده به بیداد بکشت و عجبتر انک امیر حوجان پیوسته
نکوهش رای امیر نوروز کردی که لطایف عذار پناه برد و وسعت
پشت اسپ بضیق چهار دیوار حصار بدل کرد و خود عاقبت همان کرد که او کرد و بعینه
و همان دید که دید اذا جاء القضی عمی البصر قضا چون زکردون فرو هشت بر
همه زیرکان کور کشتند و کر و این حکایت در مقدمه بتفصیل گذارش پذیرفته
عرض آنکه حزم و کاردانی حضرت صاحب قرانی بعد از اطلاع برین معانی
رخصت ملاقات و محافظت با ملک نمی داد و محاسن خصال خسروانه
روا نمی داشت که مباسطت و تودد او بعدم التفات و اعراض کلی مقابل
کردد بنابرین فرزند ارجمند نور حدیقه سلطنت و جهانداری و نور حدیقه
ابهت و مکاری امیرزاده جهانگیر را مبارک شاه سبزی ملازم کرده پیش
ملک فرستاد و برو فق وَاِذَا حُیِّیتُم بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوهَا
سخنان محبت امیز مهرانگیز او را جوابی مناسب آن پیغام داد که چون بر دین
داری و نیکوکاری ملک و توفیق و اعتماد حاصل است فرزندرا پیش او
نفرستادیم و متعلقان را با عزق درین مملکت خواهیم گذاشت و در خاطر
چنانست که عنان عزیمت بصوب دیار اصلی معطوف گردد و یقین که در رعایت
و محافظت ایشان آنچه مقتضای مکارم ملکانه باشد بظهور خواهد پیوست
عرض نمودند از بزرگان جز بزرگی کفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قرانی با
وزراء الهند و شکستن لشکر امیر حسین چون سابقه عنایت ربانی منشور سعادت
حضرت صاحب قرانی را بطغرای محبوبی و افرایی و جعلناکم خلایف فی الارض

موشح گردانیده بود و همت بلند جناب آن حضرت سر بهمت بان فرو نمی آورد
که همچون سلامت جویان بجامهی قرار گرفته بمجرد انتقام اسباب
دولت و کامرانی قناعت نماید و مانند آسایش پرستان فرصت عیش
غنیمت شمرده لذات جسمانی طلبد و بزم عشرت و شادمانی آراید شعر
نحن ناس نعشق الملک ما
لسنا نحب الشعر و المیاسما
درین وقت با وجود
انکه تمامت ممالک ماوراء النهر در حوزهٔ تصرف و تسلط معاندان و مخالفان
بود و در هر موضعی گروهی انبوه از لشکر دشمن تمکن یافته هر کس جای خود را
بجد تمام محافظت می نمود صاحب قران سپهر اقتدار عزم آن دیار جزم کرد
و با استظهار عون پروردگار سوار شد و با شصد کس شبگیر کرده روی
توکل براه آورد و چون از اب جیحون بگذشتند شبگیر کرده نزدیک صبح
به بنیستان رسیدند و آن روز را اندرون چهار باغی مکین کرده توقف نمودند
تا اسبان از رنج راه برآسودند و از موضعی جویباری شبگیر کردند و از طرف
خزار قرشی را در میان گرفتند و جمعی از نوکران امیر حوسین الجایو دند همه را دستگیر
کرده در قید آسار در آوردند و خویشان قیصر و اناجک و کوده وارد و شاه
با قوم خود بگریختند و دورکه و شیخ علی بهادر با بازرگانان بتصور انکه از یاغیانند
جنگ کردند و غالب شده چهار تمنگ محی غنیمت گرفته پیش حضرت صاحب
قران آوردند انحضرت فرمان داد تا تمام انرا بصاحبانش باز گردانیدند
و بکم و بیش دران تصرفی نرفت و از لشکر قرونا سی نهج
در موضعی قوزی مندان نشسته بودند و امیر سلیمان لیوری با ایشان ملحق
شد و ایشان خواجه و هندو شاه نیز با لشکر با ایشان پیوستند و اناجک و کوده از
نزدیک خزار گذشته میان ایشان رفتند و حضرت صاحب قرانی از ین حال آگاهی
نداشت آفتاب زرین لوای قرشی سوار شد بسعادت و نیم شب بنوقت رسید
و در انجا خبر لشکر قرونا سی و کثرتی که پیش ایشان جمع آمده بشنیدند جانب حزم

[illegible] غایت نموده فی الحال از میان عمارات و دیوارها بیرون خرامیده این شب در
[illegible] هر وقت بصحرا توقف مینمودند دگر روز کین کبند لاجورد ۴ برآورد و نمود یاقوت زرد
رایت نصرت شعار را از انجا بسعادت روان کشت و درین اثنا امیر حاجی از اسب
بیفتاد و چنان آزرده مجروح شد که مزاجش از نهج استقامت انحراف یافت
حضرت صاحب قرانی سی سوار معتمل همراه او کرده بماخان فرستاد و روی همت
راسخ اساس بجنگ لشکر فیروزاس آورد امرا و بهادران عزم متفق و یکدل شده
مگر علی بسوری که آن رای را مستصوب نبود و مصلحت نمی دانست چون پیش این معنی
بعرض حضرت صاحب قرانی رسانیدند آنحضرت او را تجربه تکلیف کرده سوار ساخت
و شیخ علی بهادر و اقبوغا بهادر را با شصت مرد برسم منغلای روان گردانید
و از جانب مخالف هندو شاه با سیصد سوار مقدم لشکر بود منغلای جانبین بهم
رسیده در یکدیگر آویختند و بباد حمله آتش پیکار افروخته باب تیغ خاک معرکه را خون
بدامیختند بیت جوابر بسوادر هم آویختند ۴ جو باران ز تن خون فرو ریختند
ز خون دلیران و کرد سپاه ۴ زمین گشت یعلی هوا شد سیاه ۴ تا بیدر آسمانی سیاه
حضرت صاحب قرانی را با قلت عدد فتح و پیروزی کرامت فرمود و منغلای
دشمن را رانده بقولی ایشان رسانیدند و چون این فتح روی نمود آن حضرت
فرود آمد و اسپان را آسایش دادند و در همان روز وقت پسین بسعادت سوار
شد و شصت مرد را هفت قوشون ساخت و چون سپاه ظفر پناه از منغار
ضان بعود و بسیار کم بودند دشکر بایزادل داده استمالت نمود و جهت
ترغیب ایشان بکوشش و نبرد بلفظ گوهربار در آورد که امروز روز بزم و عشرت
مردانست بیت بزم مردان عرصهٔ زرمست عشرت را رو کیر ۴ باده خون دشمن و جام و مادم تیغ تیز
امیرداود و امیرسارو غا و حسین برلاس و امیرسیف الدین و عباس بهادر و اقبوغا
بهادر و هندو و ایلچی و دورکه شیخ علی بهادر و علی بسوری و حوسین و محمود شاه
هر یک را بجای خود باز داشت و بنفس مبارک بقراولی پیش رفت و چون باغی نزدیک

رسید جوانان را بر انغار ترتیب داده قتول را بفرشکوه خویش بیاراست
وفرمود که هنگام جنگ باید که سه جوق شده حمله برند وچون سپاه طرفین دست
شدند مولانا بدرالدین و برش بکر بخشند وعلی بسوری باد و نوکر رو بگریز
نهاد حضرت صاحب قرانی بتائید ربانی حمله کرده نظم در افکند خود را دران کارزار
چوشیر که کور افکند در شکار ۔ چوخورشید تیغش درخشنده شد ۔ عدو چون ستاره پراکنده شد
شکست ان جهان جوی نصرة پناه ۔ چنان لشکری را بدک پناه ۔ کراکه ایزد بود کارساز
زیاری لشکر بود بی نیاز ۔ لشکری با آن کثرت وشوکت ساعت دا مقاومت
نداوندوازیک حمله صاحب قران گیتی ستان پشت فرار نموده
روبهزیمت نهادند سپاه ظفر پناه تکامشی کرده تاجک را الیک برگشتند
وکلانتران ایشان را بدست آورده بسی غنایم از جهارپای وجنس وغیران بگرفتند
بیت جوان بدسگالان بهزیمت شدند ۔ سپه بی نیاز از غنیمت شدند ۔ وازان
جمله اولجایتوی طایجانی و پولاد که با حضرت صاحب قرانی سوابق دوستی
واخلاص داشتند درینولا با مخالفان موافقت نموده آمده بودند ولشکریان
ظفر قرین ایشان را به تیغ کین بگذرانیدند وسرها بر پای خود را پیش حضرت
صاحب قران آوردند وقوع این حال از کمال مرحمت وافضال بر خاطر همایونش
گران آمد وفرمان داد تا جسد ایشان را بشهر کش نقل کنند وعلما وصلحا انجا
بر ایشان نماز گذارند وباوجود عداوت وعصیان که از ایشان بظهور انجامیده بود
حقوق دوستی سابق باین مرتبه رعایت کرده بودند بروزگار همایون او محو نشد
که چیست معنی لفظ مکارم الاخلاق ۔ وبعد ازان فتح ارجمند همت عالی عزم
آن کرد که دشمنان را مجال نداده برانند وبجلگای حصار رسانند ولشکر انجا
جمع کرده رو بجنگ امیر حسین آورند قوت قلب امرا بر فوت همت آن حضرت
وفا نمیکرد باتفاق رای نوزده عرضه داشتند که درخواست همواداران
دولتخواه وصواب دید مبارکان درگاه آنست که این عزیمت فسخ پذیرد

عنان توجه بصوب سمرقند معطوف کرد و عواطف خسروانه سخنان اینانرا
رضا اصغا نمود گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب سمرقند بسعادت
و کامرانی صاحب قران کامکار لشکر کش و نواحی آن جمع آورده متوجه
سمرقند شد و تزیاجوق الغور وطنی شاه را ولایت کشن بازداشت باضبط احوال
رایت دیوانی قیام نموده بسویت و راستی از رعایا استخلص کردانیدند و چون
نصرت شعار بحوالی سمرقند رسید اوج قرا بهادر با سپاه امیر موسی بیرون آمد
و کنار آب رحمت گرفته با ستاد حضرت صاحب قران لشکر ظفر قرین را
مرتب داشته میمنه و میسره بیاراست و بنیروی دولت قاهره بیک حمله همه را
متفرق گردانیدند و اقتمور بهادر از عقب اوج قرا شتافته شمشیری زد
اورا که تمام تیرهایش قلم شد و اوج قرا بهادر از بالای زین خود را بچیده
شمشیر حمایل وار فرود آورد و بر سر اسپ اقتمور بهادر زد چنانچه اسپ از پای
در آمد و سوار و پیاده ماند و اوج قرا کرخته بشهر در آمد صاحب قران نصرت قرین
بموضع ریتن نزول فرمود و اوج قرا یکهزار و پانصد پیاده مرد مرتب و مکمل ساخته
بانهک جنگ بیرون آمد سپاه ظفر پناه صاحب قران گردون اقتدار چون شیر
غران بسوی شکار روی جلادت بایشان نهادند و ایشان از غایت خوف و هراس
پشت از جنگ بگردانیدند بیت نیارست دشمن توقف نمود رخ از دور بنمود برگشت زود
چون لشکر کرکینه بمحلهای خود رسیدند و در بندها را تنگ کرده بودند و کوچها را چوب
انداخته چنانچه سوار را مجال گذر نبود از غایت دهشت و ترس اسپان را بمشکل
بتعجیل می کشیدند و تمام زمینها شکسته شد و نکبت زده و محضور بشهر در آمدند
بیت چو نکبای نکبت بایشان وزید کمر بسته هر یک بکنجی خزید
حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال چند روزی در سفد جنت منال بموضع
فرین کنت و ساغرج توقف فرمود درین اثنا استماع افتاد که اولجایتو
و بولاد و بوغا با لشکر قرداس متوجه شده می آیند و بعد ازین خبر طغی شاه

ازکش گذشته برسید و تقریر کرد که جمعی بخبر بر سر تمر تاجوق تاخته اورا کرفته
و بقتل آورده حضرت صاحب قران از انجا نهضت نمود و با لشکر بهرام
انتقام بکنار آب یام فرود آمد و ارغونشاه بورو الیعی که اورا بخبر کیری
فرستاده بود بیامد و یکی را بگرفته بیاورد و چون ازو خبر پرسیدند زانو
زده جواب داد که او جایتو و بولا و بوغا با آب تومن نشسته اند و امیر حسین
با لشکر کران بقرشی رسیده در آئینه رای صواب نمای حضرت صاحب
قران که بصیقل توفیق جلا یافته بود مصلحت وقت چنان رویی
نمود که بحکم الامور مرهونة باوقاتها چند روزی با روزکار رسا رکاری
کرده شود تا هنکام آن در رسد که دشمنان را بانجام انتقام سزائی
لایق درکنار توان نهاد و ماذلک علی الله العزیز ببیت
یاقوت همی قیمت ازان افزاید ۰ کز سنک بروزکار بیرون آید
بنابرین لشکری را که از کش و آن نواحی جمع آورده بود رخصت
مراجعت ارزانی داشت با شصد سوار که ازان سوی آب باز
ملازم مراجعت رکاب نصرت انتساب بودند بطرف پایان آب سمرقند روان
شدند و امیر حسین پیش ازین بامیر موسی پیغام کرده بود که سر راه حضرت
صاحب قرانی بگیرد و امیر موسی و اوج قرابهادر با لشکر درکوچلدر
اجیغی فرود آمده بودند و جنک را آماده کشته چون آن حضرت
برسید لشکر فیروزی اثر حمله کردند و ایشان چون پشت باد
صرصر جسته روی بگریز نهادند و بهزار حیله خود را بسمرقند انداختند
حضرت صاحب قران از انجا بسعادت شبکیر کرده باغ راندو بحرکاه
اسپانرا آسایش داده سوار شد و شبهنکام در قرحق فرود آمده
زمانی برآسود و از انجا کوچ کرده وقت صبح در موضع توه بویی
نزول فرمود و چاشتکاه ایوار کرده شب در میان بکوکنک رسید

و از راب خجند گذشته شب را بخانوقف فرمود و چون بخیر و بهرام جلایر
که پیش خان جته رفته بودند از انجا که چون بموشیروان رسیده
و با هفت هزار مرد جته آویزده بودند و در تاشکنت نشسته
حضرت صاحب قران روی توجه بانصوب آورده و چون فرمان
خان نفاذ یافته بود که لشکر اویل آن ولایت پیش بهرام جمع شدند
او بحکم بر لیغ در آن ولایت مستولی شده بود و چون هوای تاشکنت
از غبار موکب همایون صاحب قران عطر ساکنت و بهرام پیش
ازین نسبت با حضرت صاحب قرانی دم از موافقت و هواداری
میزد و بر مخالفت امیر حسین بآن حضرت عهد بسته بود و بتقویت
و معاونت بندگان حضرت برایل و تومان خود حاکم شده و بر
معارضان غالب آمده درین ولا تصور بندگان حضرت آن بود که
حقوق سابق مرعی دارد و بعهده خود وفا نموده در معامله معارضه
و مقابله با امیر حسین بجان بکوشند و او خود اصلا ازان در در نیامد
و نسبت با حضرت صاحب قران رسم خدمتی لایق بتقدیم رسانید
و با این همه مواضعی که در ان نواحی بخاصه شریفه الحضرت تعلق داشت
بعلت انکه مال از برای خزانه خان جمع میکنم تصرف می نمود بیت
گفتم که لب تو جانفزائی کندم ۰ افسوس که طرهٔ تو دل نیز ببرد لاجرم
چون بخیر حضرت صاحب قران زبان عتاب باو بر گشود و فرمود که من بسبب
موافقت تو مخالفت با خان و امیر حسین اغاز کردم و بسی خرابی
ازان ممر ولایت راه یافت و رعایت جانب دوستی بخود ترا ازان
حال که خود میدانی بحکومت رسانیدم و بر معارضان غالب و مستولی
گردانیدم و امروز که اندک قوتی داری باعتماد عهد و پیمان تو اینجا
آمدم و مروت و مردی تو اینست امید که بکرم خدایی مرا ببخشی و آنچه ترا

ذکر بازه بردر خود خوار و محتاج بینم و عنقریب خان شد بعد
و آن خود چه مراد بود کوحبت و نیافت و امیر کبیر و از مقدم حضرت
صاحب قران مبتهج و شادمان گشته آنحضرت را بخانه بردو طوی داد و اخیه
از وظایف هوا خواهی و جانب داری تواند بود بجای آورد و امیر کبیر و در آن
وقت که پیش تو غلقتمور خان رفته بود خان او را بدامادی خود گرامی گردانیده
بود و تومان قتلغ دختر عم زادهٔ خود میسون تمور خان بن ابوکن را باو داده و او را
ازان حرم محترم جلیه بود رفیقه خانیک حضرت صاحب قران درین ولا او را
از برای فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر خواستگاری فرمود و بساط
عیش و کامرانی گسترده مدت یکماه بعشرت و شادمانی گذرانیدند
ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب حضرت صاحب قران و شکسته باز گشتن ایشان
درین وقت خان امیر حسین با لشکری قیاس از قروناس از شهر سبز گذشته
سالار بلاق قدا مخیم نزول ساخته بودند و امراء معتبر مثل امیر موسی و شیخ
محمد سربیان سلدوز و او لجایتو ابروی و دیگر بهادران با بیست هزار
سوار بعزم رزم حضرت صاحب قران پیش فرستاده و ایشان از
سمرقند عبور نموده در کنار آب بلنغور فرود آمده بودند و چون امیر موسی
و دیگر امراء و بهادران آن سپاه بکرات از حضرت صاحب قران دست
برد ها دیده بودند و هراس لشکر منصور در دل ایشان جای گرفته سه
فوج لشکر از پیش روان کرده بودند تا هر کدام بسر راه نشسته
محافظت آن طریق قیام نمایند ملک بهادر با سه هزار مرد بموضع
سوزن در رباط ملک بود و حرمن کران آمده بود و آن راه نگاه میداشت
و جهانشاه با هزار و پانصد سوار در رباط ملک بود و حرمن با هزار مرد در موضع درق راه
یتی قدق محافظت می نمود صاحب قران گردون اقتدار چون بهمکی استظهار بعون
عنایت پروردگار داشت از بسیاری سپاه دشمن اندیشه نمیکرد بیت

چو رستم بش نواد یزدان پاک ۔ ورا از سپاہی دشمن چہ باک ۔ یکی تن با او پورد کرد کار
بنا بد کہ اندیشد از صد ہزار ۔ دران حال باتفاق کیخسرو دو ہزار مرد جنگی ہمراہ کردہ
روی توکل بدفع مخالفان نہادند و آنحضرت با پانصد مرد از پیش روان شد و از
واز موضع خاوض پرون آمد و از آب چند گذشتہ شبگیر کرد و بر جہان شاہ و لشکر او شبیخون
آورد و ایشان را متفرق و پریشان گردانید و ہمدران روز موضع وذق تاخت و خرمن
را رانده و کوفتہ تمامی اموال ایشان را بباد تاراج برداد و در انجا مانی توقف
نمود تا اسپان بیاسایند و سصد مرد جنگی را با غنیمتہا کہ فتوح روزگار شدہ
بود ہمانجا بگذاشت و بیاری تائید باری پای عزم در رکاب توکل
آورد و باد دولت کس روی ہمت ملکان نبوی ملک بہادر نہاد و سی
مرد جلد کار دیدہ از پیش روان ساخت و دو کس را از طرف دست راست و دو کس
بطرف دست چپ بقراولی فرستاد و بنفس مبارک با صد و شصت و پنج سوار
در عقب ایشان براند مخالفان چون آن سی مرد آراستہ دیدند کہ می اندیشیدند
می اینداندیشہ ناک شدند و گمان بردند کہ مگر لشکر مغول رسید و غلبہ در
عقبت سیاہ ملک بہم برآمد و روی بگریز نہادند و لشکر منصور از پی ایشان
تاختہ دران جول بسیاری از ایشان را فرود آوردند و چون گرکتکان با میر موسی
و شیخ محمد و اولجا نتوں رسیدند و ایشان را بیم و ہراس حضرت صاحب قران
در دل و جان قرار گرفتہ بود مصراع کل نم دیدہ را ابی تماست ۔ با وجود آنیک
بیست ہزار مرد مکمل داشتند خوف بر ایشان غالب گشت و ہم دران شب بی
توقف شبیخون کردند و حالت یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیْهِ صورت حال ایشان
شدہ کس بکس نایستاد و ہر یک از بیم جان خود ولرزان ہمی تاختند تا پیش امیر حسین
در نیولا امیر گیخسرو از عقب حضرت صاحب قرانی کس فرستاد کہ لشکر جنتہ
مستامانرا غارت کردہ و بردہ گرفتہ از دزق باز گردیدند و من با صد مرد در
رباط منتظر شما نشستہ ام از وصول این خبر گردملال بر خاطر مبارک نشست

وروای بازگشته بامیر گیخیر و بیوست و فرمود که حلمانان را در دست کافران
امیر گذاشتن روا نباشد و چون رای عقده گشای را بر تدارک آن واقعه
گماشت صلاح دران دید که شصت مرکزیده کاردانرا بفرستند تا از
طرف کوه خود را بلشکر جبته نمایند باشند که ایشان متوهم شده بشتاب گریزند
و امیر انرا بآسان تر وجهی از ربقه تسلط کفار خلاص توان کردان تدبیر
صورت تقدیر بود که خامه عنایت بر ورد کار بر لوح ضمیر ان موید کامکار
نگاشت همانگه آن شصت مرد روان شده سیاهی خود را از جانب کوه بنمودند
لشکر جبته امیر انرا باهر چه غارت کرده بودند بگذاشتند و بی توقف
بتاخت بگریختند سپاه منصور امیر انرا باغنایم بی رحمتی بدست آورده
مراجعت نمودند و بدان تدبیر لطیف امیران حلمانان از تعرض
استیلای کافران خلاص یافتند بیت نه بر حدیقه رایش وزید باد غلط
نه بر صحیفه عزمش نشسته کرد فتور حضرت صاحبقران بعد ازان از انجا
نهضت فرموده و از آب سیحون عبور کرده در موضع خمرک نزول نمود و چون
امراو لشکریان امیر حسین شکسته بر سوائی جسته بر سیان و تا ازان پیش او
رسیدند آتش خشمش برافروخته رایت ملامت و زجر برافراخت و
ایشانرا سرزنشها کرده گناه کار ساخت و خود از امر کین چون شیر عرین
باجان روان شد و چون به آق کوتل رسید از تمام لشکرده هزار مرد نامدار
که در شجاعت و مردانگی هر یکی خود را ثالث رستم و اسفندیار میدانستند
بتعین بر گزید و ایشانرا بر جنگ تیز کرده سخن گستریدن بیت
که باید که مردانه جنگ آورید جهان بر جهان جوی تنگ آورید
و بر سم منغلای روان ساخته مبالغه کرد که بتعجیل از آب سیحون بگذرید
و آتش کین را بباد حمله افروخته و با دشمن نبرد آورید بیت
سر اسر همه دل پر از کین کنید ز کین ابرو انرا پر از چین کنید

عنان اردو کردانیدن امیرحسین از هیبت حضرت صاحب قرانی و بازگشتن امیرحسین

چون خبر توجه لشکر امیرحسین بحضرت صاحب قرانی رسید شاهکامی نبود
جهان از فراق آفتاب و تراکم سحاب چنان تاریک که فلک
باچراغ ماه راهی دید و سحاب از دیده و دم حسود دولت روز
افزون مایه گرفته بر فی عظیم می بارید هوا چون رای مخالفان تیره
تر از قار و ابر چون دست دریانوال صاحب قران سیم بار

بیت هوا پر از میغ زمین پر ز برف ٭ ز لب ره بزدی سوی کوس خلاف

عالی حضرت گردون صولت بیت دران حال شد بی توقف سوار ٭
بهنیروی تایید پروردگار ٭ و امیر کبیر و چون دولت درین کار یار و باتفاق
باپانصد مرد روی توکل برراه آورده نیمشب بکنار رباب سین رسیدند و گذرها
گرفته فرمان شد تا برعبور کشیدند و چون صولت و دولت آسمانی هیبت حضرت
صاحب قرانی در دلها انداخته بود چنان لشکری که بآن کثرت و شوکت چون
رمه وحش بیکبار آوازی بهم برآمدند و همدران شب از کنار آب شبگیر کرده باز
گشتند و پیش امیرحسین رفتند بیت سپه گشته پیش سپه بد دخیل ٭
سپهبد هم از بخت خود منفعل ٭ درین اثنا بهرام جلایر بی اشارت و استصواب
حضرت صاحب قران کامیاب و کبکخسرو از تاشکنت مالشکر جته بازگشت و بجانب
سیرام رفت و چون اغرق صاحب قران و ازان کبکخسرو پیش بهرام بوده
ایشان نیز از عقب مردم خود عنان عزیمت بآن صوب تافتند و چون بسیرام
رسیدند در قریهٔ رحیمی کنت اغراق خود را یافتند و بهرام پیش از وصول حضرت
صاحب قرانی از بخارا رفته بود حضرت ساربوغا و اقبوغا بهادر را بجانب
جته پیش امیر تمش الدین و حاجی بیک فرستاد بطلب لشکر و بعد از تامل و
استشاره در اختیار موضع قشلاق کبکخسرو با تراارر رفت و حضرت صاحب
قران با شصت مرد خاصه بازگشته زمستان بسعادت و اقبال در تاشکنت

که ازاجاج وشاش نیز گویند بگذرانیدند خان وامیرحسین چون درین مدت
هرچند کوشیدند دست سعی شان بدامن مراد نرسید و در عرصهٔ معارضه هر
منصوبه که از وفور شوکت و کثرت سپاه بنشاندند به بیدق تدبیری ذولت
حضرت قرانی فرو کرد از هم بر شمار درین هنگام که لشکر زمستان هجوم کرد
وبساط کاخوری برف در بسیط گیتی بگسترد و بضرورت باز گشتند
و در سمرقند بولاد بوغارا با جمیع مهادران بضبط انجا بگذاشتند و خود با خان
باز منک سرای رفتند و فصل زمستان در انجا بسر بردند گفتار در مصالحت
جستن امیرحسین و حضرت صاحب قرانی چون فصل شتا ناخرانجا
میدور سولان صبا و شمال آوازه رسیدن لشکر بهار در انداختند
و نصیحت گویان محرمی هزار در باب مصالحت کال باخبار فصلها
بر داختند سار بوغا و آقبوغا بهادر که حضرت صاحب قران ایشانرا
بجانب جته فرستاده بود باز آمدند و خبر آوردند که از جته لشکر انبوه میرسد
وچون ان حضرت بحقیقت صاحب قران بود و موید من عند الله و در هر وقت
باندک سپاهی لشکرها گران می شکست و نی کثرت کارهای بزرگ از پیش
می برد و امور غریب از دولتش بظهور می پیوست امیرحسین را دایما دل
در تدارک خاطر او بود و در باب مصالحت با او سعی می نمود و چون اول بهار
وخبر شنید که لشکر جته بمعاونت آنحضرت خواهد آمد اندیشه کرد که اگر از جانب
لشکری بسپاه او پیوندد کوه امنین بمثل پیش باد حمله اش برد کاهی نسنجد و
ما را بکلی دست از جهان بباید شست و دل از جان برگرفت بیت
انگه نبی لشکر ازین کونه جهان برهم زد ۔ چون سپاهش برسد خود که تواند دم زد
وصلاح در ان دانست که بعلما و مشایخ بجنبد و تا شکنت توسل جته از ایشان استمداد نماید
که باتفاق با حضرت صاحب قرانی از در دین داری و مسلمانی در آمده معارضه و مجادله در میدان
ایشان است نه مخالفت و مصاحبت رسانند و غبار وحشت و آتش فتنه که در میانه برخاسته و برافروخته است

بر زبان موعظه و نصیحت فرو نشاند اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی
بمقتضای نص وَاِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ اقْتَتَلُوْا فَاَصْلِحُوْا بَیْنَهُمَا در اعه موافقت
بوشیده دست صلاح از آستین صدق برآوردند و بپای اخلاص پیش آن
سرو صاحب قران آمدند و بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا عرضه داشتند که چون
بندگان ترا کمال دانش و دین داری و مرحمت و نیکوکاری حضرت صاحب قرانی
بیقین معلومست بدرخواست حاجتی که متضمن خیر و صلاح دنیوی و اخروی
مسلمانان میدانند جسارت می نمایند حال آنکه مخالفت میان شما و امیر حسین
خود موجب ویرانی مملکت و پریشانی رعیتست و چون ستیزه بجائی رسد که
شما لشکر بکابه را در ین دیار راه دهید دست تعرض کفار بخون و مال مسلمانان
دراز شود و اگر ایشان را غلبه و استیلایی که مبادا هرگز دست دهد با شما هم وفا
نکنند بیت ستیزه بجایی رساند سخن * که ویران کند خاندان کهن * امید که موقف
الهی پیوسته رفیق حال شما بوده و خواهد بود چنانست که بر حسب فرموده
والصلح خیر زنگ کدورتی که بر آینه مصادقت و دوستی طرفین نشسته بمصقل
مصالحت جلا پذیرد تا عرایس مصالح ملک و ملت و سلامت و امن لشکری
و رعیت در صفای آن چهره نماید و از حسن اتفاق حضرت صاحب قران
دران نزدیکی بخواب دیده بود که در آب خجند سیل بسیار در آمده بود
و در میان آب بر سر چوب پاره نشسته بود و سجده در افتاده و از فریاد
رس درماندگان خلاص و نجات طلبیدی و از غایت دهشت از خود غایب
شده و چون چشم باز کردی خود را بر ساحل آب دیدی از طرف سمرقند و در عقب
نظر کردی دریا همچنان جوشان مشاهده نمودی و چون از خواب برآمدی رایات مبارکش
باطهام دولت ان سیل جوشان را با لشکر تعبیر فرمود و صورت نجات
از جانب سمرقند دیده بود دانست که آنچه مرادست هم از ان طرف بحصول
خواهد پیوست در خاطر خویش روی توسل و امیدداری از جانب جنته بکلی

بگردانیدو چون در بن هنگام آن گروه گزیده مصلحت التماس نمودند و دران باب
مبالغه فرمودند در محکمه رای صواب نمای آنحضرت بدو گواه عدل ثابت شد
که چیزی در سلوک جاده موافقت و مصالحت و چون خاطر شریف بران نهاد
اندیشه فرمود که اگر جمعی درمیان آمد شد نمایند و گفت و گو کنند این کار مدتی درخیز
توقف و تاخیر بماند بهتر آن به که خود پیش امیر حسین روم و سخنی که باشد روبرو
گفته و شنیده هرچه زودتر غبار کدورت از میان برخیزد بیت
هنر بزرگان که شیران شکارند ٭ بیام خود سرای خود گذارند ٭ لاجرم نوکر بخشنبه
نام را جهت اعلام قصدی که فرموده بود پیش امیر حسین فرستاده و بنفس مبارک
بجانگه شیم رود آن موید کامگار بود که کارهای کلی بهمه بنفس همایون خود ساختی روز
صدق بسوی کعبه صفا نهاده بی توقف و اندیشه روان شد و از سیحون عبور کرده
متوجه سمرقند گشت و چون بانجا رسید و آفتاب غرهٔ مبارکش ظاهر شهر سمرقند را
منور گردانید وقت طلوع آفتاب بود خواست که شهر در اید شخصی از شهر برون آمد
و خبری غیر واقع رسانیدند که امیر حسین وفات یافته است حضرت صاحبقران
بعد از استماع این سخن بشهر در آمدن مصلحت ندانست عنان توجه بصوب
شادمان تافت و چون بشادمانی رسید با چند قوشون از لشکر امیر حسین
که از مقابل می آمدند دوچار خورد و چون روی قصد بانحضرت نهادند دفع
ضالان را بنیروی تائید حمله کرد و ایشان را رانده منهزم و متفرق گردانید و از انجا
باب یام آمده نزول فرمود و زمانی توقف نمود تا اسبان جریده بسر شوند
و بسعادت سوار شد و چون بموضع نیازی رسید امیر موسی هزاره غایبی که تعلق بخاصه او
داشت و دیگر سپاه جمع آورده با لشکری پیش آمد بهادران این طرف او را از قصد
و نیت حضرت صاحب قرانی خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد تا
کدورتی که درمیان آمده بصفا مبدل شود امیر موسی بکبرت لشکر مستظهر بود از سخن
مسموع نداشت بیت پشت سپه گران سواری دارد ٭ و با بانگ جنبد با خود را آزموده بود

باز لشکر را برار استه اهنگ جنگ کرد حضرت صاحب قرانی امر سیف الدین و
خطای بهادر را بانجاه مرد فرستاد که از عقب ایشان در آمده حمله آور دند و
بنفس مبارک با هفتاد کس پیش ایشان بگرفت لشکر امیر موسی چون دیدند که سپاه از پیش
ایشان در امد و دست برد این سپاه بکرات دیده بودند و هرارتش چشیده فی الحال
منهزم شده کانهم حمر مستنفره فرت من قسورة متفرق و پریشان گشتند لشکر منصور
از پی ایشان روان شده بسیاری را به تیغ بگذرانیدند و بسی را فرود آورده از قتل
در گذرانیدند و درین اثنا حضرت صاحب قرانی جهت تفقد دولتخانه از غوشاه
بورود الیغی را با پیلاکات لایق بجانب باغان روان فرمود و درین حال از پیش خبر
آمد که لشکر امیر حسین رسید حضرت صاحب قرانی مراجعت نمود و همان شصد
مرد را مرتب داشته بر بلندی با استاد و لشکر قزوینس سی قوشون سواران گزیده
میمنه میسره آراسته در رسیدند و در مقابل صف بر کشیدند و از جانبین سواران
اندا ختند بیت خروشی بر آمد ز هر دو طرف * که لعلی شد از سم در در صدف
حضرت صاحب قران با سپاه ظفر پناه زمانها توقف نمودند تا آن بهادران
بکاری که این راه را از برای آن پیموده اند و زحمت کشیده در اینرو دست بکشایند
کسی سر بر نیاورد و پای پس ننهاد آن حضرت ایشانرا بگذاشت و باد لاوران
خویش مراجعت نمود و شبگیر کرده از آب کونک بگذشت و سحرگاه بقینار رستقشار
نزول فرمود و چون پیش ازین نوکری بخشبه نام را بسایی سرای پیش امیر حسین
فرستاده بود که سخن مصالحت برساند دران موضع بانتظار معاودت او
توقف نمود و چون بخشبه با امیر حسین رسید و چیزی که بپوسته کوش امید او براه
انتظار آن بود برسانید آن معنی را غنیمت شمرد و بر التزام موافقت و ترک
مخالفت سوگند یاد کرده عهد بست و تورانشاه را با بخشبه بفرستاد تا عهد از جانب
نیز مستحکم شود حضرت صاحب قران عباس بهادر را با تورانشاه روان کرد
و امیر حسین با عباس بهادر تجدید عهد کرده پیمان را بایمان موکد گردانیدند و امیر موسی

واوجاتو را باده هزار مرد بفرستاد و بایشان مبالغه کرد که خاطر فلان کس
یعنی حضرت صاحب قران بدست آورده با او صلح کنید و سعی نموده البته بنوعی
سازید که میان ما ملاقات افتد و چون ایشان از قهلغه و کش گذشته در پایین سمرقند
بقریه کشتی کنت که مزار متبرک علی اتا قدس سره الجاست فرود آمدند حضرت
صاحب قران به علی آباد سغد نزول فرموده بود ایشان بدرخواست مصالحت کس
فرستادند و آنکس از آب کوهک عبور کرده پیش حضرت صاحب قران آمد و شرف
بساط بوس استسعاد یافته حکایة درخواست امرا در باب مصالحت بعرض رسانید و قرار بران شد که ان حضرت
با صد کس و امیر موسی و امیر اوجاتیو با صد کس بهم رسند و ملتمس ایشان مبذول افتاده صلح کنند و
چون این سخن بامرا رسید فی الحال سوار شده با صد مرد متوجه گشتند و حضرت صاحب قران
با دولت مرد توجه نمود و چون بیکدیگر نزدیک شدند ملازمان آنحضرت عرضه داشتند
که امراء صاحب وجه و امیر حسین اینها اند که بپای خود بدام آمده اند اگر اینها را بدست
آوردیم دیگر او را قوت مقاومت با ما نماند و بکلی ویران و مستاصل شود گردش چرخ
نقش موافق نموده فرصت غنیمت می باید شمرد همت عالی آن حضرت آن سخن را تمکین
نکرد و فرمود که عهد شکستن از مردی نیست بیت از عهده عهد اگر بیرون آید مرد
از هر چه گمان بری فزون آید مرد و چون امیر موسی و امیر اوجاتیو بحضرت صاحب قران رسیدند
زبان بانصاف بعذرخواهی برگشادند و از جانبین عهد موده و دوستی تازه کرده و حشت و کدورت
بکلی از میان برخواست و حضرت صاحب قران تسلی خاطر ایشان را بوثاق امیر موسی فرود
آمد و بقاعدهٔ سابق بساط انبساط و یگانگی مبسوط گشت و بعد ازان ایشان لشکر خود را
اجازت داده باز گردانیدند و خود نیز بخانهای خویش معاودة نمودند و آن حضرت
بجانب کش توجه نموده بسعادت و اقبال دران خطه جنت مثال نزول فرمود اصول
و اهالی الجا با احراز دولت پای بوس مبادرت نموده بانواع عنایت و نوازش
سرافراز گشتند بیت باقبال تو دولت صاحبقران ز فرقش بهم مملکت شادمان

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب بدخشان

در آن وقت شاهان بدخشان با خان و امیر حسین باغی بودند امیر حسین لشکر کشیده
بر ایشان رفت و شاهان نیز سپاه خود جمع آورده پیش آمدند و لشکر طرفین مقابل
یکدیگر نشستند و چون ملک حسین والی هراة از مخالفت شاهان بدخشان توجه
امیر حسین بجانب ایشان آگاه شد لشکر گران بطرف بلخ روان کرد تا ایل و
اولس الجار را غارت کنند حضرت صاحبقران را بران حال اطلاع افتاد و از
کشش با سپاه ظفر پناه روی توجه بدفع ایشان نهاد لشکر ملک را چون از توجه ان حضرت
خبر شد شبورغان و بلخ را تاخلم تاخت کرده بتعجیل باز گشتند حضرت صاحبقران
از معبر ترمذ عبور فرموده و چون خراسانیان باز گشته بودند عزم دیدن خان و امیر
حسین کرد و چون امیر حسین را از توجه ان حضرت اگاهی دادند با شاهان بدخشان
صلح کرده روان باز گردید و در قندز اتفاق ملاقات افتاد یکدیگر را کنار گرفته
غبار وحشتی که درمیان بود بکلی مرتفع شد و چند روز متصل طوی ها کرده بعیش و عشرت
مشغول شدند و از انجا نهضت فرموده به ییلاق اشمکش رفتند و حضرت صاحبقرانی
بماهانکس فرستاده تا امیرزاده جهانگیر با اغراق بخط و لکش کشی فرمانید بیت
روان گشت فرمان صاحبقران ... که اغراق بسوی کش آید روان

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب کابلستان با حضرت صاحبقرانی

چون در آن وقت پولاد آقبوغا بیسودیشت استظهار بحصار کابل باز گذاشته
بایی از جاده انقیاد بیرون نهاده بودند و سر از ربقه اذعان کشیده دم از
مخالفت میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقرانی لشکر گران مرتب داشته بعزم توجه
بانجانب سوار شدند و چون از عقبه هندوکش گذشته بکابل رسیدند پولاد و آقبوغا
مقابله و معارضه را اماده گشته بحصار تحصن جستند و لشکر انجانب حصار را
بگرفتند و در میان گرفته جنگ در پیوستند نظم چو باران نیزان بنهنگام جنگ
ببارید ازان باره سنگ و خدنگ ... نوگفتی ازان باره ابر مطیر تگرگش همه سنگ و بارانش تیر
حضرت صاحبقرانی روی همت عالی بقهر دشمنان آورده ایشانرا عاجز و مضطر گردانید

وبهادران نصرت پناهش داد مردی ومردانگی داده ختای بهادر روشنج عالی بهادر
بابسی دلاوران دران جنگ زخم دار شدند وچون ان حضرت بنفس مبارک متصدی
کارزار شده بود مخالفان را بضرورت کارزار کشت ولشکر ظفر قرین حصار را بحرب
وضرب بکشادند وبولاد واقبو غار را دستگیر کرده بستند نظم بپیرا حو صاحب قران بت بود
بگین سعادت دران بخت بود خداداد شان از عنایت ظفر برا عدای بیهوده کوته نظر
بعد از فتح حصار وقهر مخالفان وضبط دیار مظفر وکامکاری باز گشتند درین
اثنا امیر حسین با حضرت صاحب قرانی بر سبیل مشورت سخن راند که داعیه دارم که بلخ
نشستن جای سازم وقلعه هندوان را که در وقت تموری بابسپان با جمش با هندوی
فلک همراز بودی واز تر شح آب خندق عمیقش کاوزمین در شناوری با ماهی همباز
بیت کردون چو خاک وخاک چو گردون همی نمود از پستی وبلندی ان خندق وحصار
بحال عمارت باز آورم حضرت صاحب قران بحکم المستشار مؤتمن اورا از اجرای
آن رای منع فرمود وقصه عمش امیر عبدالله یاد داد که بعد از واقعه امر قرغن عزم
توطن در سمرقند جزم کرد وامراء ودولتخواهانش عرض داشتند که ولایت خود را
گذاشتن ودر میان بیگانگان وطن ساختن از طریق حزم دور ست حه اگر کاری افتد
مردم بیگانه بکار نیایند ومدد کاری ننمایند واو نصیحت شکوا هانرا نشنید وعاقبت
بسخن پشان پرسید ودید انچه دید بیت هر کس نصیحت ز عزیزان نکند گوش
بسیار نخاید سر انگشت ندامت واین اندیشه که تو بخاطر آورده بعینه همان حکم دارد
وعاقل بعد از چنان تجربه چنین فکرها در خیال نیاورد مصراع مکن مکن پشیمان شوی سود ندارد
امیر حسین این سخنانرا مسلم داشت ومعترف شد که منشاء نصیحت محض شفقت
ونیکو خواهست اما توفیق قبولش رفیق نگشت ومخواه بیت بساشبم روشن که دودی ندارد
نمودم بدار او سودی ندارد وصف الحال آمد وبعزم ان کار نا کردنی که از جمله اسباب نکبت و
ادبار او بود روی توجه بلخ نهاد وباوجود انکه حقیر چنان بود که از مراجعت کابل حضرت صاحب
قرانی بمستقر دولت خویش فرماید از ان حضرت التماس موافقت کرده وهمراه بلخ بود وهمین انجا

رسید عمارت حصار را هموار و خندق را پر کرده پیش رفت و بسیاق اندا خیه تمامت
رعایا و لشکری بجدی هر چه تمام تر مشغول گشتند و اهالی و متوطنان شهر نیز را مجموع بقلعه
نهر آورده و نهر خراب نماند و این قضیه بتاریخ سنه تسع و ستین و سبعمایه موافق
همین سنه بود درین اثنا خبر آمد که لشکر جته باز متوجه این طرف شده می آیند
و حسین میدانست که ظلمت امثال این واقعه با نوار آثار شهامت و صرامت
حضرت صاحب قرانی انکشاف ما بد توجه او را بصوب ماوراء النهر ضروری دانسته
گفت بیت کی بجای رسد چنین کاری ۔۔ بی زد و گیر چون تو سر داری
بگفتار در لشکر کشیدن بمحاربه حضرت صاحب قرانی بسپاه جته
چون توجه سپاه جته محقق شد حضرت صاحب قرانی متوجه ماوراء النهر گشت و با امیر
موسی از جیحون عبور نموده روی جلادت بدفع دشمنان آوردند و لشکر جته
بتاشکنت رسیده بودند و چون زمستان در رسید همانجا توقف نمودند و
حضرت صاحب قران با امیر موسی از سمرقند گذشته در مقر قراقشلاق کردند و
امیر حسین نیز با باقی لشکر از عقب آمده در جلگای کشن بنشستند و اتفاقات حسنه
میان امرا رجته اختلاف افتاد قمر الدین که او ماقش دوغلاة است و کبک تمور
و شیروال با بعضی لشکر بقصد حاجی بیک از کنوت متفق گشتند و حاجی بیک بران
حال اطلاع یافته با نهک جنگ ایشان برنشست و ایشان نیز سوار شدند و چون نزدیک
بیکدگر رسیدند با هم صف شده باز گردیدند و قمر الدین و کبک تمغ رحیله کردند و با اتباع
یافته با نهک جنگ ایشان برنشست و ایشان نیز سوار شدند خود باز گشته بگذشتند
و حاجی بیک بسر شیراول رفت و او را بقتل آورد و از هیبت لشکر جته بهم برآمده
و متفرق شده باز گشتند و آن مهم خطیر از میامن دولت حضرت صاحب قران
بسکلفت رحمی کفایت شد بیت چو در لشکر دشمن افتد خلاف ۔۔ تو بگذار شمشیر خود در غلاف
بعد از آن حضرت صاحب قران و امیر موسی خان و امیر حسین کس فرستادند که چون لشکر جته بایشان و
پراگنده باز گشتند مصلحت آنست که از عقب ایشان بشتابیم و چون در ان زمستان شتابان بدشان

تاخت آورده بودند و قندز را غارت کرده بازگشته امیر حسین عزیمت صوب بدخشان و
معامله آن طرف کردن اولی دانست بیت چو داریم در کشور خود عدو بدیگر دیار از چه آریم رو
گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحب قران بجانب بدخشان
چون به یزوی دولت از اندیشه سپاه جهته فراغت حاصل شد امیر حسین و حضرت صاحب
قرانی لشکر از توم مرتب داشته متوجه صوب بدخشان شدند و چون از جیحون عبور نموده
قول و منغلای آراسته از طالقان و کلادکان بگذشتند و کشم که توابع بدخشانست
مضرب خیام نزول گشت حضرت صاحب قران چنانچه مقتضای قدیم آنحضرت بود از
پیش بالیغار روان شد و امیر حسین بسر خود راجهان ملک همراه آن حضرت فرستاد
و خود با خان در کشم توقف نمود و از الجانب بدخشانیان عقبه کرکس را گرفته پیاده شدند
و بایستادند بتصور انکه بعقاب تیر مرغ را نگذارند که انجا گذار یابد و بجرد انکه
سپاه حضرت صاحب قران بدیدند و هم بر ایشان غالب شد و رو بگریز نهادند
بیت غبار موکب منصورش از دور شکست آرد بخصم ار هست فغفور و باز در عقبه
حرم جلادتی نموده بایستادند و چون راه بر ظفر پیکر نیز دیک رسید انجا هم توقف
نیارستند کرد فرار اختیار کردند و از آب حرم گذشته فوکر اضراب کردند و گذرهای
آب را گرفته بایستادند حضرت صاحب قران از ذکر جای محل گذار حبت و فوجی
از مردم خود را بنهانی بگذرانیدند چون ایشان را از گذشتن لشکر خبر شد بپای قرار شان
از جای برفت و بطرف بالای بدخشان گریختند و در دره ارتیخ که جای بغایت
تنگست و دو آب عظیم انجا بهم می پیوندد و چیرها بستند و مجموع شاهان دران محل
بایستادند و چون عساکر گردون مآثر روی بشجاعت بانجا نهادند ایشان پشت
داد از ان محل نیز بگریختند و بطرف قنغرالنگ رفته از سر آب جیحون بگذشتند و گذرهای آب را
گرفته بایستادند منغلای لشکر ظفر قرین از عقب ایشان بشتافتند و چنگ جلادت بچنگ
یازیدند آن سر اسیمگان را از انجا هم براندند و شاه شیخ علی بدخشانی را دستگیر کردند
و کلهای اسپ و گوسفندان ایشان را گرفته مفصل انرا بعرض نواب حضرت صاحب

ایران رسانیدند و جماعتی از بدخشانیان گریخته بودند و در دره جمع شده آن حضرت
جهانمالک پناه را بنوعی از لشکر بفرستاد و ایشانرا غارت کرده آنچه بسیار گرفتند
و چون بازگشتند بدخشانیان در تنگنایی سر راه ایشان گرفته جنگ در پیوست و چون بران
قتال اشتغال مایفت جهانمالک بگریخت و مخالفان چیره گشته هرچه ایشان غارت
کرده بودند باز گرفتند و بعضی با تفصیل آوردند و شصد و سی سوار را فروگذاشته
از هم بستدند و چون بالجی بشتاب ماجرا صورت این حال بعرض صاحبقران رسانید
مایهٔ حمیت حیدرانه برافروخت و بی توقف بنفس مبارک سوار شد و ببالای کوه
برآمد و از هول جز آن واقعه سایل منتشر لشکر منهزم گشته از موافقت کردن دران
خطر تخلف نمودند صاحب موید کامکار با سیزده کس سر راهی تنگ که ممر ایشان بود
بگرفت و دست شجاعت از آستین تایید آسمانی برآورده دست بردی بنمود
که فلک دوار حیران و مریخ خنجرگذار را انگشت تعجب در دهان بماند بیت
کران جنگ رستم بدیدی بجواب ۔ شدی از نهیب و بیش زهره آب
خدا بهر کس سر افرازی دهد ۔ بپندار کارش تهوری دهد ۔ و بعد از کوشش بسیار بزخم
تیغ ظفر نگار لشکر مایزا از آسیب استیلای مخالفان جزیره گشته بازرهانیدند و از
زبان مبارک آنحضرت که ترجمان ملهم دولت بود منقول است که این همه جنگ که من
کرده ام و کار را که مرا پیش آمده است سختی آن جنگ ندیده ام و از جانب دگر بار
بنجاه پیاده سر بالا برکشیده روبیان حضرت نهادند و نزدیک آمده تیر باران
که بر جان مخالفان می بایست سوی صاحبقران روان کردند و دو کس
مرد و یک بنداد ایشان از عقب می آمدند قوت طلوع صاحبقران ایلچی بوغارا
نیرو بخشید و پیاده در میان ایشان دوید و چند تا جیک را سیلی بر گردن زد و بنکته
دلتی و چرب زبانی بایشان گفت که آن شخص را که می بینید فلانکس است یعنی حضرت صاحبقران
مرا و امیران شمارا خلاص کرده باز میدهد این جنگ بیهوده چرا می کنید اگر کشته شوید
یا اسیر گردید گناه گردن شما خواهد بود تا دانند پیادگان چون نام همایون آنحضرت

بشنيدند دولت حضار از جنبك باز داشتند و سر مسكنت فرود آورده لب ادب را باقامت
رسم زمين بوس بيار استند و دو كس از ايشان سماي بچاركي پيش آمده بتضرع
وزاري از حضرت صاحب قران امان جان طلبيدند بشارت عليه نفاذ
يافت كه آنچه از اسب و جنيبه لشكر گرفته ايد همه را جمع كرده على الصباح بياوريد
وبسپاريد تا اسيران شما را بشما بخشيم ايشان اطاعت فرمان را انگنت قبول ساييدند
وتسليم نهادند حضرت كه بايد كاينم و فرمان تراست ٭ سخن در سر و حكم بر جان تراست ٭ وظيفه
دعا و ثنا بجاي آورده بازگشتند و صاحب قران كردون اقتدار منظفر و كامكار بيت
فتح و ظفر ملازم اقبال و بخت يار ٭ در سايه محافظت لطف كردگار ٭ بمعسكر
همايون نزول فرمود بدخشانيان تمام آنچه از سپاه اين جانب مستده بودند جمع
كردند و بسي پيشكش از تقوزهاي اسپ مرتب ساختند و روز ديگر همه را بر داشته
حضرت جگر از نهيب خونين و لب از اميد خندان ٭ متوجه آستان نصرت آشيان حضرت
صاحب قران شدند و بعد از انك مراسم بندگي اقامت كرده غنايم را باز رسانيدند و پيشكشها گذرانيدند
مرحمت خسروانه بخلاص اسيران ايشان فرمان داد و آنچه لشكر غليه كه بغير از گشته و خسته
شصد و سي سوار از ايشان اسير گشته بودند آن موبدان كامكار
بر سيزده كس از مخالفان ظفر يافته چره شده بضرب شمشير باز ستدند و پيشكشها بغرامت بر سر
بيت جگويم از ان حسرو و كار او ٭ كه بيش از شمار است آثار او ٭ سعادت كه اقبال را در بر است
عنانش بدست عنايت در است ٭ بلشكر منشست فتح و ظفر ٭ كه هست آن عطيه زجائي دگر
وبعد از ان بسعادت و فيروزي از بخارا مراجعت نمود و چون در ظل حفظ و حمايت رحيم
رحمان در شهر بدخشان نزول فرمود تيزكي چلايرو بعضي لشكر كه گريخته بودند بخارا رسيده
در معرض خطاب و عتاب افتادند امراء خواستند كه بر عنوايشان موقوف داشته بعد از
معاودت بر سده شود عزيمت خسروانه تحمل نفرمود و باحضار ايشان فرمان داده
بعد از پرسش گناه همه را پيش چوب باساقان زدند و ان كنه را اين عقوبت
نيست ٭ و در اثناي توقف حضرت صاحب قراني در بدخشان

عدسلدوز و کیخسرو آمده و بابتباع و اشیاع خود را جمع آورده اند و رایت مخالفت
برافراشته و فرو نشاندن آتش این فتنه بیت کار شیر اژدر توست ۔ میشود بخت کلوخا راست
کردارم که درین کانه توقف رو انداری و تعجیل سامی و خود با جان بسایلی سرایی بازگشت
گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران از بدخشان خون جز بحسابت و مخالفت
شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو بحضرت صاحب قران رسید بعزم مراجعت از بدخشان
سوار شد و بسعادت و اقبال روان گشت و چون هم میدانستند که مرکز مدار دولت
و ظفر رایت فتح رایه حضرت صاحب قرانی است حصرا بهر جانب که باشد نصرت انجاست
شیخ محمد بیان و کیخسرو نیز دست امید بدامن دولتش دراز کرده مکتوبی بآنحضرت نوشته
بودند و اندیشه خود را عرضه داشته درخواست مدد و معاونت کرده و آن مکتوب
در راه بدست امیر حسین افتاده بود و حضرت صاحب قرانی را ازان معنی اگاهی دادند
و چون بارنک رسید و در کنار آب با امیر حسین ملاقات فرمود امیر حسین اظهار
بشاشت و شادمانی کرد و از وظایف تعظیم و تکترم هیچ دقیقه فرو نگذاشت اما حضرت
صاحب قران را در خاطر انچنان بود که چون نبای مصادقت و مصافات ازجانبین
بعهد و پیمان موکد شده امیر حسین آن مکتوب در میان آرد و مافی الضمیر خود را انچنان
ندارد که ازنشانه صفا، خاطر باز نمودن را زشت شعر
اطال کاملاء بیده و ایلی ضمائره ۔ مع الصفاء و تحفیا مع الکدر بیت
دوست چون ابست اگر صافی بود اسرار خویش ۔ میتماید روی چون تیره شد پنهان کند
امیر حسین اصلا اظهار آن نکرد و هیچ ازان بزبان نیاورد و حضرت صاحب قرانرا
ازین معنی خراز در خاطر مبارک پدید آمد و چون بمنزل فرخنده باز گشت سه کس در آمدند
با تفاق عرضه داشتند که امیر حسین عذری بخاطر آورده قصد گرفتن شما دارد هرچند
این سخن موجب زیادتی حرازه شد اما ازانجا که کمال تمکین و قوتی نفس آن موید صاحب
روی بهیچگونه تغیر را بخود راه نداد و آن حکایت را وقعی ننهاد و از عقب آن شخصی
بیامد و مکتوبی رسانید که عادل سلطان که دران وقت خان او بود بحضرت صاحب قران

نوشته بود و مضمونش آنکه امیر حسین با امیر موسی گفته است که فرصت نگاه داشته هنگام
محال نرا بگیرد و ما بوجود امارات و علامات سست عهدی و غدر اندیشی امیر حسین
ز چندین وجه بظهور رسید همچنان حضرت صاحب قران از قوت تائید آسمانی اضطراب
بحال خود راه نداد و آن مکتوب را پنهان داشته خاطر مبارک را تسلی فرمود که اگر امیر حسین را عزم
در خاطر بودی هم در مجلس اول بنفس خود اقدام نمودی امثال امیر موسی را بکجا قدرت آن باشد که
مرا تواند گرفت بیت روبه حکونه شیر عرین کند شکار ۞ زنهار ازین حدیث دل بخود وزم مدار
و بعد ازین اندیشه بعزم ملاقات امیر حسین سوار شد تا حقیقت آن سخن را بمشاهده از و باز داند
و فی الحجاب از کیفیت او استفسار نموده دغدغه مرتفع گردانده و چون با امیر حسین رسید او هم
سوار بود و بکنار آب جیحون ایستاده و مقارن وصول آنحضرت ازان طرف آب کشتی
رسید و شخصی بتعجیل بیرون آمده آهسته با امیر حسین گفت که باغی نزدیک رسیده لشکر آماده می
باید دانست امیر حسین چون آنسخن شنید عنان از روان کردن حضرت صاحب قران چاره
ندید صورت واقعه با آنحضرت در میان نهاد و گفت تدبیر این قضیه همانست که فی التوقف
با سپاه خود از آب بگذری و لشکر منغلای را مرتب داشته بدفع دشمنان قیام نمای
که زنده چشم و دیگر سپهداران که از پیش رفته اند از عهده آن کار چنانچه باید تقصی نمی توانند
نمود بیت نه هر کسی کله کج نهاد و تند نشست ۞ کلاه داری آئین خسروی داند
حضرت صاحب قران با لشکر خود از آب بگذشت و آنچه دلخواه او بود بوصول پیوست و چون نبیرگان
چشم و سپاه منغلای رسید لشکر آراسته و صفها مرتب داشته روی بهمت بدفع و قهر دشمنان آورد
ایشان چون از توجه آن حضرت واقف شدند روان روی گردانیده پشت بهزیمت دادند
بیت کور چشمان زندترانه دلیر ۞ که نبالد بقهر نخجیر شیر ۞ کیخسرو گرکشه براه قیر یکین بطرف
الای رفت و زنده چشم در عقب او نکاهی نموده روان شد و شیخ محمد سمان سلدوز براه زری
بجانب جغتای گریخت و حضرت صاحب قرانی نکاهی فرموده اورا تا چند براندند و او را بچنگ
گذشته بطرف تاشکنت و ایتار شتافت و رایت فتح آیه آنحضرت از انجا بسعادت معاودت
نمود و خطه غزنین و منصور در کنف نزول فرمود و بعون تائید الهی در مستقر دولت روز افزون قرار

گرفت بیت امید تازه و دولت قوی بخت جوان مراد حاصل و دشمن زبیم در غم جان
و امیر حسین حون از آثار دولت یمن مساعدت حضرت صاحب قرانی از شر استیلای دشمنان
امان یافت از ارنک بلنج آمد و حصار رهند و انرا مرکز رایت دولت خود ساخته ساکن شد
لفتار در سبب مخالفت حضرت صاحب قرانی با امیر حسین توبه تانی طولی نطق
وحی پرداز همزار فاوحی الی عبده ما اوحی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات از حضران
هُوَ الَّذِي وَحْيًا يُوحَى شکر این گفتار رهدایت آثار در کلام جان امت بلند رتبت
نهاده که اذا اراد الله شیا هیا اسبابه یعنی چون ارادت باری تعالی و تقدس
ببودن چزی و پیدا شدن حالی تعلق گیرد اسباب وقوع آن آماده و مهیا گرداند
و مقدمات حصولش مرتب و پرداخته سازد بیت هر انکار کاینرا در آید زمان
مهیا شود جمله اسباب آن براه اربود نوعی از بستکی کشایش بدیرد بشایستکی
وحون در دار السلطنة وَجَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ منیتی جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ
نصیب پرحمتنا مَنْ نَشَاءُ منشور خلافت روی زمین باسم همایون رسم صاحب قران سعادة
قرین نوشته بود و بنشان یَا نَفَتَحَ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا رسیده و بقانون
قویم ذریة بعضها فوق بعض وَلِلَّهِ سَمِيعٌ عَلِيمٌ مقرر شده که از میامن سلطنت
وجهابانی خانواده بزرگوارش جهان جهانیان در سایه عدل و احسان وضمان
امن و امان تا دامن آخر الزمان آسوده و شادمان روزگار گذرانند اسباب
بادشاهی و استقلال آنحضرت از مکمن غیب بنوعی روی نماید می غود که دیده بصیرت
عقل دران حیران و اندیشهٔ عقلای عالم در فهم حکمت آن سرگردان می ماند بیت
بنوعی شدی کار او ساخته مرادش بهر گونه برداخته کز اندیشه اش عقل حیران شدی
چه هر چیز کو خواستی آن شدی وحون برحسب فرمودهٔ السلطان ظل الله فی الارض منزلت
اهل ایمان سلطنت سایه مرتبه الهیت و لا اله الا الله وحده لا شریک له اقتضاء سر این
معنی چنانست که شغل خطیر سلطنت اصلا شرکت برنتابد و خنقبت جلیل جهانداری
با نبازی نمیشی نیابد بیت بزرم دو خورشید مقامی که دید جای دو شمشیر نیامی که دید

تنگ بود مملکتی بر دو شاه کس نشنیده فلکی با دو ماه بنابرین سنة الله جاری شده
که چون فیاض موهبت انا مکنا له فی الارض ارادة فرماید که رایت دولت صاحب
شوکتی باوج شاهی برافرازد و میدان ربع مسکون جولانگاه یکران فرمان او سازد
نخست هر سر که در و محال سودای سروری باشد به تیغ قضا بردارند و هر کس را که اندیشه سرکشی
و برتری بخاطر راه یابد زنده نگذارند بیت سر نکشد شاخ نواز سروبن
تا ترند کردن شاخ کهن تا نشود ره بگذر چشمه پاک آب نزاید ز دل چشمه خاک
و در هنگام طلوع تباشیر صبح سلطنت و مبدا و ظهور ابهت و جلالت حضرت صاحب
قرانی قوی ترک در ان طرف و اکناف که داعیه حکومت و سرداری داشت امیر حسین
بود لاجرم اسباب زوال او هم از اخلاق و افعال او باندک مدتی دست فراهم داد
اول حرص مال و اصاکی بغایت کمال بر مزاج او غالب بود و تند خوی و درشت گوئی
با غرور و پندار و نخوت و استکبار جمع کرد بیت ره مردمی نزد او خوار شد
دلش بنده کنج و دینار شد و باین واسطه خاطر مردم بکلی از و متنفر گشت و روی دلها
از راه مودت و موالاة او برگشت بیت مکر بته از و جوئی کین بکینی رکس نشنود آفرین
و تارکن منوکتش بموافقت حضرت صاحب قرانی قوی بود مردم را ساز کاری با او ضرورتی
بود چه هر که اظهار مخالفت او کرده پای جلالت پیش نهاد سر از دست انتقام
آن حضرت جز از راه گریز بیرون نتوانست برد و در هر کار که او را پیش آمد و هر حال
که رو نمود ان حضرت با او طریق موافقت و معاونت حسب الامکان بپای مردی
و مردانگی می سپرد تا غایتی که چون عادل سلطان خان از امیر حسین متوهم شده میگریخت و
او را گذار بر حوالی کش بود حضرت صاحب قرانی از عقب او شتافته و جنگ کرده او را
بگرفت و پیش امیر حسین فرستاد و میان ایشان نسبت صداقت و دوستی بعد از قرابت
و خویشی مؤکد شده بود اما باطن امیر حسین از غایله مکر و غدر اندیشی خالی نبود
و با وجود انکه از مخالفتی که پیش ازین میان او و حضرت صاحب قرانی واقع شده
بود بسی پشیمانی کشید و بجندین وسیله باز بمصالحت پیوندد و عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد

کرد اینند درین هنگام ذکر بارده از تلون مزاج خویش و افتادن بولاد بوغا که خویش
را دیده و امیر خلیل عهد و سوگند یکسو انهاده مکر و حیله آغاز کرد و کس فرستاد و که از
ایل الوس آن حضرت هر کرا اسمی باشد از کش و آن نواحی کو جانید ببلخ نقل کنند و بعلت
انکه امیر در سر شراب تیر جهار وجی را زده هلاک کرده اند و بکرخت کسی را فرستاد و تا
حرم او شیرین بیک اغا که خواهر حضرت صاحب قرانی بود ببلخ برد و امیرزاده جهانگیر را
که حضرت صاحب قران پیش او گذشته بود بفرستاد و بان حضرت پیغام
داد که امیر موسی را باکوچ پیش ما فرست حضرت صاحب قرانی را خود از حکایات
قصد او کم نمیشانده و هم بکتابت رسانیده بودند و نهان داشتن مکتوب
کیخسرو و شیخ محمد بیان که مصدق آن سخن بود خزانه بخاطر مبارک راه یافته بود
و چون این حرکات با امارات و علامات سابق جمع گشت رای عالی را روشن
و محقق شد که امیر حسین خاطر گردانیده است و اندیشه قصد و غدر دارد پیش ازین مهلت
و مدارا کردن مصلحت نمیداشت بیت نباید غنودن چنان بحر که ناگاه سیلی در آید بسر
بجائی نخسپید عقاب دلیر که آبی توان هشت او را بزیر سنت سینه مشاورت را
رعایت نموده با امیر موسی و خواص محرمان و دولتخواهان خویش درمیان نهاد که امیر حسین
باز آغاز مکر و حیله کرد فکرهای عجب می اندیشید و از و غافل بودن مقتضای حزم نیست
حاضران چون این سخن بشنیدند امیر موسی و امرا و ارکان دولت آن حضرت مثل امیر داود
و امیر سار بوغا و امیر جاکو و امیر موید و حسین بهادر و امیر سیف الدین و عباس بهادر
و امیر اقبوغا و ایلچی بهادر و شیخ علی بهادر و دولتشاه نخشبی اینهمه با تفاق زبان بر گشادند
که بر عهد امیر حسین اصلا اعتماد نیست و او در بند قصد و غدرست و مبادا که چون فرصت
فوت شود تدارک آن نتوان کرد و ندامت فایده ندهد البته در مخالفت ما او
متحد دل و یکجهته می باید شد و بهمگی همت متوجه تدبیر کار او بودن بیت
بخاک افتادند بگیر زمان ۔ دعا و ثنا کرده زیب و بیان ۔ که چون عذر جوشد دل کینه خواه
چه و خاشاک بر آید براه ۔ تو نیز آتش کینه را بر فروز ۔ که فرخ بود آتش کینه سوز ۔

بداندیش توهمت بیداد کرد بیچد رعیت ز بیداد سر قلم درکش آئین بیداد را
کفایت کن از خلق فریاد را و امیر حاکبود دولتشاه بخشی دران معنی مبالغه از حد گذرانیدند
حضرت صاحب قرانی سخن ایشان مسموع داشت و امیر موسی با آن حضرت عهد بهوا
داری و یکجهتی تازه کرده مجموع دل بر مخالفت امیر حسین نهادند و بحکم اقتضاء وقت علی
برادر حضرسپوری را بیاساق رسانیدند و فی الحر فیما یقضی الله کفتار درشکر کشیدن
حضرت صاحب قرانی و ظفر یافتن بر امیر حسین بعون ربانی چون از هر که کونه دلایل
وعلامات محقق شد که امیر حسین نقض عهد اندیشیده باز قصد عذر دارد و طبل
شعبده در زیر کلیم نفاق میزند تا فرصت یافته مرد خود بحیله بدست آرد حضرت
صاحبقرانی را بحکم وجوب دفع صائل که بشرع ثابت شده ضرورت گشت که تدبیر کار
او سعی فرماید و پیش از انکه اختیار نماند بایچه کواند قیام نماید و چون همت بلند
جنابش رخصت نمیداد که بنیاد کار بر حیله و نفاق که منشاء آن عجز و اضطرار است
نهد پشت بعون عنایت ربانی قوی داشته روی همت بدفع امیر حسین نهاده مردانه
اظهار مخالفت کرده بجمع سپاه فرمان داد و شیخ محمد بیان که کرخته از اب سخون گذشته بود
بابرار رفته بندو قرقره قبچاق را بطلب او فرستاد و چون سپاه نصرت پناه بر حسب
فرمان قضا جریان بدرکار سپهر اشتباه آمدند قول و منغلای را ترتیب کرده امیر موسی را
در قول بداشت و بنفس مبارک در جنبه ترزمانی و فرخنده تر طالعی از کش نهضت
فرمود و باکروهی از بهادران از پیش روان شد بیت ظفر قرین و فلک بنده و ملک داعی
امید تازه دولت قوی و بخت جوان فتوح سوی یمن و سعود سوی یسار
بپیش رکاب و زمانه زیر عنان و چون بخرار رسیدند چنانچه عادت امیر موسی بود که
توهمی نی جایگاه نخوذ راه داده بیجان لشکست و کرکته بجانب سمرقند بازگشت حضرت
صاحبقران سایه التفات بکار او نینداخت و سیورغتمش اغلن را با امیر موید و حسین
برلاس و جمعی از دلاوران بر سم منغلای از پیش روان ساخت و قول بفرشکوه همایون
روان کشت و چون منغلای از قهلغه کذشته بترمذ رسید منغلای لشکر امیر حسین که بهندو

سنه وخلیل سرکرده پیش آمده بود نار پاهی ایشانرا دیده روی بکهریز عنبا و ندوازاب
بیرون کذشته متوجه بلخ شدند وچون حضرت صاحب قرانی قرین ماه آسمانی
بموضع سیاکه درسه فرسخی ترآمد واقع است نزول فرمود عالیجناب نقابت قباب
مرتضی اعظم اکرم المستغنی بکمال جلالته عن الاوصاف والالقاب سید برکه از
عظماء وشرفاء مکه معظمه بود ودران عصر غره جبین سادات روی زمین ووسطه عقد زهره
کزین آل طه ویس ذات شریف وشعر شمس ضحها هلال لیلتها درتقاصر ها زبر حدها
بی قصد وعده ومواضعه دران منزل همایون محض اتفاق پیش آمد وطبل
وعلم که اظهر علامات سلطنت بادشاهان است مهیا وآماده بدیه حضرت
صاحب قرانی ساخت وتبلیغین ملهم توفیق زبان سعادت کشاده سرود تبارک
از پرده کرامت بنواخت بیت که خطا ایی نکهبان نشت جهان ازکران تاکران آنست
بزن کوی دولت که میدان تراست خدایی جهانرا چنین است خواست
وزبان مبارکش دران حال کویا ترجمان تقدیر الهی ووسطه تقریر عنایت
نامتناهی بود که مضمون بشارتش نه تغیر پذیرفت ونه درخیز تاخیر افتاد
بیت حوصاحب قران خیمه زد دربیان قضا کفت بادولت او بیا
بیامد روان دولت وزد رقم که زان آستان برندارد قدم
چو دولت رخ شاه فرخنده دید چوان شد که دولت بدولت رسید
نه از دولت آنشاه شد ارجمند که شد پایه دولت ازوی بلند
چو دولت ازین خاندان شد تمام نه دولت بود کرد ودزین مقام
زهی دولت دولت نیکبخت که کشت از قضا وقف این تاج وتخت
حضرت صاحب قران ازان اتفاق عزیب کهٔ رفاهٔ دولت روزافزونش روی بخود
موطنه اشارت الفاتحة ام الکتاب بحصول غایات امانی واقبال درهر باب واتفاق
رسد ظهر شد ودست توکل واعتصام زدامن اعلام دولت انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا استوار کرده مقدم شریف آن شعبهٔ دوحه

بنوت را بغایت اجلال و تعظیم تلقی نمود و از صدق نیت و صفای طویت آنحضرت
میان ایشان الفتی پدید آمد که آن بزرگوار برکت آثار در تمام ایام حیات
بهجود ولیتی که مژده وصولش خود آورده بود مصاحبت و مجالست آنحضرت را اختیار
اختیار فرمود و هیچ حال ازان امر تخلف ننمود و بعد از وفات هر دو در یک قبه
آسوده روی بی ریا حضرت صاحب قران نمخان بجانب اوست یعنی بیت
فردا که هر کسی بشفیعی زند دست ۔ ما و دست و دامن اولاد مصطفی
اللهم صل علی المصطفی و اله و اصحابه و احبابه و بارک و سلم و حسن عقیده و حسن حال
اخلاص که حضرت صاحب قرانی را نسبت باحفاد اهل بیت بوده اشهر و اظهر از انست
که بشرح محتاج باشد و شرح آن خود کجا توان داد و آثار آن خصلت کرامی که مژده رهایندن
خلایق از ظلمات ضلالت و رسانیدن بنور هدایت که رسیدن از شقاوت
ابدی و رسیدن بسعادت سرمدی ازان توان یافت بنص قل لا اسالکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی مسخر است دران اطالة یده محمد الله در خانواده مزبور ارشاد
باقیست و امید برحمت بی نهایت پروردگار جل و علا چنانست که خون آب دولت درین جوی
که بحر احسانست ازان چشمسار جاری شده بقاء جریانش تا انقراض عالم باد و ابد دولت
دین امین ان شیخ و انصرام متصل و مستدام باشد ان شاء الله تعالی بحق محمد و اله علیه و علیهم السلام
بیت جوان از دولت دین بود استوار ۔ سزد کر جاند چون دین برقرار ۔ الفصه حضرت
صاحب قران از بیاض نهضت فرموده بطرف جغانیان بالا آب جغان رود روان
شد و چون در جغانیان بسعادة نزول کرد امیر جاکو را بجمع لشکر اطراف فرمان داد او
باستقبال امر مبادرت نموده متوجه شد و سپاه ان نواحی را ارسلدوز و غیره هم
جمع آورده روانه اردوی همایون ساخت و خود عازم جانب ختلان گشت تا مقدمه لشکر
آنجا نیز سر انجام کند و چون رایت نصرت شعار بکذار او یاج رسید شیخ محمد بیان با جمعی
قرقره و بصوب قرمان نهاده انجا بموکب همایون پیوستند و بسعادة دستبوس میمون
سیر افراز گشت و چون از آب جیحون عبور فرموده حوضه خلم مخیم نزول فرخنده گشت

همراره با لجا معسکر همایون بپوست شهر و امیر اولی بتوکه امیر حسین اورا قبل ازین گذاشته بود
و شاه شیخ محمد والی بدخشان که حضرت صاحبقران کسی بطلب او فرستاده بود با لشکر
برسیدند و بعز نوازش آنحضرت استعلا یافتند و چون همه را خاطر از امیر حسین رمیده بود
و از و ایمن نبودند از توجه حضرت صاحبقرانی بدفع او بغایت خرم و شادمان بودند
و بشاشتها اظهار کرده ستایش نمودند که بیت زحضمت همه مملکت گشت سیر
بخصم افگنی پای در نه دلیر * تو سر و نوی خصم بیدی کهن * بکاسر کت بید با سروبن *
بدین پای این دولت تازه عهد * عروس جهانرا بیارای مهد * و امیر گیخسرو که ولایت خود
خذلان را گذاشته بود و از بیم امیر حسین بطرف آلای گریخته چون عزم حضرت صاحبقران
آگاه شد فرحان و شادمان شده معسکر ظفر پناه بپوست و امیر جاکو نیز با لشکر خذلان برسید
بیت بفرمان زهر کشوری برتری * بدرگه رسیدند با لشکری * در آن دشت جای نشستن نماند
همان موضع اسب بستن نماند * و تمام امرا و نویسیان لوس جغتای مکرر مطاوعت و انقیاد
حضرت صاحبقران بر میان جان بسته بتقدیم مراسم هواداری و خدمتکاری اتفاق
نمودند بیت مکر بسته کردن کشان مرد و زن * بدرگاه آن خسرو کامگار * حضرت صاحبقران
جمعی بهادران کارداندرا برسم منغلای از پیش روان ساخت و از جانب امیر حسین نیز
جماعتی پیش آمده بودند شیخ علی بهادر که بیت بنوک سنان پیل بردا شتی *
سپاهی بیک حمله برگاشتی * چو ایشانرا بدیدند تیغ برکشیدند و چون شیر غرین حمله کردند بیت
به پیوست زرجی کران کر سپهر * کریزند شد ماه در بحر مهر * برآمده و دار و گیر و گرز *
ز هر سو سواران شد و ترک ریز * و خصای بهادر که بیت در انهنگ چون شیر غرنده بود *
که جنگ گشیر برنده بود * از دیگر طرف حمله آورد و سپاه مخالف را از جای برداشته
براندند و شیخ علی بهادر جوبان سر بدان راه نهاد لشکر کرده بیاورد و رایت نصرت شعار از آنجا
بجهت عوده آن لشکر انبوه کروه کروه از دامن کوه شادیان شادمان و شاه خوان
بیت همه دلی پر از مهر صاحبقران * مکر بر میان و ثنا بر زبان * روان شدند و بلب آب دره
نزدیک قلعه ارنز فرود آمدند و حضرت صاحبقران سیورغمش یعنی اغلن را بسم خانی

خانی موسوم گردانیدند و لشکر مرتب ساخته بسعادت و فیروزی متوجه شهر بلخ شدند و از آمده
ببر محمد خواجه منغلای با لشکر ابروی ارشپور غان رسیده معسکر ظفر پناه بپوست و
عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب شهر در آمدند و قلعه بلخ را که بهندوان مشهور است
درمیان گرفته کوركه زدن و سورن انداختند بیت چو شاه جهانگیر گردون مهیب
در آورد لشکر ز بالا نشیب ۔ سپاهی چو مور ملخ بی شمار ۔ رسیدند تا که بشهر و حصار
غریوی در آمد ز توران گروه ۔ که لرزان شد از هولشان دشت کوه ۔ و از قلعه نیز سوار و پیاده
بسیار بعزم زرم و پیکار بیرون آمدند و از هر دو جانب حمله کرده جنگ در پیوست
سواران دوان هم در آمیختند ۔ پیاده بکین در هم آویختند ۔ زمین گشت غرق و جهان سد سیاه
بلرزید مهر و بتر سید ماه ۔ نگارنده از خون شد نهار مین ۔ کشاینده مرگ از کمانها کمین
برین گونه تا شب نیامد فراز ۔ بکندند کس دامن از جنگ باز ۔ و دران روز امیرزاده عمر
با آنکه در سن شانزده سالگی بود مرکب جلالت در موکه رانده آثار شجاعت و نجابت بظهور
رسانید و از کشاد قضا تیر بر پشت پایش آمد که از زیر قدم سر بدر کرد چابک دستان
بصنعت جراحی شستی کرده آن جراحت چنان داغ کردند که شخ از دیگر طرف بدر آمد
و آن شاهزاده دلاور با وجود صغر سن هیچ اضطراب بخود راه نداد میرزا
وزان پر هنرها همه چون بود ۔ روز دیگر که خسرو سیاره بعزم تسخیر قلعه
فیروزه بارهٔ گردون رایت منصور صبح از جانب مشرق برافراخت لشکری که بر بالای
آن حصار خود نمائی می کردند همه را یکبارگی از عرصهٔ ظهور کم ساخت بیت
گرفته حصر و فیروزه او رنگ ۔ حصار هندو آن شد ظلمت آهنگ ۔ از جا برین دگر بار
بعزم جنگ مگر کینه تنگ بستند بیت لشکر نصرت قرین از در صاحبقران
عون الهی معین فتح مبین هم عنان ۔ بر نشستند غریو کوس نبرد و غبار جولان سمند
میدان نورد کوش و دیده کیوان و بهرام خیره و تیره گردانید بیت بغرمد بر کوس جرم هوا
دم نای رویین بر آمد بابر ۔ برازد ناکت گردون را ببر ۔ پر از شیر غرنده ماهون بمرد
از قلعه جمعی خاصگیان امیر حسین جلاوتی خود به میدان آمدند و از یاد

حمله ور لاوران نیران مخاربه و قتال اشتغال یافت بیت مکی راتن افتاده نی باو دست
سینکی را سر و مغز از کز زمیت عقبقی سند از خون نور سنگ فروزخت از حنک خرچنگ
امیر حسین از مشاهدهٔ آن کارزار کار خود را زار دید و تند پر واقعه بیرون از خیر قوت
و بنشدار بیت زدهشت در قلعه بر خود بیت فروشست از دولت ملک دست
حضرت صاحب قرانی پیش او کس فرستاد که اگر بر جان خود بخشایشی میکنی طریقی
آنست که قدم بر جادهٔ انقیاد نهاده بیرون آیی امیر حسین را کار بحد اضطرار رسیده بود
لابد عنان نمود و پسر بزرگ را با خانی که برگزیده بود بیرون فرستاد که سلوک جادهٔ
متابعت را مکرر طاوعت نسبته ام التماس آنست که از سر خون من در گذری و
متعاقب آن دیگری بفرستاد حضرت صاحب قرانرا بزبان عجز و مسکنت پیغام داد
که چون دولت از من برگشته است و قرین روزگار تو گشته بیت
نصیب تو ملکت فرمان روائی مرا جکره از خنت بادن نی نوائی
بکلی دل از ملک و مال و حشمت و اقبال برداشته ام خاطر بر تحمل رنج و عنا و مشقت و بلا
گماشته درخواست همینست که مرا راه دهی تا بیرون روم و بحانب کعبه معظمه توجه
نمایم حضرت صاحب قران ملتمس او را مبذول داشته نفرمود تا که هیچ افسر بدو متعرض
او نشود تا بیرون اید و هر جا که خواهد برود و امیر حسین دیگر باره پیغام فرستاد که فردا
رویم و دلخواهم آنست که عهد کنند که بی قصد جان من نکنند حضرت صاحب
قران بر حسب دلخواه او عهد کرد و قضیه بران قرار یافت که روز دیگر بیرون آید
و بسلامت برود و چون امیر حسین را نقص عهد تمام در نهاد بود و تغیر رسته
مصیبت هر کس بعد از خود چنین میدند بران سخن اعتماد ننمود و هم در شب با دو پسر کرا قلعه
بیرون آمد بیت نه عزمی درست و نه رایی صواب ولی پر نهیبت و سری پر شتاب
از غایت وهم و حیرت ندانست که کجا میرود و بشهر کهنه افتاد و چون روشنائی
روز اغاز غمازی نهاد از بیم جان بمناری که در میان مسجد ادینه بود برآمد و پنهان شد
و بخواهی قطب مولانا جلال الدین رومی قدس سره بیت بسر منارهٔ اشتر رود و فغان برآرد

که نهان زشتم من اینجا میکنند آشکارا وصف اطال آمد و خون متقاضی اجل که حجتش در
محکم، قضا بنشان لایستاخرون ساعة ولایستقدمون مهجل شده در رسیده بود
کوشش مفید نیفتاد و بحسب اتفاق شخصی را اسپی گم شده بود و بهر طرف در طلب او
می شتافت و عنی یافت در خاطرش افتاد که بر بالای منار برآید و اطراف را نظر
احتیاط غاید باشد که گم شده خود را باز یابد چون بمنار برآمد امیر حسین را بدید و
امیر حسین که در زمان رفاهیت و امن و امن و یاری بخنجر گزاری و نانی
بهلوانی یمنی داد از خوف سر یک مشت مروارید براه آن شخص نثار و بقتل عهود
که اگر ازان ورطه خلاص یابد رعایت او حسب المقدور بجای آورد و بزاری درخواست
کرد و سوگند داد که حال او را باکس نگوید و پنهان دارد انگس او را بعهد و پیمان ایمن گردانید
وروان از منار فرود آمد و دوان پیش حضرت صاحبقران شتافت و صورت واقعه چنانچه
مروارید و زاری و درخواست امیر حسین بتفصیل باز راند و عذر خود تمهید کرد که چون بنده را
قوت پنهان داشتن این معنی نبود لعز عرض رسانیدم و چون امرا و سپاه ازان حال آگاه
گشتند سوار و پیاده رو بتعجیل بمسجد آدینه نهادند امیر حسین چون از بالای منار تو صحن
مردم مشاهده کرد دست امید از جان شیرین شسته بپای همت از انجا فرود آمد و هم
در مسجد از سر خوف بسوراخی پنهان شد و ار بخت لنبت بر کرده کوشه از جامه اش بیرون
بماند طلبکارانش در حجرت چوشرایط احتیاط مرعی داشته پیدا کردند و دست بسته
پیش حضرت صاحبقران آوردند دولت بدرسم ثنا زبان برگشاده که بیت

کسی که گردن از امرت کشید گردونش ◦ باستان تو اکنون کشان کشان آورد

و اقبال بر سبیل دعا انرا در داد بیت سر که از تو بپیچد بریده باد چو زلف
دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال ◦ حضرت صاحبقران فرمود که بهیچ وجه از عهد
تجاوز ننماید با اجرا گفت که من از خون او گذشته ام و بساط انتقام او در نوشته خداوند
او را از مجلس همایون بیرون بردند امیر گیختو و خلانی زبان تظلم برگشاد که امیر حسین برادر
ما را بیقباد کشته است بفرمائید که او را بمن سپارند تا بمقتضای شرع او را بقصاص

رسانم حضرت صاحب قران کیخسرو را تسکین فرمود که تو از این دعوی بگذر که خون
برادر تو خود او را نخواهد گذاشت بیت تو بد کننده خود را بروزگار سپار
که روزگار ترا جا کریست کینه گذار و در اثنای این حالات تذکر حقوق مصاحبت
و موانست قدیم و یگانگی و صلت و قرابت که بواسطه مهد علیا او با جای ترکانی میان
حضرت صاحب قرانی و امیر حسین واقع شده بود شعله احزان و اندوه در کانون
اندرون ان حضرت بنوعی برافروخت که برحسب مصراع هر که کبوزد جگرم دیده بگرید
آب تحسر از دیده مبارک انحضرت چکیدن گرفت بر کار دیده چاشنی روزگار چشیده
او طبایتو از مشاهده آن حال اندیشه کرد که چون حضرت صاحب قرانی در این
مقامست امیر حسین ازین ورطه جان خواهد برد و مبادا که چون فرصت از دست
برود روزی دست ندامت باید گزید بیت سنگ در دست و ما رو بر سر سنگ
نه زدانش بود فسوس و درنگ پنهان با امیر کیخسرو اشارت کرد و ایشان
از مجلس برون آمدند و فی طلب حضرت از حضرت صاحب قرانی سوار شده
بتاختند و کار امیر حسین بساختند و تن او را از جان و جان خود را از اندیشه یعنی
و طغیان او پرداختند و چون ان قصاص بحکم شرع متوجه او بود حمایت حضرت
صاحب قرانی حمیت ننمود یا دو زبان حال آنحضرت را در این قضیه این دو بیت شنید آمد
بیت نمیخواستم تا بران بیوفا ز بهول سپاه من ایدحفا ولی هر که او دل ز کین کون کند
مرد ز سپهرش جگر خون کند و امیر حسین را ده کنند خواجه عکاشه دفن کردند و لشکر
منصور روی تسلط و استیلای بقلعه هندوان نهاده انرا بتحت تصرف درآوردند
و دو پسر امیر حسین خانزاده سعید و نوروز سلطان باتش کردار و سوخته اب حیاتشان
بر خاک هلاک ریختند و خاک وجودشان بباد فنا بر رفت و دو پسر دیگرش جهانملک
خلیل سلطان گریخته بجانب هندوستان رفتند و هم در انجا نیست شدند و خانی را که
امیر حسین نصیب کرده بود به تیغ هلاک خون ریختند مصراع اتش چو در گرفت همه چیز را بسوخت
و خواتین و متعلقان امیر حسین را با تمامت خوانین و دهاین که مدت عمر خود را مساک جمع کرده

بود و اندرخت پیش حضرت صاحب قرانی آوردند بیت انگه باهر خارنش تر میدید
هر چه را جنس نحو و کان باشد و انگه باداغ طاعتش را بید هر که زانبای انس و جان باشد
حضرت صاحب قران از خواتین امیر حسین سرای ملک خانم دختر قران سلطان خان
والوس اغا دختر روزه اسلام اغا دختر خضر بسوی و طغی ترکان خاتون ایرم احتصاص
کشیده و سوخ مقلع اغا دختر ترمه شیرین خان که حرم بزرگ امیر حسین بود مهر آم اغا ایر
داد و دلشاد اغا را برنده چشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلا سلیما امیر جاکو و دیگر
قمکانرا هر یک بکسی نامزد فرمودند و دخترش را بایلچی بوغا برادر تا بان بها در داد و فرمان
جهان مطاع نفاذ یافت که اهالی شهر که با امیر حسین در قلعه بودند باز بشهر کهنه روند
و در انجا عمارت کرده بوطن سازند و قلعه بخاروب غارت ملک رفته ویران گردند
و خانها امیر حسین را چون نهال امال و اقبالش از بیخ بکندند بیت
نشان از در و بیخ و بار و نماند مران در در ا هیچ دار و نماند سرای شیخی بر نیسان بود
یکی خوار و دیگر تن ایسان بود یکی بر فراز و یکی بر نشیب یکی با فروتنی یکی بی نهیب
بیا تا ردنیای دون نگذریم بدانش جهانی بدست آوریم که شادی آن جاودانی بود
نه چون این غم ابادفانی بود اللهم وفقنا لاحبه و ترضی و جنبنا عاتکره
و تسخط و الحمد لله رب العالمین گفتار در جلوس حضرت صاحب قرانی برتخت
سلطنت جهانبانی قال الله تبارک و تع الذین ان مکنا هم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة
و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبت الامور مالک الملک مالک کاه کبریا جلال عل
که احضای حکم توئی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بیرو آنچه لطف و قهر اوست
ملک و دین را در سیه حکمت تو امان و در مهد قدرت رضیع لبان لرد آفریده چمن ملک
طراوت سعادت جز از چشمار میامن دین چشم نتوان داشت و چشمار کین را زلال
احکام نی جسام سیاست نیام و ایلیان ملک جهان نیابد بیت سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک
نی چشمه سار شرع مطهر طمع مدار لیکن زلال چشمه دین کی شود روان نی سایه سیاست شاهان کامگار
بنا بر این شایسته سریر سلطنت و جهانداری و سزاوار افسر فرمان دهی و کامکاری صاحب دولتیان

بود که پیش نهاد همت عالی رتبتش تقویت دین مبین بود و نصب العین ضمیر منیرش
بیت احکام شرع سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین سعادتمندی که
چون درخت بختش در گلشن سلطنت بالا کشد بهترین میوه اش اقامت مراسم امر
و نواهی منکر شناسد و خون نهال اقبالش از جویبار حکومت و فرمان روایی سرسبز و شاداب
و نتیجه سعادت ترین نوباوه اش ایصال خیر و نفع و استیصال شر و ضرر شمارد آئینه دولتش
چون عیقل توفیق بزداید زروی جز صورت نیکوخواهی و نیکوکاری ننماید و شمع جلالش
چون از لمعه عنایت ربانی برشود بر تو انوارش بشارع شرع مستقیم راهبر آید بیاد حمله
آتش پیکار ازان برافروزد که بتیغ ظلم و ستمکاری بسوزد و بتیغ ابدار از آن جان بر
معرکه خون ریزد که غبار فتنه از هر گوشه برنخیزد زبردستی ازان جوید که زیردستانرا
حمایت نماید و بیشی برهم از برای آن طلبد که دربارهٔ کم مایه عنایت فرماید سرافرازی
دران داند که از پای درافتاده را دستگیری تواند کرد و پای در طلب سروری بآن
قصد کشاید تا چارهٔ کار سرگشته از دست قدرتش برآید نهال کامکاری در جویبار اقتدار
از برای آن نشاند تا در بهار معدلت شکوفه مکرمت شکفاند و گلبن بادشاهی
را باب یاری تیغ ازان سرسبز دارد تا بدست مرحمت خار بیداد از پای مظلومان برآرد
بیت بود کامش ازشاهی و برتری ۔ رعیت نوازی و دین پروری ۔ باحسان کند خاطر خلق شاد
جهان یک سرا باد دارد بداد ۔ لاجرم بعد از فتح بلخ مجموع امرا و نوسان الوس حفتای که
الجای جمع آمده بودند مثل امیر شیخ محمد سلدوز و امیر کبخر و خنڈانی و امیر اوجا یتوا بردی
و امیر داود و دود غلاه و امیر ساربوغا جلایر و امیر حاکو برلاس و نذه حشم ایردی امیر موید
ارلات و شاه شیخ محمد و ایلی یدچشان و حسین بهادر و دیگر امرا و سرداران باتفاق
اعاظم سادات روزگار که فرمودهٔ انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی مشعرست
بوجوب ملاحظه جانب ایشان مثل سید برکه و خانزادگان ترمذ خانزاده ابو المعالی
و برادرش خان زاده علی اکبر تمکین یکدل و یک زبان گشته حضرت صاحبقرانی را که
در تقویت دین و تمشیت مسلمانی از سلاطین عصر ممتاز بود شایسته بادشاهی

وجهانیانی دانسته سر انقیاد بر خط فرمان نهاده در بالغ با آن حضرت بیعت تازه
کرده میان و زبان بجاکری و ثناگستری بستند و بگشادند که ای فرخنده ات زیب کاه
تر از سپید آینه تخت کلاه ۰ دل ما یکایک بفرمان تست ۰ سر جان ما زیر پیمان تست
سزاوار شاهی کیهان توئی ۰ کزین و دلیران و شیران توئی ۰ تو خشتی بشمشیر بندی زمین
بآرام بنشین و رامش گزین ۰ و در زمانی که جهان از جور استیلای قهرمان شناخلاص یافته
سلطان گردون سریر افتاب تخت شرف برآمد و در ممالک باتین از برای خسرو
ریاحین اورنگ فیروزه فام کلین را سپهر وزی بیارستند فراش ظفر تربیت آئین
جلوس همایونش قیام نمود عرصهٔ گیتی را از غبار وحشت اندوه پرداخته سراپردهٔ سلطنت
جاه را بر اعون بسیط ربع مسکون در کشید و قبهٔ بارگاه رفعت و جلال را از سایه بان
سپهر گزرا بند بساط امن و امان بگستر تا سر سلطنت را بچهار قائمهٔ دوام و قرار
و احتشام و افتخار ممکن و استوار ساخت و تاج شاهی را بجواهر عزت و شوکت و بواقیت
حشمت و عظمت مرصع گردانید بیت ۰ بروزی که نیک اختری یار بود
نمودار دولت بدیدار بود ۰ گزیده ترین روزی از روزگار ۰ چو عید همایون بفصل بهار
مهندس تائید آسمانی تقویم سعود سعادت را از جداول زیج عنایت استخراج نموده
باسطرلاب فتح و فیروزی ارتفاع اختر خجسته فال قبال بارجست بیت
وزان بس بفرخنده ترطالعی ۰ سعودش عطا بخش ثانی ۰ برافراخت صاحبقران تاج زر
برافروخته تخت شاهی بفر ۰ مکلل بافسر شاهین شهی ۰ جهان سر بسر گشت آراسته
بدانسان از بدو دست کوتاه کرد ۰ روان را سوی روشنی راه کرد ۰ نو لیتان حرم ارعایت رسومی
که در جلوس سلاطین میان ایشان متعارفست بتقدیم رسانیده باتفاق در نوروز و زبان
ودست بتهنیت و ثنا برگشاده بیت ۰ زر و گوهرش بر سر افشاندند ۰ و را شاه صاحبقران خواندند
و در ان زمان سن مبارک آنحضرت سی و شش سالگی تمام ترقی نموده بود و این
همایون در روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القران
سنه احدی و سبعین و سبعمایه موافق ایت بیل حنایهٔ ناظم جوش خروش بتحقیق

را بامر انجش فرموده امیر اقبوغا را بصرف اهتمام در اتمام ان ش
نمود و چون مجاری امور سلطنت بروفق مرام انتظام یافت همت کیوان
رفعت الحضرت بتدارک خللها در ایام سابق بواسطه برک
تاخوادث روزگار باحوال این دیار راه یافته بود التفات نموده تسلیم
مرحمت و رافت که از مذهب لصفت و عدالت و زیدان گرفت سنی
انعامش که چون انعام سحاب عام بود برگشت راز امید همکنان ما ید
اعار نهاد و مامدک مدتی سمرقند بیمامن مکرمت و معدلت ان حدا
دین پرور از غایت ابادانی و کثرت اهالی و سکان و بسیار صادر
از اطراف و اکناف کیهان بمرتبه رسید که از اوازه آن مصر ما مهبت
اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم جامه رشک در نیل زد و بغداد در اهر
بداراسلام که لقب بهشت موسوم شده از رشک حسد و غیرت پوسته
سیلی بر چهره روانست از بی رشک بر سمرقندش و جلاله گیتی فراخ
و امیر موسی که هنگام توجه حضرت صاحبقران کانب بلخ در راه چون نکبت
ادرکوب همایون تخلف نموده بازگشت چون خبر فسیح الحضرت
بشنید کریخته بطرف ترکستان رفته بود در اثنا راین احوال حضرت
صاحبقرانی حسکی قوچین را بطلب او فرستاده و چون باو رسیده
قضیه گفتگو انجامید و امیر موسی سکت یافته بگریخت و بسکی
بالا رفته در تیلاق و کوهستان سرکردان میگشت و کرباره امیر
قرلغاج او حسین برحسب فرمان قضا جریان با جماعتی متوجه او شد
و چون امیر موسی سپاه ان بدیدی توقف بکریخت و امیر قرلغاج
در پی او بشتافت امامدو نرسید و امیر موسی با دو حرم خود از انه
چیجون گذشته بسورغان پیش زنده شیخ رفت و اعار اعواد
نهاد و بانجا رسانید که زنده شیخ این قریب زنده

نقل دیگران در آید سنت از صحبت بد بد تر هم صحبت باشد و این نکته یقین داند اراده باشد
گفتار در قورلتای حضرت صاحبقران و کامرانی
در تیرماه همین سال حضرت صاحبقران جهان کشای جنته قورلتای بجمع امرای
عظام و نامداران فخام مثال داد مجموع برحسب فرمان چون اقبال و دولت
مخطوط و نصرت روی بدرگاه عالم پناه آورده جمع آمدند بتیز اطراف ستاد اردوی گردون
رسیده بدرگاه صاحبقران سکندر رتبه حشم بسر محمد خواجه ایردی که چون دولتش
برگشته بود نکبت تخلف نمود الحضرت ایلچی فرستاد تا او را از وبال عصیان
برساند بقورلتای طلب دارد چون ایلچی بدو رسید و سخن برساند که اگر در
اطاعت و انقیاد می با توقف باستان سلطنت ایشان نمی باید شتافت زنده حشم
زبان تملق باظهار ایلی برگشاد که بنده من بنده و فرمان گزار اند و گر خواند
شمشیر و کفن بر کف گرفته میشتابد و ایلچی را اعزاز و اکرام نموده مراجعت
فرار براگه او نیز در عقب روان شود اما ایشان وعده وفا نکردند و از ان جانب
کسی امد و رسید و وقوف بمطلع علیه رسانیدند که زنده حشم بحکم ارجاده
اعیاد برگشته و عشر از ان امیر بسر مشاهارلات و بسر شیلا نجی
که با امیر حسین در مقام یاغی گری بودند چون صرفنج حضرت صاحبقرانی شنیدند متوجه
و شادمان گشته از طرف خراسان روی اطاعت و هواداری بدرگاه سلطنت
پیله نهادند و چون زنده حشم از ان معنی آگاه گشت از طریق عذر و مکر اسباب
اسباب صحبت و عشرت از ساوری و شراب و ما یتعلق بهذا الباب بسر راه
ایشان آمده و در موضع دلبه ییلاق ایشان را طوی داده و در حال آسودگی بشورت
شراب بدر و پسر را بگرفت و بند بر پای نهاده بدست برادر خود
بسر محمد سپرد و بحضور مردم با او گفت که ایشان را بارگاه حضرت
صاحبقران رسان و در عجیه یاد ار مواضعه داشت که ایشان را نیست سازد
بسر محمد در راه نیم روزه راه بسر دو در شب کار ایشان را ساخته همان شب

باز گردید و پیش برادر آمد چون رای حضرت شب فرا این حال اطلاع
یافت امیر اولجایتو را فرمود برود و خویش خود را سلامت و سرزنش کرده
نصیحت کن و بیاور تا بنهال حیاتش بجنبش صرصر انتقام برنیاید پیر کار
دیده قماش خود را چی شناخت بزبان معذرت عرضه داشت که من ازان
می اندیشم که نصیحت با او سود مند نیفتد و مرا در میان خجالت باید برد
اگر رای عالی مصلحت فرماید پسرم خواجه یوسف بکفایت این کمر بندگی
بندد حضرت صاحبقران عذر او را مسموع داشته تا بان بهادر و
خواجه یوسف را بفرستاد تا زنده چشم را طریق صواب ارشاد کرده بیاورند
چون ایشان بشبورغان رسیدند آن خود رای عاقبت نا اندیش
ایشان را بگرفت و مقید گردانید گفتار در لشکر کشیدن حضرت
صاحبقران بجانب شبورغان چون حضرت صاحبقران از
از جسارت نمودن زنده چشم در این قضیه و بی باکی او اگاهی یافت آتش
خشم ارکانون حمیت بادشاهانه زبانه زدن گرفت و با تمام لشکر
از کش متوجه او شد بر جم رایت همایون راست ساطه عون ربانی
پیراسته و بازوی دولت روز افزون بتویند تائید ات اسمانی
اراسته و چون از آب صحون عبور نموده خاک شبورغان از شرف
بوسیدن نعل بادپایان لشکر منصور سر بگردون کشیده زنده
چشم بغلعه آنجا که درستا نامه بسفید از مذکور ست تحصن جست
و بدوی رای خطا از صوب صواب گردانیده بشت بمنع باز حصن
حصین باز گذاشت بیت زان حصاری که طرف باره او در علو ارستاره
دارد عار صحن او صحن اخضر تابت بوم او نام گنبد دوار عساکر گردون
مانتر غزان وجوشان گرد قلعه بر آمده کوره کفر و کوفتند دار
کوش دکبره نای و نفیره و خروش بهادران نبرد آزمای زمین

گردانیده همراه خود کرد و روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و چون امرا از آمدن او
و وقوف یافتند صورت حال بعرض حضرت صاحب قران رسانیدند چون رتبه حشم
بدرسید تمام امرا مقدم او را بمراسم اعزاز و اکرام تلقی نمودند و امیر حاکو با اتفاق نویینان
او را بشرف مباط بوس حضرت اعلی رسانیده لطف و مرحمت بادشاهانه شفیع جرایم
او ساختند زبان عفو حضرت صاحب قران او را بتشریف خطاب کرامی داشته فرمود که ما از
از سر گناهان تو گذشته خون ترا بخشیدیم تو هم بر جان خود ببخشای و دیگر سودای محال بدماغ
راه مده که دولت خلعتی است که از خزانه یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ هر کس را که خواهد
پوشانند دست آرزوی هر کسی بی و کوشش بدامن آن نرسد بیت
هر سری شایسته تاجی بزرگی نبود ۔ گر نبودی با قضا سر در سر سودا کنی
و بعد از انکه سرش را بگلاه امان از گزند و کوشش را بکوشش واره نصیحت پند بیاراست
و او را نوازش فرمود انواع مواهب و رغایب از کمر زرین و اسب تازی و شتر بسیار
و استر قطار و گوسفند بی شمار درباره او ارزانی داشت و مرتبه او را بلند گردانید
و او مکرر خدمتکاری بسته در سلک ملازمان انخراط یافت گفتار
در نهضت همایون حضرت صاحب قرانی بجانب جهت
در سنه اثنین و سبعین و سبعمایه مطابق تنغوزیل حضرت صاحب قران بوسمت جانب
جهت بعزم نهاد همت عالی ساخت بیت با سپاه ظفر طلیعه ان ۔ کار سازش مهیمن دان
سعادت نهاد روی براه ۔ نصرتش هم عنان بعون الله ۔ و چون از سیحون عبور
فرمود کمترین و اورنک مقرر ایل شده حلقه بندگی و خدمتکاری در گوش انقیاد
و طاعت گزاری کشیدند و چون آن ایل و الوس بحکم تصرف و تسخیر بندگان
حضرت صاحب قران کامگار کبک عقب را بضبط و نسق آنجا نصب فرمود بیت
بسعادت قرین فتح و ظفر ۔ عنان تابید ایزدی یاور ۔ بمستقر سریر سلطنت و مسند خلافت معاودت
فرمود و در همان ایام خبر رسید که کبک مقرر بکفران نعمت اقدام نموده با قدام جسارت بساط
کشی و یاغی گری می سپرد و چون قتلغ بهرام جلایر موجبی که در تاشکنت بنگام مختار

بزبان تمنا حضرت صاحب قرانی گذشته بود در سلک ملکان درگاه جهان پناه علا زمان
آستان کیوان اشتباه انخراط داشت فرمان جهان مطاع بنفاذ پیوست که
او و امیر عباس و ختای بهادر و شیخ علی بهادر بعزم رزم کبک بجنگی روان شوند و آتش
عصیان و طغیان او را با آب تیغ جان ستان فرو نشانند امرا و بهادران با مثال امر متابعت
نموده روی جلادت براه آوردند و چون بباغی رسیدند و در مقابل یکدگر صف کشیدند
این بهرام جلایر با تفاق امیر صدره ایشان تیزکی که عداوت قدیم داشت با بهرام عذر
اندیشیده خواستند که او را بگیرند بهرام را بران حال اطلاع افتاد و با امرا که همراه بودند
در میان بمیان شرایط احتیاط امری داشته ناوک قصد ایشان بنشانه مقصود نیامد و
همدران حال که سپاه جانبین صف کشیده استاده بودند ختای بهادر با شیخ علی بهادر
در باب مصلحت جنگ و رعایت خرم دران سخنی گفت شیخ علی او را مسموع نداشت ختای بهادر
از تصور انکه مگر بهلوان سخنی او را بر بد دلی حمل کرده آتش غضبش اشتعال یافت شمشیر کشیده
از آب عایشه خاتون عبور نموده بیک تن تنها بر صف دشمنان زد و چندی از ایشان
بینداخت و چون ایشان بسیار بودند شیخ علی بهادر نیز از عقب او در آمد و بر دشمنان
حمله برد و ختای بهادر را بتکلیف از میان مخالفان برون آورد و هر دو بسلامت
بلشکر خود پیوستند و امثال این امور که در واقع از بدایع و قایع است جز از انار
دولت مویدی صاحب قران نتواند بود مصراع بدولت توان کرد این کار را
و امرا در همان کنار آب با دشمنان صلح کرده باز گشتند و در اثنا راه جماعتی از ایلچیان
که در باره بهرام عذر اندیشیده بودند بیاساق رسانیدند و چون بسعادت بساط
بوس استسعاد یافتند حضرت صاحب قران از مصالحت و مراجعت ایشان غضب موجود
کفار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قرانی بجانب حمله نوبت ثانی
چون بر حسب موعود ان الله تعالی یحب معالی الامور و یبغض سفسافها همت بلند خجسته
قران کامیاب را در هر کاری که شروع افتادی جز بحصول غایه و نهایت آن رضا نمادی
از مسابقه که امرا با مخالفان کرده بودند و عرصه عارضه و بحار بر صدر [illegible]

یعنی که سیت سک کیسیت ریاه ریزند جنگ ۔ که با بیز صلحش بود دفع جنگ ۔ لاجرم نفس
مبارک عزم آن صوب جزم فرموده بر لبیغ همایون در باب جمع آمدن سپاه بهر طرف
روان شد و عساکر منصوره از اطراف و اکناف در رکاب آمد بیت سپاه انجمن شد بدرگاه شاه
بزد از مایان نصرت پناه ۔ ز ریگ بیابان فزون از شمار ۔ بزرم اندرون شیر دشمن شکار ۔
سپاهی سراسر چو غرندهٔ میغ ۔ بجنگ اندرون همچو برنده تیغ ۔ روان کرد لشکر شه نیکبخت
چو ریگ بیابان و برگ درخت ۔ بجنبش در آمد سپاهی که کوه ۔ کدازان شد از گرد آن گروه ۔
وچون روایت ظفر نگار سعادت از زیرام و نیکی بگذشت از میامن تولایی که آنحضرت بدو دمان
مبارک حضرت مصطفوی علیه و علیهم الصلوة و السلام داشت از کرامت نصرت بالرعب
میسرهٔ شهر محظوظ گشته لشکر مخالف بمجرد آوازه توجه آنحضرت از هم فرو ریخته بگریختند صاحب قران
کامگار با لشکر جرار تا بحوض سنگ نیغاج برفت و سپاه ظفر قرین را اسیر بسیار و غنیمت فراوان
بدست افتاد و روایت فتح ایت باکرایم غنایم بیرون از حضر و شمار در کنف حفظ پروردگار بازگشت
در موضع آدون کوری امیر موسی و رونده چشم با وجود سابق الطاف و لواحق اعطاف
که حضرت صاحب قران در باره ایشان بکرات ارزانی داشته بود باز اغاز مکر و غدر
اندیشی کردند و با بر خضر یسوری ابو اسحق دران باب مشورة نموده عهد بستند بمصحف یکدیگر
خورند که چون بحوض قراجماآیون رسیدند حضرت صاحب قران را در خواب شکار بحیله بگیرند با انک عقل
پریشان و آن اندیشه ۔ بر ایشان میخندید بیت مکن تیره رای که شیر جوون ۔ بروباه بازی نگردد زبون ۔
و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی که بیشتر ازین در باب مخالفت آنحضرت
با یکدیگر سخن کرده بودند با ایشان اتفاق نمودند کسی ازان معنی اگاهی داشت صورت حال را
بکلک عرض بر صحیفهٔ ضمیر منیر حضرت صاحب قرانی نگاشت فرمان قضا جریان باحضار ایشان
نفاذ یافت و هم را در مقام خطاب نزانو در آورده سخن بر سیدند و عصیان غدر اندیشی ایشان
ثابت شد و چون مدد علیای سرای ملک خانم خواهرزاده امیر موسی بود و محذره اتفق عصمت
و ابهت عکه بیکی نا فرزانه نموده بود حضرت صاحب قران با او گفت که گناهی عظیمت
ه ازتو بظهور پیوسته لیکن چون میان ما پیوندست انرا رقم عفو کشیدیم و از انتقام

آن گذشتیم بیت مراعات بیوند و پیش سعید ما مرد بر زندگانی امید ۱۲ وگرنه بفروری ماست
بداندیش کردی جدا از برت ۱۲ وخانزاده را بفرمود که چون سلسله نسبت متصل است یا اهل بیت
رسول صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین بهیچ حال روا نمیدارم که غبار آسیبی بدامن روزگار
نوشیند و تو کرد فضولی نمی کنی مصلحت آنست که ازین ولایت بیرون روی و دست
ابو اللیث را بسفر حجاز امر فرمود و بسر خضر سیوری چون برادر زن امیر سیف الدین بود
بشفاعت و درخواست او ازان ورطه خلاص یافت و نقوش جرایم او بزلال مراحم خسروانه
شسته گشت و بر لبیغ لازم الاتباع صادر شد تا زنده چشم را بند کرده بسمرقند نبرند و در
حجله خانه داشته که راه بیرون آمدنش مسدود بود که بیت عدو کشته یابند و زندان داده به
تیکان بیخ و بنیاد بدین کنده به ۱۲ چه از دیده دور بین عقل که کشاینده بند شک و نماینده
راه یقین است پوشیده نماند که مار در جیب داشتن و دشمن را دوست انگاشتن از حساب
خرد و عاقبت اندیشی دور است بیت نکند از ورندکی توبه ۱۲ کرگ تا نشکنند دندانش
نکند مار ترک زخم زدن ۱۲ تا نکوبند سر بسندانش ۱۲ وچون حضرت صاحبقران بسمرقند
که مقر سریر سلطنت آمد بپوندبود معاودت عوده با قبال و سعادت نزول فرمود
حکومت شیورغان و جای زنده چشم را به بیان تمور بسر آقبوغا داد
بسعادتش بهمین کونه زود روی زمین ۱۲ زخسروان بستاند به بندگان نخشد
کفتار در ایلچی فرستادن حضرت صاحبقرانی پیش والی خوارزم حسین صوفی
چون حضرت صاحبقرانی بعون تائیدات ربانی مملکت را از قبضهٔ تسلط و استیلای
مخالفان استخلاص فرمود و بضبط و نسق الوس جغتای اشتغال نمود و از مدة پنج شش
سال باز کات و خیوق را والی خوارزم حسین صوفی بر تغلای که او را شعوی بود
تصرف مینمود و همت خسروانه سایه التفات بران حال انداخت و علوه تواجی را جمعی برسم
رسالت پیش او فرستاد و پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد و در زمان
انزالی خداوند یافته در حوزهٔ تصرف آورده اکنون چنان باید که ایذا با تمام تولا به ولواحق بتصرف
کماشتکان ایشان باز گذاری تا طریق ۱۲ و دوستی میان ایشان بیش شده باز و سیاب

مبارزت و معاضدت آماده کرد و منصه ساحون بخارزم رسید و بتبلیغ رسالت قیام نمود
خودایی پیغام را چند نوبت بعرض رسانید حسین صوفی در میدان خالی کوبیع بلغمی
بود و از جبره دستی چشم از میدان و دولت غافل جواب گفت که من این ولایت را
بتیغ مسخر کرده ام هم بتیغ از من تواند ستد بیت عروس ملک که مهرش بدیده اند بر تیغ
مگر بتیغ مرا او را طلاق بتوان داد، وچون فرستاده مراجعت نمود و ان جواب ناصواب
در پایه سریر سلطنت مآب معروض افتاد حمیت جنروانه داعیه توجه بجانب او در خاطر خطیر
آن حضرت انداخت ورع جلبانی مولانا جلال الدین کشی رحمة الله علیه که باجمال علم
وتقوی و فضیلت درس و فتوی شرف ملازمت حضرت صاحبقرانی را طراز
خلوت سایر مفاخر ساخته بود روا نمیداشت که بواسطه غرور یک کس اهل مملکتی
در معرض تفرقه و تشویش افتند از ان حضرت بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا رخصت طلبید
که بخوارزم رود و حسین صوفی را بهر گونه موعظ و نصیحت از خواب غفلت بیدار کرده بنوعی سازد
که خون و مال مسلمانان عرضه تلف نگردد حضرت صاحبقران ملتمس او را مبذول داشته
اجازت رفتن ارزانی فرمود مولانا جلال الدین روی بنیکخوایی بخوارزم نهاد تا برفق
وارزم ان مهم کفایت فرماید وچون بانجا رسید وظایف نصیحت و چیزاندیشی صایخه
از علماء و الشور وایم دین پرور مبذول بتقدیم رسانید و در تسکین مادهٔ آشوب و اطفا
نایرهٔ فتنه سعی بلیغ نمود و آن معانی را بهر گونه مواعظ دلپذیر جوکر ساخت و بشواهد آیات
واحادیث جلوه گر میکرد اما چون محل قابل نبود فصاحت و بلاغت قابل سود مند نیفتاد و نتیجه
مذاد حضرات چوگوش هوش نباشد چه سود حسن مقال حسین صوفی از قبول سخن ایا کرد و بحبس آن
آن بزرگ حقانی در حصار جرات نمود وچون این خبر بمسامع علیه بندگی حضرت صاحبقرانی رسید
نیت بفرمود تا جمع کرده سپاه بفرخنده درگاه عالم پناه کفیار در نهضت
بون حضرت صاحبقران بفرزم زم بجانب خوارزم در بهار سنه ثلث
وسبعین وسبعمایه مواکب سپهر سپاه ئیل که سلطان طبیعت از دار
برآذاری لشکر الوس سابقین و صحاری را بصراع عرق انعام عام گردانیده

و سپاه بناتی را که از سمی تواجیان نشو و نما یافته و عبارجیان شمال و صبا از هر طرف آورده
آمده بودند حضرت صاحبقران لشکر گیتی ستان را امر فرمود که
و الکلکاداد بیت در گنج بگشاد روزی بداد ۔ باین کشور گشایان زاد
واز سمرقند نهضت نموده و در صحاری قرشی شکار و فرخوده قتی متن را معسکر ظفر قرین ساخت
و ملک غیاث الدین پیر علی پسر ملک عزالدین حسین که بعد از وفات پدر در ذی قعده
سنه احدی و سبعین و سبعمایه حاکم هراة و غور و تهستان و توابع ان شده بود حاجی
و وزیر را با تحف و هدایا فراوان از اسبان تازی و استران رکابی و قطار و مهار
و امتعه و رخوت بسیار بر سم پیشکشی به پایه سریر اعلی روانه داشت و از انجمله اسپی بود بنقره
خنک جی موسوم بخنک اغلن یا زین زر ۔ بهیکل چو فیل و بهیبت هزبر ببستی چو سیل و سیالا چو ابر
زا سیب کوه تش و شمش کاه تک ۔ نشان بر رخ ماه و پشت سمک ۔ هر انجا که در خاطر آرد سوار
کند پیش از اندیشه از الحاگذار ۔ و حاجی وزیر درین محل برسید و بعرض سباط بوس استعداد
یافت صورت اخلاص و مواداری و یک جهتی و خدمتکاری ملک بعرض رسانیدند عواطف
بادشاهانه فرستاده را بخلعت و انعام سرافراز گردانیدند و بملک نوازش نامه با نواع عواطف
و مراحم نوشته با خلعت و بیلاک مصحوب معتمدی همراه او کردانیدند و رای مملکت آرای
امیر حاکو بر لباس الحکومت قندز و بغلان و کابل و آن نواحی فرستاد و جمعی از لشکریان
باو همراه ساخت و ایل بوراندای را که یورت ایشان انجا بود باو داد و امیر سیف الدین
بمحافظت سمرقند و رعایت مصالح انجا باز داشت و بنفس مبارک با سپاه ظفر پناه در کشت
حفظ اله متوجه خوارزم شد بیت ۔ همی رفت خنزل بمنزل چو باد ۔ سر برزگین دلی پر ز داد
ظفر هم عنان سعادت قرین ۔ بعزمی همه راه فتح مبین ۔ و چون رایت فتح آیت از بخارا
گذشته بر لب آب جیحون بموضع سه پایه رسید فراول دشمن پیش آمده بودند فراول لشکر
منصور حمله نموده ظفر یافتند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند و بعضوص فتح بیاساق رسانیدند
بیت که اندازه گیرند کار اگهان ۔ ز اغاز هر کار فرجام آن ۔ و چون از انجا بسعادت روان شدند
بحصار کات رسیدند پیرم بسیاول و رشخ موید که از قبل حسین صوفی یکی در انجا دارونغه بود و یکی قاضی بالغ

کردانیدند ایشان چون بحوی کرکن رسیدند صفکای خ[illegible] وکلک باجوقی از سپاه یاغ[illegible]
[illegible]ان بباد حمله آتش پیکار برافروختند و منعلای حضرت صاحبقران بمین رکوب[illegible]
قاهره چنانچه عادت معهود آن سپاه نصرت پناه بود غالب آمدند و مخالفان را هزیمت داده
در پی کردند و بسیاری از ایشان بدست آورده از پای در آوردند صاحبقران کردون اقتدار لشکر ظفر
شعار را فرمان داد تا ارالجا ایلغار کرده باطراف و جوانب روان شدند و تمام ولایات خوارزم
را غارت کردند بیت سپاهش چو اهنگ ایلغار کرد ولایات ماغی نکو نسار کرد بغارت کری چون
بیفتاد ان کشور از اب و رنگ حسین صوفی چون از مقاومت عاجز نمود و محافظت نفس خود را
غنیمت دانسته حصار خوارزم در آمد و کس بیرون فرستاده بتضرع و استکانت امان طلبید
و باشارت رای صواب میخواست که در استرضای خاطر بندگان حضرت خان کوشیده
اتش فتنه را فرونشاند کیخسرو خصالی را مادهٔ عداوت و حسد که در باطن داشت فرو گذاشته
ضرورت برده نفاق بران می پوشید در حرکت آمد و قاصدی پوشیده پیش حسین صوفی
فرستاد که اصلا اعتماد منمایی و در دوستی مکنایی و لشکر مرتب داشته از دروازه بیرون ای
تا من از جانب ما قومان خود برگشته بتو پیوندم حسین صوفی بان سخنان بیحاصل که محض افتاد و
اضلال بود فریفته شده و از لشکر و رعیت کرتی عام از شهر بیرون آورد کوس و نقاره فرو
کوفته صفوف اندا ختند و برلب جوی قارون که در دو فرسخی خوارزم واقع است صف
کشیده رایت عناد برافراختند و در ان حال بیشتر عساکر گردون مآثر از هر طرف بحضرت گردون
رفته بودند حضرت صاحبقران باقی لشکر که حاضر بودند ترتیب داده و کوركه و برغورده
متوجه شده و میمنه و میسره را از راست بکنار آب قارون که در میان فاصل بود و حقابل دشمن
بایستاد بیت دو لشکر برابر کشیدند صف دلیران هم برلب آورد کف بیارا ستند میمنه
کشیدند نزدیک در میانه ز زخم تبرزین و کوپال و تیغ ز دریا برآمد یکی سرخ میغ
ایاچی کلته و یشای و سقار جر عمو مرلب در اب راندند و اسپان گشتی ر
زیر ران آن لایقان روان شده از جانب بیرون آمدند و لشکر باغی نیز
حمله آورده جنگ در پیوست و پیشه علی بهادر [illegible] ما بیرون کرد از آب بگذشت و بر خواجه رح

یکدیگر را بند دادند و از شامت [illegible] بشکستن عهد و پیمان که نه شیوه مردان
و نه [illegible] است اقدام نمودند و ایران را پانیز تاخت کرده ولایت کاشان را
خراب و اهالی انرا پراکنده کردانیدند و روزگار بزبان تعجب بگوش او میرساندند
[illegible] بیزارانم تم که عهد و پیمان را تو [illegible] در هم شکنی ولی بدین زودی نه
بنابرین خود را بستمکار ظالم نهاد و شناخت نمود و سلطان عدالت شعار بهار
اظهار آثار شوکت و اقتدار آغاز نهاد حضرت صاحبقران در زمان سنه اربع
وسبعین وسبعمایه حوافق لوی مثل نظاهر قرشی که در مخشب کس را قوت شکر اطراف
وجوانب جمع آورد بیت سپاهی ز ریگ بیابان فزون ۔ وز اندازه هر محاسب برون ۔
کمر وهی نه بر دل که یکباره دل ۔ نه پوشیده آهن کس اهن گسل ۔ و بسعادت و اقبال روی
بهمت و جلال بصوب خوارزم آورده روان شد و چون از ریگستان گذشته
بآنجا رسید یوسف صوفی را خوف و هراس غالب شده از گرداگرد خویش
پراکنده گشت و از هر گونه وسیلها انگیخته بتضرع و تشفع امان طلبید و تقبل نمود که
مخدره تبتق عصمت و جلالت خانزاده را اسباب تجمل و حشمت خیاطه باید و لایق آید
آماده داشته هر چه زودتر روانه دارد حضرت صاحبقران از مکارم ملکانه صحایف
جرایم او را رقم عفو کشید و بسعادت از انجا معاودت فرمود و چون بسمرقند که مستقر سریر
سلطنت و مرکز رایت خلافت بود محفوف بلحظ الهی و مصنوف الطاف لامتناهی
انعاق نزول افتاد و بترتیب حفلات زفاف و تهیه اسباب طوی مثال داده
[illegible] در فرستادن حضرت صاحبقرانی امرا را بطلب [illegible] علی خانزاده بجانب روم
در سنوال سنه خمس وسبعین وسبعمایه حوافق پارس بیل بهکام بهار که سلطان سعادت اقلیم
گردون بمستقر شرف خویش را مصراع بفر طلعت کیتی فروز آیین است ۔ و قهرمان طبیعت
سراپرده ازان قوی ناحیه را باوردن عروس کل سوری نامزد کرده مصراع
مهد زرین زده کلین بصد آیین است ۔ حضرت صاحبقران امیر بایدکار برلاس که از نسل
لالا بن قراجار بود و امیر داود اوزن اولجایتو را سرفراز آن زاد و خرزانه

باهدایا بادشاه روان جانب خوارزم گردانیدند نامهد علی خانزاده را مصحوب
سعادت و اقبال مبدرقی بجنود عون و تایید ذوالجلال بسمرقند آورده وچون مراد
مذکور بخوارزم رسید یوسف صوفی مقدم ایشان را بمراسم اعزاز و تکریم و لوازم
اجلال و تعظیم تلقی نموده از شرایط حرمت و جانب داری هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت
زجانب داری و تعظیم و اعزاز ۰ فروگذاشت چیزی آن سرافراز ۰ و ایشان بر
رسم طوی نبوی که شایسته چنان قضیه تواند بود قیام نمودند و هدایا و تبرکات
که همراه داشتند زدینار یاقوت و مشک و عبیر ۰ زدیبای زربفت و خز و حریر
زچینی نیچ و خطایی برند ۰ گذشته زاندازه بیرون چند ۰ زدر و زیور کوهر ها بهاء
وزانگونه چیزی که آید بکار ۰ بسی جامهای گرانمایه نیز ۰ پرستنده واسب هرگونه پیش
برسانیدند یوسف صوفی نیز چشنی خسروانه مرتب داشته طوی داد و خانزاده را
مشایعت نموده بصوب درگاه عالم پناه روان داشت ما ترتیبی لایق و محلی فراخور
چهار طاق پرمایه و تخت و زر ۰ چه از یاره و طوق زربن مکر ۰ بسی زیور و کوهر شاهوار
بسی خاتم و یاره و گوشوار ۰ بسی درج و صندوق با قفل زر ۰ پر از لعل و یاقوت و در و کهر
زپوشیدنی و زگستردنی ۰ زهر چیز کو بود آوردنی ۰ کت و خیم و خرکه و کندلان ۰
زهرگونه چندانکه صد کاروان ۰ و امرا مذکور کسی را بتجهیل روانه سمرقند گردانیدند تا خبر توجه
ایشان بعرض مالدان پایه سریر اعلی رساند و چون صورت حال عز ملاحظه حضرت صاحبقران
قرانی یافت کرایم اخلاق خسروی باعث اعزاز مقدم شریف آن منهال روضه خافی شد
قوتقاخاتون که عروس سپهر قتیدوخان بود با دیگر خواتین و مجموع توبیان و امرا را باقاعده
رسم استقبال اشارت فرمود بپذیره شدند هم سرکشان ۰ بشادی درم ریز کوفتند
هوا سر بسر مشک سارا کرفت ۰ زمین مرج تا مرج دیبا کرفت ۰ و سادات و قضات و علما
و مشایخ و سایر اکابر و اشراف و اعیان مملکت تا موضع کات استقبال نمودند بدستور
مهمان جهان کارساز آمدند ۰ پرستنده از پیش باز آمدند ۰ جهان سر بسر کشته آذین
همه راه پر نزل و برخوانسته ۰ زمین باغ فردوس دیدار ۰ هوا ابر بارنده دینار

در ذکر اسباب رعایت ترجیب و اصول همایونش بعد از تقدیم وظایف
ادب سوم طوی و نثار و پای انداز حضرت عنبرین منزل متصل ماهینی کرده شد
که تا حجله سپهر از جمال عروس ناهید زینت یافته نظیران کم اتفاق افتاده باشد
بهر منزلی حجلهای ساختند بهشتی نوایین بپرداختند سران پیش پایین پر اموده خنک
هوا مرکز شد زمین رنگ رنگ و چون خاطر اهالی و ساکنان آن دیار که باطن مملکت
عبارت از انند از میامن عدل و مرحمت حضرت صاحبقرانی بنور امن و حضور
زیور بهجت و سرور آراسته بود مناسب بنود که موافقت ان اتفاق مبارک ظاهران
دیار موافق باطنش گردد و صورت مطابق معنی شود دار السلطنه سمرقند را بانواع
تکلفات غریب و تجملات عجیب آذین بستند بذیره شدن را چو برخواستند
همه کوی و برزنان بیاراستند و چون کافه مردم را دل که سلطان کشور بدنست در پناه
ان دولت روز افزون از اندیشه ترک از حوادث روزگار فراغت یافته بود اعضا نیز
بکار کزاران کشورند و سرایشان دران شغل دست از تکلف کسب و رحمت کار
باز نستند و در دکانها بیکبارگی ببستند بستکی که پیش ازان در کار مردم بودی دران ایام
فرخنده فرجام حواله در کارخانها شد و کشادگی که وقتی دست ستم داشتی دران فرصت
رو در دهان قراچه لب بهم نزدند و نام و نشان غم چنان کم شد که بادیه غم گذار بیکبار ماند صحرا
ولیکن بیشتر روز در کار بود و شادی و فرح چنان غالب و عام افتاد که کسی را بحزن یا بتوقف
میل نمی نشست مگر انکه از لعل دلدار بود همه شهر چون همه سور سور بهر گوشه صحبت بهر جا حضور
همه مملکت گشت عشرت سرای مغنی ز هر مرده عشرت کشای سرای جهانرا نوای سرود
فرستاده هر دم بشادی درود و مهد علیا ام عمد خانزاده مرصع بجواهر الطاف الهی و مکلل
بمکامن تائیدات نامتناهی بمبارکستر طالعی سمرقند را از فر قدوم سعادت کستر غیرت بختگاه
بلقیس گردانیدند بیت ازبس بزند حجلهٔ و دیبای زرنگار وز کثرت جواهر و دینار بیشمار
بر سم پای انداز و نثار بگستردند و برافشاندند زمین و آسمان از دیدهٔ جهان بین نظارگیان
پوشیده و پنهان ماندند بیت همه نثارش زر دریای زر جو بر شد هوا از گهر ابر بست

ذکر زفاف امیرزاده جهانگیر با جذر معلی [illegible] خانزاده

مگر بستگان درگاه سلطنت پناه به ترتیب مقدمات طوی و تهیهٔ اسباب آن قیام
چندان چرده و خیمه و خرگاه و سایه بان طناب در طناب کشیده شد و فرشهای گوناگ
گسترده گشت که مست همه پشت زمین شد روی دیبا ۔ همه زیر فلک با ایوان حنیف
و جمله بزم خاص و مجلس زهره اختصاص ۔ و ناقی مدور سان سپهر ۔ سپهری بر از ماه و ناهید مهر
درون بر و بش معرق بزر ۔ مرصع بیاقوت و در و گهر ۔ ز دیبا تتق بسته گرد اندرش
برازکوی و عنبر سرو جنبرش ۔ یکی تخت زرین کو هر نگار ۔ نهادند در خوکه شهریار
زده تکیه صاحب قران کامیاب ۔ چو بر طارم چارمین آفتاب ۔ شهان و مهان سران سپاه
شده انجمن بر در بادشاه ۔ زمین سر بسر سیره در سیره شد ۔ جهان کینه چیران فلک چیره دست
کرشمه ساقیان شرین کار ۔ بانشوهٔ شراب تلخ مذاق خوشگوار یار شده دست بغارت گری
عقل و هوش برآوردند و نغمه سرود مطربان خوش آواز بانهنگ نوای هرکونه رود و ساز
راست کشته پرده دری عشاق مدهوش اغاز نهادند بیت دران بزمکه شادی [illegible]
مهانرا نخواندند مهخواستند ۔ نمودند مهر و فروزندکام ۔ کزیدند مارو کرفتند جام
هوا کشت از دود عود آبنوس ۔ زمین چون لب لبران جای بوس ۔ جهاندار صاحب قران کامران
بفیروزی دولت بخت جوان ۔ زرو جام کوهر نثار هوار ۔ بخشید بیرون ز حد شمار
بدین کونه چندی بزم شهی ۔ همی کرد هر روز کنجی تهی ۔ و در اثنای ان جوان سیاب
و مقدمات خجاجه سزد و زیبد در غایت جمال و نهایت کمال دور از اسیب عین الکمال اماده
و مرتب بود بیت بفرمود تا موبدان ورد آن ۔ ستاره شناسان و هم بخردان
شوند انجمن نزد تخت بلند ۔ ز راز سپهر بزرکش پرسش کنند ۔ و بعد از رعایت احتیاط
در اختیار وقت در مجلس خاص مشحون با کابر و خواص از اعیان مملکت و ارکان دولت
آن محذره تتق عفت و ابهت را با امیرزاده جهانکیر موجب شرع مطهر مصطفوی صلی
افضل الصلوات و اکمل التحیات بمبارکی و طالع سعد عقد نکاح بستند و هر سو زبان تهنیت
و دست نثار بشنا خوانی و کوهر افشانی برکشادند بیت همه [illegible] کردن کشان

ثناخوان وگوهرفشان ... چون خسرو انجم بخلوت خانه خاور خزید وجهان معجر کحلی
مرصع شب در سر کشید بیت شبی کز اهتمام چون شب قدر بود ... رصد ماه سالش فزون قدر بود
بحیکرد بخشش سعادت بهر ... موزهره بود ند ناظر بهر ... کواکب بخوبی مهم مستقل
فراج جهان بستقش معتدل خلوتخانه رفاف سعادت اتصاف که از فیض فضل الهی
بجواهر الطاف وحلل اعطاف آراسته بود محل اجتماع پرین سپهر سلطنت و برج مقارنه
سعدین آسمان همت وجلالت گشته بیت دهان ماشتا از لقمه پر شد ...
صدف نظم سیته یکدانه در شد ... لب از یاقوت شاهی چون بر اسود ... زراندر بوته بردوسیم بالود ...
چو مرغ تشنه زد بر جسمه منقار ... از و آب حیات آمد پدیدار ... واین حسن فرخنده وقضیه
مبارک در اواخر سنه وخمس وسبعین وسبعمایه اتفاق افتاد والحمد لله رب العالمین والصلوات والسلم
علی سید المرسلین وخاتم النبیین گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قرانی
بجانب عراق در روز سیوم بیست و روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست وسبعین وسبعمایه حضرت صاحب قران لشکر ظفر قرین
جمع آورده بتائید رب العالمین متوجه جانب حله شد وچون رباط قطقان محل نزول همایون
شد آفتاب از غایت برودت هوا یکباره سر در سنجاب سحاب کشید وابر از دست
دریانوال شاه گوهرفشانی وسیم باری امر فرمود تا ابر بیدریغ ... باران وبرف همی بارید بیت
هرگز کسی ندادبدانسان نشان برف ... گفتی که لقمه ایست جهان در دهان برف ...
مانند پنبه دانه که در پنبه بقیه است ... اجرام کوهها شده پنهان میان برف ...
شدت سرما بمرتبه رسید که قوای بدنی از کار بازماند نه دست را داد وستد از دست
برمیخاست ونه پای در آمد شد قدم می توانست کشود ومردم از محافظت خیابان
عاجز گشتند که جان شیرین در حفظ بود وبدین واسطه مردم بسیار بمردند وبسی از خیابان
برف شد حضرت صاحب قرانی را مراحمت واشفاق بران داشت که از انجا مراجعت
فرمود ومدت دو ماه در سمرقند توقف نمود تا سورت برودت هوا بشکست وباز
روز شنبه غره شوال حوافق اوایل نوشقان ئیل تشحید حدود عزیمت فرمود وعساکر
منصور را مرتب داشته حبه دیدو متوجه جانب جته شد وامیرزاده جانکبرا برسم

منعلای از عقب ایشان روان کردانیدند و شیخ محمد با لشکر و روحا دلشاه پسر بهرام حلوائی
که بعد از وفات پدرش حضرت صاحبقرانی ایالت اهل حایر را باو تفویض
فرموده بود ملازم موکب ظفر قرین شاهزاده ساخت و چون از سرام گذشته بموضع
جارون رسیدند یکی را از جبه کرفته پیش حضرت صاحبقران فرستادند و خود
حال قمرالدین که او ماقش و غلاده بود از و پرسیدند خبر داد که لشکر خود جمع کرده
موضع کوک تو به نشسته است و انتظار حاجی بیک میکشد و از توجه لشکر شما آگاه نیست
فرمان علی مقتضا چنین است که منعلای نیز توقف روان شوند و خود نیز بتعجیل از عقب
براند و چون قمرالدین از رسیدن عساکر گردون مآثر واقف شد توقف نتوانست نمود
بمحلی حصین که انرا برکه عوریان خوانند پناه جست و آن سه دره است بغایت مستحکم و سه
رود خانه عظیم آنجا جاریست قمرالدین با سپاهش از دو دره گذشته در دره سیوم
فرود آمدند و را بهما استوار کردانیدند شاهزاده جهانگیر لشکر عدو بند کشورگشای را
یاساسنی کرده بر سر او راندو طنطنه صدای کور که و نقاره در طاس کردون انداخته
بهادران پیش رفتند و عقاب روح شکارتر را از آشیان جان پرواز دادند و
از انکه بر خصم بیکان جانستان بنبه پیروزی بازوی کامکار خویش و دل دشمنان نشاندند
در مقابل ایشان فرود آمدند سپاه قمرالدین را بیغام تیر لحاظ نشسته بود چون شب
در آمد مجموع رو بکمر نهادند چنانچه بهنگام صبح از لشکر جبه خاک الخالی نمانده بود بهادران
فتح آیین نکامشی کرده بسیاری ازان لشکر زبون بقتل آوردند و چون خسرو پیکان
رایت ارتفاع برافراخت حضرت صاحبقرانی با باقی لشکر برسید و امیر داود و حسین
و اوج قرا بهادر را از پی باغی فرستاد ایشان بر حسب فرمان بتعقیب آنها روان شدند
و حسین در آبی غرق شده شعله حیاتش فرو نشست و چون بایل ماغی رسیدند
ایشانرا غارتیده مال و منال و چهارپایان ایشانرا بکمر فتند و هزارها که ایل
شدند کورن کرده بسمرقند فرستادند و حضرت صاحبقران بقصد استیصال جغتائیان
تا حوضع پای تاقا بغرمود و امیرزاده جهانگیر را با فوج از سپاه نصرت پناه

درگاه بترتیب طوی و اقامت مراسم آن قیام نمود و بیت یکی جشن فرخنده آئین آراستند
می رود در آشکار این خواستند ۔ فروزنده جشنی که خورشید و ماه ۔ نظاره شد اندران بارگاه
بروزی که طالع برومند بود ۔ نظرها بر او ارجمند بود ۔ جهانجوی بر رسم آبای خویش
پری چهره را کرد همتای خویش ۔ زمانه زبان گفت بر تهنیت کشود و فلک از برای رسم
نثار دامان بزر و گوهر بر آمود ۔ بیت تا در این بزم همایون گوهر افشانی کرد
آسمان از حد و فطرت بر جواهر داشت جام ۔ دولت شادکام خاص و عام را صلای عشرت
در داده و از اسباب عیش و کامرانی هر چه در خیال آمال و امانی گنجی زمرادی دل میخواهد آماده
طرف دیده آرزو نگاه میکرد ۔ بیت کلی نی افتی باد خزانی ۔ بهاری تازه بر شاخ جوانی
ساقیان گلعذار پر از شراب ارغوانی بر کف نهاده ایاق میداشت و هر جانب که کوش هوس
باز میشد بیت یوسف صفتی نموده از چاه ۔ برده درخش آب ز هره و ماه ۔ سازی بقانون عشرت ساز
کرده صدای نوای این سرود در بزم ماه و عشرت سرای زهره می انداخت بیت
که صاحب قران حادث آن باد ۔ دلش خرم و ملکش آباد باد ۔ بعد ازان از آن مقام نهضت فرمود
و از آب دجله عبور نموده و از کند حضرت خیام نزول همایون گشت و محمد علیا قلیغ برکان آغا
با جوانشی و نوینیان و امراء از سمرقند استقبال نموده دران محل بعز لبسا طبوس استسعاد
یافتند و مراسم تهنیت و نثار تبقدم رسانیده بطوی و عشرت مشغول شدند چون از آنجا
روان شده بنجند رسیدند عادلشاه بسر بهرام جلایر مکرخدمتکاری بدست ضرورت بسته حضرت صاحب
قرانی را طوی داد و ایشان راهوار گشید و بخطاب مرخدمات پسندیده بجای می آوردند امادل
دگرگون کرده میخواست که در اثنای طوی عذری اندیشد حضرت صاحب قرانی را چون حفظ ربانی
در همه حال نگهبانی میکرد بالهام دولت آثار و علامات اوضاع مجلس آن مکر پوشیده
نقوش نمود و از مجاری حرکات و سکنات جنبت باطن ایشان دریافت در حال از مجلس برخاست سوار شد
و باردوی همایون معاودت فرموده فرود آمد و در این وقت که الحضرت متوجه قمرالدین بوده
محمد سلطان سلدوز و عادلشاه جلایر و تنی چند از ارلات عهد کرده بودند که اگر حجاب باشند حضرت
صاحب قران را بگیرند بیت و انرا که خدا نگاه دارد ۔ اسیب کسی بر نیارد

کارش ۵ بخت نیک سازد ۵ وار حسود جان گذارد ۵ لاجرم ان حضرت قرین عنایت
ازلی تا بید لم یزلی بمستقر سریر سلطنت بسلامت و بسعادت معاودت فرمود و کیفیت
جنایت انصراف ارزانی داشت و بنفس مبارک بتجهیز سرایی که در دو منزلی قرشی
واقعست بجانب عراق فرموده در انجا اقتلاق کرد و در همین زمستان عادلشاه اجرام
لساطیوس بسته بدرگاه عالم پناه آمده و بروفق فَاَغْرَقْنٰهُمْ صورت انرای فاسد
و اندیشه باطل که کرده بودند بزبان خود بعرض رسانیدند حضرت صاحبقرانی چون
بران معانی اطلاع یافت از رای صایب و حسن تدبیر انرا ناشنیده انگاشت
و عادلشاه را بعنایت بادشاهانه سرافراز گردانیدند و چون زمستان بآخر انجامید
و یوسف آفتاب را یونس وار مضمون فالتقمه الحوت صورت حال آمد برلین مهابت مطاع
بنفاذ پیوست که سپاه ستاره عدد مرتب رزم بعزم یورش خوارزم بدرگاه خلافت پناه
جمع آیند و چون تمام نویان و امرا با لشکرها از اطراف و جوانب توجه نموده بیت
شد بدرگاه سماه انجمن ۵ بزد آزمایان لشکر شکن ۵ حضرت صاحبقران بکرمنشیخ
محمد بیان سلدوز و برسیدن بر عنوی او فرمان داد و چون بعد از پرسش گناه او رو بون
کشت روز بختش تاریک و رشته عمرش باریک شد و او را برادر بر ملک سلدوز که خویش
او بود و تیغ بیداد او هلاک شده سر بردند تا او را بقصاص برادر همان شربت چشانیدند و
بخوای حضرت یک روز بجز آنچه فروشی نمسال ۵ بشنوایند و دو سر مایه دل ابر
علی درویش ۵ را نیز بمساحق رسانیدند و هَلْ نُجَازِیْ اِلَّا الْکَفُوْرَ و ایالت تومان
سلدوز و ضبط و نسق ان بشهامت و صرامت آق تمور بهادر مفوض گشت
کیفیت در توجه نمودن حضرت صاحب قرانی بصوب خوارزم نوبت سیوم
و بهم زده مراجعت کردن بواسطه یاغی شدن سلدوغا و عادلشاه
در اول فصل ربیع سنه سبع و سبعمایه مطابق لوای نیل که از فرمان سلطان طبیعت
سپاه گیاه از هر طرف جنبید در روشن افتادند و سر از شکوفه بحافظت شهر
و حصار باغ و ایخار نصب کشته لشکر سبزه روی فیروزی بصحرا نهادند بیت

لشکر سبز فیروزی سلطان بهار ۔ سوی صحرا زد رایات همایون را ۔ آب غرق زره از صفت زاد صبا
گل پر ساخته و خار شده نیزه گذار ۔ حضرت صاحب قران بتلقین دولت اقبال چنین
و تدبیر رای دوربین عاقبت اندیش بیت عزم خواند رزم جزم کرد نجنبید
همتش بر گزید رزم بر بزم ۔ امیر اقبوغا را بضبط سمرقند باز داشت و امیر سار بوغا و بهادر
جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امرای هزاره را با سی هزار سوار نجایب جبته
فرستاد و فرمان داد که در طلب قمرالدین سعی و کوشش بلیغ نموده هر جا که بیابند او را
گردانند بیت زگردان و جنگ اوران سی هزار ۔ برفتند جوینده کارزار و راست
نصرت بشعار در ضمان حفظ آفریدگار متوجه خوارزم گشت بیت با سپای بروت زچیز عصر
در شجاعت هم یگانه عصر ۔ تند شیران پیشه بیکار ۔ صفدر و تیز جنگ و تیغ گزار
و چون در کنار آب جیحون موضع سه پایه از وصول ما بچه سپهر فرسایش رشک طارم
چارم گشت ترکن از لات با لشکر خود ازان سوی اب متوجه معسکر همایون بود و چون
مسافت عمر مقدرش همایان رسیده بود و اندیشه ناصواب باز گشت و بطرف
گرزوان بصورت خود گرفت حضرت صاحب قران بولاد رباجماعتی در عقب او نفرستاد
و ایشان شب و روز رانده و از اند خود گذشته بر لب آب خاریاب باو رسیدند
ترکن و برادرش ترمش با اتباع خود لب آب گرفته بجنگ مشغول شدند بیت
با ستاد دشمن که کوشد دلیر ۔ همان کوشش کور با نره شیر ۔ بجایی که شیران برآرند جنگ
چه یارای روبه که استد بجنگ ۔ و چون شکست بر ایشان افتاده پراکنده و گریزان گشتند و
لشکر ظفر قرین از عقب ایشان روان شد بولاد تنها به ترکن رسیده و اسپ ترکن باز مانده
بود روان فرود آمد و اسپ بولاد را بیک چوبه تیر بینداخت و پیش از انکه راست بایستد تیری
باو حواله کرد و از کلاه خودش بگذشت حمایل آسیبی بر سرش نرسیده بولاد تیز گشته روی
باو نهاد و در هم او یختند و بولاد بفر اقبال صاحب قرانی ترکن را بر زمین زده بیت
سرش از تن بنام خود جدا کرد ۔ سر کینه جوی از تن بنداد ۔ بخنجر ببرید و برگشت شاد
دلمان سر مدال زری بر ادرش ترمش کرده او را بدست درد و کارش بساخت بیت

سرشک را بهمان دم زتن باز کرد ۔ دره و دام را از تنش ساز کرد ۔ و سر هر دو را بپایه سریر اعلی
زینت افزای استان سلطنت آشیان حضرت صاحبقران گردانید و سرکاه سرکروران دوران بود
مصراع هر سر که سزای خود نبرد ند آنجا ۔ بدست دیگران رسانیدند شب سیزدهم نیت بران استان حسین
برسای ۔ حواله اش بکنند خرخ جز بنگ جفا ۔ و از جماعت امرا که حضرت اعلی ایشانرا بجانب
جنته فرستاده بود سار بوغا و عادلشاه جون ولایت خالی یافتند اندیشه خطا کرده خنای
بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و بعدی که حضرت صاحبقران اورا در اندکان بدار و گیر
گذاشته بود بایشان موافق شد و ایشان ایل خود جلایر و قبچاق را جمع آورده عازم
سمرقند شدند و حصار شهر را محاصره اغاز نهادند اتالیق شهزاده جهانگیر دوزناوک و بقچه
جکر سوز نکذاشتند ایشان را که کرد شهر بگردند و امیر اقبوغا که در شهر حاکم بود صورت
واقعه را عرضه داشت استادکان پایه سریر سلطنت بصیر کرد و موکب همایون از وقوعات
بخاص رسیده بودند که این جزء مسامع علیه پیوست از همان جای مراجعت بموده و امیرزاده
جهانگیر را منغلای ساخته از پیش روان کردانیدند و بنفس مبارک با قول لشکر از
عقب توجه نمود و چون بیخارا رسیدند عساکر گردون مآثر را ترتیب داده و از استه
از اخانه نهضت نموده و بر باط ملک نزول فرمود و شاهزاده را موضع کرمینه بدشمان رسید
و از جانبین صفها برکشیده خنک در پیوست بیت بر از ناله کوس شد کوش کر
بیفتادند تنین کین زهر تهر ۔ تو گفتی که الماس مرجان فشاند ۔ چه مرجان که در کین همجان فشاند
امیرزاده جهانگیر بیاری تایید نعم النصیر که پیوسته ضمان فتح و نصرت این دولت آید
پیوند بوده و هست بر مخالفان غالب آمد و ایشان کرتخته بدشت قبچاق رفتند
و به ارس خان پناه بردند و ملازم ان درکاه شدند و حضرت صاحبقران منظفر
و کامیاب بمستقر سریر سلطنت مآب بسعادت نزول فرمود و الوس جلایر را
باجزا قسمت کرده متفرق و پراکنده ساخت و امیرزاده عمر شیخ را بحکومت اندکان
قرستاد و عادلشاه و سار بوغا علاز مت ارس خان قیام نمودند و اخر الامر عرق
شرارت و فساد دشان بحرکت آمد و در وقتی که ارس خان بییلاق رفته عزم کریز

گریز کرده تیغ عذار نیام بی وفائی برکشیدند و با اردوی بی که کماشته خان بود جنگ
کردند او را بقتل آورده از آنجا بکرختیدند و بالوس جته پیش قمرالدین رفتند و او را فتنه
و فساد تحریص نمود بیت از جوهر مدیهم تباهی خیزد شور و شر و افساد و منافی خیزد
گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب حدود نوبت چهارم
چون ساریوغا و عادلشاه بقمرالدین ملحق شدند و در هر وقت آتش کینه و دیرینه که در سینه
او بود بباد اغوا و افساد تیز میکردند قمرالدین لشکر کشیده بولایت آنکمان در آمد
و هزاره قداق از امیرزاده عمر شیخ روگردان شده بپیوستند و شاهزاده در کوه
متحصن گشته شخصی دشمن نام پیش حضرت صاحبقران فرستاد و صورت حال عرض
داشت که باقی باغلبه تمام رسیده و اندکانرا زیر و زبر کردانیدند آنحضرت بالاستماع
آن خبر نثره غضب اشتعال یافت و در حال عازم آن طرف گشته بتعجیل براند و چون قمر
الدین از توجه آنحضرت آگاه شد پای قرارش از جای رفته بی توقف باز گردید و از حوضع
آت باشی ایل و خانه را گریزانیده خود با چهار هزار سوار از آسته درکمین گاهی توقف نموده
و چون حضرت صاحبقرانی بان موضع رسید و از کمین قمرالدین اگاهی نداشت امرا را باتمام
لشکر از عقب دشمنان روان گردانیدند و از نامداران سپاه پنج هزار مرد با جمع سرداران مثل
امیر موید و ختای بهادر و شیخ علی بهادر و افتمور بهادر بماندند ختای بهادر و شیخ علی بهادر
در باب استیصال مخالفان سخنی میگفتند و حکایت معجزشد بهادری و پهلوانی و سعله
عصبیت افروخته گشت و ایشان نیز از پی دشمنان تاخت کردند و دیگران هم موافقت
نمودند چنانچه با حضرت صاحبقران زیاده از دویست کس نماند درین حال قمر
الدین فرصت غنیمت شمرده با چهار هزار سوار کمینه دار تیغ کذار از کمین گاه
بیرون تاخت و تیغ کین بی محابا کشیده روی انتقام بحضرت صاحبقران نهاد ان حضرت را
ملهم دولت روز افزون مصدقه کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ بگوش جان رسانیده
هیچ کونه وهم و اضطراب بخاطر مبارک او راه نیافت و مردم خود را استمالت
نموده دل باز داد که ظفر فیروزی از بخشش ملک وهاب است نه از بسیاری لشکر و

اسباب مردانگی می باید کوشید که اگر اندک سستی پیش آید کار از دست برود بیت

بگفت این برگرد مرکب زجای ۸۰ بمیدان درآمد بعون خدای همی زد بتیغ و بگرز گران

همی تاخت در حمله هر سو عنان بهر حمله خیلی فکندی نگون بهر زخم خونی براندی ز خون

بهشتان برافکند یکبارگی همی راند تا قلب کارزگی بدین گونه آن خسرو ارجمند

بگرز و بتیغ و سنان و کمند شکست و بر و بند و فکند و بست سران را سر و گردن و بازو دست

چون صاحب قران کامگار در ان کارزار بنفس مبارک خود مباشرت نموده کوشش فرمود که امثال آن جز بنتیجه تائیدات آسمانی نتواند بود سپاه نصرت پناهش نیز داد مردی و مردانگی داده و باندک نفری چهار هزار سوار نامدار کمینه کذا را بر هم شکسته منهزم و پراکنده گردانیده بیت

نباشد چنین کار را سرسری که یزدان دهد نصرت و برتری

و اگر در بحاری احوال و اوضاع الحضرت و غرایب اطوار و اثار او از سر خرد و وقوف تامل کرده شود بیقین پیوندد که ظاهر و باطن آن نیز کوار کردون اقتدار از مطرح انوار تائیدات الهی بوده چه امروز که بحسب ظاهر از اعضا و جوارح صوری الحضرت چنان اثری بظهور پیوست بحسب باطن شبانه که دزدجهای حواس بحکم وجعلنا النوم سباتا بپرده خواب بسته ماند و نفسی قدسی سرشت متوجه باطن گشت از صفای آینه ضمیر منیر صورت شیخ برهان الدین قدس الله سره رضوانه علیه بطریق ریاضت که یک جزو از چهل شش جزو است از نبوة مشاهده نمود و با دب تمام پیش او رفته در باب فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر که او را بیمار در سمرقند گذاشته بود استمداد همت نمود که بسرم را از قضا یتعالی درخواه شیخ فرمود که با خدا باش و اصلا متعرض ذکر فرزند نشد و چون از خواب در آمد دانست که ان قضیه نه بر وفق دلخواه خواهد بود و از غایت نگرانی خاطر یول قلیغ که دبیر خاص الحضرت بود با نوشته تعجیل آهنگ کوچ نفرستاد تا جزی بتحقیق بیاورد و چون او زانه شد باز درباره فرزند خواب پرسیدن دید ملال خاطر مبارکش زیاده گشت اجرا و ملازمان فرمود که گمان می برم که از فرزند خود یکباره جدا مانده ام حال او از من میپوشیدند بزانو در آمدند بالحاح و شداد گفتند

خوردند و بطلاق و عتاق حوکد کردانیدند که ما بندگان را ازان معینی و خوف نیست و از حال
شاهزاده حزندا ریم و خون ازانجا کوچ کرده روان گشتند در سنگر میناج مازبقمر الدین
رسیدند و جنگ در پیوست و دیگر بار هزیمت یافته بکبرگیت و امیر اوج قرا اورا نکاشی
کرده از عقب روان شد و چون پاره راه برفتند قمر الدین باهشت نوکر باز گشت و او را
درمیان گرفته اسپش را بزخم تیر بینداختند و را نیز زخم بسیار رسید عاقبت بیاده و خسته
بجان امان یافت و دست پولاد بهادر دران جنگ از زخم سر مجروح گشته بود از قضا
دران راه افتاد پولاد بهادر خواست که آن اتش را باز نشاند و از کثرت حرکت زحمت
جراحتش زیاده شد و بآن زخم درگذشت ذکر وفات امیرزاده جهانگیر
چون حضرت صاحب قران از اتاقمر اجعت فرموده و از سخون عبور نموده بدار السلطنه
سمرقند رسید تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و اکابر و اشراف بیت
همه جامه کرده سیاه و کبود ٭ زخون دل از چشمها اندرود ٭ همه بر سر افشاندند از غصه خاک
حوخاه همه سینها کرد چاک ٭ برسم استقبال مبادرت نمودند و مجموع خلایق همه سر بابرهنه
ساخته و بلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته از شهر بیرون و از گریه در وجوخون آمدند
وخروش و ولویله بیت دریغ جهانگیر بادین و داد ٭ که شد همچو گل در جوانی بباد ٭ از الوان
کیوان گذرانیده و صدای نوحه بیت دریغ آنچنان خسرو کامگار ٭ که رفت و سر آمد بروزوزگار
بگوش سیچ طرازان گیهان گردان رسانیده حضرت صاحب قران را از مشاهده آن حال
آنچه بگواهی ضمیر الهام پذیر جهان می برد بیقین بیت خواکه نداند ازین حرکت فرزند شاه
جهان بر جهان بین او شد سیاه ٭ دو رخساره پر اشک و تن سوگوار ٭ درم کرده بر خویشتن روزگار
سرتاسر مملکت که از فرقدوم حضرت صاحب قرانی گلشن بهجت و سرای سور و سرور بانیتی
از بهول آن واقعه جانگداز دلسوز محل ماتم و انجمن شیون گشت بیت بماتم نشستند یکسر سپاه ٭
همه جامهاشان کبود و سیاه ٭ سرسرکشان گشت پا تیره خاک ٭ همه دیده پر خون و دل چاک چاک
همه انجم زار و گریان شدند ٭ چو بر آتش تیز بریان شدند ٭ حضرت صاحب قران ازین
واقعه بحکم اولاد نا اکیاد نابغایت محزون و کوفته خاطر شد اما چون رای عالی مجبول بود

باید دانست هر ممکنی را قبول واجب است و دوام و بقاء هر محدثی را مقوله ممتنعات اشارت
شمارد این و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون
مرهم این جراحت ساخت و روح روح شاهزاده سعید مرحوم انواع خیرات و مبرات
تقدیم فرمود و اصناف صدقات بمستحقان رسانید رسم آشی و طعام فقرا کین
باقامت پیوست و کالبد شریف او را کش نقل کرده در انجا بدفن ساختند و عمارتی بغایت
عالی و دلکش بپرداختند پرده خشت زبهر شش کز من مرقدی ساختند باین شابان بپرداختند
مدت عمرش بیست سال بود و از دو پسر ماند امیرزاده محمد پلطان ارخانزاده و امیر
زاده پیر محمد زبخت ملک آغاز خترالیاس پوری که بعد از وفات شاهزاده مرحوم بجهل روز
بوجود آمد و واقعه وفات او در سنه سبع و پسبعین و سبعمایه موافق لوی بیل دست
داد و امیر سیف الدین را از وقوع این حادثه خاطر از کار و بار این جهان نا پایدار
متنفر گشت و از حضرت صاحب قرانی اجازت طلبیده متوجه حجاز شد
گفتار در لشکر فرستادن صاحب قران ظفر قرین بسر قر الدین
چون حضرت صاحب قران بواسطه ملال واقعه فرزند سایه التفات از تدبیر مساعی
سلطنت و ضبط امور مملکت باز گرفت بیت که این دینی دون نیرزد بان
چه از بهر ان رنجه دارم روان ∴ برای کیی ده خاک نزند چرا داشت باید دل خود بند
چرا بهر کاری چنین مختصر ∴ دو اینده باید بهر بوم و بر عیان امرا و نوئیان در بایه
سر بر خلافت پناه حاضر شده زمین عبودیت بلب اخلاص بوسیدند و بزبان دولت
خواهی عرضه داشتند که حکمت قادر جهان آفرین تبع و تقدیر پس نظام عالم را بوجود
پادشاهان کامکار منوط گردانیده و واسطه امن و امان بنی آدم که مقصود از آفرینش اشیاء
معدلت و سیاست جهانداران رفیع مقدار ساخته بیت
اگر خنجر شه بود در نیام ∴ ز عالم بر افتد حلال و حرام ∴ و گر تیغ پلطان شود تیره رنگ
ببوشد رخ آینه دین بزنگ ∴ بود پادشه سایه ذو الجلال ∴ و زان سایه باشد جهان پر جمال
فروغی ز عدل شه گیتی آ ∴ جهان را به از تو آفتاب ∴ فلک تا بود سجده گاه ملک

بود یک بد اقتضای فلک ... همه نقد گیتی نثار تو باد ... عروس جهان در کنار تو باد
اگر پیش نهاد خاطر همایون رضای پروردگار است آن را هیچ وسیله بهتر از ... دستگیری
و رعیت پروری متصور نیست جه اکمل و اعلم اولین و آخرین افضل الصلوات و اکمل التحیات
حاصل یکساعت از عمر که بداد دادن صرف کرده شود و بر عبادت شصت ساله
و هفتاد و سالگی رجحان فرموده ... عدل کن زانکه در ولایت دل ... در پیغمبری ز نماز اول
حضرت صاحب قران بخان بندگان چون شان محض اخلاص و هوا خواهی بود بسمع قبول
تلقی نمود و روی همت بتدبیر مصالح مملکت آورده بترتیب و تجهیز لشکر فرمان داد
درین ولا خبر رسید که عادل شاه جلایر با چند کس در کوهستان قراچق سر کشته می گردد
حضرت صاحب قران بات خواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با بنجده سوار بطلب فرستاد
ایشان از سمرقند شبگیر کرده روان شدند و چون باترار رسیدند از انجا جماعتی
پیرون کرده دران کوهها بجست و جوی عادل شاه اشتغال نمودند و او را در موضع
اق سو با بدست آورده پا ساق رسانیدند و آقسو امیلیت که در پیشی کن قراچق
پاشه اند جهت دیده بانی که از انجا بطرف دشت قبچاق احتیاط نمایند و سار بوغا
که با او از جاده صواب انحراف نموده یاغی شده بود و کرنجه بعد از دو سال بهدایت
عقل بنمای باز پدرگاه عالم پناه آمد و مراحم بادشاهانه جرایمش را عفو فرموده ایالت
قوم اجاد او ارزانی داشت و رای عالم آرای امیرزاده عمر شیخ را با امیر قبوغا و آقبغا
بهادر و دیگر امرا مامور فرمود که بقصد قمرالدین روان شوند و در قلع و قمع او بجد تمام کوشیده
حسب المقدور دران باب سعی نمایند ایشان بموجب فرموده توجه نمودند تجیل مرجه بما
روان گشته در بابان تورا تو بقمرالدین رسیدند و بیمن دولت قاهره تیغ زمردفام را
در جنگ او کونیا قوت رمانی دادند و مخالف را بهزیمت انجامیده کرمانی کشته جون گاه از صدمه تندباد
وزان متفرق و گریزان شدند و چون قمرالدین بگریخت لشکر منصور ایل و الوس او را
غارت کرده با الجه و برده بسیار باز گشتند بیت سپاه شاه رعیت نواز و حشم گذار
بهر کجا که رود با غنیمت آید بار کفار در نهضت همایون با صولت

چون پیشاهنصرت شعار بعنایم پیشیار از یورش طرف جنه باز آمدند حضرت صاحب
قران نیز از آن سمت در کرباره عزیمت آن جانب فرمود و محمد بیک پسر امیر موسی که بشرف
مصاهرت آنحضرت سرافراز بود و امیر عباس و قتمور بهادر را برسم منغلای روان ساخت
ایشان بر حسب فرمان شب و روز رانده در بوغاز امکی کل بقم الدین رسیدند و بیک
مردانه او را گریزانیده ایلش را بباد تاراج برداده ند و مردمش را اسیر کرده برده گرفتند
و صاحب عنوان کامکار بنفس مبارک خود تا موضع قوجقار نکامشی فرموده رفت
در آن موضع بسامع علیه رسانیدند که توقتمش اغلن از ارس خان متوهم شده روی
امید بدرگاه عالم پناه آورده است و میرسد حضرت صاحب قران امیر تومن تمور
اوزبک را باقامت رسم استقبال فرمان داد تا او را باعزاز و اکرام تمام بیاورد و خود بساط
انداه اینانغور اجتماع نموده در اوزکند فرود آمد و از انجا عزیمت کرده قرین دولت اقبال
بسمرقند نزول فرمود و امیر تومن تمور توقتمش اغلن را بیاورد و امرا و ارکان دولت
او را بحضرت صاحب قرانی رسانیدند آنحضرت مقدم او را عزیز و گرامی داشته بکارم
اخلاق بادشاهانه در باب ترحیب و تکریم او هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت و بعد از
اقامت رسم طوی جندان مال از زر و جوهر و خلعت و کمر و اسلحه و اقمشه و اسب
و شتر و خیمه و خرگاه و کوس و علم و خیل و حشم و سایر اسباب حشمت و بزرگی باو و اتباع او
داد مما که وصفش نگنجد در بیان سرحش نیاید در قلم و او را از غایت احترام و اهتمام سربند
گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران توقتمش اغلن را بحکومت اترار و جران
عالی همت صاحب قران دریانوال تمام ولایت جران و سغناق را بتوقتمش اغلن ارزانی
داشت و چون توقتمش در انجا متمکن شد قتلغ بوغا بسر ارس خان لشکری گران بسر او
کشید و میان ایشان جنگ واقع شد و از طرفین کوشش بسیار نمودند و با وجود آنکه قتلغ
بوغا در مصاف تیر خورد و بآن زخم هلاک شد شکست بر جانب توقتمش افتاد و ایل او را
غارت کردند و او گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد آنحضرت او را زیاده از آنچه

اول اغراز و اکرام فرموده تمام اسباب شوکت و شاهی مرتب داشته باز کرد - امید و جون
بصحرا آن رسید از انجانب توختمیا بسر بزرگ ارسلان خان با جند شاهزاده جوجی نژاد
و علیبک و دیگر امرا معتبر لشکری قیاس ترتیب داده و روی انتقام بسوی او نهاده در رسیدند
بیت سپاهی کران یکدل و کینه جو سوی توقتمش اغلن آورده رو از انبوه و کثرت جو مور و ملخ
گرفتند کوه و بیابان و شخ بمیدان کین فوج فوج آمدند جو دریای جوشان بموج آمدند
و جون توقتمش اغلن لشکر خود را آراسته بمقابله ایشان درآمد و جنگ در پیوست
سپاهش هزیمت یافته رو بگریز نهادند و او گریخته بکنار آب سجون رسید و از هم بان به بهرون
کرده خود را در آب انداخت و قرانجی بهادر در پی او کرده بکنار آب رسید و دست
او را به تیر مجروح گردانیدند و او از آب بشناه گذشته برهنه و بی کس و زخم دار بچکلی درآمد
و بر روی خاک و خاشاک بیفتاد و از غرایب اتفاقات حضرت صاحبقرانی آنکه
کوبرلا پس را بجانب او روانه کرده بود که او را نصیحت کند تا در کار ملک مردانه
و دلیر باشد و در دفع دشمن رعایت حزم بجای آورده سوبه خود را ضبط نماید از قضا
امیر امیدکور را بحسب اتفاق شب در آن جنگل گذار افتاد و او از نالهٔ بگوش او رسید
و جون تفحص نمود توقتمش را دید برهنه و مجروح بخود افتاده و از خاکش بستر و خاشاک
بالین - تبلی بشته دست از جان شیرین روان فرود آمد و مراعات او و معالجهٔ
جراحتش بواجبی نموده ما حضری موافق حال و مال و مشروب و ملبوس پیش آورد و حسب المقدور
انچه وظیفهٔ اهتمام و دلبستگی بود مرعی داشت و او را بحضرت صاحبقرانی رسانید و آنحضرت
در آن وقت ظاهر بخارا را محل اقامت گردانیده بود چون حال توقتمش اطلاع یافت تجدید انجه از
مرحمت بادشاهانهٔ جنان صاحبقرانی سزد کرامت فرمود و اسباب حشمت و کامکاری
او را در کرباره کما ینبغی مرتب داشت درین اثنا امید کوکه او ماقتش منهوت بود و از امرای الوس
جوجی از اردوس خان گریخته بیامد و خبر رسانید که اردوس خان لشکرها جمع کرده متوجه اینجانب است
توقتمش رای طلبید و مقارن آن حال ایلچی اردوس خان کبک منهوت و تولوجان نیز رسیدند و پیغام
اردوس خان رسانیدند مضمونش آنکه توقتمش بسر مراکشته است و گریخته بولایت شما آمده دشمن

را بسپاهی بداد و اگرنه محل جنگ تعین کرده مقرر دان روسوی کارزار آورید حضرت
صاحب قران زمان همت جنروانه بخواب برکشاد که او بناه بمن آورده است و من
او را بخواهم داد پیت هران کز غم جان و بیم گناه ۰ برنهاد این خانه آرد پناه
اگر جان رود بر سر کار او ۰ ندارم روا بیخ و آزار او ۰ و اما حکایت جنگ اسباب آن
اماده و مهیاست پیت برو و زمن بگو پیش اروس خان ۰ زبان مرغ آبی را مترسان
دلیران مرا جنگست پیشه ۰ که شیر ایمه دشت نرم پیشه ۰ مترسد مرد کار از پیشه خود
نه شیر چنگ از پیشه خود گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بجانب اروس خان
حضرت صاحب قرانی چون ایلچیان اروس خان را باز گردانید همت عالی بتجهیز و ترتیب لشکر
گماشت امیر جاکو را جهت ضبط تختگاه سمرقند باز داشت و تمامی الوس جغتای را جمع آورده
هم در اخر روی دل متوجه ارسن خان شد ۰ ز بس جنبش لشکر بی کران ۰ زمین گشت جنبان ترازآسمان
ز دود انبوهی لشکر دست چپ ۰ شده روز روشن چو تاریک شب ۰ ز زخم سم لشکر دشت کوه
ز کوه و کمر بانگ فریاد خاست ۰ سپاهی که شد قلب از و راجنبد ۰ که داند خود او را که چون
بود و چند ۰ توان ریگهای بیابان شمرد ۰ ولی لشکر شاه توان شمرد ۰ و چون از چون گذر
کرده صحرای اترار مخیم عساکر نصرت شعار گشت ازان طرف اروس خان تمام الوس جوجی
را فراهم اورده بمعناق که تا اترار پست و بهار فرسخت رسیده فرود آمد
سپاهی چنان بیکران از حساب ۰ کران تا کران جهان چون سحاب ۰ پراکنده از خشم و دل پر کین ۰
بابر و زتندی در آورده چین ۰ روزگار خواست که گردان فشه فرو نشیند و گرمی
آتش کین بسکین پذیرد ابری برانگیخت از کران تا کران فروبسته و چندان برف و باران بارید
که اگر نه از شدت سرما بهم پیستی از جمیع جوانب زمین سیل بحیط پیوستی پیت
آب شد پیسته و زنه کوی زمین ۰ همچو لولو در آب چستی خرخ ۰ برودت هوا بحدی رسید که اعضاء
جوارح حیوانات مطلقا از مناطق تحرم اجتنبت باز ماند و این حال قریب سه ماه تمادی شد روان دو لشکر آ
بملک دو بحر بی کنار بر یکدیگر گشته دران وقت کس را مجال حرکت نشد حضرت صاحب قران مارق
تمور قتمای بهادر و محمد سلطان شاه را که از ملک هرات گریخته پیش حضرت صاحب قران آمده

بودند فرمود که بتعجیل تمام بر سر دشمن شبیخون برند و ایشان برحسب فرموده بیاده
بتاخت روان شدند و شب در آبا بسر امیر خان تمور ملک اغلن دو جار خوردند و با او
زیاده از پنج هزار سوار بود و هم دران شب نزدیک صبح جنگ در پیوست
برانیم شد مغز و بر کینه دل ز جا خاست خون و زخون خاست کل سیر تیغ چون فشان تیغ شد
دل تیغ بر تابش تیغ شد و لشکر منصور برقرار معهود ظفر یافته دشمنان را منهزم و مقهور
گردانیدند و از یزوی دشت و کشاد و شصت ایلچی بوغابای تمور ملک اغلن بزخم
تیری مجروح گشت و دفع عین الکمال را دران مصاف امیر باراق تمور و قتلغی بهادر
هر دو شهید شدند و چون لشکر ظفر قرین بفتح و فیروزی مراجعت نمودند بلیغ عالم مطاع
نافذ شد که محمد سلطانشاه بخجر کیری بشتابد و او امتثال امر نموده شخصی را بگرفت
و بیاورد و امیر مشیر نیز بهمین شغل مامور گشت و او هم شخصی را گرفته بیاورد و چون کیفیت
حال تفحص کرده شد معلوم گشت که از جانب مخالف دو بهادر نام ایشان الغ
ساتقین و کجک ساتقین با صد مرد بخجر کیری باین طرف فرستاده اند و درین ولا آق تمور
بهادر و الله داد در شهر اترار بودند و لشکر را تعاقب میدانند و ایشان را در پیرون شهر باجماعت
باغی که بخجر کیری باین طرف آمده بودند اتفاق ملاقات افتاد و قتمور بهادر نشست
کرامی دولت قاهره صاحب قرانی روی جلاده با ایشان نهاد و چون جنگ در پیوست
فریب مخالفان را هزیمت اختیار نموده عنان از جنگ برتافت تا دشمنان
از پشت روان کشته تیز شدند و صف یسال کرده ایشان بهم برآمد بعد ازان تیغ
بتدارسوز از نیام انتقام بر کشیده و رو باز کرده بر سر ایشان تاخت و دو کس از نامداران
را بینداخت و ایشان را بر هم شکست و آنچه بپای مردی سبب جان پیرون بردند خود را
در جر ها و جویها انداختند و کبک بوریجی برادرزاده اقتمور بهادر سایقن کوجک بقتل آورد
و سایقن بزرگ را هندو شاه دستگیر کرده زنده پیش حضرت صاحب قرانی
آورد و معلوم شد که اویس خان منهزم بازگشته است و قراکبک را بجای خود گذاشته حضرت
صاحب قران هندو شاه را بغایت رعایت و عاطفت خسروانه سرفراز گردانیده بنفس مبارک

متوجه روس شد و قراکیک نیز رفته بود و چون کسی از مخالفان در آن نواحی نماند بسعادت و اقبال
از آن یورش بلا سباه مراجعت نموده در جلگه کشتیل دوی تمالو خویش نزول نمود و در آنجا
هفت روز توقف فرمود بخت جوان همدم و نصرت قرین دولت فرخنده اثر
هم نشین کفار در تاخت کردن حصب صاحب قران بالوس اروس خان
صاحب قران گیتی ستان بعزم رزم اورس خان بسعادت و اقبال ثابت ارکان سوار شد
و توقتمش اغلن را با عجزی ساخته روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز رانده بس از بازده
شبانه روز صبح دوشنبه بحیر ان قمش رسید و ایل دشمن بخبر نشسته بودند لشکر منصور
ایشان را غارتیده غنایم بسیار از اسب و شتر و گوسفند برده گرفتند و از چنین اتفاق
اورس خان بی کلفت گوشش بند کان حضرت در گذشته بود و خار مخالف او
از شاه راه دولت اقبال امین برخاسته و بسر بزرگ او توختمیا جای نشسته
و او نیز درین اثنا از بی بدر برفت حضرت صاحب قرانی توقتمش اغلن را تقویت
و تمشیت فرموده بادشاهی تمام دشت قبچاق و الوس جوجی باو ارزانی
داشت و او را مجموع اسباب سلطنت و کامکاری مهیا و مرتب ساخته دران
مملکت باز گذاشت و اسب خنک اغلن نام که براق اشتیاق بای از رشک سرعت
سیرش سوختی و باد گیتی نورد جهان پای از سبکخیزی او جستن آموختی
ز اندیشه دل سبکتر بودی ز رای خردمندره جوی تر شتابنده
از نیش دهر زبون جهنده رهان و گریزنده رس باو بخشید و فرمود که برین
اسب گاه فرصت بدشمن میرسی و وقت گریز کس تو نمیرسد و عنان همت
بصوب سمرقند معطوف داشته باقبال و سعادت از دشت قبچاق معاودت
نمود و بدولت و کامرانی در اوایل سال سنه ثمان و سبعین و سبعمایه بتختگاه
سلطنت جهانبانی نزول فرمود و بعد از مراجعت حضرت صاحب قرانی جانب
دشت تمور ملک بخانی نشست با لشکر گران متوجه توقتمش خان شد و بعد از مقابله و مقاتله
شکست بر جانب توقتمش خان افتاد و بران اسب که حضرت صاحب قرانی باو ارزانی داشته بود

جان بدر برد و بس از مشقت بسیار یکسواره تنها بآنحضرت رسید و از بین نظر دور
صاحب قران کامکار آن امر نامدار سبب نجات آن شاهزاده شد همت بدرقه
حضرت صاحب قرانی سایه اهتمام بر تدارک حال توقمش انداخت و بتاریخ غره آخر
سنه ثمان سبعین و سبعمایه موافق سنه ایل سیصد حشمت و شاهی او کمان منبعی
مرتب داشته امرای بزرگ مثل توقمش تمور اوزبک و بختی خواجه بهرش و او زون تکمور و
غیاث الدین ترخان و سکی و چتن همراه او بسغاق فرستاد تا او را بخانی بردارند امرا باستقبال
مبادرت نموده توقمش را در سغاق تبل تاریخ مذکور بر تخت خانی نشاندند و در عایت رسم
بجا اورده مقرر اشارتش بامن برافشاندند کفار در طلوع اشرشاهی از مطلع افضل مانند
الی یعنی ولایت همایون حضرت خلافت پناهی و او واسط سمن سیاسل کل بامن سلطنت حضرت صاحبقران
از ریحانات حشمت مایه ملک دیان سبحانه و تعالی نضارت و طراوتی تمام یافته بود و نهال اقبالش
از رشحات زلال افضال ذوالجلال بحد اعتدال و نشو و کمال رسیده چنانکه بندگان حضرتش خان نشان گشته
بظل سعادت بر کلبس منقبت بنوازیدند شاه صاحبقران آن بنده او در جهان بادشاهان باشد
متنعم شد درخت بختش در جویبار دولت فرخنده اثمار میوه مراد بار آورد و از نخم آرزو که در دلها
امید در کشت زار قرب لیمن لدنک ولیا افشانده بود دخل انا بشر ک بغلام بحصول پیوست
و میامن اشفاق لم یجعل له من قبل سمیا شامل اسم همایون آمد کرامت و اتیناه الحکم صبیا و حنانا من
لدنا و زکوة و کان تقیا بران مرتب گشت و بتاریخ یوم الخمیس دهم ربیع الآخر
سنه تسع و سبعین سبعمایه که مفتح ایام فرمان دهی و کشورستانی و غره روزگار خلافت
و جهانبانی بود دیده دولت حضرت صاحبقرانی از فیض فضل یزدانی در بلده محفوظ سمرقند
که پیوسته سریر سلطنت بود بکامرانی بنور طلعت فرخنده فرزند ارجمند روشن گشت
که واسطه بقا و دوام جاودان امتداد وجود مبارک او شد و رابطه دوام ایام
دولت ابد میعاد شمع جمع جهانیان او شد جوانمادر مهربان شجاعت سبک تاختن
بر بادشاه جهان بخش رالب پر از خنده گشت که خورشید اقبال تابنده گشت جهانی
گرفتند بر دولتش برآمد نیاز و بزرگی منش پرستنده گشتی نشستی تا قدم در کمر داشتی

روان بر سرش خرد بیاید بزیر پیش مسک سارا بد از احسن آفتاب آفتش جون شعشعه نور از جبه خور
درخشید که میمون کند تخت را زیر تاج فرو پستدش از هفت کشور خراج در آفاق کشور کشایی
جهان دید جهان بادشاهی کند همان نظر کوکبی سعد بود که از برج اقبال شد خ نمود صورت
اوضاع فلکی در وقت ولادت خجسته اش چنان افتاده که اهل احکام بخوبی از ملاحظه ان بحصول
غایات امانی و امال و وصول باعلی مدارج عظمت و جلال بی تردد ی استدلال نمایند جه نور
ظهور از افق مشرقی که طالع می باشد تجستین دولتخانه سعد اکبر که از منظر سعادت اش در جه نظر تمام
دو پستر از یکطرف بر تختگاه سلطنت اقلیم گردون کشاده است و از دیگر طرف بر بیت الشرف
او رسیده و صاحب طالع که سعد اکبر است تا افاضت تمام سعادت را ضامن تواند شد
سعد اصغر را با خود یار کرده هر دو اتفاق در خانه امید که میزان مجموع دفعات مقاصد دینوی
و اخروی همانست جمع آمده تا صاحب طالع را مخفوف بشرف سلطنت و عز و جلالت
هر مراد که از طریق ارز و قدم در ساحه امید نهد بی توقف با چنین صور و ایسر وجوه بر منصه حصول
جلوه گر آید جنانچه هر کس از نزدیک و دور بدیده یقین مشاهده می نماید و نیز اعظم که کوکب
سلطنت و جلالت است عالی ترین محلی در فلک دران حال که انوار تدعاشر خوانند و خانه
جاه و بادشاه را همان دانند مقرر سریر سلطنت ساخته و افسر رفعت بواسطه السما بر افراخته
و صاحب آن منزل که دستور ممالک افلاکست در انجاکه نسبت با اوهم خانه است
و هم شرف در غایت قوت و بهجت بحدیست حاضر و آثار این معانی بر کافه عالمیان بی شبه و شنست
و ظاهر چنان که اختر سپیات و وقارست در رتبه رابع که خانه سکن و قرارست قرار گرفته
و ارمیده و قمر که واسطه وصول اثر علوی بسفلی و در اشمار ندهم در انجا باوج استقبالی
برآمده و بکمال بهی رسیده تا پیوسته در مقام عزت و مقر خلافت در اوج رفعت
و کمال حشمت و ابهت بی تزلزلی و تشویشی تمکن تواند بود و صحت این حکم نیز از غایه ظهور مستغنی
از کشف و شنود و بریخ خنجر دار شمشیر گزار در رتبه سابع که مقابل طالع است
و خانه بشریک منازع تیغ انتقام بزهر قهر آب داده تا هر که پای از جاده مطاوعت
بیرون نهاده سر مقابله و معارضه بر آرد بی توقف جوهر روح بدست قابض ارواح

سپار دوهر که درین معنی سکی بخاطر آورد هم در اینه حال خود صورت تقیش دیده لرزد
واز جوز هرین عقده راس که ارباب این صناعت منبع قرائش و افزونی شناسند در بیت
الملل واقع شده و عقده ذنب که مایه کاهش و کمی دانند در خانه خوف و بیم دو موضع
این اثر نیز بغایت واضحست ذلک تقدیر العزیز العلیم و گمان نمی افتد که در هیچ وقت اهل احکام
نجومی را بر درستی قواعده خویش دلیلی چنین بین بوده باشد و سخن در سهام و دیگر امارات الهیات
اثار را مستند بانها سازند نه مقتضای این مقامست با آنکه اینها همه نشانه جهلست
که مردم صورت بین از زردی قیافه و تحمین بعضی امور جزئی از و استنباط نمایند اما آنچه درین محل
انسبی شمارد اصحاب معنی رساند از نسیم گلزار هدایت اثار عندلیب شاخسار امیت جوامع الکلم
جشم توان داشت حیث قال صلی الله علیه و آله و سلم ان الله بعثنی لهذه الامیر علی راس کل مائة سنة
من یجدد لها دینها و چون محل ثبت تفاصیل مواقف و مآثر آن حضرت مقاله دوم است
و مقصود درینجا ذکر مولد همایون این حدیث در اول آن مقاله اعاده خواهد یافت
شمه از شرح آن گذارش پذیرد و من الله العون و التوفیق گفتار در زبان دادن
حضرت صاحب قرانی توقتمش خان را بجک تیمور خان و خطر یافتن بر او

در نوبت اول که توقتمش اغلان از پیش خان روی گردانیده روی التجا بحضرت صاحب قرانی آورد
اورکتمور باو آمده بود و در ان وقت که توقتمش از تیمور ملک منهزم شد
اورکتمور در جنگ افتاده آنجا بماند و اگر قوشه پیش تیمور ملک بردند و تیمور ملک خون
او را بخشیده رها کرد و بعد از مدتی که در میان ایشان بفلاکت بگذرانیدند روزی پیش تیمور
ملک خان زانو زده درخواست کرد که ایل و کیان او را باز دهند تا خانه را کوچ دهد
تیمور ملک متمسک او را مبذول نداشت و با او گفت اگر میخواهی بایست و اگر میخواهی
برو و اورکتمور در همان نشستن گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد و در سمرقند بزمین
بوس فایز گشته بغایت بادشاهانه سرافراز شد و کیفیت اوضاع تیمور ملک عرضه داشت
که شب و روز بشرب خمر و بال مشغول است و تا چاشتگاه در خوابی باشد و اگر قصد مهم ضروری
می باشد کی را مجال انکه او را از خواب غفلت بر دارد نیست این سبب مردم را امیدوار

باد نامزد و مجموع الوس جوجی توقتمش را جویا شدند حضرت صاحب قرانی کسی را بسغناق
فرستاد پیش توقتمش که روان بر سر تمور ملک خان رود و تمور ملک دران زمستان
در قرمالل قشلاق کرده بود و توقتمش خان بر حسب فرمان لشکر آراسته متوجه او شد
وچون بانجار رسید جنگی عظیم میان ایشان واقع شد و از میامن اقبال حضرت صاحب قران
شکست بر طرف تمور ملک افتاد و توقتمش خان غالب آمده در دشت بجای پدران
بر تخت نشست وارس خواجه را بر سپاهیان خبر فتح بحضرت صاحب قران فرستاد
آن حضرت از وصول آن خبر مبتهج و شادمان گشته چند شبانروز بعشرت شادمانی
گذرانیدند و از برای تعمیم سرور جمیع محبوبان و بندگان را خلاص فرمود و ارس خواجه را
بانواع عنایت و عاطفت مخصوص داشته بخلعت و کمر مرصع نوازش یافت
قرپستاده را اسب و دینار داده زهر گونه خبر پرسیار داد و او را باز گردانیدند تو
قتمش خان بسغناق باز آمد و قشلاق آنجا کرد و چون قهرمان بهار در رسید و سپاه
بپهره و دریاچین بسوی باغ بساتین کشید توقتمش خان لشکریان مرتب ساخته
روان شد و مملکت سرای و ایل و یاق مسخر گردانید و شوکت و حشمت او روی در ترقی نهاد
و از مامن تربیت حضرت صاحب قرانی تمام الوس جوجی بحوضهٔ تصرف و اقتدار
او در آمدند شرف خواهی بگرد مقبلان کرد ... که زود از مقبلان مقبل شود مرد

گفتار در ایلچی فرستادن صاحب قران گیتی ستان بخوارزم

در آن سال که حضرت صاحب قران زمستان در اترار مقابل ارس خان نشسته بود
یوسف صوفی از مآل حال نیندیشید بدفرصتی کرد و لشکر بجانب اترار فرستاد تا آن ولایت
را بتاختند و هر چه یافتند غرضه تاراج و غارت ساختند حضرت صاحب
قران جلادتی را ایلچی گری پیش یوسف فرستاد و پیغام داد که بعد از اتفاق نویسی
و پیوند موجب مخالفت چیست یوسف صوفی ایلچی را بگرفت و محبوس گردانید
وچون حضرت صاحب قرانی از آن کردار ناپسندیده آگاه شد بیت
در هر پیشه را پیش خواند بفرمود کز خانه کو سر فشاند ... سر نامه کرد آفرین خدای

کجا بود و باشد همیشه بجای کسی را که او کرد فیروزبخت بماند باو کشور و تاج و تخت
کز او یاد کیرد دماند ترشند شاید برد آفتاب بلند وزان نسبن خان را ند باسخ دهیم جواب مشک تتر
رقم بر حریر کز آئین شاهان و رسم مهان کز این قدر دانند آن نکته دان که بر ایکجی نشتر
و بند نیست جز این هر که کوید خرد مند نیست ز کوشت نیاید بسوی دماغ ز قران کریض
الا البلاغ فرستاده را کن روان بی درنک مکن تنکر عیش خود را شرنک بپیرو رنهالی
که خار آورد بشیمانی و رنج بار آورد وچون مکتوب بمهر مبارک موشح کشته قاصد
مراحل نور دبیوسف صوفی رسیانیداو بی مشورت عقل صواب اندیش آن فتح را
نزر نبند کرد و باز دست حسارت بتحریک سلسله فتنه جنبانی و توی بوغا دزد و اباجمی
بفرستاده و شتران ترکمانان که در نواحی بخارا بودند براندند و بیردند بیت
جو تیره شوند مرد را روزکار همان کند کش نیاید بکار و در اثنای آت میل امیر جانی
سیف الدین از سفر حجاز معاودت نموده باستلام عتبه حریم دولت
اقبال صاحب قرانی بی همال استسعاد یافت و احوال و اوضاع ملوک اطراف
که در آن عصر بر ممالک ایران استیلا یافته بودند بعرض همایون رسانیدند و
در همین سال حضرت صاحب قران مهد اعلی تومان اغا را که سلیل صلب
امیر موسی بود بر مقتضی شریعت غرا بعقد نکاح در آورد جهانرا ازین عقد فرخنده فال
پفزود صد کونه جاه و جلال و کمال عاطفت آنحضرت مقتضی آن شد که از برای
تطییب خاطر آن ملکه ملکی نهاد خورشید ترهبت بادی بهشت مثال ترتیب کرده
فرمان قضا و نفاذ صدور یافت و در جانب غربی سمرقند بعد دخانهاد کواکب
دوازده باغ را بهم انداختند و یکی ساختند در آن فضای عالی وجهت مطابقه اسم و مسمی بیاغ بهشت
موسوم کشت و حضرت صاحب قران زمستان در بخیر سرای قشلاق فرمود

کفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بخوارزم توبه جهارم و فتح آن

چون یوسف صوفی بای جرات از طریق مراعات بیرون نهاد و از سر غرور دست
تطاول بر کوهر حفاظی برکشاد حضرت صاحب قرانی را بر نان حق حمیت باعث قصد انتقام

کشف در شوال سال هفتصد و هشتاد هجری مطابق اول قویل بیت
وقت تحویل آفتاب بحوت ۞ این شده درج وان شده یاقوت ۞ لشکر فتح امین را بعزم
رفتن خوارزم ترتیب داد بیت لشکری از اطرف لشکر کش و نصرت بر رکاب
نه یقین بر طول و عرض ان سپه واقف نه شک ۞ از سپنان نیزها شان در خطر وی
شمار ۞ وز کرند نعل اسپان رخنه بر پشت سمک ۞ وجون بسعادت و اقبال
از قشلاق زنجیر سرای در ضمان حفظ ذوالجلال نهضت فرموده بخوارزم رسید لشکر
نصرت شعار از اسکی اکوز عبور نموده شهر را در میان گرفتند و کورکه زده سورن
انداختند و برحسب فرمان رعایت احتیاط را حصاری دیگر برافراخته دراز
جمع جوانب سوبهای خود محکم گردانیدند و هر صبح و شام سورن انداخته هر دو
روز از نهیب جنگ و پیکار زلزله در زمین و زمان می افتاد و برحسب پرلنغ
عالم مطاع جندی از سپاه ظفر پناه باطراف ان دیار تاخت کرده غنیمت
بسیار از دختران کلغذار و استران کارگزار و اسپان رهوار و شتر
و گوسپند بیرون از اندازه حصر و شمار بیاوردند و درین اثنا یوسف صوفی نوشته
بحضرت صاحب قرانی فرستاد مشتمل بر انک تا جند از طرفین مردم در عذاب نباشند
و بواسطه دو تن جندین هزار مسلمانان غرضه تلف کشته خراب کردد وظیفه انکه
ماهر دو قدم در میدان مردی نهاده بیت توکل بلطف خدا می کنیم ۞ بلوشیم و بخت
ازمائی کنیم ۞ بپیچیم تا این شتابان سپهر ۞ درین داوری بر که کردد بمهر ۞ زبانچه
جنگ کیتی فروز ۞ که پیروز کرد دکه برکشته روز ۞ که برکرد دا ارزرکه سر بلند
دل دوستان که کردد نژند ۞ حضرت صاحب قرانی را این معنی بغایت
لایم مزاج مبارک افتاد و مستبشر و مسرور کشته فرمود که من از خدای تعالی همین
می خواستم و بی توقف و تعلل از سر صدق و توکل بیت بجوشید صاحب قران
بجوش جنگ ۞ نپیچید از بر بارکی بی درنگ ۞ بخفتان بیارامت فرخ برش ۞
یکی مغفر چرمی بر سرش ۞ و شمشیر پیچه سبر حایل کرد و بسعادت سوار شده روی توجه

بسوی حصار آورد و نومیدان و امرا بش آمدند و زانوزده درخواست کردند که رسن
بندگی حضرت مصلحت نیست صاحب قران نامدار سخن ایشان القات ننمود و رسن
کشت امیر حاجی سیف الدین از غایت اخلاص و هواداری غان تماسک از دست
وقار در ربود و بی اختیار زانوزده دست در غان آنحضرت زد و بزبان دولتخواهی عرضه
داشت که تا بندگان زنده باشند چگونه شاید که بندگی حضرت بنفس مبارک خود مباشرت شود
جوچی و به تنها کند کار زار چنین دشت چندین سوار حضرت صاحب قران را نایره
غضب برافروخت و اورا دشنام داده شمشیر برکشید و حواله کرد امیر حاجی سیف الدین
دست از غان باز داشت و بای بانس نهاد و آنحضرت از سر وثوق و استظهار بتایید الهی
تنها براند تا بکنار خندق و آواز داد که یوسف صوفی را بگویند که ما برحسب التماس تو آمدیم
بقول خود وفا نمای و پیرون آی تا ببینیم که خدای راه نمای کرا نصرت میبخشد یوسف صوفی
برتپید و از کفه تشیمان کشته دم درکشید حضرت صاحب قران تحریک اورا دیگر
باره او از داد که هر که بقول خود وفا نکند و او را مرگ به از زندگانی و هر چند ازین مقوله سخنان تعجب
امیر گفتند تا باشد که ناموسش دامن گیر شده پیرون آید یوسف صوفی را محافظت جان از رعایت
ناموس اولی نمود و الحق درین معنی معذور بود که کرا شکر جمله عالم بچنگ همه پیل گردند و شیر و
پلنگ جواز دو رمند فرهنگ او نیارند رفتن سوی جنگ او از غایت شرمندگی روی جواب
هم نداشت صاحب قران کامگار زمانها توقف فرمود و چون کس از بالای بارو دم نزد
بمعسکر همایون معاودت نمود جهانیان از کمال شجاعت و دلاوری آنحضرت متعجب مانده
حسنا یشها نمودند بیت همه یکسره خواندند آفرین که بی تو مباد از زمان و زمین همه سود مندی ز کشتار تست
خورد ماه روشن کردار تست و هم در اثنار آن احوال از طرف ترمذ خربزه نوباوه بحضرت صاحب
قران آوردند مکارم اخلاق مکانه فرمود که یوسف صوفی بر ما بانشسته هست نصیبی ازین نوباوه بر طبقی زرین
زرین ضرورت نیست بنظر نی چنین بفرستیم همت بادشاهانه رخصت نداد و چون برحسب فرموده
ما زا بر طبق زرین نهاده بکنار خندق بردند از بالای بارو پرسیدند که بر طبق چیست
برنده گفت که خربزه نوباوه است که حضرت صاحب قران برای یوسف صوفی

پیشانوه است و آنرا بکنار خندق گذاشته باز گشت ایشان از پیش یوسف صوفی
برندو او از رکاکت رای خویش باور افتاده بود که از بالای باور دراب انداختند و خلق را
بدریان بخشید بعد ازان سرداری حاجی نام دروازه باز کرده با لشکر بیشتر بکار
از مردان کار بیرون آمد امیرزاده عمر شیخ با بهادران که ملازم رکاب همایون او بودند شمشیرها
کشیده حمله کردند و از اب بشناه گذشته آتش پیکار برافروختند بهر جاکه ایشان میرفتند
بی توقفی در اقفا آتش تن می سوخت تیغ در چرخ مهتاب داد سنان ماغ کین را بخون آب داد زمین از
خون بازنشناختند همی اسب بر کشتگان تاختند زخاک تبرزین و جوشن کمان زمین گشت پر لاله از
تر از آسمان همه زیر که گشته بدکوه کوه بهم بر فکنده زهر دو گروه چنین تا فروشد سپهر بلند
زشب گشت بر بافت گردون بنفش بهادران بنبرد آزمای از هر دو جانب دادی و مردانگی
دادند و بسی از سواران بخاک هلاک افتادند و مردم بسیار از طرفین زخم دار شدند
و آخر الامر لشکر نوا رزم ارزرم پشته آمده روبهزیمت نهادند و بحصار رفتند
و ایلچی بوغا و انوشیروان پسر آقبوغا کوششها دلاورانه نموده هر دو را زخم رسید
و چون ایشان را به لشکرگاه همایون آورده بمعالجه مشغول شدند ایلچی بوغا صحت
یافت و انوشروان در گذشت بعد ازان عساکر نصرت نشان برحسب فرمان جریان
منجنیق ترتیب کرده برافراختند و بضرب پسنگ قصر یوسف صوفی را ویران ساختند
یوسف صوفی را از شامده این حال دهم و هراس مستولی شد بجای دگر نقل کرد و مدت
محاصره پنج ماه و شش روز شد تا روز بروز آثار دولت و علامات غلبه
و نصرت عساکر منصور بظهوری پیوست یوسف صوفی را از اسپیتلا عوارض نفسانی
از اندوه و حیرت و خوف و ضجرت مزاج از جاده صحت و استقامت منحرف گشت
و مرضی مهلک طاری شده بان در گذشت پدرش خوف و حیرت زغم جان نبرد
سر بسپیه کشت و بزاری بمرد و این قصیده هم از نوادر اتفاقات دولت حضرت صاحبقرانیست که در ان
روز که آنحضرت تنها بر دیک حصار فرموده بود تا یوسف صوفی جنگ کند و او بیرون نیامد

بزربان مبارک راندکه هرکه بقول خود وفا نماید او را مرگ به از زندگانی وهم دران جنگ رو
تقدیر الهی وفات او برحیات ترجیح نهاد وچون گرگ فنا پیراهن حیات یوسف صفتی پاره
کردشیران پیشه ظفر و پلنگان قلعه مردی و هنر یعنی بهادران لشکر صاحب قران ناج ور
در روز چهارشنبه روی شجاعت وجلادت بشهر نهادند واز اطراف وجوانب
جنگ درانداخته حصار را خنها کردند دو آمدند چو کردند کرم آتش زرم را
فکندند باروی خوارزم را بهمانی که نام او یارکنج بود پر از درو کوهر یکی کنج بود
منحرف شد از سعی کندوران به نیروی اقبال صاحب قران شمال وجنوب وصبا و دبور
بردادین بشارت نبرد یک دور زنه تا بماهی برآمد غریو که پیروز شد شاه کیتی خدیو
عساکر منصور دست تطلط بنهب وغارت برکشادند وهرجا اسم مال بران اقدر صامت
وناطق بیافتند تاراج بردادند بقتل ونغارت برآورده دست سرای سران جمله کردند پست
زن وکودکان شان بیرون آمد اسیر بگشتند جمعی بشمشیر وتیر عمارتش را مضمون عالیها سافلها
صورت حال آمد واز اماکن ومساکنش مصدوقه اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت
الارض اثقالها مشاهده افتاد چنان بام کرده زمین بوس در
ستونها زهیبت برفته زجاه پر آورده دیوار موی بجود چو عابد که ترسد زحق خدای
واز منع مردم شده توبه کار امان رفته از قفل گنجینها وتمام اشراف از دانشمندان
وموالی وحفاظ واصناف پیشه کار را زاخانه کوچ بشهر کش فرستادند پست
زن وکودک ومردم پیشه کار برند با خویشتن بی شمار این فتح نامدار در توقیعی
موافق پسنه احدی ثمانین وسبعمایه دست داد وحضرت صاحب قران کیتی
ستان مرکب تیز کام دولت زیر ران ظفر در رکاب ونصرت همعنان
روی معاودت بپایتخت سمرقند بر سلطنت وخلافت نهاد وچون بمحل عظمت رحل
بسعادت واقبال نزول فرمودند رستان در زنجیر سرای اتفاق قتلاق اتفاق
حاصل شده زدولت انواع کامرانی داده ومهیا اسباب شادمانی
بکشاد و بربنا حصار شهر کش وعمارت آق سرا

ربعضی کتب تواریخ منقولست که مدینه کش در سوالف ایام مجمع کبار علماء اسلام بوده
از محدثان نامدار سه امام بزرگوار دران دیار توطن فرموده اند ابو محمد عبد
بن نصر الکشی و عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی السمرقندی و ابو عبد الله محمد بن اسمعیل
رضی الله عنهم و رضوا عنه و دران روزگار اهل علم ازبرای اقتباس انوار فضائل از
اطراف و جوانب بدان بلده طیبه توجه می نموده اند ازجمله ابو الحسین مسلم ابن حجاج
القشیری النشابوری با نجا فرموده و از عبد ابن حمید الکشی استفاده نموده و نسبار
ازایمه و افاضل در انجا بوده اند و همه یا در مجلس درس او افاده نموده و ازین جهته کش را
مدینة العلم و الادب لقب شد و بواسطه طراوت و نضارت بساتین و متنزهات که
بهار تا بام و دیوار ان شهر و دیار پیرزه میرود بشهر سبز اشتهار یافته و در
قدسی و تمامین و سبعمایه موافق تحسین اهل اوایل فصل ربیع که معمار بهار قوای
عمارت سبزه مرغزار برکماشت و قصر کلبن را شرفات اعضای باوج رفعت برافراخته
بمفوش فیروزه کار اوراق و شمه زرنگار کل بنگاشت بیت

معمار چمن فکند بنیاد حصار ... پیرامن شهر سبز کلزار خیار ... نکاوه و ممالکت خلد آثار ...
بر داخته قصر کل بصد رنگ ... حضرت صاحب قران کامکار ... حله دلکش کرا که بیت
بهوای فضایش جوخلد برین ... کواهی دهد عقل و دانش برین ... کلبن مشک سارا و ایلس کلاب
خونشاد رخان جای عهد شباب ... مقرسریر سلطنت کردانده نای حصار سهر شرفناد
دانرا با مراو لشکریان قسمت کرده پیت بطالعی که بنای حصار را نشاید ... بنا دنهاد
و در اندرون شهر بر حسب فرموده قضا نفاذ قصری اساس افکندند که خوانین آفاق
و رداخته کنت بیت علوی کنگره اش بغایتی رسید ... که آسمان ازا رشک اختران افکند
شب سیاه فروغ بیاض دیوارش ... موذنانرا از صبح در کمان افکند
بخوف فرو شد صد بار و هم در اندیشش ... که ماکمند بطرجون بران توان افکند
عمارتی رفیع باین بدیع که معمار قدرت و النقاش تمثیلها باید و انا لمورثون ابداع
و الارض و نقوشها فنعم اجر العاملین بردا حینه مهندسین سالک خورده کردون بنای

در باب توجه جانب بهراة برسبیل مشورت سخن بمیان آمد و قرار بران شد که
نهضت یورش بهراة حاضر شود علی بیک این معنی را التزام نموده بعهود و مواثیق مؤکد
گردانیدند مرحمت حضرت صاحبقرانی امورا بصنوف عنایت و برّیت سرفراز داشته
بخصوصیت مراجعت کرامت فرمود و او بمحل خود معاودت نمود بیت

جوزا بانعام خسرو سرفراز شد ... بمنزلگهی خویشتن باز شد

اقتدار در عنفوان شباب حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه را از جاده اعتدال
زانوار مشکبار کلمات بنوی مصطفوی حیث قال صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی
یحب معالی الامور و یبغض سفسافها روشن میشود که تمامی همت بر کرسی کامرانی
و سایه التفات جز بر عظایم امور و کرایم مهمات نیندازد و در هر مقصد از مقاصد
و مطمح نظر قصد و نیت ساخته بفرود از ان نپردازد بیت

صاحب تا نشنود صدای خرفروشی ... سر بخن آنرا نکند لاتوسطوا عندنا الصدور دون العالمین ادلة

سر نیاید و از او تمارا و طمار و اقتدار ذوی الاقدار نوا عنیز از موادی نیست
کردن جز انهم جفای زمانه را ... منت جز کشیم بهر کار محتصر ... دریا و کوه را بگذاریم
سیمرغ و ارز بر پر آریم لحرکوا ... یا بر مراد بر سر گردون بای نهیم ... یا مردوار سر بنهیم
هوش روزگار نرسد لاجرم جون بدارج دولت حضرت صاحبقرانی نعوذ بالله
همایون بمراقی و معارج پادشاهی و جهانبانی عروج نمود علو همت و غیرت سلطنت
حکم سر السلطان ظل الله در و انمیداشت که دیگری را در آن منقبت متعالی منزلت مشارکت
و مساهمت تواند بود و از آنسنه و افواه استماع افتاده که بر زبان عالی همت
حضرت بسیار گذشتی که عرصه ربع مسکون در خور آن نیست که آزاد و پادشاه باشد
و سلطان یکی بسزد که خدای جهان یکیست ... دنیا به نزد همت فرزانه اندکست

در آن روزگار بایران زمین در هر مملکتی طایفه خروج کرده بودند و اساس سلطنتی انداخته
بتمادی ایام فرصت قوت و مکنتی تمام یافته و رایت استقلال و استبداد بر افراخته
و بر ولایت روز افزون آنحضرت تسخیر و ضبط ممالک توران بپرداخت و تمام الوس

خفتای و انوبین جوجی در تحت نصرت کماشتگان کل مبالش قرار گرفت روی عزم قضا
امضا بصوب لسنجر ایران آورد در حریف همان سال بجنبل موافق سنه اثنا وسبعمایه
فرزند ارجمند امیرزاده تیرانشاه را چنانکه هنوز در سن چهارده سالگی بود بحکم المثل
فی الخبر مثل الاسد بحکومت خراسان مفرد فرموده و امیرجهانگیر برادر امیرحاجی برلاس
و امیرحاجی سیف الدین و امیراقبوغا و امیرغیاث عباس و محمد سلطانشاه و قمارجی برادر
تموکه و بابان بهادر و رسن بوغا برادر سارابوغا و تیرحسین بسلامس و حمزه بسامرسوی
و محمد قرغان و سارق الکه و مظفر بسراوج قرا و دیگر امرا با بنجاه قوشون سوار که از لشکر
نصرت شعار اختیار فرموده بود ملازم موکب همایون گردانیده بنمه را خانه کوچ بصوب
خراسان روان ساخت شعر قاد الجیاد لخمس عشر حجة ٭ ولذاته اذ ذاک ما شغفا
بیت شبنشه جو شایسته بیند پیر ٭ سزد کر برارد بخورشید سر ٭ شاهزاده سلیمان
برحسب فرمان بان سپاه گران در ضمان امان و حفظ کلاءت یزدان غنان
یکران ظفر جولان بجانب ایران معطوف گردانیدند زتوران دلیران جانش
شتابان بایران نهادند رو ٭ سپاهی جو مور و ملخ بیشمار ٭ همه تیغ داران خنجر گذار
جو لشکر سوی رود جیحون رسید ٭ غبار سواران بگردون رسید ٭ بفرمان شهزاده داده
مهندس برآورد دست هنر ٭ بکشتی پلی بر گذار کلف ٭ کشیده جو تارب آلغ
ز جیحون بران پل زعون آله ٭ گذشتند بیوبم تور اسپاه ٭ و با پیرو دستان
در بلخ و شبورغان شادمان و کامران گذرانیدند و در اواخر زمستان
عیش اتباختند و مال بسیار و اسب و نعمت بیشمار فتوح روزگار عساکر نصرت شعار شدت
شد ار فرمان شاه نوخواسته ٭ زبس خواسته لشکر آراسته ٭ ز اسب و ز مال و ز کنیزان
پیه گشته از بس غنیمت غنی ٭ و چون آفتاب بنمه چوت رسید علی بیک ایلچی فرستاده
در بایه پیر اعلی عرضه داشت که اگر حسب فرموده رایت ظفر پیکر بطرف مراه
بنده میان بندگان سته عساکر منصور را عرخی باشد غلامی کم لشکر شاه ٭ برکاب
گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران سعادت قرین با یران زمین

در اوایل قوی بنل مطابق و اخر پسته اشین و ثمانین و سبعمایه بخوی علی صاحبها افضل
الصلوات والسلام بقرب فصل ندیع ربیع که سلطان عدالت شعار بهار لشکر
ریاحین و ازهار را در عرصه گاه فانظر الی اثار رحمت الله کیف یحی الارض بعد موتها
احضار فرموده و تمام روی زمین را از گران تا بگران بساط صنع و ابتنا فیها من کل زوج بهیج
تسخیر فرموده پست سلطان ربیع را جو عدالت ایمن ، بگرفت بخوزمی همه روی زمین
در هر طرف از سبزه سپاهی اراست ، و زمعدلتش گشت جهان خلد برین ، حضرت
صاحب قران گیتی ستان عزم توجه ایران جزم فرموده باحضار عساکر و کتائب از
اطراف و جوانب فرمان داد و بیش از جمع آمدن سپاه متوکلا علی الله بمبارکه طالع
روان شد پست اسب دولت زیر ران چتر ظفر بالای ، فتح نصرة بیش و لبس عن الهی الظهر
و عساکر منصوره از هر طرف و هر جوانب متوالی و متعاقب بموکب همایون می پیوست
جودشت از کیا کنت جون بنان ، به پیوستند گردا گرد تیمور ان بیان ، سپاهی پایه تر کمان گرین
همه تیغ داران خاور زمین ، زختلان و از ترمذ و ویکرد ، زهر سو شده لشکری گرد
رخاور بخندند تا باختر ، تو گفتی که گیتی بر آورد سر ، زمین از ان سپه راهی نیافت
ران بوم کس جای فتن نیافت ، و چون بعد از چند گوچ پست سوی چغتای سید بان لشکر
شاه صاحب قران دین ور ، کاردانا بگشتی و زورق ، جسر بستند بر گذار زدق
زاب جیحون گذشت و ایمن ، در خراسان فگند شایخ ، تمام عرصه دشت و صحرا از خیام
و اعلام و طویله و سپاه و بنه و بارگاه مالا مال شد پست زبس کثرت خلق و جوشن سپاه
سر اپرده و خیمه و بارگاه ، جنان گشت گیتی ز نزدیک و دور ، که ره بسته شد بر صباو دبور
زمین گشت جنبان جو ابر سیاه ، تو گفتی همی بر نتابد سپاه ، و چون حضرت صاحب
قران با خود رسید از صدق نیت و صفا طویت بدیدن بابا سنکو که
از زمره اولیا و اصحاب جذبه بود فرموده و او از سر جذبه و جنون که داشت سینه
کوشت بطرف آنحضرت انداخت انحضرت انرا بشکون گرفته فرمود که اتبعنا
خراسانرا که سینه روی زمین گفته اند بما ارزانی خواهد داشت و همچنان شد و از انجا

بسعادت و اقبال روان گشت از کوچ و نزول ان کثرت بی اندازه مصدع و قلق ان
زلزلة الساعة الشی عظیم هر روز از تازه مشاهده میرفت و از خروش کوس و کرنای
و غریو کوره و فغان جلاجل و بین درای صدای فحوای یوم ینفخ فی الصور ففزع
من فی السموات و من فی الارض در گوش کیوان می افتاد و ملک محمد برادر ملک
غیاث الدین که در قلعه سرخس بود چون توجه رای کشورکشای واقف گشت
احرام اخلاص بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بغرسباط بوسین فایز شد بانواع نوازش
و سیورغامشی مشرف اختصاص یافت و چون بعد از قطع مراحل و منازل در رود
بمرغاب اشتها تر یافته گذشته در جگدالیک که یازده فرسخی هراتست نزول فرمود
کس بطلب علی بیک فرستاد تا سپاه جمع آورده هرچه زودتر بموکب ظفرقرین
ملحق گردد علی بیک جهره عهد را بناخن بیوفای بخراشید و در اطاعت و فرمان
و تهاون ورزید و بای جسارت از سر غرور برتر از حد خود نهاد و ما انگه خود نماید
فرستاده را بی اجازت مراجعت نداد و چون ملک غیاث الدین بر علی بان رودی نشان بود
از سر بدالان ابتراع نموده بود و بسیاری از لشکر او در انجانب بودند حضرت صاحب
قران عنان عزیمت بصوب جام و کوسویه تافت تا لشکر انجانب بملک ملحق نتوانند شد
و چون بکوسویه رسید بهلوان مهدی که سردار انجا بود استقبال نموده بغرسباط بوس
سرفراز گشت و اما علی انجا را از عبور عساکر گردون مآثر ضرر نرسید و صاحب قران
دین پرور باک اعتقاد بعزم زیارت مولانا اعلم اورع زین الدین ابوبکر تایبادی که از
علماء متورع آنروزگار بود تایباد فرمود و بصفا نیت و خلوص طویت بخانقاه
روزگار در یافت و مولانا رشادالیه زبان بنصیحت گشاده الحضرت را سخنان شنود
فرمود آنحضرت او را وداع کرد بسعادت و اقبال بازگشته متوجه هراة شد

گفتار در تسخیر قلعه فوشنج

چون رایت فتح آیت بقلعه فوشنج رسید عساکر نصرت نشان بر حسب فرمان قلعه را
مرکز وار در میان گرفتند و چون در خندق حصار آب بسیار بود سه روز توقف کرده

اسباب پیکار و تحصیل آلات فتح حصار اشتغال نمودند بروز چهارم که سلطان مهر
بخش نور است تخت از سپهر ۰ متسخر این قلعه سربفلک ۰ براورد تیغ شعله‌ار
برلنغ عالم متاع بنفا دیوست که هرکس از مقابل خویش روی اقتدار و قوت بحصار
اسلحه پیکار برافروزند و به تیغ ابدار آتش بلا در دمن خاکسار بادیار را بشعله قهر بسوزند
بیت سیه کار پیکار بر ساختند ۰ کورکه زده سوراخ انداختند ۰ جوغنده شیر و جو
کسی را بند جان ز فرمان در لغ ۰ بهادران سیاه بنا جها و جوبها جون بادوران
خندق گذشته بخاک ریز حصار برآمدند و آتش فنا در خرمن هستی مخالفان زده آب
بر خاک هلاک ریختند و خاک وجودشان بباد نیستی بردادند حضرت صاحب قران که پیوسته
بجوشش توکل و مغفر توفیق آراسته بود بی جبه پیک دکله کرد حصار میگردید و دلاوران
رود آزمای را برخنک تحریص فرموده ۰ در حضور مبارکش اسارا قوی بازه و قدر یکیا اندازه
می نخشیدند و از بالای حصار سنگ و سرجون قطرات باران از ابر مطیر فرو می بارید
جنانچه دو تیر بسر حضرت صاحب قرانی رسید پت زیکان پولاد در عقاب ۰
سیه گشته رخشان رخ آفتاب ۰ و امیرزاده علی بسر امیر موید که همان منقش نگاه
جون حضرت صاحب قران آراسته بود و انکو تمور بلکوت و عمر بسر عباس و مبشر و
دیگر بهادران بسروی مردی و مردانگی پیش رفته بفصیل رسیدند و دست و جلادت
زده بفصیل برآمدند هرچند از طرف دشمنان تیر و سنگ بریشان بارید روی
شجاعت برتافتند بیت لشکر خسرو دین در ارتهکام نبرد ۰ هرچه مقدور بسرت
وانچه در جنگ بباید همه میدانسته ۰ که بجز نام نمودن که ندانستندی ۰ و بیشه شجاعت
و مردی شیخ علی بهادر و برادر کوچکا و سلطان خواجه و بکه و میرک بسر ایلچی بسمر کن
کشیده بدست دلاوری حمله کردید و یکبار رو بدروازه نهاده از آب خندق بگذشتند
و بقوه بازوی کامکار و شمشیر صاعقه کردار تا در دروازه رفته با دشمنان درست
و گریبان شدند و ایشانرا مقهور و منکوب کردانیدند در دروازه باز کشادند لشکر
منصور از اطراف جانب رخنها کرده بقلعه درآمدند و بقیه السیفی که از مخالفان

برگشته بانده بودند مجموع بتیغ انتقام نگذرانیدند و دست تسلط بغارت و تاراج
برآورده قلعه را از هرچه ببرداختند و خراب ساختند بیت و ثر تو ده خاک و انباد جمله بلاک
انی نخت خجسته احسن الله جزاک ۰ و امین فتح ارجمند نزدیک ارکان هوشمند که اشارت
زبان بر مزد ریابند نشاریت بود عظیم بند کان حضرت صاحبقرانی راجه اول جایی که
در فاتحه عزیمت فتح ایران زمین همت انحضرت متوجه تسخیر آن شد این قلعه بود و حقیقت انکه
حصنی بود بغایت حصین باره اش از بلندی سر بر کشده و فصیلی در غایت استحکام
پیرامن ان کردانیده و استوار یش بمرتبه که حصاری بر روی زمین بان محکمی میسر نبوده
هیچ جا ندیده بیرونش خندقی عمیق و آب بسیار مخوف و اندرونش کوهی ابنوه از
مردان کار بالات و اسلحه کارزار و ذخیره بیشمار مشحون و با این همه خنک اول
که سپاه نصرت پناه در انداختند باسانی مسخر شد و این معنی بروفق فرموده الکریم
الکتاب علامت انست که تمام ممالک ایران باندک زمانی بی تکلفت و زحمتی تحت تسخیر و تصرف بندکان بکامکارش قرار یابد و آنچه در اول امر رو نمود و اخر کار همان بود
بیت دیده می باید و کرنه هرچه ظاهر میشود ۰ سر عالم سر بسر در روی هوا کرده اند
و درین قضیه دفع چشم زخم بدر الیاس و بعضی لشکریان هنگام جنگ در آب خندق غرق
شدند بیت پسندا گرچه در آتش نهند ور آنست ۰ سپند لشکر صاحبقران در آب سوخت

گفتار در تسخیر قلعه هرات

چون خاطر مبارک حضرت صاحبقرانی از اندیشه قلعه فوشنج به پرداخت عنان عزیمت
بجانب هراة معطوف گشت و ملک غیاث الدین را دلو غرور با استواری حصار
و بسیاری اعوان و انصار فریفته اسباب مقاومت و مقابله مهیا و اماده
بود در روز چهارشنبه که لشکر ظفر قرین بانجا رسید باغات را خراب کردند و دلو
بر انداختند و شهر را از اطراف جوانب در میان گرفتند و کوركه زده سور انداختند
و بر لیغ همایون صدور یافت که در مقابله حصار خندقی بر غایت حزم را و ورده
سازند امر عایا را با متثال ملتوی نمودند و حضرة صاحبقرانی سوار شده ببغاوت و اقبال

شهر و بارو و دروان میفرمود و مداخل و مخارج انرا بنظر احتیاط مطالعه
مخالفان
مینمود مگر این بسته در دروازه بکشادند و جماعتی غوریان بهمه مردان کار و پیل افکنان بیرون
سکار بیرون آمدند و جنگی عظیم در پیوست بیت حدت دندان رمح زهرهٔ جوشن درید
صدمهٔ آسیب کرز تارک مغفر شکست ۰ شصت پیغام تیر خطه جان فتح کرد
قارش
دست بایمای تیغ مغز سر شکست ۰ امرا نامدار و بهادران تیغ گذار بخصوص
بر لاس در آن جنگها مردانه کردند و دشمنان را تا دروازه رانده ایشان را مقهور و
مغلوب گردانیدند و خلق بسیار بقتل آمدند بیت شد از کشته ریسته بالا بلند و
تبار اج جان مرگ بگشاد دست ۰ ببارید چندان نم خون تیغ که باران نیسانی نیارد
چون جهان از ماتم کشتگان بلاس سیاه شب در کردن انداخت از سیر و
ظلایه برکاشتند و از هر دو طرف تا روز باس داشتند و بهادران لشکر منصور تعویذ ها
و حرزها گرفته هیچ دقیقه از شرایط حزم فرو نگذاشتند بیت دگر روز چون کند لاجورد
بر آورد بنمود یاقوت زرد ۰ سپاه نصرت پناه سوار شدند و صف کشیده
بر ارجصار بایستادند اما آنروز اتفاق جنگ نیافتاد بیت چو شوشت سر از بس بر نفاغ
شده صفت چرخ طوطی هجو زاغ ۰ جنان تیره گیتی کهار ک جوشن ۰ ز بس تیر کاره نبرد نکوش
فوجی محالفان از دروازه انصاری که در سهرند بود بقصد شبیخون بیرون آمدند و سه کس را
بقتل آورده بتعجیل باز گشتند و سوی حصار شتافتند بیت دگر روز چون چشمه آفتاب
فرو شست از چشمها گرد خواب ۰ شه خاور ابر برده بالا گرفت ۰ زمین از تری تا ثریا گرفت
جاشتگاه رو جمعه لشکر ظفر قرین بیت همه سر ز خشم و دل آکین ۰ بابروی مردی در افکنده چین
اهنگ جنگ کردند ۰ جهان شد بر او ای بوق و سپاه ۰ نمیدید رنها و نداز آهن کلاه
تو گفتی زمین شد سهر روان ۰ همی بارد از تیغ هندی روان ۰ ز گرد سواران هوا بست میغ
درخشنده چون برق بولاد تیغ ۰ زمین شد بکردار کشتی زآب ۰ تو گفتی سوی جنگ دارد شتاب
امیر اورسن بوغا و مشوره داده برادر مبشر با فوجی از لشکر نصرت شعار در زیر حصار ایستاده
بسعی مینمودند که بالا برآیند و دشمنان از بالا حصار کوششها مردانه میکردند و در

محافظت اطراف وجوانب آثار جلادت ومردانگی بظهور میرسانیدند صاحب
قران کامکار بسعادت واقبال سوار شده بنظاره کارزار ومشاهده کوشش
ازمایان تیغ گذار فرمود بهادران بصرة این را که همیشه در معارک وبهالک جانبازی
وسلندازی عادة جلادت ایشان بود از شکوه حضور مبارک انحضرت نیروی قوت
یکی هزار شد ودست برد نمودند که ناسخ آثار رستم واسفندیار گشت فرمان قضاجریان
از انحضرت صدور یافت که از اطراف وجوانب جنگ سلطانی اند احته حمله آورند
امیر ایکو تمور ومبشر وسوبجک بر اوزخای بهادر بیتوقف پیش رفتند ودلاوران از هر طرف
بپای دیوار حصار درامدند تیر وسنگ ایل حصار را بسر ملک بدوش سر گرفته
بپیش رفتند وبزد با نها برباد ونهاده بالا رفتن گرفتند وچند دلاور نیز در یک
کوشک مرغنی از ممری که آب انجیل بشهر درمی آمد درامدند وچون شهر سد نسار گرفته
بود مردم از حال یکدگر خبر نداشتند وانروز ملک غیاث الدین نرسیده دروازه که
در سر پول انجیل بود بنفس مبارک خود کوشش نمود اما حرکت الدنوحی نبود
فایده بران مرتب نشد از بردلان عساکر منصور اول کسی که از روزگار قصب السبق فرو گذاشت
شد وبفصیل درامد خلیل لیاول بود واقران براثار هریکه از مقام خود حمله آورده
جنگکنان بفصیل درامدند وبهادران در دروازه حون دل دشمنان شکسته ماندند
حصار بختند ومانند باد خزان که برگ ریزان ریزد ومخالفان را از بالا پاره پاره
بنشیب بام وشورا نداختند بیت هرکه کردن بچد از صاحبقران سورا وبام تنش نان سود
چون سپاه بهبنگین بشتافتند دشمنان از سور بام افتادند ملک غیاث الدین از نهیب استیلای
آن سپاه آتش اهنگ پیروزجنگ بگریخت وبشهر بند اندرون درآمد عساکر منصور
قریب دو هزار کس از لشکر او گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند مراجعت نمود
بشکرانه فتح وفیروزی خواست که اهالی ان مملکت از آسیب قهر سپاه قضا
نهیبش امان یافته بسلامت بمانند رقم عفو بر صحایف احوال ایشان کشیدند ولغو مود
حکم واجب الاتباع بکرر نفاذ می شود که هرکه در مسکن خود آرمیده بفصیل وباره نزود

و اهل و اولاد او در امان باشند و هر که خلاف او ورزد هر چه بیند از خود بیند و
ازان گرفتگان را نوشته ارزانی داده رها کنند بندگان حضرت بر خست فرمود نفیدم
رسانیدند و چون اجماعت خلاص یافته بجای خود بازگشتند و بحصار در آمدند و رعایا
و سکان شهر از ان حال واقف شدند گوشها کاشانه غنیمت شمردند دست از فضول
باز داشتند و خیال بیهوده از سر بیرون کرده پای در دامن کشیده سلامت
بیت سلامت از طلبی از فضول دست بدار ، وگرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار
و چون ملک بحصار اندرون در آمد خواست که جاره سازد و باز طرح مقابله اندازد در
منادی داد کردن که مردم بفصیل و باره برآیند و در محافظت سعی نمایند هر چند
بدر بازار و محلات بگردیدند و او از رسانیدند کس التفات ننمود و بهیچ سخن تکلس
نشنود ملک دانست که جز تسلیم چاره نیست سه روز مادر خود را سلطان خواتون
دختر طغی تمور خان و پسر بزرگ خود امیر محمد را و اسکندر شیخ که کوندار نسل بود همراه
کرده بحضرت صاحبقرانی فرستاد تکارم اخلاق خسروانه ایشان را بنوازش و رتبت
اختصاص بخشد و ملک زاده بخلعت و کمر سرفراز گردانند و ایشان را استمالت فرموده
گردانند و فرمود ملک را بگویند که بیرون آید که اگر بمقابله و مقاتله اصرار نماید فرسهر
شود موجب تخریب مملکت و تضییع اموال و دماء اهالی ان گردد و زر و مال ان
ملک باشد و اسکندر شیخی را باز دانست و احوال و اوضاع از و استفسار نموده فرمان
اندرون خبایه واقع بود اطلاع یافت و کشکاب زاغار و نزول همایون
سلطنت گردانیدند و ملک غیاث الدین روز دیگر تهیه سرون آمدن مشغول شد و روز
یکشنبه از حصار و مضیق بندار بیرون آمد و چون بشرف بساط بوس استسعاد یافت
پای ادب در جاده انقیاد نهاده زانو زد و سر تسلیم فرود آورده بندت خضوع و
خشوع در دامن اعتذار و استغفار او بخت پیت بداندیشه را چون شد آشفته بخت ،
بیامد سر افکنده تا پای تخت ، زبانرا بپوزش بیاراسته ، ز کردار بد عذر ها خواسته
حضرت صاحبقرانی او را امان داده نوازش نمود و بخلعت خاص و کمر مرصع مخصوص

فرموده بازگردانیدند روز دیگر سادات و مشایخ و ایمه و اشراف و اکابر
آمدند و غرب ساطبوس دریافته بوظیفه دعا و ثنا قیام نمودند و این فتح ارجمند
در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمایه موافق یون بیل اتفاق افتاد و رایت نصیره بنصار
از اکاکوح کرده بشرقی هراة بمرغزار کهدشتان نزول فرمود و چند روز توقف نمود
خزاین و ذخایر که ملوک غور بسالها اندوخته بودند فرمان داد تا از زیر کونه کنج اکنده بود
زدینار و زکوهر نایسود، زتخت کیانمایه و تاج و زر، کمرها مرصع بدر و گهر
ززرینه آلات سیمینه طرف، زسر کونه کون تحفهای شگرف، زدیبای رنگین حریر و رما،
زدیگر نفایس زانبار ما، بفرموده شاه مردان کار، شتر ها کشیدند در زیر بار،
بصحرا کشیدند انها همه، روانست حکم شبان رمه، و بر لبغ لارم الاتباع بتحریص
حصار سپهرون و ابذرون هراة بنفاد پیوست چو شهر از خزاین به پرداختند
حصار شش سپهر اسپر بلند، حصاری که بدکهنه و سالخورد، همانرا که از نو ملک زاده
همان و همین باز زین گشت راست، که صاحب قران اجنین بود خواست، و بر سم اما می مبلغی زر بایلچی
حواله رفت و بچهار روز نقد شد و مولانا قطب الدین پسر مولانا نظام الدین که
مقدم ایمه علمای و آن مملکت بود دوست که خدای معتبر را از شهر ولایت تعیین
کردند که باکوح بشهر بنزروند و دار و غه ترمذ تموتاش که برادر زاده امیر قبوغا بود بنقل
ایشان باز فرستاد و در وازها از انکه مغرق با هن و مزین بنقوش و کتابه بکشن نقل کردند و الی
یومنا هذا در انجا منصوبست و ملک را حصاری دیگر بود در غایت محکمی و استوار
که از اشکالجه میخواندند و امان کوه نیز گفتندی و به پسر کوچک خود امیر غوری که او را
در دلاوری و مردانگی و کاردانی و فرزانگی بر امثال و اقران خود فائق میدانستند
سپرده بود صاحب قران اشارت فرمود که برو و بشرط راپاور و اگر بیاری
تو نیز قلعه در ایی نجنبند با شد خود مشاهده نمای ملک بموجب فرموده بیاری
اشکالجه رفت و اندیشه را بر حل آن اشکال گماشته بسر احسن بند پسر فرود آورد و بسعادت
بساط بوس ساید و او نیز از عواطف پادشاهانه و بخلعت و اعزاز گرامی گردانید

کمار در توجه رایات نصرت ایات بجانب طوس و کلاه
چون خاطر خطیر حضرت صاحب قران از بن قضایا بپرداخت امیر جهانشاه جاکو را
با جمعی از سپاه ظفر پناه جهت تسخیر نشابور و سبزوار بجانب روانه گردانید و قضیه
علی سبک وجهه همت عالی شده عنان عزیمت را بصوب کلاه و طوس معطوف داشت
وچون در راه مزار صاحب الدعوة ابو مسلم مروزی رحمت الله علیه رسید بکمال اخلاص و صفا
عقیده باعث اقامت رسم زیارت شد فرود آمد و استمداد همت نموده از حضرت
حی لایموت تعالی و تقدس نصرت و تائید خواست بیت خدای جهان را ستایش نمود،
بدرگاه او دست حاجت گشود، بهر کار از و خواستی یاوری، کرو وید پیروزی و
و علی سبک را اوازه توجه الحضرت سیل اضطراب و اضطرار در خانه ثبات و قرار انداخته
بود و با دلی در کشاکش امید و بیم بدو نیم روی مطاوعت و انقیاد بمعسکر ظفر
نهاد آورده درین اثنا برسید و گرد خجالت و انفعال بر چهره حال نشسته بسر و طوس
استعداد یافت و خواجه علی مؤید سبزواری نیز چون از توجه لشکر منصور آگاهی
یافت بی توقف بدرگاه عالم پناه شتافت عاطفت خسروانه بهر دو را بنوازش و عنایت
و اکرام مخصوص گردانیده کمر و شمشیر داد و خلعتهای فاخر بوشانید بر ایشان رحمت
باز کرد، همین با سمارز سرفراز کرد، کمر داد و شمشیر و تشریف خاص با بدو پیوستن مخصوص
و از انجا بسعادت و اقبال شده بجانب اسفراین که کماشتگان امیر ولی داشتند
روان شد و مقارن وصول کوکبه مردم هنوز بتعیین بورت و مقام و اندیشه نزول
و ضرب خیام مشغول بودند حکم جهانمطاع بنفاذ پیوست که کار شهر بسازند عساکر
شعار نه توقف جرمها و سپرها کرفته روی بحصار نهادند و رسیدن و فتح کردن یکی بود
حصار را زخمها کرده درامدند و خلق بسیار بقتل آوردند و عمارات مطلقا از حصار و
خانه و مسکن و مکاشانه باز نماند همواره کشت پیوست جوقه سپاهش بر او ردست،
همه خلق شد کشته و شهر تست ۱ حصار و پیوت و مساکن نماند، بجز نام از اسفراین نماند
حضرت صاحبقران ایلچیان نزدیک امیر ولی فرستاد و محصل رسالت آنکه اکونون اندیشه
باحراز سعادت بساط بوس شتابد بعنایت و عاطفت مخصوص کشته رفعت و ترفع

ماند و اگر تقاعد نماید و نیاید در محنت و بلا رروی خود کشاید امیر ولی در تعظیم و توقیر
ایلچی شرایط ادب بجا آورده نوشته که همراه داشت ببوسید و بر سر نهاد و
اظهار متابعت و انقیاد نموده بلدن و دولت ملازمت دریافت و عده داد و
بیت که از من ببوسی زمین شاه را ۔ فروزندگی افسر و گاه را ۔ بکسر شناوزمن عرض دار
کزین برنیاید بسی روزگار ۔ که برحسب فرمان صاحبقران ۔ بیایم ببندم بخدمت میان
و صاحب قران کامکار از انجا بیاسائید رور دکار و بسلاق اغوبا قرا ایلچی فرمود و چند
روزی آنجا دمادم اسپان و دیگر جهار پایان لشکریان بیت قران مرغدار جوضلدر ای
براسوده فربه شدند و قوی ۔ براسوده فربه شدند و قوی ۔ و ران خاطر ایلچی
در اثناء این احوال از مالی خوارشه که پیش ازین سبق ذکر یافته بقتل امیر حاجی برلاس
و ایدکو برادرش حباره نموده بودند جمعی اشرار را بقتل اوردند و عاطفتاو بناها
این موضع را بمحمد درویش امیدکو و علی درویش سپرده میرحاج ارزانی داشت و الی مناسب تصرف متعلقان
اینست گفتار در مراجعت صاحب قران کشورگشای عدو بند بدار السلطنته
حضرت صاحب قران بمبارکی و طالع سعد از انجا نهضت فرموده و ممالک خراسان را که
بتحت تسخیر و تصرف درآمده بود ضبط و نسق نموده ملک راه و دیگر حکام ان ولایات را
هریک بجای خود مقرر داشته باز گردانید و امیر شیخ سبزواری را که پیش از فتح خراسان از
ملک گریخته بود و بناه بندگان صاحب قران اورده و سالها بدولت ملازمت رکاب نموده
استعفا یافته منصب بشوائی سبزوار ازو خواست و تا بان بهادر داروغه
آن ولایت ساخت و روی توجه بتخت سلطنت بناه آورد کیوان در هفتم ایوان
پیسپهر بهر غبار از برجم رایت رفعتانیش می افشاند و برجیس در شستم بارگه منبر
اخضر کردون دفع چشم بد از ان یکاد ینخواند شحنه بنجم حصار فیروزه کاخ اسمان
بدخواه دولت پایدارش را از دار ملاک و نوار می اویخت و جمشید خورشید در
جهار بالش چرخ جهارمین زواهر جواهر اجلال و مکنت بر فرق فرقدان کار تاجوران می نهم
نناره بیخت شاهنشه ای در هوم عشرة سرای سمابرده سکاه راست کرده عنان و ادر

نوای تهنیت این فتح بزرگ در داده پیت رسید خسرو صاحب قران همیونی زمان
خجسته رایت و رای کرینده نام نشان ، جهان بکام و فلک بنده ملک دای
امید تازه و دولت قرین و بخت جوان ، فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار
سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان ، و تیر و سپر از بالای دوم پیر فلک زیر نگین
و قلم زبان تحریر و تقریر بر ثنا و دعا گشاد و پیت خراسان چنان شد جهانرا ورست
بصاحب قران داده اند ار نخست ، جهان هفت کشور و را بنده باد
سرش برتر از ابر بارنده باد ، همی روز روشن فزون باد بخت
بداندیش او را نکون تاج و تخت ، برید تیز کام ماه ارنخستین کشور هفت اقلیم
بعلوی ناخ زرین و سپر سیمین هلال و بدر عظیم جلال و قدر او را ساخته و طنطنه او را
ساخته طرقوا طرقوا در عالم انداخته رایت ظفر پیکر شش با سن ابن و یکین بسپهر قمر قید در عنبر
موکب همایونش دیده امید ایام از ان دیار را روشنائی بخشید و فیض سدر بیغ عدل و احسانش
فاطبه سکان و قطان مملکت را فرا رسید پیت کس از اهل شهر و ولایت نماند
که منشور احسان او بر نخواند ، و رفیقان بلده فاخره بخارا فرموده بساط
اقامت بسعادت و سلامت بگسترد و قشلاق در عین کامرانی و شادمانی انجا
کرده پیت بر کف نهاده جام می ارزو مدام ، دست امید در خم زلف عروس کام
و امیر زاده میرانشاه که بر حسب فرموده بشرف رفته بود و برادر ملک غیاث الدین ملک
محمد را کرفته بشهر فرسناده و قشلاق انجا کرد ذکر وفات آنکه بیکی
زمانه را از طراوت کلشن ارایستان دولت و حشمت و نضارت روضه
این بهجت و عشرت عرق غیرت در حرکت آمد و بر سم اوضاع عالم که بحکم تقابل
اسماء الهی سرور و غم و سور و ماتم بهم باشد پیت کنج و مار و کل و خار و شادی
کرد بلا ، بر ساحه احوال این فرخنده فال نشاند و حضرت صاحبقرانی امر این عصمت
دختر ی یوقطمش نام که او را بزبان عطوفت و نازبه آکه بکی خواندی کوهر داه

با محمد بیک بسر امیر منوسی در سلک ازدواج کشیده و با نوی با جمال و کمال جشم زمانه و
روزگار در رهبج عصر از اعصار ندیده و نشنیده پیت بهشتی بدار ایستبر نخلد
جو خورشید تابان بخرم بهار، روانش خرد بود تن جان پاک، تو گفتی که بهره ندارد ز خاک
حسن سیرتش که با زیبای صورتش جمع بود دوز ریاض خاطر فیاض حضرت صاحب قرانی
بهمه تخم محبت و مهربانی کاشتی لاجرم الحضرت او را بیش از اندازه دوست داشتی
و در اثنا ران احوال نهال مزاج غنچه کلبن اقبال و شعبه دوحه سلطنت و جلال از
اعتدال انحراف یافته غرض مرضی صعب طاری گشت و وجود دلپذیرش از حضیض صحت
و حله سلامت عاطل و عاری ماند و چون وقت نزول امری که شاه و گدا از و عاجز
و توانا در وجوب قبول آن یکسانند رسیده بود چند در معالجه سعی نموده سید مقتدا بتقاضای
را بمقتضای اجل موعود باز داد انا لله و انا الیه راجعون و از و یک پسر ماند نام
سلطان حسین پیت جهانا به بر و دلش در کنار، و ران بس ندادی بجان زنهار،
نهانی ندانم ترا دوست کیست، برین اسکار ابباید گریست، حضرت صاحبقران که
قوه و تمکینش بمکام وقوع وقایع و مصایب نحوای پیت عالم علوی و سفلی را بر سوگ
من نکویم که هرگز بر تسلم از زوال خویش، بزبان راستی و درستی یادرسانیدی از
حدوث این واقعه ناپایه جنان متالم شد و متغیر که یکباره عنان التفات از دنیا و مافیها
جهانی را از ان مصیبت جگر سوزانده اند و زجامه جاک و تارک بر خاک سیاه نشستند
و بلاس سیاه در کردن افکنده از بس گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه بیکران اندختند
پیت جون سعوا زدیده گردون بگیرید ماه روی بکند ز هر کیسو بنر ماه شب جامه سیه کرد در ماتم
بر زد نفسی سرد و گریبان بدرید ماه و بر این شرع مطهر پیت تجهیز و تکفین فراخور کرده
بیت تن شاه و ارش تختی ز زر، مرصع ز هر گونه در و گهر، بشستند خود با گبود آب
نهالیست کفنی ز باغ بهشت، کفن کرده از پرنیان و حریر، بر آموده کافور و مشک و عبیر
نهاده تنا بوت از چوب عود، سپرده برضوان رب ودود، بگشت برده ایوبش حمت کنار
نهادند در مدفن نامدار، ز نور رضا باد روشن روان، بخلد برین شاد و خرم بمان جاودان

حضرت صاحبقران بعد از اقامت رسم و آئین تعزیت و اطعام فقرا و مساکین
لروح روح نازنین آن مرحومه را انزلها الله تعالی من فرادیس فی اعلی علیین دست
تصدق صدق نیت برکشاد و غمام انعام عاشر باریدن گرفته از فیض خیرات
و مبرات بکافه ارباب استحقاق آن مایه خواسته ناخواسته رسید که بوسیله تقریر و تحریر
شرح عشر عشیران نتوان داد بیت بخندان عطایا بدرویش داد
که از جذر و جوش توان کرد یاد، و درین اثنا از طرف خراسان خبر آمد که علی بیک با
امیر ولی متفق شده او را بران داشته است که لشکر بدر سبزوار کشد و علی موید
را محاصره دهد حضرت صاحبقرانرا از واقعه فرزند عزیز صورت بی ثباتی و کم اعتباری
دنیا بنوعی در نظر بصیرت نقش بسته بود که تمام عالم و ما فیها بر دیده همتش هیچ
می نمود تا بعربده یک دو بدمست که از نشوه شراب غرور در بزم پندار و هوس
بیخودی کنند چه افتد مصراع آیا تو کجا و ما کجائیم، اصلا آن حکایت ملتفت
الیه رای منیر نگشت و از ورود آن خبر در حال سعادت مالش هیچگونه بتبدیل
و تغییر راه نیافت یعنی بیت سرای که باید شدن زان برون، نیرزد بخندن فسوس و فسون
و چون از مشیمهٔ مشیت ازلی دین و ملک توامان آمده اند و ضبط امور ان برادر بی
معاونت این خواهر متمشی نمی گردد مهد علیا قتلغ ترکان آغاکه خواهر حضرت صاحب
قرانی بود و از و بسین بزرگتر قوت تحمل این اوضاع نداشت در حضرت برادر زبان
اشفاق بنصایح دلپذیر برکشاد که چون واقعهٔ ضروری که سبب ملالت و سامت
خاطر خطیر است بهیچ تدبیر تدارک پذیر نخواهد گشت جانب رعایت مصالح مملکت
بیکبارگی فروگذاشتن هرآینه بقصد بلاد و تفرقهٔ و بریشانی عباد منتهی شود از
کبوت صواب عاری می نماید دل میارک ازان اندیشه می باید برداخت و بخاطر
مازندران و کلاه نهضت نموده جمعی را که از سر غرور پای جسارت از جاده مطاوعت
و ضبط امور مملکت و کفایت مهمات سلطنت را وجهه همت بلند جناب ساخت و بجانب
برون نهاده دست بی باکی برآورده اند بهر عقوبت که ارزان صعبتر نباشد از

قتل ونهب وتخریب اماکن ومساکن ازپی جنان کردن که عبرت وپند دیگران
کردد تا هم گناه کاران بجز ازخود رسیده باشند وهم بی گناهان نیکبخت بموجب
السعید من یتعظ بوعظ غیره بوسوسهٔ دیو غرور ازراه نروند وخود را ودیگران
درمعرض بلا وعنا نیندازد بیت برو دشمنان را جنان کن ادب
که یابند امان دیگران ازغضب، بدی را بجز اهرکه بیند که چیست، بکرداربیشش
نباید کریست، مودای این کلمات چون منشا ایش محض نیکوخواهی ومهربانی
بود درخاطر خطیر صاحب قران جهانگیر تاثیر کرد ودواعی نهضت بادشاهانه
درحرکت آمد حدود وعزیمت صوب خراسان ومازندران تشیید فرمود
بیت پیل را هندوستان آمد بیاد، باز آغازی جهانگیری نهاد
کفتار درلشکرکشیدن حضرت صاحب قرانی بایران زمین نوبت ثانی
حضرت صاحب قران درمیان همان زمستان بجمع سپاه فرمان داد ولشکرآسمان
جنبش ستاره عدد برآراسته بارزوی سعادت ازبخارا بصوب ایران زمین
نهاد نسیم فیروزی ازطرهٔ پرچم برایت نصرت شعارجون بادنوروزی ازرواح
کلزار مشام روزکار را مشک آکین کرده وانوار فتح وظفر ازماهیچه اعلام ظفر
پیکرش مانند بارقه حسن ازچهرهٔ سروقدان ماه منظر دیدهٔ دولت را
روشنائی بخشیده بیت زتوران برآمده لشکر بارهوش
بایوان کیوان رسیده خروش، سپاهی بجنبید کزحصر آن، یقینم که عاجز بماند کمان
زهرسوشده انجمن فوج فوج، جودریاکه خیزد زهرکونه موج، کرده دلاور جوشیر ژیان
همه دل برازکین ایرانیان، چنین لشکر باجنان بادشاه، روان شد شتابان بعون الله
جوآمد بآمویه لشکرزدشت، کرانجا زجیحون بباید گذشت، بکشتی درآمویه پل ساختند
نهنگانش بپرداختند، چوانپستن پل کشادند راه، ازان آب بگذشت شاه وسپاه
جهانگیرصاحب قران سرفراز، بایران زمین لشکرآورد باز، نهیب سپاهش بهرمرز وبوم
فتاده زچین تاباقصای روم، کراوکردی ازمشرق آهنگ غرب، عدوخواب آشفته دیدی بجنب

وچون از راه ماخان عبور نموده حوالی کلاه مخیم عساکر گردون مآثر گشت امیرزاده
مهرانشاه با سپاه ظفر پناه از سرخس آمده بمعسکر همایون پیوست وملک غیاث الدین
با لشکر از هراة توجه نموده بار دوی همایون ملحق شد وعلی بیک پیش از وصول رایات
نصرت آیات تعلقات خود را با اهل ولایت بحصار کلاه درآورده بود بیت
زیم سپاه انچه بود دش یله، همیونان واز کوسپندان کله، زخیل وحشم انچه ازان دامنگ
بحصن کلاه اندر اورد پاک، صاحب قران کامکار را ملاحظ علاقه پیوند تحریک سلسلهٔ
عاطفت کرده نخواست که علی بیک وولایتش مصب سیل قهر وسخط گردد پیش او کس
فرستاد که سبب این خوف وهراس چیست می باید که اندیشه خطا اصلا بخاطر راه ندهد
وباستظهار تمام بی حجاب بیاید تا قضیه بمخالفت نینجامد واگر نه هرچه بیند از خود بیند
لقد اغدر من اندر علی بیک را چون هنگام فرونشستن جواغ دولت بود بانوار مصباح ان
نصایح که از مشکوة مرحمت تافته بود در راه بجاده صواب نبرد وبر وفق ساوی الی جبل
یعصمنی بشت بندار ومنی بحصانت ومحکمی کوه کلات باز گذاشت وباحراز سعادت
ملازمت نشتافت بیت کسی را که روز بداید بپیش، به پیچد سر از راه بهبود خویش
حضرت صاحب قران از صوب کلات مراجعت نموده به کرّن که از توابع ابیورد است
نزول فرمود بلشکر منصور چار رسانیدند که عنان عزیمت بجانب ولی معطوف خواهد گشت
یا غلط داده بچنبر بکلاة راند بیت چو من بر ابلستان خواست شد، جب انداخت آوازه وراست شد
علی بیک واتباعش را از مراجعت رایت فتح آیت ازان صوب وآوازهٔ توجه مازندران
امنی حاصل شده بود ومجموع کله ورمه واسپ کوسپند ودیگر جهارپایان از حصار بیرون آورده
ودر علف زارها رها کرده وتمامت آن عرصهٔ غارت وتاراج گشته فتوح روز کار لشکر
ظفر شعار شد ودر مقابلهٔ دروازه کلات که مشهور است بدروازه جهارده جهت نزول
همایون شاه قبهٔ بارگاه باوج سقف فیروزهٔ فام گلشن ماه برافراخته شد ورمح سنجق ظفر
پیکرش در ساحهٔ دولت فروزده پای قرارش چون خار بر کار بمرکز زمین استوار
گشت بیت فروزد بماهی وبرزد بماه، بن نیزه و قبهٔ بارگاه،

وسپاه فتح آثار کلابزا جون حوادث روزگار از اطراف وجوانب فرو گرفتند امیرزادهٔ
میرانشاه در برابر دروازهٔ دِیهج نزول فرمود امیرزادهٔ علی که پسر امیر موید ارلات
بود در کنار نهرهٔ فرود آمد حاجی سیف الدین در بندار غونشاه را محل نزول ساخت
وامیرزادهٔ عمر شیخ بدروازهٔ دیگر رایت جلادت برافراخت نهیب صولت آن
دلاوران قیامت آشوب ارکان تمکین عنی بیک را متزلزل گردانیدند واز سر عجز
واضطراب بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت که از افعال نابسندیدهٔ خود خجلت زده
وشرمسارم ودیگری انکه بی تمهید معذرتی بخدمت شتابم وسعادت بساط بوس دریابم
ندارم اگر مراحم بادشاهانه مساحمت نماید وانحضرت یانفری اندک بدروازهٔ تشریف
فرماید تا بنده بدولت پابوس سرافراز گشته ودست فراغت بدامن عفو گناه سوز
زده جرایم وزلات را باعتذار واستغفار متدارک نماید حضرت صاحب قران از کمال
مرحمت بی پایان ملتمس اورا باسعاف مقرون گردانیدند وروزی تعیین فرمود با پنج
سوار بدر حصار تشریف حضور ارزانی داشت وآن حصار راراهی بود باریک وتنگ
بردرهٔ هولناک که تیغ کوهش درسمک ازسماک گذشته بود ودرعنق بسمک رسیده ومسافت
میان نشیب وفرازش از ثری تا بثریا کشیده بیت

بیخش بنشیب برده آهنگ ۔ زان سوی سمک هزار فرسنگ ۔ تیغش بفراز برده خرگاه ۔
زان سوی فلک بالهاراه ۔ علی بیک راجون آمدن انحضرت باندک نفری معلوم شد
شرارت نفس وخبث طبیعت بلکه عدم دولت وقلت سعادت اورا برآن داشت
که اندیشهٔ عذر ومکر کرده جمعی بدفعل رادرکمین گاهها برگماشت که اگر مجالی یابند از بیرلی
باکی دست بازی کنند وخود بعهد وفا ننمود وبیرون نیامد غافل ازین معنی بیت
کانرا که هست حفظ الهی نگاهبان ۔ از گردش سپهر نیابد بروزیان ۔ کاخ سعادتی که شد از فضل حق بلند ۔
از منجنیق حیله نیاید برو گزند ۔ حضرت صاحب قران بعد از زمانهای که در وعده گاه
توقف نمود مراجعت فرمود از حمایت عنایت ربانی برجهب وجلنامن بین ایدیهم
سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لایبصرون بر اندیشان گور بخت حال

آن نشد نه در آمدن و نه در باز گشتن که دست از خطا کرده بیک سر مو آسیبی رسانیدیت
انرا که خدا نگاهدارد، ورشنگ آسمان ببارد، حاشا که باور سد کرنزی، و شفته شود زنا پسندی،
لاجرم انحضرت بسعادت و سلامت بلشکر همایون باز آمدیت جهانجو فرود آمد از کوه بر
برقسند کردان بانیزه بر، کرقسند یک یک بر و آفرین، که ای ناموز شهریاری کزین، چه به زانکه باز آمدی بدرست
باب مژه رخ جایست شست، وچون نقض عهد و عذر اندیشی علی بیک بظهور پیوست نائره
غضب حضرت صاحب قران برافروخت و بر لیغ همایون بنفاذ پیوست که لشکر منصور
بسنگ در اندازند و اشارت علیه صادر شد که بهادران دلاور از محلی چند معین حصار
کلات برآیند سپاه ظفر پناه بامتثال فرمان اگر جان سپاری بر بستند و هر کس از موضع
خویش پیش رفته انچه در وسع مکنت و مقدرت او بود کوشش نمود و در اوایل
ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و سبعمایه موافق آیه تیل شب سه شنبه جماعتی از مکریان
و لشکر بدخشان که ایشان در کوه روی باکبک دری برابری کردن عار شمارند و در مکر
کردی از بهلوی مساوات زدن باز نک و بلنک دارند فرمان شد که بحصار برآیند آن گروه
فی الحال روی جلادت براه نهاده هم دران شب بکوه برآمدند و جمعی دیگر نقاره
فرو کوفته و برغو کشیده بدروازه رسیدند بیت زبانگ نیزه میان دو کوه، دل گرگس اندر هوا شد ستوه
سوار و پیاده بزرین کمر، همه تیغ دار و همه نیزه ور، روان اندر آمد آواز ها کوه، دران رسیده میان دو کوه
حضرت صاحب قران جمعی از دلاوران لشکر را اختیار فرموده از پیش خود
روانه داشت و جماعتی از بهادران و مقربان مثل آقتمور بهادر و یکو تمور از راه
دیگر بکمر کوه برآمدند و آقتمور دشمنان را رانده به قلعه برآمد که برمخالفان مشرف بود
و ایکو تمور بسر خصم که در مقابل او بود نیزه رسانید و دیگر بهادران و دلاوران آزمایان لشکر
ظفر قرین هر کس از جای خود حمله کرده مقابل خود را برانداند و بر بالای کوه برآمدند بیت
زبس نعره و ناله کوه نای، تو گفتی جهان اندر آمد زجای، همه سنگ مرجان شده خاک خون
بسی سروران را شده سرنگون، ز خون چشمه گیتی همی نم گرفت، ز پس کشته بشت زمین خم گرفت
و عاقبت الامر دشمنان بیچاره بجندکس پیش رفته بودند و در کمری ایستاده دشمنان بزان ش جمله

کردند حضرت صاحب قران جمعی از دیران لشکر را بفرستاد تا مخالفان را برحم تیغ جان
شکار و نیروی بازوی کامکار منهزم و متفرق گردانیدند و عساکر منصور چون آفتاب
وقت ظهور از کوه برآمدند و دشمنان مقهور و منکوب گشته بتضرع و زاری امان طلبیدند
علی بیک را کار و اضطرار بآستان رسید و باز از در استکانت و انکسار در آمد و گفت
حضرت صاحب قرانی فرستاد و به تشفیع و تضرع درخواست کرد که لشکر منصور دست از قتل
و ستیز از جنگ و خونریز باز کشند تا من فردا بای اطاعت و انقیاد بیرون
آمده زمین عبودیت را سجده گاه جبین فراعت و مسکنت سازم و برین منوال
پیمان را بایمان مغلظ موکد گردانیدند و نیک روز محمد شیخ حاجی را که از اعیان امراء
جون غربان بودند با دخترش خواند سلطان که نامزد امیرزاده محمد سلطان شده بود
بفرستاد و ایشان در مقام ادب زانو زده زبان تضرع بشفاعت برگشودند
عواطف بادشاهانه درخواست او را بحسن قبول تلقی نمود و باز عهد علی بیک را
در محل اعتماد و اعتبار آورده فرمان داد که سپاه نصرت پناه دست کین از پیکار
باز داشته تیغ انتقام را در حریم در نیام آرام دهند و از نجا موید و مظفر بمعسکر
نصرت مقر معاودت نمود و بسعادت نزول فرمود و نیک روز محمد ملازم رکاب
همایون بلشکرگاه ظفر پناه آمدند و روز دیگر چون سلطان سیارگان بر سریر چنبر فلک سوار
شده افسر استعلا و اقتدار بر افراخت و مخالف سیاه اوی شب خوار و زار گشته
مغز مسکین از سر بینداخت بیت خور از کوه بفراخت زمین کلاه شب از سر بینداخت شعر سیاه
حضرت صاحب قرانی مخصوص بتایید آسمانی سوار شد و در دروازه کلات را از فر حضور
سعادت گستر غیرت حصار فیروزه کار رخ اخضر گردانید علی بیک ببای ضرورت و اضطرار
از حصار چون مار از پوست بیرون آمد و روی تضرع بخاک استکانت نهاده
بگناهان خود اعتراف نموده و بجای مراحم بادشاهانه توسل جسته امان جان طلبید
و چون منشوران حاجتش در ایوان عفو بتوقیع انجاح موشح گشت و دل از جان
برداشته راه کرباره برابید زندگانی بست زبان معذرت بخواهی گشاد

که امروز از ملازمت رکاب همایون معاف باشم تا فردا باردوی اعلی شتابم و سعادت
بساطبوس دریابم سعادت مرحمت حضرت صاحب قرانی آن ملتمس را نیز رقم اسعاف کشید
و عنان سعادت بصوب معاودت پیچیده بمنزل مبارک خویش فرمود علی بیک را
چون روز اقبالش بشام زوال رسیده بود بخت برگشته هیچ حال نمیگذاشت که قدم
توفیق برطریق صواب استوار دارد بیت هرکرا از بخت وارون روز دولت شد سیاه
طالع شوریده نگذارد که آرد سر براه، باز اندیشه خطا پیش نهاد بندار باطل کرده
در شب راه نهره و دیگر محرمها که عساکر منصور از کجا برآمده بود ندمحکم کرد انیدو کشف کرد
از سر در حصار سنگین کشیده دیگر عهد بشکست و یاغی شد و من یجعل الله له نورا فماله
من نور حضرت صاحب قران بعد از چهارده روز از کجا کوچ کرده بحصار قهقهه که در میان
باورد و کلات واقعست و خراب بود فرمود بعمارت او فرمان داده سپاه بناه بدو شبانه
روز انرا معمور ساختند و حاجی خواجه را با جماعتی از مردان کار در انجا بنشاندند و سیور
غتمش خان و امیرزاده علی و کلانتر بهادران شیخ علی را با تومنهای خود از جانبی دیگر
بحافظت راههای کلات تعین فرمود تا از جمیع جوانب راه آمد شد ایشان بسته
آن حصار را مثل گرد ار محبسی سازند که نه هیچکس بیرون تواند آمد و نه کس پیش ایشان
تواند رفت یا چیزی تواند برد بیت از اکه دل ز صدق و صفا زندگی نیافت
در کوریه و کج دمی سر دمی زند کفتار در فتح قلعه ترشیز حضرت صاحب قرانی
چون حصار کلات را بحسن تدبیر مدفن مخالفان مرده دل ساخت بمکنده انداخت صواب
انجام را برگنکره فتح قلعهٔ ترشیز انداخت و روی عزیمت مبارک بآن صوب آورده
رایت نهضت همایون برافراخت و از سبی دیان گذشته به خبوشان درآمد و مهد
علیا دشاد آغا را بوسط عارضهٔ مزاجی که طاری شده بود بجانب سمرقند باز گردانید
و در همان خط آفریده کار بیت نوخنده تر طالعی شد سوار، جهاندار صاحب قران کامگار
بدولت روان کشت بانگرش، سپهر و سپهر آفرین یاورش، جوجوشنده بحر و خروشنده سیل
بتشویش آمد و هم و برگ رحیل، بعون الهی جوانی رسید، سپه کرد قلعه رده برکشید

وقلعه ترشیز رضی بود نامدار و حصاری بغایت محکم و استوار در ولایت قهستان بلندی
باروی آن بمرتبه که پاسبانش اگر بکنگره بر آمدی از آسیب شیر فلک در خطر بودی
و ژرفی خندقش بحیثیتی که اگر در نیش سبزه دمیدی از تعرض کاوزمین امان نیافتی
از پهنای خندقش عقاب بیک پرواز نتوانستی گذشت و مرغ بر کنگره اش اگر توانستی
رسید از شدت حرارت آفتاب نتوانستی نشست بیت فلک مثال حصاری که سد اسکندر
بدی بنسبت او نسج عنکبوت تراز، بغایتی زبلندی که عقل نتوانست، بکند فکر فکندن بام حصار
زحکمی بطریقی که منجنیق سپهر، بسنگ حادثه کاهش نه کمندی از دیوار، و می نتوان آن حصار
دران روزگار رسید بدیان بودند که ملک غیاث الدین ان قلعه را بامیر علی سدیدی
سپرده بود و سدیدیان جماعت غوریان بودند به بهادری و حصارداری مشهور و در
واقع ایشان طایفه بودند در شیوهٔ شجاعت و بهادری بحد کمال و در دلاوری
و پهلوانی بی شبه و مثال و قلعه از کفایت و تدبیر ایشان از ذخیرهٔ بسیار و انواع
آلات حرب و اسباب پیکار مالا مال و کردهی ابنوه در انجا متحصن شده مستعد و آماده
قتال و جدال بیت چنین حصار که یارد گشاد جز ملکی، که پیش خدمت او بست
روزگار کمر
چنین سپاه که یارد کشید جز شاهی، که شد درست بدو رسم دین پیغمبر، صاحب قران کامگار ملک
غیاث الدین را فرمود که اینها نوکران تواند و این قلعه تو بدیشان دادهٔ چون تو مطاع امر
و حکم باشدی ایشان چرا سر باز می زنند ملک غیاث الدین گفت که از بی عقلی و ملک
ببای حصار رفت و چندانکه ایشان را نصیحت نمود بسخن ملک از قلعه بزیر نیامدند
فرمان قضا جریان نفاذ یافت و لشکر گیتی ستان قلعه را محکم گزار در میان گرفته
فرود آمدند و تومانات و هزار جات سوبهای خود را مرتب و متحکم گردانیده بکینک
مشغول شدند و با انکه آتش میوهٔ زمستانست ایشان در تابستان که مردم از شدهٔ حرارت هوا
می سوختند بوسیلهٔ آتش پیکار می افروختند و حضرت صاحب قران هر روز سوار شده
گرد قلعه بر می آمد و مداخل و مخارج را احتیاط می فرمود مهندسان کاردان بر حسب
فرموده منجنیقها بساختند و عرادها راست کرده برافراختند و فرمان شد تا بقیه آن

جیره دست نقب در خندق بریده انرا از آب خالی ساختند و در زیر حصار تنبها بنیاد
انداختند و عساکر گردون مآثر از اطراف جنگ در پیوسته دست بردهای مردانه می
نمودند و اهل حصار نیز در مقابله کوششها دلاورانه نموده انچه غایت شجاعت و نهایت
مردانگی و جلادت تواند بود بتقدیم میرسانیدند بیت
کردها کرده چشم گیتی کور، کوششها کرده کوش گیتی کر، تیغ چون مور کشته چون لاله
روی چو گل شده چو نیلوفر خار پشتی شده زنیزه و تیر، اجل جان شکار عمر شکر
تا خر الامر اعوان دولت روز بروز بر زیاده بزخم سنگ منجنیق و عراده باره و فصیل
حصار را چنان در هم شکستند که مصدوقه فجعلنا عالیها سافلها مشاهدت افتاد
سدید یازا از ان حال بشت دل بشکست و دریافتند که اقبال حضرت صاحب قرانی
امریست آسمانی و مقاومت با آن دولت بجلادت و بهلوانی ممکن نیست از در عجز و
ناتوانی در آمده بجان امان خواستند و زبان تضرع و انکسار بعفو و عذر و اعتذار
بیاراستند عواطف خسروانه ایشانرا امان بخشید و بعنایت و استمالت ایشان را امیدوار
گردانید ایشان از قلعه بیرون آمدند و بسعادت بساط بوس استسعاد یافته بمراسم
بندگی و خدمتکاری قیام نمودند صاحب قران کامکار چون در ایشان آثار مردانگی
و فرزانگی مشاهده فرموده بود همه را بانواع تربیت و نوازش مخصوص داشته فیروز
غلات و انعامات بادشاهانه ارزانی داشت و بضبط و محافظت حصارها و قلعها
سرحد ترکستان نامزد فرمود بیت جو سلطان کند بنده را پسند، میان بزرگان شود دیر بلند
و چون ایشان تجانه کوچ روانه آنجانب شدند داروغگی ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بسارق
اتکه مفوض گشت ذکر رسیدن ایلچی فارس در مغولستان و ایلی فارس جلال الدین شاه
شجاع که غزه جبین دودمان مظفری و واسطه عقد ملوک آن دیار دران روزگار او بود
از اشاد ملهم دولت بعرض اخلاص و هواداری بندگان پایه سریر اعلی مبادرت نمود
و عمر شاه که از وجوه امراء او بود با مکتوبی مضمونش بود از دعا و ثنا عوض ضراعت
و دولتخواهی و اختصاص روانه درگاه عالم پناه گردانیده و بر سم

پیشکش بهمی طرایف و تحف از جواهر نامدار و لالی شاهوار و قناطیر مقنطره از زر و
دینار مقرون بصنوف اقمشه فاخره و منسوجات و اجناس ثمین و اشیای تازی با
برگستوان و استران رهوار با زینهای زرین و استرکاب و قطار بار خوبتر نفیس
و آلات گزین و سراپرده سقرلاط و خرگاه و خیمه و سایه بان همه از نفایس اقمشه در
غایت تکلف و تزئین مصحوب آن فرستاده بفرستاد و چون عمر شاه بدرگاه
سلطنت پناه رسید بشرف بساط بوس مستسعد گشته رسم انجا مشی بجای آورده
و مکتوبی که همراه داشت بعز مطالعه نواب کامیاب رسانیده تحف و هدایا که آورده
بود بعد از عرض تسلیم بندگان حضرت کرد صاحب قران کامکار او را بنواخت و بانواع
احسان بی دریغ از زر و خلعت و اسب گرامی بلند پایه ساخت و جواب مکتوب مشتمل
بر فنون عنایت و عاطفت کرامت فرموده او را مقضی الاوطار امیدوار باز
گردانیدند و کس خود را با بسی هدایا و تحف همراه او بپیش والی فارس فرستاد
تا او را بعواطف و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخته مخدره برده عصمتش را جهة
فرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد پسر امیرزاده جهانگیر خواستگاری نماید و اساس مودة
و مصادقت که درمیان آمده بقرابت و مصاهرت موکد گشته استحکام پذیرد و استمرار
یابد بیت محبت بپیوند چون شد قوی ، شود تازه شاخ امید از نوی
گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب مازندران چون حصار ترشیز بر حسب دلخواه بندگان
حضرت در سلک تسخیر انخراط پذیرفت و در ربقهٔ تصرف کماشتگان انضباط یافت
رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار بصوب مازندران روان شد بیت
از صف لشکر فکنده جنبش اندر دشت و کوه ، وز تف خنجر فکنده جوشش اندر بحر و بر
و چون از راه رودخی عبور نموده کبود جامه و شاسمان مخیم نزول همایون گشت والی
مازندران امیر ولی از اطلاع بران معنی دهشت و حیرت شامل حال خود یافت
و از حقوبان خود امیر حاجی و دیگر نزدیکان را بانواع پیشکشها از اقمشه و تحف و هدایا
بفرستاد و بساط اعتذار با قدام تخشع و انکسار پرده بعاملان دیوان [illegible]

عرضه داشت که ملکی درخواست همین است که بنده را درین محال معاف خواهشگر منصور
درضمان تائید رب غفور عنان توجه ازین دیار برتابد تا مکینه را سکینه امن واطمینان
حاصل شده بخاطر گشاده احرام کعبهٔ اقبال دربندد و از عقب شتافته زمین عبودیت را
بجبین اخلاص بفرساید و بقیه عمر بکمر خدمتگاری را زیور میان بختیاری ساخته بمراسم
جان سپاری قیام نماید بیت یکی بنده باشم بدرگاه شاه، بخدمت ببسته میان سال و ماه
کرم پی دریغ انحضرت صحیفهٔ ملتمس او را رقم اسعاف کشیده و از خزانه سماحت خسروانه
قامت حاجتش را خلعت قبول پوشانیده بیت کرم بین که دشمن چو کرد التجا
مراد دلش سر بسر شد روا، و درهمان اثنا از کلات خبر آمد که شیخ علی بهادر کمرها و محرها
آن قلعه را تحقیق کرده شبی بی آنکه امیرزاده علی را آگاهی دهد با جندی از تو کران
خاصه خود نهفته بحصار کلات برآمد و چون هوا از غبار ظلمت شب تیرگی داشت راه
گم کرده بکمری بلند باز خورد و دشمنان واقف گشته بشتاب درآمدند و کمرها و گذرها گرفته
مدافعه و مقابله را آماده شدند جهان پهلوان روی شجاعت بایشان نهاد و از طرفین
سورن انداخته جنگی عظیم درپیوست بیت زپس خودش برافتاده کوه را لرزه
زپس نهیب فرو رفته آسمان را دم، زبان کردان چون زلف دلبران در تاب، دهان مردان چون چشم غلمان بی نم
تا در آشیان ترکشها از طایر تیر نشانی مانده بود زاغ کمان از هوای دست
دلاوران گوشه گیر نشد و تا زبان تیغ در کام انتقام سراسر دندان نگشت
بهادر لعزاسختی جزده و دار و گیر دلیذیر نیفتاد بیت تیر جان یافته زوصل کمان
تیغ باریده خون زبحر نیام، آن نشسته چو نور در اصداق، وین روان همچو روح در اجسام
وچون جعبها از تیر چون کف کرمان از دنانیر خالی ماند و تیغ سپر چون دل اهل هنر
و احوال مردم دانشور شکسته و متبرکشت و بسیاری از مردم طرفین بری شدند
و جمعی از سر خیره اندیشی بای صلاح درمیان نهاده بدستیاری توفیق آب تسکینی بر آتش
فتنه افشاندند و غبار بلا که باد حمله برخاش جویان از خاک معرکه برخاسته
بود فرو نشاندند و از جانبین عهد مصافات بستند علی بیک و شیخ علی بهادر

ملاقات کردند و برسم مصالحت یکدیگر را کنار گرفتند و دوحشت و کدورت از میان برخاسته
از عناد و ستیزه کنار جستند و علی بیک او را بخانه خود فرود آورده آنچه از لوازم اعزاز
و جانب داری تواند بود بجای می آرد و با او طرح مصاحبت شبانروزی در انداخته
چشم آن دارد که بوسیلهٔ شفاعت او عفو حضرت صاحب قران کناهان او را درگذارد

بیت زین محترم شفیعی ازاکه کردیاری ، شاید که باکناهش باشد امید یاری

حضرت صاحب قران چون التماس والی مازندران که از در اطاعت و انقیاد درآمده در
خواست کرده مبذول داشت بسعادت و اقبال عزم مراجعت فرموده از راه کملفان
و جرمغان عبور نموده مرغزار رادکانرا مضرب خیام سلطنت و محل سرایردهٔ عظمت گردانیدند
و در انجا شیخ علی بهادر و جماعتی که با او بودند بار دوی اعلی ملحق شدند و چون شیخ علی بهادر
علی بیک را با شمشیر و کفن بشرف بساط بوس رسانیده زانو زد و خون او را درخواست کرد
مرحمت بادشاهانه گناه او را عفو فرمود و بعنایت و نوازش مخصوص گردانیدند و شیخ علی بهادر
را ملحوظ نظر عنایت و ترتیب گردانیده رادکانرا میورغال او فرمودند و سبزوار را به علی
موید سربدال مسلم داشت و فرمان داد که ملک غیاث الدین با فرزندان و علی بیک را
با متعلقان بسمرقند برند مجموع و چون عربانیا نرا بر امرا قسمت نموده خانه کوچ بماوراء
النهر نقل کنند گفتار در مراجعت صاحب قران اسلام پناه بجانب تختگاه چون ممالک
خراسان از دغدغهٔ مخالفان بیکبارگی صافی شد و کماشتگان امیرزادهٔ جهان شاه
بر تمام آن بلاد و دیار متمکن و صاحب اختیار شدند رایت نصرت نشان حضرت صاحب
قران بسعادت و اقبال متوجه مستقر سریر سلطنت و جلال گشت و عساکر منصور را
اجازت داد که بمواضع خود باز گردند و هر کس در خانه خود بیارامد و بتعجیل روان شد
و چون غبار مرکب همایون سرحهٔ دیدهٔ امید اهالی سمرقند آمد و آن مملکت از فرزند مبارک
آن حضرت عزت باغ ارم در روضهٔ جنان گشت علی بیک و امیر غوری پسر ملک غیاث
الدین و ملک محمد برادرش را بند کرده با ندکان پیش امیرزاده عمر شیخ فرستادند
عربانیا نرا بتاشکنت و ملک غیاث الدین را با پسر بزرگش پیر محمد

داشت و درین رهستان از تصادم تقدیرات آلهی در بهراة حادثهٔ موحش رو نمود و
تفصیل قضیه آنست که پسران ملک فخرالدین محمد و برادرش در زمان استیلا و حکومت
ملک حسین و پسرش ملک غیاث الدین اعتبار و اختیاری نداشتند و در غیاب فلاکت
و بی وضعی روزگار میگذاشتند و چون حضرت صاحب قرانی براة را فتح فرمود ایشان
در پایهٔ سریر اعلی حال خود عرضه داشتند که مابندگان با ملک حسین ابنا اعمامیم و او و پسرش
ملک غیاث الدین تمام اسباب و املاک پدران ما بدست تغلب و تسلط فرو گرفته اینن
بی رکانرا بکلی ضایع و محروم بگذاشتند مرحمت بادشاهانه ایشانرا بنواخت و حکومت
غور برادر بزرگتر ملک محمد ارزانی داشت و هم دران ولا ابو سعید اسبهبد که غوری
بچه بی باک بود و ملک غیاث الدین اورا بند کرده و ده سال بران گذشته از میامن
التفات الحضرت خلاص یافت و در اواخر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه که امیرزاده
میرانشاه با امرا بکنار مرغاب در موضع بنج ده که به بندی مشهور است قشلاق فرموده
بود ملک محمد از محض جنون و جهالت اوی شقاوت بتیه ضلالت آورد و با جمعی
غوریان از وجاهلتر متوجه بهرات شدند ابو سعید اسبهبد نیز فرو درحیان کله انداخته
با ایشان پیوست و چون بهراة رسیدند حشری از اراذل و اوباش سر در پی ایشان
نهادند و داروغه و محصلان و نوکران امرا که هریک بمهمی بانجا رفته بودند باتفاق بحصار
اختیار الدین درآمدند و آن بی باکان عاقبت نه اندیش در شهر افتادند و دست تعدی
و بیداد بهر گونه شر و فساد برگشادند و از جمله بدر حصار آمدند و هیزمی چند جمع کرده
آتش بران در زدند جماعت ترکان که دران حصار بودند از ان حال متوهم شدند و چیزی
بی چیزی که بنظر طمع شریری در آید خود را از بار و بنه می اندازند که جان بسلامت
بیرون برند و از آسیب تعرض ان ملاعین امان نمی یافتند و چون این خبر بامیرزاده
میرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوغا با فوجی از لشکر ظفر قرین بتعجیل
روانهٔ براة گردانید و خود نیز با لشکر متوجه شد و چون امرا برسیدند غوریان بمقابله
و ... بر کوچهٔ خیابان جنگ واقع شد و شکست بر مخالفان افتاد و بسیاری

از ایشان کشته شدند و اندکی زار و زخم وار بشهر گریختند و در شب ازهم فرو ریخته متفرق
و پراکنده شدند و امیرزاده میرانشاه نیز برسید و سپاه نصرت پناه تیغ سیاست از نیام
انتقام کشیده جمعی کثیر از بی باکان بقتل آوردند و از سرهای کشتگان صفها ساختند
و باوج عبرت و اعتبار برافراختند مصراع هر کس که جان کند جنبش آید پیش و چون برتو
این خبر در سمرقند از محمد اینها امیرزاده میرانشاه بر پیشگاه خاطر آگاه حضرت اعلی تافت
بر لمع لازم الاتباع نفاذ یافت و ملک غیاث الدین که در ادراک سمرقند محبوس بود
و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک جون غازانی که در اندکان
مقید بود هر چهار عرضهٔ چهار تکبر فنا کشتند و از مصدوقه وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ
الذين ظلموا منكم خاصة نمودار مشاهده افتاد و لامرد لقضاء الله ذکر وفات حضرات
دلشاد آغا و قتلغ ترکان آغا در سال مقصد و شتاد و نهم هجری مطابق تنغوزیل حرم
محترم حضرت صاحب قرانی دلشاد آغا از غم آباد دنیا رحلت نمود و مرغ روحش
باهتزال امر ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بال کشود و بعد از چند روز مهین خواهران
حضرت قتلغ ترکان آغا از خوانین روزگار با انواع خیرات و اصناف مبرات امتیاز
داشت و معمار همتش بسی بقاع خیر از مدارس و خوانق برداخته از فیض احسانش طبقات
خلایق محفوظ و بهره ور بودند دعوت حق را اجابت فرمود و از تنگنای دار غرور فضای
دلکشای سرای سرور انتقال نمود بیت در دا که مصر عصمت و حشمت خراب شد
وان نیل فضل کستر دولت سراب شد ماتم سرای گشت سپهر چهارمین، روح الورس متغوبت آفتاب شد
و او را در جوار مزار شاه زاده قثم بن العباس رضی الله عنهما دفن کردند حضرت
صاحب قرانی را از حدوث ان واقعه حزنی عظیم بخاطر مبارک راه یافت و اندوه
بیش از اندازه کرد ضمیر منیر برآمد مراسم تعزیت بآیین تمام اقامت افتاد و ثواب
روح مطهرش ان از فواضل صدقات حضرت صاحب قران آن پایهٔ موهبت بازیافت
استحقاق رسید که شرح نتوان داد و چون رای عالم آرای اکحضرت بغایت ملال
و کلال عنان اندیشه از اشغال دنیاوی بکلی برتافت و اصلا بر تو التفات بر حال

مملکت وتدبیر مصالح سلطنت انداخت سادات وعلما ومشایخ وصلحا مثل سید برکه خواجه
عبدالملک ومشیخ زاده ساغرجی اتفاق نموده بحضرت کردون بسطت حاضر شدند وزبان دولت
خواهی بمواعظ ونصایح برگشوده خاطر مبارکش را ببطایف واسارات از احادیث
وآیات ونوادر حکایات تسلی دادند وبکفایت مهمات رعایا وشکری واشاعت آثار
معدلت وداد گستری که میامن ساعتی از زمان که بآن صرف شود در میزان معرفت
وایقان برعبادت عمری رجحان دارد ترغیب نمودند صاحب قران کامکار بیتمه انا لله
وانا الیه راجعون را بیتمه بازدی اصطبار ساخته روی همت بلند جناب تدبیر مصالح
ملک وملت آورد گفتار در فرستادن لشکر بجانب جهة حضرت صاحب قران
درهمان سال شغوز امیرزاده علی را با لشکری بقلع وقمع اشرار جته که بیشتر از خلیه
اسلام بی بهره بودند نامزد فرموده ببطلب قمرالدین که برافروزنده شعلهٔ شرارت
ایشان بود روانه گردانیدند وخود متوجه کش شد وچون امیرزاده علی با سپاه روان
شد در راه طایفهٔ بهرین که دریای فتنه را نهنگ وکوه فتاکی وبی باکی را نهنگ بودند
کمین عذر کشاده اعزق امیرزاده علی را بغارتیدند واو شکسته باز گشت وپیش
حضرت صاحب قرانی آمد آن حضرت شیخ علی بهادر وسیف الملوک پسر امیرحاجی سیف
الدین واتلمش وارغونشاه اختاجی را با سپاه در زرم جان ستان وسرپاش بقصد
انتقام آن بی باکان روان گردانیدند وچون بزودی از ایشان خبر نیامد امیر جهانشاه
جاکو وایلچی بوغا وشمس الدین اوج قراوصاین تمور بهادر را با ده هزار سوار در عقب
ایشان بفرستاد وچون باتاقم رسیدند امرا که پیشتر رفته بودند جماعت بهرین را یافته
وبسیاری از ایشان بقتل آورده وتالان وبرده کرده وباز گشته دوانجا برسیدند
وچون امیرجهانشاه نامور بود که در طلب قمرالدین سعی نمایند ایشان را مجموع باز گردانیده
باتفاق از اسپی کول گذشته تاکول توبه بجست وجوی قمرالدین برفتند وچون اورا
جای نیافتند حراجعت نموده دریا نیز بسمر قند رسیدند ودر پایهٔ سریر اعلی با خزاین
[illegible] حرافتخار باسمان رسانیدند گفتار در نهضت صاحب قران جالک

ستان بو[illegible] مازندران ورفت بجانب سیستان صاحب قران کیتی ستان درمان
پایه حدود عزیمت مازندرانرا تشیید فرموده روی همّت بلند جناب تجهیز و ترتیب
آورد و سپاهی بیکران هنگام حمله غیرت کردون دکاه شمار از عدد ثوابت و سیّار
افزون بیت جو شیر بر دل و در زیر بار ها جون پیل جو مور بیخ و در دست نیرها جون مار
جو باد جلد برد همچو کوه حمله بذیر جو رعد نعره زنی و همچو ترق تیغ گذار برار استه بمبارکی
وطالع فرخنده سوار شد و جبه دیده در حفظ و تائید ملک دیان بصوب مازندران روان
کشت ماهچه سنجق ظفر پیکرش باوج سپهر افراخته ثالث نیرین شد و طنطنه صیت قناعت
نهیبش زلزله در جهان انداخته در خبیات خافقین افتاد و چون بعد از قطع مراحل
منازل بترمذ رسید برسانیدن نقار بشکر فرمان قضا جریان صدور بذیرفت و بر معبر
انجا پول بسته عبور فرمود و چون کنار آب مرغاب محل نزول همایون کشت امیر حاکو که بر حسب
فرمان متصدی حکومت کابلستان بود از عقب آمده بسعادت بساط بوس مستسعد کشت
و هدیات ملکی که داشت بعرض رسانیده باز از جهته ضبط و نسق سرحد خود در اجعت نمود
و چون درین اثنا خبر آوردند که تومن کرمسیری نکودری دم از مخالفت میزند و شیخ داود
سبزواری که عاطفت صاحب قرانی او را بپیشوای سبزوار بلند پایه و سرافراز گردانیده
بود کفران نعمت پیش گرفته دست جسارت تقبل تابان بهادر که دار و غا[illegible]
بود دراز کرده است و باغی شده و چون امیرزاده میرانشاه از آن حال آگاهی یافت
امیر اقبوغا را از هرات با لشکری بطرف سبزوار فرستاد و امیر حاجی سیف الدین
بامداد او از عقب روان شد و ایشان سبزوار را محاصره کرده مسخر گردانیدند و مردم بسیار
بقتل آوردند و شیخ داود گریخته ببالای قلعه بدر آباد که بر قلعه کوه واقعست برآمد
و متحصن شد و الحالة هذه امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوغا بمحاصره آن مشغول اند
چون این خبر بمسامع علیه صاحب قران کامکار رسید و اهالی سیستان نیز مخالفت
بودند شیخ علی بهادر و اوج قرا بهادر را با لشکری مرتب بطرف امیر ولی فرستاد
تا در مقابل او نشسته آن سرحد را ضبط نمایند و عنان توجه [illegible] سیستان

معطوف داشت فجون موکب ظفر قرین در اوایل رمضان سنه خمس و ثمانین و سبعمایة
بهراة نزول فرمود و مردم آنجا با غوریان اتفاق نموده اظهار مخالفت کرده بودند چنانکه
سبق ذکر یافته مال امانی برایشان حواله رفت و رایت نصرت شعار محفوف بعون و تائید
کردگار متوجه تسخیر ارشد و چون آن دیار مخیم نزول صاحب قران کامکار گشت بر لیغ عالم
مطاع نفاذ یافت و قلعه را نقب زدند و شیخ یحیی خراسانی بر سر نقبجیان استادگی
نموده شب از آجون خانه زنبور مجوّف ساختند و قلعه بنوعی از هم فرو ریخت که بیشتر مردم
که در آنجا بودند هلاک شدند و شیخ یحیی نیز بزیر دیواری بماند و قریب دو هزار کس اسیر گردد
زنده بر بالای یکدگر نهادند و بگل و خشت استوار کرده منارها برآوردند تا عالمیان
از سطوت قهر آگاهی یافته خود را بوسوسهٔ دیو غرور در چاه ویل و شور نیندازند
و چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از آن قضیه بپرداخت عساکر گردون
مآثر را مرتب داشته منغلای بجانب سیستان روان فرمود و از عقب ایشان لشکر
نصرت پناه روی ظفر براه آورده بیت بشبگیر برخاست آوای کوس
شد از گرد لشکر سپهر آبنوس، همی رفت آن لشکر نامدار، سواران شمشیرزن صد هزار،
خروشان و جوشان گردها کرده، که حمله بادو بر حمله کوه، شاه جلال الدین والی فراه
هوا خواهی بندگان درگاه را کوشوار افتخار ساخته از حصار برون آمد و رایت فرخنده
فال را بقدم استعجال استقبال نمود و پیشکشهای لایق نسبت بغایت قدرت و
مکنت امثال خویش از ملوک و حکام نه نظر باعلو رتبت محل جلالت قدر مقام مصراع
که آن برنیاید ز دست کسی، بعرض گاه اخلاص و اختصاص آورد و قبای بندگی و خدمتگاری
که آرایش قامت اقبالش بود بکمر اطاعت و جان سپاری بیاراست و چون حضرت
صاحب قران بافتح و نجاح تمامی جیش من الافراج از فراه روان شد و کرد موکب کشور
گشایش در تن گیتی بجای روان اقتدار بها در ربا جمعی از امراء قشونات فرمان
داد که حوالی سیستان را تاخت کرده غارت کنند و چون بامتثال امر بشتافتند
تا در دروازهٔ سیستان بیاد تاراج بردند و اموال و غنایم بسیار فوق الحساب

فرید سپاه و جمعیت معسکر سعادتمآب کشت و جون رایت تائید برجم نهر موضع او کر
عبور نموده آن لشکر جوشن در تنگ گذار بقلعه و حصار رزره رسیدند برحسب فرمان
قضا جریان جنگ درانداخته در روز مسخر کردند و از مخالفان پنجهزار کس در اندرون جمع شده
و از تفرقه جان گذشته جنگی عظیم کردند و بیشتر زخم تیر و شمشیر سپری شدند و از کشته
بسته برهم انداختند و از سرها منارها ساختند بست دردست اسب پاره شد از کشته پارها
و آویخت قدنیزه ز سر کوشوارها، تا کار خصم تیر شد از دولتش بلند، از کشته بشتها و ز سرها منارها
کفتار در محاصره شهر سیستان و فتح آن صاحب قران کیتی ستان ارخوالی حصار رزره
لشکر باین سیال ارسته روان شد و با جمعی از خواص لشکر از پیش براند و جون مسافت
تا بدروازه اندکی ماند ببالای پشته از ریک برآمد و شاه شاهان و تاج الدین سیستانی
با جمعی از پیش شاه قطب الدین بیرون شتافته از سعادت پابوس سربلندی یافتند
و از در عبودیت و خدمتکاری درآمده بتضرع و زاری سخن قبول خراج و باج عرضه میداشتند
و حضرت صاحب قران با ایشان دران باب بسخن مشغول که ناکاه دشمنان
لشکر ارسته از دروازه بیرون ریختند و آهنگ جنگ کرده متوجه شدند حضرت
صاحب قران دو هزار سوار مکمل را درکمین باز داشت و محمد سلطان شاه را فرمود
که سپاهی اندک پیش رود و با دشمنان جنگ درانداخته و خویشتن را کریزان ساخته
بطرف دست راست روان شود و جون برحسب فرموده کار بند شد و مخالفان حیره
دلیر از عقب ایشان درآمدند و بکمین کاه رسیدند آن دو هزار سوار مکمل برایشان تاختند
و جنگی عظیم واقع شد مخالفان پیاده بودند و بزخم خنجر اسب بسیار مجروح ساختند و جندی
بکشتند و خلقی انبوه را از ایشان از تیغ انتقام برخاک هلاک افتادند و بقیه که بماندند
بزخم براندند و بدروازه رسانیدند بست زبس خون که باخاک آغشته بود
بچشم ظفر لاله رازی نمود، زمین را زخون باز نشناختند، همی اسب بر کشتکان تاختند
و جون شاه سوار معرکه سپهر از هول آن رزمکاه بکهار مغرب شتافت و صانع تقدیر
از تار و پود تاریکی و ظلام کسوت مشکین فام وجعلنا الیل لباسا

لشکر از جنگ دست باز کشید، تا زمشرق پسیده دم بدمید، باز جوش آفتاب برزد،
بر سر خود کوه خنجر زد، لشکر آرائت شاه عالم گیر، بفلک برشده فروش ونفیر،
حضرت صاحب قران را بفر شکوه بادشاهانه بیاراست ومیمنه بظل رایت فتح آیه امیرزاده
میرانشاه زینت یافت واز امرای بزرگ امیر حاجی سیف الدین وآقبوغا
بهادر نویان ملازم بودند وقلب میسره امیر سار بوغا بود ودر بهلوی او خدای داد
بسر چین وعساکر منصور بر تمام اطراف وجوانب حصار محیط گشته کورکه فرو کوفتند
وبر غو کشیده سورن انداختند ودر پیش خود خندقی ساختند وبر لب خندق مندوها
نشاندند بیت بازدر وقت انکه ظل زمین، کرد بر مرکب شعاع یمین، عرض داده سپاه انجم را
شب ظلمت شعار ظلم آیین، ده هزار کس از مردم اندرون بعزم مشیخون برون آمدند وبحسب
اتفاق در برابر امیر شمس الدین عباس وبرات خواجه افتادند ایشان بگذاشتند تا آن
بی باکان از خندق گذشته بخیمه وخرگاه رسیدند واسب وشتری چند را بخنجر تلف گردانیدند
بعد ازان از اطراف تیر باران کردند وبسیاری از ایشان را بر خاک هلاک انداختند وبعضی
خسته وجسته باندرون حصار گریختند روز دیگر که جمشید منوچهر چهر مهر بعزم تسخیر زبرجد
نگار سپهر لواء ضیا برافراخت وشهر بند کردد تراتیغ جهان ستان عالم اقطاع شعاع از
جشر اختر ومواکب کواکب برداخت بت کشید ازمکین تیغ کین شاه مهر، به برداخت زانجم حصار سپهر
بفرمان سلطان صاحب قران، خدیو جهان بخش کیتی ستان، لشکر فیروزی اثر روی قهر
بشهر آورده از هر جانبی جنگ درانداختند واز آهن تیغ برنگ دلهای بی دریغ آتش بکار
برافروخته رایت تسخیر برافراختند امیرزاده علی بابانصد سوار حمله برده دروازه که
مقابل ایشان بود مخالفان را رانده دراندرون تاختند ودلاوران زاولی زمین همه را
چنین تصور رستمی درچنین بندار وکین روی تهور باشان نهاده مصراع
دل انداخته جان برداختند، وجماعتی از عقب درآمدند واز هر طرف دست جلادت
کشاده راه [illegible] ران فوج از سپاه ظفر پناه که دلخواه جوخ فیروزه جز فیروزی
ایشان [illegible] سد وان بهادران نصرت آیین شمشیر کین را بدست تائید برکشیده

داستان بوزد ستانرا بیاد زادستان آوردند بیت زآمد بتدبیر و تیغ و سنان
روان شد بیابی ز تنها روان، رسیده بلب جان جنگ آوران، ولی تیغ رالب رسیده
دران حال آقتمور بهادر با هزار سوار هریک تا فرصت رستم و قوت اسفندیار عنان زیر
باهول رستاخیز بدروازه شتافتند و بزخم تیغ بلند آوازه محافظان دروازه را مقهور
و مغلوب کرده براندند و جمعی را که راه بر سپاه نصرت پناه بسته بودند متفرق ساختند
و امیرزاده علی باقوشون برون آمدند و منصور و مظفر بمعسکر همایون پیوستند
شاه قطب الدین بدانست که قوت مقاومت با سپاه گردون صولت ستاره کثرت
از خیر قدرت و مکنت او بیرونست ازراه ضرورت و اضطرار از حصار برون آمده و
ساحه دولت صاحب قران کامکار روی تضرع بخاک آستانت و انکسار نهاده زبان
حالش بفحوای این نظم مترنم گشت بیت کردش چرخ بحر نکام تو نیست
کوه را تاب انتقام تو نیست، چکنم چون بجان رسد کارم، از تو هم سوی تو نپناه آرم
مرحمت بادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او گسترده او را بجان امان بخشید و بغایت
و نوازش مخصوص گردانید بیت با عفو خسروانه چه سنجد گناه خصم، دریا زباد گردنشان تیرگی شود
حضرت صاحب قرانی یکتائی و دکله بوشیده بی حیله بر آسپی کرنگ بیت
که اندام و مه تازش و چرخ کرد، زمین کوب دریا بروره نورد، که شیهه رعد و که بویه برق
بیک تاختن طی کند غرب و شرق، سوار شد و با پانزده کس جهت تفحص لشکر بطرف
جوانغار توجه فرمود ناگاه بیست سی هزار مرد از جهال سیستان با وجود آنکه حاکم ایشان
برون آمده ملازم پایه سریر اعلی بود بتیر و کمان بر بالای بارد برآمدند و دست یکدگر گرفته خود را
از حصار بزیر انداختند و دست فتاکی برآورده روی بی باکی بسپاه نصرت پناه
نهادند صاحب قران کامکار چون آن حال مشاهده فرمود عنان یکران بصوب
قول تافته متوجه ضبط لشکر شد مخالفان تیر باران کردند و اسپ حضرت صاحب قران
مجروح گشت و چون بمنزل همایون رسید اشارت فرمود تا شاه
قطب الدین را بند کردند و لشکر را مرتب داشته بنفس مبارک عزم رزم کرد

امرا بدست اخلاص عنان مرکب فلک اسکوة گرفته زانو زدند و بزبان موالی عرضه
داشتند که بندگانرا سالهاست تا از میامن دولت ابد پیوند اصحاب حشمت و کامرانی
مهیا و اماده گشته روزگار بسعادت و شادمانی می گذرد تا یکی از ما زنده باشد روا نمیدارم
که آنحضرت مرکب اجری شود که مظنهٔ خطر تواند بود بیت هزار جان گرامی غریق نعمت و ناز
فدای شاه فلک اقتدار بنده نواز و چون حضرت صاحب قران بدرخواست بندگان عنان
نکشید امرا از قلب میمنه و میسره بیکبار حمله کردند و برخم پیکان آتشبار و شمشیر
آبدار دمار از روزگاران بادپیمایان خاکسار برآوردند و اکثر ایشانرا زیر سم فاره
فرسای ستوران تلف و ناچیز گردانیدند و خسته و جسته چند که بهزار مشقت از چنگال
مرگ برستند بحصار گریختند و دروازه ببستند سپاه ظفر قرین بیک حمله دیگر بفصیل
برآمده رخنها کردند و شهر را تسخیر کرده حصار را بینداختند و اماکن و مساکن را خراب و ویران
گردانیده بقیهٔ سپاهیانرا که مانده بودند کار بساختند بیت کشادند زرم آوران دست قهر
بکشتند خلق و بکندند شهر تلف شد زن و مرد برنا و پیر ز صد ساله تا کودکان شیر
حضرت صاحب قران چند روز توقف فرمود و بنقل اموال و خزاین شاهان فرمان داد
نظم زماوای دستان سام سوار شتروارها برنهادند بار ز دینار و زکوهر نابسود
ز تخت و ز کرسی هرچه بود ز زرینه و تاجهای بزر ز سیمینه و گوشوار و کمر
ز اسپان تازی سیمین ستام ز شمشیر هندی بزرین نیام همان برده و بدرهای درم
ز مشک و ز کافور هر پیش و کم و هرچه دران دیار بود از خرف تا کوهر شاهوار و از نفایس
اجناس تا میخ در دیوار بیاد تاراج برفت و برق غارت بریش و کم آن ولایت گرفته
خشک و تر در هم سوخت نظم ز پیش و کم و نیک و بد خوب و زشت زمانه دران بوم چیزی نهشت
نه کس ماند و نه شهر و نه خواسته ازان بوم و برکرد برخاسته رسید از برد بوم زابلستان
سوی روح رستم بیامی کهان سر از خاک بردار و ایران ببین بگام دلیران توران زمین
و این فتح ارجمند در شوال سنه خمس و ثمانین سبعمائه موافق تنغوزیل اتفاق افتاد
و آفتاب در جدی بود و شاه قطب الدین وکلانرا ان آن ناحیه را بسمرقند فرستادند

و قضاة و علما و صلحا را کو جا نیده بحصار قراءه روانه داشتند و بهادران رزم آزمای
که از چشمهٔ تیغ آبدار نهال فتح و فیروزی را سبز و شیراب گردانیده بودند بعنایت
ترتیب حضرت صاحب قرانی سرافراز گشته بانواع مواهب و عطایا اختصاص یافتند
همه زابلستان بتاراج داد، مهمانرا همه بذره و تاج داد، بتخصیص اترا که مردی نمود،
عطای گران داد و رتبت فزود، و حکومت ناحیهٔ سیستانرا بشاه شاهان ارزانی داشت
کفتا و در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب بست رایت نصرت نشان بعد از فتح
سیستان از انجا نهضت فرموده متوجه بست شد و در راه عساکر منصور لوا قلعه طاق
را مسخر کردند و ویران ساختند و چون لب آب میرمن مضرب خیام نزول همایون گشت
از زلزلهٔ جوش سپاه تسلط نشان و آسیب صدمهٔ استیلا و تخریب ایشان لرزه بر بند
رستم افتاد چنانچه مقاصلش از هم برآمد و او را نیز خراب کرده از ان اثر هم اثری
نماند بیت چه رستم که باشاه صاحب قران، ز کیخسرو و شش کس نجوید نشان، و در
نصرشعار از راه کوکه قلعه روان گشت و درین اثنا خبر دادند که تومن نکودری بکران
عزم جانب کیج و مکران را تنگ کشیده رای اصابت شعار صاحب قران کامکار امیرزاده
میران شاه را بطلب تومن و کفایت مهم او نامزد فرمود و چیرکه محمد پسر شیر بهرام که بحضانت
حضرت صاحب قرانش طراز اکمام احتشام بود و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی ارغوی
برلاس و سونجک بهادر و دیگر امرا را در رکاب او روانه داشت و ایشان در زمان دولت
قاهره ایلغار کرده روز و شب براندند و چون از جول گذشته بجلگای قرن درآمدند
تومن با چشم نکودری دران صحرا فرود آمده بودند چون از وصول لشکر جرار ثبات سوار
معوض جنگ و مقابله در آمد امیر حاجی سیف الدین ملاحظهٔ آشنای قدیم و کهن سن نموده
او را بزبان نصیحت آواز داده پرسش کرد و بطریق نیکخواهی گفت که بی دهشت
سر براعلی می باید آمد که هیچ اندیشه نیست و اصلا مخالفت نورزید تومن را ایمانه عمر
برشده بود نصیحت از زبان نیکخواه مسلم نداشت و بجنگ اقدام نمود ناچار زبان
نیزه جان تسلیم کرد و سرش را ببارگاه عالم پناه فرستادند مصراع ابجاست حواله گاه سرای ان

هر سر که بپای خود نیاید ببرند حضرت صاحب قران سمند دولت ابد پیوند زیر ران با دریای
لشکر همه نهنگان جان ستان قلب شکن ببالای آب هیرمند روان شد چنین طرهٔ برجم
رانیش تبت ناقه ظفر و شعلهٔ زرم افروز دشمن سوز سنان بندگانش رافتح و فیروزی پیمند
و چون قوت دولت صاحب قرانی مقتضی آن که بود که هر که نسبت با الخضرت با سابقهٔ
ادبی جسارت نماید البته سزای آن بالغ وجهی بیابد ملک محمد که هنگام مراجعت امیر حسین
حضرت صاحب قران از سیستان تیری بدست دریانوال الخضرت زده بود درین
ولا با پیشکش بدرگاه عالم پناه آمد و همان که چشم مبارک الخضرت بر و افتاد او را باز
شناخت و چون از مجلس همایون بیرون رفت اشارت علیه از قهرمان انتقام صدور
یافت و او را گرفته تیر باران کردند مصراع و آن کنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست
و بعبور و مرور عساکر منصور حصار محمد و قلعه سرخ مسخر گشت و در قلعه هزار برز از صدهٔ
توقای از ایل تومن سه هزار مرد جمع آمده بودند و راههای آن کوه را ضبط کرده در انجا
متحصن شده و چون از سعادت اسلام بهرهٔ نداشتند دست فساد برآورده بودند
و مسلمانان از شر ایشان بتنگ آمده لشکر منظفر لوای کشورگشا چون بدانجا رسیدند
قلعه را در میان گرفته جنگ در انداختند بیت شده از گرد سیه چهره ایام سیاه
کوه بی زلزله در زلزله زآشوب سپاه ، بس که با خاک شد آمیخته خون تا دم حشر
بجز از لاله ازان کل ندمد هیچ گیاه ، بهادران کوشش های مردانه نمودند و بعون دولت
روز افزون قلعه را با آن مناعت و محکمی بقهر مسخر گردانیدند و متمردان که در انجا بودند
بعضی را از بالای کوه در انداختند و بعضی را به تیغ گذرانیده از سرهای ایشان منار
ساختند بیت کوس اذان در داد و آنکه نیزه قامت کشید ، شد ز تکبیر زبان و شنه دشمن در سجود
شد ز سرهای مخالف پس منار افراخته ، چون بمسجد طاعتی ریشان نیامد در وجود
و زانجا عنان توجه همایون بقلعه دهنه تافته شد و آن قلعه را ایل تغاجی گرفته
بودند و تحت ضبط و حیطهٔ محافظت درآورده جیش نصرت آیین در انجا نیز کوششهای
مردانه نموده قلعه را بیروی بازوی جلادت و مردانگی بگشادند و ایشان را مجموع

بقتل آورده از سرهای مقتولان منارها ساخته‌اند تا موذن اقبال صیت اذان فتح
و فیروزی در عالم اندازد و سرافرازان قامت انقیاد را در متابعت امام صاحب قران
خم داده بوظایف طاعت گذاری قیام نمایند و بعصیان نگرایند گفتار در بیکار جماعت
اوغانیان بذکر دار پیش ازین اوغانیان از کوه سلیمان کس فرستاده بودند مظهار
مطاوعت کرده و شحنه طلب داشته درین اثنا خبر آمد که قدم از جاده سعادت بیرون
یاغی شده اند رایت نصرت شعار بجانب ایشان روان شد و همان روز که لشکر منصور
بانجا رسید ند برحسب پرلیغ لازم الاتباع جنگ در انداختند بیت
زجوش سیاه و خروش نفیر جوانان ترسیده گردون پیر شده عمرها کوته و کین دیرینه
دم اژدهای فلک مانده باز خدنگ از دل جنگیان کینه توز سر مغز کاف و سنان سینه دوز
زرم عظیم واقع شد و امیرزاده علی و ایکو تمور و جماعتی از سپاه ظفر پناه زخم دار شدند
نیکی شاه پسر مبارکشاه پرداغوئی عز شهادت یافت اقتمور بهادر را از مشاهده
آن احوال عرق شجاعت در حرکت آمد و شعله غضب برافروخت در حضرت خدیو صاحب
قران زانو زد و رخصت طلبید که در راه خدمتکاری اخضرت جان فدا کرده سرباری کند
مرحمت صاحب قران راجون کمال جلادت و مردانگی او معلوم بود از اندیشه انکه
خود را عرضهٔ تلف سازد اجازت نفرمود و بسیاری از قوشنهاجون طاقت مقاومت
نداشتند جای را خالی گذاشتند مگر رمضان خواجه که روی از حصاف برتافتن محرم
دانست و جان قربان مردی و مردانگی کردن عهد انگاشت و چون کوه برجای ثبات
قدم نموده از محل خود نجنبید حضرت صاحب قران بخت خواجه او زبک و شمس الدین غیاث را
اشارت فرمود که حمله کنند و عهد خواجه یکین کرده در پناه سنگی استاده بود چون دشمنان را
بروگذار افتاد یکی از ایشان را موی گرفته فروکشید و بر زمین زد و سر از تن جدا کرده
بحضرت صاحب قران آورد و در سن کودکی مردانگی چنین بظهور رسانید و بهادران از اطراف
حمله کرده دست بردی نمودند که بهرام خون اشام را از نهیب پای ثبات [illegible] رفت
و ارغون تائید آسمانی و فر دولت عز احضرت صاحب قرانی قلو[illegible] ره بحمل [illegible]

بدکرداران قاطع و طریق را از انجا فرود آوردند و بر هزارجات و قشونات بخشیده کرده
۱۰۹
ره را بنیاساق رسانیدند بیت ازان زمرهٔ کمره راه زن ، یکی را نماندند جان در بدن
و صاحب قران کامکار از انجا سوار گشته در کنف حفظ پروردگار متوجه قندهار شد و جهانشاه
بهادر و سکندر شیخی را با سپاهی بیت شهاب صولت دریا شکوه با نهیب
زمانه بسطت گردون توان کوه شکیب ، پیش ازین بقندهار فرستاده بود و چون ایشان
بقندهار رسیدند اطراف و جوانب حصار را فرو گرفته محاصره اغاز نهادند و جنگ در انداخته
از میامن دولت قاهره شهر را بقهر بگشادند و سردار انجا را در قید اسار آورده بپایه سریر
اعلی فرستادند و باشارت قهرمان قهر او را بردار کردند بیت بفرمود فرمان دهِ کامکار
که سر دار بردار کردند زار ، و چون صاحب قران بسپهر اقتدار بقندهار نزول فرمود جهانشاه
جاکو را بنوازش بادشاهانه اختصاص بخشید و از دریای عطا و بخشش بی کران محظوظ
و بهره ور گردانید و او را با لشکر ارسته بحصار قلاة فرستاد و چون امیر جهانشاه
با سپاه بانجا رسید اسباب محاصره ساخته بجنگ مشغول شدند و نقبچیان چیره دست قوی
بازو از اطراف و جوانب حصار و بارو در کار آمدند و حوالی از اتمام خالی کرده بنیاد اختند و
و چون حصار را تسخیر کرده بکلی خراب گردانیدند از انجا منظفر و منصور مراجعت نموده
بمعسکر همایون پیوستند و درینولا امیرزادهٔ میران شاه نیز از راه اختار و رباط سلطان
محمود بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید بیت بدرگاه باز آمد از هر دیار ، بفتح و ظفر لشکر نامدار
مخالف شده طعمهٔ تیغ قهر ، ممالک همه جمله قلعه جه شهر گفتار در مراجعت صاحب قران بدار السلطنة
سمرقند فردوس مانند چون تمام سیستان و زاولستان با توابع و لواحق به بخت تسخیر و تقرر
بندگان حضرت درآمد و دران نواحی از مخالفان کسی نماند و هیچ متنفس خلاف رضای
بندگان حضرت نفسی نمی راند بیت میان سینه و لب سالها بود در بند ، هران نفس که نباشد رضای شاه بلند
در زمانی که خسرو کواکب مواکب آفتاب روی توجه بخانه شرف و تمکین آورد و سلطان کل با کوکبهٔ
ریاحین علاوه تمکاه جمن و دار السلطنة با طین کشت حضرت صاحب قرانی
را [illegible] بدار الملک سمرقند از همایون خاطر ارجمند سر بر زد و ایالت قندهار

وضبط و ربط آن دیار بسیفل برلاس قندهاری تفویض فرمود و ایل تومن را بسیفل نکودری
ارزانی داشت و چون دران زمستان امیرجاکو بخوار رحمت حق پیوسته بود جای او را
ببرش امیرجهانشاه مفوض فرمود و امراو لشکریانرا اجازت انصراف داده از اعراق
جدا شد و بای عزیمت برکاب استعجال درآورد و بدست تائید عنان سعادت و اقبال
بصوب تختگاه خجسته مآل معطوف داشت و در کنف حفظ ذوالجلال از انهار و جبال عبور
نموده چنان مسافتی بعید را بجهارده شبانروز که مدت سیر ماهست از سرحد هلال بمطلع
کمال طی کرده در مستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود تمام خواتین و نونیان و
طبقات اکابر و اماجد از امراو اشراف و اعیان بعد از اقامت مراسم زمین بوس
زبان بهجت و استبشار بتهنیت فتوحات نامدار که روی نموده بود برگشادند و رسم نثار
و پیکش باقامت رسانیدند و بشکرانه سلامت ذات بزرگوار خسرو کردون اقتدار
سجدات شکر باد ارسانیده صدقها دادند و درینولا از افق سلطنت برقی درخشید
و از آسمان بادشاهی شهابی ثاقب لامع شد و حضرت صاحب قرانی را پسری در وجود
آمد و بسلطان ابراهیم موسوم گشت خواتین امرا نثارها کردند بیت هوا جمد ابر کهربار شد
بسیط زمین فرش دینار شد و طویهای بزرگ کرده شادیها نمودند و مدتی در بزم عشرت و
شادمانی ساغر بهجت و کامرانی پیمودند و آن فرزند هم در سن طفولیت ودیعت روح را
که از موهبت ثم انشاناه خلقا آخر باو سپردند بطهارت کل مولود یولد علی الفطرة
بی آلایشی که طاری شود باز پرد و حضرت صاحب قران که بعد از آنکه در مقر سلطنت
بعظمت و اهب بگذرانید همت عالی نهمتش تشحید حدود و عزیمت مازندران اقتضا نمود
کفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران بجانب مازندران در سنه ست و ثمانین و سبعمایة
موافق سیحقان ئیل حضرت صاحب قران در ضمان حفظ و تائید حفیظ دیان روی توجه بایران
آورده بصوب مازندران روان شد بیت جهانجو جو هر جا که شد کام یافت
ز تورانیان دیگر سوی ایران شتافت سر اتش برکشت از فلک طفرجش فرخنده اش را رکاب
سپه راند تا سوی ترمذ رسید سر شه بر آب جری کشید بران پل جو لشکر بچیحون گذشت

همه ملک ایران برازیم گشت، وچون قبة الاسلام بلخ مخیم نزول مبارک شد چند روز بالتوقف
فرمود وجه برحسب فرمان قضا جریان لشکر اطراف وجوانب متوجه معسکر همایون بود بیت
بیابان زهر جانبی لشکری، سپاهی که آنجا به باسروری، بدرگاه عالم پناه آمدند،
همه دل براز مهر شاه آمدند، سپه دار خوش وران صد هزار، شماره به لشکر که آمد سوار،
یکی لشکر آمد زهر سو ببلخ، کز آوازه شد عیش بدخواه تلخ، وپیش ازین جانکه در مجلس
یاد کرده شد دختر والی فارس جلال الدین شاه شجاع را جهت امیرزاده پیر محمد
جهانگیر خواستاری رفته بود ودر اوایل سنه خمس وثمانین سبعمایه اوزن اولجایتو
وحاجی خواجه را برسالة بفارس ارسال فرموده که اورا بیاورند درینوقت ایشان
برسیدند وحذر عصمت مآب جلالت انتساب نیره شاه شجاع را باتحملی تمام بمرکز اعلام
دولت بردوام رسانیدند صاحب قران گردون غلام را وصول شاهزاده دران هنگام از
طریق تفاءل وشگون طلایم خاطر همایون افتاد مهد اعلی خانم وتومان اغا ودیگر
ودیگر آغایان مقدم اورا باعزاز واکرام تلقی نموده نثارها کردند وطویها مرتب داشته
شادیها نمودند بیت سراپرده وخیمه اراستند، می ورود وارمشکران خواستند،
می ارغوانی برزین قدح، کشوده نقاب از جمال فرح، سرود مغنی زآهنگ ساز،
صلا داده ناهید رانوش ونار، جهان برصدای نوای سرور، بگردون رسیده بخار بخور،
تمانده زاندوه وغم درجهان، نشانی مگر در دل دشمنان، وچون حاجی خواجه دران
سفرهای ازحد خود فراتر نهاده بود وزندگانی نه برقاعده کرده مهینان صورت بی راهی او بعرض
رسانیدند وبعد از پرسش وثبوت گناه شحنهٔ قهر بقتل او فرمان داد بیت
قدم برتر از پایهٔ خود نهاد، ازان رو سر خویش برباد داد، بدرگاه سلطان هرآن کز ادب
بپیچد رسد روز عمرش بشب، واما السلطان الا البحر عظما وقرب البحر محذور العواقب وچون
سپاه از اطراف جمع آمدند حضرت صاحب قران عرض دیده لشکر را ترتیب داد وردی
وآبدار نهاد بیت درکنج بکتا دوروزی بداد، سپه برنشاند وپنه برنهاد،
سپاهی که دریا وصحرا بوه، شد از نعل اسپان ایشان ستوه، خروش سواران واسپان دشت

زبهرام وکیوان همی درگذشت وچون بآب مرجاب رسیدند خضر معلی فرزاده که ولیعهد امیرزاده
میران شاه بود برسم استقبال از مهراه بیامد وامیرزادهٔ خلیل سلطان راجهت پرورش
ببستد وصاحب قران کامکار رهمهد جلالت مآب توقمان آغا را در اردوی همایون بازداشت
وسرای ملک خانم ودیگر خواتین را بسمرقند باز گردانیدند وزان موضع نهضت فرموده براه
برکه باش درآمد وبسرخس نزول نمود وچون از سرخس روان شده از باورد بگذشت
وبنسا رسید معلوم شد که کوتوال امیرولی قلعه دَرَن را محکم کرده باجماعتی انجا متحصن
شده اند شیخ علی بهادر وسونجک بهادر ومبشر ودیگر امرا که منغلای لشکر بودند بموضع کاوُ
کرش بقرادل امیرولی رسیدند وصف کشیده وجمنه ومیسره ازسته جنگ درپیوستند
مبشر بای جلادت پیش نهاده کرد ودشمنان درمقابل تیری انداختند که برود دندان
او آمد وبشکست واز طرف جلقس برون رفت آن دلاور باد جود زخم خنان باز حمله کرد
وبیک ضرب سردشمن را بخاک معرکه انداخت ودشمنان هزیمت یافتند صاحب قران کامکار
بازاو آن کار دردانه که ازو صدور یافت همان موضع کاوکرش را بهودی سیورغال او
گردانیدند وچون ازانجا روان شد بقلعهٔ دَرَن رسیدند انرا درمیان گرفتند واز اطراف
جنگ درانداخته فی الحال مسخر گردانیدند وکوتوال لشکریان امیرولی که انجا بودند مجموع را
به تیغ قضا بگذرانیدند بیت قلعه وقلعه نشین ازمدد داور پاک، ان مسخ شده بی زحمت وان
کشته هلاک، حضرت صاحب قران ازانجا روان شده از دمستان چلادون
عبور فرمود واز آب جوجان گذشته بشاسمان فرود آمد بیت سرابردهٔ شاه صاحب قران
کشیدند در دشت مانندران، زبس خیمه وخرگه وسایه بان، زخورشید روی زمین شد نشان
هوا نیلگون گشت ازنیلوس، بجوشد دریا زآواز کوس، ویرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست
که ازامرا وهزاره وصده محلکاه ستدند که ازقوشونات خود جدا نشوند وبی اجازت
بجای نروند واگر نه مستوجب قتل باشند وبهمین فرمان شد تا بجویها وآبها پول بستند
وهر روز مقدار نیم فرسخ کوچ میکردند ودرختان بیشمار ازبریده راه بسته بودند
گذرگاه لشکر جویبیشه بود، دل نامداران براندیشه بود، سپیده دم بفرمود صاحب قران

کرند در رهگذر کشتی جان، چو شیران یکان یکه برداختند، درخشان بکشتند و ره ساختند،
وچون قراول طرفین بهم رسیدند با وحمله دلاوران آتش پیکار برافروخت وآب تیغ آبدار
آب حیات را بصحرای هلاک ریخته خرمن زندگانی را با آتش قهر میسوخت بیت
زچهره بشد شرم وآیین ومهر، همه کز زمانه ندید کهی سپهر، همه تیغ وساعد زخون گشته لعل،
خودشان شده خاک درزیر نعل، ودراین جنگ ازدست جلادت حاجی محمود شاه پسوری
آثار مردانگی بوضوح پیوست ودستش بزخم شمشیر مجروح گشت واقتدار بهادر ویرش شیخ تیمور
جنگهای مردانه کردند وبهرطرف که روی آوردند صف مخالف برهم زده پای ثباتشان برلرزید
بیت قوی بود بشت ودلش هم قوی، به پیروزی ودولت خسروی، کسی را نبندد پای با او بجنگ
اگر شیر پیش آمدی در پلنگ، تا مدت بیت روز بدین وضع هرچند ازدر جنگی عظیم واقع میشد
در روز بیستم عساکر منصور از پل درویش بگذشتند واجیر دلی جلادت نموده پیش آمد وحسب
المقدور کوششهای مردانه نمود وتا نم قوت در جنگ توانائی داشت پای ثبات در جنگ
بیفشرد وچون مقابله با جنود سعود آسمانی ومدد عون وعنایت ربانی از خیر قدرت
ومکنت انسانی بردنست اجیر دلی آخر الامر مغلوب گشت وبشت هزیمت نموده روی عجز
بصوب کرنها دشکر ظفر قرین از عقب او بلجام ریز در تاختند وبسیاری از بهادران لشکر او را
دستگیر کرده برج تن ازکبوتر روح برداختند بیت برآمد زشور سیه رستخیز،
ببند دشمنان را مجال گریز، همه راه اگر دشت اگر بیشه بود، برازخسته وکشته بود،
ذکر شبیخون آوردن امیر دلی چون سپاه نصرت پناه ازان رزم فراغ یافته
فرود آمدند اشارت علیه صادر شد تا توپانات وقوشونات در ضبط واحکام جایها،
خود شرایط خوم واحتیاط مرعی داشته درپیش خود خندقی فرو برند واز خیرها فصیل
ساخته درپیش فصیل سنگرها استوار کردانیدند وچون تا خر روز رسید رای عقده گشای
حضرت صاحبقران که در لوح حال صورت وقایع مستقبل مشاهده نمودی از لشکر فتح
آیین [illegible] فرمود یکمن کاه تعیین نموده در انجا باز داشت وچون شب
درآمد وجهان از سیلاب سود ابیت جوهر دقتی راندارند دردی، سیه کرد جامه فروشته میوی،

امیر ولی با سپاه بسیار از مازندران بیرون آمدند
و بر دست راست لشکر که محل نزول امیرزاده ایرانشاه بود هجوم انداخته با سپاه
حمله کرد و بخندق رسیده چرخها و سیخها که تعبیه رفته بود بقرب شمشیر و نیزه بینداختند
اما بسیاری از لشکرش بر بالای هم در خندق افتادند امیرزاده ایرانشاه بنفس خود
حمله آورد و فرجود تا لشکر منصور تیرباران کردند و درین حال سی قوشون که در کمین
مستعد حرب استاده بودند بیرون تاختند و با تیغ کین روبایشان نهادند و امیر ولی
پیشتر کفته بود تا دران راهها چاه بسیار کنده بودند و سیخها تعبیه کرده و آب دران
انداخته و ازین نوع حیلها برداخته چون دران تیره شب لشکرش از زخم شمشیر سپاه
ظفرپناه روبگریز آورده باز گشتند بسیاری دران چاهها افتاده هلاک شدند و فحوای
من حفر بیرا لاخیه وقع فیه صورت حال کشت و مصدوقه ولا یحیق المکر السیئ الا باهله
بظهور پیوست بیت مکن بدکه از بد بدنیا بی امان ، مکن چاه تا خود نیفتی دران
حضرت صاحب قران امیر ایکو تمور را طلب داشت و چون حاضر نبود تفحص حال او فرمود
کفتند بنکاولی ایشان در تعاقب روانه شده است بیت سپاه سحر چون علم برکشید
جهان چون شب روز اقلیم درکشید ، بکستر د خورشید طاؤس پر ، فرو برد زاغی کریزنده سر
لشکر کامیاب منظفر بشهر استراباد رسیدند بیت سپاه جهانکیر صاحب قران
رسیدند غران بمازندران ، براورخته تیزه و کرز و تیغ ، زده بر سر دشمنان بی دریغ
زن و مرد تا کودک شیرخوار ، ندیدند از تیغ شان زینهار ، و این محاربه در شوال سنه ثمان
وثمانین وسبعمائة دست داد و امیر ولی را وهم و هراس غالب شده در همان شب با نزدیک
نفری از سپاه زمان و فرزندان خود را برداشت و از راه لنکرود بطرف دامغان روان شد
و خواتین و اولاد را در قلعه کرده کوه بکذاشت و خود بجانب ری توجه نمود صاحب کامکار
لشکری جرار با خدای داد حسینی و شیخ علی بهادر و عمر و عباس و قهاری ایناق و دیکر
بهادران در تعاقب او بفرستاد و ایشان بتعجیل تمام رانده دری باو رسیدند و او از
بیم جان خود را بولایت رستم دار انداخت که در جنکلهاش از تشابک اشجار نسیم را

گذار بدشواری تواند بود و در قلعه کوه باشش از بلندی زمزمه سبحان افلاک تواند شنود
ولی بواسطهٔ حصانت آن مواضع از آسیب قهر لشکر منصور خلاص یافت و او پسر شیخ علی
پسود بود از امرا طغی تمور خان و دران وقت که سرداران دست عذر تقبل آن بادشاه دراز
کردند ولی در مجلس استاده بود بگریخت و بنسار رفت و بدرش همانجا کشته شد و ولی
درانجا قوت گرفته باستراباد آمد و آن ولایت را در تحت تصرف درآورد و مستولی گشت و
لقمان بادشاه بسرطغی تمور از خوف او مدتی هراسان و گریزان میگشت و در آخر بملازمت
موکب همایون حضرت صاحبقران استعادیافت مرحمت بادشاهانه درین هنگام که شهر
استراباد در قبضهٔ و تصرف تیمور بندگان حضرت آمد انجا را بوی ارزانی داشت بیت
بدرگاه او هرکه کرد التجا، همه کام او شد بخوبی روا گفتار در توجه رایت منصور خسروافاق
بتائید مهیمن خلاق بجانب عراق بعد ازان حضرت صاحبقرانی امیر اقبوغا و امیر
اوج قرا را باعزق و لشکر تعیین فرمود که در استراباد قشلاق کنند و از هرده مرد سه مرد
برگزیند و بملازمت رکاب همایون نامزد کرد و بسعادت و اقبال سوار شده متوجه مملکت
ری گشت و چون موکب نصرت مآب بحلکه ری در آمد سلطان احمد شیخ اویس جلایر در
سلطانیه بود همان که از توجه صاحبقرانی خبر یافت پای تباتش از جای برفت و قلعه را
محکم گردانیده جمعی از معتمدان را با پسر خود آقبوغا انجا بگذاشت و خود فرار اختیار کرده
بجانب تبریز روانه شد و زبان زمانه را این قول دلپذیر راست ترانه گشت بیت
کای خسرو دین پرور اسلام پناه، شایسته افسری و زیبنده گاه، یکساله ره از تو دور یکروزه ره
از جنبش لشکرت جوگردد آگاه، و عمر عباس با شصت سوار غان جلادت بصوب سلطانیه
تافتند و بالکه در راه برفی عظیم و سرمای پیش از اندازه بود و بانجا شتافتند مخالفان از جون
از توجه لشکر فیروزی اثر خبر شده دانستند که باصدمه سیل مقاومت کردن و با شیر ژیان پنجه
انداختن نه مقتضای فرزانگی است راه گریز را بصوب صواب نزدیکتر شناختند و آقبوغا
را برداشته بطرف تبریز تاختند همنوردایشان از قلعه تمام برون نیامده بودند که عمر عباس
با شصت مرد بر سید و مردانه شمشیر برکشید و از کمال شجاعت و مردانگی

بقلعه در آمد و بضبط و محافظت آن قیام نمود و یرماقی نامی را بری فرستاد تا خبر آن فتح
ارجمند را در پایهٔ سریر اعلی عرضه دارد حضرت صاحب قران تمام زمستان در ری باقبال
و کامرانی بگذرانید گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بصوب سلطانیه در اوایل بهار
طراوت شعار که سلطان بلند جناب آفتاب بقعهٔ عالی محل حمل نهضت فرمود و بهادر
تتر تاز صبا از هواداری خسرو ربیع جهان کشا قلعهٔ غنجه را بی آنکه سنان خارا بخون
لاله رنگین کرده بحبتی و چالاکی بگشود بیت صبا بقلعه کشای غنجه بسته کمر
بفر دولت شاه ربیع عدل سیر ۔ نکرد خار سنانرا بخون لاله خضاب
حصار غنجه شده فتح باذخیره زر
حضرت صاحب قرانی مخصوص بتائیدات آسمانی بجانب سلطانیه نهضت فرمود و در آن
حال سارق عادل که از عظماء امرای شیخ اویس بود دبش ازین شاه شجاع ار سلطانیه
اورا باخود برده بود و بعد از وفات او که در روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه ست
و ثمانین و سبعمایه جنانچه شمار حیف از شاه شجاع ازان خبر میدهد وقوع یافت ملازم
پرسش سلطان زین العابدین بود عنایت حضرت صاحب قران بآمدن او اشارت
علیه ارزانی داشت و او برحسب مصراع از شاه یک اشارت و از ما بسر دویدن مشتاقانه
علی الراس از شتر ار باخرار سعادت ببساطبوس شافت و بعد از وصول بمراحم بادشاهانه
بلند پایه و سرافراز گشته بصنوف میور غالات و انعامات اختصاص یافت و آنحضرت
ایالت مملکت سلطانیه و آن ولایات را باو رجوع فرمود و محمد پسر سلطان شاه را
باشکر انجا باز گذاشت مامور بانک آن سرزمین را ضبط نموده اطراف و نواحی آن را
بحوزه تصرف درآوردند و بعد ازان حضرت صاحب قران در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمایه
بموافق اوی سل از سلطانیه منظفر و موید و کامکار بسعادت مراجعت فرمود و بکوهستان
رستم وار در آمد ملوک آن ولایت را نه قوت مقاومت بود با سپاه نصرت آیت
و نه توفیق ملازمت آستان کیوان رفعت بضرورت امان جان از گریز جستند و پیش
از وصول عساکر منصور بستند بیت بدی زرم صاحب قران رستخیز امان خانه جان خصمش گریز
و چون ولایت بی دغدغهٔ منازعی و معارضی میدان یکران آستیلا و تصرف ندکان

حضرت صاحب قران شد ایشان دست تسلط بنهب و غارت یازیده پت
هرچه آنرا توان نستود بهود ده دست تاراج ازان زمین بربود و غنایم بسیار بسپاه ظفر پناه ازحد
شمار بر فتوحات عساکر گردون مآثر افزود پت مدام این سپاه نجسته مآل
غنمت کشت یاسر بدسگال ده وامیر ولی از موضع جالوس روی حیرت بدارالامان
فرار آورد صاحب قران کامکار بعزم تسخیر ولایت املی وساری عطفه عنانی بجانب فرمود و از
طرف کوهستان آن ولایت متوجه شد درین اثنا رسید کمال الدین و سید ضیاء الدین
کر حکام دولات آن دیار بودند از در انقیاد و اذعان درآمده تا بیان خود را با نثار و
پیشکش و خراج بپایه سریر خلافت مصیر فرستادند و نقد متابعت سکه مبایعة
تمام عیار ساخته بسکه و خطبه آن ممالک را بفر القاب همایون حضرت صاحب قران
سکه برزر زدند و بلند آوازه گردانیدند حضرت صاحب قران ایشانرا بمتابعت نقاوی
بادشاه کحضرت آن حکومت ولایت استرابادرا بدو داده بود امر فرمود تا طریق موافقت و
متابعت مسلوک داشته از صواب دید او تجاوز ننمایند کفار در مراجعت فرمان ده
ربع مسکون بتحکام همایون جون تمام ممالک مازندران و رستمدار تا سلطانیه
درحوزه تسخیر و تصرف بندگان حضرت قرار یافت رایة نصرت آیة ازانجا بصوب مستقر
سریر سلطنت روان شد عکس مهر سعادت پیکرش جبهات خافقین را با نوار فتح
وظفر منور گردانیده و نسیم عنبر شمیم از طرهٔ برجم مشکبارش نکهت نصرت و فیروزی
باطراف واکناف عالم رسانیده و جون موکب همایون ارجیجون عبور کرده بدارالسلطنه
سمرقند رسید موج سعادت و اقبال از اتق امانی و امال امالی آن دیار بدمید حضرت صاحب
قران آن تابستان آنجا بسعادت و کامرانی بگذرانید و زمستان در زنجیر سرای بعثرة
بشاط و امانی تشلاق فرمود و دران زمستان توقتمش خان لشکر کران قریب توقتمان
اکبر تتار و همه پر حرم و پشمکار با دوازده اغلن حوجی نژاد سرایشان بیک بولاد و ازامرا
عینی بیک و یعلی بی و قزاغی و دیگر نوئیان از راه دربند به تبریز فرستاد و چون
[illegible] ازانشه [illegible] ماوزبا بیجاقان درآمدند و حوالی تبریز فرو گرفتند در شهر خاکی

صاحب وجود که در امثال این وقایع کاری از و بیاید بنود رعایا و اهالی ایالت جهت محافظت
اهل و عیال خود با تفاق امیر ولی که شکسته گریخته انجا رفته بود و محمود خلجی جوانب و حوالی
شهر استحکم گردانیده بدفع صایل که شرعا واجبت مشغول گشته و قریب یک هفته بمدافعه و مقاتله قیام نمودند عاقبت آن لشکر غدار بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند و ولی و
محمود خلجی گریخته بولایت خلجی رفتند و لشکریان دست استیلا بنهب و غارت بردند
و از حد زیاده تجاوز نمودند و بهر جه در تصور اید اقدام نمودند و از ذخایر و اموال و نفایس
و اجناس انجا در حیان شهری سبا جمع آمده بود بمدت ده روز بر باد تفرقه تلف رفت
بیت جنین است رسم سنجی سرای ** تو هر چند خواهش می‌نمای ** دهم دران زمستان
غارتیان جمع کرده و بهر دیار که گرفته از همان راه که در آمده بودند باز گشتند و چون خبر این واقعه
بسامع علیه حضرت صاحب قرانی رسید و غدر و سیاه دلی که بر مسلمانان رفته بود بر
خاطر مبارکش گران آمد و سایر التفات بر ضبط ممالک ایران انداختن بر دست همت
خود واجب دانست چه دران وقت صاحب شوکتی که فرمانش بر تمام بلاد ایران جاری
باشد نبود و بواسطه اختلاف کلمه حکام دشمنان را از اطراف دندان طمع تیز میشد
و امثال این بلایا بر رعایا بیچاره میرسید بیت شاه را چون عدو بود هر سو ** یک بر فتنه و غنا باشد ** چون شبانان بهم در آمیزند ** رمه از گرگ در بلا باشد
گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم یورش سه پاله بجانب ایران در سنه ثمان
ثمانین و سبعمایة موافق بارس ئیل حضرت صاحب قران عزیمت جانب ایران تصمیم فرموده
بیرامیغ عالم مطالع نفاذ یافت که تو اجیان بجمیع سپاه ظفر پناه قیام نمایند چون فرمان
قضا جریان لشکر از اطراف و جوانب روی توجه بدرگاه گردون اشتباه آورده بخدمت
بعد از جمع و ترتیب عساکر منصور امیر سلیمان شاه بن داؤد و امیر عباث و دیگر امرا را جهت
ضبط ماوراء النهر در سمرقند باز داشت بیت وزان پس جهانگیر جرخ اقتدار ** بفرخنده تر طالع شد سوار ** بنا ئید حق شاه صاحبقران ** ز توران شد سوی ایران روان
دلیران توران زمین کینه خواه ** نهادند روی شجاعت براه ** گروهی ز پای کوشش نه لک

بردی زرستم فرزون کاه جنگ ‌ ‌ زمین خود شد زیر سم ستور ‌ ‌ کرشه جهان یکسر تاشوب و شور
شده برزشکر همه کوه و دشت ‌ ‌ روان روز جان نهم بر گذشت ‌ ‌ وجون از جیحون عبور نموده
ومنازل و مراحل قطع کرده بسعادت وفیروزی بفیروزکوه رسیدند سید کمال الدین
والی ساری بسفر خود رسید غیاث الدین را با لشکر بدرگاه عالم پناه فرستاد تا در
ملازمان موکب همایون منخرط باشند وچون رای مشکل گشای الخضرت که چام جهان نمای
دولت بود احوال واوضاع ولات وحکام اطراف استفسار واستکشاف میفرمود حکایت
ملک عزالدین که حاکم لرکوچک بود بدرگاه رسانیدند وشرح داد که آن طایفه پی باک میکردند بمسامع
علیه رسانیدند وپیشتر ازین کاروانی را که متوجه حجاز بود وبولایت ایشان رسیده
زده بودند وغارتیده وخبر آن حرکت ناپسندیده بحضرت صاحبقران رسیده ودر خاطر
خطیر خطور یافته که هنگام مجال انتقام حجاج که یامین من کل فج عمیق ازان قاطعان
طریق بکشد درینولا که بتجدید صورت افعال قبیحه ایشان عرضه داشتند همت عالی
اقتضای آن کرد که بصاعقه سیاست حزمن یکنت واقتدار ان اشرار سوخته خار فساد
بیداد ایشان از راه مسلمانان برخیزد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت وتواجیان از هر
نفر لشکری دو مرد کار اختیار کرده مرتب داشتند وصاحبقران کامکار اغرق
گذاشته بسعادت سوار شد وبان سپاه مرتب مکمل متوجه صوب لرستان گشته
بتعجیل هرچه تمامتر براند وبعد از وصول بفرمود تا ورد جرد و حوالی انرا غارت کردند وخرابه
آباد زرا که حصنی حصین وبناه گاه متمردان وقطاع الطریق ان سرزمین بود مسخر کرده
بکلی ویران ساختند واکثر آن دزد انرا بدست آورده ارسر کوهها فرو انداختند ودران
ایام اقتمور بهادر وعمر عباس ومحمد رسه محمد سلطان شاه بواسطه عفونت هوا بملک الموت
سابقه قضا بپیوستند واز دار غرور بسرای سرور رحلت نمودند وخواجه علی مؤید سر مال
را در بعضی ازین معرکها زخمی رسید وبعد از مدتی بان سببی شد ‌ ‌ بیت
چنین آئین دارند دهر ‌ ‌ نه لطفش بود پایدار و نه قهر ‌ ‌ نه برورد کس را که آخر نکشت
که در مهر نرمست و در کین درشت ‌ ‌ و حضرت صاحبقران بعد از تسخیر ولایت لرکوچک فصل

شرور فساد و قطاع الطریق انجا نهفت فرمود و در حلکه نهادند با غرق همایون که از عقب
می آمد ملحق شد کفار در توجه حضرت صاحب قران بجانب ارزنجان دران اثنا بسمع
علیه رسانیدند که سلطان احمد جلایر لشکری جمع کرده از بغداد بتبریز آمده است حضرت
صاحب قران اغرق را با بعضی سپاه بشیخ علی بهادر گذاشته در همان روز بسعادت
سوار شد و با لشکر جرار ایلغار فرموده متوجه تبریز گشت و چون سلطان احمد از توجه
الحضرت واقف شد مجال توقف نیافت و چون بشتر ضعیف نهاد که پیش از وصول یابد
گریزد ازان تبر گریخته بجانب بغداد شتافت بیت بهرجا که صاحب قران رود نهاد
مثل زد خرد بشه و تند باد که پیش از وصول شه کامیاب گریزان شدی دشمن از اضطراب
حضرت صاحب قران امیر حاجی سیف الدین را با دیگر امرا و لشکریان بنگاهشی در
پی او بفرستاد و چون سلطان احمد ازان رسیدند از غایت دهشت و اضطراب
کثل و بار و بنه گذاشته از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه چون از ضبط مجمع اسباب و اثاث
او پرداخته بتحصیل هرچه تمامتر از عقب او روانه شده سواران انداخته مبالغه
بسر شیخ علی بهادر با بندک نفر سپاه از ارزنجان گذشته در موضع گل زار سلطان
احمد رسیده با او غلبه بسیار بلو و جنگی عظیم واقع شد و از طرفین جماعتی مجروح گشتند و
از انجمله الیاس خواجه را زخمی رسید که از کوشش باز ماند و بدان سبب سلطان احمد
خلاص یافته جان ازان ورطه بیرون برد و جراحت الیاس خواجه که از امراض تعرق
اتصال است بسوء المزاج اصل بدن مقتضی شد و بیماری صعب بر مزاج او استیلا
یافت اما از مبامن دولت ابد پیوند بیمی مبدل گشت بیت مرض قوی و خطرناک بود لیکن یافت
بمیمن دولت صاحب قران زتو جانی جورست از همه دردی بماند در پایش
بدفع آفت عین الکمال نقصانی و دران واقعه در ارزنجان قتل و کشتن بسیار
واقع شد از جمله از شعله آتش انتقام قماری دانیاق و کمند ضیاء الملک قریب
بانصد کس بگاه دو دعوه تلف گشتند و حضرت صاحب قران ممالک اذربیجان را تخت تسخیر
و تصرف در آورده بحوالی شنب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف ممالک مثل سید رضی

وخواجه حاجی محمد بندگیر خطاط و قاضی غیاث الدین و قاضی عبد اللطیف و غیرهم کمر
بندگی بسته مراسم عبودیت بتقدیم رسانیدند و برحسب فرمان مال امان برای
تبریز حواله رفت و محصلان بتحصیل آن قیام نموده بتمام و کمال مشخص گردانیدند
و رایت نصرت شعاران تابستان در تبریز و نواحی آن توقف نمود و فرمان لازم
لازم اتباع بقتل رسارق عادل نفاذ یافت و او را در زیر دیوار کرده بنه وارخته اش را
غارت کردند و از اصناف هنرمندان و پیشه کاران هر که در قسمی از اقسام مشهور و معروف
بود همه را خانه کوچ بسمرقند فرستادند و در آن اثنا امیر ولی را که از بیم جان گریخته
سراسیمه میگردید در ولایت خلخال محمود خلخالی او را گرفته بقهاری اینناق سبرد و قهاری
بپاساق رسانیده سرش را بدرگاه عالم پناه آوردند و چون فصل خریف در آمد ضبط
محمد سلطان شاه معوض گشت و رایت نصرت نشان بصوب نخجوان
روان شد و از مرند و دره زرعبور نمود و از آب ارس بپول ضیاء الملک گذشته فرود
آمد و آن قنطره ایست که در زیر طاق ایکون کردون طاق افتاده و کس نظیر آن را
در جهان نشان نداده چه در ولایت نخجوان بقرب قریه جولامه که در اینجا آب ارس
از دامن کوهی میگذرد پول از سنگ تراشیده در غایت استواری و استحکام و نهایت
هواری و حسن و نظام بنوعی ساخته و برداخته که مهندس عقل در ادراک از مشاهده آن
حیران می ماند و از جمله آن طاقها دو طاق جنان عالی و وسیع افتاده که عرض یکی بحسین
شصت گز باشد و زیاده و از آن یکی که باره تنگ تراست در وقت بنای آن بتحقیق احتیاط
رفته و پنجاه گز شرعیست چه در غیر زمان طغیان سیل تمام ارس از طاق باز گذر میکند
که متصل است بکوه و فراز انرا چنان بکوه پیوسته اند که گزر بر آن خالی مانده و از انکاروان
سرای ساخته اند و از هر طرف پول دروازه سنگ بر آورده اند و نهایت خوبی
برافراخته و چون رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده بحصار کرکی رسید عزم
کردن آنرا جزم داشت ان حصار را بگشودند و شیخ حسن را که پیشوای ایشان
بود کردن بسیاست بحضرت آوردند و از انجا نهضت نموده بحصار سرماوک بر کناره آب

ارس واقعست رسیدند و اطراف و جوانب ازا فروگرفته جنگ در انداختند و سرزنی
دولت قاهره حصار را بغلبه و قهر مسخر کرده خراب و ویران ساختند و توپان ترکمانرا
که بزرگ آن قوم بود گرفته و بسته بدرگاه عالم پناه آوردند و از انجا کوچ کرده بقارص
رسیدند و ان حصاری بغایت محکم و استوار بود و تمام از سنگ و شخصی سرور نام
که حکومت انجا تعلق باو داشت بحصانت حصن و محکمی جای مغرور گشته قلعه را
مستحکم گردانیدند و مدافعه و مقابله را اماده شدند حضرت صاحبقران فرمان داد
تا لشکر فتح قرین اسباب و آلات حرب مهیا داشته بر تمام حصار محیط گشتند و از هر جای گوکزده
سورن انداختند و از ان طرف نیز دست جلادت برا ورده و بپای مقاومت فشرده در دفع
و منع ایشان سر باز نهادند و جنگی در پیوست که تا بهرام خون اشام بکوتوالی قلعه زبر
جد خام حصار فلک سوم است واقعه بدان هولناکی یاد نداشت اخر الامر نسیم
فیروزی از مهب دولت عز اوزیدن گرفت و والی انجا از نهیب صولت بهادران
گردون سطوت مضطرب و مضطرب گشته از در عجز و مسکنت در امد و باقدام عبودیت
و بندگی طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت صدمه قهر عساکر منصوران حصار را
غارتیده باز من هموار گردند کفار در توجه حضرت صاحب قران بفروکرفتان
خطاب مستطاب ملک ذو الجلال با افضل و اکمل ال فضل و کمال صلی الله علیه و علی اله
خیر آل حیث قال جل جلاله عز من قایل یا ایها النبی حرض المومنین علی القتال و لکی ات
قاطع بر فضیلت محاربه و مقاتله با عدا دین و فرقه ضلال و نص و فضل الله المجاهدین باموالهم و
انفسهم بر بانی ساطع بر منزیت جهاد و علو رتبت غازیان مجاهد نفس و بمال لاجرم حضرت
صاحبقرانی را از بدو حال باز پیوسته قصد و نیت غزا مسیر خمیر منیر بود و در پیوسته
ان نیت از قوت بفعل آورده روی همت عالی نهمت بصوب تفلیس اورد و از اطراف
قلعه قارص نهضت فرموده ببالای موضع آق بغرا برامد در موسمی که علیه سرما بغایت رسیده بود و
شدت برودت هوا بنهایت انجامیده بیت جرخ بوشیده رخ خویش بسنجاب سحاب
در بسن برده شده مهر جهانتاب مقیم مطر اتراقش سوزنده چنان شد ما طل

کاندر و کشت عیان معجزهٔ ابراهیم ∴ گر برافشانده شدی سوی هوا باده و آب ∴ آمد بار یکی
لعل و یکی دُر یتیم ∴ پیوسته ابر از هوا چون دست کریمان سیم می باشید و کوه از آب
سرما جوان ذل مخالفان بی دین از بیم می لرزید در جنان حال موکب همایون از راه کهیو
بشهر تفلیس رسید کرجیان کافر کیش با ستواری خویش حصار معمور و کشته قلعه را استحکام
تمام داده بودند و جنگ را آماده شده حضرت صاحب قران اشارت شد قرین قاتلوهم
یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم بسمع جان و اذان اذعان شنیده بایقاد نیران محاربه و قتال
فرمان داد امرای کامکار و بهادران نامدار بر حسب فرموده اسباب جنگ حصار مرتب
داشته میمنه و میسره و قلب و جناح برآراستند و بر حصار محیط گشته بغلغله تکبیر و
تهلیل گوش شریعت محمدی علیه الصلوات والسلم فرو کوفتند و از اطراف و
جوانب نقوب و حیر با پیش برده جنگ در انداختند بیت خسرو دین بر در صاحب قران
چون نعره اژدهای بر میان ∴ دست زده و تیغ ظفر بر کشید ∴ غلغل تکبیر بگردون رسید ∴ دلاوران لشکر
اسلام به نیت صادق و سعی تمام کوشش های مردانه نمودند تا بید نصرت و منیر کم علیهم و شق
صدر قوم کونین آن حصار بگشودند و بموجب امر اقتلوهم حیث ثقفتموهم ان کفار
خاکسار را بزخم تیغ ابدار بآتش زار ما و یهم جهنم پس القرار فرستادند و والی آن ملک
بقراط را اسیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند فرمان واجب الاتباع بر طبق نشد
الوثاق صادر شد که او را بند کرده نگاهدارند بیت چون علم کفر نگونسار شد
سر و رکفار گرفتار شد ∴ رایت اسلام شد افراخته ∴ شرک ز دنیا و برانداخته ∴ صاحب
قران کامکار بعد ازان فتح نامدار از انجا روان شد و چون از تفلیس بگذشت خاطر مبارکش
نشاط شکار قرار فرموده بر حسب اشارت علیه امراء رفیع مقدار و عساکر نصرت شعار از
برا نغار و جوانغار چرکه انداخته تمام دشت و کوه آن محاری و نواحی فرو گرفتند و بعد از
چند روز که چرکه بهم رسید جندان حیوان از گوزن و اهو و دیگر انواع بهایم و سباع در آن
چرکه جمع آمده بود که صورت وَاِذَا الْوُحُوْشُ حُشِرَتْ قبل از وقوع اذا الشمس کورت
بر ای العین مشاهده افتاد و بعد از انکه حضرت صاحب قرانی و شاهزادگان و نویینان

بتر تبی واساسی که معهود است بمیان جرکه درآمده صیدی چند بپنداخت بند واز نشاط شکار
به برد اختند سایر سپاه و لشکری بحلقه آمدند کس نماند از قوی و ضعیف و توانا
و ناتوان که تیر امیدش بصید مقصودش نرسید و دست ارزو بکردن مراد حلقه نشد
و بسیاری از انجا بوکه بیرحمت و مشقت بدست میکیرفتند و انچه فربه بودی کشتند و هرچه لاغر بود رها
میکردند و از بس نخچیر که افکنده شد سپاه از حمل آن عاجز امده بسیار از ان بگذاشتند چنانچه
مدتی سباع و وحوش و طیور از ان محظوظ و بهرمند بود بیت مدتی وحش و طیر را بس از ان
فلک از گشته میزبانی کرد گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران علی الاطلاق بطرف
قراباغ از برای قشلاق حضرت صاحب قران از انجا بسعادت و اقبال نهضت فرموده در
ضمان حفظ و اجلال روان شدند و عساکر نصرت شعار حصن و قلعه بسیار که در ان گذار و حوالی
آن دیار در تصرف کفار فجار بود بقوت بازوی کامکار و رخم تیغ آبدار آتشبار مسخر
گردانیده آن مواضع را ارخبث وجود ان ملاعین بدکردار پاک گردانیدند و دست
تسلط و اقتدار بنهب و غارت برآورده غنایم بیحد و شمار بفتوح روزکار آن سپاه خجسته
آثار گشت و چون ولات شکی مضرب خیام موکب همایون شد حضرت صاحب قران از
برای قلع و قمع کفار شکر نصرت شعار را فوج فوج بهر جانبی روان فرمود امیر جهانشاه
با بعضی امرا بر حسب فرمان تمام لکزیانرا تاخت کرده بعد از چند روز بسیاری از انها را
به تیغ جهاد بکذرانیدند بیت بسی کافرانرا بتیغ غزا بکشت آن سپاه مظفر لوا
غنیمت بخند انکه شاید شمرد سبه با بسی برده زانجا ببرد و امیر محمد درویش برلاس
کمر وهی انبوه از سپاه کردون شکوه بکوهستان سکی درآمدند و جماعتی را که قدم بجاده
مطاوعت ننهاده بودند دران کوهها بدست آورده اسیر و منقاد ساختند و بهر جا دست
به یاد غارت و تاراج دادند بیت سپاه مظفر دران کوهسار برآورده از جان و شمار
بتاراج بردند بسیار چیز با بچه گرفته بسی برده نیز و از غونشاه اختاجی و رمضان خواجه
با فوجی از لشکر ظفر قرین بولایت تکلوت شتافته اثار کمال غلبه و استیلا از قتل و
اسر و غارت بظهور رسانیدند بیت کجا بود کان لشکر نامدار نشد غالب از غون کردگار

و امیر محمد یک امیر موسی با علب سوار همه شیران پیشه بیکار بولایت آنی حب فرستندان
بخوزه ضبط و تسخیر در آوردند بیت بهر جا که فرستند از ان سرزمین ۵ مظفر شدندان سپاه
گزین ۵ و آنحضرت صاحب قران بنفس مبارک خود با سایر لشکر پیروزی اثر در دامن البرز
کوه روان شد و خود عنایات ربانی هم عنان دولت روز افزون و جنود تائیدات
آسمانی ملازم رکاب همایون عساکر منصور رایت عزو جاه و بنیروی بازوی صدق
نیت و حسن اعتقاد بر افراخته و نصرت دین مبین و کوری کفره لعین را غلغله تکبیر
و تهلیل در جهان انداخته بیت چو کوکبه ۵ شاه جهانگیر در آمد ۵ از هر طرفی غلغل تکبیر بر آمد
هر جا که سپاهش بسعادت گذر آورد ۵ در روضه دین شاخ هدایت ببر آمد ۵ روشن شد از انوار
هدایت افق دین ۵ تاریکی کفران و ضلالت بسر آمد ۵ امرا و نامدار و بهادران پیل افگن شیر شکار
که جهت تسخیر ولایات کفار و دفع فساد و شر اشرار باطراف و جوانب رفته بودند بسیاری
از بت پی دینان را بتیغ غزا گذرانیده و قلاع و حصون ایشانرا مسخر کرده و ویران
گردانیده غنیمت فراوان در تحت ضبط و تصرف در آورده در موضع قبله باردوی اعلی
پیوستند بیت بسوی اردوی اعلی بفتح باز آمد ۵ سپاه جسور و غازی زهر طرف دو دیار
گرفته قلعه و کنده حصار کشته عدو ۵ بدست کرده غنایم فزون ز حد و شمار ۵ و قلعه سرخ را
نیز مسخر کرده و باز مین هموار ساخته بقصد باغ سرخاب آمد و از انجا کوچ کرده و کنار آب
کرنزول فرمود و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست تا از زنی خاشاک نوالها چیده بر کنار پل
بستند و چون صاحب قران غازی با لشکر منصور از ان آب عبور نمود عنان عزیمت بجانب
بجانب بردع معطوف گشت و ایل ان ولایت مسخر و ایل شدند بیت
بهر جا که صاحب قران بر گذشت ۵ مسخر شد و هر که بدایل گشت ۵ جهان آفرینش گرد زده بود
جهان بجز و بر نامزد کرده بود ۵ و در قراباغ بقراط بغلیسی که پیش ازین بقید و حبس او حکم
جهانمطاع صدور یافته بود احضار فرمود و بر وفق اشارت ادع الی سبیل ربک بالحکمة
والموعظة الحسنة زبان مبارک مقال گشاد که ترجمان علم دولت و اقبال هم بموعظه حکمه
آمیز بر کشته دیده را بدین قویم محمدی و طریق مستقیم شرع مصطفوی علیه افضل الصلوة

واکمل التحیات دعوت فرمود و از میامن انوار نصیحت و ارشاد او بخلعت پوز هدایت از
روزن توفیق در درون تاریک ان کمراه تافت و از برکت شربت انفاس عیسوی حاصل شد
بقراطی که در سرسام ضلالت مشرف بملاکت شقاوت ابدی بود بصحت عقیده صافی فایز گشته
حیات سعادت سرمدی یافت و زبانی که مدت العمر از معلم فابواه نهودانه او نصرانه تلقین
ان الله ثالث ثلاثه اموخته بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله گویا شد و مضمون
ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین را تصدیق نموده بدار
کلم طیب توحید رطب اللسان گشت و در سلک سعادتمندان کنتم خیر امة اخرجت للناس
انتظام پذیرفت بیت دل از نور توفیق پر ناشده ✻ زبانش توحید گویا شده ✻
بقراط زرهی که حضرت داود پیغامبر علیی پیتاو علیه الصلوات والسلام در زره
خانه و علمناه صنعة لبوس بر انگشت انامله مدبر داخته بود و باتفاق آن اعمل
سابغات و قدر فی السرد محکم و مستحکم ساخته داشت انرا با دیگر تحف و تبرکات حضرت
قران آورده پیشکش کرد همت بادشاهانه بحکم والمؤلفة قلوبهم مخاصت فیض
عواطف و مکرمت پی در پی دربارگاه او واجب شناخته حکومتی مملکتی که باو تعلق داشت
با دیگر ضمایم و مضافات باو ارزانی داشت و بر لیغ عالم مطاع کرامت نموده اجازه اشراف
علاوه دیگر الطاف و اعطاف ساخت و باضافت عطایا و مواهب لی پایان اختصاص
بخشید چنانچه اکثر اتباع اشیاع و اتالی آن مملکت میل بملت حنفی کرده بسعادت اسلام
استسعاد یافتند و دران ولا و الی شروانات امیر شیخ ابراهیم که نفی مت
قدر و بنامت ذکر و مکارم اخلاق و قدم خاندان از ملوک زمان ممتاز بود بارث و عقل و دلالت
دولت کمر غبویت و خدمتکاری بر میان اخلاص و هواداری بسته از راه انقیاد
و متابعت بدرگاه اسلام پناه شتافت و بسعادت عدت سعادت شرف یافت بلوس کرده مقصلا
اصلی سلاطین روزگار بود دریافت پیشکشهای لایق و نقوزنای موافق بفرغرض رسانید
و از جمله لطایف که ملهم دولتش تلقین نموده آن بود که در هنگام عرض نقوزنای هر نوع نغمه
تبرکات نه نمی کشید هشت ملوک زرخزیده بحمل عرض رسانید خود در میان ایشان

ایستاده تقوز بشف خود تمام کرد صورت اخلاص او در نظر حضرت صاحب قرانی موقع
قبول و ارتضا یافت و او را بتربیت و نوازش خسروانه سرافراز گردانیده عام ممالک
شروان با توابع و لواحق باو ارزانی داشت و بمیامن آن تربیت شروانشاه روزگار
و ملوک کیدانات بمجرد استظهار بحمایت و حکمی کوه و جنگل و بسیاری آب و لای از
قهر نهار بعید باز اطاعت بادشاهان نمی کردند درین ولا نسبت بابندگان حضرت
صاحب قران از در متابعت و انقیاد در آمده بسر حد کسان خود را با تحف و هدایا بپایه سریر اعلی
فرستادند و اظهار مطاوعت و فرمان برداری کرده باج و خراج بتقبل نمودند و درین اثنا شیخ
علی بهادر که بمحافظت اعزق همایون مامور بود با اعزق از راه اردبیل بقراباغ رسید و حضرت
صاحب قران آن زمستان در انجا بسعادت و اقبال بعیش و شادمانی گذرانید

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی ببردع و رسیدن خبر حرکت لشکر دشت جون فصل

برشتا بآخر کشید و او ازه هجوم لشکر ربیع در عالم افتاد و سیاه سبزه و گیاه در حرکت آمد
در اوایل سنه تسع و ثمانین و سبعمایة موافق توشقان ئیل رایت نصرت شعار صاحب
قران کامکار بصوب بردع نهضت نمود و مقارن این حال او ازه در افتاد که توقتمش
خان اظهار عصیان کرده لشکری از راه دربند روان گردانیده است و صورت قضیه آن
بود که علی بیک غونکغرات و آورد و نکمتمور و اقبوغا بهرین که از عظماء و امراء الوس توحی خان
بمرتبه عقل و تمیز و اندیشه ممتاز بودند پیوسته توقتمش خان را بسخنان نصیحت آمیز
از زلات اسهار فاسد باز داشته بطریق صواب راهنمای می کردند و از انجمله همواره او را
بمراعات حقوق حضرت صاحب قران و سلوک جاده ادب نسبت بابندگان آن حضرت
تحریص می نمودند که خانزاده بادشاهی الوس توحی و جای پدران از میامن دولت حضرت صاحب
قران بقبضه اقتدار در آمده و این بزرگی و سرافرازی که بر مزید بادو مطلقا از مرتبت
و عنایت آن حضرت حاصل شده و عنوان عواطف و مراحم که در هر باب ارزانی داشته
زیاده از آنست که شرح توان داد و وظیفه آنست که این معانی را نصب العین همت گردانیده بادای
خدمات لایقه بآن حضرت تقرب نمائی و از شرایط حق شناسی و حق گذاری هیچ دقیقه

را مهمل نگذارد بی که هر اینه شکر نعمت مستوجب مزید رفعت و سطوت مملکت گردد و نیز بر اوضاع
عالم اعتمادی چندان نیست اگر العیاذ بالله روزی حریف دولت را باغی بسکنه نامرادی
باید بدستگیری عنایت الخفرت بشت امید باز توان داد و از بهلوی اقبال خسی
اختلال حال توان کرد و از برکت اخلاص آن دولت خواهان رونق ملک و سلطنت تو قتمش خان
روز بروز در ترقی بود تا اورو کمتور و آقبوغا در گذشتند و حاعتی تلبه منفوتیان که خصوص
توقتمش خان بودند و قزاقی که بدرخود را کشته بود پیش او را همی تمام یافتند و علی
بیک با وجود تقرب آن مفسدان اختیاری نماند و از شامت اعواد اف و ایشان توقتمش خان از
راه صواب بیفتاد و بای از جاده موافقت و مخالصت حضرت صاحبقرانی بیرون نهاد
سرکشان و عصیان بر آورد و باغی شد و لشکری گرانرا تجهیز کرده با آدربیجان گسیل داشت
وچون بار سیامع علیه رسانیدند که فوجی از سپاه بیکانه را دران طرف ابگ دیده اند
حضرت صاحبقرانی شیخ علی بهادر را و الکو تمور و عثمان عباس و جمعی دیگر از امرا را
فرمان داد کرا ز اب گذشته کیفیت حال را تحقیق نمایند و فرمود که چون ما را با تو
عهد و پیمان در میان است اگر ان گروه که دیده اند از لشکر او باشند در جنگ مسامحت
ننمایند و پیش دوستی نکنند و چون ایشان بر حسب فرموده روان گشتند الخفر تلقین علم
دولت امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین را با جماعتی از امرا و لشکریان از عقب ایشان
بفرستاد و چون که امرا پیش رفته بودند از اب گذشته بسپاه باغی رسیدند و معین
شد که لشکر توقتمش خان اند بنا بر امر فرمان حضرت صاحبقران جلادت و تهور جنگی
که شیمه و عادت ایشان بود بتقدیم نرسانیدند و جانب خرم فرو گذاشته از حساب جنگ بدر شدند
و بار گشتند دشمنان ان معنی را حمل بر ضعف کرده حیره گشتند و روان بر ایشان تاختند
بتیر باران کردند و جنگ در انداختند و ایشان هم بدفع صایل مشغول شدند و جنگی عظیم
در پیوست بیت زهر سو چو تنگ اندر امد سپاه ۞ یکی ابر گوئی بر امد سیاه ۞ که باران او بود شمشیر تیر
جهان شد بکردار دریای قیر ۞ وچون امرا این جانب از دل جنگ را در حساب نگرفته بودند
جای توقف ایشان در جنگ نیشه بود و اب و مجال کرو فر نداشتند و بدین سبب

جهل کس گشته شاه و بر خلاف معهود آن دلاور را که سرآمد روزگار بود مدد جون زلف دلبران
شکستی روی نمود اما بعینه جون شکست طرّه بر شکنج ماه رویان بود در شکستگی که
بر دست دلربای زند و در عین پریشانی بنه جمعیت هوشمندان را بتاراج
دهد و لهذا گفته اند بیت جون زلف بتان شکستگی عادت کن
تا امید کنی هزار دل مرنفتی ** دران اثنا امیرزاده میران شاه با سپاه ظفر پناه از
اسب کوه شتند رسیدند بهادران نامدار از یمین و یسار حمله آورده بقوت بازوی کامکار
و زخم شمشیر صاعقه کردار دمار از روزگار دشمنان برآوردند و جون مخالفان را پای فرار از جای
رفته رو بفرار نهادند لشکر منصور ایشان را لگامشی کرده تا آن سوی دربند براندند و بسیاری
از ایشان را دستگیر کردند امیرزاده میران شاه آن کرمکانرا نزد پدر کامکار عالم
پناه فرستاد و شوریده سرا در میتر دران جنگ زخم دار شده بود و بعد از آنکه او را باردوی
اعلی آوردند بجوار رحمت حق پیوست و جون اسیران سپاه مخالف را بپای سریر اعلی رسانیدند
بزانو در آوردند صاحبقران کامکار از کمال تمکین و وقار سر به انتقام بر آورده
ایشان نینداخت و ملحوظ نظر عفو و اغماض گردانیده تو تمش خانرا بر قاعده مشین
برشش فرمود و بزبان عاطفت و نصیحت راند که میان ما حق بدر فرزندی نسبت جه بود که بدین
حرکت نامناسب اقدام نمود و بهموجبی لشکر باین جانب فرستاد جندین هزار مسلمان بی
گناه را عرضه تلف گشتند حی باید که بعد ازین از امثال این کردار نا پسندیده محترز باشد
و بر عهد و پیمان وفا نموده فتنه که در خجند آرزو داشت این نصیحت که بر زبان
مبارک ایشان موید کامکار گذشته موافق حدیث بنویت چیشت قال صلی الله علیه وسلم
الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها و بعد از گذارش این کلام لطایف نظام مرحمت و شاهانه فرمان
گرامی صدور یافت که اسیران اخلاص کردانیده زر و جامه بدهند و بدرقه همراه کرده ازعاکر منصور بگذارند و
بطرف دشت قبچاق که جای ایشانست روانه سازند بیت دوستانرا کجا کند محروم
او که با دشمنان نظر دارد ** و امیرزاده میرانشاه را از راه کرعبور نموده در کنار آب ارتش
اعلی معاودت فرموده و از انجا کوچ کرده رایت نصرت شعار در رخمان حفظ و تائید

بر رو کار متوجه کوکبه تمکین شد بیت درخان حفظ نیز دان دور نباه عدل خویش
لطف قهر نش کاه بیکه نیک و بد را نوش نیش ذکر قدوم مهد اعلی سرای ملک خانم از طرف
سمرقند بارشاه زادکان ارجمند چون موکب همایون مقارن فتح و ظفر بکوکبه تمکین
رسید مبشر اقبال مژده رسانید که مهد اعلی سرای ملک خانم با میرزاده شاهرخ
و امیرزاده خلیل از سمرقند احرام حرم امن امان و قبیله ملوک و سلاطین عهد و اوان یعنی
استان خلافت اشیان حضرت صاحب قران بسته می رسند الخضر را از وصول این بشارت
ریاض بهجت و شادمانی نضارتی تازه بذیرفت و در حدیقه امال و امانی غنچه مسرت
شکوفه کامرانی شکفت و اعیه دیدن فرزندان بحکم اذا دنت المنازل زاد شوق
جنان بر خاطر مبارک مستولی شد که اعرق را در کوکبه تمکین کذاشته بر سم استقبال بای تو جه
در رکاب استعجال اورد و بی توقف روانه کشته در موضع مرندشام عزار و رندو صال
مشام امال را معطر ساخت و در انجا اتفاق ملاقات افتاده دیده امید از مشاهده
جمال مقصود منور کشت رسم نثار اقامت کرده چندان زر و جواهر بر افشاندند که دست
ملازمان سعادت مند از جمع آن بسته آمد و پیشکشهای ارجمند کشیده آن مایه از
اسباب و تجملات بمحل عرض رسید که دیده سپهر از نظاره آن خیره کشت صاحب قران کامکار
از انجا سوار شده بسعادت و اقبال بازکشت و بجانب قلعه الموت که کماشتکان سلطان
احمد حافظ آن بودند توجه نمود و بعد از وصول چون سه روز بکذشت پر لیغ همایون بنفاذ
پیوست تا امرا و لشکریان در شب بکوه در آمدند و دیکر روز جنک در انداخت فصیل
زیرین را بغلبه و قهر بکرفتند و حرابکی دانیدند و ایشان از بیم جان کرخیه بالا دادند
برامدند و اهل قلعه کار از پی پی و قلت حیا باغی کری بجد کرفته انقیاد نمی نمودند از پی آبی
ابی تشنکی بجان رسیده در صدد هلاک بودند از عجز و بیچارکی در امدند و سوکند نامه
خورده عهد کردند که فرود آیند و قلعه بسپارند لشکر منصور دست از جنک باز داشته
از کوه فرود آمدند و پیش از بیرون آمدن مخالفان ابری پدید شد و یکمتبار بر فرز
باران عظیم بارید ن و مجموع ابکیر ها و حوض ها ایشان پر آب شد و بعد از ان آب انشعابی

یافته عهد شکسته بقول خود وفا نمودند حضرت صاحب قران محمد میر بسر شیر بهرام اوج
قرا نهم در راه یقین فرمود که قلعه را خصار دهند و بسعادت ملاحبت نموده باغرق همایون
پیوست و پیش ازان شیخ علی بهادر را بجهت قلعه بایزید فرستاده بود بعد ازان امیر
حاجی سیف الدین و امیر ایکو تمور را بلشکری بدایشان فرستاد و باتفاق قلعه را
در میان گرفته نقب زدند و آب اندر دیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند
و بانگ زمانی مسخر ساخته خراب و ویران گردانیدند و حاکم قلعه را با جمعی از اوزبک
بیت شکر صاحب قران کامگار ۔ شاه کیوان فرخ اختر اقتدار ۔ بر دران قلعه گردون شکوه
چون برانشفتند وقت کارزار ۔ قلعه بگشادند و ویران ختند ۔ خصم را بستند و اوردند خوار

گفتار در توجه رایت نصرت نشان بجهت دفع فساد قرا محمد ترکمان درین اثنا بسامع علیه
رسانیدند که ترکمانان دست تعدی و طغیان بایذای مسلمانان دراز کرده قافله حجاز و دیگر
کاروانها را متعرض میشوند و هیچکس با من و سلامت از آن راهها گذر نمی تواند کرد
حضرت صاحب قران بقصد دفع فساد آن بدکرداران از چاکه تخوان نهضت فرموده
متوجه ایشان شد و فرمان همایون صادر گشت که محمد میر که بمحاصره البستق مامور بود بکوکب
کیتی ستان ملحق گشت و در راه فرمان داد که اغرق بالله تاق رفته در انجا توقف نمایند
و بنفس مبارک با لشکر نصرت شعار ایلغار فرموده بحصار بایزید که اورا قلعه ابدال نیز گویند رسید
سپاه ظفر پناه انجا از لوس ایدین دران نواحی مانده بود غارت کردند و چون ازانجا گذر کرده
بقلعه اونیک رسیدند که معسکر قرا محمد انجا بود تمام ایل و حشم ترکمانان که دران حوالی
و نواحی در کوه و دشت بودند بغارتیدند و چون ازانجا عبور نموده بآذر رودم رسیدند
قلعه اورا در همان روز مسخر کرده کنار آب بیجا چور مخیم نزول همایون گشت و ایلچی بجانب
ارزنجان فرستاده باز رجان رسید ظهیر تن را که والی انجا بود با یلی و انقیاد دعوت نمود
و چون فرستاده باز رجان رسید ظهیر تن مقدم او را بتعظیم و ترحیب تلقی نموده
انچه از لوازم ادب و جانب داری تواند بود بتقدیم رسانید و از روی مطاوعت و فرمان
برداری دو نده خراج قبول کرد و ایلچی را بانواع رعایت و خدمت خشنود ساخته باز

کردانید و حضرت صاحب قران سه فوج از لشکر ظفر قرین را کزین کرده فرمان داد که
قرا محمد بدر قرا یوسف ترکمان روان شوند بر حسب فرموده امیر زاده امیر شاه با
از سپاه ظفر پناه بیت همه جوکو هر شمشیر غرقه در آهن ۰ دلیر و صفدر و رزم آزمای و حمله شکن
همه بندی جبر خ و نهیب رستاخیز ۰ بکاه کینه جهانسوز تر ز آتش تیز ۰ متوجه شده با یل حشم
ان مفسدان متمرد در امدند و تمام اموال و جهار پایان و از اسب و شتر و گوسفندان و
غیر آن غارت کرده بسیاری از زنان و دختران بابش نرا الجا گرفتند و مظفر و منصور باز
گشته بموکب همایون پیوستند و محمد امیر که با کرده دیگر از مردان کاره دلاوران تبع گذار
هم بدان مهم روان گشت و حسب اتفاق ممر ایشان بر کوهستان واقع شده بدره
تنگ در امدند و دشمنان واقف شده سر را بگرفتند و بعد از جنگ و کوشش فراوان
بنیروی دولت حضرت صاحب قران از ان مضیق خلاص یافته بار دوی اعلی مراجعت نمودند و شیخ
علی بسرا رغوی بر لباس و اقبال شاه بر غوجی و تیلک موجین بیت ۰ دیران کرد افگن شیر گیر
خروشنده با جوش و تیغ و تیر ۰ فوجی دیگر از سپاه سر کرده روی جلادت و بحبت و جوی قرا
محمد نهادند و در کوهی عظیم محکم و جای سخت باو رسیدند و بمحاربه و قتال اشتغال نمود
کوشش های مردانه کردند و جنگ بسیار واقع شده و دلالا خواجه در ازرم بقتل آمد
آمد و چون خصم بان کوه عظیم بر آمد بود و از جنگ فایده متصور نه امرا با سپاه بسیار مکرر
بناه آمدند صاحب قران کامکار دیگر بار جهانشاه بهادر را با لشکر جرار بایلغار فرستاد
و او با یل ایشان رسیده دست استیلا بغارت و تاراج برآورد و مال بسیار و مرکب
و اسلحه بشمار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار گشته مظفر و کامکار بار دوی اعلی ملحق شدند
ز بس غارت و ایلغار های دران دشت شد بر سیه تنگ جای ز بسیاری برده و خواسته
سراسر شد آن لشکر ارا سته و شاه ملک سر غیاث الدین بر لباس بی اشارت و فرمان
حضرت صاحب قران بطرفی رفته بود و او را در بیابان کشته افتاده یافتند و الحق
از انجا متوجه صحرای موش گشت و ایل و السوس ان نواحی را غارت کرده بشهر اخلاط رسید
و تمامت اتابای ان ولایت را مطیع و منقاد گردانیده در ضبط آورد و چون از انجا روان

شده بشهر عادل جوزر سید والی انجا از در اطاعت و فرمان برداری در آمده باقامت
رسم استقبال استقبال نمود و بسعادت بساطبوس مستسعد گشته نثارهای فراخور کرد
و پیشکشهای لایق کشید و بمساعدت دولت خود را در زمره بندگان درگاه منخرط گردانید
و عاطفت بادشاهانه او را مرید تربیت و نوازش اختصاص بخشید و ولایت والوس را
بادارزانی داشت و از انجا نهضت فرموده از کنار کنار کول با تمامی لشکر از بندهای
کذشته در لته تاق بمرغزار باقاسرای باغرق پیوست کفتار در توجه حضرت صاحب
قران بصوب وان و سلطان رایت ظفر پیکر از انجا متوجه وان دو سلطان شد و ملک غیاث الدین
شیراز صدمه لشکر قیامت نهیب تعلقه و آن در آمد و ان حصاریست بغایت محکم ایستوار
بر سر کوه بلند واقع شده و یک طرفش بآب دار دبیت زموج دریا سنگ بناش چون مینا
زتف مهر کان بارماش چون مرجان ۰ هزار سال ز باران بروزیان نرسد ۰ بجای قطره اکر بار دازبهوان
ملوک را ز رسیدن بان گسسته امید عقاب کاه عروجش فکنده بال توان عساکر منصور روی جلاد
بتسخیر ان نهاده قلعه را از جانب خشکی در میان کرفتند و تبریت اسباب محاصره و خنبک
حصار مشغول شدند ملک غیاث الدین بعد از دو روز بتعلیم دولت از حصار فرود آمد و بسعادت
بساطبوس سرافراز کشت اهل قلعه از غایت و نهایت شقاوت طریق عصیان
پیش کرفته یاغی شدند و راه حصار را استوار کرده مدافعه و مقاتله را اماده کشتند بیت
بوسواس شیطان جهل غرور ۰ ز راه سعادت فتادند دور ۰ کسی را که شد تیره روز بهی
باد بار خود کوشد از ابلهی ۰ شتابد بپای شقاوت روان ۰ بسوی هلاکش دفوت جان
سپاه مظفر لوا بر حسب تبلیغ قضا مضاعراده و منجنیق ساخته و افراخته خبک در انداختند بیت
ز بس شب شب تیر و چرخ کمان ۰ زمین کشت لرزان ز تراز آسمان ۰ ز پیروز پیکان هوا تیره کشت
همی افتاب اندران خیره کشت ۰ و بنیروی دولت قاهره حضرت صاحب قرانی ان حصار نامدار
که شقنار را اقتدار هیچ کامکار نبیچ روز در هوای تسخیر ان بر داز نخسته بود بمدة بیست روز
بغلبه و قهر مسخر کردند و بسیاری از متمردان جاهل را بقتل آوردند و بسی را اسیر و کرفتار بسته
۰ از بلای کوه در انداختند و جهان از خبث وجود ان بدکرداران فساد پیشه پیراختند بیت

زکردان جهانرا به پرداختند، بسی راز کوه اندر انداختند، شد ایمن زشر و فساد آن دیار
بیمن جهاندار چرخ اقتدار، درین اثنا ایلچی طهرتن از ارزنجان رسیده تحف و هدایا
بسیار از نقود و اجناس و پیشکشهای لایق از اسپان نامدار و استران راه وار بعرض
رسانید مضمون رسالت اظهار بندگی و خدمتکاری و رسوخ قدم در مقام هواداری و
طاعت گزاری بیت که صاحب قرانرا کمین بنده ام، بخدمت کمر بسته تا زنده ام
نیاید زمن جز پرستندگی، کنم بندگان ورا بندگی، حضرت صاحب قران او را نوازش
بادشاهانه فرموده بر لمغ عالم مطاع ارزانی داشت که ایالت آن ولایت با برقرار و
معوض باشد و ایلچیان او را با منشور حکومت و خلعت خاص باز گردانید بیت
هر که در آمد ز در طاعتش، یافته شاهنشهی تاج کاه، و آنکه کشید از خط فرمانش سر
شد چو قلم سرزده در روسیاه، و فرمان عالی بصدور پیوست که قلعهٔ وان را خراب سازند
وان قلعه از بناهای شداد عاد ست که بر قلهٔ کوهی رفیع منیع بکنج و سنگ برآورده
هر وصله سنگ ازان بمثابت کوهی و احکامش بمرتبه که باد کار آمد خودی که از امراء تومان
بود با غایله لشکریان متصدی تخریب آن شدند و هر چند سعی نمودند یک سنگ ازان
کنده نشد بیت سپهرش بدوران نسازد خراب، و گر کوه بارد بر و سالها، تو گوی گر اقبال
صاحب قران، اساسش فکند او ستاد قضا، حضرت صاحب قران از انجا بسعادت
معاودت نموده بمبارکی و طالع سعد به سلمان رسید و ملک غرالدین را بغایت خسروانه
سرافراز گردانیده ولایت کردستانرا باو مسلم داشت و از انجا قرین عون و تائید الهی
بی توقف روان شد درین اثنا حاکم آرمی تیزک بسعادت ببساط بوس رسید و در مقام
انقیاد و فرمان برداری مراسم بندگی و خدمتکاری بتقدیم رسانید عاطفت پادشاهان
گیتی ستان کشور بخش ولایت ارمی را باو ارزانی داشت و کنیزکی صاحب جمال
بخشید بیت کافتاب از شرم او رخ زرد بود، صبح را از شوق او دم سرد بود
زیر زلفش آفتاب روی او، کرده روشن چون یکی موی او، چون گشادی درج لعل از خنده
مرده صد ساله کردی زنده باز، و چون صاحب قران کامکار از مراغه عبور کرده بگیلان

بدرون فرمود چند روز در انجا توقف نمود و پیش ازین مراحم بادشاهانه کسی در ستاده
بود و والی شیراز زین العابدین پسر شاه شجاع را طلب داشته که چون پدر مرحوم تو
با ما دام از هواداری و نجهتی میزد و در هنگام وفات عرضه داشتی مشتمل بر سفارش تو
نوشته وجهت همت انست اثران بنوعی ظهور یابد که عالمیان از نزدیک و دور
مشاهده نمایند می باید که درین ولا که موکب ما انجا رسیده و مسافت نزدیکیست یلی
توقف بیاید تا بغایت و عاطفت مخصوص گشته خیان باز گردد که دوستانش بلند پایه
و سر افراز گردند و دشمنانش از حسد در سوز و گداز افتند و چون سیاق سخن بذکر مکتوب
شجاع تجر نشد صورت ان بر سبیل استطراد ثبت افتاد ذکر مکتوب که جلال الدین شاه
شجاع در حال وفات بحضرت صاحب قرانی نوشته بود و هو اینی لا آله الا هو له الحکم و الیه
ترجعون عالی حضرت گردون بسطت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار نوین نیر برج
کامکار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار شهسوار میدان عدل و احسان اعدل اکاسره زمین
وزمان المنظور بانظار عنایت الملک الدیان قطب الحق و الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان
خلد الله ملکه و سلطانه طاوقیاصره کیتی دار و ملجاء جبابره خرج اقتدار بادو در تعظیم او
امر آسمانی و تحری مرافی سبحانی موفق و موید و حق جل و علا آن یگانهٔ جبابر را از تفاقد
دینی و دنیوی با علی مدارج مرادات و اقصی مراتب مرامات رسانا د بمنه القدیم و طوله
العمیم بعد از تبلیغ ادعیه صالحه و اثنیهٔ فایحه که وسیلهٔ مخلصان حقیقی بتشد انها میگرداند
که چون بر رای ارباب الباب روشن و مبرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان صوارف است
و اصحاب عقول نیز خارف معهوده ان التفات ننموده اند و نعیم باقی را بر جهان فانی راجح
داشته و بتحقیقت دانسته که قضا هر موجودی از قبیل واجبات و بقاء هر مخلوقی از
معقولهٔ ممتنعات چند روزی که از بارگاه مهیمن بیچون عز شانه و عظم سلطانه منظور
تفرمن تشاء موقع توقیع تو تی الملک من تشاء ارزانی داشته اعنه اختیار فوجی از
بندگان خدای تعالی بقبضه اقتدار این ضعیف نحیف دادند بر حسب قدرت و امکان
در اعلاء اعلام دین و امضاء شرع و اتباع اوامر سید المرسلین صلوات الله و سلامه

وسلام علیه الی یوم الدین کوشیده و استقامت احوال رعایا و زیردستان را خاصةً
لوجه الله تعالی مطمح نظر همت خود ساخته بعون عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی بآنچه
مقدور بوده و معیشت باکافهٔ خلایق بوجهی کرده شده که شمهٔ بسمع مبارک رسیده باشد
و چون نسبت باجناب معدلت پناهی عهد مصادقت و عقد مخالصت برروایت خلود و منعقد
شده بود فتوح دوزگار دانسته در ابقاء ان رایحهٔ دم و ثابت قدم زیست و پیوسته
مکنون خاطر و مکتوم ضمیر آن بوده که بیت بقیامت برم آن عهد که بستم باتو تا دران روز بای
که وفایت بنمود و از انحضرت علی التعاقب و التوالی زلال الطاف و سلسال اعطاف جنابخانه
عالمیانرا مشکور و مستحسن باشد متر شح بوده و این معنی موجب مباهاة میدانست درین وقت
که از بارگاه کبریا نسیم دعوت و الدید عوالی دار السلام بمشام جان رسید و متقاضی
ولا تجذ پستنا تحویلا حلقهٔ طلب بر در دل که بیت عرشست نشیمن تو شرمت نماید
کاهی و مقیم خطهٔ خاک شوی، و بحمد الله تعالی که هیچ نکرانی و حسرت در دل نمانده است
و با وجود انواع زلت و تقصیر اضاف اثام و اجرام هراز و آرزو در مخیلهٔ تصور بشری
مرتسم تواند بود از مواید احسان حضرت واهب که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
درین پنجاه و سه سال که التفاق نزول این منزل خاک افتاده و رکنار مراد نهادند شعر
یتی ردت تقصیراتردونی تفضلا، کانی بالتقصیر استوجب الفضلا، با توافل رجاء عفو عمیم و رواحل
امل رحمت و نعیم کریم رحیم احرام لبیک اللهم لبیک بسته مطیهٔ راندم ارجعی الی ربک راضیة
مرضیه ورد او بیت بدین مژده کرجان فشانم رواست، که این مژده اسایش جان ماست،
با بضاعت تحفهٔ کلمهٔ طیبهٔ توحید که در سراجهٔ دنیا بدان زینت اثقال احمال آمال از دوش
نهاده روی تفرغ بحضرت مفراع کرد و بهت یک اشارت و زمانبرد و دیدن، رجا و اثق و
امل صادق که هرچه از حضرت مفیض الخیرات روی نماید اگرچه عین رحمت و اتم مخصص
رحمت باشد بیت زهی سلام تو آسایش سکینهٔ روح، زهی کلام ز مفتاح گنجهای فتوح،
و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیرا املا بر بقای عمر و دولت و دوستکامی
و بسطت جاه و مملکت انحضرت سلیمان منقبت اسکندر مرتبت برات بهو و سایه معدلتش

بدرستی خلایق پاینده بحق الحق واهله بنا بر صدق نسبت وخلوص طویت که نسبت با حضرت
معدلت پناهی از اب صافی روشن تر ست واجب دید صورت حال آنها کردن وفرزند
دلبندم زین العابدین طول الله عمره فی ظل عنایتکم ع کورا بخدا و بخداوند سپردم
ودیگر فرزندان طفل وبرادرانم را بجناب مملکت پناهی سفارش نمودن احتیاج
نیماند بحقیقت دولتخواهی انحضرت پیوسته ذخر اخلاف دانسته ام تا جنابخه ازسنخیت
کرایم ولطف عمیم آن یگانهٔ زمان وزمین سزد مضمون ان حسن العهد من الایمان
کار بسته بقاعدهٔ مستمره ایشانرا باجمعهم بجانب مبارک خود مخصوص فرمایند وظلال
اشفاق براحوال ایشان گسترانند بوجهی که اثاران صغار وکبار روزگار دریابند
ودر قرنها بازگویند وحاسدان وقاصدانرا که سالهاست تا در آرزوی چنین روز بوده اند
مجال شماتت ومحل استیلا نیابند واین معنی موجب اوخار وکز جمیل واجر جزیل شمارند
واین دوست مخلص را که بامیثاق عهد مودت توفیق غربت یافت بفاتحه ودعا خیر
یاد فرمایند تا بیمن همت آن صاحب دولت از نحوایی ایة یالیت قومی یعلمون بما غفرلی
ربی وجعلنی من المکرمین نماند نداما عهدنا الیه والعهدة فی الدارین علیه حواره
بتوفیق نشر مبرات از بارگاه واهب العطیات موفق باد وحق تعالی بر عمر بافیش بر
کناد بالنبی واله الامجاد وکفتار در توجه رایت افتاب اشراق بجانب فارس وعراق جون
زین العابدین را روز دولت بشام رسیده بود وایام سعادت بفرجام انجامیده
در آمدن تعلل نمود وفرستادهٔ حضرت صاحبقران را موقوف داشته باز نمی فرستاد
واندیشهای فاسد که جدامثال او نبود بخاطر راه داده سلسلهٔ اقبال نا ممکن می جنبانید
رایی آفتاب اشراق انحضرت جون بران معنی اطلاع یافت نایرهٔ غضب جهانسوزش
اشتعال یافته عزیمت صوب فارس وعراق تصمیم فرمود ودر پایر توشعبان سال سنه
تسع وثمانین وسبعمایه حضرت صاحبقرانی روی همت عالی تهمت تسخیر ممالک عراق
وفارس آورده لشکر ظفر قرین را کزین کرده منغلایی تعین فرموده پیشتر روانه
گردانیدند وفرمان داد که اغرق همایون بصوب ری رفته در سارق تمش قشلاق

نمایند و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی بهادر را بضبط و محافظت
اغرق باز داشت و رایت نصرت شعار با باقی لشکر فتح آثار متوجه مملکت فارس گشت و
روان شد بصوب صبوح کزین، و طنگاه شاهان ایران زمین، خجسته سمند ظفر زیران،
سعادت قرین نصرتش هم عنان، دلیران توران زمین در رکاب، همه دل پر از کین و سر پر شتاب،
یکایک برابر فکنده سکره، سنان داده آب و همان کرده زه، ز کر سواران جهان گیر خون
سیاهی برون از در و جند و جون، همیرفت ازین گونه صاحب قران، نگهبان خداوند کون و مکان
و چون از ولایت همدان گذشته بحر بادقان رسید بتربیت لشکر فیروزی اثر التفات
فرمود و از انجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد و چون ظاهر شهر اصفهان محل
نزول همایون گشت سید مظفر کاشی که خال سلطان زین العابدین بود و از قبل او
حاکم اصفهان با خواجه رکن الدین صاعد و سایر سادات و علما و اکابر و اشراف از راه
استیمان و استعطاف از شهر بیرون آمدند و بشرف بساط بوس فایز گشته بعواطف و مراحم
بادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند
و صاحب قران کامکار بشهر در آمد و طبرک را بغرقدوم همایون رشک حصار فیروزه کار
طارم چارم سپهر گردانید و قلعه را احتیاط فرموده امیر ایکو تمور را بضبط قلعه و طبرک
فرمان داد و بسعادت و اقبال بیرون آمده بمنزل مبارک معاودت نمود و در هر دروازه
جمعی از لشکریان را بضبط و محافظت آن نصب فرمود و بر لیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست
که در تمام شهر از اسب و اسلحه هر چه باشد بخدام بهرام انتقام سپارند و چون برحسب فرمود
کار بستند شدند اکابر و اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهت نعل بهای عساکر منصور مال
امان قبول کردند و بر اهل شهر قسمت نموده از برای استخلاص آن محصلان طلب
داشتند فرمان قضا جریان صادر شد که محلات را بر امرا قسمت کرده هر امیری از
مردم خود کسی بتحصیل فرستند و از برای ضبط مال نور ملک برلاس و محمد سلطان شاه
یعقین فرمود و اکابر اصفهان را در اردو توقیف نموده محصلان بشهر در آمدند و بدست
کردن و جبر مشغول شدند و چون اراده بادشاه قهار جل جلاله بخرابی آن دیار

تعلق گرفته بود و انرا ارادالله شیاهنا اسباب دران اثنا شبی یکی از عمال رستاق
اصفهان که او را علی کجه باکفشدی میخواند از طهران آمده بود در اندرون شهر پهلی
زد و حشری از اشرار عوام کالانعام بمحل مسطور جمع شده دست بی باکی برآورده
کرد محلات برآمدند و اکثر محصلان را بکشتند مگر در چند محل که عقلی و وجودی داشتند
و محصلان خود را از شر و ان مفسدان بدکردار محافظت نمودند و بعیاری از لشکریان
که جهت مهمات خود بشهر آمده بودند و آن شب عرضه تلف گشتند و محمد پسر خانی بهادر بقتل آمد
چنانچه قریب سه هزار کس از نوعی دران شب عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خردی با
بعد از قتل اتراک بدروازها شتافتند و از جمعی که بحفظ آن قیام می نمودند باز
گرفتند و بضبط و احکام آن مشغول شده بتصور باطل و اندیشهٔ محال بنیادی یاغیگری نهادند
روز دیگر چون کیفیت واقع بسمع مبارک حضرت صاحبقرانی رسانیدند آتش خشم جهانسوزش
که اشتعال انجمیم ابر دخانه بانه زدن گرفت و لشکر نصرت شعار را بتسخیر شهر امر فرمود
دلاوران سپاه تیغ انتقام بدست جلادت کشیده روی قهر بشهر نهادند و مردم اندرون
چون قضیه واقع شده بود و اختیار از دست رفته در مقابله و مدافعه از بیم جان حرکت
المذبوحی میکردند و سپاه تمور اقبو غادران جنگ کشته شد و چون بهادران ظفر قرین
حصار بگشودند و تمام شهر مسخر شد صاحب قران کامکار جمعی را بفرستاد تا محلهٔ سادات
و کوچه موالی ترکه و خانه خواجه امام الدین واعظ و اگرچه پیک سال پیش ازین حال وفات
یافته بود حمایت نمایند و بقتل عام و انواع عقوبت و اشیام فرمان دادند بیت

فتادند در شهر چون مغل ، برافتاد بنیاد مردم بکل ، بقتل و بغارت کشودند دست
بهر سران جمله کردند پست ، و بعضی مردم زیرک که لشکریانرا با دب نگاهداشته بودند و از
نهیب تعرض آن جاهلان بی باک صیانت نموده خانهای ایشان بسلامت بماند و بعضی
مسلمانان از ممر خلاص یافتند و بریلغ شحنهٔ قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات
و صدجات کشتگان بحصه ورسد بسیارند و چون ضبط تواجیان آن دیوانیرا
علاحده بنهادند و از ثقات استماع رفته که بعضی لشکریان که نمی خواستند که بدست خود

مباشر قتل سراز یاساقیان میخریدند و می سپردند و در اوایل حال سر بیست دینار
کمتر بود و در اواخر که هر کس حصه خود سپرده بودند یکسر به نیم دینار آمده بود و پس
نمیخریدند و هم چنان هر کس را می یافتند می کشتند و از غوامض حکمت الهی آنکه جمعی که در
رودادگرند تیغ بی دریغ امان یافتند در شب خواستند که بگریزند از قضا برنمی نشست
و اثر پای ایشان در برف بماند روز دیگر آن کینه خواهان بی ایشان برگرفته بر فتند و از
هر جای که پنهان شده بودند بیرون آوردند و بتیغ انتقام بگذرانیدند لیقضی الله امرا
کان مفعولا و از عدد کشتگان آنچه بتعلم در تحت ضبط کتاب و حساب در آمد بروایت اقل هفتاد
هزار سر در ظاهر اصفهان جمع شد و ازان در موضع متعدد مناره ساختند بیت

گاه خوش خوش شود و همه آتش شود ۔ تعبیهای عجب یار مرا خوست خوست ۔ و حقیقت امر آنست
که جون از جاهلان عاقبت نه اندیش سر اطاعت از اولوالامر دوشوکت کشیده سر هزار
مسلمان را بناحق بکشتند این حال پیش ایشان آمد فی الجمله قهر قهار شدید الانتقام عز و
علا جلوه که در امن زمان در اصفهان کرد تا بهرام خون آشام برین بام فیروزه فام تیغ
گزاری موسوم است کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم و احکم و این واقعه در روز دوشنبه
ششم ذی قعده سال مذکور اتفاق افتاد و اکثر مسلم دارند بنا بر دقایق و بدایع حکمت
نامتناهی الهی حوادث و وقایع عالم کون و فساد در انواع ارتباعی با اوضاع فلکی هست این واقعه
که در اصفهان دست داد قریب زمانی داشت با قران نهم از قرانات ثلثه سهوای در
جوزا و قران کیوان در سرطان ذلک تقدیر العزیز العلیم کذا در توضیح صاحب قران و شمع
گذار مسکین نواز نجانب دار الملک شیراز ۔ جون خاطر مبارک صاحب قران کامکار از قضیه
فتح آن دیار بپرداخت امیر حاجی بیک بسر میر سار بوغا و نوه نانشاه را بسالیانه بمحفظت اصفهان
باز داشت و در کنف حفظ و تائید ملک منان بصوب شیراز روان شد و الی خارپس
زین العابدین جون خبر شنید پست که صاحب قران آمد و صد هزار دلیران چیکی ز تورانسوار
رو بگریز نهاد و در تستر بسر غم او شاه منصور حاکم خود با وجود آنکه میان ایشان صفائی
چندان نبود و کالمستجیر من الرمضاء بالنار بسپاه خود براه کارزون متوجه او شد غافل

از آنکه هر که بر دشمن اعتماد نماید و از غدر او حذر واجب نداند سر رشته سعادت از دست داده باشد
و در علامت بزرگ خود کشاده چون بکنار آب دود آنکه رسید شاه منصور مردم اورا فریب داده
بجانب خود دعوت نمود و چون مزاج لشکر ایران بلکه طباع نوع انسان که انه کان ظلوما
جهولا بزبی وفائی مجبولست مجموع خاکزبی ارزمی بر روی وفا باشیده بطرف او مایل شدند
و زین العابدین با ندک نفری بماند شاه منصور جمعی را بر ستاد تا اورا بشهر آورده و در قلعه
سلاسل باغلال و سلاسل مقید گردانیدند و انجماعت که زبی وفائی نموده از و برگشته بودند
همه را بگرفت و تمام اموال ایشان باز ستده مجوس گردانید بیت هیچ دشمن بدشمن این نکند
که کند مردبی خرد با خود، و چون رایت همایون صاحبقران در اوائل ذی حجه سنه تسع و
ثمانین و سبعمایه بفتح و فیروزی بشیراز رسیده مملکت فارس زبی کافت دفع منازعی در
خورهٔ تسخیر و تصرف بندگان حضرت آمد و در سلک دیگر ممالک محروسه انخراط یافت و للدر من قال
دولت انست که بیخون دل افتد بکنار، ورنه با سعی عمل باغ جنان این همه نیست، و در ظاهر شهر شیراز جوالی
تخت قراجه مرکز رایت نصرت آیه گشت و تمام اصول و کلانتران و کلویان باحراز سعادت
زمین بوس شتافتند و بعد از اقامت رسم خاکبوسی یکهزار تومان کبکی قبول کردند که بخزانه ایالی
فرود آورند و از برای کفایت آن مهم امیر عثمان عباس بشهر در آمد و وجه مذکور تمام و کمال
ان پر در روز عید عیدگاه بفر حضور حضرت گردون بسطت آرایش پذیرفت
و خطبه بالقاب همایون آراسته گشت و بعد از ادای وظایف عبادت و قربان بمنزل همایون
معاودت افتاد و والی یزد شاه یحی که برادر زاده شاه شجاع بود و داماد او با پسر بزرگش
سلطان محمد و حاکم کرمان سلطان احمد برادر شاه شجاع و ابو اسحق نبیرهٔ شاه شجاع از سیر
ن و سایر حکام اطراف و جوانب مثل آنابکان لرد و کرکین لاری که گویند که از نسل کرکین
میلادست کمر بندگی و فرمان برداری بسته بشرف بساط بوس رسیدند و پیشکشهای لایق کشیده
بعنایت و عاطفت راکبه قدم انقیاد و سر افراز گشتند و عساکر گردون مآثر بر حسب فرمان مطاع
بعضی ولایت بادشانه بر جاده متابعت ننهاده بودند تاخت کردند و چون مملکت
فارس بتمامی توابع و لواحق مسخر شد و در تحت تصرف کماشتگان قرار گرفت منتشبان بلاغت

شعار و در پرداختن لطایف نگار صورت غلام امور و جلایل احوال که دران مدت از اثار عنایت
بی غایت پروردگار غطمت مواهبه و جل جلاله روی نمود و بنوک خامهٔ گوهر بار بر صحایف اعلام
و اطهار نگاشته فتح نامها برداختند و مبشران را بدار السلطنهٔ سمرقند و خراسان
و سایر ممالک و بلاد روان ساختند بیت به پرداخت منشی صاحب هنر
بسی نامه در باب فتح و ظفر ۔ بر انگیخت یکران کلک و بهر ۔ زمیدان کافور کرد عبیر
رقم زد بنیسی داستان شریف ۔ بخطی لطیف و ادائی ظریف ۔ بصد لطف جون گشت پر آستین
بمهر همایون شد ارآسته ۔ رسانید قاصد بهر کشوری ۔ صدایش بر آمد ز هر منبری
جهان شد سراسر کران تا کران ۔ پر آوازهٔ فتح صاحب قران کفتار در سبب معاودت حضرت
صاحب قرانی بمستقر سریر سلطنت و جهانبانی روزگار جون این فتح نامدار در عین شوکت
و ابهت اقتدار مشاهده کرد دفع عین الکمال را ایل دغدغه بر جبال حال فرخنده مآل کشید
و از جانب ماوراء النهر چراییکی بهنده روز رسید و خبر رسانید که دران طرف کروفته
بزخاسته و تو قتمش خان و کربارهٔ خاک بدعهدی و بیوفایی بر فرق دولت خود پاشیده
لشکر کران بماوراء النهر فرستاده است و صورت ان واقعه چنان بوده که جون لشکر
دشت مقدم ایشان بیک یارق اغلن و ایلیغمش اغلن و عیسی بیک و ساتغن بهادر و
دیکر امراء از سغناق کذشته به صبران امدند و بمحاصره انجا مشغول کشتند در نوبه یا تتوغا
که بمحافظت انجا مفوض بدو بود بمدافعه و مقابلهٔ ایشان قیام نمود و پرونیان هر چند کوششها
نمودند و جنکها مردانه کردند کاری از دست ایشان بر نیامد و جون از تسخیر عاجز شدند
از انجا کذشته دیکر مواضع از تباختند و امیر زاده عمر شیخ که در اندکان بود لشکران
نواحی جمع آورده بدفع ایشان روان کشت و امیر سلیمانشاه و امیر عباس نیز سپاهی
که در سمرقند مانده بود مرتب داشته و امیر لعل برادر یطغی بوغا برلاس و شیخ تمور و امیر
اقتمور بیادر را در سمرقند کذاشته متوجه شدند و با میرزاده عمر شیخ پیوستند و باتفاق
از اب سیحون کذشته بصحرای جوکلک که به بنج فرسخی اترار واقعست بجانب شرقی
دریا پران آن سال لشکر جانبین بهم رسیدند و صف کشیده و میمنه و میسره ارآسته

بر یکدیگر حمله آوردند و جنگ در پیوست بیت ازبا و حمله آتش حرب اشتعال یافت
تن کرا جان بغارت جانها مجال یافت ازین کشته کشت خلایق دران مصاف مرگ از پیری مرده
نرخویش انفعال یافت و التهاب نیران مقاتله و محاربه تا شب بهنگام تمادی بدیرفت امیرزاده
عمر شیخ که در کمال جلادت و مردانگی یگانه روزگار بود کالبرق الخاطف والریح العاصف
بقلب معرکه زد و ازان سوی لشکر دشمن برون رفته از سپاه خود دور افتاد لشکریان
جون او را ندیدند متوهم گشتند و شکست یافته متفرق شدند و امیر عباس را دران مصاف زخم
تیر رسید و امیرزاده عمر شیخ بفر دولت قاهره ازمیان دشمنان بسلامت برون آمده باندکان
شتافت و باز لشکرهای متفرق راجع آوردند دران اثنا خبر آوردند که انکاتور برادر
زاده امیر حاجی بیک ارکنوت نیز حقوق انعام و احسان حضرت صاحب قرانی فراموش
کرده عهد و پیمان شکسته است و با لشکران از مغولستان بسیارم و تاشکنت آمده
لشکریانش دست فساد بغارت ولایت دراز کرده اند امیرزاده عمر شیخ جون بران حال
اطلاع یافت لشکر اوزکند را فراهم آورده بخجند آمد و در انجا معلوم فرمود که دشمنان
از راه حقشمن بصوب اندکان روان شده اند فی الحال بعزم انکه پیش راه ایشان بگیرد و
باز گردید و در کنار آب اخسیکت که عبارت از سیحون است بمقابل نخالغان رسید و از
جانبین کدار کرفته فرود آمدند و چند روز کنار یکنار آب در برابر یکدیگر بالا آب میرفتند
و انتهاز فرصت را رعایت می نمودند شبی انکاتور احیله کرده در محلی که فرود آمده بود
نهر را پس را بگذاشت و امر کرد تا آتش بسیار پراکنده برافروختند و خود با باقی
لشکر بالا آب روان شد و بتعجیل رانده محل گذار پیدا کردند و از آب گذشته صف
لشکر پیش راست امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده لشکر هر دو جانب بهم رسیدند جنگ
در پیوست بیت جهان شد بکردار اندرون تا بدید کسی از یلان خویشتن را ندید
بخون کشته اغشته هامون و کوه زبس کشته کامد زهر دو کروه امیرزاده عمر شیخ کوششهای
مردانه نمود و چون کثرت و افزونی دشمنان بیش از حد بود و غمان از جنگ ایشان برتافته
بحصار اندکان در آمد و انکاتور با لشکر از عقب روان شده چون برسید خواست

که شهر را از طراف و جوانب فرو گرفته بمحاصره مشغول گردو شاهزاده جوان بخت را عرق غیرت
و حمیت ارثی در حرکت آمده از حصار بیرون شتافت و با تیغ تائید و سپر توکل روی جلادت
بدشمنان نهاده خبک در پیوست ست برآمد جنان از دو لشکر خروش
که چرخ فلک را بدرید گوش ، ز عکس سر تیغ و برگ سنان ، سر از راه میرفت و دست از عنان
ز زخم تبر زین و تیر خدنگ ، همه موج خون خواست از دشت خبک ، و چون لشکر جته بسیار بود
و سپاه شاهزاده بنسبت اندک و او از غایت شجاعت و دلاوری بمیان دشمنان در آمده
چون شیر میغرید و جا بجا گاه خصم بزخم نیزه و شمشیر میدرید دران حال توکل بها در تیغ کشیده
مملکرد و عنان اسب شاهزاده گرفته از خبک گاه بیرون آورد و انکاتور را نیز استادن مصلحت ندید
باز گردید و راه کافرستان پیش گرفت امیرزاده عمر شیخ لشکر بایزادر پی روانه
گردانیدند و قریب سه روز نکامیشی کرده بسیار از سپاه را که عقب می رفتند نیست کردانیدند
و امیر سلیمان شاه و امیر عباس و از امراء قوشون تمور تاش و برات خواجه و سوینج تمور
و غیرهم چون از خبک لشکر دشت که در موضع جوکلک واقع شده بود شکسته باز گشتند
بمحافظت سمرقند مشغول شدند و مردم را باندرون حصار در آوردند و تمور تاش را
بترمذ فرستادند تا بمحافظت انجا قیام نماید و مخالفان رسیده و دهها را غارت کرده
می کشتند و بعضی از ایشان متوجه نخجوان شدند و فوجی دگر از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم
آمده بودند چون بنخجوان رسیدند هوای تسخیر آن در سر پندار ایشان افتاد و بقصد محاصره
در ظاهر شهر نشستند و در اندرون طغی بوغا بر لاس و آلمش قوچین و دریالی قوچین حصار
و قلعه را محکم گردانیده بمدافعه و مقابله ایشان دست جلادت برگشادند و خبک بسیار
واقع شد و چون مخالفان از تسخیر نخجوان عاجز شدند بضرورت از انجا برخاسته
بخرابی ولایات و ماوراء النهر مشغول گشتند و زنجیر سرای را آتش زدند و دلیل ایشان
سلطان محمود بسر کمنجیر و ختلانی بود از قرشی و خراب گذاشته تا کوی تن و لب آمویه
تاخت کردند و دران والا امیر عباس بزخم تیری که در خبک جوکلک باو رسیده در گذشت
انا لله و انا الیه راجعون گفتار در مراجعت صاحبقران و شرور و تفویض حکومت

فارس و عراق یا مظفر چون خبر واقع مذکور در شیراز بحضرت صاحب قرانی رسید امیر عثمان
عباس را با سی سوار از دلاوران نامدار بتعجیل هرچه تمامتر از راه یزد بجانب سمرقند روانه
گردانید و حکومت شیراز را بشاه یحیی برادر زاده شجاع تفویض فرمود و اصفهان را بسلطان
محمد پسر بزرگ او و کرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع و سیرجان را با قلعه اش که ذکرا و
خواهد آمد بسلطان ابو اسحق بنیره شاه شجاع برسم سیورغال کرامت فرمود و مجموع را
بیرلیغ و آل تمغا لازم الاتباع بلند پایه گردانید و فرمان شد که جناب آفاده مآب قدوت
المحققین و افضل المتاخرین سید شریف جرجانی بدار السلطنه سمرقند نقل فرماید و از
غلمان امرای شاه شجاع امیر علاء الدین اینانج نیز با جمعی دیگر از اکابر و اعیان بتوجه انجا
مامور گشتند و از هنرمندان پیشه ور جماعتی را انجا نه کوچ روانه آن طرف گردانیدند و
حضرت صاحب قران در اواخر محرم سنه تسعین و سبعمایه عزم مراجعت بجانب سمرقند
جزم فرموده سوار شد شعر بایمن طالع و اغر نفر، وارفع دولت و اجل حال، و چون
بهندامیر رسید بهلوان مهذب خراسانی که حاکم ابرقوه بود کس فرستاد و عرضه داشت
که شهر را بی حافظی گذاشتن مصلحت نمی نماید اگر دار و غا بیاید بنی توقف باحراز سعادت
زمین بوس شتابم حضرت صاحب قران گیتی ستان توکل باورجی را بفرستاد و مهذب
باستقبال موکب عالیان استعجال نمود و بوسیله امراء کامکار بشرف بساط بوس حضرت
اعلی سرافراز گشت و چون رایة نصرت شعار بابرقوه رسید مهذب کمر خدمتکاری بر میان
جان بسته حسب المقدور بترتیب ترنغو و ساوری قیام نمود و باندازه قدرت و مکنت
خویش پیشکشهای لایق گسیل عاطفت بادشاهانه شامل حال او گشته ابرقوه را باو مسلم
گشت و بیرلیغ داد و حضرت صاحب قران از انجا بتعجیل براه اصفهان و تخته پول روان گشت

بیت

بهر فرصت منزل بمنزل روان، سعادت قرین و ظفر همعنان، ز گرد سپاهش هوا مشکفام
بیک حال روز و شب و صبح و شام، جهان از شب از روز سپید ابنود، تو گفتی سپهر و شریا نبود،

و چون آوازه توجه رایت نصرت شعار بماوراء النهر رسید دشمنان را بای قرار بر جای
نماند و طریق فرار اختیار نموده بعضی بخوارزم رفتند و جماعتی راه دشت قبچاق

پیش گرفتند در اینه فتح ایه از چون گذشته بدار السلطنه سمرقند نزول فرمود و ضداد و حسین
و شیخ علی بهادر و عمر تابان و دیگر امراء را در عقب مخالفان گردانیده و ایشان بر حسب فرمان
شب و روز رانده تا موضع سپلن نگامشی کردند و بسیاری از مخالفان را تبیغ انتقام گذرانیده
مظفر و منصور به پایه سریر اعلی معاودت نمودند کفتار در پرسش نمودن حضرت صاحب قرانی
امراء را که در ماوراء النهر گذاشته بود چون سپاه نصرت قرین حضرت صاحب قرانی از
فر دولت و اقبال آن موید کیتی ستان در هر زمان و مکان غیر از شکستن و شمنان و بر اندختن
مخالفان عادت نبود صورت رزم معرکه جوکلک که لشکر توقمتش خانرا اندک غلبه دست داد
بر خاطر همایون بغایت گران آمد و باحصار امرا که دران خبک حاضر بودند فرمان داد و ایشانرا
بر غور رسیده و از کیفیت آن خبک تفتیش و تفحص نموده پست بغور موده تا هر که روز نبرد
بمیدان جوم مردان نینکیخت کرد جوزن معجرش بر سر اندافتند بیاده بشهرش همی تاختند
و کر کهتری مردی کرده بود و را بمیران نوازش نبود برات خواجه کوکلتاش را که شبر الط
مردی و مردانکی جنابخه عادت و سیمه دلاوران عساکر منصورست دران معرکه ابهال نموده
بود بر حسب فرمان کرفته و ریش تراشیده مواخذت عظیم کردند و کوناب و سیغید آب کرده معجر
بوشانیدند و کوچه ملک جون بمراسم شجاعت و جلادت قیام نموده در بی یاغی رفته بود باز نموده
مرد در موضع بخال از کناره خجند بر سر سید نعر کافر انکار از اتوراق بشتوی بر خاسته اسیران
خجندوان نواحی را از ذل اسار کفار خلاص داده بوطنهای خویش فرستاده بود او را سیور
غال فرمود و بمزید عنایت و تربیت مخصوص کردانیده حکم ترخانی از زانی داشت و بپایه پدر
امیرزاده عمر شیخ که در اظهار اثار جلادت و اقتدار بیضا نموده بود از میان حسن مراحم
و عواطف بادشاهانه از اوج عیوق بر کذشت کفتار در نهضت همایون حضرت صاحب
قرانی بجانب بخوارزم نوبت پنجم در سال بوی بیل مطابق سنه تسعین و سبعمایه حضرت
صاحب قران یعون تایید ملک دیان عنان عزیمت بصوب خوارزم معطوف داشته در
موضع اکری یار نزول فرمود و کوبخه اغلن و تمور قتلغ اغلن که از توقتمش خان رو
کردان شده التجا بدرکاه عالم پناه آورده بودند با شیخ علی بهادر و شیخ تمور بهادر

بسیم متعلای از پیش روان ساخت و ایشان از نهر نوداک عبور نموده عید خواجه ابو تراب ولی
فرستادند و او بر یک جلادت سوار گشته روان شد و از کله بانان ایلیغمش اعلن شخصی را
گرفته بیاورد و کیفیت حال مخالفان از و استعلام نموده او را پیش صاحب قران
کامگار فرستادند و چون آنحضرت خبر دشمنان از و باز دانست از انجا روان شده بجوی جدول
رسید و چون از انجا بسعادت و اقبال بگذشت از طرف دشمن کسی گریخته آمد و خبر که ایلیغمش
ابن ایلیگ علیمان صوفی سبر سر بر دجان و خان و مان اختیار کرده خوارزم را گذاشتند و
گریخته روی کویر نهاده بصوب توقتمش خان نهادند حضرت صاحب قران امیرزاده میران شاه
و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوج قرا بهادر و ایکو تمور و سونجک بهادر را در عقب
ایشان بگامیشی روان فرمود ایشان برحسب فرمان از راه قم کنت و قیر شتافتند و از
برق سرعت سیر استعاره کرده بمخالفان رسیدند و بسیاری از ایشان را بتیغ قهر بگذرانیدند
و با غنیمت نامحصور مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند حضرت صاحب
قران چند روز در خوارزم توقف فرموده بر لیغ لازم الاتباع نفاذ یافت تا تمامی اتابکی و
سکان شهر و ولایت را خانه کوچ بجانب سمرقند روانه گردانیدند و شهر خوارزم را یکبارگی
ویران ساخته جوگاشتند و تخم بدکرداری که مخالفان در کشت زار ملکی پاکی افشانده بودند
بساط و آوارگی لشکر و زوال و خرابی دیار و کشور بار آورد بیت

چو آمد بخوارزم صاحب قران ، گریزان شده دشمن از بیم جان ، مسخر شد آن مملکت بی نبرد
بتعجیل اتابکی آن امر کرد ، و چون شعله خشم حضرت صاحب قران از عبارت دیار پاکی مخالفان
اشتغال یافته بودند بعد از سوختن خرمن شوکت و مکنت ایشان تسکین پذیرفت رایت نصرت
شعار مخیوف بعون تایید بر وردگار متوجه سمرقند شد و بسعادت و اقبال بمستقر سریر سلطنت
و جلال نزول فرمود و حقیقت انکه اصل جبله مبارک آنحضرت مجبول بر عدالت و رعیت
پروری بود و وجهه همت عالی نهمت تعمیر بلاد و توفیر عباد و الجا از اثار قهر و خرابی
اجیانا از عساکر گردون مآثر صدور می یافت جهت ضرورتی جهانگیری می بود و مصالح
کشور کشایی که نبی بیضت و التقاء رعیت میسر نمی گردد لاجرم چون مدة سه سال از تعریب

خوارزم بگذشت مرحمت بادشاهانه در او آخر سنه ثلاث وتسعین وسبعمایه هنگام مراجعت
از یورش دشت قبچاق موسیکه بسبب خبطی قوچین را بنور تهاد که خوارزم بحال عمارت باز آورد
واو محله قاآن را که خبیکه خان هنگام قسمت ممالک ابوزندان آنرا باکات وخیوق داخل
جغتای خان کرده بود حصار کشید واباد ان بساخت والحالة هذه معموره خوارزم همان است
وذکر احوالی که در اثنای یورش همایون بجانب خوارزم رویی نمود چون حضرت صاحب
قرانی عنان عزیمت فرخنده فال بصوب خوارزم معطوف داشته قرین تاییدات آسمانی
روان شد ابوالفتح برادر کوچک محمد میرکه از استیلای دولت آشیان روگردان شده بکبر بخت
وشقاوت گرده خود را در چول انداخت وچون لالم بهادر قوچین ازان حال آگاه گشت اورا
نگاهبانی کرده در راه اسپ لشکریان می گرفت وبشتاب میرفت تا در موضع حصارک باو رسید
واو در پای درخت طاق خسپیده بود چون از موجب کفران نعمت وسبب آن حرکت ناپسندیده
سوال کرد جواب گفت برادرم میرکه یاغی شده کسی را بطلب من فرستاده بود ومن بآن
واسطه فرار اختیار کرده پیش او میرفتم لالم بهادر او را گرفته بسته سوار گردانید واز انجا
بازگشته در بخارا بامیرزاده عمر شیخ که انجا رسیده بود رسانیدند وصورت واقعه باز راند
زاده چون ازان حال آگاه شد در زمان خبر بخوارزم پیش حضرت صاحب قران فرستاد و
بتعجیل متوجه سمرقند شد وچون بانجا رسید واز حقیقت امر اشتکشاف نمود مجدد
انکه شرف قرابت وسعادت مصاهرت حضرت صاحب قران یافته بود وجه مهد علیا سلطان بخت
بیگم را در حباله داشت واز میامن تربیت انحضرت ولایت ختلان وایل آن نواحی تمام در
تحت فرمان او بود بحکم ان الانسان لیطغی راه استغنی نشوه غرور شوکت وحشمت راه
بسعادت وصواب از دیده بصیرت او بوشانیده بسودای محال اندیشه تسلط بر ماوراء النهر
بخاطر راه داده بود اگرچه خرد بهزار زبان فحوای بیت مکن انکه هرگز نکردست کس
بدین رهنمون تو دیو دست وبس، باو امیر رسانید سابقه شقاوت پیش دامن گیر آمده عزم مخالفت
خرم کرده بود وبا لشکر که بسمرقند رسیده بود یاغی شده از انجا بازگشته وچون قبیله گذشته
بودند لشکریان ختلان در ولایت ترمذ دست بی باکی بغارت برآورده بودند ونفیس شهر را

سورناش بسرداجي صوفي برادر امير اقبوغا كه دار دغا انجا بود محافظت نموده وكوچه بند
كرده از آسيب تعرض آن بدكردار ان نگاه داشته بود امير زاده عمر شيخ راجون كيفيت اين
اوضاع محقق شد از سمرقند نهضت نمود ودر يلغر ياغ نزول فرمود و لشكر را جمع كرده از
عقب ميركه روان شد واو قوم خود را كرد آوري كرده بود و به پيدا دخانه داد ملك برلاس
واقتمور بهادر كه از بقاياي تكان حضرت صاحب قراني بودند غارتيده واموال ايشان را تصرف
نموده ورزادخانه خاص كه در انجا بود كشاده ومجموع اسلحه والات حنبك را بادل داوباش
بخش كرده وهيب وجامه داده وحشري بي طايل باندیشه باطل فراهم آورده وكمر مخالفت
برميان طغيان بسته مقاومت وجدال را اماده گشته بود بيت باسباب شوكت جنان غره گشت
كه خورشيد در چشم او ذره گشت ، غافل از انكه سحاب صوري را در معرض تائيد ملك قديم همان
حكم خواهد بود كه حبال وعصي صحره فرعون در مقابل عصاي كليم لاجرم جون اميرزاده
عمر شيخ نزديك رسيد مصدوقه فاذا هي تلقف ما يأفكون بظهور پيوست وسر عنايت ازلي
الاعلي بجلوه در آمد واز قوت دولت حضرت صاحب قراني عقد جمعيت مخالفان از هم فرو
وبمجرد آوازه وصول عاكر گردون مآثر هزيمت يافته متفرق وبراكنده گشتند وميركه راجون
آتش نخوت واستكبار كه از باد غرور وبندار بالا گرفته بود فرو نشست شكسته وخاكسار
از آب خشش از تماش گيرك گذشته بجانب ختلان گريخت شاه زاده بتعجيل تمام از عقب او
روان شده واز حصار براه تيرکني قبجاي شتابكنار آب خشش رسيد وبشاه از آب دروازه
رفته بود وجون صاحب قران گيتي ستان را بيت عزيزي كه از در كشش سر بتافت
بهر در كه شد هيچ عزت نيافت ، تعالي وتقدس كه بمحض عنايت بي نهايت عزيز كرده بود هر كه
بگذشت وميركه روي از دولت برتافته را بصوب حمايت شاه جلال الدين آورده بدره
كمر ان بسته كرده سر از هواداري او بتافت جز خواري زنكون ساري نتيجه نيافت هر ينه
شاه جلال الدين دست رد بسينه اميد ميركه باز نهاد وادرا بتعلوه راه نداد چه بتعين دانست
كه نهال حمايت ورعايت بي دولتان برگشته روزگار جز نكبت داد بار ثمره باز نياورد
وللّه در من قال بيت بدركز من رداش باد بر نور ، مرا پرانه بندي داد مشهور

که از بی دولتان بگریزد جون تیر، وطن در کوی صاحب دولتان گیرد، وجون میر کهایب خاسر
از دربازگشت دروازه بیشتر نوکرانش که ملازم بودند دست از دیرداشته سر خود گرفتند جون
لشکر منصور در کوه دشت از راست وچپ و پیش و پس در طلب او بسیار گشتند واز وی خبری نیافتند
امیرزاده عمر شیخ در ختلان بموضع قبچاق در اق سرای که قصر میر که بود نزول فرمود و منتظر
می بود که دولت روز افزون چه بطیفه بر انگیزد تا خاران دغدغه پیکبار از شارع اقبال برخیزد
بیت که بس کار یکلی بدانسان که خواست، از اقبال صاحب قران گشت راست، اتفاقا عثمان ایسر
ارونغ عمر با چند نوکر سمرقند میرفت واز عقبه بوتا تو گذشته بسر چشمه رسید و لی ایسان دید که از آنجا
برون رفته بود عون عنایت ربانی که پیوسته شامل احوال اعوان حضرت صاحب قرانی بود
در خاطر او انداخت که زی ان ایسان بر گرفته بجنبی که رفته بودند با نوکران روان شد و جون
از چند پشته بگذشت محمد میر که را دید با چهار نوکر که نشسته بود و ایسانرا بلف رها کرده
فی الحال اطراف وجوانب او فرو گرفتند و عثمان عمر تاخته نخست ایسانرا که رها کرده بودند
بدست آورد و بعد ازان ایشانرا سمه گرفته در بند کشید و خبر بامیرزاده عمر شیخ فرستاد و اورا
مصحوب خود گردانیده باز گشت و متوجه شاهزاده مشار الیه شد و او را روز دوشنبه در اثناء
راه نبا برا شاریتی که ازان شاهزاده رسید بیاساق رسانید و ابو الفتح برادرش را نیز در
سمرقند همان شربت چشانیدند و دیده وران عالم عبرت را روشن گشت که عاقبت غدر و خیمیت
وجزای کفران نعمت عذاب الیم الا لعن الرحمن من کفر النعم و بعد از رفع این [illegible] عمر شیخ میرزاده
عمر شیخ روی توجه بصوب سمرقند آورد و در انجا بسعادت بساط بوس حضرت صاحب قرانی
مستسعد گشت امیر جهان شاه برحسب فرمان با تمامی لشکر بورلدای و طانجان
وایردی از قندز متوجه معسکر همایون شده بود و جون ببلخ رسید امیر یادگار برلاس
با مجموع لشکر بلخ و آن نواحی بایشان پیوسته باتفاق میرفتند در اثناء راه ایل بورلدای یاغی شده باز گشتند امیر جهانشاه صورت این حال بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرد
خواجه یوسف بن اولجایتو و جند برادرزاده بورلدای و از لشکر بلخ پیر علی تازه را با خود
همراه ساخته باز گردید و در عقب بورلدایان بتعجیل روان و شبگیر کرده در بغلان

بایشان رسید دکوچ و خانه آنروز بر گشتگان غارت کردند درین حال بامیر جهانشاه خبر رسید
که میرکه یاغی شده است و لشکر جمع کرده در ولایت حصار نشسته است امیر جهانشاه سپاه
نصرت پناه را مرتب ساخته متوجه او شد و خواجه یوسف جنته ضبط لشکر خود بار منگ رفت
و پیر علی تازرا نه بلخ شد تا لشکری که در انجا مانده بیاورد و معسکر کردند در کنار آب
جیحون همه بهم رسیدند و چون جهانشاه بکنار آب رسید سال البته با نمایی لشکر بشتباه از آب
بگذشت و همانجا توقف کرد و چون شب در آمد جنید بور لدای و برادرش بایزید و علی اکبر با
همه ای لشکر خود یاغی شده شبیخون آوردند و ایشان سه هزار سوار بودند و با امیر جهانشاه
شصت مرد بیش نمانده بود باستظهار دولت غرایب آثار صاحبقران کامکار بیچگونه تزلزل
و اضطراب بخود راه نداد و توکل بر خدای خطر بخش کرده با آن نفر اندک بشت با آب آورده
و سپرها و تورها در روی کشیده بمدافعه و مقابله مخالفان مشغول شدند از آمد شد تیر از طرفین
هوای معرکه دران تیره شب پر شهاب شد و از نهیب شمشیر و سنان جان بها دران رزم آرا
سراسیمگی گشت در اضطراب افتاد بیت تیغ چون و سوسه عشق در افتاد بدل تیر چون شعشه نور در آمد بصر
کز خالیک شد و تارک دران سندان، دشت آورد شده کار که آنجا کرد، دران حال خواجه یوسف
نوکری را از بالای آب بسباج در آب انداخته روان ساخت و پیغام داد که مقام جلادت بایی
ثبات می باید فرمود که اینک ماجنک را اماده گشته بمعاونت و مظاهرت شما میرسیم لشکر نصرت
نشان و متقابل و شمنان چون سد اسکندر بایی قرار استوار داشته بودند داد مردی و مردانگی
میدادند از وصول این خبر پشت استظهار و بازوی اقتدار قوی تر گشت و خواجه یوسف و
پیر علی تاز با نصد مرد مکمل هم دران شب شبناه از آب گذشته برسیدند و با تفاق حمله کرده
کوششهای مردانه نمودند چون صبح صادق از افق آسمانی سر زد صبح فیروزی و ظفر از
مطلع اقبال صاحبقرانی دمیدن گرفت و لشکر دشمن با آن کثرت که در مقابله هر نفری
پنجاه نفر بودند بشت هزیمت نموده روبگریز نهادند و از آب گذشته بطرف بغلان گریختند
و مصداق آیه وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بالغ وجهی بظهور پیوست
لشکر منصور تا میتوانی کرده بسیاری از دشمنان بقتل آوردند و امیر جهانشاه با سپاه

نصرت پناه در قندز نشست و ایل و قبله بولدای از عقبهای هندوکش گذشته بکابل
رفتند ابو سعید بسوی جون یاغی گری ایشان بشنود خبث طینتش بران داشت
که باوجود سوابق عنایت که از حضرت صاحب قرانی مشاهده نموده بود کوزان نعمت را
داشته یاغی شد و بجهت اتفاق اقبوغا پیوست که دشمن ابو سعید بود حضرت صاحب قرانی
اورانیده کرده بمغولستان و طرف الطای فرستاده بود درین والا از انجا گریخته می آمد
واورا در راه گرفته و باز بند کرده بپایه سریر اعلی آوردند در خوارزم جون یاغی شدن
ابو سعید بمسامع علیه حضرت صاحب قرانی رسیده بود اورا عنایت فرموده فرمان داد
که بند برداشتند ایل و الوس بپسو در آید و از زانی داشته پیش امیر جهانشاه فرستاد
جون صاحب قران کامکار از خوارزم بمستقر سریر سلطنت بسعادت معاودت نمود در مضمان
خواجه دیگر بهادر انرا با جند قوشون از عساکر گردون مآثر بمعاونت امیر جهانشاه روانه
گردانید و اورا فرمان داد که هر جا دشمنان روند از عقب ایشان بروند بر حسب فرموده
امیر جهانشاه و خواجه یوسف از قندز و تغلان در عقب نخالغان روان شدند و از هندوکش
کابل گذشته در موضع لغمان بجند و ابو سعید رسیدند و ایل و الوس ایشانرا غارت کردانیدند
و آنچه از صدمه قهر ایشان بجان خلاص یافتند بسند کریختند و جون امیر اقبوغا ازان
حال آگاه شده بود از هرات روی قصد بایشان نهاد و امیر سغیل قندهاری لشکر
آنجا جمع آورده در راه بامیر اقبوغا پیوست و باتفاق از عقبهای چپکل گذشته بآن سر
کشتگان روز برگشته رسیدند و راه بر ایشان بستند بیت کوی بعقد لشکر صاحب قران بلا
میرویدا از زمین و یمی بارد از هوا ایشان از بیم جان سراسیمه بجنگ مشغول گشتند و بعد
از انکه بسیاری کشته شدند و انچ چیزی که با ایشان مانده بود عرضه غارت و تاراج
گشت و جنید و بایزید و ابو سعید بهزار مشقت سر بدر برده بجانب هندوستان بدنبلی رفتند
و عساکر منصور قرین سلامت و غنیمت آمد و باز و دران ایام موفور بموضع خود باز
گشتند بیت سپاه خسرو صاحب قران بنده نواز بهر جا که رود با غنیمت آید باز
و دران آیام که رایت نصرت شعار متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان ولایت بخارا

همایون گشت و بعد از چند روز شتابان شتافت بجوار رحمت پروردگار پیوست و نعش او را از آنجا
نقل کرده در جلگای کشتی به نزدیک تونجان نیاج در گنبدی که از مستحدثات او بود
دفن کردند تمده الله بغفرانه و دران وقت که حضرت صاحب قران از تسخیر خوارزم
فارغ یافته در پایه سریر سلطنت سمرقند معاودت فرموده و آن خطه را فروگرفته پس آئین
از فر قدوم همایونش غیرت سپهر برین گشته سلطان محمود پسر سیورغتمش خان را بجای
پدر مقرر گردانیدند و رای عالم آرایش بر تو عطوفت و اشفاق بر حال اولاد و اعقاب
امداخته فرموده حضرت رسالت پناه ختمی راحیت قال صلی الله علیه وسلم تناکحوا تناسلوا
و اتکثروا و جهه همت عالی نهمت بساحت خجسته تمشتمان کامکار جهت تربیت طویهای بزرگ
بنای رفیع و اجتهاد بنا کردند و اهالی مملکت دست سرور و شادمانی بر بین شهر
برگشاده اوتنها بستند و تعبیها راستند و در باغ بهشت که نامش از محاسن صفات
نشان میدهد و مشاهده صفاتش مطابقه اسم و مسمّی بیان میکند سرا پرده و خرگاه
فراوان بفسحت زمین و رفعت آسمان بردند و برافراختند و ان را بفرشهای ملون
و بساطهای ملمع و هر گونه تکلف و تجمل از عزر در روز وامر جواهر مزین و مرصع ساختند
و حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد برادرش و امیرزاده شاهرخ
را با کرایم حلایل حور انژاد بطریق شرع مطهر عقد بسته در باغ بهشت بتاریخ بیست
تسعین و سبعمایه وا اماد کرد بیت چندان عقدی که عقد ملک را داد انتظام
چندان عهدی کز و شد رونق عالم تمام در ان بزم همایون کو هر افشانی کند
اسمان اربد و فطرت بر جواهر داشت جام و بعد از اتمام این مهام صاحب قران
گردون غلام لشکر بیرام انتقام را اجازت انصراف داد و امیرزاده میرانشاه بجزایشان
رخصت و امیرزاده عمر شیخ باندگان و حضرت صاحب قرانی آن زمستان در سمرقند
باقبال و کامرانی بگذرانیدند گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران بجنگ
توقتمش خان و ظفر یافتن بدون ملک دیلان چون توقتمش خان را سر نوشت شقاوت
که خامهٔ حیف العلم بر پیشانی او بار و خطاان او رقم زده بود بران داشت که حقوق عنایت

ورعایت حضرت صاحب قرانی فراموش کرده بر کفران نعمت اقدام نمود و بتمام الوس
جوجی که از میامن تقویت تمشیت انحضرت باور سیده بود لشکر کران جمع آورد بیت
ز روس و جرکس و بلغار و قبچاق ۔ قرم باکفه والان و آلاق ۔ همان از باشغرد و از مکس هم
سپاهی بس گران آمد فراهم ۔ وجنان لشکری از حیز شمار بیرون و از اوراق اشجار
و قطرات امطار افزون بتاریخ اواخر سنه تسعین وسبعمایه موافق لویل اول زمستان
متوجه حضرت صاحب قران شد انحضرت چون برین حال اطلاع یافت با لشکر سمرقند و کش
از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود و ساغرج را مخیم نزول همایون ساخت و تواجیان را
جهت جمع و احضار عساکر نصرت شعار باطراف و اقطار ممالک روان گردانید و بحسب
اتفاق آن سال شدت برودت هوا بمرتبه بود که آسمان همواره بثبت سنجاب و دشت افق
کشیده بود و زمین پیوسته شکم قاقم پوشیده بیت
ز برف گشته زمین همچو صفحه کافور ۔ ز ابر مانده جهان همچو گنبدی فیروز
هوا ز غایت سرما چنان نمود اثر ۔ که برد خاصیت از طبع مردم محرور
دران حال خبر آوردند که منغلای لشکر تو قتمش خان ایلنمش اغلن با سپاهی
گران از آب خجند گذشته در نزدیک اجوک رز نوق نشسته است حضرت صاحب
قرانی فی الحال عزم فرمود که بتعجیل بر سر ایشان رود امرا و نویان زانو زده مبالغه
نمودند که چندان توقف می باید فرمود که لشکرها از اطراف جمع آیند فقد این کفار در
محک رای اصابت شعار آن حضرت تمام اعیار نمود و از تبعه فی التاخیر آفات اجتناب
واجب شناخته برحسب اشارت بیت از امروز کاری بفردا مکن ۔ چه دانی که فردا چه کرد زمان
امضای عزیمت را صواب دانست و دست توکل در حبل متین زده بتایید صمدانی استوار کرده
جمع شدن لشکر را نپایید و با وجود انک در تمام راه تا سینه اسپ برف نشسته بود
با جمعی خاصگیان برف کوفته متوجه گشت و شبگیر کرده بیت روان شد باقبال و فتح و ظفر
سعادت بپیش و زپیش رهبر ۔ سعود فلک نصرتش رافسان ۔ جنود ملک در پیش حرز خوان
و امیرزاده عمر شیخ از اندکان لشکر انجا مرتب داشته و کنار کناراب خجند شتافته بموکب

همایون پیوست حضرت صاحب قران کیتی ستان کوبخه اغلن و تمور قتغ اغلن و شیخ علی
بهادر را باجمعی سپاه رکابه بجهت تلاه کیرنز بر دشمنان بلند بدروز دیکر وقت طلوع
افتاب ماهچه رایت نصرت انتساب بر بالای تل انبار برآمده بیاغی رسیدند و سورن
انداخته جنگ در پیوست بیت براز ناله کوس شد مغز میغ پر از آب شمشیر شد جان تیغ
زآواز اسب و خروش سوار فرو مانده دست سواران زکار وچون آتش حرب ازباد
حمله دلاوران اشتعال یافت نسیم فتح از جنب اقبال حضرت صاحب قرانی وزیدن کرفت
دشمنان بلشت هزیمت نموده روبکریز نهادند و بسیاری درزیر دست و پای اجل
سراسیمه کشته نیست شدند و بعضی از بیم تیغ اتشبار خود را در آب خجند انداخته خاک و
جوشان بباد فنا برفت و انهاکه از قتل خلاص یافته بصوب کیزنی شتافتند لشکر
منصور که پیشتر رفته بودند تا راه بریاغی بکیرند از پیش ایشان در آمدند و سپاه ظفر پناه
از عقب روان شده ایشان را شکاری وار اطراف وجوانب در میان کرفتند و بزخم تیر سنان
و شمشیر کزر کران دمار از روزکار ایشان برآوردند و عنان حیاتشان بدست قهر غرائیل
سپردند و ایدی پردی بخشی را دستکیر کرده خواستند که سر از تن جدا کنند او از بیم جان
نام خود اظهار کرد و او را زنده پیش صاحب قران کیتی ستان آوردند انحضرت احوال و
اوضاع توقتمش خان را استکشاف نموده او را خلعت عنو پوشانیدند و جامه داده بنیابت
بادشاهانه مخصوص کردانیدند و بغر طازمت موکب همایون سرافراز کشت مصراع
از اد بنده که بود در رکاب شاه و انان موضع کوچ کرده بسعادت معاودت فرمود و در ماه
صفر سنه احدی و تسعین و سبعمایه در اقارفرود آمد و انجا توقف نمود و چون از قدوم
طلیعه لشکر بهار سپاه تباه کار سر مایشت هزیمت داد و عساکر بهجت آیین سبزه و ریاحین
هر اطراف و اکناف صحاری در سبابتین در حرکت آمدند بیت سلطان کل رسید و دیار چمن کرفت
و اطراف جویبار سپاه سمن کرفت لشکر ظفر خجایب از اطراف وجوانب برسیدند امیرزاده
میرانشاه با سپاه از خراسان بدرکاه عالم پناه آمد و لشکر بلخ و قندز و بغلان و بدخشان
و ختلان و حصار و دیکر بلاد و امصار بمعسکر همایون پیوستند بیت

از آواز ایشان کرد سپاه * نه خورشید تابنده روشن نه ماه * جهان شد ز گرد و ایشان و از ان جهان
که خورشید شد گفتی اندر نهان * حضرت صاحب قرانی گیتی ستان فرمان داد که امیرزاده شیخ
و امیر حاجی سیف الدین و ایکو تمور بروند و آب خجند را گذشته و عمد بول سازند ایشان
باشتغال امر مبادرت نموده برفتند و در چند موضع بول بستند و خبر بحضرت صاحب
قران فرستادند انحضرت بتاریخ ربیع اول سنه احدی و ثمانین و سبعمایه موافق اول
سلان بیل از انجا کوچ کرده در خمان امن و تمایند ملک ویان روان شد و چون بکنار
آب سید بافرزند کامکار و تمام لشکر نامدار بآن بولها از آب بگذشتند و تمور قبلغ
غلن و سونجک بهادر و عثمان بهادر را بر سم منغلای تعین فرمود و چون ایشان بر حسب
فرمان روان شدند قراول از پیش فرستادند و فرستادگان قراول دشمن را دیده باز
گردیدند و خبر بامراء رسانیدند امرا با لشکر کمین کرده خود را بدشمن نمودند و مخالفان چون
کمین را ندیدند و شب در آمد از سر فراغت چون بخت خویش بخواب مشغول شدند
غافل ازین معنی که بیت * نباید غنودن جهان نیی خبر * که ناگاه سیلی در آید ببر
لشکر نصرت شعار از دولت پیدار سوار شده بر ایشان شبیخون بردند بیت
شب تیره رفتند گنداوران * جو شیر ژیان بر سر دشمنان * بگرز و سنان بشمشیر و تیر
برآورد از جان دشمن نفیر * دران شب دلیران نصرت شعار * بکشتند ازیشان فزون از شمار
و چون بیشتر لشکر یاغی بقتل آمدند بقیه که جسته جسته بصد مشقت از ان ورطه سر بدر بردند
روی بگریز نهادند و از آب ارچ عبور نموده بتوقتمش خان رسیدند و لشکر او صبر آنرا
محاصره کرده بودند و توقتمش خان بعد از عجز از تسخیر صبران بیی را غارتیده
دران صحاری نشسته بودند و چون او را از وصول سپاه منصور اگاهی دادند شاه و
سپاه هر که این خبر شنید از شکوه دولت حضرت صاحب قران بای ثبات و قرار نماند
بلغ زید خوف و هراس بر ایشان استیلا یافته لشکری با آن کثرت سواد و بسیاری
بهیبت و استعداد بمجرد آوازه از هم فرو ریخت و هر کس بدست اضطرار در دامن فرار
آویخت و بی توقف منهزم شده کالجراد المنتشر متفرق و پراکنده شدند بیت

از آوازه شاه صاحب قران فرو ریخت از هم سپاهی گران
نمودند پس از دور گرد سوار
گزیدند یکسر طریق فرار
از اینجا شد نیز دلسیب
ز اقبال صاحب قرانی غریب
صاحب قران گیتی ستان چون از آهنگ مخالفان اگاهی یافت امیر حاجی یوسف الدین
را با اغرق بسمرقند فرستاد و بنفس مبارک ایلغار فرموده در عقب دشمنان روان شد
و خواجه قوچین شیخ و تولبلاق قوچین و قراقان بهادر و امان شاه و دولت شاه حاجی
بهلی مرد گزیده دو اسپه بزبان گیری از پیش بفرستاد و ایشان در موضع سارق
اوزن بقراول دشمن که در عقب ایستاده بودند رسیدند و جنگی عظیم کرده بسیاری از ایشانرا
بقتل آوردند و بقیة السیف بگریختند و چون بهادران نصرت قرین مظفر و منصور باز گشتند
در بیابان به قبته در خان که با صد خانه آراسته بود و جا خوردند و با ایشان
نیز داد و زدم و پیکار داده شکول بنیروی دولت قاهره قبته در خان را که بزرگ آن
طایفه بود دستگیر کرده و او را با قوم و کله و رمه بقهر و غلبه رانده بموضع اقوما بمعسکر
همایون رسانیدند حضرت صاحب قران بدولت و اقبال از آن موضع نهضت فرموده براه
اوزنک چقل از جول گذشته بموضع پیلن رسید و از انجا روان شده از سارق اوزن
و کورجون گذشته بالای قوشون نزول فرمود کنهار و زرستاد ن حضرت صاحب
قران امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان در موضع ال قوشون خبر آمد که ملوک سر
بدال و حاجی بیک جون غربانی و تمام لشکر کلات و طوس یاغی شده اند حضرت صاحب
قران امیرزاده میرانشاه را باطغا نایره آن فتنه فرمان داد شاهزاده بر حسب
فرموده با لشکر نصرت شعار خود باز گردید و بتعجیل تمام شب و روز رانده بسمرقند آمد و
چون مامور بود بقطع مادهٔ فساد ممالک خراسان ملک پیر محمد بسر ملک غیاث الدین را
با او پسر زین العابدین و محمود که در انجا بودند شربت فنا چشانید و از نسل ملوک کرت کس نماند
و شاهزاده جوانبخت از انجا بر سبیل استعجال بخراسان شتافت و در صحرای بحر آباد
ملوک سربدال با فوجی از لشکر فدای راه پیش آمدند و از سر جان گذشته بر لشکر شاه
زاده حمله آوردند و جنگی عظیم در پیوست عساکر منصور جوانغار و برانغار پیش آمده

ایشانرا شکاری وار درمیان گرفتند و بزخم پیکان خاره گذار پشته ایشانرا بر خاک
هلاک و بوار انداختند و ملوک شکسته و خاکسار بمشقت بسیار نیم جان بکنار انداخت و با
جوقی از سپاه پشته زخم دار روی فرار بصوب عراق آورد و امیر اقبوغا نیز که از هرات
متوجه دفع آن اشوب گشته بود طوس را بعد از محاصره تسخیر کرده جای بیک برادر کوچک
علی بیک جون غربانی از انجا گریخته متوجه عراق شد و جون بسمنان رسید سادات
هزاره کوهی او را گرفته باز فرستادند و بتیغ سیاست سپری شد و جون شاهزاده مشار الیه
مخالفان عیان و رزیده را مقهور و مخذول گردانیده عرصه آن مملکت را از خبث وجود
ولوث جنود ایشان پاک ساخت بمستقر سریر جلالت خویش فرمود بیت

در حقیقت عیان صاحب قران، که بارش هلاکت در رنج و هوان، کسی کاروان شاخ نکبت ثمر
که روی نکوئی بیند و کرد و عزم حضرت صاحب قران گیتی ستان برقرار جزم بود که بنفس
مبارک در عقب توقتمش خان برود و نوینان و امرا اتفاق نموده زانو زدند و بزبان
اخلاص و دولتخواهی عرضه داشتند که اگر رای اعلی صواب داند اول بجانب خضر خواجه
اغلن پسر توغلتمور خان و انکاتورا توجه نمایم و ایشانرا کوشمالی بسزا داده نوعی
سازیم که دگر یاره اندیشه جسارت و فضولی بخاطر راه ندهند و بعد از فراغ ازان مهم روی
عزیمت بصوب توقتمش خان آوریم حضرت صاحب قران سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود
گفتار در توجه حضرت صاحب قران بمغولستان بر سر خضر خواجه اغلن و انکاتورا نوبه پنجم
در همین سال پسنه احدی و تسعین و سبعمایه حضرت صاحب قران گیتی ستان عزیمت
جانب مغولستان مصمم فرمود و از موضع ال قوشون مراجعت نموده براه بوری باشی با
لشکر و خدم و حواشی روان شد و از تو بالیک قرق گذشته بعقبه اوزناق بر آب ایرتش
لشکریان بغایت لاغر بودند از نهزده سوار سه نفر را بسمرقند باز گردانید و ایشان را
بهفت نفر دیگر قسمت فرمود و لشکر را در آب ایرتش بسعادت و اقبال روان شد و جون
به الیغ سوری رسید آب نبود سپاه از تلی آبی در زحمت بودند و دو سه روز جاها کنده
آب نبود سپاها حاصل میکنند و میگذشتند و ناگاه از رشحات فیض آلهی در ان بیابان در فصل

تموز در سر تبره الاف ویخ بسیار یافتند جنابخه تمام لشکریان با اسپان وجمله بایان همه
میرک کشتند و باد اشکر بابری تعالی و تقدس قیام نموده روان شدند وجون بموضع تو غره
اوقلیخ رسیدند برحسب فرموده شکار انداختند وصحرای الغر مالی را رانده خرکور بسیار صید کردند
وهرچه فربه بود برداشتند وانچه لاغر بود بگذاشتند ودر صحرای اولن جرلیغ بموضع
چبار الیغ رسیده فرود آمدند واز سپاه انکاتورا اولن بوغا وانیکه چک با نهرار سوار
آمده دران صحرا بطلب قبیله بهرین می کشتند میرک ایلچی و پیر علی تمازقرا اول دست
راست لشکر منصور بودند وبا ایشان دو جار خورده دست جلادت واقتدار بجنگ و پیکار
برکشادند ومخالفان بی توقف پشت همت نموده روبگریز نهادند ولشکر ظفر
قرین شیخی از ایشان را دستگیر کرده بپایه سریر اعلی آوردند وکیفیت احوال از و استفسار
نموده معلوم شد که انکاتورا در موضع اورنک تاز نشسته است حضرت صاحب قران
درزمان شیخ علی بهادر وایکو تمور را باجمعی امرا بایلغار روانه انجانب گردانیدند وفرمان
دادکه بتعجیل تمام رانده سعی نمایند تا بموضع اورونک یار بانکاتورا رسیدند وفرمودکه دران
راه اصلا اتش نکنند تا دشمنان از توجه ایشان آگاه نگردند وانحضرت باعساکر گردون
مآثر شبگیر کرده بعون ذوالجلال بر سبیل استعجال درعقب ایشان روان گشت وجون
روز رشد بنظهور پیوست که عنجرجی راه غلط کرده بجای دیگر افتاده اند انروز براه قیان
قاری بتعجیل تمام رانده شبهنگام به کوک سایلی فرود آمدند وروز دیگر راه یافته به ایاکوز
رسیدند وجون در انجا نزول کردند صاحب قران گیتی ستان بادشاه زادگان و
نوینیان وامرا مشورت فرمود که جون ما سه روز راه غلط کردیم شاید که دشمنان خبر یافته
باشند ومتفرق شده مصلحت انست که از دو طرف متوجه ایشان شویم بنابرین امیرزاده
عمر شیخ را با بعضی لشکر روانه گردانیدند وامیر جلال لسر امیر حمید را عنجرجی ایشان
شخبت وبنغسن مبارک باباقی سپاه براه شراو شباد تو وقوی مراغ و تورا غن
بویورلاغو گذشته بموضع قراغوجو برآمد وامیرزاده عمر شیخ با سپاه نصرت پناه کوه
وبیابان قطع کرده میرفتند وهرجا که باقوم دشمن دوچار می خوردند خبک کرده

همه را مقهور و منکوب می کردانیدند تا در موضع قوباق با لشکاتور ارسیدند و از طرفین
سورن انداخته بیت ولیران شیران دشمن شکار ۔ برافروختند آتش کارزار
زخون گشت پر دامن آسمان ۔ زبیم آب شد زهره روزگار ۔ فرو بسته لبهای مردم زنطق
فرو مانده اعضای گردان زکار ۔ بهادران لشکر نصرت شعار بعون تایید بر ورد کار
بسیاری ازان بی دینان را بقتل آورده ایشان را بشکستند و انکاتورا را نکا میشی
کرده از ولایت بدر کردند و از موضع قاقمه برجی بگذرانیدند و غنایم بی شمار بدست
آورده بسیی دختران ماه رخسار و بری جهرگان لاله عذار اسیر گرفتند و شاه زاده
کامکار بعد از قهر و طرد مخالفان بدکردار منصور و مظفر با غنایم نامحصور بسعادت
معاودت فرمود و در موضع اختا و یکتور بغو لبا طلوس حضرت صاحبقران فایز
شد و چون مدتی بود که شیخ علی بهادر و ایکو تمور با بلغار رفته بودند و هیچ خبر از ایشان
نمی آمد فرمان رفیع علی بنفاذ پیوست که امیرزاده عمر شیخ با فوجی از سپاه تشخص حال ایشان
روان گردد و شاهزاده بر حسب فرمان روی توجه براه نهادند و بعد از چند روز امرا از راه
دیگر بمعسکر همایون ملحق شدند و امیرزاده عمر شیخ چون بپایان اته الخمس آله لول
رسیدند ناگاه با هشتصد سوار از دشمنان کامتر ایشان قرا پیان تمور دوجار خورد و
دران حال با شاهزاده پنجاه کس بیش نبود اما مجموع امرا و بهادران بودند مثل خدا
داد حسینی و تمور خواجه اقبوغا و حاجی محمود شاه لیسوری و پیر حاجی ارلات و امثال
ایشان بقوت استظهاری که بلشکر ظفر قرین مصراع باقبال صاحبقران داشتند
توکل بر قادر نصرت بخش کرده بی اندیشه هراس بر ایشان حمله کردند بیت
دربیابان بچه کاری کز عدو باشد پناه ۔ هر یکی را در مقابل شانزده کس کینه خواه
لشکر صاحبقران دست جلادت برگشاد ۔ دل بتایید الهی بسته و اقبال شاه
تیغ کین را برکشیدند از نیام انتقام ۔ روز روشن گشت بر چشم بد اندیشان سیاه
شاهزاده از صدق نیت و حسن اعتقاد در جهاد آن فرقه بغی و فساد داد مردی داده
دست بردی نمود که ملک بر فلک زبان تحسین گشاده بر شجاعت و جلادت او

آفرین خواندند ۱۳۵ و جاچی پسر تیلابخی ارلات که از شجعان و کمات روزگار بود فوق شجاعت
را بسکه جلادت زد و جون شیر غرین بران دشت کین بسی از مخالفان بلی دین را داغ
فنا بر جبین حیات نهاده تن بر زمین انداخت و جان باسفل السافلین روان ساخت و
رفع فتنه لشکر را از کمین قضا تیری بمقتل او رسید و بسعادت شهادت فایز شد و از کرامت
قاتلوا و قتلوا الاکزن عنهم سیاتهم بهره مند گشت مصراع زهی حیات نکو نام و مردن شبهات
راخوالامر از مطلع و عدوان جند نالهم الغالبون اختر سعادت کستر فتح و فیروزی طالع نمود
و مجاهده آن نصرت قرین بر مخالفان فساد آیین ظفر یافته ایشان را منهزم گردانیدند و
بسیاری را بقتل آورده هر چه داشتند از اموال و جهار پایان بغارتیدند و گلهای اسب
و گوسفند رانده سالم و غانم بمعسکر همایون مراجعت کردند بیت بفر و دولت صاحب قران و عون الله
امیرزاده عمر شیخ وان گزیده سپاه، کشاده بازوی سیمی و کشیده تیغ جهاد، شکسته و شمن مکیش
و کنده بیخ فساد، ببوی اردوی اعلی محل جاه و جلال، مظفر آمده با عالمی غنیمت و مال
و جون صاحب قران گیتی ستان بموضع قراغوجور رسیده نزول فرمود اموال و غنایم
که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب جمع آورده بودند بر لشکریان قسمت نمود و چندان
دران موضع توقف فرمود که اسپان فربه شدند و فرمان داد که امیر جهانشاه و اوج
قراباد و دیگر امرا با سی هزار سوار ایلغار کرده بطرف ارتیش بطلب دشمنان بشتابند
ایشان برحسب فرمان روان شدند و شب و روز رانده به آب ارتیش رسیدند و نیمی لشکر
ازین جانب آب و نیمی ازان جانب بجست و جوی مخالفان کنار کنار آب روان شدند
و بهر موضع از جزایر و غیران که دشمنان گریخته پناه برده بودند جون
برسیدند ایشان را بقتل و نهب و غارت و مار از روزگار برآوردند و بازین
طرق اسیر بسیار و غنیمت بیشمار جمع آورده مظفر و منصور باز گشتند
و بموکب همایون پیوستند حضرت صاحب قران اهل و الوس مغو
پستان که بحوزه تصرف و ضبط درآمده بود کورتها کرده با امیر لعل برادر
طغی بوغا بر لاچین و تمور بوغا و دیگر امراء قوشون سپرده روانه سمرقند گردانید

والیشان انجماعت رارانده با اموال وغنایم بسمرقند رسانیدند وحضرت صاحب
قران ازجول گذشته ومنازل ومراحل قطع کرده بمحل ایمل جوجور رسیده ودر سرای
اوردوی مبجل معظم نزول فرمود کفتار ورقورالتای فرمودن حضرت صاحب قران و
توسعتاون لشکر باطراف وجوانب مغولستان باستیصال الوس جته جون حضرت صاحب
قران کیتی ستان کنا یمم لامنتها لکبار یاو یمنه الصغری اجل من الدهر مقصد که جته همت عالی
سایحتی وسایه التفات بران انداختی تا باکمل طرق واتم وجوه درتحصیل تمامی خاطر بدان
ازان پیرواختی درین یورش همایون با انک سپاه نصرت بناهش بکرات ومرات
بردشمنان ظفر یافته بودند والیشان را مغلوب ومنکوب کروانیده چنانچه بتفصیل گذارش
پذیرفت باز درباب استیصال الوس جته باشیاه زادکان ونوینان مشورت فرمود
فرمان شد که عساکر گردون مآثر فوج فوج ازراههای مختلف روان شوند ومجموع
اراضی وصحاری ان قطر که محل حرکت وسکون قوم جته بهت احاطه نموده هرجا ازیشان
نشان یابند اثر نگذارند وبرحسب فرمان واجب الاذعان مجموع عجز جیان وقلاوزان
جمع آوردند وراههارا تحقیق نموده ثبت کرانیدند وبرشاهزادکان وامرا قسمت کرده
مقرر شد که هرطایفه با عجزجی معین ازرایی مخصوص متوجه قلع وقمع مخالفان شوند
وجمعی که انیم تیغ جان ستان ایشان ازهرگوشه برون رفته اند همه رابدست آوردند
ومجموع درموضع یولدوز جمع ایند ازان جمله امیرزاده عمر شیخ بانکرانذکان
عجزجی ایشان برمان اغلن وپیان تمود بسرملک جته برحسب فرموده برایی
که مقرر شده بود روان گشتند واطراف وجوانب طریق راتاخت کرده
هرجاکه دشمنان رامی یافتند بقتل وغارت کاریمی ساختند واز عقبه
دویشین اوندور گذشته بقصبه قراخواجه رسیدند ومسافت میان
سمرقند وقراخواجه سه ماهه راه کاروان است وفوج دیگر امیرجهانشاه وشیخ علی
بهادر سپاهی هزار سوار آراسته نوکر سنقور را عجزجی ساخته ازرایی که تعین رفته
بود روانه شدند واز قرارت وشور وغلوق گذشته هرجاکه بیاغی رسیدند بکشتند

وبغا ریتند و فوجی دیگر عثمان عباس با بیست هزار مرد تیغ گزار امیر جلال حمید غجری
شنده براه سیغز غان سوغونغان لیغ و کوک یار بتاختند و دیدانچه دیدند هر کرا یافتند و
فوجی دیگر خداداد چینی و مبشر بهادر با پنجاه هزار مرد پرخاش جوی جلادت آثار قمار تمور را
بجزجی ساخته از راه ارجکور روانه شدند و چون بموضع پیقوت رسیدند با قومی بولغاجی
دیگر ملاقی شده جنگ عظیم واقع شد بیت
زتیغ کشته هوا همچو میغ آتش بار
زنیزه کشته زمین همچو باغ آهن بر
زگرد گردان گردون شده بلون زمین
زنعل اسپان هامون شده شکل قمر
بنیزه کرده سران چشم بدسگالان کور
زنعره کرده یلان گوش خاک پر شرر
واتش آن پیکار یک شبار روز مشتعل
بود تا باد فیروزی از جمن دولت صاحب قرانی وزیدن گرفت و بهادران شجاعت شعار
بزخم شمشیر ابدار مخالفان خاکسار را مقهور گردانیده منهزم و متفرق ساختند و غارت
کرده با غنایم بسیار مظفر و کامکار باز گشتند و حضرت صاحب قرانی بنفس مبارک
با لشکر قول نهضت فرمود دکلن دوجی با تفاق فتح و ظفر بجزجی شده براه الغ
قول توجه نمود و از معسکر همایون ایلغار کرده به سختان وبان برامد و الوس یولغاجی
را در کربارده نکبت داد و بار در معرض صدمه قهر عساکر گردون مآثر انداخته بیک حمله دمار
از روزگار بریشان آن بی دینان برآوردند و اموال نامعدود و غنایم نامحصور بدست
مکنت و اقتدار لشکر منصور افتاد و حضرت صاحب قران در ان زمان توجه بجانب توقتمش
خان امیر یادگار برلاس و امیر سلیمانشاه و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخانرا
در ترکستان گذاشته بود و چون لشکر توقتمش را شکسته و رانده عنان عزیمت
از ان صوب معروف گردانیدند و بطرف جته معطوف داشت با یشان کمین فرصتها و
که شمانیز بمغولستان درایید و بقلع و قمع دشمنان مشغول شوید ایشان برحسب
فرمان بمغولستان درآمده تویی بوغا شیخ را بنوموده حضرت صاحب قرانی در ان سرحد
بگذاشتند تا بزراعت اشتغال نماید و خود بطلب دشمنان روان گشته و منازل و مراحل
قطع کرده از او در بان بگذشتند و از آب ایله عبور نموده و بسوت کول و چک لیک

رسیده ایل و الوس ان نواحی را غارت کردند و مال غنیمت بسیار بدست آن سپاه
جلادت آثار آمده واز انجا بطرف بالای قازران شده هرجا که قالغان دوجار خوردند
ایشان را بکشتند یا در قید اسار آوردند بیت هر جا که رسیدان سپاه کشور گیر
عدو ز تیغ هلاک ار بر ست کشت اسیر و بطلب ایل بولغاچی و سالوچی اطراف آن نواحی را
تخصص نموده میرفتند و چون از مولزو دو بگذشتند بحضرخواجه اغلن که حاکم مغولستان
بود باز خوردند و با او غلبهٔ بسیار بود و نوینیان و امرا با ایشان سواره در اونجین مصلحت
ندیدند و کرنجین شیمهٔ دوار آن سپاه ظفرشعار نبود بضرورت پیاده شدند و جلبر اسپان
بر کمر استوار کرده بر دشمنان تیر باران کردند و زخمیکان جان ستان راه تسلط و
استیلا بر ایشان نه بستند و چون بعد از کوشش بسیار که از جانبین دو شبانروز بنمودند
بیت یکی نشت بر دیگری بر نگاشت بنگذاشت آن جایگه راگه و پشت هر خند کو بلک و دیگر
امرا و بهادران جنه برو انه وار خود را بر آتش پیکار زدند طغرای نیافتند و خبک قایم شد
همه را غبطهٔ ناموس دران بود که عرصه ان تقاتله و جدال بصلح ریخته شود و امراء نامدار
با خضرخواجه اغلن عقد مصالحت بشرط و عهد موکد گردانیده بصوب یلدوز که موعد اجتماع
عساکر گردون مآثر بود باز گشتند و شاه ملک ترخان از ان خبک فرار اختیار کرده خود را
در بیابانی انداخته بود و در موضع کیتو بدولت زمین بوس حضرت صاحب قران استعادیات
و حالی که مشاهده نموده بود یکی در دو معروض داشت و چون صورت واقعه بمسامع علیه الخضرت
رسید بتعجیل هرچه تمامتر روان شدند و بتومان سلطان محمود خان پیوسته و از کون کز گذشته بموضع
یولدوز رسیده و امیر یادگار برلاس سلیمانشاه و شمس الدین عباس و غیاث الدین
ترخان که از مجاریه و مصالحه خضرخواجه اغلن انصراف نموده متوجه بودند در ینجا بسعادت
بساط بوس سرافراز گشتند صاحب قران کیتی ستان مروان کار از شکر انیشار فرمود
و اغرق را گذاشته با یلغار روان شد و از گذرگاه الاتیغ ماوراء آب گذشته در عقب
خضرخواجه اغلن بتغارت روان براند و دران بیابان بی پایان بیت
که کس ندیده فرارش مگر بچشم ضمیر کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان

ز ننگ عیسی بر فلک طرش برده همای ، ز استخوان مسافر ذخیره های گران
کسی بروز سفید و شب سیاه ندید ، بجز کبودی گردون ندیده هیچ نشان
فراز و شیب عقبها و مغاکهای آن قطع کرده بموضع قرابولاق رسید و از انجا روان گشت
وچون از تبر تاش گذشته در قوی شون قای سپاه دشمن پیدا شد شب دران
محل توقف فرمود مخالفان چون از وصول لشکر منصور آگاه گشتند خرف و هراسی
بر ایشان غالب شد در همان شب آنهنگ گریز کرده هرکس سر خود گرفت بیت
یکی شان سر از باد انسته باز ، بیابان گرفتند و راه دراز ، نگونسار گشته درفش سیاه
برفتند لرزان پی راه و راه ، و لشکر جته چون از هم فرو ریخت از غایت دهشت
هر فوجی بگوشه بدر رفتند گروهی ابنوه بهمان صوب که لشکر منصور آمده بودند گریخته
میرفتند و با امیرزاده عمر شیخ باز خوردند سپاه شاهزاده ایشانرا غارتیده دمار
از روزگار برآوردند و غلبه ازان گریختگان بطرفی دیگر رفته بودند امیر جهانشاه
و شیخ علی بهادر با ایشان دوچار خورده همه را بهمان طریق کار بساختند بیت
کسی را که برگشت روز قضا ، بگوشش نیابد خلاص از بلا ، اگر باد گردد بگاه گریز ،
شود آسمان بهر سرش فتنه نیز ، حضرت صاحب قران از کوتل نای زین گذشته دشمنان را
تاقر اتاش نگامیشی فرموده و خضر خواجه اغلن دل از ملک و مال برداشته بهزار حیله جان
بدر برد بیت خضر خواجه کوجته را بود خان ، جو بگریخت از بیم صاحب قران ،
شد آواره یکباره از جای خویش ، تن از بیم لرزان دل از عقده ریش ، نه ملک و نه مال و نه لشکر بجای
ز دهشت ندانست سر را ز پای ، سپاهش همه کشته یا دستگیر ، زن و کودکانشاه بجواری اسیر
الوس گشته یکباره زیر و زبر ، نمانده ز مردم دران بوم اثر ، چنین باشد احوال ان بادشاه
که صاحب قران باشدش کینه خواه ، عساکر گردون مآثر بقیه مخالفانرا که دران کوه و صحرا بودند
تاقولان کوتل تمام غارت کردند و غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفند و غیر آن بدست
آورده اسیر و برده بیشمار گرفتند و صاحب قران سپهر اقتدار منظور و کامگاری از انجا
باز گشته بکلیش آمد و غنایم آن فتوحات که محاسب وهم با نامل قیاس و تخمین

از عقد شمار آن عاجز آمدی مجموع بر لشکر قسمت فرمود و از انجا بسواد ... و اقبال نهضت
نموده و از فجر تو و بلاجر عبور فرموده موضع یلدوز مغرب خیام نزول همایون گشت
و امرا و لشکریان که برحسب فرمان باطراف و جوانب بقطع و استیصال دشمنان رفته
بودند با غنایم بسیار و پیرده بیشمار درین محل برحسب میعاد متوجه منصور و مظفر بسعادت
بساط بوس فایز گشتند و ان موضعیت بغایت نزاهت و طراوت جشمهٔ بسیار دلبند و
علف فراوان سود مندیت زبس جشمهٔ روشن باصفا، بیلدوز خوانند انجایی را
که معنی یلدوز اختر بود، همان جشمها یش منور بود، بقوت علفهای آن بوم و بر
بحدیست از قدرة داور، که اسب ارچه بهشد ضعیف و نزار، یکی هفته کرده دران مرغزار
شود همچو کوهی روان بی کزند، قوی هیکل و فربه و زور مند، و از انجا تا بسمرقند دو ماهه
راه کاروانست حضرت صاحب قران کسهی پیش راه امیرزاده عمر شیخ باز فرستاد و
فرمان داد که براه قتلغ روان شود و مجموع مخالفان را که دران نواحی و حوالی باشند
متاصل و ناچیز گرداند شاهزاده با متثال امر مبادرت نموده و از قتلغ گذشته در راه
بگوبلک که از امراء بزرگ جته بود باز خورد و خبکی عظیم واقع شد بیت
خروش آمد و ناله کره نای، برانگیخت شه زاده لشکر زجای، دلیران زرم ازمای از دو روی
خروشان و جوشان شده کینه جوی، همه دشت برخسته و کشته شد، زمین سر بسر چون گل اغشته شد
اخر الامر شاهزادهٔ ارجمند از فر دولت ابد پیوند فیروز گشت و گوبلک اکثر قته بتیغ انتقام
بگذرانیدند و تمام الوس او را بغارتیدند و اسپ و گوسفند بسیار غنیمت یافته از انجا روان شد
و از موضع کوزن و اوج فرمان گذشته بکاشغر در آمد و از انجا نهضت نموده با لشکر
ظفر قرین بمبارکی و طالع سعد باندگان که اقطاع خاصه او بود نزول فرمود گفتار در
مراجعت صاحب قران جهان گیر بمستقر سریر خلافت مصیر حضرت صاحب قران را
چون خاطر همایون از کار رجته بپرداخت بیت براعداء دولت مظفر شده
سپاه از غنیمت توانگر شده، همه دشمنان گشته یارانده، ببندش اسیران بسی مانده
دیار بداندیش را سر بسر، همه رفته و کرده زیر و زبر، برآورده از بوم دشمن دمار

بزرین کونه فرشک پیش از زمان عزم دار السلطنت سمرقند را وجهه همت عالی ساخت و باتمامی
عساکر گردون مآثر از کجک یولدوز نهضت فرموده بالغ یولدوز درآمد و ازانجا طوی
عظیم کرده بعیش و عشرت مشغول گشت و تمام نوینان و امرا و اشراف را بخلعت و کمر
و انعام پادشاهانه مخطوظ گردانید بیت همه دشت خرگاه و برده سرای
ز دیبای زربفت کرده بپای نهاده بخیمه درون تخت زر همه پیکر تخت رز و گهر
نشسته بر و شاه توران سپاه بجمک اندرون کرز و بر سر کلاه بدان فتح یک جشن شاهانه ساخت
سران سپه را باحسان نواخت بسی نامداران کشور کشای بخدمت رهی وار کردش بپای
ز دست تبان نوش کرده بکام شراب عتیقی بر زینه جام دران عیش و عشرة جوشد چند روز
روان گشت ازان منزل دلفروز و امیر جهانشاه معاد در عرق گذاشته در یکشنبه پانزدهم
شعبان سنه احدی و تسعین و سبعمایه موافق بیلان ییل متوجه مستقر سریر سلطنت
شد و بتعجیل رانده در یکشنبه هفتم ماه مبارک رمضان خطه جنت آیین سمرقند از فر قدوم
همایونش غیرت سپهر بلند گشت جهانیانرا از بشارت فتح حضرت صاحب قرانی و مراجعت
ظفر نمون در عین اقبال و کامرانی نهال امال و امانی باز بار و اثمار بهجت و شادمانی تازه
و بارور گردید آغایان و شاه زادگان و امرا و نوینان نثارها کرده طوبهای لایق
دادند و پیشکشهای مناسب کشیدند و از ادارت اقداح افراح ریاض عیش و عشرت
را چنان سرسبز داشتند که فصل پاییز رشک بهار آمد و کافه خلایق در سایه عدل او جهان
و مهاد امن و امان مرفه و شادمان آسوده از عمر برخوردار شدند و چون زمستان برسید
صاحب قران گیتی ستان بنجار انتقل فرموده در کول قرقتی قشلاق کرد و دران محل قوریاها
ترتیب قصرها ساختند و خانها برداختند و چون دران موضع کول متعدد هست و هر کونه مرغان
بتخصیص قوقه که عوس آنرا ارج می گویند بسیار می باشند از برای قوشلامیشی و صید طیور
نهایت مناسب افتاده لاجرم در بین ان کولها مسند خلافت میراز شکوه صاحب قران
جهانگیر زینت پذیر می گشت و بندگان همایون فرعنقا شکر عمدها مرتب داشته بکولها در می
آمدند و بغلغله و خروش و طنطنه دبدبه و کوس مرغانرا رمانیده می پراکندند تا رسیدن

بگویی دیگر تو شجیان تو را نخوانی تو انفعم می شنوانید ندا ما از آسیب حملجان کمل طفل امان
نمیدید و او از طبل باز مرغان را بر اجتناب و احتراز میداشت بیت
نه چندان ز مرغان بانگ زمان کز فتار میشد که وصفش توان توان چه وفور طیور و کثرت
مرغان دران موضع بمرتبه ایست که صاحب تاریخ جهانکشای ثبت کرده که شاهزادگان خفتای
واوکدای یک زمستان در انجا قشلاق کرده بودند و هر هفته بنجاه شتر بار قور بسم شربه
بار دویی بزرگ که در ظاهر سمرقند نشسته بود میفرستادند والعهدة علیه و هم دران موسمان
اختر اقبال امیر سلیمانشاه باوج کمال صعود نموده بفر مصاهرت حضرت صاحب قرانی
اختصاص یافت و طوی پادشاهانه مرتب داشته بشکش بسیار بمحل عرض رسانید و حضرت
معلی سلطان بخت پیکر را به آن نوئین کامگار دادند و امیرزاده میران شاه قضایا و
مهمات خراسان برحسب دلخواه جنابه ذکر کرده شد کفایت نموده توجه پایه سریر اعلی
گشت و امرا و نوئینان باقامت رسم استقبال قیام نمودند و دران قشلاق بشرف لساط بوس
خسروانی فایز شدند بیت جو پرداخت شاهزاده نامور ز الجایشی پیش تخت پدر
جهاندارش از لطف در بر گرفت ببوسید روی سخن در گرفت ببرسیدش از راه و هر پیش و کم
زهر در سخن راند شهزاده هم و زان پس بپای شکوهها کشید زمین بوسه داد و ثنا گستریده
شنشته بپای فرین خواندش بجای سزاوار بنشاندش جهان شاد ازان اجتماع گزین
گزین تازه شد رونق ملک و دین و در اثنای آن زمستان بر مقتضای رای حضرت صاحب
قران امیرزاده ابابکر بسر شاهزاده میرانشاه را دختر امیر حاجی سیف الدین نام زد شد
و حضرت معلی خانزاده بر سم طوی اقامت نمود و هم دران اثنا برحسب عادت روزگار که هر
شادمانی را غمی و هر سروری را ماتمی در عقب میباشد و انه هو اضحک و ابکی مهد علیا قدان
خاتون که حرم بدر صاحب قرانی بود ازین سرای فانی بدار القرار جاودانی نقل کرد و
انا لله و انا الیه راجعون خاطر مبارک الحضرت از وقوع این حادثه بغایت متالم
شد و چهره همایون که دیده دین و دولت به آن روشن بود مصقب عسول و ملال و محن گشت
و لا غرو الثلاثة تحزن والعین تدمع ختم کلام منجر بنظام و رسم اشی و اطعام را فاقت

خیرات وصدقات بنعش او عجز و ایتام فوق ما یتصوره الافهام باقامت پیوست وجعش
مخوف بمغفرت را بکش برده دفن کردند وعزم من لایموته مصراع روانش بخلد برین شاد باد
چون زمستان باخر رسید صاحب قران گیتی ستان عزیمت دار السلطنة قرمود وهمه راه
در پناه خفظ و تایید الهی کامگاران وشکارکنان بسعادت واقبال منازل میکذاشت بیست
نبه در یک شکارستان نمی ماند، شکار افکن شکار افکن بیمی راند، وبفرخنده طالع مسعود از قشلاق
کذشته در جلگای دلکشش کش برلب آب خسکا در اقیار نزول فرمود بیت
سرا پرده شاه چرخ اقتدار، زمین را کشیده زدریا حصار، همه دشت کشته کران تا کران
پر از خیمه وخرکه سایه بان کفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران وجون از میامن
آثار شوکت واقتدار حضرت صاحب قران کامکار آفتاب دولت ترک تخفیض الوبس
جغتای باوج عظمت وجلال صعود نمود وبکمال رفعت استقلال یافت جنابخ از حدود
مشرق تا بمغرب بر تو تسلط واستیلا انداخت واز کثرت غنایم وافر که در یورشها بتبای
از فتوحات متواتر بدست جلادت عساکر کردون مآثر می افتاد ویساقیان معسکر
ظفر آب آرزوی بکمنت واسباب برامراء دیکر عهد وزمان فایق بودند بهرانیه رای ممالک
آرای که آیتی بود لازم الاتباع در شان احکام سلطنت وکشور کشائی اقتضای آن
فرمود که درسان لشکر اضافتی رود ودر بهار آت بیل سنه اثنین وتسعین وسبعمایه
در اقیار که از فرنزول همایون مهبط انوار ابهت واقتخار بود به قورلتای بزرکل فرمان
داد وبعد از جمع تمام امرا ونوینان از تومانات ونواحیات وصدجات وسایر سروران
واحکام موضع وولایات رسوم طوی قورلتای وآداب آن بحشیمتی وتجملی مرتب افتاد
که جهان فریدون وافراسیاب دیده مثل آن ندیده بود ونشنیده وچون اشارت
علیه در باب زده کردن سان سپاه انفاذ پیوست بیت سران سپه سر بسر هر که بود،
بخدمت کمر بسته فرمان شنود، بموجبی که فرمان واجب واجب الاذعان جریان یافت قرار کرفت
ومجموع التزام نموده خط بازدادند که برحسب مقرر سپاه بعرض کار سانند وتوابعان
بزرک که خط باز می ستدند امیر حاجی سیف الدین بود وامیر جهانشاه جاکو وامیر شمس الدین

عباس و مهم دران و لاطویهای خسروانه مرتب گشت و جشنهای پادشاهانه مشتمل بر انواع تجملات و تکلفات ترتیب کرده شد بقناتهای کوهر اگین بزرفرق حوانین بلقیس آیین و ساغرهای بلورین بر دست ساقیان زهره جبین بیت گفتی مگر ثریا در ماه کرد منزل صافی ترهر کدورت بجون ضمیر عاقل جهانی بشادی شدار استه همه بوم و بر زیور فخر استه جهان شد نهان زیر دیبای چین پر از در و گوهر بسیط زمین و مهدا علیا سعیخ قتلغ اغا دختر شیرین پیک اغاکه نهال بود از دوحه آبهت و جلال و رخسار افتخارش الحضرة صاحبقرانی خال به امیرزاده عمر شیخ دادند و بعد از فراغ ازین امور برحسب اجازت و اشارت حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه بخراسان معاودت فرمود و امیرزاده عمر شیخ با ملازمان و امرا و نوینیان نیز بپور تهای خود باز گشتند و حضرت صاحبقرانی بمستقر سریر سلطنت فرمود و بعد از چند روز در ظاهر سمرقند مرغزار یلغر یلغاج مرکز اسپتقرار رایت فتح آثار نصرت شعار گشت بیت نظام حال زمانه قوام کار جهان تمام گشته بانبال شهریار جهان گفتا و در لشکر و ستانون حضرت صاحبقرانی بطرف جته صاحبقران گیتی ستان هم در اوایل سال مذکور امیر سلیمان شاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان و حسن جاندار از امراء قوشون و خانه بجکان صدیق تابان و سلطان خرسیر امیر حاجی سیف الدین و حسن جاندار و ملک قوچین و عید خواجه و توکل باورچی و نصرت قهاری با پنجاه هزار سوار بطرف جته روان فرمود و چون از سیحون عبور نموده از تاشکنت بگذشتند و باسیی کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ امیر ملش ایردی و بسرش پیکش و پدر و صدر ترکمان با بنجهزار مرد از شیحان و دلادران از جانب اندکان رسیده با ایشان پیوستند و چون بکوک توبه رسیدند چند روز دران موضع توقف کرده بتفحص احوال مخالفان مشغول شدند و از انجایی دشمنان گرفته از راه عقبه ارجتو روانه شدند و از مخالفان هر کرا بیافتند بیت بکشتند یا زنده کردند اسیر زن و بچه شان الجه برنا و پیر بغارت ببردند چیزی که بود ز خشک و تر شان برآورده دود برین طریق اطراف و جوانب آرانی و نواحی را بمراکب جلادت و صرامت می پیمودند تا از الماغ گذشته و از آب ایله

بشناه عبور نموده بقراتال رسیدند که یورت انکاتو را بود و در انجا خبر یافتند که اوقوجیان
اولجه بوغا مجلکاجی که باجهار محمد سوار پیشتر بخبر گیری رفته بود در شکارگاهی با قمر الدین
دوچار خورده خبکی عظیم کردند و بسیاری از جانبین بقتل آمده امرا از برای تحقیق کیفیت
این قضیه حسن جاندار و ملش و نیکش را بفرستادند ایشان روی شهامت و خرم براه در دند
و چون بموضعی رسیدند که ان خبک واقع شده بود کشته بسیار دیدند افتاده و در میان
دو ان از لشکریان خود از قوم منلغو شیخی را یافتند زخم دار که از حیاتش رمقی
نمانده بود و چهل روز بعلف گذرانیده او را غم خواری نموده پیش امرا آوردند و تقریر
کرد که دران موضع با قمر الدین خبک کردیم و بسی مردم از هر دو طرف کشته شدند
و سپاه ما شکسته بیرون رفتند و قمر الدین بصوب صحرا ایخنی بوجنی روان شد امرا
بی توقف در عقب او بتعجیل براندند و چون از اجنی بوجنی بگذشتند و به اوکر کیتجی
رسیدند اغرق را دران محل گذاشته با یاغار روانه شدند و چون بکنار اب ارتیش رسیدند
قمر الدین از اب گذشته بود و بطرف تولس که کوینده سمور و قاقم دران پشیها می باشد
رفته و سالها و عدها که بسته بودند و بدان از آب گذشته یافتند امرا چند روز دران موضع
درنگ نمودند و هریک کس خود را از آب گذرانیدند تا داغ و تمغا ایشان بران درختهای
صنوبر عالی که دران بیشه بود کشیدند بیت تا زشیران سپاه حضرت صاحب قران
باز ماند بر درخت بیشه دشمن نشان ، یک وجب بوم از زمین کشور دشمن نماند
کین سپاه اسب تسلط بر فراز آن نراند ، و چون زمان یورش ایشان دران بیابان
قریب شش ماه متمادی شده بود و لشکریان را از آذوقه نمانده و دران مدة پیشتر بکوشت شکاری
و بیاز صحرائی میگذرانیدند و هوا نیز سرد شده بود از انجا بسعادت معاودت نمودند و براه
الطون کوز که بار گشتند و الطون کوز کرا میت که از هر دو طرف او بحره عظیم هست
که آنرا اتراک کول گویند و منازل و مراحل قطع کرده در سمرقند ببایه سریر اعلی سعادت
بساط بوس دریافتند گفتار در توجه نمودن خدیو آفاق بدشت قبچاق و در پا پزمین سال
پنجاه و شش و تسعین و سبعمایه صاحب قران گیتی ستان عزم نهضت همایون بجانب

دشت قبچاق خرم فرموده سایهٔ التفات بتفقد حال لشکر و ترتیب سپاه انداخت بیت
ز اسپیان که بودش بصحرا یله بیاورد از دشت جوبان همه کجا بود ازان لشکر نامدار
پیاده کس شاه کردش سوار ز اسب و سلاح و ز زر خواسته سپاهش سراسر شد از آسته
واز سمرقند فرمان خط و نمایند ذوالجلال بسعادت و اقبال روان شد و بر آب خجند پول
بسته عبور نمود و زمستان در تاشکنت میان باریسین و حناس قشلاق فرمود و دران
اثنا رای مصلحت رای نمایش زیارت مرقد تابان فرقد شیخ مصلحت را قدس سره از معدات
حصول مقاصد دینی و دنیوی دانسته بآن قصد عنان توجه بصوب معموره خجند معطوف
گردانید و از صدق نیت و صفای طویت مراسم زیارت بتقدیم رسانیده ده هزار دینار
کبکی از وجهی که تصدق را شاید بارباب استحقاق صرف فرمود و تا شکنت بسعادت معاودت
نمود و در انجا مزاج همایون اخضرت از نهج استقامت انحراف یافته عارضه مرضی طاری شد
و علو آسورت آن بغایت اشتداد پذیرفت و مدت یک اربعین متمادی گشت چنانچه
امرا و ارکان دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشه ناک بودند بیت
از بیم مکسرش جهان می لرزید وز لفظ مالتش زبان می لرزید او جان جهان بود و دران حال از
خوف جانش و صد هزار جان می لرزید میمان انفاس قدسی جهت امن و امان جهان و
جهانیان بدعوات صالحات مواظبت نموده زبان حال هر کویا و لال فحوای این مقال
باد امید میاید که بیت کز تیغ تو یکدم از میان برخیزد عصمت همه را زخان و مان برخیزد
از بهر غم که جای بدخواه تو باد برخیز سبک مرو جهان برخیزد تا آفتاب سلطنت و اقبال
از کسوف سقم و ملال انجلا پذیرفته همایون ذات بی همتایش را از دار و خانهٔ ماهو شفاء
و رحمة للمومنین شربت شفاء کلی کرامت گشت روزگار زبان تهنیت بمضمون شعر
المجد عوفی اذ عوفیت و الکرم و زال عنک الی اعدایک الالم و ما خصصک فی بزء تهنیة
اذا سلمت فکل الناس قد سلموا برگشاد و کافهٔ خلایق شادمان و مستبشر گشته هر کس
شکرها گزارد و شکرانها داد و بعد از چند روز که مزاج مبارک بحال قوت باز آمد و امیرزاده
میرانشاه با لشکر از خراسان رسیده بسعادت بساط بوس مستسعد شد رای عالی حضرت

صاحب قرانی بترتیب لشکر التفات نموده امرا و نوئینان را بنوازش بادشاهانه مخصوص
گردانیده و عامه لشکریانرا آدگلکاداد بیت ۱۴۱ در مخزن سیم و زر بر کشاد
سبه را درم داد و دینار داد ز اسب و سلاح و ز هر گونه چیز بهر کس بخشید و بنواخت نیز
و بعد از ترتیب لشکر عجز جیانرا بر امرا قسمت فرمود و در قول که مرکز رایات نصرت شعار
بود تمور قتلغ اغلن بسر تمور ملک خان و کوچه اغلن و ایدکو اوزبک بر سم قولازی ملازم
بودند و در روز پنجشنبه دوازدهم صفر سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه که آفتاب در هشتم
درجه دلو بود موکب همایون در خمان عصمت زمانید ملک جلیل نهضت فرمود و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ را جهت ضبط مملکت بازداشت و امیر لعل و امیر ملکت را ملازم
ایشان بساخت و اغایانرا مجموع باز گردانید مگر بانوی کبری چلپیان ملک اغا بنت حاجی بیگ
جته که دران سفر دولت آسا بسعادت مرافقت و مصاحبت انحضرت مستعد بود و چون
رایت ظفر پیکر مخوف بفتح مبین و نصر عزیز حرکت کرد امراء تومان و هزاره و امراء قوشون
هریک بموچل روان شدند و چون موضع قراسمان مخیم نزول فرخنده گشت ایلچیان
توقتمش خان برسیدند امرا و نوئینان ایشان را بمحل مناسب فرود آورده لوازم رعایت
بتقدیم رسانیدند و بواسطه برف و بارندگی چند روز دران منزل توقف افتاد و چون خبر
وصول فرستادگان توقتمش خان بسمع مبارک حضرت صاحب قرانی پیوست بیت
بفرمود تا برکشایند راه ورا رندشان از درگاه جود ستوری از شاه دریافتند
بخدمت رسیدن و بازگشتند بفرت نهادند سر بر زمین زبانی بر از پوزش و آفرین
و بعد از تقدیم مراسم زمین بوس یک دست شنقار و نه سراسپ را هوار که جهت پیشکش
آورده بودند بعرض رسانیدند صاحب قران سعادت قرین رعایت آئین سلطنت را
شنقار بر دست سپهر اقتدار مکرمت آثار گرفت اما از حمیت بادشاهانه زیاده التفاتی
نفرمود و ایلچیان زبان استکانت و انکسار بصنوف اعتذار و استغفار گشاده رسالت
توقتمش خانرا بوساطت عظماء امرا از انو زده عرضه داشتند محصلش آنکه انحضرت نسبت
بامن بمثابت پدر و ولی نعمت کهتر پروریست چه سوابق حقوق انواع ایادی و نعم که

درباره من اورزانی داشته زیاده ازانست که از هراز یکی واز بسیاراندکی شرح تتوان داد
اگر آن کردار تباه و مخالفت بی جا یگاه که از شورش بخت تیره روز و افساد مردم شریر بد
آموز بران اقدام نموده ام و ازان شرمسار و پشیمانم بکمال عواطف و مراحم خداوندانه
عفو فرمایند ضمیمه سایر الطاف و اعلطاف کرده و من خود شناخته بعد ازین بکمر موی
بای از طریق متابعت و انقیاد بیرون ننهم و در مراعات شرایط ادب و طاعت ممزاری
هیچ دقیقه فرو نگذارم بیت یکی بنده باشم بفرمان شاه ، به پیچم کمر سر ز پیمان شاه
حضرت صاحب قران فرمود که در مبادی حال که او از دشمنان جسته زخم خورده و خسته
تنها پیش ما آمد عالمیانرا معلوم است که او را بسلک فرزندان در آورده رعایت او بچه
مرتبه کرده شد و از جمله برای او لشکر بارس خان کشیدم و بدان سبب چندین هزار لشکریان
و اموال و اسباب فراوان دران زمستان عرضه تلف شد و با وجود آن در تقویت و
تمشیت او اهتمام نمودم تا ایل او را از ایل ارس خان جدا کرده بدو دادم و دست او را
بنوعی قوی گردانیدم که بر بخت الوس جوجی بخانی استقرار یافت دولت از فضل باری
تعالی است اما سببش من بودم و پیوسته او را بزبان عطوفت و شفقت برخوانده لهم
و ادمر ابدر می گفت و چون دولت بر و قرار گرفت و قوتی و شوکتی در حال خود مشاهده
نمود حق نعمت و احسان فراموش کرده شرایط فرزندی بجا نیاورد و چون ما بایران
زمین نهضت نموده به ستیخر فارس و عراق مشغول بودیم طریق عصیان پیش گرفته
لشکر و ستاد تا حوالی مملکت ما را خراب کردند و سایه التفات بران نینداختیم
تا مگر از کردار ناپسندیده خود انفعال یافته دست از بی محافظی و فضولی باز دارد
و او از شراب غرور چنان بیخود شده اصلا نیک از بد باز نمی داند کرمابار لشکر کشید و
سرو پی ابنوه بمنغلای پیش فرستاد و بولایت ما در آمدند و همان که روی توجه بجانب او
آوردیم سیاهی سیاه نادیده فرار اختیار کرد و اکنون که از غرمیت ما آگاه شده است
انودر بجزه در آمده عذر خواهی می نماید چون بکرات نقض عهد و پیمان از و مشاهده رفته
بر قول و اعتماد کردن از خرم دوست غرمیتی که کرده ایم و لشکر از ان جهت جمع آورده

توفیق ربانی و تایید آسمانی با مضا خواهیم رسانید مصراع تا در میانه خواسته کردگار چیست
۱۴۲
ارجع الیهم فلنا تینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون و با این همه
بفکر راست میکوید که طالب صلحت می باید که علی بیک را با استعمال فرستد تا با امرا جانبی کرده
انچه مصلحت باشد بجای آوریم و بعد از اقامت رسم طوی ایلچیان را خلعتهای زردوزی پوشانیده
دوناق یقین فرموده مثال داد که مراسم رعایت و مراقبت بتقدیم رسانند و در چهارشنبه
شانزدهم ربیع الاول قورلتای کرده با شاهزادگان و امرا مشورت فرمود ایلچیان
توقتمش خان را گرفته بطالع فرخنده و اختر سعد با تمام عساکر گردون مآثر روی
کشورکشای براه نهاد و از یسی قراجوق و صحرای آن گذشته سه هفته در بیابان
وجول منازل و مراحل قطع کردند و اسپان از کثرت سیر و قلت آب مانده و خراب
شده در نخشبه غرة جمادی الاول بموضع سارق اوزن رسیدند و چهار پایان را سیراب
گردانیده شکر باری تعالی بجای آوردند و جون سیلی عظیم آمده بود چند روز در انجا
توقف نمودند و بعد از ان گذرگاه باز جسته گورکه زدند و کوچ کردند و بشناه از آب
بگذشتند و دران شب دو نوکر ایدگو اوزبک گریخته بیابان وجول بطرف توقتمش خان
بدر رفتند حضرت صاحبقران در عقب ایشان دو کس فرستاد و بایشان نرسیدند
و رایت نصرت شعار از انجا روان شده سپاه ظفر پناه در بیابان وجول در مغاکهای
آب یافتند میرفتند روز چهارشنبه بیست و یکم ماه یکوی رسیدند که بکجک تاق مشهور است
و از انجا کوچ کرده دو شب در میان روز جمعه موضع الغ تاق مخیم نزول همایون گشت
مهرسپهر صاحبقرانی و جهانبانی بنشاط نظاره آن دشت بالایی کوه برآمد صحرا و صحرا
سبزه بوقلمون روز در انجا توقف فرمود و امر عالی نفاذ پیوست که لشکریان بسنگ آورند
و دران محل نشانه بلند مانند مناری برافراشتند و سنگ تراشان جابک دست تاریخ
آن ایام بران نگاشتند تا یادنامه بر روی روزگار باقی ماند و از انجا کوچ کرده شکار
کنان روان شدند و بکنار آب یلان جوق رسیده فرود آمدند و از آب گذشته بعد از
هشت روز بموضع اناقرغوی رسیدند و جون از ابتدا نهضت مبارک قریب چهار ماه

گذشته بود و لشکریان را آذوق نمانده و از اطراف آن بیابانها پنج ماهه و شش ماهه
هیچ آبادانی نیست در اردوی همایون که از غایت قسمت مجال و کثرت شبیخون و ابطال
و بسیاری خیول و جمال دریای بود و در جوش و جهانی بر ولوله و خروش تنگی و گرانی
پیدا شد چنانچه یکسر گوسفند بصد دینار کبکی و یک من غله به بنگ کلان که عبارت
از شانزده من شرعی باشد بصد دینار کبکی رسید و یافت نمی شد حضرت صاحبقران
توپی فرمود و با مراء تومان و هزارجات و صدجات و دهجات جار رسانیده مجلسگاه
بسر بازستدند که هیچ آفریده در اردو نان و کماج و بغراو تتماج و رشته و اماج و امثال
آن نپزد و از مطبوخ به بلماق اکتفا نمایند و امر از جهة احتیاط تجربه نمودند و اریک من
آرد بسنگ انبار که عبارت از هشت من شرعی باشد با اضافه سنبری که آن را مطر گویند
شصت کاسه بلماق پرون آمد و مقرر فرمودند که از لشکریان هر یک پنج کاسه ازان
قناعت کند و بیشتر سپاه ازان هم نمی یافتند و پیوسته دران صحرا می گشتند و از نخم
مرغان و انواع جانوران که دران بیابان می یافتند و علفی که می توانست خورد
روزگار می گذرانیدند و بدین طریق میرفتند حضرت صاحبقران در روز شنبه
اول جمادی الآخر شکار اختیار فرمود و تواجیان بامراجو الغار جار رسانیده سپاه
به جرکاه روان شدند و تمام آن صحرا تا انتها فرو گرفته و خوش و خطوط پشتها
برانداختند و بعد از دو روز تمار شی کرده بیت ملک هر سو که مرکب راند خالی
زمین از کور و آهو کرد خالی جو لختی گشت و صید افکند تاخت، از انجا سوی منزل راه برداشت
و زان نخجیرگاه آمد سوی نخت، بغیروزی قرین دولت و بخت، و سپاه از افر اقبال شاه عالم
پناه از کوزن و آهو و بلن و دیگر انواع نخجیر چندان صید انداختند که چنان کثرتی نبی
قیاس با وجود چنان تنگی که دست داده بود و فربه را گزین کرده برمیداشتند و لاغر را
می گذاشتند بیت زهر جنس چندان گرفتار شد، که کیرنده را دست بیکار شد،
و از جمله نوعی آهو دران صحرا یافتند از گاو میش بزرگتر که مثل آن هرگز مشاهده
نموده نبودند و مغول آنرا قندغای می گویند و دستیان بلن بسیاری ازان نیز

گفته بودند و مدتی قوت لشکریان از کوشت شکاری آماده بود کفتار در عرض ویدن حضرت
صاحب قرانی بعد از فراغ از شکار رای اصابت شعار صاحب قران سپهر اقتدار
بر توالتفات بر بارد وجون حبه وعرض عساکر گردون مآثر اندا خت لشکر از میمنه ومیسره
وقلب وضباح جون کوه مر تیغ در آهن نشسته ومرکبان بادپای ساجون آتش جنبده از دل
آهن در بر ستوران نهان کرده بیت سپاهی زکثرة قزون از شمار ظفر پیشکان تسلط شعار
بهیجا جو اشعثة پیلان مست همه تیزه کرز وخنجر بدست کرفته سپر با جرم نهنگ
برافکنده بر ستوان بلنگ نه از مرکشان باک نه از تیغ تیز نه از آب بیم ونه از آتش کریز
بمردی یکانه بکوشش کروه برزخم پیندان برحمله کوه بدین کونه لشکری از خیر قیاس
بیرون بکثرت ستاره وصولت گردون سراسیر مکمل وار آستنه فوج فوج وتومان تومان
بمور جل خود روان شده متوجه عرض کاه کشتند بیت جهاندار جون لشکر آماده کشت
برآمد به آسب وور آمد بدشت یکی تاج بر سر زیاقوت وزر بجنبک اندرون کرزه کاوسر
عنانرا بسوی جوالغار تافت جهان سر بسر کوه فولاد یافت درآمد روان از سر صف نخست
فروجست بردی پیک از آسب جست که تومان او بود از اغار صف کردی همه تیغ وخنجر بکف
بتعقد عدو تنک بسته میان بالماس کین تیز کرده سنان سبهبد زده زانو اسپی شید
زمین بوسه داد ودور شاکتید که باد اجهان از کزان تاکران بغرمان صاحب قران جاودان
سر وجان ما از ره دین وداد فدای سم مرکب شاه باد برایشان جهاندار کرد آفرین
که آباد باد ابکردان زمین وجون حضرت صاحب قران تومان بردی بیک قوشون تنظر
التفات احتیاط فرموده بسعادت واقبال پیش راند تومان خداداد حسینی مکمل آراسته
کمفها کشیده بودند بیت سپاهی همه صفدر وزرم ساز دلیران کردن کش سرفراز
سواران خبکی ومردان کار کمند افکن وکرد وخنجر کزار خداداد بعد از اقامت رسم
اوجاقیی وپیشکش زبان اخلاص بعرض ثنا برکشاده بیت
بسی آفرین کرد بر شهریار که باد اچنین جاودان کامکار جنان باد کیتی که کامت بود
فلک بنده اخترغلامت بود تن وجان ما بندکان سر بسر فدای ره وچهر وتاجور

شفقت مزاور انواز بش نمود، بسی آفرین کرد و حرمت فرمود و بعد از تومان خلعت داد شیخ تمو
بسر اقتمور بهادر با هزار پای پسلدوز صفها راست آراسته ایستاده بودند بیت
سپاهی سبک حمله تیز خنگ، گشاده بکین جستن خصم خنگ، جوسیل دمان جوشیر ژیان
بکف تیغ و کز رو کمند و کمان، شیخ تمور بهادر رسوم نیکو بندگی بتقدیم رسانید و زانو زده
اسب کشید بیت وزان بعد عاکر دو بر شهریار، که بادا مطیعت فلک بنده وار
بکام تو بادا زمین و زمان، نکبهان جانت خدای جهان، جو بندگان در رهت جان سپاسه
بهر وقت و هر جا هزاران هزار، جهانبان ز گفتار او شاد گشت، بر و آفرین کرد و زانجا گذشت
و بعد ازان کرده انبوه لشکر فیروزی اثر شاه زاده عمر شیخ صفها مرتب داشته و اعلام
فتح و نصرت برافراشته دران صحرای وسیع المجال راه بر گذرندگان صبا و شمال بسته
بودند بیت زانبوه لشکر دران بهن دشت، بصد حیله باد از هوا میگذشت
سپاهی سراسر ز کینی فروز، سواران خنگ اورکینه توز، همه بادل شیر و نیروی ببر
ز نوک سنانشان خرد شید ابر، چون آفتاب رایت ظفر پیکر پادشاهی مخفوف بعون تائید
الهی سایه وصول بر ایشان انداخت شاهزاده با قامت و خلایف خدمت مبادرت
نمود و بعد از تقدیم مراسم آداب بنوعی که از جنان شاهزاده سزد با سخ همایون را دانو
زده و با تمینه فایحه بهارست بیت که ای در ملک دین فیروزی از تو، جهانرا اطالع و بهروزی از تو
کلید تیغت از فتح عدو بند، گشاد از حد چین تا مرز زربند، نکویم کت بخشت ارجمندی
که خود بخت از تو دارد سربلندی، بهر منزل که مشک افشان کنی راه، منور باد چون خورشید و چون ماه
بهر جانب که روآری بتقدیر، رکابت باد چون دولت جهانگیر، کمر بسته بدرگاه تو از جان
غلامان ز بانبر فراوان، جهاندارش فراوان آفرین خواند، دعایش بر زبان مرحمت راند
که از بخت بلندت یاوری باد، براعدایت همیشه برتری باد، و زانجا شاهزمان مرکب دران کرد
غبارش باد را عنبر فشان کرد، و چون حضرت صاحب قران از عساکر امیرزاده عمر شیخ نظاره
کنان در گذشت لشکر سلطان محمود خان و تومان امیر سلیمان شاه کران تا کران آن
دشت بی پایان فرو گرفته ترتیب داده بودند ایستاده بیت

سپاهی ز ریگ بیابان فزون ۔ بکین تنگان دریا خون ۔ همه تند و کینه کش و رزم ساز
سرب و جهانسوز و دشمن گداز ۔ علیتان تیز طریق معهود بیابی ادب بسپرند و هر یک رعایت
رسم نجابی آورده بیت ۔ همی خواند بر شهریار آفرین ۔ که یابی تو مباد اکلاه و نگین
خدایت بهر کار یاری دهاد ۔ ز چشم بدان رستگاری دهاد ۔ جهانت بکام و فلک بنده باد
قضا یاور و بخت فرخنده باد ۔ براهت ندارم جانرا دریغ ۔ اگر تیر بارد دگر گرز و تیغ
جهانبان بر تختیان ستایش گرفت ۔ جهان آفرین را ستایش گرفت ۔ بسی خواند بر هر یکی آفرین
که پیوسته باشید با داد و دین ۔ وز انجا باقبال بگذشت شاد ۔ ز کردار بدش عطر ساکشته باد
و بعد از ان ماجرا جبرا سمان سایی افتاب ارتفاعش بر توسعادت بر شکر شاهزاده
جوانبخت محمد سلطان بهادر انداخت کروهی از چپلن جبین خشمشان روز کار جون ژرف
پریشان خوبان بهم برآمدی واز صدای خروشش قهرشان مهر سپهر جون دیدهٔ بلا دیدهٔ
عاشقان تیره و خیره ماندی قضای آن صحرای نیلی انتهارا از غایت کثرت تینک آورده
لشکرها ایستاده بودند و ایستاده بیت ۔ سپاهی بسیاری از حد برون ۔ یکایک بمردی ز رستم فزون
دلاور سواران بزخاش جو ۔ دلیر و قوی هیکل و تند خو ۔ جو شیران در خشم و پیلان مست
جان از لبی آب روشته دست ۔ وجون حضرت صاحبقران دیدهٔ احتیاط بنظارهٔ ان جهانسوران
خون خاره بر کماشت شاهزاده محمد سلطان در اقامت رسم ادبی مشی و عرض پیشکش بشرایط
ادب مرعی داشته خطاب مستطاب را بفنون دعا و ثنا بیاراست بیت ۔ که ای شاه سپهر افرینش
دعایت حرز جان اهل بینش ۔ گذشته ز اختر و انجم کلاهت ۔ گرفته مشرق و مغرب سپاهت
فروغ لعل خورشید از نگینت ۔ طلوع صبح اقبال از جبینت ۔ ز بهر سجده پیشت کاه و بیگاه
کلاه اسمانرا بهم خورشید و مه ۔ مغفر بادهٔ از دولت نشانه ۔ مباد ایکز مان نبی تو زمانه
همیشه حشمت درجاره سازی ۔ بقا در سوزی و عاجز نوازی ۔ سپهرت رام در فرمان روایی
خدایت یار در کشور کشایی ۔ جو کار افتد بوقت جان سپاری ۔ ز ماکوشش ز اقبال تو یاری
زهی توفیق ان فرخنده جاکر ۔ که در بازد براه خدمتت سر ۔ شنهشه را خطاب شاهزاده
نشاط افزود و شد خاطر کشاده ۔ بر کرد آفرین از شادکامی ۔ که ای شایسته فرزند کرامی

چراغی جون تواند رود دمانم، چراروشن نباشد چشم جانم، بهرکاری زنیرداگی یاریت باد هم
زعمر ملک برخورداریت باد، وجون بهمین منوال لشکر قول ظفرترین که ازوفور کثرت بحری
بود امواج آن افواج بهادران جلادت آئین فوج فوج بترتیب عزلا خطه سمایون دریافتند
وامرا نوینان بمراسم اداب معهود قیام نمودند دربرانغار لشکر نصرت شعار شاهزادگان
کامکار میرانشاه بهادر دلاوراني که سرمه دیده روشن اقبال راجز گرد عرصه حرب وقتال
ندانستندي وگلگونه رخسار برافروخته سعادت بغیر ازخون مبارزان میدان جلادت
نشناختندي صفها مرتب ساخته درایت فیروزي باوج گردون برافراخته بسیط هامون را
گران گران فروگرفته بودند بیت بسایهی بسیاري ازدیک پیش، که دشته که مردي ازجان خویش
ندید کسي لشت ایشان بخنگ، بجیتي جو بادوجو کوه ازدرنگ، فروزنده آتش کارزار،
فرازنده رایت شهریار، وجون حضرت صاحب قران ظفردرکاب ونصرت هم
عنان بایشان رسید امیرزاده میرانشاه که شهسوار میدان سلطنت وکامکاري بود
بیاده گشته پیش آمد وانچه ازرسوم واداب آن مقام تواند بود مصراع
جهان گرخهان نامداري سزد، بجاي آورد وزانوزده طوطي ناطقه را باداي وظایف ثنا و
دعاشکرخا گرداند بیت که اي شاه دریادل پاک دین، فروزنده تاج وتخت ونگین،
جهان آفرین تاجهان آفرید، جوتو بادشاهي نیامد پدید، جهان مرترا دادیزدان پاک،
ترا بنده خورشید تابنده خاک، بگیتي همي خوبي ازدادیست، کجا هست مردم همه یادتست،
توئي درجهان شاه پیدا رخت، ترا دیده دولت سزاوار تخت، درخشنده تیغت عدو سوزباد،
درفش وسنان از تو پیروزباد، بجان بنده وهرکه هست ازسپاه، کمر بسته ایم ازپي کام شاه،
درین داوري داورت یارباد، سرتخت دشمن نگونسارباد، خدیو جهان شاه صاحب قران،
زگفتار سنجیده شد شادمان، برو آفرین خواند بر لشکرش، سخنها بسي گفت از هردرش
که بیدار دل باش وسنجیده گوي، بیزدان شاه واز وگام جوي، مکن ایمني درسراي فسوس
که که روشنست وکیي ابنوس، زتو نام باید که ماند بلند، گهردل نداري بگیتي نژند،
جهان آفرین ازتو خشنود باد، سرسبد سکالت پراز دود باد، وهم چنین دربرانغار امراي نامدار

وزمینان رفیع مقدار مثل محمد سلطانشاه و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه جاکو و
دیگر امراو سپهداران که تعرض بذکر هریک نمودن موجب تطویل کلام میشود هریک تومان
خود را نهزاره هزاره و قوشون مرتب ساخته و مکمل برارسته بجای خود داشته بودند
و حضرت صاحب قران بهر فوج که میرسید امرا زانوزده اسپان می کشیدند و بزبان
اخلاص و هواخواهی وظیفه دعا و ثنا و امیر سایندند و عاطفت بادشاهانه همه را
استمالت فرموده بستایش و تحسین بلند پایه و سرافراز و سرافراز می کردانیدند تا بدوروز
از وقت بام که جمشید خورشید ببرز خنگ فلک سواری می کشت تا بنهگام شام که قهرمان
گردون سپاه سیاره عرض میداد لشکری بدانسان بسان که در جلگای کش بموضع
آق یار مقرر شده بود و امر اخطبا زداده بودند عرض دیده شد بعد ازان کورکه زده
سوزن انداختند و فرود آمدند روزگار از شوکت صاحب قران کامگار و کثرت و تر
بیت آن لشکر حرار متعجب مانده مصدوقه بیت ای سپاهت را ظفر لشکرکش و نصرة نیز
یه یقین بر طول و عرض لشکرة واقف شک برای العین مشاهده نمود کفتار در روان کردن
حضرت صاحب قران کشورکشای امیرزاده محمد سلطان را بمنغلای حضرت صاحب
قران امراو سران سپاه را بانعام و نوازش استمالت فرموده خواست که منغلای روان
سازد دران حال امیرزاده جوانبخت محمد سلطان بهادر زانوزده التماس نمود که
منغلای او باشد حضرت صاحب قران از آن جرات و دلاوری بغایت پسندیده افتاد
و ملتمس او را مبذول داشته مقدمه لشکر ساخت و زبان عاطفت و استمالت بنوازش
و تربیت او برکشاد بیت کامید سپاه و سپهبد بتبت که روشن روان باشی و تن درست
و در روز جمعه هفتم جمادی الآخر باختیار و اقعان ضناعت نجم بطالع فرخنده و اختر
سعد از پیش روان کردانیدند و عظماء امراء نامدار بملازمت رکاب همایونش
تعین فرمودند تا غایت از دشمنان خبری نیافته بودند شاهزاده و امرا دو روز راه
رفته بمنزلی رسیدند که نیمی شبی جایی تلش کرده بودند و هنوز تمام فرو نه نشسته
بود فی الحال این خبر بحضرت صاحب قرانی فرستادند فرمان قضا جریان نفاذ یافت

که عجز جنان دانسته کرفته تفحص نمایند که افروزندکان آن آتشها بکدام طرف رفته اند
وسفارش فرمود که از حال لشکر نیک برخبر باشند وشرایط حزم واحتیاط مرعی داشته
تغافل جایز ندارند بیت بفرزند شایسته فرمود شاه * که آکاه باشند ز حال سپاه
تن آسانی وغفلت از کارها * نداند صواب وندارد روا * بپوید مکر بر طریق خرد *
بود دایم آکه زهر نیک وبد * وچون اشارت علیه بشنیدند کامکار وامراء نامدار
رسید بامتثال امر مبادرت نموده شب وروز کوهپایی دوری کردند وتفحص کنان بدیر
وچون به آب تویل رسیده بکذشتند قراولان خبر رسانیدند که هنکام محل آتش
دیدیم وهرچند در تفتیش آن کوشش نموده شد از هیچکس اثر نیافتیم باز این معنی
را بحضرت صاحب قرانی عرضه داشت کردند وچون صورت حال بمسامع علیه رسید
فی الحال کوچ کرده بتعجیل براندند وچون بآب تویل رسید بواسطه عبور لشکر
منغلای که زخراب شده بود حکم شد تا لشکریان چوب وخاشاک جمع آورده کذار
راست کردند وصاحب قران کامکار با تمام لشکر نصرت شعار از ان آب عبور نموده
بمنغلای پیوست عساکر کردون مآثر آن دشت وهامون را در زیر سم ستوران کیتی
نورد آوردند واز مخالفان بهیچ اثری وخبری معلوم نمی شد وهر کس بخبر کیری میرفت
وران بیابان بی پایان سرکردان کشته از کس نشان نمی یافت حضرت صاحب
قران بالهام دولت ثابت ارکان شیخ داؤد ترکمان را احضار فرموده باجمعی دیکر از
بهادران بخبر کیری فرستاد واو مرد دلاور کاردان بود در بیابان در یکستان
بزرک شده ودر کفایت کارهای عظیم زحمتها کشیده وکرم وسرد روزکار چشیده بر حسب
فرمان روان شد ودو شبانروز بتعجیل تمام براند در شب دوم الاجوقی چند یافت درین
بشته بادیکر بهادران نهان شدند وچون صبح دمید ن کرفت سواری ازان الاجوقها
بمیمنی میرفت صبر نمودن تا ازیشان بکذشت در عقب او شتافته اورا بکرفتند وبحضرت
صاحب قران رسانیدند انحضرت ایشانرا تربیت فرمود وشیخ داؤد اورا بانعامات بادشاهانه
مخصوص کردانیده کمر ترکش زرین وخلعت خاص اروانی داشت واز انجا پس احمد ال

تهمتش خان برسید گفت یکماه باشد که ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن شده ایم و از خان
[illegible] نداریم اما چند روز ست که سوار جبه بوش آمده اند و درین نزدیکی ها پشته ایست انجا
می باشند و معلوم نیست که چه کسانند حضرت صاحب قران عیدخواجه را با سیی مرد تعیین
فرمود که مردم آن الاجو قهار را کوجانیده بیاورند عیدخواجه مردم الاجو قهار را چنانچه
امر شده بود بیاورد و قماری یساول را فرمان داد که بپشت سوار برود و آن ده مرد را که
در پشته اند کوشش نموده بگیرد و بیاورد قماری برحسب فرموده متوجه شد و چون باشان
رسید بجنگ پیش آمدند و بعضی کشته شدند و بعضی را دستگیر کرده بیاید سیر راعلی آوردند
و چون تقتمش خان از ایشان تحقیق نموده کوچ کردند و منازل و مراحل بسیار پیموده و
از بسی آبها و کوهها عبور نموده روز دوشنبه بیست و چهارم جمادی الآخر کنار آب تیق
رسیدند عجزجی بوغ عرض همایون رسانیدند که این آب راسه گذارست یکی را ایغر یالی گویند و
دوم را بورکجت و سیوم را که از همه کوچکتر ست چمه کجت حضرت صاحب قران که ضمیر منیرش
مطلع انوار صدق و صواب بود فرمود که ازین گذرها گذشتن مصلحت نیست چه شاید که
دشمنان در کمین باشند صلاح آنست که ببالای آب روان شویم و توکل بر معین حقیقی جل و
علا کرده بر آب زنیم و بگذریم و همان ساعت کوچ کردند و ببالای آب رفته سوار و پیاده
از هر جا خود را بر آب زده بشناه می گذشتند و بدو روز تمام لشکر بیکران ازان
آب کران بسلامت عبور نمودند و شش روز دیگر منازل و مراحل پیموده به آب
سمور رسیدند و قراول لشکر منصور پیش رفته بودند صدای غلغله دشمنان شنوده
آن معنی را بحضرت اعلی عرضه داشتند و دران حال امیرزاده محمد سلطان
یکی را از دشمنان گرفته بدرگاه عالم پناه آورد و چون او ضاع از و
استفسار نمودند تقریر کرد که ایل غلبه انجا بودند و چون از توجه لشکر اکاهی یافتند
کوچ کردند و برفتند و چون تحقیق شد که مخالفان کجا اند یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت
که هیچکس از نهاره و قوشون خود جدا نشوند و لشکریان در شب آتش نیفروزند و ازان
پس لشکر ترتیب داده فوج فوج روان شدند بیت جوازدشمنان اکهی یافت شاه

کرامید رایشن بضبط سپاه، بیارامت لشکر بامن وساز، همه خنبک جویای دشمن گداز،
روان شد بپایاپی سیه فوج فوج چو بحری که جوشان درآید بموج چون حوالی آب اپیک منجم نزول
همایون گشت حضرت صاحب قران صباح دوشنبه غرهٔ ماه رجب بسعادت واقبال سوار شده
بر سر پول باستاد وفرمان داد که منغلای پیشتر از پول گذار کنند وجندان توقف فرمود که تمام
لشکر قول از پول بگذشتند وبر اثر انغار وجوانغار هر کس از مقابل خود بر آب زده عبور نمودند
وبعد ازان قرین فتح وفیروزی از پول گذشته روان شد درین اثنا قراولان سه نفر از
دشمنان گرفته بیاوردند حضرت صاحب قران کیفیتشان از ایشان اخبار استفسار فرمود
تقریر کردند که تو قمتمش خان از آمدن شما آگاه بنود دونوکر آید کو از اردوی شما گریخته
آمدند واورا از توجه شما خبر دادند که با لشکر فراوان افزون از ریگ بیابان وبرگ درختان
میرسد تو قمتمش خان را از شنیدن این خبر التش در نهاد افتاده دود از سرش برآمد وگفت
من نیز دو جندان لشکر جمع کنم درزمان خبر باطراف وجوانب فرستاد ولشکر دست راست ودست
چپ را جمع آورد واکنون در قرق کول نشسته است وباز بطلب لشکر فرستاد بیت
غلط مین که بدخواه را درست، که فیروزی از کثرهٔ لشکرست، بصد ریخ کوشش نماید بجان
که جمع آورد لشکر بیکران، نداند که هنگام رزم آوری، زحق نصرت آید نه از لشکری
بشود روز سعادت کین دشمکیر، نه بسیاری لشکر وتیغ وتیر، وتو قمتمش خانرا التصور خبان بود
که حضرت صاحب قران چون بآب تیق رسد از گذرها عبور نماید ودر ممکن فرصت مترصد آن را
نهایی بود واز بالای آب گذشتن حضرت از الهام تایید آسمانی آن معنی را در حساب
گرفته بود واز بالای آب گذشته بدینجا رسیده وچون رای عقده کشای بکیفیت
اوضاع قمتمش خان احاطه یافت دران منزل توقف نمود تا عساکر منصور تمام برسیدند ومیمنه ومیسره
ترتیب داده امر فرمود که تورها وجبرها آماده دارند وپیرامون معسکر همایون را طناب زده
قسمت کنند تا لشکریان حوالی خود خندق بکنند برحسب فرمان کاربند شدند وشرایط حزم
مرعی داشته آن شب دران مرحله بسر بردند بیت وکر روز چون خسروی خاوری،
برآمد بین تاج نیلوفری، ازانجا کوچ کرده روان شدند ودر هر منزلی بهمین طریق رعایت نرم نموده

پیوستند حضرت صاحب قران مجموع امرا را از تومانات تا صدجات احضار فرموده همه را بخدیدن ترتیب و
بخشش نموده خلعتهای فاخر بخشید و ایشانرا و لشکریانرا اجهای لایق داد بیت

جو بحر عنایت در آمد بجوش ۔ سپه جام انعام کردند نوش ۔ سران را همه خلعت خاص داد ۔
بخشش دل همگنان کرد شاد ۔ درخش و کوبال برگستوان ۔ همه چبه و تیر و تیغ کمان ۔
کشاده و بلشکر پراکنده کرد ۔ وزانجا روان شد بغرم نبرد ۔ در اثنای آن راه بگل ولای عظیم رسیدند
وسعت و مشقت بسیار ازان وحل گذشته فرود آمدند و دران روز قراولان فرستادند که از
سپاه مخالف سه قون ظاهر شد و باز خبر رسید که در عقب ایشان غلبه دیگر پیدا شدند حضرت
صاحب قران بسعادت و اقبال سوار پیش رفت و لشکر را امر فرمود که صف راست داشته
و میمنه و میسره را آسته روان شوند درین حال قراول یکی را از دشمنان گرفته بیاورد و
او را بعد از استفسار احوال بیاساق رسانیدند و سونجک بهادر و ارغونشاه را فرستاد
تا از سپاه دشمن خبری باز دانند و چون برحسب فرموده روان شدند آنها که خود را نموده بودند
باز گشته رفته بودند و ایشان هرچند در تفحص و تفتیش سعی بلیغ بجای آوردند از مخالفان
اثری نیافتند و چون باز گردیدند حضرت صاحب قران مبشر را بهمان کار نامزد فرمود و فرمان
داد که تا از دشمنان خبری معلوم ننماید مراجعت ننماید مبشر با چند مرد مردانه به تعجیل تمام روانه
شد و در اثنای راه بجنگلی رسید و در انجا از دور دودی دید و چون نیک متوجه شد آواز هم
شنید کس فرستاد تا کیفیت وضع تفحص نموده قلت و کثرت ایشان باز داند و چون بتحقیق
پیوست که طایفه از لشکر دشمن اند مردم خود را مرتب داشته بر سر ایشان راند بیت

چو دشمن شد اگه که لشکر رسید ۔ برآمد بزین تیغ کین برکشید ۔ بخر خبک چون جارهٔ ره نبرد ۔
صف آراست و بیم جان نی فشرد ۔ شد از باد کین آتش خبک تیز ۔ قضا فتنه خفته را گفت خیز ۔

تایید آسمانی که پیوسته رفیق روزگار اعوان و انصار حضرت صاحب قرانی بود یاوری
نمود و سپاه ظفر پناه بر مخالفان غالب آمده جمعی کس را از ایشان دستگیر کردند و بپایه
سریر سلطنت مصیر آوردند حضرت صاحب قران مبشر را بانواع تربیت و عنایت بادشاهانه
مخصوص گردانیدند و جمعی را که با او بودند بصنوف عواطف سرافراز داشته انکاکداد

ونوازش نمود و از گفتار آن قید اسرار احوال توقتمش خان استفسار نمود غرضه داشتند
که توقتمش خان لشکر را جار رسانیده بود که در موضع قرقره کول جمع شوند مانندگان برحسب
فرمان بانجا رفتیم و او را نیافتیم و سبب تخلف او از میعاد سم ندانستیم بدان واسطه در بابیان
و خبگل سرگشته می گردیم تا باین بلا مبتلا شدیم و چون حکایت تمام معروض افتاد قهرمان
قهر تقبل ایشان فرمان داد و درین اثنا لبسر مماق را بزخم مجروح گردانیده بحضرت آوردند
زانو زده بعرض رسانید که بنده از طرف سرای پیش خان میرفتم و او را در محلی
که وعده گاه بود نیافتم و دیگر او ضاع اطلاع ندارم صاحب قران گیتی ستان جلال لبسر امیر
حمید را با ایلچی ترخان مولی و صایین تمور و جمعی از بهادران بتفاولی تعین فرمود و
فرمان داد که چون سپاهی سپاه دشمن به بینند اگر بسیار باشند خود را بدیشان نموده گریزان آیند
کردند تا ایشان فریفته شوند و پیش آیند و هر چه رو نماید با علام آن مبادرت
نمایند امیر جلال و امرا و بهادران برحسب فرمان روان شدند و چون از لای و کل و آبها
بگذشتند سپاهی دشمن پدید آمد و از ایشان نا بخده نفر جدا شده پیش آمدند و ازین
طرف صایین تمور پیش راند و با ایشان سخن کرد و باز گردید و مولی را بحضرت اعلی
فرستادند تا صورت حال معروض دارد او از برق سرعت سیر استعاره کرده به پایه
سریر خلافت مصیر آمد و کیفیت وضع رفع کرد ذکر محاربه قراولان و کشته شدن
امیر ایکو تمور چون خبر مذکور بحضرت صاحب قران رسید اشارت علیه بصدور پیوست
که امیر ایکو تمور با بهادران پیش رود و از مخالفان خبری تحقیق بیاورد که در کجا اند و غلبه
نیشن آمده اند یا اندک و در جمیع احوال طریق خرم و احتیاط مرعی دارد امیر نامدار با متثال
امر مبادرت جسته بتعجیل روان گشت و از وحلی عظیم و دو آب گذشته با امیر جلال حمید و دیگر
قراولان ملحق شد و چون پیشتر رفت گروهی از سپاه دشمن را دید که بر بالای پشته ایستاده
نظاره میکردند فی الحال جمعی از مردان کار و مبارزان تیغ گزار را بجانب ایشان روان
گردانید دشمنان چون توجه ایشان را مشاهده کردند باز گشته از پشته فرود رفتند و ایشان
بالای پشته بجای دشمنان برآمدند و از ان طرف پشته سپاه قوشون سوار مکمل جسته

نوش را دیدند در مقابلی صف کشیده و جنگ را مهیا شده و در کمین فرصت ایستاده و چون
بران حال اطلاع یافتند هیچ توقف نموده خبر بایکو تمور فرستادند و او در زمان روان
شده ببالای پشته برآمد و لشکر دشمن را احتیاط کرد و چون غلبه بودند جنگ کردن مصلحت
ندانست و صواب دران دید که باستیکی باز گشته از آنها بگذرند سپاه خود را روانه کرده اند
و خود با اندک نفوذی در عقب لشکر باز ایستاد و دشمنان چون دریافتند که مدد ایشان دور است
دو چل و آب بسیار در راه روان بسر امیر ایکو تمور راندند و از کمال شجاعت و فرط دلاوری
بای تبات بنشرد و بر خم تیر آهن گزار جنگ قوشون را باز داشت و چندان کوشش نمود که تمام
لشکر منصور سالم از آب دلای بگذشتند و درین اثنا از قضا تیر بهاب اور سید و او نیز زخم
خورده بود با وجود اندک زخم دهشت بهمان اسپ تیر خورده از آب بگذشت و چون اسپ را قوت
نماند بپیاده اسپی دیگر پیش کشیدند که بر نشیند هنوز سوار نا شده تیری دیگر از پشت لامرد تقضا
الله کشاد فیات و بر مقتل ان اسپ آمده عرضه تلف گشت مخالفان غلبه کرده بانبوه کرد او بر آمدند
و آن دلاور نام دار عالی مقدار پیاده بای تبات بنشرد و از غایت حمیت و مردانگی دست
جلادت از جنگ باز نکشید تا دشمنان او را بشناخته شهید کردند انا الله و انا الیه راجعون بیت
زکر جهان همچکس جان نبرد کس این رقعه باوی بپایان نبرد ندارد جهان دوستی با کسی
نیابی در و مهربانی بسی جهان را بدین گونه نتد رسم راه برارد بگاه و ندارد نگاه
و دران واقعه نا بایله که چراغ دولت مخالفان را وقت فرو نشستن بود خانه روشن می کرد
هر مملک بسر باد کار بر لاس و رمضان خواجه و محمد ارلات را نیز بدرجه شهادت رسانیدند بیت
چراغی کان فروخواهد نشستن کند در وقت مردن خانه روشن حضرت صاحبقران گیتی ستان
با اندک سپاهی درین حال بکنار آب رسید و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه ملازم رکاب
همایون بودند اشارت علیه بصدور پیوست و سپاه پیاده گشته از آب بگذشتند و بر خم
تیر خاره گذار یاغی را بر اندند بیت ببارید تیر از کمان سران بران رزم جویان و جوشن وران
بر اندند اعدا بشمشیر و تیر برآورده از جان ایشان نفیر نماند از مخالف کس انجا بجای
که روی بندارد بر شیر بای و دران مورکه جلال حمید و ظایف نیکو بندگی بجای آورده با سپاه

برسر توشون از لشکر دشمن که در مقابل او بودند حمله کرده اثار رجلادت و دلاوری بظهور رسانید
در زمان زمان طبل باز فرو گرفته شب رنگ رمه شبید برق آهنگ را با قطاس مست
و باس بهر جانب می تاخت و از چرخ کمان و صفیر تیر صدای فنا در گوش جان مخالفان
می انداخت بیت خروشان و جوشان کرفته بجنگ کمانی کیانی و تیر خدنگ
روان کرده از برج زاغ کمان عقاب اجل را سوی دشمنان و ندیله نیز خبکی مردانه کرد و
شاهملک بسر قلبای مرکز کوششهای بهادرانه نموده بیت بهر تیری از لشکر دشمنان
بخاک اندر افکند یک بهلوان و بایزید شش انگشتی نیز داد مردی و مردانکی داد داد
دشمنان سه کس را دستبکر کرده بیاوردند حضرت صاحب قران از انجا مراجعت نموده
بمعسکر ظفر قرین نزول فرمود و جماعتی را که دران موقف هولناک بای ثبات فشرده
بودند و بشرایط سر بازی قیام نموده بانواع مرحمت و نوازش بلند بایه و سرافراز کردانیدند
و حکم ترخانی ارزانی داشته فرمان داد که بیادلان دست رد بیش ایشان ندارند و
از در آمدن بحضرت منع نکنند و تا نه گناه که از ایشان و فرزندانشان صادر شود بر نسند
بیت چنین داد پاسخ که تا نه نژاد هر انکس که از تخم ایشان نزاد کهنشان نبرسند ابنای ما
کزین پس نشینند بر جای ما و خویشان امیر انکو تمور را که بفرمان شهادت فایز شده بود
عنایت و مرحمت بسیار فرمود از انجمله شاهملک بسر قلجای را بمزید عواطف بادشاهانه
اختصاص بخشید و راه و رسم امیر انکو تمور اباد داده مهر کلان و مهر برواته را بدو سپرد
و چون قریب شش ماه بود که رایت نصرت شعار متوجه صوب شمال کشته می رفت
نجایی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق اثر طلوع صبح ظاهر می شد بنابر
هنکام بودن افتاب شمالی نماز خفتن دران موضع بحسب فتوی شریعت غرا واجب
نمی شود و بعد ازان حضرت صاحب قرانی از انجا بسعادت روان شد شبیخون نصرت
اخته و رایت دولت و اقبال برافراخته و بر بلندی فرود آمد بیت
بران شبته نصرت فیروز درس برآسود تا صبح بیرون نفس جهان کوت شب سواری فکند
برافراخت خورشید رخشنده درفش و از انجا بسعادت و اقبال روان شد و چون توقتمش خان

نمی ایستاد و کل لشکر منصور برسید و قراولان سپاه دشمن هر روز خود را می نمودند و باز گردیده
می رفتند و آن بیابان نی پایانرا پیش گرفته توقف نمی کردند حضرت صاحب قران
با شاهزادگان و نوئینان مشورت فرموده امیرزاده عمر شیخ را فرمان داد که بیست هزار
سوار از پیش روان شود و بتعجیل رانده به اودسه تا بضرورت توقف نماید و ازامرا
امیر سونجک و سلطان بخت و امیر عثمان و حسن جان دار و غیرهم با او بردند و چون ایشان
باستقبال امر مبادرت نمودند روز دوم خبر آمد که منغلای از جانبین بهم رسیده اند رطای
عالی چون برین حال اطلاع یافت ترتیب لشکر فرموده بطالع سعد و بخت فیروز
بیت روان شد سوی دشمن کینه خواه بنیروی اقبال و عون الله و دران روزها از کثرت
ابر و باران بیکی بیت هوا تیره بود و سحاب اشک ریز قضا خنجر فتنه میکرد تیز
کفتار در تعبیه لشکر و راستن جلیش ستر ک و وقوع خبک بزرک صاحب قران
کیتی ستان روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه موافق قوی
پیل که هوا بعد از شش روز کشاده گشت در موضع قندرجه بنغس مبارک ملتفت ارا ستن
لشکر و متصدی نسق و ترتیب آن شده و هفت قول مقرر فرمود بنوعی که هیچ کس مثل
آن ندیده بود و نشنیده و امثال این معانی از نتایج الهامات ربانی و تائیدات آسمانی
بود تواند چه در خصوصیت عدد هفت بسی اسرار است که واقفان سر سبع المثانی بآن راه
برند مصراع بلبلان این کلستانرا نوایی دکر است یک قول با سم سلطان محمود خان بیاراست
کردیم جمله مردان کار و انبوهی از بهادران تیغ گزار بیت همه خبک جوی و همه نام دار
جوشیران آشفته در کارزار سپاهی چو دریای جوشان بخنک همه تیز کرده به پیکار خنک
و باشلامیشی آن به امیر سلیمانشاه رجوع فرمود و قول بزرک را مرتب داشته بشاه
زاده محمد سلطان سپرد و اطراف و جوانب آنرا بدلاوران سرافکن و نبرد آزمایان صف شکن بیت
همه خبک را تنک بسته میان بکردن در آورده کرز کران بخون آب داده همه تیغ را
سنان در جکر دوخته میغ مشتکم ساخته دل از بهادران لشکر و مبارزان صف در بیت
تو کفتی مرد و لاور بیت یلان سرافراز شمشیر زن بنزد آزمایان لشکر شکن

سواران جنگی و مردان مرد، کز آتش بخنجر برارند کرد، همه کارشان کوشش تاختن
همه رایشان رایت افراختن، برگزیده ملازم رکاب همایون گردانیدند و علی حده
در عقب قول بزرگ بایستاد تا هنگام استعمال نیران قتال و جدال که بهادران جانبین
بایکدگر درآویزند اگر فوجی از سپاه ظفرپناه را بمعاونتی احتیاج افتد بمدد آماده و
مستعد کار باشد و در دست راست قولی دیگر بیت همه شیر مردان کارآزما
دلیر و عدو بند و کشور کشا، بگاه و غا هریکی صفدری، ازیشان تینی و زعدو لشکری،
ترتیب داده و برایت نصرت آیه امیرزاده میرانشاه مکمل گردانیدند و در پیش شاهزاده
محمد سلطان شاه با جبرها و تورها آماده جنگ شد و در قبل دست راست امیر حاجی
سیف الدین با لشکری آراسته و حشری گاه دلاوری از سه جان برخاسته
بیت هنرنمایی و نبردآزمایی و مردانگی، ظفرفزایی و ولایت گشایی و قلب شکنی
همه بسان شیر سینه باز کرده بتیغ، همه چو گوهر شمشیر غرق در آهن، باستادند و در جوانغار
قولی دیگر بیت کردیی همه بردل بهلوان، مخالف شکار و ممالک ستان، توانا تن و روزمند و دلیر
بهیکل چو پیل و به نیرو چو شیر، مرتب فرمود ملازم رکاب همایون امیرزاده عمر شیخ
گردانیدند و در قبل دست چپ پردیی پیک سار بوغا و خداداد حسینی با فوجی از
مبارزان بیت که گر برکشیدندی از خشم از تیغ، شدیی آب خون در دل و چشم میغ،
دگر مغز بران زدندیی بتیر، بلرزیدیی از بیم بهرام و تیر، روییی جلادت بلشکر شمنان
آوردند و امراء دست راست و دست چپ از تومانات و نهراجات و قوشونات هریک
در مقام خود قرار یافته صفها برآراستند و بیاده و سوار جبرها در پیش داشته جنگ مهیا
و آماده گشتند بیت شد آراسته لشکر بیحساب، که بوشید گردش رخ آفتاب،
درآورده که هریکی رستمی، ازیشان یکی و زعدو عالمی، سپاهی که شده تیره خورشید و ماه
زبس جوشن و تیغ و خود و کلاه، زتیغ و زکز و زکوس و زگرد، زمین شد سیه و آسمان لاجورد
و زانجانب قراول دشمن پیدا شد و توقتمش خان قلب و جمله چون لشکر خود را بشاه
زادگان جوجی نژاد و مثل تاش تمور اغلن و پیک یارق اغلن و ایلنغمش اغلن و پیک

بولاد اغلن وعلي اغلن وجنيته اغلن وغيرهم وامرا ونوينان مثل علي وسليمان
صوفي غنغرات ونوروز غنغرات وقتقا واقبوته داورس جوق قيامت وعيسي بيك برادر
بزرگ آيدكردحسن بيك وسراي وكوكه بوغا ويغلي بي بهرين وقوتغوزلي ودوكيز امراوسر
داران الوس چوجي ارآسته ويسال كرده دررسيدند بيت سپاه اندرآمدهمه فوج فوج
جودريايي جوشان كه آيدبموج، شدازسم اسپان زمين بنگ بنگ، زتيره هوا بمجو بشت بلنگ،
سراسرهمه دشت وصحراكوه، زسم ستوران لشكرستوه، تاازمخالفان دران دشت
كين خبدان لشكربرسيدكه محاسب وسم باتامل قياس وتخمين ازعقدشمارآن عاجزآيدصاحب
قران كيتي ستان كه ازعلومرتبت ورفعت شان بيت بودكردون فرودپايهٔ او
عالم اندرپناه سايهٔ او، ازغايت شجاعت ودلاوري بفرمودتاتمام لشكرفرودآيد
خيمهابزدندوقتقش خان جون آن حال مشاهده كرداز كمال تمكين وغايت شجاعت
لشكرمنصوروبي التفاتي ايشان بسپاه دشمن خيره بماندوحسابهابرگرفت وباوشتي
تمام بتعبيه وترتيب صفهاي لشكرمشغول بيت بيارايدت لشكركران تاكران
اباتيغ وسيمبر وكرزگران، زبس جوشن ترگ وتيروتبر، سمان درع وخودوسنان وسپر
توگفتي جهان سربسرآهن است، ويازكوه البرزدرجوشن است، وجون لشكرجاپنن برابر
يكديگرصف كشيده سپاه دشمن ازهردوطرف ميمنه وميسره بجندقوشون زيادهبرلشكر
اين طرف بودصاحب قران موييد كامكاركه درهمه كارستظهاربعنايت بروردگار
واعتمادبرفضل آفريدگارداشتي به بسياري لشكرجرار وآمادگي اسبابيسيارخنانچه
درهرجنگ عادت پسنديدهٔ اوبودفرودآمدودوركعت نمازباخلاص ونيازبگذاردو
روي تضرع وخشوع برخاك استكانت وخضوع نهاده ازدركاه بادشاه نصرت بخش
تعالي وتقدس فتح وفيروزي طلبيد بيت كه كرنارونمودارخدائي
دراسبطراب فكرت روشنائي، نه زابروجشن آيدنامهٔ نو، نه ازاثارناخن جامهٔ نو
بدوجوي بياني درجشن نور، نيابي كرنهٔ زوجوي زمه نور، وبعدازفراغ ازمناجات
باعالم السروالخفيات توكل برفضل نامتناهي الهي كرده وبسعادت سوارگشت ومتوجه شد

دلاوران لشکر و بهادران صفدر صدای صلوات و غلغلهٔ تکبیر در گنبد گیوان و چرخ اثیر انداختند و رایت دولت و اعلام اسلام باوج عیوق برافراختند و از طرفین گور گور و کوس و نقاره فرو گرفته گوش زمانه را از خروش سورن کر ساختند بیت

برآمد خروشیدن کرنای زمین و زمان اندر آمد ز جای برآمد خروش سپاه از دو روی جهان شد براز مردم خنجر جوی تو گفتی نه شب بود پیدا نه روز نهان گشته خورشید گیتی فروز

در این حال شعبهٔ دوحهٔ عظمت و جلالت و ثمرهٔ شجرهٔ طیبهٔ نبوت و رسالت سید برکه قوس سره که از مبشرات دولت روز افزون حضرت صاحب قرانی بود جناچه اشارت بآن رفته دست اخلاص بدعا برداشته و فرق مبارک بخضوع و ابتهال گشاده از حضرت عزت فتح و نصرت خواست بر حسب سنت سنیه جدّ نزرگوارش علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات کریمهٔ یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل المومنون و بزبان اخلاص بگذرانید و شفاهت الوجوه کویان خاک بر جانب دشمنان باشید و صاحب قران موید را مخاطب ساخته بر زبان مبارک راند که توجه حیث شئت فانک منصور و زبان دلیران هر دو سپاه بباد حملهٔ آتش خنک برافروختند و نایرهٔ حرب و قتال التهاب و اشتعال یافت بیت

دو لشکر نکویم دو دریای خون به بسیاری از ریگ صحرا فزون

بتدبیر خون ریختن تاختند بهم تیغ و رایت برافراختند زهر سو دلیران و کندآوران کشیدند شمشیر کین از میان کز شد کوبال و روئین بجنگ نهادند دل بر فنا و بجنگ

زمین شد غبار و بر آمد باوج جهان گشت بحر و در آمد بموج ز گرد ستوران بر خشم و تاب شد ابنا شته چشمهٔ آفتاب رخ شاه کردون شد از بیم زرد پر از خاک شد چشمهٔ مهر گرد

بر آمد ز گردون گردان فغان برآمد فغان از جهان کالامان امیر حاجی سیف الدین از نیروی اقبال صاحب قران نصرت قرین پیش از همه شمشیر کشیده حمله کرد و دست چپ دشمن که در مقابل او بود هم شکست و بر انداخت بیت

جنان بر گرختند لشکر زجای که پیدا نیامد همی سر ز پای

جند قون که از سپاه دشمن زیاده آمده بودند روان شدند

واز عقب لشکر امیر حاجی سیف الدین در آیند جمله نشاه بهادر چون این حال مشاهده کرد
با سپاه خود پیش ایشان گرفته بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتشبار ایشانرا باز گردانیدند
و ملنجاق بهادر نیز حمله کرده یک قوشون از مخالفان برگردانیدند و امیرزاده میرانشاه مرکب
کوه پیکر هامون نورد برانگیخته بر حد تیغ را از خون پردلان کونه یاقوت رمانی بخشید و زمرد
شمشیر را از تاثیر بر تو سهیل سعادت عقیق یمانی ساخت بیت یک حمله شهزاده نامدار
بنیکند از ایشان فراوان سوار تا از مخالفان انچه در مقابل قول او بودند هزیمت یافته
برگشتند و عثمان بهادر با قوشون قبچاق پیش رانده باسه قوشون دشمن خنک در پیوست
و در اثنای کروفر از اسب خطا شد و در خبان حالتی از میامن دولت حضرت صاحبقران
در زمان سوار گشت و باز بر سر اول دشمن حمله برده متفرق ساخت و شیخ علی بهادر که نهنگ
دریای هیجا بود دست برد های مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان از قول بزرگ پیش
رانده قلب دشمن بر سم شکست و بلشکر شجاعت امیرزاده عمر شیخ در جوانغار یعقوت
بازوی کامکار شمشیر صاعقه کردار را بخرمن سوزی حیات دشمنان درخشان کرده داد
مردی و مردانگی داد و مقابل خود را مقهور ساخته منهزم گردانیدند بیت جو دریا بموج اندر آید زجای
ندارد برش آتش تیز بای ز رخشش جو دشمن بپیچند زور دلش ماتم آرد بهنگام سور
و پیروی پیک وخداداد نیز بگیران جلادت در میدان شجاعت جهانیدند و قبل دست را
دشمن را بای ثبات از جای برده براندند و هر کس از امراء سرداران سپاه ظفر پناه با
مقابل خود در آویختند و خاک معرکه را پیابان در بیابان خون مخالفان در آمیختند سپرها
و جوشنها بر سینه و تن دشمنان بزخم تیر و ضرب سنان و شمشیر دوخته و دریده شد سرهای گردن
کشان و گردنهان سروران بگذر گران و خم کمند شکسته و بسته آمد بیت زبس نیزه کز زور شمشیر تیز
برآمد تو گفتی همان رستخیز اجل برکشاده ز هر سو کمین جو دریای خون شد سراسر زمین
خبان شد که کس روی کشور ندید زبس کشتگان شد زمین نا پدید تومشش خان جون انار
در لشکر خود مشاهده کرده قوت مقابله با حضرت صاحبقرانی در خود نمیدید روی از انجانب
گردانیده متوجه امیرزاده عمر شیخ شد و چون لشکر او را مرتب و مضبوط طبیعت از و نیز

اجتناب نموده رو بشیخ تمور بهادر و نهار بای سلدوز آورد و با انبوهی عظیم از امرا و بهادران
لشکر خود بجنگ مشغول شد و هر چند شیخ تمور بهادر و تومانش در مقابله تیر باران کردند
ایشان فدایی وار دست از سر شسته و دل از جان برداشته روی بر نتافتند و با تیغها و سالیقها
حملهای بیبایی آوردند و عاقبت غالب شده بسیاری از مردم سلدوز را تیغ قهر بگذرانیدند
و از میانه ایشان گذشته در عقب لشکر منصور صف کشیده بستادند مهر شجاعت و دلاوری
امیرزاده عمر شیخ چون این حال مشاهده نمود بی توقف با جندی از سپاهش باز گشته
بمقابل توقمش خان در آمد و جبرا پیش گرفته آتش پیکار بر افروخت و دران حال حضرت
صاحب قران در عقب لشکر توقمش خان که منهزم شده بودند میرفت چکه تو ای بسمع
مبارک رسانیدند که توقمش خان با جند فوج از سپاه خود از لشکر منصور گذشته است
و در پس پشت مردم باصف زده استاده است انحضرت هنوز متامل بود دران معنی که از پیش
امیرزاده عمر شیخ سیمین خبر رسید صاحب قران طغرقرین با جمعی بهادران جلادت آئین
عنان توجه بصوب ایشان معطوف فرمود توقمش خان چون رایت نصرت شعار مشاهده
کرد بای ثبات و قرارش از جای برفت بیت عقل داند که جو مهتاب زند دست به تیغ
روز خشش نه باندازه و ره قصب است بی توقف دست اضطرار بآب حسرت از تاج و تخت شسته
دل از مملکت و باد شاهی بفرورت برداشت و از بیم جان سر آسیمه و بریشان بیت
عنان باره تیز تک را سپرد بصد حیله زان رزمگه جان ببرد و چون توقمش را شامت کفران
نعمت و نیلی او لی کردن با ولی نعمت و امن و دولت کرفته قرار بر قرار اختیار کرد و بحکم بیت
با ولی نعمت اربرون آئی کر سپهری که سر نگون آئی بشت نهر بمت نموده رو بگریز آورد
و مضمون دلان کوتم آن عذابی لشدید بوضوح پیوست تمام الوس جوجی متهور و شکسته
دل از زمستی خویش برداشتند به بیچارکی پشت برگاشتند نمودند شاه و سپه جمله پشت
و زان کار باد اندر آمد بمشت نه تاج و نه تخت و نه دولت بجای نه اسب و نه مردان جنکی بپای
نه اسباب جنک و نه بار و بنه همه جیره جسته و میمنه بیابان سراسر پر از کشته شد همه دشت ازان کشتکان پشته شد
سماناکه فرشک بودی چهل پر اکنده از خون زمین زیر کل و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم

یتظلمون ذخامت عاقبت طغیان وعرفوا طغرایی جنده ماهنا لک مذروم من الاخراب بر منشور
شقاوت آن مغروران کشید خاتمت بی باکی وبدکرداری فحوای سیزم الجمع
ویولون الدبر بر صحیفهٔ ادبارایشان نگاشت بیت کراز کوه برسیی بیایی جواب
که شاخ خطا میوه ندهد صواب ابداندیشی مردم بخرد بدیدند بیفتاد وعاجز تراز خود ندیدند
شرانگیز نهم درسر شر شود جوکژدم که باخانه کمتر شود جون توقمتش خان وابتاعش
رامضمون قداقت وبال امرها وکان عاقبت امرها خسرا صورت حال کشت حضرت صاحب
قران بفتح وفیروزی نزدل شود وباقامت لوازم شکروسپاس مالک الملوک تعالی وتقدس
بیت که جرخی بدین کونه بربای کرد شب وروز راکیتی آرای کرد یکی راسزاوار جرخ افزید
یکی راجنان تیز بخت آفرید قیام نمود شاهزادکان کامکار وامراء عالی مقدار دربایهٔ
سریر بقرب حریم جمع آمده زانوزده وزبان بمحبت واستبشار تهنیت ومبارکباد آن فتح
نامدار برکشاده نثار بسیار کردند صاحب قران سپهر اقتدار ایشانرا کنار کرفت وامراوبهادران
سپاه ظفرپناه رابانواع عنایت وعاطفت نوازش فرموده انعامات بادشاهانه ازنقدی
داشت وتمام لشکررا ازده نغز نعت نوکرین کرده نیکامیشی درعقب کرخیکان خون کرفته
بنوستاد وبهادران دلاور تیغ کین رابنهر قهرآب داده وکمند چین درچین رابکف
قوت تاب داده شمشیر آبدار رابغشان خشم تیز کرده وسنان اتشبار راجوغمزهٔ معشوقان
وچشم عاشقان خونریز ساخته کمان حلاوت دربازوافکنده وچین صلابت درابرواندا خته
بادبابان کوه پیکررا برانکیختند وخاک دشت رابسم مراکب توتیا ساخته وچشم کواکب
ریختند وبرحسب فرمان ازپی دشمنان جون برق جهنده وقضاء رسنده بشتاب روان
شدند آنروز بزرکشتکان راازپیش آب اتل بود واز بیم شمشیر قاتل نه ازآن طرف مهربا
نی کریزجای ونه ازین جانب میلتی ومحابای بیت نه ازپیش راه ونه ازپس امان
نه جزتیغ وشمشیر کس درمیان نه قوت که دارندبای ستیز نه فرصت که جویند راه کریز
ازپیش رود اتل عمیق بود آب ازسر میکذشت وازپس آب تیغ بالاکرفته بکردن میرسید
لاجرم درمیان دوسیلاب خونبار بیشتر ایشانرا آب زندکانی برخاک هلاک ریخته شعلهٔ حیات

شمان بباد فنا فرو نشست واندک مردی ازان کرد آب بلا جریده پرصن تو انستند رفت
وزن وفرزند ومال واسباب ایشان تمام بدست لشکر منصور افتاد بیت
کرفتند ان لشکر ارجمند غنیمت نه چندان که کویم که چند واز شاه زادکان وامراء الوس جوجی
کوجه اغلان وتمور قتلغ اغلن واید کو از قدیم باز با توقتمش خان مخالفت وعداوت می ورزیدند
داز دو کریخته بنباه بدرکاه کردون اشتباه حضرت صاحب که جلوه کاه سلطنت وجهانبانی
بود آورده بودند ودر سفر وحضر ملازمت رکاب سعادت انتساب می نمودند وان حضرت
ایشانرا بمزید عنایت وعاطفت اختصاص بخشیده تازه بتازه انعامات بی اندازه میفرمود
وپیوسته بمواهب بادشاهانه مثل کمرهای مرصع وتشریفات فاخره اسپان راهوار
کرانمایه سرافراز وبلند پایه می کردانید درین وقت که از ممکن تاییدالهی بنسیم فتح وفیروزی
بررایت نصرت شعار وزید وتوقتمش خان قضیه من یجاهد فی سبیل الله فقد ربح غنیمت شمرده
نیم جانی بهزار حیله از ورطه هلاک پرون برد والوس جوجی بکلی ازهم فرو ریخته متفرق
وبراکنده کشتند آن دو جوانبخت جوجی نژاد واید کو در پایه سریر اعلی زانو زده عرضه
داشتند اکر اشارت علیه صدور یابد ما بند کان برویم وهریک ایل خودرا استمالت داده
جمع کنیم وبیاریم عاطفت خسروانه ملتمس ایشانرا مبذول داشت وفرمان دادکه
هریک پرلیغ عالم مطاع بنکاد بپوندد که بهیچ افزیده متعرض ومزاحم خانها وقوم ایشان
نشود وغان ازایشان نستانند ایشان حکمهارا حاصل کرده خوشدل وشادمان بجهت
جوی ایل خود روان شدند صاحب قران کیتی ستان درعقب ساکر کردون ماتر کرده بنکامیشی
مخالفان رفته بودند بسعادت واقبال روان شد وچون بکنار آب آیل رسید وصحرای
اورتوبه کرد شتی بود از نزاهت وصفا چون خاطر اهل حضور پرنور وخرم ومغزاری
لذ غایت نضارت وطراوت عزت فزای روضه ارم بیت بساط سبزه چون جان خردمند
هوای معتدل چون مهر فرزند مضرب خیام نزول همایون کشت سراپرده ابهت وجلالت
پرامون ها مون کشیده ودران اندرون قبلهٔ بارکاه نصرت بناه یاوج کردون برآمده بیت
سراپرده از دیبه رزنکار ودر وحقیه وخرکه بیشمار بسیط زمین سراسر ده کم

درو بارگه رشک چرخ تهم، زده هر طرف خیمه و سایه بان، سه فرسنگ ره از کران تا کران
بلی بزم شهزادگان بارگاه، ز هر سو برافراخته پرسیاه، امیران بجای خود از چار سو
فزون هر یکی را ز جم بایی و هو، و تمور قبلغ که بطلب ایل خود رفته بود چون قوم خود را جمع
آورد و استشمام روایح رفاهیت هوای خانی الوس چوچی در سر بندار اوانداخت
و حقوق حضرت صاحب قرانی رقم نسیان کشیده بعهد وفا ننمود و با اتباع خود روبه بیابان
نهاد و اید کو تمور نیز چون مردم خود را باز یافت و غلبه با و جمع آمدند جهره عهد را بناخن بی
وفایی بخراشید و از طرف دیگر برون رفت بیت مخالف نکرد دبجان دوستدار
مینیلان نبارد بجز خار بار، زاعدا بجوید وفا هوشمند، که ریحان نروید ز تخم سپند
ندیدا زنی بوریا کس شکر، که کوهر بکوشش نکرد و دگر، کسی را که باشد بدی در نهاد
نیارد بجز مکر و تلبیس یاد، و کوبخه اعلان بعضی از قوم خود را فراهم آورد و چون در مجالس
خاص بمزیت قرب و محرمیت مخصوص گشته بود بر حسب وعده بدرگاه عالم آمد و بملحوظ
نظر ترسیت و عنایت گشت و مجموع امرا و لشکریان که بر حسب فرمان قضا جریان باطراف
و جوانب رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نامحصور از اسب و شتر و گاو و گوسفند و برده
فراوان از خواری و دلدان بگردونها بدرعالم پناه آمدند و از مخالفان هر که بجزیرهای
آمل پناه برده بود همه را گرفته و اسیر کرده بیاوردند و عساکر نصرت شعار را دران فتح
نامدار چندان غنیمت بدست افتاد که بای تقریر و تحریر را صلا بسر حد وصف آن نرسد بیت
غنیمت کشان بر در شهریار، غنیمت کشیدند بیش از شمار، آحاد و افراد مردم اردوی
همایون را که قوت ضروری بزحمت می یافتند چندان اسب و گوسفند گرد شده بود که زحمت مرا
جرن باز گشتند از راندن عاجز شده بعضی میراندند و بعضی میگذاشتند و از برده
چنانچه یکی از ظرفا که ظروف کردار ملازم موکب فرخنده بود در زمان توجه بزبان امید نظم
کرده بود بیت کر بماند حیات ما باقی، بکف آریم ترک تغماقی، چندان کنیزک جورو ش
و غلام جابک دلکش در معسکر نصرت پناه جمع آمد که انچه از برای خاصه حضرت صاحب
قرانی اختیار کرده شد بجز از نویش بود دختران یکرماه رخسار و جوانان سرو قد

لاله عذار که آفتاب خاوری از شرم طلعت جهان افروزشان روی در پرده توارت
بالحجاب کشیدی و زاهد شب زنده دار اگر ایشان بخواب بدیدی جیب خرقه بر ندریدی
جون صبح از مهر جمالشان بدریدی بیت بخوبی پری و ببا کی کهر پیکر سروش نجهره قمر
روانرا بشمشاد بوینده رنج خردرا بمرجان کوینده کنج ببالا بکردار آزاد سرو
برخ جون بهار و برتن تذرو دهانشان بتنکی دل مستمند سر زلف ز حلقی جانها کمند
ودران منزل بهشت آئین که طراوتش حکایت از نزاهت فردوس برین می کرد طبع بشاش
کام خسرو کردون غلام نشاط عشرت فرمود بیت یکی جشن شاهانه فرمود شاه
که باغ ارم گشت آن بزمگاه باقبال شاه سپهر احتشام مهیا شد اسباب شادی و کام
همه عرصه دشت پر شعشه گشت بنوعی که چشم فلک خیره گشت اوانی زرین فزون از شمار
بر از لعل کون باده خوشگوار تمر بود و بال و بهند و عرق جهانرا پر از نقش شادی ورق
زآمد شد ساقیان با قدح فلک را دل از جای رفت از فرح ز لحن مغنی و آواز چنگ
بکنج آمده زهره دلنواز حضرت صاحب قران بعون تائیدات صمدانی وران محل که
مستقر سریر سلطنت و خانی جوجی خان و فرزندان او بود به تخت بادشاهی و جهان بانی
برآمده بعشرت و کامرانی مشغول شد بیت بکرد تخت خوبان سرائی
جهانرا داده از رخ روشنائی بری چهره تبان نازک اندام ز جعد از بهر دلها باخته دام
عروسان لطیف ناز پرورد ز چشم بد ندیده روشنان کرد برشیم زن ره عشاق میزد
صلای عیش در اقاق میزد کرشمه ساز کرده ساقی مست ز غمزه ناوک افکن شهست در شست
خرامان جام بر کف جون تذروی شکفته لاله بر شاخ سروی سبزه منزل همایون را ز نزهت
وطراوتی بی اندازه در روضه سلطنت و جلالت روز افزون از رشحات فتح و فیروزی
سرسبز و تازه آب رود بار مخیم نصرت مآب را ز نزاهت و خرمی افزوده و ز لال دولت
و اقبال از سر چشمه عنایت ذو الجلال بر جوی بار روزگار فرخنده اثار کشوده نسیم معسکر
ظفر پناه چون عرصه امید بی کنار در طول و عرض وسعت مجال داشت و اقتدار گنجته
عرضها السموات و الارض جامهاء بلورین پر از لعل ناب بر کف ساقیان بعجائب جمال

وسایغ امانی و آمالی از زلال کرامت و افضال مالامال از انتظام اسباب فرحت و سرور
جنود محنت رخت بربسته و سپاه غم واندوه پشت بهزیمت داده و از صولت انشعام عساکر
منصور لشکر دشمن شکسته و بنیاد شوکت مخالف بکلی برافتاده نوای مطربان خوش
الحان زمزمه طرب و شادمانی در عشرتگاه ناهید انداخته و نغمه سرای بزم بهجت و ابتهاج
این ترانه دلنواز در پرده کامرانی ساخته بیت که جاوید صاحبقران شاد باد
ز عدلش جهان یکسر آباد باد، بر و آفرین از جهان آفرین، که نازد بفرش زمان و زمین
زمین گلشن از پایه تخت اوست، زمان روشن از بر تو بخت اوست، سر دشمنان باد خاک رهش
سر بخت فیروزه عشرت کهش، فلک بنده و اختر ش یار باد، خدایی جهانش نگهدار باد
بدین منوال یکهفته و شش روز در آن محل دلفروز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند و لله الحمد
و المنة کفتار در مراجعت رایت آفتاب اشراق صاحبقران آفاق بمستقر سریر سلطنت
و جلال از دشت قبچاق چون از عون عنایت الهی آن فتح ارجمند میسر شد و در آن حوالی
و نواحی هیچکس از مخالفان نه در بیابان و نه در جزیرها نماند رایات نصرت شعار حضرت
صاحبقران سپهر اقتدار محفوف بلحظ و تایید پروردگار بصوب سمرقند کهل استقرار
سریر سلطنت معدلت اثار بود توجه نمود بیت روان کشته در موکبش مهر زخان
جهان در رکابش شکر بیکران، کله دار ترکان ز زین کمر، کمر بسته بر کوه سیمین زر
عساکر منصور در عین رفاهیت و حضور و وفور بهجت و سرور کران تا کران دشت و
هامون فرو گرفته بسعادت روان شدند و در عشرت و کامرانی منزل بمنزل شادمان و
خوشدل میرفتند چه همه را از غنایم و فتوحات ثروت و مال از پرده و سراپای مجوبان
صاحب جمال حاصل شده بود و چون نشیمن و شتیان در آن بیابان نیابان خرگاه
کوتره میباشد که آنرا جنابذه ساخته اند از هم نمیگشایند و همچنان زده میدارند و بر
میدارند و هنگام حرکت کوچ آن را بر گردون نهاده روان میشوند و مجموع آنها بدست
تسلط و تصرف عساکر گردون مآثر آمده بود هر کس بکام دل ماه با منزل در کنار مراد
داشت بیت عادت است که چون مملکتی گردد فتح، مال غارت شود و خانه بماند بر جا

واندرین فتح ز اقبال شه عالمگیر، مال باخانه وباخانه نشین شد یغما، لاجرم کثرت سعادت
اردوی همایون بمرتبه رسیده بود که اگر کسی وثاق خود گم میکرد و یک ماه دو ماه باز نمی
یافت وچون به آب تیق رسیدند کوچ اغلن را که مسکن اصلی او آن دشت بود جذب وطن
راه صواب از دیده خرد بوشیده داشت حب الشیء یعمی ویصم واز طریق وفا وعدول نموده
با مردم خود راه کیزنر پیش گرفت و برفت بیت به پیکانه بکن مردم اعتماد
که یاری در آخر خلاف مراد، یقین است بی شبهه نزد خرد، بود میل اشیا سوی اصل خود
وچون از آب تیق عبور نموده بعد از چند منزل حضرت صاحبقران امیر حاجی سیف الدین
و دیگر امرا در اغرق گذاشته خود بتعجیل روان شدند و در ضمان حفظ ذو الجلال بدولت و
اقبال مراحل منازل آن بیابان بر خطر وجولهای پر خطر قطع فرمودند و در دی قعده
سنه ثلاث وتسعین وسبعمایه از جبر آن گذشته بسعادت وسلامت با تترار رسید
بیت جشن بد ازین دولت فیروز لوا دور، ورز رفتن و باز آمدن رایت منصور
وچون انجا بسعادت نهضت نموده از آب سیحون عبور فرمود و سایه وصول بر خطه
فردوس آیین سمر قند انداخت دیده های اهالی مملکت از غبار موکب همایونش روشنایی
یافت و اشعه آفتاب مسرت وشادمانی بر خواطر وضمایر اکابر و اصاغر آن دیار تابیدن گرفت
شهزادگان واغایان وامرا نوینیان بیت برفتند یکسر همه با نثار
ثناخوان وشادان بر شهریار، فراوان زر و گوهر افشاندند، برو مدحت وآفرین خواندند
وبعد از اقامت مراسم نثار و تهنیت قدوم موکب فرخنده آثار پیشکشهای لایق سزاوار بمحل
عرض رسانیدند و طویهای بزرگ مرتب داشته بعیش و عشرت مشغول شدند بیت
سعادت با قبال صاحبقران، برابست بزمی چو باغ جنان، سیر از نشست شبه تا جور
گذشته ز کردون بآیین و فر، ز هر سو امیران چو خ اقتدار، بخدمت کمر بر میان بنده وار
مهیا و آماده اسباب عیش، بجوی سعادت روان آب عیش، روان کرده ساقی سیمین عذار
بهر زین قدح باده خوشگوار، مغنی بساز اندر آورده ساز، سر دوشش همین نغمه دلنواز،
که این دولت و شوکت بر کمال، بمیناد و از آب دوران زوال، وچون بر بساط عیش و

شادمانی داد عشرت و کامرانی داده شد امیرزاده میرانشاه برحسب اجازت و اشارت
علیه متوجه هرات گشت و رایت افتاب اشراق بطرف تاشکنت بعزم عشاق نهضت
فرمود و از آب خجند عبور نموده صحرای بارسین مضرب خیام اقامت همایون گشت و
در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه امیر حاجی سیف الدین با اغرق و تمامی لشکر که در صفر
سال گذشته از تاشکنت روان شده بودند بهمانجا رسیدند خجانجه مدت آن یورش
مبارک یازده ماه بود مجموع دشت و صحرای آن ممالک از بسیاری کله در مه که از بقایای غنایم
مانده بود مالا مال گشت و عاطفت پادشاه دریا نوال تمام شاه زادگان و خواتین و اشراف
و اعیان مملکت را از فتوحات آن سفر همایون اثر مثل غلامان و دختران ماه رخسار
و اسپان و گوسفندان بسیار بر سبیل ارمغانی ارزانی فرمود و آن زمستان در انجا
باقبال و کامرانی بگذرانیدند و در اول بهار که سلطان هفت اقلیم گردون سایه التفات
بر محل شرف خویش انداخت فرمان فرمای ربع مسکون از انجا کوچ فرموده متوجه
مستقر سریر سلطنت شد و چون از آب خجند بگذشت خاطر کامکار نشاط شکار فرمود
و امرا و لشکریان برحسب فرمان با قامت مراسم ان قیام نمودند و شکاری بسیار
انداخته شد کنهار در تعویض فرمودن حضرت صاحب قران گیتی ستان مسیر ممالک ولایت
زابلستان و کابلستان با میرزاده پیر محمد جهانگیر چون صحرای آقار از فر وصول
و نزول صاحب قران کامکار غیرت سپهر فیروزه حصار گشت عاطفت بادشاهانه بمالک
سلطان محمود غازی را انار الله برهانه از غزنین و کابل تا حدود هند و قندهار
و آن ولایت و نواحی تا آب سند نامزد امیرزاده پیر محمد جهانگیر فرمود و امرا و
نویسنان مثل عم زاده امیر سلیمان شاه قطب الدین و علی غایخی بسر امیر موسی و بهلول
بسر محمد درویش برلاس و اسلام بسر ایلچی خواجه برلاس و تمور خواجه بسر اقبوغا
و برادر خواجه کوکلتاش و حسین صوفی بسر غیاث الدین ترخان و جنتی خواجه
خویش امیر عباس و اقبال شاه یرغوجی و شمس الدین اوج قراول سونج تمور تلبه
و دیگر فرزندان و برادران امرا با لشکریان ملازم رکاب شاهزاده کردانیدند و

بمجموع خانه کوچ متوجه ضبط آن ولایت گشتند و حضرت صاحب قران ظفر قرین در زمان
تایید رب العالمین روان شد و بتاریخ سنه اربع و تسعین و سبعمایه موافق بیحصن
یل خطه بهشت آیین سمرقند از فر نزول همایون غیرت سپهر برین گشت بیت
سعادت قرین و زمانه غلام همه کار دولت مهیا بکام و بعد از چند روز بکمال عاطفت و رأفت
حضرت صاحب قران جهان اقتضا فرموده که دران ولا بعضی از بنیرکان بنیرکوار که در ایام
سپهر شهریاری و در زمرهٔ سلطنت و کامکاری بودند بر حسب اشارت تنا کجو اتوالله و اهتزو
باکرایم جلایل در سلک ازدواج انتظام یابند بسعادت و اقبال از شهر سمرقند بیرون فرمود
مرغزارکان کل محل نزول همایون گشت و فرمان قضا جریان بترتیب طوی و سور تسمیه
اسباب جشن و سرور نفاذ یافت بیت غلامان شایسته کاردان
بر بستند بر رسم خدمتیان یکی جشن شاهانه کردند ساز مهیا در و هر چه اندیشه خواست
بساط زمین از کثرت سراپرده و بارگاه خیمه خرگاه چون راز در سینهٔ محرمان آگاه
بوشیده ماند و صحن هامون از بس تجمل و زینت کوناکون و انواع تعبیهای لطیف
موزون حیرت فزای عقل ذوفنون آمد بیت بآئین بزمگاهی بساز کردند
کزان فردوس را در باز کردند شبانه تکیه زد بر مسند ناز بعشرت رنج سوز و کنج بر داز
فروزان از جبینش فر شاهی زمین تا آسمان نور الهی بکرد مسند عالم بناهش
جهانی از بزرگان سپاهش بر سم بندگی استاده بر پای سر هر یک ز رفعت آسمان سای
بحشمت هر یکی افراسیابی سپهر سروری را آفتابی سراسر در نشاط و کامرانی
بعز دولت صاحب قرانی زمانه بر ک عشرت ساز کرده فلک در های دولت باز کرده
شراب و شیره و اسباب مجلس فزون زانده از وهم مهندس ز هر سو مطربان زهره آهنگ
زده خنگ طرب در دامن چنگ نواسازان نواها کرده ساز سرود خرمی آغاز کرده
بدست ساقیان ماه پیکر می لعل روان در کاسهٔ زر ز بس عیش و نشاط و شادمانی
جهانرا تازه رسم جوانی و حضرت صاحب قرانی در ین فرخ عیش و کام رانی
امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده رستم را با دو [illegible] الدین

تدریجاتی و امیرزاده ابابکر بسر امیرزاده میرانشاه را با دختر امیر حاجی سیف الدین بر سم
شرع مطهر عقد بسته همه را کد خدا ساخت و زمانه زمزمهٔ تهنیت و خروش مبارکباد
در گنبد فیروزه فام سپهر انداخت بیت نثار افکن شده کوهر نثاران ستاره بر مه و خورشید باران
طبق بر دست مروارید ریزان کهر چینان شده افشان و خیزان دران تاراج دریای زمین بوس
زلت مغزول گشته جیب جادش کنار در بهجت فرمودن حضرت صاحب قران پیوستن
بنج سلله از حضرت تخت نشین کریاس جلالت اساس و ما ارسلناک الا کافة
للناس و فرمان ده بارگاه رسالت پناه فاتبعونی یحببکم الله شاهسوار مضمار انبیا
السیف باز دار خلوت یی مع الله وقت و الوقت سیف علیه من الصلوات اتمها
و ازکاها و من التحیات اعمها و انماها مرویست که الجنة تحت ظلال السیوف ظاهر
حدیث مبارک انست که بهشت زیر سایهای شمشیرها ست و از خلال ظلال این مقال
فرخنده فال مانند آفتاب جهانتاب میدرخشید که روضهٔ دولت و اقبال بی اب شمشیر
نصرت مآب نضارت و سرسبزی نیابد و نهال امانی و امال بی آبیاری تیغ خونریز آن مثال
میوهٔ پیروزی بار نیاردهم از روی صورت بهشت امن و امان در زمان شمشیر خسروان
جهانبان برقرار ماند و هم از راه معنی فردوس برین زمین تیغ سلاطین معدلت آئین
تواند بود و برمند حشمت و کامکاری بختیاری تمکن تواند یافت که نفس ارجمندش از
مشقت استعفار و اقدام نمودن بر اهوال و اخطار نیندیشد و سر بر فرمان دهی و جانداری
شهریاری را سزد که همت بلند جنابش از مقاسات شدت حرب و دهشت پیکار پرهیزد
چشم امید گیتی ستانی بمشاهدهٔ جمال مراد روشنائی یابد که سرمهٔ دیدهٔ دولت از غبار
معرکه سازد و دست آرزوی جهان بانی بکردن عروس مقصود حمایل کردد که با
طلعت سبز و قامت نیزه عشق بازد بیت کیی بکردن مقصود دست حلقه کند
که پیش تیر بلا ها سپر تواند بود بلندی و بایی داری درخت بخت از سرافرازی
سنان کشیده بالا دست دهد که بیت نهالیست در بوستان ظفر
که از جوی فتحش بود آبخور جو در موسم کین بهار آورد سپر دشمن ملک بار آورد

گشاد یکی چهرهٔ دولت از خم ابروی کمان چشم تواند اشت که بزبان زده در دهان
سوفار این نکته معنی دار ادا میکند بیت بشتم زبی خدمت اسلام دو تاست
بشت ظفر از یکی من کرد راست سیهی زسعادتم نصیب است و رواست قوسی است که مشتری او سعد سماست
و بصغیر تیر بکوشش هوش راست روان طریق توفیق می رساند که بیت
من خود کجم درستان زمن راست روند واین طرفه جوکشت دولت در روند بشت ازبی خدمت
جوکنم خم که رهنمه از هر طرفی زمزمه زه شنوند قرار برجبار باش تفاخر و معالی بحرکات
متواتر و رکضات متوالی میسر شود و عروج بذروهٔ مقامات مناصب و مناقب باتوکلات
شدائد پیاپی و متاعب متعاقب متمشی گردد ماه از خمول و خفای محاق بیشباروزی
بمرتبهٔ رسد که نشیب و فراز افاق از نور ظهور برافروزد و آفتاب از وبال و الی برد و شش
برتوالی در بیت الشرف حمل رایت افتخار و اقتدار برافراز د بیت خرم دل انکه ما نجم ما رساخت
باکام نشست هر که با کار بساخت مه نور از ان گرفت کز شب نرمید گل بوی از ان یافت که با خار بساخت
و از شواهد صدق این دعاوی که انوار حکم از فحاوی آن لایح و لامعست انکه حضرت
صاحب قران گیتی ستان جون از یورش دشت قبجاق متقضی الاوطار منظور و مکارم
مراجعت فرمود همت عالی نهمتش مقتضی آن شد که بر ممالک ایران که سابقا تسخیر
فرموده بود گذاری فرماید و آن بلاد را از فساد بعضی نیابا کان که در غبت رایت
طغیان بیکنم بحکم بیت جو بیشه نیستی کرد و از نیزهٔ شیر شغال امد رآید به بیشهٔ دلیر
سر تهور بر داشته بودند و گردن جلادت برافراشته بعطوفه عنانی باک سازد بیت
درخشنده ماه جندان بود که خورشید رخشنده بنهان بود تواجیا نرا فرمان داد که باطراف
و جوانب رفته لشکریانرا جار رسانند تا استعداد یورش بنجسالهٔ کرده متوجه بایهٔ سریر
خلافت مصیر شوند در روز جمعه بالجذ هم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمایه موافق بیچین
سیل نهفت همایون بسعادت و اقبال انفاق افتاد سوا از حرارت تموز تافته و از دهاء
رایت از نسیم فیروزی جان یافته و جون از غبار موکب همایون ابی بخار مایه بخش
مشک اذفر و عنبر سارا کشت بیت بزرگان شهر اکابی یافتند سوی رایت شاه بشتافتند

لشکر منصور فرو گرفتند بیت شهنشاه توران سپاهی کشید که چشم فلک طول و عرضش ندید
چنان شد ز گرد سواران جهان که خورشید گیتی شد از آسمان و در آنجا یکشنبه غره شعبان
مزاج مبارک حضرت صاحبقران اعرض مرضی طاری شد و بدان التفات ننمود کوچ فرمود
وچون بجوی زرکه از ولایات نخجوان است فرود آمد زحمت روی تبزاید نهاد و سورت
مرض اشتداد پذیرفت خواتین و فرزندان را طلب فرمود و حضرت علیا سرای ملک خانیم
و ترمان آغا و حضرت علیا سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان و خواتین از سمرقند به تعجیل
شتافته در بایه سریر اعلی حاضر شدند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده
محمد سلطان که برسم منغلای از پیش رفته بود و از چیچون گذشته لشکر را بموضعی که
رسیده باشد بگذارد و جریده باز گردد عجب حالتی حیرت زای و مشکل قضیه دهشت
افزای ذاتی که سلامت عالمی در سلامت او بود از کسوت صحت عاری ماند و وجودی
که نظام سلسله وجود از میامن عدالت او سمت انتظام داشت از حلیه اعتدال عاجز
گشت اطباء حاذق از ترک و تاجیک جمع آمدند و امیر حاجی سیف الدین بر سر ایشان
ایستاده بتربیت ادویه و اشربه و ظیفه معالجه کما ینبغی قیام نمودند خواتین و فرزندان
و امرا و نوئینان از برتو صفا عقیدت حضرت صاحبقران میدانستند که قانون
شفا جز از دار الشفاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة حشیم نتوان داشت و هر
دارو که نه طیب لطف الله لطیف بعباده در مطبه و اذا مرضت فهو یشفین کرمت فرماید
سودمند نیاید فرمودهٔ طبیب دلها و حبیب خدا علیه شرایف الصلوات و کرایم التحیات
کل صباح و مساکم دواؤکم و مرضاکم با الصدقه پیش نهاد همت ساخته دست تصدق از سر
اخلاص برگشادند و بمزارات شیریفه و مواضع متبرکه بسی هدایا و صلات فرستادند فقرا
و صلحا و عجزه و مساکین را صدقات وافر از زر و نفایس و ذخایر ارزانی داشتند
و اسپان نامدار و با کیران خاصه قربان کرده بمستحقان قسمت کردند میامن دعوات
صالحات کمینی دلان و گوشه نشینان از برای صلاح کار جهان و جهانیان بدان

مواظبت مینمودند بنظهور پیوست وبرکات صدقات که الصدقة تزید فی العمر کارکرآمد وشب
یکشنبه منتصف شعبان که بشب برات موسوم است برات صحت ذات ومزید حیات انحضرت
کرمت آیات در دیوان واذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوت الداع اذا دعان
اطلاق رفت وروز یکشنبه بانجم شعبان مزاج همایون رو بصحت نهاد بیت
نکوییم مزاجش گرفت اعتدال ، که عالم شد ازمین زیبم زوال ، خلایق را حدایق آمال و
بسایتین امانی وشقایق ببهجت وریاحین شادمانی آراسته گشت واز صداء شکر و
اداء شکرانه گوش فلک پر سپاس ودامن زمانه پر از خواسته شد بیت
شکر ایزد را که ذات خسرو گیتی پناه ، جله صحت زنو پوشید از الطاف آله ، وجون مرج
مبارک بحال استقامت باز آمد اشارت علیه بصدور پیوست که امیرزاده محمد سلطان جهت
ضبط لشکر منغلای از پیش روان گردد ودر روز چهارشنبه بیست پنج ماه همبارکی
وسعادت نشاط حرکت فرمود وبر سبیل طوف سوار شد دیده روزگار از مشاهده
سلامتی ذات بزرگوارش روشنایی یافت ودل صغار وکبار از میامن صحت مزاج
خسرو سپهر اقتدار مسرور وشادمان گشت والحمد لله رب العالمین کفتار در نهضت
فرمودن صاحب قران فریدون فر بعد از صحه از حوی زر روز دوشنبه غرة ماه مبارک
رمضان خاطر خطیر از نو ملتفت انتظام اسباب سفر شد در روز شنبه ششم همان ماه
کوکه زده ع باسعد طالع وایمن فال ، کوچ فرمود وبسعادت واقبال روان شد
جنود فتح وفیروزی از یمین ویسار ومیامن آثار سعود سماوی قرین رایت نصرت
شعار وبرحسب فرمان مطاع امیر حاجی سیف الدین متوجه سمرقند شد در روز چهارشنبه دهم
ماه موضع آمویه مخیم نزول همایون گشت ودر انجا مهد علیا سرای ملک خانم وتومان آغا
با تمامی آغایان بسمرقند باز گردانیدند وموکب ظفر قرین از آب جیحون گذشته بفرت
قلعه آمویه فرمود آمد روز آدینه شاهزاده جوانبخت شاهرخ را اشارت فرمود که بسمرقند
معاودت نماید بیت طلب کرد سلطان صاحب قران ، کرا میبایست حوی شد روان
ببر در گرفت و رخش بوسه داد ، ز مهرش نهکام غمگین گشاد ، بهر گونه لطف خوشنود کرد

بسر و شمس به نیروان و بدرود کرده و در همان جمعه که شاهزاده بصوب سمرقند توجه نمود بیت
روان شد جهاندار گیتی گشای بجول اندر آمد بعون خدای و بعد از طی منازل از ماخان وارد
گذشته در سه شنبه سلخ رمضان از یاسی وبان عبور فرمود و چهار شنبه غرهٔ شوال
مبارک مستهل فرخنده اساس کمال در ان یورت باقامت نماز عید و عرض راز و نیاز
بر حضرت فعال لما یرید و تقدیم سایر مراسم داد آب آن روز سعید فیام نمود و از انجا
بمبارکی کوچ کرده در موضع یلغر نیاج جنوشان بامیرزاده محمد سلطان که بر سم منغلای
از پیش روان شده بود و در انجا توقف نموده ملحق شد و امیرزاده پیر محمد جهانگیر با لشکر
گیهانگیر و امیر جهانشاه با سپاه پیش از وصول رایت فتح آیه بر حسب فرمان از قندز و
تقلان توجه نموده بمنغلای پیوسته بودند و خضر سلطان خانزاده نیز از سرای احرام استلام
قوایم سریر خلافت مصیر بسته رسیده بود و در انجا حضرت صاحب قرانی راطوی داده و پیشکشهای
لایق گشید صاحب قران دریا نوال بسعادت و اقبال از انجا نهضت فرمود و روز دوشنبه
پیستم شوال بحوالی استراباد رسید و کنار آب جرجان مغرب خیام نزول فرخنده گشت و
در همان روز شعبهٔ ووحهٔ جلالت و رسالت سید برکه سید غیاث الدین بسر سید کمال الدین
را با نثار و پیشکش همراه آورده بغز لسباطوس رسانیدند و سخن سید کمال الدین را در پایه سریر
اعلی عرضه داشت نمودند مضمون قصه انکه سید کمال الدین در مقام مطاوعت و فرمان برداری
و دکر انقیاد و ادغان بر میان جان بسته خراج قبول میکند و باقامت مراسم هواداری و خدمتکاری
التزام می نماید عاطفت بادشاهانه سید غیاث الدین را بمزید نوازش و اکرام اختصاص
بخشید و چون موکب ظفر قرین باستراباد رسید پیر پاشا پسر تمان پاشا که بعد از وفات
پدرش حضرت صاحب قران او را بجای پدر نصب فرموده بود و طایف خدمات پسندیده
از طوی و پیشکش و انچه از لوازم نیکو بندگی تواند بود بتقدیم رسانید بیت
فخر است بندگان را در بندگی سلطان ورنه چه اید از مور شایسته سلیمان کمتاد و تشخیر
آل و سپاری و قلعه نامه سرجون رایت نصرت شعار سه کوچ از استراباد
پیشتر رفته بکیلی عظیم پیش آمد که از بیشه بیک اشجار باد از انجا گذارد شوار توانستی و خیال

شب رو در خلال آن جون مایهی درشست گرفتار آمدی بیرایغ عالم مطاع نیغاذ پیوست
که شیران بیشهٔ پیکار یعنی لشکریان شیرشکار درختان بیشه بریده در آن جنگل راهها
بگشایند برحسب فرمان قضا جریان سه راه بگشادند عرض هریکی از آن یک تیر پرتاب
رایی زرین راه میانین راجهت عبور لشکر قول تعیین فرمود و دو راه دیگر جهت مرور جوانغار
و برانغار مقرر شد و بدین طریق جنگل می بریدند و می رفتند و جون بهماری رسیدند
معلوم شد که سید کمال الدین از نعقابی که قدر و منزلت او را مقدر بود کرنخیه پیش سید
رضی الدین بماناه سر تعل کرده است و ماناه سر قریه ایست در جهار فرسخی املی عجانب
بحر واقع شده و بقرب آن برفراز بلندی حصنی حصین ساخته بودند که از یک طرف بدریا
پیوسته بود و دیگر جوانبش مغاک بود و مواضع بست که هم از آب دریا که هنگام موج
دران میریخت تا نزدیک یک میل حکم دریا داشت جنابجز آب محیط بود و قلعه از جمیع جوانب
و براهن حصین و درختهای بلند نزدیک یکدیگر فرو برده بودند و خلال انرا از شاخهای درخت
که بر هم بافته بودند استوار ساخته و باین تعبیه حصاری دیگر برافراخته و دران وقت هنگام
آمل و ساری با مجموع خویشان و سایر و متعلقان و مردان کار و هرچه داشتند از ذخایر و نفایس
بآن قلعه رفته بودند و سایر متمولان آن دیار حتی تجار که از اطراف بآن ولایت رسیده
بودند تمام اموال خود را باستظهار منعت حصار بآن قلعه در آورده بودند لاجرم از
نقود و اجناس تخمینی نقره و زر چندان در انجا جمع شده بود که محاسب وهم به انامل قیاس و تخمین
عقد شمار آن نتواند کرد و حضرت صاحبقران جون از ان حال آگاهی یافت بسعادت
و اقبال روان شد و عساکر گردون مآثر دران کل و لای جنگل بریده میرفتند روز سیوم
بآمل رسیدند از بایه سریر اعلی حکم قضا امضا صادر شد که سید غیاث الدین برود و پدر را
را بالصحبت کرده بیاورد و جون حکایت سوء اعتقاد و قبح سیر و احوال آن طایفه بتواتر
پیوسته بود و غیرت اسلام و عصبیت دین جنان تقاضا کرد که بزبان بسر شمشیر بر سبیل
تغییر و سرزنش این پیغام گزارش بدنیرد که مردم ولایت تو همه بد مذهبند و هیچ مسجد
ندارند و از رسم جمعه و جماعات هیچ اثری نیست بلکه بآواز فرایض و نوافل اصلا قیام

یمی نمایند و اگر کسی بانگ نماز مشغول میشود او را اذا می کشند و بمرتبهٔ قتل می رسانند
و بر بغ اسم سیادت که بر اوست و چون سید زاده را روان گردانیدند فرمان لازم الاتباع
نفاذ یافت که تمامی لشکر بهم در آویل تغار بریزند و چون باستقبال امر مبادرت نموده بر حسب
فرمود تبقدیم رسانیدند از انجا روان شدند و جملگی لشکر بوزه انداخته هر پشته
و جنگل که پیش می آمد می بریدند و خار و خاشاک و چوب انرا بر آبها و بر لایها می انداختند
و می کندند و از پشتهای تلی بایان کز منیش چون چشم نابینا نه در روز از نور
آفتاب بهره داشت و نه در شب از شعاع ماه و ستارگان خطی سمه صحرا ساخته
هر روز مقدار یک فرسنگ کوچ می کردند و چوب و خس بر بالای کل و لای انداخته
فرود می آمدند روز دوشنبه بیست و ششم ماه ذی قعده قراولان از طرفین بهم
رسیدند جنگی عظیم واقع شد بیت خروش آمد و نالهٔ کرنای
همی کوه را دل بر آمد ز جای، سیاه از دو جانب در آمد بجنگ، ز هر سو روان گشت تیر خدنگ
بگشتند خندان ز هر دو گروه، که شد خاک دریاء تا مون چو کوه، چنی خواجه بسر شیخ علی بهادر
دران مصاف داد مردی و مردانگی داده بحکم مصراع مرا نام باید که تن مرگ راست،
حیات فانی را از برای ذکر جمیل که عمر ثانیست فدا کرد و ع نمرد آنکه نامش بنیکی برند،
بعد از سه روز سید کمال الدین دراز مولانا عماد الدین ببایهٔ سریر خلافت مصیر آمدند
و از زبان استکانت تضرع کشاده امان طلبیدند حضرت صاحب قران فرمود که ملتمس
شما مبذول میدارم مشروط بر انکه سادات که ولاة این ولایات اند هر یک از فرزندان
خود یکدو نفر با مال ولایت پیش ما فرستند تا ملازم باشند و بدران ایشانرا تسکین
خاطر حاصل شده ایمن کردند و اعتماد کرده بیحجاب بیایند و چون ایشان این سخن
برسانیدند تیر کی دیدهٔ دولت آن کوتاه بین طریق صواب از نظر بصیرت
ایشان پوشیده داشت و بخیال محال که خرد بقهقهه افسوس بران میخندید در حال
نقاره زده اظهار مخالفت کردند صاحب قران گیتی ستان بر پاشا دار غونشاه
بورداغ و بیغو و شاه قراکولی و شیخ علی آموی را با کتیتی بانان جیحون و رعد اندازان

ونغط اندران از راه کنار دریای قلزم بفرستاد که کشتیها دشمنان را بدست آورده روی
جلادت بستیزه حصار ماما نه سر آورند ایشان برحسب فرموده برفتند و بنیروی دولت قاهره
کشتیها مخالفان را بدست آوردند و بی توقف ترسیت قوشونها کرده مردان کار با توقها
وعلمها و نقاره و نفیر بکشتیها در آمدند روی دریای قلزم از برق جبه و شمشیر چون آفتاب
میدرخشید و از غریو کورکه و کوس و خروش کیر و دار پردلان آهن پوش کوش زمانه
میدرید و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار انداخت برطبق فرمان
قلعه ماما نه سر را در میان گرفتند و خبکی واقع شد که نه دست زبان بداهن تقریر
آن رسد و نه زبان خامه را یارای تحریر شرح آن دست دهد بیت نه زانکه نه پیکار دی آمد پدید
که مشروح کرد و بگفت و شنید برافروخت آتش ز دریای آب تو گفتی که دار د قیامت شتاب
عاقبت الامر مبارزان سپاه ظفر پناه بنو اقبال روز افزون شاه حصار پیرو از اسخر
کردند و خصمان از بیم جان باندرون گریختند روز شنبه غرهٔ ذی حجه صاحب قران
کامکار بعون تائید بر مرد کار سوار شده روی دولت بجانب حصار آورد زهرهٔ مخالفان
از هیبت شکوه انحضرت آب گشت و جان جبان دشمنان از غایت دهشت و خوف
در قلق و اضطراب افتاد و بضرورت از حصار برون آمده کروه کروه روی ضراعت
بحضرت گردون بسطت نهادند بیت رخشان شد از سپهر امید انتر مراد
بشکفت در ریاض امانی کل طفر اسلام گشت خرم و آفاق پر سرور چشم حسود کور شد و گوش خصم کر
که صاحب قران دین پرور در اوایل ملاقات بواسطه عقاید بد که نسبت بایشان میکردند
همه را تهدید فرمود و سخنهای قهر آمیز گفت و در اجر بسبب نسبت سیادة ایشان را بحسن اکرام
و بذل انعام نوازش تمام از زانی داشت و برحسب نص و تواصوا بالحق ایشان را بر سلوک
طریق مستقیم تحریص فرمود که از معتقدات فاسده بکلی رجوع می باید کرد و بعد ازین
طریقهٔ ستودهٔ اهل سنت و جماعت پیش گرفت علما و صلحا را تعظیم کردن حرمت داشتن
و فرزندان را بتعلیم علوم شرعی ترغیب نمودن و بران تمامتر همت گماشتن کار اهل اسلام علی
الخصوص منشیان دودمان پیغامبر علیه الصلوات والسلم غیر ازین پسندیده نیست و بعد از نوازش

و نصیحت ایشان را بقلعه ساری فرستاد و فرمان شد که نیکو محافظت نمایند و چند روز در انجا
توقف فرمود از قلعه خبانجه شرح داده شد اموال بسیار متجاوز از حد شمار در تحت تصرف آمده
برد قلزم مکرمت بادشاه دریا نوال موجی زد و کشتیها و ازان پرساخته کشتی کشتی با مرا
و لشکریان انعام فرمود بیت کرول و دست بحروکان بشد دل و دست خدایگان باشد
بشارت رای زرین آن حصن حصین را بعد از انک بجاروب تاراج پاک ساخته بودند
توده خاک ساختند و هنوز بران حالت و جون مکرر از هر زبان بمسامع علیه می رسید
که در ان ولایت مردم بد اعتقاد فدائی بسیار ند یر لیغ لازم الاتباع از موقف جلال
صدور یافت که هر کس باسم سیادت متسم باشد از میان سپاهیان و عوام برون آورده
حاضر گردانند و کافه بدکیش را بحسام انتقام شربت حمام بچشانند امر عالی نبغاد
پیوست و آن نواحی از شر فساد آن گمراه مباحی که اگر ورقی بدست غریبی بیافتندی
بتهمت انکه فقیه و طالب علم است خون او را هدر دانستندی بریخت و بتخصیص شیخ
علی بها در جهت انتقام قتل پسرش حتی خواجه و اسکندر شیخی از برای بدرش افراسیاب
و دیگر خویشان که درویشان سید قوام الدین ایشان را کشته بودند و آمل فرو گرفته
قتل بسیار کردند و حکم شد که سید کمال الدین را با اهل و عیال در کشتی نشانده بخوارزم
برند و فرزندانش سید مرتضی و سید عبد الله را با پسران و جمعی مردم از سمرقند گذرانیدند
تا شکنت روانه سازند و برحسب فرموده کار بند شدند کتاب در فرستادن فتح نامها
بخشگاه و طلب داشتن فرزندان و خوانینی عصمت پناه جون ممالک مازندران بکلی
مسخر شد حضرت صاحب قران بشارت فتح ساری و آمل و ماتانه سرد توابع باسیلاکات
ارجمند بسمرقند ارسال فرمود و فرزندان کامکار امیرزاده شاه رخ و پسران عالی
مقدار امیرزاده خلیل و امیرزاده رستم و سلطان حسین نبیره امیر موسی که دختر
زاده حضرت صاحب قرانی بود و حذر معلی بیکیسی سلطان دختر امیرزاده میرانشاه
و حضرات خوانین سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر اغایان را طلب فرمود و در ماه
محرم سنه خمس و تسعین و سبعمایه فرمان داد و در موضع شاهسمن از نواحی جرجان

سرای عالی بساختند و دار و عکی ساری را بجمشید قارن که از قایان قهستان بود
تفویض نمود و چون سادات انجا بدرو برادر اسکندر شیخی را بغدر کشته بودند و آمل را
از ایشان گرفته و او گریخته بود و مدتی بملازمت موکب همایون مشرف گشته درین وقت
عاطفت بادشاهانه آمل را باو ارزانی داشت و بسعادت و اقبال معاودت فرموده پنجم
ماه بشاهسمن دران سرای نزول کرد و تواجیانرا باطراف روانه داشت تا عساکر منصوره
که بهر جانب بودند همه را بپایه سریر اعلی جمع آورند بیت سپاه پراکنده را جمع کرد
زمین آهنین شد هوا لاجورد، و بشارت فتح که بمستقر سریر سلطنت فرستاده بودند
روز سه شنبه نهم ذی حجه سنه اربع وتسعین وسبعمایه باتحف وهدایا بدار السلطنه
سمرقند رسید بیت کوشش کردون برغبارة شد که از بایدحق صبح فیروزی دمید از مطلع امن و امان
شاه مشرق را که در مغرب امان از عدل اوست، فتح گشت از تازه یکسر کشور ما زندران
از نسیم گلشن دولت معطر گشت ملک، و ز فروغ کوکب نصرت منور شد جهان
غنچه امید همگنان در کلبن مراد دهن بخندة دوستکامی بگشاد و همه را بهار بهجت و
شادمانی از شاخسار امال و امانی سر برزد و آورندهٔ خبر فتح را خندان سوبخی فتوح
شد که لشکری را از فتح کشوری دست ندهد و بشکرانه چندان صلات و صدقات
بمستحقان رسید که مساکین و فقرا در انتظام اسباب جمعیت و کامرانی با اغنیا برابر گشتند بهمه
اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا با دیگر خواتین و شاه زادگان که اشارة علیه بحضور
صاحب قران بطلب ایشان صدور یافته بود روز دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه
از دار السلطنه سمرقند بمبارکی بیرون آمدند و آن شب در موضع توتمک نزول کردند
و روز سه شنبه باران و برف بسیار ببارید و سرمای عظیم پیدا شد بیت
برآمد سحابی ز دریای ژرف، فرو ریخت باران بسیار برف، ازان برف سر در جهان داشته
دره ها گریوه شد انباشته از باریدن ابر کافور بار، سمن بست از دستهای غبار،
از و ز انغایان و شاهزادگان بموضع شادمان درآمده نجار از فرود آمدند و روز چهارشنبه
از انجا کوچ کرده بمحلی که بدمشق معروفست در خانقاهی که از متخدات حضرت صاحب

قرانیت نزول کردند و دو سه روز در انجا توقف نمودند و چون هوا کشاده گشت بسعادت
و اقبال نهضت نموده باز روان گشتند و چون سیوم روز بقزیشی رسیدند از پیش
حضرت صاحب قرانی آمد که فرزندان اغایان اغرق گشتند بتعجیل پایند و چون
دران ولا امیرزاده شاهرخ را که قرة العین دولت این دودمان ثابت ارکانست عارضه
درد چشم طاری شده بود شتاب کردن در سیر تعذری داشت منازل و مراحل باهستگی
طی کرده میرفتند روز دوشنبه شانزدهم محرم سنه خمس و تسعین و سبعمایه از آب
آمویه عبور نمودند فرود آمدند و از انجا متصل اوارد شبگیر کرده روز شنبه بماخان
رسیدند در مدتی که شاهزاده جوانبخت را دردی نموده بود بکلی زایل شد مهد اعلی
سرای ملک خانم عرضه داشتی بحضرت صاحب قرانی نوشت مشتمل بر جه سلامتی تمام
فرزندان و عرض صورت حال که چون حکم واجب الاتباع رسید بر حسب فرموده
بی توقف روان شدیم و چون بقزیشی رسیدیم اشاریتی که در باب استعجال نمودن
در سیر فرموده بودند سمت وصول یافت لیکن بواسطه رمدی که قرة العین سلطنت
امیرزاده شاهرخ را عارض شده بود بتعجیل نمودن میسر نمی شد و این زمان چون بحمد الله
تعالی آن زحمت بشفاء کلی مبدل گشته بشتاب هرچه تمامتر می آیم و چون عرضه داشت
ارسال نمودند از انجا کوچ کرده بدیه هندوان فرود آمدند و در انجا اغایان و شهزادگان
اغرق گذاشته بتعجیل تمام متوجه شدند و شب و روز رانده بعد از سیزده شبانروز
بموضع چیلاون رسیدند و حضرت صاحب قرانی از راه عطوفت و مهربانی ایشانرا
استقبال فرموده در انجا بیکدیگر رسیدند الحضرت فرزندان را کنار گرفته دیده دولت روز
افزونش که از کسر اهل عناد و فتح بلاد روشن شده بود از مشاهده طلعت اولاد و احفاد
روشنایی افزود و اغایان و شهزادگان نثارها کردند و پیشکشهای ارجمند گذرانیدند
در عین اشتغال بعیش و طرب از انجا کوچ کردند و بشاسمن آمده بسعادت و اقبال
نزول فرمودند اسباب عشرت و کامرانی بر حسب دلخواه مهیا و ملتیم و امور سلطنت و کشور
ستانی در سلک نظم و اقتدار منسق و منتظم ریاض بادشاهی از خشمه سار فتح و ظفر

بنشر وشاد باب وارکان دولت ومطیعان بارگاه کیوان رفعت طوئی انهم وحسن مآب
والله عنده حسن الثواب کفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بصوب فارس وعراق.
نوبت ثانی چون علو همت صاحب قران رفیع منزلت روا نمیداشت که در هیچ حال
اوقات همایون بمجرد عشرت وشادمانی وبهجت وکامرانی گذرد هم در اوایل زمستان
که آفتاب هنوز در اواخر جدی بود حدود وعزیمت ممالک فارس وعراق که تا حالی تکلف
واسطه عقد بلاد وامصار ست تشحیذ فرمود بیت وکرده بفرمان صاحب قران
به بستند کردان توران میان ولاور سوران کوپال کیر برآیخته شمشیر وبربسته تیر
وامیرزاده محمد سلطان وبرادرش امیرزاده پیر محمد را برسم منغلای روانه گردانیدند وشیخ
علی بهادر وسونجک بهادر وتیمور خواجه اقبوغا ومبشره ودیگر امرا ملازم رکاب همایون
ساخت وتمام عساکر گردون مآثر را از شهر ده مرده سه نفر اختیار فرموده روز پنجشنبه
بیست وچهارم صفر از مازندران در ضمان عون وتائید میمن دیان تعالی وتقدس
روان شد بیت مگر موکب شاه بود آسمان که ناهید بر جای خود یکزمان
وامیر یادگار برلاس وجهانشاه بهادر وامیر شمس الدین عباس وحاجی محمود شاه
وامیر اوج قوا راجهت ضبط اغرق ونسق لشکر باز داشت که در عقب با نهضتی بیایند
واز مخدرات تنق عظمت وجلال سرای ملک خانم وتومان آغا را با غرق بگذاشت وجلایر
ملک آغا وسلطان آغا ونگار آغا را نفرت آسا مصاحب موکب همایون گردانید
وامیرزاده شاه رخ را نیز منغلای ساخت واز بیلاق ولی گذشته در وامغان وسمنان
دریای دشهریار تمام لشکر را تلف داده میگذشت وامیرزاده محمد سلطان وامیرزاده
پیر محمد که از پیش رفته بودند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ شهسوار را که حاکم
انجا بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان آوردند واورا بحضرت صاحب قرانی فرستادند
واز انجا متوجه سلطانیه شدند وآنچه که والی سلطانیه بود دفعات یافته بود وارتفتاه
نوکر او قایم مقام او شده چون لشکر منصور بانجا رسید قلعه را گذاشته رو بگریز نهاد
بیت موریکی مرد بای پیل بود بشه کی مرد چیر نیل بود شاهزادگان یک هفته انجا

توقف نمودند و سپاه را تعاقب داده و قلعه را ضبط نموده روی جلادت بسعادت بصوب
بغداد آوردند چون بکردستان رسیدند مولی از حضرت صاحبقران بیامد و فرمان رسانید
که ایشان باتفاق از راه چنجمال روانه شوند برحسب فرموده از انجا مراجعت نموده بحجاب
پسنوز رسیدند و علات آنرا خورانیده غارت کردند بیت همه بوم بدخواه پیدا و کرد
شد از صدمه قهر زیر و زبر همه کشت شد طعمهٔ جاربای نماند اندران مرز چیزی بجای
و هنگام صبح که وقت کوچ بود کسی دیگر از حضرت صاحبقران رسید و خبر رسانید
که کردان نواحی را بربقهٔ متابعت درآورده مطیع و منقاد گردانیدند و هر که مخالفت ورزد
تجرد نماید ولایت او را غارت کنند و تمام کوه و دشت انجانب را از جنت وجود
مفسدان و راهزنان پاک سازند برحسب فرمان واجب الامتثال روان شدند و چون بچجال
کوه نی پستون رسیدند سونجک بهادر و تمورخواجه اقبوغا و مبشر بهادر با لشکری بطرفی
دیگر از کردستان بایلغار روانه شدند و شاهزادگان متوجه دربند تاشی خاتون گشتند
و چون بانجار رسیدند یکی از سرداران آن طرف بطوع انکه آن ولایت بدست آورد
کرکتیه پیش شاهزادگان آمد و تقریر کرد که راههای این ولایت کسی بهتر از من نمی
داند اگر شود فرمان عجرجی شوم و وظیفهٔ بندگی بجای آورم امیرزاده محمد سلطان
او را نوازش فرمود و کمر و خلعت شیشیر بند و بار طلا ارزانی فرمود و شیخ علی بهادر را
منغلای ساخته عجرجی را با او روانه گردانیدند ابراهیم شاه که حاکم انجا بود بتمام متابعت
و انقیاد درآمده پسر خود را سلطان شاه با اسپان تازی و نغوزهای مناسب و پیشکشهای
لایق بحضرت شاهزادگان فرستاد و چون بسعادت بساط بوس استسعاد یافته
تحف و هدایا برسانیدند شیخ علی بهادر را نیز تجفهای مناسب خشنود گردانیدند امیرزاده محمد سلطان
کس فرستاد و شیخ علی بهادر را باز خواند جهان پهلوان برحسب فرموده مراجعت
نمود و در اثناء راه بمنزلی که فرود آمده بود و باش خوردن مشغول شد عجرجی که همراه
داشت چون از مقصود خود نومید گشته بود بغریب نفس بد اندیش کارد بپهلو زد
و ان شقی [illegible] بروباه بازی سگ نفسی بر خاک هلاک افتاد آری بگرات

ومرات درمیان عبدین شمشیر و سنان و تیرهای سبک حمله و کرزهای گران بمردی عور آمده
بود و دست بودها نموده و سر بسلامت پرون برده و چون وعده لایستاخرون ساعة
ولا یستقدمون در رسید بزخم کاردی جان سپرد بیت جنین است این منزل پرهوس
نماند دود جاودان بکس، و هم دران زمان عجزی بدکردار را بعقوبت هرچه تمامتر بقتل
آوردند و بسوختند مصراع که واجب شد طبیعت را مکافات کفته آید در ایلغار فرمودن
حضرت صاحبقران بجانب لرستان و خوزستان حضرت صاحبقران سپهر اقتدار
در موضع شهریار باز از لشکر جماعتی برگزیده و امیرزاده میرانشاه را با بقیت سپاه
انجا باز داشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغرق از استراباد برسد و خود بنفس
مبارک با آن کروه کزیده متوجه صوب و رود جرد شد بتعجیل تمام پراند و امیرزاده عمر شیخ
با لشکر دست جب براه آوده روان شد و از موضع کوشک چوبان عبور نموده بر آوده
رسید و از انجا کذشته قلعه کیورا کرد و بیج کرد و در حال مسخر کردانید و محمد قمی را که کو
توال آن قلعه بود بکرفت بیت جو شهزاده با لشکر نامدار، درآمد به پرامن آن حصار،
ز کردره آن قلعه پر نفیر، کرفتند و شد کوتوالش اسیر، و شب درمیان کرده روز
دیکر بموضع مرون راند و منظر فرامانی که کماشته محمد قمی بود استقبال نموده شرف
بساط بوس دریافت و زانجا کوچ کرده بکرهرود رسید و اسفندیار از راه عجز و اضطرار
پرون آمد شاهزاده محمد قمی و اسفندیار را پیش حضرت صاحبقرانی فرستاد و آن
حضرت روز جمعه غرهٔ ربیع الاخر بمبارکی و طالع سعد بورود جرد نزول فرمود و امیرزاده
عمر شیخ از ترون کذشته در انجا ببایهٔ سریر اعلی رسید و اجازت طلبیده بموزحل
خود انغار رفت و حضرت صاحبقران سیف الدین قلداش را بکوتوالی قلعه ورود جرد
نصب فرمود و شیخ میکائیل را بضبط نهادند باز داشت و از انجا بسعادت و اقبال روان
شده روز سیوم بفیروزی و خرمی بخرم آباد رسید ملک غیاث الدین چون توقف بنارست
نمود بضرورت و اضطرار فرار اختیار کرد صاحبقران کامکار یک شب بسعادت
آنجا بکذرانید و روز دیکر بجهت محاصرهٔ قلعه جماعتی را از سپاه تعین فرمود و امیرزاده

عمر شیخ را طلب داشته بنگامیشی ملک غرالدین فرستاد و لشکرها از برای دفع متمردان و قطع
دمع ایشان با طراف و جوانب روانه گردانید و بنفس مبارک از خرم آباد نهضت نموده
روی توجه بصوب تستر آورد و بهر منزل که مضرب خیام نزول همایون می گشت مردم
دلاور را در کمین گاه همی گذاشت و کوچ میفرمود تا جماعت دردان و قطاع الطریق
لرکه از کوهها فرود آمده بپورت در می آمدند خبث وجود ایشانرا به آب تیغ از لوح هستی
فرو شویند بیت بآب تیغ توان شست لوح گیتی را ز نقش فتنه و خبث وجود اهل فساد
و به یازده منزل به فول آب زلال رسید و امیرزاده عمر شیخ بنگامیشی ملک غرالدین با جماعت
لشکره برفت و در حیت وجوی او دران کوهستان سعی بلیغ بنمود و اصلا از و اثری نیافت
و تمام مردم کوه و کوه صحرا را مطیع و مسخر گردانیده و در آب زال بموکب همایون پیوست
و امیرزاده میرانشاه که در اغرق بود با جمعی از سپاه ایلغار کرده بدرگاشان راند و دران
وقت ملوک سربدال که از هول صدمه لشکر شاهزاده راخراسان گرفته بوراق آمده بود
از قبل شاه منصور داروغه گاشان بود و چون از وصول رایت شاهزاده خبر یافت
کس بیرون فرستاد و بزبان عجز و اضطرار امان طلبید شاهزاده او را خلعت امان بخشید
او بقدم انقیاد بیرون آمده ملازم رکاب ظفر انتساب گشت و شاهزاده بسعادت و
اقبال باغرق معاودت فرمود صاحب قران گیتی ستان امیرزاده عمر شیخ را با لشکرها
بجانب دست راست روان گردانید و چون بکوهپایه رسیدند و کس را یارای اندیشه مقابله و
مدافعه نبود داروغه اسلام نام که از قبل شاه منصور انجا بود از بیم جان بگریخت امیرزاده
عمر شیخ بضبط و نسق حویزه مشغول شد و حضرت صاحب قران شب شانزدهم بسعادت
سوار شد چاشتگاه از فول گذشته در اندرون در فول نزول فرمود و در السنه و افواه
شیوعی دارد که ان قنطره بدیع الاوصاف برداخته و بر افراخته معمار همت موفور شاپور
ذوالاکتاف است طرح اساس آن بر هفت و هشت طاق بزرگ واقع شده و هفت و هشت
عدد نام است در مرتبه عشرات متولد از ازدواج عدد امهات سفلی و اباء علوی بطریق ضرب
چه حاصل ضرب [illegible] در هفت هفت است و لهذا منازل قمر که نص والقمر قدرناه

منازل بآن ناطق است بهمین عدد مقدر شده و حروف که از جلایل تحف و جزایل نحف که
بوساحل رسل از حضرت پروردگار عالم به بندگان رسیده آنست که اصول مفرداتش
بزبان عربی همین که اتم السنه و افصح لغاتست همین عدد آمده و از بحار زخار معانی
که کریمه و لقد آتیناک سبعا من المثانی محیط است بران گوهر صدق این دعوی استخراج
می توان نمود و عدد جمله رکعات صلوة سفر و حضر همانست و توافق این امور دلیل روشنست
بر خصوصیت خاصیت این عدد ارجمند و الحق خواص آن زیادت از آنست که در
امثال این محال متعرض آن توان شد شمه از ظاهر امر نموده شد تا لبیب مستبصر دریابد
که مهندسی که بنیاد عمارت آن پل طرح کرده از خواص اعداد که حکما آنرا ارثماطیقی گویند
باخبر بوده و در میان هر دو طاق از آن طاقهای بزرگ طاقی خرد بر بالای آن انداخته
چنانچه تمام اصول و فروع آن نجاه و پنج طاق باشد عدد اسم مبارک مجیب آن مجموع
شمار یکصد و ده چنانچه نصف و هشت مجموع شمار یکصد تا سعت و در ضمن این امور که ظاهر
اسهل می نماید بسی اسرار خفیست و ما یتذکر الا اولوا الالباب و تمامی آن طاقها را از
سنگهای تراشیده و خشت پخته در غایت حصانت و استحکام بنوعی برآورده اند که تعاوی روزگار
و تعاقب لیل و نهار فحوای فانظر و ابعد نا الی الاثار بلکوش هوش اولوا الابصار می رساند
القصه چون صاحب قران سپهر اقتدار در فول را بفر قدوم همایون آثار مصر جامع
سعادت و اقبال ساخت دهدار شمس الدین پیت خروار نقره پیشکش کرد و بحاشتگاه
دولت قاهره هر اسب و استر که در شهر بود مجموع بردند و همان روز از شهر بیرون فرمود
پیشگاه متوجه تپستر کشت و بر سر تلی فرود آمده شبانرا بعلف رها کرد و از انجا شبگیر
کرده سحرگاه بتپستر رسید و کنار آب جهار و انکه مخیم نزول همایون ساخت علی کوتوال و
اسفندیار نامی که از قبل شاه منصور متصدی ضبط و محافظت تستر بودند از آوازه توجه
مساکر گردون مآثر کریخته بودند و رو بشیراز نهاده اکابر و اشراف آنجا کمر بندگی بر
میان بسته بقدم اطاعت و انقیاد پرون شتافتند و از آب گذشته بدرگاه عالم
پناه آمدند و امرا و سپاه تمام احشام و صحرانشینان آن نواحی را از [illegible] و جوانب

غارت کرده اسب واستر بسیار پیاورند صاحب قران دریا نوال ان غنایم را مجموع بر لشکریان
قسمت فرمود بیت هر چه جهان دروشاه کامگار بقهر شد زدشمن و لطفش بدوستان بخشید
وروز چهارشنبه بیستم از آب جهار دانگه عبور فرموده بظاهر شهر در میان نخلستان فرود آمد
وامیرزاده محمد سلطان وامیرزاده پیر محمد از دربند تاشی خواتون کوچ کرده بمورجل روان
شدند واز آبها وعقبها گذشته وتمام آن ولایتها را از کوه ودشت کردستان ولرستان
راه براه مسخر گردانیده ومخالفان را استیصال نموده درین محل بسعادت بساط بوس استعداد
یافتند بیت از هر طرف سپاه شهنشاه داور باز آمدند در کنف نصرت وظفر
ذکر بعضی از حکایات حکام فارس وعراق که اتمام کلام درین مقام موقوف بیان
درداستان مراجعت حضرت صاحب قران کیتی ستان از یورش سه ساله گفته شد که آن حضرت
درزمان که عزم معاودت بدار السلطنه سمرقند جزم فرموده از شیراز روان می شد جون
آل مظفر همواره دم از هواداری وخدمتکاری الحضرت میزدند ودران ولا اکثر ایشان
کمر بندگی بسته بدرگاه عالم پناه آمده بودند وبسعادت ملازمت استعداد یافته عاطفت
بادشاهانه حکومت شیراز را بشاه یحیی که دران وقت غزه جبین آن دودمان او بود تفویض
فرموده ونیز درانیز که سابقا با او بود بر قرار مسلم داشت واصفهان را بسلطان محمد بسر بزرگ
او داد وکرمانرا بسلطان احمد برادر شاه شجاع مسلم داشت اورا رخصت مراجعت بآن
ولایت کرامت فرمود وسلطان ابو اسحق بن اویس بن شیخ شجاع را بحکومت بیرجان
باقلعه وتوابع سرافراز گردانید وبهلوان مهذب خراسانی را که از امراء شاه شجاع بود
ومدتی از قبل او وبعد از وفات او از قبل پسرش سلطان زین العابدین حکومت ابرقوه
کرده بود واز عهده آن کار نیکو تعیشی نموده بر قرار ضبط ولایت انجا باز داشت ودران
حال شاه منصور برادر کوچک شاه یحیی حاکم تستر بود وسلطان زین العابدین بسر شاه
شجاع از بیم توجه عساکر گردون مآثر از شیراز گریخته وبتستر رفته وشاه منصور اورا
گرفته ودربند کرده وچون حضرت صاحب قران درفرمان خطوط تاکید نیروان از ایران
بتوران معاودت نمود از سنه تسعین وسبعمایه که تاریخ آن قضیه بود تا سنه

خمس وتسعین که صاحب قران کامکار از مازندران باز متوجه فارس وعراق شد میان ال مظفر
بسی وقایع دست داد ومضمون بیت کفل کردکردند کوران دشت ، کمر شیراز ان کور که دور گشت
کوزنان بیازی برانگیخته اند ، مهربان صاحبدل مگر خفته اند بظهور پیوست از انجمله سلطان
زین العابدین که در قلعه کریکرد که بحصار فرسنج تستر واقعست در بند بود بمعاونت احمد شاه
ترمتاشی ومحمد شاه خویش او را بند خلاص یافته متوجه ورود جرد شدند پشتن بلک غرالدین
کریت وباتفاق باصفهان رفتند وچون سرداران اصفهان میل بجانب او داشتند سلطان
محمد نتوانست استاد وبقلعه درآمد وبعد از یک ماه باتفاق محمد قورچی که قلعه بدست او بود
متوجه یزد شدند ومملکت اصفهان بجوزه تسخیر وتصرف سلطان زین العابدین درآمد
ودر خلال این احوال شاه منصور از تستر لشکر کشید وبدر شیراز آمد وجماعتی از سادات
شیراز که در اندرون شهر بودند باتفاق اتباع واشیاع خود دروازه سلم باز کردند و
اورا بشهر درآوردند وشاه یحیی در ایوان شاه شجاعی نشسته بود تا او نیک نزدیک رسید بعد
ازان سوار شد واز دروازه سعادت بیرون رفت وروبنیردنها دو شاه منصور بیامد
ودر ایوان نزول کرد واصلا متعرض برادر نشد وکس بنگاهبانی او نگماشت وچون
سلطنت شیراز ببر شاه منصور قرار گرفت لشکر کشید وقلعه ده پید وقلعه سرمق را حصار
مردست فتح کرد وبدر ابرقوه رفت ودران وقت والی آنجا پهلوان مهذب بود شاه
منصور بمحاصره مشغول نشد وبیزد مراجعت نمود وسلطان زین العابدین در اصفهان
لشکری ترتیب داد وبتصور انکه پیشتر امراء شاه منصور مربی تربیت شاه شجاع بدر او
بودند وشاید که رعایت حقوق واجب دانسته بجانب او میل نمایند متوجه شیراز شد وشاه
منصور بسپاه خود از شیراز عازم مدافعه ومقابله ایشان گشت وبیای قلعه اصطهبانات
بهم نزدیک رسیدند اتفاق افتاد وصورتی که سلطان زین العابدین بملک تمنی
بر لوح خیال نگاشته بود برحسب دلخواه رو نمود ولشکر شاه منصور خود را بر آب
زده بگذشتند وخیمک در انداخته بسپاه او در آویختند واو را بشکستند واو نهزمت یافته باصفهان
بازگشت وپهلوان مهذب از بیم ابتلاء شاه منصور با شاه یحیی [illegible] مصاف

و مصافات در انداخت و در زمانی که شاه یحیی بکوهپستان نیرد که از سرحد آن تا بر قوه
یکروزه راهست رفته بود پهلوان مهذب بقدم مطاوعت و انقیاد پیش او رفت و بعد از
عهد و پیمان او را با بر قوه دعوت نمود و بشهر در آورده در اندرون قلعه تعبری که از برای
خود برداخته و برافراخته فرود آورد و شاه یحیی بعد از استیلا بر شهر و قلعه باغواء جمعی
ملازمان مفسد متمرکب بنقض عهد شد و پهلوان مهذب را گرفته بند کرد و بقلعه ملوسس
از قلاع حدود و نیز دست فرستاد و او را در انجا بامر شاه یحیی بقتل آوردند و شاه یحیی
ابر قوه ضبط کرده با میر محمد قورچی که یکی از امرای او بود سپرد و بنیرد و معاودت نمود و
شاه منصور چون از لشکر بدر ابر قوه آورد و شهر بگرفت و بحماشته شاه یحیی بقلعه نیاه
بزده متحصن شد و شاه منصور جماعتی از مردم خود را با بر قوه بنشاند و با معظم سپاه
روی بکین بجانب نیرد آورد و چون شاه یحیی از این حال آگاه گشت کس پیش بحماشته
خود امیر محمد قورچی فرستاد که قلعه بسپارد بشرط انکه مردم شاه منصور بولایت
نیرد در نیایند شاه منصور از راه باز گشت و قلعه تسلیم او کردند و بعد از ضبط شهر و قلعه
متوجه اصفهان شد و غله انجا را خورانیده و خرابی چند کرده بشیراز باز آمد و سال دیگر لشکر
بدر اصفهان برد و همان طریق سپرد و باز گردید و چون سلطان زین العابدین از پیدا
آن دشمن مسلط بتنگ آمد استغاثت بمجموع اقربا و خویشان برده استعانت طلبید
و از اشارت شعر من استعان بغیر الله فی طلب ، فان ناصره عجز و خذلان
غافل ماند سلطان احمد از کرمان و سلطان ابو اسحق از سیرجان با لشکرهای ایراسته
بعزم معاونت او روان شدند و شاه یحیی نیز بزبان فریب و عده داد از نیرد بیرون نشست
اما با ایشان نه پیوست و دیگر مظفریان جمع شده با تفاق فصل زمستان روی انتقام
بشیراز نهادند و در بعضی ولایات تنجفیص کریال خرابی بسیار کردند و شاه منصور
سپاه خود را مرتب داشته از شهر بیرون آمد و ایشان از کریال میل بجانب کمیسرکردند
و چون شاه منصور این خبر بشنید متوجه ایشان گشت و در جلگای فسا بموضع جروز
بجنگ واقع شدند و شاه منصور بر وفق اسم خود مظفر آمد و همای نصرت سایه بر او فکنده

غالب گشت و ایشان هزیمت یافته متفرق شدند و هریک بجای خود باز گشتند و چون بهار
شد شاه منصور لشکر بدر اصفهان کشید و چون بظاهر شهر نزول کرد خواجه عضد
الدین صاعدی در مال امیر لرستان بود او را طلب داشت و همین که او بقتل شاه منصور
رسید اصفهانیان شهر بسپردند و سلطان زین العابدین بکرخیت و در نواحی ری میان
ورامین و شهریار جوکار او را بگرفت و پیش منصور فرستاد و او بمثل یکی خافلی ذمامردی
مردمک دیدهٔ آن نکبت رسیده را از دیدن باز داشت و از اشارت فرمود که من لا
یرحم لا یرحم هیچ حساب برنداشت و بعد ازان دو نوبت بشکر بدر یزد کشید
در نوبت دوم والدهٔ شاه یحیی که با او همین نسبت داشت از بهر این مصالحت فرزندان
از حصار یزد بیرون آمد و پسر را نصیحت کرد که چون برادر بزرگت باد و پسر بجرد یزد
ساخته و فارس و عراق را بتو گذاشته اگر با او نیز درین مضایقه کنی محل ملامت و جای
سرزنش باشد و او را الزام کرد که از در یزد بزحمت و بشیراز معاودت نمود و درین
مدت جهار پنج سال میان منظفریان جنابذ شیمهٔ ایشان بود که پیوسته قصد یکدیگر
کردندی چند واقعه دیگر دست داد بیت نهادند شمشیر در یکدگر
شد اشفتهٔ آن مملکت سر بسر شده تنگ از ایشان دل بسلطنت که ده بادشا بود یک مملکت
لیکن چون غرض اصلی نه تحقیق تاریخ ایشانست تعرضی بذکر تفصیل آن نرفت القصه
دران وقت که حضرت صاحب قران در ظاهر تستر قبلهٔ بارگاه خلافت پناه باوج مهر
برافراخته بود شیراز و اصفهان و ابرقوه شاه منصور داشت و خود در شیراز بود و یزد
ازان شاه یحیی بود و خود باد و پسر در انجا بودند و سلطان احمد در کرمان بحکومت
مشغول بود و سلطان ابو اسحق در سیرجان کفتار در نهضت حضرت صاحب قران
سراپرده از بجانب شیراز چون امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد از طرف
در بند ناشی خاتون مظفر و منصور مراجعت نموده در ظاهر تستر بمعسکر همایون پیوستند
صاحب قران گیتی ستان سونجک بهادر را بجونیره فرستاد و بطلب امیرزاده عمر شیخ
و خواجه مسعود سبزواری را که خواهرزادهٔ علی مؤید سربدار بود بحکومت

و لشکر بسیر واگذاشته با او بود پیش او باز داشت و باز از لشکر ایلغار کرده در روز دوشنبه
بیست و پنجم ربیع الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمایه موافق تخاقویل بسعادت و اقبال
متوجه شیراز شد و امیرزاده عمر شیخ که او را طلب کرده بود و او جویره و حوالی و نواحی آنرا
ضبط نموده بود و پیشکشها مرتب داشته و متوجه کس فرستاد که ما بصوب شیراز روان شدیم
می باید که اغرق را سر کرده از عقب بیائی و در شیراز ملحق شوی و حضرت صاحب قران روز
چهارشنبه بیست و هفتم از آب دوو انکه بگذشت و جمعه بیست و نهم بآب شور رودخان کنده
رسیده فرود آمد و روز شنبه غره جمادی الاول در راهرمز نزول فرمود و آنجا یک پیر احمد
که حاکم آنجا بود با پیشکش و هدایا در بن محل بدرگاه عالم پناه آمد و بوسیله امیر اشرف
بساط بوس دریافت و نوازش یافته پیشکش گذرانید و بطوغ کردار ملازم موکب فیروزی شعار
گشت و حضرت صاحب قران پیشین همان روز بسعادت سوار شد و از آب راهرمز عبور
فرموده فرود آمد و روز یکشنبه بآب میرسیده نزول نمود و روز دوشنبه از جایزان ایوار
کرده صحرای زهره مخیم نزول ساخت و روز سه شنبه از کردستان و آب ارغوان گذشته
بهبهان معسکر نصرت اشیان گشت و روز چهارشنبه از آب شیرین عبور نموده در صحرای
شتر نزول فرمود و روز پنجشنبه از کجه هوس گذشته در سرآب خان پدک فرود آمد و
از آنجا روز آدینه دیه جولاهه از میامن نزولش رشک شهرهای جهان شد و روز شنبه از پای
کوه آب شعب عبور نموده بمال امیر شول نزول فرمود و روز یکشنبه از آب خادوان گذشته
و استغفار قلعه سفید کرده در صحرا نو بنجان فرمود آمد و روز شنبه دهم لشکرها را راست
و از نو بنجان روان گشته بپای قلعه آمد و سعادت نامی شتاوت فرجام از قبل شاه
منصور کوتوال آن قلعه عدیم المثال بود بیت ذری بود کش خواندندی سپند
بدان در بدانیانرا امید عجب گونه گوئی خدا آفرید که مانند آن کس بگیتی ندید
رهش شد دلفروز زتگ تا فراز جو زلف بتان پیچ پیچ و دراز بران سر که از ابر بالاترست
یکی دشت هموار بنهاورست زیک فرسخ افزون بطول و بعرض زمین دگر بر فلک کن تو فرض
بهر سو روان چشمه چون شکوار درختان پر میوه و کشت زار شکاری نیاید حد ران بهن دشت

شده یا جدی وحمل کاه گشت، سران بر سرشش خانها ساخته، بسی مسکین حرفه پرداخته،
نیابد کز مذاز عزیق وحریق، نه از نقب و عراده منجنیق، امید سلاطین گیتی پسان،
گسسته بکلی ز تسخیران، وحقیقت انکه تسخیر آن قلعه از روی اندیشه وقیاس از حیز
امکان بیرون است چه کوهیست از تمام کوههای آن ولایت بلند تر وانواع حیل که در فتح
قلاع وگشودن حصار متصور است چون نقب زدن وملحور ساختن ومنجنیق افراختن
نسبت با آن قارہ بارہ سمہ سہباو بدرست وراهش بختیی است که هر کجا سه کس بایستد
جهانی مردم را از برآمدن منع توانند کرد وباوجود این جهت زیادتی استحکام بسی مواضع
بسنگ وگچ دانگ استوار کرده اند وچون محصول مزارعش بقوت مجانفطان بوفا نمی نماید
وکلهٔ شکاری ورمه گوسفند در صحرایش میچرد یا از تمادی مدت محاصره اش اندیشه نیست
برانکس که وارد در انجا نشست، نیابد کسی از ره جاره دست، از سوی زمین ایمنست از خلل
کمتر از آسمان تیغ بارد اجل، پس اگر سعادت تمندی بمدت دور روز حصن قلعه را بقهر وغلبه
بگشاید عجلای عالم را تعین کرد که دولت آن صاحب تایید سری تواند بود والی نه محرد
شوکت دبادشاهی واثار فتحهای نامدارش جلوه گاه کمال قدرت پروردگار باید دانست
نه همین کوششش بهادران تیغ گذار وجوششش غلبهٔ اعوان وانصار بیت

جنین کاری نباشد جز خدایی، که هست افزون ز طور بادشاهی، وصورت قضیه انکه حضرت
صاحب قرانی چون بپای قلعه سپند رسید با معدودی از خواص ببالای کوه برآمد
بدروازه نزدیک شد عساکر گردون مانتر از جیب درست سورن انداختند واز بس غریو
که از نعرهٔ دلاوران وخروش کوره ونقاره وکوس برآمد بیت

کوه از نهیب انکه مکرصور محشرست، بیم آن بود که بیاد نیستگار یلی نسغا بر رود وبسیط زمین
سمت قاعا صفصفا لاتری فیها عوجا ولا امتی گیرد شامیانه دیار گاه کردون اشتباه
بر بالای کوهی که تعلقه پیوسته بود باوج سپهر برافراشتند وصاحب قران کامکار
بسعادت واقبال نزول فرمود وفرمان داد تا عساکر گردون مانتر یلی توقف روی
جلادت بتسخیر قلعه نموده بآن کوه برآیند برحسب فرموده چون مورملخ در جوشش آمدند

واز اطراف جوانب پیاده وسوار متوجه حصار گشتند امیرزاده محمد سلطان از دست راست
بتفنگ انداخت وامیرزاده پیر محمد نیز شکریانرا برنبرد اغراکرده رایت محاربه وقتال برافراخت
وامیرزاده شاه رخ از جوانغار بسپاهی ارشته ببای قلعه شتافت ومردم خودرا پیاده
ساخته آتش پیکار بنوعی برافروخت که تیغ بهرام در طبقه پنجم حصار نیلی جون آهن در
کوره حداد آن تبافت وسایر امراوشکریانرا هریک انجای خود درحرکت آمده باز زهره
شیر وخشم پلنگ آهنگ خبگ نمودند بیت زبس جوشش وکوشش آن سپاه
بلرزید مهر ونهان گشت ماه عقاب دلاور بنچکند پر بدرید خبگ ودل شیر نر دلاوران صف
شکن وشیر شکاران پیل افکن خواستند که همانروز بکمرها بالا برایند وقلعه راتسخر نمایند
وجون شبهنگام دررسید هرکس درمقام خود قرار گرفتند روز دیگر جون خسرو سیارگان
ازنشیب تحت الارض بیالای حصار فیروزه کار فلک برآمد واز سطوت شکوهش کروه
انجم گبر قلعه کوه پستون کردون رایت استبداد برافراخته بودند فرو ریختند بیت
دگر بر فرق جرخ سر کشیده نهادند این کلاه زر کشیده برحسب فرمان قضا جریان شاه
زادگان وامرا وسایر بهادران نبرد آزما آماده کشته کمرکین دربستند واز صدای کوس
که بحر غریو سور دل کوه راشکافته خبگ درپیوستند از شست وخبگ مخالفان حصاری
تیر وسنگ جون باران بهاری بارید ن گرفت وموافقان دولت جان شیرین فدای
کار خسرو کرده فرمان دوار بکوه دویدن آغاز نهادند ناگاه از نوکران شیخ محمد ایکو تمور
اقبوغا نامی از محض دولت صاحبقران بجای که اصلا متصور نبود که هیچ آفریده ازانجا
تواند برآمد بالا رفت وصلوات فرستاد بیت برآمد ببالا جو پران عقاب
خروشان جو رعد از فراز سحاب که صاحبقران باد فیروز کرید اندیشه اوزار وخونین جگر
واز سر تهور وپیر دلی خردش برآورده ببسپر بازی مشغول شد اهل قلعه را ازنشا نده
انحال که در ضمیر ایشان نگشته بود دست دل شکست وزور ازوی جسارت برفت
واز غایت دهشت وسراسیمکی دست از خبگ بازداشتند لشکریان امیرزاده محمد سلطان
ازراه دراده ببالا رفتند وتوقها را باوج نصرت وفیروزی برافراختند ودشمنانرا

منصور گردانیده قلعه را مسخر ساختند هر که در آنجا بود از لشکری و رعیتی از کهنه و رهائی خواستند
و محمد آزاد و مهتر سعادت کوتوال را گرفته پیش حضرت صاحب قران آورده تیغ کین را بخون
او رنگین ساخت بیت هر کس که کشد ز خدمتش سر * جز تیغ سزای او نباشد
کار آنرا که خدای بر گزیند * جز بند گیش نیکو نباشد * و زین العابدین که شاه منصور او را امیل
گشیده بود و در آنجا محبوس داشته بپایه سریر خلافت مصیر آورده دعا طلعت
بادشاهانه او را نوازش فرمود و بخلعت خاص اختصاص بخشید و بتسلی خاطر شکسته او
او را فرموده که بعنایت الهی من داد تو از نا منصور بستانم و جزای فعل بد او را رسانم
و عورات که لشکریان نصرت ایات در قلعه اسیر کرده بودند همه را آزاد فرموده بخاست
بخشید و ملک محمد او بهی را بکوتوالی قلعه باز داشت و بسعادت و اقبال مراجعت
نموده آخر روز سه شنبه یازدهم بهمان فرود آمد و اقبوغا را که پیشتر از همه بر بالای
قلعه بر آمده بود عنایت فرمود و از نقد و اقمشه و خیمه و دفتر و اسپ و اشتر و اسیر خدا
اسباب تجمل ارزانی داشت که روز سابق یک اسپه بود و روز دیگر از حالی خود منتجب
مانده زبان و قلمش بزمزمه مصراع این که می بینم به بیداریست یارب یا بخواب
ترنم می نمود و چون سپیده صبح چهار شنبه بدمید صاحب قران کیتی ستان بمبارکی
و طالع سعد روان شد و از دره بوان بر آمده بتیرمردان نزول فرمود و روز پنجشنبه
از آنجا نهضت نموده در صرجن فرود آمد و با مداد جمعه چهاردهم جمادی الاول موافق
توق پل کحویم رسید و درین حدود هر چند از احوال شاه منصور استعسار میرفت
بسامع علیه میرسانیدند که بای سبک دارد و موقوف یک خبر تحقیق است که روی
بکدام سو آرد و در واقع که معقول این بود چه قطره آبادیهای زهار برابری کردن و صعوه
را با شاهباز در هوای معارضه پرواز نمودن از مقتضای عقل که کشاینده بند شک
و نماینده راه یقین است بعید می نماید بیت بخونیز خود ترک تازی کند
جو کنجشک بابا زبازی کند * گفتار در جنگ کردن حضرت صاحب قران با شاه منصور
و کشته شدن شاه منصور چون حضرت صاحب قران از قضیه شاه منصور خیالی جذان

بر نمیدات در همانروز از آن مقدار سپاه که حاضر بودند دو قول ترتیب فرمود یکی را مستعد ساخت
فتح آیه گردانیدند و آن دیگر نامزد امیرزاده محمد سلطان فرمود و در قبل دست راست امیرزاده
پیر محمد جهانگیر را بداشت و تمور خواجه اقبوغا را بر اول او گردانید و قول امیرزاده محمد سلطان
در دست چپ بایستاد و در قبل او شیخ تمور بهادر مقرر فرمود و امیرزاده شاهرخ را طوغ
کردار ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و امیر عثمان عباس را بقراولی از پیش روانه
گردانیدند و با سایر عساکر گردون مآثر مرتب و آراسته روی سعادت بشیراز آورد و امیر عثمان
چون قراول دشمن را در سر باغات بدید در مغاکی پنهان شدند تا ایشان بگذشتند و با حاجی
تموز و طوس و تموک و موبی و قرا محمد و بهرام یسوری از کمین گاه بیرون آمده در پی قراول دشمن
کردند و بهرام بهادر با تیغ خون آشام در عقب ایشان تاخته برسید و زان یکی را قلم کرده
بگرفت و بحضرت صاحبقران رسانیدند حضرت از هر کیفیت وضع شاه منصور و حرکت
لشکرش استفسار نموده در فرمان تایید پیرو ورد کار بر اندوجون قریب یک فرسنگ برمتند
لشکر دشمن در باغستان شهر قریب سه چار هزار سوار پیدا شد مجموع زره و بکمر تکمل
بوشیده و تمام جهان گجیم انداخته و علمها برافراخته بیت همه بحمانکش و رزم آزمای و نیزه انداز
همه مبارز و اهن گذار و جوشن در همه فکنده تن اندر مغاکهای هلاک همه نهاده دل اندر نشا
و شاه منصور شمشیر کین کشیده چون شیر خشمناک نیی باک می آمد هر چند خرد صواب
اندیش بهزار زبان با و امیر ساند که بیت بترس از چه شیری ز شیر افگنان
دلیری مکن با دلیر افگنان کوزن جوان گرچه باشد دلیر عنان به که برتابد از نره شیر
بسر نیچه آهنیت منماز که نیروی دهرست آهن گداز مشو غره گر زور بازوت هست
که بسیار دستست بالادیی دست لیکن بحکم اذا جاء القضا عمی البصر سابقه بکتب زرقه و اجله برده
غرور بدیده بصیرت او فرو گذاشت و در گودیا تیله وقت نماز جمعه بر قلب سپاه نهراسوار
ترک بر جاشجوی کشور گشای حمله کرد و قوشونها برهم زده صف سپاه بشکافت و
بگوتلهای که در عقب لشکر باز داشته بودند رسید بیت وز انجا غنا نرا بنزم بزد پیچید و رخ
سوی ناورد کرد انگویم که مانند مزاژدها چو دیوی که از بند گردد رها نه اندیشه جان و نه فکر سر

حضرت صاحب قرانی با بقیی از خواص ایستاده نظاره جلادت آن پهلوان میکرد و
شاه منصور بجانب انحضرت حمله آورد و صاحب قران کامکار خواست که بقرب نیزه سندان
گذارد و مارا از روزگار او برآورد بولاد جوره که تیره انحضرت داشت از صدمه خبک هزیمت
نموده بود و نیزه برده صاحب قران سعادت یار با انگ پیش اوده با نزده گز پیش نمانده
بودند توکل بر خظ و تایید پروردگار کرده بای ثبات و قرار استوار داشت و اصلا از
جای خود نجنبید تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر بخود نخسته انحضرت رسانید و
از خظ الهی که در همه حال حارس و نگهبان آن موید صاحب قران بود هیچ ضرری
بوجود مبارک او نرسید و چون کوه راسخ بر جای خود متمکن و ثابت ایستاده چکونه
تیغ بار و ضاع همایون راه نیافت عادل اقتاجی بر بالای انحضرت سپر گرفت و قماری
پیشدل پیش آمده کوششهای مردانه نمود و دستش بزخم شمشیر از کار باز ماند بیت
زکرد سپاه اسمان بست میغ همه کرز بارید و بولاد و تیغ و محمود شاه و توکل با درجی
دامان شاه و محمد آزاد در میان سپاه دشمن در آمده آثار جلادت و دلاوری بظهور
رسانیدند و شاه منصور از انجا بطرف قول حمله برد و امیرزاده محمد سلطان لشکر
دست راست مخالف را براند بیت همه میمنه شد جو دریای خون درفش سوران ایران نکون
و بیشتر بهادر و دیکر امراکه ملازم او بودند دزبی دشمن کرده برفتند و امیرزاده پیر محمد
جهانکیر لشکر دست چپ یاغی را در هم شکست بیت دران میسره هیچ رزم آزمای
زکردان ایران نینغشود بای بیکباره از هم فرو ریخته هرانکو نشد کشته بکریخته
و امیرزاده شاهرخ به نیروی دولت در ای فرخ ایستاده چون شیر غران و هزبر دران
خبک میکرد و جماعتی از عساکر کردون مآثر که کریخته بودند باز کشته نزد او جمع می
شدند و جلال حمید و پرم صوفی بسر یوسف صوفی و بسر آن غیاث الدین ترخان
و خواجه را پستین در پیش او و طایف شجاعت و جلادت بتقدیم می رسانیدند
و سپاه یاغی که در مقابله ایشان حمله می آورد همه را بزخم تیر باز می کردانیدند
و عبدل خواجه پراود و شیخ ایکو تمور نیز با ایشان اتفاق نموده مخالفان را راندند و توشون

الله ولد که بوقادار معروف بود و قوشون شیخ نورالدین پسر بوغا که با ایلک شهرت
داشت و قوشون بوی هزاره خاصه که ایشانرا قوچین گفتندی و قلب لشکری بودند
دیگر تاره جمع آمده علم برافراختند و قول راستند و مرتب ساختند و قوشون شیخ علی
ولالم قوچین و قوشون بهرام داد مردی داده از جای خود نجنبیدند و با دشمنان
در آویخته دست بردهای دلاورانه نمودند و امیرزاده شاهرخ با انک در سن هفده سالگی
بود بعون تایید الهی دشمنان را رانده سر منصور بحضرت صاحب قرانی آورد و زانو
زده سر دشمن بخاک افکنده بتهنیت و فیروزی اقامت نمود و زبان بشاشت بدعا
بر گشود که بیت سر دشمنان تو استغفرالله که خود دشمنان ترا سپر نباشد
نثار سم مرکب بود اگرچه نثاری ازین بی بهاتر نباشد و چون منصور مغرور مقهور
شکسته گشته نماند بیت بآن زر که زد سوای نماند و زان سرکشان نامداری نماند بیت
برفتند از ایرانیان هرکه زیست بران زندگی بر بباید گریست صاحب قران کامکار
نصرت هم عنان و ظفر در رکاب ببالای بشته برآمد و شاه زادگان و نوینان را
کنار گرفته شکر و سپاس باری عز و علا بادا رسانیدند امرا و ارکان دولت برسم
تهنیت الجا مشی کرده گفتند بیت زمان تا زمان از سپهر بلند بفتح و ظفر باش فیروزمند
بلند اختر تو علم افروخته زوال اختر دشمنت سوخته و بقاعده و عادت مغول
سر رودی گفتند و زانو زده کاسه داشتند درین اثنا از دشمنان قوشونی دیگر آراسته
و مکمل از عقب پیدا شد و چون آب آتش رو بجنگ نهادند حضرت صاحب قران و امیرزاده شاه
شاهرخ سورن انداختند رو بایشان آورده بیت زآواز گردان بلرزید گوید
زمین آمد از نعل اسپان ستوه و دشمنان از هیبت و صلابت راه گریز پیش گرفته
و رنگ از بیم زرد و روی از نکبت سیاه خود را بطرف کوه قلاته سخ انداختند صاحب
قران ظفر قرین جندی از امرا و لشکر بازاد عقب ایشان نبکا مشی روان فرمود و
مخالفان بکلی مخذول و منکوب کشته از ایشان دگر اثری ظاهر نشد بیت
میان دو کوه از بر راه دشت از خون و کشته نمیشد گذشت جهانی بر انگشته در خاک و خون

یکی پسر و دیگری پسر زکون، فراوان از ایرانیان کشته شد، بسی سرکش از خیک سر کشته شد
صاحب قران گیتی ستان منظفر و کامران در ونیکان نزول فرمود و روز دیگر چون منوچهر
رخشنده جرمهر بغرم فتح کشور سپهر بیخ زنگار اضاءت شعار از دروازه افق بر افراخت
صاحب قران کردون اقتدار بسعادت اقبال عازم دار الملک شده دروازه سلم را مرکز
رایت نصرت اثار ساخت و سپاه ظفر پناه در اطراف و جوانب شهر فرود آمدند فرمان
لازم الاتباع نفاذ پیوست تا بغیر از دروازه سلم هشت دروازه دیگر را ببستند و جمعی
از ارکان دولت بشهر در آمدند و از مجموع کلویان و کلانتران محالات مجلکها باز ستده
تمام خزاین و اموال و اقمشه و امتعه و اسب و استر منصور و اتباع و اشیاء او جمع کردند
و از شهر بیرون آورده بعرض همایون رسانیدند بخشش بادشاهانه مجموع آنرا بر امرا
قسمت فرمود و مال امان حواله رفته بحصول پیوست و امیرزاده محمد سلطان را بجانب اصفهان
روان گردانیدند که آن مملکت را ضبط و نسق نموده مال امانی بستاند و منشان نیابت
شعار صورت تزاوف و تواتر فیض فضل پروردگار که پیوسته بروز کار همایون
آثار واصل و متواصل میگشت ببلیغ ترعبارتی و بدیع ترسفارتی در سلک تحریر کشیده
فتح نامها بسمرقند و دیگر ممالک ارسال نمودند بیت
دبیر سخن گستر چیره دست
نشست و ظفر نامها نقش بست، بهر کشوری کشت قاصد روان، برآوازه فتح نوشد جهان
و امیرزاده عمر شیخ که در عقب مانده بود بر حسب فرمان قضا جریان اغرق را سر کرده می آمد
، بهر جا که ممتردان و مفسدان لر و شول و کرد می رسید غارت میکرد و دد چیز ضبط می آورد
و چون از نو نجان گذشته بکارزون رسید از حضرت صاحب قران فرمان آمد که
همانجا توقف کرده آن نواحی را ضبط نماید امر عالی را امتثال نموده نهبق و یاساسی
آن مواضع مشغول شد و بعد از چند روز بیرایغ لازم الاتباع بصدور پیوست که عازم
پایه سریر اعلی گردد و بموجب فرموده توجه نموده در شیراز بشرف بساط بوس استسعاد یافت
و چون آل مظفر بجای دیگر نتوانستند رفت بیت
وانکس که جهان ازان او شد،
از مملکتش کجا گریزند، بضرورت روی اطاعت بدرگاه عالم پناه آوردند شاه یحیی

وفرزندان ازنیرد و سلطان احمد از کرمان بآستانه سلطنت اشتیان شتافتند و هریک
بقدر استطاعت پیشکش بسیار از جواهر و نفایس و اسب و استر و خیمه و خرگاه بمحل عرض
رسانیدند و سلطان مهدی بسر شاه شجاع و سلطان غضنفر بسر شاه منصور خود در
شیراز بودند حضرت صاحبقران گیتی ستان باشاه زادگان فریدون قدر جمشید
مکان و عظما و امرا و نوینیان کامکار و کامران در باغ میدان مدت یکماه بزم عشرت
آراسته بعیش و طرب گذرانیدند بیت خروش ارغنون و نغمه چنگ رسانیده بگوش زهره آهنگ
شراب لعل گون در ساغر زر بدست ساقیان ماه پیکر و سلطان ابو اسحق بنیره شاه
شجاع نیز از سیرجان رسیده غرلباطبوس و رقابت پیشکش کشید و حضرت صاحبقران
سایه التفات بر ضبط امور مملکت و نسق اسباب جمعیت و رفاهیت رعیت انداخته در رفع
رسوم جور و اعتساف و نصب الویه عدالت و انصاف آنچه از مزاحم خبان بادشاهی داد و
سنز و تقدیم رسانید بیت لطفش بکرم چاره بیچاره کند عدلش ستم از زمانه آواره کند
در موسم عدل او صبا را نبود آن یاره که پیراهن گل پاره کند و مملکت فارس را که واسطه
عقد ممالکست و در حساب بلاد و امصار بمثابت فذالک نامزد فرزند ارجمند امیرزاده
عمر شیخ فرمود و شاهزاده بترتیب اسباب جشن قیام نموده آنحضرت را طوی داد و زانو
زده پیشکشها کشید و انواع خدمات پسندیده بجای آورد و کفار و کرنفتن آل مظفر و تفویض ممالک
ایشان بکماشتگان سعادت نشان جون اولاد و اسباط محمد مظفر از مدتی باز دران
ممالک تسلطها یافته بودند و هریک در شهری و قصبه لوای سلطنت باستقلال برافراشته
داعیه آن داشت که سکه و خطبه بنام او باشد و با وجود قرابت نزدیک اقارب جون عقارب
نیش زهرالود قهر تیز کرده پیوسته قصد خون و مال یکدگر داشتند و در خرابی مواضع یکدیگر
هیچ دقیقه فرو نمیگذاشتند و هرکه از ایشان بر یکی از خویشان دست مییافت اگر
خویش میبخشید البته میل می کشید و پسر با پدر و پدر با پسر همین طریق می ورزیدند و در
واسط در زمان ایشان رعایای بیچاره همواره بدست خویش رنج و عنا و لگدکوب هر کونه
محنت و بلا بودند درین وقت که مرحمت صاحبقرانی سایه اهتمام بر انتظام امور آن

ممالک انداخته بود علما و مشایخ و اهالی فارس و عراق صورت حال و متاع افعال آن طایفه
بعرض رسانیدند محصل درخواست انکه نواب کامکار متعالید حل و عقد ان دیار و کربار بدست
اقتدار و اختیار ایشان باز نگذارند که مسلمانان در مشقت و پریشانی می افتند و مال
مملکت بجز ابی و ویرانی می گشت بنابرین روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الاخر حکم
جهانمطاع بگرفتن ایشان صدور یافت و همه را بند کرده قتلهای ایشانرا بقرار رسیدند
و برحسب فرمان امیر عثمان کس فرستاد و اموال و ذخایر سلطان احمد که در کرمان بود
بیاورد و حضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ را بجهت ضبط مملکت فارس و ولایت
اهالی ان دیار در شیراز باز داشت و امیر پردی بیک سارو غا و امیرزاده عمر موید و امیرزاده
زیرک جاکو و سونجک بهادر با فوجی از لشکر پیش او بتوسّعال سالیانه بگذاشت و از امرای
خاصهٔ شاهزاده بیان تمور بسر بیکجک جته و توکل بن هندو و قرقر او ملش ایردی و دولت
خواجه و غیرهم ملازم بودند و ایدکو بسر غیاث الدین بر لاس را بحکومت کرمان فرستاد و
غیاث الدین مذکور برادر بزرگ امیر جاکو بود و داروغگی یزد را به تموک قوچین که برادر
کیکچی نویین بود رجوع نمود و لالم قوربجی را بداروغگی ابرقوه نامزد فرمود و جمعی را بمحافظت
قلعهٔ سیرجان روان گردانیده چه دران قلعه از تمامت تمکان سلطان ابو اسحق بنیره شاه
شجاع غلامی کودرزنام کوتوال بود و چون آن حصن بیت وزی بود با آسمان هم نورد
نه کسی نام او در نبرد تو دانی که بر تارک مهر و میغ نشاید زدن نیزه و تیر و تیغ بگلمک
عزم نقش بنداری بر لوح خیال محال نگاشت و دران بالا یاغی شده رایت عصیان
برافراشت و بسر آن شاه شجاع سلطان شبلی که بدرش میل کشیده بود و زین العابدین
که انجام جور شاه منصور همان تیلخی خشیده بود هر دو را بسمرقند فرستاد و از بهر یک
اقطاع مقرر فرمود و ایشان باقی عمر در سایهٔ مرحمت انحضرت روزگار بر فاهیت
گذرانیدند مصراع بسا بطیغه که در ضمن نامراد بهانه و تمام هنروران از محترف
و پیشه وران ممالک فارس و عراق را خانه کوچ بسمرقند نقل کردند و مراحم خسروانه
تا بیک پیر احمد را ملحوظ نظر التفات گردانیده ایالت و ولایت لرستان باو

ویرایع عالم مطاع به آل شمغای همایون کرامت فرمود و میر احمد از میامن مرحمت حضرت
صاحب قرانی با قریب دو هزار خانه دار از متعلقان و اتباع و اشیاع خود که شاه منصور
ایشان را غارتیده و کوچانیده بشیراز آورده بود بمقام اصلی باز گشت و بجای اباواجداد
خویش در مال امیر بحکومت مشغول شد گفتار در توجه رایت ظفر اشراق بصوب عراق
روز جمعه بیست و هفتم جمادی الآخر حضرت صاحب قران از شیراز نهضت فرموده بسعادت
و اقبال بجانب اصفهان روان شد و در عین عشرت و شادمانی کامران و شکارکنان
مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت بیت روان میراند یکران ظفر شاه
شکار فکن شکار افکن دران راه جهان خالی شد از صید جرنده نماند اندر هوا مرغ پرنده
و بعد از قطع دوازده منزل روز سه شنبه هشتم رجب قوم شه محل نزول همایون گشت و فرمان
واجب الاذعان بقتل آل مظفر جریان بذیرفت بزرگ و خرد ایشان را بیاساق رسانیدند
و دیگر ذکور ذریات آن دودمان که در نیرد و کرمان بودند و اوغان در همانجا کار ایشان
بساختند و آن ممالک را از ستیلا و تسلط ایشان بکلی به پرداختند و اراق اقبالشان
بارقام تملک امه قد خلت ارتسام پذیرفت و از فرجام احوال شان معهد و قه و تلک
الایام نداولها بین الناس و صوحی تمام دریافت بیت منه تا توانی دل اندر جهان
که نا پایدار است و نامهربان هران باره خشتی که بر منظر است سیر کیقبادی و اسکندر است
هران شاخ عرعر که در کشتی است نمودار ی از قد سیمین تنی است هران گل که در گلستانی بود
سمن عارض و لستانی بود بخر خون شاهان درین طشت نیست بخر خاک خوبان درین دشت نیست
و حضرت صاحب قران از انجا روان شده روز پنجشنبه دهم رجب باصفهان رسیده و غبار
موکب سعادت بارش سرمه دیده افتخار و استظهار اهالی آن دیار گشت امیرزاده محمد سلطان
بر سم استقبال قیام نموده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و انخضوت را طوی داد
و پیشکشهای بادشاهانه گشید و بصنوف خدمات شایسته چهره سعادت خود را برافروخت
صاحب قران گیتی ستان پنج روز در نقش جهان اصفهان توقف نموده روز سه شنبه
پانزدهم رجب از انجا بمارکی وطالع فرخنده نهضت فرمود و امیرزاده شاهرخ را رخصت

خواسته پیشتر براه ده علوی متوجه مهد اعلی سرای ملک خانم شد و رایت نصرت شعار
از صفهان دو شب درمیان کرده بحر بادقان رسید از انجا شب درمیان بقریه اهکوان
نزول فرمود و مردم انجا که فرقه از ملاحده بودند یاغی شده در نقبها تحصن جستند امر مطاع
صدور یافت تا عساکر گردون مآثر از بلندی جوی بریده از بیمی راه آب آوردند و در آن
نقبها انداختند تمام آن خاکساران باد پیمای از مم آب باتش و دوغ بپوستند و اموال
و اسباب ایشان بباد تاراج برفت و حضرت صاحب قران شب در همانجا بمعاودت
دکامرانی بگذرانید و صباح یکشنبه کوچ کرده بصحرای فراهان فرود آمد و روز دیگر که
شهسوار گیتی فیروزه یعنی آفتاب بجرکه افق شتافته رمه ثوابت و سیارگان
براند صاحب قران کردون اقتدار کوچ کوچ فرمان داد تا در صحرای فراهان شکار انداختند
لشکر سیاره حشر کران تا کران آن بیابان فروگرفته انواع حیوانات را از وحوش
و سباع براندند و روز دیگر چرکه بهم آمده بیت دران دشت شیران و شمن شکر
فکندند بس آهو و گور خر زخون شکاری زمین شد تمام جو دامان چرخ از شفق وقت شام
و حضرات اربعه آیات عصمت سمات سرای ملک خانم و تومان آغا و ازدحرمهای شاه
زادگان خانزاده و دیگر خواتین براغرق پیشی گرفته درین موضع بسعادت بساط بوس
فایز گشتند و بعد از اقامت تهنیت فتح و سلامت نثارها کردند و پیشکشها کشیدند
و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه از انجا کوچ کرده روان شد و در مرغزار نول
خرورد نزول فرمود و سه روز انجا توقف نموده روز شنبه بدولت و اقبال سوار
شد و روز دوشنبه هوای همدان از غبار موکب همایون عطر بیز گشت و دران مرغزار خرم و صحرای خوشتر از باغ ارم سراپرده عظمت و جلال محیط ها مون کشیده شد و
قبهٔ بارگاه عالم پناه باوج گردون برآمد و کران تا کران آن دشت محل خیمه و خرگاه
و سایه بان گشت بیت بپوشید خیمه همه دشت و کوه ، زاردو شده کوه و صحرا و پشته
و شب پنجشنبه دران یورت جنت مثال هلال خجسته فال شعبان مشاهده افتاد و
بهادر
امیرزاده میرانشاه اغرق را در راه گذاشته بپایه سریر اعلی شتافته شاه

وامیر شمس الدین عباس وحاجی محمود شاه واوج قراباد رکه دراغرق مانده بودند از
راه سلطانیه باشکر باردوی اعلی پیوسته بدولت زمین بوس استسعاد یافتند وامیر
زاده محمد سلطان که در اصفهان توقف نموده بود مال آن ولایت بتمام وکمال استحال
نموده بدرگاه خلافت پناه آمد ولب اقبال را از تقبیل توایم سیر جلالت صیر خندان
ساخت ومحذرات تبق سلطنت وکامکاری سرای ملک خانم وتومان آغا حضرت صاحب
قرانرا طوی دادند گفتار در تفویض فرمودن صاحب قران طغر بناه تخت همولا که
خانرا امیرزاده میرانشاه عاطفت بادشاهانه ممالک اوزبیجان وری ودربند باکو وشیر
وان وکیلانات باتوابع ومضافات تارودم نامزد امیرزاده میرانشاه فرمود وشاه
زاده جوانبخت آرتبغ نیر وسلطانیه ودیگر ولایات ساوری وپشکش آورده حضرت صاحب
قرانرا در همدان طوبهای بادشاهانه داد وپشکشهای ارجمند برون از وصف جون وجمد
بکشید وبزم عشرت از انتظام اسباب بهجت وحشمت درگرفته چند روز بعیش و
شادمانی ومسرت وکامرانی بگذرانیدند وصدای شدرغو وقبوز وبربط وتیغان زمزمه
بشارت علوشان ورفعت منزلت مکان سروران توران در ایوان قهرمان تخم
کشور آسمان انداخته ونوای مطربان مجلس انس بنغمات زیروالحان دلپذیر راه شکری
زهره را از نظر مهر سلطان سپهر انداخته بیت همه بزمکه شیره در شیره بود،
ازان حسن چشم فلک خیره بود، یکی همچو آتش یکی همچو آب، بگردید جام قمر با شراب،
وروز سه شنبه سیزدهم از انجا کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را بطرف قلاغی وشتاد
وشکار انداخته بمرغزار ایلیمه قرق نزول فرمود روز دیگر سپاه منظر لوا بر تمامی دشت
وصحرا محیط کشته انواع شکاری از کوزن وآهو وکور خر صید کردند وبموضع تومانتو
رسیده پنج روز در آنجا به نشستند وروز ششم چون رایت نهضت برافراختند باز
شکار انداختند وامراء دست راست ودست چپ مجموع بپسون معهود بجرکه رفتند
روز دیگر صحرا پیش برماق بافروگرفته صید فراوان افکندند وتمام آن دشت را
از خون شکاری لاله گون ساخته بمرغزار کل لوجه فرود آمدند وروز دیگر بموضع

دال پر درجهای کبنک فرود آمدند و ذران محل بر قندان کرده طوبهای مرتب خستند
و سازعشرت و شادمانی با نهک دولت و کامرانی بنواختند در روز شنبه از انجا
نهضت نموده و مقدار چهار فرسخ رفته نزول فرمودند امیرزاده میران شاه که پیشتر
رفته بود از صحرای قولاغی کس بنایه سیر اعلی فرستاد و عرضه داشت که سارق
محمد ترکمان در میان کوهستان نشسته است و کوچ و خشم خود را بکوههای محکم
برآورده و لشکر بسیار جمع کرده دم از مخالفت میزند کفتار در تاخت فرمودن
صاحب قران مظفر و احتشام سارق ترکمان را چون رای ممالک آرای بر خبر مذکور
احاطه یافت رایت کشورکشای در همان خطه دولت و تایید خدایی بیحون از راه قلعه سغناسون
روان گشت و از عقبه گذشته و دو شب در میان کرده صباح پنجشنبه بقولاغی رسید در
دشت جهانما و رامر فرمود تا تمام راهها و گریزگاهها مخالفان گرفته محافظت نمایند
و ایشان را حصاری بود که ان را چشمی میگفتند و دیگر دریای محکم از کوه داشتند
راههای آن بغایت دشوار و تنگ ترکمانان دران موضع متحصن شده راههای تنگ
گرفته بودند لشکر منصور پیش رفته خبک در پیوستند بیت
غریو کوس داده مرده را کوش ، دماغ زندگانرا برده از هوش ، صفیر تیر و جا گاه شمشیر
دریده مغز پیل و زهره شیر ، سنان بر سینها سرتیز کرده ، جهان را روز رستاخیز کرده
و بالای کوه برآمد رمهٔ بسیار و گوسفندان بی شمار فرود آوردند و برات خواجهٔ
کوکلتاش دران یزجاش کوششهای بهادرانه نمود و از معرکهای تنگ بکوه برآمده
خبک دلاورانه میکرد تا از شصت تقدیر تیری باو رسید و کمان حیاتش رازه بقا
بگسیخت و شیخ حاجی پسر قماری نیزه کوه برآمده جلادتهای مردانه نمود و زخم خورده
باز گردید و همان زخم در گذشت مصراع شیر مردان جان فدای نام نیکو میکنند
ترکمانان مغرور چون صدمهٔ لشکر منصور بشمهٔ مشاهده نمودند همان شب غرهٔ ماه
مبارک رمضان هرچه داشتند بگذاشتند و از کوه اورمان و عقبها گذشته روی
بگریز نهادند عساکر گردون مآثر در پی ایشان کوه بکوههای برآمدند و چهار بایان

بسیار از اسب و استر و شتر که سغند جمع آورده غنیمت گرفتند و شیخ تمور بهادر سپاه را
سر شده در عقب گریختگان بتعجیل هرچه تمام تر براندند و بایشان رسیده بسیاری را بقتل
آوردند بیت سپاهی چنانکه صاحب قران، جو بشتافتند از پی دشمنان،
رسیدند شمشیر ران بجنگ، بآن روز بر کشتگان پی درنگ، بکشتند از ایشان زاندازه بیش
دگر ماند از ایشان کسی بود ریش، و خسته جسته، چند ازان سرکشتگان که بجان خلاص یافتند
همه را از گریوه میسر بگذرانیدند و دران حدود حصاری دیگر بود که جماعت کیران پی درپی
در انجا جمع شده بودند حضرت صاحب قران بتسخیر و تخریب آن اشارت فرمود
پی خالی عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آنرا فروگرفته جنگ در انداختند و بهر نیروی
و دولت ابد پیوند مسخر ساختند و قلعه و اهل قلعه را تودهٔ خاک و فرسودهٔ هلاک گردانیدند
و صاحب قران ممالک ستان با تمام شاهزادگان بسعادت و سلامت باز گشته
در دشت قولاغی نزول فرمود و در روز یکشنبه دهم ماه رمضان بعزم مراجعت از انجا
نهضت نمود و شب درمیان کرده صباح دوشنبه در کنار آق سایی باغرق همایون
پیوست و دران نواحی بهرمنزلی یکدو روز توقف نموده تدبیر قلع و قمع مفسدان
مینمود و امیرزاده میران شاه را بمحاصرهٔ سارق تورغان فرستاده بود و اوج
قرارا بگرد و توابع آن از میامن اقبال پی انتقال حضرت صاحب قرانی هر دو قلعه را
مسخر کرده و ویران ساخته و مخالفان را کشته و برانداخته مظفر و منصور معاودت
نمودند و بمعسکر همایون لاحق شدند و درین ولا خانزاده ترتیب طوی سنکین
کرده بود صاحب قران سپهر اقتدار امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که متوجه
دربند گردستان شود و جماعت قطاع الطریق را که دران نواحی دست پی با کی
بایذاء مسلمانان برگشاده اند از بای درآرد و بکلی مستاصل گرداند شاهزاده
کامکار بامتثال امر مبادرت جسته بطوی نشتاد و پی توقف روی توجه براه نهاد
و خانزاده دران یورت حضرت صاحب قرانرا طوی بادشاهانه داد و آنحضرت
از انجا کوچ فرموده باق بلاق آمد و رمضان در انجا باقامت فرایض و سنن

قیام و قیام بطلب مرضیات مالک الملوک والاکرام بگذرانیدند و در یکشنبه غره همایون
فال شوال بعد از اداء فطر و دیگر صدقات از انواع احسان و انفضال باقامت نماز عید
قیام نمود و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم نور الدین عبد الرحمن اسفرائینی علیه الرحمة
والرضوان که از اکابر مشایخ روزگار بود از طرف بغداد از پیش سلطان احمد
جلایر برسم رسالت ببایه سریر خلافت مصیر آمد حضرت صاحب قران جهانبانی داب آن
موید گیتی ستان بود که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه فرو نگذاشتی مقدم
آن بزرگ دین را باعزاز تلقی فرمود و شیخ مشار الیه پیغام سلطان احمد بعرض
رسانید مشتمل بر انک کمر مطاوعت و خدمتکاری بر میان جان بسته ام اما از هیبت
شکوه انحضرت قوت احراز سعادت بساط بوس ندارم و اگر ببغداد نیاید مراد
مقاومت نیست و قصد محاربه و معارضه در خاطر نه و تقویتها و پیشکشها که با شیخ فرستاده
بود از جانوران مرکن و بارس شکار افکن و اسبان نامی بازینهای زر بمجلس عرض رسید
لیکن چون نعت اخلاص بالتزام سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود تحف و هدایا
ملحوظ نظر التفات و قبول نگشت و شیخ نور الدین را بجهت علم و تقوی اعزاز فرمود
خلعت خاص از ترکی و اسپ زرداده باز گردانیدند گفتار در توجه صاحب قران اسلام
ملاذ انجانب دار السلم بغداد حضرت صاحب قران چون رسول سلطان احمد جلایر
باز گردانید عزم توجه بغداد جزم کرد و فرمان شد که امیرزاده پیر محمد جهانگیر اغرق را سبز کرده
با حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مراجعت نمایند و سلطانیه
رفته آنجا توقف فرمایند و امر فرمود تا لشکر باز اجار رسانند که هر سری مرد از برای
گذشتن دو سناج ترتیب نمایند در روز جمعه سزدهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمایه موافق
توق ئیل بسعادت و اقبال سوار شد و در فرمان عون و تائید ذو الجلال عنان توجه
بصوب بغداد معطوف داشته بموضع یان یلاق فرود آمد بیت

زبس لشکر که بر جوشید از بنوه روان شد روی با مون کوه تا کوه
جو کوه آهنین از جای جنبید زمین گفتی که سر تا پای جنبید
و از انجا ایلاد شبگیر کرده و از کوه و بیابان گذشته

روز سیوم نعش مبارک بقراولی از لشکر پیش شد و شبگیر کرده واز عقبها گذشته بقوره
قورغان رسید وچون صبح بدمید باصد سوار از مردان کار محمد کمان را که حاکم ترکمانان
بود بگریزانید واز دلاتیش بدر کرد و لشکر که از عقب می آمدند ایل والوس
اوراکه در شهر زور بودند بنیاکندند و در انجا لشکر اختیار نموده و دیگر بار ایلغار
فرموده بسعادت روان شد و آن راهی بود بغایت باریک و عقبهای سخت و در راه
تنگ چنانچه مردم انجا بدشواری تردد می کردند حضرت صاحبقران در شب بمحفه عبور
فرمود و مشعلها برافروخته بسرعت هرچه تمامتر میرفت و عساکر گردون مآثر فوج فوج
در عقب او میافتادند چنانچه از مشعل آن شب منور شده، زمین آسمانی براختر شده،
بتخیل ازان راه تاریک و تنگ، گذر کرد صاحبقران بی درنگ، بزرگان لشکر بیشی بثبات او،
جهان آمده پاک در مشت او، بیمرفت لشکر کرده تاکرده، جو دریا بجوشید تا مون و کوه،
وچون رایت نصرت شعار بمزار بزرگوار شیخ ربانی ابراهیم یحیی قدس روحه العزیز
که بقبه ابراهیم لک مشهور است رسید از ساکنان انجا استفسار نمود که کبوتر بغداد روان
کرده اند ایشان گفتند بلی چون کردش لشکر مشاهده کردیم کبوتر روان کردانیدیم که لشکر
رسید صاحبقران گیتی ستان کبوتری دیگر طلب فرمود و ایشان را امر کرد تا
مکتوبی دیگر نوشتند که آن کرد که از دور دیده بودیم تحقیق کردم احشام ترکمانان
بودند که از لشکر گریخته باین طرف آمده اند و مکتوب بر بال کبوتر بسته رها کردند چون
آن کبوتر به بغداد رسید سلطان احمد را قی الجمله تشویشی حاصل شد اما بکلی اعتماد
نکرد و همچنان بنا بر حذر کبوتر اول نبه و اتفال خود را از آب می گذرانید صاحبقران
دین پرور با کمال اعتماد از صدق نیت و صفای طویت بآن مزار متبرک در آمد و میامن
زیارت را اجرا نموده از روح مطهر صاحب آن مرقد منور استمداد همت فرمود
و تبضع و ابتهال از حضرت ذوالجلال نصرت و فیروزی طلبید و جبر خاطر شکستگان
و تطییب قلوب مسکینان کردن از موجبات نیل مراد شناخته بسی صدقات بمستحقان
رسانید و عثمان بهادر را بقراولی از پیش روان ساخت و نعش مبارک با عساکر گردون

متوجه شد آن مسافت که بیست و هفت فرسخ شرعیست بیک ساعت قطع کرده
روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور به بغداد رسید سلطان احمد جلایر از دجله گذشته
بود و جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرده و دران طرف آب سواد ایستاده چون
بر غور و خروش سپاه سپهر نیرو از اطراف و جوانب بشنیدند بی توقف رو بگریز نهاد و بطرف
حله بدر رفت همه عساکر منصور از هر دو طرف بغداد بالا و زیر قریب دو فرسخ زمین
ستوره خود را بر آب زده چون مرغ در هوا و نهنگ در آب بگذشتند و محمد آزاد از آب
گذشته کشتی خاصهٔ سلطان احمد که شمس نام کرده بود بیافت و آن را باین طرف
آب آورده صاحب قران دریا نوال باین کشتی در آمده از آب عبور فرمود و امیرزاده
میران شاه با جمعی سپاه نصرت پناه از زیر شهر در موضعی که بقریه العقاب معروفست
بر آب زده سلامت بگذشت بیت جو مور و ملخ لشکر بیشمار بران آب جون باد کرده گذار
روان در عراق و عرب ریختند سمند جلادت بر انگیختند کمر دند مردانه دست تیز
به بستند بر خصم راه گریز اهل بغداد در مشاهده آن حال متحیر مانده روی دجله را از
گذشتن غلبهٔ خبتای از صحرا باز نشناختند و انگشت تعجب بدندان گزیده بیقین
بدانستند و دریافتند که حضرت صاحب قرانی موید من عند الله است و اتباع او که
بمزید قوت و وفور جلادت بر کافهٔ خلایق سمت رجحان دارند نه از معوله دیگر سپاه
القصه صاحب قران ممالک ستان با شاهزادگان و امرا بنگامیشی روانه شدند
و چون از صرصر گذشته به کنشور رسیدند ایباج اغلن و نوینان و ارکان دولت
التماس نمودند که بندگی حضرت بیماری و سعادت معاودت نموده در بغداد استراحت
فرمایند تا بندگان نگامیشی کرده سلطان احمد را بدست آورده و چون منشاء آن
سخن محض اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول راه یافت و الحضرت از انجا بشهر مراجعت
فرموده خانه سلطان احمد را از فرنزول همایون رفعت سپهر برین بخشید و انواع
ذخایر و نفایس که از و باز مانده بود بحیطهٔ تصرف بندگان حضرت در آمد و امرا و لشکریان
امروز روانه شده شبگیر کردند و صبحدم بلب آب فرات رسیدند سلطان احمد بمجرد

ازان آب گذشته بود و جسر بریده و کشتیها غرق کرده و براه کربلا متوجه و مشوق شده
عثمان بهادر چون برین حال اطلاع یافت با دیگر امرا گفت وظیفه آن است که بر آب زده
بشتاب بگذریم و از برق خاطف سرعت سیر استعاره کرده در عقب یاغی بشتابیم دیگر
امرا گفتند کنار بکنار آب برویم و گذاری مناسب پیدا کرده بگذریم برین رای اتفاق
نموده روان شدند و دران اثنا جا کشتی یافتند کسی با آن نه دران کشتیها نشستند
و اسپانرا بر پهلوی کشتی داشته بگذشتند و تمام لشکر را باین طریق بگذرانیدند
و بای جستی و جا بکی برکاب در آورده بشتاب براندند و در راه اموال و اسباب
یابی رحیمه گوزکاه و نقود و اقمشه که از غایت دهشت و استعجال در عقب میگذاشتند
بغنیمت می گرفتند و امیرزاده میران شاه نیز بجله رسید و انجا توقف نموده
لشکر را با یلغار در عقب سلطان احمد بغداد اپیاچ اغلن جوجی نژاد و جلال حمید
و عثمان بهادر و شیخ ارسلان و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امراء تومان
و بهادران بتعجیل هرچه تمام تر رانده جمل و پنج فرسخ روز یکشنبه بیست و دوم ذی حجه
کربلا بسلطان احمد رسیدند و ان جمل و پنج کس همه امرا بودند که اسپان لشکریان
تمام باز مانده بود با سلطان احمد قریب دو هزار سوار بود از ان جمله دویست
مرد کزین باز گردیدند و با شمشیرهای کشیده حمله کردند امرا از اسب فرود آمده
دست جلادت بکمان و تیر یازیدند بیت کمان برکرفتند و تیر خدنگ
ببردند از روی خورشید رنگ ز پیکان همی آتش افروختند بتن برزه را همی دوختند
خدنگی که پیکانش الماس بود برزه پیش او همچو قرطاس بود و بزخم پیکان جان پستان
نخالفنرا رانده سوار کشتند و باز در پی ایشان کردند ایشان دیگر باره روی بجنگ
آورده حمله کردند و امرا دگر باره خود را از اسب انداخته شهاب پیکان جگر سوز را
از جزع کمان بران دیو سیماران باریدند و چون انهک کریز کردند امرا دیگر باره سوار
گشته از عقب دشمنان بتاختند و ایشان سیوم بار عنان پیچیده چنان حمله
آوردند که امرا را مجال پیاده کشتن نشد و بهادران جان پین در سم آوختند

جنگی و پیوست که از نهیب آن بهرام خون آشام را بر افراز قلعه گیرنده فام لرزه اندام
افتاد و بیت خروشان سوار و در فشان سنان، سر افشان شده تیغ کردن کشان،
جو دریا شد از خون کردان زمین، تن بی سران بد همه دشت کین، و عثمان عباس داد مردی
و مردانگی داده بقوت بازوی کامکار و ضرب تیغ آبدار آتشبار دمار از روزگار مخالفان
برمی آورد تا از چشم زخم زمانه بر دست او زخم شمشیری رسید و دستش از کار بنیفتاد
لیکن از میامن اقبال و صاحب قران سپهر اقتدار آن دلاوران نامدار دشمنان را برانداند
و غنایم بسیار گرفتند و آن روز هوا بغایت گرم بود و دشت کربلا چون چشم اعدای
آل عبایی آب از شدت حرارت و غلبهٔ تشنگی همه را بیم هلاک بود هر کس در جست و جوی
آب نگاهی می نمود ابیاج اغلن و جلال حمید نیز همچنین بجست و جوی آب فرستاده
بودند و بجد و جهد بسیار زیادت از دو شربت آب نیافتند و چون با ایشان رسانیدند
ابیاج اغلن یک شربت از آن بیاشامید و تشنگی او تسکین نیافت جلال حمید را گفت
از تشنگی هلاک خواهم شد اگر آن شربت آب که نصیب تست بمن بخشی غایت کرم و نهایت
جوانمردی تواند بود امیر جلال در جواب او گفت که من از حضرت صاحب قران شنیده ام
که شیخی از عجم و یکی از عرب در سفری مصاحب بودند و در بیابانی بهمین بلا مبتلا گشتند
و عرب را قدری آب مانده بود عجمی با او گفت که سماحت و جوانمردی عرب مشهور است چه
شود اگر بشربتی آب مرا از هلاک خلاصی بخشی عرب تأملی کرد و گفت یقین میدانم که اگر این
آب تو بمیدهم مرا جان شیرین تبشنگی می باید سپرد لیکن روا ندارم که این فضیلت
عرب را فوت شود و ذکر جمیل را بر حیات فانی اختیار میکنم و جان فدا کرده آب تو میدهم
تا این احدوثه چنان عرب را یاد کار ماند و آبرا بعجمی داد او بآن شربت آب از مرگ
نجات یافته جان بسلامت از بیابان بیرون برد و این ذکر ستوده بروی روزگار
باقی ماند امیر جلال این قصه ادا کرد و گفت من اقتدا او بآن عرب می کنم و از سبد
خط خود بخواسته آب تو میدهم و این حق بر ذمهٔ جوجی والوس او ثابت میکردانم
تا این نیک نامی الوس جغتای را باقی ماند بشرط آنک چون بیایم سیورغامیشی

صورت این حال عرضه داریم تا در تاریخ ثبت کرده شود و این معنی بتمادی روزگار

بر حواشی صفحات لیل و نهار یادگار ماند ابیاج اغلن تعقل نمود و بران گواه گرفت
و امیر جلال دل بر هلاک خود نهاده آب باو داد تا بیاشامید و از ان تشنگی که بسر حد
موت رسیده بود خلاص یافت و امیر جلال نیز ببرکت آن مروت و نیکوکاری ازان ورطه
بسلامت برست و ازانجا با سایر امرا روان شده بمشهد تابان فرقدا مام معصوم ابی
عبد الله حسین بن علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما رسیدند و باحراز سعادت
استان بوسی آن موقف مقدس و میامن آن زیارت که از جلایل فتوحات ارجمند است
فایز شده بر مخالفان فیروزی یافتند و علاء الدوله بسر سلطان احمد را با بعضی
فرزندان و زنان و متعلقان اسیر کردند و سلطان احمد از بیم جان دل از ملک
و مال و زن و عیال برداشته با معدودی بیرون رفت و امرا با اسرا و غنایم
مظفر و منصور مراجعت نموده بدرگاه عالم پناه شتافتند و چون دولت زمین بوس
دریافتند ابیاج اغلن و امیر جلال ماجرای آب باز راندند مکارم اخلاق بادشاهانه
را آن حرکت پسندیده از امیر جلال بغایت مستحسن افتاد و عقل و کیاست بدرش را
امیر حمید یاد کرده روح او را بمصالح دعا شاد فرمود و امیر جلال را بزبان عنایت و تر
بیت ستایش نمود که در پیش ما بسی جانسپاریها کردی و این که در خبان روزی که
جان در خطر بود دل بر هلاک خود نهادی و ابیاج اغلن را آب دادی تا لباس مغایرت
الوس جغتای باین ذکر جمیل مطرز گردد از همه پسندیده تر افتاد و او را بانواع نوازش
خسروانه اختصاص بخشید امیر جلال طریق عبودیت و بندگی سپرده مراسم خدمتگاری مشی
آقامت نمود و آری طایفه ترک بهمین اتفاق و یک جهتی عالم مسخر گردانیده اند و از داد
و دهش بر سایر طوایف از بنی نوع فایق و برتر آمده بمنقبت متعالی منزلت و جعلناکم
خلایف فی الارض فایز گشته و این خصلت که صاحب قران گیتی ستان را از
جلال حمید ملایم خاطر خطیر افتاد و حضرت بادشاهانه بادشاهان جل جلاله و عم نواله از
صحابه کرام رضوان الله علیهم اجمعین مرضی داشته و در مقام ثنای ایشان فرموده

وهو اصدق القايلين ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة كرين حكايت بدان
سبب گزارش پذيرفت تا هوشمندان را تذكره باشد كه مروت و مردمي پيش خالق
وخلايق محمود ست ومشكور ونام نيكوي صاحبش بر روي روزگار باقي
مذكور ومشهور والله الموفق واليه ترجع الامور ذكر معاودت امير زاده محمد سلطان
بعد از دفع قطاع الطريق ومفسدان كردستان امير زاده محمد سلطان كه پيش از
يورش بغداد ومتوجه قلع وقمع كردان وقطاع الطريق شده بود بكوهستان اشتيان
در آمد وبسياري ازان مفسدان را نيست گردانيد وبعضي را مطاع ومنقاد ساخت
وازان جمله مفسد متمرد را كه در قلع كوهي شامخ متحصن شده بودند بالاي
آن كوه در انداختند واز فر دولت حضرت صاحب قران فيروز كامران آن سياست
براهي كه پيش ازان كاروان غلبه باحد نگذاردي راه بدهشت وخوف ميگذاشتند
دو كس وسه كس با من وحضور ترددي نمودند واين معني بحر راين سطور در رو ياب وايا
ازان طريق براي العين مشاهده كرده بيت زعدلش جهان انجنان امن گشت
كه ايمن تر از خانه شد كوه و دشت، وشاهزاده جوانبخت بعد از حصول فراغ ازان
مهم از راه دربند تاشي خواتون عازم بايه سپيد راعلي گشت ودر بغداد بسعادت
بساط بوس مستسعد شد وبعد از چند روز حضرت صاحب قران اورا بضبط ونسق
واسط وان نواحي روان گردانيد وبجلة پيش امير زاده ميرانشاه كس فرستاد
كه آنجا متوجه جانب بصره شود وفرمان قضا جريان بنفاذ پيوست كه زمان سلطان
احمد وعلاء الدولة بسرش ماهروران از اضاف محترفه وپيشه وران دار السلام
كه هريك در قسمي از اقسام كامل وتمام بودند خانه كوچ بستم فتند برحسب فرموده كار
شدند وخواجه عبد القادر را نيز كه از غايت اشتهار از تعريف ووصف مستغنيست و
در فن موسيقي سر آمد اوزار خانه كوچ نقل كردند وفتح نامها بجانب تخت گاه
وگاشغر وختن وخوارزم واوزبيجان وفارس وعراق وخراسان وزابلستان
ومازندران وطبرستان ودگر بلاد ودیار ضبط پيوست بيت

دیران فاضل بگلک سخن کشیدند بزنامه خطوخط جوشد سازوانشوری ساخته بسیی نامه فتح
پرداخته بشیری بهر جانبی شدروان شتابان تراز تندباد وزان زمانه زبان بشارة گشاد
چو از خم چرخ گردون فتاد وصاحب قران گیتی ستان مدت دوماه در بغداد داد عیش
وکامرانی داد در کنارهای وجله در قصرهای زرنگار روزگار همایون آثار بعشرت دمسرت
گذرانید بیت جهان بکام دل وکام دل بحسب مراد زمانه تابع فرمان واسمان منقاد
نشسته فارغ وفرمان برنشان عالم گیر عدو کریخته وباز ماند گانش اسیر ودر بغداد شراب بسیار
بود فرمان شد که همه را در آب ریزند برحسب فرموده هرکس ودیگر سوچیان تمام شرابها
جمع آورده در وجله ریختند وماهیانرا نیز کام عیش از تجرع مدام بهره مند شد بیت
ازیمن عدل وری شاه دادگر ماهی در آب ومرغ هوا کشته بهره ور واهالی بغداد بشکرانه
سلامتی نفس وعرض مال ما آن قبول کردند ومحملان بتحصیل آن قیام نموده بخزانه عامره
فرود آوردند کفتار در فرستادن حضرت صاحب قرانی ایلچی بجانب مصر پیش بر
قوق چون همت عالی نهمت حضرت صاحب قران دین پرور ویامن مسالک واستقامت
ممالک رعایت بندگان خدا وسلامت آیندگان وروندگان در راهها اهتمام واعتنای
هرچه تمامتر داشت درین ولا شیخ سباوه را که از مشاهیر هنروران عصر بود باجمعی مردان
فرزانه وبیلاکات بادشاهانه بجانب والی مصر وشام ملک الظاهر برقوق برسم رسالت
روانه فرمود مضمون رسالت انکه پیش ازین بادشاهان کام کار که از نسل
چنگیز خان بودند با ملوک آن ممالک منازعت داشتند وبدان واسطه بسیی زحمت
تشویش باهالی شام وسکان آن نواحی میرسید ودر آخر میان ایشان رسل ورسایل
متواتر شد وقضیه بمصالحت انجامید وآن معنی موجب امن وامان عالم وعالمیان گشت
وچون بادشاه سعید ابوسعید بهادرخان انار الله برهانه بجوار رحمت حق پیوست واز
نسل چنگیز خان بادشاهی صاحب شوکت نماند فرمان در ایران نماند وملوک طوایف
بدید آمدند هرج مرج بکمال عالم راه یافت این زمان چون سابقه عنایت ربانی غایت
مالک الملوک جل وعلا تمام ممالک ایران تا عراق عرب که در جوار ان مملکت واقعست مسخر

فرمان ماکروایند خیر اندیشی و نیکخواهی خلایق اقتضای آن میکند که حق همسایگی را رعایت
کرده ابواب مراسله و مکاتبه مفتوح گردد و ایلچیان از هر دو جانب در آمد شد باشند
تا راهها ایمن شود و تجار جابجین با من و حضور تردد تواند نمود و باین معانی هر ایینه
مشتمل منشور معموری بلاد و آسایش عباد تواند بود و السلم علی من اتبع الهدی و الحمد لله
رب العالمین گفتار در فتح قلعه تکریت بعد از انکه دارالسلم بغداد ذرخوزهٔ تصرف
بندگان حضرت صاحب قرانی در آمد تجار و مسافران بوعرض همایون رسانیدند که
درین حوالی قلعه ایست تکریت نام بحصانت مشهور و بمتانت معروف و مذکور و جمعی
مفسدان متمرد آنرا بنناه جسته اند و سر عصیان از جیب تعدی و طغیان بر آورده باندکی
از جادهٔ راستی بیرون نهاده اند و براه بر گذرندگان بسته و ست قطاع الطریق و تاراج
مال مسلمانان برگشوده اند و پیوسته کاروان مصر و شام را می زنند بیت
حصاریست عالی زیکباره کوه، ورو ره زنانند جندین گروه، نه عراده بر گرد آوره شناس
نه از گردش منجنیقش هراس، همه روز دشب کاروانها زنند، زبد کوهری راه جانها زنند،
و تا غایت این عقده بسر انگشت تدبیر هیچ آفریده انحلال نیافته و هیچ صاحب قوتی
دفع این واقعه در حیز قدرت و مکنت خود ندیده و زیدان اشتغال ننموده پر تو رای
مشکل کشای جون بر کیفیت این حال افتاد فرمود که جون بحمد الله تعالی بهمگی همت
ما بر صلاح بلاد و عباد و قلع و قمع اهل فساد و عناد مصروفست کفایت این مهم را
از ذخایر مثوبات اخروی و جلایل فتوحات دنیوی باید شمرد و فرمان داد که برهان
اغلن و یتق صوفی و امیر جلال حمید و شاهملک و سید خواجه شیخ علی بهادر از پیش
روان شوند و بمحاصرهٔ قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان باستعمال امر مبادرت نمودند
و بدانجا رفته بمحاصره مشغول شدند و عاطفت بادشاهانه مال امانی بغداد که بحصول پیوسته
بود بر امرا و لشکریان انعام فرمود و امیر عثمان عباس را که در وقعه کربلا زخم دار شده
بود در بغداد باغرق باز داشت و جهت مرهم بهای او هر روز یک هزار دینار کبکی مقرر
فرمود در رابع نصرت شعار در روز شنبه بیست و چهارم ذی الحجه بسعادت و اقبال نهضت

فرموده در مزار متبرک شیخ صاحب قبول بهلول قدس سره نزول فرمود و میامن برکات
زیارت دریافته استمداد همت نمود و امیرزاده شاهرخ را بر سیم منغلای از پیش روان
گردانید و روز یکشنبه ایوار کرده ببالای آب دجله توجه فرمود و بمنزلی فرود آمد
واز انجا کوچ کرده روز دوشنبه بکنار کولی عظیم رسید و انجا نزول فرمود و روز سه شنبه
بسعادت نهضت نموده عازم مخیم نزول همایون گشت و روز چهارشنبه لجرمه و روز پنجشنبه
غرهٔ محرم سنه ست وتسعین وسبعمایه قریه خرلی از فروصول وحلول مرکب همایون رشک
فزای سپهر برین گشت وجمعه از خرلی کوچ کرده بموضع بنداسار آمد و شب آنجا نزول فرمود
وروز شنبه کرتیانی معسکر ظفرنباه گشت و شخصی در پشه شیری دیده جزآورد و صاحب
قران گردون اقتدار بدولت روزافزون تفال نموده بعزم شکار شیر سوار شد و شیران پشهٔ
پیکار پشه شیران خون خوار را مرکز مرواردر میان گرفتند و پنج شیر شرزه غران که از نهیب
اسیب جنگال ایشان شیر فلک انکه آفتاب شکار اوست ازان سوی خانه ماه آرامگاه
جستی از پیشه برون آمدند و دندان خشم تیز و چنگال کینه خونریز کرده حمله آوردند
دلاوران چل آنکن که به نیشتر پیکان سندان گذار شیران شیر ژیان کشود بندی و
نبوک سنان جان شکار حلقهٔ حدیقه هزبران غران ربود بندی هر پنج را بیک زمان پیوستند
وطعمه دیگر سباع ساختند وحضرت صاحب قران از انجا نهضت فرموده روز یکشنبه
بقلعه انکریت رسید وصفهای لشکر مرتب ساخته واز غریو کوس که وخروش سورین هول

آن زلزلة الساعة شیئ عظیم درانداخته بیت بغرمود تا لشکر نام دار

درآیند پیرامن آن حصار ببازوی قوت خرابش کنند بسیلاب خون غرق آبش کنند

ودر مقابل حصار قبه بارگاه گردون اشتباه محاذی منزل ماه کشته صاحب قران خلافت
پناه در کنف حفظ وتایید الله نزول فرموده ودرین اثنا امیر موصل یارعلی وحاکم اقریل
شیخ علی اویرات با تقوزها پیشکشها لایق بپایه سریر اعلی شتافتند وبوسیلهٔ
امرای نامدار سعادت بساط بوس دریافتند وزانوزاده پیشکشها بمحل عرض پیوستند
صاحب قران ممالکستان سپاه ظفرقرین پروزی نشان را بتسخیر قلعه فرمان داد

ران کوه باره بود بر لب دجله واقع شده خبایجه از بیخ آن آب میگذشت و از زمان سابق
ساسانیان باز آن قلعه ساخته بودند گذرهای آن بکنج و سنگ برآورده حصانت
و متانت آن بمرتبه که در هیچ روزگار گمان اقتدار خسروان رفیع مقدار بمکنکره فتح آن
حصار نمیگشاده بود و تیر تدبیر هیچ قلعه گشای کشور گیر بهوای تسخیر آن نرسیده بیت
از بلندیش فرق توان کرد تا آتش دیده بان زنور زحل و دالیش امیر خسرو پیوسته بقطع
طریق اقدام نمودی و بنسبت با هیچ پادشاه در مقام اطاعت و انقیاد نبودی و در آن وقت
که آوازهٔ توجه رایت نصرت شعار شنیده بود رعب و ترس بر و غالب گشته برادر کوچک
بدرگاه عالم پناه فرستاده بود و اظهار بندگی و خدمتگاری کرده و مکارم ملکانه او را
بغایت و نوازش مخصوص داشته باسب و خلعت گرامی سرافراز گردانیده باز فرستاد
و فرمود که برادرت حسن را بگوی که هیچ اندیشه نکند و بی دغدغه هرچه زودتر بیاید
تا بلحوظ انظار عاطفت و تربیت گردد و چون برادرش برحسب فرموده باو رسیده بود و
پیغام رساینده آن بی توفیق را از غایت وهم و هراس قوت برون آمدن نبود و
باضطرار و ضرورت دل بر طغیان و مخالفت نهاده خبک را آماده گشته بود عساکر منصوره
برحسب فرموده دامن مردی بر کمر اجتهاد زده و دست اقتدار از آستین سعی برآورده
روی همت بتسخیر حصار آوردند عرادها نصب کردند و منجنیقها برافراختند و خانهای
آن خائنان را بزخم سنگ خراب ساختند روز سه شنبه سیوم روز بود امیر حسین مادر را
بشفاعت برون فرستاد با چند سراسب و دیگر تحفها و بزبان عجز و استکانت عرضه داشت
که ما را با بندگان ملازمان حضرت جدی مخالفت و مقاومت نیست اما سایهٔ شکوه آنحضرت
بزرگست دیارای برون آمدن ندارم اگر مرحمت بادشاهانه بنده را امان بخشد و عفو
فرماید برادر دلبسر را با پایه سریر اعلی فرستم حضرت صاحبقران مادرش را نوازش فرمود
که گناه او را بتو بخشیدیم و از خون او در گذشتیم برود و پی توقف پسر را پرون فرست
و یقین بدان که اگر در آمدن تقصیر نماید و بآن خون چندین خلایق که در قلعه اند درگردن
او خواهد بود و مادرش از آن سخن اندیشه ناک شد و منجر و متفکر باز گشته بقلعه درآمد

وعساکر درون ماشر نقب بریده بیای حصار پرون درآمده بودند وسید خواجه پسر شیخ علی بهادر
با نوکران دلاور خویش یک برج خالی کرده بودند آنرا در شب بیناختند وبقوت بازوی
شجاعت وزخم شمشیر جلادت دشمنان را رانده حصار پرون بگرفتند وایشان از بیم جان
بحصار اندرون گریختند وامیر حسین را دهشت وخوف زیاده شده پیغام مادر پرون نماید
ودل از جان برداشته بجد هرچه تمامتر بجنگ مشغول شد حکم لازم الاتباع نفاذ یافت
که تمام لشکر از اطراف وجوانب بنقبها درآرند وپیرامن قلعه را تمام خالی سازند تواجیان بر
فرمان زمین بخش کرده بموجب مفصل بر لشکریان قسمت نمودند وجکه تواجی نسخه تفصیل
بمردمان رسانیدند وبکار نقب مشغول گشتند ومفصل آن ابتدا از دست جب کرده بدین موجب
بود اول توغان کبتک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان بود وردی کوشش بکار آوردند
دیگر پیر بادشاه بنیره طغی تمور خان بجد تمام دست سعی بنقب برگشاد ودیگر خواجه علی پسر خواجه
یوسف اولجایتو ایردی دیگر الله داد پسر امیر توکل برلاس دیگر امیر جلال حمید وشمس الدین و
علی هرسه یک نقب مشغول شدند دیگر برهان اغلن وجمال الدین فیروز کوهی هردو یک
نقب اشتغال نمودند دیگر یادگار اندخودی دیگر لطف الله بن پیان تمور بن اقبوغا دیگر
حمزه تابان دیگر آدینه قهلغه جی وتنکری پردی هردو یک نقب واز تومانات شاه زاده
جهان شاه رخ ابیت خواجه وموسی وجمال یک نقب مشغول شدند ودیگر جرکس سوجی
وبایزید هردو یک نقب دیگر جلال باورچی وبیان قوچین وایشان نقب بریوه بسنگ
رسیدند وبه نیروی دولت قاهره مقدار سی پنج گز سنگ خاره سوراخ کردند دیگر شمس الدین
اوج قرا وتوبلاق قوچین وابو القاسم خویش امیر عباس هرسه یک نقب دیگر جهانملک
ملکت ویوسف جلیل پسر حسن چاندار یک نقب دیگر خواجه راستی وقرا محمد یک نقب واز
تومان کلان وتوستمال تومان ختلان علی وردیش برلاس وشیخ حسن وشاه سوار
هرسه یک نقب واز تومان امیر طغی بوغا برلاس توکل ویوسف جوره یک نقب درکار
بودند دیگر سونجک وقوشون توی بوغا شیخ یک نقب دیگر خواجه اصیل قیمی دیگر شیخ
درویش آللهی واز تومان امیرزاده میرانشاه امیر قطب الدین برادر قمر الدین جته واحمد

محمد سلطانشاه و تو علتمور قوچین هر سه بیک نقب دیگر حمزه سلدز وحمزه قطغو بیک نقب
دیگر طاهر سماده دیگر دولتخواجه ارلات دیگر امیرزاده عمر موید و شیخ داداوج قراییک
نقب دیگر محمد بیک ارلات و درویش بیک نقب دیگر یحیی که اتابک امیرزاده خلیل وایدی
پردی بخشی اوزبک بیک نقب دیگر قوشون امیر عثمان که سر آن تملک قوچین بود و تو ستمال
امیر یادگار برلاس و منیکلی خواجه و کبکجی یورتجی و علی سمه بیک نقب دیگر شیخ محمد ایکو
تمور دیگر امیر شماهملک دیگر اولجا بوغا مجلکاجی و اسپتمور بیک نقب دیگر اردشیر برادر
علغو تواجی دیگر سید خواجه شیخ علی بهادر دیگر الله داد برادر امیر حاجی سیف الدین و اتاشاه
هر دو بیک نقب دیگر شیخ قوچین و لالم قوچین و اسپتوی هر سه بیک نقب دیگر بیق
صوفی و در سرکار او کوه را سوراخ میکردند دیگر خواجه مسعود سبزواری و در سرکار او نیز
سنگ می بریدند دیگر مراد بسرایلچی بوغا قوچین و حاجی خداداد کشی در کنار آب بیک
نقب و تمام این جماعت باندک زمانی آراضی حوالی قلعه را چون غربال مشبک ساختند امیر
حسین چون حال برین منوال دید مضطر و سراسیمه شد و کسی برون نفرستاد و بجریمه
و گناه خود اعتراف نموده امان خواست حضرت صاحبقرانی فرمود که برون می باید آمد
و چون فرستاده باز گشت روز دیگر تضرع و اضطرار زیادت کرد و کسی دیگر را پیش
امیرزاده شاهرخ فرستاد و دست توسل بدامن عاطفت انحضرت زده درخواست
کرد که سایه حمایت بر حال پریشان او انداخته بزبان شفاعت خون او را بخواهد شاه
زاده جوانبخت از مراحم خسروانه التماس او را مبذول داشت و تقبل نمود که او را حمایت
فرماید امیر حسین برادر را نیز پیش شاهزاده فرستاد و عجز و استکانت بحد اظهار کرده
عرضه داشت که ما بندگان کمر بندگی بر میان جان بسته خود را از کمترین غلامان حضرت
می شماریم اما برادر از استیلاء دهشت و خوف قوت برون آمدن ندارد و امیرزاده
شاهرخ او را بغرض بساط بوس حضرت صاحبقران رسانید و سخن او عرضه داشت آن
حضرت فرمود که تا او خود برون نیاید و از بدکرداری و قطع طریق توبه نکند و رجوع
ننماید هیچ عذر از و مسموع نخواهد افتاد و اگر باین معنی اقدام نماید او را خلعت

عنوانی نص ارزانی داریم و با برادرش گفت که اگر نخواهد آمد تو نیز برو و پیش او باش و او را
خاطر بتو شاینده باز گردانید و چون برادران بهم رسیدند مشورت کردند که مدتی مدید است
که ما درین مقام بدز بربد مستقل و بسر خود زیسته ایم و آنچه خواسته ایم کرده ایم کیسی را دست
بر ما نبوده اکنون اگر برون رویم پیشکش جمعی که درین مدت اموال ایشان بناحق ستده ایم
داد خواهند خواست و فرمان شود که آنچه بظلم از ایشان گرفته ایم باز گردانیم و ما از عهده
آن برون نتوانیم آمد و البته بدترین عذاب کشته شویم اولی آنکه تا جان در تن و رمق در بدن
باشد بکوشیم و جمعی قطاع الطریق که درانجا بودند درین معنی با ایشان اتفاق نمودند
و بنابرین اباطیل طویل زده بتجدید اظهار مخالفت کردند شعله خشم حضرت صاحبقران
ازان معنی اشتعال یافت و فرمان نافذ شد تا کورکه و نیغرو برغو و نقاره فرو کوفته سورن
انداختند زلزله در افتاد و که کوهها از بیم حلول القارعة ما القارعة نزدیک بود که چون عهن
المنفوش بباد فنا برود بیت بلرزید کوه و بجنبید دشت، غریو از نهم آسمانی درگذشت
تو گفتی که صور قیامت دمید، زمین بارشد و اسمان بر درید، صاحبقران گیتی ستان
بخانه که بر بالای بلجور ساخته بودند برآمد و چون تمام قلعه را بر سر جو بها گرفته بودند پیش
از انکه آتش در زنند بعضی ازان دیوارها بنهتاد و اهل قلعه رخنه را برآورده فدایی
واز بجنگ مشغول شدند اشارت علیه صدور یافت که لشکر فوج فوج روی جلادت
و اقتدار بحرب و پیکار آورند برحسب اشارت مبادرت نمودند و هر جا که مجوف ساخته بر سر
ستونها داشته بودند از هیمه و نفط پر کردند و شب چهارشنبه بیستم آتش در زدند بیت
ز نفط سیه جو بها بر فروخت، ستونها سراسر همه باک سوخت، زبس دود کامد فراز از فرود،
سیه شد یکباره جرخ کبود، چنان دود شد سوی گردون بتاب، که شد چشمهای کواکب پر آب
نکون باره گفتی که بر داشت بای، بگرد کوه اندر آمد زجای، و اکثر دیوارهای قلعه زمین
افتاد و برجی که تیق صوفی خالی کرده بود بیکلی منهدم شد و پست کس از دشمنان بزیر
افتاد و مند بیت ازان پاره جندی ز دز دان دون، فتادند چون بخت خود سرنگون،
اهل قلعه تنها و تورها گرفته بجنگ مشغول شدند بیت برآمد خروشیدن کارزار،

به پیروزی لشکر شهریار، سوی رخنه در نهادند روی، و ایشان حصن افکن خبک جوی
حکم جهانمطاع نفاذ یافت، و دیگر دیوارها که مانده بودند از اطراف و جوانب نقب زده مخوف
ساختند و بینداختند و بر جی که سرکار الله داد و امانت ه بود بدر الدین از بیخ کنده
بینداخت امیر حسین و قوم کمراهش را آتش در نهاد افتاده و دود حیرت از سر برآمد و از
هول جان بقلعهٔ کوهی که از آن قلعه مانده بود پناه جستند درین حال امرا و نهادران
زانو زده اجازت طلبیدند که بآن بالا برآیند و بقلع و استیصال آن زمرهٔ ضلال اشتغال
نمایند آن حضرت فرمود که چندان تحمل نمایند که قلعه تمام با زمین برابر شود و چون
کار باین مرتبه رسید اهل قلعه تبضرع و زاری در آمد امرا و ارکان دولت را شفیع
انگیختند و بجان امان طلبیدند حضرت صاحب قران شفاعت قبول نفرمود و امان
ندادو زبان دولت برگشاد که اگر بیاید و اگر نیاید بعنایت حق او را بدست خواهم آورد بیت
جو عون الهی مرا یار دست * سعادت قرین دولتم رهبرست * بدست آورم ره زن شوم را *
بهم برزنم این بر و بوم را * عساکر گردون مآثر چون این سخن از حضرت صاحب قران
بشنیدند روی جلادت بآن قلعهٔ کوه نهاده بیالا برآمدند و قلعه را بجنگ تسخیر کردند
و امیر حسین را با هر که در آن قلعه بودند گردن بسته بحضرت آوردند فرمان شد که رعایا
را از سپاهی جدا کرده تعرضی نرسانند و سپاهیان را بر تومانات بخش کرده سیاست
نمایند بر حسب فرموده آن مفسدان حرامی را جزای فعل بد که سالها خون مسلمانان
ریخته بودند و مال ایشان برده در کنار نهادند و تو اجیان از سرهای ایشان برای
عبرت دیگران منارها ساختند و ایشان را مصدوقه فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا
نعت مساکن و محال شد و مضمون و مزقناهم کل ممزق وصف حال آمد و هیچ تجاوزی
الا الکفور و این فتح مبارک روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور مطابق توق ییل اتفاق
افتاد و باشارت صاحب قران کردون اقتدار یک دیوار از قلعه رها کردند تا تماشای
روزگار عالمیان بدیدهٔ حیرت و اعتبار مشاهده نمایند که استحکام و استواری قلعه
تا بچه غایت بود و بیازوی قدرت و کامکاری چگونه تسخیر کرده اند ان فی ذلک

بصره لاولي الابصار كنار در مراجعت رايت نصرت شعار وجمع آمدن شاهزادگان
كامكار وامراء نامدار كه بهر جانب رفته بودند بر سبيل ايلغار روز شنبه غرة صفر
المختوم بالفتح والظفر بيمن زرايي شه نيك بخت تبخت رونده برآمد زتخت بيت
سر تاج برزد بتعظيم سپهر برافراخت رايت برافروخت چهر وبصوب خرمي بسعادت
واقبال بازگشته شكار انداخت وچركاه زده شب درچول نزول فرمود وروز ديگر چركاه
بهم آمده كورخر بسيار وبخيرني شمار صيد كردند وجماعتي از شاهزادگان وامرا بانبوهي
از سپاه منظفر لوا فوج فوج جهت دفع مفسدان وقلع وقمع مخالفان بهر جانب از عراق
عرب وبريه واطراف وحوالي آن نواحي رفته بودند چه اميرزاده محمد سلطان از كنار
كنار شط بواسته رفته بود وامراء قول رستم طغي بوغا وشمس الدين عباس وغياث
الدين ترخان از آب شط گذشته بودند وشيخ علي تمور بهادر واوچ قرا بهادر ومبشر
وارغونشاه با لشكر بطرفي ديگر رفته بودند وامير زاده ميرانشاه با سپاه خود از
حله نهضت نموده ببصره رفته بود وامير يادگار برلاس وجهان شاه جاكو باهم
روانه شده بودند ومحمد درويش برلاس وشيخ هرغوي واسمعيل برلاس باتفاق
رفته بودند واين كروه بتفصيلي كه گفته شد هر طايفه بطرفي در استيصال مفسدان
ودفع فساد متمردان كوششها نمودند بود ودرين مدت بسي صحراها وبيابانها
قطع كرده واز آبها گذشته وبسياري از غطايم مهمات ساخته ازان جمله شهر
بصره وواسط را ضبط وياسا ميشي كرده بودند وصحاري وبراري بريده بسي از
اعراب بريه را كه راه مي زدند ومانع عبور قفل حجاز مي شدند بقتل آورده بودند
وبنه وخيل ايشان را غارتيده وتمامي اصول وكلان تران آن بلاد ونواحي را از
دور ونزديك مطيع ومنقاد گردانيده وخراج وساو بگردن داده وهر كس كه
بپاي اطاعت برجاده موافقت ننهاده سرش بدست قهر از تن جدا كرده اموال و
اسبابش غرضه نهب وتاراج ساخته بودند وامير زاده ميران شاه ملوك سربدال را
بضبط بصره باز داشته واز شط العرب گذشته بامير زاده محمد سلطان ملحق

شد و بجوع امرا و لشکریان بایشان نپیوستند و باحصول مقاصد و مرام دشمن سوز و دوست
کام مراجعت نموده درین ولا بموضع حریلی بسعادت بساط بوس فایز گشتند و چون مملکت
بغداد و دیگر بلاد عراق عرب در حوزهٔ تصرف و تسخیر بندگان حضرت آمد بر وفق اشارت
علیه امثله و احکام بحکام و ولات بلاد و ولایات آن جوالی و نواحی و پیشوایان اجشام
ترکمانان اغراق قویلق و قراقویلق ارسال نمودند مشتمل بر آنکه تا غایت این
مواضع را بی خداوندی یافته بودید و در میدان خالی گوی مراد زده هرچه می خواستید می
کردید اکنون قدم اطاعت در راه خدمتکاری و فرمان برداری می باید نهاد و بعد ازین
از قطع طریق و بدکرداری توبه کرده متعرض ایذاء بندگان خدا نمی باید گشت تا سایهٔ
مرحمت و جناح معدلت بر حال شما گسترده شود و اگر نه هرچه بینید از خود بینید بیت
بیمنت ببندست اگر بشنوی * که کژ خاری کار من ندروی * هرگز اسعادت مساعد بود
و توفیق معاونت نمود روی ازغان بدرگاه عالم پناه آورد و بعد رحال و استیهال
خود ملحوظ نظر عنایت و تربیت بادشاه نکشته بصنوف عواطف و سورغامشی بلند
پایه و سرافراز شد و هرگز اسابقهٔ شقاوت از طریق متابعت و بندگی عنان برنتابت
هدف تیر بلا و مصب سیل غضب خدا گشت بیت هرکه سر از بندگی او کشید *
جشم امید شوخ رخ دولت ندید * و انکه نشد جاکر این آستان * شد بدنش حبس غم افزای جان *
و درین اثنا امیر عثمان عباس با اغرق از بغداد آمده بمعسکر ظفر قرین ملحق شد الحمد لله
رب العالمین کفتار در توجه رایت همایون نصفت فرخنده فال بجانب دیار بکر
و فرمان خطا و تایید ذو الجلال صاحب قران کیتی ستان بعد از تسخیر عراق عرب
و توابع آن عزم دیار بکر و جهه همت عالی ساخت و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت
بغداد نامزد فرمود که رعایا و اهالی آن دیار را در کنف حمایت و رعایت مرفه و آسوده
از تفقد حال بیچاره و مساکین غافل و ذوی اهل نباشد و در تعظیم و اکرام سادات و علما
و نوازش و اطعام فقرا و ضعفا حسب المقدور بکوشد و رایت نصرت شعار و فرمان خجسته
آثار متوجه صوب دیار بکر شد و امیرزاده میرانشاه را با مراء و لشکریان جهت تنبیه

وضبط ولایت بیالا آب بغداد روانه گردانیده و به نفس مبارک نهضت فرمود و جسر بسته
و از آب گذشته آوازه مراجعت انداخت تا مخالفان اعتماد بزان کرده وظایف خرم و
احتیاط مرعی ندارند بنابر آن سکندر که باشر قیان حرب داشت، و خیمه از جانب غرب داشت،
و لشکر ظفر قرین از هر دو نهر گذرین فرمود و باقی را در اغرق بگذاشت و عثمان نهاد
را باز داشت تا باقی لشکر و اغرق را سر کرده از عقب بیاورد و خود شیر توا جی
را جهت ضبط سپاه و احتیاط یورت تعین فرمود و در اغرق امیرزاده محمد سلطان
غیاث الدین ترخان و اوج قرابهادر برحسب فرموده باستاد و ندکه آنرا ضبط نموده
بیارند و رایت منصور بتعجیل تمام بیالا آب روان شد و چون از تودق گذشته
بقلعهٔ کرکوک رسید اهل حصار بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند عاطفت خسروانه
آن قلعه را بامیر علی موصلی سپرد غال فرموده انجا بگذاشت درین اثنا قزل امیر علی
اویرات و پیر علی و جهانگیر بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادت بساط بوس مشرف
گشتند و امراء آن نواحی باجمعهم و کوتوال قلاع آن حدود و حد تخصیص حاکم الطون
کوپروک باحراز دولت زمین بوس مبادرت جسته کمر خدمتکاری بر میان انقیاد بستند
مراحم بادشاهانه ایشانرا بنوازش و اکرام اختصاص بخشیده بکمرهای زر و جامهای
فاخر سرافراز گردانیدند و از بهر زنان و فرزندان ایشان زر و جواهر و امتعه انعام
فرمود تا برای پسران دختر بخواهند و جهت دختران جهیز ترتیب نمایند و از انجا بدولت
و اقبال روان شده روز چهارشنبه بموضع اربیل رسید و والی انجا شیخ علی بمراسم
طوی اقامت نموده پیشکشها کشید و انواع خدمات شایسته تقدیم رسانید و آنحضرت
روز دیگر از انجا نهضت فرموده کنار آب خازر مخیم نزول همایون شد و صبح جمعه
بشنه از آب گذشته موصل از فر وصول موکب نصرت قرین سپهر برین گشت صاحب
قران سرافراز از صدق نیت بقدم نیاز باحرازمیامن زیارت ابنیا یونس و جرجیس علی
نبیناوعلیهما افضل الصلوات والتحیات مبادرت نموده بعد از استمداد همت
و بهر هزاری ده هزار دینار کبکی تصدق فرموقا بر سر مراقد بنابت معاقد

ایشان کنند تا سازند و بسی صلات و صدقات بمستحقان و درویشان رسانند جاوانق
که میامن خیرات و مبرات که پیوسته ازان بادشاه دین پرور داد کستر صدور می یافت
جنانچه در دنیا دستیکر دولت و اقبال بود در آخرت بای مرد مغفرت و رضوان باشد
و ما ذلک علی الله بعزیز و امیرزاده میرانشاه که بر جب فرموده بتسخیر ایلهای اطراف رفته
بود از یمن اقبال روز افزون همه را بمقام اطاعت و فرمان برداری در آورده اینجا
بسعادت بساط بوس استسعاد یافت دیار علی والی موصلی کمر خدمتکاری بر میان جان
بسته باقامت مراسم طوی و پیشکش قیام نمود و جوطوی کرد صاحب قران ارشد
سلیمان و مورت سیکفت نرم بزد زانو و پیشکش نهاد کشید بحدی که دست بتش بان میرسید
کفتار در توجه صاحب قران سعادت اقتما بجانب روحا صاحب قران ممالک
پشتمان یار علی والی موصل را عجزی ساخته از انجا شبکیر فرمود و بمبارکی و طالع فرخنده
متوجه روحا شد و امر اقومان ترتیب لشکر داده فوج فوج روان شدند بیت
جهانشد جو دریای شوریده موج روان کشته دریادلان فوج فوج بدار و زکثرت جهانی و کر
زکرد سپه آسمانی و کر و در اثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کس بر سبیل استعجال
باستقبال فرستاد و اظهار بندکی و خدمتکاری کرد بنابرین جون حضرت صاحب قران
در اواخر صفر بحوالی ماردین رسید و او را مطیع و منقاد میدانست پیش وی کس فرستاد
که با لشکر مرتب در عقب بتعجیل بیاید که ما را عزیمت مصر و شام مصمم است و از انجا کذشته
بر اس العین نزول فرمود و تمامی لشکر را یکجا کون فرستاد و سپاه بر اغار ایل و ولایت
حسین و قرا قویلق را غارت کردند و سپاه جوانغار مواضع و مزارع آن نواحی را
تمار کردند و اسب و شتر بسیار و کاو و کوسفندان بی شمار غنیمت کرفتند و جون
عساکر منصور با غنایم نامحصور بار و دی همایون باز آمدند از انجا نهضت نموده بر و حارسیدند
کزل نامی که حاکم آن حصار بود جون خبر توجه عساکر کردون مآثر شنید از بیم حصار کذاشته
برون رفت و بعضی از رعایا نیز بموافقت او برون رفتند و در کوهی بلند که داشتند
پناه جستند حضرت صاحب قران امرا و لشکریان را از عقب ایشان بفرستاد و عمده را

غارتیده اسیر کردند آنحضرت با شاهزادگان و نومیان و ارکان دولت بمبارکی و طالع سعد
بشهر در آمدند عمارت آن شهر مجموع از سنگ تراشیده برآورده اند و گویند از بناهای
نمرود است و قصه در آتش انداختن ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوات و السلم در انجا
دست داده و آن چشمه که از میغ یا نار کونی پرد او سلام علی ابراهیم در میان آتش جریان
یافته هنوز جاریست و در حوالی چشمه اثار سیاهی آتش و دود پیدست صاحب قران کامکار
با اعوان و انصار اثار آن بدایع که بنور ایمان تصدیق نموده بودند برای العین مشاهده
فرمودند دوران چشمه غسل کرده ازان اب بیاشامیدند و نوزده روز دران شهر توقف
نموده بمجلس انس و بزم عشرت بیاراستند و طویهای بادشاهانه مرتب داشته عاطفت
خسروانه جماعتی را که بمراسم جانباری قیام نموده بودند عنایت فرمودند و باصناف نوازش
سرافراز گردانیده اوکلکاداود و جنید ترکمان درین موضع غرلباط بوس دریافته خدمتها
لایق بجای آورده و بجان زینهار جسته جهت اهل و عیال و ولایت خود امان طلبیدند و والی
حسن کیف نیز بهمانجا بسعادت عتبه بوسی استسعاد یافت و بحسین عجز ایشان عبودیت
فرسوده وظایف پیشکوبندگی تقدیم رسانیدند و میامن مراحم پیدریغ شامل حال او گشت
و چون سلطان عیسی حاکم ماردین در آمدن تعلل نموده خلاف انکه خود اظهار کشت
بظهور پیوست حضرت صاحب قرانی فرمود که مقتضای توره و یاساق نیست که یاغی را درمیان
ولایت گذاشته متوجه مملکتی دیگر شوند بنابرین روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول
بسعادت و اقبال سوار شده و غنان عزیمت یعقوب ماردین معطوف داشته باز گردید
و درین حال سلطان علی حاکم ازرین بدرگاه عالم پناه شتافته تحفهای لایق بمحل عرض
رسانید و حاکم باتمن نیز بهدایت دولت قاهره و رفاقت اقبال تهمتن سلطنت شیاز آمده
در سلک بندگان انخراط یافت و مهد اعلی چلبان ملک اغا و دولت داغا که مدت بیست و پنج روز
بود که از حضرت صاحب قران جدا مانده در اغرق بودند از پیش رانده بربالای پشته
بدولت ملاقی فایز گشتند و اغرق نیز از ماردین گذشته بموکب همایون پیوست صاحب قران
کامکار لشکر نصرت شعار را مرتب داشته روان شد و چون بهفت فرسخی ماردین

موضع چملیک معسکر همایون گشت ملک غیاث الدین حاکم جزیره بدرگاه عالم پناه آمد و شرف
بساط بوس دریافته تحف و تکلفها گذرانید و خراج و تعار قبول کرده بنوازش خسروانه مخصوص گشت
و باز گردید و چون سلطان عیسی از توجه عساکر گردون مآثر آگاه شد مبایعه سریر اعلی شتافته
انواع پیشکشها از پیشان نامدار و استران رهوار و تحوزهای لایق بیاورد و بوسیله
امرا در شنبه بیست و ششم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید که حضرت از سبب تعلل در آمدن
سوال فرمودند او بزانو در آمده زبان استغفار و اعتذار برگشاد و بر تو آفتاب عاطفت خسروانه
بر حال او تافته صنوف عنایت و نوازش بادشاهانه درباره او ارزانی داشت و بخلعت
خاص اختصاص بخشید و از انجا کوچ کرده بنزدیک ماردین دامن کوه معسکر خیام
نزول همایون گشت ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمر شیخ انار الله برهانه شاهزاده
عمر شیخ که با اجتماع سایر ملکات ملکانه در شجاعت و مردی آیتی بود و در میان لشکر
منصور رایتی در قریب بیکسال که در فارس بود از قلاع آن حوالی و نواحی آنچه ایل شده
بودند جون قلعه اصطخر و قلعه فرک و در کمیسر قلعه شهریاری بنیروی دولت روز افزون
همه را فتح فرموده بودند و بدر قلعه سیرجان که جمعی امرا بمحاصره آن مشغول بودند و هنوز
فتح نشده بود رفته و حضرت صاحبقران در آن وقت که عزم توجه شام و مصر جزم فرموده
متوجه دیار بکر شد کس بطلب امیرزاده مشار الیه فرستاد و در زمانی که بمحاصره آن قلعه
مشغول بود خبر باو رسید شاهزاده بر حسب فرمان ایدکو برلاس و شاه شاهان و آلی سیبان
و پیر علی سلدوز را بر قرار بمحاصره باز داشت و بیشتر از مراجعت نمود و در انجا یراق کرده امیر
سونجک را جهت ضبط مملکت فارس بگذاشت و بعزم بساط بوس حضرت اعلی متوجه دیار
بکر شد و امیر سونجک بر حسب اشارت حضرت صاحبقرانی بتعمیر قلعه قهندز که شاه شجاع
خراب کرده مشغول گشت و شاهزاده با لشکر از آستنه از راه شوپستان روان شد
و از کردستان عبور نموده میرفت و در راه بقلعه مختصر رسید که آنرا خرماتون گویند
و اندک مردمی در انجا ساکن بودند شاهزاده بنظاره قلعه بالای تپه برآمد و ناوکی از
قلعه بتیری انداخت و از قضا بشاه رگ او رسید و درجه شهادت یافت بیت

مردم بکمان کینه خویش، تیری کشد آسمان بدکیش، منکر که بد یکری کشاید،
کزوی چو گذشت بر تواید، آری از افق حدوث آفتاب دولتی بالا نگرفت که بحد زوال
نرسید و در عرصهٔ ظهور کاخ حشمتی سر بگردون نکشید که از زلزلهٔ فنا اختلال نپذیرفت بیت
بنگر ارکیتی و رختی نرست، که ماند از نجای بر زن درست، درین باغ زنگین جو پر تدرو،
نه گل در چمن ماند خواهد نه سرو، فرزند ارجمند شش امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت را دود
حیرت از سر برآمد و حدوث آن واقعه تا بیل آتش اندوه در جان بیکمان زد بیت
باز اجل جو جان جهان را شکار کرد، دلها خراب از اندوه و جانها فکار کرد،
شام از فراق خسرو انجم ز در اشک، اطراف چرخ پر گهر شاه وار کرد،
زین هول صعبناک بسی کار زار شد، درمان چه با قضا نتوان کار زار کرد،
و این واقعه او اسط زمستان در ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه موافق
توق ییل دست داد و مدت عمر شاهزاده سعید شهید چهل سال بود لشکریان با ناله
و خروش چون دریا بجوش آمدند و آن قلعه را با زمین برابر ساخته هیچ متنفسی را
در انجا زنده نگذاشتند و چون خبر این مصیبت جانسوز در ظاهر ماردین بارودی اعلی
رسید امرا متحیر مانده نه روی اظهار کردن داشتند و نه رای بنهان گذاشتن بیت
بوالعجب واقعه باشد و مشکل کاری، که نه پوشیده توان داشت نه گفتن یارئ آخر الامر
همه اتفاق نموده صورت حادثه را در خلوتی بعرض رسانیدند بیت
حدیث شه و قلعه و زخم تیر، نمودند یک یک بآه و نفیر، صاحب قران کوه وقار از کمال
تمکین بزر کوار لباس کرامت بقامت و ما صبرک الا بالله شعار ساخته زبان رضا و تسلیم
بکریمه انا لله و انا الیه راجعون بر کشاد و از خزانهٔ ثواب جزیل و اجر جمیل را بسرمایهٔ
این شربت تلخ مذاق صبر فرموده هیچ کونه فزع و جزع بکفور راه نداد و حکومت مملکت
فارس را با توابع بفرزند ارجمند او امیرزاده پیر محمد ارزانی داشت و بر لیغ عالم مطاع
دران باب بنفاذ پیوست و او دران وقت شاهزاده سیاله بود و اورچ قرابهادر را
با حکم همایون بتعجیل روانه ساخت که بشتاب هرچه تمامتر بامیرزاده مصیبت رسیده

ملحق شود و او را با مراء بدرش باز گردانیده در رکاب دولتش متوجه شیراز گردد و
چون اوج قزاخبر ماتور سید و فرمان برسانید امیر پردی بیک و امیر زیرک جاکو
با لشکر توستال متوجه اردوی اعلی گشتند و امیرزاده پیر محمد با مرای بدرش و اوج
قزا متوجه شیراز شد و نعش شاهزاده شهید را از موضع برگشته خربا تو بشیراز نقل
کردند و بمرقدی عاریتی بسپردند و بعد از چند گاه خواتینش سوج قتلغ آغا و
بیک ملک آغا و ملکت آغا و پسر امیرزاده اسکندر که در صغر سن بود و در شیراز
مانده نعش را از شیراز بکش بردند بیت روانش روان شد بدار السلام
شد آب و گلش سوی کش و السلام، و در انجا بقعه که از مستحدثات حضرت صاحب
قرانیت و فن بیت مرقدش تا بنده و پر نور باد، با شهید کربلا محشور باد،
و باعث بران نقل با وجود انک در سلک ممالک صاحب قران متعالی مکان تمام
ایران با توران انضمام و انتظام یافته بود آن شد که آن حضرت بقعه در کش
ساخته برداخته است بمحلی که مزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین کلال مدفن
بدر نامدارش امیر طراغای در جانب قبلی آن واقع شده از یمین و یسار آن بقعه
از برای امیرزاده جهانگیر و دیگر اولاد و امجاد متعابر و تبع احداث فرموده و
چون دولت سرمد صاحب قران موید از بینات ایات قدرت الهی و جلایل
مخایل عنایت نامتناهی بود اعوان و انصار سپهر اقتدار نسبت با انحضرت اخلاصی
داشتند که سبب آنرا بجز حصول مال و جاه و دیگر اغراض دنیوی حمل نمیتوانکرد
چه امیر اقبوغا که یکی از ان خدمتکاران مخلص بود مدت العمر در هر حال و هر محل
که بود هرگز خیال نبشت که بشتش بر طرفی بودی که آوازه انحضرت از ان طرف
نشنودی و هنگام استراحت بای با نجانب دراز نکردی نبا بران اخلاص امراء
برانغار و جوانغار و سایر خواص بندگان سعادت یار نسبت با بقعه مذکوره هریک
بموجل مقرر خود مدفنی ساخته بودند و در هر جا که بجکم و ماندری نعش بای ارض
تموت وفات می یافتند ایشانرا برحسب وصیت بان مدفن نقل میکردند بیت

بجستی که آید آیی بود نه بفانی بموت فوت نیابد زوال تا دانی تمه قصه بارین

چون سلطان عیسی که ملک ماردین بود موکب همایون را استقبال نمود تشریف

بساط بوس فایز گشته و مال و ساز و استعفار قبول کرده محصلان جهت تحصیل و جه شکرانه

بیان از برای خرید و فروخت بشهر در آمدند مگر وهی از مردهٔ جمال و انبوهی از جهلا از دا

آمد و رفت شکریان غوغا کردند حضرت صاحب قران چون برین معنی اطلاع یافت

بهمان نخط سلطان عیسی را طلب داشت و بزانو در آورد و کیفیت حال از و سوال

فرمود و از هر گونه کاوش و خطاب و مجاوبه کلمات او جواب معلوم شد که در

وقت پیوستن آمدن برادر و اتباع خود را وصیت کرده است که هیچ حصار را از

دست ندهند و شهر نپردازند و مبالغه کرده که اگر من هزار مکتوب بنویسم و شفاعت

کنم قطعا التفات نکنید که من جان خود را فدای شما و سلامت مملکت می پسندم

و چون این معنی بر و ثابت شد امر لازم الاتباع بگردن و بند کردن او نفاذ یافت و چون

کثرت لشکر و انبوهی سپاه بسیار بود و او آخر زمستان و دران حوالی علف یافت

نمیشد رای ممالک آرای ماردین را دران ولا محاصر کردن مصلحت ندید و روز شنبه

هشتم ربیع الآخر از انجا نهضت فرموده بطرف کوهستان روان شد و از دره

گذشته فرود آمد روز دیگر از آنجا کوچ کرده بجانب اسپینج توجه نمود و تمام شاهزادگان

و امرای لشکر با ارایسته بمورچل خود بتوره روان شدند و روز جمعه یازدهم ماه

هوا متغیر شد و برق جستن و رعد غریدن گرفت و بارانی دست داد که گفتی تمام

اجرام آسمانها بگشته می بارد فلک خواست تا ترک چشم سحاب خیام معسکر اردو به آب

گرد یا برآورد و ابری جوقیر سرمشک بگشاد و بر مطیر تو گفتی جهان بار طوفان گرفت

محیط بلا جمله کهان گرفت دران دشت امکان بودن نماند نجز کشتی عمر بر نماند

روان گشت لشکر چو کشتی بر آب فرو ماند اشتر چو خر در خلاب ازان بیلان لاکل تیره جوش

ز اسپان نبودی برون غیر هوش وزمین آن موضع بغایت سست بود و

کل و ای عظیم باز دید شد بحیثیتی که جمار بایان تا بسینه در و حل فرو می رفتند و

لشکر در بلای لای بماندند و بسیاری از ستران و اشتران قطار قطار

تلف شدند و در کل عراق کشته بماندند و پیشتر لشکریان فرود آمدند و خیمها
زدند و زمان زمان شدت باران زیادت می شد تا بحدی که اکثر مردم خیمها
بگذاشتند و بیاده براه افتادند و حضرت صاحب قران با لشکر قول در جمعه
دهم جمادی الاول از ان لای بیرون آمده در علف زاری نزول فرمود
و از بهر تفقد و استعلام احوال شاه زادگان کسی باز گردانیدند و شاه زادگان
را با تومانها خود هر کس در پیش خود نمدها و زیلوها و تا چیر خیمها بر روی لای انداخته
در راه پیاخته بمای بیرون رفتند و از انجا کوچ کرده بطرف موصل کنه روان
شدند و حضرت صاحب قران کسی را با بسی تحف و هدایا جهت فرزندان بجانب
سلطانیه فرستاده بود و شخصی شیخ نام که در موضع چمک با ملک
غزالدین بشرف بساطبوس رسیده بود و بنوازش مخصوص گشته
در راه پای از راه صواب بیرون نهاده دست جسارت بان تحف
و هدایا دراز کرده همه را بر گرفت و بجزیره در آورد و ملک غزالدین حاکم انجا
عهدی که بندگان حضرت کرده بود شکسته بان شوربخت هم داستان
شد و یاغی گشت صاحب قران گردون اقتدار الزام حجت را دو نوبت
قاصد فرستاد و او را پیغام داد که شیخ را گرفته پیش ما بفرست تا از سر گناه
تو در گذریم و اگرنه تمام جزیره و قلاع و خیل و حشمت در زیر سم ستوران
ما چیر خواهد شد ملک غزالدین را انکبت و ادبار دامن گیر شده بود بر حصانت
قلعه و آب شط اعتماد کرد و سخن قبول ننمود خردمندان که بنیادی که بر آب نهند
استوار نیاید اما خاکساری را که باد نکبت آتش دولت فرو نشاند بر دوراندیشان
پیش دیده بصیرت فرود آید بمقتضا چون ز گردون نامرادیها بر
همه عاقلان گذشتند و کار گشتند و کار گذار در توجه حضرت صاحب قران بجانب جزیره
و خواجی آن چون ملک غزالدین حاکم جزیره از امتثال امری که در باب ارسال شیخ
صادر شده بود ابا نمود حضرت صاحب قران روز دوشنبه سیزدهم جمادی
الاول اغرق را که اشتهٔ ایغار فرمود و با تمام لشکر از دجله بگذشت و عمد کشته

گذشته شبگیر کردو وقت سحر که آن روز بر کشتگان در خواب بودند بحر و غافل
عساکر گردون مآثر چون قضای نازل بایشان رسیدند و تمام ولایت و حشام
ایشان عرضهٔ غارت و تاراج گشت و دو سه قلعه را در آبگرفتند و مال و جمار
بای بسیار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار شد و حاکم جزیره ملک غازالدین
دران آشوب بدست یکی از لشکریان افتاد و چون او را نشناخت بشکنجه و عقوبت
بسیار هر چیز از و پرسیدند و او را هر کرد و چون صرصر قهر صامت و ناطق آن نواحی
و دیار را بباد غارت و تاراج برداد و حاکم جزیره نیم جانی بهزار مشقت بیرون
برده آواره شد صاحب قران گیتی ستان از انجا نهضت نموده بسعادت
و اقبال بازگشت و روز پنجشنبه شانزدهم از دجله گذشته فرمان داد که تمام
غلایم و کوسپندان را بموصل برند بر حسب فرموده آنرا بجبل کشتی در مدت ده
شبانروز از آب بگذرانیدند و از آب بشیب رانده باردوی همایون رسانیدند
گشاد در توجه حضرت صاحب قرانی بصوب ماردین نوبت ثانی
چون شهریار عدالت شعار بهار از میامن عون و اقتدار مبدع مختار جل و علا جنود
قوای نامیه را التقویت نموده بکار در آورد و سپاه برجد لوای کیاروی زمین بفیروزی
فروگرفته تمام دشت و صحرا سبزه زار و علف خوار گشت حضرت صاحب قران
کامکار بعد از فتح جزیره و توابع و تسخیر قلاع آن نواحی و مواضع عازم ماردین شد
و فرمانی صدور نموده سایه الفات بر ضبط لشکر انداخت و مجموع بیادکار از سوراخت
و در روز جمعه غره جمادی الآخر متوجه ماردین شد چون ز کوس شهنشه برآمد خروش
سپاهی چو دریا درآمد بجوش شد از جوش بولاد پوشان ستوه همه دشت و صحرا و هامون و کوه
امیرزاده میرانشاه با لشکرهای خود بر حسب فرموده بمنغلای روان گشت و صحرا نشینان
آن ولایت که در بیابان و کوهها بودند همه را بتاخت و غارت کرد و روز شنبه
دوازدهم ماه مذکور صاحب قران کامکار با لشکر منصور بظاهر ماردین رسید و شهر را
مرزوار در میان گرفتند و خیمه و خرگاه و سرابرده و بارگاه طناب طناب کشیدند بدین

سپاه اندر آمد چنان چون سزد همه بوم و بر خیمه بر خیمه زد و روز دیگر که چرخ جهانگیر زیر
جد سریر کردون مقام بعزم تسخیر این عالی حصار فیروزه فام تیغ زرنگار از نیام
ظلام برآورد صاحب قران کیتی ستان و شاهزادگان و امرای توامات
و نامدار جات و قوشونات لشکر نامدار آراسته متوجه حصار شهر شدند و از غریو کوس و کرنا و نای و خروش سورن و جوش بهادران رزم آزمای لوش زمانه کر ساخته
جنگ در انداختند سواران سوی رزم کردند رای تو گفتی که عالم برآمد ز جای
جهان گشت بردار و گیر نبرد شد از دو هم رخ چو خورشید زرد و پیش از همه شکر گول
سبر در روی کشیدند و نرد بانها بر دیوار حصار نهادند و با تیغ مهرانشان و گرز گران بزد
بانها برآمدند و سایه لشکر مغفر سکان از جوانب و اطراف حمله آورده بنیروی دولت
قاهره دشمنان را برانداختند و شهر را مسخر گردانیدند و مخالفان از بیم جان روی گریز بقلعه کوه نهادند
و سپاه ثوابت شمار بهرام انتقام با شمشیرهای خون آشام در پی ایشان کرده تا در در
دروازه قلعه برانداختند و بسی ایشان را بقتل آوردند و بسیاری از پسران و دختران ایشان
در زیر دست و پای اسب هلاک شدند و بعضی بتشنگی بمردند و غنایم بیحد بدست
عساکر فلک حمله ستاره عدد افتاد و اسپان و قطارهای استران و شتران
گرفته شد و در پای قلعه کوه بجنگ مشغول شدند و آن حصاریست بغایت استوار بر سر کوه
بلند واقع شده و یک راه بیش ندارد و از قلعه مقدار یک آسیا آب بزیر می
آید و جواهر اوصاف آن حصار در عقد اشعار بلاغت شعار شعرا بتخصیص این سرایا منظوم است
و بقلعه شبها موسوم سپاه گردون اشتقام آنروز تا شام در پای آن حصار آتش
پیکار افروخته بودند و خرمن حیات مخالفان سوخته و ایشان از بالای قلعه بسنگ
باران سیل بلا را پیش گیری می کردند و چون شب درآمد لشکر ظفر قرین در حوالی
قلعه توقف نمودند و روز دیگر که شهسوار خورشید ببالای افق برآمد جیش گردن
که در اطراف حصار نیلی سپهر التجا جسته بودند همه را فرو ریخت عساکر گردون مآثر بازوی
جلادت بقلعه نهاده ببالا برآمدند و جمعی را که در اندرون حصار رفته بودند و پناه بکمر بارده

همه را دست بکمر کردند مجنود آوردند اهل قلعه چون قوت و شجاعت لشکر منصور مشاهده
وهم و هراس بر ایشان غالب شد و بتضرع و زاری زنهار خواستند صاحب قران سپهر
اقتدار با لشکر فیروزی آثار از بای قلعه معاودت نموده بارد وی همایون فرود آمد و ایشان
از قلعه تقوب بسپار و اسپان نامدار پیرون آورده پیش کش کردند و مال و خراج بگردن گرفته
التزام وظایف خدمتکاری و استقبال شدند و از اثقالات چندانکه درین ولا اهالی آذربایجان
را یاوری نمودان بود که چون شب بگذشت مبشر سفیده دم بشارت قدوم نیر اعظم
و اغوار و انجاد عالم افروز انجاد صباح جمعه از جانب سلطانیه از پیش سرای ملک خانم ایلچی
رسید و بشارت رسانید که حق سبحانه و تعالی شاهزاده عالمیان امیرزاده شاهرخ
را فرزندی کرامت فرموده نهال اقبال در جویبار سلطنت کلیتا ین بار آورده پیت
طالع عالم شده نیکو بمیمون اختری ۞ منتظم شد سلک ملک دین بوالاکوهری ذکر ولادت
امیرزاده الغ بیگ در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین سبعمایة
موافق فروردین ماه جلالی و موافق ایت سل در قلعه سلطانیه بیت بسلطان کیتی ستان شاهرخ
خدا داد شد زاده ماه رخ ۞ که اوج سریر شهی یافت تاب ۞ ازان ماه چون مشرق آفتاب
فروغ سعادات و انوار جاه ۞ درخشان ز رویش چو خورشید و ماه ۞ تو گفتی یکی کوکب آمد ز اوج
برآمد بابقبال بر تخته گاه ۞ ماهران صناعت تنجیم در تحقیق وقت ولادت و استخراج
جزو طالع و تحریر مراکز سایر بیوت و تعیین مواضع کواکب و سهام شرایط احتیاط
مرعی داشته و دقایق اعمال بجای آورده زایچه طالع همایونش بقلم دولت بر بیاض
سعادت کشیدند بیت اسد طالع و صاحبش آفتاب ۞ ازان گشت در سلطنت کامیاب
شرف یافته آفتاب از حمل ۞ کرانیده از علم سوی عمل ۞ و چون این بشارت مسرت
افزا بسمع مبارک صاحب قران گیتی گشا رسید موجب بهجت و سرورش تضاعف
پذیرفت و از غایت خرمی و شادمانی مایهٔ خشم و غضب آنحضرت بکلی فرو نشست
و بشکرانهٔ آن عطیه جلیله جرایم اهالی ماردین و آن حوالی را رقم عفو و اغماض کشیده و انسر
انتقام ایشان گذشته مال را که قبوال کرده بودند ببخشید و آن ولایت را بسلطان صاحبقران

برادر سلطان عیسی ارزانی داشت ویرلیغ بآن تغاکرامت فرمود بخواهند کان کسی بزرد
بجای زراو شهر کشورد هد و روز شنبه کوچ کوچ زده بمبارکی و طالع سعد نهضت نمود و اهها
بخش کرده متوجه طرف بسری شد و امیرزاده محمد سلطان با لشکر خود نزاه میدان
روان گشت و حضرت صاحب قران از راه سور و امیرزاده شاه رخ ملازم رکاب
همایون بود و امیرزاده میرانشاه با لشکر نوکر راه جوش و امرای توقمان بمورچل خود پیمین
سپیل هر کس از راهی بازگشت و چون حضرت صاحب قرانی از راه سور بکنار شط
رسید امیرزاده میرانشاه را بجهته ضبط آن نواحی بالا آب دجله بایلغار روانه گردانید
و نفس مبارک از آب گذشته بعلف زاری در غایت تراهت نزول فرمود و سه روز
در انجا توقف نمود و در خاطر همایون چنان بود که عنان عزیمت بجانب الله تاق معطوف
دارد که ناگاه از پیش امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه خبر آمد که مردم
حصار قراجه قیاکه عبارت از شهر آمدست که بجا مداشتهار یافته بحصانت حصار
مغرور گشته سر کشی میکنند و بقدم انقیاد پیش نیامدند کفار در توجه رایت کشور
گشای گیتی ستان بصوب جامی و فتح آن چون حضرت صاحب قران بر مخالفت ایالی حامد اطلاع
یافت در حال امیر جهانشاه را بایلغار بفرستاد و روز دوشنبه بست و سیوم جمادی الاخر وین
نصرت و ظفر با تمام لشکر متوجه حامد شد و شب درمیان کرده انجا رسید و مجموع لشکر
از جمله آبش در آن محل غایت سبکست عبور نمود کور که دشقاره فرو کوفتند و سورن انداختند و حصار را در میان
گرفته فرود آمدند و آن حصار را استحکام و استواری بمرتبه ایست که کس مثل آن در عالم ندیده و نشنیده
جه باره ایست بغایت بلند از سنگهای تراشیده بر آورده و برج استوار گردانیده و عرض دیوارش
شش گز که بر بالای آن دو سوار بهلوی یکدیگر توانند راند و بر سر باره هم از طرف بیرون و هم از طرف اندرون
مقدار قامت شخصی بلند دیوار سنگ تراشیده بر آورده اند و بر بالای آن آهنک زده و بانی
بر آن از طرف بیرون دیوار سنگ بر آورده و کنگرها ساخته چنانچه مجموع آن شش گز و طبقه است
تا هنگام بازندگی در وقت شدت سرما و گرما مردم در طبقه زیرین توانند بود و بر جهای عالی
ترتیب کرده اند و میان هر دو برج ده باز ده گز باشد و در اندرون حصار دو چشمه آب سپیکین
جاری است و بسی باغهای معتبر است و این اوصاف از دیده ثبت افتاده نه از مجرد سماع و گویند

از بنا و آن حصار چهار هزار و سی صد سال گذشته و در هیچ عصر از اعصار دست
قدرت و قوت هیچ ذو شوکت صاحب اقتدار فتح و تسخیر آن نرسیده مگر آنکه در ابتداء
اسلام خالد بن ولید رضی الله عنه با فوجی از لشکر اسلام بعد از انک مدتی بمحاصره آن
مشغول بود دانست راهی که آب از شهر بیرون می آید نهانی در آمده اند و آنرا فتح کرده
و چون پیرامن آن حصار مخیم نزول عساکر گردون مآثر گشت روز دیگر صاحب قران تمامک
پستان بسعادت و اقبال سوار شد و لشکر را بتسخیر شهر تحریض فرمود و ایشان
بنگ را آماده کشته با جبرها و تورها و خرکها پیش رفتند و از اطراف و جوانب بر اهل
حصار تیر باران کردند و ایشان هر چند از بالا سنگ بر سر آن دلاوران نبرد از ای
میر نخیتند چون کوه از جای خود نجنبیدند و عثمان بهادر پیش رفته و یک برج او را نقب
زده راه ساخت و سید خواجه جنگ بسیار کرده برجی دیگر را نقب در آورد و همچنین
اغزنشاه برجی را نقب زده پیش از همه بالای برج برآمده و داد مردی و مردانگی داد
دیگر امراء تومان کوششهای دلاورانه نموده هریک بنوعی ببالای حصار برآمدند
و جنان حصاری منیع که در مدت سه چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت غلبه فتح نکرده
بود از یزدی دولت روز افزون بدو سه روز مسخر گشت و امثال این غرایب
و زین هم غریب تر بسیار کرد دولت آن شاه داد گر و لشکریان باندرون حصار
در آمده شهر را غارت کردند و خانها را آتش زده و سپاهیان آنجا تمام در نقبها رفته
ناپدا شدند و کس ایشان را نیافت و یساقیان باترها و منجنیقها بالای بارو برآمدند و بویران
کردن حصار مشغول شدند و چون آن بنا نهایت استحکامی بمرتبه بود که بسعی بسیار اندکی
ازان کنده می شد و خراب کردن آن را روزگاری می بایست بارهٔ از سرهای بارو ی آن هنوز
در روز سه شنبه از انجا کوچ کردند و روان شدند و روز جمعه آخر جمادی الآخر یکی از طایفهٔ اوزبک
بپایه سریر اعلی حاضر شد و بغر باطبوس فایز گشته بعرض همایون رسانید که یتی صوفی باغی
شده میخواهد که در شب بگریزد در حال فرمان شد تا او را گرفته حاضر گردانیدند و چون
تفحص کرده شد اقرار کرد و معترف آمد و جمعی مردم که با او متفق شده بودند باز نمود و حال آنکه
حضرت صاحب قران بکرات امثال این حرکات ناپسندیده از و مشاهده کرده بود
و از کمال اخلاق کریمانه عفو فرموده و پوشیده درباره او عواطف و مراحم بادشاهانه

ممالک پشتان محمد درویش تیرملا سین اما فوجی از لشکر بحاصره قلعه النجق فرستاد و قراوسف
واحشام ترکمانان لذا آواره و وصول عساکر گردون مآثر رو بگریز نهاده بودند و حضرت
صاحب قران با شاهزادگان و امرا و نوینان تورلتای کرده مشورت فرمود در آئی
قرار گرفت که لشکر در عقب ایشان برود و برهان اغلن را سرپیاه کردانیده و ابیاج اغلن شاه
سادر را با دیگر امرا همراه او کرده از صحرای موش بایغار روانه ساخت و فرمود که از بی گماشتن
هر جاکه باشند بروند و در دفع شر و فساد ایشان کوشش نمایند و بنفس مبارک دران چند گاه
روز توقف فرمود و بحیث قلع و قمع آنانی که بدرگاه عالم پناه نیامده بودند امیرزاده میرانشاه
را بفرستاد تا هر که بقدم اطاعت و انقیاد پیش آید او را امان بخشد و آنرا که سرکشی و زرد
بدست اشقام زبای در آورده ولایت و احشام او را غارت کند و بقلعه النجق بحاصره مشغول شود
و تواجیز افرمان داد که بروند و از تمام ممالک لشکر جمع کرده بپایه سریر اعلی آورند و رایات نصرت
شعار نهضت نموده بسعادت و اقبال بجانب الاتاق بازگشت و حضرات خالیات سرای
ملک خانم و توان آغا و سایر آغایان که در سلطانیه مانده بودند و زمستان آنجا گذرانیده
در فصل بهار که موعد تلاقی گل و بلبل و موسم مواصلت سمن و سنبل است آنجا کوچ کرده متوجه پایه سریر
اعلی گشتند و از تبریز گذشته می آمدند حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را در شش
پت و پنجم رجب با استقبال ایشان فرستاد و شاهزاده جوان بخت چهار شبانروز
در راه کرده در میان مرند و خوی ایشان را دید دولت دیدار میسر شده دیده اقبال منور شده
و چون نواحی اخلاط مخیم نزول حضرت صاحب قران گشت خاقان حاکم عادل چون که از وحوالی
دیدنه آن حضرت بود بپایه سریر خلافت مصیر آمد و پیشکشهای لایق گذرانید و چون خدمات او از
سر اخلاص بود در حضرت علی عز قبول یافت و عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته اخلاط و ایل
انجا را باو سیورغال فرموده بریلغ داد و روز سه شنبه دوم شعبان در آن صحرا شکار انداخت
و روز چهار شنبه چون که بهم آمده جهان جوی میشد جوغنده شیر جهنده هزبری شکاری
بران صید که چون گذر کرده مغبر شد از گرد او صید گاه شکار افگنان با ظفر هم قرین نجرنده جای
شد آن سرزمین ادیم کوزنان مین تا بسر پیکان زرین شان کمان زر کمان شش گمشته کمین ساخته
شکاری بهتری انداخته صید بسیار از آهوی سپید و عوج و میش کوهی و کوزن و غیر آن

بودند پستیلای شدت شوق ساپله عطوفت حضرت صاحب قرانی از تحریک دا
گذاشته ایلغار فرمود و روی توجه بسوی ملاقات ایشان آورد و از الش گردلدشت شب
و راج کلیسیا اتاق استراحت نمود صباح جمعه جمعیت فار سعادت شعار کبه عید اخیار
و ابرار ست جشم امید روز کار بجمع شمل اقبال اتفاق دولت و اتصال روشن گشت امیرزاده پیر محمد جهانگیر
و اعیان مشار الیها کردند و همگنان از انهال آمال ملائی زمیا من وصول بحضرت صاحب قرانی بمراد دلها
بهجت و شادمانی آراسته و برومند گشت پ و برافق دولت و کامگاری روز کار که لطف کلشن پیروز
از مذکور واقعه جگر سوز غم اندوز امیرزاده عمر شیخ جراحت آن مصیبت تازه گشت و شاهزادگان
خواتین و نونهالان مراسم تعزیت بجای آورده وظایف دعا بادا رسانیدند که فرود اختر سپهر
سلطنت آفتاب اوج شاهی جاودان تابنده باد و در کلی از شاخسار ملک خاک او شاد کلبن اقبال سلطان جهان تابنده باد
صاحب قران خلافت پناه نهال اشتر جاع را باعاده انا مند بر کشاده چهره وقار بادشاهانه
را بکلکانه صبر جمیل برافروخت و رای ممالک آرای بپایه الثقات بر اشغال جهانبانی انداخته تمور خواجه افتوغار
با فوجی از لشکر بمحمد درویش بللس بمحاصره قلعه النجق فرستاد و در روز دوشنبه بیست
و طالع فرخنده کوچ کرده متوجه قلعه آیدین شد و چون بانجا رسید اهالی قلعه اطاعت و انقیاد نموده
هرچه داشتند از نقود و جهار پایان و اقمشه و غلات برون فرستادند و بتضرع و زاری امان خواستند
مرحمت حضرت صاحب قران ایشانرا معاف داشته از انجا مراجعت نمود و شب در میان
کرده بارج کلیسیا نزول فرمود درین اثنا از شهر ازمیر بخان که سرحد روم است طرنش بدرگاه عالم
پناه آمده بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بلند پایه سرافراز گشته بخدمات پسندیده قیام
نمود نوازش فرموده پیشکشهای لایق کشید و عاطفت بادشاهانه او را بانواع نوازش و رعایت
اختصاص بخشید کشادن فتح قلعه اونیک چون مصر بسر قرا محمد که حاکم اونیک بود تا غایت مدرکاه
عالم پناه نیامد و باقامت مراسم بندگی و خدمتکاری قیام ننمود داعیه تسخیر آن حصار
از خاطر همایون حضرت سریر صاحب قرانی و امیرزاده محمد سلطان را بالشکری بجانب اونیک روا
گردانیدند و بنفس مبارک روز سه شنبه شانزدهم شعبان کوچ کرده در علف ای جکای الش کرد
نزول فرمود و از انجا نهضت نموده تعجیل بر اندوز کوشتاق لدگشته روز پنجشنبه مشدحم
پیشتر از امیرزاده محمد سلطان باونیک رسیده و از غریو کوکه خود و شیون
زلزله در جهان افکنده تسخیر حصار فرمان داد عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب حصار چکاک

انداخته بیرون دولت قاهره حصار زیرین را مسخر گردانیدند و باز مین برابر ساخته
مصر با اتباعش گریخته ببالای قلعهٔ کوه برآمدند و آن قلعه کوهیست بغایت بلند و هم
که احتمال آن داشت که پیادگان کوه رو توانند رفت آنرا بکج و سنگ استوار کرده
بودند و یک طرف آنرا بارو کشیده و دروازه مستحکم گردانیده ترکمانان دران بالا
بتفنگ و قتال را آماده کشته امرای تومان و بهادران لشکر کشور ستان پیاده شده
جبراً گرفتند و بنزدیک دروازه ببای کمر برآمدند و جنگ درپیوست پس
پیاده روان شدند بکرد اپیل سوی مصر تاختند دریای نیل سپه چون بقلعه رسیدند
تفنگ برآمد زهر جانبی لوس جنگ قبوجی زهر گوشه بکار شتند که هر کس که جنبد فرا فصیل
بناوک زندش که گردد قتیل فراز کمر ها بسان پلنگ سپاه انجمن شد باین جنگ
جوشکان خوبان دو صف زرم ساز یکی در نشیب و یکی در فراز روز جمعه نوزدهم مصر بسر
و نایب خود را با پیشکشها لایق پیرون فرستاد و عرضه داشت که بنده مطیع الخضرتم
و مرا قوت مقاومت با بندگان درگاه نیست و زهره پیرون آمدن هم ندارم اگر الخضرت
این نوبت بنده را بجان امان بخشد از سر امن و اطمینان بوظایف خدمتکاری قیام نمایم
حضرت صاحب قران ایشانرا نواخته خلعت و کمر داد و فرمود که از سر جریمهٔ او در
گذشتم باید که همه از نشیب بخود راه ندهد و بی توقف پیرون آید و چون ایشان بازگشتند قلعه
درآمده این سخن با در پسانیدند توفیقش یاری ننمود و آن سخن که خیر و صلاح او دران بود
بسمع قبول راه نداد و جنگ آغاز نهاده به تیر انداختن مشغول شدند روز دیگر امیر ظهر تن
پیش رفت و مصر را از راه نیک خواهی نصیحت کرد که این چه سودای فاسد است
که ترا بر مخالفت میدارد با حضرت که پسلاطین صفت اقلیم از مقاومت او عاجز مانده اند
معارضه کردن نه طریق عقلست ترا ازین ورطه جز بوسیلهٔ عجز و مسکنت خلاص
ممکن نیست بشاهی که شاهان روی زمین پسر و بندشاهی تاج و نگین جو رستم دصد
بر درباراوست کمر بسته و زجان هوادار اوست فریدون و جمشید و خاقان چین
بدرگاه او بندهٔ کمترین نباشد ترا مصلحت داوری همان به که روی عجز آوری
بپشتی قلعه مسازید جنگ که در جنگ ترکان جو مویست سنگ چه حد تو باشد باو کارزار

مصر از قلعه فرود آمد بسعادت بساط بوس فایز گشته زبان تضرع بشفاعت فرزند
برگشاد و از سر عجز و انکسار عرضه داشت که اورا چه خد مقاومت با بندگان این
آستان باشد این اضطراب از غایت خوف میکند و الحق از هیبت شکوه این
درگاه شیر شرزه جگر آب میشود اگر آن نیز ترسد عجب نباشد مصراع
چلند بپای پیلان ابرق تر کمانی و روز دیگر حضرت صاحب قران او را نوازش
فرمود که بسرت را اگر امان جان و سلامت خان و مان میطلبد بگو تا زود بیاید و حضرات
عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین او را خلعت ها داده روانه گردانیدند
وچون بقلعه در آمد و صورت حال با سر باز راند دولتش بشب برگرده بود یاری ننمود
و سعادت روی برتافته بود دستگیری نکرد که از سر غا در خواسته بپای ادعان
و انقیاد بدرگاه عالم پناه شتابد و از ان مضیق خلاص یابد همچنان در مقام باغی
گری باز استاد ربیع لازم الاتباع بنفاذ پیوست در مقابل حصار محفوظ سازند
چنین داد فرمان شه نامور که هر کس بود از چپ و سر بسر سه روزه ره از هر طرف تاختند
درختی که پیدا شد انداختند و از اطراف قلعه نبیره وی بخت گران تاکران شد فکنده درخت
امیری که در رزم بودی جوشام علی قدر عثمان عباس نام شش شش گفت تا بر سران سیاه
بتاراج دادند تا شام گاه و بجد چهر چتر آسمان جو بهار ابر هم می نهادند و لشکریان میان
انرا از سنگ و گل پی کردند و بر می آوردند تا بلجور تمام شد و از حصار ایشان بلندتر
تر بود جنابخه بر قلعه مشرف بود چو پر کوب شد بلجور با حصار
بگردون برابر کارزار کرده سیه بر سر بلجور جو دریای جوشان و سلاح شور
و از بالای بلجور که با کاخ ناهید و قصر هور برابر ساخته بودند و از ان منجنیقها که اطراف
و جوانب حصار برافراخته چندان سنگ بر اهوی آن قلعه بران گشت
که گفتی سپهر بلند اقتدار کند اهل آن قلعه را سنگسار و گر آسمان سنگ بارد همی
جهانرا بر ایشان سر آرد همی کسی را که با شاه دل نیست است اگر بر سرش سنگ بارد رواست

وچون از ماه رمضان بانجده روز بگذشت کار دشمنان بغایت اضطرار انجامید و از
ابی آتش در نهاد ایشان افتاد و تمام رعایا را باین واسطه از قلعه بیرون کردند
و مصر و متعلقانش با جمعی سپاهیان همچنان بخیر یکی جلادتی بی نمودند و از هم جان
دست و پای میزدند لشکر منصور بسینک منجنیق خانهای ایشان را ویران ساختند
و خرکاهها بر سرایشان کوفتند درین حال مصر مضطر و سراسیمه گشته باز نایب خود را بیرون
فرستاد التجا بامیرزاده محمد سلطان آورد و تضرع و زاری بسیار نمود شاهزاده جواب
فرستاده او را پیش حضرت صاحب قران بردو حال اضطرار و سراسیمگی مصر را عرضه داشت
آنحضرت فرمود که اگر پاید در امان باشد و فرمان داد که فرستاده را خلعت پوشانیده
باز گردانیدند و چون بمصر رسید و پیغام بگزارد و دهشت و حیرت او زیادت ازان بود
که بآن سخن تسکین پذیرد بهمان وضع که بود بر قرار اصرار نمود و بکوشش پیهوده دست و پای
میزد کروهی از مبارزان سپاه ظفرپناه بکمرها و راههای باریک رفته بودند و چون
شب شد خواجه شاهین تا هفت کس پیشتر از دیگران بپای حصار بکمری بلند برآمد و آن
چو برگفت طوطی زرینه پر زنیلی تقص آشیان دگر ابا هفت کس خواجه شاهین بجنگ برآورد و برو
بیاویدند جنگ دران شام مانند پرزاغ که کس نبیند بشب مگر چراغ برآمد بالای کوه بلند
بنیروی اقبال شه بی گزند و دران بالا هفت غلام لشکر منصور آتش برافروخت امیر
ارغون شاه احتاجی و امانشاه خزانه چون چون آن حال مشاهده کردند با جند بهادران دیگر
بالا رفتند و بکمری باریک رسیدند و مخالفان از وصول ایشان آگاه شدند و بجنگ
مشغول گشتند شب تیره بود و کمرگاه تنگ دلیران سوی جنگ بازیدند بجنگ
درخشیدن تیغ افراشته چراغ براه اجل داشته برون جسته تیر از کمین کمان شده مرگ
را رهبر سوی جان و دران جنگ امان شاه زخم دار شد و ازانجا باز گردید و ارغون شاه
و بهادران که بایشان همراه بودند و ذکر هر یکی بتفصیل تطویل دارد پیش رفته
بکمری برآمدند که سمک آن مقدار پنجصد گز پیش بود و بپای دیواری رسیدند و بزخم کلنگ

دشمن سنگ را بسوراخ کرده زیر بارود را بجوف ساخته و بر سر جو مهابا باز آمده
دران حال نوکران مصر چون نیل بلا را بر خود محیط یافتند از مطراعراض کرده روی
برگردانیده و از بالای کوه خود را می انداختند و خلایق که در اندرون حصار بودند مجمع
فریاد برآوردند و پاز و سلاح جنگ از سر کشیده و انداخته بیرون آمدن طلبیدند
مصر ازین حال بغایت عاجز و مضطرب شد و روز آدینه که روز عید بود دیگر بار مادر
و پسر را بیرون فرستاد و ایشان بنا به سر برا علی شتافته مادرش بر خاک افتاد
و روی تضرع بر خاک مالیده با آب دیده و سوز سینه خون بسر را درخواست
کرد عاطفت بادشاهانه برزاری آن بیچاره ترحم نموده فرمود که او را بخشیدم
و از خون او درگذشتم اما اگر حیات خود میخواهد همین لحظه بیرون آید و اگر تقصیر
نماید بتایید الهی قلعه را تسخیر خواهم کرد و خون خلایق بگردن او خواهد بود مادر مصر تحیر
و اندیشناک بازگشته بقلعه درآمد و آنچه شنیده بود باز راند مصر انروز
دیگر بیرون نیامد و بقیه نوکرانش که مانده بودند خود را از قلعه انداختن گرفتند مصر
چون حال آن منوال دید برحسب ضرورت کفن در گردن انداخته و شمشیر بر دست
گرفته روز شنبه دوم عید فرود آمد و التجا بامیرزاده محمد سلطان برد و روی
عجز بر خاک نهاده زاریها کرد که خون مرا از حضرت صاحب قرانی درخواست
کن که تا جان در تن و رگ در بدن باشد کمر علامیان جان بسته از زمره بندگان کمترین
باشم و مدت العمر بمراسم خدمتکاری و جان سپاری قیام نمایم شاهزاده او را
استمالت عظیم داده و بدرگاه عالم پناه آورد و سخنان او را بعرض رسانیده
خون او را درخواست کرد حضرت صاحب قران آن شفاعت را بقبول تلقی فرموده
و رقم عفو بر جریده عصیان مصر کشیده او را بشاهزاده بخشید پس شفیعی کرای مدد کار بود
نه عفو شد کرچه بسیار بود تمام اسلحه و ادوات حرب که دران قلعه بود فرود آورده فرمان
واجب الاذعان بنفاذ پیوست که مصر و سلطان حسین حاکم ماردین هر دو را بسلطانیه برند
و مصر را از انجا بسمرقند فرستند برحسب فرموده بتقدیم رسانیدند و عواطف چرداته

واز پای حصار باز گشته نزول کرد و بایزید در شب از قلعه بیرون آمد و بی انکه امیر
زیرک را خبر باشد شبگیر کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت بساط بوس استسعاد
یافته پیت کمیت کرا نمایه اورد پیش ۱۱ که از رخش رستم بدش پایه پیش ۱۱ عاطفت بادشاهانه
او را بالطوف نوازش و ترمیت مخصوص گردانید و ان قلعه و ولایت را با و بخشیده
لشکر باز طلبید بیت شش ترمیت کرد و دادش مثال ۱۱ که در قلعه هم او بود و کوتوال
یکی خلعتش داد زرین کمر ۱۱ سوی قلعه کردش روان تا جور ۱۱ نبز دیک مضراب پیغام کرد
که ارد سیاه و کذارد نبرد کفتار و لشکر فرستادن حضرت صاحب قران بغزو کرجستان
رفعت منزلت مجاهدان و علوشان غازیان بفحص کتاب و سنت بنوعی محقق و مقرر کشته
که در بیان ان احتیاج بکلفت حجت و برهان نیست ان الله یحب الذین یقاتلون
فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص لاجرم صاحب قران کیتی ستان را بموشته جواز
فضیلت غزو و جهاد و مشق نهاد همت عالی نهمت بود و درین وقت نیت غزا
بر میان اغلن و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و عثمان بهادر را با لشکر کران
بجانب کرجستان بسوی اقتقا فرستاد و بنفس مبارک از راه جنکلستان الاتاق
عازم صوب کرجستان شد ابیات ظفر بر عنان نفرتش بر بسیار ۱۱ قضا و رزه لطف پروردکار
علمهای او عرش فرسا همه ۱۱ الفهای او نافتخا همه ۱۱ ز سم ستوران تیزان کین
چو سیماب در لرزه امد زمین ۱۱ تو کفتی قیامت لشکر مکر ۱۱ نکشته از ایشان جدا یک نفر
و چون عسکر کردون مانر فوج فوج روان شدند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست و
جماعتی که در ان حوالی یاغی بودند هم را بغار تیدند و حضرت صاحب قران در ان
صحرا نکار انداخت ابیات چنین داد فرمان شه کامکار ۱۱ که بهر شکار از یمن و یسار
همه کوه مالان صحرا نورد ۱۱ بر انند صید و برارند کرد ۱۱ شه از پیش ارد ست قلب سپاه
سپه را نشاند از دو رنج کوی شاه ۱۱ چو باز سفیدی سحر در رسید ۱۱ غزابیش از هم اکنون بر بدید
هم بسته شد جرکه بر کارشان ۱۱ چو نقطه صید ها در میان ۱۱ چو امد سر جرکه با یکدکر
بر او دشت پر صید شد سر بسر ۱۱ ز کثرت بپوشید روی زمین ۱۱ کوزن سیه چشم عنبر سرین

منشور منقبتشان بطغرای فخرای اولیک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده موشح و حلیت
حصول ان عطیهٔ اوبعد از حضرت بخشنده یی مانند تعالی و تقدس بزبان دعای
استدعا فرموده اند حنانیک ایت کریمه رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاء
وتمم فاجعلنی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من ال یعقوب از ان افتتاح نموده لاجرم
حسن عنایت ازلی بموجب وفق حکم لم یزلی بحلالت قدر و بنهایت ذکر و تمادی روزگار بحشمت
مال دولت و اقبال حضرت صاحب قرانی تعلق پذیرفته بود کاخ رایع ارکان سلطنت
و جهانبانی او را بکثرت اولاد عظام و اسباط کرام فرخنده فرجام از تطرق اختلال و اندام
ایمن گردانیده و بیت العقیده این حکایت و طراز خلعت این کرامت و عنایت انکه در
روز فیروز سه شنبه بیست و ششم شوال مبارک فال سنه ست و تسعین و سبعمایه که بحقیقت غرهٔ ایام
دولت و اقبال و مفتح ابواب تاثیر صبح بخ امانی و امال بود حضرت و هاب شکور از خزانه غیب
من یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور امیرزاده شاهرخ را پسری که لسان سعادتش بمضمون
فلی فیه یعنی شاهدا ما بوقتی کویا بود کرامت فرمود بیت یکی غنچه از باغ دولت دمید
کز ان خاندان کلی چشم کیتی ندید انوار سلطنت و بادشاهی از ناصیهٔ همایونش مانند تلالو
نور از چهره خور لایح و تابان و آثار جلالت و سروری از فرمهد کردون رفعتش چون
فروغ مهر از لوح سپهر واضح و درخشان شعر فی المهد ینطق عن سعادة جده
اثر النجابة ساطع البرهان ان الهلال اذا رایت نموته ایقنت ان البدر فی النقصان
بیت کرامی دری از دریای شاهی چراغ روشنی از نور الهی
مبارک طالعی فرخ سریری مطالع تا جداری تخت گیری مهد اعلی قید افته زنهاری
ملک خاتم کس فرستاد صانع علیه حضرت صاحب قرانی را از اقبال این مژدهٔ دلکشای مملو
ز سرور کرد انید بیت خوشا این حدیث خود رکرد کوش
محیط عنایت در امد بجوش از ان مژده شه شادمان شکر عظیم
شکرانه بسیار زر داد و سیم همی گفت شکر جهان کرد کار
که امد درخت امیدم ببار چو از بخت فرخنده شاه جهان

بدیدار فرزند شد شادمان ‌ ‌ دو چشم نبی از پنیره بماند ‌ ‌ وزان فر و فرهنگ خیره بماند
کهی رو بروی پنیره نهاد ‌ ‌ کهی بر سر و چشم او بوسه داد ‌ ‌ دم گفت روی کهای دادگر
که اورا خدایا بدشمن مده ‌ ‌ چو سر و خرامان شود این نهال ‌ ‌ ببیند فراوان شود این هلال
که در روی بدبیت از غم نشان ‌ ‌ که کیتی ستانی شود نامدار ‌ ‌ همه تاجداران شوند شش رهی
خوشندش این فر و فرمانده ‌ ‌ امیران لشکر کش نامدار ‌ ‌ نموده تقدیم رسم نثار
جواهر با شتر بخوار زر ‌ ‌ بدرگاه آورده هم نامور ‌ ‌ شهزادگان و خواتین و امرا
و نو بنیان نثار بسیار کردند حضرت صاحب قرانی در عین مسرت و کامرانی کلاه بهجت
باوج ماه برافراخت و دست همت دریا نوالش خزاین از دفاین و نفایس برداخت
بدین شادمانی یکی بزم ساخت ‌ ‌ بگردون سر بار که برفراخت ‌ ‌ شه از مهر فرزند فیروزبخت
در گنج بگشاد و در بر نشست ‌ ‌ بشکرانه اندر سرای سپنج ‌ ‌ بخواهندگان داد بسیار گنج
کافه خلایق را لفیض انعام عام محظوظ و مسرور گردانیده و طبقات مردم را از فرط
احسان بی امتنان مرفه و معمور ساخت پرتو انوار شادمانی اش بر سایر سرایر ضمایر
اکابر و اصاغر افتاد و ابواب معدلت و مرحمت بر جهان و جهانیان برگشاد ‌ ‌ ابیات
هر کشور دیوم ازین ابتهاج ‌ ‌ بخشید یکسر ملال و خراج ‌ ‌ همایون قدم بود فرخنده فال
شده از مقدمش مردم سوده حال ‌ ‌ و صاحب قران دین پرور نیکو اعتقاد هر چند بیقین
میدانست که مجموع حوادث البته بی واسطه مشیت لقادر مختار تقدست اسمائه
خاطر خطیرش برین معنی اطلاع داشت که صانع عالم حکیم و علیم است و با انکه
وجود کله از محض جود است وقوع اشیا را بر حسب حکمت بعضی به بعضی مرتبط
فرموده صانعه اختلاف لیل و نهار تفاوت طباع فصول از منه سال از شتا
و صیف و خزان و بهار بمیر بخش متعلق ساخته و معرفت مهام زرع و سداد
و مهام استوار هر کونه بدایع از انواع ازهار و اثمار بان بازبسته و نظام
عقد شهور هلالی که شناختن اوقات عبادات از صوم و حج و زکات
موقوفست بران تنظورات اشکال قمر مربوط کرد انیده صانعه از نقص و تبدیل منک

عن الاهل

عن الاباله قل هی مراقبیت للناس و ایلچ مستفاد می شود پس توانند بود که فی الجمله
اوضاع احرام علوی علامت و امارت ظهور بعضی سورت و دقیقه شناسان دقیقت
بتیم و متصدیان استخراج موالید و تقاویم بتخصص مولانا عبد الله لسان که برای
صایب در ویت ثاقب بیت هر رنج فلک جدول بجدول
باضطراب فکرت کرده بدحل از سر بقیط و احتیاط زمان ولادت فرخنده نیکو تحریر
نموده بتحقیق طالع همایون مشغول شدند ابیات
از اختر شناسان ان روزگار چو جست از طالعش شهریار حسن باز داد ندشه را جواب
که گردد بر افاق مالک رقاب چو از مهد فرق اورد زیر تاج از ایران توران ستاند خراج
شود ملک گیستی بفرمان او هر گنج فرمان دهان زان او بیک حمله گر برگشد تیغ کین
بگیرد چو خورشید روی زمین بگیتی نماند یکی تاجور بهندند پیشش بخدمت کمر
شود دشمن از تیغ سرش جهان که هر جا برد اورد در جهان مسلم شود ملک فیاض رنج
خزاین بدست اید و مال گنج بهر کس که قهرش فرستد کلاه بگیرد بران خصم اجل پیش راه
ز القاب این شاه عالی تبار شود سکه و خطبه هم نامدار کند وقت سا طرف کب نجمال
بعلم و خطش کس نیاید مثال بحکمت زداتشوران بکدزد هر مردم اهل را پرورد
کند خوش چنان خط عنبر سرشت که یاقوت پیشش نیارد نوشت حو نقد سخن در عیار اورد
هر فنو حکمت بیا راورد سیاست کند خون شود کینه ور بیخت اید انکه که باید ظفر
حو در زین کشد سر و از اورا بر اسپی که طعنه زند باد را هم اورد او گوی دزنده پیل
گر از قطره باشد رود نیل زسر تا قدم مردی و مردمی سر دشمنی بود صورتش نامدی
باد تحکما سلیمان نخست رسد و انکه افاق گیرد درست و اگر کیفیت اوضاع طالع
بجسته تفصیل گذارش پذیرد و اقفان دقایق احکام موالید را در شبهه نماند
که جواهر احکامی که ناظم در سلک بیان کشیده مجمع از اصداف اوقات
دلایل و شواهد استنباط رفته که لفظ زالچه همایون محیط است بران و صریح
قواعد فن بصدق ان گویاست نه از قبیل اطراء و اغراقست چنانچه شیوه

شود است اما چون رعایت جانب جزم از افشای تفاصیل اوضاع طالع پادشاهان
فرمان فرما مانع است در شرح آن شروع نرفت و بذکر یک نکته که موفق که غرابتی
دارد اکتفا میرود حال آنکه اگر بقانون اصول و قواعد این فن در برفرج دوازده
گانه و حالات لازمه هریک قطع نظر از خصوصیات اوضاع هر طالعی تفکر
و تدبر برگرده می شود درجی که بطالع سلاطین نامدار که وثوق رجایی بدوام
ایام سلطنت و اقتدار ایشان تواند بود لایق تر و مناسب تر می نماید
از سابقه عنایت ازلی همان برج طالع واقع شده چه در مثل چنان طالعی اسم
امور حال طالع است و عاشر و ثبات در هر دو مطلوبست و اسد بطالع برجست
که صاحبش از کواکب علوی باشد علی الخصوص کواکبی که امصار و اجراء مقاصد از
منشوبات اوشمرند و ظاهرست که الیق بعاشر خانه آفتاب تواند بود بیت
اسد بود عاشر خداوند زور * کزان دیده دشمنان گشت کور و این جمله امارتیست که ظاهر
بنیان بان استدلال نمایند و اگرنه مصرع اهل دل در صورتش معنی رحمت دیده اند
و حقیقت انکه بیت رخشان زماه طلعتش انوار بردری * حاجت بحکم طالع و پرستاره نیست
و از اتفاقات بدیع که در زمان ولادت همایون دست داده است که قواعد علوم تقنی
محقق شده که از امهات مشخصات و معینات حوادث زمانست و مکان زمان
او بحسب اشرف قوارخ سال مقصد و نود و شش بوده عدد بسم الله الرحمن الرحیم
بهج و قارض که نظایرش مطلع افتاب ان ولادت سعادت انتساب بوده از روی
عدد و مطابق تمام اسم بزرگوار الرفیع است با انکه اسم ان شهر هرچند قارض می نویسند
بزبان اشتهار که اعتبار ان دارد به قرس مذکورست که عدد ان موافق مجموع
درجات فلکی است و موافق اسم مبارک رفیع که مستند القاء روح واقع شده
در کلام ربانی حیث قال عز و علا رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امره
علی من یشاء من عباده و در امثال این اتفاقات حسنه بسی اسرار ارجمند منقح
می یابند که وقتهان زبان زمرا در یابند و الله اعلم بحقائق الامور و بر وفق الاسماء تنزل

ح السماء

من اسمه ابراهیم مبارکش ابراهیم سلطان مقرر گشت تا می خلیل الرحمن باشد بیت
سلطنت از کنج خفت کام یافت ۱۱ برحق ابراهیم سلطان نام یافت ۱۱ واز شمول میامن
توافق واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسمعیل ارکان دولت وارقبال این دودمان
تجسته بنیروی سعادت این شاهزاده جوان بخت واولاد امجادش مزید رفعتی
یابد بیت شاهی که زمانه کمترین چاکر اوست ۱۱ خورشید غلام امت انور اوست
نامش ز خلیل است ونشانش ز چنیب ۱۱ زان ملک سلیمان بسزا در خور اوست
گفتار در جشن کردن حضرت صاحب قرانی جهة ولادت همایون بسعادت وکامرانی
حسلطان خاور برافراخت سر ۱۱ بدامان گردون برافشاند زر ۱۱ حضرت صاحب قرانی از
شادمانی وکامرانی از مرغزار قارض نهضت نموده روان شد وبدشت منیک کوتل
نزول فرمود وامرا که بجانب کرجستان بنیت غزو وجهاد رفته بودند غزوات بسیار
کرده وولایات کرجستان را مسخر گردانیده وبی از قلاع اشیا زا بنیروی دولت
روز افزون گشوده منظفر ومنصور باغنایم نامحصور معاودت نمودند ودرین محل تحف
بساط بوس فایز گشته نقود بسیار وجواهر شاهوار نثار کردند بیات
نثار زلی نثار از سیم وار زر ۱۱ برافشاندند با بس لعل وگوهر ۱۱ ز لولو حلها بسته دره را
نثار افشان ثنا گفتند شه را ۱۱ کزین شهزاده دولت افزای باد ۱۱ وزو پیوسته بخت دین گشای باد
وبرحسب فرمان جهت ترتیب اسباب طوی وآئین جشن بی بارگاه پادشاهانه عالی تر از طرف
ایوان زحل وسراپرده خضروانه فسیح تر از عرصه امل بیت دران پهن صحرای بی بهشت
پر از خرده کاری اردی بهشت ۱۱ برافراختند بیت زده هر طرف خیمه سایبان
دو فرسنگ ره از کران تا کران ۱۱ ز سبزه رخ خاک پیدا نبود ۱۱ ز خیمه زمین پرستاره نمود
بسی خیمه وخرگهی بیشمار ۱۱ زده پیش وپس لشکر نامدار ۱۱ تو گفتی بهم خیمه اسمان
زدستند در مرغزار جهان ۱۱ بهر سو یکی بارگه چون فلک ۱۱ بگردش گروهی حور وملک
چل استون زده سایه بان دگر ۱۱ بطول وعرض اسمانی دگر ۱۱ مرصع یکی تخت زرین بپای
نشسته بر و شاه کشور گشای ۱۱ خواتین فرخ رخ نازنین ۱۱ دران سایه بان چو حور عین

بفرق سرجمله بفشان رو ‌ ‌ کرفته خسم از نار لعل دلبر ‌ ‌ چو برج شنبه از کران تا کران
جواهر در وجمع جون اختران ‌ ‌ حو جنت یکی بزم ارامسته ‌ ‌ مهیا در و هرچه دل خواسته
کور که زشته صدر رقم دور تر ‌ ‌ قرانوان تیق باجراجی وزر ‌ ‌ همین کور که هم مطربان
شد رغوی سلطانی و یا قعان ‌ ‌ زسوی لیارش نی جنبک عود ‌ ‌ زکردون کذشته صدای سرود
دران بزم جون کلشن از هر کران ‌ ‌ حو بلبل نواساز زار شکران ‌ ‌ یکی تقوز از جاوشان کزین
زمهمان تازی از زینه زین ‌ ‌ بیسته مرصع کرمایی زر ‌ ‌ طلا دوز خلعت فکنده بیر
یکایک هم شسته پرزر بدست ‌ ‌ زهر سر انجام اهل نشست ‌ ‌ جهان تا جهان خوان و دستر روان
برارسته شیرهائی کران ‌ ‌ جدا از دهر کس زارباب عیش ‌ ‌ مهیا زهر کونه اسباب عیش
مرصع حراجی و زرینه جام ‌ ‌ پر از باده لعل سیما بدام ‌ ‌ می خسروانی و صافی عرق
زکوثر مصبد وجه برده سبق ‌ ‌ بی سرو بالای زهر چین ‌ ‌ کشان ذیل تعلق اندر زمین
بقامت چو سرو سمن بوی همه ‌ ‌ بطلعت چو ماه نخشب کو هم ‌ ‌ تو کفتی کواکب زخرخ کبود
همه امد ستند الخا فرود ‌ ‌ شاهزادکان نامدار و امرا و نوئینان رفیع مقدار و جمهور
ارکان دولت و سایر اعیان حضرت از کمال بهجت و شادمانی و غایت مسرت
و کامرانی بعیش و عشرت مشغول کشتند بیت زلب خسرو و میر فرخنده چهر
حو حرخی بدانجا برازماه مهر ‌ ‌ هم باده در و نهای صافی حو جام ‌ ‌ بکف باده از بام تا وقت شام
و طوایف اکابر و اشراف از سادات و موالی و علما و مشایخ و اعالی کلا از اطراف
و اکناف درکاه عالم پناه امده بودند بیت همه نامداران و دانش وران
ز اطراف عالم کران تا کران ‌ ‌ زتوران و ایران و هندوستان ‌ ‌ زهندوستان و زقطعای روم
هر کس بحسب حال خویش بنیل و امانی و امال فایز شده از شایخ شادمانی میوه کامرانی
چیده و زبان مسرت بتهنت کشاده مراسم شناو دعا، بادا سایند که بیت
شکر خدا که از افق سلطنت زنو ‌ ‌ مای طلوع کرد که روشن کند جهان
خورشید طلعتی که ز فرخ جبین او ‌ ‌ صد کونه ناز شت زمین را بر اسمان
و عن حضرت صاحب قران محافظت ذات و جواهر لطیف او را که در کنف

حفظ حفیظ علیم و تعالی و تقدس پیوسته مصون و محروس است الحمد لله علی ذلک
توان اغاکه بلقیس زمان و قیدافه عهد و اوان بود نامزد فرمودان ملکه ملک نهاد فلک اقتدار
مراسم طوی و شار تقدیم عود بیت لشکرانه بانوی بلقیس فر برایت بزمی و جشنی دگر
که فردوس در جنت ان بزمگاه عودی ز صد بوستان یک گیاه دران بزم شکر دلبخش لیمی
فروزن ز انکه داند شمارش کمی بعشرت یکی هفته بگذاشتند مراد دل از عیش برداشتند
وحون امیر عثمان عباس برسم اتابکی ان شاهزاده جوانبخت بلندپایه و سرافراز گشته بود
وحلیله اش صادقین اغاکی قرابت نزدیک با حضرت صاحب قرانی داشت بدانکی استعداد یافته
الیشان نیز طویهای لایقی و جشنهای موافق مرتب داشته پیشکشها کردند و نثارها افشاندند
بیت بصد گونه اقبال و شادی و کام بعشرت برامد سه هفته تمام
وحون از وظایف طوی و لوازم عیش فراغت حاصل امد و مراسم شکر و شکرانه باقامت پیوست
صاحب قران گیتی ستان در سه شنبه نهم ذی قعده از منیک کول نهضت فرموده بعادت
واقبال روان شد و بر سر عقبه فرود امد گفتار در فرستادن لشکر حضرت صاحب قران
شاهزاده جوان بخت شاهرخ را جهت ضبط سمرقند

انهار | صاحب قران سپهر اقتدار صباح بیست و یکم ذی قعده امیرزاده
شاهرخ را اشارت فرمود که متوجه سمرقند شود و بضبط و ادارای ان ممالک قیام نماید
و در باب داد گستری و دلجویی رعیت پروری سعی بلیغ تقدیم رساند و در ین معنی از هر گونه
نصایح پدرانه بیدریغ راند محصلش انکه
روان شو سوی تخت که با سپاه دلی دار پندم سراسر نگاه نخست انکه غافل مباش از خدا
که دولت بود در پناه خدا میاسا ز طاعت شبانی دراز سوی عدل خون ز ور شد بر فراز
بفرمان یزدان بزم کرد اگر بر سر بری داگر در بزد طلب هیچ فرمان نیکو مکن
که این یک ناحی نگردد کهن بران باش تا هر چه نیت کنی نظر در صلاح رعیت کنی
خدا ترس را بر رعیت گمار که معمار ملکست پرهیزگار بداند شه تست انکه جوید ز خلق
که نفع فزایند دراز خلق ز ظالم ستان داد مظلوم را بیارا بانصاف ان بوم را

حرامست برباد تشه خواب خوش ‌ حو پیلند ضعیف از قوی بارکش ‌ خدا آنهرا بانست روداد
به بخشاد بخشایش حق مگر ‌ بسمع رضا منشو از ای کس ‌ واگر گفته باشد بغور ش بر
حو خشم اید بر گناه کسی ‌ تامل کنش در عقوبت بسی ‌ که بهلست لعل بدخشان شکست
شکسته تن شاید و کار بست ‌ زصاحب غرض تا سخن نشنوی ‌ که گر کار بندی بشتاب شوی
ترا این سخنها زمن یاد باد ‌ به نیروی دولت دلت شاد باد ‌ برفتم و داع ان زمان در برش
گرفت ببوسید چشم و سرش ‌ روان گشت شهزاده کامگار ‌ رفیق راهش عون پروردگار
وحون شاهزاده شاهرخ بعزم تختگاه روی سعادت براه اورد حضرات عالیات سرایی
ملک خوانم و توقان اغاد دیگر اغایان وخواتین نیز با تمامی اغرق برحسب فرمان قضا
جریان متوجه سلطانیه شدند وبعد از وصول سلطانیه حضرات وخواتین با اغرق برحسب
فرموده درانجا اقامت کردند وشاهزاده جوان بخت از انجا گذشته روان شد
حون منازل ومراحل قطع کرده از اب حیحون عبور فرمود امالی ماوراء النهر برسم استقبال
با نثار وپیشکش پیش امده اند ابیات ‌ زنزدیک او تا نواحی کهش
همه ره نثار زر و پیشکش ‌ زهر کشور و بوم فرمانروان ‌ پذیره شدندش کهان ومهان
چو اگاهی امد سوی تختگاه ‌ که شهزاده امد بکش با سپاه ‌ پذیره شدش میر روشن روان
سلیمان شه ان سرور کاروان ‌ به بستند آیین سمرقند را ‌ که مشتمل افتد خرد مند را
سرا سر همه مردم پیشه ور ‌ عودند هر یک دکانون هنر ‌ بیاراسته محو خلت برین
همه شهر کو از در افرین ‌ زگسترده زیور بدیوار ها ‌ حمن ها کلی کشت بازار ها
زخوبان زر بفت خود دو مکر ‌ علم بسته در دروازها سر بسر ‌ ز دروازه شهر تا قصر شاه
فکنده سقرلات طلس براه ‌ همه شهر در زیور رزنگار ‌ رزو سیم دریای سیار و نثار
وحون شاهزاده موید کامکار در عین جلادت واقتدار مستقر سریر سلطنت قرار یافت
واز میامن انوار نفحات واثار مرحمت ومعدلت بای نهایتش عرصه دلکشای روح
افزای سمرقند که ترهتگاه شرین لبان شکر خندست غیرت فردوس برین ورشک نگار
خانه چین گشت ‌ منادی بفرمود در شهر شاه ‌ که آید سوی بارگه داد خواه

حو نوشیروان کرد بنیاد داد ‌ جهانرا ز عدل عمر یاد داد ‌ چنان پند صاحب قران کار بست
که از امر و نهیش در دین نخست ‌ بران بوم و بر باد آفرین خدای ‌ که گفت بدر میکیرد جای
از مجاری احوال و اوضاع سکان ان دیار و بقاع اهالی ان نواحی مصدوقه بیت
نگاهی که اقبال خواند بخدای ‌ دهد خسروی عادل نیک رای ‌ بظهور امد و کافه خلائق در مهاد
امن و امان کنف عدل و احسان فارغ البال و مرفه الحال بیاسودند چه از کران تا کران
ان ممالک و ولایات از کمال مهابت و عدالت ان مهر سپهر سلطنت و جلالت بیت
نکردی هوا باد از اب فریاد ‌ قبای کل نکشتی پاره از باد ‌ کبوتر را عقاب اموختی پند
بجان میش خوردی کرک سوگند ‌ بجز مطرب کسی ره زن نبودی ‌ برهنه کس بجز سوزن نبودی
کفتار در غزا فرمودن حضرت صاحب قران با کفار کرجستان
صاحب قران کیتی ستان را در کرباره داعیه احراز فضیلت و یجاهدون فی سبیل الله
باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم دامن همت عالی نهمت کرفته عزم جهاد کفار کوج معظم فرمود
و ازان یورت کوچ کرده بشکارکنان براه کوهستان کرجستان در امد و کرجیان ان
نواحی را معمور و ارسته غارت کرد بیت روان کرد لشکر بعزم جهاد
بمنزل ظفر زیر ران مراد ‌ ولایات کران تا راج داد ‌ سر از شمشیر خونریز داد
و عنان عزیمت بصوب بعضی کرجیان که به قراقلاق ملیق مشهور اند معطوف داشت ایشان
بقلعه و کوههای نهایت محکم متحصن شده بودند برحسب وعده و ان چند نام ایمان
لبون بر ایشان غالب امده مجموع را بالتقتل و تاراج دمار از روزکار برادرد و منظفر و منصور
از ان کوه فرود امده دران حلکا بسعادت و اقبال نزول فرمود در بیشه و کامرانی
بسر اندند و از انجا رایت نهضت برافراخته بشهر تفلیس که تختکاه ان بلاد است
فرمود و از انجا باز کشته بشکارکنان بحلکای شکی در امد و چند روز ان محل را
مضرب خیام اقامت ساخت و جهت تسخیر اهل و ولایات برتاز امیر حاجی
سیف الدین و جهان شاه بهادر با جمعی امراء و کردهای کزین از سپاه منظفر لوا بلغار
روانه فرمود و ایشان برحسب فرموده شتابان رفته تمامی کوه و دشت برتاز را

بغا رسیدند و ایل و الوس ان نواحی را کورن کرده براندند و بدرگاه عالم پناه اورد
و شیخ نورالدین سار بوغا را با لشکران بجانب کوهستان فرستاده او چون بکوهستان در
سید علی شکی امدات از خوف ان حال ملک و مال گذاشته راه گریز پیش گر
شیخ نورالدین خانهای او را چون دل دشمنان خاکسار خراب ساخت و بباد تاراج بردا
اتش زد و چون ازان مهم فراغ یافت اقبال اسا بپایه سریر اعلی شتافت و در
اتنا از شیران خبر امد که لشکر توقتمش خان مقدم ایشان اغلن و الیاس اغلن و علی بیک
و یغلی بی و دیگر امرا از دربند گذشته بعضی ولایات شیروانات را تاختند بیت
بصاحب قران قصه برداشتند گر او زبک دگر روایت افراشتند بتهنته مثل زدکه بخبر خا
بپای خود ان به که اید بدام تدروی که بردی سر ایدزمان سنجر شاقیش اید گمان
ملخ چون پر سرخ را ساز داد بکنجشک خطی بخون باز داد و با لشکر نصرت شعا
بچون افرید کار از شکی روی توجه بسوی ایشان نهاد و شاهزاد گان
کامران و امرا نوینیان اعلام دولت برافراخته و رکاب جنگ و جدل اماده ساخ
فوج فوج روان گشتند بیت درعدو اروفنا و مرکب شاه نم عجایی رسید و گرد جها
لشکر انگیخت مش از اندازه تیغها تیز گشت و کین تازه ناله کره نایی و روئین خ
در جگر گوزهرها را کم کوه و صحرا ز بس نفیر و خروش بر طبقهای اسمان زد جوش
لشکری بیشتر ز مور و ملخ کرم کشته چو اتشین دوزخ همه پولاد پوش و اهن خای
کین کش و بند قلوکشای هر یکی در نهاد خود شیری قایم و کشوری بشمشیری
لشکر توقتمش خان و چون ازین حال واقف شدند بی توقف رو بگریز نهـ
و باز گشتند حضرت صاحب قران کمر بکمر اب کمر مرفت چون از کر تختگاه
دست خبر امد فرمان داد که یورتچیان از برای قشلاق یورتی مناسب اختیار نمایند
انشان بعد از تفحص علف زار محمود اباد لایق دیدند و صاحب قران سپهر اقتدار
بانجا رسیده بقرب قریه فخر اباد در قالین کنبد نزول فرمود و مجموع لشکر
نصرت شعار بر اغار و جو اغار تومان تومان یورتها نخش کرده فرود امدند

چون تعلق خاطر و دل نگرانی حضرت صاحب قرانی نسبت باصغار اولاد و اسباط
نصاب کمال داشت کس بسلطانیه فرستاد و حضرت را با اغرق طلب فرمود سرای
ملک خانم و تومان اغا و جلبان ملک اغا و سایر خواتین و فرزندان با اغرق بدرگاه
عالم پناه شتافتند و از اب کرکدشت و بار دوی همایون پیوستند و امیرزاده میرانشاه
نیز از ظاهر انبخق متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون به بابل رسید او را پسری
شد و چون حدیث این بشارة بسمع مبارک صاحب قران رسید او را ایجل نام نهاد
و امیرزاده پیر محمد برحسب فرموده سونجک و حسن چند اول و علی بیک عیسی را
در شیراز گذاشته و با لشکر متوجه شده درین محل بار دوی همایون پیوست و بلوزمین
بوس استسعاد یافت و ان زمستان در ان موضع بعیش و کامرانی و مسرت و شادمانی
بگذرانیدند بیت شب و روز از غنون عیش درسازند بهر جانب دری از خرمی باز

گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بممالک ستان دوم بار بقتمش خان

در اواخر زمستان که سپاه سبزه بفرمان سلطان ربیع بجوش در آمده و روی بپروزی
نهاد و راز فرمقدم عدالت اثار صاحب قران بهار بنیاد شوکت لشکر بیداد
این شتا بطلی بر افتاد رای ممالک ارای حضرت صاحب قرانی اقتضای ان فرمود
که لشکر بطرف توقتمش خان کشد او را از نو کوشمال دهد که دگر پاره
پای غرور از حد قدرت و مکنت خود فراتر ننهد بیت
کان سیه دل که شد از جام هوا مست غرور فتنه انگیز تر از غمزه خوبان کردد
بنا بر ین پایه القفات بر تر تیب سپاه انداخته لشکر با نزا او کلکا داد بیت
چون سپهر این راز گنج زکوهر کشتی لشکر امد بر نج و فرمان داد که حضرات عالیات
با عراق سلطانیه روند سرای ملک خانم و تومان اغا با فرزندان خود روانه سمرقند
شوند و جلبان ملک اغا و بقی خواتین در انجا توقف نمایند و موسی رکمال را ملازم
ایشان ساخت تا با تفاق اخی ایرتش که کوتوال قلعه سلطانیه مفوض باو بود
بضبط انجا قیام نمایند چون ایشان برحسب فرمان متوجه شدند حضرت صاحب قران

بتاریخ پنجشنبه هفتم جمادی الاول سنه تسع وتسعین وسبعمایه انشاء
از انجا برفتن علم برفراخت ۱۱ بانهک رفتن نوای ساخت ۱۱ نشست ازپره باره ره بورد
برامد است لشکر برسم نبرد ۱۱ جهان درجهان لشکر ارامسته ۱۱ زکوس وکوركه قحطان ساخته
وعساکر گردون ماثر ترتیبی ارجه تمامتر فوج فوج علمها برافراخته وچنین کیین درچنین
مهابت وجلادت انداخته متوجه شدند وچون روی توجه بصقع مشرق
وشمال داشتند مشترودت چپ چنانچه معهود سپاه ترکست روان گشت وحضرت
صاحب قران هم درقشلاق جهة الزام حجت مکتوبی بتوقتمش خان نوشته بود ابیات
سخنهای پرورده دلفریب ۱۱ که ازمغز مردم رباید شکیب ۱۱ حفاظی که امیدواری دهد
غنایی که برصلح یاری دهد ۱۱ زبان بندهای حریفان تیز ۱۱ دری پرتواضع دری درستیز
سخن ساخته درگذارش دونیم ۱۱ یکی نیم زامید ودیگر زبیم ۱۱ طراز سرنامه بود راز نخست
نیامی کزو ناامیدی نجست ۱۱ خدایی که امیدوارم ازوست ۱۱ دل مرد جوینده را کام ازوست
پدید اورهرچه امد پدید ۱۱ رساننده هرچه خواهد رسید ۱۱ پس ازافرین جهان افرین
بنی دستان راند ازمهر وکین ۱۱ که ای برده دیو غرورت زراه ۱۱ چرا پایه خودنداری نگاه
چه داری نداند کز دردماغ ۱۱ که برباد درحرکتست چراغ ۱۱ فراموش کردی مکران نبرد
که ازملک ومالت بیاورد کرد ۱۱ مکن بازکاری که این تندشیر ۱۱ بنجگوران درایدبزیر
بلا برسرخود فرود اورند ۱۱ که بایدستان سرود اورند ۱۱ بهرمرزبومی که من تاختم
زسکانه ان خانه پرداختم ۱۱ کیی کوهرا نیک خواهی نمود ۱۱ زمن هیچ بدخواهی اورا نبود
زبانم چوبرعهد شد رهنمون ۱۱ بنزدم سراز عهد وپیمان برون ۱۱ کرم ترف درا نبودم نبرد
زدریابرارم بشمشیر کرد ۱۱ بهرجاکه نیزوی من ره نبرد ۱۱ مرا بود هرگز (illegible)
چوکین اوری کیین ستانی کنم ۱۱ شوی مهربان مهربانی کنم ۱۱ اگرکوهرت باید ازکرتهنگ
زدریای من هردوایدبچنگ ۱۱ درشتی وزمی نمودم ترا ۱۱ بدین هردوقول ازمودم ترا
چونامه بخوانی نرمی درنگ ۱۱ نمائی بمن صورت صلح وجنگ ۱۱ تغافل نرمی که سیلاب تیز
بجوشش است درابرسیلاب ریز ۱۱ وشمس الدین الماني رابان مکتوب برسالت پیش

تو قمش خان فرستاده بود و شمس الدین مروی دانای سخن در کار دیده بود
رسوم و قواعد نوتره را نیکو دانستی و بسخنان دلپذیر ادای مقصود برحسب اقتضای
هر مقامی توانستی و چون از دربند گذشته در دشت قپچاق بتوقمش خان رسید
مکتوب رسانیده سخنان حضرت صاحب قرانی بحسن عبارت و چرب زبانی ادا کرد
و در خاطر توقمش خان بغایت جایگیر آمد و میل بمصالحت نموده خواست که بدست مجادله
در دامن اعتذار آویزد و از سر صدق و صفا پای اطاعت در راه موافقت نهاده
نوعی سازد که غبار وحشت از میان برخیزد امرای او از سر جهل و عناد پای منع و فساد
در میان ان کار زده نگذاشتند و بدست بندار از خاک ادبار حشمت و دولت دل لغت
و چشم سعادت خود را منیا شتند بیت کرندی که بر شهریاران رسید از تدبیر و دستور نادان رسید
کسی را که دولت زود در استان شود با فرومایه هم داستان توقمش خان بسخن ان
بی دولتان از راه صواب افتاده در تیر نخوت و غرور تخم ویل و شور کشت و سخنان
خشونت امیز در جواب مکتوب نوشت بیت هنر نزد یک صاحب قران نامکرد
سخنهای بد بر سر نامه کرد و شمس الدین الماقی را خلعت پوشانیده باز کرد انیده
و چون مشار الیه در اب بمور بموکب همایون رسید و بعد از اقامت مراسم زمین بوس
مکتوب توقمش بعرض رسانید حضرت صاحب قران از ان جوابهای ناصواب بغایت
خشمناک شد و بعرض لشکر و ترتیب سپاه فرمان داد گفتار در عرض دیدن حضرت
صاحب قران مظفر و لشکر فیروزی نشان را شنشاه زمین دار صاحب قران
خدیو فلک قدر گیتی ستان بفرمود تا بر نشیند سپاه درامد بآیین سوی عرض گاه
نه نیکسر اپ و سوار همه با سلاح انچه اید بکار واب بمور در دامن کوه البرز
واقع شده و از انجا تا دریای قلزم پنج فرسخ باشد برحسب فرمان لشکر ها بترتیبی
تمام سوار شده و لوتره انداختند حنایچه قبل دست چپ در دامن کوه البرز بود
و قبل دست راست در کنار دریای قلزم از جنب کوه تا لب دریا صفها راست
برابر استه و از فراز ترک ازم از میان تا شیب نعل بادپایان مصراع

درخشنده خرگاه نوکاسته ... از کثرت و بسیاری بمرتبه که از زمان جنگیز خان تا باز
حال افزیده لشکری بان انبوه نشان نداده و ندیده و در تجمل و آراستگی بخشیی
که در قصص و حکایات ملوک عجم بهکس مثل ان نخوانده و نشنیده
بیت
سپاهی کثرت فزون از حساب ... بانین فروزنده تر ز آفتاب ... همه غرق فولاد و آهن کلاه
هزبران پیل افکن شیر دل ... صاحب قران کامکار محفوف بعون تائید کردگار دست
جب و غول و دست راست لشکر نصرت شعار کردیده منعس مبارک خود حصه دیده هر فوج از سپاه
ظفر پناه که میرسید امیر الشیان با بهادران بزانو درآمده زبان اخلاص و خدمتکاری بعرض
شناکستی و جانسپاری برمی کشادند ابیات
که ای ملک تا از تو فرخنده فال ... بعهدت سر فتنه شد پایمال ... بهر برین پایه تخت تست ... جوان کتی از دولت بخت تست
سراسر سر و جان مانند کان ... فدائی سم ستور صاحب قران ... بمیروی اقبال ای تاجور
اگر بر زد شمن شود بحر و بر ... بروزی که بابند کی دارد کمر ... بگرز و سنان و بتیغ و بتیر
زمین کوه تا کوه پر خون کنیم ... ز خون ان جهان را دگرگون کنیم ... و هر یک ز انورده اسپ باز نین
خانچه رسم است می کشیدند و ان حضرت ایشان را نوازش نموده بجوا عید بادشاهانه
استمالت میفرمود و خون در کنف حفظ الله بقلب کاه بازامد کور که و نقاره و کوس
فرو کوفتند و کره نای و برغو برکشیده از قلب و جناح و میمنه و میسره نفیرهای برخنه بر طرف
دشمن اخته سورن انداختند بنوعی که از صدای ان زلزله در کوه و غلغله در بحر افتاد
بیت
بجوشید بحر و بلرزید کوه ... روان کشت لشکر کروها کروه
امرا و تومان و هزاره و قوشانات فوج فوج بموجل روان شدند و خون از دو جانب کشته
در دامن البرز کوه قومی از هواداران توقمش خان بودند که ایشان را اقتلوع میکفتند چون
صاحب قران جهت تفال بافتتاح امر که الفاتحه ام الکتاب بقلع و قمع ان بی دینان فرمان
داد عساکر گردون مآثر بیکبار بر سر ایشان ریختند و اطراف و جوانب ایشان را
چنان فرو گرفتند که از هزار یکی جان بدر نبرد و مجموع را غارت کرده دیهای ایشان را
آتش زدند و ان بدکیشان خود در حرام دوزخ سوخته و در مسکن شان شعله

انتقام

استقام افروخته وکذلک بقعل بالجرمین وتوقمش خان شخصی اورناق نام بایلچی
کری روانه جانب حضرت صاحب قران کرده بود درین اثنا ترددیک معسکر اهالون
رسید وچون کثرت غلبه سپاه ظفرپناه مشاهده کرد سراسیمه وهراسناک تعجیل تمام بازگشت
وتوقمش خان را اعلام کاهی داد که صاحب قران با لشکر گران منقلای بقول قرب
داشته انیک رسید توقمش خان را از استماع این خبر دود حیرت بسر برامد وقورالخی
را منقلای ساخته با لشکری روان گردانید وچون حضرت صاحب قرانی با مجموع
لشکر بموضع ترقی رسیده نزول فرمود بسامع علیه رسانیدند که منقلای توقمش خان قرالخی
با غلبه تمام در کناره اب جوفرود دامده است صاحب قران نصرت قرین بنفس مبارک با لشکری
گزین شتابکرده روان شد ودر وقت صبح چون باد از اب گذشته بر ایشان حمله
کرد وزخم شمشیر آتش بار دمار از روزگار مخالفان خاکسار برآورده عرصه صحرا و
دشت بخون دشمنان لاله گون گردانیدند وبسبزه تیغ از نهال اقبال غنچه فیروزی شکفانیدند
بیت روی صحرا همه گلگون شده از خون عدو ۞ شسته شمشیر بخون جگر دشمن رو
صاحب قران گیتی ستان باعساکر نصرت نشان از انجا روان شد ونکناره اب سوخ
رسیده فرود امد وتوقمش خان بر کناره اب ترک لشکرهای خود جمع اورده بود وبهمه
تومانها وامراها وگویلها در پیش داشته جای خود را محکم گردانیده بودند ومحاربه ومقاتله
را اماده گشته چون حضرت صاحب قرانی با لشکر اراسته نزدیک رسید نیروی دولت
وثبات ارکان وشکوه عساکر گیتی ستان سیلاب رعب وهراس در خانه ثبات ومکنت
توقمش خان انداخت توقف نتوانست نمود با سپاهش جرها انداخته واتنک گریز تیز
ساخته بازگشتند صاحب قران با لشکر ظفر قرین گذار سیدا کرده از اب ترک عبور نمود
توقمش خان باب قوریا رسیده بالستاد وجمع باقی لشکرهای خود مشغول شد وچون سپاه
ظفرپناه را ازواده کم ماند بود حضرت صاحب قران کنار کنار اب بطرف ولایت جولات
روان شدند تا لشکریان از غلات انجا رزق بردارند واز سر فراغ روی جلادت
با سپاه مخالفان آرند درین اثنا قراولان خبر اوردند که توقمش خان دگرباره

لشکر را راست است و کنار مکنار را ب نظر فتیب و عقب لشکر منصور می آید حضرت
صاحب قران میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر را راست ترتیب داده باز گشت
و بیالای اب متوجه ایشان شد و چون مسافت میان جانبین نزدیک شد در روز سه
شنبه بیست دوم جمادالثانی سنه سبع و تسعین و سبعمایه موافق سنه زنیل در مقابل
یکدگر فرود آمدند تا احیان سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان قسمت کردند و لشکریان
از جمیع جوانب بپرامن معسکر نصرت قرین خندق فرو برده و خبرها زدند و سندها
استوار کردند و بیرون ان خندق خندقی دیگر بکندند و بر سبیل لازم الاتباع بنفاذ
پیوست که دران شب هر کس بجای خود پای ثبات بر قرار داشته از محل خود حرکت
نکنند و از شبی خون پرحذر بوده هیچ افریده او از بر نیاورد و فغان ندارد بیت
نفیر مور دکانش نشنوند کس ۞ نه باید که اید صدای جرس ۞ امرعالی را امتثال نمودند و در ان
شب ابیات رزای کج سیره ابیاج غل ۞ بکتب از طریق سعادت بکل ۞ بادبار شد بکتبش راه بر
خطا کرد دیگر بخت اورا بتر ۞ زبودی زمان بود امثال او ۞ چه خیزد بجز سوی اخوال او
زحوی تراد ان وفا کس ندید ۞ کسی فر طغرل زرگس ندید کفتار در رکوب حضرت صاحب
قرانی نوبم چنگ سلطانی روزی دیگر که از کیهن کاه افق بیت شهی خاور علمها را برافراخت
به تیغ روز شب را سر بیندا خت ۞ فلک را تهی از مهرها طاس ۞ مبدل شد لباس آل عباس
صباح حمات سته لشکر از هر دو طرف بجوش و خروش در امدند ابیات
علمها کشیدند لشکر کشان ۞ بدید امد آواز روز محشر نشان ۞ سپاه از دو جانب صف اراسته
زمین اسمان وار برخاسته ۞ غریو یدن کوس کردون شکاف ۞ زمین در فکنده بنجش شکاف
پتیره در امد زدر کاه شاه ۞ بسر بر نهادند کردان کلاه ۞ صاحب قران بخت یار بر تو
رای افتاب اشراق بر نسق و ترتیب لشکر افکند و صفت قول مرتب ساخته بوده
و بهادران را مقدم داشت و پیادکان لشکر جرارها کرفته پیش استادند و امیرزاده محمد سلطان
را در قول بزرک تعین فرمود و اطراف و جوانب قول را بدلاوران صفدر و صف
شکنان ولاور مستحکم کردانید ابیات برا راست لشکر چو کوهای بلند

بشمشیر گردن دشمنان میکند ... سر اهمک تا ساقه از تیر تیغ ... بر آورده کوهی زراهن بمیغ
جراکانه از موکب او رکرده ... حصاری بر آورد مانند کوه ... بنفس و مبارک بابت و نعت
ترشون مکمل بیت ... بهر آلت جنگ برداشته ... حودریای از راهن انباشته
در عقب لشکر بالستاد و نصرت عنان گرفت و اقبال در رکاب ... و از اسمان رسید بشارت بفتح باب
و لشکر مخالف نیز در مقابل صفها مرتب ساختند و علمها برافراختند ابیات
زنیزه نیستان شد اورد گاه ... بپوشید دیدار خورشید و ماه ... دو لشکر بکوه که در دو کوه قاف
رسیدند در جلوه گاهی مصاف ... حودریای ایچا ... درامد بجوش ... زمردان جنگی برامد خروش
اجل فتنه را کارسازی نمود ... سپه با سپه دست بازی نمود ... برامد دو لشکر ده و داد گیر
بپوشید روی هوا پر تیر ... درین اثنا از طرف میسره تخفی جرار در که میمنه مخالف کوچه
اغلن و بیک بارق اغلن و اقتاد و داود صوفی داماد توقتمش خان و التور کو با غلبه تمام مقابل
میسره لشکر منصور درامده اند حضرت صاحب قران به تعجیل تمام متوجه ایشان شد و باقو
شونها از راسته حمله کرد ایشان چون صولت عساکر گردون مآثر مشاهده کردند پشت داده
روبگریز نهادند و از جمله بیت و هفت قوشون که با حضرت صاحب قران بودند خبری در عقب
ایشان روان شدند و ایشان چون بقول خود رسیدند باز گشتند و بران جماعت که از قبی ایشان
رفته بودند حمله اورده باز گردانیدند و بحضرت صاحب قرانی رسانیدند و بعضی را بکشتند
و بعضی از هر طرف بگریختند و بدین واسطه قوشونات بهم برزده و ایشان دیر گشته پیش راندند
و بر حضرت صاحب قرانی حمله اوردند امیر شیخ نور الدین جان فدایی ولی نعمت و توکل بر
حضرت عزت کرده پیش دشمنان فرود امد و پنجاه کس با وی فرود امدند و بزخم تیر
جگر دوزان ... بیت ... ببریدن گرشت شان شد روان
به پهلو در امد یکی پهلوان ... و محمد ازاد و علی شاه برادر او و توکل با درجی
هر یک عرابه از عرابهای مخالفان گرفته بیاوردند و هر سه را در
پیش حضرت صاحب قران کامکار جای جز بهم بستند و الله داد
با قوشون وفادار بمدد رسیده او نیز بهلوی شیخ نور الدین ایستاده شده

وحسین ملک قوچین نیز با تومان برسید و فرود آمد و امیر زیرک جاکو نیز با قوشون
خود بیامد و با ایشان موافقت کرد و قوشون مغول با توغ و علم رسیده کورکه زدند
و برغو کشیده سورن انداختند و استوی نیز با قوشون خود رسیده در عقب قوشون
مغول فرود آمدند بیت نهیب خروشیدن کوس جنگ ∴ زمغز هوا می پرداز روی رنگ
نفیری دلیران برآمد باوج ∴ بهر گوش میرفت خون موج موج ∴ و هر چند لشکر دشمن فوج
فوج آمدند و حملهای سپاهی آورده کوششها نمودند بهادران ظفر پناه را که فرود آمده
فرودند و سوگندامتی کرده تیر می انداختند از جای نتوانستند جنبانید بیت
زبس قتل زخم انداران دشت ∴ تو گفتی که دریای خون شد زمین ∴ زبس کشتگان کرد بر کرد راه
چو بازار محشر شده رزمگاه ∴ و خداداد جنبی که قبل دست چپ بود از کوچ اغلی که قبل
دست راست مخالف بود بر ایشان تیر باران کردن گرفت و دران حالت امیرزاده
محمد سلطان با قوشونهای خاصه ارسیده و مکمل بمدد رسید و از دست چپ حضرت صاحبقران
درآمده بجنگ مشغول شدند و مجموع بهادران باتفاق حمله آورده بیک بار بر لشکر مخالف
زدند و زخم تمغر انداز و ضرب سنان آتش بار دست راست دشمن را منهزم گردانیدند و
امیر حاجی سیف الدین که قبل دست راست بود از ان صعب تر حالتی افتاد چه دست
چپ مخالف که قبل ایشان امیر عیسی لی و بخشی خواجه بود غلبه کردند و از وی
گذشته او را درمیان گرفتند و او نیز دل از جان برداشته با تومان
خود فرود آمد و جزها پیش گرفت و سوگندامتی کرده بمدافعه و مقاتله دشمنان
دست جلادت برگشادند و هون کوه پای ثبات فشرده کوششهای
مردانه نمودند هر چند سپاه مخالف بمدد یکدگر می رسیدند نیزه و
تبرزین و سالیق حمله می آوردند ایشان بزخم تیر هم را باز می گردانیدند بیت
ترنگ کمان کرده جانها سپوده ∴ فشانش کنان تیر بر هر گروه
تا جهانگشاه بهادر با تومان خود از طرف دیگر درآمد و بر دشمنان حمله آورده
و جنگ عظیم در پیوست بیت بر آشفته شیران کوپال گیر

فرو ریختند

فرو ریخت از دو طرف تیغ و تیر ... سنان خنجر خون کشاده زسنگ ... بر و رسته صد شه تر و صد نهنگ
خندکی نمرخ گل یار او ... گل خون برآورده از خار او ... هم بادپایان زخون چون عقیق
شده تا عذرین بخون در غریق ... و خون ان دو میر صاحب تدبیر بل دو شیر دشمن شکار کشور
گیر پشت اتفاق بتقویت یکدگر باز دادند قبل دست چپ مخالف را که در مقابل
بود منهزم کرده اینداند و معتمد خواجه اقبوغا نیز دست بردهای دلاورانه نموده از میسره
مخالف انچه در برابر او بود براند و امیرزاده رستم عم شیخ با توتمان خود برق وار و
صاعقه کردار بر اعدا زده طرح من ثبات الیتاز اموزانیده بگریزانید و در ان
حوزه سالی نام بدر نام نامدار را زنده کردانید

شعر

ان السری اذا سری فبنفسه ... شعر وابن السری واذا سری اسرا بها

و یغلبی لی بهرین که از مقربان و الیکسان توقتمش خان بود با بهادران لشکر خود
پیش رانده ابیات ستائید خود در اوکفتا منم ... هزبری که در جنبک پیل افکنم
پلنکان و رم بر سر کوهسار ... نهنکان خورم برلب جویبار ... سنانم زهر پهلو در اید شناف
کزافی عنکبوتم انهنک مصاف ... و اوازر برادرده عثمان بهادر ... ابیاز زت طلبید امیر
عثمان را ازان لاف باد انکزاد ... نیش حمیت زبانه زد و یی توقف بیت
حوکوهی روان کشت برپشت باد ... عجب بین که برباد کوه ایستاد ... در امد بمیدان چو سیلی بجوش
که از کوه دیبی ارد خروش ... در امد بنا ورد چالش کنان ... و چون عثمان بهادر با قوشون
خود بایشان رسید از طرفین درهم اویخیتند ولی در لمح تغیر دکدر و سالیق بر یکدیکر ریخیتند
بیت چنان درهم اویخیتند ان سپاه ... که از کرد شد روی کیتی سیاه
زبس قتل روی زمین خون کرفت ... فلک مانده زان چهره وی شکفت ... عاقبت الامر از
نیروی دولت قاهره عثمان بهادر غالب امد و مخالفان را منهزم کردانیده براند و دیکر
امرا و بهادران عساکر کردون مانر هر کس در محل خود داد مردی و مردانکی دادند و از میامین
اقبال صاحب قران بی همال سپاه مخالف را بیکبارکی برهم شکسته همه را متفرق و پریشان
ساختند و توقتمش خان با دو شاهزادکان حوی تراد و امرا و نویینان بشت بهزیمت

داده روی بگریز نهادند و بسیاری از لشکریان ایشان کشته شدند بیت
خداوند فرصت شهنشاه را ۞ هزیمت در افتاد بدخواه را ۞ ز دشتی بسی خون بجوی بخشید
گرفتند و کشتند او نخشید ۞ پر از جوی خون گشت صحرا و دشت ۞ ببر اندر زمین سوزش لعل گشت
بخون غرق شد مرکبا نوا نعال ۞ تو گفتی مگر در شفق شد هلال ۞ چو بر دشمنان شاه شد کار کام
شد از خرمی کار او چون لگام ۞ فرو داند از باده خوش خرام ۞ که دیدار کام بود دشمن عقبود کام
لشکر ضد اردی بر خاک سود ۞ که پیروزی از داور پاک بود ۞ شاهزادگان و امرا و نویان
نزانو زده و مراسم تهنیت بجای اورده نثارها کردند و حضرت صاحب قران ایشان را
کنار گرفته ستایش فرمود و رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده بفتح و فیروزی روان
شد و چون کنار اب قورای یخیم نزول همایون گشت عاطفت بادشاه تا بنه
تفقد احوال اعوان دولت نموده امیر شیخ نور الدین را که در جنگ جان سپاری
کرده بود مزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و پایه قدر او را بلند گردانیده اسب
و جامه زردوز و کمر مرصع از زانی داشت و صد هزار دینار ریکبکی او کلکا فرمود دیگر
امرا بهادران که آثار شجاعت و جلادت بظهور رسانیده بودند همه را او کلکا داده
بانواع نوازش خسروانه سرافراز گردانیدند گفتار در ایلغار فرمودن حضرت
قران از عقب توقتمش خان صاحب قران گیتی ستان اموال و غنایم که از اندازه بیرون
در ازای فتح همایون حاصل امده بود با اغرق بگذاشت و امیر زاده میرانشاه را که بیشتر
از مصاف از اسب خطا کرده بود و دست مبارکش اسب کمری یافته در اغرق
بگذاشت و امیر بایدکار برلاس و امیر حاجی سیف الدین را پیش او باز داشت و لشکر اختیار
کرده ایلغار فرمود و بنگاهی توقتمش خان روان گشت و پیچل تمام شب و روز در عقب
او میراند و چون بمعبر اتل رسید که از اکذار تور الوتر گویند بسیار اردس خان و تریحی خان
اغلن را که ملازم حضرت صاحب قران بود و جمعی بهادران اوزبک که در سلک ملازمان
موکب همایون منخرط بودند همراه کرده و اسباب بادشاهی اماده داشته بخلعت خاصه روز
دیگر ازین مشرق گردانیدند و از اب اتل بگذرانیدند و خانی الوس جوجی زابا و تقوتیمور

بیت ابدیدی جهان به تیغ فراز ۞ بیتازیانه دادی گنج ۞ باز در
حضرتش روا نشده ۞ غارت تیغ و تازیانه نشده ۞ شاهزاده جوجی نژاد
برحسب فرموده بدان جانب اب رفت وبجمع اوردن سپاه پراکنده وضبط الوس مشغول
شد وعساکر گردون مآثر در پی دشمنان شتافت تا اولک بگرفتند وبسیاری از
ایشان را بتقتل اوردند وان روز بر کشتگان را ازین طرف ضرب شمشیر قاتل بود
واز ان طرف اب خونخوار اتل مشتی ازایشان را گرفته اسیر کردند واندکی ازایشان بعد ما
خود را در اب انداختند وبان طرف اتل گذشتند وتوقتمش خان خانی را با خانان
دیگر ان ودرچه داشت از پیدا و نهان بگذاشت واز پیم جان بامعدودی کرنجیته بطرف بوکز
بحنگلستان درامد واز انجا بجنگل ایشان در شکن امان یافت ولشکر منصور ازین
سوی اب تا بان موضع رفتند که در یورش اول گذشته ازان طرف اب بانجا رسیده
بودند وغارت کرده وان موضع تردکمیت نظمات وسپاه ظفر پناه این نوبت نیز بیشتر
دشت قبچاق را غارت کردند بیت بحندان غنیمت بحر در رسید
که اندازه اید انرا پدید ۞ زسیم و رزو قند زو لعل و در ۞ منازل کران تا کران گشته پر
غلامان تنعمای خوب روی ۞ کنیزان حورا وش مشکبوی ۞ وشاقان موکب رو زود خیز
بدیدار تازه برفتار تیز ۞ مواشی و انواع حیوان بی ۞ شمار جهانی چه داند کسی
وامیرزاده میرانشاه با امرا بکنار اب قورای در اغرق مانده بودند تا اغرق را بر
گذرده در عقب بیاورند در موضع یولوقلوق ازوق لوق بموکب همایون ملحق
شدند وچون دران سوخجسته اثر اکثر شاهزادگان کرام وامرای عظام ظفر انجام
ملازم رکاب معلی بودند ملهم دولت ملاحظه رعایت جانب حزم در خاطر همایون
انداخت وفرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ با شش هزار
سوار وغیاث الدین ترخان بدار الملک شیراز معاودت نماید وامیر
شمس الدین عباس با سه هزار مرد وغیاث الدین ترخان که داخل تومان او بود
بدار السلطنت سمرقند شتابند ایشان برحسب فرموده روی توجه براه اورند

وچون از دربند گذشته بارد بیل رسیدند از تبریز خبر آمد که قره نویف ترکمان
با غلبه ترکمانان که باز جمع شده اند در حوالی الاتاق است وغوغایی خوبی دارد
وامیر شمس الدین عباس وغیاث الدین ترخان بر قرار عازم سمرقند شدند وامیر
زاده پیر محمد با امرا در خود مثل ابو سعید برلاس ومکش ودلتخواجه وتوکل بهادر بتبریز رفتند
وسپاهی که دران حوالی بودند تمام جمع گشتند وامرا شاهزاده وسیورغامیشی که در تبریز
مانده بودند بایشان پیوستند وعرض سپاه دیده روی جلادت بقلع وقمع مخالفان نهادند
وچون بخوی رسیدند ترک وجالیق با لشکر ملحق شدند ودر انجا خبر آمد که قرا دل قرا
یوسف در قراداره است امیرزاده جوانبخت ایلغار فرمود وچون سایه وصول موکب کشور
گشایش بر قراداره افتاد قرا اول قرا یوسف بگریخت وپیش او رفت که در بند ماهی بود
وقرا یوسف را از استماع توجه عساکر گردون مآثر ارکان ثبات وقرار متزلزل
شد وروی عجز واضطرار بصوب ارزنجیت وفرار آورد وامیرزاده پیر محمد در عقب او
ایلغار فرمود وبه بندهای رانده وملک غیاث الدین کرد با لشکر خود دران محل بموکب
امیرزاده جوان بخت ملحق شد وشاهزاده عالیه امرا و لشکر باز از عقب قرا یوسف
بفرستاد دو سه منزل از پی ایشان رفته فرود آمد وامرا تا دو نیک برفتند وچون
قرا یوسف را نیافتند باز گشتند وامیرزاده پیر محمد از انجا مراجعت نموده واز تبریز
گذشته بسلطانیه آمد وخانزاده اورا طوی داده خلعت پوشانید وبجانب شیراز
روان شد گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مغفور بولایت آلوس
جوجی وولایات روس را همت عالی نهمت صاحب قران گیتی ستان که در هر امری
جزبه غایت قصوی ان رضا نداد پس از شکستن وراندن توقتمش خان [illegible]
ولشکریان او خواست که مجموع ان ممالک وولایات را در حوزه تسخیر وتصرف اورده تمامی
اقوام واختشام ان حدود ونواحی مقهور ومستاصل سازد وبقصد الوس وشت حوجی خان
بجانب اب اوزی دران دشت بی پایان روان شد وامیر عثمان را بقراولی تعین فرمود وقرا
قلا وزکرفته روی جلادت براه نهاد وچون باب اوزی رسید در موضع منکرمن سیک

یارق اغلن را البتی الوس اوزدبک که در انجا بودند تالان کرده اکثر انشانرا
در تحت ضبط اورده چنانکه اندکی بکیواره جان بیرون نتوانستند برد و تاش تمور اغلن و
اق تاوکر یخته و از اب اوزی گذشته بالوس هر مدای که دشمن ایشان بودند در امدند
و حال ایشان انجا از غارت و اسیر بدتر شد و از انجا تومان اق تاوقرار
جسته بروم رفتند و در صحاری اسره بقیه ساکن شدند و الحالته هذه هنوز انجا اند
و چون حضرت صاحب قران از اب اوزی باز گشت بسعادت و اقبال اهنگ روس فرموده
عاکر گردون مانر بیک یارق را و کرمان بکنار اب تن در پیچیدند از پیش اب خوخوار
داشتند و از عقب لشکر حرار و بقراسو که از شهرهای روس است رسیده تمام انرا
از اندرون شهر و بیرون غارت کردند بیک یارق اغلن نهایت عاجز و بیچاره گشته
و از سر ضرورت و اضطرار ایل و اولاد و حوذر او در جنگال ملازما کرده با یک پسر تگریخت
و از میان ایشان بیرون رفت و سیاه ظفر پناه زن و فرزندان و متعلقان او
مجموع مش حضرت پیش صاحب قران اوردند و ان حضرت جهة ایشان خرگاه و خیمه
لطیف عموده بانواع عنایت فرمود و از جهار پایان و اقمشه و اجناس و هر گونه تجملات
بسی اسباب ارزانی داشته خوشدل و اسوده خاطر از عقب بیک یارق اغلن بفرستاد
و امیرزاده میرانشاه جهانشاه بهادر و دیگر امرا و تومان و هزاره با لشکریان باز گشته
بطرف برالغار الوس جوجی دیگر باره تاخت کردند بایشان رسیده بیک خواجه و دیگر
امرا را با تمام الوس او نقول بقتل و اسر و غارت دمار از روزگار براورده و اوردی
جوق را غارت کردند و تمامی الوس و ولایت را در تحت تصرف اوردند و مال
و منال فزون از حد تخمین و هم و خیال خیمه دیگر غنیمتها گشت و کله و رمه بی حساب گرفتند
و زنان و دختران صاحب جمال اسیر کردند بیت کرفته لشکر سلطان افاق
بسی دلبر و پیکران از دشت قبچاق بری وشی دختران سرو بالا ظریف و چابک و دلبند رعنا
حضرت قران بجانب مسکو که هم از شهرهای روس است نهضت فرمود و انجا رسیده سپاه
ظفر پناه تمام ان ولایت را از شهر و بیرون تاخته و مجموع امرا انجا منکوب و مخذول

ساخشد پیش ... پیروی بازو غشیر تیز ... بر اورده از روسیان رستخیز
زبس روسی برهم انداخته ... شده دشت کوهی برافراخته ... وغنیمت بسیار بدست لشکریان
افتاد ... ابیات ... بخندان کرانمایه در کار بود ... که از اشماری پدیدار بود
زرکانی و نقره زینتی ... که مهتاب را دادی رونقی ... زکتابان و انطاکی خانه ناف
زده کوه بر کوه چون کوه قاف ... بجز وارها قند زتیغ وار ... بمور سیه نیز بیش از شمار
زقاقم بخندان فرو بسته بند ... که تقریر ان کرد شاید که چند ... درشق نغمهای شبستان فروز
چو خالی شب افتاده کاروی روز ... فروزنده سنجاب و روباه لعل ... همان کره سهیان نادیده نعل
خزاین بابها نز بسیار گنج ... که اید ضمیر از شمارش برنج ... وورای این تقاسیر و احیاس
امیرزاده محمد سلطان نیز جمع اقوام قبتوقی قراول را غارت کرد و دیگر اقوام و طوایف
مخالف نیز مثل قوم کورلوقا و پیرلان و یرکون و کلچی که از بیم لشکر منصور در بیابان
متحیر و سرگردان می گشتند هم را دریافته غارت کردند و اموال و اسباب فراوان
غنمت گرفتند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرده بیاوردند ... بیت
چگویم زان پری رویان رویی ... چو گل اکنده در گلستان روی ... صاحب قران بهر اقتدار
عجرحی گرفته از انجا متوجه طرف بال حکمین شد و چون بحصار ازاق رسید امیرزاده
میرانشاه و لشکر که با او بود کنار اب تن گرفته و دشمنان را تاراج کرده در انجا بموکب
همایون پیوست و بر یغو لازم الاتباع نفاذ یافت و در ازاق مسلمانان
را از میان غیر صدا ساخته رها کردند و تمام لی و میان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و خانهای
شان غارت کرده اتش زدند و مصدوقه کم من قریته اهلکناها بظهور امد
فرمودن حضرت صاحب قران بجانب جرکس ... روایت نصرت شعار چون صاحب قران از انجا
نهضت نموده بصوب قوبان روان شد جرکسان علف زارها که میان ازاق و قوبانست
سوخته بودند بدان سبب بسیاری از چهاریایان عساکر منصور در ان راه تلف شدند
فریب هفت هشت روز از پی علفی تشویش کشیدند و از اب و گل بسیار گذشته به قوبان رسیدند
و چند روزی در ان محله توقف افتاد صاحب قران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان

امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه و دیگر امرا را بجانب جرکس فرستاد و مبالغه فرمود
که هر چند زودتر ان ولایت را تسخیر کرده مراجعت نمایند شاهزادگان و امرا
برحسب فرموده ایلغار کردند و به تحویل تمام بان ولایت شتافته از میامن تائید سبحانی
و فر دولت حضرت صاحب قرانی مجموع البوس جرکس را بدست تسلط و استیلا تاراج
کرده غنایم بسیار گرفتند و بسعادت و سلامت از انجا معاودت نموده بشرف بساط
بوس استسعاد یافتند گفتار در توجه موکب گردون شکوه بجانب البرز کوه

چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از مهمات ولایات روس و جرکس بپرداخت
باتمامی عساکر گردون مآثر بصوب البرز کوه باز گشت و درین اثنا شحنه غیرت و حمیت
بادشاهانه بواسطه تعنتی که در واقع حقیقی نداشت بقتل امیر عثمان عباس فرمان داد
چنان سروری بسبب افتاد جمعی مفسد فتنان از پای در امد و لامرد لقضاء الله و رایت
کشورگشا نیت غزا متوجه بوری بردی و برافن شد که حاکم قوم اسس بود و در ان
طریق جنگلها بود درختان را انداخته و راه ساخته امیر حاجی سیف الدین را با غرق
بگذاشت و بقصد جهاد با البرز کوه برامد و در قلعهای کوه و دره‌ای محکم با مخالفان دین
محاربه بسیار کرد و در جمیع مواقف سپاه ظفر قرین بر وفق مراد و ان جند نالم الغالبون
مظفر امدند و بسیاری ازان بی دینان را به تیغ جهاد گذرانیده با تش جهنم و بئس المهاد
فرستادند و قلعهای ایشان را خراب ساختند و غنیمت بی شمار از اموال کفار فتوح
روزگار لشکر نصرت شعار گشت و از انجا مظفر و منصور با مساعی مشکور و غنایم
نامحصور باز گشته بار دوی همایون نزول فرمود و امیر حاجی سیف الدین که در اغرق مانده
بود ترتیب طوی کرده چشنی خسروانه برارست

ابیات

زده بارگاه بر نیلم طناب ∴ ستونش زر و میخش از سیم ناب ∴ بگوهر بیاراسته تخت زر
نشسته بر و خسرو تاجور ∴ سران جهان جمله در پیشگاه ∴ سر افکنده در سایه یک کلاه
مگر در مگر تاجداران دهر ∴ بپیش جهای جوی پر ز بهر ∴ نخستین ز جلاب نوشین گوار
زمین گشت چون حوضهای بهشت ∴ نهادند خوان الهی لبا دریغ ∴ کرانیده شد گرد عنبر بیغ

زهی نعمتی کاید اندر شمار ... فرو ریخته کوی از هر کنار ... خورشهای الوان زهر کونه پیش
بخانهای زرین نهادندش ... چو خوردند چیز انکه آمد بسند ... ز جام دهراجی کشادند بند
می ناب خوردند یا یکدیگر ... ز کردون کذشته سرای کرود ... یکی هفته از خرمی یافت بهر
بر آسوده با پهلوان دو شهر ... دکر هفته روزی بسپیدیده جشت ... کز فغال فیروزی آید درست
بفرمود تا کوس بنواختند ... برفتن علمها برافراختند کفتار در توجه حضرت قران بقلعه
کولاوطاوس وغیرآن حضرت صاحب قران عازم اغرق کذاشته از انجا متوجه
قلعه کولاوطاوس شد وایشان نیز از طوایف ساکنان البرز بودند وساکنان انجا را قلعها حصارها
محکم بر بالای کوه بود ورا ههای بغایت دشوار داشت از بس بلندی چرسته کرکنده
راحشم چیزه ماندی وکلاه از سر افتادی بتخصص قلعه طاوس که در سویی مرکوه رفیع
واقع بود چون شبانه جانوری وار تفاعش بحدی که تیر پرتاب بان نمیرسید عقل بتحیر
ان از مجالات میدانست ودم کشودن ان بهیچ وجه بتصور نمی توانست کرد صاحب قران
کامکار جاعتی را از قبیله مکریت که در عسکر منصور بودند وایشان در کوه روی بکشتی بخت
وحالاک میباشند که هر جا بخزتوانند رفت بروند طلب فرمود وبتفتیش وتفحص
راههای ان قلعه فرمان داد ایشان برحسب فرموده بخت وجوی محل برامد وفرود امدن ان
کوه مشغول شدند وهر چند بکشتند واحتیاط بخودند اصلا طریقی که بان قلعه توان رسید
نیافتند رای مشکل کشای انحضرت برتوانیدشه بران کار فروبسته اندخت وبعد از معاینه
نظر بفرمود تا چند زوبان بلند ساختند وبریکدیکر پیوند کردند وبرمکر اولین نهاده جمعی
بهادران بیالا برامدند وزوبان را برکشیده برمکر دومین نهادند وبیالا برامدند باز
برکشیدند برمکر سیومین نهادند که قلعه در انجا بود وشیر مردان دل از جان برکنده
با شمشیر کشیده از پی یکدیکر زوبان برامدند وکروهی دیکر از دلاوران جان
باز دست از سر شسته ودل از جان برداشته در بالای کوه طنابهای
برمیان بستند وسرهای طناب برقلعه کوه مستحکم کردانیده باشتهای ابدار
التش بار تا برابر قلعه فرود امدند وهر دو کروه باتفاق از زیر وبالا حمله

اوردند و هر چند که از قلعه تیر و سنگ می انداختند و بها دران بدرجه شهادت فایز
می شدند دیگر دلاوران دین و ایار از فرد دولت صاحب قران کامکار روی
جلادت بان کار می نهادند بیت حسن عالم سوز اد چندانکه عاشق میکشد
زهره دیگر لعشق از غیب سر بر میکشید اهل قلعه چون قوت مقاومتی در خود
نا بط و صاعد یافتند مضطر و راسیمه گشته و بها دران ظفر پناه ان قلعه را بان نوع مسخر گردانیدند
و بسیاری که از قوام ارکودن که در انجا بودند بقتل اوردند بیت
رودان شد یکی چشمه ز خون ز کوه بفرمان سلطان نوذران گروه غلط شاه توران و ایران سپه
که عدلش شبان بود عالم رمه و کولاوطاوس را که سرداران قلعه بودند دستگیر کرده
از پای در اوردند و رایت نصرت شعار از انجا نهضت فرموده متوجه قلعه پولاد شد
که اوترکو که از عظمای امرا و الوس جوجی بود پناه بانجا برده بود در اثنای راه در موضع یلقان
یک روز توقف نمودند و در انجا چندان عسل بود که لشکریان هر چند خواستند نتوانستند و از انجا
کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شدند و از برای الزام حجت مکتوبی بپولاد نوشتند
و محجوب برادر اوترکو پیش او فرستاد و مضمون کتابت و رسالت انکه اوترکو را که التجا بتو اورده است
بفرست و الا کرنه با لشکری بیشمار بسر ایشان و دشمن شکار می ایم و چون مکتوب بپولاد رسید
از سر استظهاری که بحصانت حصار خویش داشت در جواب گفت که قلعه محکم دارم و اسباب
جنگ اماده است و اوترکو پناه بمن اورده تا جان در تن باشد او را نسپارم و نا توانم
او را محافظت نموده نگاه دارم و چون ان جواب بحضرت صاحب قران رسید شعله حمیت
بادشاهانه بر افروخت و در راه ان حصاری سخت بود خانچه از کثرت اشجار و تشابک
اغصان باد جایگاه نداشت از انجا افتان و خیزان گذار کردی امر عالی صدور یافت
و عساکر گردون مآثر به فرسنگ جنگل بریده راه ساختند و رایت عزم بر افراختند و چون
بدانجا رسیدند قلعه او در دره بود و نهایت سخت و مردم انجا دره را گرفته بودند
و دل از جان برداشته فدایی وار در جنگ مشغول شدند سپاه نصرت پناه بعد از کوشش
بر ایشان ظفر یافتند و قلعه را گشوده بسیاری ازان گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند

واوترکو کرختیه مدرهای کوه البرز مدر رفت و لشکر منصور خان دمان ایشان را غارت کرده
اتش زدند و اوطه بسیار و غنمت بشمار گرفتند درین اثنا تخفی خبر اوردند که فوج
از مردم ییلاق کرختیه بکمر کوه برامده اند و ایستاده حضرت صاحب قران متوجه ایشان
گشته دعا کردند تا شر جنگ کرده ایشان را بگرفتند و تمام ان دیار خیانرا بانش بوخشند
و راز برلغار امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که اوترکو را در ییلاق کرده ایم و مردمان کوهستان
البرز بموضع امابه درامده صاحب قران بهر مقدار السعادت و اقبال سوار شد و از عقبهای
دره های کوه البرز گذشته در اماره نزول فرمود و دران محل اوترکو را گرفته و بسته
بدرگاه عالم پناه اوردند فرمان مطاع صدور یافت که اورا بند نهاده محبوس گردانند
و لشکر منصور بسیاری از مردم ان نواحی را غارت کرده در ظل رایت نصرت شعار اورد
گشتند و بارد وی همایون پیوستند بیت شکوهی سپاهش بتنگ برد ۔ براورده از کوه الوزکرد
و صاحب قران کامکار با تمامی عساکر نصرت شعار چند روز در پایش طلاق دحوالی ان
توقف فرمود کفار در توجه حضرت صاحب قران باجود تسخیر قلاع کفار گذران
جانب بود صاحب قران ممالک ستان با عساکر فیروزی نشان ایلغار کرده متوجه
سمنم شد و چون بسعادت و اقبال انجا رسید تمامی ان الوس را بلغو دولت روز افزون
مسخر گردانید و محمد پسر غیور خان کرمطاوعت و انقیاد بر میان جان بسته با ایل خود در پایه
سریر اعلی حاضر امد و بشرف لبا طبوس سرافراز گشته در سلک بندگان درگاه انجناب
منتظم یافت و جمعی دیگر از ایل ان ولایت کرختیه بودند و پناه بکوه اورده و بجا پهای تخت در
که پیاده بدشواری انجا توانستی رفت حضرت صاحب قران بنفس مبارک متوجه ایشان شد
و بان کوهها بر امده بسیاری طعمه تیغ دست جلادت بحبک برگشادند و مجموع ان قلاع را
مسخر گردانیدند و باشارة قهرمان قهر مردمان انجا بسته از کوهها بزیر اوردند و در ان
کوهستان بسی ولایت را بگرفتند و در تضاعف این اوقات بسی محل بود که فرودامدن
از ان نه سواره متمشی میشد و نه پیاده بلکه خود را بامی بایست کرد که بغزیده
بشیب اینده و ان خدیو موید دین دار از غایت شغف باحراز فضلت جهاد بنفس

مبارک مرتکب ان اهوال و اخطار میشد بیت هزار افرین از جهان افرین
بران شاه باداش و داد دین که قصدی نبودش بتیغ اختن بجز رایت ملت افراختن
و در مواضعی که از غایت ارتفاع و هم از عروج بران قاصر امدی بقوت دولت جهانگیر
و حسن رایی و تدبیر مخالفان را مقهور و اسیر کرد و قلعها ایخر تسخیر و در اور د و یک دور روز اتش
قهر چنان بر افروخت که تر و خشک ان در هم سوخت و مجموع کلیسیا ها را و بتخانهای ان را
خراب و ویران گردانیده و از انجا فرود امده و ان کوه ادهر را تا حد فرمود و لشکریان را
غنیمت بسیار بدست افتاد و از انجا باز گشته بجانب بیش گشت روان شد و ان ولایت با نوار
عدل و احسان و اثار مکرمت و امتنان اذین لبث و اهالی ان موضع که پیشتر ازین امده
بودند و القیاد نموده بسیور غال یافتند و ملحوظ نظر عنایت گشته از خوف و هراس ایمن شدند
و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که لشکریان اصلا متعرض ایشان نشوند و بکم و بیش زبان
نرسانند تا عالمیان را معلوم گردد که هر چه از نیک و بد بمردم میرسد جزای
و سزای اعمال و افعال ایشانست ضایخه از فحوای لفظ من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها
مستفاد میشود و حضرت صاحب قران از انجا گذشته بر ولایت جوتور قراق تاخت
اورد و مجاهدان سپاه ظفر پناه تمام مکرا مان که دران کوهها بزرگ گشت و اشتند
طعمه تیغ قضا و سوز گردانیده ایل جوتور قراق را تاراج کردند و اموال و غنایم بسیار
و ریخ حصول امد و عسل فراوان نیز بدست افتاد و از انجا بموضع بوغاز قم رسیده دران محل
قشلاق فرمود و تمامی اهالی و لایت ممتنع و قاری قموق از سر اذعان و مطاوعت
بپای الفتها د و متابعت بدرگاه عالم پناه امدند و مراسم بندگی و طاعت گذاری بجای
اورد ند بعنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و در میان جزایر بسی مواضع بود
که مردم انجا بر اب اعتماد کرده از احصار خود ساخته بودند و در اظهار شعار عدم تمکار ی
و فرمان پذیری تهاون و تقصیر نمودند و ایشان را بالیق چنان می کشد یعنی ماهی گیران حضرت
صاحب قران جهت استصیال ایشان جمعی را بالبغار فرستاد و چون زمستان بود و انها مقدار
دو گز و زیاده یخ بسته بیت بفرمان شه بر سر ابگیر زیشت گمانها روان گشت تیر

زیرنده نگان بران رودی یخ شده سیاهی چو مور و ملخ ولاوران بر رودی یخ گذشته
تمامی آن جزایر را تاخته و در حوزه تسخیر و تصرف آورده و اشایر آنجا را بقید اطاعت اسیر
گرفته و منظور و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند بکفت [illegible] در ماهتن
حضرت صاحب قران منظور لوا حاجی ترخان سرای را و چون عمر تابان ازبندگان
حضرت صاحب قران که برحسب فرمان ضبط حاجی ترخان مشغول بود از محمدی کلان ترا نجا
آثار مخالفت تفرس نموده و صورت حال عرضداشت پایه سریر اعلی گردانیدند رای عالی بحسب
و استقبال حاجی ترخان و سرای را واجب دانسته همت بلند جناب شناخته در اغرق امیرزاده محمد سلطان
و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا را بگذاشت و بنفس مبارک بیلغار
فرمودند زمستان بغایت سرد بود و برف بسیار بیت تاب سرما که بردزانش تاب
آب را تیغ و تیغ را گرداب کوه قائم زمین حواصل پوش چرخ نجاب در کشیده بدوش
عساکر گردون مآثر بصوب کوفته روان شدند و حاجی ترخان بر کنار اب اتل و اقعست
حصار از استقبال باب از کناران نهر کشیده اند تا باز باب رسیده چنانچه از یک جانب
شهر آب بجای حصار است و چون زمستان در انجا یخ بنوعی می بندد که سطح آب حکم بسیط
خاک میگیرد بر لب اب از بارهای یخ بجای خشت و گل دیواری بنیاد می نهند و شب هنگام
اب بران می پاشند تا مجموع برهم بسته یک تخته میشود و بدان طریقه بلند ساخته حصار شهر
را بان دیوار یک باره از یخ تکمیل می کردانند و دروازه می تراشند و الحق این وضعی
غریبست ازین جهت ثبت افتاد القصه صاحب قران بنزدیک حاجی ترخان رسید صباحیای
با اندک نفوری از خواص پیش از سپاه بحاجی ترخان راند و محمدی حاکم انجا بحکم ضرورت
باستقبال بیرون امد و انحضرت او را با امیرزاده پیر محمد امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین
و عمر خواجه قبوغا با لشکر بطرف سرای فرستاد و حضرت صاحب قران بحاجی ترخان
درامد و بعد از حوالی مال امان و تحصیل ان هرچه در انجا بود از ضامت و ناطق عهده تاراج
گشت و شاهزاده میرانشاه با امرا از اب اتل بر رودی یخ بگذشتند برحسب فرمان محمدی را
بزیر یخ فرستادند و طعمه ماهیان شد و سپاه ظفر پناه سرای را بگرفتند و انش زده بسوختند

و در حشم و صحرانشینان ان نواحی را مجموع غارت کرده براندند و بیاورند
و خراب کردن سرای اشتهام حبارتی بود که لشکر دشت در تخریب انجر سرای نموده بودند
چه در زمانی که حضرت صاحب قرانی بتسخیر فارس و عراق مشغول بود ایشان ماوراء النهر
را خالی یافته تاخت کردند و سرای قران سلطان خان را که بانجر سرای مشهورست
خراب کردند لاجرم بدین کونه سرای زیبا روز برگشت مصرع کلوخ انداز را پاداش سنگست
و تمام امالی حاجی ترخان را کوبیده شهر را اتش زدند و شاه عالم پناه با سپاه بقشلاق
معاودت نمود و چون برابط شدت سرما و سورت برودت هوا ضعف و فتور بحال
لشکر منصور راه یافته بود و مشتر حیوانات ایشان تلف شده و تنکی غلات
بمرتبه رسیده که یک من ارزن بهفتاد دینار رکبکی و یک کله کاو بصد دینار و یک سر گوسفند
بدو ولیت و پنجاه دینار یافت نمی شد مرحمت بادشاه زمانه غنایم حاجی ترخان و سرای
را از غلات و اموال و انواع فتوحات که اورده بودند بر لشکریان ارزانی
داشت و تواجیان بر ایشان قسمت کردند و بعضی بیادکان سوار شدند بیت
چو دریای رحمت در امد بموج ۞ سر حال لشکر برابد باوج کفار در مراجعت فرمودن
حضرت صاحب قران نی بحال از دشت قبچاق و بلاد شمال
چون تمام ممالک دشت خزر و دست راست و دست چپ الوس جوجی و سایر بلاد شمال
بحوزه تسخیر و تصرف در امد عساکر گردون مآثر بلاد و مواضع ان قطر و نواحی را از اد کنک و ماجر
روس و جرکس و باشقرد و کمس و ازاق و قومان و الان با مجموع توابع و ضمایم ان تاخت کرده
اثار کمال تسلط و استیلا بظهور رسانیدند و از دشمنان انچه زنده مانده بودند اواره و پراکنده
و مستغرق ولی خان دمان کشتند حضرت صاحب قران کیتی ستان در اول بهار
سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه موافق شحقانی یل از قشلاق نوغای رقم سعادت و اقبال
نهضت فرموده بصوب دربند و اذربایجان روان شد ابیات
سران سپه راست افراختند ۞ روارو لجام در انداختند ۞ تو گفتی که گیتی گران تا گران
بجوش امد از عزم صاحبقران ۞ که لشکر که عرضش نیرسنگ بود ۞ سامان هیجر بر تنگ بود

وچون از آب ترک برروی یخ عبور نموده بموضع ترقی رسیدند صاحب قران
کامگار از اغرق جدا شده لشکر ظفر قرین را ترتیب داده بنیت غزا متوجه اشکوجه
شد و بعد از وصول سپاه نصرت پناه باشکوجه درمیان کرفته فرود آمدند و لشکریان باطراف
وجوانب بغارت وتاراج شتافتند درین حال شوقل از قازیقومق با
هزار باسه هزار مرد بمدد اهل اشکوجه می آمد بانکه ایشان را پیش ازین عادت بود
که پیوسته با کفاران مواضع غزا کردند قراول دست راست از آمدن ایشان خبر
یافت وبعرض همایون رسانید حضرت صاحب قران بیت
درآمد بزین خون یکی از دلاور ۔۔۔ سر بارکی کرد ازوی رها ۔۔۔ نه اسپی عقابی بر انکیخته
نه تیغی نهنکی دراو بخته ۔۔۔ وبا پانصد سوار مکمل کزیده پیش ایشان باز رفت و
ایشان در پس پشته فرود آمده بودند واسپان تعلیف رها کرده انحضرت بنفس
مبارک تنها بیالای پشته برآمده احتیاط فرموده و به تعجیل فرود آمده سپاه ظفر پناه
را آگاهی داد دلاوران بر ایشان تاختند وبیشتر را به تیغ کذرانیده بقیه ایشان
برانداختند وبیشتر بهادر بشوقل رسید واز بیم جان پیاده بکوهی برآمد دلاوران
نامدار نیک چو به تیر دشمن شکار اورا ازان بالا علط انید بیت
جنابش دو در کرد کامکار تیر ۔۔۔ که کرد از قضا مرغ جانش کزیر ۔۔۔ وسرش را بخنجر
کنی بریده پیش حضرت صاحب قران اورد بیت
هر سر که از و تباقت کردن ۔۔۔ اورد بر شش زمانه بی تن ۔۔۔ وبقیه ایشان را دستکیر کرده زنده بیاوردند صاحب قران
کامکار بزبان عتاب از ایشان سوال فرمود که شما پیش ازین بشعار اسلام
مشرف شده دایما با کفار محاربه میکردید اکنون چه شد که از ان برکشته بعبادت
ایشان می آمدید مجموع بخطای خود معترف شدند و به بدی خود اقرار نمودند
وزبان مسکنت وانکسار باعتذار و استغفار برکشوده زنهار خواستند مراحم پادشاهانه
شامل حال ایشان کشت ورقم عفو بر جرایم شان کشیده خلعت و انعام
نوازش فرمود و رخصت داد که بمحل خود باز کردند وکلانتران و بزرکان خود را

بجام رسانند که اگر در راه دین صادق دم و ثابت قدم باشند بی توقف بیایند
و از فعل قبیح خود انابت نمایند تا هم را بعنایت و ترمیت سرافراز کرده
ولایت برنشا معزز و مکرم دجون حضرت صاحب قران بمعسکر ظفر قرین معاودت
فرمود عساکر گردون مآثر اسکوچه را به نیروی دولت قاهره بگرفتند و تمام ان
بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند از کشته پشتها ساختند و مجموع ولایتش را
تاخت کردند و بعد از اتیان بکلمات قران قازی قومق و ادهر باقضات و اکابر انجا
بدرگاه عالم پناه اورده بعز لت و گناه اعتراف نموده بمهید معذرت و انابت
مشغول شدند و مراسم بندگی و وظایف خدمتگاری بجای اورده حضرت صاحب قران
زلال عفو را بشبش نقوش سیات ایشان افاضت فرموده بر تو نیز عاطفت خسروانه
بر احوال هم انداخت و بانواع عوارف و عواطف از خلعتهای فاخره و جاههای زرنفت
و کمر شمشیر زر و سپان تازی بنواخت و نصفت فرمود که بر قرار سابق باید که همواره
با مخالفان دین غزا کنید و در تقویت اسلام شمشیر از نیام کشیده دارید و نفس قاطع
و جاهد فی سبیل الله حق جهاده را نصب العین خمیر داشته تغافل از قتلوهم
حیث ثقفتموهم را بر لوح خاطر نگاشته بهیچ حال از احراز ان فضیلت تغافل
و تکاسل روا ندارید و ولایت بر ایشان مقرر داشته بر لیغها داد و باز گردانید
و از انجا بسعادت و اقبال نهضت فرموده روی توجه بقلعه نرکس اورد و بعد از وصول
اثر الحبک منجر گردانیده لشکریان نصرت نشان گرامان انجا را طعمه شمشیر غزا ساختند
و قلعه را غارتیده بزمین هموار کردند و از بی دینان کردی انبوه بگرها و غارهای
کوه در آمده بودند و بسوراخها و شکافها که در میان کوههای بلند بود پناه برده
صاحب قران کامکار عنان مکنت و اقتدار بجانب استیصال ایشان
معطوف داشت و بقلع و قمع ایشان فرمان داد جمعی دلاوران جان باز با
و ساز حبک همه شیر افگن و نهنگ اهنگ در ضد و قها نشستند و ایشان را از بالای
کوههای در برابر گرها و سوراخها که ان گرامان در انجا تحصن داشتند فرو کذاشتند

وبزخم نیزه و تیر و مار از روزگاران مخاذیل و مدابیر برادر دبه و بهمین طریق مجموع
بی دینان که در بلند جا بها منع متحصن شده بودند همه را مخر گردانیدند و اموال
و اسباب ایشان را خلیل و کثیر جلیل و حقیر غارت کردند فقطع دابر القوم الذین ظلموا
والحمد لله رب العالمین و حصار میکاو حصار باکو و رکلور انیز بقهر و غلبه بگشادند
و ما بقی زمین هموار ساخته بود و نابود شد راه باد و نهب و تاراج برداشتند و از انجا
با اقبال و سعادت سالم و غانم با غرق همایون معاودت نمودند اجر جزیل جهاد در
ذیوان مثوبات مثبت و سیاه ظفر پناه از کثرت غنیمت در عین غنا و ثروت
و چون تمامی قلاع و ولایات پشت البرز کوه که بجانب شمال داشت بیمن تائید
اسمانی و فر اقبال صاحب قرانی بحوزه تسخیر در امد و از خبث وجود کفار و مخالفان
دین پاک شد رایت نصرت ایت بفتح و فیروزی روان گشت بیت درامد زین شاه کیتی فروز
زماموں بگردون برادر دکرد ورای تسخر خاست از کوه کاه سراپهنک لشکر درامد براه
کلوی هوا در کشید ای شگفت بیفتی النفس کام کیتی گرفت زرنگین علمهای کوهر نگار
همه روی هوا گشته نوبهار عساکر فیروزی شعار شادمان و نخجیتار هر یک را پنج شش
دختر سرو قد گلعذار در کنار و غنایم بسیار فتوح روزگار بر اهالی قید بیت
همه شادی کنان و باده گسار نقد مقصود شان تمام عیار و مجموع اهالی ولایت رزه
کران موکب همایون را بالقدم طاعت و انقیاد استقبال نمودند و رزه و جوشن بسیار
پیشکش کردند و عاطفت خسروانه ایشان را بالطاف نوازش اختصاص بخشید و ایل
قیتاغ نیز مطیع شده امان جستند و مرحمت بیدریغ شامل حال ایشان نیز گشت و صاحب
قران گیتی ستان در خمان عون عنایت رحیم رحمان از درربند باکو عبور نموده بتمامی حشم
و استحکام قلعه انجا امر فرمود و بر حسب فرموده کار بندشد و طنطنه نصرت مرا جعت حضرت
صاحب قران در جهان افتاده بیت بهر شهری از شادی فتح شاه شکرانه زرات بر افراشتند بهر کشوری جشنها خشت و والی شیروان شیخ ابراهیم
که درین غزا ملازم رکاب همایون بود چند روز پیشتر رخصت خواسته بشروان امده بود

دیبر ترتیب تمیه اسباب ترغو دساوری مشغول شده وچون رایت ظفر پیکر بانجا رسید
باقامت رسم ساوری وظایف خدمتکاری تقدیم رسانید وحضرت صاحب قران از انجا
نهضت فرموده وبعد از طی منازل از شماخی گذشته لب اب کر محیم نزول فرمودند گفت
بیت سرابرده شاه گیتی پناه ... کشیدند بر اوج خورشید وماه ... ودر ان محل شیخ ابراهیم
طوی مناسب ترتیب کرده وشکیشهای مناسب وفراخور کشیده ومراسم نیکوبندگی بجا اورده
پیوسته واز ان سعادت تمیز دولتیار بود واقامت نمود لاجرم عواطف بادشاهانه اورا بانعامات
بیکرانه مخصوص فرمود وبخلعت خاص وکمر مرصع بلند مایه سرافراز گردانید واعیان خواص
وترددیکانش نیز بخلعتهای فراخور بنواخت وشروانات را با توابع برقسیار او
حقوق داشت وفرمود که در بند را بنیکو محافظت نموده از سرحد باخبر باشند وصاحب قران
جهان ستان ممالک بخش چند روز در ان محل دلفروز بعیش وکامرانی وعشرت وکامرانی
گذرانیده از انجا بسعادت واقبال ارتحال فرمود واز اب کر گذشته موضع
اق نام مضرب خیام نزول همایون گشت کفار در فرستادن حضرت صاحب
قران موفق امیرزاده میرانشاه را بضبط اذربیجان ومحاصره قلعه البخ
حضرت صاحب قران تحکمگاه اذربایجان وحکومت ان ممالک از در بند باکرتا لغداد
واز همدان تا روم بامیرزاده میرانشاه تفویض فرموده بود چنانچه سبق ذکر یافته وکس
رفته بود که متعلقان شاهزاده لمتشا را الیه که در خراسان مانده بودند باکوچ تمام اردو
ولشکر بایلنش باذربیجان نقل کنند درینوقت فرمان اعلی بنفاذ پیوست که شاهزاده
بضبط ان ممالک قیام نماید وقلعه البخ را نیز محاصره کند شاهزاده جوان بخت برحسب
فرموده عازم شد وصاحب قران کامکار اورا برسم وداع کنار گرفت وبانواع نوازش
فرموده روان ساخت وامیرزاده رستم وجهانشاه بهادر را با لشکر همراه
او گردانید وفرمود که بمحاصره قلعه البخ مشغول شوند وکوچ امرا شاهزاده ولشکر بایلنش
که طلب داشته بودند رسیده دست راست سیاهش قراباغ وبجوان تا باد ونیک یورت
ساختند ودست چپ سوق بعلاق ودرگزین تا بهمدان فرود گرفتند که

ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه و مخالفت پهلول محمد قزل در پهلوی آن

دران وقت که صاحب قران ممالک ستان باعساکر گردون مآثر در دشت قبچاق و اقصای بلاد شمال بدفع و استیصال مخالفان اشتغال داشت قلعه سیرجان که سه سال متصل سپاه کشورستان بتخصیص شاه شاهان با لشکر سیستان از امحاء حره میکردند و مخالفان جنبانی متنبک امده بودند که بجز کوه در زکوتوال باشش کس خراب و بدحال کسی زنده نماند بضرورت و اضطرار قلعه سپردند و کوه در زر نهضت عصیان و طغیان نشان به تیغ بران سپرد و خون دران یورش شوک توحین که انحضرت در روغکی و ضبط یزد و بافق و نفوذ و فرخوده بود ملازم معسکر همایون بود تکی را از نوکران خود بمحافظت انجا باز داشته بود و خون مدت یورش فرخنده متعاقب شد سلطان محمد پسر ابوسعید طبسی و بعضی خراسانیان که از بقیه سپاه منظفریان در یزد مانده بودند بخیالی فاسد و سودای محال که از وساوس شیطانی در دماغ جهل و نادانی ایشان افتاده بانکدر اتفاق نموده یاغی شدند و نگاشته شوک را بقتل اوردند و از بزرگان و متعینان یزد جمعی را کشتند و بعضی را گرفتند و دران ایام مال دو ساله آن ولایت نقد کرده در خانه قابض اموال دیوانی نهاده بود و جهت مهد اعلی سرای ملک خانم چند حرواره قماش در یزد خریده بودند و انهمه نقل نکرده بدان بی باکان نقود و اقمشه را تصرف نمودند و مجموع دوزندگان شهر را جمع اورده قبای بسیار بدوزانیدند و هر بی سر و پا که دست از جان شسته با ایشان هم دستان شد او را جامه پوشانیدند و زر دادند و بانک فرصتی بی از ذال و جهال از اشرار الناس و قطاع الطریق انجا جمع امدند بیت پراکنده چند را جمع کرد که از اب دریا برارند کرد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ از شیراز با لشکر متوجه دفع نائره ان فتنه گشت و سایر داروغگان ان حوالی و نواحی چون اصفهان و کرمان و قهستان و خراسان با مردم چون خود و جزنیک ان مواضع روی توجه بدریزد نهادند و در ظاهر یزد کثرتی تمام مجتمع شده شهر را محاصره کردند و بجنگ مشغول گشتند و چون این معنی بسامع علیه حضرت صاحب قرانی رسید فرمان اعلی صادر شد که امیرزاده پیر محمد جهانگیر

با عمر خواجه

بامور خواجه اتابک و دیگر امرا و لشکریان روانه ان طرف کردند و چون بدان
حوالی رسید شنید که قرا یوسف یزد علف زاری که داد و چهارپایان چنان لشکری تواند
داد و غنیمت لشکریان اسپان را در ملاق کوشک رز و ولایت اصفهان گذاشته
پیاده بدربزد روند و بمجاهره اشتغال نمایند شهزاده و امرا باشتغال امر مبادرت
نمودند و چون از اصفهان گذشته بدربزد رسیدند شهر را مرکز وار احاطه کرده فرود
آمدند و هر روز دو نوبت [illegible] و الاصال محاربه و قتال اشتغال می نمودند دوم دران
هنگام که صاحب قران گردون غلام بجانب دشت لو و امیر فرید برلاس که مرد اصیل
نکو سیرت و کاردانی شجاع پاک سریرت بود برحسب تفویض الحضرت والی نهاوند
بود و بضبط انجا مشغول و بوکری داشت بهلول نام مفسدی شریر نهاد نکوهیده فرجام
از خبث طینت بر کفران نعمت اقدام نمود و امر فرید را بمکر و حیله هلاک کرد امیر
و نهاوند را بدست فرو گرفته اسباب مدافعه و جدال را آماده داشت

بیت

مشو مایل بنفس و فریب هوا ۔۔۔ غروری بخود راه داد از خطا ۔۔۔ سگ کیست ربوه بدزیده چکن
که در پیشه شیر سازد درنگ

و چون حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال بارد بیل رسیدند
امیر شیخ نورالدین را بجهت ضبط اموال فارس بشیراز فرستاده و چون او بشیراز
رسید امیر سوبجک از انجا برحسب فرمان متوجه اردوی همایون شد و موکب ظفر قرین
از اردبیل بصفت عمود در کنف تائید الهی روان شد و چون منازل و مراحل
قطع کرده بسلطانیه نزول فرمود عاطفت پادشاهانه بر تو ترحم بر حال سلطان
علی حاکم ماردین انداخت که از قریب سه سال باز در انجا مقید و محبوس بود
و او را از بند خلاص فرموده بجلبیت عفو و رحمت سرافراز گردانند و حکومت ماردین
بدو مسلم فرمود و در تبلیغ مطاع ارزانی داشت و او با امرا عهد کرد که مدت
العمر از جاده انقیاد و خدمتکاری انحراف نجوید و بهر جانب که رایت نصرت شعار
توجه نماید طفر کرد رکاب ملازم باشد و در هیچ حال یکسر موی در وظایف خدمتکاری
تقصیر و تهاون جایز ندارد و پیمان را با ایمان موکد گردانیده بجانب ماردین روان شد

وفرمان اعلی متفاذ بیوست که امیرزاده سلطان حسین وخداوندزاده سلطان
ولشکریان بابلغار متوجه تهاوند شوند وتمیز انجا قیام نموده بهبول ومحذول را انزایجا
کفران نعمت وبدکرداری درکنار روزگار نهند ایشان برجنب فرمان بابلغار روان
شدند وموکب گیتی ستان از سلطانیه متوجه همدان گشت وچون ایشان بتهاوند رسیدند
کورکه رزده برعفو گشیده سورن انداختند وقلعه را محاصره کرده بعد از کوشش بسیار مسخر
گردانیدند ومجموع یاغیان را به تیغ انتقام بگذرانیدند وحصول کار خدمت را کرفته
بانش فرستاد وبعد از وصول خبر این فتح عساکر جلال حکم لازم الاتباع صادر
شد که ایشان بطرف لستر توجه نمایند وتمام قطاع الطریق لرستان را قلع وقمع کرده
آتش فساد آن خاکسران بادبیمار را بآب تیغ دشمن سوز بکلی فرو نشانند
وکنار ساحل کرفته مجموع آن بروبحر را اقصای هرموز در تحت ضبط آورند وبفتح
وفیروزی مراجعت کنند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده از تهاوند روان کشتند
وچون بنهایت لفرت شکار محفوف بعون عنایت پروردگار بهمدان رسید دران جلکای
فردوس آیین سراپرده اهبت وتمکین بر امن بسیط زمین در کشیدند وقبهٔ بارکاه
عظمت وجلال از اوج افلاک ودروازه سماک بگذرانیدند ودران مکان
سعادت نشان حضرت صاحب قران ماه مبارک رمضان را بطاعت وعبادت
ودوالمنن واقامت وظایف صیام وقیام وهرکونه فرایض وسنن بگذرانیدند
کفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان
بجانب هرموز جهت ضبط آن ولایت باتمام توابع ولواحق آن

چون بتابش صبح عید از افق بخت سعید طالع شد وانوار بهجت آثار مسرت
واستبشار بر بشره روزکار ساطع کشت صاحب قران دین پرور بادای صلوات وادعیه
ومراسم طاعت وصنوف خیرات ومبرات قیام فرمود وبعد از تقدیم مراسم جشن عید امیرزاده
محمد سلطان را روانه اجانب شیراز کردانیدند وامیر حاجی سیف الدین وامیر جلال الدین حمید
وامیرشاه ملک وارغونشاه احتاجی ودیکر امرا وتومان ونهرزاره را ملازم او ساخت

تا لفظ وفی

تا بضبط و ربط ان مملکت قیام نموده و در موزه و تمام بلاد سواحل را مستخلص گردانند
ایلکیان برحسب فرمان روان شدند و درین اثنا اخبار فتح یزد رسید و صورت ان
حال چنان بود که چون مدت محاصره ممتدی شد خلق شهر از بی قوتی چنان به تنگ امدند
که با وجود انکه هر چه می یافتند از مرده و مردار و غیران میخوردند قریب سی هزار کس
بر غم عامه انجا از گرسنگی هلاک شدند و ان بی باکان ناپاک را نیز که تاب ان فتنه بر افروخته
بودند قوت نماند و از زیر خندق شهر نقبی کنده بیرون رفتند که بگریزند سپاه
ظفر پناه اگاه گشته در پی ان شدند و پسر ابو سعید طیبی که مقدم ان یاغیان بدکردار
بود در حوالی مهر اجرد کشته شد و تمام مفسدانی که با و طریق نقبی و عدوان سپرده
بودند بعضی بشمشیر بگذرانیدند و بعضی را امانش بسوختند و چون رای عالم ارای حضرت
صاحب قرانی که مطرح الهامات ربانی بود اطلاع داشت بر انکه امالی
ان ولایت مردم مسکین اند و در ان واقعه که روی نمود ایشان را اختیاری نبود
مرحمت ازلی فرموده بود که چون شهر مسخر شود باید که غارت نکنند و امان نطلبند
برحسب فرموده احکام فتح امر ابر در دروازه ها بایستادند و تموک قوچین را که او
دار و غه انجا بود با نوکرانش با بذرون شهر فرستادند و لشکریان را انگذاشتند
که بشهر درایند و متعرض مردم شوند و از حیایش مراحم ان بادشاه دین پرور مسکین نواز
هیچ ندیده اهل دیار سرانه از جهت امانی و نه از جهت مال دو ساله که در انجا تلف شده
بود باز خواستی نکرد و پرسشی ننمود و انکه یزد از بیدادان بدفعلان چنان خراب شده
بود که در هیچ شهر دکان در نداشت و بیشتر خانها از فوت ساکنان غیر مسکون مانده
بود و باندک زمانی چنان شد که بسیاری از اول خوشتر و ابادان تر بود بیت
شه چو عادل بود ز قحط منال ∴ عدل سلطان به از فراخی سال ∴ و چون خبر فتح یزد
سایه سریر اعلی رسید فرمان همایون نافذ گشت که شاه زادگان معاودت نمایند
و لشکر مانرا رخصت دهند که بخانهای خود روند برحسب فرموده امیرزاده پیر محمد جهانگیر
براه خراسان باز گشت متوجه قندز و بغلان شد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ متوجه

درگاه عالم پناه گشت و عساکر منصور هر کس روی فراغت بخانهای خود نهادند
گفتار در مراجعت صاحب قران بر سبیل قدر بهرام قهر بجانب اولنهر
صاحب قران گیتی ستان در تابستان شخامل بروز دوشنبه یازدهم شوال سنه
ثمان و ثلثین و سبعمایه بمبارکی و طالع سعد از همدان نهضت فرمود و عنان عزیمت
همایون را بصوب سمرقند معطوف داشته در مرغزار پرنزه دلکش فرود آمد و کس فرستاد
تا امیر جهانشاه محافظ قلعه النجق را السلطان سنجر حاجی سیف الدین و لشکریان
امیرزاده میرانشاه بازگذارد و در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه صوب فارس گردد
و همان روز با همگنان شکار فرمان داد ارکان دولت و ملازمان حضرت چرکه اندر آخته
بر تمامی آن صحاری محیط شدند و روز دیگر که خسرو سیارگان بر سبز خنگ آسمان سوار
گشته رمه وجود انجوم چون بخیز وحشی برمیدند صاحب قران گیتی ستان بسعادت
و اقبال سوار شده نشاط شکار فرمود مصراع که ام صید خوش بود ام صید گاه
و بعد فراغ از شکار عبد الملک قراقان را که از النجق آمده بود باز فرستاد که امیرزاده
رستم را طلب دارد و چون بسلطانیه آمد امیرزاده مختار الیه عزیمت نموده بود و با بخارسیده
عبد الملک برحسب فرمان ملازم شد ولی توقف روا نداشت و مراجعت حضرت
صاحب قرانی لشکر نصرت قرین را اجازت انصراف داد و از اغرق جدا شده بتعجیل
تمام و سعادت بردوام روان گشت و سه منزل و چهار منزل را یکی کرده بشتاب اندر بیت
نمندش در شتاب اینک بتی ... فلک را مفت میدان داده بتی ... جهت شش طاق او پر دوش کرده
فلک تا حلقه او در گوش کرده ... و چون موضع دراپن از وصول موکب فتح قرین عزت و جاه
برین گشت امیرزاده رستم بسعادت لثام بوس فایز شد و موجب اشارت علیه
متوجه جانب بشرار گشت تا امیرزاده سلطان محمد پیوندد حضرت صاحب قران در همین
مراجعت از دشت قبچاق سنگرک قوراچی را پیش امیرزاده شاه رخ فرستاد
بود که امیرزاده ابابکر را با جمعی از ابناء امرا مثل رستم طغی بوغا برلاس و پیر علی برلاس
محمود شاه سیوری و مبشر ارسوار از لشکری مانده اند روانه اردو سازد و در نیولاچون

رایت [illegible] شای سبطام رسید امیرزاده ابابکر بموکب همایون پیوست و بخوش باطبوس
استسعاد یافت عاطفت بادشاهانه شاهزاده را نوازش نموده صد هزار دینار
کبکی انعام فرمود و اسپ کمیت طرحتی که بگرکوه کران بار عت باد و زان جمع داشت
باو داد و نوکرانش را نیز بصنوف انعامات اختصاص بخشید و تبرزینش پدرش
امیرزاده میرانشاه فرستاد خود بسعادت و اقبال بگران استیحال بصوب مستقر سلطنة
وجلال روان و است و بهر ولایت که میرسید امرا و سرداران الخ مراسم مندکی تعدیم
رسانیده ساوری می اوردند و پیشکشهای لائقی می گشیدند و چون در کنف حفظ ذوالجلال
بسعادت و اقبال بحراسان در امده امیر اقبوغا از هرات باقامت رسم استقبال
استیحال نموده بشرف لباطبوس استسعاد یافت و تعدیم وظیفه نثار قیام نموده ساوری
مناسب گشیده و پیشکشهای فراخور بمحل عرض رسانید و صاحب قران داد گستر بهر ولایت
که میرسید بنفس مبارک احوال رعایا را بازدانش نموده داد مظلوم از ظالم می ستد
وظلم و ستمکاری را بحیث عبرت دیگران کوشمالهای غریب میداد و بعضی را بقتل سیاست
می نمود و از برای تحقیق این معنی گوشزد کرده که از قوی بر ضعیف زوری رفته باشد
واز جلیل بر حقیر بقدری گذشته امیر اللهداد در اغبور خراسان تعیین فرمود و بکشتی
از امویه گذشته ولایت خزار را از فر قدوم همایون رشک سپهر دوار گردانید و بحوالت
عالیات سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان اغا و دیگر اغایان با شاهزاده سیاه رخ
و دیگر شاهزادگان برسم استقبال شتافته سعادت و باطبوس دریافتند و نثارها
پیشکشها گشیدند بیت هزار اسپ مرصع کوش تا دم ۔۔ همه زرین ستام و همچو اسم
هزار اشتر ستاره چشم کمرنگ ۔۔ که دوران بود با رفتارشان لنگ ۔۔ همه را در ریاض امال
وامانی کل بهجت و شادمانی شگفید و دیده امید همگنان از فروغ طلعت مراد روشن
گشته وظایف شکر و شکرانه باد ارسید و رایت نصرت شعار از خزار نهضت
نموده نهر کش در امد و دراق سرا که از مستحدثات معارف بلند جناب ان حضرت
چنانکه بشارتی بانا رفته ترقول فرمود و از صدق نیت و صفای عقیدت بزرگوار

شیخ شمس الدین کلار رود دیگر مشایخ و اکابران دیار فرموده تا قامت رسم
زیارت قیام نموده مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات و صلات نوازش و عرق پدر
نامدار و امیرزاده جهانگیر و دیگر فرزندان و اقارب در آمده و حفاظ را به تلاوت کلام ملک
اشارت فرمود تا ختمات کردند و ایشان را انجر و افر مواهب و عطایا اختصاص بخشید
و تمامی پرزرگان و متعینان و کش و دیگر ممالک ماوراء النهر از ولایت و شهر سایه سر بر
اعلی شتافته بیت زمین بوسه دادند در بزم شاه ۰ که جاوید مباد از تو تخت کلاه
توئی ای جهاندار کشورکشای ۰ که از داد دین افزیدت خدای ۰ بهر جا که روی از تنگ و بد
نباشد خدایا دولت جز تو ۰ و بارگاه دولت و اعیان مملکت در اطراف سرادقات
نشاط فرموده بعیش و شادمانی و عشرت و کامرانی مشغول شدند بیت
نوازنده گان وی و رود و جام ۰ برآراسته دست مجلس تمام ۰ نبان بربط و دف و رامشگری
همه شیوه باقیان دلبری ۰ و از انجا بفرخی و فیروزی و خرمی و به روزی کوچ کرده و لغو
عقبه کشن گذشته بر قندکرش که ساحه و بارجنش از جلوه ماه پیکران رشک زهره حسین عشرت
خلد برین و حیره حور العین است در آمد ایام الخ دست و مسرت و شادی گشاده بودند
و شهر را آئین بسته و از هر طرف بقعهای لطیف انگیخته و مطربان خوشنوا الحان
نشسته ابیات جهانی نشادی بیاراسته ۰ بهر جای رامشگری خاسته
همه شهر در زیور زرنگار ۰ گهر پوش روئی زمین از نثار ۰ بابین بسته بر چار طاق
گهر بکدری از تنگ نیلی رواق ۰ پوشیده بر هر یکی زیوری ۰ فرازش بهر گوشه رامشگری
همه مملکت گشته آراسته ۰ در و بام دیوار برخاسته ۰ چه در کوچها و چه بازارها
بزیور برآموده دیوارها ۰ تمامی بازارها سر بسر ۰ بیاراسته مردم شیشه گر
بهر راه زرین می بار کنیز ۰ بگسترده دیبا و خز و حریر ۰ نهان گشته بوم و بران دیار
ز رنگ و بوی او نیاسیم نثار ۰ بمیخا و نثار و فراز و نشیب ۰ بندیم چه اجزا بین در رکاب
صاحب قران دین پرور با یک اعتقاد بخت بزرگوار اولیا و اکابر و علما و زهاد
گشته مجاوران و سایر مستحقان را بمراحم صدقات و عطیات نوازش نموده و سیر بر

سلطنت وجهانبانی برآمده نشاط عشرت وکامرانی فرموده جشنهای پادشاهانه ترتیب
افتاد وبزمهای خسروانه آراسته شد خرگاهای مرصع زده بارگاههای ملمع افراخته ۲۱۵ پایات
بگستر دفراش صدنوع فرش ۔۔ زبهجت زمین گشت مانند عرش ۔۔ شد آراسته بزمی ازنای نوش
که مشتاق شد دیده بینور وهوش ۔۔ جهان درجهان شیره درشیره بود ۔۔ زمین آسمان شیره انگبخ نمود
زهر نعمتی کاید اندر شمار ۔۔ فرو ریخته کوهی ازهر کنار ۔۔ خورشهای الوان زاندازه بیش
نگنجها ی زرنها نهاده پیش ۔۔ می ارغوانی زرین قدح ۔۔ پیموزده بگشوده عکس فرح
مغنی وشکیبی نفس کرده ساز ۔۔ سرودی خوش ونغمه دلنواز ۔۔ ساقیان سیمین ساق سیمبران
زرین طباق ساغرهای مالامال ازشراب زلال درگردش اورده قوزحیان خوش
الحان ونغمه سرایان شیرین زبان نوای تیغان وانغمون وصدای بربط وقانون درکشید
گردون وفضای هامون انداخته ۔۔ پایات ۔۔ که تاباشد جهان صاحبقران باد
زمانه بحکم کش اوحکمران باد ۔۔ مظفر باد براعدا سپاهش ۔۔ مقضا دازسر دولت کلاهش
مرادش راسعادت لاله برباد ۔۔ زنوبهر روزش اقبالی دگرباد ۔۔ زماهی تاماه افسر پرستش
زمشرق تامغرب زیردستش ۔۔ وچون خاطر خطیر آن حضرت ازعیش وعشرت پرداخت
سایه التفات برضبط بلاد وتدبیر مصالح عباد انداخت وسادات وعلماء ومشایخ
وصلحاء مملکت راعلی تفاوت درجاتهم وتباین طبقاتهم نوازش وفرمودهم را ازفتوحات
وغنایم که تازه ازعراقین ودشت قبچاق ودیگر دیار واطراف اورده بود عواطف
بادشاهانه محظوظ وبهره مند گردانید واحوال رعایا وزیردستان بتقریر دقیق استکشاف
نموده بر هرکس که ظلمی رفته بود لبعد الثبت ومرحمت چیزبود وظلم متغلبان را مندکرده
ومواخذه برگردن نهاده کوتاهای عظیم داده وبعضی را بسیاست رسانید وخراج سالم
برعایا بخشید وجمعی کاردان متدین معدلت نهاد در اطراف ممالک فرستاد تا احوال
رعایا بتحقیق عموده بر هرکه بیدادی رفته باشد تدارک نماید وفقرا ومساکین
مملکت راجع اورده زر وغله وجامه رستانی ارزانی داشت وکافه خلایق وقاطبه رایا
ازمیامن نصفت واحسان مکرمت وامتنان آن دادده گیتی ستان درمهاد امن وامان

مرفه اسوده و فارغ البال و شادمان و دست دعا بدرگاه کبریا برداشته زبان اخلاص
بادا امیر رسانیدند ابیات کرمایرب مرانی شاه صاحب قران
که ازاوست کشتی بامن وامان ۞ لقای زیادت زاندازه بخش ۞ بهر لحظه اش دولتی تازه بخش
همه کام دردارو در کار بخش ۞ بهجتش مبادا حیتاجی بغیر ۞ وحضرت صاحب قران این رسعتان
بارک سمرقند درکوک سرای السعادت واقبال درعین عظمت وجلال بیت
عدل میکرد و داد میفرمود ۞ خلق از وراضی وخدا خشنود ۞ وامیرزاده پیر محمد عمر شیخ
راکه از فارس برسم احراز دولت بساط بوس آمده بود اجازت مراجعت فرمود و او
برحسب فرمان بازگشته متوجه شیراز گشت و درخلال این احوال اخبری از افق سلطنت
واقبال درخشیدن گرفت و امیرزاده محمد سلطان را پسری متولد شد و بمحمد جهانگیر موسوم گشت
و برسم معهود در مراسم طوی و نثار و لوازم بهجت و استبشار باقامت پیوست و برحسب
اشارت علیه ان بشارت توزه ملک قوچین شاهزاده مشارالیه که بمملکت فارس
بود رسانیدند گفتار در تغییر قصر باغ شمال اول فصل بهار که خورشید
از نصف جنوبی فلک البروج بجانب شمال انتقال نموده بنزهتگاه شرف و اقبال نشت
وطناب سرایرده شاهی از دنبال ماهی گردون پره بست بیت
نشت خرم و فرودین بیارگاه حمل ۞ بنام نامیه منشور داد هر عمل ۞ مهندسان طبایع و معماران
قوای نباتی در عرصه باغ مصرع قصر فیروزه کارکلبن را ۞ بدیع تروضعی اساسی
اندا خشد و کاخ شاخ را بنقوش رزیب ازاز هر و اوراق نجوبتر صورتی نبرد اخشد
بیت شد طرف جویبار سمنی بهارسبز ۞ اری بنوبهار شود جویبارسبز
بستان بنیکوی شده خوان اوی دیران ۞ کل درجهان شکفته وکشته کنارسبز حضرت صاحب
قرانی بباغی که بطرف شمالی معموره سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال
مشهور نقل فرمود مصرع سرایرده کیهان فحت زده ۞ کمندلان وبارگاه وضیمه وخرگاه
باوج آسمان و دروه ماه برافراخته و ان ایام گاه ارم اینی را از التیام سحاب
تجمل و عکتبی رشک نزهت سرای خلد برین ساخته فرمان قضا جریان بصدور پیوست

ز زان چنین عزو جشن دشن تقریبی رفیع و دلکش و عشرتگاهی بغایت خوش باسم حضرت علیا
دختر امیرزاده میرانشاه بکیمی سلطان میرداراند مهندسان کاروان و معماران حابک دست
روشن روان که از تمام ممالک فارس و عراق و آذربایجان و دارالسلام و دیگر بلاد بدارالسلطنت
جمع شده بودند طلع از بکلک بصارت بر لوح مهارت کشیدند و بعد از عز
قبول حضرت اختر شناسان زخشنده رایی در اختیار وقت بنا دقایق تیقظ و احتیاط
مرعی داشته بتاریخ جمادالاخر سنه تسع و تسعین و سبعمایه مطابق اود و نبل در ساعتی
فرخنده بطالعی خجسته بنیاد نهادند و چهار رکن از ابرام اهتمت کرده در هر کناری
استادان مملکتی و هنروران کشوری تعین نمودند و بجدی از حد بیرون و سعی
از اندازه افزون روز و شب بعمارت آن مشغول گشتند صاحب قران
فلک غلام از غایت اعتنا و اهتمام در اتمام آن مدت یکماه و نیم نفس مبارک
بلقفت دوران کار بود تا سقف رفیعش در بلندی از شرفات ایوان کیوان بگذشت
و وضیع بدیعش در ترامت دار جمشیدی بغرت فرای روضه رضوان گشت بیت
فراز قصر کیوان رواق آن نزه ایوان ۰۰ فرود حصیر سقفش طلوع جبهه شتری ۰۰ زشوق آن که بتود
حلقه زدر که قصرش ۰۰ عروس حرخ شبی میکند هزار تجلی ۰۰ ارکان را سنج بنایش
بغایت متانت و استحکام براوردند و بهر رکنی ازان ستونی از سنگ مرمر که از تبریز
بتقتل نموده بودند نصب کردند سطوح دیوارش را بلاجورد و زرخیان طرفه و
درخور منقش ساختند که طراوتش گردیغر و تشویر بر ارتنگ مانی و نگارخانه چین
زند اندر فرش صحنش از سنگ مرمر و سنگ کوه نور سنجی پیرداختند که در لطافتش هوش
بر هوشش و عقل خیره بماند ایزاره اندرون و دیوار پیرونش بنگاشتی کاری آراسته
روح القدس دفع عین الکمال را وان لیکا و میخوانند بیت رضوان بلاجورد امد بر کتابه اش
تحریر کرده دام لک الخیر و البقا ۰۰ و بعد از اتمام دران مقام همایون فرجام خاقان
گردون احتشام طوبای بادشاه و خجسته نهای خسروانه فرمود کفتار در تعویض
فرمودن صاحب قران بطالع سعد درای فرخ مملکت خراسان را بشاهزاده

صاحب قران سپهر اقتدار با وجود کثرت اولاد و سبط که هریک از ایشان خود
و فرمان دهی رفیع مقدار بحکم ارباب الدول ملهون میدانست که بقای دولت روز افزون
و دوام اقبال و دهدمان همایونش بوسالت شاهزاده ارجمند شاه رخ و اعقاب خلافت
انتساب او خواهد بود لاجرم رای صوابنمای عالم ارای که بی شبهه عکس پرتو انوار
الهامات ربانی بود چنان اقتضا فرمود که مملکت خراسان را که در اقلیم رابع و وسط
معموره ربع مسکون واقع شده و واسطه میان ایران و توران و ممالک شرقی
و غربی هم در زمان حیات خویش بان شاهزاده خواهد تفویض فرماید در اثنای ان
جشنها که در عمارت خجسته امارت رباع شمال میفرمود اتالیت ممالک خراسان
و سیستان و مازندران تا فیروزکوه و ری بمهر سلطنت و بمهر خلافت المعتضد بالله
الذی یحکم و یامر امیرزاده شاه رخ بهادر زانفرد فرمود و امرا و ارکان دولت و سروران عالیمقدار
مثل امیر سلیمان شاه و امیر مضراب جاگرو سید خواجه شیخ علی بهادر و عبد العزیز جاکی التونی
و حسن جاندار و ملکت و جهان ملک پسرش و پیر محمد فولاد و از فرزندان غیاث الدین
ترخان علی ترخان و حسن صوفی و از قوچیان تولداق و کبک جی یورنجی و طغای
مرکن و اوجه بوغا نجلکاجی و شیخ علی و میرک و غیرهم و از هر قومان جمعی هم زانجانه کوچ
بملازمت او تعین نمود و دیگر امرا هر کس پسری یا برادری همراه کردانیدند و حضرت صاحب
قران او را ایر لینغ جهانمطاع ارزانی داشته در انگام وداع اگرچه ابیات
هدایای او بر دلش نخت بود که او زیور افسر و تخت بود طلب کرد و بکرفت اندر بر خویش
چند مهر بوسید چشم و برش وزان پس برون انداز مش شاه چو شیر زیان رو نهاده براه
روان گشت شهزاده با لشکری برو زی و غارتگری صفدری همه بادشاهزادگان با سپاه
و دفتر دل برفشد با او براه امیران هر کس که بد نامدار برفشد بدرود در اینده وار
سران چون ز بدرود کشد باز دست همی راند شهزاده سر افراز و خط همان نفرتش رهنمای
مزکرد سپاهش هوا شکای و چون بسعادت و اقبال بکنار اب اموبه رسید و در شعبان
سنه تسع و تسعین و سبعمایه موافق اود و ئیل با تمامی لشکر از اب بگذشت و بامد خود رسیده

ماه برافراخشند وچند روز دران بنزه ولاله زار بعیش اشتغال کرده
صد هزاران گلی شگفته ورو ... بنزه بیدار اب خفته ورو ... هر گلی گونه گونه از رنگی
بوی هر گل رسیده فرسنگی ... ابهای روان لبان گلاب ... ریزه سنگش بلطف خورشتاب
کامرانند کامیاب توقف نموده بعشرت پرداخت واز انجا کوچ کرده بشهر ورامد
وباغ سرای نزول فرمود وماه رمضان مبارک را انجا دیده بسعادة از ان محل نهضت نمود
وبیلاق سلطانی از نوح برامد بیت هر کار جهان بحسب فرمان قضاست ... فرمانش تا بپاست
ودر اثنای یورش بخاله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان حضرت صاحبقران
تا جاعتی را مستوجه صوب هرمز شده بود وصورت حال برین منوال بود که خواجه شاهزاده
از شیراز رایت توجه بصوب هرمز افراخته بود با امرا کنکاش کرده مجموع راههای قسمت کرده خود بنفس
مبارک از طریق دراب حرو طارم نهضت نمود وامیر جهانشاه ودیگر امرا ملازم
رکاب نصرت انتساب بودند وامیر حاجی سیف الدین بواسطه عارضه مزاجی که داشت
در کربال باغرق توقف نمود وامیرزاده رستم عم شیخ که برانغار بود با تفاق امیر
شاه ملک براه کارزون وفال بکنار دریا روان گشت وامیر جلال حمید دارغوه
احتیاجی وسیان عمر ملک حسته براه جرم وداراب متوجه شدند واز طرف دست چپ
ایذه که برلاس از کرمان روان شد زنگی بکران را تاخت کرده غنیمت فراوان گرفت
بیت زنگیان ودشت علی تا بنخ ... سنجر نکرده نشستند و پنج
وبدین ترتیب هر طایفه بناحیه عبور نموده راه براه هرجا که والی وامالی ان بقدم انقیاد
وانقیاد پیش نیامدند بغارت بردند وسرکشان را بدست قهر ازپای در اوردند
هر سرکشان را امر اندر خشد ... مخالفان را شر اندر خشد ... امان یافت هر کس که گردن نهاد
سر شته عاصیان امروز ریاد ... وحون بجدود هرموز کهنه رسیدند اهضت قلعه را دران حوالی
ونواحی تسخیر کرده خراب ساختند اول قلعه سنگ زندان را گرفتند وغارت کرده
ویران گردانیدند واز انجا بکوتل سنگ شتافته باهان نیز همین طریق سپردند واز انجا بها
شامیل رفتند واز انجا گرفته خراب کردند وبهرموز کهنه درامده قلعه منیار را بگرفتند دانش

زدند و قلوبه پنبه جانب ترک و تازیان نیز مسخر کرد و ایشان ویران ساخت

بیت

زهیب قهرش صاحب قران دهر ۲۱۰ باشند هفت قلعه افلاک در خطر

ار موزی هفت قلعه او را چه اعتبار جایی که این سپاه در اید بکرد فسر

لاجرم محمد شاه ملک ار موزی از بیم صدمه آن سپاه بیروز مخالف سوز چون سمک اب بحر را و قایه خود ساخت

و چون کشتی در جزیره جزوی سر در نقاب عجز کشیده و از اهیت عساکر بحر جوش رعد خروش

کر زنزله در کوه و دولوله در دریا فکنده ندی ایل شده زنهار خواست و بسی تحفه

از تنسوقات بحر فرستاده باج و سدید بر کردن گرفت

بیت

چو والی ار موزان شعله دید گران لنگر بحر نم در حکمی کشید

بترسید کان شاه بحر اعتراف چو موجی بدریا در اردت کلاف

اگر هر کسی اردکی سنگ خاک شود تا لب انباشته ان مغاک

دگرشان زعمان بود اب خورد زعمان برارد بعیوق گرد

در عجز و خواهش کری باز کرد بسیم و زر خدمت اغاز کرد

بران شد مقرر که ار سالی ج رساند بناشد بحث احتیاج

و چون انجا ار سال سیصد هزار دینار بود و مدت چهار سال هیچ ازان تکمی نداده بود مال

چهار ساله قبول کرد و باز او بعضی ازان بی توقف نقد و مروارید و اقمشه بفرستاد

و تتمه التزام نمود که تدبیر کرده ارسال نماید و امیرزاده محمد سلطان از انجا کوچ کرده

بدولت و اقبال باز گشت و نوز ملک برلاس را که برادر اید کو بود پیش او فرستاد

که ان زمستان در حیرفت توقف نماید و از مخالفان هر کس که متواری و پنهان شده باشد

او را بدست اورند در بهار بشیراز اینند و خود بمبارکی و سعادت بشیراز معاودت

و مقصود ولی توقف متوجه خوزستان شد و امیر حاجی سیف الدین از راه یزد

عازم درگاه عالم پناه گشت و شاهزاده تمام خوزستان و لرستان و ان نواحی را در تحت

ضبط اورد و در اثنار ان روزی شاهزاده سوار بود و جمال الدین فیروز

کوهی بر سم خدمتکاری پیاده در رکاب همایونش میرفت و وصول اجل مقتضی که

لاتیا خرون ساعة ولا یستقدمون ازان خبر داده ان خون گرفته را بران داشت

که بخنجر کاری بشاهزاده جوان بخت زد چنانچه اثر اندکی جراحت باندام

همایونش رسید و خود از هول جان بطرف کوه دویده ببر در آمده بخدا ان دره افتاد
و جان بداد و بعضی جا پران شاهزاده از انجا کامکار مقتضی الامر و طار مراجعت نمود
و از راه در رو جرد و همدان روی توجه بسمرقند نهاد و منازل و مراحل قطع کرده از
خراسان نگذشت و از چون عبور نموده در ییلاق سلطان از فوج بترف باطلوس
حضرت صاحب قرانی استعداد یافت ان حضرت اورا در کنار گرفته بیت
بسیرسید و بسی مهربانی نمود و بران امدن شادمانی نمود و شاهزاده زانو زده
پیشکشها کشیده و طویهای بزرگ مرتب ساخته شاهانها کردند حضرت صاحب قران
از انجا نهضت فرموده بسمرقند تشریف داد و مهد علیا خانزاده از تبریز عازم
پایه سریر خلافت مصیر گشت و هم ان نزدیک بسمرقند رسید فرزندارجمند شاهزاده
محمد سلطان بر سم استقبال پیش باز رفت و ان بانوی بلقیس مانند را از دیدار
فرزند دلبند و نوه امیدوار و شنائی پذیر فت و در سمرقند بیاغ بلند غرب طلوس
دریافته دیده روشن بخش از مطالعه طلعت سعادت پرتو حضرت صاحب قران
نورعلی نور شاهده نمود و بسی پیشکشها شایسته از جامه طلا دوز و اسپان
تازی با زین زر بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان را خلعتها فاخره زر دوز
پوشانید کفار در خواستاری نمودن حضرت صاحب قران دختر
خضر خواجه خان وحش فرمودن حضرت از دواج شاهزاده سکندر با بیکی سلطان
خون حضرت صاحب قران دینی پرور در امتثال امر تمنا کوانکثر و رد غبنی کامل و میل صادق
داشت هم از برای نفس مبارک خویش و هم از برای اولاد و سبط اجداد دینی و دنیوی
که شمع جهانرا که پسر خضر خواجه اغلن بود بخلعتها با دشاهانه و سیورغالات خسروانه
مخصوص گردانیدند و از سمرقند پیش پدرش فرستاد تا جهت حضرت صاحب قران
خواهر را از پدر خواستاری نماید و از برای این مهم عیاث الدینی ترخان را
با تحف بسیار از نفایس اجناس و گرانبهای اموال همراه او گردانیدند
و بنفس مبارک در ظاهر سمرقند بر عزارکان کل که در تزاهت از بهشت برین

نمود و رایت عزت و اقبال و اعلام دولت و اجلال از شرسار سعادت نزول
فرمود و دیوان محل فردوس اساس مهد علیی ملکت اعاز هرات رسید
بیت
بلب خاک را عنبر آلود کرد ۔۔ زمین را بچهره زر اندود کرد ۔۔ بسی شکنهای لایق کشید
و عاکفت شه را تنا گسترید ۔۔ فلک را لب از خنده بر نوش کرد ۔۔ جهانرا دو حقه در گوش کرد
شاهی جهاندار کیتی پناه ۔۔ چنان کفت کا فروخت ان بارگاه ۔۔ اشارت علیه در باب
ترتیب طوی لطیف و سیوستی مهر کس از ارکان دولت و بندگان حضرت دست
و میان از میان جان بخدمت بکشاد و بیت سرا پردهای کیهان فسحت پیرامون بسیط
ایام در کشیدند و بی بارگاه کردون رفعت باوج کیوان برافراشتند عرصه برد ا
جواهر و موشح بدر و لالی فاخر و افر بیت جهان پر سرا پرده و بارگاه
کز شته بر خرکه از اوج وماه ۔۔ زبس خیمه خرکه و سایه بان ۔۔ زمین کرده از آسمان رو نهان
و تمام حوالی و نواحی از ابنیه شهنهای دلاویز و اذنیهای طرب انگیز بزیب و آرایش
و اندیکران تا کران ان مرغزار رفرح افزای بساط نشاط کسترده خوان شادمانی پر
شیره کامرانی نهادند بیت بهر شیره زان کونه کونه خورش ۔۔ که جان یافت زان ذوق تن پرورش
زهر چه ان بود از زر و ابهوس ۔۔ بحدی که حدش نداند کس ۔۔ نجا ر بجوز که عبیر مجمرش از
مشک اذفر و شمامه عنبر امیخته بودند نسیم صبا را غالیه سای اموخته و فروغ باده
یاقوت فام که ساقیان سیم اندام در ساغر زر و جام طرب انجام ریخته بودند بزم عشرت
را از نور سرور بر افروخته بیت زبوی مجمر مشکین مشام دهر معطر
ز عکس ساغر خسرانی بزم منور ۔۔ شاهزادکان کامکار و سلاطین نامدار و نزرکان
عالیمقدار از اکابر و اشراف که از اطراف و اکناف بدرکاه اقبال مطاف
امده بودند هر کس بحسب رتبت و منزلت خویش در ساویها نشسته و چاوشان
بهرام هیبت و لیاولان فرغام صولت با بادبانان کوه پیکر بازین زرکر ما
در دست و تغارها در نخست کرفته نسرین چرخ از بهم تیر جانشکار تا بی
از محادات ان درشت باز می کشت و اقتاب جهانتاب از بالای ان صحرا هر ساعت نورانی

می گذشت بیت هر روز آفتاب بدرگاه عالیش ... ایدنجا کبوتری و زرنده بگذرد
حضرات عالیات و خواتین اهبت سمات که هر یک بلقیس عهد و سعید اوقه عصر بودند
بقعتهای مرصع بر سر و زر و دوزمای ملمع در بر پشت تمکین بمسند احتکاری ناز
داده و دو حتران ماه رویی و پری پیکران مشکین موی در مقام خدمت بسر و پا
استاده و دست ادب برهم نهاده بیت نازک بدنان مرد قامت ... در شوخی و دلبری قیامت
هر یک ضمی نهی لگاری ... سرو سمنی گلی بهاری ... از جمله خجسته اب جد زمعه بابا بلیلان
نسو جیان جان پرور دلنواز دست قیان سرتا قدم کرشمه و ناز بیت
برکف نهاده سرخ می گزنشاط ان ... اندیشه لاله زار شود دیده گلستان
خوشبوی تر ز عنبر و رنگین تر از عقیق ... روشن تر از ستاره و صافی تر از روان
گر بگذرد بر یک شب اندر شعاع ان ... از چشم مردمان نتواند شدن نهان
در عشرتان خوش الحان او تار عشرت اثار شد رغو و تیقان نواخته و نغمه
سرایان شیرین زبان از جمله انان خواجه عبد القادر ماهر که از نوادر زمان و لکانه
و در ان است با انکه عود و چنگ را مرخم عاشقانه این ترانه در عالم انداخته بیت
که از فر اقبال صاحب قران ... جهاند ر رحم حشمت کامران ... همیشه جهان باد در خوری
کز و ملک نوشد زی معنی ... خوش ان شه که چون بزم عشرت نهاد ... جهانوا می از بس غ عدل داد
گل و لاله را تا بود بوی و رنگ ... زمانه ز اشتاب بر زمین را در نگ ... رخش باد در خشنده چون افتاب
بتاج کی تخت افر اسیاب ... مدام از می لعل فرمان دهی ... منیا دکس جام خسرو نهی
و باین گونه مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمودند و صدر ا اهبت قباب عفت مانع
بیگمی سلطان را باین شرع مطهر در عقد ازدواج امیر زاده اسکندر را انتظام دادند
و بعد از ان حذر علی خان را ده اجازت انصراف یافته از راه بخارا متوجه تبریز شد
ذکر احداث باغ دلکشای و عمارت قصر فرح افزای در اول بانیر همان
سال سنه تسع و تسعین و سمایه حضرت صاحب قران فرمان داد که بر کنار مرغزار کان
گل که در نزاهت و طراوت از باغ ارم دلکشای تر و از بستان فردوس فرح افزای تر

افتاده جای [illegible] نمانید بیت بامداد آن که صبح زرین تاج تاج از زر نهاد
و تخت از عاج بیت مرد اختر شناس طالع بین طالع کرد بس بخجسته کرنن
چهره دستان تشغل رسامی در مساحت مهندس و نامی خرد کاران نگار و بنایی
تفرقه بندان بصورت آرایی از مهندسان دانش ور و بنایان صاحب هنر که از خاور
تا باختر از هر مملکت و کشور مستقر سریر خلافت مصیر جمع بودند باغی بخجسته و طالعی
فرخنده بجهت اشرف عالیه در آن محل بنیاد و باغی نهادند مربع هر ضلعی هزار ذرع یا قصد
گز شرعی و در میان هر یک از ارکان اربع دروازه عالی گشاده طاقهای ان بسقف
مقرنس سر بر افراخته شد و با انواع زینت از کاشی کاری و غیر ان نگاشته گشت و بر
از چهار رکن ان برجی کبوتر سر بر شهان نظاره بر افراخته و از اصفت کاشی آرایی
در غایت تکلف و زیبایی پرداخته و عرصه باغ از الطرقی هندسه بگذارهای مرتع و جنها
مسدس و مثلث بخش کرده فرمان شد که در خواهی گذارهای ان را سفیدار نشانند
و سدر بها و مثلثهای اطرافش با صناف درختان میوه دار و انواع اشجار بارور
و اثمار پر بیار آیند بیت بجنها حوبخش گشت زمین یافت هر کس میوه لیقین
پرده وصف ان چو ساز کنم در بستان فکر باز کنم میوه چند از ان کنم تعداد
تا دهد میوه شاخ بار مراد متران کاول ابداز اغازم اب در جوی الی انداز م
پیرهنه پوشن خوش منظر همتش کرده خاک بر سر زر دارد از جا معتی که در دست
چهره عاشقان نکهت دوست در ز انواع سیب یاد ارم نتوانم که جمله بشمارم
بیکلابی کنم نفس مشکین تا کنم سیب نخ را تحسین عبدی ام شکوانه قمر نک
هم زگج حون دهم یکیک وصف رز د الو از کنم بنیاد سازم اول دل از هر بوسک شاد
خوش کنم دل بیاد معموری که خرابم ز محنت دوری دهم نیارم زدن شقالو
کین سخن را بود دگر پهلو خاصه از اکه دانه دشمنیت تخم احسان و نیخ تحسین است
است از ان میوه بدیع نشان نازک دلپذیر و خرد و کلان حون در ایم بوصف الوجه
فکرم کم شود در ان کوچه شرح الو بسی شود الوانش تا نیابی بکنت بشنانش

کرده بی دانه قوت طبع نواز ... مرغ دلها اسیر دام نیاز ... وصف انگور کی بنظم آرم
است کرد و خروز نگفتارم ... شکر انگور از شکر خوشتر ... گاه امید از دیر از شکر
صاحبی صاحبان دانش را ... صاحبی دلپذیر روح افزا ... وز حبیبی سخن چگویم راست
دل عشاق از و بیرگ و نواست ... روزیم باد نعل یکدانه ... خوش شیرین خوشگوار تا تانه
خود کرد اند شمار انواعش ... قیمت و قدر تاک تفاعش ... آورده اند انکه تاک نشاندند
تخم کرم از کرم بخاک نشاندند ... کین چنین بود میوه بارش ... عقل حیران از و و آثارش
در وصف انار پردازم ... حقه طبع پر هنر سازم ... خون دهم شرح ناشیانی را
منعقد شربتی نبانی را ... الوانکور و فندق و امرود ... خون کنم تا ز وصف زایل بود
یاد دم اید چو کویم از بادام ... چشم تا سرو قد سیم اندام ... بر هم بچو بسته ماند باز
بس کنم تا نهان بماند راز ... وخون نهایت خرابی و دلکشای تمام شد بزبان اقبال
بی اتصالش باغ دلکشا نام شد تا اسم مطابق مسما باشد و در میان ان قصری
انداخته مشتمل بر سه طاق رفیع و قبه منیع و بر فوقیت منزلت و علوشان دزیب و
و دلنوازی حکمت ثابت بنیان افراخته و پرداخته کشت

بیت

بنای محکمش تعبیر و بقا ... بدلع دلکشا و در دلکشا ... ز تصویر دولت فزوده جمال
مبارکش با قبال و فرخنده فال ... بر اطراف ارکان پرداخت ... ستونهای مرمر برافراخته
نگاشته دارش غبوق صبوح ... در اینده هر دم زدر خلق فتوح ... وهست بادشاهانه از برای
تطیب خاطر محذره حق جلالت که مراعات ان از سنن سنیه و طرایق پسندیده است
بانسم تحفل خانم دختر خواجه اغلن که نو نهالان را بخواستاری او فرستاده بود نامزد
فرمود و بعد از تاسیس عمارت باغ دلکشا رایت فتح ایت نصرت اشتمال بصوب تاشکنت
نهضت فرمود و موکب همایون از اب سیحون عبور نموده در انکران بقرب قریه چنباسی
مغرب خیام نزول فرخنده کشت و در انجا قضا قدر اتفاق افتاده و در ان موضع خانها
زمستانی ساخته و از انی فوریا کرفشد و حضرت صاحب قرانی بقریه یسی نزیارت
شیخ احمد یسوی فرمود که از فرزندان امام زاده محمد حنیفه است علیه و علی ابائه السلام

دبیتی

و بتعمیر آن مزار متبرک اشارت عالی ارزانی داشت و عمارتی معتبر اساس انداختند
مشتمل بر طاق و ایوان رفیع با دو مناره و گنبدی مربع بیکز دریکز و گنبد دیگر دوازده
در دوازده گز و جا صفه دیگر هریک سیزده گز و نیم در شانزده گز و نیم جهت جماعت خانه و دیگر
حجرات و توابع و لواحق فرمان شد تا دیوار و قبه را از کاشی کاری تزئین دهند
و قبر از سنگ سفید بتکلف تراشیده نقشهای بدیع نگارند و اتمام آنرا بعهده اهتمام
مولانا عبد الله صدر فرموده و برحسب فرموده بعرض دو سال باتمام پیوست و چون
میامن اقامت رسم زیارت فرین روزگار سعادت آثار گشت همت بادشاهانه
صلات و صدقات بسیار بمجاوران مزار و سایر ارباب استحقاق و افتقار لقد قی فرمود
و از انجا باز گشته بار دوی همایون معاودت نمود و بشارت رسید که مهد علیا کل
خانم میرسد جمله اغایان و امرا بر حسب فرموده بعزم استقبال سوار شدند و پانزده
روز راه پیش رفتند و رسم نثار اقامت کرده بسپاهان کشیدند و از تقدیم وظایف
اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشتند و تمام راه در هر منزلی سفره
مرتب داشتند و در روز هجدهم غره ربیع الاول سنه ثمان مایه نوشته بارگاه را بمهد علیا
هرچه تمامتر بارگاه عالم پناه اسکندر دوران رسانیدند فرمان قضا جریان بترتیب جشن
و تهیه ظروف بزرگ لفاذ یافت و قضات اسلام و علماء انام را احضار فرموده ان نگار
صدف سلطنت و خانیان در عقد ازدواج حضرت صاحب قران باین شرع مطهر انتظام
پذیرفت اغایان و شاه زادگان و امرا و نوینان دست بجهت و استبشار باقامت
رسم نثار برگشادند و هر اجواهر بار و زمان از زر و گوهر گران باز گشت بدلی تمکنان را
اوقات و ساعات روز و شب مستغرق استیفا تمتع از عشرت و طرب بود و زبان دولت
در مقام تهنیت این فرد ارزانی میداشت و میسرود که

جهان جوان شد ازان اجتماع دیار دگر ‌ ‌ عروس دولت فرخ لقا گزید دگر
طرب عروس دل خلق عالمی داماد ‌ ‌ سرود تهنیت و پرده ساز فتح و ظفر

عواطف خسروانه امرا و خواتین که با مهد علیا نسبت و مصاهرت داشتند بمراتب و مجلسهای

فاخره والتفات وافر مخصوص گردانیده و نواز شهای عمده و تشریفات مایه مبذول
والیمیان شفقت خان که از طرف ختای با تحف و هدایای فراوان آن رسیده بودند
بوسیله امرا بعز بساط بوسی مستعد گشته و پیشکشها گذرانیده و مضمون رسالت عرضه داشته
اجازت انصراف یافتند و چون آفتاب بحوت انتقال کرده رای منور رشید اقتضا
امیرزاده محمد سلطان را بضبط سرحد مغولستان نامزد فرمود و فرمان داد که اشیره
را قلعه بخیزاند و در تعمیر عمارت و بسیاری زراعت اهتمام تمام نماید و چغتای بیک
سارلوغاو امیر حاجی سیف الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا با جمل
هزار سوار ملازم او ساخته و آن نواحی را بامتثال امر مبادرت نموده روان شدند و از
عقبه قوران گذشته اشیره و ان نواحی را معسکر ظفر مآب ساختند و بترتیب مقدمات
عمارت و زراعت مشغول گشتند و چون شهریار کردون سریر مهر منیر اهنگ مستقر شرف خویش
کرد حضرت صاحبقران جهانگیر از قشلاق نهفت نموده روی توجه بصوب سمرقند آورد
و در ایت نصرت شعار محفوف بعون و تائید پروردگار از اب چغجند عبور نموده سایه وصول
بر سمرقند انداخت و ان خطه خلد این را از نزول موکب ظفر قرین غیرت سپهر برین
ساخت و بعد از چند روز از انجا نهضت فرموده عنان عزیمت بصوب کش معطوف
داشت و در ان راه گوایت که از و تا سمرقند قریب هفت فرسخ باشد و در دامنه ان
رودخانه جاریست چون بر تو وصول پادشاه دریا موجبت بهر شکوه بران کوه افتاد
رای ممالک ارای که از غایت اهتمام بر ونق و انتظام عالم هر جا که قابل عمارت بود
ضایع روا نمیدانست فرمان داد که در ان موضع باغی را اساس اندازند که ان
جوی خوش گوار در ان بستان بهشت اثار مذکر گردیده تحتها الانهار
گردد و در سر کوه پاره که میان ان بود قصری بپردازند و چون امر و اجب الاتباع
بالامتثال انجامید و ان عمارت برحسب فرموده استکمال یافت تخت فرا
جوسوم گشت و رایت نصرت شعار بعد از دو روز از انجا نهضت
فرموده دامن دامن کوه براه رباط بایم روان شد و در اثنار راه امرا زاده

شاه رخ از علاق استرابا د براه ماخان توجه نموده بسعادت تقبیل انامل کریمه
استسعاد یافت حضرت صاحب قران کرنده فرزند ارجمند را بسر در گرفت
و نوازش بسیار نمود و سرانجام زدیدار فرزند شادی فزود و شاهزاده با قامت
مدعی نثار قیام نموده پیشکش کشید و حضرت صاحب قران از کشش گذشته
در الحی بالغ نزول فرمود و قریب یکماه بفراغت گذرانید و چند روز در آن موضع
نزه و علف زارهای فرح بخش و یورت قدیم خویش بدولت و اقبال از اندازه
بیش بگذرانید حفظ ربانی در هر حال حارس و نگهبان و حیامن تائیدات سبحانی
روزگار سعادت نشان والحمد لله والمنه والمنن

ذکر توجه حضرت صاحب قران بصوب هندوستان

صاحب قران گیتی ستان قندز و بغلان و کابل و غزنین
و قندهار با توابع و لواحق تا حدود هندوستان شاهزاده رفیع مقدار میرزا محمد جهانگیر را ارزانی داشته
بود چنانچه سبق ذکر یافته و چون آن مملکت بحیطه ضبط شاهزاده مشار الیه درآمده
بانوار عدل و احسان بیارایست برحسب فرمان اعلی عساکر اطراف و جوانب بدو ملحق شده
متوجه فتح دیگر بلاد گشت و با لشکریان و امرا و نویینان مثل امیر سنقل قندهاری و امیر مطلب الدین
عم زاده امیر سلیمان شاه و سلمان بدخشان شاه لشکر شاه و شاه بهاء الدین و بهلول محمد و روشن برلاس
و قهاری ایناق و معتمد خواجه اقبوغا و سفیل و نکودری و حسن جاندار و محمد و بخراجه
و دیگر امرا روان شده اوغانیان کوه سلیمانی را تاخت و تاز نموده گذشته
شهر اوچه را بجنگ بگرفتند و از آنجا روان شده ببلتان رسیدند و شهر ملتان را محاصره کردند
حاکم آنجا سارنگ برادر بزرگ ملو بوده بعد از وفات سلطان فیروز شاه
بیاد شاهی برداشته حکومت هندوستان بدست فرو گرفته و ملو با سلطان محمود
در دهلی بود و سارنگ با بیانا و لشکر منصور هر روز در نوبت جنگ می آمد
تخصیص عمدة خواجه اقبوغا که پیشتر در آن معامله ساعی او بود و چون این
خبر بحضرت صاحب قران رسید و در آن حال الحضرت جهت قلع و قمع
کفار آن دیار بر ستان عزیمت جانب ختای تصمیم فرموده بود و عساکر

گردون ماثر بر حسب فرمان بدرگاه عالم پناه جمع آمده و پیش از آن اهم سوابع
علیه رسانیده بودند که در ممالک هندوستان با آنکه اعلام دین محمدی علیه الصلوات
والسلام در بعضی مواضع مثل دهلی و غیران برافراشته است و نقش کلمه توحید
برادر اهم و دنانیر آن دیار نگاشته لیکن از اطراف و اکناف آن ممالک و بلاد کفر
بحدت وجود کفار لعین و شیوع غوایت و ضلالت بت پرستان بی دین ملوث و آلوده است
محران و لاحون پیش نهاد همت عالی الحضرت احراز فضیلت غزو و جهاد لوکار و سیاه
ستاره کشرت کردون صولت را بانی نیت مرتب داشته داعیه لویرش هندوستان
از خاطر مبارک سر بر زد و سنت سنیه استشارت را رعایت نموده

بیت

دران شغل با زیرکان رای زد ۔۔۔ که دولت مرا بوسه بر پای زد ۔۔۔ حوایران و توران مرا شد تمام
بهندوستان داد خواهم لگام ۔۔۔ بجوشم بجوشد جهان از خروش ۔۔۔ بخندم بخندد همه دشت و کوه
بهندوستان در زنم آتشی ۔۔۔ نمانم دران بوم کرون کشی ۔۔۔ تمام نگفتی نگی دست برد
که کرد و زنوراد من کوه خورد ۔۔۔ بگویند هریک درین داستان ۔۔۔ که دولت نه پیچد سر از آستان
چو فرمود شاه جهان رای خویش ۔۔۔ سخنهای فرخنده اورد پیش ۔۔۔ گرامایگان سپاه گزین
نهادند از اخلاص رو بر زمین ۔۔۔ که فرخنده فرمان صاحب قران ۔۔۔ بر اهل جهان خاصه بر بندگان
کجا دو نهد پای ما سر نهیم ۔۔۔ ز فرمان او بر سر افسر نهیم ۔۔۔ گر او بکشش کند جای ما
بگردد ز فرمان او رای ما ۔۔۔ نشاید شود تر شد ز کفار شان ۔۔۔ نوازش گری کرد بسیار شان

گفتار در لویرش همایون حضرت صاحب قران جهان بجلت هندوستان بنیت غزو

مخوای بشارت مودای کلام معجز نظام ربانی و مضمون میمون تنزیل واجب التبجیل سبحانی
حیث قال جل من کبیر متعال ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان
مرصوص و لیلیت لقین نمای رتبت زدای بر علو رتبت مبارزان امیدان جهاد و رفعت
قدر و منزلت نبرد ازمایان معرکه نابال شرک و عناد مویدات این معنی از نصوص
کتاب احادیث صحیح الانتساب زیاده از انست که در امثال این مجال متعرض ایراد
توان شد لاجرم بهمت متعالی آثار صاحب قران موید دین دار پیوسته در بند غزو کفار

و محاربه و قتال زنره آمی جلال و استکبار بود و در تاریخ رجب ثمانمایه که از روی
حساب سال فتح قریب است موافق بارس مل که شمارش مطابق اصحاب بدر افتاده
نیت غزا متوجه صوب هندوستان شد هرانیه مصدقه لنصر من الله فتح قریب بظهور پیوست
و میامن امشان لقد نصرکم الله ببدر قرین روزگار همایون گشت و پاسپاه چون
قطرات امطار در میان و ادار لسیار و مانند اوراق و ازمار اشجار در فصل بهار بیرون
از حیز حصر و شمار روی نمکنت و اقتدار بمیان دیار اوردو امیرزاده عمر میرزا
میرانشاه را جهت ضبط سمرقند داشت بیت چو اهنگ هندوستان کرد شاه
بتلقین الهام عون الله بجوشید گفتی زمین و زمان بجنبید کشتی کران تا کران
روان شد سپاهی که هنگام عرض شمارش ندانست کس خرد و عوض شته شرق در غرب چون نره شیر
چو کوه روان جنگی نر بیر زخارپدن کوس خارا شکاف برانگیخت سیمرغ در کوه قاف
خروش رواروی بگیوان رسید زگرد سیه شد جهان نادید ملوک ممالک زنیک له راه
از اطراف ان حشمش نصرت پناه بدار از هر دیاری بهر کشوری سپاه گران با گزین سروری
دلیر اصل ان لشکر کینه کش زتوران زمین بد تخصص کش که اقبال سلطان صاحبقران
چو خشنده خورشید کشور کشای همان وحوش رایت نصرت شعار درخشان خفظ افرید گار سایه گستر
بر ترمذ انداخت بیت بلی بر سراب بحون روان زکشتی بایشد فرمان روان
بران پل زجیحون گذر کرد شاه تبائید حق با تمام سپاه جهاندار روان چیش نصرت قرین
گزیدند منزل بنجلم گزین وز خلم نهضت فرمود ه براه غرینک و سمنگان روان شد
و از تقلال و عقبها گذشته اندراب مخیم نزول همایون گشت کفار در توجه حضرت
صاحبقران کتی نیرو کفار کشور سیاه پوشان چون رایت نصرت شعار
سایه شوکت و اقتدار بر اندراب انداخت اهالی ان ولایت روی تظلم و استغاثت
بدرگاه عالم پناه آورده از جور و عدوان کفار کشور سیاه پوشان داد خواستند که
جماعتی مسلمانیم و کافران هر سال مبالغی مال از ما می ستانند و باج و خراج
می طلبند و اگر در ادای ان تعلل و تهاون می نمائیم مردان ما را بقتل اورده زنان و فرزندان

اسیر می برند و چون این سخن بسمع علیه رسید حمیت بادشاهانه و حرکت امد الحوت را
خود میسر تخصیص دین منور و همت عالی نهمت نصرت دین و محافظت اسلام و غزو کفار
و کسر اصنام بود بی توقف روی توجه بدفع ان کافران سیمگا نهاد و از لشکر فیروزی
اثر از هر دو نفر سه نفر گزین کرده بسعادت و اقبال سوار شد و امیرزاده شاه رخ کوکبه اقبال
لشکر و اغرق در ییلاق عونان و یکتور یکذاشت و هر روز در کوچ کرده متعجل میرفت
و چون موضع نرپان از وصول و نزول موکب همایون مشرف گشت امیرزاده رستم و رمان
اغلن و جماعتی از امرا را با ده هزار مرد از طرف دست چپ بجانب سپاه پوشان
روان کرد و بنفس مبارک از انجا سوار گشته بهمان صوب که متوجه بود براند و چون
بنجاوک رسید در ان محل قلعه خراب بود بعمارت ان فرمان داد و اکثر امرا و تمام لشکریان
اسپان را در ان موضع باز داشتند و پیاده بالای کوه برامدند و با وجود انکه افتاب
در جوزا بود و هوا کرم بغایتی بود که اسپان را دست و پا در ان فرو میرفت و از
رفتن عاجز می ماند در شب کریخ می بست بر بالای ان میراندند و در روز کریخ و اجی
شد اسپان را بر بالای زیوها و غدها و اشته توقف می نمودند و باز در افتاد و زار و زار
می شدند و بدین طریقه می فرستاد تا بالای کوه دیگر نهایت بلند برامدند و چند اسپ
که بعضی امرا همراه اورده بودند هم را باز گردانیدند و چون کفار در اندرون دره
مقام داشتند و از بالای ان کوهها راه فرود امدن نبود و تمام برف داشت
مجموع امرا و لشکریان از جوانغار از ان بالای کوه بطناب فرود می امدند و بعضی
بر روی برف خسیده خود را بنشیب روان می کردند تا بعد از زمانی زمین
میرسیدند و بهمت حضرت صاحب قرانی از چوب چری ترتیب کرده حلقها
بران زده طنابهای دراز هر طنابی صد و بیست گز بان حلقها را بستند و صاحب قران
نمود غازی از صدق نیت بران چرخشته چند کس از بالای کوه از ایمقدار بسیمان
فرود می گذاشتند و یک دو کس به بیل و کلند در برف جای پای نهادن و محل
قرار و ایستادن درست می کردند تا ان جماعت فرود می امدند و باز چیزر افرود

می گذاشتند و دیگر بار محل قرار ترتیب میکردند تا باین طریقه نوبت بهمین بیابان
کوه رسیدند حضرت صاحب قران غازی که در سر افرازی پایه قدر برتارک کیوان مینهاد
و عصابه دولت اخلاص گرفته قدم اریک فرسنج راه پیاده سیر فرمود و بقصد جهاد و گرا جتهاد
از جنت اعتقاد بلبسته ارکاب اینان شدند و مشقات بخود را جرم بحکم من کان الله له و
بجمیع مدت حیات روی همت عالی بهر کار خطیر که مشکل او را دباسان تر وجهی میسر شد
و رایت فتح آیتش از مشرق تا بمغرب هر جا رسید منصور و مظفر آمد

هر کرا کوشش از برای خدا است هر کارش زایزد امداد است

و چند سر اسب خاصه را طنابها
بگردن و دیگر اعضا استوار بسته از بالای کوه فرو گذاشتند بعضی را نگاه داشتن نتوانستند
ز کوه در افتاده تلف شد و دو سر اسپ بسلامت بنشیب رسید و حضرت صاحب قران
سپاهت سوار شد و امرا و لشکریان پیاده در رکاب نصرت انتساب روان شدند
و کفاران دیار مردم عادی قوی هیکل اند و بیشتر از خورد و بزرگ برصفه باشند و کلانتران
ایشان عدا و عدا تحوی کشند و ایشان را علی حده زبانیت غیر پارسی و ترکی و
هندی و اکثر ایشان غیر همان زبان خود ندانند مکرر از موضعی که نزدیک ایشان است
کسی انجا افتاده باشد و بزبان ایشان وقوف یافته باشد که ترجمان شود والا هیچکس بزبان
ایشان وقوف نیابد و قلعه داشتند که در دامن ان الی نهایت بزرگ میگذشت
و ازان سوی اب کوهی عالی بود سر بفلک کشیده و عقاب بلند پرواز از رسیدن
بقرازان طمع بریده و ان ملاعین پیش از رسیدن سپاه ظفر پناه بیک شبانروز
اگاه شده بودند و بتصور انکه کسی انجا نتواند رسیدن دران محل منحصن شده و چون
لشکر اسلام با قدام سعی جمیل بقلعه ان ظالمان رسیدند کسی انجا نبود اندک کوشندگی
که داشتند کرفته خانهای ان خاکساران را اتش زدند و چون باد از اب بگذشت
و اثرت علیه بتعاقب پیوست که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب بان کوه در آیند
مجاهدان دلاور جلادت زمزه تکبیر و تهلیل بمسامع مسجان صوامع افلاک رسانیدند
و بقصد ان سنگ دلان فهی کالحجارة او اشد قسوه روی جلادت بکوه نهادند

شیخ ارسلان با توامان کبک خان در قتبل حوالغار پیشتر [illegible] دین رانده
بقلعه برامد که براثیان شرف بود و علی سلطان قواجی از سوفی دیگر کافران را
رانده جای ایشان فرو گرفت و شاهلک در موقف قتال [illegible] زمره ضلالی
سعی و کوشش بحد کمال رسانید و از غازیان سعادتمند چهارده کس از بالای کوه [illegible]
بمرتبه بلند شهادت فایز گشتند و مبشر جنگهای مردانه کرد و منکلی خواجه با جمعی از
بهادران قوشون خود پیش رفته و بالای کوه برامد و سوکجک بهادر نیز با مردم
خود داد مردی و مردانگی داد شیخ علی سالبر دلاور پیش از قوم خود بالای کوه
برامده و دشمنان را رانده جای ایشان را بستد و حسین کمال و حسین ملک قوچان
و میر حسین قوچی دست بردهای بهادرانه نمودند و باقی امرا هر اره قوشون با تمام
لشکر منصور از اطراف حمله اوردند و لفرت اسلام را بجان کوشیده آثار شجاعت
و دلاوری بظهور رسانیدند و بسیاری از کفار فجار را تیغ ابدار بگذرانیده و بعد از
سه شبانروز که پیوسته جنگ بود آن روز بر کشتگان بر تنگ امدند و لبجز و زاری
امان خواستند حضرت صاحبقران اق سلطان کتبی را پیش ان گمراهان فرستاد
که اگر بقدم انقیاد و اذعان بیائید و زبان دل را بکلمه توحید و نور ایمان بیارائید
خون و مال شما بخشم و این ولایت را بشما ارزانی دارم ان بدبختان را کار بجان رسیده
بود چون ان سخنان بوساطت ترجمانی که داشتند بشنیدند روز چهارم همراه اق سلطان
بدرگاه اسلام پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان بمسکنت و تضرع برگشادند
که ما بنده ایم و هر چه فرمان الحضرت باشد بجان متابعت کنیم عاطفت بادشاهانه
خلعت پوشانیدند و استمالت داده باز گردانیدند و چون شب درامد از نو زر بکشتگان
تاریک دل برامیر شاه ملک شیخون اوردند و بعضی از ایشان خسته و جسته جان بیرون
بردند و قریب صد و پنجاه نفر امیر کشته کشته بودند و از عمر اب تیغ باتش دوزخ پیوستند
و تمام لشکر اسلام بان کوه برامدند و بر حسب فرموده اقتلوا شیوخ المشرکین و اسیخو
شرخهم علی قابلها افضل التحیه و السلام از انچه مانده بودند مردان را بتیغ نمر انگذرانیدند

و فرزندان و زنان را اسیر کردند و بر قلعه آن کوه و سر بل از سرهای یلی دنیان که هر کز
بسجده حق در نیاورده بودند و سنگ بر افراشتند و حکایت از غزو نامدار را که در ماه
مبارک رمضان سنه ثمانمایه وقوع یافته بود با تاریخ همانجا بر سنگ نگاشتند
تا بیادگار ۲۲۵ روزگار خلایق بدیده اعتبار مطالعه نمایند و شمه از کمال شوکت و اقتدار
صاحب قران موید کامگار دریابند چه امالی آن دیار بر انند که در هیچ عصر از اعصار
هیچ پادشاه را رفیع مقدار چون اسکندر ذوالقرنین برانجا دست نیافته
ابیات
انچه این صاحب قران راشد میسر در جهان ۱۱ هیچ شاه کامران چون اسکندر آن نیافت
نگارنده در فرستادن حضرت صاحب قران دین پرور محمد ازاد را در تفحص حال امیرزاده
رستم و برهان اغلن و مراجعت نمودن ایشان کتورا ۱۱ چون امیرزاده رستم
و برهان اغلن که بطرف سیاه پوشان رفته بودند خبری نمی آمد رای عالم ارای کیتی از
کتوربان را عجز می ساخته از خانه بچگان محمد ازاد و دولت شاه و شیخ علی و ایدکو
جقرا و یغور و شیخ محمد و علی را با چهار صد کس ترک سعید تاجیک مقدم بر همه محمد آزاد
بتفحص احوال ایشان فرستاد و محمد ازاد با ان جماعت بر حسب فرمان روان شدند
و براههای تنگ و دشوار ممتقب بسیار بکوههای بلند برامدند که نظم بر کمال کمال
ابیات
مانند مینه دانه کز بر مینه لعبتیه است ۱۱ احرام کوههاست نهان در میان برف ۱۱ بی مبالغه و صف
الحال ان بود دلاوران صاحب توفیق سپرها بر دوش استوار کرده و به پشت بار خزیده
خود در ابروی برف بنیشب راه کردند و بعد از مانی بزمین رسیدند و چون از انجا روان
شده بقلعه سیاه پوشان امدند ابرخند کردان کردیدند کسی را ندیدند و اواز کس نشنیدند
امالی پای غلبه بافتند که بطرف دره رفته بودند و ان در واقع یلی سیاه پوشان بود که از
توجه لشکر منصور اگاه شده بودند و از قلعه بیرون امده به پیش ایشان باز رفته بودند
و در دره تنگ کمین کرده و چون برهان اغلن و امیرزاده رستم و ازامرا قوشون اتعیلی
و اردو سوینج تمور دیکی و ادینه و شیخ حسین سوجی و حاجی تمور و شمس
و اردو شاه و دیگر دولتشاه جاجی و دیگر ملک توا جی با سپاهی که همراه داشتند

بدان دره تنگ رسیده بعضی گذشته بودند و بعضی غافل فرو آمده و اسپان را رها کرده
سیاه پوشان تاریک دل از کمین بیرون جسته بودند و متوجه غارت اثاث ایشان ریخته در میان
اغلن از بد دلی دست رای جنگ نکرده جبه انداخته بود و گریخته و ازین سبب شکست
بر لشکر افتاده بیت حوصله دار در جنگ نبود پشت نه خود را که نام او را گشت
و چون کفار مشاهده کرده بودند که سپاه اسلام رو بگریز نهاده و بسیار کشته از عقب ایشان
در آمده بودند و برخی بتر زین و متین بسیاری از مسلمانان را شهید کرده از انجمله
از امرای قوشون شیخ حسین سوجی و دولتشاه جلایر و ادینه بعد از کوشش زیاد ایشان
و جنگهای مردانه بدرجه شهادت استعداد یافته بودند انا لله و انا الیه راجعون القصه
محمد از اوان ایلی برگرفته از عقب سیاه پوشان روان شد و چون بان دره رسید که
جنگ واقع شده بود با سیاه پوشان تیره رای دو چار خورد با ایشان محاربه عظیم کرده
داد مردی و مردانگی داد و بسیاری ازان کفار خاک ریمشر ادبار و خذلان سپردند ان گذار
بجهنم واصل القرار فرستاد و ایشان را منهزم و منکوب گردانیده جبه و اسلحه و اسپان
لشکر اسلام که گرفته بودند باز ستد و منظفر و منصور بیرمان اغلن و سپاه گریخته پیوست
و از لشکریان هر کس جبه و سلاح و اسپ خود شناخته بستد و منظفر و منصور محمد از اوبان اغلن را
گفت که اکنون درین موضع توقف می باید نمود و بد دلی نا ستاد و بعقبه برامد و بان دو سه لشکریان
نیز از عقب او برامدند و هر اینه چون سردار بد دل و جبکر باشد بر لشکر شکست آید
و لهذا در حکمت سیاستی بیان کرده اند و شیخ سعدی رحمة الله محصل ان بنظم آورده بیت
بسگار دشمن دلیران فرست هزیران بناورد شیران فرست سپه را مکن پیش رو خرگی
که در جنگها بوده باشد بسی نتابد بسنگ صید رو از پلنگ زور و جهد شیر نادیده جنگ
مخنث بر از مرد شمشیر زن که روزی و غا مرتبا بد چو زن یکی را تو دیدی که در حرب پشت
بگشن کر عدو در مصافش نگشت و حقیقت انکه کما مری که بر بان اغلن دران قضیه کرد ازان
چنگز خان باز از قوم قیات کس نکرده و در جنگ او رنگ نیز مثل این حرکتی از صدور
یافته بود و حضرت صاحب قرانی از مکارم اخلاق بادشاهانه او را عفو فرموده بود

و برقرار حرمت خویش بات و درین ولا اورا از برای ان فرستاد تا باشد که جران
نموده اورا اب روی حاصل شود او خاک عاری چنین برفرق روزگار خویش کرد پت
سبب نه زید بجز مفسدی که تنها نه اندیشد از لشکری حو بد دل بود پشوای سیاه
شود بکار دلشکر سراسر تباه سپهدار بد زهره هرگز مباد که ناموس لشکر شود زو بباد
د حضرت صاحب قران دین پرور بعد از فتح کشور و قهر و قتل کفار دیو سیر بد اختر
جلال الاسلام علی یستیانی را با جمعی فرستاد تا محل بیرون رفتن ازان دره نفیش
نمایند و راه اماده سازند و لشکریان را فرمان داد تا زرع بی دینان ستم پیشه را که دران
موسم هنوز سبز بود درو کنند و چون جلال الاسلام و علی برحسب فرموده جای
بیرون امدن پیدا کردند و در بعضی محل برف سوراخ کرده راه راست ساختند حضرت صاحب
قران در ضمان عون پروردگار مظفر و کامکار روان شد و از عقبها و کوهها ی
گذشته بخاک تردل فرمود و جمعی را بحفظ ان قلعه که بعمارت فرمان داده
بود باز داشت و دران محل پاسبان رسیده تمام امرا و لشکریان که از مدت بهزده
روز باز پیاده بغیر و کفار قیام نموده بودند سوار شدند و از انجا بصفت نموده در ظل
رایت نصرت شعار بفتح و فیروزی باغرق همایون پیوستند و چون برهان اغلن و محمد ازاد
و لشکری که با ایشان بود بمعسکر ظفر پناه رسیدند حضرت صاحب قران برهان اغلن را
که جنگ ناکرده از پیش کافران گریخته بود بمجلس همایون راه نداد و در معرض خطاب
و عتاب اورده بامرا بر سبیل تعبیه و سرزنش او فرمود که نص قران مجید بان ناطق است
که اگر مسلمانان پیش کس در کارزار مصابرت نمایند بر دویست کس از کفار غالب اید
و اگر او بیاده هزار مرد از پیش اندک نفری از کفار گریخته است و مسلمانان را در مهلکه انداخته
بانین جریمه او را کناه کار نساخته از نظر بیندخت مصرع کرحشم غنایتش بیند از که مرد
و محمد ازاد را که بیاده با چهار صد کس در جنگ همان کرده پای ثبات فشرده بود و لشکری
از بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده و اثیان منهزم کردانیده هرچه از سپاه اسلام
برده بودند باز ستده بود بتربیت و عاطفت خرسند نه سرافراز کردانیده و بانعامات

سید رفیع نواخته فوشون از زانی داشت وجاعتی که با واثار صلابت و مردانگی ظهور
رسانیده بودند سه را بعطای بادشاهانه نوازش فرمود [illegible]
حضرت صاحب قران مکی مکان امیر شاه رخ را بهراه [illegible] انحضرت
دران مجلل قرت العین سلطنت وبادشای امیر زاده شاهرخ را که اجازت یافته بود که بحرا
معاودت نماید ودر هنگام وداع اورا بنهان عطوفت ومهربانی مخصوص فرمود
کرای نور چشم پدر هوش دار [illegible] بهر صوبی که افتد از خیر وشر
مشو غافل از ایزد داد کر [illegible] بهر حالی از شادمانی وغم [illegible] مزن جز نکوده ترع دم
بفتح از بری کار دولت رزش [illegible] زتائید حق دان نه از سعی خویش [illegible] مکن خود ستایش نازو نوش
مراد از خدا دان ولیکن بکوشش [illegible] وحون حضرت صاحب قران کوش سعادت ان چشم
وچراغ دودمان سلطنت را بجواهر مواعظ ونصایح بیاراست اورا کنار گرفته وداع
کرد وبحفظ وعنایت بی غایت الهی پرده روانه ساخت ورایات نصرت شعا
از انجا نهضت نموده بسعادت واقبال متوجه صوب کابل شد واز راه تل بکوه هندوکش
برامد واز نهج شیر که بهیچهر مشهور است عبور کرده بحلگای باران که از انجا تا کابل قریب
نهج فرسخت بمرغزاری نزول فرموده وحون طایر همت بلند پرواز ان حضرت عالیا
منقبت پیوسته بپر وبال عدل واحسان در هوا التیر بلاد وترفیه عباد طران می نمود
درنیولا رود خانه که در انجا جاریست بجهز نهری فرمان داد وبر تمام امیران ولشکریان حکم
نمود وجوی بزرگ بطول نهج فرسخ باندک زمانی از اب عربان جاری ساخت
واز اجوی ماهی گیر گویند وچند دیه معتبر بان اب معمور شد وان وادی غیر ذی زرع حدائق ذات بهجت گشت [illegible] بیت
هر جا نسیم دولت صاحب قران وزد
از خاک اب خیزد واز خار گل دمد [illegible] وبعد از کفایت ان مهم از انجا نهضت نموده
بسعادت واقبال روان شد وحون بکابل رسید مرغزار دورنی معسکر ظفر قرین گشت
ذکر رسیدن ایلچیان از اطراف وتازی فلش از قلماق وشیخ نورالدین از فارس
حون مرغزار دورنی از فر نزول موکب نصرت آیین غیرت فزای سپهر برین گشت

واز طرف دشت قبچاق از قبیل اغلن وکس امیر اید کو برسیدند واز جانب جته نیز
رسول خضر خواجه اغلن امد واحوال آنجانبان الیشان را بپایه سریر اعلی رسانیدند وبعد از
اقامت رسم زمین بوسی زبان بر ادعا وثنا ارامسته رسالتی که داشتند ادا نمودند
مضمون پیغام همه این بود که ما بنده وچاکر وتربیت یافته الخضر نیم واگر پیش ازین بندگی
نجا لقی چهره اخلاص ما بواخر انشیده ما یکا از جاده متابعت بیرون نهادیم وگریخته در
بیابانها سرگشته وحیران گردیدیم اینچ زمان قبح وزشتی ان صورت در اینه عقل مشاهده
کردیم واز انی مخالفت نالسندیده که باعث بران وسوسه شیطان جهل وغرور بود
پشیمان گشته انگشت ندامت بدندان تاسف گزیدیم اگر عاطفت حضرت صاحب
قرانی شامل احوال ما گشته تقرش ان جرایم بزلال عفو بشویند وگناه ما را بخشند بعد از
ازین قدم از جاده بندگی فراتر ننهیم واز فرمان بندگان حضرت پنجم
حال تجاوز ننمائیم جهان از گران ما گران زان ماست
سر ما همه زیر فرمان تست همه بندگان ام خسرو رست ودرین عهد فرخنده هر کس که سعادت
دریابی اغلن در الغ یورت باقان مخالفت کرده واز قلماق گریخته هم درین
محل بپایه سریر اعلی امد حضرت صاحب قران اورا کنار گرفته زبان اعزاز واکرام
پرسش بگشود بلطف عنایت وعاطفت بادشاهانه مخصوص فرمود وخلعت طلا دوز
وکمر مرصع واسپان رهوار واشتران قطار وشتران لسیار باخیم وحرکاه وهر چه در
اعداد تجملات سلاطین باشد در باره او ارزانی باشد واو ظفر کردار ملازم موکب
همایون شد مقرر ازاد بنده که بود در رکاب او وهم درین محل امیر شیخ نور الدین
پسر سارو بغا که هم در پوریش پنج ساله برحسب فرمان بفارس رفته بود که اموال
دیوانی ضبط نماید از شیراز بر سید باخزانه ولایق تحفهای ارجمند کرامی وتبرکات گرانمایه
ومامی مثل جانوران شکاری از طیور پرنده وفهود جهنده ودونده وصنوف
ذخایر از نقود وزر وجواهر وکرمانی مرصع وخلعتهای طلا دوز فاخر ونفایس ثیاب
واقمشه رنگارنگ وکرایم اسلحه وهر گونه الات وادوات جنگ واسپان تازی

بازین زر و شتران شکوه مند کوه پیکر و اشتران بسیار بعضی قطار جنبتی زینی را هوار
و حندی رکابی با رحمت و الات زر و نقره مکمل بسبته و بستهای بر بالای آن
نصبه کرده و سراپرده بارگاه و خیمه حرکاه هم از شعر لاط با لوان دیگر تجملات و
تشوقات فراوان مجموع این طرایف و ظرایف از لطف و خوبی بمرتبه که دیده
بینندگان از نظاره آن حیران می ماند و از و بسیاری عجایبی که اندیشه محاسبان
از شمار آن سرگردان می شد کتاب و حساب و دیوان جلالت بانتهاب سه شبان روز
متصل از اقلیمی کرده بسنجها پرداختند و بمطالعه امرا رسانیدند و روز عرض مجموع امرا
و نوینان با تفاق از ابیاته سریر اعلی عرضه داشتند و امیر شیخ نورالدین زانور زده
از اول صباح که افق سیم سیما، اسمان جواهر کواکب نثار کرده قرص زرین آفتاب
بر سم شکش بر طبق عرض نهاد تا زمان فرمان اقموا الصلوة لدلوکا الشمس آن پیشکشها
میکذرانیدند و دران مجلس عالی که شوکت فریدون و حشمت خسرو پرویز را
نظر روزگار خوار کرده بود تا یزی اغلن و ایلچیان دشت وجته و دیگر جوجیان
حاضر نبودند از مشاهده آن متعجب و حیران مانده هم از لطافت و غرابت آن برکاه
که مثل آن در متخیله ایشان هرگز نکذشته بود و هم از فوت و علو شان حضرت
صاحب قران که یک بنده از بندکان او توانند که چنان تحفها بعرض رسانند و الله تخصص
برحمته من یشاء ، بیت فرازنده فرخ کردان سپهر فروزنده شمع رخشان مهر
کسی را کز اقبال جهان بر کزید ز رفعت بکردون تواند رسید عاطفت خسروانه ایشانرا
بسی از آن بترکاها ارزانی داشت و نیکو بندکی امیر شیخ نورالدین در حضرت اعلی
محل قبول یافت و از جلالت قدر و عزت مجال زبان حالش از زبده افعال این ترانه
می سرود ، بیت کامروز هر نثار که بکمتر زخان بود نه در خور جلالت ایشان بود
و بعد از آن حضرت صاحب قران ایلچیان اوزبک وجته را مرحمت فرموده بکلاه و کمر
و خلعت و اسپ سرافراز کردانید و ملتمسات هر دو امیدوار داشته با نوازش نامه و میلاکات
و تشوقات خسروانه باز کردانید و امیر شیخ نورالدین زانور زده بزمان ایشان از علن و

وکسانی را که با او خطاب بودند درخواست کرد و مراحم پیدریغ گناه ایشان را با و بخشید
و صحیفه جرایم همه را بر قلم عفو کشید آنهم دران ولا سلطان محمد وخان با لشکر دست
چپ و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و امیرزاده رستم و غیاث الدین
ترخان و تمرخه طغی بوغا برلاس و امیر شیخ ارسلان و سوبخ بهادر و منتشر و دیگر
امرا بر حسب فرمان بصوب هندوستان روان شدند و پیش ازین ملک محمد برادر
لشکرشاه اوغانی با جمعی رعایا بدرگاه عالم پناه آمده بودند و داد خواسته که موسی اوغانی
که مقدم قبیله ایشان کسی است برادر خود را که از بندگان حضرت بود کشته است و قلعه
ایریاب را خراب کرده و هزاره ها را غارتیده و اسباب و املاک ما را بدست تغلب
و تقلب فرو گرفته و بدزدی و راه زنی مشغول است و هیچ افزوده بسلامت ازان
حوالی نمیتواند گذشت و من بنده از بیم جان گریخته و بلغزنین آمدم و چون بشارت
توجه موکب نصرت قرین شنیدم انجا توقف نمودم حضرت صاحبقران را ازان
حکایت نایره غضب اشتعال یافت و در دفع فسادان بدکردار از اوج همت عالی
ساخته فرمود که تو خود را بنهان دار تا من اورا طلب دارم اگر بیاید داد تو ازو
بستانم و اگر تخلف نماید ترا لشکر دهم تا بخون برادر اورا بقصاص رسانی
و در زمان کسی را با یرلیغ قضا جریان پیش موسی فرستاد که بمجامع علیه رسانیده اند
که تو قلعه ایریاب را خراب ساخته و حال انکه ان حصار بر سر راه هندوستان واقع است
مناسب نیست که خراب باشد می باید که بتعجیل بیائی تا ترا رعایت فرموده ان ولایت را
بتو ارزانی داریم و قلعه را بحال عمارت بازاری و چون فرستاده پیش موسی رسید
بتعجیل با پیش کش بپایه سریر اعلی شتافت و بسعادت زمین بوس استعداد یافته
پیش کش کشید رای ممالک ارای صواب ان دانست که او با تمام
اتباع بدکردارش نیست کردند تا مادهٔ فتنه و فساد ازان ولایت کلی منقطع شود
و او را بخلعه طلا دوزی فکر شمیر زر و اسپ بازینی و دیگر انعامات بادشاهانه امین و مستظهر گردانیده
فرمود که با لشکر ما تو همراه کیم تا بروی و قلعه را معمور سازی تو حشم خود را کوچ

کرده بنزدیک حصار اورد بعمارت قلعه مشغول شود سی تا بعد از قلعه تمام شود
واگر کاری مانده باشد چون ما برسیم جریک روزه مکمل بسازند وشرا انجا
گذاشته متوجه هندوستان شویم ومیری رکمال را با سه هزار مرد همراه او کرده بتعجیل
هم ازپیش روان ساخت وچون موی بایر یاب رسید برحسب فرمان حضرت خود را
بحوالی قلعه بدامنی کوه اورد وبعمارت حصار اغاز نهاد ودر هفتم دولت وسعادت
بادل وجان تمام بکار مشغول بودند کفار در تعمیر بریاب بودند قطاع الطریق
حضرت صاحب قران گیتی ستان مهد اعلی سرای ملک خانم وامیرزاده الغ بیک را که
همراه بودند ازعزار وورنی بسمرقند باز گرداند ودر چهارشنبه غره ذی الحجه سنه
ثمانمایه از جلگای کابل بای توفیق برکاب توکل دراورده سوار شد وتعجیل راند وچون
باعاسکر کردون ماشر درشنبه چهارم ماه بایر یاب رسید عمارت قلعه اغاز کرده
بودند سراپرده عظمت وکامکاری باطناب دولت وبختیاری استوار کرده باوج
سعادت برافراشتند وشکر کرده رسیده بمورچال فرود امدند وحکم جهانمطاع
باتمام قلعه نفاذ پیوست وان حصاری بود معتبر مشتمل برمسجد جامع ودیگر مساجد وبسی
مساکن واماکن وتعمیر مسجد جامع باتمام امیرشاه ملک وجلال اسلام حواله رفت وچنان
قلعه بمدت چهارده روز ساخته وپرداخته گشت وحضرت صاحب قران توامان را بخشنه
امرفرموده بود که از اتباع موی که بتجارت مشغول اند هرکس که پیرون رود نگذارد که بمحل
خود باز گردد واشان ازین معنی رمزی دریافته بودند وچون قلعه تمام شد حضرت
صاحب قران صباح جمعه هفدهم جهت احتیاط خندق وحصار برسمی بود که ان را تخت
روان می گفتند سوار شده گرد قلعه می گشت واحراو نویانان پیاده ملازم رکاب همایون
می رفتند واز اتباع موی که کار میکردند نفر بر بالای خانه برلشت دروازه
ایستاده بودند چون حضرت صاحب قران بمقابل دروازه رسید از موزن ان بالاخانه
تیری بقصد الحضرت بینداختند چنانچه ازاو کذشتن تیر بر سپر برسید اما چون حفظ
الهی پیوسته شامل الحضرت کرندی نرسید نایره خشم پادشاهانه بر افروخت

و از دیگر دروازه بابدر[illegible] درآمد و فرمان داد تا موسی را با مردم او که بجارت
آمده بودند مجموع را بگرفتند و از ایشان جاهل بی باک که بر بالای دروازه تیر انداخته
بودند از بیم جان دست اضطراب بحنک برگشودند و چندکس را زخم دار کردند تا کله کی
بستیانی نزدیکان نهاده بیالا برآمده و ایشان را بقتل آورد و در چاشت همان روز
برحسب یرلیغ لازم الاتباع موسی را با دو ولیت کس از اتباع گرفته بودند بملک محمد
سپردند و او با سه نوکر ایشان را بقصاص برادر بخنجر اشقام سر از تن جدا کرد و باب نه
دشنه راتش غضب ان بادپیمایان را بر خاک هلاک انداخت و از سرهای ایشان منارها ساخت
و فرمان شد تا حشم ایشان را تاخت کردند و جمعی از روساء ان بدکردار ان که در
حشم بودند تا چرنشدند و زن و فرزند و اموال و اسباب ان ظالمان بدست مظلومان
ایریاب افتاد که سالهای از جور و بیداد ایشان بلاها دیده بودند و زحمتها کشیده
و مصدوقه و سعیم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بظهور پیوست بیت

کس بر اهل ستم سوار نشد که نه افتاد خوار و زار نشد

عاطفت حضرت صاحبقرانی
قلو ایریاب را بملک محمد ارزانی داشت و او از میامن الشفات الحضرت بجای برادر
حاکم قلعه و والی ایل و احشام ان ولایت گشت و راههای الخذ و دو نواحی از اسیب
تعرض مفسدان دنیی باکان ایمن شد و حقیقت انکه مساعی مشکور که حضرت صاحب
قرانی دین پرور در باب صلاح ممالک و ایمنی طرق و مسالک و رتنظم بلاد و ربع مسکون کرامت
فرمود و اگر کافه بنی ادم تا انقراض عالم با دار شکران قیام نمایند از عهدهٔ ان
بیرون نتوانند بیت

انچه الطاف او بعالم کرد که تواند که شکر ان گوید

چه برآید ز دست خلق مگر فضل یزدان رضا و جوید

کفایه در توجه رایت نصرت اثر بصوب شنوران و بغزو و قطع مادهٔ طغیان و عدوان جماعت پرنیان

حضرت صاحبقران مصالح ولایت ایریاب از فرو دولت خلود انتساب بساحت
و امور انجا بر نهج استقامت جریان یافت رایت نصرت شعار در شنبه نوزدهم ذی الحجه
سنه ثمان مایه بعزیمت فرمود و عنان عزیمت بصوب خطه شنوران معطوف گشت

واز کوه و جنگل عبور نموده در حوالی ان خط نزول فرمود [illegible] توقف نمود
و فرمان شد که شاهزاده جوانبخت خلیل سلطان با جمیع امرا و اغراق از راه قبچاق
بصوب بانو روان شود و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار ایلغار فرموده
شبگیر کرده با چند هزار سوار روی توجه بصوب قلعه نغر اورد و صباح سه شنبه
بیست و یکم ماه مذکور رایت منصور بانجا رسید و پیش ازین در مقام کابل امیر
سلیمانشاه و دیگر امرا با لشکر خراسان برحسب فرمان همایون متوجه نغر شده بودند
و ان قلعه را عمارت کرده و در استحکام سعی بلیغ نموده و چون هوای ان دیار از غبار
موکب ظفر شعار مشکبار گشت متعاقبان وصول فرخنده بمسامع علیه رسانیدند که قبیله
پریانی از قبایل اوغانی که مثال متحم الامتثال صادر شده بود که کمر بندگی
بسته با لشکر خود بمعسکر ظفر پناه ایند و بوظایف ملازمت و خدمتگاری قیام نمایند
پای از جاده انقیاد بیرون نهاده اند و لشکر نفرستاده و پیش ازین دران انجام
که شاهزاده پیر محمد حوالی دیار هند را تاخت فرموده بود و سپاه منصورش
برده و غنایم بطرف کابل ایلی اوردند ایشان با مکان عبارت نموده راه رزده
بودند و بعضی از انها آزار رسیده از اب بگذشته و در کوههای بلند و جنگلهای
محکم متحصن شده و بقطع طریق اقدام می نمودند از وصول این اخبار اتش
خشم الخضرت زبانه زدن گرفت و هم دران روز

بیت

چو دیو جهانگیر صاحبقران ... ز تخت اندر امد بتخت روان ... یکی یاره کرده بکمر بزیر
بچستی آهو پیروی شیر ... سبق برده از اهوان دشتاب ... بگرمی چو اتش بنرمی چو اب
و با عساکر گردون مآثر که اهنگام تاخت نه باد جهان گرد گرد ایشان در یافتی و نه
برق اتش نعل غبار نعل رخش ایشان شکافتی روی قدر و اشقام بصوب ان بدکردار ان
نگونبخت فرجام نهاد و بعد از سه روز بانجا رسیده فرمان داد تا لشکریان بیباده
گشته بکوهها و جنگلها بر اینند و در اینند و ان سرکشتگان عاصی را بالقوت بازوی
جلادت و مردی بدست ارند و ازمایی در ارند برحسب فرموده بتقدیم رسانیدند

دمنق بسیار ازان بلاد بایاغ حدگ ربتیغ ابدار بالتش دوزخ فرستادند و دران
الیش زا اسیر کرده اموال و اسباب شان نابیاد تاراج برداوند و خانها را التش زده
و دود استیصال از دودمان ان درزدان بدفعل برآوردند بیت

هرانکو رصاحب قران برکشد زمانه سرش را زتن برکشد کسی کو نهد بر خلافش قدم
سیه روی کرد دبیان قلم و بعضی ازان اشرار صوب کریز وجه عجز و اضطرار ساخته
و بوسیله فرازیان از ورطان قهر کنبار انداخته مت بادشاه متقیی ان شد که
فران کوه توقف نماید تا نیخ ان قوم فتنه انگیز تشنیز تیز بریده کردد و رایهای ان
ولایت بکلی از خوف و خطر مفسدان ایمن و ارمیده ماند و در اثنار ان حال کلانتران
قوم اومل نام روی اخلاص نهتی صادق بدرکاه عالم پناه نهاد و بشرف باطبوس
استعداد یافته توبه و استغفار و وسیله نجات ساخت خمیر مزیر که بنظر فراست ملکانه زعنوان
ظاهر اسرار باطن مطالعه فرمودی دریافت که اورا سعادت یاوری نموده بدل
پاک و خاطر صافی از ورطه بی وضد مکاری درامده صحیفه زلات اورا بقلم عفو کشید
و بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز کردانید و بمیامن راستی از کرداب بلا سکاری
یافته بانواع تربیت و نوازش مخصوص کشت بیت چو صبح صادق امد راست کفتار
جهان در زیر کرفتش محتشم وار چو پیروز از راستی برزد علم را تندید اندر خزان تاراج غم را
و امیر سلیمانشاه بعد از انکه قلعه تونجهانک ذکر کرده شد اماده ان ساخته بود و از تعمیر
و استحکام ان پرداخته خبر یافته بود که خشم کلانیان که قبیله با قوت و کردی با عدت
و اهب اند بر تیغ لازم الاتباع را عطا و عت و انقیاد تلقی نکرده اند و لشکر
خود را بمعسکر ظفر نیاه نفرستاده بدو روز پیش از انکه رایت نصرت شعار سایه وصول
بر قلعه تونجه اندازد با لشکری که ملازم او بودند هم را مغلوب و منکوب کردانیده
و بعضی را به تیغ قهر کذرانیده و جمعی را اسیر کرده و فرزندان ایشان را اسیر کرفته
و خان مانها ایشان را بباد غارت و تاراج برداده و از حدود و مواضع کلانیان
مظفر و منصور توجه نموده بدرکاه کردون اشتباه امد و بعز باطبوس مستعد کشته

بصنوف تربیت وعاطفت بادشاهانه اختصاص یافت در جمعه غره ماه محرم
سنه احدی وثمانمایه حضرت صاحب قران از ناحیه قبله برنیانیان مراجعت نموده
در حوالی قلعه نوز سعادت واقبال نزول فرمود وامیر سلیمان شاه را با فوجی از لشکر
بلقان پیش امیرزاده پیر محمد فرستاد وشاه علی فرامی را با پنجهزار پیاده ودو قلعه
نوز یکجا گرفت واز انجا در زمان حفظ وتائید ملک دیان روان شده موضع بانو
مخیم نزول همایون گشت وپیر علی سلدوز وامیر حسین قوچی را با جمعی لشکر دران محل
باز داشت ورایت منصور از بانو نهضت نموده جمعه هفتم ماه مذکور سایه اقبال
بر کنار اب سند انداخت ودر همان محل که سلطان جلال الدین خوارزم شاه از
چنگیز خان گریخته خود را بر اب زد وبگذشت وچنگیز خان فرود امد واز اب عبور
ننموده بازگشت اطناب سرا پرده بادشاهی بادتاد عنایات الهی مسدود شد وقبه
بارگاه خلافت پناه سر رفعت بأوج ماه برافراخت حکم عالم مطاع نفاذ یافت
که بر سر اب سند پلی بندند طاعت گذاران در زمان دست مهارت برگشادند و
در دو روز از سه پایه وکشتی ولی جسری بسیار بربستند ودرین اثناء ایلچیان که از اطراف
ممالک امده بودند وبعضی را روانه فرمود مثل سید محمد مدنی که از حرمین شریفین مکه و
مدینه شرفهما الله تعالی روی توجه بپایه سریر اعلی که قبله اقبال وکعبه امال جهانیان
بود نهاده رسالت مجموع حکام واشراف ان اطراف اورده بود وبعرض رسیده
که امم در مقام استظار متر صد وامیدوارند که رایت جهان کشای همایون
سایه سعادت بر عرق تمکنان گسترد وان مملکت را در پناه حمایت وعنایت خویش
اورده فرامی اسکندر شاه والی کشمیر که بجهة عرض عبودیت واخلاص امده بود داد و
نیز نوازش نموده باز گردانیدند وفرمان داد که اسکندر شاه با لشکر خود در شهر شالمور
بمعسکر ظفر پناه ملحق شود وکفار در عبور فرمودن حضرت صاحب قران از
اب سند روز سه شنبه دوازدهم محرم سنه احدی وثمانمایه موافق بارشقوس مثل
که افتاب از نقطه اعتدال خریفی نه درجه گذشته بود رایت منصور از اب سند عبور فرمود

دعاگ

دعا کردن ما سر جنبان ب بر داشته بگذار جول جرفرجود امدند وان بیابانیت
درازی ان از اطول امید هوسناکان گذشته تر و عرض اق از غرصه کرم فتوت میگذان
باقرون و در حوالی ان از اب و ابادانی هیچ اثر نه و این جول در کتب تواریخ بجول
جدالی مشهور است از این سبب که چون سلطان جلال الدین خوارزمشاه از چنگیز خان
گریزان شده از اب بگذشت ما این جول در امد و در ان ولا خلاص یافت
و چون رایت فرخنده فال سایه نصرت و اقبال بران حدود انداخت مقدمان
و زمامان کوه جود بر نهای طالع مسعود رو بدرگاه عالم پناه اوردند و کمر بندگی بر میان
جان بسته سر بر خط فرمان و قدم در دایره انقیاد نهادند و عمر اسم
پیشکش و شرایط مال گذاری و خدمتکاری قیام نمودند و پیش ازین نچند ماه
رستم طغی بوغا برلاس با لشکری بر حسب فرمان بطرف ملتان رفته بود و غان
عزیمت بصوب کوه جود تافته چند روز انجا توقف نموده همین رایان
وظیفه ملازمت مقدیم رسانیده نثار و علوفه چنانچه باید مرتب داشته بودند
و خدمتهای پسندیده بجای اورده لاجرم در نیولا عاطفت بادشاهانه شامل
حال ایشان شد و احکام جهانمطاع در باب رعایت و مراقبت ایشان نفاذ یافت
و خوش دل و اسوده خاطر بگزندی و تفرقه بمقام خود باز گشتند و هر اینه نهال
ادب و خدمت ثمره دوستکامی و سایش بار اورد بیت

چون بدنکرده زکسان چشم بدمدار ما ما پیوسته در حمایت کردار خویش باش

ذکر قصه شهاب الدین مبارکشاه بختیی و مخالفت او بعد از متابعت

شهاب الدین مبارک حاکم جزیره بود که بر کنار اب جهلم واقع است و حدم و حشم
بسیار داشت و اسباب و اموال بشمار و پیش ازین در زمانی که امیرزاده میرزا محمد
جهانگیر محمد و اموتان نزول فرموده بود شهاب الدین طوق بندگی در گردن جان
افکنده و انقیاد و ادعان امده بود بپای بوس شاهزاده سرافراز گشته
و بصنوف نوازش اختصاص یافته و چند وقت بوظایف خدمت و ملازمت

قیام نموده وخون بمقام خود باز گشت دیو غرور ش[ ] زد وجنبی جزیره راستظهار
اب مغرور شده سودای مخالفت ومرکشی د[ ] اغ جهل او افتاد وبرکنار رود خانه فنا
قصر امانی بنیاد نهاد اب که سبب حیات است اورا وسط هلاک شد داشارت بیت
ای که برچرخ امنی زنهار مکنه براب ممکنی هوشدار از نظر بصیرت او محروم ماند وخون
حضرت صاحب قران از جول عبور نموده کنار اب جد معسکر ظفر پناه گشت
از مخالفت ان بدبخت اگاه شد وروز پنجشنبه چهاردهم محرم فرمان داد که امیر شیخ
نور الدین با توما[ ] خود متوجه ان جزیره شود وبجنگ تدبیر وزخم شمشیر وتیر وسنا[ ]
روزگاران سرکشته تیغه غرور وبندار برآورد امیر شیخ نور الدین بر حسب
فرموده روان شد وخون بحوالی ان جزیره رسید شهاب الدین خندقی عمیق فرو
برده بود ودر پشت رفیع برکشیده وبدان متحصن شده ودر حوالی انجا حصین بچر[ ]
اب بزرگ بود سپاه ظفر پناه بی توقف دران اب درامده آتش پیکار بر افروخت و
محاربه واقع شد که وصف ان تعبارت بگنجد وخون ترک مشرقی انتیاب اقتاب ردی
استخراحت بخوابگاه مغرب نهاد وهندوی شب تیره رایی دامنشت فرای نور شبا[ ]
کمین برکشاد شهاب الدین بادوه هزار کس ازطرفی دیگر از اطراف شبخون اورد وجنگی
عظیم درپیوست بیت شد از نالش تیغها تیره شب حور نکی که بگشاید از خنده لب
سر تیغ در چرخ مهتاب داد سنان باغ کین را بخون اب داد زبس کابر شمشیر بارید خون
شب تیره راچهره شد لاله گون امیر شیخ نور الدین با سپاه ظفر قرین حملهای پیاپی بر
انشان نمود ونصدمات متعاقب اهل روزرستاخیز دران تیره شب تاب انشان
نبود ند وشکر شهاب الدین مانند مای برکنار اب دریا باضطراب افتادند وچون مرغ در
درمضراب خونناب دل از دیده حیرت بگشادند ولبسیاری از ان خاکساران ازاب
حیات از اتش قهر بیاد فنا برشد وچون از اب تیغ عساکر گردون مآثر سیل بلا
چنان بالا گرفت که کشتی حیات فلان را گذار ممکن نبود وبعضی خود را دران دریا
خون خوار انداختند واز گرداب حرب ودغا گرنخیته بغرقاب دریا پناه بردند ودر[ ]

شب خانه بچگان تاه ... مثل مشهور ... جوره و برادرش در موقف حنک و میدان
نام و ننگ را بایت مردی و مردانگی برافراشتند و کوششهای مردانه نموده زخم تیر
و شمشیر داشتند و در ان حال صاحب قران دریانوال برسپیل استعجال رسیده بسعادت
و اقبال بجوانی ان جزیره نزول فرمود و شهاب الدین خوزمی که نداشت رعایت کرده
دو ولیت کشتی فراهم اورده بود و چون ازان شبخون با سپاه شکسته و بخت وارون
بازگشته و بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون برده در ان شب با اتباع خود در ان کشتیها
نشسته روی ادبار بگریز نهاد و بجانب اوجه که از بلاد هندست بزیر اجل روان
شدند و امیر شیخ نورالدین با لشکر نصرت آئین برحسب فرمان از عقب ایشان بکنار
اب میرفتند و جنگ میکردند و خلق بسیار از هندوان تلف شدند و چون شیخ نورالدین
با سپاه ظفر قرین بازگشت مراجم بادشاه زمانه جماعتی را که در ان شبخون اثار جلادت
بظهور رسانیده زخم دار شده بودند ملحوظ نظر عنایت و تربیت گردانیده و تبشیر نعمات
فاخره و انعامات وافره اختصاص بخشید و چون کشتیها شهاب الدین بجدود ملتان نزدیک
شد لشکر امیرزاده پیر محمد و امرای جوزد و امیر سلیمان شاه با لشکر امیرزاده شاهرخ که از
پیش امده بودند راه بر ایشان گرفتند و ان نرکشتگان راه را در دریا دستگیر کرده
بتیغ انتقام بگذرانیدند و شهاب الدین زن و فرزند خود را از کشتی در اب فکندند
و نیم جانی بصد مشقت ازان ورطه هایل بساحل انداخت و حضرت صاحبقران امیر
شاه ملک را بنوازش تمام بخیمها درامده مخالفان را که در ان جایها گریخته بودند دمار
از روزگار براورد و او با متثال امر مبادرت نموده بادلاوران پیشهای اب و گل
درامدند و بسیاری ازان مدبران را بکشتند و غارت کردند با غنیمت بسیار
و برده بیشمار کشتیهای پر از غله معاودت نموده بار دوی همایون پیوست و چون قضیه
شهاب الدین بعاجزی بنوزدنجامید اخر شد و ازان مهم فراغت روی نمود
رایات نصرت قرین بایالت فتح میمن نگاشته باوج سپهر برین برافراشته از انجا
نهضت و شش روز کنار یکبار روان شده روز نشینه بیست و چهارم ماه

مذکور بسبب اب جناور برابر قلعه اتفاق نزول افتاد و در مقابل اب قلعه راب جمد
و اب جناوه جمع می شود و از تلاطم امواج ان مجمع البحرین مشاهده می افتد و ایتی از
ایات قدرت الهی در نظر بصیرت می اید امرعالی بیبتن جسر صدور یافت و سپاه
ظفر پناه برحسب فرمان قضا جریان حشر کرده بر سر اب عریض که در ولایت رزف نیلی
بایان و بحری مغرق می گردان بیستن جسر مشغول شدند و در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه
باتمام پیوست فریبی عجب غریب غیرت نمایی و هم تمیزربایی و حیرت افزای عقل مشکل
کشایی چه از بادشاهان گذشته بستن پل بران آب منقول نیست و ترسشرین خان که
بران عبور نموده پست پل نه بسته ار کار دشوار که مطمح نظر مقصد صاحب قران کامگار کشت
باسانی درست داد هر امر خطیر که خیر منز خاقان جهانگیر بدان التفات فرمود از کارخانه
خانه تقدیر بی تاخیر اماده پرداخته رو نمود مصرع هزار کار چنین پیش کردهت او
کفاد در وصول روایت معارف فی تعلقه تلمی و چون صاحب قران باعساکر
کتی ستان از ان اب عبور نمود در ان طرف اب قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و
ماه برامد و روز دیگر پل را از سر اغرق و باقی لشکر برقرار گذاشته از انجا بسعادت و
اقبال روان شد و یکبار اب تلمی مقابل شهر تتوی فرمود و از تلمی تا ملتان سی و پنج
کروه پست فی الحال ملکان و رایان از شهر با جمهور سادات و علماء بدرگاه همایون شتافتند
و بدولت لبا بوس مستعد گشته هریک فراخور قدر و منزلت خویش بنوازش بادشاهانه
اختصاص یافتند و همان روز حضرت اعلی از ان اب عبور نمود و روز ادینه بیست و نهم
در ان طرف رود خانه توقف افتاد و تا لشکریان بسلامت از اب بگذشتند و در شبنه
غره صفر سنه احدی و ثمانمایه صحرائی که در حوالی قلعه تلمی است مضرب خیام و مرکز رایات
و اعلام گشت و نواب کامیاب دولت مال بر سم ارمغانی بر شهر تلمی انداختند و سادات
عظام که منشور جلادت ایشان از نص قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودت فی القربی یافته
رفیع یافته و علماء کرام که شرفات کاخ قدرشان و پرتو تیغ انما یخشی الله من عباده
العلماء تافته ازان مطالبت و خطاب مسلم و معاف بودند و بخلعتها ی گرانمایه سرافراز

دلبند بایسنغر کشند ... ام الصحا ... تشام فرق پسر فیروزه فام فرسودند چه اهتمام
واعتنا حضرت صاحب قران درباره این طایفه عالیشان که از ال عبا
دودمان امنیا اند پیش ازان بود که بتعلیق تقریر و تحریر و ادای وصف ان توان
پیمود و سبقی باسم امانی یا مالی تلمی حواله رفته بود بعضی حاصل شد و بعضی در حیز
توقف ماند و دران ولا تمامی عساکر گردون مآثر که بکثرت از شمار بیرون و بقوت
از هر چه در تصور اید اقرون بود برسیدند و بغله احتیاج دامنگیر شد بر بقیه عالم
متتابع صادر شد که هر جا غله بیابند بردارند شبهنگامی که دماغ گیتی از غلبه
ماده سودا بهم برامد و چشم زمانه را سفیدی لیلای امخته خون دیده رمد گشیده
تاریک بماند لشکریان بلبلت طلب غله مورچوشیده روبشهر نهادند و پرسم
معهود اذا ادخلوا قریته افسدوها قضیه بآن انجامید که طوفان بلا بالا گرفت دامنش
درخانها زدند و هر چه یافته غارت برده مردم را اسیر کردند و بغیر از سادات
وعلمای که ازان بلیه امان یافت واذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و بسایع علیه
حضرت صاحب قرانی رسانیدند که جمعی رؤساء و سرداران نواحی تمی پیش ازین
نسبت بامیرزاده پیر محمد از در بندگی درامده در مقام اطاعت و انقیاد بودند و بعد ازین
جاده صواب از نظر انداخته راه مهلکه انجام مخالفت و عصیان پیش گرفتند فرمان قضا
جریان نفاذ یافت که امیرشاه ملک و شیخ محمد ایکو عنوریا تومانهای خود بدان ناحیه تاخت
کنند و ان قوم را که پای جسارت از شارع متابعت شاهزاده بیرون نهاده اند
دگر عناد بسته راه بد اندیشی برگیرند گوشمالی دهند که موجب عبرت دیگران
گردد ایشان برحسب فرمان روی کین بجانب ان مدبران اورده ... بان جنگلها
... ان کروه گمراه بود در امده دو هزار مرد را به تیغ مریخ سان زحل
... ن بشمشیر افغان فتنه نشان پی جان ساختند و تنهای ایشان را طعمه
... دان و مرغان گردانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرده با غنایم بسیار
... تقالیل دیا شمار بدرگاه عالم پناه شتافتند و روز شنبه هفتم صفر رایت نصرت اثر

بفتح وظفر از نتایج همت فرمود و روز دیگر بحوالی آن که در کنار آب بیاه واقعست
بمقابله موضع شاه نوز فرود آمدند کفار در توجه رایت جهان کشای بقصد نصرت
کوکری ما و درین مرحله کسیع مبارک رسانیدند که نصرت برادر شیخ کوکری با
دو هزار مرد در موضع جال اب را حصار ساخته و آن اهبت عظیم چون قریحه صافی
طبعان نیک عمیق و مانند عرصه همت کرمان نهایت نهاد در حضرت صاحب قران
در زمان سعادت و اقبال سوار شد و اعزق گذاشته باعساکر گردون مآثر بکنار اب
کول فرمود و آن لشکر را قلب و جناح مرتب داشته دست راست از فرسکوه شیخ نورالدین
و امیر الله داد ارسته شد و دست چپ از شوکت امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد اکیکور
زینت یافت و در پیش قول علی سلطان توآجی با بیادگان خراسان حبنک را
اماده کشتند و نصرت بی نصرت مصراع برعکس نهند نام زنگی کافور
با هزار نفر بیند و آن بکنار کول امد و چون صورت که بیال بی زور پرواز اغاز کرد
تا خود را در باز در مقابله لشکر منصور از محض جهل و غرور صفی برکشیدند علی سلطان
با بیادگان متعرض آن سرکشتگان کشته بجنگ مشغول شد و در آن مجال ولای ایشان
بیکار بر افروخته اثار جلادت بظهور رسانید ضایقه از دو چند کس دیگر زخم دار شدند
و امیر شیخ نورالدین واله داد لذ عقب ایشان باب ولای در امدند و به تیغ ابدار
مخالفان خاکسار را بباد فنا بر دادند و باتش دوزخ فرستادند و سرهای ایشان را
برج سنان خونفشان ساخته بعسکر ظفر پناه اوردند و آن نصرت نام بکنبت فرجام
معلوم نشد که از راه کریز بیادیه قرار بر کردان شد یا با دیگر کشتگان نهاد بیش القرار
انتقال کرد بیت هر کس که سر ز خدمت صاحب قران بتافت
ناچیز شد چنانکه کس از وی نشان نیافت و عساکر گردون مآثر اماکن و مساکن آن زمینان
را اتش زدند و اموال ایشان را غارتیده کله و رمه مزدوران راندند و در دو
شنبه دهم ماه مذکور لشکر منصور از آن کول و جال و وحل و لای که رای بدو بود
و طریق نجابت و شور ر بیت و هم از آن افتان و خیزان رفتی و هم فشرتی بدر

عقل ازان ترسان و رزان واد[illegible] ز وادی نشان [illegible] عبور نمودند و موضع شاه نواز مسکر
ظفر نشان گشت و این شاه نواز دیهی عظیم است و اهالی ان غلبه و در انجا انبار غله لبیار
بود چه مجموع لشکریان هر چند خواستند برداشتند و صد انبار باقی ماند و از ان موضع
سبقی امرا برحسب فرمان روان شدند و از اب بیاه گذر کرده از عقب ابتاغ نصرت
انچه جسته بودند و زر و بگریز نهاده تاخت کردند و ایشان را دریافته بغارتیدند و
غنمت فراوان بدست اوردند و حضرت صاحب قران دو روز درین مرحله اقامت فرمود
و حکم قضا تقاضا صد دریافت تا انبارها که غله مانده بود جهت اضطرار کفار اتش زده
بسوختند و روز پنجشنبه سیزدهم ماه رایت ظفر پناه از شاه نواز بگرامت و اغراز روان
گشت و در لب اب بیاده بمقابله قریه جنجان که مجموع اغرقها در انجا جمع امده بود اتفاق
نزول افتاد و فرمان عالی نفاذ پیوست که لشکریان از اب بگذرند و دران روز
معتمد مر ملیک نام از نوکران شاهزاده کردون غلام شاه رخ از طرف هرات
بمعسکر همایون رسید و خبر سلامتی ذات بی همال ان مظهر الطاف ایزد متعال برساند
بیت ماند در و شاه جهانگیر شد بلند [illegible] از مژده سلامت فرزند ارجمند
و زفضل و طول کرد شادی خرمی [illegible] در شکر خاتمی و لشکر انه حاتمی گفتار در
رسیدن شاهزاده عالیشان میرزا محمد جهانگیر از ملتان
پیش ازین در ذکر سبب یورش هندوستان گزارش پذیرفت که امیرزاده میرزا محمد
شهر ملتان را محاصره کرد و حین مدت ان محاصره شش ماه امتدادی شده اند رونیان
از بی قوتی بتنگ امدند چنانچه تا اکل مردار و سگ رسید رمقی بیاقی شده و سارنگ که والی
ان خطه بود از سر عزت و اضطرار ربقه عجز و انکسار بیرون امد و ملتان تسخیر کشت
[illegible] رسانیدند تا صورت این فتح عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانند و بعد از ان
[illegible] داده و تمام لشکریان سپاه شاهزاده مشار الیه تلف شدند و از
ظاهر شهر بباندرون نقل کردند و حکام و سرداران حدود هندوان حوالی که پیشتر ازین
پیشتر از در اوغان و ایلی در امده دم از هواداری و خدمتکاری میزدند مجموع رویه

از جاده متابعت برتافتند و باظهار مخالفت تجاوز نموده اندیشهای فاسد بخاطر راه دادند
و در بعضی مراضع دار و گیر بالقتل اوردند و در ضمن حالتی که امیرزاده پیر محمد را
تمام لشکریان پیاده مانده بودند ناگاه آفتاب رایت
فتح ایت حضرت صاحب قرانی از افق ان نواحی برامد و بوز انتشار رتو
ان خبر مخالفان بد فرجام تیره رایی را کار از دست و دست از کار بفتاد
و پایی از ثبات و قرار از جایی رفته سراسیمه و مضطرب گشتند و از میانشان
اتفاق که محض کرامت و نتیجه ارشاد ملهم دولت بود شاهزاده با اتباع
از مضیق دهشت و حیرت نجات یافته از سر استظهار متوجه معسکر ظفر
قرین گشتند و روز ادینه چهاردهم صفر در لب اب بیاه بموکب نصرت پناه پیوستند
و شاهزاده بسعادت ملازمت حضرت صاحب قرانی سرافراز گشت و ان
حضرت او را کنار گرفته بانواع مرحمت و نوازش بادشاهانه اختصاص
بخشید و چند نوبت لبهای و برادرش بایزید و محمد درویش طالیجانی که در لوازش
خز از زرم از امیر جهانشاه کرنجیته لعبد از لبی مشقت بهند و ستان افتاده بودند
در ان وقت که امیرزاده پیر محمد ملتان را تسخیر فرمود از طرف هندنیش
شاهزاده امدند و شاهزاده ایشان را همراه اورده درین محل نوبت
بساطبوس رسانید و عفو جرایم ایشان را درخواست نمود و مراحم خسروانه نسبت
ایشان بمخشید و جرب یاساق زده رها کردند و روز پنجشنبه پانزدهم
بدایت ظفرپناه از اب بیاه عبور نموده بموضع جنجان سایه اقبال انداخت
و از انجا ملتان حمل کرده است و درین دو سه روز تمام لشکریان بعضی بکشتی در امده و بعضی بهمکاران
خود را بر اب زده ازان دریا روان بگذشتند و از فر دولت قاهره هیچکس را گزندی نرسید
بیت چو بخت ایش پاک نزدان بود ... دم تیش و ایمان بود ... بهیچ کاری چاره کار است ... در اتش عمدا
مدت چهار شبانروز در قریه جنجان توقف افتاد و در روز پنجشنبه هفدهم شاهزاده
بر محمد دران موضع طوی داده شکستها کشیده و لبی تحفهای کرامی از تاجایی
ازین

رزین و اسپان تازی باز [illegible] توقوزهای کرانمایه از نقایس اقمشه و رخوت
و انواع اوانی و ظروف از نگاهها و مشربها و اقتابها مجموع از زر و نقره ساخته
بر صد [illegible] نید خانچه اهل دیوان و ارباب قلم دو روز بکتابت ان اجناس مشغول
بودند و مقفل ان قلمی بسیکردند و همت صاحب قران دریا نوال در روز عرض تمامت
ان نفایس و تبرکات را برامرا و وزرا و ملازمان عتبه علیا بخش فرمود و بحسب
مقدار و منزلت هریکرا از فیض بخشش بیدریغ محظوظ و بهره مند گردانید بیت
چو دوستش نگذارد که شود زر مجموع ‌ ‌ ‌ زان پراکنده بود حرف زر از یکدیگر
نور هرگز نتوان کرد ز خورشید جدا ‌ ‌ ‌ کرم از خاطر خسرو نتوان کرد بدر
گاه احسان چو سحاب ابر کفش می بارد ‌ ‌ ‌ بر همه اهل جهان خاصه بر ارباب هنر
و چون بحرمت ان حضرت از نسیم اعتزاز حوالت و حرمت بموج در امده بود در شکر بانا
امیر زاده پیر محمد را اسپان در شبه کال تلف شده و درین سفر مشقت
بسیار کشیده بیشتر کاروان و قبضی پیاده بمعسکر همایون رسیده بودند دران
صبی هزار اسپ بایشان بخشیده سوار ساخت بیت
سخاوتش بسلم در علم همی بخشد ‌ ‌ ‌ زری که نقد وجودش نگفت سکه کان
سهال هر مراد که از جنبش امانی و امال دولتخواهان سر بر میزد و بفیض ابر دست گوهر
بار صاحب قران گردون اقتدار سرسبز و دلکشته مقصد و قد النجل بابقات لها
طلع نضید رزقا للعباد بظهور می پیوست و کشت هر ناخوب و زشت که در شوره زار
فساد و اهل عناد بر می امد از صرصر قهر جهانسوزش پژمرده و ناچیز شد همت فاتح همتها تذرو
الریاح میگرفت زمان ایام در اتمام انجام و اختتام بر سبیل تنا خطاب میکرد که بیت
ریم تو تجربت در افاضت جود ‌ ‌ ‌ که جز بساحت تسلیم نیست بایانش
سقا [illegible] قیت در دیار عدد ‌ ‌ ‌ که جز اجل نبود قطره ای یارانش
و لعدر [illegible] رایت نصرت نشان از نهضت فرمود و سایهٔ اقبال بقریهٔ
[illegible] رساخت و روز دیگر بیست و یکم ماه از قریه بهوال ارتحال نموده مرحله پیمای

از جاده متابعت برتافتند و باظهار مخالفت تجاوز نموده اندیشهای فاسد بخاطر راه دادند
و در نفی مراضع دارو عکاز را بقتل اوردند و در چنان حالتی که امیرزاده پیر محمد را
تمام لشکریان پیاده مانده بودند و او بغایت متفکر و متحیر بود ناگاه افتاب رایت
فتح ایت حضرت صاحب قرانی از افق ان نواحی برامد و بواز انتشار رایت
ان جز مخالفان بد فرجت تیره رایی را کار از دست و دست از کار بنهادند
و پایی از ثبات و قرار از جای رفته سراسیمه و مضطرب گشتند و از میانش ان
اتفاق که محض کرامت و نتیجه ارشاد ملهم دولت بود شاهزاده با اتباع
از مضیق دهشت و حیرت نجات یافته از سر استظهار متوجه معسکر ظفر
قرین گشتند و روز ادینه چهاردهم صفر در لب اب بیاه بموکب نصرت پناه پیوسته
و شاهزاده بسعادت ملازمت حضرت صاحب قرانی سرافراز گشت و ان
حضرت او را کنار گرفته بانواع مرحمت و نوازش بادشاهانه اختصاص
بخشید و چند نوازلدای و برادرش بایزید و محمد درویش طایجانی که در لوازش
خوارزم از امیر جهانشاه گریخته بعد از بی مشقت بهند و ستان افتاده بودند
دران وقت که امیرزاده پیر محمد ملتان را تسخیر فرمود از طرف هندنیش
شاهزاده امدند و شاهزاده ایشان را همراه اورده درین محل نیز
بالطاف بیکران و عفو و عنایت ایشان را در خواست نمود و مراحم خسروانه نسبت
ایشان بمخشید و جرب یاساق زده رها کردند و روز پنجشنبه بانزدهم
ماه مذکور بیاه عبور نموده بموضع جنجان سایه اقبال انداخت
و ازانجا ملتان حمل کرده است و درین دو سه روز تمام لشکریان بعضی بکشتی در امده و بعضی بهمکی
خود را بر اب زده ازان دریا روان بکذشتند و از فر دولت قاهره هیچکس را گزندی نرسید
بیت جز بخشایش پاک نزدان بود دم انش را بیکسان بود بهمچنین چاره کار است و در اب عبور
مدت چهار شبانروز در قریه جنجان توقف افتاد و در روز پنجشنبه هفدهم شاهزاده
پیر محمد دران موضع طرحی داده منکشها کشیده و لشکرهای کرامی از ناجایی و ایی

ازین

رزین و اسپان تازی باز ... تو قوزهای کرانمایه از نقایس اقمشه درخزت
و انواع اوانی و ظروف از نگاه و مشربها و اقداح مجموع از زر و نقره ساخته
برص ... نید خانجه اهل دیوان و ارباب قلم دو روز بکتابت ان اجناس مشغول
بودند و مفصل ان قلمی میکردند و همت صاحب قران دریا نوال در روز عرض تمامت
ان نفایس و تبرکات را بر امرا و وزرا و ملازمان عتبه علیا بخشش و خود و بحسب
قدر و منزلت هر کس را از فیض بخشش بیدریغ محظوظ و بهره مند کرد امیر بیت
چو دوستش نگذارد که شود زر مجموع ... زان پراکنده بود صرف زر از یکدیگر
نهد هرگز نتوان کرد ز خورشید جدا ... کرم از خاطر خسرو نتوان کرد بدر
گاه احسان چو سحاب ابر کفش نمی بارد ... بر همه اهل جهان خاصه بر ارباب هنر
و چون بحرمت ان حضرت از نسیم اهتزاز هوا بمکرمت بموج درامده بود دو شکر بانا
امیرزاده پیر محمد را اسپان در بشه کال تلف شده و درین سفر مشقت
بسیار کشیده بیشتر کاوسوار و قبضی پیاده بمعسکر همایون رسیده بودند دران
سنی هزار اسپ بایشان بخشیده سوار ساخت بیت
سخاوتش بسلم در عدم همی بخشد ... زری که نقد وجودش نکشت سکه کان
نهال هر مراد که از جنس امانی و امال در بوستان سرای میزد و بفیض ابر دست گوهر
بار صاحب قران کردون اقتدار سرسبز و شاداب گشته مقصود قه و النحل باسقات لها
طلع نضید رزقا للعباد بظهور می پیوست و کشت هر ناخوب و زشت که در شوره زار
فساد و اهل عناد بر می امد از حر قهر جهانسوزش پژمرده و ناچیز شد همت فاصبح هشیما تذروه
الریاح میگرفت زبان ایام در اکمام انعام و اشعام بر سبیل تنا حضاب میگردکه بیت
ریم تو تجربت در افاقت جرد ... که جز بحالت تسلیم نیست بایانش
سقا ... رقیت در دیار عدو ... که جز اجل نبود قطع های بارانش
و لعدار ... رایت نصرت نشان از مرغزار صحنان نهضت فرموده سایه اقبال بقریه
سهر ... انداخت و روز اوینه بیست و یکم ماه از قریه سهوال ارتحال نموده مرحله اصوان

مخیم لشکر ظفر اثر شان گشت و یک روز انجا توقف افتاد و در [illegible] ز اصوان
روان شده مرحله چهوال مرکز رایات اهبت و جلال امد امالی دمالپور سابقا ایلا
و متقاد امیرزاده پسر محمد شده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را با هزار مرد باز
ایشان فرستاده و چون بشه کمال واقع شد بر وفق سنت ابتلا الهی لیمیز الخبیث
من الطیب تا مخلص از مرائی و موافق از منافق امتیاز یابد ظاهرا ضعفی بحال
لشکریان شاهزاده راه یافت ایشان از قلت در رایت سابقه شقاوت
با غلامان سلطان فیروز شاه متفق شده مسافر را با ان هزار مرد به تیغ بی باکی بگذرانند
و از شر و شرارت نفس خبیث خود من امن و امان دیار خود بسوزانیدند که
مرد کشته و پریشان رای ۔۔۔ دست خویش بتبر زند بر پای
و چون طنطنه توجه رایت نصرت شعار بصوب ان دیار منتشر یافت ان بدفرجامان
از بیم جان خان و مان بدرود کرده کوهستانی بودند و بحصار بطیر رفته و در نوبت
که حضرت صاحب قران السعادت و اقبال بحوالی رسید امیر شاه ملک و دولت
تمور تواچی را در اغرق گذاشته فرمان داد که اغرق و لشکر از راه دمالپور بیرند
خانک نبرد یک دهلی در موضع سامانه تلاقی موکب همایون و اغرق دست داد
و از انجا باده هزار سوار ایلغار نموده و الوار و شبگیر فرموده عنان توجه بصوب
اجودن تاخت و روز دوشنبه بیست و چهارم ماه علی الصباح عزم رشد
رایت ظفر پرتو بفیروزی و نجاح از افق قصبه اجودن برامد و مشیر شیخ منور
ظلمت شعار و شیخ سعد نحوست اثار از نبیره شیخ فرید الدین مشیر المالی این
شهر را از راه صواب و جاده اصلاح گردانیده بر جلای وطن داشته بودند
و ایشان را اعفو اکرده همراه خود ساخته و رویای کریز بطرف بطیز که از توقصبات
بلاد هندست نهاده و بقصبه محبوب شیخ منور عظم بدار الملک دهلی رفته بودند
جماعت سادات و علماء که پرتو نیز ارادت قدیم از روزن ضمایر رحمت ساطع
حال ایشان تافته بود مکارم اخلاق حضرت صاحب قرانی را بمضمون نجات نامخته

پایه

پای ثبات بدامان توکل کشیده بودند و در جای خود آسوده آرمیده در ان صباح
مقرون بفوز و نجاح مضمون مصراع صبحی مبارکت نظر رحمال شاه
بوش سعادت شنیده بدرگاه عالم پناه شتافتند و دیده امید را از غبار موکب ظفر
قرین روشن ساخته بنوازش پیکران و مراحم بی پایان اختصاص یافتند عاطفت
بادشاه نامه مولانا ناصر الدین عمر و پسر خواجه محمود شهاب محمد را بداروغگی و
حمایت ان شهر تعیین فرمود تا اهالی و سکان ان خطه را محافظت و مراقبت عمزده
نگذارند که از عبور عساکر و گذشتن طبقات لشکریان زحمتی بایشان رسد و از زمین حال
جمال صدق انا عند ظن عبدی بی فلیظن ما شاء در نظر اعتبار اهل استبصار جلوه می نماید
چه انان که از حسن اعتقاد و نیکو نهادی گمان خیر برده بودند و بجای خود قرار گرفته
بسلامت بماندند و از صدمات وصول مدمر و چپان لشکری بیشمار اصلا کرد
اسیبی بر دامن احوال ایشان نه نشست و جماعتی که از سوء ظن و بد اندیشی جلاء
وطن اختیار کرده براه شیخان ضال مضل رفتند مجموع بقتل و اسر و تاراج گرفتار گشتند
و مضمون شعر اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم الی دار البوار
وصف حال ایشان شد بیت هر کرا زاغ رهنما باشد منزلش وادی بلا باشد
و حقیقت انکه شیخان طاهری که از معرفت بهره ندارند و بشید و رزق صورت
زهد و صلاح را راست اند غول بیابانی که با فواه مشهورست در واقع ایشان اند چه
بقدم سیر و سلوک از مقام حیوانی نگذشته اند و از زردی ظاهر حال انان می نمایند
و در بادیه استعدادات طالبان را از راه راست می اندازند و در تیه ضلالت
سرگشته می سازند بیت پوشیده مرقع انداز زن خامی چند
پیشه رطامات الف لامی چند نارفته ره صدق و صفا گامی چند بدنام کننده نکونامی چند
گفتار در فتح شهر بند و قلعه بطیر و استیصال اهالی انجا از صغیر و کبیر
قلعه بطیر حصنی غایت حصین بود از قلاع مشهور کشور هندو از راه دور افتاده
بجانب دست راست و اطراف و جوانب ان جول بست و اهالی انجا را از کثرت

بزرگ بر در شهر که از پشته کال رسمی شود و هر کز لشکر بکانه انجا نرسیده و بدین واسطه
از اماکن و سایلور و اجودن و دیگر مواضع خلق بسیار از بیم صدمه عسکر گردون مانر
بپناه بان حصار اورده بودند و کشتی عظیم انجا جمع شده خانچه در شهری که
بسی جاهای دیگر ابهای مشحون بصنوف رخوت و اجناس در حوالی حصار باز داشته
حضرت صاحب قران گیتی ستان صباح سه شنبه بیست و پنج ماه به اجودن در امد و از
صدق نیت و صفای طویت در قبه مرقد منور شیخ فرید شکر گنج قدس سره
استمداد همت نموده بدست نیاز از گنج رحمت الهی ذخایر فتوحات نامتناهی اندوخت
و از انجا بیرون امده بعزم تسخیر بطیز روان شد و از رود دهنه گذشته در خالص کوتلی
فرود امد و از انجا تا به اجودن دو کروه است و تا بطیز پنجاه کروه و به کروه یک فرسخ
شرعیت الحضرت همان روز که بقلعه خالص کوتلی رسید نماز پیشین گذارده بسعادت
سوار شد و بقیه روز و تمام شب ماه کردار از سر نیا سود تا لان جول کشیده رالبزم ملکانه
بیک منزل قطع فرمود و چون روز شد قراولان که پیش رفته بودند قراول دشمن
را بگشتند و شیخ درویش اللهی دوکس را فرود اورد و همان روز که چهارشنبه بیست و
ششم بود و جاشتگاه موکب گیتی ستای جهانگیر بظاهر بطیز رسید و کور که فرود کرفته
خروش سوران و غلغله بکبیر و تهلیل از چرخ اثیر بگذشت و هر چه در بیرون بود تمام
عرضه نهب و غارت گشت و والی ان شهر و قلعه که اورا راو ذوالجین می گفتند در
بلعنت نهد بهادر را کوبند سپاهی کران و تنغی فراوان داشت و زمام امور ان نواحی
بقبضه اختیار او قرار یافته بود و دران حدود از اینده و رونده باج می ستد و تجار
و کاروانیان از نهیب تعرض او ایمن نبودند و چون از وسوسه دیو غرور بندار بحصانت
حصار و منعه و اتبه بسیار مغرور گشته سر بربقه متابعت و مطاوعت کردن بفرمان
و اطاعت در نیاورد لشکر فیروزی اثر از دست راست امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور
و الله داد از دست چپ امیر زاده خلیل سلطان و شیخ محمد اکیوتمر و دیگر امرا و
بی توقف روی بجلادت تسخیر شهر نهادند و بحمله اول و صدمه نخست شهر بند و اکثر قلعه

وکروهی انبوه از انهذ و آن بقتل امدند و به اب تیغ شعله حیات بسی از آن کاران خان
فرو نشست و غنمت فراوان بدست استیلای سپاه کشورستان افتاد
دم در دم امرا، قومان و قوشونات بیرامن قلعه در امدند و با انکه محاصره چیرها بسته
دست شجاعت بحبک برکشادند و راه ذوالجین با بهادران انهند بدر قلعه استاده بود
و مقابله و مقاتله را اماده گشته از امرا، امیرزاده شاه رخ امیر سلیمان شاه و سید خواجه
و جهانملک حمله بردند و سید خواجه شمشیر رسانید و جهانملک نیز چند بار حمله کرده کوششها
مردانه نمود و دلاوران عساکر گردون ماثر از اطراف و جوانب بصدای اوای
برغو و کره نای و خروش و کوس و کورکه و کوس بجوشش در امده و صدمات مردانه
متعاقب گردانیدند و چون نزدیک شد که قلعه را بالغلبه و قهر بگیرند سیلاب رعب و بیم
در خانه قرار و تمکین را ذوالجین افتاد و از سر عجز و اضطراب اغاز شفاعت و خواهشگری
نهاد و سیدی را بالجوت صاحب قرانی فرستاد و درخواست کرد که ان روز او را امان بخشند
تا روز دیگر کمر بندگی بسته بدرگاه عالم پناه اید مراحم بادشاهانه ملاحظه جانب
فرستاده که از منتسبان دودمان رسالت بود فرموده ملتمس او را مبذول داشت و
لشکر مظفر لوا را از جنگ منع نموده از در حصار بازگشت و از شهر بیرون فرموده در سایه
حفظ تائید پروردگار فرود امد و چون روز دیگر راه ذوالجین بعهد خود وفا ننمود و
بیرون نیامد فرمان اعلی که بدلنشه از قضا در رضا الصبد و رسپوت که هر یک
از امرا در مقابل خود نقب فرو برده بزیر دیوار قلعه رسانند بر حسب فرموده و
بحفر نقب مشغول گشتند و هر چند از بالای قلعه اتش و سنگ و ناوک و خدنگ بر لشکریان
مومنان میبارانیدند اشتی که بر سران دلاوران کل افشان میکردند راه ذوالجین و کلانتران
اتباعش چون ان حال مشاهده نمودند اتش در نهاد ایشان افتاده دود حیرت
از سر بر خرمن هراس تجلدایشان را از هم فرو ریخت مضطرب و مضطرب
بسر برهمن امدند و تضرع و زاری را وسیله نجات و رستگاری ساختند و بزبان مسکنت
و بیچارگی عرض داشتند که خود حد شناختیم و از سر صدق و راستی قدم در جاده خدمتگاری

وطاعت گذاری ای بنهم و از مرحمت بادشاهانه امید واریم که صحیفه گناه و خطایی
مانندگان را رقم عفو کشیده بجای امان بخشند صاحب قران داد گستر بحکم العفو ذکوة
الظفر حاجت ایشان را بجمن قبول تلقی فرمود و راد ذوالجلال را در اخر همان روز بر
خود را با نایب همراه کرده با جانوران و اسپان تازی بدرگاه خلافت پناه
رسید عاطفت بادشاهانه پسر او را بتشریف خاص و جامه زربفت و کمر مرصع
رز نگار نوازش فرمود باز فرستاد و نیت استظهار قوی گشته و دست
امید بدامن مراد پیوسته و روز جمعه بیست و هشتم ماه چاشتگاه راو دولتخان
از حصار بیرون آمد و شیخ سعد الدین اجودنی با او بود بر استقبال
سلطنت پناهان که بسجده گاه سرافراز ان روی زمین و بوسه جای سلاطین جمشید
تمکین بود روی نیاز مالیده بسعادت بساط بوس استعداد یافت و جانوران خوب
و سر توقوز اسپ تازی زر برسم پیشکش بعرض رسانید عنایت بادشاهانه شامل
حال او شد و بجامهای طلا دوزمکرر زر و تاج بلند پایه سرافراز گشت و چون
جمعی کثیر از مواضع ان ممالک بتخصیص املای و سالپور و اجودن از مهابت شکوه
رایت کشورگشای گریخته دران قلعه جمع شده بودند و امیر سلیمان شاه و امیر الله داد
برحسب فرمان بضبط دروازه قلعه مشغول شدند و شبنه بیست و نهم مردم اطراف را
که الجا کرده شده بودند بلشکرگاه ظفر پناه حاضر کردانیدند و طایفه را بعتمد ان سپردند
و قریب سیصد اسپ تازی بیرون آوردند و بامت ملکانه مجموع با جرا و بهادران
بخشید و حوالی املای و سالپور مانند کابلی را با هزار کس از سیاه امیرزاده
پیر محمد بغدر کشته بودند بانصد مرد ایشان را به تیغ خونخوار انتقام باز راندند
و زن و فرزند ایشان برده کردند و مردم اجودن را که از بد نیتی و بی دولتی
روی از زمایت ظفر پیکر برتافته بودند و گریخته را بعضی را بسیاست رسانیدند
و چندی را اسیر گرفتند و اموال ایشان را تاراج کردند ازی عطیه بتایید حضرت
صاحب قرانی غلط کنم فضل ربانی و تائید صمدانی مقتضی ان بود که هر افرده

که بگیرد پا از جاده نشابت ان حضرت سهل مکنت فراتر نهد البته از دست قهر
بیه ظفر پناهش از پا درآید و سر بباد دهد و هر که نه از سر صدق دست اخلاص
بدامن اقبال بی اشفالش زند در آسیه و زیر دست و پای مراکب کواکب شمارش
با خاک یکسان گردد

بس پیل مست را که نهیبش فرو شکست
بس شیر شرزه را که بگوهش شکار کرد
هر کس که ز دولت غباری بخاطرش
در حال گردش فلکش خاک بر سر کرد

کمال الدین برادر او ذوالجبین و پسر او
حون اثر سیاست سپاه کشورستان نسبت باجرمان و گناه کاران مشاهده نمودند توی
بی جا بگاه بخود راه دادند و از غایت خوف و دهشت سررشته صواب از دست
عقل صلاح اندیش ایشان رفت و از فحوای نصحت مودای

دامن دولت جاوید گریبان امید حیف باشد که بگیرند و در گذارند
غافل مانده روز یکشنبه سلخ صفر با وجود انکه راوذوالجبین در معسکر همایون بود باندیشه
باطل دروازه قلعه میبستند و در بلا و عنا بر روی حال خود باز کشادند و راوذو
الجبین بدین سبب در بند افتاد و شعله خشم حضرت صاحب قران اشتعال یافته

بفرمود تا لشکر نامدار در اویزند بر اطراف ان حصار سیازوی قوت خرابش کنند
ز سیلاب خون غرق ابش کنند عساکر منصور خون سعد غیور بجوشش و خروشش در نامده
بجز نقب و تخریب سور مشغول شدند اهل قلعه یقین دانستند که مقاومت بان کرده
کردون شکوه از خیر قدرت و مکنت ایشان بیرونست ناگزیر در ان بی باکی اخوار
نمایند و افتتاب فتح حصار از مغرب قهر برآید در توبه بسته ماند و امید از خلاص
رخات الهی گسسته گردد برادر و پسر راوذوالجبین از راه عجز و بیچارگی بیرون امدند
در روی ندامت بر خاک اعتذار نهاده زبان تضرع بعذرخواهی و استغفار برگشادند کلیدها
در دروازه بندگان درگاه سپردند و روز دوشنبه غره ربیع الاول از امرای امیر
شیخ نورالدین والده را دوچته درست کردن مال امانی با بندرون قلعه رفتند
و ایشان انجا از تیره رای روشن دلانه و یک جهتانه در ندیرفتن مال و اداکردن

وجه پیش نیامدند و از ترس آنکه بگواهی مهر مبارک پادشاهی سبب بستگاریت اکراف
حبشه و در میان ایشان کرآن و کرامان بسیار بودند اغار مخالفت چون
قضیه بخشونت و بیکار انجامید شعر و اول النار جمر ثم تشتعل و عون باد
جرب باد خیز خاقان جهانگیر وزید زبانه آتش خشم بالا کشید و فرمان قضا جریان نفاذ
یافت که آن خاکساران را به تیغ ابدار کذرانیده دمار از روزگار کفار فجار برآرد
استیصال از دیاران منافقان بی اعتبار برآورد و فوج سپاه ظفر پناه از تمام اطراف
و جوانب قلعه کمند ها و طنابها بر کنگره حصار انداخته بالا در آمدند اهل حصار که
کبران بودند بر وقف اشارت یحرقون بیوتهم بایدیهم زن و فرزند و مال خود را
آتش زده بسوختند و قومی که دعوی اسلامی میکردند زن و فرزند را کشته و اسیر ساخته
و هر دو طایفه اتفاق نموده اهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال کردند و کروهی
قومی بیکل مسکین دل اهنین جنگ و حشری بسر اسر کوه جهالت و دریا ضلالت
را بلبک و نهنگ [illegible] همه تند و کینه کش تیز چنگ
میزدی شیر و طلاج پلنگ خوعفوتی از بهر خون امده ز دهیز دوزخ برون امده
و از لشکر اسلام [illegible] سپاهی همیت چو امواج دریا کروهی بکثرت چو اعداد احصا
بخشته همه عزم خویش از صف جنگ جدایی چو اعراض لازم ز جوهر بر حسب فرموده در
قلعه رخشید و تیغ جهاد اخته و غلغل تکبیر و تهلیل و رخ حرخ اثیر انداخته با ان کرامانیان
در اویختند و جنگی عظیم واقع شد خانچه از طرفی از غازیان دولتمند بسعادت شهادت
فایز شدند و بعضی زخم دار کشتند و امیر شیخ نور الدین را که بلزوم جهاد کمر اجتهاد بسته
و پاره دست جلادت بفراک کشاده بود و یکی از بهادران ایشان را بزخم تیغ انیابی
در اورده جماعتی کبران با شمشیر تا کشیده در میان کرفته بودند و نزدیک بود که
دستگیر کنند او زون مزید بغدادی و فیروز سیستانی با تفاق حمله کردند و چند
کس از ان بی دینان را به تیغ ابدار بر خاک هلاک انداختند و امیر شیخ نور الدین
را از ان ورطه بیرون اوردند و اخر الامر نسیم نصرت که مجاهدان غازی را بر حسب

وعده الهی مقرر و مدخرست از مهب تائید وزیدن گرفت و صبح فیروزی از مطلع نیصر
منایش و رأفت العزیز الرحیم و میدان اغاز نهاد و لشکر اسلام غالب گشته ده هزار
مرد از هندوان دیو نژاد عفریت نهاد را به تیغ جهاد بگذرانیدند و از آن کشتگان
و خون آن روز بر کشتگان تمام آن خطه را کوه و دریا کردانیدند و آتش در خانها و بناهای
شهر و قلعه انداختند و مجموع عمارات خراب و ویران کرده با زمین هموار ساختند
و آن دیار از حد قهر و انتقام لشکر اسلام بحدی کان لم تغن بالامس گرفته
نوعی شد که پنداشتی هیچ متنفس هرگز در آن ناحیه نبوده و کذلک اخذ ربک اذا
اخذ القری و هی ظالمة ان اخذه الیم شدید و از غنایم آنچه در آن قلعه بدست آمد
از زر و نقره و اسب و رخت عاطفت حضرت صاحب قران را همه را بر لشکریان بخشش فرمود
و زخم داران را بمراسم مراحم بادشاهانه نوازش نمود و او زون گردید و فیروز
را که در معاونت امیر شیخ نورالدین کوششها مردانه کرده بودند و در حقام سرباز
بایی داشته دست بردهای دلاورانه نموده بغایت و تربیت اختصاص بخشید
و تشریف و انعام ارزانی داشت کفار در توجه رایت کشورستان

از یطیر بصوب پرستی و فتح رایات و اهتزاز چون تمام آن شهر و کدام شهر و یرانه زیر
و زبر کرده گشتند باد قهر از حیفه کشتگان آکنده بود و هوا از مجاورت مردار
بسیار متغیر و کنده حضرت صاحب قران چهارشنبه سوم ماه از آن محل بهفت فرمود و رحم
رایت فتح رایت شانه رزه شاط ظفر و جیش مظفر لوای کشورگشای را جنود سعود آسمانی
و طلیعه در اهر و جهارده کروه راه رفته موضعی که آن را کناره حوض اب خوانند
مخیم نزول همایون گشت و روز بحشته چهارم از آن محل سعادت روان شده
بیست و نه فرسخ رسیدند و بفیروزی از آنجا گذاشته و در آن روز شهر سرطی را از غبار
موکب ظفر آثار اوذی نشسته و اهالی آن شهر بیشتر یهودیان بودند و خوک در خانهای
خود نگاه میداشتند و گوشتش میخوردند و از آوازه وصول رایت نصرت شعار
مجموع گریخته بودند و شهر را گذاشته فوجی از عساکر گردون مآثر از عقب

ایشان نشناخته و بسیاری از بلد کرامان را دریافته با ایشان محاربه کردند و برحسب
فرموده اقتلوهم حیث ثقفتموهم به تیغ جهاد بگذرانیدند و هرچه همراه داشتند از انسان
و دیگر اسباب و اموال در تحت ضبط آورده همه سالم و غانم بازگشتند مگر عادل فرامرز
که در این حنگ بفوز شهادت فایز شد و در زمره رزقون فرحین بما اتیهم الله انخراط
یافت حضرت صاحبقران یکروز در شهر سرخس اقامت فرمود روز دیگر بسعادت
و اقبال از آنجا نهضت نموده بعد از طی قلعه فتح اباد فرود
آمد عنایت ازلی در سکون و اشتغال شامل احوال و لطف لم یزلی در نزول و
ارتحال کافل نظم امور دولت و اقبال و مردم فتح اباد هم باغوای غول ضلالت از طریق
قویم و سمت مستقیم عدول جسته روی ادبار به بیابان فرار نهاده بودند و غنیت
نموده طایفه از سپاه ظفر پناه در پی ایشان روان شدند و بسی از آن سرکشان را
بدست قهر از بای در آوردند و چهارپایان و ذخایر علایق را از سر تسلط و استیلای
بدست آورده مراجعت کردند و روز یکشنبه نهم ماه مذکور رایت نصرت شعار از فتح
اباد بفیروزی روان شد و از قلعه رحب پر رکذشته سایه وصول بر حوالی قلعه امرود
انداخت و چون در آن موضع هیچ کاردان صواب اندیش نبود که بر سم استقبال پیش
آمده خاک ساحه بارگاه عالم پناه را سرمه دیده دولت سازد تا بتیسر عاطفت شاهانه
بر توجه حمایت بر حال مردم دیار اندازد اهالی آنجا از صدمات عساکر گردون مآثر
بعضی طعمه تیغ ادبار گشتند و بعضی در قید اسار گرفتار شدند و
لشکریان غله بسیار برداشته ابنیه و عمارات را آتش زدند و در آن محل جز تودهای چند
خاکستر اثری نماند و روز دوشنبه هشتم ماه سپاه ظفر پناه از قریه امرولی که بمعسکر
تائید ذو الجلال عظمت ساخته شد و در صحرا قریه توهنه لوای دولت و اقبال برافراخته شد
و در آن حدود از قومی که ایشان را جتان گویند گروهی انبوه از درگاه بازگ
استیلا یافته بودند و عنان پای باکی از جاده سداد و راستی نتافته و دست تعرض و
فساد و دزدی و ره زنی برگشاده و راه براینده و رونده بسته بودند و پای

طغیان وعناد از حد تسلمانی بیرون نهاده کار وایشان را بانواع ایذا از قتل ونهب
قرض می نمودند وچون ناحیه از انوار مایحه رایت فتح ایت روشنی یافت ان
مارقیان بدکراه ازیم درمیان بیشها خزیدند وکشف از سر درحجاب توازی کشیدند
واکثران بیشها منشکر بود فرمان قضاجریان نفاذ یافت واز سیاه ظفر پناه یک
قوشون با توکل هندوی قرقره ومولانا زناحرالدین عمر تاخت کردند وازپی ان
درزدان رفته قریب دولیت کس را بقتل اوردند وچهاریایان ایشان را گرفته
وجمعی را اسیر کرده بعسکر همایون پیوستند کفار در ابلغار فرمودن صاحب
قران کامکار وقلع وقمع جنان مفسد بدکردار چون همت عالی نهمت
حضرت صاحب قران بقلع وقمع مفسدان وناراستان وایمنی راههای وسلامت مسافران
مصروف بود در روز سه شنبه نهم ماه ربیع الاول از توهنه نهضت فرمود واعرق را باغنایم
واثقال که جمع امده بود در عهده اهتمام امیر سلیمان شاه بطرف سامانه روان داشت
وادهم دران روز از قلعه مونک گذشته نزول کرد وحضرت اعلی یوم استیصال
جنان که در بیابانها وبیشها پنهان شده بودند ابلغار فرمود ودران روز از ان جنبانا
دیو سیرت عفریت نهاد قریب دو هزار مرد از تیغ فتنه سوز لشکریان فیروز روز
بر خاک هلاک افتادند وزن وفرزندانشان اسیر گرفته اموال وچهاریایان را تاراج
کردند وماده شر وفساد ان شریران که ازمدتی مدید بادجانب روئیم از ان
حدود بترس وبیم مسکن داشت بکلی منقطع گشت ابیات
زمین دولت صاحب قران دین پرور ما که داشت حشمت جمشید رای اسکندر
مبارزان مجاهد بضرب تیغ جهاد ما ازان حدود بکندند بیخ فتنه وشر
درود ان نواحی جماعتی از سادات که رایات جلالت ایات قدرشان برج تراحم
قل لا اسئلکم اجرا الا المودة فی القربی دایم مقام داشتند وبدلالت توفیق روی امید
بدرگاه خلافت پناه اوردند ونظر بقبل انامل کریمه که نوک خامه وحیف القلم
بر کفیش تمکینش مخوانی بیت هر روز سعادت که عنایت بکشاید

مفتاح فتوحش زسر انگشت تو باشد ... و رخاتمت خاتم جمشید بخیرست
انت نشانش که در انگشت تو باشد ... نگاشته بود استعداد یافته عاطفت
حضرت صاحب قران که سجیه همایونش از صدق نیت وحسن اعتقاد بر مودت
وولای عترت طاهره نبوی علیه وعلیهم الصلوات والسلام محمول بود مقدم ایشان
را باعزاز واکرام تلقی فرمود ورياض امانی وامال ایشان را بزلال ترحیب
واجلال سرسبز وشاداب داشت وهمه را سرتاپای جاههای گرانمایه فرموده خاصه
حال شان بخلعت مکرمت وافضال اعتدال سروسهی بخشید ودار وغا گماشت
که ایشان را از تعرض سپاه دزه شمار اقتاب اثار حمایت نماید وروز چهارشنبه
دهم ماه امیر سلیمان شاه باکوجها که در نواحی مونک بود ببرد یک شهر سامانه نقل کرد
وان شب در انجا بودند وروز پنجشنبه یازدهم بکنار اب کهکر رسیدند ورایت
نصرت شعار که از توهمه جهت استقبال چنان ابلغار فرموده بود از روز در کنار اب
کهکر که قریب بسامانه بود بدیشان پیوست وچهار روز برای انتظار وصول اغراق
بزرگ دران یورت توقف نمود ودوشنبه پانزدهم ماه ازان محل نهضت نموده
حوالی قول کوتله مخیم نزول همایون گشت وامرا وشکر حوالغار مثل سلطان محمود خان
وامیرزاده سلطان حسین وامیرزاده رستم وامیر جهانشاه وغیاث الدین ترخان وحمزه
قنی نوغا برلاس وشیخ ارسلان وسونجک بهادر ومبشر ودیگر امرای دست چپ که
درمرغزار کابل برای که تعیین رفته بود برحسب فرمان روان شده بودند ودران
راه هرجا بشهر قلعه مخالف رسیده بودند همه را فتح کرده واهالی ان را مقهور ساخته
وتاراج کرده درین روز موکب ظفر قرین به پیوستند وروز سه شنبه یازدهم ازانجا
کوچ کرده واز پل کوتله گذشته ان طرف پل مرکز رایت نصرت ایات گشت وباغ
بزرگ وباقی لشکر که از راه دماپور می امدند وضبط ان نهضه شهامت وصرامت
امیرشاه ملک بود ودران روز بمعسکر همایون ملحق شدند وروز چهارشنبه هفدهم
دران منزل توقف افتاد وروز پنجشنبه هژدهم از کنار پل کوتله بعادت وبه اقبال

روان شده وبیج کروه راه رفته حوالی پل بکران مغرب خیام نزول ساخته در روز جمعه
نوزدهم ماه ازانجا کوچ کرده بقریه کتیل رسیدند ومسافت میان سامانه وکتیل هفده کروه (۱۴)
بود کرنیج فرسخ شرعی باشد ودو میل کفار در صدد ورفتن فراجب الامتثال
وروان شدن سپاه ظفر پناه چون شاهزادکان وامراء ولشکریان که برحسب
فرمان هرفرجی برای متوجه شده بودند مجموع جمع آمدند وبموکب همایون پیوستند
چنانکه گفته شد درین حکم قضا امضا نفاذ یافت وتمام امراء میمنه ومیسره هرنیک بور جلی
خود بتوره روان شدند در برانغام امیرزاده محمد ورستم وامیر سلیمانشاه
وباید کار برلاس وامیر شیخ نورالدین وامیر مهراب وقهاری وعمر خواجه اقبوغا ودیگر
امراء ذوالفقار سلطان محمود خان وشهرزاده خلیل سلطان وامیرزاده سلطان حسین
وامیر جهانشاه وامیر شاه ملک وشیخ ارسلان وشیخ محمد اکیومرث وسونجک بهادر ودیگر
امراء ودرغول توقان سیزده توقان کلان وامیر الله داد وعلی سلطان توابچی
وباقی توقانات وامراء قوشانات دربین لشق ثابت کرده مسافت کوشش
فرسخ شرعی باشد ودو میل برین یاسا متوجه بطرف دهلی روان شدند بیت
سپاهی کثرت فزون از قیاس غبار سم استبشان هم وباس زغرندین کوس شان کاه رزم
بهول قیامت شدی رخ حرم ز تیغ مردی یکف بهر دین نهان آب داده بزهراب کین
سرانجشان راز توفیق ترک زبهر غزا دل نهاده بمرگ روز دوشنبه بیست و
دویم ماه بقلعه اسندی رسیدند واز کتیل تا اسندی هفده کروه است ومردم سامانه
وکتیل واسندی که بشرکش مجوس داشتند همه را سابقه شقاوت دامن گیر شده
خانهای خود را سوخته بودند وبطرف دهلی کوچیده چنانچه سپاه نصرت شعار درآن
دیار ندیدند وروز سه شنبه بیست وسیوم از حصار اسندی نهضت فرموده دوشش
کروه مسافت قطع کرده حصار تتلع بورمرکز اعلام ظفر انجام لشکر اسلام گشت واهالی
آن حصار طایفه از ملی دنیان شوته بودند که دیده بصیرت شان از اشراق نور توحید
محروم مانده کاینات وحوادث را دو مبدء اثبات کنند واز ایزدان واهرمن

گویند و بنور و ظلمت ازان تغیر نمایند و هرچه ان قبیل خیرات شناسند از ایشان دانند
وفا و شر و رکه در مجاری امور عالم روی نماید با هرمن نسبت کنند و الحق از ایشان
فی الوجود الا الله القصه مقیمان ان حصار که ایشان را سالون میخوانند مجموع روی بکریز
نهادند غبار کردون ماشری توقف قلوب را التش زدند و تمام حوضه ازان اثر بگداشتند
و روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رایت نصرت پناه وصول شهر بابنیت انداخت
و از بعلبک بور تا بابنیت دوازده کروه است اهل بابنیت دشت اضطرار
در دامن فرار زده سر عجز در جیب اختفا کشیدند و در ان مقام هیچ متنفس
پیدا نشده و در اندرون حصار یک انبار گندم بود که ازده هزار من لنگ بزرگ که
عبارت از صد و شصت هزار من شرع باشد افزون امد ازا بر لشکریان بخشش کردند
و روز پنجشنبه بیست و پنجم ازانجا کوچ کرده و شش کروه راه رفته بر لب اب بابنت
فرود امدند و روز جمعه بیست و ششم امرا بر الغار حوالغار ما سیاه پیروزی شعار
جبه بوشیده و خنگ اماده کشته روان شدند عون ربانی معاون رایت ممالک
ارای و سعادات سبحانی رهنمای عساکر کشورکشای و روز شنبه بیست و هفتم فرمان
قضا جریان بنفاذ پیوست که امرا بر الغار تا موضع جهان نمای که عبارت از عمارتیست
که سلطان فیروزشاه ورود فرخی دهی بر بالای کوهی ساخته و در دامن ان کوه
اب جون که دریای رودست می گذرد تا خت کنند ایشان برحسب فرمان او قریه
کانهی کزین تا جهان نمای بتاخشند و احشام و صحرانشینان ان ناحیه را کشته و اسیر
کرده و غارتیده منظفر و منصور و غانم و مسرور باز گشتند و روز دوشنبه بیست و نهم
حضرت اعلی از مقابل قریه بله اب جون عبور فرمود و بجانب حصار لونی توجه نمود
که علف زار در ان طرف بود و همان روز بقلعه لونی رسیده فرود امد و ان قلعه
درمیان دو اب واقعست اب جون و اب هلین و ان نهریست بزرگ که سلطان فیروزشاه
از اب کانهی بریده است و بقرب فیروزه اباد باب جون متصل می شود و پیشتر امیر جهانشاه
و امیر تاجملک و امیر الله داد با شارت حکم قضا نفاذ بنای این قلعه امده بودند و بهمون

می‌ترسم که حاکم آن قلعه بود و ساکنان آنجا چون از دانش مایه و از سعادت بهره‌ای نداشتند
اقتداء اطاعت و ادعان پیش نیامدند و طریق طغیان و عصیان سپرده بحبک مشغول
شدند و بدین رایت فتح آیت سایه وصول بر آن محل اند احت شیخی که از پیر عقل ارشاد
یافته بود بیرون آمده و از سر صدق کردن انقیاد در اطلوق عبودیت بیارامت
و دیگر سکان قلعه از کبر آن و نخوت آن ملوخان پای جهالت از طریق ضلالت فراتر نهادند
و دست جسارت از جادت ولی نعمتی باز نداشتند امر واجب الامتثال استیصال
آن زمره ضلال صادر شد و عساکر گردون مآثر روی جلادت و اقتدار بفتح حصار آوردند
و از اطراف و جوانب نقب زده وقت نماز پیشین که اهتمام رسیدن رایت
ظفر نهایت بود تا وقت نماز پسین قلعه را در ربقه تسخیر آوردند و بیشتر کبران در اندرون
حصار خانهای خود را با زنان و فرزندان سوخته بودند حضرت صاحبقران
آن شب در بیرون حصار توقف فرمود و روز سه شنبه سلخ ربیع الاول فرمان
داد و زن و کودکان ملوخان و متوطنان آن قلعه را که بزیور اسلام متحلی بودند اکردند
و کبران بی دین را به تیغ جهاد بگذرانیدند و تمام اهالی حصار را غارت کردند الا سادات
که نور دیده عالمیان و سرور سینه اهل ایمان و ایقانند و قلعه را بسوختند و ویران
ساختند و روز چهارشنبه غره ماه ربیع الآخر حضرت صاحبقران از حصار لونی و
برآهوی اقبال سوار شد و بلب آب جون بمقابل جهان نمای فرود تا کذرهای آب
را بنظر احتیاط در آورده نفس مبارک تفحص نماید و اهتمام عطف عنان سعادت باز گشته
در معسکر ظفر پناه فرود آمد و جون دهلی نزدیک بود جهت کیفیت وضع محاصره با شاهزادگان
و امرا رای استشارت مرعی داشت در رای ایشان قرار یافت که اول غله بسیار
جهت علوفه عساکر نصرت شعار جمع آورده در آن حصار ضبط نمایند و بعد از آن بمعونت
تائید آسمانی بمحاصره و فتح شهر اقدام نمایند و از برای امضای این رای امیر سلیمان شاه امیر جهانشاه
و دیگر سرکردگان درگاه از آن یورت هم در غره ماه بر حسب فرمان روان
شدند تا جانب دهلی را تاخت کنند روز دیگر خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر

نشاط احتیاط جهان نمای فرموده از سریر خلافت مصیر عرکب فلک شکوه قرمیر
برامد و با قریب هفصد سوار چیره لوش تخت کوش بدالت سروش هوش
روان شده و از اب جون گذشته ان عمارت جهانمای ساخت و همان سلطان
فیروز شاه در وضع این نام ملهم شده بود و باین معنی که عمارتش از حضور عالمی در دنیا
و جهانی در صورت نمایی جهان نما خواهد گشت شعر ولیس علی اللہ بمستنکر
ان یجمع العالم فی واحد و حضرت صاحب قران گیتی ستانی بعد از تفرج جهان نمای
احتیاط فرمود که محل رزم و جدال و میدان محاربه و قتال کجا مناسب تر افتد علی السلطان
تواجی و جنید بورلدای که بقراولی رفته بودند باز امدند و علی سلطان محمد سلف را گرفته
اورد و جنید دیگری را و بعد از استفسار احوال و اخبار محمد سلف عرضه تلف گشت
و در اثنای این حال ملوخان با چهار هزار سوار و پنجهزار پیاده و مبلغ و معلف پیل
ازمیان درختستان ظاهر شهر بیرون امده نزدیک جهان نمای رسید حضرت صاحب
قرانی مورکنف حفظ ربانی از انطرف لشکرگاه گذشته بود قراولان لشکر
منصور رسید خواجه و منتظر باسیصد حر در مقابله و معارضه مشغولی ایشان مشغول گشته
نبرد کنان تا لبکنار اب بیامدند و در انجا نیز ان حرب و قتال اشتعال یافت حضرت
صاحب قران سو لجک بهادر و الهداد را با امرا و خود که بمعاونت سید خواجه صادرت
نمایند ایشان برحسب فرمان با دو قوشون جون باد از اب گذشتند و سید خواجه نیز
و با تفاق حمله برده دست جلادت بتیر باران برگشودند مخالفان جون شیوه شجاعت
و دلاوری سپاه ظفر پناه مشاهده نمودند نجات در فرار دانستند و در صدد نجات
روی کویز بدبلی نهاده جون حروف تهجی از هم فرو ریختند و سید خواجه رکب روی ایشان
را نده لبنان اشتبار اب حیات ان بادیه پیمایان را بر خاک هلاک ریختن گرفت و لسبی دم
از ایشان تلف شد و در حال گریز بلجی خلقی بیفتاد و سقط شد و عقل و دانش ورد
توع این اثر بطلوع افتاب فتح و ظفر متیقن گشت چه رای صایب انور ابراد ای بخنده
را خنده لال کند و بصورت تاقب از روزن زدن نسیم بهاری بدمیدن ندارد لج کلبرگ

طرح اشغال نماید بیت بکاری که اقبال یاری دهد ۱۴۳ ز اول اساسش بخوبی نهند
چون ز ادوار قدم خم یابد گزند بنصرت دهد مژده بخت بلند کفار در تقل کردن رایات
نصرت شعار بجانب شرقی قلعه لونی و قتل اسیران کفار که در
اردوی کیهان پوی جمع آمده بودند در روز جمعه سیوم
ربیع الثانی رایت فتح آیت از مقابل جهان نمای که سبق ذکر یافته نهضت فرمود
و جانب شرقی قلعه لونی مضرب خیام نزول فرخنده گشته قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و
ماه برافراشته شد و دران یورت شاهزادگان برز کوار و امرا نامدار در دار ان
قوشونات که بتاخت رفته بودند مجموع در پایه سریر اعلی حاضر آمدند و خاکساه درگاه
عالم پناه توتیای دیده دولت ساختند و حضرت صاحب قران با انکه در امور سلطنت و
جهانبانی و مصالح رزم آزمای و کشورستانی حمیدی عند الله بود و نفس مبارک در خدان
مصاف و معرکه و صف کاه حاضر شده بود که هیچ سردار سپاهی پیشه را دست نداده باشد
تا بیادشاهان ذو شوکت چه افتد لاجرم دران مجمع خاص انجمن مشحون با اعظم
اماجد و خواص زبان مبارک که ترجمان ملهم دولت بود بر کشود بعبارتی که جانهای
نثاران نزد توزه و یاساق سلاطین قدیم در غرات معارک و حروب اداء فرمود و قواعد
نبرد آزمائی و صف شکنی و رسوم تیغ گذاری و دشمن فکنی گذارش نمود و قانون
حمله بردن امدن و یله و غادریا در رفتن و طریق کوشش نمودن و از کرداب نهیب بردن
امدن و جمیع اداب پیکار و شرایط رزم و کارزار بنوعی در سلک بیان کشید که اگر
روزگار سمع داشتی اصغا نمودی و بر جان نگاشتی که هر کسی در بر اغار و جوانغار
و هراول و عقل در کدام مقام بایستد و چه کونه عنان در عنان تیکر بیوندند و حمله
مخالفان و معارضان را چون رد کنند حاضران جمله کوش و هوش را از استماع این
کلمات حکمت سمات که دعوی کلام الملوک ملوک الکلام ازان میرود بر لوح ضمایر نکار
ساختند و در ظل اقبال و سعادت عیب ادب نپوشیده زبان اخلاص بدعا بر کشودند بیت
و خجسته تبعیت عدد نوزده درفش و سنان از تو فیروز باد ستاره روشن بر ضیا کند

فلک بر سر دیده حمایت کند ... سر برکشان زیر پای تو باد ... همه ورد اختر شناسی تو باد

و در همان روز امیر جهانشاه و دیگر امرا بعرض همایون رسانیدند که از لب آب سند
تا بانی منزل کم و بیش صد هزار هندوی بی دین از گبر و بت پرست اسیر کشته اند و دو
ظروف نباتی جمع آمده و در حساب اگر روز جنگ پانصد بی دینی سلمی نمانده هجوم کرده بایشان
بیوندند و بموجب اتفاق از روز که ملوخان با لشکر و پیلان بیرون آمده بودند آثار شت
و خرمی در ایشان ظاهر شده بود این معنی را معروض داشتند بنابرین بر مقتضا
نقاد بصدور پیوست که مجموع هندوان که در دست لشکر مانند بقتل آورند و هر کس
که در امتثال امر تاخیر و تهاون روا دارد او را بکشند و زن و بچه و مالش از آن او باشد
که تقصیر او را بعرض رساند بر حسب فرموده بروایت اقل صد هزار هندوی بی دین را
به تیغ جهاد بگذرانیدند از انجمله مولانا ناصر الدین عمر که یکی از زمره ارباب عمام
بود با بچه هندوی در خیل داشت و با انکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز
امتثال فرمان را هر با بچه را طوعا شیر غراساخت و حکم لازم الاتباع نفاذ یافت
که از لشکریان از هر ده نفر یک نفر در آن یورت توقف نموده زن و فرزند
هندوان و ستوران که از تاراج حاصل شده بود محافظت نمایند بعد از آن عزیمت
بطرف شهر تغلقپور پذیرفت و شنبه همان روز کوچ کرده بکنار آب جون فرود آمدند حجات
منجمان و اختر شناسان در باب اوضاع فلکی پوشیده نخی میگردند و از انتظار
سعد و نحس کواکب سخنی میراندند حضرت قرآن پاک اعتقاد از قضیه اهل التنزیه
و التقدیس لایموسون با التثلیث و التسدیس علامات نحوی را اعتبار ننهاد
و دست توکل بعروه عنایت پروردگاری زد که این سقف فیروزه فام سیمانی و این اختر اعظمی
رخشنده نورانی افراخته و افروخته قدرت بی علت اوست قال الله تعالی و تقدس

بیت
زسعد و نحس کواکب بدان نظر راحت رنج ... که غرقه اند همه بحر مادرین دریا

و لاغر حضرت صاحب قرانی که مظهر آثار قدرت قادر قدیم باشد کی از مقولات نحسین
غم و شادی بخاطر خطیر راه دهد و همایون ذاتی که از یمن وجود مبارکش ناهید زهره بوقت

ساز بهجت و اشراز نوازد خورشید اوج ملک و ملت در ذروه شرف و رفعت
رایات افتخار و مباهات افرازد و چگونه از اندیشه اثر نظر اختر منطقات مهمات را
در عقده تعویق اندازد ابیات رایت ورای شریفش تا زعدل افکنده اند
نور بر رخ بلند و سایه بر در خراب روشنان شقف کردون فارغند از اخزان
ساکنان ربع مسکون از بیم اندازاضطراب روز دیگر وقت صباح که ایام فوز و نجاح
است الحضرت بعد از نماز بامداد و فراغ از اوراد وظایف اوراد عنبشور ربانی و کلام
که لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه اولا جهت رفتن بشهر دهلی مصحف
مجید بفال بکشاد و این ایت از سوره یونس برامد انما مثل الحیوت الدنیا کماء
انزلنا من السماء فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس و الانعام حتی اذا اخذت
الارض زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا
فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون فحوای
ترجمه ظاهر این ایته کریمه اینست که مثل زندگانی این جهان مجراب مار است که امیخته
شود بوی رستنیهای زمینی از انها که ادمیان و حیوان خورند تا چون فراگیرد
زمین بوششهای رنگین و آراسته گردد و گمان برند اهل ان که غله و میوه از ان
می توانند گرفت و منفعت از ان خواهند یافت برسد بان حکم ما شبی یا روزی
و ان رستنیها را طعمه سازد و نیست گرداند ضابطه بیداری دی روز نبود و مخبتین مبین
و مفصل می سازیم ایات و علامات را از برای قومی که فکر کنند و اندیشه نمایند
در بدایع صنایع افرید کار جل و علا از برای قومی که فکر کنند و اندیشه نمایند و چون
نیت در بن فال حال شهر بود و امالی لان برامدن این ایت دلیل باشد روشن بزوال اقبال مخالفان
و نقصان و خذلان ایشان و باز نیت ملوخان که روی از زمه سیاه و پشت پناه کشور اهند بود
تفال فرمود و این ایت از سوره نحل برامد ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من
رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا و جهرا اهل لیستوون بای تبارک و تعالی در این
ایت مثل زده کافر و مومن را لجال بنده زر خریده عاجز که قادر نباشد

برج چرخ از او عروسی که از فضل خدا تعالی رزقی فراخ و بهره تمام یافته باشد
و انها منهان و اشکارا نفقه کند و بخشش نماید هرگز برابر یکدیگر نباشند از این رو فاضل
محجسته کرنایت بناسب و لهو اوفق حال افتاد سراعجاز قرانی و کمال لطف و
عنایت ربانی نسبت باحضرت صاحب قرانی بظهور پیوست انا فی ذلک لذکری
لاولی الالباب حضرت صاحب قران تائید اعتماد بر القرآن مجید کرده روز یکشنبه
پنجم ماه مذکور از کنار اب بون الهی سوار شد و از اب گذشته دیگر طرف
اب لشکر ظفر مآب گشت لشکریان رعایت حزم را خندقی فرو بردند مقابل پشته
که از انرا پشته بهالی خوانند و از شاخ درخت و بیر حصار ساختند و در پیش خندق گاوان را
کردن و پایی برهم بستند و در پس حرضیها برافراختند کفار در رزم حضرت صاحب
قرانی بسلطان محمود والی هندوستان و ظفر ماقبل انشانا از برتو افتاب هدایت
اکتساب وحی سبحانی که از اسمان معانی نفس دمن ماجری فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا
وسعة برساحته ادراک واقعان اسرار تنزیل می تابد و بر پیشگاه خیر تبر متشقان
ازهار تاویل می افتد روشن است که هر موفق سعادتمند که از برای رضا و خدا بی
بی همتا بیگانه و تقالی مرادات مهاجرت اوطان برحلاوت مواصلت احبه و خلان اختیار
کرده ترکب اخطار بهار کرد و در راه بیگو بندگی درگاه الرجل و علی تلقی نصب و مشقت
غربت را بالتزام همت کامیاب عالی جناب بشری ساخته در مواقف هول و خطر از بیم
و جان و خوف سر نه اندیشد هرانیه در مقام و اتبعوا من فضل الله به لسبی غنایم از عظایم
فتوحات دنیوی و کرایم مدخرات عقبات افزونی فایز گردد
هر کو بکام صدق در این راه روان شود
بر منتهای همت خود کامران شود
بتحقیق که قبله نیت از صفای طویت افضل اعمال و انفق عبادات باشد و منتزع انظار قصد
را تمام در حرکت و ارام مجرد انتظام در سلک مخاطبان تو منون یا ایها الذین امنوا هل ادلکم
فی سبیل الله باموالکم و انفسکم بود و از نظایر این سیاق است که چون مخاطب قران
جوید دنی پرور بر وفق منون
بگیر قبضه اشمشیر عدل و جنبش کن

بر و بکرد هند پادشاه آسا ۔ هر آنکه شهد ان لا اله الا الله گوید از تیغ او کن ریش به تیغ جدا

روی همت بلند به نیت غزا و جهاد بصوب ممالک هندوستان نهاد بهر دیار که رسید جنود
فتح و ظفر با استقبال موکب همایونش استعجال نمود و حسبما شرح داده شد بسیی بلاد
و قلاع مسخر فرموده از خبث وجود کفار فجار روی زمین بدکردار پاک ساخت و در
هفتم ربیع الثانی روز سه شنبه که بر فقیه حکمت فطرت السموات والارض عظم سلطانه
امر فرمود از میان ایام بکوکب قوت و قهر اشتهار یعنی ترک حصار فسیر و زه فام بهرام
خون اشام منسوب علی الصباح که بفیروزی و نجاح خاقان مشرقی انتساب اقتباب
در حرکه سپهر رایت طلوع برافراخت و سپاه شاه سیاه چتر شب را هزیمت داده
جهان پناه گردون و کهنه دلهای دهر پر قلمون را از وحشت ان اهرمن نژاد ان ظلمات
بیضا، فرق بیضی بپرداخت خورشید رای کشورکشای حضرت صاحب
قرانی از مطلع تائیدات سبحانی برامده پرتو التفات بر قهر دشمن و ترتیب سپاه
نصرت پناه انداخت وجه سپاه بیت بر عدو لشکرش وقوف ندادند
چهره کشنده یقین و گمان را ۔ طاقت موجی از ان کرانه که طوفان ۔ صد یک از ان
بود غرقه داد جهان را ۔ و بسعادت و اقبال سوار شده صفوف عساکر
ظفر قرین محفوف بعون خیر الناصب بر حسب اشارت اصابت شعار بر افغار از فرشکوه
شاهزادگان کامگار پر محمد جهانگیر و امیر مادیکار برلاس و امیر سلیمان شاه و امیر مهراب
و قهاری و معتمد خواجه اقبوغا و دیگر نوینان زینت نذیرفت بیت
چو خسرو صف میمنه ساز کرد ۔ ز تیغ از دمار اد همی باز کرد ۔ و چون افغار از دور
شوکت امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ از دل
و دیگر امرا از پیش یافت بیت صف میسره هم بیاراست چپ
یکی کوه کفته ز پولاد درست ۔ و بهر اول بهرامت و شهامت امیرزاده رستم و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک و الهداد و سایر امرا انتظام گرفت بیت
بهر اول جهانگردان شب شکاه ۔ که در حیرت افتاد از ان مهر و ماه ۔ و مایجه رایت نصرت

ایت حضرت صاحب قران ما زاوج قلب مصرع والقلب مستقر سلطان الروح
بطالع فرخنده برامده انوار فتح وفیروزی بر مفارق ممکنان گسترد بیت
زقلب کوه بولاد بود پناهنده را قلعه اباد بود بعون صدبان لشکری ارامسته
کشت کرتا جمشید خورشید شهوار مغفار چهارم است ومیدان اسمان خوالگاه شاه واه
وسپاه انجم چشم زمانه برجنان انبوهی بقیاده وسپاهی بان کثرت وشجاعت روی
حلادت برزمگاهی نهاده بیت فراوان سپه جمع شد مبش ازین
ندیده کسی لشکری بیش ازین وبدین تفوق وترتیب پیش راندند واز جانب سپاه
مخالف قلب مرکز رایت سلطان محمود نصیر سلطان سلطان فیروزشاه کشت باملوحا وجوده
دراتمام ملکی خان بود ومیر علی اهوجه وجماعتی از سروران کشور هند ومیمنه درحیز ضبط ملک
معین الدین وملک هاتی وسایر سپه سالان ان سرزمین بدین لشق وآئین صفها راسته
باده هزار سوار مکمل کینه دار وچهل هزار پیاده جنگی با اسپان والات حرب وبیکار
روی مقابله ومقاتله بکارزار اوردند وعمده استظهار انشان پیلان کوه پیکر بود
وچون دریای خروشنده وازباد سیاست بجوش امده وبه را بسلاح وکیچ وتب داشته
ورودند انهای ستون کردارشان دشنهای زهردار استوار کرده وبرپشت پشته مثال
هریک از چوب تختهای محوط محکم ساخته وبر هر تختی ازان چند ناوک افکن وخرخ اندوز
کین نشسته وتخش داران ورعد اندازان درپهلوی صف پیلان اماده جدال وقتال را
ایستاده وبا اینهمه معارضه بان سپاه از سوار وپیاده واگرچه اضعاف مضاعفه ان بودند
درنظر جلادت فوجی ازعسکر گردون مآثر وقعی چندان نداشت اما پیلان دا دیگر
ندیده بودند واز افواه والسنه شنیده که هیکل شان از صلابت بخشی است که تیر
وتمشیر بران کارگر نیست وقوتشان بمرتبه که مرندی بران متصور نه درجثان قوی را
بباد حمله از بیخ برارند وبناهای عالی را بانارت بهوی ویران سازند وبهنگام کارزار
بخرطوم طغیان کردار اب را بسوار از زمین دریانیند وبهوا براندازند واز کثرت سماع
اینها صیاغتها که درپشت طباع مذکور می شد وغدغه تخاطر بعضی لشکریان راه یافته بود

فبالجمله

چنانچه در وقت تعیین مواضع سرداران و اعیان حرمت حضرت صاحب قران که در همه حال
شامل احوال اهل علم و کمال بودی از جمیع علما، رفیع مقدار که ظهور کرده ملازم رکاب همایون
آثار بودند مثل خواجه افضل پسر مولانا شیخ الاسلام سعید جلال الحق والدین کشی
و مولانا عبد الجبار پسر اقضی القضات مولانا نعمان الدین خوارزمی بزبان اشفاق
و اشتمال سوال فرمود که جای شما کجا خواهد بود ایشان از دهشت آن سخنان که شنیده بودند
بی اندیشه بجواب مبادرت نمودند که جای بندگان دران محل که خواتین و عورات
باشند و نه عجب بیت دران زمان که بودیم جان شگفت مدار بزیر جادر
نهید اگر خرد بهرام و چون حضرت صاحب قران آن دغدغه از لشکریان تفرس
نمود از برای اطمینان خواطر شرایط جزم مرعی داشته فرمان داد که از جفر ما پیش صف
لشکر حصاری سازند و در پیش آن بجز خندق قیام ننمایند و پیش خندق کاوه میشان را
بهلوی هم داشته کرده نها و پاهای ایشان را الجرم کاوه بر هم بندند و خارهای خشک
بزرگ از آن ساخته بودند و تعیین رفته که بیادگان آنرا نگاه دارند و چون سپاه آید
در راه ایشان افشانند و چون عنایت ازلی در همه باب یاور صاحب قران کامگار
بود دمش از آن اقتاب فتح از مطلع اقبال برآمد که اینها نگارید و دران حین
که لشکر جانبین بهم نزدیک شدند صاحب قران موید باک اعتقاد در میان لشکرگاه
بدامن نشسته بهای بر بالای بلندی سوار ایستاده بود و اوضاع اطراف و جوانب را
بنظر احتیاط در می آورد و چون تلاقی طرفین مشاهده فرمود چنانچه عادت سعادت
آثار موید کامگار بود در هر کارزار بقدم صدق پیاده شده و روی اخلاص بدرگاه
پادشاه بی انباز آورده بتکبیر صدق نیت و صفای طویت عقد نماز بسته بقیام توجه
تام و قرارت کلام ملک علام در رکوع خضوع و سجود خشوع و تشهد تیقن و ایقان و سایر
ارکان تسلیم و ادعان دقیقه از دقایق نگذارد و بعد از ادای نماز بر خاک تضرع و ابتهال نهاده از حضرت ذو الجلال نصرت و اقبال طلبیده و اصلاسی
و کوشش خویش و کثرت اعوان و انصار جلادت کیش در میان ندید بیت

شه پاک دین در مقام نیاز ... همی گفت با داور پاک راز ... که ای برتر از منتهی پرتری
که در تو ندارد خرد تو مدحت کری ... همیشه رضای تو جویم بجان ... براه ثنای تو پویم بجان
ندارم غروری بکنج هوس سیاه ... ترا در همه کار دارم پناه ... کرم کرده با بنده ای
در این بار هم لطف کن کار کهی ... که جز تو ندارم امید بکس ... کهی یار کسانی بفریاد رس
راجرم ای توقف میانس استجابت دعا قرین روزگار همایون آثار گشت و از غرایب
اتفاقات که بعنایت پروردگار و صفای ضمیر منیر صاحب قران سپهر اقتدار دران
موقف روی نمود آن که چون آنحضرت با دای نماز و عرض نیاز مشغول بود بعضی
امرا که در ملازمت اول بودند مثل امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و اللہ داد و
در خاطر گذشت که اگر حضرت صاحب قران لشکر غول بر اغار را و بابندکان را مدد فرستد
شاید که بقوت دولت و بشارت فتح و نصرت باشد و چون آنحضرت از توجهی که داشت
سیر و اخلاص و روی دولت که از کلکوه خاکسجده گاه برافروخته بود با حوال لشکر منصور
اورد فرمان داد که علی سلطان تواچی و از توامان رستم طغی نوغا که سان بتریود و در سلک
لشکر غول انتظام یافته مرتب الستاده بودند الطون بخشی و بشتای و موی رکال با قوشونات
خود بمدد لشکر دست راست روند و جمعی دیگر از امرای قوشونات بمدد هر اول فرستاد
و ایشان را دست و دل قوی گشته بفتح و فیروزی جازم شدند و بی اندیشه برمخالفان زدند
و بیدلان را بان شکوه و هیبت کاوصفت زنون می راندند و از فر اقبال صاحب قران
بی همال و برکت ان کرامت که اظهار فرمود دشمنان را از ان معنی مایه استظهار و اقتدار
افزود و بآثار جلادت و مردی ان دلاوران در قطار عالم اشتهار یافت و تا دی روزگار
ارایش اوراق لیل و نهار گشت و همان مثل شد که تیز تگ کند و طعمه دیگر جانوران
باشد که در پناه حمایت او روزگار گذرانند ... اگر بر فروزی ز صد چراغ
فروزد بشد بر دوام دماغ ... و صورت حال و کیفیت ان محاربه و قتال چنان
بود که ... چو گشت از دو سو لشکر آراسته ... جهانی بیوخاست شور برخاسته
بلیان رایت کینی برافراختند ... غریوکه زنان سوی ان اختند ... ز غرندگی کوس خالی دو غ

زمین لرزه افتاد بر کوه و راغ ز فریاد روئین خم از پشت پیل تو گفتی جهان گرفت کوس رحیل
و راهای هندی درامد بجوش ز ایوان کیوان گذشته خروش بجنبش درامد دو لشکر کمین
از آن جنبش از جا برامد زمین ادا رو برامد زراه نبرد هر ایکی درامد بمردان فرد
ز پولاد پوشان لشکر شکن تن کوه لرزنده برخود شکن فراوان ظفر قرین
بهوبک بهادر و سید خواجه بهادر و الهداد و نصرت قماری و حسین تمور بهادر و محمد
درویش و دیگر دلاوران خون سیاه مخالف را بدیدند از طرف بر القار در آمده
کمین گرفته و خون فراول دشمن پیش امد و از ایشان در گذشت بیت
روان زان کمین گه بر و فتا خشد نوای شجاعت برافراخشد زرزمی کوبها جست رخاست
بشمشیر عمر عدو کاسته و با تیغ طفر نگار خون شیر غران در طلب شکار از پس
ایشان در امدند و قریب پانصد شصد کس را بیک حمله بر خاک هلاک بدم افشد بیت
سیاست درامد بکردن ز کین ز چشم جهان دور شد روشنی و در قبل بر القار تا هزاده
میر محمد لشکر سپهر حمله ستاره عدو خود را از جای برکرده عنان بدست جلاد تیز داده هزاده
میر محمد تبائید دولت سرمد پیل را بشمشیر رسانید و بهادران بر القار با تفاق
سپیده سپاه بدخواه را که اساس قرارش با شطهار طغی خان منوط بود از هم فرو ریخته
براندند و از حوض خاص بگذرانیدند و در جوالقار امیرزاده سلطان حسین
و جهانشاه بهادر و غیاث الدین تارخان و دیگر دلاوران بقوت بازوی کامگار و زخم تیغ
و سنان امدار اتشار عینه مخالف را که بتوکت و عکینی ملک معین الدین و ملک قتالغ کوه
اینجا می نمود بکلی برهم شکسته براندند و از عقب ایشان روان شدند و امیر جهانشاه که قبل
جوالقار بود از عقب دشمنان درامده نزدیک دوازده سیده بود بیت
چو دشمن بحبت از پیش تاخشد ستایش ز ابکردن برافراخشد و خون قلب دشمن با
پیلان ارا سته حمله اور و شدند امیرزاده رستم و امیر شیخ نور الدین
و امیرشاه ملک عقب ایشان درامده کوششهای مردانه نمودند و امیر شیخ نور الدین
بخسمشر رسانید و امیرشاه ملک را دمردی داد و دولت تمور تواجی و منکلی خواجه

و دیگر امرا قوشون و سایر بهادران و دلاوران بقوت دولت حضرت صاحب قران
بر صف سلدان حبکی زدند و در میان ایشان نهنگان بستون اسکل بجهار ستون روان در آمدند
و پیل بانان را از قله کوهای نگونسار ساختند و به تیر و شمشیر خرطوم از تن جدا ساختند
پیلان را مجروح میکردند و می انداختند بیت فکنده سر و دست خرطوم فیل
فتاده تن کشتگان چند میل ز خرطوم پیل و سر جنگ جوی همه دشت پاشیده چوگان گوی
کیاها عنوسر الوده گشت ز کشته زمین سر بسر توده گشت مبارزان ممالک هندوستان
از بیم جان حرکت الدنوجی میکردند و بقدر طاقت و توان بای جلادت فشرده
دست بردها نمودند اما چون ستیزه با تند باد نه حدیثه ضعیف نهاد است و پهلوی
مقاومت با شیر زیان زدن نه باندازه قدرت و مکنت اهوی ناتوان اخر الامر
هزیمت یافته روی عجز بگریز نهادند و مخوای نص الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل
صورت حال گشت و سلطان محمود و ملوخان گریخته خود را بشهر انداختند و در دروازه
به بستند و امیرزاده خلیل سلطان از جوانغار بیرون ای تخت جوان و خیر خجسام ز جرد
خام با قوت افغان از آن پیلان که پشت استطها معاندان بان قوی بود و یکی
در قید اسار اورده و پیل بانان را نگونسار کرده بطرقی کاویشی کردهان بان زمینی شیار
کنند بر اند و بحضرت بادشاه روی زمین بساند بیت
چو باری دهد لطف پروردگار چه پیل قوی و چه کاوتزار چو بازوی دولت کشاید بکشت
سر شیر گردون در اید بمشت براقبال از آن به چه پیل هشت دلیل که طفلی ز خیلش بگالد به پیل
کجا بوده شهزاده ارجمند هم از بامزده سالکی پیل بند هنوز از لبش می دمد نوبکیر
چو شیران کند پیل جنگی اسیر وخون از لعب عنایت افرید کارلیم فتح و فیروزی بر برات
نصرت نگار و زید و مخالفان بیکبار گی پشت داده روبفرار اوردند صاحب قران
سعادت قرین وقت نماز پیشین بدر دروازه دهلی راند و با رد های از آنجا بشط احتیاط
در اورده عنان بگردان کیهان نوز دازانجا برتافت و بر کنار حوض خاص بدولت و اقبال
نزول فرمود و حوض خاص دریاچه ایست از مستحدثات سلطان فیروز شاه و سبب انشا

برتبه که تیر پرتاب از یک طرف او بدیگر طرف نمیرسید و چون در موسم پشه کمال از ایشان
برمی‌شود یکسال تمام اهالی دهلی آب از آن برمیدارند و مرقد سلطان فیروز شاه بر کنار
آن واقعست و چون آن محل از حلول موکب معلی زین و محلی گشت شاهزادگان و امرای
و ارکان دولت در پایه سریر اعلی حاضر آمده ابیات بوسه دادند روی زمین
نهادند بر خاک رایش چنین بسته میان از پی چاکری کشاده زبان شکرگزاری
که بر خسروانی فتح فرخنده باد جهانش مطیع و فلک بنده باد و بعد از اقامت مراسم تهنیت
آثار شجاعت و مردانگی که شاهزادگان و امرا در آن صدور یافته بود و غرابت امور
که بقوه دولت قاهره در آن مصاف از هر کس بظهور پیوسته باز میراندند حضرت صاحبقرانی
را از ملاحظه و فور نعم الهی آب از چشم مبارک روان شد و در وقت فرصت شکر بارتعالی که او
از عالمیان برگزیده چنان فرزندان کامگار و اعوان و انصار ضدعت گذار ارزانی داشته
بود باد ارسانیدند و آن شیران بیشه شجاعت و نهنگان دریای مردی و صلابت را دعا
گو دوالحق از تامل و تدبر در کارهای احوال آن صاحب قران بی همال متیقن می‌شوند که
ذات بزرگوارش مظهر قدرت آفریدگار و مصدر غرایب آثار و بدایع اطوار بوده با چنان
قهر و سیاستی که از وی در مواقف جلالی در هر مقام معلوم می‌شود در وقت قلب و تنگ
دلی بخشش که خون شکر می‌گذارد و ظایف سپاس پروردگار بجای می‌آرد آب
از دیدگان روان میدارد و اشک نیاز بر چهره خضوع و خشوع می‌بارد با وجود اشتغال
ظاهر تمام عالم نور حضور باطن بمثابتی که هر حاجت که بندگانش را بهنگام ضرورت
بخاطر می‌گذرد از دل روشن سر نمیزند و مصلحت از کارها نمی‌بندد اصابت رایی عمر به
که مدت اعمر بنیرنگ هر تدبیر که بخاطر اندیشه بر لوح ضمیر می‌نگاشت بعینه صورت
تقدیر بود که واقع شده از اندیشه بکمیر موتقاوت ندارد و کمال شجاعت و دلاوری
بدرجه که در مبادی حال تا حین ارتحال که عنان از زین سرای فنا و زوال برتافت هرگز
در هیچ ورطه و محنت و انفعال بخاطر خطیرش راه نیافت و این معنی دلیلی روشن است
بر صدق توکل و دوام توجه بحضرت حق بیت دلی که از خود نگردد یکی

نه از خرخ ترسد نه از انجمش ‌ ‌ ‌ چو قرمستی از چرخ دانجم چه باک ‌ ‌ ‌ حرمت همان نزد مین زیرخاک
لاجرم از قوت اسلام و حسن اعتقاد قول منجمان را پس پشت اعراض میگذارد و در روی
توسل بموی تفاول از کتاب کریم انسانی می آرد و در غایت اخلاص و اختصاص سر براو
که در موقف دعا از حضرت کبریا مسالت مینماید مجذره استجابت از نتق غیب بی توقف
چهره می گشاید اما حکایت معدلت و مکرمت و داد و دهش و مرحمت و بخشش سایر ملکات
ملکانه و اوصاف بادشاهانه از مطلع تمام تاریخ اخبار بدایع اطوارش ثمه در توان یافت
گواهی دهد در جهان خاک و آب ‌ ‌ ‌ همان بر فلک حشمه افتاب ‌ ‌ ‌ که خون او نبود دستهای مکتب
نه در بخشش و کوشش و نام و ننگ ‌ ‌ ‌ فریدون فی خسرو کامگار ‌ ‌ ‌ منوچهر اسکندر کامگار
نبودند در عهد این بادشاه ‌ ‌ ‌ وگرنه شدندی در اخاک راه ‌ ‌ ‌ جهان کو مجو مثل نام جو
مکرهم زنسل همایون او ‌ ‌ ‌ که نبود چنین بادشای دگر ‌ ‌ ‌ مکرهم زاعقاب این تاجور
چو سلطان دین دارد انش بزوه ‌ ‌ ‌ شه مشتری فر کردون شکوه ‌ ‌ ‌ سعیت خلایق بداد و دهش
سکندر مقالات دارا منش ‌ ‌ ‌ شهنشاه بوالفتح نصرت قرین ‌ ‌ ‌ ملاذ سلاطین روی زمین
سمی خلیل الله از احترام ‌ ‌ ‌ فروزنده ناموس سلطان تمام ‌ ‌ ‌ حوسبق عنایت خنان راند فال
کز دولت و ملک باید کمال ‌ ‌ ‌ در اسمش بشارت باین هر دو حال ‌ ‌ ‌ لقب ابی کمان زاسمان بارست
ز مبدا اسمی خلیل خدا ست ‌ ‌ ‌ بفرجام سلطان فرمان روا ست ‌ ‌ ‌ بدولت فرازنده کاخ بخت
بگوهر فروزنده اصل و فرع ‌ ‌ ‌ به نیروی دولت قوی پشت دین ‌ ‌ ‌ بعدلش جرم گشته روی زمین
فلک را حریم درش قبلگاه ‌ ‌ ‌ جنابش ملوک جهان را پناه ‌ ‌ ‌ چو تشویش گشاید زبان در ثنا
کند شرح اما فتحنا له ‌ ‌ ‌ زملک بیفزون و القلم ‌ ‌ ‌ عقود جواهر شده منتظم
دلش بحر و دست ابر و باران کفش کان و اصناف جوهر هنر ‌ ‌ ‌ هنرهاش از حد بیرون و قلم
بصولت ز رستم بحشمت ز جم ‌ ‌ ‌ حدیث جم و رستم ار است ‌ ‌ ‌ ولی قدر ممدوح خود کاستم
جم ار بنده خواند زهی فخر فر ‌ ‌ ‌ بیا مرکبش فخر اصطخر و فرس ‌ ‌ ‌ وگر کین گذار نگاه نبرد
بر صد چو رستم نزار و نبرد ‌ ‌ ‌ مضاف گر عدگرد شد همت است ‌ ‌ ‌ ولی در مقام ستایش خطاست
نمایات صورت بخشر و تاج ‌ ‌ ‌ ندارد حضور نزد معنی رواج ‌ ‌ ‌ کمالات این بادشاه مفخر

نه شهنشاه جهانگیری و خسروئیست ... بصورت جهانگیر و صاحبقران ... بمعنی رسیر ولایت ستان
کشوده در معرفت بر دلش ... جهانی نمانده ز اقلیم و کشش ... بمیرانش از رب عیسی سریر
بدرویش معجز لدنی میر ... دلش غرق انوار حق الیقین ... بصورت دهد داد و دینا و دین
خلافت که ظل خدائی بود ... شهی را بیت کین شایی بود ... جهان بادشاهی باین داد و دین
زهی فیض فضل جهان آفرین ... خدایا ز اسباب عین الکمال ... نگهدار این شاه را لایزال
دلش را ده از انس با خویش فر ... بعدلش بیارا همه خشک و تر ... بماناد فرمان ده کامران
فزون زانچه عادت شمار جهان

گفتار در رفتن سلطان محمود و ملوخان از شهر و فتح دهلی و ایلغار فرستادن حضرت صاحبقران از عقب ایشان

چون سلطان محمود با ملوخان شکسته و عقد دولت و شوکت از هم گسسته بشهر در آمدند ازان حرکت که کرده بودند و جرائتی که نموده بغایت پشیمان شدند اما بعد از وقوع ندامت حاصلی نداشت هم دران شب چهارشنبه که زمانه چون هندوان تیره روز حالت دریغ بکواری زده بود بیت

شبی کز سیاهی دران مایه بود ... کزو نور در تهمت سایه بود
فلک بارگه را برانداخته نیل ... برهاسیان مانده در پای پیل ... وچون نیمه از شب گذشت

سلطان محمود از دروازه بهو درانی و ملوخان از دروازه برکه که بر دو جانب جنوبی جهان پناه واقع است بیرون رفته بگریختند و در پشه و بیابان اواره گشتند چون بحضرت صاحبقران اگاهی یافت که سلطان محمود و ملوخان گریختند امیر سعید و نوئین خواجه ایقوغا و خاندسعید پسلدوز و الطون بخشی و غیره در عقب ایشان بفرستاد و ایشان بتعجیل شافته بسیاری از گریختگان فرو گرفتند و غنیمت فراوان گرفتند و دو پسر ملوخان سیف خان که بملک شرف الدین اشتهار یافته و خداداد اسیر کردند و باز گشتند و همدران شب امیر الله داد و دیگر امرا فوشون را فرمان دادکه بضبط دروازه که ایشان بیرون رفته بودند و دیگر دروازه های شهر قیام نمایند تا کسی از شهر بدر نرود و روز چهارشنبه هشتم ماه چون ظهور علم خسرو سپهر کان مانند رایت منصور خاقان صاحبقران رافق فیروزی برافراخت حضرت جهاندار گیتی ستان بدروازه میدان فرود

در عید گاه نشست و آن دروازه از دروازه‌های شهر جهانپناه است و در مقابل حوض
خاص واقع شده و در آنجا بار گاه زده و بار داده سادات و قضات و اکابر و اشراف
که در شهر بودند مجموع بدرگاه عالم پناه شتافتند و غرب طبوس در یافتند و فضل الله
بیگی که نایب موخان بود با سایر اهل دیوان بدهی خاک استیمان سلطنت نشان را
سرمه دیده اقبال ساختند و جماعت سادات و علماء و مشایخ و شاهزادگان و نویینان
تو سن نموده امان خواستند امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه
و دیگر امرا در آنهنگام مجال حاجت ایشان را عرضه داشتند مراحم بادشاهانه شامل
ایشان بود رقم انجاح کشید و اهالی دهلی را امان بخشید و بر سم معهود توقیع فتح
با نثارهای بسیار بالای دروازه بر آوردند و طنطنه بشارت فتح و فیروزی از حصار فیروزه کار
بهر کنار رسانیدند و جهت ضبط تاریخ این نظم ثبت افتاد چهارشنبه هشتم ربیع دوم
گرفت خسرو صاحب قران دهلی را ز فتح شاه که مجموع بشمری تاریخ شود معین و خورشید بوحیدی را
تو بازگونیکی کار هند و ان نگر ز شدت که با نیان سید سپهر خاک ز فتح شاه در خاور مکیت مشتهر شد
خود این هفته نماند زرای اهل دکا ز اب باری نصرت بباغ دولت شاه بسان خار گل فتح هند شد پویا
و مجموع بیلان را آراسته و کرکدن انچه بود از شهر بیرون آوردند و بدرگاه اسلام پناه
حاضر گردانیدند و بیلان همه بر سم خاکبوسی سر بر زمین نهادند و مانند جمعی که امان
خواهند یکبار ه نعره برداشتند و صد و بیست پیل کوه پیکر جنگی بخت تصرف بندگان حضرت
در آمد و بعد از مراجعت بعضی ازان را برای شاهزادگان ممالک فرستادند و بعضی بسمرقند
اوردند از انجمله دو بچه نیز بر بردند و یکی بیشتر از دو نیم زنجیر بهرات و یکی بیزد و ان پیش شیخ
ابراهیم و یکی بآذربیجان بطهرتن و روزادینه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر مامور
گشت که با دیگران اکابر و اشراف که ملازم پایه سریر اعلی بودند بشهر در آیند و خطبه را
بالقاب همایون حضرت صاحب قرانی بیارایند و بیشتر معهود انجا چنان بود که در خطبه نام
فیروز شاه و دیگر سلاطین گذشته یاد میکردند بحکم اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة معقل ان رسم
را رقم بنسخ کشیده خطبه بنام مبارک حضرت صاحب قران زیب و زینت یافت و بالاخر

وخسپ منبر نه پایه رافلاک خطبه ممالک بعث اقلیم بنام بسته فرجام آن بادشاه
کردون غلام ار ایسته بود منشی دیوان جعلکم خلایف فی الارض منشور خلافت رد
بمن بایسم جلالت ایین ان حشمت ایکه تمکین موشح پاشه دیران لطایف کار
دمنشیان فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات نامدار بعلم مشکبار اورده خبران
بشارت بزرگ را بپیامه امانی بهر بلاد ودیار رسانیدند واوازه غزوات وصیت ماثر وتقامات
حضرت صاحب قران در اطراف واکناف جهان وانقطار بحر وبر ازکران تاکران کیهان
انتشار یافت بیت جهان شد پر اوازه فتح شاه ۔۔ زهر جانبی تا بیکساله راه
فرود اهل اسلام را خرمی ۔۔ دل مشرک از خوف وحشت غمی ۔۔ ازان اهل ایمان بامن اندرند
اکزو کافران خون دل میخورند ۔۔ وننگجتان دیوان برحسب فرمان قضا جریان بشهر درامدند
ومال وامانی توجیه کرده محصلان بتحصیل ان مشغول شدند وچون صبح فیروزی از افق
اقبال برامده بود وعروس مراد در بزم امانی وامال جلوه گر شده ارکان دولت ذمدمیان
بزم عشرت زمزمه این ترانه از پرده دولتخواهی درهنگام مجال بساحه جلال میرسانیدند ابیات
همان به که چون بگذرد روزرزم ۔۔ یمی تازه گردد بستان بزم ۔۔ خوش اید چو دشمن مدیرد شکیب
بردوستداران بعشرت نشیت ۔۔ زمانی زشغل جهان بگذریم ۔۔ بمر جان پرورده جان پروریم
بریسم فریدون وایین کی ۔۔ ستانیم داد دل ازردی ۔۔ تا خاطر همایون حضرت
صاحب قرانی نشاط عیش وکامرانی فزود وبهنال فرح وشادمانی دررياض حصول امال
وامانی نشود نما نمود وازنسیم بادهٔ مشکبوی مشام بهجت وپرور معطر گشت وازصفای جام
جم روانی بزمگاه جمعیت وحضور منور شد ودران بزم دلکشای فرح افزای عاطف حضرت
صاحب قران پرتو نوازش وتربیت برتفقد احوال شاهزادگان وامراوارکان دولت
انداخته همه را بخزاین مواهب بادشاهانه وجلایل عطایا ومنح نیکرانه بمنبایه وپرفراز
پیاخت وصدای پرده نوبوزجیان خوش الحان زهره را مشکر را بنشاط دراورده
ساز طرب رابین ترانه دلنواز بنواخت
ای صاحب قران دادگستر ۔۔ بفرمان تو باد اهل کشور ۔۔ یمی باد انکه اوشادت بخواهد

خراب ان کس که ابادت نخواهد ۞ مری کز طوق تو جوید جدایی ۞ مباد ازمند پندارش رهایی
مبادانی تو همت اقلیم رانور ۞ مبادا چشم زخم از دولت دور ۞ روز پنجشنبه شانزدهم ماه
فوجی از لشکریان بر در دروازه دهلی جمع شده بودند وچون سباع شکارجوی که در کمینگاه
کورو اهو افتد مانند عقاب شکوهمند که قصد مرغان ضعیف بنیت کند بر مردم حمله
می بردند ومتعرض رعایای شدند حکم جهانمطاع بصدور پیوست که امرا عظام بمنع
ان طایفه اقدام نمایند اما چون ارادت قدیم بتخریب ان بلاد و نقد نقب امالی ان تعلق گرفته
بود اسباب ان دست فراهم داد از انجمله در اثنار ان حال حضرات عالیات جلیا ملک اغا
ودیگر خواتین بعزم تماشای بنار بستون که ملک جونه در جهان پناه احداث نموده بود بشهر در
امدند وامرا ودیوان اعلی وسکچیان مثل جلال الاپیدم ودیگر اهل قلم بدروازه
نشسته بودند وتحجیه مال امانی نسق میکردند وهم دران حال چند هزار سوار از لشکریان که برات
قند وغله داشتند رو بشهر نهادند ویرلنع لازم الاتباع تفاوت نداشته بود که هریک از امرا احدی
از امالی ان نواحی که یاغی شده بودند بشهر کرخته بگیرند وبدین سبب نیز غلبه درامدزون
ریخته وچون کردهی انبوه از لشکریان در شهر جمع امدند جوق جوق هندویان کبر در
شهرهای دهلی از پیری وجهانشاب از دهلی کهنه دست تعرض دراز کردند وجنگ ومعارضه
اغاز نهادند وخلقی بسیار ازان نیلی وقیان خانها ومالهای خود را انش زدند وخویشتن را
بازنان وفرزندان بسوختند لشکریان دست تسلط واستیلا بغارت وتاراج
برکشادند باوجود چهارت وتنبیه اذیلی هندوان وبدفرصتی ایشان امرا در وازها
بستند تا لشکریرون باندرون نتوانند امد وفرمانی بسیار واقع نشود لیکن درانشب
جمعه قریب پانزده هزار مرد از سپاه ظفرپناه در اندرون حصار بودند واز اول شب تا روز
غارت میکردند وانش در خانها میزدند ودر بعضی مواضع کبران نیلی با لشکر محاربه
وقتال قیام می نمودند علی الصباح که ترک تاز خرو سیارگان بنه هندو بی شب
داج بکلی عرصه تاراج کشت تمام سپاه بشهر درامدند وغوغای لشکر غایت
ودران اوینه هفدهم ماه غارت تمام اتفاق افتاد وبیشتر محلات جهان پناه ویران

انگیزند و روز شنبه نوزدهم نیز بهمان وتیره بگذشت و هر نفری از شکریان صد
پنجاه پس از مرد و زن و کودک اسیر کرده پیرون آوردند چنانکه ادنی کسی رایت
تصور نرفته پیش بدیت آمده بود و سایر غنایم و فتوحات از انواع لالی و جواهر
مخصص یاقوت و الماس و اصناف اقمشه و رخوت و نفایس ممتاز کون بود
و ظروف و آوانی زر و نقره و نقود بحد و شمار از شکهای علایی و غیرهان بخندان
که شرح شمه ازان بعبارت کلک دوزبان در حیز بیان اید از جمله پیشکشهای که امیر
کرده اند بودند دیارها و خلعتهای زر و نقره در دیبت و پای داشتند و تا امکنشهای
پای با اکسترهای قیمتی ارایسته بودند و نبات و ادویه عقایق و نظایر ان خود کسی
التفات بان نمیکرد و روز یکشنبه نوزدهم ماه بدهلی کهنه پرداختند و پیشهندوان مفسد دین
شهر گریخته بودند در مسجد جامع جمع شده و مدافعه و قتال را اماده گشته امیر شاهملک دهلی
سلطان نواحی ما با نصد مرد مکمل متوجه انجا شدند و بضرب تیغ جهاد جانهای دشمنان دین
و بد خواهان دولت را در قعر دوزخ ما واداردند و از پیر هندوان بر جها اوج کیوان رسید و از
تنهای ایشان طعمه زاغن و مرغان اماده و مهیا گشت

ابیات

پس خون که از کشتگان روان ۴ محیط هلاکشت هندو بتان ۴ ز بس کشته کاقاد بر یکدگر
همه کوه شد بوم بر پیر بسر ۴ بی شومی کفر و ظلم و خطا ۴ براورد ازان خط دود فنا

چون هم دران روز تمام دهلی کهنه غارت کردند و اهالی و ساکنان ان دیار انچه زنده
ماندند در قید اسیر و ربقه استیجر گرفتار و اسیر گشتند چند روز متواتر ایشان را از شهر بیرون
می اوردند و هر یک از امرا و تومانات و قوشونات جوقی را می گرفتند و از ایشان چندین هزار اهل فنون
و پیشه وران بودند و بر حسب فرموده چنان مقرر شد که ارباب صناعت و هنرمند که ملازمان
و چاکران خاصه پیرون اورده بودند بعضی بشاهزادگان و اغایان و امرا که بسعادت
ملازمت استسعاد داشتند قسمت نمایند و بعضی بخدمت دیگر شاهزادگان و اغایان که
در پیشگاه دولت خویش بودند بنوکران ایشان بودند سپارند و چون همت عالی حضرت
صاحبقران بکلک منشه المومن خزمن عمله بر لوح خمیر نگاشته بود که دار السلطنت

سمرقند مسجدی جامع از سنگ تراشیده بپایه چنانکه شرح آن قواعد امداشت رت علیه
صدور یافت که مجمع سنگ تراشان را جهت خاصه شریفه ضبط نمایند و از ملاحظه اوقایع
این داستان مجذوره مضمون واذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له وما لهم من دونه من وال
در نظر بصیرت اصحاب خبرت و کمال جلوه می نماید چه با وجود انکه عنوان دعا نامه رقم امان
بر عنوان حال امر دم نکوهیده مال کشیده بود و دران خطه خطبه بلقاب همایون که
دیباچه دیوان امن و امان عالم و عالمیان بود ارایش یافته چون هادف بهم ارادت
از لی خلاف ان بود و اسیط انکه جمعی سیاه روی تیره رای بدکیش مای حبارت
از حد خویش فراتر نهادند و از سر طغیان و عدوان دست تعرض بعاکر گردون مآثر دراز
کردند قضیه بان انجامید کر شمه گزارش مذیرفت بیت دانی که چاپ کار چونیست
سر رشته زدست بیرونیست چون کار ما چنان کار ما نیست به کردن کار کار ما نیست
والله عاقبت الامور و وضع این پیه شهر که ذکر کرده شد چنان اتفاق افتاده که سیری
محقوفیت بسوری مدور و دهلی کهنه بسوری مثل ان و بزرگتر پیت از سیری و از سیری
که بجانب مشرق مایل بشمال واقعیت تا پسور دهلی کهنه که از طرف غربیت مایل بجنوب
از دو جانب باز و کشیده ایت وان را جها پناه می گویند و از دهلی بزرگتر است و از سیری
پیه دروازه بجهان پناه گشاده است و چهار دروازه بیرون و جهانپناه سیزده دروازه
دارد شش از جانب شمال مایل بغرب و هفت از جانب جنوب مایل بشرق چنانچه از
دهلی که عبارت ازین پیه شهر ایت سی دروازه بیرون گشاده ایت والله عالم
گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران منظور از دهلی و توجه بمزدن
بدیگر مواضع هندوستان بهمت غزا حضرت صاحب قران ولی همال همت
یاشرده روز بسعادت و اقبال در دهلی توقف فرموده برتو ماهچه رایت فتح و ظفر زنک
زدای اینه سمش و قمر دماس سلطنت و کشور کشای عزت افزای روان جمشید
و اسکندر انتظام و التیام امور دولت و کامکاری بیمن عنایت حضرت باری بران
صدق من کان الله له و چون حال اعوان و انصار نصرت آثارش از فنون فتوحات

وقایم وکثرت جمع هرکونه نفایس وکرایم مفرّاته فاطلبوا بغتة من اسد مالک الملک
بخشنده که در دولت سرای توئی الملک فیض رحمت او کشاید وهمان در بروی
جباران بیمسمار شرع الملک کمال حکمت او بندد بیت خداوند خورشید کردند وماه
فروزنده تاج و کمتر کلاه کیسی راکه خواهد برارد بلند یکی راکند موکوار وزنند
وچون دهلی باتمام ازتنه رسو، عقایر وقبح افعال واعمال اهالیش بحکم نص واذا
اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول خراب شد واز کمال
تسلط واستیلاء کرکردون ماثر آثار قدر مرنا ما تدمیرا بظهور پیوست حضرت صاحب
قران ازبرای قلع وقمع اهل شرک وطغیان عازم دیگر مواضع هندوستان کشت
بنکام نهضت همایون اشارت علیه صدور یافت که پیادات وقضات وعلماء ومشایخ
درمسجد جامع جهان پناه جمع آیند واز هرازمان خاص یکی را برایشان دار وغا کماشت
نامکذارد که از جنبش سپاه ظفر پناه کرد زحمت وملال بر دامن ان طایفه کرامی نشیند و
درروز بهار شنبه بیست دوم ربیع الاخر سنه احدی وثمانمایه دقت چاشت سلطانی بیرون
له ازظاهر جهان پناه کوچ فرمود وبطالع سعد وبخت فیروز در فیروزاباد که از شهر
تا بدانجا پنج کروه اینت نزول نمود وپیادکی درانجا توقف کرده مترمات آن
مواضع را بنظر احتیاط دراورد ودر مسجد فیروزاباد که برکنار اب چون ازسنک تراشیده
اند فراخته اند دکانه ازبرای یکانه بی انباز بصدق ونیاز بکزارد وشکر وسپاس نعم
ابی که از اندیشه وقیاس بیرون بود باد ریابند وچون بسعادت پیوارشته
از دروازه فیروزاباد بیرون فرمود سید شمس الدین از پیادات ترمذ وعلاء الدین
شیخ کوکری که پیش ازین از معسکر ظفر مآب برسالت شهر کوله رفته بودند برسیدند
وعرضه داشتند که بهادر نهار حاکم ان خطه سر انقیاد بر خط فرمان نهاده و بکمر
خدمتکاری بر میان جان بسته روز جمعه شرف خاک بوس درکاه عالم پناه مستعد خواهد
شد وچون از انظرف جهان نمای تقرب وزیرا باد نزول فرمود الجمان دو طوطی
سفید که بهادر نهار در صحبت ایشان فرستاده بود بعرض رسانیدند وان دو

طوئي از عهد سلطان ثعلق بشاه باز مانده بودند و مدتها در مجالس پادشاه طين سخن
دري و شكرخايي كرده خاطر خطيران حضرت بان تحفه گراميي كه بمزيت تكلم از ساير حيوانات عجم
امتياز يافته در فضاء فضايل اين نيي طيران مي نمود تفال فرمود و وصول ان هديه
همايون اثار را دران حال مبارك دانست مصراع مبارك بود فال فرخ زدن
واز زمين تا بوزيرا باد بهضت نموده واز اب چون عبور فرموده شش كروه راه
پيمود و در موضع مودوله فرود امد و روز اديه پيست و چهارم از مودوله روان شده
كه شش كروه قطع كرده موضع كته مضرب خيام نزول گشت و دران روز بهار در مهار
و برش قلتاش با پيشكشهاي شايسته و تحفها بايسته بدركاه سپهر اشتباه امدند
و بسعادت تا طبوس فايز گشته مراسم بندگي و خدمتكاري تقديم رسانيدند و بعنايت
و نوازش بادشاهانه بلند پايه و سرافراز گشتند و روز پنجشنبه بيست سيم از
كته بهضت نموده مرحله باغ بت از وصول راية نصرت شعار رشك باغ ارم و بهار و
عيرت فخي نه خانه فرخار گشت و مسافت ميان اين دو موضع شش كروه است و روز يكشنبه
بيست و ششم از باغ بت كوچ كرده و بنج كروه راه بريده موضع اسپار كه ميان دولت
سعكر طرفين شد و دو روزي درين منزل توقف افتاد گفتار در فتح
قلعه ميرت چون از قلعهاي مشهور كشور هند قلعه ميرت بود حضرت صاحب
قران روز يكشنبه بيست ششم ربيع الاخر رستم طبني نوخا و اميرشاه ملك و اميرالله دار
را از موضع اسپار بدران حصار فرستاد و ايشان روز سه شنبه بيست و هشتم از انجا
خبر فرستادند كه الياس اوغاني و پير مولانا احمد تهانه سري وصفي كبر با جماعتي كبران قلعه
ميرت محصن نموده اند و ايل نمي شوند و محاربه و قتال را اماده گشته ميگويند بادشاه زمين
بدين قلعه امد و نتوانست گرفت حضرت صاحب قران زمان سخن بر خاطر مبارك گران امد
و از نسبت قصوري كه بتيمور خان كرده بودند خشمناك شد و في الحال بنفس مبارك
روي باستقام سوي ان تيره رايان شقاوت فرجام اورد و در چهار روز منزل شنبه وقت
نماز پيشين بسعادت و اقبال سوار شد و باده هزار سوار برانده شب درميان كرده

پیت کروه مسافت قطع فرمود در روز چهارشنبه بیست نهم ماه وقت شام پیشین رایت جهان
کشای سایه وصول بظاهر قلعه میرت انداخت و در زمان فرمان قضا جریان تفاوت
کرامات قوشونات هریک برابر خود نقب فرو بردند و چون شبگام شد در مقابل
هر برجی و باره دو کز و نیم نزدیک نقب بریده بودند گبران از مشاهده ان حال تراسیمه
و حیران شدند و از غایت وهم هراسیس نیرو توان از تن و روان ایشان برفت
و مانند صید ضعیف بینه که چون حمله شیر غران بیند خشک برجا بماند و دست و پای
ایشان از کار بیفتاد روز دیگر امیر الله داد با قوشون خود که بوفادار اشتهار
داشت و از فوجیان بودند بدروازه قلعه امد و زمزمه تکبیر و تهلیل غازیان بار
گشت و سجان قلعه فیروزه حصار افلاک شد فی الحال یکی از نوکران او پیرای نام قلندر
که شیر بیشه شجاعت و مردی بود پیش از همه کمند برکنگره قلعه انداخت و بالای باره برامده
و بعد ازان دیگر بهادران و دلاوران چون اثناب در پرطان باوج حصار برامدند
و بای بوقی رستم بر لاس که رستم بقیاس او زالی بودی پرداران قلعه الیاس اوغانی
و دیر تهانه بیری را چون سکان کردن بسته بدرگاه اسلام پناه اورد و صفی کبر که از
کلانتران آن حصن بود در جنگ کشته شده بود و با تشی که بخطای پرستند بزا
معدن کشته در روز بخشنبه غره ماه جمید الاول سلاح غیرت دین و اسلام تیغ جهاد
بمصقل توفیق تیز کرده پویت حیات از سر ضلالت بانی گبران که دران قلعه بودند در کشید
و مجموع بکمند راب شع بانش دوزخ پیوستند و زن و فرزند ایشان برده اسلام
گشت و برحسب فرموده اتش در نقبها انداخته و بروج و باره آن حصار از صلابت
بنیان قهر سرافرازی گذاشته خاکسان بازمین برابر شد و این فتح در سلک دیگر
فتوحات ارجمند افزود و زبان روزگار بهتیت گذار باین نظم ابدار ترنم نمود ابیات

زمان تا زمان از پیهر بلند ” بفتحی مو کرباش فرزومند “ همه شب که مه طوف کردون کبود
چراغ ترا روغن افزون کند “ همه روزه خورشید باتاج زر “ سپاهن بخت تو بندد کمر

درین واقعه با انکه از مواقف و مآثر حضرت صاحب قران عربی از دیوانی و قطره از

عمانی پیش نیست اگر بنیکو تامل میرود دشمه از جلایل احوال و کرایم اخلاق بادشاه ما نمایان
حضرت بطهور می پیوندد وجه همین که از کبران نقل کرده شده که این قلعه ترمشرین خان
نکشاد از علو همت و صفای نیت فرمود که خدا بتعالی کشادن ان بر ما ایسان کرداند و از عنایت
عزت و حمیت بی توقف روی توجه با بشقام نبی ادبان اورد و چنان حصاری که مثل
ترمشرین خان راقع ان دست نداد یک فوج از سپاه نبی کرانش سکرمان نگشادند بنوعی که پیش از
انداختن حصار از پیر قوت و استظهار و رزوش و اشکار بیارو برامدند و نهایت آثار شوکت
واقتدار از مخلوق همین مقدار تواند بود و مزیدی برین متصور نه والملک لله الواحد القهار و با وجود این
خصال حمیده و اداب پسندیده مرتبه که پیش از فتح قلعه اشارت علیه صدور یافته بود که تهدید نامه با اهل
حصار نویسد و بقانون سنت ایشان را براه راست دعوت نموده از صدمات قهر ترجمانند و از رقم
منشی در حال بحر ترامده بود که ما را با دشاه ترمشرین چه نسبت است و چون هنگام عرض ان
کلمه خوانده شد خاطر مبارک ازان عبارت بهم برامد و با جمعی که نویسنده را گفته بودند که بران
منوال نویسد خطاب و عتاب فرمود و بزبان ادب راند که ترمشرین خان بر ما سابق
و فایق است و بحقیقت از جلایل فواید ضبط تواریخ ثبت امثال این لطایف است
که باینان رفعت و علو منزلت و سمت اسباب و سطت مملکت صفا، مشرب عذب
اخلاق از شورا بیدن دیو غرور و شیطان پندار تغیر پذیر نگشت تا سعادتمندان
صاحب توفیق قدوه و اسوه خویش سازند و از میامن ان بمراتب بلند
مناقب ارجمند فایز گردند

ابیات

دلا تا بزرگی نیاری بدست ... بجای بزرگان نباید نشست
بزرگیت باید درین تخت زیر ... بپای بزرگان برا ور نفیر

کفار در غزوه دریای کنگ با جماعت کبران

چون قضیه قلعه مبرت بقعه و فیروزی تمام بپرانجام شد صاحب قران گیتی ستان
در همان بخشنده غره جمادالاول فرمان داد که ابو جهانشاه با لشکر جوانبخت بلزم
غزا متوجه بالاب چون شوند و کبران ان طرف را تاخت کنند و بانی دینان ان
نواحی وظایف فریضه جهاد تقدیم رسانند و ایشان با متثال امر مبادرت

نمودند واز قهار البهده امیر شیخ نورالدین تعین فرمود که ضبط کرده از کنار اب
قراسو عزیمت پیوندد ورایت جهانگیر درکنف حفظ ملک قدیر بجانب دریای کنگ روان
شد و مساق میان قلعه میرت و دریای کنگ چهارده کروه بود در اثنای راه امیر سلیمان شاه
بموکب ظفر قرین پیوست و همت عالی همت جهاد با کیران ان نواحی و حوالی وجهه
قصد پیاخته شش کروه راه رفته و موضع منصوره مرکز اعلام نصرت شعار گشت
وشب در انجا توقف افتاد و اول صبح ادینه نهم ماه بمون الله کوچ کردند و موکب
دریا شکوه محیط مثال بجانب دریای کنگ روان شد و دران وقت که طلوع اقتاب نورسروزی
بگستر د بموضع پیروزپور رسیدند واز تفحص محلی که از اب توان گذشت پیدا کرده راه رفته
جاشت سلطانی پر کنار اب رسیدند اما پایاب نداشت که بمکنان پهولت عبور تواند
نمود بعضی لشکریان سوار شاه از اب گذر کردند و چون صاحب قران دریا نوال عزم
فرمود که از اب عبور نماید امراکه حاضر بودند زانو زده عرضه داشتند که امیرزاده
پیر محمد و امیر سلیمان شاه با لشکر برانغار بقرب پیروزپور از اب گذشته اگر رای
ممالک ارای صواب نشناسد امروز درین طرف اب توقف نمودن مصلحت می نماید
ان سخن محل قبول یافت و فرمان صادر شد که بعضی بها دران از اب بگذرند و از مقامات
امیرزاده شاه رخ و سید خواجه پیر شیخ علی بهادر و جهان ملک پیر ملکت
و دیگر دلاوران برچیب فرموده ازان گذشتند و حضرت صاحب قران دوکرده بر ساحل
دریا رفته نزول فرمود و روز شنبه سیوم ماه از ساحل دریای کنگ کوچ کرده بطرف
تغ بوریت کرده بود چون پاره کرده راه قطع کرده شد پیغام علیه رسانیدند
که در پایاب اب کنگ حشری تمام از هندوان جمع شده اند یرلغ لازم الاتباع
نفاذ یافت و فرمان صادر شد که بعضی بهادران امرا و تومان مثل امیر مبشر و علی سلطان
توانچی و دیگر امرا و قوشونات با بجکها بسوار روانه ان طرف گشتند و رایت نصرت شعار
برقرار بصوب تغلغ پور متوجه بود و در اثنای راه ذات همایون راکه سلامتش سبب
است سلامت عالم و عالمیان بود تغیر مزاجی طاری گشت و در بازوی کامکار اندکی باد

یعنی مدید امد و بوجع و درد مبتلا شد و ملازمان بتدبیر و معالجه مشغول شدند و دران
جزایر که ابنوهی عظیم از کبران بر جهل و هشت کشتی بوار شده بر روی دریا می آیند
و هر کشتی ازان چون کوهی پاره که بهیت از دریا بر پوسته یازنده پیلی بر اشقه و در
رود نیل جسته بیت چو پیلی نمیدان تک زود تاب و را پیلبان باد و میدانش
برفتن براورده پرمرغ وار همه ره بسینه خزیده چو مار همان که بوی این خبر بمشام
اطلاع اکحضرت رسید از غایت شعف و شره بمحاربه اهل شرک و عناد و شوق بایثار
فضیلت غزا و جهاد ان ملالت مزاجی که روی نموده بود بکلی زایل شد و ازان مسرج اثر نماند
و بی توقف بسعادت و سلامت سوار شد و با هزار کس از عتبگان خاص که دران محل بملازمت
فایز بودند روی توجه فرخنده بدریا اورد و چون از وصول ان بحر مکرمت و احسان
بکنار دریا صورت بحر البحرین ملتقیان وقوع یافت دلاوران جهاد این و مجاهدان طوز
قرین بمقابله دشمنان دین درامده بعضی بی اندیشه خود را در اب انداختند و بهنگ
اسا دران بحر عمیق شنا در گشته بسوی ان خاکپاران شتافتند و بعضی بایان اب را
فرو گرفته انش پیکار برافراختند و بران ملاعین دین از کنار اب تیر باران کردند و
ایشان از غایت جهالت و ضلالت در مقام معارضه پر ها در کشیدند و تیر باران
می انداختند و انان که اسب در اب انداخته بشنا همیرفتند چون بمخالفان رسیدند
دست جلادت بر کنار کشتی زده ماندرون در امدند و چون تایید ربانی بفر دولت حضرت
صاحب قرانی پیشرکشیتها گرفته بر از ازرخ شیشر نیست گردانیدند و از میان موج دریا بقعر
دوزخ فرستادند زن و فرزند ایشان را اسیر کرده بیاوردند و برحسب اشارت
تو در کشتی نکن خود را پیای از بهر تسبیح که خود در روح القدس گوید که بسم الله مجریها
بان کشتیها که گرفته بودند درامدند و متوجه قهر و استیصال باقی کبران شدند
و ان مخالفان دین در کشتی مانده بود در میان دریا یکدیگر کشته و در بیت
جهل و نفور بجنگ برکشادند و از طرفین چون موج دریای خضر بروی یک
دیگر برامدند بیت چو دریای هیجا برآورد موج

بدان ن که موجش برآید باوج ۔۔۔ نهنگان جنبی چو دریا بجوش ۔۔۔ فکنند در کاوهی خروش
عاقبت سپاه ظفرپناه یاری الهه را بزخم تیر و شمشیر هلاک کردانیدند بیت
اگر مهی از سینک خارا بود ۔۔۔ شکار نهنگان دریا بود ۔۔۔ ز کاغذ نشاید پیرهن ساختن
پس امکنه باب اندراختن کفار در ذکر غزوه که حضرت صاحب قران
را نفس مبارک در یک روز با کبران اتفاق افتاد قال الله سبحانه عما یصفون
الا ان حزب الله هم الغالبون مالک الملوک جل وعلا که رفع و خفض معارج و
مهابط سعد و اشقیا اثری از آثار لطف و عنف ایت و رقم عزت و مذلت بر ناصیه
دولت و بکبت اهل اقبال و ادبار نگاشته خامه رضا و سخط او در بن ایت از کلام
معجز نظام اشارت بشارت انجام کرامت فرموده که غلبه و پیروزی مخصوص والیان کشور
دین و تابعان احکام شرع متین است هر موید صاحب توفیق که نصرت شرع و
برافراختن اعلام اسلام و ویران ساختن بنیان شرک و برانداختن عبده اصنام
و وجهه همت عالی بپارد سزاوار لقب حزب الله گشته البته بر مخالفان و معاندان
مظفر گردد و غالب و هر نیی سعادت که از طریق حق و جاده صواب انحراف و اجتناب
نموده جسته در تیه ضلالت و جهالت سرگردان شود از حزب شیطان باشد و
بتیغ مغلوب و منکوب گردد بیت
یکی را زگردون دهد پایگاه ۔۔۔ یکی را نگیرد بجز در چاه ۔۔۔ دلی را فروزان کند چون چراغ ۔۔۔ نهد بر دل دیگران درد و داغ
و از مصداق این سیاق اینست که چون حضرت صاحب قران از غزوه اصحاب
کشتی که در دریای کنک بودند باز پرداخت همان ساعت از پای حل دریا کوچ فرمود
و رایت ظفر پیکر متوجه موضع تغلغ پور شد و چون ان موضع محل نزول همایون
گشت در همان شب بگشنبه چهارم ماه چون جهاندانک از شب بگذشت از امیر الله داد
و بایزید قوچین و التون بخشی که بقراولی رفته بودند دو کس رسیدند و بوی عرض
رسانیدند که ایشان گذاری بیکو پیدا کرده و از دریای کنک عبور نموده اند و در ان
طرف که دهی اینوه و حشری شمار از کفار بیشمار فراوان و اجتماع بسیار جمع شده اند

ویرداز نام مبارک ایشان بمکیت مبارک خان نام رایت عناد و استبداد برافراخته
و اسباب جدل و قتال را آماده ساخته و چون شعاع شعور و اطلاع حضرت صاحب
قران بر کیفیت احوال و اوضاع اقتاد سحرگاه که نهنگام وزیدن نسخات لطف
الهی می باشد به نیت غزا بسوار شد بازوی کامکارش متوجه الله بنصیک من البأس
ارایسته و پرچم رایت نصرت شعارش را مشاطه فیکفیکم الله پیرایسته اعوان انصار
فیروزی آثار خروش کوركه و کوس بکوشش بهرام اشغام اهین ربایند و از پس
فروخش مشعلها شب هندوان مهاد و ظلمانی را کسوت رومی روز نورانی پوشانید
وان حضرت پیش از صبح با نهزار سوار از دریای کنک عبور فرمود و یک کروه راه رفته نماز
بامداد بگذارد و باقامت وظایف اوراد قیام نمود و مجموع سیاه طفر پناه جهانپوی دیده
بعزم غزو جهاد روان شدند و چون نزدیک لشکر مخالف رسیدند مبارک خان ده هزار
سوار و پیاده ترتیب داده بود و با طبل و علم و فیل و خدم ایستاده

سر دماچی از هوی انگخته تبلبیس زنگی بر آمخته دران حال بخاطر خطیر صاحب قران
جهانگیر که مطلع انوار اسرار غیبی بود خطور نمود که هندوان بی دین بعد دو بسیار ند و
اسلام درین محل اندک و لشکرهای میمنه و میسره که باطراف و جوانب روانه داشته ام
بمسافتی عظیم دور ند تدبیر خود محض توکل بر فضل خداوند خبیر و قدیر نیت و مقارن
این اندیشه بنجهزار سوار از تومانات امیرزاده شاهرخ که پیش ازین با سید
خواجه و جهانملک از اب گذشته بودند و بتاخت رفته بودی برسیدند و بموکب
همایون پیوستند بنوعی که اگر وعده و قرار رفته بودی برحسب فرموده و لواقوا عدتهم لاعدوا لهم
چنان راست نیامدی و این اتفاق از غرایب الطاف حکیم کارساز و لطیف نواز است بیت

یاری از حق بجو که جز فضلش عقده مشکلات نگشاید
هر چه خواهی از و طلب که جز او ره بکنج مراد نمایید

صاحب قران گیتی ستان شکر و سپاس حضرت منان بقدر وسع و امکان اقامت کرده فرمان داد که امیر
شاهملک و امیر الله داد با نهزار سوار از بندگان خاصه که ملازم بودند بر دشمنان

انند و اصلا کثرت و شوکت ایشان بنظر الثفات در نیاز ند مبارزان میدان جهاد و امر عالی را
بنیاد نمود و دست توکل بتیغ غزا گشاد و ذره اندیشه بر سر کران تا خود از قوت دولت اسلام
و فراق صاحب قران گردون غلام ترس و بیم در دل ان بدکیشان چنان مستولی شد که بی
وقفی از مقام استکبار روی تیزه روی بوادی فرار و گریز نهاد ند و چون طیور ضعیف هیکل از شاهین
و وحوش ناتوان از صدمه شیر غران بر میدند وار غایت وهشت مصراع
غان از رکاب و فراز از نشیب باز شاخه شغال وار در جنگلها خزیدند و لشکر منصور
از عقب ایشان در امده خلقی کثیر از ان بی دینان را طعمه تیغ غزا گذرانیدند و زن و فرزندان
ایشان را اسیر پیاده و کشکرمان را غنیمت بسیار بدست امد و از ان جمله گاو بود
غیر از ضبط و شمار بیرون و از اندازه و قیاس افزون حضرت صاحب قران ساعتی همانجا
نزول فرمود و در زمان خبر امد که در دامن کوه که بر کنار اب کنکت گران بسیار مجتمع شده اند
فی الحال با پنصد سوار متوجه کوه شد و باقی لشکریان کرمتش غنیمت مشغول بودند چون موکب
همایون بنزدیک ان دره رسید مخالفان بسیار بودند و از ادای دین خضری عظیم
جمع اند از امرا و مشل شاهملک و علی سلطان تواجی با وجود قلت انصار غازی و از غلغل
تکبیر و تهلیل نفلک دوار رسانیده بر ایشان راندند و بضرب تیغ ابدار آتش قتال در
خرمن عمر کفار انداختند و ان بی دینان را بان کثرت و غلبه مغلوب و منهزم گردانیدند و غنیمت
فراوان حاصل امد و در ان حال که لشکریان بکرمتش غنیمت و ضبط ان اشتغال داشتند
زیادت از صد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نبودند ناگاه کبری ملک شیخ نام با صد سوار
و پیاده مانند فدایان تیغها کشیده رو بموکب جهان پناه نهادند حضرت صاحب قران
تا بدست مبارک غزا فرماید بسوی ان گران شتافت و چون نزدیک امدند خنجر
تیز بایشان رسیدی یکی از لشکریان تحقیق نکرده پیش راند و تلی وقوف
بعرض رسانید که این شیخ کوکریست از جمله بندگان درگاه که در میان سپاه
طغرنیه می باشد ان حضرت بدین سبب روی سعادت بطرف کوه اورد و تنی
بعضی از لشکریان اسپلام را تیغ رسانید و چون حضرت صاحب قران ان حال

شاهرخ فرمود خان تمک اورکیتی نوردرا بسوی ملعونان تاخت ودرزمان
ان کبر مثومند راکه سمت قتل بعد ذلک زینم داشت تیری رشکم وشمشیری بر
سر زده ازپشت زین بردی زمین انداخت ورسن درگردن بسته بزدیک رکاب
حضرت اشتاب اوردند وحضرت صاحب قران ازوحال پرسید واوبجای جواب
جان داد وجهان از خبث وجودان لعین راتبع بدی دنیش برداخت ومیامن
اجران غزوه نیز قرین روزگار همایون گشت ودرهمان پیاده جفراوه دند که دردره
کوهله که ازین موضع تا انجا دوکروه راهست خرشی ابوه وخلقی بسیار ازهندوان کفر
جمع شده اند ودرین مسافت پیشها ست که ازکثرت درختان وتنگی یک اعضان
واشتن بادسبک روازمضایق ان اقثان وخیزان پیرون رود ازجمله
ستان بسیار بود ودرین ها چنان غلیظ وقوی که اگر کسی یکی ازان رادرنغل
میگرفت دستها بهم نمیرسید حضرت صاحب قران دران روز دولونت مختل
مشائق رکوب واخطار شده بود وبنفس مبارک درمعرکه غزا اقامت
فرض جهاد فرموده ناگاه ان رسیده که زمانی بوسند استراحت پیش
فرماید چون این بسامع علیه رسید همت ملکانه اوخار مثوبات جاودانی
برطلب راحت وتن اسانی اختیار نمود ودرحال با جمعی ازخواص
بندگان وچند کس ازامرا قوشون که درمنغلای بودند متوجه
ان دره شد وچون بیشها دشوار گذار درراه بود همه دان کافر
بسیار وشکر حاضر اندک بودند حضرت صاحب قران رادرخاطر
خاطر گذشت که اگر درین ولا فرزند پیر محمد وسلیمان شاه برسند
ازلطایف صنع پروردگار تواند بود وحال انکه روز پیشتر ایشان را برسیل ایلغار
بناحیه دور فتاقرستاده بود ومتوقع بود که درین موقف حاضر اینده چه درمقابله هم وزیور
ازاب کده شه بودند ولقوایشان ان بود که رایت جهان کشای این طرف انعطاف نخواهد فرمود ودرین
روز بکشنبه وقت نماز دیگر بصوریتی که درضمیر منیر نقش بسته بود واز دریچه غیب بیرون

برسیدند و بمولب همایون پیوستند بیت مگر که لوح قضا بود رای شاه جهان
که هرچه کشت مصور درو نگشت ازان و باتفاق بسران کبران را ندند و زبان
طاعت و دست شجاعت بذکر تکبیر و ضرب شمشیر و رمی تیر برگشادند و اکثر ان
کفاران را به تیغ جهاد بگذرانیدند و غنایم فراوان بدست لشکر اسلام افتاد از ایوان
رخوت و انواع جهاز پایان حتی شتر و گاو و بیار که محاسب وهم تزیین بعقد انامل
قیاس و تخمین شمار آن نتوانستی و دران یک روز میان اجرسه غزوه شامل روزگار
خجسته آثار حضرت صاحب قران گشت که منفس مبارک در مصاف حاضر آمده بود و امثال
این توفیق بر سبیل ندرت اتفاق افتاده باشد بتخصیص سلاطین رفیع مقدار راحمون
آنروز با خر رسید و چهره روزگار چون روی هندوان و رای تیره بی دینان سیاه
شد ان گرفت و دران شبها که محل غزوه سیوم بود از تنگی جای موضع فرود آمدن
نبود سپاه ظفر پناه اسلام خظفر و منصور با غنایم و فتوحات نامحصور بموقف
غزوه دوم مراجعت نمود فرود آمدند رایت فتح آیت باوج اقبال و فیروری افراخته
و زمانه دعای دوام ایام سلطنت و بادشاهی حضرت صاحب قران ورد زبان ساخته
بیت ترا جاودان باد یزدان پناه بکام تو کردند خورشید و ماه
جهان آفرین از تو خشنود باد تن بدسگالان پر از دود باد همیشه بنابت جهاندار باد
سر دشمنانت نگون سار باد ذکر استیصال کبران که بر کوه بودند و
ذکر سنگی که بر شکل کاوی واقع شده در ابخا و تعظیم کفاران
دره کوه در دامن کوهیست که دریای کنگ از انجا روان میگردد و پانزده کروه راه
بالاتر ازان موضع سنگیست بر شکل کاوی و آب ان دریا ازان سنگ بیرون می آید
و کفاران دیار هند آن سنگ را پرستش می نمایند چنانچه یک سال راه از اطراف
و جوانب روی توجه باین درمی آورند و طویلان کاو سنگین از خری تقرب می جویند
و مردگان خود را می سوزانند و خاکستر انرا همراه آورده دران آب میریزند و انرا
وسیله نجات او دانند و زر و نقره نیز دران آب می پاشند و زندگان دران

ب در می ایستد و آب بر سر خود میریزند و سر و ریش می تراشند و آنرا عبادتی میدانند
مشابت حج که از ارکان اسلام اهل یمانست و ابو نصر عتبی رحمة الله حکایة عوایت
کفار هند و عقاید فاسده که در باب این آب دارند در کتاب یمینی آورده چه
بعد ازان که ناصر الدین سبکتکین و پسرش سلطان محمود سالها در هندوستان
بفرض جهاد قیام نمودند و بلاد و قلاع آن دیار بتدریج بگشودند شکر الله ساعی
المجاهدین و رضی عنهم محمود در اواخر حال متوجه قنوج شد و لشکر اسلام را بآنحدود
رسانید و صاحب ترجمه یمینی آن غزوه را طراز مواقف و مغازی یمین الدولت
محمود دانسته و صاحب قران موید دولة اولی که روی همت اعلی بغزو هندوستان
آورد بعضی شاهزادگان و امرا را با فوجی از لشکر برای روان ساخت و خود با بقیه
سپاه ظفر پناه برای دیگر متوجه گشت و هر دو گروه هر چه در راه بود از بلاد و قلاع
و حواضع و قری همه را مسخر ساخته و اهل کفر و ضلال را پراکنده گردانیده تا دهلی
تختگاه آن مملکت چنانچه بتفصیل شرح داده شد و بعد از فتح دهلی از آب گنگ عبور
نموده درین نواحی که سخن بذکر آن رسیده وظایف غزا بتقدیم رسانیدند
فسبحان الذی ایده بنصره الغزات و رفع بعضهم فوق بعض درجات چون همان دره
گروه انبوه از کبران نهوز مانده بودند و اموال بسیار از مواشی و منقولات در تصرف
ایشان باقی بود روز دوشنبه هجم جمادی الاول خورشید رایت نصرت شعار از افق
عزیمت طلوع نمود و سپاه آسمان جنبش ستاره شمار در حرکت آمده متوجه دره کوهپایه
شدند و چون ارادت قدیم باستیصال ازمره کفر و ضلال تعلق گرفته بود ان بدبختان
بغلبه و کثرت مغرور شده بمجرد توقف نمودند و خیال محال حقا باطل و جدال بدماغ بی مغز
راه داده جنگ را مهیا و آماده گشتند و هنگامی که خورشید شرقی انتساب آفتاب سبحق از ارتفاع
ازکراه معرکه سپهر بر افراخت لشکر اسلام پاساختی کرده بان دره رسیدند همینه
از فرشکوه امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه آراسته و میسره از شوکت و مهابت
جماعتی از امرای نامدار زینت یافته و در منقلای غول امیر شاه ملک و دیگر نوینان

رفیع مقدار رایت مکنت اقتدار برافراشته وچون صدای غریو کورکه وکوس
ونقاره وتبیر دران کوه ودره افتاد وزلزل تهلیل موحدان وتکبیر غازیان بآسمان صدود
پیوست وشکریان ظفر قرین وریاصفت بجوش درآمده خروش برآوردند کافران
خاکسار آب گشت واتش خوف واضطراب درتن ثبات وقرارشان بادپیمایان افتاد
مجموع ازغایت بیم وهراس دست عجزدردامن فرارزدند وبکوهها کریختند ولشکر اسلام
ازپی ایشان درآمده بتیغ زمردخام راازتن شبه رنگ آن تیره رایان سیاه روی
گونه یاقوت رمانی بخشیدند واکثران نی دینان رابه تیغ غزا بگذرانیدند کی ازان
ورطه نیم جانی برون بردند وپراکنده گشتند واموال واسباب بی حدوشمار فتوح روزگار
شکریان نصرت شعار گشت وچون دیار ونواحی ازخبث وجود مشرکان پاک شد
رایت فتح آیت درسمانرور بازگشته ازدریای کنگ عبور فرموده ودرساحل
دریا باقامت نماز پیشین قیام نمود وبرفتحهای ارجمند وذیل درجات بلند
شکرگذاشته نی ماندند باردیگر رسانیدند وهم دران ساعت سوارشده تیغ کروه راه
براندند وکرطرف زیرآب کنگ نزول فرمود حفظ الهی درحرکت وسکون حارس
ونگهبانان موفق وفیروزه وظفردرشب وروز طلیعه سپاه کیتی ستان والحمدلله والمنه لله
العظیم الملنان کفار درعزم مراجعت صاحبقران از ممالک هندوستان
چون قاعده قدرت کامله وهوالذی یسیرکم فی البر والبحر حضرت صاحبقرانی راتوفیق
ارزانی داشت وتایید بخشید تا اقامت فرض جهاد راوجهه همت عالی ساخته لشکر
اسلام رابدیارهند کشید وفرمان داد تاسپاه ظفرپناه چند فوج شده هرفوجی برایی متوجه شدند
واز مرحدان مملک بدهلی که پای تخت هندوستان است هرجا حصاری وقلعه بود همه را
تسخیر کرده ازخبث وجود کیران وبت پرستان بآب تیغ غزا پاک ساختند واز فتح دهلی
وقلعه وقتح معماران بجاپرداخت بصره کشور هند درآمدند ورسوم کفر وضلالت از تمام سواحل
کنگ ودره کوپله وسایرمواضع آن حدود ونواحی برانداختند بموجبی که کیفیت
آن بتفصیل شرح پذیرنگشته رای عالم ارای آنحضرت که درآیینه جال صورت

مآل استقبال مشاهده نمایند و بحسن تدبیر رشته تقدیر باز آید عزم مراجعت تصمیم فرمود
و روز سه شنبه ششم جمادی الاول بسعادت و اقبال از کنار آب کنک نهضت فرموده
و عنان توجه بطرف اعرق همایون معطوف داشت و امراء و سران سپاه هر یک
بمورچل خود روان شدند و فرمان همایون صادر شد که یورتجیان بروند و اغرقها را
بموکب نصرت قرین رسانیدند روز چهارشنبه هفتم ماه مذکور راه رفته نزول
فرمود و میان این منزل و محل اغرقها چهار کروه بود و دران موضع خبر آوردند که زرزرای
کوه سوالک که از ایک لک و انکی از هندوستان می نهند کبران بسیار از هندوان
ستیزه کار بدکردار جمع شده اند و چون صورت این حال بر لوح ضمیر منیر صاحبقران
جهانگیر نقش بست یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که لشکر منصور که در اغرق
اند کوچ کرده براه آن کوه روان شوند و آن حضرت بنفس مبارک ایلغار فرموده
بمحل کتل که کروه براه آن کوه روان مانده بود تا بکوه سوالک در کنف حفظ الهی
و تبارک فرود آمد و دران محل امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین از اغرق آمده
بموکب همایون ملحق شدند و امیر سلیمان شاه و دیگر امراء موقف اخلاص و هواخواهی را
عرضه داشتند که کرامت فتح آیت لشکر ظفر قرین مراجعت فرموده ذات بی همال بهمان
سعادت و اقبال استراحت فرمایند مابندگان و جاگران بر سران هندوان تاخته بیم و بیخ
دولت قاهره را از روزگار ایشان برآوریم الحضرت جوابی فرمود که اگر محرر کتاب مسطور
بنوک خامه انور سواد دیده حور بر ورق منشور و کتابه بیت معمور نگارد سزاوار آید
محصل آنکه باقامت فرض جهاد قیام نمودن متضمن دو فایده است یکی اوطار منویات
اخروی و یکی حصول غنایم و فتوحات دنیوی و چنانکه شما در این وقعه نظر برین دو فایده
ما را نیز مطمح نظر همت نیل سعادت سرمدیت و نعیم باقی از برای خود و جمیع خواهید مالی
و منافع حالی از برای لشکریان که ملازم اند لاغر و ملاحظه حال زیردستان و جمع
نمودن آئین بادشاهان داد کسترت و مرحمت فرمودن در باره ضعفا و مساکین
از خصال ستوده سلاطین عدل پرور بیت داد کرزی را که اندر افتاب روز حشر

سایه حق بر پادشاه دادگر خواهد فکند و بهم دران روز حکم صادر شد که امیر جهانشاه که از
امرای جوانغار بود و پیش ازین هفت طراف بالا آب جون تا تاخت رفته بیاید و مادیگر
امرا باجرار فضیلت غزو کفار فایز و بهره ور گردد و امیر جهانشاه برحسب فرمان بدرگاه
اسلام پناه شتافت کفار در تاخت فرود بکوه سوالک حضرت صاحب
قران روز پنجشنبه دهم ماه جمادی الاول بعزم تاخت سوالک سوار شد و دران
دره راهی بود بهروز تمام و بحقیقت تیره رای بود بدروز بد فرجام خلقی بسیار جمع
کرده و حشری بیحد و شمار فراهم آورده و بحصانت کوه و محکمی جای مغرور شد و فریفته
پندار گشته عساکر گردون مآثر از جمله امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و امیر امیرزاده
سلطان حسین و امیر جهانشاه در هراول غول امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و سایر
امرا بر الغار و قلب دست جلادت و زبان سعادت بغزو و کفار و تسبیح ملک
جبار گشاده روی بان مکراهان نهادند و حضرت صاحب قران در دهانه آن
دره چون کلمه توحید در دهان منافقان غزه نزول فرموده بود و توقف نموده
و فرا فرق قدسایش هم راقوت دل و نیروی باز و افزوده در زمان تیغ غازیان
سراندازی اغاز نهاد و زاغ کمان مجاهدان غمابان جان شکار را پرواز داد حجر
زمرد شکل الماس فعل را دل و دیده کافران نکوهیده نیام شد و تمام سنگ و خاک
ان دره کوه از خون هندو آن شبه رنگ لعل فام گشت بیت تن کافران خاک شد زیر نعل
ز خون سنگ آن دره مجموع لعل ☆ همال سنانزار نصرت بهار ز سرهای کبران برآورده بار
از پس کبر کافتاد و دیگر نخاست ☆ شد آن دره با قلعه کوه راست ز بس خون که از زخم داران چکید
ز هندوستان خون بخون رسید ☆ آخر الامر همای ظفر در سایه رایت اسلام بال فیروزی
برگشاد و فرق شیطان و آن زمره کفر و ضلال نشست و ناچیز شده غنایم فراوان
از اموال و برده و مواشی و غیران ضمیمه دیگر فتوحات غازیان و مجاهدان شد و آثار
علیه از موقف مرحمت و عاطفت پادشاهانه صدور یافت که از مردم قوی حال که هر یک
سیصد و چهار صد کاد گرفته بودند و بعضی بار ستده بر مردم ضعیف بخشند و از همین

نصفت و بنده پروری احاد و افراد لشکریان از سوار و پیاده و خرد و بزرگ مجموع
ازان عنایم و فتوحات بهره مند گشتند و هیچکس محروم نماند و شب یکشنبه
شرق بتابخورشید شبستان مغرب خرامید حضرت صاحبقران بوناق امیرزاده
پیر محمد نزول فرمود و منزل شاهزاده ازان اتفاق غیرت نهم رواق فیروزه طاق
گردون گشت و روز یکشنبه بامداد بیت چو خورشید تابنده بنمود چهره
در و باغ بگشاد و گردان سپهر رایت منصور ازان مرحله روان شد و بسعادت
و اقبال باردوی همایون رسید بموضع بهره که از نواحی بکری بود مشهور بولایت
میانور و روز دوشنبه دوازدهم ماه از بهره کوچ کرده جهار کروه راه برفتند و
در موضع شق سار ساوه اتفاق نزول افتاد و بسبب بسیاری غنیمت که لشکریان
ظفر قرین را جمع آمده بود و نقل آن با هستگی میرسید هر روز زیاده از چهار کروه
راه رفتن تعذری داشت و روز سه شنبه سیزدهم ماه ازانجا نهضت نموده
موضع کندر معسکر نصرت پناه گشت و مساحت جهار کروه نزدیک بود لایق
ایام رام و خنک فلک برحسب مراد خوش لگام و حفظ ملک علام در جنبش
و ارام بهر منزل و مقام حارس ذات سپهر احتشام و الحمد لله علی تتابع الافضال و دوام
الانعام گفتار در موافقت عزوات که در حدی دیگر از کوه سوالک در جنبها واقع شد
روز جهارشنبه جهاردهم جمادی الاول که خسرو سیارگان از بحر مغرب و خفا عبور نمود
بجای دیگر از افق رایت طلوع و ظهور برافراخت حضرت صاحبقران از موضع
کندر نهضت فرمود و ازانجا آب جون عبور نموده حدی دیگر از کوه سوالک را مرکز
کشور کشا ساخت و همان روز بمسامع جلال رسانیدند که دران حدود یکی از رایان
هندوستان نام دارد دعوت درداده و مکنه اختیار در انداخته خلقی کثیر از مجوس
و انصاب هندوان از اطراف و جوانب بهم پیوسته اند و در ربقه ایالت و حکومت
او در آمده و بکوهها ی منیع و بیشهای حصین پناه جسته که از غایت بلندی کوه شعاع
بصر از نشیب آن نفوذ نمیرسد و از غلبه درختان بیشه پرتو آفتاب و ماه از بالا بر زمین نمی

افتد چنانکه در حصانت و محکمی از کوه بیستون مانندان گذشته است و رخت
بریدن و راه پیدا ساختن بانجا دور آمدن ممکن نیست حضرت صاحبقران در چنان
محلی با خطر و جنگلی پرخذر چندان توقف نفرمود که شب یکشنبه دوازدهم
پانزدهم ماه فرمان داد و امرای قوشونات مشعلها افروخته و لشکر بامرتب ساخته
روان شدند و بریدن و انداختن درخت و پیدا ساختن راه دست حلادت بگشادند
و بفر دولت قاهره دران شب دو آرده کروه مسافت راه ساخته و گذار پیدا کرده
قطع کردند و برق خاطف ازان پیشها بگذشتند و روز یکشنبه پانزدهم ماه که حسر سیار
کان رایت زرنگار از اطراف قاف لاجوردی حطاف برافراشت اعلام ظفر
فرجام اسلام بمیان دو کوه کوه سوالک و کوه کوگ رسیده بود و سر بعبوق افراخته
ورای رنت دران محل میمنه و میسره و آیین تزیین داده بود و با اتباع و اشیاع حملک را
اماده کشته و اسباب قتال و جدال مهیا ساخته اما همانک صدای طنطنه کوس
کوس و نفیر صور بر عنود دران کوهسار افتاد و خروش زمزمه تکبیر و تهلیل غازیان بگوش
کفار فجار رسید ارکان ثبات و قرار ایشان تزلزل یافت و بنیان طاقت
و اصطبار از آن مکرانان انهدام پذیرفت و بی توقف عنان عجز و اضطرار براه
هزیمت و فرار داده طریق گریز پیش گرفتند امرای قوشونات و لشکریان پیروزی
و سعادت از پی ایشان روان شدند و بتیغ انتقام دمار از روزگار کفار فجار برآوردند
و اکثر ان ضالگاران بادپیمار البشمشیر جهاد گذرانیده باتش دوزخ و بئس المهاد گرفتار شتافتند
و چندان اموال و اسباب از صامت و ناطق بدست غازیان و مجاهدان افتاد که ناطق
نطق از احاطت تذکران قاصر بود چه هریک از لشکریان صد سر و دویست سر گاو
و ده نفر بسیت پیوسته گرفته بودند و هم دران روز در براغار امیرزاده پیر محمد و امیر
سلیمان شاه بدرد دیگر اقامت فرض بتقدیم رسانیده بودند و حوض شمشیر را از جبه
القلب کافران طعمه بسزا داده و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاده و در جوالغار
امیر جهانشاه علی حده بدره دیگر تاخت برده و بسی از هندوان بی دین را بتیغ غزا

گذرانیده اما غنیمتی چندان بدست لشکریان نیامده بود و شب آدینه لشکرهای منصوره و
مجموع موکب همایون بهوسته در میان دو کوه فرود آمدند و خرمن کفر سوختگان را سیلاب ساخته
چهره دولت افروخته و رایت اقبال افراخته روز آدینه شانزدهم ماه صاحبقران
گیتی پناه از آن دره که در میان دو کوه بود باز گشته سلوک و آمد و از آن منزل تا ولایت
نگرکوت پانزده فرسخ بود و دران دره چندان جنگل استوار بود که در حیز حصر و احصا
نیاید و مخیمی کوه تا غایتی که وهم تیز رو را عروج بران ممتنع و محال نماید دران بیشه ها کثرت
کبران تیره رای و هندوان ظلمت افزای زیاده ازان که صورت کمیت آن در آیینه
خیال چهره کشاید حضرت صاحبقران از برای قلع و قمع کافران در آمدن نخجنان جاهلی
خط ناک اختیار فرمود و چون لشکر جوالغار که ضبط ان بعهده امیر جهانشاه بود و لشکر
خراسان روز پیشتر از غنیمت اندک چیزی یافته بودند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست
که ایشان بیشتر بگذارند و تاخت کنند و دران روز صابن عمور قراول بود و حاشتگاه
سلطانی بموکب ظفر پناه شتافت و عرضه داشت که غلبه کبران و هندوان
پیش از انست که تصور توان کرد ان حضرت بنفس همایون بایستاد و لشکر
جوالغار و سپاه خراسان بر حسب فرمان دهتاخت بردن و غارت کردن گماشتند
و دایره کردار و مرکز کارزار محیط گشته دست جلادت بقتل هندوان گشودند
و بصایقه تیغ جهاد خرمن حیات اهل شرک و عناد سوخته غنیمت فراوان و عدهٔ
واهیه بی پایان فراهم آوردند و همان روز وقت نماز پیشین از قوشون امرشیخ نورالدین
و علی سلطان تواچی خبر آمد که از طرف دست چپ دره ایست و در انجا از کبران جمعی
مشهده که از هر چه تصور نمایند افزونست و چندان خواسی و حرامی دارند که حد ضبط و شمار
برون حضرت صاحبقران در زمان عنان بکران گیتی نورد گشته بوصیا و شمالا شتافت و لشکر
بصوب ان دره معطوف داشت و فرمان داد که امرشیخ نورالدین و علی سلطان تواچی
بر سران مکراهان را اندایشان بر حسب فرمان روان شدند و تیغ جهاد در نهادان بدگمان
نهاد و سبیل حزن از طرف روان کردانیدند و رایت نصرت شعار بر قلعه کوه افراخته شد

یا میامن اقبال صاحب قرانی قرین روزگار مجاهدان سنود و فتح ظفر که پیوسته در بصر اکت و دولت روز افزون زده شامل حال غازیان گردد بیت ۲۶۱ هر کجا رو نهاد موکب شاه
نصرتش بود هم عنان همراه و آنحضرت از آن قلعه کوه نظاره میفرمود که شیران بیشه
شجاعت و مبارزان میدان جلادت در آن دره پیاده در آمد چگونه داد جهاد میدهند
و زمره کفر و ضلال را بچه نوع سزا در کنار روزگار می نهند و چون اکثر آن ملاعین بی دین
از ضرب تیغ غازیان ظفر قرین بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف خسته و جسته رو
بر گریز نهادند لشکر منصور با غنایم نامحصور باز گشتند و بسجادت زمین بوس
مستعد شده بنوازش و تربیت بادشاهانه اختصاص یافتند و از جمله جندان مراعی
و مواشی غنیمت گرفته آورده بودند که شرح آن از حیز حصر و بیان بیرون بود و حضرت
صاحب قران از کمال مرحمت تا وقت نماز شام در آن بالای کوه توقف نموده
اشارت فرمود که از لشکریان هر که غنیمتی نیافته باشد او را نصیب بدهند و بهره ور
گردانند و چون غنایم پیش از اندازه بود هر کس آن مقدار که ضبط می توانست کرد تحت
تصرف در آورد و آن شب در آن دره فرود آمدند عون ربانی در جمیع احوال حارس
و نگاهبان و حفظ یزدان در گاه و بیگاه نزدیک و یار و یاسبان و در آن شبها و جنگلها حمله
و نه بسیار بود چون شب میشد می آمدند و خبرهای لشکریان می بردند و در عرض یکماه
از ابتدای شانزدهم جمادی الاولی که رایت جهانکشای در میان دو کوه بود کوه سوالک
و کوه کوکه تا غایت شانزدهم جمادی الاخر که سایه وصول بر نواحی جواندا خت بیست و نهم
معتبر با طوایف کفار و مشرکان و بت پرستان اتفاق افتاد که شرح تفاصیل آن با طناب
می انجامد و در این مدت سی روز هفت قلعه معظمات قلاع کشور هند که هر یک در خصانت
و تحکمی چون سپهری بود از فر دولت قاهره مفتوح گشت و آن قلاع هفت گانه که در استواری
باسبع الطباق نوح پهلوی مبارات میزد هم بیک فر سنجی و دو فرسنجی یکدیگر بود و مردم
هر قلعه مخالف اهالی دیگر قلاع و اکثر سکان آن مواضع در ایام سلاطین سوابق از
اهل جزیه بودند و در این مدت سر از ربقه انقیاد اهل اسلام کشیده و از التزام جزیه

رجوع نموده لاجرم بحکم شریعت غراخون و مال ایشان بدر بود و نهبا و محاربه با ایشان
از قبل جهاد و غزا و یکی از آن قلعها قلعه شیخ بود از شیخان و خویشان ملک شیخ محمد که
که اهالی انجا بوسیله جمیع مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایره متابعت
نهادند و ظاهر کردن انقیاد بطوع بندگی و فرمان برداری پیش آمدند اما دلایل نفاق
و علامات خبث از مذرون از صفحات احوال ایشان لایح و روشن بود و چون مال امانی
برایشان نداختند و از مجاری اوضاع آن مکاران مخایل عذر و فساد تفرس میرفت
یکی از نبذه فکری لطیف انگیخته مقرر کردانیدند که اجناس بوجه مال امانی بستانند و ناوک
جام کهنه کانی که اندک غشی داشت و قیمتی کران بران بنهاد و آنروز بر کشتگان بر سلاح
که داشتند مجموع برون آوردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر هر سلاح در دست ایشان
نماند و بعد ازان حکم واجب الامتثال صدور یافت که چهل نفر کبر در سلک خدام نهند و شاه
خاتون که یکی از بندگان درگاه جهان پناه بود در آیند و بدان واسطه بنکتان از حاجی
مطاوعت انحراف جستند و بعضی مسلمانان بقتل آوردند و بدست همت غازیان
لشکر اسلام انتقام آن بی باکان شقاوت فرجام واجب گشت مجاهدان کفر
سوز روی جلادت بستیخان قلعه کردند و انرا فتح کرده و هزار کبر به تیغ غزا بگذرانیدند
و استیصال از خان و مان ایشان بسقف دو داندود آسمان رسانیدند
و از جمله آن قلاع قلعه ملک یوراج بود و پنج قلعه دیگر بنیروی اقبال صاحب
قران بازدک زمان مسخر گشت و ان دیار از خبث وجود مشرکان و بی دینان پاک شد
و بنیان شرک و بت پرستی اصدام یافته مراسم شعایر شرع مطهر بظهور پیوست
و اساس دین و دولت رسوخ و استحکام پذیرفت و الحمد لله علی تواتر نعمایه الظاهرة
والباطنة کفتار در مواقف غزوات حضرت صاحب قرانی و نوادر آثار بارئ سبحانه
و تعالی که از کمال قدرت بازوی نیروی مجاهدان عبادت دین را بتقویت
تایید و ان جند نا لهم الغالبون توفیق بخشید و بر منشور سعادت عاجیان
حوزهٔ اسلام توقیع رفیع الا ان حزب الله هم الغالبون کشید عنایت نبی نهاشیر

صاحب قران کیتی ستانرا بمزید توفیق و تائید مخصوص گردانیده بود و قامت اقبالش را
خلعت کرامت نصر من الله پوشانیده لاجرم در هر موقف که آن موید پاک اعتقاد را
سعی و اجتهاد برافراخت تمای نصرت بال سعادت گشاده در سایه رایش ایمان ساخت و در هر
معرکه که موکب جهان نورد را بجولان درآورد جنود فتح و فتوح فیروزی عنان در عنان
نهاده همراهی کرد و چون همت عالی از غزوات حدود کوه سوالک و اطراف و اکناف
آن فراغت یافت و عنیمتر از کفایت این مهم به پرداخت روز یکشنبه شانزدهم ماه جمادی الاخر
رایت نصرت شعار را موضع منسار در ضمان حفظ و تائید پروردگار نهضت عنوده شش کروه
راه قطع کرده در مقابل قریه بابلیه که از نواحی جموست نزول فرمود در همان روز امیر شیخ محمد
ایکو تمور و میشر و از تومان امیرزاده خلیل سلطان اسمعیل برلاس متوجه قریه بابلیه
شدند اهالی آن موضع مردم دلاور بودند و جنگهای محکم داشتند حیرها در کناره
جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را آماده گشتند و رایت عصیان و عناد برافراشتند
جمعی از آن لشکر اسلام خواستند که بی دریغ بجنگ مبادرت نمایند و بیران کافران حمله
کنند در آن حال از موقف جلال کس آمد و فرمان رسانید که محاربه موقوف دارند
تا روز دیگر که لوای نصرت انتما سایهٔ توجه بران صوب اندازد روز دوشنبه هفدهم
ماه حضرت صاحبقران کیتی گشای برتکاور جهان نما سوار شد و سپاه ظفر پناه
صفها کشیده میمنه و میسره و قلب و جناح بیاراستند و غلغل تهلیل و تکبیر عساکر سکنان صوامع
افلاک رسانیدند و ملاعین بی دین را از مجرد استماع طنطنه کوس و نقاره و غریو خروش
لشکر غزا کاره زهره چاک و جگر پاره گشت و بی توقف دیه را گذاشته در بیشها گریختند
و شغال وار در جنگلها پنهان شدند بهادران جلاد آیین حیرها برداشته در مقابل
جنگلها بایستادند تا لشکریان از سر فراغت و امن خاطر بدیه در آمده علوفه و علوفه بسیار
بدست آورند و مایحتاج لشکر اسلام مرتب و مهیا گشت و همان روز ازان موضع روان
شده و چهار کروه مسافت بریده فرود آمدند و هم دران روز اولجه عتور تونقتار
و تولادی از جمله امیرزاده رستم و معتمد زین الدین که از دهلی برسم رسالت بطرف

کشمیر رفته بودند و در صحبت ایشان احکام لازم الاتباع بنام شاه اسکندر والی آنجا نفاذ
یافته دران منزل ایلچیان شاه سکندر بار دوم اعلام رسیدند عرضه داشتند که شاه
سکندر را احرام بندگی بسته روی نیاز بقبله اقبال و کعبه امال آورده بود و بعوض
رسیده و دران مرحله مولانا نورالدین که از جانب او برسالت آمده بود بوی پیوست
و تقریر کرد که امرای دیوان علی حقر فرموده اند که صد هزار اسب و صد هزار درست زر
هر یک بوزن دو مثقال و نیم از کشمیر نسق نمایند و بجهت امتثال آن امر مبالغه کنند تا بعد از
اتمام آن مهم دیگر باره متوجه شود و با آخر از سعادت بساط بوسی فائز گردد چون این معنی
بسمع عالی رسید رای عالم آرای او را نه پسندید و رقم ارتضا بدان نکشید و باز
خواست فرمود که شاه اسکندر را تکلیف مالا یطاق کرده اند و زیاده از اندازه وسع
و لیاقت او طلب داشته بنور عقل که چراغ رخشان و افسری درخشان است روشن و هویدا
که اند هر مملکتی مبلغ مطالبت باید نمود که در خور وسعت و منبع آن باشد تا مشروط بنصفت
و عدالت مرعی ماند رسولان صدق خدمتکاری و طاعت گذاری شاه سکندر بغرض
همایون رسانیدند و بحمال اخلاص و در غلامی و خدمتکاری باز نمودند عاطفت
بادشاهانه شامل حال او گشته فرمود که هیچ باز نماند و بزودی متوجه شود و روز
سه شنبه هژدهم ماه ایلچیان شاه سکندر و معتمد زین الدین را بصوب کشمیر روانه ساختند
قرار بر آنکه چون بیست و هفت روز ازان تاریخ بگذرد بآب سند رسیده باشند
و درین منزل بدامن کوه دیهی بود کروهی انبوه در آنجا بودند لشکریان مظفر درین
بدان موضع تاخت بردند هندوان نیز روان از خانمان گذشته دیه را بدست حریص
آتش زدند و بپای اضطرار راه فرار سپردن گرفتند و مضمون بگریزون بیوتهم بایدیهم
و ایدالمؤمنین صورت حال آن ملاعین گشت لشکریان اسلام ازان دیه
علفه و علوفه فراوان بردا شتند و در همان روز دو دیه دیگر را که بان نزدیکی
بوقت نماز پیشین بتاختند و بسی غله و سایر اطعمه ازان مواضع نقل کردند
و دران راه اراتمور را که از بندگان درگاه بود زخم تیر رسید و روز جمعه شب نوزدهم

ازان منزل کوچ کرده در مقابل قصبهٔ جموا اتفاق نزول افتاد و مسافت چهار کروه
راه بود و درین منازل و مراحل قریب چهار فرسخ راه فراخ و کشت زار بود متصل
یکدیگر چنانچه خوشید چهار پایان عساکر گردون مآثر بآسانی حاصل می شد و دران چراگاهها علف
خوار کردند و روز یکشنبه بیستم ماه رایت نصرت پناه متوجه قصبه جموشد و در ان دره
که منبع آب جموست در آمد و لشکر منصور چند نوبت ازان آب میگذشتند و در دامن کوه
بطرف دست چپ قصبه جمو بود و در دست راست قریهٔ منو و درین دو محل هندوان قوی
هیکل بر دل جاهل بودند و کوه هایی و جنگلها در غایت تحکمی و استواری داشتند چنانچه
بدانجا در آمدن از محالات می نمود و ان بدبختان زنان و فرزندان خود را بکوهها فرستادند
و رای ایشان با جمعی هندوان کافر جاهل متهور که حریص بودند بانک رحمت حیات
از سر خود باز کنند و بجان میکوشیدند که جان را بباد فنا بردهند بموضع حصین از کوه پناه
برگرده بودند و ایستاده و چون سک که در وقت طلوع ماه بآواز آید نعره میزدند و تیر
می انداخت برای عقده کشای حضرت صاحب قران که هنگام تدبیر نسخه فتوح را
تقدیر بود خواست که آن مدبران نی باک را بنوعی در دام سخر آورد که سپاه اسلام را
ازان دد صفتان دیو سیرت آسیبی نرسد فرمان داد که ایشانرا بحال خود باز گذاشته
متعرض نشوند و قریه منور تاخت کنند لشکر منصور بر حسب فرمان دیه را غارت کردند و گاه
بازگشتن بقصبهٔ جمو در آمدند و کمتر علوفه و علیفه غله بسیار بر داشتند و اشارت علیه بصدور
پیوست که چند توشون مرد جلد در کمین جایها جنگل پنهان شده توقف نمایند و رایت
ظفر پناه بسپاه روان شد و روز آدینه بیست و یکم ماه از آب جمو گذر کرده چهار کروه
راه برآمدند و مزرعه در کنار آب چناو بمضرب خیام نزول گشت و دران مقام چهار
فرسخ در چهار فرسخ کشت زار بوده علف خوار و چون موکب همایون از دره جمو
و منو نهضت فرمود هندوان روباه صفت بتصور انکه بیشه شیران کارزار نهی مانده
از پیغولهای جنگل برون آمدند غافل از انکه چند کروه از سپاه نصرت قرین در کمین
منتظر اشارت فرصت اند ناگاه ان بهادران جلادت آیین از کمین چون شیر زیان

از عین برون آمدند و بران کمرانان نی دین حمله اورد ند و بسیاری از ایشانرا
بر تیغ جهاد بگذرانیدند و از تومان امیر شیخ نورالدین دولت عمور تواجی و سین
ملک قوچین رای جمور ا با نجاه کبر دیگر دستگیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند
حضرت صاحبقران شکر و سپاس آفریدگار زمین و آسمان فروزنده چراغ دولت محمدان
وسوزنده خرمن شوکت مشرکان ارادت نی علت اسلام بجای آورد و زبان ستایش
گزارش کوش امرا را بجواهر این کلمات بیاراست که زهی قادر بر کمال که این گران
متکبر متهور که دی روز در مقام غرور و سرکشی بهیچ افریده التفات ننمودند امروز
همه را گردن بسته مسخر و مقهور لشکر اسلام گردانیدند و ان فتح را از فیض فضل
ذوالجلال دانسته اصلا تدبیر صائب و سعی جمیل خویش در میان ندیدند و هر آینه
بر گزنده که دیده بصیرت از سرمه توفیق روشنائی یافته باشد هر حرکت واقع گردد از اثار
قدرت مسبب الاسباب داند تعالی شانه نه از سبب بیت دروغست کین و هم کوتاه بین
فلک را نهد کار ساز زمین ۔ زمین و فلک جنبش بنده اند ۔ بتسلیم خدمت سر افکنده اند
در زمان آن بدبختان را مقید و مسلسل ساختند و بر خاک مذلت و خذلان انداختند
ورای جمور ا در جنگ زخمی رسیده بود جهة مصلحت استخلاص مال و رعایت غیظ لشکر
اسلام اورا علاج کردند و بانداز و تبشیر و بسی وعده و وعید سعادت اسلام دریافت
و هر چند بر حسب انکه لا تهدی من احببت مقرر است بیت بنی دیده نتوان عمر دن چراغ
که جز دیده را میل نبود بباغ ۔ اما چون زبان بکلمه توحید بیاراست و کوشت کاو
که در پیش آن خران و در کیش ان جمع بریشان حرامست نمود اهلیت اسلامیان
بخورد بحکم قضیه نحن نحکم بالظاهر ین و الله یتولی السرایر بتشریف و نوازش
سرافراز گشت و بموجب التماس او شرط رفت که او را رعایت فرمایند
و در سایه حمایت نگاه دارند و روز یکشنبه بیست و سیوم ماه دران منزل توقف افتاد
تا عساکر منصور که بولایت لهاور رفته بودند با دوی اعظم ملحق شدند ذکر فتح
شهر لهاور و شیخ کوکر در همان منزل خبر آمد که شاهزادگان و امرا که بر حسب فرمان

متوجه ان طرف شده بودند بلدان لها و را مسخر کرده اند و مال امان را استخصال می نمایند
و شیخ کوکر را که آخر کار او موافق اول حال نبود مدبهم گرفته اند ای بسیار کس در عبادی
امور جهال حال را بزلف خال مکر و احتیال بیارایند و در فرجام از قبح افعال و زشت
کرداری شرمساری برند و بسی مردم دراماند او امر جهره بندگی و خدمتکاری بکلکونه فرمان
برداری و طاعت گزاری برافروزند و عاقبت جون آینه امتحان در میان آیند سیاه
روی و زرد رخساری کشند شعر لکل ابی شاو العلی حرکات ولکن عز یزفی الرجال ثبات
بیت روزی عروسی شود شانه حکایت کند هر که نموی دروغ زلف نهد بر عذار
بتخصیص در حضرت صاحبقرانی که نقش نگین پادشاهی و طراز خلعت فرمان روایی
اوراستی باشد هر که درین دولت روز افزون قدم اخلاص براستی نهد البته کعبه مقصود و
مطاف سعی امید گردد و هر که در جاده خدمت این اقبال بی انتقال اندیشه کجی
خاطر راه دهد از زمره خسارت و خذلان جاودان نجات یابد نظم
بر سیدیکی زمن که این ره جونست کرراست روی مبارک و ممونست ورزرانکه نه بر طریق شما روی
افزون ز هزار تره بالا خونست حال انکه شیخ کوکر هم در اوایل این یورش فرخنده
مال بسعادت ملازمت موکب گیتی کشای فایز شد و از نوازش و ترتیب بادشاهانه
بلند پایه و سرافراز گشت بحیثی که در حدود هندوستان بمرتبا هندوان توسل
نمودند که ما از اتباع و اشیاع شیخ کوکر تیم ایشان را غارت نکردند و اسیر نگرفتند
و در میان دو آب در یا گنگ و در یا جون اجازت طلبید که بولایت خود رود و سوری
نسبتی کرده در لب آب بناه که آنرا آب لها و رنیز خوانند بمعسکر ظفر بناه پیوندد
و چون رخصت یافته بمقام خود باز گشت بساط نشاط بگستر د و مجلس عیش و عشرت
بیاراست و میعادی که در جهان موقتی مقرر کرده بود رقم نسیان بر ان کشید
و با وجود خلف وعده که اظهر علامات تفاقست عدم مبالات و بی باکی شعار روزگار
شقاوت اثار خود ساخت و جماعتی از بندگان درگاه که از طرف او راء النهری آمدند
با بخارا رسیدند مثل مولانا عبد الله صدر و هندو شاه خازن و دیگران که تربیت

یکی از ایشان پای رفعت بر فرق سر او جاه و جلال میتوانست نهاد بهیچ یک التفات ننمود
و از مضمون اشارت بیت دست مدار از مگر مقبلان ۞ سر مکش از خدمت صاحب دولت
خاک کرم صحبتی گل کند ۞ غالیه در دامن سنبل کند ۞ غافل ماندو لاغر بیت
کلیم بخت کسی را که مانند سیاه ۞ سفید کردن آن نوعی از محالات ۞ لاجرم فرمان قهرمان
قهر نفاذ یافت که ولایت او را غارت کنند و او را گرفته بیاورند و مثل نجازی الا الکفور
و روز دوشنبه بیست چهارم ماه موکب نصرت پناه از آب جغاده عبور فرموده و پنج کروه راه
قطع فرموده نزول کردند و دران روز نوکران امیرزاده میرانشاه از تبریز رسیده مدعی
شاهزاده و فرزندان و سایر جاکران و دولتخواهان که در آنجا بودند آوردند و اخبار
بغداد و مصر و شام و روم و دشت قبچاق و حال قلعه النجق بعرض رسانیدند و روز
سه شنبه بیست و پنجم جمادی از ضعفای لشکریان در آب غرق شدند و همت حضرت صاحب
قران فریاد رس بیچارگان گشت و حکم واجب الامتثال صدور یافت تا لشکریان و اتباع
خاصه شریفه بیازماندگان دادند و ایشان را بران سوار ساخته بسلامت بگذرانیدند
مصراع هر که بانوح نشیند چه غم از طوفان نیست ۞ و در انروز رهندو شاه مخلص را بطرف
دار السلطنه سمرقند روانه داشت تا بشارت قرب وصول رایت فیروزی شعار
بمسامع انتظار اهالی آن دیار برساند و هم دران روز نوکران امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
از فارس آمده و مژده سلامت ان شاهزاده رسانیدند و از استقامت احوال مملکت
و جریان امور بر وفق ارادت جزاد بیلاکها و تبرکات از جمله شمشیرهای مصری
و عراق معروض داشتند و روز چهارشنبه بیست و ششم ماه از کنار آب جغاده کوچ کرده
شش کروه راه رانده در بیابان فرود آمدند و دران روز یکی از ایلچیان
تبریز را مدار الملک سمرقند فرستاد و تا بشارت رساند که متعاقب رایت جهان گشای
چون روح که سوی کالبد خراب آمد و چون نسیم بهار که جان در تن روزگار دمد مستقر سریر
سلطنت اقتدار خواهد رسید و فرزندان محاکمکار که منظور نظر عنایت ایزد کارند
هر چه زودتر باستقبال شتابند و همدران روز رای عالم ارای بران قرار گرفت

که پیشتر عساکر منصور از دریای دندانه عبور فرمایند بنابرین در رشتن مبادرت نموده سمار
فرمود منزل وصل چون شود نزدیک ۲۶۵ آتش شوق تیز تر گردد روز پنجشنبه بیست و هفتم
ماه سعادت پناه نهضت فرمود و شش کروه راه قطع کردند و در کنار جنگل بر تلی محفه حضرت صاحب
قرانی محفوف بحفظ و تائید ربانی فرو گرفتند و دران روز شیر دران مرغزار پیدا شد بهادران
لشکر ظفر قرین از هر طرف بران صید تاختن آوردند و ازمیان امرا امیر شیخ نورالدین پیشتر و دلیر تر
از همه بتاخت و بجلد پیل افگن آن شیر را بتاخت و بینداخت و در اثنای این حال امیرزاده محمد
و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و امر جهانشاه از طهاور بازگشته بمعسکر همایون رسیدند بر عزائم
اقدام نموده و هندوان بی دین را به تیغ جهاد از سر ازتن دروده و غنیمت فراوان حاصل کرده بغرسا طبوس
غایر شدند و غنیمتها بر سم تعوز و پیکش محال رسانیدند صاحب قران ریانوال در زمان هر یک
از بهادران را که استاده بودند انعام فرمود فاجمله نظر التفاتش محمد ازاد افتاد و اورا
بمشمول عنایت بی دریغ گردانیده جام خاصه و ترکش خاصه با بند زر ارزانی داشت و درمیان
اقران و امثال بلند پایه و سرافراز گشت اعاظم و اکابر جهان چشم امید بران داشتند که
بیک التفات از نظر تربیت آنحضرت مشرف شوند تا بخت بلند پایه سایه بر حال ایشان
اندازد و اساطین سلاطین دوران عمری ترصدی نمودند که بحسن اهتمام ازان درگاه عالم
پناه اختصاص یابند تا سمای دولت ایشان را در زیر بال سعادت گیرد اذنی شخصی که
ملحوظ نظر التفات صاحب قران گیتی ستان شد بر ملوک زمین و خسروانه زمان فایق آمد
بیت ذره گر هوای او بر خاست ۔ زافتابش گذشت پایه قدر ۔ و بهدران
روز یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که امرای جوانغار و برانغار و سرایر امرای تومانات
بهریک برابری معین تحمل مسکن خویش باز کردند و مجموع هر ادکان و نوئینیان و امرای تومانات
و ینراجات و قرشونات هریک را باندازه قدر و رتبت بخلعتهای گرانمایه نوازش فرمود
و شاهزاده پیر محمد جهانگیر را بکمر مرصع تاج و خاص اختصاص بخشید و از اعیان ممالک هندوان جماعتی
که اقبال آسا ملازم موکب جهانگشای بودند از امرا و سادات همه را بصنوف عواطف پادشاهانه
مخصوص گردانیدند و تشریفات باجر پوشانیده یرلیغها کرامت فرمود رخصت مراجعت

ارزانی داشت و سنجر خان را که مار تنگ او را گرفته بود و در قلعه بند کرده و گرخته به بیانه
از ولایت دهلی پیش امودن که ملکی مسلمان بود رفته و چون رایت نصرت شعار و
سایه سعادت بران دیار انداخت برهنمونی توفیق روی اخلاص بدرگاه عالم پناه اورده
بود و بدولت زمین بوس استعداد یافته و ظفر اسا ملازم موکب جهانگشا گشته در
عاطفت بادشاهانه او را بمزید عواطف اختصاص بخشید ایالت و ولایت مولتان را
باو تفویض فرمود و چون دران حدود شکارگاهی بود چون عزیمت کرمان طول و عرض
و در انجا شیر و ببر و گرگدن و گوزن کبود و سایر انواع شکاری
بسیار بود و از اصناف طیور مثل طاوس و طوطی و دیگر مرغان گوناگون بی حد و شمار
نشاط شکار در دامن عزایم خسروانه آویخت و داعیه صید از خاطر همایون سر بر زد و بر حسب
فرمان عساکر ظفر شعار افتاب اقتدار چندین هزار کرکه روان شدند و بعد از انکه شران
بیشه شرک و ضلالت و پیل افکنان بید اکفر و جهالت را که اولیک کالانعام بل هم اضل
وصف حال ایشان است در معارک جهاد و مواقف غزا بسیار انداخته بودند بعزم
حیوانات عجم برنشستند و بنخجیر و وحوش بیشه و صحرا طیور و برندگان فضای هوا عزیمت نمودند
بیت برون جستند بازان سبک خیز ۔ بخون صید کرده جنگ را تیز
در آمد خیکل شاهین تبارا ج ۔ نه طوطی ماند بر بالا نه در اج ۔ نه بط باز تیز انهنگ مزد
بر طاوس شاهین جنگ مزد ۔ وحدان شکاری دران پیشه و صحاری بعون باری
ببیند اختند که نه پای یقین بر امن قیاس و تخمین می گشت و نه دست گمان بدامن حصر و شمار
آن می رسید و از جمله کرگدن فراوان از ضرب تیغ و سنان بهادران بیجان شد
تا انک کرگ ازکمال قوت بحشتی است که اسپ را با سوار بشاخ زده می اندازد و جرم
او چنان صلب و محکم است که از زخم انواع اسلحه مثل شمشیر و پیکان و غیران بندرت در و کارگر
می شود و روز آدینه بیست و هفتم ماه چون از صید فارغ شدند بهشت کروه را برانند
و بموضعی که انرا جهان کوینده و سر حد کشمیر ست کثت زاری در غایت نزاهت و خرمی
مصراع صبائی زبر کدورت بجو ضمیر عاقل ۔ مضرب خیام نزول کثت در صفت کشمیر

چون کشمیر از مشاهیر ممالک معموره عالم است و بوضع غریب واقع شده و جز کسی مقصد سیرش
نه جا باشد مکرر الجا میرسد کیفیت بعضی اوضاعش چنانچه از ثقات معتمد علیه هم
از سکان آن سرزمین استکشاف رفته و بعد از تفتیش و تحقیق مقرر گشته بسمت گزارش
میپذیرد مصدر نذکر مجلش را اقالیم و مکیت طول و عرضش بوجهی که از کتب آن صناعت
مستفاد میشود و من الله التوفیق کشمیر ولایتیست قریب حاق وسط اقلیم چهارم جزو اول ان
اقلیم الجاست که عرضش سی و سه درجه باشد و سی هفت دقیقه و وسطش الجا که عرض
آن سی و شش درجه و بیست و دو دقیقه و آخرش سی و هفت درجه است و طولش چهار درجه و
و عرض کشمیر از خط استوایی و پنج درجه است و طولش از جزایر سعداوصد و بیست درجه و عرض
آن ولایت طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوفست بر و اسع جبال کوه جنوبی آنش
بجانب دهلی و زمین هندواقع است و کوه شمالی بطرف بدخشان و صوب خراسان و جانب
غربی بکشای بصوب مواضعیت که محل اقامت و یورت اقوام اوغانی میباشد و طرف
شرقی انش منتهی میشود بمبادی اراضی تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه بهموار واقع
شده از حد شرقی تا جانب غربی قریب چهل فرسخ است و عرض آن از جانب جنوبی
تا حد شمالی بیست فرسخ و در نفس آن دشت هموار که در میان کوه سار واقع شده
دو هزار قریه معموست مشحون بچشمهای خوشگوار و آب و سبزه بسیار و زبان زده عام
چنانست که در تمام آن ولایت از کوهستان و هامون و صد هزار دیه محل عمارت و زراعت
است و از شواهد جودت آب و هوای آن دیار آنست که حسن منظر و لطف شمایل خوبان انجا در
السنه سخن وران فرس مثل شده چنانکه گفته باشند ابیات شاه هم دلبران کشمیر توئی
جوزم دل آن سیاه کش میر توئی ان شاه که روح را سزد کش گویند اندر کف پای نازکش میروئی
و در کوه و دشتش انواع درختان میوه دار بهمت و اثمارش بغایت خوب
و سازگار اما چون هوایش میل بسردی دارد و برفهای عظیم می بارد میوهای
گرمسیری مثل خرما و نارنج و لیمو و امثال آن در انجا حاصل نمیشود لیکن از گرمسیرات نزدیک
نقل میکنند و بسیط [illegible] چنانکه از طرف شرقی و غربی هر یک مسافت فرسخ است

"ما بکوه شهری نغر بغزنه نام ست که نشیمن حکام آن دیار می باشد بطریق بغداد نهری عظیم
درمیان جاری است که مقدار آبش از دجله بغداد میگذرد عجب انکه همان آبی که
مجموع از یک چشمه برمیخیزد و منبعش بهمدان ولایت است و انرا جشمه دیر گویند و اهالی
انجا بسر آن نهر قریب سی جسر از کشتی و زنجیر بسته اند و راه کشاده هفت جسر از آنها
در شهر نغز که مرکز ولایت و محل حکام است واقع گشته و این آب بعد از انکه از حد کشمیر
میگذرد انرا بحسب مواضع اب دندانه و اب جمد میخوانند و در بالای مولتان میگذرد
و آب صاوه می پیوندد و هر دو از مولتان گذشته به آب راوه که از دیگر طرف
مولتان میگذرد و متصل میشود و بعد ازان آب بیاه بانیان میرسد و مجموع بقرب
اوچه باب هندی پیوندد و بهم را آب سند میگویند و همه از همین زمین تته بدریای عمان
میریزد و از دقایق حکمت الهی انکه معمار صنع و القیتا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل
زوج بهیج سوری از راسیات جبال بر امن آن عرصه فسیح الطجال گشته که اهالی
آن سرزمین بان سوراخ شیون تعرض اعادی ایمنند بی کلفت مرمت و اندیشه
انکه بمرور زمان و اصابت باد و باران خللی بان راه یابد چه معطم راهی عام لمن ولیت طریقت
یکی بصوب خراسان و ان راهست بغایت دشوار چنانکه نقل احمال و اثقال ازان
برپشت دواب میسر نمی شود و مردم انجا که بان کار معمور شده اند انرا بردوش کرفته
بچند روز بجای میرسانند که بر چهارپای بار نتوان کرد و راهی که بصوب هندوستان
دارد بر همین منوالست و طریقی که بر صوب تبت واقع شده ازان دو راه آسان
ترست اما چند روز را علف بیار همت که طبیعت زهر دارد و سواران را عبور ازان
طریق دشوارست که چهارپایان تلف میشوند من قصید برده وقایة الله اعنت عن مضاعفا
من الدرع وعن عال من الاطم القصه حضرت صاحبقران بتاریخ سنه بیست و نهم ماه از
موضع جهان نهضت نموده چهار کروه راقطع فرموده کنار آب دندانه مرکز رایت نصرت
شعار گشت و روز شنبه رایت ظفر نکار تابید بر ورد کار ازپلی که بامشارت علیه سنه
بودند گذار فرمود و در عبور ازان پل لشکریان پیاده را از ترک و تاجیک معاونت

ومساعده با قصی الغایه ارزانی داشته شد و امیر شاهملک و جلال اسلام مامور گشتند
که لشکر را از پل بگذرانند گفتار در روان شدن حضرت صاحبقرانی بلی همال تسخیر
بصوب مستقر سریر سلطنت و جلال صباح یکشنبه سلخ جمادی الاخر حضرت صاحبقران
پیش از لشکر نهضت نموده بطرف سمرقند ایلغار فرموده و بیت کروه راه بریز
دندانه براند و موضع سانبست که از توابع کوه جودست محل نزول بحر احسان وجود
ورروز دوشنبه غره ماه رجب ماه غره همایون از موضع سانبست بسپهر تیز گود یعنی سمند
عالم نور برآمد و بطالع سعد روان شد و حوالی قلعه بروجه از فرود دولت نزول فرخنده
عزت جرخ برین گشت و درهمان روز اول وقت پیشین بعد از ادای نماز بمبارکی سوار شد
و تحول جلالی در آمده بتجیل هرچه تمام تر براند و وقت نماز شام از ان جول بیرون آمده در
مغاکی که از آب پشته کال تعبیه دران مانده بود نزول فرمود و از قریه بروجه تا این منزل
سیه کوه است و بسبب تشعیه این جول بجوال جلالی سبق دکر یافته و روز دوشنبه دوم
ماه وقت حاذبت سلطانی ساحل آب سند از وصول دریای مکرمت و نوال غرق
غرق مجالت و انفعال شد و جماعت امرا که محافظت حدود و نواحی قلعه نغر بانبوه ضبط
طرق و مسالک آن سرزمین بایشان مفوض بود مثل پیر علی سلدوز و دیگر سرداران
بحسب فرموده بر سر آب سند پلی از سه پایه و خس و خاشاک بسته بودند را بیت فتح
آیته روان ازان پل عبور نمود و تا بنیم روز بلب آب توقف فرمود و امیر الله داد را بر سر
پل باز داشت که اعزق و لشکریان که از عقب می آمدند بگذراند و بهنگام نماز پیشین
با قامت وظیفه وقت قیام نموده بسعادت و اقبال سوار شده و ده کروه راه راند
نزول فرمود و چهارشنبه سیوم ماه ازان موضع روان شد و مرحله بانبوه نیز در ایام اون
فرمود مصرف گشت و پیر علی تاز و امیر حسین قوچین و دیگر سرداران که
جهت دفع مفاسد اوغانیان برحسب فرمان در بانبوه بودند و از مدت هفت ماه باز
شرف ملازمت ساحه کیتی پناه دریافته درین مقام چشم سلطنت را ببرم الکام
روشن کردانیده لب عبودیت بدولت زمین بوس رسیده و بمساعده توفیق دیده

امیدشان از مشاهده جمال مقصود برخورداری یافت و یک تقوز اسپ و یکهزار کاو
پیش کشیدند حضرت صاحبقران اسپان را بهمان بهادران بخشید و فرمان داد
که کاوان بصاحبانش رسانند که از ایشان غارت کرده بودند و بر علی و جماعتی که با او
بودند در اینجا توقف نمایند که تمامی لشکر ازان حدود عبور کنند و روز پنجشنبه چهارم
موافق اول فروردین جلالی که روز نوروز بود بعون الله علائم طرف تغرشد و روز
آدینه پنجم قلعه نغز از وصول رایت فیروزی اثر معسکر جنود فتح و ظفر گشت
و در انروز نوکر شاهزاده میران شاه را روانه داشت تا بشارت فتح و فتوحات
بیکران و سلامت ریاض دولت و نهال اقبال از اندیشه خزان نقصان ممالک
آذربیجان رساند بالک نظم زاقبال شاهنشه کامران ۔ هندیو جهانگیر صاحبقران
جهان بود یکسر گران تا گران ۔ براو آزه فتح هندوستان ۔ وهم دران روز محمود برات
خواجه هندوشاه را بکابل فرستاد که لشکر انجا جهت او غانیان پیاده ردد کنند
شد که امر سلیمان شاه در زمان توجه رایت کشورستان بصوب
هندوستان حمله دفع شر او غانیان و رسوخ بنیان امن و امان مسلمانان قلعه نغز را
برحسب فرمان عمارت کرده بود ولیکن در کنار قلعه چشمه خوش گوار بود و سابق از
حصار واقع شده در اینوقت رای افتاب اشراق هندیو افاق که چشمه انوار صلاح
وصواب بود مقتضی ان شد که آن چشمه در اندرون حصار باشد و باوجود
غلبه اشتیاق بدیدار فرزندان رعایت مصالح عباد و بلاد بر حصول
آرزو و مراد خویش راجح دانسته در انجا توقف فرمود و چون معلوم شود که از
عساکر انجم شمار چه مقدار در ظل رایت نصرت شعار بانجا رسیده اند و معروض
رای انور افتاده بود که از جمله اسباب اختاخانه چندخروار نعل ماند و بهمان عبارت
علیه مصدور پیوست که آن نعلها برآنانی که ملازم موکب ظفر قرین اند بخش کنند
مردم را از هوای نعل نعل طمع بر آتش آرزو تافته شد و هر کس از سران سپاه مجموع
نوکران و اتباع خود را که رسیده بودند و بعضی زیاده بران نیز بار خواندند و بعد از

فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را اضافتی کنند چنانچه چشمه مذکور داخل حصار
باشد و برحسب متصل تتمت نعل بیاق انداخته و روز شنبه ششم ماه و یکشنبه دوم شنبه
تا نماز دیگر بکفایت آن مهم اشتغال رفت بحدی که مجموع امرا و اشراف تا بدیگران
چه رسد بدست خود برحسب فرموده خشت می کشیدند و پسین گاه دوشنبه که مهم
باتمام پیوست از نوکران امیرزاده پیر محمد نصرت قماری را با سیصد کس از قوشون
او و سه اغلین جوجی نوکر مقدم ایشان یارق اغلن با چهار صد خانه کوچ اوزبک
بمحافظت قلعه تعین فرمود و ضبط قلعه ایریاب و شونران را بعهده زاده شیخ نورالدین
شیخ حسین سخت کمان نامزد کرد و بطرف کهند شیخ مبارک شاه بمبارکی روان شد
و در انجا اتفاق نزول افتاد و روز سه شنبه نهم ماه ازان منزل کوچ کرده براه کرماج
روان گشت و درین دره شیخ احمد خواجه اوغانی بعز وصول و حضور دربارگاه
عالم پناه فایز شد و لب و دلتش از تقبیل دست دریانوال ارتشاف زلال سعادت
و سلسال اقبال نمود و لیکن شیخ از اقامت وظایف شیخی که در امثال این
ولایت خان و خدمت اصناف رسندگان تواند بود قاصر آمد و پیش برد در راه
و رسم فقر و درویشی موفق نگشت و طوبی ثم طوبی الاصحاب التوفیق بیت

برون مناد باد همایون درخت ‌ ‌ ‌ که در سایه او توان برد رخت ‌ ‌ ‌ که از سایه آسایش جان دهد
که از میوه آرایش خوان نهد ‌ ‌ ‌ همان روز وقت نماز دیگر خانه شیخ عبدل بموضع اسیکا
از فر قدوم میمنت لزوم حضرت صاحبقران نمود و از روضه رضوان گشت و این شیخ
از سعادت توفیق وظیفه خدمت بقدر وسع بتقدیم رسانید و روز چهارشنبه
دهم کله از موضع اسیکا نهضت نموده و بدامنه رامک در آمده نزول فرمود و در انروز مولانا
نعمت را پیش شاهزاده شاهرخ فرستاد که مژده وصول رایت جهان گشای
برساند و روز پنجشنبه یازدهم ماه قریه سرخاب محل نزول همایون گشت و چاشت
همان روز از انجا روان گشته هوای کابل از غبار موکب طفر قرین مشک آگین شد
و در انجا جلیان ملک آغا را با بعضی از لشکر که اسپان ایشان باز مانده بود و استران

قطار مجموع بگذاشت و بسترها باز داشت که اشیانرا سر کرده از عقب بیاورد و مبارکی
از انجا گذشته شنبهنگام بدهنه جوی نو آمد و ان جوی تازه ایست که معمار عالی
بهمت آن حضرت اجرا فرموده جنابش اشارتی بان کرده شد و روز جمعه دوازدهم ماه
از دهانه جوی نو بای عزیمت برکاب توجه درآورد و بموضع عزیزان فرود آمد و قرا
قضا جریان صدور یافت که در ان سر راه رباطی معتبر از آجر بسازند و چون موکب
همایون بسعادت روان شد طاعت گذاران باستقبال میر مبادرت نمودند
و برحسب فرموده باتمام پیوست و روز شنبه سیزدهم ماه از عقبه شبر تو تنگی دره ان
گذشته در فضاء که از عقبه تا بدانجا قریب دو فرسخ بود نزول فرمود و آنرا از
اصابت عین الکمال در دست و پای مبارک آن سرور افاقی قرحه باز دید شد و تا مدتی بتقریر
از پدید آمد سپهر از ان جا دژم سر کردان شد و افتاب از ان تاب در اضطراب افتاد و ان
منزل را که زمانه در انجا ماحوشی اغاز کرده اند این عارضه دست داد ناخوشک خوانند
و شبهنگام همان روز ارقبة الاسلام براة نوکر شاه زاده شاهرخ برسید و خبرهای
ملایم بمسامع جلال رسانید و چون آنحضرت از شدت و جمع تحمل سوار شدن نداشت
روز دیگر همانجا توقف فرمود و سیوم روز از انجا روان شدند و در محفه آسایش
جسته استران می کشیدند و چون در محفه نیز وجع زیادت می شد بندگان خاص دول
ساخته محمل عالی را که عالیی در و درج بود بکردن گرفته براه آب دره می بردند
و آن راهی بغایت تنگست و در اثنای آن عقبه هست سیاه بیخ نام و از اول
دره تا ان عقبه بیست و شش نوبت و از ان عقبه تا بنهایت دره بیست و دو نوبت
از یک آب می باید گذشت و دوشنبه با نزدهم نوکران حضرات عالیات سرای
ملک خانم و تومان اغا و سایر آغایان و شاهزادگان از سمرقند برسیدند و پیلاکات
بعرض رسانیدند و اخبار سلامتی فرزندان کامکار و اغره رفیع مقدار
عرضه داشتند و حضرت صاحبقران از ایشان قبل مغتمور نوکر تومان اغا را روانه داشت
که پیلان را از اغرق بتعجیل بیاورد و بواسطه ملالت مزاج همایون خاطر بندگان

ودولتخواهان بغایت پریشان بود و روز روشن بچشم صغیر و کبیر تیره تر از شب روی

ننموده بقیری نمود تا آخر روز چهارشنبه هفدهم ماه که از آب دره عبور افتاد و روح
الامین با جرب العالمین رقیه بسم الله ارقیک عن کل داء یودیک بردست و پای
ان سرور سپهر تمکین دمید و انوار صبح صحت و سلامت از مطلع و اذا مرضت فهو یشفین
بدرخشید و ذات بزدانی کوار خسرو دین دار که سلامتش سبب استقامت جهان جهانیان
بود از فضل ذوالجلال بحال اعتدال باز آمد همگنان مراسم شکر و شکرانه باقامت
رسانیدند و روز پنجشنبه از موضع سراب محضه نشسته بطرف بقلان توجه فرمود و قریب
آخر از مشرف نزول فرخنده برخ برین تفاخر نمود و در انجا آش خورده بار سعادت
و اقبال روان شد و بموضع قراملاق فرود آمد و خواتین امیرزاده پرمحمد و خرم امیر
جهانشاه و امرا و رعایای ولایت بقلان ساوپهای لایق ترتیب کرده بمحل عرض
رسانیدند و روز آدینه نوزدهم ماه رایت اسلام پناه وقت حاجت سلطانی بموضع
سمنگان رسید و هم دران روز کوچ کرده بموضع غزنیک مخیم نزول همایون گشت و روز
شنبه بیستم ماه موضع خلم از وصول موکب جهانگشای مشرف شد و نیم روز از انجا روان
شده نیم شب بلب آب جیحون رسیدند کفتار در کیفیت حضرت صاحب قران از جیحون
و استعداد یافتن حضرات و فرزندان بعزملاقات روز شنبه بیست و یکم ماه رجب چاشتگاه
صاحب قران دریانوال بکشتی از آب عبور فرمود و دران مقام درای سپهر
سلطنت و جهانداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و حضرعلی
بیکیسی سلطان و محذرات تخوم عظمت و جلالت سرای ملک خانم و تکل خانم و اتومان
آغا و سایر شاهزادگان و مجموع اعیان و اکابر و اشراف از سمرقند و اطراف
بعزم استقبال پیش آمده بدولت ملاقات حضرت اعلی استعداد یافتند
و زبان بمحبت و فرح بادار تهنیت فتح آراسته دست استبشار بافشاندن نثار گشادند
چندان جواهر و دینار بر سم نثار رکخنه شد که تمام ریگ جیحون کنار چون خاکدان نجوهر
زر امیخته بکشت بیت زکس گوهر و زر که پاشیده شد شعاع مه و مهر پوشیده شد

تو گفتی که از چرخ گردنده پاک ۰ فرو ریخت انجم سراسر بخاک ۰ و روز یکشنبه و دوشنبه
در ترمذ توقف نمودند و روز دوشنبه خانزاده علاء الملک که صحت انتسابش بدودمان نبوت
و رسالت از وصمت شبه وارتیاب مصون و پایه قدرش در رفعت و جلالت از منزلت
آفتاب بلند جناب افزون بود حضرت صاحبقران گیتی ستان را طوی داد و پیشکشهای لایق بموقف
عرض رسانیده و روز شنبه بیست و سیوم رایت نصرت شعار از ترمذ بعزم اشراق جهانشاه انتقال نمود
و روز چهارشنبه بیست چهارم ماه موضع ترکی کرمابه را رشک سپهر برین گردانید و روز پنجشنبه بیست و پنجم
از قهلغه گذشته آب ماریک محل نزول گردید و جمعه بیست و ششم جگدالیک مرکز
رایت فتح آیت شد و روز شنبه بیست و هفتم ماه موضع قوزی خداق و روز یکشنبه موضع دور
پلجین و درین منزل و حوضع شاهزاده شاهرخ از هراة رسیده دیده دولت را از مشاهده
طلعت جهان آرای صاحبقران کشورکشای روشن کردانیدند و مراسم تهنیت و نثار
بتقدیم رسانیده پیشکشها گذرانیدند بیت چو شهزاده آمد به پیش پدر ۰ نثار کونه افشاندز زر و گهر ۰
جهانجو که عالم سراسر گرفت ۰ گرامی خود را ببر در گرفت ۰ نوازش نمود و بپرسید حال
زمین و زمان شاد ازان اتصال ۰ و همدران یورت امیرزاده عمر برامیرزاده میرانشاه که
حضرت صاحبقران بهنگام توجه هندوستان او را در سمرقند گذاشته بود بسعادت
پای بوس سرافراز گشت و چون درین مدت باقامت وظایف عدل گستری
و رعیت پروری نیکو قیام نموده بود ملحوظ نظر عنایت و ترتیب شد و روز دوشنبه از انجای
نهضت نموده بر لب جوی فرود آمد و روز سه شنبه سلخ خطه ارم وش کش از وصول
موکب ظفر قرین بهشت آیین شد و از صدق همت و صفای طویت نثار
شیخ شمس الدین کلاه و دیگر مشایخ بزرگوار و تفقد مزار پدر نامدار و فرزندان
رفیع مقدار مبادرت نمود و نذر و صدقات بسیار بفقرا و محتاجان کرامت
فرمود و مدت پانزده شبان روز بعقود دلکشائی اقی سرای محل اقتراح جمشید
فرخنده رای بود مجاری امور دولت و سلطنت بموافق مراد و مرام مصروع
سپهر تابع احکام و دور غلام ۰ و سه شنبه چهاردهم ماه شعبان از شهر کش نهضت

فرخوده در کنار آب رودک قبه بارگاه خلافت پناه بوج مهره ماه برآمد و روز چهارشنبه
پنجم هم حوضع چنار رباط مخیم نزول همایون شد و پنجشنبه شانزدهم از عقبه انجا گذشته
در قیناغ بورت اتفاق نزول افتاد و روز آدینه هفدهم از انجا بحث قراجه که
از مستحدثات معمار همت ان حضرتست نقل فرمود و روز شنبه هژدهم ماه در باغ
قراتوبه کوشک جهان نمای از فرشکوه ان حضرت بحقیقت جهان نمای آمده یکشنبه
نوزدهم باغ دولت ابد را از میامن مقدم فرخنده اسم و میمنی مطابق یکدیگر شد
در روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه حضرت صاحبقران ساعتی مبارک و طالعی میمون
از انجا بکوشک باغ دلکشا فرمود و ان عمارت بخجسته امارت و طالعی
از نو تمام شده بود جهت تفال و تیمن در انجا جشنی بادشاهانه ترتیب کرده شد
و مجموع خواتین و شاهزادگان و نوئینان حاضر شده زبان تهنیت بمبارکباد
برگشادند و برسم نثار جندان زر و دینار بیفشاندند که هر یک از جوجینانرا
مبالغی گران مند رسید و هر کس از احاد ملازمان جوهر عمن و زر بدامن کشید
و در روز سه شنبه بیست و یکم ماه شعبان رایت جهانکشای چون روح گرامی که
بکالبد در اید و مانند سلطان جان که مملکت بدن را بیاراید بدار الملک سمرقند
درآمد بیت ان واعده که تقدیر بهی داد وفا شد و انکار که ایام بهی خواست برآمد
و زبان حال بخجسته مبداء فرخ مال صاحبقران نبی همال بفحوای اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی
اَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا یَمَسُّنَا فِیهَا نَصَبٌ وَلَا یَمَسُّنَا فِیهَا لُغُوبٌ ستایش
گزارشده بعد از استحمام و تطهیر تمام بزیارت مرقد تابان فرقدقثم ابن عباس
رضی الله عنهما فرمود و مجاوران و سایر مستحقان را بصلات و صدقات
بی حصر و حساب نوازش نموده از انجا نقاوه مهد اعلی تومان اغا امد و بعد از
نماز پیشین بباغ چنار و نقش جهان تشریف داد و بعیش و عشرت مشغول شد
و از انجا نشاط حرکت فرخوده باغ بهشت را از فر طلعت همایون نام
مجازی حقیقی گردانیدند و درین محل زیلان که در عقب بودند یکی برسید و حضرت

صاحب قران از انجا بیباغ بلند نقل فرمود و پیلان و اغرق که در عقب بودند برسیدند
اهالی ماوراء النهر که هرگز پیل ندیده بودند از مشاهده آن هیکل عظیم و هیبت بدیع
متعجب ماندند و بر کمال صنع قادر جلیل آفرینها خواندند بیت اگر پای پیل است و گر پای مور
بهر یک تو دادی ضعیفی و زور و عواطف بادشاه جهانگیر تاج بخش مجموع شاهزاده
گان و حضرات و کافه طبقات اکابر و اشراف و اهالی مملکت و اطراف را
علی اختلاف درجاتهم از نفایس و تنسوقات ممالک هندوستان ارمغانی
داشت و هر کس را بحسب رتبه از جواهر و طلا کنیزک و غلام و یزان بنصیبی وافر
محظوظ و بهره ور گردانیدند و سایر نک برادر بزرگ بلوورا که حاکم مولتان بود
با دوز نجیر پیل و دیگر تبرکات و تنسوقات ممالک هند بایشر پیش امیرزاده
محمد سلطان فرستاد و سایر امرا که در ان سرحد بودند مجموع را انواع
ارمغانی ارسال نموده انعام فرمود و سایه رافت و مرحمت بر مفارق
عالم و عالمیان گسترانید و شاهزاده جوان بخت شاهرخ رخصت انصراف
یافته مستقر سریر سلطنت خویش باز گردید و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام
علی خیر خلقه محمد و اله و اصحابه اجمعین گفتار در بنای مسجد جامع که حضرت صاحب
قران احداث فرمودند در سمرقند چون منطوق آیه کریمه انما یعمر مساجد الله
من آمن بالله و الیوم الآخر مستفاد میگردد که عمارت مساجد نتیجه تصدق
و ایمانست بذات و صفات خالق اکبر و باور داشتن احوال و اوضاع قیامت و روز
محشر حضرت صاحب قران جوید داد گستر در یورش هندوستان که بهدوم بنیان
و طغیان و ویران ساختن آتشکده و بتخانهای بی دینان مشغول بود نیت فرمود
و نیت المومن خیر من عمله که در سمرقند مسجدی آدینه بسازد و شرفات آن بقعه
افلاک برافرازد چون موکب جهانگشای در کنف حفظ و تایید خدای نصرت بخش
راهنمای بدار السلطنه معاودت فرمود امر عالی به بنای آن عمارت
سپهر فرسا نفاذ یافت و بحکم الامر للبناء روز یکشنبه چهارم ماه مبارک رمضان

راجدی نمایه موافق توشمان مثل که قمر در اسد بود منصرف از تسدیس آفتاب
و متصل بتسدیس زهره مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور در ساعتی
خجسته و طالعی شایسته اساس این طرح انداختند و عمله و پیشکاران جا جا دست
بکار شدند هر یک سرآمد کشوری و یگانه مملکتی بودند در غایت حذاقت و مهارت در تشیید ارکان
توطید بنیان آن ظهور رسانیدند و سنگ تراشان از هر جان و پارس و پانصد کس
و هندوستان و دیگر ممالک دویست نفر در نفس مسجد بکار بودند و پانصد کس در
کوههای بریدن سنگ و روان داشتن بشهر استادکی می نمودند و اصناف
صناع و پیشه وران که از تمام معمورهٔ عالم بپای تخت جمع آمده بودند هر کس در قسم خود
غایت جهد مبذول داشت و جهت جمع آلات نود و پنج زنجیر پیل کوه پیکر که از کشور
هندوستان رسیده بود همه را بکار در آوردند و سنگهای عظیم و بزرگ بگاو
و گردون و مردم بسیار میکشیدند و سرکارها بر شاهزادگان و امرا بخش کرده
از کوشش و اجتهاد آنچه در حیز قدرت و طاقت بشری گنجد هیچ دقیقه در هیچ باب
اهمال نمیرفت و در خلال این احوال امیرزاده سلطان محمد که بر حسب فرمان درین
مدت بر حد حجته نشسته بود با معدودی از خواص ملازمان برسید و در خانقاه
تومان اغا بشرف سلطبوس استعداد یافته رسم نثار و پیشکشی بانجا مانده رسانید
و حضرت صاحبقران شاهزاده را در کنار گرفته نوازش فرمود و آن
حضرت از غایت اعتنا و اهتمام که در اتمام آن شغل دینی داشت بنفس مبارک
بر عمارت حاضر می شد بلکه در ان مدت اکثر اوقات بقرب مسجد جامع سه
خانم و خانقاه تومان اغا میگذرانید و قضایای دینی و ملکی که بداد گستری و رعایت
پروری تعلق داشتی همانجا بتفصیل می رساند تا از میان التفات همایون شرفات
عالیش چون صاعد قدر بالای محاذات ایوان کیوان رسید و صفای صحن دلکشا
و طیب هوای روح افزایش خط نیسان بر اوصاف باغ جنان و روضهٔ
رضوان کشید بیت زهی بلند بنای که غرفهای تست ∴ رفعتش هم استند معترف بقصور

وچهار صد و هشتاد ستون ارسنگ تراشیده هریک بطول هفت گز برافراخته شد
وسقف رفیع و فرش بدیعش تمام از تخت سنگها تراشیده برافراخته
گشت چنانچه ارتفاعش از فرش تا بوشش قریب به گز است ابیاتی
در طاق و قبه و معصوره اش جوبی نشان. هیچ نتوان گفت غیر از کهکشان آسمان
فرد بودی قبه گر گردون نبودی تا نیش. طاق بودی طاق گر حقش نبودی کهکشان
در هر رکن از ارکان چهارگانه اش مناری سر سوی آسمان کشیده نداء
آن آثار نا تذل علینا بچهار رکن عالم میرساند و صریر در بزرگش که از هفت
جوش مرتب شده عباد هفت اقلیم را بدار السلام اعلام میخواند و گرداگرد دیوارش
از طرف بیرون و اندرون و گرد طاقها بکتابه سنگ تراشیده زینت یافته و پرتو
انوار حروف و کلمات صورت کهف و دیگر ایات بینات قرانی بران تافته
حکاک جمال منیر و قبله کاهش مصدوقه فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا بر نظر بصیرت
آگاهان سر فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ جلوه میدهد تا دیده توفیق که انرا بدیصورت
محراب آهنینش از آه و آنین عذر خواهان و بالاسحار هم یستغفرون روشن آینه
صورت حال اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا در وجهره نماد اگر آهینه
از آه تاریکی پذیرد ز جلی تسبیح مسبحانش غلغله در حلقه ذکران مجامع ملکوت انداخته
وصدای تقدیس مهللانش بصوامع عابدان لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون
ما یومرون افتاده رجاوانق که ان بادشاه دین پرور صاحب قران را بجاهم من بنی
الله مسجدا لو مکحفص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة بهر عرفه ازان قصری از فردوس
برین کرامت کرد و بهر خشتی بهشتی و بهر سنگی فرسنگی از ریاض جنة عرضها کعرض السموات
والارض روزی شود و در کتب مشک که محل لقاء بچون حضرت افرید کارست بر منابر
نور در عین بهجت و سرور جاودانی ممتنع باشد و چون ماه مبارک رمضان
که ایام فرخنده فرجامش را از مسک ختام روایح مناجی للصیام فرخنان فاحت
و در لیالی عالی قدرش انوار مصابیح تراویح لامع و لاح بگذشت و صیامهن فرایض

وسنن صیام و قیام ان حجسته لیالی و ایام بیرکات انعامات نوافل و واجبات روز سعید
عید مترنم گشت رای عالم ارای صاحبقران دریا عطا در باغ دلکش بزوایای التفات
بیساط نشاط مسرت و ابتهاج انداخت و طویهای بزرگ و جشنهای خسروانه ترتیب
افتاد از جمله حذر معلی رقیه خانیکه طوی کرد که تا شیره فیروزه فام سپهر نگاشته
سیمین ماه و صحن زرین مهر مزین گشته زهره چنانکه مثل آن ندیده بود و پرتو ضیاء
تدبیر را نیظر آن مرکز در ضمیر نگذشته و صلی الله علی سید الانام و داعی الخلق الی
دار السلام محمد و اله الکرام و صحبه العظام و سلم تسلیما دایما ابدا کثیرا و الحمد لله رب
العالمین ذکر اسبابی که باعث شده بر توجه حضرت صاحبقرانی بصوب ایران
زمین بیورش سخت سال از حکم تقدیر ایمانی که مجاری امور عالم اشکار و نهانی
مطلقا بران مرتبت امیرزاده میران شاه در پانیر سنه ثمان و تسعین و سبعمایه
موافق سیچقان ئیل در حوالی خوی بقرب مزار پرعمر مخیر بان نشاط شکار فرموده بود
و در اثنا تنگ و تاز بغوجی باز خود و از فراز زین دو توکشته بیت
خواست کان غوج را زنده بگیرد بدست ❊ دست نداد و قضا نقش دگر گونه بست
شاهزاده که مانند او شهسوار در روی زمین کم افتد بسر و کردن بر زمین افتاد
و از شدت ان سقط زمانی نیک از خود برفت عزیو از نهاد امرا و ارکان
دولت برآمد و لشکر سراسر از اغا و نوکر جمع آمده در قلق و اضطراب
افتادند تا بعد از دیر وقت اندک حرکتی کرد و فی الجمله اثر حیات در رو
پیدا شد و تا سه شبانروز بش چند نوبت غش طاری گشت و طبیبی که
مصدر اصلاح بود موجب فساد آمد لیهو یا بعد که مظنه ان هم بود در معالجه خطا کرد
و از تعاضد این اسباب خللی فاحش بدماغ ان چراغ دودهٔ اقبال راه یافت
و چنان خسروی که ناموس تخت آذر پیجان را لوس هلاکو خان از کمال شهامت
و صرامت بنوعی قایم داشته بود که مزیدی بران صورت نمی بست بیت
همتش دست کرم خون برکشادی روز رزم ❊ چیزه ماندی از عطایش دیده و بیم و امید

هیبتش چون برکشیدی تیغ کین ۔ تیره گشتی چشمهٔ خورشید تابان از هراس
از اسیب چشم زخم بعد از وقوع ان حادثه چنان شد که اکثر افعال و اقوال او انواع صور
انحراف داشت گاه از خجلت توهمی خون یکی بدرساختی و گاه برای اسراف و اتلاف
کنجی بپرداختی بتجریب عجارات امیر میفرمود و بسیکی ها را که نه در حوزهٔ جنان سروری
بود از نکاب می نمود و از جملهٔ بی حوصلگی در اوایل فصل تابستان برکوب
عساکر فرمان داد بعزم یورش بغداد روان شد و هر شبانروز دو کوچ میراند
و همانا تصورش آن بود که سلطان احمد را بمجرد آوازه توجه رایت نصرت شعار ارکان
ثبات و قرار متزلزل پذیرد و بغداد گذاشته راه فرارش گیرد و خون شاهزاده
بقبهٔ ابراهیم لک رسید از تبریز خبر آمد که جماعتی از اعیان معینتان انجا اتفاق
نموده اند و هم سوگند شده که عذری اندیشند و خون حمیت ملکانه رخصت نمیدهد
که پیش از وصول بمقصد باز گردند بدان خبر التفات ننمود و برقرار میراند تا بظاهر
بغداد نزول فرمود و سلطان احمد چون میدانست که نه موسم محاصرهٔ بغداد
لب و قرار بدندان تجلد گرفته جای نگه داشت و چون از جانب تبریز ایلچیان
متعاقب امدند و اندیشهٔ عصیان تبارزه مکرر عرضه داشتند بعد از دو روز
که رایت نصرت شعار سایه وصول دیار افکنده بود شاهزاده کامگار بعزم مراجعت
سوار شد و روی توجه بصوب تبریز اورد هر روز دو کوچ میفرمود و چون بانجا رسید
جماعتی که بقصد عزم و عصیان متهم بودند و از جمله قاضی بود همه را به تیغ سیاست
بگذرانیدند و در یا پرهمان سال نبا برانکه مخالفتی از سیدی علیشکی ارمات تقوا
فرمود بتحقیق نا نموده لشکر کشید و ولایت او را غارت کرد و چون آوازه
استغراق اوقات شاهزاده بعیش و عشرت و قلت التفات او بضبط و نسق امور
ممالک انتشار یافت کرجیان جنبیت نهاد که دیو فساد و طغیان بایشان در شیشهٔ
صلابت فقر حضرت صاحب قران معتقد بود دلیر شدند و در ان مدت که آن حضرت
بیورش هندوستان فرموده بود پای جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده

محافظت اغاز کردند و در اوقت سلطان طاهر بر سلطان احمد جلایر یاجاعتی
اتباع در قلعه النجق بود و سلطان سنجر حاجی سیف الدین برحسب فرمان قضا جریان از مدتی
مدید بازان قلعه را محاصره میکرد و پیرامن قلعه از جمیع جوانب دیواری از سنگ برآورده
بودند خانجه کسی از قلعه برون نمی توانست رفت و کس از برون راه بقلعه نداشت
و اهل حصار نیک تنگ آمده بودند دران فرصت کرجیان غلبه عظیم ازمی دینان
جمع آوردند و سیدی علی شکی اگرچه بشعار اسلام متحلی بود بواسطه انکه ولایت اورا
تاراج کرده بودند خانچه گفته شد با کرجیان اتفاق نمود و بعزم استخلاص سلطان
طاهر که در مضیق محاصره کارش بجان و کاردش باستخوان رسیده بود
متوجه النجق شدند و بولایت اذربیجان در آمده دست نهبی و غارت بجانبی
ولایت سلمانان برگشادند و چون سلطان سنجر ازان حال آگاه گشت از در قلعه برخاست
و تبریز رفت و صورت واقعه را بعرض امیرزاده میرانشاه رسانید شاهزاده بر خود را
امیرزاده ابابکر با جند امیر مثل سلطان سنجر و حاجی عبدالعباس و محمد قزغون
و شیخ محمد تواچی و دیگر امرا باطفا و نایره آن فتنه فرمان داد و ایشان بصوب النجق
روان شدند و چون کرجیان بحصار النجق رسیدند سلطان طاهر فرود آمد و بایشان
پیوست و قلعه را بحاجی صالح و سیدی احمد اغناثی وسه ازناور کرجی سپردند و کرجیان
امراء بزرگ و بهادران را ازناور کوبیدند و چون مقصود ایشان خلاص سلطان طاهر
بود بعد از حصول مراد بازگشتند و هم دران حوالی لشکر تبریز بایشان رسیدند
و سپاه جانبین صف کشیده جنگ در پیوست و چون کرجیان بغایت غلبه بودند
ازناوران ایشان بتهور پیش آمدند و میمنه و میسره لشکر تبریز را براندند و سیدی
علی شکی از قلب برون تاخته روی انتقام بامیرزاده ابابکر نهاد شاهزاده چون آنحالت
با انکه در سن هشتده سالگی بود پای ثبات فشرده یک جوبه تیر بکمان جلادت در آورد
و ارشصت ظفر کشاد داده بر دامن زره کلاه خود سید علی آمد و ازان کندر کرده
بر رک کردن او نشست و آن بی باک بر خاک هلاک افتاد و لاغر و الشبل

فی الملجر مثل الاسد اما چون کرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را رانده شاهزاده
نیز ناچار بازگشت و بسلامت ازان ورطه برون آمد و لرجیان بموضع خود مراجعت نمودند
و از متبعات تغیر دماغ شاهزاده آن بود که طبعش کلی مایل عیش و عشرت شد و اکثر
اوقات بشرب خمر و لعب نرد مشغول بود و این نیز موجب آن گشت که امور نامحاسب
از و صدور می یافت و روزی در اثنای کشتی و کوشاجوم محترم خانزاده و شناعی تهمت
امیرزا بود داد حذر معلی ازان معنی بیش از حد تبنگ آمد و در تفتیش و تحقیق مقدمات آن امر
محکم بایستاد و دران قضیه حزم من حیات جمعی از مرد و زن بابتش غیرت ان بانوی رفیع
مقدار بسوخت و دولت خواجه ایناق که راه وزارت و نیابت داشت جریده باجرم خود
بگرکخت و بری پیش بیان فوجین رفت و این وحشت بان انجامید که خانزاده از خشم متوجه گردید
شد و چون حضرت صاحب قران از غزو هندوستان معاودت نمود بمستقر سریر سلطنت
قرار گرفت بمسامع علیه رسانیدند که باجوال بعضی ممالک ایران بتخصیص اذربیجان نموده
بود فتوری راه یافته است و هم دران ولا مهدا بهت مآب خانزاده که از
تبریز توجه نموده بسمرقند رسیده و در قصر باغ خنبار بشرف بساط بوس استسعاد یافت
و حال خبط دماغ سوء هرش امیرزاده میرانشاه و شکایتی چند از و داشت بعرض
همایون رسانیدند و عرض داشت که اگر رایت همایون متوجه آن طرف نمیشود
او اندیشه مخالفت دارد چه تمام یاساق آن حضرت را ترک کرده و احوال خزانه
خزانه را بابسراف و تبذیر تلف نموده و این معانی موجب ان شد
که حضرت صاحب قران گیتی ستان از متاعب سفر هندوستان
هنوز نیاسوده و بعد از جنان سفری زیاده از چهار ماه در مستقر سریر
سلطنت توقف نفرموده عزیمت صوب ممالک ایران تصمیم فرمود ابیات

جهان کاروان شاه سالار بود ٭ دران کاروان بار بسیار بود ٭ هر کوشه بار ی او فتاد
٭ همان کار در کار ی او فتاد ٭ دران کار ها بار او بود و بس ٭ بنا بنده گشت فریاد رس

گفتار در نهضت همایون صاحب قران با ایران زمین بیورش هفت ساله

بود بادشاه سایه حق نخوانی ۰ بود کار ایشان بدیگر نسق ۰ چو ظل افکند قدرت نی شبیه
بیکدم قیاس کس از کس مجو ۰ نماند ما جوال کس کار شاه ۰ چو نسبت کسی را بظل الله
یکی را که در عهده شد عاملی ۰ تن اسانی او را نیرزد دمی ۰ بتخصیص شاهی که گردون پیر
ندیده چو او خسروی بر سریر ۰ ماه در ماهنگ فلک را از نو نعل بندی میکند یعنی بمیر متوالی
در ایام و لیالی بر حد کمال می توان رسید و افتاب بهرام و شام دامان آسمان
در خون میکشد یعنی جهان کشائی و فرمان روائی بی تیغ ازمایی و کهمان بهامی میسر
نمی گردد انراکه نه از غزائم جسته و فرجام سعی تمام و کوشش بر وو ام است ایلق ایام
رهام نیت و گردش روزگار بکام نه و هر که را صمصام انتقام بپوسته خون اسلام
نه عقد دولتش انتظام یابد و نه قواعد سلطنتش استحکام لاجرم حضرت سهر سطوت صاحب
قرانی مصراع که ختم کشت بر و تا ابد جهانبانی ۰ چون از بورس هندوستان که
مدت یکسال پیوسته بخط و ترحال و قطع فیافی و جبال و تحمل سدا ید جدال و قتال
با زمره شرک و ضلال اشتغال می نمود مراجعت فرمود زیرا که چندگاهی ما بین حضرت
و آسایش ملک زاندنبا بر سباب که گذارش پذیرفت با عزیمت جانب ایران
نهاد همت عالی ساخت و رایت عزم جهانروان برافراخت زلزله در زمین و زمان افتاد
تو اجیان بزرگ بر حسب فرمان بهر طرف کس معتمد تا سپاه استعداد یورش هفت ساله کرده
بدرگاه عالم پناه جمع ایند و بقدر توان امکان در استجال کوشیده اصلا تعلل ننمایند
بیت ۰ چو شد جنت از قصه عزم شاه ۰ بجنبش در آمد ز هر سو سپاه ۰ در آمد ز هر جانبی لشکری
روان گشت جیشی ز هر کشوری ۰ و حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علی بهادر و
جهان ملک ملکت و پیر محمد یولادر اکه از امراء امیرزاده شاهرخ بودند روانه هراة گردانیدند
تا بشاهزاده منادا الیه رسانند که با لشکر متوجه آذربیجان شود و امیر سلیمان شاه از پیش تبریز رود
و چون ایشان این سخن بشاهزاده رسانیدند در زمان بجمع سپاه فرمان داد و امیر سلیمان
شاه با سید خواجه نی توقف روان شد و شاهزاده ستوده مآثر بعد از فراهم آمدن
لشکر بسعادت و اقبال سوار شد و براه بساط و دامغان توجه فرمود و چون بحاجرم رسید

رسانید
از اردوی اعلی که دران وقت از جیحون عبور نموده بود توکل فرقرا آمد و فرمان
که سپاه خراسان براه شادمان و استرآباد و ساوری بروند که اردوی بزرگ از بسطام
و دامغان خواهد گذشت شاهزاد بر حسب فرموده عنان عزیمت بصوب شمامسان تافت
و دران راه بواسطه صعوبت طرق و مسالک علف و کیاهای مهلک جهار پایان بسیار
تلف گشت و بعد از بسی زحمت بدولت و فیروزی بفیروزه کوه رسیدند و رای ملک ارای
امیرزاده محمد سلطان را جهت ضبط توران زمین بسمرقند که مستقر سریر سلطنت بود
بگذاشت و بردی بیک سار بوغا و امیرحاجی سیف الدین و خداداد حسینی و امیر
شمس الدین عباس و صدیق تایان دارغوتشاه اختای و الیاس خواجه شیخ علی
بهادر و دیگر امرا که بضبط سرحد مشغول بودند برقرار سابق ملازمت شاهزاده بهمان
شغل باز داشت و امیر اسکندر عم شیخ را بجهت ضبط اندکان و محافظت آن سرحد تعین
نمود و رایت جهان کشای نصرت انتما در اول یا پیر روز چهارشنبه ششم ماه محرم سنه اثنی
و ثمانمایه مطابق توشقان ئیل بفتح قرب که بحساب از حسن اتفاق موافق سال
تاریخ است در حرکت آمد بیت خدیو جهانگیر روشن ضمیر برخش اظفر آمد ز علیای سریر
روان کرد رایت بعون اله روان در پناهش جهان و سپاه و باغ قراتوبه
بعزنزول همایون شرف اختصاص یافت و از انجا بسعادت و اقبال نهضت نموده
از عقبه گذشته بکش فرود آمد و کرامت زیارت شیخ شمس الدین کلار را دریافته
صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و از انجا روان شده چون بترمذ
رسید از مزارات متبرکه انجا بتخصیص مشهد منور سادات و مرقد معطر قطب الاولیا و
المحققین خواجه محمد علی حکیم ترمذی و شیخ بزرگوار ابوبکر وراق و دیگر مشایخ کبار قدس
سرهم اجمعین استمداد همت نمود و صلات و صدقات مجاوران و سایر مستحقان
رسانیدند و از جیحون عبور فرمود و ببلخ در مرغزار پای حصار هندوان نزول نموده همان
طریقه مرضیه مسلوک داشت و از ارواح مقدس اولیا که دران سرزمین آسوده اند بتخصیص
خواجه عکاشه و خواجه زمان و سلطان احمد خضرویه و فضیل عیاض و سفیان توری

وغیرهم نور الله مضجعهم اقتباس انوار سعادت و استفاضت مدار کرامت نموده خانه
امیر مایه کار پرلاس را که دارد غالب بود از فرقدوم فرخنده شوکت سپهر برین بخشید
امیر مشار الیه برسم نثار و پای انداز قیام نموده شرایط خدمتکاری و طوی و پیشکش
بتقدیم رسانید و از انجا بسعادت و اقبال سوار گشته روان شد و چون مراحل و منازل
قطع فرموده حوضع سارق قمشن جام مخیم نزول همایون گشت اغراق امیرزاده شاهرخ
و حضرات عالیات ملکت اغا و گوهرشاد و اغا و خرزندان از هرات آمده دران محل
بمعسکر ظفر پناه ملحق شدند و بسعادت بساط بوس فایز گشته نثار پاشیدند و پیشکشهای
کشیدند و امیرزاده بیسور غمش را که چهار ماه پیش ازین بتاریخ نهم شهر رمضان
سنه احدی و ثمانمایه موافق سیوم حوزداد ماه جلالی سنه احدی و عشرین و ثلثمایه
بطالع سنبله در هراة از ملکت اغا متولد شده بود متمول همایون نظر حضرت صاحبقران
گردانیدند و آن حضرت دیده عطوفت بروی او باز کرده مبتهج و مسرور گشت و بهمدران
محل امرا قبوغا از هراة آمده بسعادت زمین بوس استعداد یافت و برسم نثار و پیشکش
قیام نمود مراحم خسروانه او را نوازش فرمود و فکخلعت خاص سرافراز گردانیده اجازة
انصراف ارزانی داشت و چون ازان جا نهضت نموده و طی مسافت فرموده بمزار متبرکه
شیخ الاسلام عالی مقام احمد جام در آمد بساقی اخلاص کوس مالامال احسان و افضال
در داده حریفان فقر و فاقه را از جرعهٔ نیروز و صدقات سرخوش و دلشاد گردانید
و از روح بزرگوار صاحب مدار استمداد همت نموده امیرزاده شیخ را بجانب شیراز پیش
برادر بزرگش امیرزاده پیر محمد فرستاد که برادران باتفاق متوجه بغداد شوند
و امیر سوتجک را با دو هزار سوار ملازم او گردانید و در صحاری حرکرد شکار انداخت
و بعد از دو رکه حوکه بهم پیوست بیت زهر کونه صید اندران پهن دشت
فکندند چندانکه از حد گذشت ورا نجا در کنف حفظ پروردگار تعالی و تقدس از راه
نشابور و سبطام روان شد و را لشکر ظفر شعار را تعاقب داده بحدود دری در آمد و چون
از خوارگذشته فزدیک آنکه از فرنزول همایون رشک ایوان کیوان گشت امیرزاده

شاهرخ که برحسب فرمان از راه بازندران فرموده بود دران محل عمولیت بستی کنای
ملحق شدند تتمه قصه امیر سلیمانشاه که برحسب فرمان از پیش آمده بود
امیر سلیمانشاه که برحسب فرموده پیشتر متوجه تبریز شده بود چون بری رسید از
تقریر بیان قوجین که دارو غای ری بود کیفیت تغیر دماغ امیرزاده میران شاه
بتحقیق پیوست رفتن تبریز مصلحت ندانست و ازانجا بهمدان رفته توقف نموده امیرزاده
ابابکر با امراء امیرزاده میرانشاه مشورت کرده باتفاق خط نوشتند پیش امیر سلیمان
شاه که البته می باید آمد وچون امیر سلیمانشاه بتبریز رسید بعد ازدو روز امیرزاده میرانشاه
با معدودی باستقبال رایت فتح آیت روان کرد و امیرزاده ابابکر او را در ظاهر تبریز
بمزار ارقسم توبه طوی داد و خلعت پوشانیده اسپان متعدد کشید و سید خواجه شیخ علی
بهادر را که همراه او بود اسپ و جام داد و ازانجا متوجه قراباغ شدند وچون صاحب قران
کامکار ازری و شهریار یکدشت امیرزاده میرانشاه برسید و انروز رخصت ملاقات
نیافت و همدران روز امان از شیراز با هدایا و پیشکش که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ ارسال
نموده بود بیامد و بعز بساط بوس فایز گشته آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانید امیرزاده
میرانشاه روز دیگر بدولت پابوس مستعد شد و زانو زده پیشکش کشید لیکن بوساطت
جوانیکه از و صدور یافته بود ملحوظ نظر التفات نشد لاجرم بیچاره انکه از نظرش افتاده است
و تیمور خواجه آقبوغا و جلال اسلام برحسب فرمان جهت تحقیق احوال شاهزاده پیشتر
به تبریز رفتند و نواب و عمال او را اسلام برحسب فرمان جهت تحقیق احوال
گرفته بند کردند و دفاتر دیوانی طلب داشته اموال دو دانگه چند ساله که بدیوان اعلی
تعلق داشت و شاهزاده بطریق اسراف و تبذیر بهر کس داده بود از نسخه برون نوشتند
و مجموع استرداد نمودند وچون بمساع علیه رسانیدند خوب بودند که افراط حیل شاهزاده بعیش
و عشرت که موجب اختلال مملکت گشت تر عیب جمعی ندیم پیشه اهل ساز بوده که پیوسته ملازم
بودند و او را بران میداشتند حکم واجب الاتباع نفاذ یافته بود که ایشان را بدار عبرت برکشند
ندیمان مجلس انس شاهزاده را مثل مولانا محمد قهستانی که باوجود وقوف بر عملی نیکو علمو

در شیوه نظم و نثر وجد و هزل یگانه دوران و اعجوبه زمان بود و استاد قطب الدین
نایی وجیب عودی و عندالمومن کوینده که هر یک در فن موسیقی یگانه روزگار و سرآمد
دوار بودند ایشان را بکرفتند و چون بپای دار آوردند حکم چنان تعیشون تموتون مولانا
محمد بعبادت مطایبه و ظرافت باستناد قطب گفت که خدمت استاد در جمیع حالات مقدم
و پیشوای ما بوده در این مقام نیز همان رسم مرعی باید داشت و جلاد اول قطب نایی را
ریسمان در نای انداخته بدار برکشیدند و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت
نظم کرده بخواند و قضا حکم خود براند بیت پایان کار و آخر عمر است ملحدا
کمر بایدت و اگر نه بدست اختیار نیست منصور وار کر ببرندت بپای دار
مردانه پای دار جهان پایدار نیست ورفیقان ایشان نیز همان شربت چشانیدند
و چون حضرت صاحب قران بسلطانیه رسید مطمح نظری از اصفهانیان امد بدولت
بساط بوس سرافراز گشت و از هر گونه ظرایف و نفایس و تنوقات و پیشکشهای فراوان
کشیدو و ارایت نصرت شعار براه قزاقره و اردبیل متوجه جانب مراباغ شد و در صحاری مومی جان
و اقتدام شکار کرده بکنار آب ارس نزول فرمود و بران آب از کشتی پل بسته بسعادت
و سلامت عبور نموده و قراباغ ازان را مضرب خیام جلال و مرکز رایت و اعلام دولت و اقبال
گردانید و اردوی اعلی در حوالی قطور کنت که یورت عمر تاتیان بود قشلاق کرد و امیرزاده امابکر
و امیر سلیمان شاه در انجا بشرف بساطبوس استسعاد یافتند و امراء امیرزاده میران شاه
و اعیان سپاهش هریک فراخور حال خود پیشکشها کشیدند و چون ایشان از زین والی ولایت
شکی سید علی ارلات با لشکر کرج اتفاق نموده بود و مدر النجق آمده و جان بر میران
نادانی کرده خیانتی سر زده شد در ینوقت بر او سیدی احمد که متصدی ایالت ایل و ولا
او شده بود بواسطه جریمه پدرش از بیم انتقام خدام صاحبقران گردون غلام مضطرب
و بی ارام گشت و التجا بملک شروان امیر شیخ ابراهیم برد که او بمزید اخلاص در بندگی
آنحضرت بسمت اختصاص یافته بود بیت هر که با خلاص کند بندگی سر بفراز د بر افکند کی
شیخ ابراهیم با تظهار عقوبا د شاهانه او را بپایه معلی بر سریر خلافت بنصب آورد و بعز بساط بوس

رسانید سیدی احمد زمین عبودیت بلب ادب بوسه داده و شیخ ابراهیم عفو جرایم اورا
ازحامی مراحم بادشاهانه درخواست کرد عواطف حضرت صاحبقران نقوش تقصیرات
اورا بقلم عفو و اغماض کشید و بصنوف ترتیب و نوازش سرافراز گردانید و منصب
و مقام پدرش باو ارزانی داشت و شیخ ابراهیم ساوری بسیار آورده بتربیت طوی
مشغول شد و چندان آب و گوی سفید جهت آن طوی کشته بود که منجمان از بخشن آن عاجز آمدند
و تواچیان از برلشکر قسمت کرده بهم را نه بختند روز طوی بیکاولان سپردند و دیگر
اسباب خشن مجموع درخوران بود و بعد ازان شکشها کشید و از جانوران و غلمان و جواری
و انواع اقمشه و رخوت و اصناف حباو اسلحه و غزان و از جمله شش هزار اسب کشید
ذکر رسیدن اخبار سارا از اطراف و اقطار در اثناء احوال مذکور خبرهای ملایم که
شواهد و علامات قوت دولت روز افزون بود از اطراف و اکناف جهان برسید
از جمله انکه مبشر فتح اغلن که بعد از شکست و ضعف توقتمش خان ارش حضرت صاحب
قران یافته بود و خاطر الوس جوجی بر و قرار گرفته و بحکم انّ الانسان لیطغی ان رآه
استغنی کفران نعمت کرده دم مخالفت میزد درین وقت وفات کرده بود و ان
الوس بهم برآمد و پریشان گذشته و دیگر انکه ملک الظاهر برقوق که ممالک مصر و شام و
سلطنت بوی بود و دیعت حیات عاریتی بازپس داده و میان امرا و ممالیک او مخالفت و منازعت
واقع شده و منجر بوقتال انجامیده و بسیاری از اعیان امراء او بقتل آمده و فرج پسر او
که ولی عهد پدر است وجودی و اختیاری ندارد و دیار شام و مصر یکبارگی بهم برآمده و دیگر
انکه در ولایت ختای تنغوزخان که بادشاه ان مملکت بود و مدتی بکفر و ضلالت
گذرانیده درگذشته است و هرج و مرج بابل الوس او راه یافته و دیگر انکه خضرخواجه اغلن که حاکم
جته بود داعی اجل را اجابت نموده و در حین برآرش شمع جهان اغلن و محمد اغلن
و شیر علی اغلن و شاه جهان بواسطه افساد مردم شریر مخالفت باز دیده شده و دیگر انکه
امیرزاده اسکندر عمر شیخ با امرا از زندکان لشکر کشیده و بمغولستان رفته و بغیر
دولت قاهره بر ایشان غالب شده و دشمنان را مقهور و منکوب گردانیده

وصول این اخبار که مجموع بیک روز اتفاق افتاد موجب مزید بهجت و استظهار دولتخواهان
سعادت یار گشت و الحمد لله الواحد القهار و تفصیل قضیه امیرزاده مشارالیه آنست که چون الوس
جته بواسطه وفات خضرخواجا غلن بهم برآمد امیرزاده اسکندر ان معنی را غنیمت دانست
و با انکه در سن پانزده سالگی بود لشکر اندکان جمع آورد و با امراء که ملازم او بودند
مثل بیرمحمد طغی اوغانرلاس و نوزک برلاس و بیان تمور سکی حسته و پیرحاجی
ملش و شرمت برلاس چون عزیمتی متوجه مغولستان شد و امراء که برحسب فرمان
اعلی در سرحد جته بودند مثل بردی بیک و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباسن
و داد ملک برلاس و صدیق تایان و غیرهم توجه نمودند و چون موکب شاهزاده نزدیک
کاشغر رسید امرا بدو ملحق شدند و باتفاق روی جلادت بجانب آوه و مارکنت را
تاخت کردند و از انجا گذشته سارق قمش و کلبین و الی لول و یارقورغان و
چهارتاق و کیوک باغ هم را تاختند و چون بناحیه اوچ رسیدند و ایل و الوس دران
نواحی یورت داشتند بعضی بانقیاد و ایلی پیش آمدند و بعضی راکوچ کرده براه
اقسو بردند و اوچ را که حصن است استوار بکوشش لشکر فتح کردند و اقسو سه قلعه است
که راه بیکدیگر دارد و در حصانت و تحکیم بمرتبه ایست که اهالی ان نواحی و حوالی انرا
امیدگاه روز وقایع و شدائد شناسند امیرزاده مشارالیه با امراء غان عزیمت تصویب
اقسو تافتند و چون برسیدند در ظاهر آن فرود آمدند و بتدبیر اسباب جنگ حصار
و ترتیب آن چون ساختن ملجور و بریدن نقب و تراسیدن نزد بانها و عراوه
و نظایر آن مشغول شدند و قریب چهل روز محاربه و مقاتله اشتغال نمودند و
و بعد ازان اهالی قلعه انقیاد کرده پیشکش بدرفرستادند و جمعی بازرگانان
ختای را نیز که انجا بودند با اموال بیرون کردند و فدای خود ساختند و ازانجا جمعیت
بطرف پای و کوسن فرستادند و پای پیلاقست و کوسن قشلاق و عساکر نصرت
شعار پای و کوسن تاخت کردند و حرم امیرخضرشاه حاجی ملک اغا و دخترش امین
ملک و عزیزا اسیر گرفتند و تارم را نیز تاختند و اموال بسیار ازان حوالی کوچانیده برآمدند

وبعد ازان فتوحات از آنجا امیرزاده اسکندر متوجه ختن شد و از ختن تا خان بالغ
که نخستگاه پادشاه خطائی است براه آب و اباداني صد و شصت و یک منزل است و از انجا
تا قراخواجه سی پنج منزل است و از قراخواجه تا تقاول که سرحد ختایست و از کوه تا کوه
دیواری کشیده اند و دروازه نشانده و خانها و یامخانه ساخته جماعتی در انجا محافظت
سرحد قیام می نمایند و از انجا تا بکنجانفو که از شهرهای خطائیست پنج منزل
و از انجا تا بالغ مهل منزل است و به تمامی مهل منزل دیگر است و یکی دیگر است که از ختن
تا سرحد خطائی بمهل روز می توان رفت اما هیچ اباداني نیست و یک فرسخ از انجا
وجاه که دران حول میکنند اگرچه رود آب میرسد در بعضی موضع آن بسختی دارد و جانور
که میخورد هلاک میشود و از غرایب انکه دو جاه که میان ان چندان مسافتی نیست
گاه می باشد که آب یکی شیرین است و از ان یکی خوش گوارا و از ختن بکاشغر
پانزده منزل راه است و از کاشغر بسمرقند بیست پنج منزل است و در ختن دو رود خانه است
از نک قاش و قراقاش و پشت سنگ آن رود خانه یشم است و از انجا بدیگر ممالک می برند
و آب هر دو رود خانه از قرغون قاق فرو میریزد القصه امیرزاده اسکندر بختن
رسید اهالي آن بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند و پیشکشها کشیدند و از نیروی
دولت قاهره صاحبقران قلاع و بقاع ان حدود و نواحي مسخر گشت و امیرزاده
مشارالیه بجانب قرغون ناق رفت و آن کوهایست بلند بغایت تند چنانچه
پای زینها بسته اند ما صعود بران متعسر میکردد و سکان ختن و توابع هنگام حدوث
فتن و وقایع پناه بحصانت آن کوه برند امیرزاده چون بر کیفیت حال آن کوه اطلاع یافت
باز گشت و ان زمستان در کاشغر گذرانید و از پی بیکران مغول و حوالی ختن و قتوز
اختیار کرده مصوب شیخ بیساول بدرگاه عالم پناه روانه داشت و در اثنای راه یورش شام
که بعد ازین شرح پذیر خواهد گشت بلشکر ظفر قرین رسید و یک تقور دختر و یک تقوز ساله
بامیرزاده محمد سلطان فرستاد و او با لشکر بعزم یورش جته بترکستان آمده بود و چون
امیرزاده اسکندر توقف ننموده مسارعت نموده بود و از پشت رفته آن معنی

برخاطر شاهزاده گران آمد هلاک او رد کرد و از الجا مراجعت نموده بسمرقند رفت و چون
بهار شد امیرزاده اسکندر با بندگان آمد و از الجا بعزم دیدن امیرزاده محمد سلطان متوجه
سمرقند شد و چون باق کتل رسید باو رسانیدند که خاطر شاهزاده منعرف است و قصد گرفتن
تو دارد و چون او نیز در خاطر اندیشه مخالفتی داشت متوهم گشت و بندگان معاودت
نموده به قلعه در آید امراکه الجا بودند مثل برحمد طغی بوغا و برحاجی برملش این معنی را
حمل بر مخالفت و عصیان کردند و لشکر اندکانرا جمع آورده حصار درمیان گرفتند امیرزاده
اسکندر با ایشان سخن کرده از قلعه برون آمد و در کلستان فرود آمد و ماغیت که امیرزاده
عمر شیخ احداث فرموده بود و ایشان نوکران خاصهٔ او را گرفته بند کردند و جز
بسمرقند پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند او را اندیشهٔ مخالفت بود تعللی
در آمد با نوکران او را گرفته ام از پیش شاهزاده کس آمد و امیرزاده اسکندر را با نوکران
بسمرقند برد و در کنار آب کوبک او را با شاهزاده رسانیدند و بیرغو پرسیده امیرزاده
اسکندر را بند کردند و بیان غور سلجک را که اتابکش بود با بیست و شش نفر نوکران
امیرزاده مشار الیه بقتل آوردند گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران گیتی گشا
بعزم جهاد کفار بطرف دره خش

بر مقتضای نص یا ایها النبی حرض المومنین علی القتال
غزو کفار و قلع و قمع بی دینان بدکردار همواره مسرح نظر همت صاحب قران گردون
اقتدار بودی لاجرم در همان زمستان سنه اثنین و ثمانمایه که قراباغ ارزان لشکر
نصرت آشیان بود نیت غزو کرج مصمم فرمود و شیخ ابراهیم و سیدی احمد را حمایت
داد بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانیده رخصت انصراف ارزانی
داشت و در تبلیغ جهانمطاع بنفاذ پیوست که از مجموع لشکر از هر ده نفر ازق زده
روزه گرفته ملازم موکب گیتی ستان باشند و باقی لشکر و اعزق در همانجا توقف نمایند و
رایت نصرت شعار در زمان حفظ افریدکار را بلیغار کرده با تمام شاهزادگان متوجه ولایت
ایشان شد و چون لب آب کرمچیم نزول همایون گشت فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت
تا کشتیها جمع آورده بر سر اب پل بستند و شاه و سپاه بران پل بگذشتند و شیخ ابراهیم

بان لشکر شیروان بموکب ظفر قرین ملحق گشت و سیدی احمد نیز ملازم شد و موکب همایون از انجا نهضت
نموده از کشکی گلدشت و جانب دره خمشا که اماکن و مساکن کبران بود و روان شد و مجموع آن در
خمکات مان بود بحیثیتی که از تشابک اشجار و اغصان باد و زان آسان آسمان از خلال آن
کهکشان نتوانستی کرد بیت چنان تنگ در هم مکی بیشه بود که رفتن دران کار اندیشه بود
درختانش سر بر کشیده بسر حوحط دیران یک اندر دگر بتا بیدی اندر وی از جرخ نور
ز تنگی رهش پوست کندی ز مور یر لیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست و لشکریان ظفر پیشه
ده روزه راه درختان را بدبره و تبر واره بینداختند و راه ساختند بعرصی که بیحد و حصر
قوشون در مهلوی یکدگر می توانستند رفت و دران ایام مدت بیست روز متصل بر
می بارید و پیوسته از بر ند مسک فام سحاب بر کوه و ماهون خرده کافوری می بخت
و چون لشکر اسلام محل و مقام کبران شقاوت فرجام رسیدند غازیان نعره تکبیر و تهلیل
در جم طاق فیروزه فام انداختند و تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی بر قفا که
پشت زمین در بر جواصل گرفته بود از خون بی دینان غیرت رخسار لاله و زعفران
ساختند هر که یافت شد امان نیافت و هر که پدید آمد ناپدید گشت و خمشا که سالار
و استظهار آن مردم لعین الدین یکذبون بیوم الدین او بود از عجز و اضطرار ترک
خان و مان کرفته فرار اختیار نمود عساکر گردون مآثر در طلب او تا در اقصوشیات
و بکلی و کوسفند و غیر آن از اموال و اجناس غنیمت یافتند و چون خمشا از بیم مجاهدان
شیر شکار شغال وار بجنگل گریخت سپاه دین پناه خانهای دو زخیان را آتش زدند
و دیهار ا بصر صر نهب و غارت ویران ساختند بیت ساکنان در دوزخ و مسکن آتش سوختند
چهره ملت ز فتح غازیان افروخته و چون عیش آن مکراهان نی خمر گوارنده می بود
و مرد و زن و اطفال ایشان بدان معتاد بودند بغایتی که هر که می مرد بر حسب بیت
وصیت کرد که هنگام قبض روح مرا نمی بشوئی و از جوب زرکبی تابوت بی شراب دفن
نمی کردند و او برای اضرار کفار و تنغیص عیش ایشان که نقض اغلظ علیهم بان طقت
امر عالی نافذ شد تا باغات و بساتین بر لشکر ظفر قرین قسمت کردند و مجموع ببلالای

کوهها بر آمده زر ناکه اهل آنرا میدادند خوشگوار پرورده بودند از نیخ برکندند و دیگر
درختها را بعضی بزدند و بعضی بوسیت باز کردند و عمارات آن موضع را بتخصیص کلیساها
که محل عبادت نامقبولان مخذولان بود با خاک برابر گردانیدند و از غرایب اتفاقات
دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی آنکه در زمستان سال سابق که پارس پیل بود
در بلاد هندوستان و نواحی دهلی و دریای کنگ عزا میفرمود و بتخانها خراب
می ساخت و درین زمستان توشقان ایل مدت یکسال تمام نشده در ولایت کرجستان
بجهاد مشغول بود و کلیساها بر می انداخت و لله در من قال بیت
براق عزم تو کامی که برگرفت از نهد ۔ نهاد کام دوم بر اقاصی ارزان ۔ حقا که اگر
اسکندر بودی اسپ دولتش درین طول و عرض بهزار جا سکندر جوزدی و اگر
ارد وان دوان تازیدی از عهده مجرد قطع مسافت برون نیامدی بیت
کرا بیکی که یاری دهش بل ورست ۔ حکایات او حالتی دیگرست کفتار در مراجعت
رایت نصرت انتما از غزوه دره خمش ۔ چون مبارزان میدان جهاد قریب
یکماه نشیب و فراز ان بلاد را بتایک مراکب تسلط و استیلا سپردند و بسیاری از
ناوران کفار و عامه بی دینان بدگردار به تیغ ابدار را تشبار بقعر جهنم وبیس القرار
فرستادند و حاکم ایشان خمش آواره و کم آوازه کشت و دیار کفر و ویرانی بیش از اندازه
کرفت و در هنکام شدت و برودت هوا از حد کذشته بود و راهها از کثرت برف
در بند آمده ابیات فشانده خرده کافور کون میغ ۔ فرده چشمها چون چشم تیغ
جهان از جوهر خرخ جبنری بر ۔ زکرد برف نسبت کرده چون شیر ۔ زرشک حسن احوال سمندر
میان آب مرغابی برادر ۔ شده حلاج دی در پیشه کاری ۔ دکان برچیده عطار بهاری
زبیم لشکری رحم بهمن ۔ کریزان آتش انور سنک و آهن ۔ رسهم تیز سرما مهر انور
ز ابر تیره ناوردی برون سر ۔ وبدین واسطه لشکریان را قوت یافت نمی شد و آسیان
بغیر از پوست و اخت خورش نماند چنانچه بسی از جهار پایان تلف شدند حضرت صاحب
قران مرکب مراجعت در زیر ران عزیمت کشید و از آب کرکدشته در موکب فتح

وفرصت و فراغ بقراباغ مغاوجت نموده باردوی همایون نزول فرمود و چند امید
فرزندان را بفر طلعت فرخنده روشن گردانیدند و دران مقام از موهبت ذوالجلال والاکرام
امیرزاده خلیل سلطان را بنزهت جمیل سکر نخسته اثر کرامت شد و اورا بر کل نام نهادند چند روز
متوالی بر سم تهنیت و نثار قیام نمودند و طویهای پادشاهانه مرتب داشته عیشها کردند و
طربها فرمودند و دران اثنا فرمان اعلی صدور یافت که امراء امیرزاده میرانشاه را که در محاربه
کرجیان که بحوالی النجق اتفاق افتاده بود تقصیر کرده بودند فرار نخسته در دیوان بزرگ
بزغوبر فرستند امیرزاده بشاهرخ و امرا باستقبال امر قیام نمودند و چون بعد از پرسش و نقیش
و تحقیق صورت حال چنانچه واقع شده بود بعرض همایون رسانیدند حکم واجب الاتباع
بنفاذ پیوست و حاجی عبدالله عباس و محمد قزغان را پس و پیش جوب بساق زدند و بمن حمزه
ایردی را که پیش از هم کرخنه بود اشارت شد که بیاساق رسانند و بدرخواست شاهرخ امان
امان یافته او را نیز جوب بسیار زدند و از هریک از ایشان بجریمه سیصد اسپ ستدند
و بر مجموع اعیان نوکران امیرزاده میرانشاه بحسب حال از پنجاه تا دویست و سیصد اسپ
حواله رفت و تمام اسپان را بپایدکان سپاه ظفرپناه قسمت کردند و عاطفت پادشاهانه
امیرزاده ابابکر را که دران جنگ جلادت نموده بود و سید علی تشکی را بیک چوبه بتیر بر خاک
هلاک انداخت بصنوف ترتیب و نوازش اختصاص نخشید بیت

شه است ظل خدا زان دهد بزاو جزا ۞ بقهر لطف بدو نیک زیردستان را

و هم دران اثنا برهان اغلن را که بکرات حرکات نامناسب از و بصدور پیوسته بود
چنانکه سبق ذکر یافته و باز بتجدید جریمه بزرگ از و بظهور آمد بر حسب اشارت
شحنه قهر بیاساق رسانیدند و پیرش را نیز همان سزا بت چشانیدند و خود و پسران و نوکران
او را بر ستم فولاد دادند فسبحان الله تعز من تشاء و تذل من تشاء و هو علی کل شئ قدیر

تتمه احوال امیرزاده رستم که از جام متوجه شیراز شده بود و ذکر جریمه
که از برادر بزرگ او امیر پیر محمد بظهور آمده گفته شد که امیرزاده رستم بر
حسب فرمان حضرت صاحبقران گیتی ستان از جام متوجه شیراز شد و از سوی نجف

پاده هزار سوار بموجب فرموده ملازم رکاب او بود وچون ایشان از راه یزد وابرقوه
بشیراز رسیدند امرزاده پیر محمد برادر قرا باغ طوی کرده خلعت بوشانیده وصد هزار
دینار کبکی بخشید وامیرزاده رستم وامیر سونجک وبرادرزاده اش حسن جاندار وحسن جعد
اول که هردو در شیراز بودند برحسب فرموده از راه بهبهان وشتر عازم جانب بغداد
شدند وامیر سعید برلاس وعلی بیک عیسی که از خویشان امیر عباس بود در شیراز
جهت ضبط شهر بایستادند چه اشارت علیه باین معنی نفاذ یافته بود وامیرزاده پیر محمد
که حکم جهانمطاع چنان بود که او لشکر را سرکرده برود واز عقب ایشان روان شود وتن
بخستگی داده بهانه هر مرضی که داشت تخلف نمود واز نو بچان سوستان بازگشت وامیر
زاده رستم وامراء مذکور لواسترک را در راه مهر فرتاخت کردند وغنیمت بسیار گرفتند
واز انجا ایلغار کرده واز در پل گذشته در حوضع دونبدار تمام احتشام سالکی وقیلی را
بغارتیدند واز انجا روان شده بادراو باک سار اغارت کردند واسیر گرفتند
وچون در جمادی الاخر سنه اثنین وثمانمایه بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از
قبل سلطان احمد انجا بود وانهنگ جنگ کرد واورا بیک حمله شکسته از مردم یازده را
دستگیر کردند وتیغ سزا فشان از یاد در آوردند ومندلی را عرضه نهب وتاراج ساختند
وامیرزاده پیر محمد که بعلت تمارض از راه برگشت چون بشیراز رسید بواسطه اغوا واوباش
جمعی تا جیک بدفعل که ملازم او شده بودند خیال فاسد بدماغ راه داد وبترتیب سموم
قاتل ودیگر تصورات باطل اقدام نمود وبهم از نوکران جمعی امیر سعید برلاس را ازان
حال اگاهی دادند وهنگام تفتیش در روی او بشافتند بگفتند امیر سعید اورا در قلعه فهندز
محبوس گردانید وخود جهت محافظت او در قلعه ساکن شد وعلی بیک عیسی را دشهر بگذاشت
وبرسایه سریر اعلی فرستاد ودر قشلاق قرا باغ که محل نزول حضرت صاحب
قرانی بود فرستاده امیر سعید برسید وصورت حال بعرض رسانید بلیغ
عالم مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود ومفسدان که شاهزاده را بدانموزی
کرده اند بیاساق رساند وامیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ نصب کند واورا

بند کرده بیاورد امیر الله داد برحسب فرموده روان شد و چون بشیراز رسید از
از عقدان بدآموز مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را بمانجا بیاساق
رسانید و مستوری قوبچی را دست و پای بریدند و مبارک خواجه و محب سرتبت و
و شیخ زاده فرید را بند کرد و نشان صاحب قران گیتی ستان را بعراق عرب پیش
امیرزاده رستم فرستاد و درمندلی بعد از انهزام امیر علی قلندر باو رسید و چون
امیرزاده مشارالیه بمضمون فرمان واقف شد لی توقف از انجا متوجه شیراز
گشت و برحسب فرموده حسن جاندار و حسن جغداول ملازم او باز گشتند و امیر
سوتجک براه مبخال روی توجه بقراباغ آورد که محل ارزوی همایون بود و چون امیر علی قلندر
که درمندلی از صدمه جلادت عساکر منصور کرخته بود به بغداد رسید و صورت واقعه
بعرض سلطان احمد رسانید اضطرابی عظیم بحال او راه یافت و از غایت دهشت
و حیرت بفرمود تا دروازها را مجموع ببستند و حربگاه دندوارا مارت دولت
قاهره دران ولا قضیه غریب روی نمود شرحش انکه حضرت صاحبقران گیتی ستان
خورستان و ضبطان به بیرادان ارزانی داشته بود و او در انجا دل بر جمع مال بسته
دست استیلا برگشاد و ارسنمش الدین دیدار و دیگر متعینان و متمولان آن دیار
و جم بسیار بزجر و اضرار بستد و بعضی از کلانتران حویزه را بقتل آورد و با هزار سوار
آراسته متوجه بغداد شد و مکر خدمتکاری بسته با قدام هواداری پیش سلطان احمد
رفت سلطان احمد مقدم او را کرامی داشته بمزید تربیت اختصاص بخشید و او بخفیه
با امرا و اتباع او از در دوستی در آمده هر کس را مبلغی گرامند از ده هزار دینار تا سیصد
هزار دینار بغدادی محظوظ گردانید و از تصادم تقدیرات الهی بمعضل و جهی که تهر کس داده
بود از نویسنده او ضایع شد و بدست یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر
نام افتاد و دران اثنا که سلطان احمد از حلیه حیرت دروازها بسته بود بعرض ایشان
رسانید و تومی که داشت یکی هزار شد از جمله مبلغ ده هزار دینار بالتمام رافع متفصل
ثبت بود سلطان احمد فی الحال او را بنشاند و بدست خود کردن بزد و دران وقت

شروان را با جمیع امرا مثل قطب حیدری و منصور تباخت ایرات فرستاده بود یاد کار
اختاجی را بفرستاد و امرا را پیغام داد تا شیروانرا بتصل آوردند و سرش را ببغداد ۲۹۱
فرستادند و در شهر بکمتر از هفته قریب دو هزار کس از مردم خود را بکشت و وفا
خواتون رکه بجای مادرش بود او را از خوردی پرورده بزرگ کرده بود اعطا فرستاد
و مالش بر روی نهاده بان طریق هلاک کردند و دیگر زنان و خدمتکاران که در جرم
دولت او بودند بیشتر را بدست خود بکشت و در دجله انداخت و بعد ازان در خانه
ببست و هیچ آفریده را راه نمی داد چنانکه آشپز که باورچیان می آوردند در
میزدند و انرا سپرده هم از در بازی گشتند و چون چند روز بدین و تیره بگذشت
شش کس از محرمان را بفرمود تا هفت بار گیر از طویله خاصه گرفتند و بان جانب
دجله بردند و شبی بگشتی از آب بگذشت و با آن شش کس سوار گشته متوجه ایل
قرا یوسف ترکمان شد و مدتی مطبخیان بر قرار طعام بدر خانه می بردند و بخدمتکاری
می سپردند و مردم را از غیبت او اصلا خبر نبود و چون سلطان احمد بقرا یوسف
رسید او را و لشکریانش را بغارت شهر تطمیع کرده ببغداد آورده و چون بر سیدند
ایشانرا بان طرف آب منزل تعین نمود و خود بکشتی بگذشت و از پس نقد و اقمشه و اسلحه
و اسپان تازی و سایر خوت و اجناس که بقرا یوسف و ترکمانان داد ایشانرا
خرسند داشت و نگذاشت که دست بتعدی بغارت دراز کنند و چون از تخلوم پادشاه
حضرت صاحب قران بغایت خایف و ترسان بود پوسته جاسوسان را بر گماشتند
تفحص حال آنحضرت میکرد و چون در اواخر سنه اثنین و ثمانمایه خبر آوردند که رایت
کشورگشای روی عزیمت بصوب سیواس آورده اندیشه کرد که اگر بدو بسته
عنان گردون مانر بحدود روم و شام در اید راه گریز که ممر نجاتش همان بود بر
ماند فوج را جهة ضبط سپهر باز گذاشت و زن و فرزند و اموال و نفایس خود را
برداشته ما قرا یوسف از بغداد روان شد و از فرات گذشته روی
گریز بروم نهادند و چون بحلب رسیدند حاکم انجا تمور تاش با دیگر امرا از شهر بیرون

بیرون آمدند و راه بر ایشان ببستند و خون جنگ را بیوست تنگت بر لشکر حلب
افتاد و ایشان از الجا روان گشته بروم رفتند و قصه خوی از سپاه ظفر پناه که
در یورش بیوس با ایشان دو جار خوردند و کردند انچه کردند خواهد آمد
گفتار در تولتای فرمودن حضرت صاحب قران بزم نوای گرجستان
و خون مفصل آنستان که اوان جولان بنفشه بفوانی شعار و نرگس بهودی عنبار
می باشد باخر ابجا میدو میبر صبا که حضر آیة و احیینا به الارض بعد موتها ست
بشارت ورود محمدی انتما که من شم الورد الاحمر و لم یصبای علی فقد جفای صلی الله علیه
وسلم بر سانید حضرت صاحب قران کامکار سپهر اقتدار در اول لویل از قشلاق
برون آمده بیت تولتای فرمود وقت بهار * که نیشت زمین شد چو روی نگار
شدند انجمن جمله شهزادگان * بزرگان و گردان و آزادگان * جهانجوی با سروران رای زد
بموج اندر آمد محیط خرد * و بعد از ادارت افتداح استشارت تقدیم احراز
فضیلت جهاد و غزو باز مرهٔ شرک و عناد و جهة همت عالی نهمت گشت ابیات
وزان پس شد اسباب طوی ساخته * یکی جشن شاهانه بر داخته * خدیو جهانگیر روشن ضمیر
برآمد بتخت خلافت سریر * پر از بیژه شد صحن هامون تمام * خورش جوزده شد باده جستند و جام
پس از عیش و عشرت زاندازه بیش * مهمات دولت کرفتند پیش * ورای افتاب اشراق
پرتو تفقد و التفات بر احوال اعوان و انصار انداخت و شاهزادگان و امرا
و کافهٔ لشکریان مظفر لوا را او کلکاداده پیادگان را سوار ساخت و طرق و منازل
صوب گرجستان را تفتیش و تحقیق نموده بتفصیل نسبت افتاد و در حفظ مهمن معین
از قرا باغ روی توجه بولایت ملک گرکین نهاد بیت باسب اندر آمد زمالا بگذشت
روان کرد رایت به نیروی بخت * و چون بعد از ده روز صحرای بردع مضرب خیام
موکب کیهی ستان گشت و قبه بارگاه گردون اشتباه ماه برآمد بیت
همه دشت گشت از گران تا گران * پر از خیم و حرکه و سایه بان * طهرتن که از سایه
عنایت دو اطمئن به بندگی و هوخواهی ان حضرت اختصاص یافت بعد از آزربجان

برسید و بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و زانوزده تعوذ نمود و پیشکشها گذرانید
زمین را بلب تعشق بوسی نمود ثنا گستریدو ستایش فرمود حضرت صاحب
قران بصنوف مراحم و عواطف خسروانه در باره او ارزانی داشت و بخلعت و کمر و کلاه
سرافراز گردانید و بتوغ و علم و نقاره بلند آوازه ساخته رخصت حراجعت بازنجان
کرامت فرمود و اشارت علیه بنفاذ پیوست که در ضبط و محافظت جای خود
کوشش نموده شرایط حزم و احتیاط مرعی دارد و آن سرحد را از تعرض سپاه روم
صیانت نماید بیت جهاندار گفتش که بیدار باش بدادو دهش کوش و در کار باش
بمردی نگهداران مرز و بوم مشو غافل از بدسگالان روم و رایت نصرت شعار
از آنجا نهضت نموده شکارکنان منازل و مراحل سپری میشدند و چون حدود گرجیان
از غبار حوافر کواکب ظفر قرین عطر سا گشت قاصدی پیش گرگین فرستاد که طاهر
پسر سلطان احمد جلایر را بجانب ما فرست و چون فرستاده پیغام بان بدگهر
شقاوت فرجام رسانید از غایت جهل و ضلال جواب بر نهج صواب باز نداد
بیت هران کو سعادت بصحبی نیافت سرو بر تو نوردانش نتافت زبانش چو بوید طریق
خطاب نگوید بجز هرزه و ناصواب لاجرم چون فرستاده باز آمد و صورت حال
عرضه داشت از جبارت خسارت مآل آن بی دینان بدفعال نائره خشم حضرت
صاحب قرانی افروخته ترکتاز از اغرق جدا شده بتعجیل روان شد و سپاه
ظفر پناه فرمان داد تا بولایت گرج درآمده خروش تکبیر و تهلیل در دیار کفر
انداختند و دست جلادت بقتل و اهل شرک و ضلال برگشاده موضع و مساکن
ایشانرا ویران ساختند و اشجار و غلات را بایبوه رسیده و خوشه گشیده از نهج
برگشتند و گرجیان از غایت خوف و اضطرار پناه بکوههای بلند و غارهای استوار
برده بودند و در مواضع سخت که وصول بان طریق غلبه و استیلا در اندیشه رای
عقلا نگنجد حصارها محکم ساخته و مسکنها پرداخته بهادران لشکر اسلام را چون نشأت
شجاعت و بقوت دولت قاهره صاحب قرانی قوی بود بی اندیشه ردی تهور بقلع

وقتی کفار نهادند و بعضی دلاوران از سرجان برخاسته در صدد و قتالی نشستند و جمعی
انرا بزخیرها و طنابها استوار کرده از بالای کوه فرو میکشیدند تا بمقابل مغارها
میرسید و آن شیر مردان موفق دران صدد و نها معلق بپای مردی و مردانگی برمی
خاستند و از سر اخلاص دست جهاد کشاده انتقام اسلام از کفر مقاوت فرجام
میخواستند و بی دینان بدکیش را که دران مغارها تحصن جسته بودند و بزخم تیر و ضرب نیزه
و شمشیر مقهور گردانیده بمغارها در می آمدند و ان خاکساران باد پیما را بتیغ ابدار از
مغاره باتشی که وقود ها الناس و الحجاره می فرستادند و در بعضی مواضع که مواضع
تحصن ایشان بود آتش و نفطی انداختند و عماری که از چوب ساخته بودند می سوختند
و هرچه اهل شرک و ضلال بسیار بودند و در مواقع مقاتله و جدال از بیم جان بجان
میکوشیدند بر وفق میعاد الامان ضرب الله هم الغالبون در هر موقف نسیم
نصرت الهی از مهب فضل نامتناهی بر رایت اسلام می وزید و نمای ظفر از هوای
تائید خالق قوی و قدر جناح نجاح بر لشکر پادشاه دین پرور داد گستری می گستراند
و برین منوال پانزده حصار نامدار که مایه اعتضاد و استظهار کفار نامدار بدکردار
بود مفتوح و مسخر گشت و هر که بتلقین و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
سعادت اسلام دریافت او را امان بخشیدند و هر که از غوایت و طغیان و ضلال
لن نؤمن بهذا القران اصرار نمود سرش از تن به تیغ جهاد بریدند ابیات

سوی دین سوفیق پروردگار ۔ هر انکس که ره برد شد رستگار ۔ ولی غازیان ممالک ستان
ندادند امان مشرکان را بجان ۔ حضرت صاحب قران از سپاه خراسان جمعی نام بردار
و لشکریان ساده را بمحافظت تفلیس نامزد کرده بازداشت و در دشت مغران نزول
فرمود کرکین بی دین چون انا رکین حامیان شرع مستبین بدیده یقین مشاهده
کرد و چون روبه کرکین از مهابت شیر غرین رو بگریز نهاد بیت

چون دشمن زبون کشت بیچاره شد ۔ بناچار و ناکام او آره شد ۔ از ان مرز و بوم کج
و بیرک توان آن دیار از غایت عجز و اضطرار و نهایت تذلل و انکسار روی تضرع

واهتمال بقبیله ترفع وجلال آوردند ودر موقف انقیاد واعطاعت بزبان شکایت
وخشوع امان خواستند ابیات بدرگاه صاحبقران آمدند ثناخوان وزاری کنان آمدند
بریده دل از جان امید از جهان کشاده یکایک بپوزش زبان وچون آن
ولایت بحکم تسخیر وتصرف سپاه بهرام انتقام اسلام در آمد کلیسا ها ودور
از مدتی مدید باز محل عبادت نامحصول ان مدبران محذول بود همه را بتیر ظفر
ومتین تعصب دین برقین هموار ساختند وزجل تسبیح وتهلیل دران اماکن
ومساکن مذاخته آن اراضی ببرکت وصول غازیان صاحب تایید ارمیامن اقامت
آذان واداء فرایض وسنن بهترین ادیان وملت زهرا خاتم پیغمبران علیه علیهم الصلوة
والسلام بهره مند گشت وبرکات آن بزرگوار این دولت پایدار گرد تا انقضاء احقاب
واعصار پاینده ومستدام باد واصل ومتواصل شد الحمد لله رب العالمین کفتار در
توجه حضرت صاحبقرانی بعزم عزو جهانبانی بیک کرجی بعد از فتح تسخیر ولایت
ملک کرکین رایی زرین صاحبقران سعادت قرین عزود دیگر ولایات کرجستان
مطمح نظر همت ساخت واز دشت مغان ایلغار فرموده اغزی دیگر بگذاشت
ورایت عزم درهٔ جانی بیک کرجی برافراشت بیت زتخت اندر آمد بتخت روان
سمندی قمر سیر گردون توان روان ارش لشکر بیشمار هم صفدر وتند وخنجر گذار
وچون پای جهتر فرقدرسای از مطلع آن دره برآمد عساکر گردون مآثر حدود وجوانب
انرا فرو گرفتند واز صدای نفیر ونقاره وبرغو زلزله دران کوه ودره انداختند
واطراف آن ولایت را تاخت کرده غنیمت بسیار ومال بیشمار ضمیم دیگر فتوحات سپاه
اسلام شد جانی بیک تا جان بلب رسیده ودلی چون مرغ بیم بسمل از خوف وهراس
در بیضه طپیده بقدم مطاوعت وانقیاد بیرون آمد وحصار ومغاره بیکبار از بیم
تسلیم کرد بیت خود دشمن فرو ماند بیکبارگی برون آمد از عجز وبیچارگی
بدرگاه صاحبقران سجده برد ولایت بخدام حضرت سپرد لشکر منصور مکرر جهاد
وبازوی اجتهاد بسته وگشاده بتیغ عزا که بصیقل ظفر زدوده بود وارشم نصرت آب داده

آتش نهاد در خرمن حیات کافران نهادند و همه را بسقر و سعیر و جهنم و بئس المصیر فرستاده
مساکن و عمارات ایشان را هم بسوختند و بفر دولت قاهره صاحب قرانی
کرایم غنایم این جهانی و عطایم اجور و مثوبات آن جهانی اندوختند بیت
جو برباد تاراج رفت آنچه بود ٭ فکندند آتش دران بوم و زود ٭ نماندند چیزی بجز سنگ و خاک
وزان پس بآتش سپردند پاک ٭ وزانجا در ظل رایت فیروزی آیت مراجعت نمود
باغرق پیوستند حضرت صاحب قران سید خواجه شیخ علی تهادر را از راه سماوا بتاخت
روانه ساخت و امیر جهانشاه را با لشکر چوالغار از دهانه دره باستعجال ارسال فرمود
و منوکچ کیتی ستان در ضمان عون و عنایت یزدان از راه سماوا روان
شدند امرا و لشکریان از هر جانب بتاخت رفته بودند مظفر منصور با غنایم نامحصور
از اسب و گوسفند و غیران باردوی همایون ملحق شدند و آن لشکر شیر شکار مور شمار
در جمیع اطراف و اکناف ان دیار از برای زجر و اضرار کفار غلهای ایشان را برکندند
و کلیسها ویران ساختند بیت زاسیب قهر اندران بوم و بر ٭ نماند از عمارت بکلی اثر
و در سر درهٔ قلعه بود پیل نام در غایت استحکام و حصانت و نهایت ارتفاع و مسانت
بیت چو عهد عاشقان محکم حصاری ٭ معاذ الله ز خیر باد کاری ٭ و چون رایت
نصرت شعار سایه وصول بران انداخت در زمان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
و عساکر گردون مآثر همان روز جنگ در انداخته انرا نیز مسخر ساختند و ویران گردانیدند بیت
حصاری بدان استواری که بود ٭ که تسخیر آن ممتنع می نمود ٭ دلیران لشکر بفرمان شاه
گرفتند و کندند شش از کرد راه ٭ وزانجا کوچ کرده صحرای کرج حضرت خیام نزول همایون
گشت حضرت صاحب قران امیر جهانشاه و دیگر امرا را با غلبهٔ تمام از لشکر ظفر قرین
بطلب کرکین نامدین با بلغار فرستاد و آن بدفعال لعین چون شغال کرکین در بیشه
و دره ها سرگردان می گشت لشکر منصور فوج فوج در جست و جوی او بشتافتند و همیان
بیشه ها و دره ها در آمده او را بسیار طلب کردند و چند کس از خواص نوکران او بدست
آوردند اما او را نیافتند و غارت بسیار کرده با غنایم نامی شمار باز گشتند و معسکر همایون

پیوستند حضرت صاحبقران از انجا نهضت نموده و از آب کرکدشته بسعادت
و اقبال نزول فرمود بیت توفیق رفیق چشم بد دور ✻ نصرت یزک و سپاه منصور
کیفیت فتح قلعه زرزیت و حصار سوانیت درین اثنا مخبران واقع پرتوه بسمع اعلی
رسانیدند که جمع کثیر از ارناوران کرج قلعه زرزیت را پناه ساخته امدود در انجا
متحصن شده و آن حصاری بود بغایت استوار بالای کوهی بلند واقع شده چنانکه بهر
هیچ تاریخ کس ندیده و نشنیده که انرا بقوت و غلبه گرفته باشند ابر تا بپای او رسیدی
عرقش از جبین روان شدی و باد جهان گرد از فرازان نفس در افتاده گذشتی
بیت زراهش یک فکرت خسته گشته ✻ بجز از نیمه ره باز گشته ضمیر منیر صاحب
قران جهانگیر مکمن تدبیر بر کنگره تسخیر آن حصار انداخت و بایلغار روان شده لشکر
فیروزی اثر بپای ان رسیده پیرامن انرا مضرب خیام نزول همایون ساخت
اعوان و انصار سپهر اقتدار بتربیت منجنیق و عراده و دیگر اسباب جنگ حصار
مشغول شدند روز هفتم پرلیغ لازم الاتباع صادر شد و عساکر گردون باثر جنگ
سلطانی انداخت قلعه را بیزوی دولت قاهره مسخر کردند و هم در روز کنده و افکنده بازخین
برابر کردانیدند و مجموع کرجیان بدکیش را که در انجا بودند بتیغ عمد ابکدر رانیدند و سیاه
ظفر پناه باطراف و جوانب تاخت برده بی دینان سرکشته را کروه دستگیر کرده می
آوردند و بر حسب فرمود اقتلوا المشرکین کافه هم را بتیغ جهاد روانه جهنم و بیس المهاد
میکردانیدند و از بس خون که بحکم شرع مبین بر خاک کین ریختند بسیط
زمین لاله زار شد و مخالفان دین را ناله زار و از بس جیفه کشته که بر هم افتاده دشت
سر بسر کوه گشت و دامان کوه از خون رود بار جبال از بس کرج کز کین دین کشته شد
نفیر تا سپهر برین شته شد ✻ رسید و کدشت اندران قتل گاه ✻ نم خون بماهی نخارش نماه
جهان شد ز بس جیفه زخم دار ✻ چو کوهی که باشد هم چشمه سار ✻ درین اثنا جز محقق شد
که کرکین لعین در حوضع سوانیت نشسته است و از بخت خفته اش
خار اضطرار در پای شقاوت شکسته حضرت صاحبقران بتحقیق و ثبت را بهمانرمان

داد و جمع سپاه که بهر طرف تاخت برده بودند اشارت نمود و نیمه لشکر را در اعرق گذاشته
و رایت عزم جزوانه برافراشته در کنف حفظ افرید کار با نیمه دیگر ایلیغار رفته سود و روی
توجه براه نهاد و بیت روان شد چو مانند ربا داد و دین ۰ بعزم غزا با سپاه گزین
ز گرد ائتمان در سیاهی شده ۰ ز جوشن زمین پشت ماهی شده ۰ کرکین ز استماع توجه رایت
نصرت قرین سراسیمه و بیچاره از سوانیت آواره گشت و با قلق و اضطرابی جانگذار
بصوب انجار گرمخت لشکر منصور چون بقلعه سوانیت رسیدند ترا بغرابت حال نیل
انتقال صاحب قرانی بیک حمله بگشادند و دل و کرکین کرکین مسته بنگامشی او روان
شده و بسیاری از مردم او رسیده بقتل آوردند و کرکین خاکسار از آب انغر و کرلان
گذشته بهزار حیلان کندن نیم جانی ازان ورطه برون برد بیت ز سر ساخت تا پای موئی بر نست
چو تنری که یابد رهائی ز دست ۰ و چون کارش بجان و کارد باستخوان رسید بیقین دانست
که دست ممکنت او از حمایت بر سلطان احمد جلایر قاصرست او را براند و او بروم رفت
که جز توجه درش برانجانب نشینده بود و کرکین ایلچی را بدرگاه عالم پناه فرستاد و صورت
فرو ماندگی و اختلال حال بر سم تضرع و ابتهال عرضه داشت استادکان پایه سریر اعلی
کرد که نتیجه بتبه کاری و بدکرداری خود دیدم و مرارتش چشیدم و بدانچه سزایم بود رسیدم
و مقاسات آنی کشیدم اگر مرحمت پادشاهانه بندگی حضرت رقم عفو بر جرایم این بنده معترف
بگناه کشد و از سر خون این بیچاره بگذرد بعد ازان روی اطاعت از قبله جهان برداری
نگرداند و از دیت اهل اسلام بغایت محترز بوده بهیچ وجه ایشان را نرنجاند
و باج و خراج بر کردن عجز و احتیاج گرفته سال بسال مال بخزانه عامره رساند بیت
اگر عفو شاهم بخشد گناه ۰ نپیچم دگر روی خدمت ز راه ۰ کنم در مقام سر افکندگی
بجان بندگان ترا بندگی ۰ اگرچه کنه کارم و تیره روز ۰ بعفو تو امیدوارم هنوز
گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب ایوانی کرکین از دست ممکنت
و بیچارگی در آمده بگناهان خود اعتراف نمود از جسارت که در محافظت سلطان طاهر جلایر
از و ظاهر شده بود پشیمان گشت و را از پیش خویش رد کرد و اسمعیل را بدرگاه

عالم پناه فرستاده و بشفاعت و زاری عهد بست که مدت العمر در اقامت وظایف خدمتکاری

و ادای مثاو و جزیه تهاون و تقصیر جایز ندارد مرحمت حضرت صاحبقران فرماید جرایم
او را بمقتضای عفو اغماض نگاشت و عنان عزایم خسروانه بصوب ولایت ابوانی که یکی
از عظمای امرای کرج بود معطوف داشت بیت خدیو جهانگیر صاحبقران
در آورد در حوزه ظفر زیران ۴ روان شد بتایید حق لشکری ۴ که بگرفت از انبوه شان کشوری
سپاهی چو آشفته بیدادمست ۴ هم نیزه و گرز و خنجر بدست ۴ وچون رایت ظفر پیکران
ولایت در آمد عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آنرا ماخذ اعلام اسلام بر افراختند
و خودش تکبیر و تهلیل از حد اثیر گذرانیده رسم معهود خویش از تیغ قلاع و تخریب
مساکن و بقاع کفار فجار باتمام رسانیدند و از آنجا باجلال شوکت و شکوه دامن
کوه روان شده روی توجه بدیار قرقلقا نلق نهادند و اهالی آن مردم کوه نشین
جلد سپاهی پیشه بودند آن ولایت را نیز تاخت کرده حصارهای ایشان را بگشادند و اثاث
قهر در اماکن و مساکن آن دو زحیان نهادند و بتایید ربانی و به نیروی دولت صاحبقرانی
مجموع کرجیان آن نواحی و حوالی را غارتیده بسی از ایشان را به تیغ جهاد بگذرانیدند
و مصدر و قه انا کذلک نفعل بالمجرمین باظهار رسانیدند و ما النصر الا من عند الله العزیز
الحکیم کیفیت مراجعت حضرت صاحبقران از کرجستان چون همت عالی نهمت صاحبقران
گیتی ستان که مصروف بود بتقویت دین و تمشیت شرع سید المرسلین علیه و علیهم
افضل الصلوات و اکمل التحیات از غزای کرجستان فراغ یافت و مجموع ان دیار و بلاد
از خبث وجود اهل ضلال و فساد باب تیغ جهاد گشته شد و رایت کشور کشای عالم آرای
بعزم معاودت نهضت نمود و بعد از قطع منازل و مراحل بییلاق منکول محل نزول موکب
همایون گشت و در تبه آن سرزمین بفرشکوه رایت نصرت قرین از بوغ برین برکدشت باز
بسماع علیه رسانیدند که جماعتی از بنی دینان کرج در موضع قوس کرد نشسته اند بر لبیغ
واجب الامتثال از موقف جلال صدور یافت و امیر شیخ نورالدین را با لشکری جلادت
آیین ایلغار کرده برحسب فرمان بطرف ایشان روان شد و چون همت بادشاهانه حضرت

صاحب قران مقتضی ان بود که عظایم امور ملک و ملت بمصالح ضروریات
دین و دولت منفس مبارک خود ساز د بعد از چند روز رایت عزیمت
برافراشت و عساکر گردون مآثر را ترتیب کرده اعزق بگذاشت و از
عقب ایشان نهضت فرمود روی سعادت و اقبال بدان آورده بیت
ای مرکبش فتح را راهبر ۔ رفیق طریقش جنود ظفر ۔ و چون چند شب در میان
کرده هوای فرس کرد را از کرد فرش فام خشک او فرو بخشید نهضت نمود روز
هفت قلعه از قلاع کرجیان نی دین مسخر کرد و بازجین هموار کرد اینده وزبان
تیغ غازیان موحد بسی از مشرکان ثالث ثلاثه کور اجهار تکبر فنا بگوش جان
رسانید نظم چو فیروزه شد رایت غازیان ۔ بنیروی اقبال صاحب قران
بکندند یکباره آن بوم و بر ۔ بشمشیر کردند زیر و زبر ۔ وزان کج نهادان ناراستکیش
بکشتند بسیار اندازه بیش ۔ و رایت منصور مخفوف بعون و تائید ملک غفور
از انجا بازگشته در منکول بار دوی همایون نزول فرمود و دران محل چند روز
اقامت نموده در عین عزت و شادمانی و کمال حشمت و کامرانی بنشست
درین اثنا ایلچیان از طرف ترنک رسیدند و پسر امیر مراد که از قبل پدر روم بود
و بعقید ایشان امیر شده بیاورند و بوسیله ارکان دولت عزا بساط بوس
استعداد یافته صورت هواخواهی امرای خویش بعرض استادکان پایه سریر
اعلی رسانیدند و عواطف بادشاهانه ایشانرا نوازش فرموده خلعت پوشانیدند
و خوشخاطر بازگردانیدند بیت بران استان هرکه روی نیاز ۔ نهاد از درش
کامران گشت باز ۔ و ایشان براه طرابزون بازگشتند و از ازدوی کیهان
پوی راجهه ملاحظه جهار پایان مدت دو ماه در صحراء و علف زار منکو اتوقف
افتاد و تمام امرا و لشکریان بدرگاه عالم پناه جمع آمدند ملوک اطراف و اکناف
سر انقیاد بر آستان متابعت و متاوعت نهادند و بمدت تائید ابواب امانی و احوال
بروی دولت و اقبال گشاده ایلچی توسن ایام بکام رام و ممالک شرق و غرب

مسخر فرمان و تابع احکام و الحمد لله ذو الجلال و الاکرام کفتار در موجبات توجه ۲۱۶
موکب تیمات پس بجانب سیواس سبحان خالقی که صفاتش رکبریا
بر خاک عجز می فکند عقل انبیا حضرت مسبب الاسباب تبارکت اسماوه بر حسب
ارادت بی علت و وقوع هر حادثه و حدوث هر واقعه بوجود واسطه و حصول رابطه
منوط و مربوط فرموده نادر مجاری امور عالم چنانچه آثار کمال قدرت کامله بنظر اعتبار
دیده وروان جهار بازار فاعتبروا یا اولی الابصار جلوه می نماید اسرار جمال حکمت شامله
نیز چهره بکشاید و بظهور آید بیت در تمام آفرینش پیش هر کو عاقلست
هیچ بی حکمت نباشد گرچه قدرت کاملست و چون امر الهی که بدیدار نده و نگاه
دارنده جمیع اشیا جز او نیست یکیست و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر غلبه حکم احدیه
امر صالح حال هر کثرتی را بوحدتی بازبسته که عقد جمعیت آن بی این میسر و دم انتظام
نیابد از انجمله نظم احوال دار الخلافه بمثال انسانی که عالم صغیر است بتدبیر نفس واحد
متعلق است که بی توجه التفات او اصلا نیاید و هیچ از و نیاید و بهمین وتیره نباتات
و قرار اجتماعات عالم کبیر مرتبط بتمکن و استقلال پادشاهی عدیم المثال است که
بی حسن سیاست ملوک نظام مملکت را دوام نماند و البته بفساد و انخرام انجامد و لهذا
عظما و حکما گفته اند نسبة الملک الی مدینته کنسبة النفس الی البدن و ظاهرست
که چون تدبیر نفس و افعال قوی طبیعی و حیوانی که محل اشتکمان او اند بسنن سنیه
سویت و عدالت بود بدن صحیح باشد و احوال او بر نهج سلامت و استقامت
گذرد و اگر ان تدبیران و اعمال نه بر قانون نصفت و اعتدال باشد بدن از جلیه
صحت و عافیت عاطل ماند و مالش بفساد و زوال انجامد و بر همین منوال اگر ملک
مملکتی یا والی ولایتی از صراط مستقیم عدل و راستی عدول جوید و بوسوسه دیو غرور
و طغیان طریق بغی و عدوان پوید هر اینه اخر دولتش رو بوبال نهد و احوال اهالی
مملکتش اختلال پذیرد و از شامت کردار ناصواب او ملک و ولایت مصب سیول
بلایا و رزایا گردد بیت خانه کن ملک ستمکاریست دولت باقی رکم آزاریست

واز نظایر این نشیب حال قیصر روم و سلطان مصر و شام است که چون دران عهد
واوان از ایشان افعال نکوهیده و حرکات ناپسندیده بصدور پیوست ناره غضب
حضرت صاحب قران اشتعال یافت و شوران خشم قیامت نهیبش
موجب آن شد که باوجود تمادی مدت سفر و بعد عهد عساکر منصور از مواضع خویش
و مملکت بآن عظمت را در بقیه اقلیمان یک یورش تاخت فرمود و هر دو
بنیروی دولت قاهره مسخر گردانید و مجموع بلاد و قری و مدن و امصار هر دو بار
فرسوده سنابک مراکب مواکب فیروزی عواقب گشته بسی ضرر و نقصان بسکان
و قطان آن اماکن و مساکن رسید و لابد للمقدور ان نیکو ناشرح این مقاصل
و تفصیل این اجمال آنست که ایلدرم بایزید که دران عهد قیصر روم او بود بمزید سطوت
و وسعت مملکت از قیاصره سابق امتیاز داشت و بسیاری از ولایت روم مثل ولایت
ایذین منتشا و کرمان و قرمان که دست استیلا و تسلط بدرانش بان نمیرسند بتخت
تسخیر و تصرف درآورد و از دیار فرنگ جهار ماهه راه مطیع و منقاد گردانید و بعد ازانکه
فراغتمان قاضی برهان الدین حاکم سیواس را در جنگ دستگیر کرده بقتل آورد لشکر
کشید و سیواس را مسخر ساخت و تا بملطیه که متصل است بولایت حلب بگرفت و در
در گذرد و ملطیه را نیز که از مدت مدید باز تابع شام بود محاصره کرد و
سیواس امیری مصطفی نامدار و عاکد اشت و حکومت ملطیه بپسر مصطفی
و بی انکه کسی متعرض شود و بمقابله او در آید سالم و غانم بمستقر سریر حکومت
او معاودت نمود و کثرت لشکر و غلبه اتباع و اشیاعش بدرجه رسید که دوازده
هزار سکبان داشت لاجرم از اجتماع این امور بخار نخوت و غرور بدماغ
او برآمد و جاده صواب و سداد از نظر بصیرت او پوشیده ازین معنی غافل ماند
بیت خدائی که بالا و پست افرید ز بردست هر دست برتر گزید و نماند
پیش طهرتن فرستاد که ترا بعد ازین مطیع و منقاد این جانب می باید بود و خراج
از ربجان و آزر روم و آن اطراف و جوانب حاصل کرده بخزانه ما رسانید و سخنی

وچندزیاده برطور خود که نه حد همثال او بود پیغام داد طرفین صورت حال عرضه
استادگان پایه سریر اعلی کرد حضرت صاحب قران دانست که صاحب روم رایو
خود شوم از راه اندیشه است که خواست او را بوساطت خضر قلم که در ظلمات
دوات باب حیات رسیده راه نمایی فرماید گفتار در نامه فرستادن حضرت صاحب
قران قضا هجوم خجسته قدم بتقبیر روم رای ممالک آرای خدیو جهانگیر دیپر دانشور
روشن ضمیر را طلب داشته فرمان داد که نصیحت نامه عتاب آمیز پایلدرم بایزید
نویسد مبادا که از نخوتی نشوه حکومت و جاه و غلبه لشکر و سپاه هشیار گشته
روی صلاح و رشاد براه سلامت و سداد آورد و پر بلاغت شعار قلم و ابر
اشتمال را
بر حفظ فرمان نهاده خامه مشکبار در بنان لطافت نگار گرفت و صدر کتاب
بحمد و سپاس حضرت آفریدگار و تحیت و درود سید سروران اخیار و ابرار علیه و علی
اله الکرام و صحبه العظام افضل الصلوة و اکمل التحیات موشح ساخت ابیات
سرنامه گزد آفرین خدای ... که او دست گیر مهر دو سرای ... درودی نمی ساخت العقیم
خدائی که عالم بفرمان اوست ... زمین زمان غرق احسان اوست ... ثنای خدا را برای رزین
وزان پس رقم زد بکلک هنر ... سخنها که بر جان زند نیشتر ... خطابی سراسر عتاب آمیز
چو تیغ بالماس کین کرده تیز ... عتابی بیکباره تهدید بیم ... که کرد دل از خواندن او دو نیم
و سخن بر مضمون فرخنده رحمة الله امرا عرف قدره و لم یتعد طوره اساس انداخت
مصلش انکه خدای بر بنده رحمت کناد که قدر و پایه خود را بشناسد و پای از حد
خود فراتر ننهد امروز بحمد الله تعالی ممالک ربع مسکون در تحت تصرف بندگان ما است
و بسیط روی زمین جولان گاه یکران فرمان سلاطین عالم و ملوک اطراف مطیع اند
در مصدر امور سلطنت و فرمان روائی جاری بر حسب آرزو و منهج مراد سروران
آفاق مرنوا هی ما را کردن نهاده اند و کردن کشان جهان در استان اطاعت ما سر
ایستاده ابیات رود یا بدریا سپاه منست ... جهان زیر پر کلاه منست
ملک زمانه ضعیف زنده بودم ... بسیط زمین زیر لشکرم ... بروز نبرد چکد را بای ما است

که از جان نه منقاد فرمان ماست ۔ کوه کران سنگ یک حمله سپاه ظفر پناه ما را تاب نمی آرد
و گردون گردان سر از متابعت تابعان امر ما بر نمیدارد بیت
چرخ فلک ار نه بر مراد ما گردد ۔ قطب شدن بدور باره محورش گم کردد ۔ وحال منصب تبارتو
که منتهی بر تگاپوی کشتی بان میشود برای هیز مار و شش است محتاج بیان نعت بیت
چه حاجت که گویم تبار ترا ۔ شمارم نهان و آشکار ترا ۔ همه مردم روم تا مصروش
شناسند اصل و اخلاص عام ۔ همان بهتر که کشتی سودا ۔ محال را له در غرقاب عزم و روی پندار
افکنده بادبان جرات و جسارت فرو گیری و در ساحل سلامت و استقامت لنگر توبه
و ندامت بیندازی تا از تلاطم امواج انتقام و عقوبت غرق دریای بلا و محنت نگردی
چه تا غایت استماع میرفت که با قامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته و بعزم لشکر فرنگ
بارزوی جلادت گشاده و بدان سبب اصلا عنان توجه و تعرض بصوب آن دیار
انعطاف نیافت خاص بآن نیت که چون آن ولایت از ثغور اسلام است بسلامت
باشد و از مرور و عبور لشکر منصور غبار تفرقه بر دامن روزگار اهالی آن دیار نشیند که این
معنی موجب ملالت مسلمانان و شماتت بی دینان گردد زنهار زنهار طریقه دیدار
بدران خود نگهدار و پای پندار از کلیم قدر خود دراز تر مکن ابیات
که بر خون خود ترک تازی کنی ۔ که کنجشک بازی کنی ۔ چرا حد خود را نداری نگاه
مکن چهره بخت خود را سیاه ۔ منه پا ز اندازه خود برون ۔ که افتی بچاه بلا سرنگون
بعد ازین با قدم عزو ریا من فضول مکرد مصراع که شمع مهر عزیز دیقین باین دم سپرد
مخواهی اطراف کبری ان النعمه فی القری بکوش هوش بشنو و عقل بکار فرما
و موادی اترک الترک ما ترکو کم نصب العین ضمیر ساخته در فتنه بروی خود مکشای ابیات
مکن آنچه هرگز نکردست کس ۔ بدین رهنمون تو دیو و بس ۔ ترا با من این سرکشی از چه سبب
ندانم که افکندت از راه راست ۔ چه سودای خامت آخر ترا ۔ سها از کجا آفتاب از کجا
اگر پیشه را تاب عنقا بود ۔ سزد گر ترا کینه ما بود ۔ کجا صعوه با این همه برشود
که با باز روزی برابر شود ۔ تو در پیش روم گردیده ۔ نبرد دلیران کجا دیده

به پیکار افریخت ار برنشست ... ز تایید دین و دعای نبی است ... مشو غره کانها نه مردی تست

اگر شنوی با تو گفتم درست ... مجو رزم پیلان بنیروی مور ... بلا بر سر خود میاور بزور

کبوتر نگه پهلو زند با عقاب ... بقصد سر خویش دارد شتاب ... شغال ار کند پنجه با نر شیر

سر بخت خود را دژ آرد بزیر ... بدست خود ار نیستی بیخرد ... خرن تیشه از جهل بر پای خود

باز گویم من این دار و گیر ... که با من کند خون تو هم بری ... ولی از تو اینها نباشد غریب

که هست از خرد تر همان بی نصیب ... مباد آنکه این پند من نشنوی ... که بی شک در آخر پشیمان شوی

اگر من بروم اندر آرم سپاه ... چو بندر و بوم کرد دسیاه ... مباد آنکه من زین کنم رخش کین

که برهم زنم آسمان و زمین ... منت آنچه خدمت دادم بپام ... تو دانی و تدبیر خود والسلام

وچون مکتوب خود نمود اشرف اعلی موشح و محلی گشت در صحبت جمعی مردم کاردان پیش ایلدرم بایزید فرستاد ایشان از برق سرعت سیر اشعاره کرده روی بصوب روم نهادند وچون بمقصد رسیده مکتوب را برسانیدند و باداء رسالت و پیغام قیام نمودند مادهٔ سودای محال از دماغ قیصر روم بیش از ان غلبه داشت که بلعاب خامه و جلاب کتاب و خطاب تسکین یابد لجواب ناصواب مشغول شد و زبان جرات بلاف و گزاف بکشاد که مدتیست تا مرا مقابله و مقاتله او در خاطرست و این زمان عزم جزم کرده برانم که با لشکری جرار بیشمار توجه نمایم و اگر او پیش نیاید تا بتبریز و سلطانیه بیایم بیت به بینم که تا دور گردان سپهر

گرا مر برآرد ز بستی بمهر ... و یا گردش چرخ ناپایدار ... گرا گرد خواهد درین کار خوار

تا در توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان بصوب قیصریه و سیواس و شیران

وچون ایلچیان از جانب روم معاودت کرده بدرگاه عالم پناه آمدند و جواب درو از صدر ایلدرم بایزید بعز عرض بندگان حضرت رسانیدند شعله خشم پادشاهانه بر افروخت و فرمان قهر ایت عزم بلاد روم بر افراخت وچون والی او نیک معسکر ظفر پناه سنت امیر الله داد که بر حسب فرمان باز گردند امیرزاده پیر محمد شیراز رفته بود بر سید و او را بند کرده بیاورد و حکم لازم الامتثال نفاذ یافت و در دیوان بزرگ امیرزاده مشار الیه پیر محمد رسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند و از بدا موزاش

شیخ زاده فرید مبارک خواجه که بند کرده آورده بیاساق رسانیدند حضرت صاحب
قران حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمان شاهزادگان و شاهزاده
جوان بخت الغ بیک و دیگر درآری برج سلطنت و جهانبانی را در عهدهٔ ضبط
و انتظام امیرزاده عمر و برادر بزرگ امیر الله داد خداداد و مولانا قطب الدین نجابت
سلطانیه روان گردانیدند و رایت فرخنده فال سعادت و اقبال نهضت فرمود
در کنف حفظ ذو الجلال روان شد و در ظل آن رایت فتح آیت لشکری گران از آراسته
مرتب و کثرتی بی پایان مجموع سنگین دل و آهنین سلب روی جلادت براورده
بیت چو دریا دمان لشکر فوج فوج ۔۔ دو و هر سواری یکی تند موج ۔۔ بهر موج اندر نهان صد نهنگ
ز شمشیر دندان و آوینزه جنگ ۔۔ سنانها بابر اندر افراشته ۔۔ ز برخ بدین نعره بگداشته
و جون هیوای از زم و م از غبار موکب کیتی کشای عطر سای گشت و فضای بیابان و صحرا
از خیمه و خرگاه مالامال شد طهرتن پیش آمده معسکر ظفر پناه بپوست و بادراک دولت
ساطبوس فایز گشت و بعد از دو روز اردوی گیهان پوی از صدای طبلخانه کوکه
کوچ بحرکت در آمد و چون از آدربجان بگذشت حضرت صاحب قران در افتتاح محرم سنه
ثلاث و ثمانمایه ایلغار فرموده بسیواس رایات خود و نامداران یزحاش جوی
سوی شهر سیواس آورد روی ۔۔ همین بر شد آواز شان و صهیل ۔۔ به پیش سپاه اندرون گوش و پیل
بلند بر زمین شد راکارگاه ۔۔ نه اندر هوا باد را ماند راه ۔۔ ز جوش سواران و از گرد پیل
زمین شد یکرد از دریای نیل ۔۔ چنین تا بیاید بران شارستان ۔۔ که سیواس بدنام آن کارستان
سوی شهر چون لشکر آمد فراز ۔۔ سه جنیه زد دشت و شیب و فراز ۔۔ بر آورده دید سر بر هوا
بر از مردم و ساز و جنگ و نوا ۔۔ ز خارا بی افکنده در قعر آب ۔۔ کشیده سر باره اندر سحاب
بخرخ از همه شهر بر شد خروش ۔۔ ز جوش و ز ان باره آمد بجوش ۔۔ و در آن محل از اخبار منهیان
بمسامع علیه بپوست که ایلدرم بایزید بسر خود را کرنجی با تورتاش که در ان عهد از
عظمای امرای روم بود بشجاعت و جلادت سمت امتیاز داشت و دیگر امراو لشکری
گران بر سم منغلای بسیواس فرستاده بود و از استماع توجه رایات نصرت آیات

ارکان شاتشان تزلزل پذیرفته بطرف روم روانه شده اند فرمان قضاجریان
صدور یافت و امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و سونجک
و سید خواجه شیخ علی بهادر و دانه خواجه و دیگر امراء قوشون و لشکریان مایلغار از عقب
ایشان روان شدند و از قیصریه گذشته بایشان رسیدند و هم را متفرق و پراکنده
گردانیدند و تمام آن حدود و نواحی را تاخت کرده بباد تاراج برداده مدبیت
بازگشتافتند ان سپاه گزین بدشمن رسیدند با تیغ کین بسی را فکندند بر خاک پست
گریزان شدند انکس از تیغ زبست بهم برزدند آن بر و بوم را ببستند زهره زان قیصر روم را
و لشکر منصور با غنایم نامحصور معاودت نموده در ظاهر سیواس معسکر ظفر قرین
پیوستند و بسعادت ببساط بوس مستسعد گشتند و شهر سیواس را باروی بغایت محکم و استوار
از اساس تا کنگره مجموع سنگ تراشیده هر یک دو گز و سه گز و زیاده بود و غلظش یک
گز و زیاده و بهنای پای دیوارش ده گز بود و سر دیوارش گز و ارتفاعش تا سر
کنگره بیست گز هفت دروازه داشت و بانی آن علاء الدین کیقباد سلجوقی
بوده و در جانب شرقی و شمالی و جنوبی که طرف قبله بود خندق عظیم بر آب داشت چنانچه
نقب زدن اصلا میسر نمی شد که چون یک گز میکندند آب بر می آمد لیکن در جانب
غربی آن شهر که محل نزول رایت فتح آیت بود نقب بر این صورت می یافت و در
اندرون شهر حصاری که از قبل قیصر روم دارو غا بود انجا چهار هزار سوار که هر یک خود را
در شمار رستم و اسفندیار می پنداشتند داشت و اسباب نبرد و پیکار مرتب داشته
مقاومت و جدال را آماده شده بود بیت حصار حصین بود بر سان برک
سپاه اندرو دل نهاده بمرگ دراز امن و باره از سنگ بود حصار دلیران را سر جنگ بود
عساکر منصوره شمار گردون اقتدار در اطراف و جوانب حصار عرادات و منجنیق برافراختند و در
مقابله دروازه عراق بلجور ساختند بدو ساخت از هر طرف منجنیق بجای آمد آن باره با سلیق
در آمد زهر سوی در ریز ندیدند جای گذار و گریز و در آن جانب شهر که نقب زدن میشی
میشد نقبچیان امین جنگ آگاه درنگ بکار مشغول گشتند و از جانبین رزم آزمایان

صاحب شجاعت مکین و بازوی جلادت بسته و کشاده داد مردی و مردانگی میدادند
و جنگهای عظیم واقع می شد بیت زبر آسمان بدار تیره کرد زمین زیر دریا شد از خون مرد
پر از مار پران شده آسمان پر از شیر غران زمین و زمان و بعد از هژده روز که از تواتر
سنگ عراده و منجنیق بارو اختلال پذیرفته بود و نقبها تمام گشته و بر جهار ابر
چوب کرفته شعله قهر برافروخت و فرمان شد تا آتش در نقبها زدند و بر جها فرود افتاد
و اهل حصار را دود دهشت و حیرت بسر برآمد و نزدیک شد که عساکر کشور کشای لشکر ظفر
مصطفی دار و غاکه از اصطفا جز اسمی بی رسم نصیبی نداشت از سر عجز و اضطرار بیاد
مسکنت و انکسار برون آمد و مجموع اکابر و اشراف از سادات و قضات و علما
و مشایخ روی امید بدرگاه اسلام پناه آوردند و با خراز سعادت ساطبوس عبادت
نمودند ابیات جو جاره بند شهری و لشکری کرفتند زنهار و خواهش کری
هراسان بدرگاه شاه آمدند ثنا کستر و عذر خواه آمدند خروشش آمد از کودک و مرد و زن
همه پیر و برنا شدند انجمن ویرلیغ لازم الاتباع به نفاذ پیوست که مسلمانان را امان
داده مال امانی بستانند و بلشکر ظفر قرین رسانند و بی دینان ارمنی و نصرانی را
اسیر کنند و چون سپاهیان ایلدرم که در شهر پای مخالفت فشرده بودند و از سر جهل
و ضلالت دست جسارت بمحاربه و قتال برآورده پیشتر ارمنی بودند حکم شد و چهار
هزار سپاهی را بر تومانات قسمت کردند و همه را از برای سیاست زنده در چاهها کرده
بخاک مانباشتند تا عبرت دیگر مخالفان کردد و فرمان واجب الاذعان صدور یافت
تا حصار سیواس از کنکره تا اساس ویران سازند و برحسب فرموده بازمین هموار
ساختند بیت شد از قهر سلطان مالک رقاب حصار و حصاری خراب و خراب
و در اثنا و محاصره مسموع علیه رسانیدند که سلطان احمد که با قرا یوسف از بغداد کریخته
بود متوجه صوب روم است حکم لازم الاتباع صدور یافت که فوجی از سپاه ظفر پناه
بقصد ایشان روان شوند و چون باقشال اوجنا درت نموده باغراق اورند
دست جلادت بنهب و غارت برکشایند و خواهر بزرکش سلطان ذلتاد و زنان و دختران

را اسیر و دستگیر کردند و او بموجب جان اران ورطه برون انداخت و مردم
پیش ایلدرم بایزید رفت و سپاه ظفر لوا سالم و غانم مراجعت نمودند
گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب ابلستان دران زمان که صاحب
قران گیتی ستان بتسخیر میواس مشغول بود جمعی از اشرار و مفسدان ابلستان از
غایت جهالت و بی باکی می آمدند و با سپاه ظفر لوا دزدیده می پریدند
غافل از آنکه بخار پیشانی بشیر خاریدن و با فیل خرطوم بازکردن در هلاک خویش
کوشیدنست و زهر هلاهل ماندیشه باطل نوشیدن بیت کس نخارد بجز پشت هنر
نکند جنبک سنگ کس بابر لاجرم چون رای کشور کشای از قضیه میواس فراغ یافت
عنان انتقام بجانب ابلستان معطوف گشت و طهرتن را مارر بجان بازگردانید
تا بضبط سرحد قیام نماید و امیرزاده شاهرخ برحسب فرمان قضا جریان بدرسم منغلای
روان شد و امیر سلیمان شاه و چند امیر دیگر با فوجی از لشکر فیروزی اثر که همه را گزیده
بودند و قلیچی کرده بملازمت رکاب سعادت انتساب شاهزاده مشارالیه مامور گشتند
و چون شاهزاده و امرا بابلستان رسیدند جماعت ترکمانان از استماع
توجه ایشان شهر کدشته گریخته بودند و در کوهها و بیابانها پراکنده و سرگشته گشته حمیت
خسروانه شاهزاده شجاعت آیین رخش جلادت نهیب کین تیز کرده بتعجیل از عقب ایشان
برانند و چون سپاه بهرام انتقام بآن قوم شقاوت فرجام رسیدند و ایشان از بیم جان
جنگ را خطا زجنگ پای زیدند از کرد راه بباد حملات اتش انهک همه را غبار آسا پراکنده گردانیدند
و بسیاری ازان خاکساران بی آب را با سب تیغ بر خاک هلاک انداختند بیت
بکشتند کردان کشورستان بتیغ سیاست لبی ترکمان شد از خون دشمن زمین لعل فام
نهنگان از نیسان گشند انتقام واسب و استر بسیار و گاو و گوسفند فزون از حد و شمار
بگوزه تاراج لشکر منصور درآمده بمعسکر نصرت مآب پیوستند و حضرت صاحبقران
قاصدی با استمالت نامه مطلبه فرستاد و ایشانرا بمطاوعت و انقیاد دعوت فرمود
پیر مصطفی حاکم میواس که در ایجاد دارد غا بود از سر جهل و بلاهتی که لازم سرشت

ترکمانانست و اهل روم اکثر ازان طایفه اند قاصد را محبوس گردانیدند و از سیدن
این خبر نایره غضب خسروانه اشتعال یافته رایت فتح آیت متوجه انجا شد
وچون مقاومت بایک فوج از عساکر گردون مآثر نه حد امثال او و اتباع او بود
آنرو ز بر گشتگان درشت تار فرار اختیار کرده بگریختند وچون رایت نصرت
شعار سایه وصول بر ملیط انداخت سپاه کینه توز دشمن سوز در روز انرا تیز
گردند و کرجیان و ارمینان را اسیر گرفتند و مسلمانان را امان بخشیده مال امانی
بستدند و بلشکریان دادند و حضرت صاحب قران امیر جهانبانی و دیگر امرا
را بایلغار فرمان داد و بهم در باب اظهار آثار شجاعت و جلادت و اجرار
در محاربت تهر مخالفان و ایقاع سیاست و مهابت سخن راند و از امرای توقان
جمعی همراه ایشان کرد و امرا با سپاه منظفر لوا بای امتثال در رکاب استعجال آوردند
و عنان او عنان بصوب فرمان تافته روان گشتند و تا قلعه کاخته تاخته رایت علیه
واستیلا برافراختند و سیل نهب و غارت در فراز و نشیب آن حوالی و نواحی انداختند
بیت سپاه ظفر پیشه بشتافتند ندادند امان هر کرا یافتند بهر جا یکه آنچه آمد بدست
زجنگال تاراج ایشان برست وار حدود ملطیه تا آن مواضع قلاع متعدد فسخر شد
بعضی بقهر و عنف و بعضی بطوع و انقیاد و چون تمام آن ولایات را بغارت دادند و
کردن سرکشان در ربقه مطاوعت و بندگی کشیدند با غنایم فراوان و اموال بی پایان باز
گشتند و در ملطیه بار دوی اعلی ملحق شدند عواطف مراحم بادشاهانه ملیه را
با توابع و ضمایم بقراعثمان ترکمان ارزانی داشت و به نیروی اقبال بی انتقال
در اندک زمانی سرحد هر دو مملکت روم و شام بحوزهٔ تصرف اعوان دولت قاهره در آمد و
طنطنهٔ صیت این فتوحات و رجفیات خافقین افتاده دل و دیدهٔ ملوک و سلاطین
عالم از غایت دهشت و هیبت خیره و تیره گشت والله یؤید بنصره من یشاء

جهات توجه صاحب قران بهرام انتقام بجانب شام از غزدر رحلم امده

غواص بحار مکارم الغنی ادمارای علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات از قعر محیط

فعلمت علم الاولین والاخرین برآورده وزیور مخدره سعادت امت رفیع مقدار ساخته
و ظاهر جواهر این کلمات است که اذا اراد الله انفاذ قضایه و قدره سلب من ذوی
العقول عقولهم و مخوای ظاهر این حدیث را محصل آنست که چون خدای تعالی
خواهد که حکم خویش را نفاذ بخشد و قضیه که تقدیر فرموده باشد واقع گردد عقل
از عاقلان بازستاند و منهج صلاح و بهبود از نظر بصیرت ایشان بپوشاند تا
اندیشه ناصواب خود بکاری چند قیام نمایند که موجب زوال و نکال ایشان بود و شاید
و آنچه ارادت الله بدون آن تعلق نپذیرفته باشد وقوع یابد و از جزئیات
این سر بدیع که لسان معجز بیان ماینطق عن الهوی ازان خبر داده است که چون
مشیت قضا بخانه جف القلم پیش از انفجار عیون حوادث از مخابع عدم رقم زده
بود که اراضی دیار شام دران ایام معرکه کتاب قهر و انتقام گردد حکام و ولاة آن
ممالک را از آفت سبل بطر و غرور چشم عدل نور ماند و از جاده سداد و رشاد
انحراف جسته بحرکات شنیع اقدام نمودند از انجمله و مشهور سنه خمس و تسعین و سبعمایه
رایت نصرت شعار سایهٔ فتح و فیروزی بردار السلام بغداد انداخته بود حضرت
صاحب قران بعد از تسخیر عراق عرب شخصی هنرور فاضل اصیل از مشایخ ساوه که
دراعهٔ حسب عالی را بطراز فضایل و معالی آراسته بود و برسم رسالت با جمعی بجانب حاکم
هرموق فرستاده چنانکه در قصهٔ فتح رایت بغداد اشارت بان رفته و چون شیخ مشارالیه
بحدود رسید که از حدود شام است اورا در انجا برسم معهود موقوف داشته جز بمصر فرستادند
و موقوف را انقصاص خود و بحال اجهل ماغوای سلطان احمد جلایر بقتل ایشان امر کرد و بالک رخانیدن
ایلچی هیچ قاعده و رسم از قواعد شرعی و سیاسی و رسوم ملکی و ملی رعایت ان نبرک را ما جمیع
ملازمان بر تیغ ظلم و بی باکی بگذرانیدند و خاتمت عاقبت چنان امری خطیر شنیع نیندیشیدند
و العجب که حکایت حکم سلطان محمد خوارزم شاه در باب کشتن ایلچی و بازرگانان پادشاه جهانگیر چنگیزخان
و مال آن که بجانب میدو یا الهاقصته فی شرح ما طول شنیده بودند و امثال آن معینی از شواهد
و امارات سلب عقل تواند بود که مضمون حدیث مبارک افصاح ازان نموده

قضا چون ز گردون فرو هشت بر ... همه زیرکان کور گشتند و کر ... و دیگر انکه
چون صاحب قران گیتی ستان ممالک ارمنیان و عراق عرب را تحت تصرف و ضبط
در آورده عنان عزایم خسروانه بصوب دشت قبچاق آراضی روس و جرکس و سایر بلاد
و شمال معطوف فرموده اتلمش قوجین را که در قلعه اونیک گذاشته بود در زمان غیبت
و بعذرایت نصرت شعار محاربه با قرا یوسف ترخان اتفاق افتاد و بحکم تقدیر دستگیر شد
و قرا یوسف او را بند کرده بمصر فرستاد پیش برقوق و برقوق حبس و توقیف او را ضمیمه جرایم سابقه
ساخت و از هم غریب تر انکه درین هنگام صاحب قران گیتی غلام از حد و مطیعه الهی بانامه
پیش فرج پسر برقوق که بعد از وفات پدر سلطان ممالک مصر و شام شده بود فرستاده
مضمون کتاب انکه از پدرت انواع حرکات ناپسندیده بظهور آمد از انجمله تقبل ایلچیان
این جانب نمی موجب فرمان داد اتلمش را که از بندگان درگاه ما ست محبوس گردانید
و بار نفرستاد و خون او لباس حیات عاریتی باز پس ندهد پرسیش و جزای او بدیوان
قیامت انعقاد تو می باید که بر خود و اهالی مملکت رحم کنی و اتلمش را در زمان روانه
این طرف سازی تا از ظلام قهر و انتقام سپاه خون آشام ما روز سلامت اهل مصر و شام
بشام نرسد و اگر بوسوسه شیطان لجاج و عناد خلاف این معنی بخاطر راه دهی جمیع آن
دیار و بلاد از مرور و عبور عساکر منصور ویران خواهد شد و روز و بال خون و مال مسلمانان
بگردن او خواهد بود و چون ایلچیان بحلب رسیدند و برسم معهود ایشان را موقوف داشته
جز عصر فرستادند خوج نمی فرجام بطریق نکوهیده بدرگس فرستاد و ایلچیان را بعقید
ساخته در قلعه محبوس گردانید حظائی عجب کرد صاحب خود ... عجب تر کرد کز نکو نیکرد
کسی را که نبود شرف در نهاد ... نباشد عجب گر بود بدنهاد ... نه برقوق پادشاهی مصر و شام
غلامی بدو خواجه اش هم غلام ... غلامی بدار هر کس نمی تبار ... بجل کشته از بیع خود چند بار
جواز دولت خواجه بفرود قدر ... کشید از نیام حیل تیغ غدر ... ولی نعمت خویش را کشته را
فلاح از چنین کس توقع مدار ... بزنی باکی و غدر شاهی کرفت ... وکره بخون الهی کرفت
ولی در تبار خس خوشاهی نبود ... درو شیره بادشاهی نبود ... چه آید ز هر کس نزادی نژند

که باشد برباک را یاران سپند چنین بود برقوق و بورش فرج چو شاخی بدار بیخ بدرستی کی

نخزدی بجایی بدرکشته شاه بنیاموخته از کسی رسم وراه ندیده زکار جهان کرم و سرد

نه بهرام راهی و نه کاهی نبرد همان به که سازم سخن مختصر بدربد کمر بر بسر نی هنر

سخن دراز طوسی چو در خور نوشت درختی که تلخست او را سرشت بیاد آر آن کفته سر بسر

که الحق دریغ آیدت حسیده تر

وچون شمه جزء عبارت فرح بمشام شعور و وقوف حضرت صاحبقرانی رسید ماده خشمی که بواسطه امور مذکور در خاطر اشرف اعلی ان حضرت بود بحرکت ترایید و تضاعف پذیرفت و چون ایلدرم بایزید و باوجود اظهار شجاعت وجلادت و وعید و تهدید که پیشتر ازین بزبان پیغام باز نموده بود اصلا در معرض تیامد و درین مدت که عساکر گردون مآثر بتسخیر و تخریب سیواس و ملطیه تاکاخته و فتح آن نواحی و اطراف که مجموع داخل مملکت او شده بود نپرداخت و بهیچ وجه متعرض نشد و جنبشی نکرد اول عنان عزیمت سعادت انجام بصوب بلاد و امصار مصر و شام معطوف کشت و لامرد لقضا الله تعالی

کفتاد در توجه حضرت صاحبقران کردون بطلعت بصوب ممالک مصر و شام

از طرایف لطایفی که مضمون عبارت میمون اشارت اعلموا فکل میسر لما خلق له علی قابلها افضل الصلوة واکمل التحیات منطوقیت بران است که هر که از برای شغلی عظیم و امری جسیم مخلوق شده باشد ان کار در نظر او سهل نماید و از دست تمکنت و اقتدار او بآسانی برآید و اگرچه عقول و اوهام دیکران ان را محال انکارد و از قبیل ممتنعات شمارد و ازینست که چون سابقه عنایت ربانی حضرت صاحبقرانی را از برای جهانبانی و کشورستانی خلعت ایجاد ارزانی داشته بود آثاری که دران امور از دولت او بظهور می پیوست ورای طور اندیشه و افکار اهل روزکار بود از انجمله دران هنکام که فرمان داد بمصر و شام زلات کذشته بدرش را جریمه ذمیمه خویش ضمیمه ساخت ربقه توفیق و حبل الهی ان حضرت جرات نمود و خزان حسارت حسارت مال عساکر جلال رسید ذخیره غضب بادشاهانه شعله زن کرفت و عزیمت آن مملکت تصمیم فرمود امضاء آن عزم و اقدام نمودن بران نسبت با هیچ عاقلیان امری بغایت خطیر هولناک بود امرا

نامدار و عطای رفیع مقدار زانوزده عرضه داشتند که درین ایام یورش بزرگ
بندوستان اتفاق افتاده و بعد از مراجعت نبی مملکتی که لشکر منصور در موضع جونپور
استراحتی نمایند در ظل رایت فتح آیت متوجه مملکت ایران شدند و در عزیمت
گرجستان و تسخیر بلاد و قلاع ان ولایات بکرات تاختهای مردانه کردند و کوششهای عظیم
نمودند و در عقب ان جوان جرار فرصای سیله ابهت و استعلا بر حدود روم اندازند
از بیوساس تا سرحد حلب بنیروی دولت قاهره بگشاد و فرو داورد و مردی و مردانگی دادند درین
ولایی رویی توجه بدیار مصر و شام آوردند نهایت صعب و دشوار می نماید خصوصا دران دیار شهر
و قصبه بسیار با حصارهای رفیع و قلعهای منیع است و کثرت لشکر احشام آن بلاد
و بسیاری اسباب و تجملات ایشان شهرتی عظیم دارد و در خاطرها وقعی تمام دارد چنانچه
رای عقده کشای اقتضا فرماید سپاه ظفر پناه را اجازت شود تا بخانهای خود رفته
چند گاهی بیاسایند و بعد ازان براق تازه کرده با ترتیب که لایق چنان مملکت باشد
بیایند حضرت صاحب قران بتلقین الهامات آسمانی در جواب فرمود که نصرت و ظفر
عطیه ایست که از فیض فضل پروردگار قرین روزگار گردد علیه لشکر و افزونی اسباب
دران باب مدخلی ندارد و بارها دیده آید و آزموده که عنایت کردگار چه کارهای بشوار
برما آسان کرده است و صد دشمنان قوی را بدام تسلط و استیلای ما در آورده همت بلند
می باید داشت و دل در خدا بسته صفحات جان و جنانرا بنقوش لعتن و اخلاص نگاشت
تا عون و تائید الهی مدد فرماید و کارها بر حسب دلخواه برآید امرا مجموع لب بدعا و تنا بگشادند
و مکر بندگی بر میان جان بسته دل بر یورش حضر و شام نهادند حضرت صاحب قران
کیهتی ستان سایه التفات بر تربیت لشکر انداخت و رایت عزایم حشر توان با فوج فیروزی
برافراخت طنطنه کوركه کوچ زلزله در زمین و زمان افکند عساکر گردون مآثر فوج
فوج چون دریای پر موج روان شدند بیت جهان چو جوز تحت شد سوی زمین
بجنبید کفتی سراسر زمین فرو ماند دامن کهی بشید کرد بلا بر نوشت آستین بر فشرد
بیابان یکی گام نی مرد نه سم جرخ یک برج بی کوزه نفتاد در فتح قلعه نسیی

وعنایت چون آفتاب ظفر تاب را بیت فتح آفتاب از مطلع صبح سعادت و اقبال
بفال فرخنده برآمده بر تو توجه بصوب شام انداخت فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
و امیرزاده مشارالیه با جمعی از عظمای امرا بر سم منغلای بایلغار از پیش روان شدند
و چون بقلعه بمنی رسیدند و در حوالی آن حصار اطناب خیام نزول در هم کشیدند
حضرت صاحب قران با سایر عساکر کشورستان برسید و نزدیکی قلعه در محلی بلند فرود
آمده بنظر احتیاط فراز و نشیب آن حصن ثریا مناط را باز دیدند و احیطی بود در میان
دره بسیار آب با رود بر جهاش چون مصاعد همت و قواعد دولت الحضرت
در غایت بلندی و نهایة استواری و حصازی از غلو علو کنگره فرقد فرسایش
ایوان کیوان در حجلت و شرفاری اساس عمارتش بر سر کوهی قوی بلند ممهد
و مشید گشته و شرفات پاره و برجش از طاق منطقة البروج گذشته بیت
سر کشی گر تندیش کشتی فلک را قرط چاک ازمک پیوسته ارکان رفیعش تا سماک
بر فراز پاره او با سبان در تیره شب ماه را چون چشم ماهی دیدی از سوی مغاک
گر نشستی فی المثل بر سطح دیوارش مکس پایش از نزحی بلغزیدی و افتادی بخاک
عساکر گردون مآثر از کردراه اصل شهر را منخ ساختند و بدست غارت و تاراج
از هر چه اسم مال بران افتد ببرد اختند و در قلعه از قبل ولاة شام مقبل نام مدبر
سرانجام متصدی ضبط و محافظت آن مقام بود و دیو غورش منجنیق بحمیق
حصن دماغ منخ ساخت و بحصانت و محکمی حصارش فریفته از راه صواب بینداخت
و دران حال که صاحب قران فی همال احتیاط قلعه میفرمود منجنیق گردان که در میان
آن ساخته بودند و برافراخته سنگی گران از هوای بنی و طغیان بجانب الحضرت انداختند
و آن سنگ بنزدیکی خیمه خاص بر زمین خورد و از انجا لغزیده باندرون خیمه افتاد شعله
خشم خسروانه ازان جرات و بی باکی برافروخت و برلبع قضا حضا صدور یافت که
اطراف قلعه را بر امرا بخش کرده حصار را مرکز دار در میان گیرند بهادران ممالک
ستان قلعه گشای باشتمال امر مبادرت نموده بیمت منجنیق از جوانب ان حصار

نصب کردند از انجمله یکی در همان موضع که سنگ انشان فرود آمده بود و اول سنگی
که ازان بنیاد اجتماد نیروی دولت قاهره بر منجنیق اندرون آمد و انرا بشکست و مثال منجنیق اتفاقات
از اظهار مارات نصر عزیز و فتح مبین تواند بود در این اثنا امیرزاده رستم با لشکر فارس و عراق آمده
بعسکر ظفر پناه ملحق شد امرا و دلاوران رزم آزما از هر طرف جنگ انداخته منجنیقها بکار داشتند
باندک مدتی حصار جنان را از جمیع جوانب مجوف ساخته باره و برج انرا از زخم سنگ
منجنیق پر از رخنه کشته بود بر سر چوب کرفتند عقبال از دهشت آن واقعه مشکل خون
مرغ نیم بسمل در اضطراب افتاد و مکرر کس بحضور اعلی فرستاد و اظهار عجز و اضطرار
کرده عرضه داشت که از بیت شکوه سلطنت و جلادت آن حضرت قوت پیکار
ن ندارم از راه مسکنت و بیچارکی مراحم پیکرانه پادشاهانه شفیع می سازم که بنده
فرومانده را ارزاد فرمایند و از سر خون این خاکسار زمی مقدار کذرند و نام بخشش و سیاست ما بندکان
درکاه عالم پناه تفاوتی ندارد بکذرند حضرت صاحبقران فرمود که بعد از سخیر قلعه ترا ازاد
که اکر پیش ازان لشکر برخیزد و این حصار بحصانت و محکمی شهرتی دارد شاید که بعضی مردم کوته
نظر تصور کنند که سپاه ما را از کشادن آن عجزی بود بیت مدار ما بدشمن جهان جوی را
نزیبد که هرکس کمانی برد و در روز یکشنبه هفتم سفر سنه ثلاث و ثمانمایه فرمان شد
تا منجنیقها را آتش زدند و بر جها افتادن کرفت از مشاهده ان حال خوف و هراس در دل
اندرونیان استیلا یافت و ارکان ثبات و قرار مقبل حصن برج و باره حصار بسیار
مندرم پذیرفت در زمان قضات و ایمه و سادات را با هر چه دست مکنت او بان
میرسید از انواع تحف و تنوقات و هر اسب که در قلعه بود بر سم پیشکش بیرون فرستاد
و سابزاده کامکار شاهرخ را شفیع ساخته بعرض همایون رسانیدند که متقبل
در مقابل مندکی بندکان این درکاه امنت و از ندامت کناه خویش زرد روی
و ناه سیاه زبان مسکنت و انکسار بابعتذار و استغفار کشاده امیدوارست که مرحمت بی پایان
فرمایدرسی فرموده اورا بجان امان بخشند عواطف حضرت صاحبقرانی اورا با شاهزاده
مسار الیه بخشیده شفاعت او را بکرامت مقبول تلقی نمود و رلات هم را عفو فرمود

فرستادگان دعاگو و ثناخوان بازگشتند و سرمبز و روی نقره و زر را بفرخنده القاب
جلالت انتساب آن حضرت زیور بستند و چون ازان مهم فراغ حاصل شد اردوی
کیهانپوی از عزیو کور کوچ سرحرکت آمد و عنان توجه بصوب عنتاب معطوف گشت
وان شهر حصاری دانشت بغایت حصین از هر دو جانب بیرون و اندرون از سنگ
سفید تراشیده برآورده و خندقی که عمق آن سی گز بود و عرض آن تخمینا هفتاد گز
پر امن آن حفر کرده و پلی روان بر بالای آن مرتب ساخته و خاکریزش را که
از سنگ بود مجوف گردانیده چنانچه سوار در وی توانستی راند و تیرانداز آنجا گذاشته
و چون رایت نصرت شعار سایهٔ وصول بران حصار انداخت شهری یافتند مشحون
بنعمت فراوان و غله و میوه بی پایان اما بزرگان و ارباب ثروت و تمیز مجموع گریخته بودند
و جمعی رعایا دروازه بسته و همانکه موکب همایون برسید شهر ببردند و این مهم ضمیمهٔ دیگر
فتوحات شد و من الله النصر و التائید

بشهر حلب و فتح آن

حضرت صاحبقرانی از میامن کمال محبت و صدق ولاء
تولا که نسبت بادودمان متعالی شان قایل نصرت بالرعب مسرة نبی علیه افضل الصلوة
و اجمل التحیات دانشت ازان معنی لحظی وافر و نصیبی کامل محظوظ و بهرمند بود و رایت
کشورکشایش بهر صوب که توجه می نمود پیم و هراس در دل ملوک و سلاطین اطراف
بنوعی مستولی میگشت که از غایت دهشت و حیرت مجیء صواب از نظر بصیرت
ایشان محجوب می ماند بیت کسی را که از بیم شد دل رجا ز حیرت نداند صواب از خطا
از انجمله درین مدت که اردوی ظفرمآب در حوالی و نواحی بهسنی و عنتاب بود حاکم
حلب بمرور تماشی در قلق و اضطراب افتاد و بجانب مصر که تختگاه ان ممالکت جزو
فرستاد و از انجا حکم شد که مجموع عساکر و اجناد دیار بلاد شام با تربیت و اسباب
تمام از هر مقام روی توجه بحلب آورند و بر وفق این تدبیر که تقدیر بران میخندید شد
دان که ملک الامراء دمشق بود با لشکری جرار و تجمل بسیار بحلب آمد و همچنین از حمص
و حما و انطاکیه و طرابلس و نابلس و بعلبک و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و قلعة الروم

وسایر قصبات و ولایات آن اطراف و اکناف و امرا و سرداران با اهبه و ساز
مقابله و مقاتله مهیا و اماده داشته فوج فوج متوجه آنجانب شدند و بادک زمان سپاه
کران و حشری بی کران در حلب جمع آمدند ابیات نهادند روشکری بر شغب
زهر مرز زهر بوم سوی حلب ۔ زهر سو کروهی فراز آمدند ۔ قضا را بجان پیش باز آمدند
ز اعیان با نام چندین هزار ۔ ز احاد لشکر برون از شمار ۔ ز اسباب و آئین چه رانم سخن
که هر چند گویم نیاید ببن ۔ و بعد از ان اجتماع تمور تاش که ملک الامرا حلب بود
و بمزید عقل و کیاست از سایر اقران و امثال امتیاز داشت با دیگر امرا بساط مشورت
گسترد که این سرپری کاری نیست که ما را دست داده پیش از وقوع این واقعه در باب
تاملی می باید کرد و چه این صاحب شوکت که متوجه این طرف شده دولتی عظیم دارد
و از دو و اتباع او اثار غریب و امور عجیب بظهور میرسد تا غایة هر جا که توجه نموده اگر شهر
بوده و اگر قلعه از افتح کرده و کشوده و هر کس با او مخالفت ورزیده لبذا مت
بدندان در بغ گزیده و جزای آن بدترین صورتی دیده و کشیده اندیشه کنید
که چون مملکتهای وسیع چون خوارزم و بلاد ترکستان و خراسان و البستان
و هندوستان تا انتهای دریای کنک و طبرستان و عراقین و فارس و خوزستان
و کرجستان و آذربیجان و دیار بکر با جمیع توابع و لواحق از قبضه تسلط
و استیلا بادشاهان معتبر و سروران صاحب شوکت نامور بادک زمانی
استخلاص نموده و در تحت تصرف و اقتدار نوعی قرار داده که شهریار یکی از حشمتگان
او با چند نفر از نوکران خود نگاه میدارد و در ایران و توران کس را مجال نیست که سر
فضول بناخن حسارت بخارد و امثال این امور بی تائید عظیم از جانب حق
نتواند بود بیت خدائی بود اینچنین کارها ۔ خدا آزمائی نباشد روا
انچه بخاطر من می آید مصلحت انست که از راه اطاعت و مصالحت در ایم و سکه و خطبه
بنام او بیاراییم و سادات و ایمه و علما را که عزا ازین طایفه پیش او وقعی ندارد وسیله سازیم
و انچه توانیم از پیشکشهای لایق و تنسوقات موافق بفرستیم باشد که بحسن حیل چنان

توان ساختن که روی توجه ازین دیار بگرداند و این مملکت سلامت بماند
که ان صاحب تاج و شمشیر و تخت ۔ روان کرد رایت بفیروزی بخت ۔ قوی دولت و تیز کردن
که خشم سوزنده جون انش است ۔ نباید که آن آتش آرد شتاب ۔ که نشنیده انکه بدریای آب
وجون عنوتاش این سخنان تقریر کرد جمعی که از خرد و کاردانی بهره بیشتر داشتند
رای اورا استحسان نمودند که طریق صواب همین است و غیر ازین نه لیکن اکثر اشیا بما
بتخصیص شد و من حاکم دمشق دماغ پندار از بخار دماغ غرور آشفته بود و بخت کران جواب
بتر جهل و غفلت خفته گفتار اورا که رای بمامن نجات و سلامت می برد و قتی نهاد و ندور بان
الف بهر گونه گزاف برگشادند که من ها جاب که دل تیز ساند از یافتن مراد نحرومانده این
مملکت بدیگر ممالک که تو بر شمردی چه نسبت دارد شهرهای ایشان را از کل و خشت پیچ
و باره می باشد و حصارهای ما مجموع از سنگ خاره و از جمله درین دیار چندین شهر سنگین
حصار پر از ذخایر و اسباب حرب و کارزار در تصرف ماست که اگر یکی از ان جوانمند که
بجنگ بشتابند سپاهها میسر نگردد و این چرو هم نی جایگاهست که بجاطر خود راه داده آید
و اگر اندیشه شما از کثرت ساز و صلاح ایشانست و بسیاری سپاه و لشکر باین در بنیا
نیز بحمد الله تعالی بسی تفاوتست میان ما و ایشان کجا نهای ما دمشقی است و شمشیرهای حصری
و نیزه ها عربی و سپرها حلبی و درین مملکت بغیر از شهرهای معظم شصت هزار قصبه و دیه
در قلم آمده اگر از هر موضعی یکدو نفر مرد برون آیند لشکر جمع شود که هیچ عرصه نگنجد
و با این همه بناه گاه ایشان رسیمانست و گرمابین و حصارهای ما سنگ تراشیده
از کنگره تا باساس و چون قلم تقدیر بر سر شکستگان تیغ جهالت و غرور
جهان یافت بود هر چند عنوتاش و بعضی مردم زیرک مبالغه کردند که مال
جنگ و جدال کسی نمی داند که کی رسد و نسیم نصرت فیروزی معلوم نه از هیبت عنیب
بکدام طرف وزد طریق مجامله و محاطت سپردن و کار خود برفق و مدارا پیش بردن
بسلامت و نجات نزدیکتر می نماید بیت شنیدم ز دانای فرهنگ دوست
که در کارها رفق و نرمی نکوست ۔ بنرمی چو کاری توانش ۔ درشتی مجوید ز اندازه بیش

جماعت سفهوران بر فکر فاسد خویش اصرار نمودند که در استشمام این وقایع ثبات
و تهور و مردانگی بکار آید که انوعجز و بددلی و کسل جز فساد و فتور و خلل چیزی نیفزاید
و بعد از گفت و گوی بسیار امر بران قرار یافت که از شهر برون نروند و بیشتر
استظهار بحصانت حصار بازداده شهر را بزخم تیر و ناوک از تعرض معارضان نگاه
دارند یعنی بیت بیاو برائیم با تیر و سنگ ۔ برانیم خصم ار بود چون نهنگ
بکمان کوشها سوی کوشش آریم ۔ زپیکانها خون بجوشش آریم ۔ بسازیم رزمی برور ستیز
کزان بازگویند تا رستخیز ۔ و از مجانب صاحبقران گیتی ستان بالهام دولت ثابت
ارکان از عنفوان کامران و کامیاب بنهضت فرخ و بعد از یکدو کوچ شش هفت
منزلی رکاب تمکن و وقار گران کرده و عنان بر کشیده میداشت و هر روز مقدار نیم فرسخ
بتمکین کوچ میفرمود و بعد از نزول فرمان واجب الامتثال نفاذ می یافت و گرداگرد
معسکر ظفر قرین خندق میکندند و از تورها حصار کوتاه بر امن آن می کشیدند چنانکه مگر روز
راه بیک هفته قطع کرده شد و در هر منزل شرایط جزم و احتیاط مرعی گشت مخالفان
چون بر لطایف تدبیرات آنحضرت وقوف نداشتند پنداشتند که ایشانرا مگر همی واندیشه
هست و ان قوت و سوکت ندارند که زود زود پیش توانند آمد و بدین سبب
دلیر قر شدند و ازان رای کرفی الجمله بصواب نزدیکتر بود تجاوز نموده با قدام تهور
از شهر برون آمدند و خیام او تاد خطا فرجام بهوای سودای فاسد و خیال خام مرافراشتند
بیت کسی را که دولت بگردد زراه ۔ برای شتابد که افتد تباه ۔ و روز پنجشنبه
نهم ربیع الاول موافق لوی مایل رایت گیتی فروز سایه قرب وصول بحوالی حلب انداخت
امیرزاده سلطان حسین با نوکری چند خاصه بقراول دشمن رسید و با وجود انکه
بغایت غلبه بودند بی اندیشه بر ایشان تاخت و باول حمله سواری را بنیزه از پشت
زین بر روی زمین انداخت و او را دستگیر کرده از چیان معرکه برون آورد و نوکران
نیز داد مردی و مردانگی داده دو کس را بکمر فتند و باقی لشکر چون آن دست برد
تنها دیدند که هرگز مثل ان ندیده بودند مشاهده نمودند مجموع ره بگریز نهادند

چون برافراخت فتنه آتش جنگ حلبی شیشه شد حریفان سنگ جز شکستن چه باشد شان چاره
حلبی چون فتد بروخاره و در همان روز امیرزاده ابابکر با شصت کس پیش رفته
لشکر ایشان بمقابله ایشان آمدند و جنگی عظیم در پیوست و بعد از کوشش بسیار از طرفین
بساط محاربه بقایم برخاستند و هر کس بمحل خود باز گشت روز دیگر بعضی از بهادران لشکر
نصرت شعار سوار شده در مقابل مخالفان بایستادند و کس را مجال آنکه یک قدم پیش تواند
نهاد ندادند سیوم روز چون افراسیاب مشرقی انتساب آفتاب تیغ ظفر تاب از نیام
ایام برکشیده بمیدان خراسید و سپاه بی شمار کوکب را که از اول شام تا خر بام
مصر فیروزه حصار رخ دیوار مرکز اعلام شوکت و احتشام ایشان بود روز نقاب شب
رسانید ابیات سیوم روز کافراسیاب سپهر برافروخت از جانب شرق چهر
دلیران شاهی الجثم تمام بجستند از بیم زرین حسام حضرت صاحبقران بر نشستن
سپاه نصرت قرین و برافراشتن رایات رزم و کین فرمان داد ابیات
بجنبید لشکر رکه تا بمه کران کشت تا یل یلان از زره برانگیخت شد زرد گاه
اهن قبایان زرین کلاه برآمد ز کوس کوه غریو ز بیم آب شد زهره زهره دیو
و برحسب رای ممالک ارای و فرمان قضا جریان ضبط و ترتیب لشکر بر انغار بعهده
جلادت و اقتدار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و جماعتی از اعاظم نوینان مثل
امیر سلیمان شاه و دیگر امرای نامدار قرار یافت و در قبل امیرزاده ابابکر بود ابیات
برابر است شهزاده کامکار سپاهی ز کثرت برون از شمار کر و بی ز جان گشته جویای کین
بابروی مردی گرفته جبین و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر
نوینان عالیشان و امرای نومان بنبق و سامان سپاه کشورستان قیام نموده
امارت شهامت و فرامت نظهور رسانیدند و قبل ایشان سلطان حسین بود ابیات
شد آراسته لشکری بیکران یل و برزل و دروغان جان ستان همه پیشه رزم را نره شیر
بدریای هیجا نهنگ دلیر و قلب سپهر اشتباه در سایه چتر افتاب پناه حضرت صاحب
قرانی از کثرت اصناف و افراد انسانی و حیوانی و بسیاری اهبه و ساز حیوانی

وملک ستانی جهان ثانی می نمود و از جمله اسباب بهت و مهابت صفی پیلان کوه شکوه
از بقایای غنایم و فتوحات هرو و دیار هند و دهلی با کمی آراسته شد که ارکان تمکن و استظهار
مخالفان چون دیوار ست بنیاد از صدم پهلوی پیلان بلرزه در آید ابیات
سوار آهنین پاره بدرسته میل ۞ سم برج ان پاره از زنده پیل ۞ سم پشت پیلان پولادتن
پر از آتش انداز ناوک فکن ۞ در اورد خرطوم پیلان بهم ۞ چو ماران خم اندر فکنده بخم
و هنگام ترتیب لشکر مور شمار سیر شکار و تعیین مواضع شاهزادگان بزرگوار
و امرای رفیع مقدار بر لیغ مطاع لازم الاتباع نفاذ یافت که یک تومان سوار از مردان
کار بر بالای پشته که بر طرف راست معرکه واقع بود بایستند قرار بر انگیختند و قرار
گیران دارند و از جای خود بهیچ حال حرکت ننمایند و اگر چه دشمنان انهزام یافته یکبار
رو بفرار آرند و از اجانب سپاه و اجناد حلب و شام با کثرتی وافر و تجملی تمام جمیعة و میسره
و قلب مرتب ساختند و صفها بر کشیدند رایت عناد و استبداد بر افراختند ابیات
سیاهی مرتب بامین ساز ۞ سم تند و گردن کش و سرفراز ۞ گروهی که هر یک بنیرو ز خویش
که کین بدار زرستم زال پیش ۞ یکایک ز مردی بهنگام حرب ۞ فره برده از شیر غران نصرب
بمیمز خاریده پهلوی بور ۞ بنیزه دو در کرده سندان بزور ۞ و حون از جانبین کوس و تیره
در خروش آمد و سورن انداخته خون حمیت در رگ مردی بهادران جوشن زدن
گرفت ابیات بکوه اندر اوفتاد کوس کین ۞ زبیگان در ابر آهنین زاله خاست
سواران شد آمد فرو ساختند ۞ یلان از کمیها برون تاختند ۞ زخون جمله لاله کردار کشت
سنان ارغوان تیغ گلنار گشت ۞ زبر کوشه آویرش سخت بود ۞ سر کار با کردش بخت بود
در بر اغار امیرزاده ابابکر با سپاه بنصرت شعار کوششهای مردانه نمودند و میسره
مخالفان را بعون الهی چون سنبل زلف بنفشه مویان از باد صبحگاهی بر هم شکستند ابیات
مظفر ابابکر فیروز جنگ ۞ در آمد بمیدان کین همی درنگ ۞ جهان گشت چون جان خصمان بنفش
فکندند بگیر سلاح و درفش ۞ بر آورده خاک و خون خود و ترک ۞ بکف تیغ شان گشته منشور مرگ
بهادران جوانغار نیروی مردی سلطان حسین و امیر جهانشاه میمنه بخش را از هم فرو ریخته

پراکنده و متفرق ساختند چو سلطان حسین آن بدید نیزه‌دار برآورد اعدا بمردی دمار
یکی خواست تا مار دیگر کرخت گریزنده هر سو بیکی رخت ریخت یکی ترک شد یکی کلاه
گریزان گرفتند یکی راه راه ز دیدار جلادت آئین در قلب ظفر قرین داد دلاوری
و مردانگی داده نوک و پیکان و سنان را دریده و سینه معاندان شکافته و پیلان خورنق
ران جودی بنیان را پیش راندند بیت زخم کرده خرطوم پیلان کمند
بمال یلان اندر افکنده بند ز دندان نیزه آتش انگیختند هم خاک با خون برآمیختند
یکی را بدندان برافراخته یکی را بزیر پی انداخته ز دون و عنور تاش را از
میان برداشته ارکان تمکن و ثبات تزلزل پذیرفت و عنان خوف بصوب
گریز تافته روی بدروازه منقوصه نهادند و تمام لشکر مخالف متفرق و پراکنده گشته
اکثر روی فرار بصوب دمشق آوردند و فوجی از عساکر منصور تبکاجیشی ایشان رفته
بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و بعضی را فرود آورده اسب و اسلحه بستدند
چنانچه از کثرت و اجتماع بان انبوهی و بسیاری بغیر از یک سوار که گریخته خزاین واقعه
بدمشق رسانیدند کس را جرأت بیرون نرفت بیت سبک رزم جویان شمشیر تیز
فکندند در شامیان رستخیز ز جندان سپه یک دلاور نماند که آنن بداز خیلشان سر نماند
برآمد ز شرق ظفر صبح کام شده روز فرمانده شام شام وچون لشکر حلب انهزام یافته
روی فرار از اضطرار بابدرون شهر و حصار آوردند در شارع شهر دروازه از دحامی
واقع شد که کس را مجال گذار نماند و عساکر گردون مآثر از عقب ایشان لجام ریزان
روان شده بهر که میرسیدند بتیغ کین میگذرانیدند لاجرم از غایت هول و هراس
جندان خلق در خندق ریختند که از اسب و مرد مالامال شد و تا نزدیک طاق دروازه
بجا بجا یکدیگر افتاده مرده بودند و در تمام ان راه جندان خلایق بر یکدیگر ریخته
تلف شدند که اگر کسی را بندرت گذار میگشت باید بر بالای افتادگان میگذشت
بیت چه بر مرد اسب و چه بر اسب مرد بدانسان فتاده بهر جا برادر خورد
هم دل خدنگ و هم تنها ک هم جامه خاک و هم کام خاک یکی نی سر انداخته خنجر بدست
عنان

فوجي از لشکر منصور بغارت اردوي ايشان که بجنبال فاسد از شهر برون زده بودند
مبادرت نمودند و هر چه يافتند تاراج کردند بيت سراپرده و خيمه و خواسته
سلاح ستوران آراسته هم کردند از اندازه بيش جز اندکي بردند از آن بيشتر
و کرديي از بهادران و انبوهي از دلاوران روي جلادت بتيغ شهر آوردند و در زمان
روز شنبه يازدهم ربيع الاول سنه ثلاث و ثمانمايه شهر را به نيروي دولت قاهره
مسخر گردانيدند بيت وزان بيش بغارت نهادند روي فتادند در شهر و بازار و کوي
برافروخت کوي نجنبت سعير چو روي چه دلدان که گشتند اسير بشهر اندرون آب و آتش نماند
سپه هر چه از خار باند براند نهان آشکارا چه در شهر بود
چه از زر چه از ديبه هفت رنگ زآرايش بزم و از ساز جنگ بتي جام و زيور پرستيدني
پيمانه کو هر قيمتي در جهان زر زينه آلات و سيمين ظروف نخست آنکه بايد مران را شناخت
ز نقد و ز اجناس هر گونه چيز که باشد به نزديک دانا عزيز
حون شدون و تموز تاش از صدمه پرخاش بهادران
لشکر منصور بستوه گر نخستند از بيم جان روان بقلعه درآمدند و چه قلعه کوي معمول از سنگ خارا
سر باوج قبه خضرا کشيده و دور دامنش خندقي بعرض سي گز باب رسانيده چنانکه اجرا
کشتي بران آب اگر خواستندي متمشي کشتي بيت ز بالاش کفتي که در رزف چاه
فلک چشمه او چشم ماهيت و ماه بسالي شدي مرغ از و بر فراز بجاي رسيدي صوبي زير باز
و خاک زير قلعه از ين خندق تا ديوار حصار مقدار صد گز تخمين و بنوعي تند و تيز سياجنه
و پرداخته که پياده را صعود بران اصلا ميسر نشدي شدون و عبور تاش چه استطهار
بحصانت و محکمي حصار باز گذاشتند و رايت تمرد و استکبار دگر بار برافراشتند
و اهل قلعه بخوش و خروش درآمده ببارو و برجها تاختند و غريو نقاره کوس در عالم
انداختند نفط بازان از هر طرف دست تجلد برگشادند و رعد انداز ان اغاز نهادند بيت
ز کين بر روي شاهيان چين گرفت سر باره از نيزه بر عين گرفت بهوشيد باران سنگ افعان
ز پيکان فرو بارنت پرعقاب صاحب قران گيتي ستان بسعادت و اقبال بشهر درآمد

[illegible] بر قلعه نزول عظمت و جلال فرموده بر مسند سلطنت و فرمان روایی متمکن شد
و حکم واجب الامتثال بصدور پیوست تا عساکر گردون مآثر بر احوین خندق
فرود آمدند و بزخم تیر هیبت صیدفگن نگذاشتند که کس را از مخالفان مجال آن شود که
سر از برج و باره بیرون توانند کرد بیت شد از کرده شصت گردان گره
کمان کرده سوفار را پر زره ز زاغ کمان گشته پر آن عقاب دل دشمنان دیده بنشد تیر خواب
و چون فرمان قضا جریان نقبچیان چیره دست ببازوی قوت و توان حوالی خندق
را غربال مثال سوراخ کردند و باستظهار دولت قاهره بایدار و حمایت جمعی از
بهادران جرار آثار بعد از آب خندق بگذاشتند و بکار مشغول شدند بیت
ز دخم کمان لرزه بر کمر سی بسته نیشه وران بکشادند زخم تیشه وران و دران حال پنج دلاور
از سرجان برخاسته بپای تهور از در دروازه قلعه بیرون آمدند و خرم را مرعی داشته
سر طناب که در بالا حصار بدست مردم بود بر میان بستند تا در تندی خاک یزیر
آمدن و بر آمدن نیز دهم توانند و تیغ کین از نیام انتقام بر آورده بسوی نقب
شتافتند بهادران لشکر منصور که نقبچیان بودند از نقب بیرون آمدند و هم را بر حم
در ربتید آختند بیت دخم کمان کاف وزه دال شد خدنگش عقاب سبک بال شد
بهر کس منقار او میرسید روان مرغ جانش ز تن میپرید اهل قلعه از بهم آن دست برد
چون بدیو بلرزیدند و ایشان را بطناب بالا کشیدند و بعد ازان کس را یارا نبود که از سوراخ
بر جهانگاه کند تا بیرون آمدن چه رسد و ممکنان را یقین گشت که کار این دولت روز
افزون امریست آسمانی و حاصل ستیزه و عناد بان خسارتست و پشیمانی حضرت صاحبقرانی
کرا بی رسالت پیش ایشان فرستاد و با مکتوبی مضمونش انکه بتایید ملک منان
جل سلطانه بهانه مسخر فرمان ما کرده است و عنایت ازلی بقدرت لم یزلی ممالک
عالم را بقبضه اقتدار ما سپرده نه حصانت قلعه و حصار لشکر یارا مانع میشود و نه کثرت
سپاه و اسباب نگاهبت چشم زاد افع اگر بر جان خود رحم کنید شما را به بود و اگر نه در خون خود
و اهل عیال سعی کرده باشید و وزر و وبال اندوخته اهل قلعه را چون جارا نبود ضرورت

دامن گرفت و دست قضا گریبان و شدون و تمورتاش ما ساوات و قضاة و ا
و اشراف مملکت کلید قلعه و مفاتیح خزاین برداشته دروازه باز کردند با احترام اضطرار
و انکسار بدرگاه عالم پناه آمدند و روی خضوع و مذلت بخاک نهادند و بر لسان جهان مطاع ذرا
الاتباع معاد هوست و شدون و تمورتاش قریب هزار نفر از سرداران و لشکریان که
بایشان در قلعه بودند بر تومانات قسمت کرده بمقید ساختند و چون قلعه بان حصانت و متانت
از جلادت و تیر جنگی بهادران فتح این خجالت یافت بعضی کنکرهای آن ممتنع تخریب کنند
و چون سر خجالت زنگان در پیش افتاد و رای عدو بند جهان کشای این بوغا دوات را
که در قلعه گرفته بودند عقب پیش بر برقوق فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش
در دست مذکان ما اسیرند و خلاص ایشان موقوف رسیدن التمش است ما بجانب یزدی
او را بفرستد تا از سر خون او سیران در گذشته ایشان را ازاو گیریم و بگذاریم و او را
بموعدی معین مجار فرموده بتعجیل روان ساخت و بقصد تفرج و احتیاط بقلعه در آمد
و بعد از دو روز بیرون فرمود و امیر جهانشاه بدر دروازه قلعه نشسته بضبط احوال
مشغول بود و از غنایم قلعه که مالا مال بود از خزاین قدیم که سلاطین بروزگار خود
نموده بودند و کرایم اموال و اسباب جدید که اهل شهر درین ملت بانجا کشیده چندان
نقد و جنس تحت ضبط نواب کامیاب در آمد که از حیز حساب و شمار بیرون بود و چنانچه
از عهد مملوک و شیم بادشاهان زیبد که جهان را بتیغ بستانند بر تازیانه بخشش کنند
مجموع آن غنایم با لشکریان ارزانی داشت و اغرق و انفاق را با خزاین و اموال
در قلعه حلب بگذاشت و سید عزالدین ملک هزارکری و شاه شاهان که والی سیستان
بود و موسی تو بوغا و سلطان محمود بسر بیان تمور آقبوغا و سلطان ملک و مراد حسین
پاینده جوره و شیخ عمر تواچی را بضبط و محافظت قلعه نامزد فرمود و خود از یازده
روز توقف در ایخاروی عزم خرو ان بتعجیل دیگر بلاد شام آورد و من الله العون
والتائید انه ولی حمید گفتار در تسخیر شهر و قلعه حمص و ذکر فتح حمص
حضرت صاحبقران در ان اوان که اردوی کیهان پوی بظاهر حلب نشسته بود و امرزاده

پیر محمد بن شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه و امیر سونجک و دیگر امرا را بر سر منغلای
با بلغار بجانب جمی فرستاد و ایشان چون بآنجا رسیدند حصار شهر بیروی دولت ۲۴۹
قاهره بگشادند اما فتح قلعه اندرون شهر بواسطه آنکه بغایت حصین مستحکم بود در توقف
افتاد و چون رایت کشورکشای عالم آرای از اتمام قضیه حلب برحسب دلخواه و دولت
خواهان فراغ یافت رایت فتح آیت در ظل حمایت تائید الهی بصوب جمی روان شد و در
اثنای راه سپاه قلعه که دران حوالی و نواحی بود بقصد مجادلت عساکر گردون مآثر
مجموع مسخر گشت و چون جتر فرقدفرسای سایه وصول بران دیار انداخت اهل
قلعه جمی از بالای حصار شکوه شوکت و کثرت معسکر ظفرپناه از دور مشاهده کردند بغیر
از اطاعت و انقیاد چاره ندیدند و از سر ضرورت هرچه دست مکنت ایشان بدان میرسید
از پیشکش و تبرکات برداشتند و بیای مراعات و خضوع از قلعه برون آمده پناه
بشاهزادگان و امرا که پیشتر آمده بودند بردند و ایشان را شفیع ساخته امان خواستند
مراحم بادشاهانه از خون ایشان درگذشت و مجموع غنایم و فتوحات آن دیار شاهزادگان
و امرا که مکرر کرده شد ارزانی داشت و مدت بیست روز در انجا توقف فرمود تا لشکر
درعین رفاهیت بفراغت استراحت نمودند و چهار پایان از تعب سیر بیابانی برآسودند
و دران مدت دولتخانه جهت تمام نزول الحضرت بنا کرده باتمام پیوست و شاهزادگان
و امرا و ارکان دولت نیز از برای خود خانها برانداختند بیکدو هفته که آرد و مطعم گشت انجا
شدان مقام چو شهری براز خلق و بنا بعد ازان امرا برحسب تدبیر خویش مصلحتی
اندیشیدند و بعرض همایون رسانیدند که لشکر منصور قریب دو سال است
سعر نموده تا غایت یاره پیموده اند باید در مقابل مخالفان در ضرب
و طعن بود دشمنان با سپاه بسیار و اسپان آسوده در خانهای خود نشسته
اند اگر رای اعلی صواب داند ازینجا بساحل دریای طرابلس کشیم و ازین زمستان
لشکریان در انجا استراحت نمایند و چهار پایان بیاسایند و اول بهار
از سر قوت و اقتدار روی توجه بقلع و قمع دشمنان آورند بقدر این تدبیر

هرچند در نظر صیرفی خود که ناقدیست بصیر سره می نمود بر محک ضمیر منیر ا
صاحب قران جهانگیر تمام عیار نبود و بدان التفات ننمود
شه بیژن دل خسرو پیل تن ... در آن کوری گفت یا خویشتن ... صواب آنچنان شد که آرام
که آزرم دشمن نباشد صواب ... واز غرایم خسروانه رایت فیروزی نشانه روانه صوب حمص
گشت و یکی از امرای بزرگ بر سم قراولی پیشتر بشهر رسید و از خیراندیشی و نیک
خواهی خلایق مضمون انی لکم نذیر مبین بگوش رسانید و اهالی ایجا را از وقوع
عاقبت مخالفت بترسانید و چون هوای آن دیار از غبار موکب گردون اقتدار
شد اصول و اعیان حمص مکرمطاوعت و بندگی بسته پیشکش
و بدرگاه عالم پناه شتافته مراسم خاکبوسی بتقدیم رسانیدند لاجرم افتاب مراحم
آن حضرت از اوج برج نصفت و مرحمت پرتو امن و امان بران ملک انداخت و علی اکبر را
دارو غاوحایی ایشان ساخت بیت نصیحت شنود ند از آغوز کار ... شدند از بلایی عنار رستگار
ذکر فتح شهر بعلبک صاحب قران کیتی ستان بسعادت و اقبال از حمص
نهضت فرموده و با سپاه ظفر طلایه نصرت بزرگ متوجه شهر بعلبک شد و بعد از یک منزل
حوالی نمک زاری مضرب خیام نزول همایون گشت و در انجا فرمان قضا جریان
بنفاذ پیوست و فوجی از عساکر گردون مآثر بطرف ساحل بصوب صیدا و بیروت با بلغار
روان شدند و چون رایت نصرت شعار ببعلبک رسید مردم از نظاره حصار آن شهر
تعجب افتادند چه انرا از سنگهای بغایت بزرگ برافراشته اند چنانچه یک سنگ که در گوشه
دیوار قلعه بود بطرف باغستان احتیاط کرده بودند از یک طرف هفت گز بود و از طرفی
دیگر شانزده گز و ارتفاعش هفت گز بگز شرع و بعلبک بواسطه غرابت حصار و بلندی عمارات
در افواه مردم چنانست که از مسخرات حضرت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوات
والسلام است و عاملان یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل بتعمیر آن قیام نموده اند و الله اعلم
بحقیقة الحال و با این همه از فر دولت فیروزی اثر نبی بیع زحمتی مبذول شد و از بسیاری غله
و میوه هر گونه نعمت لشکریان را وسعتی عظیم رو نمود و بر حسب حکم واجب الاتباع که از موقف

ن صدور یافت امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر سونجاک و دیگر امرا با سی هزار
سوار و چهل منجنیق شدند کفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب دمشق چون بعلبک
نزدیک کوه واقع شده فوزان هنگام زمستان در آمده بود و برودت
هوا اشتداد یافته برف بارید در انجا توقف بسیار نرفت و رایت فتح
رایت در روز یکشنبه بیوم جمادی الاول که آفتاب بششم درجه حدی رسیده بود از انجا
نهضت نمود و بعد از قطع یک منزل بقصد زیارت روضه مطهر نوح نبی علی نبینا
علیه الصلوة والسلام بکرک فرمود و بعد از ان خیارت آن سعادت و استفاضت انوار عن
و برکت یافت بدمشق آورد و در ان اثنا جماعتی از عساکر منصوره بصوب صیدا و بیروت
رفته بودند آن اطراف و نواحی را تاخت کرده سالم و غانم با بسی غنایم بموکب گیتی گشای
پیوستند و درین مدت که امرای شام از توجه صاحب قران کردون غلام آگاه گشته بودند
چون مستقر سریر سلطنت آن ممالک مصر امرا و اعیان همواره اخبار مجدد بعرض
فرخ بسر فرقوق که دران وقت صاحب تخت مصر او بود میرسانیدند و پیوسته او را بر عزیمت
جانب دمشق ترغیب و تحریص می نمودند تا باغوای ایشان از راه صواب بیفتاد و تدبیر بیت
و تجهیز لشکر مشغول شد و سپاهی کران و کثرتی بی پایان جمع آورد و با شوکتی تمام و تجملی
بیش از اندازه ادراک عقول و اوهام متوجه شام گشت

بر او ساخت فرمان ده مصر و شام ببارزوی کین را بیت انتقام روان جمع کرد از سر اقتدار
سپاهی بکثرت فزون از شمار گروهی دلاور که بهنگام جنگ برارند دندان ز کام نهنگ
چو بندد بگاه وغا کله کرد سنب وصل دانند روز نبرد همه یکدل و وقت کین جمله دل
همه آهنین جنگ آهن گسل چو زینسان سپاهی گران جمع یافت عنان عزیمت سوی شام تافت

و چون بدمشق رسید در ضبط و استحکام شهر و قلعه شرایط حزم و لوازم تحفظ و احتیاط بجای
آورد و بفریب امانی کاذبه بنیاد مکر نهاد و شخصی مزور زبان آور فتانرا که از تلبیس و زرق
بصورت اهل فقر برآمده بود و جاهل فدایی همراه کرده و هریک را خنجری زهر آلود داده
بر سم رسالت بمعسکر حضرت صاحب قرانی فرستاد و تا مکر نهاد کار دون پیغام

رخصتی یابند و عذری سگالند و چون حضرت نخوالی دمشق رسید آن مفسدان
بکار ملعون بموکب همایون پیوسته و بی دهشت روی تزویر بپایه سریر خلافت
میرنهادند که رسالت بگذارند و بدان بهانه کام خود براندند و با وجود آنکه ایشان را
چند نوبت سعادت قرب آنحضرت دست داد و مجال یافتند از میامن حفظ
الهی که پیوسته حارس ذات همایون آن حضرت بود فرصت نیافتند ما از قوت دولت
قاهره حال حیله و شر اندیشی آن بی باکان مهتاد در خاطر خواجه مسعود سمنانی
که از نویسندگان بزرگ دیوان اعلی بود افتاد و چون ایشانرا گرفته بگاویدند و شهنای
زهر آلوده در ساق موزه داشت مدبختان را جاده نماند مقدم شان ضرورت بصوب
چنانچه بود باز راند بیت اگر فتنه گیرد سمک تا سماک چو ایزد نکه دارد از بد چه باک
صاحب قران موید کامگار وظایف شکر و سپاس پروردگار بجای آورده صلوة
و صدقات مستحقان رسانیدند و بزبان صواب نشان که ترجمان ملهم دولت بود بیان
فرمود که بقواعد و آیین سلاطین گشتن ایلچی رسم نیست اما این شخص که با نفسی چنین
بی باک و ضمیری صورت ارباب کمال تبزویر بر خود بسته است بنهایت معتمد است
و فتان و ابقاء او هم اورا و هم دیگران را وبال محض تواند بود و عین خسروانه
و فرمان شد ما حکم و لا یحیق المکر السیئ الا باهله اورا بهمان کارد زهر آلود که با خود
داشت کار بساختند و زمزمه نغمه مصراع اگر بار خارست خود کشته
در کوش جان انداختند و جیفه مردارش از برای عبرت دیگر بدانداشتند
نسوزانیدند و رفیقان دوکانه اش را خون نبخشیدند و کوش و بینی بریده با نوشته
پیش حاکم مصر فرستادند و بسعادت و اقبال سوار گشته
ترتیبت داد و روی توجه بشهر دمشق نهاد و دامن گشته که
دارد حضرت جهانبانی عسکر ظفر قرین گشت و رعایت حزم را پیرامن لشکر خندق کندند
و بحجر و مدر استوار کردند و صاحب قران سعادتی مکان ببالای گشته برآمد
و سواد شهر و ظاهر انرا بنظر احتیاط در آورده اشارت فرمود که قراولان

بارو تنگ جلادت بگشایند و هم از کرد راه دست بردی مخالفان سرکش نمایند
ترتیب فرموده امیر سیجاک با دیگر قراولان مسابقت نمودند و از جمله ضابین بعتور
بهادر رودانه خواجه بیرامجی و توکل باورچی و الطون بخشی و نکل سر بتوک قوچین
نسل رفته سباه حمله آتش پیکار برافروختند و چون یزان محاربه بالا گرفت
اطراف دست راست سید خواجه شیخ علی بهادر و از دست چپ امیرزاده
رستم با جمعی ایشان را نده داد مردی و مردانگی دادند بیت
بوی بوس و کنار و نبردی مخاست ۔ زمین کرد شد کشته با کوه راست ۔ جهان نعره مرد جنگی گرفت
خور از رنگ خون چهره زنگی گرفت ۔ و چون صبح تیغ آفتاب التهاب از مطلع شجاعت
سپاه مشرقی انتساب برآمد قراول لشکر شام روی اضطراب از مغرب فرار و انکسار نهادند
و بهادران بهرام انتقام بحسام خون آشام بسیاری از ایشان را روز حیات
بشام ممات رسانیدند و جمعی را دستگیر کرده بلشکرگاه طغرنیاه آوردند قهرمان قهر
بر بختن خون دشمنان فرمان داد و ایشان و شدون و جماعت بندیان که از حلب
آورده بودند همه را بتیغ سیاست بگذرانیدند و در همین شب از لعبت بازی رخ
شعبده باز صورتی غریب رو نمود و امری عجیب واقع شد امیرزاده سلطان حسین
در حال سکر و غلو استی بوسوسه و فریب جمعی تاجیک مفسد روی جسارت از صوب
صواب و سداد بگردانید و متوجه اندرون دمشق شد شاهیان را از ان حال
صبح شادمانی از کوه اندوه برآمد و او را بائین سلاطین بشهر بردند و عقد مش بتعظیمی
بنهاد و اکرامی تلقی نمودند و فرح حاکم عصر موافقت او را فرح بعد از الشدت
انگاشت تا بلیق اجلال و تبجیل سر سوی فرونکدرانید و از نوکران سلطان حسین
برات خواجه وادوک امیرشاه ملک را از ان حال آگاه گردانیدند و او صورت واقع را
بسامع علیه رسانیدند و چون روز جمعه از دوی کیمان بوی کوچ کرده روان شدند و بطرف
قبلی دمشق که صوب کنعان و مصر و صحائی گشاده مقدار یک فرسخ راه برفتند و فرود
آمدند و حسب الحکم واجب الامتثال در کردار دوی خجسته نزول فرموده از خال

از جمیع جوانب حصاری بنا بلای شخصی بلند قامت از سنگ برآورده و در پیرامن
آن خندق حفر کرده و قراولان بهر طرف روان شده و لوازمات و هزار حجارت
پیاده و سوار بجند اول برون آورده تا بشب پاس دارند و بعد از دو روز حضرت
صاحب قران بادشاه بوران را برسالت پیش حاکم مصر فرستاده و محصل انجام
انکه آثار جزم عزم ما در کارها دانسته ایده و علو همت ما در تحصیل مطالب و اتمام
مقاصد و مارب شناخته و عاقلان دانند که دامن کیر مردان در امور غریب
و حمیت اگر شاه است و اگر رعیت و مقصود اصلی بادشاهان از کشیدن لشکر
کشادن کشور با آن هم خوف و حفظ رعایت ناموس است در حال و بقاء ذکر جمیل
در مآل نه مجرد جمع مال و تکثر منال بیت هم کار جهان ناموس و نام است
وکرنه نیم نان روزی تمام است بکرات اتلمش را طلب داشتیم و نفرستاد و دیدن
جوئی قضیه چندان تعلل و تاخیر کردید که دست حمیت عنان عزیمت ما را جانب تافت
و بی خرابی و خلل باحوال و اوضاع مردم این مملکت راه یافت بیت اتلمش را
کر از کوه پرسی سبای جواب که شاخ خطا میوه ندهد صواب با این همه اگر
ارسال نمایند و سکه و خطبه بنام و القاب ما بیارایند تا بساط نزاع در نوردیده شود
بر خود رحم کرده باشید و بر اهالی این دیار و اگر نه لشکر جرار خونخوار ما را قتل مخالف
و قهر دشمن دشمن کردن و کندن رسم مهود ست و غایت مقصود بیت
طریق مدارا و راه ستیز کزان امن خیزد و زین رستخیز نمودم بتو عقل را کار بند
و زین پرده کن یکی کار اسپند وچون فرستاده ما نشان رسید بر خلاف گذشته
مقدم را ما عزاز و اکرام و تکریم پیش آمدند و مراسم ترحیب و تعظیم بجای آوردند و چون
دیار انش بازی و رعد اندازی بسیار می ورزند و ان پیش ایشان واقعی
بهمت غلبه از ان طایفه مردم را جمع آورده و خط او می کرایند و انرا اظهار صولتی
و شوکتی تصور میکردند و حال ایشان دران قضیه بر سبیل تمثیل از قبیل مصراع است
بود نخفته خانه ما بم و آب دیده که سقای کوفی ست صد مشک [illegible] نامه

که دران اندرون جمع شده بودند هر که در خواند کی قوت میدید سر در پی سواران
و در عقب ایشان افتاد و بیت حشری تحذ از عوام الناس ۰ بیش از اندازه گمان قیاس
ذرهم سر فکنده باد غرور ۰ بر گرفت ز تیغ تا ساطور ۰ دل نهاده بمرگ و روی بجنگ
خنجر و کرز و چوب و سنگ بجنگ ۰ و همدان خلق از شهر بیرون آمدند که مجموع صحرای دمشق
از سوار و پیاده مالامال گشت سواران بهم جهیا پوشیده و بر گستوان آهنین
وجود را بانواع اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته و پیادگان آویزه و گمان
و شمشیر و سپر و جماق و بتر هر کسی هر یافته بود برداشته و بصورت غلبه بغما
بکلک سود او جهل مرکب بر لوح خیال نگاشته و حقیقت انگه در ظاهر دمشق از طوایف
خلایق اجتماعی اتفاق افتاد که گنجی چنان در یک محل کس ندیده و نشنیده و چون
قراولان حضرت صاحب قرانی را ازان حال اگاهی دادند دانست که روز سلامت
شامیان بشام نزدیک شده و افتاب سعادت شان بر دیوار ادبار رسیده دل
بعون رحمت نامتناهی الهی قوی داشته رای صواب نمایی را بر تدبیر ان واقعه
گماشت و بازگشته و بروی شجاعت بایشان آورد و فرمان داد تا لشکر فرو
آمدند و ار سنگ و احمال و اثقال در پیش خود سپری ساختند و در ساعت خیم و خرگاه
برافراختند و ان حضرت با بیگاه کس از خواص ملازمان بر بالای پشته برامد و بر عادت
معهود بنماز مشغول شد و بعد از نماز و عرض نیاز بدرگاه منان بنده نواز حبه توکل
بپوشید و بر سمند دولت ابد پیوند سعادت و اقبال سوار گشت و از بس کوره که و کوس که
فرو کوفتند و غریو و خروش سورن که سپاه سخت کوش
سپهر انداختند زلزله در زمین و زمان انداخت و دران حو
بتمام برسیدند و سپاه شام پیش آمده بودند و نزدیک شده صاحبقران کامگار سپهر
اقتدار رسولی بر الغار کس فرستاد که امیرزاده پیر الشاه و امیرزاده شاهرخ امیرزاده
ابابکر و امیر سلیمان شاه و دیگر امرای توقان روی بجلادت بمقابله و مقاتله دشمنان
آورند و فرمان داد که سایر عساکر گردون مآثر سپاه حمله اشر
بار برافروزند و خرمن اعمار

مخالفان خاکسار بر تنه ابدار صاعقه کردار بسوزند در جوانغار سلطان محمود خان
و امیر زاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و عیاث الدین ترخان و امیر توکل بارکار بر راس
و شیخ ارسلان و تعلق خواجه بر راس و بر علی سلدوز و دیگر امرای تومان و هزاره سپاه
ظفر پناه بتاختن و سر انداختن در آمدند بیت فرو ریختند از دو جانب سپاه
دیر زمان خصم افگن و کینه خواه سر افشان شده تیغ کردن کشان جو برگ خزانی زباد وزان
زمین و زمان گشته پر خاش جوی زخون در هم افتاده بسیار جوی تو گفتی جهان بردارد همی
و زان ابر الماس بارد همی زبس حیفه افتاد با یک دگر بهر گوشه گوئی بر افراخت
زبس کشته افتاد بر رزمگاه مجال گذر تنگ شد بر سپاه بسی سیمبر اندکشتند زار
بسی را فگندند بر خاک خوار روان شان را محضر عدل رو نیل زبس خون که در دشت کین شد
سبیل و در مقدم بر اول قول از امراء تومان امیر سوجک و امیر شاه ملک و سید خواجه
شیخ علی بهادر و از امراء قوشون صاین بغور محمد آزاد و توکل باورچی و دریا و دیگران بهادران
یکران شجاعت در میدان مبارزت راندند و در تمام میمنه و میسره و قلب جنگ در پیوسته
استخری بر خاست که آسمان از بیم وصول وعده یوم نطوی السماء کطی السجل الکتب
در قلق و اضطراب افتاد بیت برآورد کوس نرد خروش محیط بلا زد بیکبار جوش
دو لشکر نهادند دلها بمرگ ببارید شر از دو سو چون تگرگ زخون گشت روی زمین پر نگار
زپیکان دل و چشم گیوان فگار زکه تا که از گرد بپوست تیغ زکشور بکشور چکاچک تیغ
سنانها دل زنده زندان شده امیدها مرگ خندان شده عاقبت صبح فیروزی از
مطلع اقبال امیر تیمور دمیده شکست بر سپاه شام افتاد و بهادران لشکر منصور بضرب
باروی بشمشیر عدو سعادت ان لشکر شکران و خشم بی پایان را تا کناره عمارات
دمشق رانده پراکنده ساختند و بسیاری از سواران و تبع گذاران را بشمشیر هلاک
فتاک بر خاک هلاک انداختند زیاده افتاده جا بداده زیاده ازان بود که شهور اندیشه
بر حد حصر و احصا ان تواند رسید بیت فگندند چندان سر و کرده
که از کشته گشته بر کوه همه دشت ملاح در قبض و سر انداخته

کسی رست کو شد بنهر اندرون ۔ دگر کشته کشت انکه ماند ازبرون ۔ زخونی کن هر جای پاشیده
زمین همچو روی خراشیده بود ۔ واین واقعه در سنه نوزدهم جمادی الاول سنه ثلاث
وثمانمایه موافق لوی ئیل وقوع یافت ودر اثنای کارزار وغلوا کردار سلطان حسین
که میره لشکر شام عمایه رایت او راسته بود در مقابل امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ
افتاد وتو بلاق توجین که از جمله بندگان امیرزاده شاهرخ بود باو رسید وعنان
او گرفته پیش شاهزاده مشارالیه آورد وخود بتعجیل جز بمساعی علیه حضرت صاحبقرانی
رسانید که حکم مهیب او موقف اشفاق وتادیب بعقید وحبس او اطلاق یافت وبعد
چندروز بشفاعت امیرزاده شاهرخ اورا جوب یاساق زده بگذاشتند اما
همچنان در حجاب عتاب مانده در آمدن بمجلس همایون نداشت
رایت فتح آیت روز دیگر از انجا کوچ کرده واندک مسافتی رفته در دامن شهر فیروزآمد
ودیگر روز که از انتفاع رایت صبح راستین شب شاهی نژاد تیره جبین عشرت داده
روبهزیمت نهاد وطنطنه بشارت فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب
العالمین در جهان افتاد اردو کیهان پوی برحسب فرمان قضا جریان از غویو
کوره کوچ در حرکت آمد ویرلیغ مطاع صادر شد که عساکر گردون مآثر مکمل وارسته
روان شوند ودر پیش صفوف عساکر از پیلان شکوه مانند الوند مانند که هر یک ازان
کوهی بود بخلاف عادت در اهن تنان وستونی نه برسم معهود فراز جار

ستون روان شد پیکر پرز کوه ارزه ها مون ۔ بیستونی روان بجا ستون
تند خصمی حصار او آهن ۔ زخم دندان او حصار افکن ۔ خون فلک خیلکون راه بهرام
سرم سایه گفش رسنگ سیاه ۔ برسر سورش از نشیب وفراز ۔ ارزه ها ی وناگزیر آمد

صفی بیارائید ودر اثنای راه لشکری از بدایت برانغار تا نهایت جوانغار مقدار
سه چار فرسنگ بان صف آراسته از پیل ودر پیش محل بلند که مشرف بود دشهر
در آمدند جناخ اهالی مملکت از لشکری ورعیت از کثرت آن سپاه ظفر پناه
اکاه گشته تا غایت بر کمیت آن اطلاع نیافته بودند وچنان

صاحب قرانی فرستاد و گفت آنچه دی روز واقع شد غوغای عام بود و ولی از خیره
باجمعی جهال و اوباش از نادانی حجاب دینی نمودند و سزای خود دیدند ما بر همان عهد قدم
که عرضه داشت کرده ایم اگر لشکر امروز مصاف موقوف دارند و بسلامت مرزوده نشند
فردا هر چه فرمان آن حضرت باشد کار بند شویم و بعذر تقصیرات گذشته حسب المقدور
قیام نمایم و چون ایلچی بدرگاه عالم پناه آمد و رسالت بگذارد بر لسان جهان مطاع صادر
و لشکر جلادت آیین بمعسکر ظفر قرین بازگشته فرود آمدند و چون خورشید
از بیم خون ریز شفق که در حدود شام واقع شد بصوب مغرب بگریخت و فراش شب
پرده های مشکین فام ظلام از جمیع جوانب فرو آویخت فرمانده عصر و شام با اکثر امرا
و ارکان دولت ساختگی گریز کرده در نیم شب جمعه سوار شدند و روی فرار بمصر نهادند
و خفاف از ایشان گریخته بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ آمد و صورت حال باز نمود
شاهزاده جوابنجق او را بحضرت اعلی فرستاد و چون رایات ممالک ارای بران منضم
اطلاع یافت اشارت علیه بنفاذ پیوست امیرزاده ابابکر از دست رایت و امیر
جهانشاه از دست چپ گرد شهر فرود گرفتند تا کس برون نتواند رفت و از امرا قتلغ
و نویینان رفیع مقدار سوجک بهادر و شیخ نورالدین بنا هملک و امیرالله داد و یوزبق
جهانشاه و علی سلطان با یکدیگر سرداران و بهادران و غلبه از لشکریان در عقب
گریختگان روان شدند و بیشتر ایشان را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند
و باقی هر چه داشتند با اسب و استر و شتر همه بگذاشتند و نیم جانی بهزار مشقت برون
بردند بیت شب قیر گون شد ز گرد سیاه ۔ چو زنگی که پوشد پرند سیاه
جهان پاک چون شیده روی زنگ ۔ در و تیغ خون ریز شد چون پلنگ
سپه در عقب رانده با تیغ تیز ۔ مبادا چنان حال را هیچ کس
فکند این سزاوار یکی را بخت ۔ فلک خاکشان بر سر بخت بخت
فتاده همه ره نی راه نیز ۔ و چون روز شد حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال
سوار شد فرمان داد تا سپاه ظفر پناه مراعون شهر تاخته برند و روز دیگر که شنبه

بهشت دهم ماه مذکور بود چون خسرو مشرق انتساب افتاب را بیت سعادت از قلعه
حصار فیروزه کار سپهر برافراخت بحکم بارک الله فی سبتها و خمیسها فرمان قضا جریان
صدور یافت که لشکر تمام کوچ کرده بترتیب روان شوند و ارباغستان گذشته
نفس شهر را درمیان گیرند برحسب فرموده کار بند شدند و قصر ابلق که در برابر قلعه
واقعست و از مسخرات ملک اظهار سلطان مصر بوده بفرزول همایون عزت
نفاذ یافت کردون کشت و شاه زادگان و نوینیان و امرا و لشکریان در عمارات
ظاهر شهر فرود آمدند و مواضع و محلات برون که اصل دمشق آنست بتمام
بی توقف بحیث تصرف عساکر کردون مآثر در آمد و جندان اموال و خواسته و اسلحه
و انواع اقمشه و اصناف امتعه بدست ایشان افتاد که اناملِ محاسبان جلالک از
عقد شمار بعضی ازان عاجز آید و صاحب قران دریں پرور از صدق نیت و صفای
طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضوان الله تعالیا علیهما که ازازواج طاهرات
سید کاینات و سرور مخلوقات علیه افضل الصلوة الزاکیات و احمل التحیات
المبارکات بوده اند روز زیارت بلال حبشی رضی الله عنه بسعادت سوار شد و دران
مقامات بابرکات بمناجات عالم السر و الخفیات قیام نموده و استعانت فرمود
بمنزل همایون بازگشت اما اهالی دمشق در قلق و اضطراب افتادند و سادات و قضات
و ایمه و علما و مشایخ و صلحا در دروازه گشاده بقدم اطاعت و انقیاد برون آمدند و در
موقف سلطنت و جلال بتضرع و ابتهال پیشکشها کشیدند و تبرکات و تنشوقات بعرض
بندگان درگاه عالم پناه رسانیدند و مال امانی قبول کرده بازگشتند و حکم شد که
تحصیل وجه امانی برامرا قسمت کرده باستخلاص آن قیام نمایند و امیر شیخ نورالدین
و امیر شاهملک و امیرالله داد و تنکجیان خواجه مسعود سمنانی و جلال اسلام بشهر در آمدند
و برحسب فرموده هشت دروازه را بگرز و سنگ برآوردند و باب الفرادیس را کنده
بگذاشتند و امرا و نوینان در انجا نشسته بضبط مال مشغول شدند و محصلان
در اندرون و بیرون بامر استخلاص بموده برون می آوردند و می سپردند و روز جمعه

در مسجد نبی امیه خطبه بغرالقاب همایون زیب و زینت یافت قصار در
قلعه دشت مانکه حال شهر باین مرتبه رسیده بود دیدار کوتوال قلعه با جمعی جنم یان که
انجا بودند پشت اظهار از بند ار باطل بحصانت آن حصار باز داده با ظهار مجالغت
جسارت نمودند و اطراف آن قلعه از قلاع معبر و حصون نامور عالم است را ساس
تا کنگره از سنگهای عظیم برافراخته اند در غایت بلندی و استواری ساخته و
وخندقی بعرض بیست گز تخمینا پر امن آب فرو برده ربا این محکمی مشحون بود
واسباب پیشکار و فنون الات و ادوات کارزار و چون مردان کارزار و دلاور ان
جلادت اثار برافراز چنان حصاری استوار رعد آزمای و منجنیق کتابی اغاز نهاد
وبرخم سر ناوک و قارورهای لفظ و غران مجال نمیدانند که کس نزدیک تواند رفت
یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و شاهزادگان و امراء تومان و لشکریان از جمیع
جوانب قلعه بترتیب پیش رفتند و سرکارها بخش کرده بساختگی اسباب جنگ
حصار مشغول شدند و منجنیقها و عرادها برافراختند و از جوب سپاکرفته سه ملجور
بساختند چنانکه بر قلعه مشرف بود و آب خندق را نقب زده بیرون بردند و در
اندرون خندق خرکها پیش برده نقبجیان نکدی هرچه تمامتر بکار مشغول شدند
و همواره از فراز و نشیبی صوری که برخلاف معینی می نمود بیت
نبرد آزمایان آهن گسل ۔ پر از خشم سرها پر از کینه دل ۔ اثار بهادری و مردی ظاهر و
کاه از تند خوئی کمان نیش مانند مار مرگ برک جانها میرسید و کاه از سر کشتی
منجنیق و عراده کوه بلا بر سر مردم می بارید کاه از آسیب کمان رعد فغان از جان یکان
در دل برمی آمد و دریی آمد و کاه از تیزی طبع قارورہ لفظ دود بیرون و اتش
در حکر مرفت و می افتاد بیت کمان کشت دهقان صفت تخم کار ۔ ورا تخم پیکان و دل کشت زار
ازان تخم هر کشت کامد درست ۔ زخون خورد اب و پرش مرگ رست ۔ هوا کشت زنبور خانه پر
شد از سنگ باران رخ خورشید ۔ همی تخم عراده از هر کران ۔ بپاشید بر خور سنگ کران
همان ابر کاو بار پیکار ساز ۔ که بارانش از زیر بد بر فراز ۔ در خندق کعبتی روان قلعه کن

اطلاع یافت فرمان داد که هیچکس متعرض آن نشود چنانکه نیکی تعرض نمودن بیان هر ملک نام
صدمن جو برداشته بود او را چوب بسیار زدند و بهاء بستدند و اشارت
علیه صدور یافت و معتمدان امین از ایک من شرع بعهد و میثاق کیکی نفرو خنند چه آخر
سال بود و ایام پریشانی و قوت بهائی تمام داشت و مبلغی گران مقدار از آن حاصل شد
و حب فرمود و مجموع تسلیم خدام حرمین کردند و بانواع نوازش فرمود و نجایب قدس روان شدند
و جندیان را که همه غلامان می باشند بیشتر جز کس و ممالیک و عبید حبشی و زنگی مجموع از قلعه
برون آورده بر شاهزادگان و امرا تخش کردند و هر که در قلعه بماند کوچک و بزرگ
و زن همه را اسیر گرفتند و اهل حروف را از ایشان جدا کرده با دیگر پیشه وران و صنعت
کاران شهر از جمیع اصناف بر حسب فرموده با کوچ برامرا قسمت کردند که بسمرقند برند
و از اطبا مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان را با کوچ نقل نمودند و درین اثنا قصر
صاحب قران از قصر ابلق بخانه بتخانس که از عظماء امرای شام بود نقل فرمود و دران
محل دلکشایی که عمارتی بود بغایت تازه و جانفزا از ملحقات بوارق توفیق خیمه زد
صاحب قران جهانگیر نقش مذبر تصویر این معنی شد که در مملکتی بدین وسعت و آبادی
مردم بهوا و هوس این هم عمارات مستحکم و مواضع تازه خرم و باغهای دلکشا و
سرایهای فرح افزا ساخته اند و پرداخته و از برای حرمهای پیغمبر علیه و علی اهل بیته
افضل الصلوة و السلام نه از روی مروت و نه از راه دینداری مردی را
آن نبود که بر سر ضریح مبارک ایشان چهار دیواری برارد و چون زبان استنجاب
الحضرت با دای این معنی کوهربار گشت اشارت علیه بمضاء پیوست تا بران دو مزار
شریف متبرکه دو قبه عالی بسازند و اتمام این را در عهدهٔ اهتمام امیرزاده ابابکر و امیرزاده
خلیل سلطان و از امرا امیر شیخ نورالدین و علی سلطان و منکلی خواجه گردو تمام
بیست و پنج روز او کنند فلک مثال از سنگ سفید تراشیده بسمت شمال باو رسانیدند چون
نقد رایج دران بلاد نقره مغشوش ظاهری بود بجهت تخفیف حمل ان بر حسب فرمان
قضا جریان نقره و زر را کاه بسته و مخلاصی برده مشکوک گردانیدند و تنکجات صد مثقالی

و پنجاه مثقالی و ده مثقالی و غیران باسم و القاب همایون مشرف ساختند و بسیاری نقره
در میان لشکریان نثار کرد چنان بود که بعد فتح اندک از حاصل دار الضرب اردوی اعلی شش صد
هزار اردو دینار کبکی بوصول پیوست و اشارت علیه صادر شد که فتح نامها بمستقر سریر
سلطنت و دیگر ممالک ایران و توران ارسال نمایند منشیان بلاغت شعار رکتاب
براعت اثار بحلیهٔ لطایف گرانمایه نگار ظرف نامها پرداختند و مبشران برق
سرعت را باطراف و جوانب عالم روان ساختند و ازان تنکجات طلا و نقره که در
شام بفرخنده نام عالی زینت یافته بود بحضرت و شاه رادگان و سایر اشراف
و اعیان ممالک ایران و توران بیباک فرستادند و صاحب قران گیتی ستان خواجه
حسن را بتجهیل سنش امرزاده میرانشاه و امیرزاده سیاهپوش فرستاد که امیر سلیمان شاه
و امیر جهانشاه طرف ساحل دریای افرنج و ان نواحی و حوالی را تا شهر عکه بتاراند و ایشان
تمامت آن ولایت را بسنابک مراکب تسلط و استیلا پرده اموال و اسباب بسیار
گرفتند و بکنعان معاودت نمودند و در تضاعیف این احوال حضرت صاحب قرانی را مرض طاری
شد و چند روز بواسطهٔ مادهٔ که بر پشت مبارک کمر بشت کرمی اسلام و اسلامیان بدان
بود در تعب و تقرحا انجامید مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف یافت و به بیماری صعب
مقتضی شد و امرا ملازم اردو را تمور را بکنعان فرستادند تا شاهزادگان و امرا بزرگ بزودی
معاودت فرمایند و مقارن وصول ایشان ان عارضه روبا بخطاط آورده از دار
و خانه و اذا مرضت فهو یشفین برزودی شفا پذیرفت و دران اثنا حضرت
صاحب قران را اندیشه روی نمود و در مجمع خاص از سادات و علما و امرا و ارکان دولت
فرمود که اخبار بسمع ما میرسید که دران زمان که مروانیان با اهل بیت نبی
بتخصیص ذا با دو عمزاده و وصی او علی مرتضی رضی الله تعالی عنه عداوت می ورزیدند
و انچه می توانستند از ضرب و قتل و اسیر درباره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند
اهل شام با ایشان دران افعال ذمیمه و حرکات نابسندیده موافق بودند
و معاونت می نمودند و عقل این معنی را بغایت غریب و مستبعد میشمرد که چگونه

طایفه از امت بهترین سفاهران باشد و بمیامن انوار هدایت از ارشاد او از تیه کفر
وضلالت رسیده باشند و بدار السلام اسلام و عرفان رسیده جانب اهل بیت او
بگذارند و با مخالفان ایشان هم داستان گشته هر گونه ستم و بیداد در حق ایشان روا دارند
ان هذا لشی عجاب و این زمان آن نقل تحقیق پیوست که اگر نه چنین واقعه چنان بودی
از دیوان عدل پادشاه پادشاهان چنین جزائی و سزائی حواله بایشان نرفتی و چون این
ماجرا از خاطر عاطر آن حضرت سر بزد و بر زبان ناقد بیان بگذرانید بحکم فضیه
الاصل بصری فی الفروع در جمیع خواطر اتباع و اشیاع سرایت کرد و روز چهارشنبه
غره شعبان سنه ثلاث و تسعمایه عساکر گردون مآثر دست تسلط و استیلا بنهب
و غارت برگشادند و روی قهر بشهر نهادند بیت
زمانه بر سمند ز نهار خاست خروش خلایق بگردون رسید تو گفتی که صور قیامت دمید
هم بام زن بدهم کوی مرد همه شهر شور و همه جرخ کرد اهالی دمشق را زکور و اناث
الجه کردند و اموال و تجملات شان بغارت بردند و از بسیاری زر و جوهر و نفایس
امتعه و اقمشه فاخره هر گونه اسباب و تنسوقات متکاثر صورت و اخرجت الارض
اثقالها مشاهده افتاد و لسان تعجب همگنان از بسیاری آن ما لها بغوای و قال الانسان
ما لها قابل گشت و الحق کثرت غنایم آن مملکت بحشیمی بود که جهار پایان اردوی بایان
عظمت با آن هم اسپ و استر و شتر زیادتی از حدود و حصر اس باز بدست لشکریان
آمده بود تجمل آن و قا نمیکرد و بسی مردم نفایس اقمشه و رخوت مصری و قبروسی و رومی
و غیر آن که در اول و هله بر گرفته بودند می انداختند و نقود و جوهر و اوانی زر و نقره
بار می کردند و این معنی از بسیاری مردم صادق القول که برای العین مشاهده کرده بودند
استماع رفته و چون وضع عمارات دمشق چنان افتاده که طبقه زیرین سنگ
بر آورده اند و بر بالای آن دو طبقه دیگر از چوب ساخته و در اکثر مواضع از برای
تزویق و تزیین انرا رنگ و روغن داده بغایت قابل احراق است و چون آتش معاذا
بعد در میان می افتد مانا که قضاة و اکابر و اعیان در زیر متوهم ندارک آن

میشوند و عام مردم بسیی تمام میکوشند تا مقدار محله روز زیاده سوخته نمی شود آتش
فرو نمی نشیند و این واقعه در ایام امن و استقامت بسیار اتفاق می افتد و در بغداد
در شب سه شنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و مردم را از پریشانی
و سراسیمگی پروای اطفای آن و سعی در آن نبود بیت جهان پاک از آتش چنان برفروخت
که زیر زمین کاه و ماهی بسوخت ۔ زبانه شیدن آتش از هر کران ۔ همی ریخت کفتی ز چرخ اختران
و خوشاب دریا از سند روس ۔ بخار شق همرنده و انبوس ۔ کجا خانه بد زخوبی بهشت
از آتش دمان دوزخی گشت زشت ۔ و چون حسن اهتمام حضرت صاحبقران دین پرور در پاره
محافظت مساجد و بقاع خیر بسیار بود ایمر شنا ملک را بفرستاد تا جامع بنی امیه را
از اسباب آتش صیانت نماید و چون سقف آن نیز از چوب بود و قطعهای ابر
بجای بام افزود بر بالای آن زده و در آن وقت بر تو شعله قهر الهی بر آن دیار تافته
بود هر چند لشکریان کوشش زیاده کردند آتش قهر افروخته تر گشت تا حدی که
منار شرقی آن مسجد که مجموع از سنگ بر افراخته بودند تمام خاکستر گشت و فرو ریخت
مگر منار عروس که بلسان بنوت منار بیضا مذکور شده و وعده رفته که حضرت مسیح علی
نبینا و علیه الصلوات و السلام بدان منار نزول خواهد فرمود چه با وجود آنکه اصل از چوب
و ظاهر آن بگچ اندوده اند بسلامت ماند و چون دمشق بکلی بسوخت و آخر در آنجا
بود تبار اج رفت و سایر ولایات شام را تاخته بودند و غارتیده رای صواب نمای
جهان آرای جز و کینی کشای عزم مراجعت تصمیم فرمود و امتثال علیه از موقف
رحمت صدور یافت که امیران دمشق و سایر ولایات شام را رها کنند و جلال الاسلام
مامور شد که با تمام آن مهم قیام نموده هم راجع آورد و با بندرون دمشق رساند بر حسب مرقوم
بغداد پیوست نظم قصه بسیار است و ثبتش ناگزیر ۔ خانه توفیق بادم دستگیر
کلک را نار یخ کنی آغاز ۔ پرز کوهر دامن آخر زمان ۔ صورتی کانار این دولت گذشت
نیتی دیگر چنین فوت نداشت ۔ گر چه بسیار از افاضل پیش ازین ۔ لفظ بردار ان معینی آفرین
خط احوال سلاطین کرده اند ۔ هم بنثر و هم بنظم آورده اند ۔ کس بتاریخ نکرد از باستان

زین نمط تحقیق یکیک داستان ... گشته روشن صورت هر ماجرا ... جمله تا چون بود و کی شد در نگار

جمله این طرز رامن بود و نگار ... کی توانم کرد وحون من صد هزار ... در ره اخلاص می پویم بسر

تا بود دخلی دران یابم مگر ... گر چه کلکم مرغ این ابحر نیست ... صدق نیت قابل تغییر نیست

ور چه شغل از قوت من برتر است ... دولت صاحبقرانی یاور است ... آنچه این معنی از اول گفته شد

کین سخن های گزین چون سفته شد ... ز التفات خاطر فیاض شاه ... آن بدولت ملک ملت را پناه

داور دین پرور والا گهر ... ز ملک ملزم تبفضل بشر ... زبده تکوین معنیت ملک و دین

عدل و عاش رحمت للعالمین ... شاه ابوالفتح ثریا منزلت ... ماه اوج ملک و تاج بخش معدلت

لاجرم ملت اهل دل داد جهان ... ذکر ابواهیم سلطان صدر جهان ... رفعت شیانش با سکاک ادب

نطق را گاه مدحش بسته لب ... مایه قدرش برون از درک وهم ... قاصر از دامان وصفش دست فهم

عدلش از کردون بریده راه آه ... لال از انصافش زبان داد خواه ... بیز عدلش بر آمد مرتفع

ظلمت ظلم از جهان شد منقطع ... شحنهٔ دادش همانرا زیب داد ... تا قیامت امنی از هیبت داد

اختر فرخش بهر کشور که تافت ... از ستم کش خاطری بر هم نیافت ... پرتو جودش بهر کس کو فتاد

حاجتش دیگر نیامد جز بباد ... فتنه در ایام تیغش ناپدید ... کنج هر مقصود را کلکش کلید

بارک الله خاصه درباز او ... شاخ اقبال است و دولت بار او ... نقش بندی جمله حوری وحی

شقه باف کسوت صوری وحی ... این فضایل زینت تاج همیت ... منشاء آن بینای و فرماندهیت

عالم عرفان جهان دیگرست ... رتبه معنی ز صورت برترست ... ظاهرش مشغول نظم ملک و دین

جان انیس حضرت جان آفرین ... بر دلش نور تجلی تافته ... بهره از علم لدنی یافته

گوهر بحر ضمیرش سر غیب ... و آنچه اورا نیت همایت عیب ... جز السلطان ظل الله را

او ست صاحب حق گاه و تاج را ... یارب این اقبال را پاینده دار ... کامرانی حاصل نوفیق یار

تا ابد باد این سعادت برقرار ... ربع مسکون ملک سکانش عبید ... باطن از انوار عرفان جسته

مظهر فرمان دیان قدیر گفتار در مراجعت نمودن رایت نصرت شعار

مذ در شنبه چهارم ماه شعبان موافق اوایل تیلان ییل که خسرو معظم اقلیم گردون جهبیت الشرف خویش معاودت نموده بود حضرت صاحبقران نی همال بسعادت

واقبال از تعینات که در ظاهر دمشق بجانب حمص واقعست بنهضت بنمود و براه قاره دنبک
روان شده در غوطه نزول فرمود و از انجا اشارت علیه صدور یافت که دو مثال مشتمل
انا متنال قلمی کرد و مضمون یکی انکه امیرزاده محمد سلطان که بر حسب فرمان قضا جریان
در سرحد منصورستان نشسته بود محافظت و ضبط آن صدور را بعهده خداداد خسینی و
سردی بیک سار بوغا و دیگر امرا که انجا بودند کرده خود متوجه درگاه عالم پناه شود که
به ایالت تخت هلاکو خان نامزد استحقاق و استبهار او شده و مضمون مثالی
دیگر انکه مهد اعلی تو امان انجا با فرزندان روی توجه بمعسکر ظفر قرین آورند و چون احکام
لازم الاتباع بمهر مبارک موشح گشت مصحوب دانه خواجه روانه داشتند و چون
اردوی گیهان پوی از غوطه کوچ کرده و از قاره دنبک گذشته بعد از قطع سه منزل
هوای حمص از غبار موکب همایون عطر ساکنان اهالی انجا بار شاد سعادت از طریق مستقیم
متابعت انقیاد و انحراف نجسته بودند لاجرم از عبور لشکر منصور هیچ تشویش و ضرر بحال
ایشان راه نیافت و حضرت صاحب قران با امرا مشورت فرموده بر لبنع مطاع نفاذ
پیوست که از برانغار امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین
با ده هزار سوار بطرف شهر تدمر که حضرت سلیمان نبی علی نبینا و علیه الصلوات
والسلام احداث فرموده و عمارات ان از سنگ تراشیده است روان شوند و
احتشام دو الغدر که دران صحاری کرکسان مرتفند تاخت کنند و از جوانغار امیرزاده سلطان
حسین و امیر برندق با پنجهزار سوار متوجه صوب انطاکیه گردند و از قول امیرزاده خلیل
سلطان و سیم طغابوغا برلاس و تمور خواجه اقبوغا و علی سلطان تواجی و دولتمور تواجی
و توکل قرقرا با پانزده هزار سوار بقصد ترکمانان کوبک که بکنار فرات نشسته بودند
صوب و جمه توجه سازند مجموع بر حسب فرمان روان شدند و لشکریان برانغار
بشهر تدمر بسهاب رسیده کاشف دولت هزار کوسفند از احتشام ذو الغدر بگرفتند
و ایشان با شتر و اسپ گرفته خود را به بر بادیه مکه انداختند و شاهزادگان و امرا عاکر
منصور از انجا بانگشته و از انجا عبور بکنار فرات آمدند و بیالات روان شدند

وسپاه چون انغار چون بنزدیک انطاکیه رسیدند آب عاصی در راه انداخته بودند
وکل ولای عظیم بود آنچه دران حوالی یافتند غارت کردند وغنان بصوب حلب تاختند
ودر راه با لشکر قتول که در ظل رایت امیرزاده خلیل سلطان بود ملحق شدند
وباتفاق توجه نموده در کنار فرات بحوالی قلعه روم بترکمانان رسیدند ایشان از
سر جهل های تهور بفرستادند ودست جلادت بجنگ وپیکار برگشادند

غو حنگ جویان رفته بر سپهر ۞ روان شد سیل خون از چشمه تیغ ۞ سنان جانی ستان از بند بگشاد
دلیران را پیام مرگ میداد ۞ ز دست نامداران زبردست ۞ همی لرزید رمح و شیر می جست

وچون مقابله با سپاه پروزی نه حدان سرکشتگان برگشته روزبود شیخ حسین پسر
کوچک که کلانتران ایشان بود برگشته شدودیگر برادرانش با اتباع روی بعجز واضطرار
بمبادیه فرار آوردند وبسیاری از ایشان بقتل آمدوغنایم فراوان از اسب وشتر وکله ورمه
ضمیمه دیگر فتوحات عساکر گردون مآثر گشت واز انجمله گوسفند از هشتصد هزار رأس زیاده بود
ولشکریان از راندن اسب وشتر ودیگر مواشی تهنک آمدند وچون رایت نصرت انتما
بحوالی حمی رسید مردم انجا از شقاوت وبدبختی اظهار مخالفت نمودند عمارتی که حسبه
لطفر پناه گاه توجه ساخته بودند مجموع کنده بودند ویران کرده ازان حرکت ناپسندیده
شعله خشم جهانسوز اشتعال یافت ولشکریان هر چه دران شهر بود بباد تاراج برداد ند
وسکانش را اسیر کرده آتش در مساکن وماکنش نهادند بیت چو بردند باک آنچه شایسته بود
فرو دند آتش اندر یکم شهر زود ۞ بهم بوم وبر آتش وگرد خاست ۞ زهر سو خروشش زن ومرد خاست

حضرت صاحبقران از انجا روان گشته متوجه جانب حلب شد واز دمشق تا حلب هفتاد فرسخ
وچون منازل ومراحل قطع کرده بان نواحی رسید سید غازالدین نهار کری نشاه شاهان
وسوسلق پوغا ودیگر امرای قوشون که در قلعه حلب بودند برحسب فرموده او را استقبال
برابر ساختند واز شهر بقیه که مانده بود بیرون خرامیدند واقبال آمد بوکالت قرین بود
در رایت فتح آیت از انجا بجهار کوچ بکنار فرات رسیدند ودرین محل امیرزاده رستم
وامیرزاده ابابکر با امراء برانغار که بایلغار رفته بودند از زیر آب فرات بگذشتند

و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امرا بغول و جوانغار از بالا آب
بیامدند و مجموع بعز لسا طبوس مستعد کشته پیشکش بسیار از آب و شتر و غیران بگذرانیدند
و از کثرت غنایم جندان حوائجی در معسکر همایون جمع آمد که در اردوی بابان عظمت کمتر بیکدیگر رسیده بود و چون امیرزاده سلطان حسین درین یلغار آثار جلادت و مردانگی
بظهور رسانیده بود و مراسم نیکو بندگی قیام نموده عواطف بادشاهانه نعوشش
جرایم او را بذلال عفو تمام فروشست و اجازت ملاقات کرامت فرمود و بشرف بابوس
سرافراز گشت و از ملاحظه انظار التفات دیده دولتش روشنائی فزود و بکنار رود کشش
حضرت صاحبقرانی با سپاه از آب فرات و شکار فرمودن چون شاهزادگان و امرا
که بجیحون رفته بودند از اطراف و جوانب سالم و غانم با فتوحات
و غنایم باز آمدند و بار دوی اعلی ملحق شدند فرمان قضا جریان صادر گشت
و از فرات عبور نمایند و از برای حمل رحوت خاصه از قصبه بیره که بر کنار فرات
واقع است دو کشتی بیاورند و شاهزادگان و امرا و تمام لشکریان بکوب سر و سناه
از آب بگذشتند و بحوالی قلعه بیره فرود آمدند امیر الجا با پیشکش بدرگاه عالم پناه
آمد و بقدر مکنت و مقدار خویش وظایف خدمتکاری بجای آورد عاطفت خسروانه
شامل حال او شد و حکومت آن شهر را با وارزانی داشت و اهالی الجا بسلامت
مانده بهم آئین بایشان برسیدند و دران محل قراعثمان برسید و بعز بساطبوس سرافراز گشته
پیشکش گذرانید و نوازش بادشاهانه اختصاص یافت و چون رایت نصرت شعار از الجا
نهضت نموده خاطر همایون میل شکار فرمود و شاهزادگان و امرا و لشکریان از جوا
انغار و بر انغار بحرکه روان شدند و پنج روزه راه جرکه انداختند

بیت

بیا تا برون رای شکار کنیم ... که بدوقت نخجیر و گاه بهار
شده لاله از ژاله پر دردهن ... ز پیروزه پوشیده گل پیرهن

و چون بر چشمه راس العین جوکه بهم رسید با انکه
درین ایام صید بسیار به تیر و نیزه افکنده بودند جندان شکاری از انواع و اصناف
حیوانات جمع شکره بود که هر کس بدست میگرفت و بر تیغ میزد

زبس کرد اسپان سیه کشته هوز ۔ نخم مکند یلان یال کور ۔ کشاده کمین پور سراهوان
چو دزدی که حمله بر کاروان ۔ نشسته برآهو عقاب دلیر ۔ چو برابر کردی نیاورد چیر
از افکنده نخجیر بی راه وراه ۔ برآز کشتگان دشت چون زرگاه ۔ غنیمها از کوه و دشت شکاری مالامال
شد و ساغرهای مالامال بردست ساقیان صاحب جمال در گردش آمد بیت
بکف جام و در گوش بانگ رباب ۔ برآتش ترین کوزنان کباب ۔ ورایت فتح
ایات از انجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون هوای شهر رفوحا از روح
وصول رایت جهان کشای روح افزای گشت اکابر و اعیان با تحف و هدایا
بیرون آمدند و مشمول مرحمت بیدریغ گشته ایمن و آسوده خاطر باز گشتند بیت
جهان جان بجان ایمنی دادشان ۔ سوی شهر خوش دل فرستادشان ۔ واز انجا
کدشته موکب همایون را بر حصاری که محل رهینان مخالف بود عبور افتاد و بزیر
مطاع واجب الاتباع از موقف جلال صدور یافت و بهادران جهاد پیشه ساخت
اسلام را از خبث وجود ایشان پاک ساختند و مال و منال ایشانرا غنیمت گرفته
قلعه را با زمین هموار گردانیدند و دران اثنا از سمرقند هندو شاه خزانچی آمد و جواهر
بشایر و اخبار امن و استقامت که از خزانه عنایت ربانی بفر سعادت صاحب
قرانی آن دیار و بلاد را کرامت شده بود و استدامت یافته بعرض رسانید
و از پیش خوانات عالیات از سمرقند نوکر تکل خانم و تومان اغا و از سلطانیه نوکر
سرای ملک خانم با بدایا و خلعتها همراه هندو شاه بدرگاه عالم پناه آمدند و خلعتها
و تحفها معروض داشته جز سلامتی و صحت شاهزادگان سایع غلیه رسانیدند
گفتار در توجه حضرت صاحب قران ظفر قرین بشهر هاردین
رایت نصرت شعار در ضمان حفظ و کلاءت پروردگار روی توجه بصوب
آورد و دران نواحی هندو شاه خزانچی و ملازمان ۔ بیانات را که همراه آمده
بودند با پیلاکات و مکاتبات که نگاشته قلم نوازش و عاطفت شده بود باز گردانید
و سلطان حصین کیفا بحسن کیف اشتهار یافته و سلطان ازدین و دیگر امرا و سپهداران

مان نواحي و اطراف با نثار و پیشکشها بدرگاه سپهر انتباه آمده بودند بدولت زمین
بوس فایز گشتند و چون ملک ماردین پیش ازین بقید اسر بندگان درگاه عالم پناه
در آمده بود و در قلعه سلطانیه محبوس مانده و بعد از مدتی عفو گناه سوز شاه مفاخر
اندوز دستگیر آن برگشته روزگشته و او را خلعت کرامت پوشانیده و با نواع نوازش و
ترتیب سرافراز و بلند پایه گردانیده و او با بندگان حضرت عهد و پیمان موکد کرده تا باشد
وظیفه خدمتکاري و نیکو بندگی حسب المقدور بجاي آورد و در اشتر ضای خاطر خدام
گردون غلام هیچ وجه تقصیر و اهمال روا ندارد و اصلا جایز نشمرد مقتضاي چنان
عهدي آن بود که در یورش شام ملازم اردوی کیهان پوی بودي و اگر بواسطه بعضی
دشمنان مانعی داشتی یکی از فرزندان یا برادران را بجیازت ان سعادت امر فرمودی
وچون درین ابواب از مخافت راي ناصواب تقصیر کرده بود از خبث باطن خود
متوهم شد و درین ولا از اقامت رسم استقبال رایت حجسته فال متقاعد گشت
و با این همه چون طاهر ماردین از فر قدوم موکب نصرت آیین عزت سپهر
بوین شد مرحمت صاحب قران خورشید افتتان سایهٔ التفات بر تفقد حال
او انداخت و بنوید عنایت و رعایت استمالت فرموده طلب داشت و خدمتش
از سابقه شقاوت اشقی ام سعید روي جهالت بتنیه ضلالت بیهاد و پشت ادبار
بحصانت حصار باز داد و طریق استخلاص آن قلعه چنانچه سبق ذکر یافته بر طول
محاصره منحصر ست و دران حوالي علف خواري که محل توقف عساکر گردون مآثر
تواند بود نبود لاجرم فرمان شد و مجموع عمارات از بازارها و خانها و غیران خراب کردند
و آتش زدند و رای ممالک آراي قرا عثمان را که موضع او با آن قلعه نزدیک افتاده
بود اعزاز سرفراز گردانیدند و بصنوف نوازش مخصوص داشته امر فرمود که
محاصره آن حصار اقدام نماید و در تضییق و تحنیق اهالي آن شرایط تحفظ و تیقظ
مرعي دارد عاطفت پادشاهانه سلطان حسین کیف و سلطان ارزین و دیگر حکام
اطراف و بلاد که با قدام اطاعت و انقیاد با ستان سلطنت اشیان شتافته بودند را

نوازش نموده بخلعت بطلا دوزو کمر شمشیر زرمحمود نیزین طلا و پیکر گردانید و اجازت
انصراف ارزانی داشت و درین اثنا حضرت صاحب قران امیر الله داد را بسمر قند فرستاد
تا از انجا باتش بره رود و محافظت سرحد جبته قیام نماید گفتار اندر ایلغار
حضرت صاحب قران اسلام ملاذ بطرف کرجستان و جانبه بغداد
چون اردوی گیهان پوی از نار دین کوچ کرد سلطان مسند حکم بری از انتکاب انبعاث
یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پر محمد عمر شیخ و امیرزاده انابکر و امرا جهانشاه
و امیر عثور خواجه اقبوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امرا با لشکر جرار از راه آمد بجانب
النجق و دیار کرج روان شوند و قلعه النجق را فتح کرده روی توجه بصوب کرجستان
آورند شاهزادگان و امرا باستقبال امر مبادرت نمودند و چون النجق از ده سال باز در
مضیق محاصره عساکر منصور بود و دران مدت امرا و بهادران نوبت بنوبت بمحاصره آن
آن قیام می نمودند و در انهنگام توجه رایت نصرت فرجات بصوب بیوه اسن و شام ارسیاه
امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داوغا و از لشکر امیرزاده شاهرخ فیروز شاه برحرب فرموده بانجا
رفته بمحاصره مشغول بودند و اهالی آن حصار از بدحالی نیک بتنگ آمده چنانچه از تذکب
نفری از ایشان مانده بودند و از بی قوتی پوست و جوم کهنه و امثال آن بسد رمق
می ساختند و آن هم نماند بضرورت بیرون آمده علوفه را بسپردند که توان الجا سیدی احمد
اغلشائی را بند کرده بدرگاه عالم پناه روانه داشتند و چون بساهزادگان و امرا حوالی او نیک
رسیدند و از فتح النجق اگاه گشتند روی توجه بکرجستان نهادند و بتعجیل رانده و
رسیده دست تسلط بغارت آن ولایت برگشادند ملک کرکین ازان واقعه در انده
حیرت و اضطراب افتاد و از در عجز و مسکنت در آمده کس فرستاد که من کمترین بنده
از بندگان درگاه عالم پناه ام و چون رایت فتح آیت بسایه سعادت پایه
بدر یافتن دولت زمین بوس خواهم شتافت و بشانی
س ستاد صورت
القصه داوغان اورا عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی گردانیدند روی قتر
از تخریب و اضرار ازان دیار و اهالی آن نیافته درمنکول و آن حوالی پیلاقی

مناسب بود توقف نمودند حسراء تا چه فرمان آید از فرمانده کیتی ستان و بهم دران ایام
حکم واجب الامتثال از موقف جلال صدور یافت که سلطان محمود خان و رستم
و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکور و رستم طغابوغا و سونجک بهادر و نوکل برلاس و دیگر
امرا و تومان و قوشون با نبوهی از سپاه ظفر پناه بایلغار روانه صوب بغداد شوند
و چون برحسب فرموده حرکت نمودند و منازل و مراحل پیموده جانب قبلی بغداد
مضرب خیام نزول ایشان گشت فرج نامی از قوم جلایر از قتل سلطان احمد متصدی
حکومت آن مملکت بود بواسطه کمرتی از انراک و اعراب که در آن وقت اتفاق جمع شده
بود غیور بخوت و غرور در اشیان دماغ پریشان او بیضه خیال محال نهاد و عنان
جهالت از ضلالت بدست فریب امانی و امال خسارت مال داده و باستظهار حصانت
حصار و کثرت اعوان و انصار با جزری بیشمار روی تهور بجنگ و پیکار آورد و در مقام
مقابله و مقاتله با بستادند و چون آوازه لشکر نصرت شعار انتشار یافت امیر علی قلندر
از مندلی و جان احمد از یعقوبیه بتوجه نموده بقرب هم این از دو جله بگذشتند و خنجر شاه
از حله و میکائیل از مهیب متوجه گشته در صرصر بهم رسیدند و با سه هزار مرد از آنها
روی تهور به پیکار آوردند و از جانب امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا
با سپاه ظفر پناه سوار شده اینان را استکاری وار در میان گرفتند و از جانب
دجله رانده در حوالی عمارت امیر احمد جنگ واقع شد و جان احمد با بسی از دران لشکریان
کشته شدند و جمعی از بیم تیغ آتشبار خود را باب انداختند و بیشتر غرق شدند و دیگر
امرا بکوشش بسیار جان از آن ورطه بیرون بردند و با وجود چنین شکستگی که بحال ایشان
راه یافت فرج نیی فرجام چون عرق اصالتی در بزرگی و ایالت نداشت و آن مرتبه
... لشه نمیداد که زود زود از سر منصب و جاه برخیزد و اب تکینی بر آتش نشسته
ریزد زبان تزویر بتحریر بین که
کرد و که سلطان احمد با من قرار فرموده و مبالغه
نموده که اگر حضرت صاحبقران بغفلت خواهد بیاید شهر تسلیم کن و رعیت را در بلا میندار
و بغیر از ایشان هر که باشد و هر چند لشکر که بیاید البته در مقام مقاومت

ثبات قدم نموده مملکت نگاه دارد و بیچکس سپار و من از سخن باز و تجاوز نمی توانم کرد
و بدین بهانه یاغی گری بر پشانی شقاوت و ابسته رایت عناد و استبداد بر
افراشت و علم مردم را از رعایا و لشکری اغوا کرده بملازمت باز و محافظت
شهر باز داشت و در هر محال باشتغال تیران قتال و جدال اشتغال نموده حمارت
می کرد و بکشتیها پیش آمده دریای بیجا را موج در می آورد ابیات
چون جهان از زبودن او سر گشت ۞ درد لشش دیو جهالت چر گشت ۞ از خیال فاسد و فکری محال
بر دو ندان طمع در ملک و مال ۞ تا سر شش رفت از برای سروری ۞ هم عنیت شد هم لشکری
وارد وی کیهان پوی در ظل رایت صاحب قران جهان جوی متوجه صوب تبریز گشت
و سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان بجر که روان شدند و سه را شکار کنان طی مسافت می نمودند
ے شه لشکر جو شیران شکاری ۞ شکار افکن روان اندر صحاری ۞ کشیده چره دستان در رهمان تیز
چو تیر افتاد در دنبال نخجیر ۞ گروهی بند بیوزان بر کشوده ۞ گروهی تیغ بر کور آزموده
گروهی از کمان بر داشته قید ۞ بنعره تیز کرده دره صید ۞ گروهی باز را پرواز داده
کلنگ را بچنگ باز داده ۞ در اثنای راه لشکر نصرت پناه را بر قلعه نصیبین که حصن
حصین بود گذار افتاد و اشارت علیه بتسخیر و تخریب آن صادر گشت مردم قلعه را
خبر شد و با پیشکشهای پسندیده بیرون آمدند و کلید را پیش آوردند مرحمت بادشاهانه
ایشانرا امان بخشید و از عبور سپاه منصور هیچ حضرت باینشان نرسید
و چون موکب ظفر قرین را وصول بموصل اتفاق افتاد حکم جهان مطاع بنفاذ
پیوست و بر آب دجله از کشتی جسری بستند و بیک هفته تمامی اردو از آب بگذشتند

گفتار در نوزدهم صاحب قران گیتی ستان بجانب بغداد و فتنه ان

امرا و نویان که بر حسب فرمان ببغداد رفته بودند کس فرستاده صورت عصیان سلیمان
فرج و سخنان او که عذر مخالفت ساخته بود بعرض ملازمان درگاه عالم پناه رسانیدند
حضرت صاحب قران چون بر احوال اطلاع یافت بنفس همایون با فوجی از عساکر
گردون مآثر ایلغار فرمود و مهدا علیا حلبان ملک اغارا با غراق و باقی لشکر بکوچ

وضبط آن بعهده شهامت وصرامت امیرزاده شاهرخ وامیر شاهملک راملازم رکاب
او ساخت و مقرر فرمود که براه خبارات و قلاعی بیتر بزروند و روایت نصرت شعار
در زمان حفظ و تائید پروردگار براه لطون کپرک متوجه بغداد شد و چون بآبه وصول بران
دیار انداخت بر کنار دجله نزیر آب در مقابل دروازه قریة العقاب عتبه بارگاه کیوان اشتباه باوج
مهر و ماه برآمد و اطراف و جوانب شهر مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت و برای لازم الاتباع صدور
یافت بفتجیان امین جنگ نای در دمک از روی علامت بکشایند و بوظایف خود قیام نمایند از شاهزادگان
امیرزاده میران شاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از نوینیان سلیمان شاه امیر شیخ نورالدین
و برندق جهانشاه و رستم طغی بوغا و علی سلطان و دیگر امرای تومان و هزاره
و قوشونات هر کس در سرکار خود بفتجیان را برحمایت داشتند و بهادران پردل کاروانجی قطعت
و معاونت ایشان باز داشتند فوج بی فرجام از برای تحقیق قضیه معتمدی را که پیش
ازین بمطالعه طلعت همایون حضرت صاحبقرانی مشرف شده بود برسم رسالت
برون فرستاد تا کیفیت حال یقین باز داند و چون رسول بعز بساط بوس استسعاد
یافت و در پایه سریر اعلی بمشافهه پیغام بگذارد و بخلعت و نوازش مخصوص گشته باز
گردید و صورت واقعه چنانک بود بفوج رسانید آن تیره رای بخت برگشته تا امکه دانست
که رایت میکوشد از سر جهل و بدبختی او را بدروغ متهم گردانید و بر بخانید و در حبس باز داشت
تا ان سخن با دیگران نکوید و در انکار آمدن حضرت صاحبقرانی اصرار نموده بر قرار
در جنگ و پیکار میکوشید و از وخامت عاقبت آن جسارت خسارت مال نمی اندیشید
بیت شوم اخری که بخت بد آشفته حال او ... هر کار کو کند هم کردد وبال او ... و در اصل
این احوال خواجه مسعود سمنانی و منکلی خواجه را که بر سر کار ملجور بودند از شخصیت بقدر
تیر رسید و سبب حلول حادثه ناگزیری تدبیر گشت بیت مرگ حقست لیکن از تقدیر
گاه گاه سبب شود که تیر حضرت صاحبقرانی لقمان تواجی را پیش امیرزاده
شاهرخ فرستاد تا با اعرو سعادت نموده متوجه ایجانب شوند لقمان در موضع
قلاع بشاهزاده رسید و ایشان بر حسب فرمان باز گشتند و چون آن لشکر گران

وکرشت فی امان یسال کرده ببغداد رسیدند مخالفان زاد و دحیرت
از سر برآمد بغداد که انزاد دارالسلام گفتندی نسبت باهم بشادار انظام گشت
وعساکر گردون مآثر در جمیع جوانب شهر هم ازین طرف آب و هم ازان طرف اطلاق
خیام نزول در هم کشیدند و عرصه بغداد را با انکه دوران قریب دو فرسخ بود چون
نگین در حلقه گرفتند و حکم قضا معنا نبفاذ پیوست و در زیر قریه العقاب حصاری بروی
دجله ببستند و محاذران حکم انداز در انجا مکین ساختند تا کسی بزیر آب نتواند گذشت
و محافظت بالا آب را در عهده اهتمام شاهزاده کان عظام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده
شاهرخ مقرر فرمود و ایشان در برابر دروازه سوق سلطان فرود آمدند
و دوران طرف آب محمد آزاد و تنگری برمش خواجه با فوجی از لشکر بر حسب فرمود
مقابل شهر را سرتاسر حراست می نمودند تا هیچ آفریده بدر نرود و فی الجمله تمام
شهر و کشتی بسیار داشتند هیچ آفریده را از هیچ طرف راه خلاصی و محال گریز نبود
و در اثنا ضعیف این احوال سیدی احمد اغلنای را که کوتوال قلعه البنجق بود و بعد از
فتح اورا بدرگاه عالم پناه روانه داشته بودند چنانکه سبق ذکر یافت بیاوردند و فرمان
قهر بقبل او اشارت فرمود و کفتی هرگز نبود و بر لیغ مطاع بصدور پیوست که قلعه را
بملک محمد او بهی سپارند تا بشرایط ضبط و محافظت آن قیام نماید و انکس سیدی احمد را
بدرگاه عالم پناه آورده بود با بر لیغ باز گشت و هم در ینولا امیر موسی که از جانب ماوراء النهر از
پیش میرزاده محمد سلطان رسیده اخبار سارامن و سلامت ان دیار بعرض همایون رسانید
و لعل باره مقدار صد و بیست مثقال که از کان بدخشان حاصل شده بود معروض
داشت و فتح بی فرجام را با اهالی شهر از غایت دهشت و هراس دیده عقل تیره
گشته بود و چشم بصیرت خیره مانده از بیم سردست بردهای دیوانگانه می نمودند
فدای وار دست از سر شسته بجان میکوشیدند و چون سیاه [illegible]
آتش زدندی و باره از دیوار حصار [illegible] ایشان در زمان
آن رخنه را بخشت پخته و گچ برآورده بندی و حصار استوار کردندی

وعجب اتفاق فصل تابستان بود و آفتاب در سرطان و بغداد
از بلاد گرمسیر مورث حرارت بحدی که ماهی را در میان آب تلعاب
دهان بجوش می آمد و مرغ را در هوا بتاب گرما جگر سوخته از هوش میرفت

بیت

ز گرمی کوه را ظاهر شده دق گرفته سنگ را حمایی محرق

فلک را شمع کافوری فروزان ز آتش خلق خون پروانه سوزان چنان خورشید را انهام شد گرم
که از خانه اش پولاد شد نرم شدی خون از حرارت در بدن خشک چو در ناف غزالان خشک مشک
زمین چون دیگ بر آتش خروشان میان استخوانها مغز جوشان صدف را در میان بحر زخار
گهر در سینه همچون دانه نار و بهادران لشکر ظفر قرین در چنان حال جبها
پوشیده بودند و ملحور ساخته ورایت و تیغ حرم و رزم برافراخته
واخته و با انکه شاهزادگان و امرا چند نوبت زانو زده اجازت خواستند
بیکبار از مجموع اطراف حمله کنند و شهر را بقهر و غلبه بستانند هر نوبت وقار و تمکین
بادشاه مکرمت آیین ایشان را منع فرمود که تعجیل ننمایند باشد که این بحر ذان بجوش
آیند و از دریورش و اعتداز در آمده شهر را بر سبیل مطاوعت و انقیاد بسپارند
تا مستحق قتل و اسر نگردند و این مملکت بکلی خراب نگردد و چون بر طبق
جف القلم بما هو کاین نوبت واقعه دان من قریة الا نحن مهلکوها بان رسیده بود
آنروز بر شتگان اصلا متنبه نمی شدند و از نکبت و ادبار بر مخالفت اصرار می نمودند
تا در شهر غلا و قحط پدید آمد و چون قریب چهل روز بگذشت یکشنبه بیست و هفتم ماه ذی
قعده سنه ثلاث و ثمانمایه نیم روزی که مردم شهر از شدت حرارت آفتاب تاب
ایستادن نداشتند و بیشتر بخانها رفته بار و راحتی گذاشته بودند و خود ها را بر
سر کرده و بجای خود برافراشته از شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان
و از امرا شیخ بوده [illegible] ملغی بوغازی جلادت بشهر آوردند و بر دیوار حصار
نردبانها نهاده اول امیر شیخ نورالدین ببالا برآمد و ما بیچه و تفوق باج
غیوق برآورده برغو کشیدند و بیک دفعه کورکه و نقاره فرو کوفتند و هم در زمان

از طرف بالا امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمان شاه و دیگر امرای تومان
و هزاره و صده و از دیگر طرف امیرزاده رستم و امیر شاهملک و برادرش و علی سلطان
و سایر امرای قوشون بیکبار حمله کردند و دیوارها حصار را نخندق را ریختند و عساکر
گردون مانند از اطراف و جوانب بشهر در آمدند و شهریان را مصدوم آن لزلة الساعة
شیئ عظیم مشاهده افتاد و حضرت صاحبقرانی در آن روز بر ایشان خبر فرمود که بر حسب
فرمان در زیر بغداد بسته بودند و چون سپاه بهرام انتقام با تیغ خون آشام بشهر ریختند
خون کز فتکان حصاری بهر طرف که توجه نمودند راه نجات مسدود یافتند از بادی سایر
آتش بلا جنان بالا گرفت که بسیاری از خلق خود را در آب انداختند و از بیم نهنگ خان
سنان تیغ تن را طعمهٔ ماهیان دجله ساختند از جمله بسی مردم در کشتیها نشسته و بسی بشناه
بزیر آب روان شدند و چون بجسر میرسیدند از زخم تیر کماندار ان کمین ساز شربت
کل نفس ذائقة الموت میچشیدند و فرح ثقافت فرجام با دختری که داشت بکشتی
در آمد و ببالا آب گریزان شد سپاه بنصرت شعار کنار کنار آب می رفتند و بر ایشان
تیر باران میکردند تا از سهم پیکان آتشبار خود را در آب انداختند و شعلهٔ حیاتشان
فرو نشست و ان کشتی هم غرق شد و جماعت ملاحان بر حسب فرمان بآب در آمدند
و او باش مرده بیرون آوردند و بخاک خذلان انداختند و چون دران مقام هنگام
بسود صفات جلالی بود نعوذ باللہ من ذلک و از عموم تاثیرش بسی از لشکریان
کشور گشای بجنگ حصار تلف گشته بودند بلیغ از موقف قهر صدور یافت که از لشکریان
هر نفری که بیاورد سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان نهادند و بدست احتهاد کمر انقیاد
بسته در طلب سر بای کوشش کشادند بشمشیر از غایت غضب سر بر آمد فحوای ان
الموت الذي تفرون منه فانه ملاقیکم به بزرگ و خرد می شنوایند و خنجر از شدت حرارت
خشم زبان انتقام از کام نیام بیرون فکنده بپیغام فذوقوا بما کنتم تکذبون نخاص
و عام میرسانید بازار سیاست چنان تیز گشت که دلال اجل پر بهشتاد
ساله و طفل هفت ساله را بیک نرخ میفروخت و کانون کین بنوعی نافته شد که کسوت

هستی منعم صاحب مال و فقیر بدحال بیک منوال بسوخت بیت زبس کشتگان کاوفتاد ندزار
ندانست کس کشتگان را شمار زبس قتل شد مرک با خود بجنگ که بسیار کردی بیکی درنگ
بلاکشته از کثرت خود ملول فکنده قضا حیرتی در عقول وتواچیان برحسب فرمان بضبط
شمار روس مخالفان مخذول منکوس قیام نموده ازان سرها منارها برافراختند وعبرت
عالمیان ساختند ما دیگر گنتران ما متوان نیز ندونبی باکان بوسوسهٔ دیو غرور فتنه
ناکیر ندبیت نشاید که همچو پیه سیری کند رعیت بشاهان دلیری کند
نباید بمردم نهند از جنون زاندازهٔ قدر خود پا برون بفرمان ده انکو حسابت کند
فلک ملک هستیش غارت کند زفرمان سلطان کسی سر کشد که گیتی بناهش قلم در کشد
اما لی بغداد را زان محر مذیدی که اخرج آمد بسر القصه جمعی از علما ومشایخ که خود را
بدرگاه عالم پناه توانستند رسانید سالم بماندند وعاطفت بادشاهانه شامل احوالشان
شده هم را باکرام وصلات نوازش نمود وجام والاغ ارزانی داشته سفارش
فرمود که ایشان را بامنی که خواهند برسانند ودیگر مردم عرضه تلف گشتند وچون کار
ساکنان باین طریق آخر شد ونوبت بمساکن رسید فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که بغیر از مساجد ومدارس وخوانق عمارات نگذارند برحسب فرموده بار بارها وبازارها
وخانها وبقاع ورباع ودور وقصور وغیر آن هم را زیروزبر ساختند ومضمون تلک
بیوتهم خاویة بما ظلموا بظهور پیوست وکان امر الله قدرا مقدورا
حضرت صاحب قرانی از بغداد توجه فرمود ذکر جانب تبریز چون آب دجله از بسیاری
خون کشتگان کونه سرنگ عاشقان مهجور گرفت هوای بغداد از عفونت جیفهای
مردکان چون نکهت انفاس بدحالان ریجور تغیر پذیرفت حضرت صاحب قران کیتی
ستان در عشر اول ماه ذوی الحجه از انجا بسعادت واقبال نهضت نموده ودر ضمان
حفظ ربانی بمقدار یک فرسنج ببالا آب رانده ودر مزار متبرک امام اعظم ابو حنیفه
رحمة الله علیه استمداد همت نموده بهمان حوالی نزول فرمود وموسی که راکه ازماه
آمده بود با احکام ومکاتبات باز گردانیدند ونمک را که داروغا جنوق بود با او

که بضبط خوارزم قیام نماید تا موسیکه از پیش امیرزاده محمد سلطان بخوارزم باز آید
و فرمان داد که سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه
و امیر شاهملک و برندق و علی سلطان تواجی و توکل برلاس با جمعی امرا
و فوجی از عساکر مظفر لوا با یلغار روان شوند ایشان نیز باشتمال امر معاودت
نموده و از جلگه گذشته تا مشهد مشرف بنجف علی صاحبها التحیة والسلام برفتند
اما آن موضع معظم مکرم را جز ما باستلام عتبه علیه و عرض نماز تعرضی نرسانیدند و سپاه
ظفرپناه جمله و واسطه و تمام آن نواحی تاخت کرده مخالفان را مقهور گردانیدند و هم
و غنائم بسیار از گرایم غنایم بازگشته بعز بساط بوس فایز شدند و آن حضرت از راه
شهرزور و قلاعی روی توجه بصوب تبریز آورد و معظم لشکر و اغرق را بعهده اهتمام
امیران بزرگ باز گذاشته امر کرد که از عقب باهستگی بیایند و هیچ آفریده از توابع
و قوشون خود جدا نشود و بنفس مبارک ایلغار فرمود و شاهزادگان جوان بخت
امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان اقبال آسا ملازم
رکاب سعادت انتساب بودند و در اثنای آن راه گردان نی راه از غایت
جهل و بیعنیان کسی را که از لشکر جدا میشد متعرض می شدند و بقطع طریق اقدام
می نمودند و چون این معنی بسمع مبارک حضرت صاحبقران رسید اشارت علیه
صادر یافت و جمعی از سپاه در حوالی راه کمین ساختند و همان که آن مفسدان در آمدند
از کمینها برون تاختند و ایشان را گرفته قریب سی نفر بحلق از درخت نها بلوط
که بر سر راه بود بیاویختند و از محبان صادق العقول استماع رفت که در خت
بلوط آن موضع بکمال بلوط بلد می آورد و بکمال مازو و چون آن حال نوعی غرابتی
دانست تقریب نبت افتاد و چون رایت قدرت شعار بعد از قطع منازل
و مراحل سایه وصول بکنار آب جغتو انداخت حضرات عالیات سرای حرم
و خانزاده و دیگر حرمهای شاهزادگان با فرزندان از جمله رضیه خضرا امیرزاده الغ
بیک و دیگر دراری سرا سلطنت و جهانبانی با قامت رسم استقبال استحکام نمودند

و بمقام سینه پر بغز بابوس سرافراز گشته زبان مسرت و اهتزاز بادای تهنیت
فتوحات برگشودند و غنائم بسیار از جواهر و دینار بر فرق روزگار نخجوانیان نثار باشید
پیشکشهای پسندیده کشیدند و از انجا بدولت و اقبال نبی انتقال کوچ کرده روان شدند
و چون بمیلاق آق زیارت از وصول نزول موکب فرخنده قبول حرم و رنوق ارم
یافت سادات و علما و اکابر و اعیان ممالک ایران بتخصیص تبریز که بنیت استقبال
رایت فتح آیت فال اقرام مسلمه بارگاه جلال بسته بودند برسیدند و دیده امید را از مشاهده
انوار اسرار همایون منور گردانیده شربت نوازش و افضال نوشیدند و خلعت کرامت
طراز اکرام و اعزاز پوشیدند و اعراق و لشکر که در عقب بتانی می آمدند بیاپی می رسیدند
و مدت بیست روز دران نواحی توقف افتاد و چون ایم و افاضل اطراف و اکناف بدرگاه
اسلام پناه جمع آمده بودند و خاطر عاطر حضرت اعلی بکشف عقاید دینی و تحقیق مسائل شرعی
میلی عظیم داشت دران مدت اکثر مجالس در پایه سریر خلافت مصیر منعقد می گشت بمباحثه
علما و مناظره اهل فضل و تقوی میگذشت و دران ولا مرحمت خسروانه امیرزاده رستم را
اجازت داده بشیروان فرستاد و فرمان شد که بعد از وصول او حسن جانذار و حسن جغتای اول
متوجه مولب ظفر قرین گردند کنتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده
شاهرخ را بصوب ارزنجان دران ایام که حضرت صاحب قران کردو شام
بود ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد و قرا یوسف که از بیم سطوت سپاه بهرام
باو برده بودند لشکر کشید و بانتقام نخجوانیان را محاصره کرد و باطهرتین
جنگ کرده شهر را فتح نمود و دران جنگ مقبل نائب طهماسب تن بدست نوکران قرا یوسف اسیر
و اهالی قلعه از زنجان امان طلبیدند و سلطان احمد پیش ایلدرم شفیع گشت و او از زنجان را
بصرف [illegible] گذاشت و زن و فرزندان او را بنوابر بسا فرستاد و خود نیز مراجعت
نمود و درین وقت پیک [illegible] وی کیهان بوی از میلاق آق زیارت کوچ کرده
متوجه او جان شد و از اتفاق نزول مبارک موضع [illegible] رو در شک نهم خ کبود
[illegible] خبر آمد که قیصر روم ایلدرم بایزید باز متوجه انجانبست از بهبوب صرصر این خبر شعله

خشم خسروانه اشتعال پذیرفت و فرمان شد که امیرزاده شاهرخ با بعضی از عساکر گردون
مآثر روی دولت روزافزون تبدارک هجوم قیصر روم آورد و امیر سلیمانشاه و امیر
شاهملک و دیگر همرای توسان و هزارها ملازم رکاب فتح خجسته ذهاب و ایاب او روان شوند
و امیر مقرب را پیش شاهزادگان و نوینیان که بجانب کرجستان تا بغدار رفته بودند
و در بیلاق منکول توقف نموده ارسال [illegible] بلفاق بکوکب شاهزاده مشارالیه
پیوندند بر حسب فرموده کار بند شدند و در اثنای راه بشاهزاده پیوستند و چون
شاهزاده از اونک کذشته بموضع نوین رسید شیخ علی خواهرزاده طهرتن پیش او آمد
و خبر آورد که ایلدرم بایزید از حضارت عاقبت این جماعت ترسیده است و طهرتن را
وسیله اعتذار و استعطاف ساخته پیغام داده است که بنده نسبت با حضرت صاحبقران
در مقام انقیاد و انعقاد است و ازین جرات نموده که بدان نموده تا دم واپسین کام مراجم
بادشاهانه امید دارد که خانه عفو و اغماض رقم نسیان بر حرف آن جریمه کشد و بعد ازین
با بلاغ رسل رسایل از جانبین طریق مخالفت و مصافات مفتوح کردد تا مسلمانان را
بمیامن امنی و استقامتی رو نموده متضرر و خراب نشوند و عهده کرده که چون مقدمه
مصالحت از مساعی طهرتن باتمام رسد خرم و کسان او را بنوا برده بود باز فرستد
منشا زده جوان بخت شیخ علی را کس همراه کرده بدرکاه عالم پناه فرستاد و صورت حال عرضه داشت
پایه سریر اعلی کردانیدند و دران محل توقف فرمود و حضرت صاحبقران از موضع بهشت زود
بعون دارای فراز و فرود کوچ کرده باوجان فرموده و چند روز از فرخ وجود مبارکش
کوشک رکنون عزت عزه جنان و رشک روضه رضوان کشت ذکر رسیدن مهد علیا
توقان اغا و شاهزادکان ارجمند پیش ازین نموده شد که در وقت
مراجعت از دشت قفجاق فرمان قضا جریان قلمی شده بود و ارسال یافته که مهد علیا
توقان اغا با فرزندان متوجه اردوی کیهان پوی کردند و چون حکم همایون
مرقوم بایشان رسید با متثال امر مبادرت نموده می توقف روان
و بهنکام وصول بخارا از مزارات متبرک آنجا چون مرقد کرم شیخ عالم سیف الدین

با خوری و دیگر مشایخ کبار قدس سرهم استمداد همت نموده عزم راه کردند و از کنار
اهویه گذشته و از جول عبور نموده بماخان آمدند و از راه بیابان بتجن بمشهد طوس
علی صاحبها التحیه و السلام مرخص شدند و در ابانی و طایف زیارت و ادای صدقات و نذور
مرتب داشته روی توجه براه آوردند و چون از سلطانیه گذشته بنزدیک اوجان رسیدند
حضرت صاحب قرانی از حال یورت و مهربانی عزم استقبال فرموده کس فرستاد
و ایشان را بسریر سلطنت و جهانداری امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده سعد
وقاص را طلب داشت و دیده امید را بعز فرخنده ایشان روشن گردانیده لوح زمان
و جنانرا بنقوش حمد و سپاس مراد بخش منان جل و علی بیگاشت و مهد اعلی توسمان
آغا با فرزندان دلبند بیکی سلطان و سادق آغا که بعز قرابت آنحضرت مشرف بود بسعادت
تلاقی استسعاد یافتند و رسم الجا مشی بجای آورده و طایف نثار و پیشکش از جواهر
طلا دوز و تنسوقات دلفروز بتقدیم رسانیدند و بعد از چند روز دیگر که در اوجان
توقف افتاد حضرت صاحب قران متوجه تبریز گشت و در راه شکار انداخت و چون
بدولت و اقبال در شهر بدولتخانه نزول عظمت و جلال فرمود و ان محل را بیمن مجاری
حقیقی گشت ابواب مرحمت و افضال بر روی امانی و امال کبار و صغار آن دیار
برگشود و بغور حال رعایا و ضعیفان رسیده دست تسلط متغلبان از دامن
مظلومان کوتاه گردانیدند و دران ولا خواجه علی سمنانی از هراة و خواجه سیف الدین تومنی
از سبزوار رسیدند و بعز سباطبوس فایز گشته پیشکشها کشیدند و چون خواجه مسعود سمنانی
بردر بغداد کشته شده بود عاطفت حضرت صاحب قرانی شامل حال ایشان گشته هر دو را
بدیوان نصب فرمود و جمعی را از اتباع خواجه مسعود و غیرهم انگیز کرده بر جلال اسلام تقریر کردند و
خواجگان که از زندان آشفته بودند ان صورت بعرض همایون رسانیدند و فرمان شد که اورا
عزل کرده بند کنند برحسب برمان قضیه را برسیده اورا بحصل دادند و ارتقایای احوال
و تصرفات خاصه و اتباعش مبنی بحصول ثبوت و او از تعذیب بحصل گشت بری از
خود کشیده بخویش زد و چون زخم کاری نبود در میان دو سه روز بعالم خوشی شد

ومعاریخواجه محمود شهاب بعد از وجوهاتی که فرود آورده بود در ینولا بدویت سرانجام
حالیا بدید آخر کردند و شحنه عدالت حضرت نصفت شعار را بزای قطع مادهٔ ظلم و فساد بعضی از غلامان
ظالم نهاد را بیاوختند و بعضی را ادب بلیغ فرمود و ببذل تمام و انعام عام کردن و جان خاص
وعوام را بر بقعهٔ رتبت الانسان عبید الاحسان در آورد گفتار در رتبه حضرت صاحب قران
کیتی ستان محاسب کرجستان و رفتن بقراباغ ارا
صاحب قران کیتی ستان رشک حدیقهٔ جنان و روضهٔ رضوان گشته بود رای عالم آرای
عزیمت صوب کرجستان بتصمیم فرمود و بعون ملک قدیر بزریر خلافت حصیر مرکب سپهر توان
ماه مسیر برآمد و بموضع قم توبه نزول فرمود و باشارت شحنهٔ فتح خواجه اسمعیل خوافی را
عبرةً للظالمین بر سر اردو بازار بدار برکشیدند و چون رایت نصرت شعار در کنف
حفظ پروردگار تقایا و تقدس از آب ارس عبور نمود و بخوان حضرت ضیغم عساکر بهرام
انتقام گشت حضرت صاحب قران با خواتین و فرزندان و جمعی از خواص ملازمان بتفرج قلعه
البخق که بدان زودی فتح شده بود فرمود و ببالا برآمده فرار و نشیب انرا بنظر احتیاط در آورد
و از انجا بارد وی همایون باز آمده بسعادة و اقبال نزول کرد و دران محل طهرتن رسید
و بادراک سعادت بساطبوس فایز شد و ازانوزده رسالت ایلدرم بایزید و صورت
روانکسار و انقیاد و اعتذار او بعرض رسانید و بزلال حسن تقریر نایرهٔ غضب پادشاهانه را
تسکین داد و حضرت صاحب قران چند روز دران محل توقف فرمود ایلچی بکرجستان شش
ملک کرکین فرستاد و ساو و خراج و جزیه و باج طلب داشت و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
و سلطان حسین و امیرزاده بایسنغر امیر جهان شاه و امیر غفور خواجه اقبوغا و دیگر امرا
برحسب فرموده از خوابی منکول متوجه شده بموکب شاهزاده جوانبخت امیرزاده شیخ
ملحق شده بودند بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت نصرت شعار از حلبکای نخجوان کوچ کرده بذروهٔ
شاه بر نزول فرمود و دران کوهستان روان شد و چون بکوچهٔ تنگ رسید نشاط
شکار از خاطر همایون سر بزد و چون رسم چوگه چنانک معهود است با قامت بیوست
از انواع حیوانات بتخصیص کوزن چندان جمع آمده بود که شهباز و هم خیال گمان

در هوای حرز و تحفین ان طیران نتواند غود و چون شکار کرده فرود آمدند دران محل
امیرزاده شاهرخ و امراکه ملازم رکاب او بودند برحسب فرمان بازگشت بعسکر ظفرقرین
پیوستند و رایت فیروزی شعار از انجا نهضت فرمود و چون حوضه شمکور از وصول
اردوی کیهانپوی بعزت نزهتگاه هفت پیکر بهرام گور گشت آمد کو بهر غیاث الدین
برلاس از کرمان آمده بسعادت تایید بعرسبا طبوس رسید و ظیفه الجاس اقامت
نموده پیشکشها کشید و دران محل محصل که بگرجستان رفته بود باز آمد و ملک کرکین برادر خود را
با بسی اموال و اسباب و هر گونه تحف و هدایا از خابوزان شکاری و اسپان همان جا
روانه درگاه اسلام پناه گردانیده بود و حصدوقه یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون
باظهار رسانیده برادر ملک کرکین بوسیله امرا فلک تمکین دولت زمین بوس یافت
و پیشکشها گشیده پیغام برادر بگذارد و محصلش انکه بابندکان کمینه خدا ما آستان سلطنت
آشیانیم و اگر پیش ازین از جهل و نادانی جریمه بظهور آمده ازان شرمسایم اگر مرحمت بیکرانه
بادشاهانه عفو گناه سوزرا بحلقوش زلات بندکان فرمان دهد من بعد از وظایف خدمتکاری
و عاطفت گذاری هیچ دقیقه نامرعی نگذاریم و جزیه و خراج سال بسال بخزانه عامره رسانیده بسیار هم
و از لشکریان مقدار که مقرر شود برحسب اشارت خدام گردون غلام بیاریم عاطفه بنی
در رفع معذرت ایشانرا عز قبول ارزانی داشت و گناه ملک کرکین ببخشید و برادرش را
ملحوظ نظر عنایت گردانیده خلعت پوشانیدند و اجازت انصراف داده فرمود که با برادر
بگو که ترا امان دادم و عنان قهر ازین دیار برگردانیدم تا بشرط انکه بعد ازین جاده خود و انکاه
داری و با مسلمانان طریق ادب سپرده رعایت ایشان واجب بداری و هیچ وجه
از وجوه اندیشه ایذا و تشویش اهل اسلام در خاطر نیاری و لشکر مرتب داشته
بعسکر ظفرقرین رسانی و رای صواب نمای تو خواجه آقبوغا بسمرقند فرستاد تا دیگر
امرا ملازم امیرزاده عمر باشند و باتفاق بضبط انجا قیام نمایند و بعد از چند روز
رایت فتح آیت از انجا نهضت نموده حوالی قراول تو بحضرت خیام نزول همایون گشت
و دران محل خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که پیش ازین طلب داشته بود [illegible] و را

برحسب فرمان از سمرقند توجه نموده وچون به نیشابور رسید امیر حاجی سیف الدین
ملازم رکاب او بود بواسطهٔ عارضهٔ مزاجی بجوار رحمت حق پیوست حضرت صاحب
قرانی را از ملاحظهٔ قدمت خدمت و سوابق حقوق ملازمت او خاطر شریف بغایة حشام شد
اندوه از دیده رفت باریدن گرفت و بگریه امانده الیه راجعون اعتصام نمود و الی
ترجع الامور انه هو الرحیم الغفور کفتار در اشتیاق نمودن حضرت صاحب قران
از آن و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از سمرقند فردوس
بعد از یکماه که در حوالی قراول تو با اتفاق توقف افتاد حضرت صاحب قرانی از آنجا
کوچ کرده بسعادة و اقبال روان شد و اکنجه و بردع گذشته روز سه شنبه ثانی عشرین شهر الاخر
سنه اربع و ثمانمایه موافق سیلان سلک افتاب در منصف قوس بود در قراباغ نزول
فرمود و از برای صاحب قران کامکار و شاهزادگان نامدار قور یاها از زنی ساخته در اندرون
آن خیم و خرگاه باوج مهره ماه برافراختند و چون مقرر چنان بود که اولیا و امرا رایت نصرت شعار
متوجه درگاه معلی متجاق شود هر کس بجای خود رونجانب او بند خیمها زدند و تمثال اقبال حضرت
بادشاه تمامی لشکر را او کلکها داد و در انولا از طرف دشت قپچاق ایلچیان رسیدند و بوسیلهٔ
امرای بوس دریافته را نوزدند و از زبان خان خویش دعا و ثنا بادرسانیده
اظهار مطاوعت و انقیاد کردند و بدان سبب نایره خشم الحضرت تسکین پذیرفت و درین
اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان از سمرقند با لشکری آراسته و تجملی
بی شبه و مانند [illegible] از اقبال گذشته باتق نام رسیده بتمام شاهزادگان
مثل امیرزاده میران شاه و امیرزاده شاهرخ [illegible] پیاده بزرگوار با امیر
شاه واده [illegible] امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک و دیگر نوئینان ماجمهم بعزم سلیمان
قپچاق استجاق نمودند و از حسن گذشته کنار [illegible] مجمع البحرین و مکان شاه
بادگان رسم معانقه و ملاطفه باقامت پیوسته و زبان بمحبت و استبشار بادای تهنیت
سلامت و استفسار احوال و اخبار گوهر افشان شده و از جانبین طرق نثار و پیشکش مسلوک
افتاد در اتفاق روی سعادت بدرگاه عالم پناه آوردند و چون نوبت بساط بوس

فایز شدند شاهزاده مشارالیه وظیفه الجامش تقدیم نموده وحضرت صاحبقران کیتی ستان

بیت زقدرش کمرفت اندر اغوش تنگ ۞ چنین تا برآمد زمانی درنگ ۞

بپرسید ازرنجهٔ دراز ۞ روان برد شاهزاده پیش غاز ۞ او در موقف ادب زانو زده

پیشکشهای لایق از هر نوع خیانک مثل آن بندرت چشم زده جهان بسیار امتحان شده باشد

بمجلس عرض رسانیدند واعاظم امرا که بانتبال اسامی لازم رکاب شاهزاده بودند چون امیر

شمس الدین عباس ودیگر نوئینیان صنخم افراسیاب حشمت کریاس جلالت اساس را

مقبل شفاه ستایش وسپاس کردانیدند ودر مقام ضراعت وبندگی زانو

زده پیشکشها گذرانیدند روزگار ازان اجتماع فرخنده اثار در فصل شتا رونق بهار

خرم ازها رگرفت وخاطر کبار وصغار از حسن اتفاق مطرح انوار فرحت وابتشار

شد فرط سرور ونشاط بسط بساط عشرت وانبساط استدعا نمودند وطویهای بزرگ

وجشنهای پادشاهانه بامینی افزون از اندیشهٔ عقل فرزانه ترتیب افتاد وفرق جمال

اغایان خورشید مثال ناهید دلال ربقه فهای پروین اتفاق بزین اشراق زیب

وزینت یافت وچندروزی بخوای طرب خویدای این بطم دلکشانه سرود تمتع

واحتظاظ گشت بیت زمانی زشغل جهان بگذریم ۞ بمرجان مروده وبانم

برسم فریدون وآیین کی ۞ ستاینم دادی دل ازرود می ۞ وحضرت صاحبقران

امیرزاده محمد سلطان را بلحاظ عنایت وترتیب اختصاص نخشید بیت

سرش را بپیراست از تاج وزر ۞ همان کرده کاهش بزرین کمر ۞ واز جملهٔ نوازشهای که در

بارهٔ او کرامت فرمود نقوراسب تازی مجموع نقره خنک بزین زرانغام فرمود وبعد از

بساط طوی وعشرت سایه التفات برتنسق امور سلطنت ومصالح مملکت انداخت وامیر

زاده اسکندر که بواسطهٔ جرایم شاهزاده مشارالیه اورا بند کرده بود چنانچه اشارت

بدان رفت وبپایهٔ سریر خلافت مصیر آورده در دیوان بزرگ اورا بر غوبر سیده

جوب بسیاق زدند وبند برداشتند گفتار در ایلغار فرستادن حضرت

فرمان قضا جریان واکب باطراف خوانند پیش ازین رقم زده کلک بیان گشت که سلطان

احمد جلایر از بیم هجوم عساکر گردون مآثر بغداد گریخته بروم رفته بود و التجا
بایلدرم بایزید برده و چون آوازه توجه رایت ظفر پناه بصوب روم در افواه و السنه
مردم افتاد و سلطان احمد از حوالی قیصریه از ایلدرم بایزید جدا شده متوجه عراق عرب
شد و از راه قلعه الروم کنار کنار فرات به بیت آمد و از انجا بغداد رفت و با وجود انکه
بغداد از تنبیاد برافتاده بود و بکلی مستاصل شده بعمارت آن مشغول شد و دیگر مخالفان
که از خوف جان متفرق شده بودند و در گریزگاه آوارگی و پراکندگی هر یک بگوشه
چون مور و مار رسته باز بطیران آمدند و جمع میشدند و چون بر تو این خبر بر ساحه ضمیر منیر
صاحبقران جهانگیر افتاد و خرم بادشاه را اقتضاء آن کرد که پیش از انکه اینها را تمکینی
حاصل شود بکلی مستاصل و ناچیز گرداند شاه زادگان و نوئینان را احضار فرموده مشورت
سنیه مشورت تقدیم رسانیدند و فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بطریق ایلغار
هر یک برایی روان شوند از انجمله امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهانملک
ملکت و پیر علی تازو دیگر امرا بتوجه صوب لرستان و خوزستان و واسط مامور
گشتند و میرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگر امرای نوما نزا صوب بغداد تعیین رفت
و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان را با جمعی از امرا و لشکریان عزیمت
مقضی و لایات عراق و عرب مقرر شد و امیر بندق را با گروهی از سپاه ظفر پناه تا خبر
و اشتغال بقلع و قمع طاغیان آذربایجان و حوالی نامزد گشت و چون بهنگام مراجعت
جیش نصرت بلاش از بغداد اکراد و [illegible] بید فرصتی و کمنده دزدی حسابرت نموده بودند
سفارش بلیغ مقام انتقام صدور یافت که اول بمرا بطریق کاران فرق بسازند و واقعه نگار
روزگار از خار اضرار ان اشرار بدگردار بپردازند و با انکه فصل شتا بود و شدت برودت
هوا بدرجه اعلی و کثرت برف در راهها بحیثیتی که تا نمد و اغتال ان نمی انداخت عبور
جیوش عنیف شاهزادگان و امرا باستیصال امرا صادرت نموده هر فوج بصوبی که اشارت رفته بود
با توقف روان شدند و در زمانی در بند تا بتی خواتون که گردان مغدار از غلبه برف و سختی سرما
گریزان آمده بودند و در صحرا نشسته بخدمت از ایشان آغاز کردند و حشری بیشمار

به تیغ بدار آتشبار بگذرانیدند و جماعتی روی اضطرار بکوه نهادند که جان ازان غرقاب
بلا بیرون برند و از بسیاری برف و استیلای برد میسر نشد انگشت عجز بزنهار برآورده امان
جستند و چون آتش قهر که بحقیقت خود بدست نلی باکی برافروخته بودند اشتعال یافته بود خرمن
زندگانی جمله بسوخت و چند فشه و هوای که در هوای جبل و ضلال پرواز داده بودند سایهٔ
شامت و خامت عاقبت بر حال ایشان انداخته روز حیاتشان تیره تر از پر زاغ شد و روی برف
از خونشان گونه منقار طوطی گرفت زبس کشته کافتاده بر کوه و دشت
جهان گشت بس که از حد گذشت و بعد ازان امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه روی
جلادت ببغداد نهادند و راه را پیشهامت و صرامت چنان بر بسته که مرغ بلند پرواز را
از نشیب و فراز آن مجال عبور و جواز نبود و علی الغفله آخر روزی چنان ببغداد رسیدند
که سلطان احمد از غایت اضطرار پیکتو پیرهن نلی از زخود در ابکر کشتی انداخته از شط بگذشت
وازان طرف آب با سلطان ظاهر بیرش و معدودی از نوکران بر اسپان بادپای سوار
شده متوجه صوب حله شد و لشکر بایلغار آمده را آن شب در بغداد توقف افتاد علی الصباح
چون توجه سلطان احمد بجمله محقق شد امیر جهان شاه بنگامشی او تا حله برفت و چون او
جسر بریده بود و بزیر آب فرات بجزیره خالد و مالک رفته همانجا توقف نمود برای عرض
صورت حال سواری تعجیل روانه درگاه عالم پناه کردانید و امیرزاده سلطان
و امیرزاده خلیل سلطان از راه جمال درآمده مندلی را غارت کردند و امیر علی قلندر که
از قبل سلطان احمد انجا بود گریخته و از شط گذشته مردم و احشام آن طرف جمع آورد
و بکنار دجله بایستظهار آب پای تجلد و قرار بفشرد و امیرزاده خلیل سلطان پاینده سلطان
بهر جهانگیر پلاس را با پانصد مرد جلد از بالای آب بفرستاد تا شبانه از شط عبور نمایند
و از عقب ایشان درآیند و خود با لشکر در برابر بایستاد و چون پاینده سلطان از آب
گذشته قفای مخالفان فرو گرفت لشکر که در مقابل ایستاده بودند روان بر آب زدند
و چون باد گذشته آن خاکساران را آتش قهر در بنه ثبات و خرمن حیات اندر احتشد
و مجموع را شرار کردار متفرق و پراکنده ساخته غارت کردند و امیر گرفتند و امیرزاده

پیر محمد و امیر سلیمان شاه در دزفول بندار بقوت بازوی تسلط و اقتدار احشام ایلکی
و فیلی را تاراج کردند و امیرزاده پیر محمد چون قشلاق از شیراز بیشتر آمده بود
برحسب فرموده ایشان پیوست و از انجا باتفاق روی توجه بجانب عباده و وا بسط
نهادند و شیخ اویس گرجی کرمانی ایشان را کمر بسته بود و بگذاشت عریضه بگوسپر از جلبه
بگذشتند و تبکیر کرده بمعبد یه زیارت سیدی احمد کبیر در یافتند و از انجا دو روزه راه
رفته اعراف عبادة را تاخت کردند و غارت کرده [illegible] و تربیت بسیار کرفشدند و از آنجا
معاودت نموده و باز از آب عبور کرده بشوشتر آمدند و امیر سلمان شاه دوم دار غا
شوشتر و محمد عجیب شیردار و غا در فول و ممور خواجه دار و غا حویزه و شمس الدین وزیر کبیر متصرف
و عمل دار خوزستان بود همه را مفرد کرده بسیار از ایشان استخلاص نمود و امیرزاده
پیر محمد از انجا برحسب فرمان عازم شیراز گشت و شاهزادگان و امراکه باطراف و جوانب بخفوف
آن زمستان در عراق عرب توقف نمودند دیگر مخالفان را تاخت کرده غنایم بسیار
گرفتند و در اول بهار بحسب فرمان عازم درگاه حضرت صاحبقران گیتی پشتان
گشتند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه و دیگر امراکه با ایشان بودند بهمان عزم روان
شدند. در بل خالص که نزدیک جبل حمری واقع است در دوازده فرسخی بغداد و چهار
فرسخی قبه ابراهیم لک مجموع بهم رسیدند و باتفاق روی توجه بپایه سریر خلافت میر نهادند
در ذکر اسپاهی که بتجدید موجب عزم صاحبقران شد بجانب روم
چون قرایوسف ترکمان در میان ممالک اسلامیان از مدتی باز دست فساد برکشاده بود و بهای
از جاده راستی [illegible] سزلی باکی برآورده امن طریق برانیده و روندگان
از بزرگ و کوچک میشوراید و از طبع مخالف همگنان راه زنی را علمی ساخته قوافل بلنده
اوازه حجاز را آسیب میرساند حضرت صاحبقران که طبع همایونش بر محض پرستی سرشته
و راستی بر خاتم دولت ابد پیوند که عزّه چهین سلطنت و فرمان فرمائیت نوشته اشعام
حقوق اسلام و قطع ماده و شر فساد او بر ذمت همت بادشاهانه واجب می شناخت و او در
وقت از بهم عساکر گردون مآثر کمر بسته بود و بروم رفته و سدّه خانیه قیصر که با من نجات تصوّر

کردند بنا بر این داعیهٔ یورش روم از خاطر مبارک سر بر زد چون آن معنی اشتهار یافت
و او اره بروم رسید قیصر متوهم شد تمام اهالی آن دیار در اضطراب افتادند اکابر و
اعیان مملکت از علما و صلحا و اشراف پیش ایلدرم بایزید رفتند و بزبان نصیحت این
معنی را با عبارت مختلف عرضه داشتند که این پادشاه بسیار شوکت که عازم این جانب
شده دولتی عظیم دارد و تا غایت هرگز از جاده فرمان برداری او بیرون ننهاده سر بر
زده و هر که روی از متابعت او تافته بجان امان نیافته اعوان و انصار او هر کار
بزرگ و شغل خطیر که پیش میگیرند بآسانی میسر میشود و روی توجه بهر کشور و دیار و
شهر و حصار که می آورند باندک سعی مسخر میگردد و این معنی نزد سابقهٔ عنایت ربانی و تائید
آسمانی نتواند بود با چنین صاحب دولتی مخالفت ورزیدن اصلا مصلحت نیست صواب
آنست که از در معالجت و موافقت در آیند در تراخی خاطر ایشان حبل المقد و سعی نمایند
ایلدرم بایزید را آن سخنان معقول نمود و خود نیز خایف و اندیشناک بود یکی از قضاة اسلام
را با امیری سخندان و مکتوبی مشتمل بر اظهار اطاعت و ادعان بحضرت صاحب قران
گیتی ستان فرستاد و در قرا ماغ ازان بارگاه عالم پناه رسیدند و بوسیلهٔ شاهزادگان
و نوئیان بشرف بساط بوس استسعاد یافته مکتوب رسانیدند و زانو زده بادای رسالة
قیام نمودند محصل کتاب و خطاب چون عنایة ازلی از خزانهٔ تولی الملک من تشاء و تنزع
بادشاهی و جهانبانی بقامت اقبال الحضرت آراسته مادر مقام مطاوعت و طاعت گذاری
صادق دم و ثابت قدم و اگر پیش ازین خلاف این معنی نظهور آمده بعد ازین خط طریق
اطاعت و انقیاد سپرده نخواهد شد حضرة صاحب قران فرمود که چون اولی شما قامت بجهاد
جهاد قیام مینماید و پیوسته با افرنج غزا می کند ما بطبع اصلا خواهان آن نیستیم که متوجه
آن طرف شویم و لشکریان مملکت کشیم که خاطر بهیچ وجه رخصت نمیدهد که دیار اسلام را
خرابی روی نماید و موجب شماتت بی دینان گردد لیکن قرا یوسف ترکمان که یورت
او و اتباعش در میان ممالک اسلام واقع شده مفسد بدکردار است و از پی باکی بقطع
طریق و نهب اموال مردم و سایر افعال ذمیمه جسارت مینماید و آسیب افساد و بیداد او بمسلمانان

بیش ازان میرسید که قزلباشان اطراف و درین وقت از بهم عساکر منصوره مکمل بیت
و بانجانب آمده والی شما اورا جا داده و حمایت می کند و این نهایت ناپسندیده است امور ایکی
ازین سه کار می باید کرد یا زبان شمشیر بفصل قضیهٔ آن بدبخت فعل بر مجازات کار او و آخر ساز او
یا اورا بند کرده پیش ما فرستند تا کناه او برسیده جزای او داده شود یا او را از مملکت
خود جدا تا مادهٔ نزاع انقطاع یابد و اساس موافقت و دوستی استحکام پذیرد بعد
ازان جهت غزای کفار اینجا مقدور باشد از مساعدت و معاضدت نجای آوریم و سفیران
روم قبول اوامر علیه را بخضوع و خشوع التزام نمودند آن حضرت پس از روزی چند بعزم
شکار سوار شده از آب ارس عبور فرمودند و خدام بهرام انتصار شیر شکار در اقل تمام تمام
آن صحاری و جبال را احاطه کرده بعد از چند روز چون که بهم رسیدند و از اکثر اجتماع انواع
حیوانات و اصناف جانوران مصدوقه و اذا الوحوش حشرت مشاهده افتاد شاهزادگان رشید
فرمان بمیان در آمدند و بنوک پیکان آتش افشان صید فراوان اندا خشد و عاقبت بادشاهانه
طهمتن و ایلچیان روم را رخصت فرمود که شاهزادگان موافقت نمایند و جمعی از ایلکیان مثل محمد
اژدر توکل باورچی و دیگر مردان حکم اندا زبا ایشان بجرکه در آمده بسی شکاری را از
حلیهٔ حیات عاری ساختند و چون جرکه نیک فراهم آمد چنانکه بینج شش صف لشکر از عقب یکدیگر
ایستادند و شاهزادگان و امرا هر یک بجای خود باز کشتند نقارها فرو کوفتند و تمام شکاریان
از دو هم بنوعی بر بالای آنها افتادند که تلها و پشتها از ایشان پیدا کشت و بعد ازان اجازت شد
که عامه بصید و قنید مشغول کردند هر کس حسب المقدور بینج و شش سر بدست می کرفتند و
می بردند و چون خیمه یون از شکار بپرداخت باردوی اعلی مراجعت نمودند بعد
از چند روز برحسب اشارت علیه خسرو انه بآئینی که چشم زمانه دران خیره ماند مرتب کشت
و دران جشن ایلچیان روم را نوازش فرمود خلعتهای فاخره پوشانیدند و با انعامات
بادشاهانه و کلاه و کمر مرصع سرافراز کردانیدند و فرمود که ما را این زمستان همین جا
توقف خواهد بود اول بهار بشتابید که دکانرا نهضت نموده تا حدود روم می آییم و انتظار
وصول فرستاده پیش و الی شما می کشیم اگر جواب بینج صواب بشنید فهو المراد و الا

بیت بپیهم تا خود بهنگام جنگ ۰ گرد د چو موم و که باشد چو سنگ ۰ و باز
چمپای ایلچیکده را با جمعی بر سبیل رسالت با مکتوبی همراه ایشان کرده روان ساخت مضمون
کتابت بعد از سلام و تحیت اگه اگر سخنان که ایلچیان رسانیدند و از سر صدق و راستی ادا
می باید که اگر در باب قرا یوسف ترکمان گفته ایم کار بند شود یکی از خواص امرا بزرگ خود را
نوشته تا در این جانب عهد میثاق را بمیان موکد گردانند و بعد ازان ابواب رسل و رسایل
از جانبین مفتوح گردد و مسلمانان در میان مستقر نشوند والا بیت اگر من سپاهی
در هم شکنم بروم ۰ ترا تیغ فولاد کرد د چو موم ۰ والسلام علی من اتبع الهوی
در حفر نهر بولایس بحر رحمت نامتناهی الهی کرانه ندارد و آثار علم و
قدرت قدیم حکیم نهایت پذیرفته نیست و چون خلعت اعزاز طراز خلافت بادشاه ملی
نیاز نبذه نوازنوع کرامی انسانی کرامت شده سلسال زلال دایم الاتصال فضل و افضال
که پیوسته ازان دریای بی انتها بمراسم حسنی و صفات علی بر اراضی استعدادات
مخلوقات جاریست و در مقسم لحن قسمنا بینهم قسمت پذیرفته نصیب هر چیز بقدری
معلوم میرسد نهرها عظیم و جویهای بزرگ بر زمین قابلیت افتاده آنچه از منبع
عزت و عظمت انفجار یافته بود بی قدرت و اختیار گذار می کنند خلیج اعظم آن در
قلزم مکنت و اقتدار سلاطین بزرگوار می ریزد لاجرم ازان طایفه نامدار روزگار
دیار عجایب آثار و بدایع اطوار بظهور آمده بر روی روزگار یادگار ماند و تتابع
دیل و نهار و تمادی اعصار و اد و از فحوای آن اشارت تدل علینا فانظروا الی
آثار بگوش هوش او لو البصایر و الابصار لیبرسند و از جمله ملوک گذشته
از صحاری جوالی ارس جوی بزرگ ازان نهر بریده بودند و بمرور ایام انصرام و انخرام
پذیرفته بکلی منطمس و انباشته شده بود در هنگام شکار نظر صاحبقران کامکاران
افتاده بواعث همت بادشاهانه مقتضی تجدید حفر آن جوی شد و حسب امضای ان
قصد از آب ارس جوی نموده بجفر آن نهر فرمان داد و برحسب اشارت علیه تواجیان ازرا
برامادشکریان قسمت کردند و بقرب یکماه جوی که ده فرسخ بیشتر طول آن بود بنوعی حفر

کرده شد که جریان کشتی دران امکان داشت و دهنه آن جوی از نهر آرپس موضعیت که بکوشک
جنکشی معروف است و پایانش تا محلی که ازان سرخه سیل کوپند و آن جوی نهر بریلا پس موسوم گشت
و بران آب بسی از قری و طواحین و باغات و بساتین معمور شد و با انکه اوقات
همایون صاحب قران ستوده صفات چنانچه از مطاوی قصص و حکایت که شته مستفاد
میشود و پیوسته در طی اسفار و یورشهای سنگین بمضطلعات مصالح کیتی ستانی و کشور
کشائی بفتح و فیروزی و تدبیر مهمات سلطنت و جهانبانی از موافق و مخالف
سوزی مصروف بود ازین مقوله کارها که بام عمارت راجع کرد همان اثار کوناکون
در هر دیار را التفات معمار همت الخضرت صدور یافته که حفر نهر مذکور نسبت بان
جوی خود باشد قیاس ها عمان و نهری مشحر از بحر زلی پایان و بالتوفیق الا بالله علیه التکلان
و منه المستعان کفار در نهضت رایت منصور از قراباغ و توجه نمودن بصحار شمکور

چون افتاب بهفتم درجه در حوت رسید که از بروج دوجسدین است و امتزاج طبیعت
دو فصل مختلف لازم آن افتاب رای صاحب قران کیتی کشای بواسطه انکه در دیار
روم بغرض جهاد قیام دوالیش نسبت با بندگان درگاه نه نیک جهانه نمی
زیست در تصمیم عزم یورش و فتح کردن آن عزیمت متردد بود چون روم مملکتی عریض
و وسیع است و در انجا لشکر بسیار متعدد و اماده رزم و پیکار و عساکر نصرت شعار از سه سال
باز پیوسته در تضاعیف یورش و ایغار مشغول قهر مخالفان و تسخیر بلاد و دیار مرادین
ولا از توجه بجانب روم متفکر و اندیشه ناک بودند و چون شمس الدین المانی بواسطه زیرکی
و زبان آوری در پایه سریر اعلی راه سخن گفتن داشت نوئینان و امرای بزرگ باتفاق
او را بران داشتند که هنگام مجال بمسامع جلال رساند که امرا برانند که در باب عزیمت روم
تاملی بسزای می باید فرمود که جای اندیشه است و این سخن را باین معنی رواج دهد که زعم
بنجان انست که لشکر جغتای را از یورش روم آسیبی می نماید و چون شمس الدین مذکور
مصلحت اندیشی نوئینان بعرض رسانید و بکلام احکام میان موکد گردانید حضرت صاحب
قران جهت رفع و غدغه امر مولانا عبد الله لیسانی را طلب داشته از کیفیت اوضاع و اطوار قیل

استفسار فرمود و مبالغه نمود که انچه دلایل نجومی میبینما یدنی مداهنه می یابید گفت مولانا
مشارالیه عرض داشت که در تقویم امسال که معروض افتاده احکام قلمی شده است و
طالع این دولت در غایة قوتست و از مخالفان در نهایة ضعف و بحسب اتفاق در
آن مدت دو دنباله ظاهر شده بود در برج حمل چنانچه در آخر روز نا وقت غروب بمغرب
از جانب غرب می نمود و بعد از چند روز هنگام صبح از طرف مشرق پیدا بود در برج
حمل چنانچه در آخر روز مولانا عبداللهد از مولفات مولانا محیی الدین مغربی نسخه مجلس
همایون آورده و نقل نمود که چون دنباله بر برج حمل ظاهر گردید و لشکر از جانب شرق بر بلاد
روم متوجه گردید دالی روم در دست ایشان گرفتار آمد القصه در روز پنجشنبه سیزدهم رجب سنه
اربع و تسعمایة از پورتی که قشلاق فرموده بود کوچ کرده هم در قراباغ بشیرازی فرود آمد
و چند روز همدران حوالی توقف فرمود و چون فصل شتا تمام آخر شد و سلطان واضح برهان
هفت اقالیم آسمان از برجهای زمستانی عبور نموده بحمل که اول برجهای بهاریست انتقال کرد آخر
در روز یکشنبه هفتم شعبان سنه مذکور موافق اول نوروز جلالی و مطابق سیل بسعادت و اقبال
سوار شد و از قراباغ ایران در خمان خفظ و کلاهت بملک دیان متوجه شمکور گشت و امیرزاده
محمد سلطان برحسب فرمان از آب گذشته کنار بکنار آب روان شد و رای جهان آرای مولانای
عبداللهد صدور را از برای مفرد اصفهان و ضبط اموال انجا ارسال فرمود و مولانا قطب الدین
قوچی را که هم از صدور بود بجهت نسق معاملات دیوانی بشیراز فرستاد و در بیست نصرت شعار از برج
و کجه گذشته صحاری شمکور مضرب خیام نزول همایون گشت و بعد از چند روز که جبهه علیقوا
توقف افتاد در اینه آفتاب اشراق روی توجه بجانب آب التاق آورد و چون بسر حد کرجستان
کنار آب معسکر ظفر قرین شد از دریا، دولت رودزا فزون گوهری که انمایه زیب افسر سلطنت
و پادشاهی گشت و در روز اول اینه بیست و چهارم رمضان بسنه اربع و تسعمایة هجری
گرمشته هم اردی بشت جلالی سنه اربع و عشرین و تسعمایة موافق آت یل امیرزاده شاهرخ را
پسری آمد بطالع سرطان و چون این بشارت بمسامع علیه رسید مواد بهجت و سرور تضاعف
پذیرفت بمراسم شکر و سپاس قیام افتاد و او را جوکی نام نهاد و تمامی اغایان و شاهزادگان

دادا نوئیان زمان و دست تسخیر و اشطهار تنهیت و نثار برگشادند و کفالت محافظت
او بمهد اعلی خانزاده قرار یافت و امیرزاده محمد سلطان که از اطراف آب کر روان شده
بود جماعت لکزیان البرز را تاخته و غنایم گرفته درین محل بمعسکر ظفر قرین پیوست و
چون از دوی کیهان پوی از طغطنه کوركه کوچ درحرکت آمد فرمان واجب الاذعان
نفاذ یافت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و دیگر خواتین عظام و حرمهای شاهزادگان
و فرزندان ارجمند امیرزاده الغبیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده پیر محمد
جهانگیر و امیرزاده اجل و امیرزاده بایسنقر و امیرزاده میرانشاه و دیگر دوازده شاهزاده
بازگشتند و اینه برادر نخجشنبه قهلجی بملازمت ایشان مامور گشت و چون بانبیر نزدیک رسیدند
برحسب فرموده بقیه فصل تابستان در انجا توقف نمودند و اول بار بزم سلطانیه نمودند
و بسعادت و اقبال پشت اهبت و جلال بمسند اقامت و استراحت بازدادند چون
حوالی منکول از اشراق ماهچه رایت فتح آیت منور گشت مکارم اخلاق پادشاهانه برطبق
مضمون و مکنا لمعذبین حتی نبعث رسولا تجدید ایلچی بشرایدرم بایزید فرستاد و مودای
رساله بعد از تقدیم نوازش و استمالت انگه هرچند عساکر گردون مآثر روی عزیمت بانطرف نهاده اند
اقوال ما هماره است پیش ازین ایلاغ رفت اگر آن سخنان را بسمع قبول رای دهی و مقتضیات آن را
بجای آری دقلعه کماخ را که پیوسته داخل این مملکت بوده و در تحت تصرف حکام ولایت بگماشتگان
ما گذاری ممالک روم ترا مسلم ماند مادران حدود از سر امن خاطر و فراغ بال باقی اقران
دین کهاد و قتال اشتغال نمائی و بهرچه ملتمس انجانب باشد مدد و مساعدت دریغ
نداریم مثنوی اگر بشنوی آنچه بهبود تست ۱ نکردی زپیمان بعهد درست ۱ ندارم دریغ از رضای تو
عنان از طریق سعادت مپیچ کفار در قلعه ترتوم و معاودت شاهزادگان و امرا
که در زمستان تباجت رفته بودند دران نواحی خطی حصانت و استحکام بود قلعه
ترتوم و مشهور و قریب دو هزار نفر از ملی دینان کرج دران قلعه متحصن شده بودند و
سرطغیان از اداء جزیه پیچیده و متعرض مسلمانان میشدند و اینده و رونده را راحت
نمیرسانیدند و دران وقت طغی که حاکم ایشان بود دنا پسی کرجیک نام قایم مقام خود

ساخته بود و غیبتی نموده چون صورت این احوال بسمع مبارک حضرت صاحبقران
رسید برلیغ جهان مطاع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
و ازامرا قوشین موسی تو بوغا و سعادت تموتاش و تمور ملک و غیرهم روی
اهتمام بقهر و انتقام آن گیران شقاوت فرجام آورند ایشان برحسب فرمان متوجه آن
قلعه شدند و از برای الزام حجت پیغام فرستادند که اگر مطیع شوید و جزیه ادا کنید در
امان باشید ان تیره روز آن بخت برگشته را محکمی حصار و فریب غدر و پندار در ورطه
هلاک و بوار انداخت و باشطهار حصانت حصین جنگ و پیکار آماده شدند و چون سپاه
منصور لوا غلغله صلوات و تکبیر از رخ اثیر گذرانیده دست اجتهاد و باقی همت جهاد بر
گشادند آن خون گرفتگان تا پنج روز در مرغ و معارضه جانی میدادند در روز ششم صبح
ظفر از مطلع تائیدات اسمانی برآمده قلعه فتح شد و آن خاکساران باد پیمای از
تیغ غازیان بآتش دوزخ پیوستند و قلعه را از پیخ کنده باز مین هموار ساختند و بعد از
وقوع واقعه طغی که حاکم آن موضع بود پناه بدرگاه گردون اشتباه آورد و عفو بادشاهانه
او را بجان امان بخشید چون رایت نصرت شعار بانو نیک رسید چند روز در انجا توقف
افتاد تا فرستادگان از روم باز آیند چون از میعاد مقرر و ملک معین { وماه بگذشت
و خبری نیامد حضرت صاحبقران فرمود که عجب حالتیست نزاد تیلا و اعتباری عظیم داشت
هرچند با ایلدرم بایزید مدارا و سازگاری میکنم که روم چون تغر اسلام است ایشان
عبور لشکر کینه ور ما سالم نمیگذارند و ما بندعوق ترکمانی او را می گذارد که قدم در طریق مستقیم
متابعت و مصالحت نهد و ایچیان اینجا نبشت را باز نمی فرستد و از خودرائی تیزه از
حد گذراند و بان رسیده که بزور دست لشکر بسر او می باید کشید یا انکه هیچ طمع بملک و مال
او نداریم نظم ندانم که تقدیر چه دارد ز غیب ، که داوری برگ باید گریست ، اگر نیک اگر بد بگاه حساب
گر اه پرسش زچون و چرا ، و مهدا علی تو امان اغا و امیرزاده سعد و قاص پسر امیرزاده
[illegible] را زین محاصره [illegible] بازگردانید و از انجا کوچ کرده باعساکر گردون
[illegible] بجوجه روم شد و چون مرغدار از روم از فرود نزول افواه سپاه فیروزی علامت

نمودار صحرای قیامت گشت شاهزادگان و امرا که در زمستان از قراباغ بطرف
کردستان و عراق عرب یا یلغار رفته بودند دشمنان را مقهور گردانیده و غارتیده
چنانچه بتفصیل گفته شد در اول بهار با غنایم بسیار از راه قلاعی و عقبه سونتی متوجه درگاه
عالم پناه شدند و از اتفاق واویک گذشته درین محل بعسکر ظفر قرین پیوستند گفتار
در فتح قلعه کماخ و رسیدن رسولان از جانب روم از قلاع مشهور که بحصانت و استواری
معروف و مذکور است قلعه کماخ است بر روی سنگ پاره واقع شده که اندیشه را بر فرق
بمعارج آن نردبان از طبقات سموات باید ساخت و در پرامن آن دره ایست خطیم که
اوهام را در قطع مهابط و مساعدان پای بپشتک حیرت برآمده بار بر صفیر و فتور نماید
انداخت در داخل آن باغات و بساتین بسیار حیرت برآمده بر کنار فرات خوشگوار مذکر کرده
جنات تجری من تحتها الانهار نظم زمینش سر بپاره سنگی بلند ، ز طرف حصارش فلک را گزند
بپرامنش دره دیو لاخ ، تنگ اندرو و هم میدان فراخ ، نیفکنده بر بام تسخیر آن
کمند طمع بیسج عالی مکان ، بساتین او بر کنار فرات ، نمودار فردوس و الجنات
و از غرائب آن سرزمین آنکه هر سال در فصل بهار سه روز متوالی صغار طیور نخبه عصفور
کرا از توپره بر دوده باشد از هوا فرو می آید و آنجا او را جمع آورده نمک سود می کنند
و در اوان وظروف ذخیره میسازند هر چه دران سه روز نگرفته نمیگذرند و بزرگ شده می
پرد امیرزاده محمد سلطان در پایه سریر اعلی زانو زده التماس نمود که تسخیر قلعه
مذکور با دو اله رود حضرت صاحبقران کردون غلام ملتمس او را مبذول داشته با اکثر
امرا تومان و هزاره جات تسخیر آن قلعه فلک بنیان داده شاهزاده بر حسب فرموده با سپاه
والات محاصره و حبک حصار یایلغار متوجه شد و چون الخضرت بازرنجان رسیدند با اکثر
امرا زاده ایابکر و امیرزاده خلیل سلطان و سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر شیخ
نورالدین و امیر جهانشاه و امیر برندق را با لشکر از عقب امیرزاده محمد سلطان بدو بشتاد
چون ایشان بشاه هزاره مشتهر الیه رسیدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته بمحاصره مشغول
گشتند مشوی تا بده روز تابش حبک ، همچو موم روان گداخته سنگ ، و زنهیب ضربزن گرز قبا

خون روان کشته از غرق خیال ... سپاه منصورات از قلعه باز پستند و نزد بانها از
ریسمانی تعبیه کرده شب بازند هم شیر مردان مکریت بکمر تا که نخچیر از بهم سنگ و تیر بخیان جا بجا نزد
بالا رفتند و سر تنا بها دران بالا استوار کردند و امیر زاده محمد سلطان جا عتی از بهادران
را بقلم تعیین نام نوشته مقرر فرمود که بان نزد بانها بالا روند مردان کار روز ان شب تار
جبه پوش نی بانگ و خروش بالا رفتن گرفتند و چون اهل حصار خبر دار شدند دست اضطرار
بتیغ و مدافعه بر آوردند و روان پشکهای گران پران کردند و علی شیر سبز بخت دولت عم
زاده امیر عباس پیش با چند کس دیگر از نزد بانها خطا شده در افتادند و ودیعت حیات
را بمقتضای اجل باز دادند و دیگر که خسرو سیار کان با تیغ کیتی ستان بقلعه فیروزه حصار
بر آمد رایت فیروزی بر افراخت عساکر گردون مآثر که فرو کوفت جنگ سلطانی در انداخت
واز جوش لشکر و خروش کرّ و فرّ هول روز محشر رو نمود و زبان تهور مردان مرد و میدان
روز بنرد در مقام سر بازی و جانسپاری این ترانه می سرود

گر سر برود ترک کلاهی کم گیر ... ور تن بنود برگ گیاهی کم گیر
بر مزرع کیتی ار وزد باد فنا
از خرمن تو ده تو ده کاهی کم گیر

امیر زاده ابا بکر اثار جلادت محمد سلطان در ایقاد دیرزان
قتال و اغزا بهادران بر جنگ و جدال سعی جمیل مینمود و امیر زاده ابا بکر اثار جلادت
دلاوری بظهور رسانیده نوکران او پیش از دیگران با توتق ببالا برآمدند آخر الامر
عساکر گردون مآثر بعون باری چون کهک کوهساری باطراف قلعه بر دویدند و چون جان
حصن حصین و حصاری متین را بچنگ سلطانی مسخر گردانیدند و چون خبر فتح
بحضرت صاحبقران رسید فی الحال از نوغار زنجان سوار شده بسعادت و اقبال
متوجه قلعه مذکور گشت و چون بانجا رسید نشیب و فراز انرا بنظر احتیاط در آورد
و چون از ان قلعه تا ارزنجان هفت فرسخ پیش بنود محافظت ان را بطهرتن
که والی ارزنجان بود رجوع فرمود و از انجا مراجعت نموده رایت عزم بقضا امضا
بر افراخت و تسخیر ممالک روم را وجهه همت پادشاهانه ساخت بسیاری از باغیان
و جفا غیان مرغار کهنه پناه بجا بهای محکم پرده بودند امیر شیخ نور الدین و علی

سلطان تواجی و دولت بمور تواجی برحسب فرمان متوجه ایشان شدند و چون
سطوت پاس امرا بهرام انتقام ازدور مشاهده کردند خوف و هراس در باطن ایشان
استلا یافت و بقدم طاعت و انقیاد پیش آمده تضرع و انکسار زنهار خواستند
و امان یافته جان ازان ورطه نایل بسلامت بیرون بردند و چون چلکای سیواس
مضرب خیام عساکر خرغام افوس گشت بایزید چمیای ایلچیکده که برسم رساله بروم رفته
بود بار سولان قیصر رسیده و چون سابقه حکم نی دفع قضا بتخریب بلاد روم بالعموم
تعلق گرفته بود دیوغرد رایلدرم بایزید را بوسواسه پندار کاذب از راه صواب بنداخت
تا بعد از اظهار ادغان و انقیاد رایت خذلان سرایت عناد و استبداد برافراخت و جواب
پیغام نه بروق اذب و سداد باز فرستاد نخان پیش از حد خویش زبان جسارت رانده
بود و در باب قلعه کماخ عذرهای نامقبول فرو خواند آری مجاری عالم منوط باراداتست
آفریدگارست والتیام اسباب وقایع و حوادث مطلقا بتقدیر فاعل مختار تعالی
وتقدس مثنوی بلی هرچه هست از صواب از خطاست ، سبب دارد اما مسبب خداست
چو خواهد که ویران کند کشوری ، شود پایمال بلا پوری ، مسلط کند دیو طغیان برو
که تا پر بغیری نیارد فرو ، چو از حد خود پا فراتر نهد ، غنا زابدست جسارت دهد
فتد در سرش قاهری کامیاب ، شود اوکر فتار و ملکش خراب ، القصه فرستادگان قیصر
روم بوسیله شاهزادگان و امرا بعز بساط بوس رسیدند و پیشکش و پیلاکات از جمله
جانوری چند شکاری و ده سراپ بمجلس عرض رسانیدند و زانو زده پیغام که داشتند
بگذاردند خط همایون ازان پیغامان نی فرجام بهم برآمد و پیلاکات را دور کرده زبان
خشم برگشاد که مثنوی کز آئین بدی هیچ ازاده را ، که کشتی متینی فرستاده را
سرت را جدا کردمی از تنت ، شدی مویه کرتو پیر اهنت ، و بعد از تسکین نایره غضب
فرمود که چون کسی را سعادت یاوری ننماید نصیحت و نیکخواهی او را سودمند نیفتد
هرچند خواهیم که ان بلاد را از گذارش کرد ما آسیبی نباید بجایی نمیرسد الی شما هم روم
سخنی میگوید و بیک قول قرار نمیگیرد او اگر قرا یوسف

بکامشتکان ما میداد او هم و هم مملکت او بسلامت می ماند بحمد الله تعالی که قلعه کماخ
بی منت او مسخر بندگان ما شد اکنون او را بگویید که چون سخن نیشنیدی و با نیچار سیلیندی
مرادانه بایست و صدمه اشتقام لشکر ما را اماده باش بت اگر مردکاری پیشهار پای
که اینک رسیدم نگهدار جای کفار در جبه دیدن صاحبقرانی چون رای جهان ارای چنین دید
کشای عزم رفتن بردم جزم فرمود فرمان قضا جویان نفاذ یافت که عساکر خرغام
افتراس در صحاری سیواس چه نمایند بجوشید نداز هر سو سواران دلیران بزرد و راه
سپاهی بی عدد و اندازه بیرون همه شیر و قوی هیکل چو کردون دلیرانی همه چون نیزه سر
کمرها بسته بهر رزم و پیکار چو اشک عاشقان از هجر دلبر جهان پیما و خون ریز و دلاور
همه چون آتش سوزان جهان سوز همه چون غمزه خوبان جگر دوز یکایک تیغ زن چون نرگس یار
سراسر صف شکن چون زلف دلدار زبس تیر و کمان و کیش و قربان شده تیر فلک حیران و ازان
زکردان سپهر خمانکش جهان پر شد چنان کز تیر ترکش فضای دشت پنهان در شده تنگ
زانواع سلاح و الت جنگ زکرز نیزه و شمشیر و خنجر زدرع جوشن و خفتان و بکتر
بدینسان لشکری با ساز و این زکین ابروی مردی کروه بر چین صاحبقران
بی همال بسعادت و اقبال بر بالا پشته که شامیانه خسروانه باوج سپهر برین برافروخته
بود پیشت لشکر فوج فوج و کروه کروه مکمل و مزین از فرق تا کعب تا نعل مرکوبه غرق اهن
بترتیب می گذشتند و هر فوج که مقابل صاحبقران که در جهان مقابل ندانست میرساند
مقدم ایشان پیش آمده زانو زده اسپ می کشید و زبان اخلاص را بدعا و ثنای آن
حضرت می آراست که باد اتن و جان بایندگان فدای سم اسپ صاحبقران
برانیم کز فر اقبال شاه نمانیم در روم و بوش کیاه همه ملک دشمن بهم برزنیم
تنش را بخاک هلاک افکنیم سر بدسگالت که نیکش مباد زتن دور کرد و بشمشیر داد
در زبان عاطفت بادشاهانه او را می ستود و بمرحمت قوی دل و مستظهر میخواست
می فرمود بت که کینی مباد از کردان تهی که ایشان بلندست تاج مهی و بدین منوال
تومان تومان و هزاره هزاره و خوشون قوشون متعاقب و متوالی میرسیدند و باقی بت رسم

مذکور تمام نموده می گذشتند و چون نوبت بلشکر امیرزاده محمد سلطان رسید
که تبازگی از مستقر سریر مصیر آمده بودند سیاهی انبوه فلک شکوه بتجمل و آئینی معوض
گشت که تا مواکب کواکب در میدان سپهر جولان مینماید کس مثل آن ندیده بود و نشنیده
و چون مقرر است که از اتفاق از موجبات و اسباب کیتی ستانی و جهانبانی است صلاح
کاری با تفاق جهان می توان گرفت ، شاهزاده تبلیغین ملهم دولت امر کرده بود که جماعت
هر فوجی از لشکر در صورت محسوس مبصر که اقصی نهایت ظهورات اتفاق نمایند و رجب
فرموده او طایفه را بتمام علم و سنجق و جبه و زین و کجم و مجموع اسلحه و اسباب از رکش
دکر و نیزه و سپر و جماق و غیران همه سرخ بود و طایفه را همه زرد و جمعی را همه سفید
و بعضی را همه بنفش و دیگر الوان بهمین قیاس و بعضی تمام جوشن پوش و فوجی مجموع
زره دار و اما پشتکی و ظرافت بحدی که ورای آن بکلک تصور بر لوح خیال نتوان نگاشت
و چون شاهزاده سامی جناب را مکمل و آراسته بعرض گاه رسانیدند باقامت رسم الحاجب
و پیشکش مبادرت نمود و لب ادب بصوالح ادعیه و فوایح اثنیه برگشود و مثنوی
که جاوید باد اجهان پسر بسر ، بفرمانهای خسرو تاج ور ، فلک تا نکتم عدم شد پدید
نظیر تو صاحب قرانی ندید ، همه عالم از عدلت آباد باد ، که لطف الهی ترا داد داد
کهین بنده از جمله کهتران ، بجان بسته ایم اندرین ره میان ، بیزدی بخت تو در یکدیم
برآریم گرد از همه بوم و روم ، نمانیم در روم برگ درخت ، نه شاه و نه گاه و نه تاج و نه
سر بد بکالت شود تا چدار ، وگر خود بود قیصر تاج دار ، رخ فرخ شاه ازان بر شکفت
بزیر لب حشمت از لطف گفت ، جوانبخت بادی و روشن خرد ، خدایت نگهدار و از چشم بد
و چون از اول صباح تا نزدیک عصر که نماز پیشین فوت می شود لشکر بگذشت حضرت
و صاحب قران بقصد او اظهر برخاست و فرمان داد که ایلچیان روم را سوار کرده تا آخر
صف سپاه رسانند و چون فرموده بنفاذ پیوست ایشان را از مشاهده آن کثرت و عظمت
و ملاحظه آن اسباب و آئین دو دیگر حیرت از سر برآمد و رعشه هراس و بیم در اعضای و
ارکان وجود افتاد و روز دیگر مراجم بادشاه نامه ایلچی [illegible] جانب خراسان

ارزانی داشت و فرمود که بایزید را بگویند که چون در مملکت تو رسم غزا و جهاد قایم است بر خاطر
ما بغایتی گران می آید که آن بلاد را از عبور لشکر ما اسیبی برسد این معنی هنوز با تو طریق مجاملت و
مساهلت می سپریم متعلقان طهرتن را باز بفرست و یکی از فرزندان خود بجانب ما روان کن
که او را بمثابت فرزند خود داشته از فنون تربیت و عنایت آن بپندکه از تو که پدر مهربانی ندیده
باشد تا تمام ممالک روم بر تو مسلم داریم و غبار وحشت بکلی فرو نشیند و از میامن موافقت
هم تو در مقر دولت خود بسلامتی و هم اهالی آن دیار در مقام امن و استقامت آسوده
خاطر و فارغ البال بنیاسایند و برکت ثواب آن بروزگار ممکنان واصل گردد و السلام
علی تابع الهدی لما کان فتح قلعه ها روک چون ایلچیان روم برحسب اشارت علیه بازگشتند از
منهیان اخبار بسمع مبارک رسید که درین حدود قلعه ایست ها وک نام و جمعی چپانان
پناه ما بانجا برده متحصن شده اند باستظهار حصانت و منعت آن حصن سر
عصیان از جیب تمرد برآورده در زمان فرمان عنان لازم الاذعان صدور یافت که امیر شیخ نورالدین
با امیر برندن متوجه تسخیر و تخریب آن قلعه شوند ایشان بامتثال امر مبادرت نمودند
باشکر فیروزی اثر روان گشتند و چون بقلعه رسیدند بیت دمنای روئین برآمد بهر
خروش طلایه برگذشت از سپهر، نبرد آرمایان و تیغ شکار، رخ از کین نهادند سوی حصار
و چون آتش قتال اشتعال یافت و نیران وغا بالا گرفت حکم اندازان سپاه فیروز
بزخم پیکان دیده دوز حصاریان را از بالای سور بزیر افگندند که کس را مجال آن نبود که سر
برآورد و تفنگیان آهنین خپک نلی در تنگ آهنگ کار کردند و بنیروی سعادت و قوت
بازوی جلادت دیوارهای قلعه را بیندا خشت و شکریان صرصر شعار بحصار درآمده چپانان
غیان خناکسار را عرضه تیغ ابدار صاعقه گردار گردانیدند چون نهاد بندگی فتح ابن
روی دولت بدان حصار حصین شد نهیب شبانگهنده کس نماند از حصاریان زنده
بگفتار در توجه رایات نصرت آیات عطیه بصوب قیصریه و انکوریه هم در حوالی بیسویس حمی صاحب
قوف که مسالک و طرق آن دیار میدانستند بغرض همایون رسانیدند که راه تو قاد
گذشتن آب و گذار ندارد و امیدوارم بایزید باجشری فراوان و لشکر بیکران

بتوقات آمده است وبرابر کرفته و قراولان نیز آن جنگل را دیده بودند و ازان خبر داده
حضرت صاحبقران کامکار آن راه کذاشته و عنان اقتدار بجانب یسار معطوف داشته
براه قیصریه روان شد و علی سلطان تواجی را از پیش بقیصریه فرستاد تا لشکر را نکذارد
که ازانجا تجاوز نمایند و رایت فتح آیت بهشتم منزل از سیواس بقیصریه رخشم فرمود
واهالی شهر را خلعت امانی ارزانی داشته چند روز در انجا توقف نمود
بدان رومیان برنخیزد شاه ، کنه کار شد رستیم یانی کناه و جماعتی از بدکمانی بپای
نیفتها و سوراخها برده بودند لشکریان نهب زده همه را بکر فشد و غارت کردند
چون غلات انجارا وقت حصار رسیده بود فرمان شد که سپاه موا نمارا دخار علوفه را
کراجتناب نمایند و رای کشورکشای ممالک ارای امیرزاده ابابکر و امیر شیخ نورالدین
را بقراولی تعین فرمود و باعساکر کردون مآثر جبه پوشیده ارسال کرده از قیصریه متوجه
صوب انکور شد و سه منزل برکنار آب بزرک که آن را که ازایولغون سوی کویند قطع
مسافت نموده روز چهارم اراضی قرشهر معسکر ظفر قرین کشت و در انجا از قراول
چیزآمد که سپاهی لشکر ایلدرم بایزید یکه اند فرمان واجب الاذعان صدور یافت و
لشکریان صف شکن روبجانب دشمن آورده بتوره فرود آمدند و برسم معهود رعایت خرام
را خندق کنده بجرومند و پیستحکم کردانیدند و رای صواب نمای امیر شاه ملک را با نهزار
سوار سزبان کبری فرستاد و در حجاب ظلام لیل مسیل بخیل دشمن بشتاب پیل کماشت
فرسنج براندند و هنکام انکه کوکبه شاه ملک سهر از جانب شرق افق بجالی اردوی روم
چهرکان نجوم هجوم صبح دمیدن کرفت امیر شاه ملک نیز دیک ایلدرم بایزید یکه اردوی
بود در کمینی متر صد بهان بایستاد و چون قراولان مخالف از قتیول بیرون امدند
برایشان حمله برده و جنک سخت واقع شد چون قیصر اکاهی یافت که فوجی لشکر سیاه ظفر پناه
بان دلیری پیش رانده اند بر خاطر او بغایت کران آمد و از دماشت و جرت بر اشفته امر
خود را سرنشهار کرد و قت طلوع افتاب کوچ کرده متوجه قرشهر شد و امیر شاه ملک کن تعجل
پیش حضرت صاحبقران فرستاده و قصه جنک و توجه ایلدرم بایزید یصوب [illegible]

حضرت الیاس خواجه شیخ علی بهادر وصایین تمور برادر بهش مراد و دانه خواجه
و امیر حسین قوچین و سلطان ملک پسر اوج قراو دیگر دلاوران شست مرد را باز برنا
گیری روان ساخت و امیر شاه ملک باز گشته شب بهنگام بدرگاه عالم پناه رسیده و
آن روز رشد حضرت صاحبقران تعلیم و ارشاد شاهزادگان و امرا را باشان
بمشورت مشورت فرمود که درین مقام دو رایست یکی انکه همین جای توقف کنیم تا
زبان سپهر مخالف و دوم جهار بان استراحت نموده کوفتگی را بهند ازند دیگر
انکه بمیان مملکت باغی درائیم و غارت کنان میرویم و اینغار بهر جانب میفرستیم تا او
را از عقب با تعجیل بیاید راند و لشکرش که بسیاری پیاده اند ویران شود و بعد از تکنیه
بر دقایق جهانگیری رای ثانی اختیار فرمود و از انجا کوچ کرده بسعادت و اقبال
روان شد و امیرزاده سلطان حسین را با دو هزار سوار در پورت بازداشت و ترتیب
جهانمطاع صادر گشت که امیر برندق و بستری و دیگر امرا، قوشون از پیش بانگوریه
روند و در دو منزل که آب نیست جامها فرو برند امر ارجب فرموده روبراه نهادند
و بعد از جمعه که نواحی پیاده بود پیادگان را سرکرده همراه ایشان ببردویهادران که
روز پیش نزبان کیری رفته بودند بعضی از ایشان وقت سحر با جمعی از مغلان باز
خورده تندو خبک کرده دو کس را از ایشان بگرفتند و یکی را سر و دیگری را زنده می
آورند چون صبح صادق رنگ ظلام از مرات کیتی بزدود و بهادران باز گشتند
بسر قیصر با هزار مرد دلاور بزبان کیری اردو زده بود و در شب از ایشان بخبر گذشته در
دره پنهان بهادران که باز گشته بودند با ایشان رسیدند و خبک در پیوست
با انکه شصت سوار بیش نبودند هم نبرد و آن غلبه بسیار رجنگ کنان میرفتند و
چون مخالفان سپاه امیرزاده سلطان حسین را از دور دیدند بهادران
بسلامت رانده بموکب ظفر قرین پیوستند و سلطان حسین نیز از عقب رسیده و امرا و
گرجان متوجه
بوریه شده بودند امرا از پیش بانگوریه راندند و تمام ولایت
و از آنجا
نواحی را تاخته غنایم بسیار گرفتند و پیادگان در عقب میباد

بجوفجاه و احداث نمیاه راه براه مشغول گشته رایت فتح آیه با سپاه ظفر پناه
منزل بانکوریه و آن سرزمین مصر بخیام نزول اجلال تمکین کشت و قیصر روم از راه
یعقوبه نامی را بانکوریه و بنهاده بود که بضبط و حمی قطب قلعه الحق قیام نمایند
سرباره آن مزبدی عقاب ، یکی گنده کردش اندر برآب ، یکی شارسان کردش اندر فراخ
سراسر همه قصر و ایوان و کاخ ، زرومی سپاهی دلیر اندر و ، همه نامداران پرخاش جو
و یعقوبه قلعه را محکم ساخته محاربه و مدافعه را مهیا و اماده شده بود حضرت صاحبقران
روز دیگر بعزم احتیاط قلعه یکوه کردون شکوه کیهان نورد برآمد و دلیران پیشه
شجاعت را به تسخیر قلعه اشارت نمود دلاوران نبی توقف روی جلادت بحصار نهادند
و میزان قتال را اشتغال دادند و نقبهای برده فی الحال اکثر ازایشان بار بستند
و جمعی دلیران مثل مقصود و توکل باورجی و شهسوار سپاهی و علی سپر دیگر بهادران
ببرجی که بطرف آب بود برآمدند و نزدیک شدند که قلعه فتح شود ناگاه از قراولان خبر آمد
که قیصر با لشکری از هر چه تصور نماید بیشتر از عقب آمده بجهار فرسخی رسیده خبر
صاحبقرانی بعسکر ظفر قرین فرمود دلاوران که بیالای برج برآمده بودند جبک کنان
بزیر آمدند و حکم واجب الامتثال نفاذ پیوست و لشکر کوچ کردند و مقدار یک آسیا تاخیر
بیشتر رفته آب را در عقب گذاشتند و بنوره فرود آمدند و بوظیفه حفر خندق و اتخاذ حصار
بحر و مسند قیام نمودند نظم زمین را بکندن گرفتند پاک ، شد آن جای مامون سپهر مغاک
شب آمد کوان شمع بفروخته ، همه جای آتش همی سوخته ، و در معسکر لشکر مخالف چشمه
خود در دامن کوهی بود دران کذار بغیر از آن آب یافت نمی شد و چون رایت رومی روز هنگام
یافته شب سایه تمسک بانام باطراف و اکناف عالم انداخت و چشمه خورشید در دامن کوه
کردون بمکدرات ظلمت و تیرکی آلوده گشت اشارت علیه بنفاذ پیوست و جمعی رفته آن
چشمه را بهر کونه کندکی و قاذورات خراب ساختند و صاحبقران صافی درون پاک اعتقاد
هنگام آن که مردم پهلوی استراحت بمراد بر بستر تقاعد نهند بخلوت خانه
حضرت کارساز بنده نواز عرض نیاز آغاز نهاد و چنین اخلاص

تضرع و انکسار نهاده زبان مناجات برکشاد که پروردگارا هر چه مرا مدت العمر از
حضرت و پیروزی حاصل شده و از فتح و ظفر روی نموده محض عنایت و مرحمت تو
بوده و اگر نه از من چه آید و عاجزی که چو مذجان و تنش یارا دت تو باز بته کشاید
همان لطف و کرمته که پیوسته ارزانی داشته باز چشم میدارم و بکرم نی دریغ که همیشه کرامت
فرموده امیدوارم بیت ای همه هستی زتو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
چاره ما سازکه نی یاوریم کر تو برانی که رود اوریم کفار در ترتیب سپاه و تعبیه لشکر
چون حضرت صاحبقران تمام شب بمسکنت و زاری معاونت و یاری که از حضرت باری
جل و علی مسالت نمود هنگام صبح که در صدر بارگاه خاقانی مشرقی انتساب راست
جهان آرای مخوای فالق الاصباح بفوز و نجاح برافراخته و بازبان تیغ ظفر نمایش آسمایید
آفتاب یک دله تمام بوم روم چو لخا دیگر بلاد روی زمین بعموم مسخر گردانید چون حضرت
صاحب قران کیتی ستان روی دولت غرا بترتیب لشکر لشکر کشور کشا آورده برکوب
عساکر گردون مآثر فرمان داد و از سپاه ظفر پناه مردان کارزم آزمایان تیغ گذار خیمها
و خندق برون آمده بجنبش در آمد سپه فوج فوج چو دریا جوشان نهنگام موج
سپاهی قرون از قیاس و گمان شده تنگ زایشان فضای جهان دلیران کزدفکر و صف شکن
همه شیر صولت ولی ببلتن دل و جان پراز کین و پیر همه بکف کرز و شمشیر و خنجر همه
و برحسب اشارت علیه صفوف عساکر گردون مآثر بآیینی مرتب و آراسته شد که طرب
دل عاشق پرچم اعلام رزم آزمایان بهرام اشتهام کشت و ابلق ایام سخت لگام رام
ارادت و کام آن کشورکشایان پیروزی فرجام شد بیت براراست رزمی که خورشید و ماه
ندیدست هرگز چنین رزمگاه لشکر نصرت شعار چو انغار را پشت استظهار بعز قبال
ولی اشتمال امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت کرفت و از تهامت و حراست
توئینان عالی مکان مثل امیر سلیمان شاه و امیر بادگار نخودی و رستم طغای بوغا
سونجک بهادر و دولت بتموره دیگر امرا و اعتضاد و سمت تضاعف و از دیاد پذیرفت
و قشون ایشان [illegible] من بوده و علی سلطان و موسی توی بوغا و بتری و در برانغار

فیروزی آثار رایت شوکت و اقتدار امیرزاده میرانشاه بدروه مهر و ماه برآمد
شجاعت و جلادت امیر شیخ نورالدین و امیر برلاس و علی قوچین و امیر منصور
و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عمر تایان و شیخ ابرهیم
شیروانی و غیرهم علاوه آن شد و قبل ازیشان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و قرا
عثمان ترکمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز اطراف قلب قیامت نهیب که از غایت
کثرت و کمال عظمت زبان بیان از وصف آن قاصر است کوهی پشمار از دلاوران
تیغ گذار روی تهور بی تفکر بجنبک و پیکار آورد ندا از انجمله در دست راست پاشتمور
اغلن بود و امیرزاده احمد بن عمر شیخ و شهواره و سرامی و جلال یاورچی و تاتبوقا
و یوسف مغول و حاجی بایا سوجی و اسکندر هندو بوغا و خواجه علی سرخواجه یوسف ایرد
و دولت تمور و حسن برادر خواجه و محمد قوچین و سرایخواجه و ادریس قوجی و شمس الدین
المانعی و هر یک تواجی و ارغون ملک و پیر محمد و بهاء الدین و قرا احمد و بنک ولی
ایلچکده و حسام و دولت خواجه ایلچی بوغا و عبدالله صوفی خلیل و محمد تواجی و اسن تمور
و شیخ محمد و قرامان و پنجر و حسین و حسن و عمر بک بسر بنک روز چون غریانی و جهان
شاه و پیر دی بک قوچین و احمدی و عجب شیر و محمود و بهلول و امیرزیرک جاکو و دیگر امرا
و در دست جب قول جلال الاسلام و توکل قرا و علی و محمود و شاه علی سوجک و جانی ملک
و یادگار و شکری و پیر عرش خواجه و محمد خلیل برادر دولت تمور تواجی و شیخ حسین و میر
ایلچی و ملک و پاینده برادر السطون بخشی و لقمان تواجی و سلطان پرلاس و عبدالکریم حاجی
سیف الدین و عادل قطب الدین سلیم و حسنایان و جهان ملک ملک و توبلاق قوچین و
عبدالصمد حاجی سیف الدین و پیر محمد شنکوم و شیخ ارسلان کبک خانی و دولت خواجه پیر
والیاس کبک خانی و یوسف برلاس و علی عباس و سید خواجه و شیخ علی بهادر و عثمان تواجی
و اسکندر شیخی و شاه شاهان سیستانی و ابراهیم قمی و شاه تورانسیستانی و شاهول
بادشاه بوران و دیگر سرداران در پیش قول ما[illegible]ق امیرزا[illegible]سلطان
حشم
از اوج ظفر برآمده ثالث نیرین شد در عین شرف و تمکین در[illegible]

مجتمع و مرتب پروین آیین و عقد ان جمعیت از انتظام اعلام احتشام و اهتمام امیرزاده
محمد بن عمر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و از نوئیان نامدار امیر شمس الدین
عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه، علی شیخ بهادر و ایان و دیگر بهادران سمت استکمال
پذیرفت شعر قوم افاشعرا بدانا جدنه لهم طاراد الیه زرافات و وحدانا
نظم کروهی که هر یک بهنگام کار بمردی ز کردون برارد دمار سراسر دلیر و سبکدست و زفت
تهمتن بزور و فریدون برای وجبل توشون آراسته را در ظل رایت نصرت آیت
بارداشت که هر طرف که بعد احتیاج افتد فوجی ازان برحسب اشارت بمعاونت ایشان
بشتابند چند زنجیر پیل شکوهمند کوه مانند که از تعبیه غنایم هندوستان بارودی طفر
مکان بود و مدهمه را بکیم انداخته و با سلحه و اسباب و رزم مکمل ساخته بر بالای هر یک کماندارانی
حکم انداز ان آتش باز جنگ اماده کشته مقدم بر صفوف عساکر گردون مانر تیب باز
داشتند مثنوی صف زده پیلان جنگی پیش صف زهره شیران روی در روی مصاف
زینتی از فرق تا پیل آن بوم را زابنوسی هند عاج و روم را آذین بر شاه شبرنگ انتساب
کوچو بهندوستان شد کامیاب از دهلی راند پیلان سوی شام تا کشند از صاحب متقام
خشم او بغداد را معدوم کرد دولتش آهنگ تخت روم کرد لاجرم قیصر تعجل نام
آمده اینک بپای خود بدام وایلدرم بایزید بیزر تبت و ارایش سپاه خود قیام
نموده لشکری کران و حشری بیایان که از تمام ممالک روم و چتاغان آن بوم و طوایف
افرنج و غیر آن جمع آورده بود بیاراست و فوج و فوج را موضعی لایق و منصب معوز
گردانیده ازانجمله در قبل میمنه پسر لاس افرنجی را که برادر زنش بود با بیست هزار سوار
از لشکر افرنج تعین نمود و ایشان مجموع ظاهر خود را که برادر زنش بود با بیست موافق
باطن تاریک ساخته سیاه پوشیده بودند و عادت ایشان در لباس چنان است که از سر تا قدم
بفولاد و آهن می پوشند که بغیر از چشم عضوی دیگر پیدا نیست و بدنهای آن را به پشت بهم پیوسته
قفل میزنند و تا آن قفل باز نمی کنند جبا خود از ایشان جدا نمی شود و در قبل میسره پسر خود را با سپاه
جلبی ساروم باز داشته و خود در قول ایستاده پسر موسی و عیسی و مصطفی را در پیش

خویش جای داد و امحمد جلبی که ارشد اولاد او بود دیگر شیخی اشتهار یافته و او
سرداران روم مثل بال فوج بادشاه عهد یک و نمونه تماش و خواجه فیروز و عیسی بک
بادشاه و خلیل و مراد پاشاه و سروجه و ابرنوسی و یعقوب و یوسف و ایل و هر یال
و تکفنی برمش و بلبان و داود یاتی و شاهین و باسیج و بسر امید کور و احمدی و بسر
طاهر و محمدی و مقبل با دستاجق هر یک با غلبه سپاه بجای خود قرار یافتند قیصر روم با تمام شان
جلادت باوردگاه آورده مرتب و اراسته روان شدند و جانب سلطانی و قلب معسکر
و میسره ترتیب کرده و پیادگان دلاوران جبرا پیش داشته برسید و سر پشتها باشاه ماند
و از جانبین کورکه و کوس فروکوفته سواران انداخشد قشوی برآمد و دمیدن کرنای
فغان دلیران رزم ازمای دو لشکر بروی اندر آورده روی جهان شد پراز خاش جوی
گفتار در محاربه صاحبقران جهانجوی با قیصر روم و ظفر یافتن
صفها کشیده و برزمگاه رسیده با همگ جنگ در مقابل یکدیگر باب
ندوازغریو کورکه و
کوس جهان سدر و پس دلیها انبوس و زبانها پر افسوس گشت صاحبقران موید باک اعتقاد
برسم تعاد پیاده شد و روی مسکنت و افتقار بحضرت اقرید کار تعالی بسلطانه آورد و
بوظیفه نماز و عرض راز و نیاز که در هر معرکه عادت پسندیده آن خدیو برگزیده بود و
قیام نمود تا بدیده همت عالی و صدق نیت صافی روی آرزو و مراد در آئینه حسن اعتقاد
نی نقاب اجابت مشاهده فرمود و فرموده خواجه عبد الله انصاری قدس سره اگر نخواستی
داد ندادی خواست راستی مخدره تحقیق را طرفه حله راست و چون از سر یقین پای
توکل برکاب سعادت انتساب درآورده سوار شد و روی عزم حضرت آفریدگار
نهاد و فرمان داد که بهادران عساکر گردون باشر بها دحمله آتش بکار زنند
بشعله تیغ صاعقه کردار خرمن غرور و پندار مخالفان درهم سوزند و از قبل برانگیخته
امیرزاده ابابکر یکران مسابقت در میدان راند و با سپاه نصرة پناه دست کشور گشای
دشمن گیر بکمان و تیر یازیده بزخم پیکان جان ستان و پلارک خون افشان
مخالف را که قبلش بسر مهین قیصر مسلمانان جلبی بود بر بم زدند چون نهنگ

مرکب زجای ، بجستی شاهین وفرهمای ، عقاب حذ کنین وزاغ کمان
بستند عقدی بمهر کران ، وصالی بزور وفراقی بقهر ، طلاقی روان جای بدخواه مهر
زبرنده مرغان منقار شوم ، غراب فناشیان ساخت بوم ، وامیر جهانشاه
وقراعثمان نیز حمله اورده است جبه دشمنی را بکلی راندند وکشیجی که ازدیگر فرزندان قیصر بود
بدولت وسعادت اختصاص داشت گرد قربسیار کرد وآنچه حد سعی وکوشش بود بجای
اورد وچون شیوه جلادت وسعادت عساکر ظفر دایر بدید یقین دانست که مقاومت
باچنان سپاهی از حیز مکنت وقدرت ایشان بیرونست روان مردم خود رویی
دولت بصوب گریز آورده از میان بدر رفت مصراع زیرکی جای خود شناختن است
والغرار مما لا یطاق من بسن المرسلین وازقبل جوانغار سلطان چین باتسکر فتح
اثار پیش رانده بازوی شجاعت نیروی دولت بکشاد وبضربات چپاپی نیزه وتیغ
مانند لمعات صاعقه وبرق ازمیغ نی دریغ آتش درنهاد ثبات وقرار دشمنان نهاد
مثنوی بتابید دولت چوغرنده شیر ، درآمد بپیکان اعدا دلیر ، کفش کفتی ابرات وشمشیر برق
زبان فهرش بدم خصم غرق ، زرومی برکینه چندان بکشت ، که کشتی فلک تیغ دارد بمشت
وامیرزاده محمد سلطان راعرق نجابت وشجاعت موروثی جنبیده لب حمیت برکشاده دوازده
حضرت صاحبقران اجازت خواست که نهنگ ها مون نورد را در بحر دریای هیجا تازد
کشتی حیات مخالفانرا در غرقاب فنا اندازد مثنوی که من زنده و دشمن بخت بجای
برانم کرنبشند واین راخدای ، زشاه اگر برتافت رو اندکی ، مزاد نباشیم الماکی
اشارت علیه نفاذ یافت که بمدد جوانغار شتابد شاهزاده با مثال فرمان مبادرت
نمود وبا بهادران بازوی خلافت واقتدار برکشود مثنوی روان شد بکردار شیر دلیر
نهنگی بجنبک دهانی چودلیر ، چنین تا بلشکر که رومیان ، همی ساخت برسان شیر ژیان
بصف لشکر رومیان بردرید ، کسی از یلان خویشتن را ندید ، دلاوران افرنج نیز
درمقابله دست بمدافعه ومقاتله برگشاده کوششهای مردانه می نمودند وچند نوبت
ازطرفین بکرات یکدیگر برانداختند وآخرالامر طرف پیکان لشکر منصور غالب آمده و

دمارا زروزگار بسر لاشس افرنجی و سپاه او که برانغار لشکر مخالف بشکوه ارایسته بود
براورد بند و پیاده بسپیار در زیر دست و پای اسپان لگدکوب بلاشد و
فنا کشته نظم بکشتند چندان ز رومی سپاه ، که کل شد همه خاک آورد گاه
به پیش صف رومیان کس نماند ، ز کردان همشیر زن بس نماند ، و امیرزاده میر محمد و
عمر شیخ و امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک با رزم ارمانیان قول پیش را
از دشمنان مابست کرد ایده و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق و اد مردی و مردانگی
داده پیادگان میسره مخالف را از بالای کوه نشیب خطر و اندوه را مدند و بسی از ایشان
را بتیغ نی دریغ گذرانیدند نظم برازکشته شد عرصه رزمگاه ، جهان گشت پر جیم همچو سیاه
و چون اثار ضعف و فتور در سپاه مخالف مغرور بظهور پیوست امرای صدور رایات
که سایر شاهزادگان و نوئینان یک بار حمله کنند نظم بفرمود شاه سپهر احتشام
که لشکر بجنبش در آید تمام ، بجنبید لشکر سراسر زجای ، بفرمان سلطان کشورگشای
از میمنه امیرزاده امیرانشاه و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله عباس
و سلطان پسر حاجی سیف الدین و طهرتن و میشر و عمر تابان و پیر علی و دیگر امرا و لشکر
امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلمان شاه و رستم طغی بوغا و
و سونجک و علی سلطان و امیر سلیمان شاه و دیگر نوئینان باتفاق حمله کردند و
مجموع عساکر گردون مآثر طایم ریزان و مخالفان تاختند و نیران محاربه و قتال
بنوعی اشتعال یافت که زلی مبالغه خنک بزرگ ایرانیان و تورانیان در نظر روزگار
خوار گشت و داستان هفت خوان رستم و اسفندیار را اعتبار نماند نظم
دلیران ایران و توران سپاه ، گرفتند بر لشکر روم راه ، چنان تیز شد آتش کارزار
که میخواست کردون ز جان زینهار ، ز بس خون رومی دران تگ و تاز ، هزار ان ز بس رومی افکنده بار
غریو کوس که بدرید گوش ، بپای اندر افتاده سر از دوش ، ز بانگ سپه کوهها خیره شد
ز گرد سپه چشمها تیره شد ، تو گفتی که دریا بجوش آمدست ، نهنگ دژم در خروش آمدست
ز بس کشته کافتاده بر دشت کین ، زمین پشته شد تا طرخ برین ، چون که از کشته

جهان گشت دریا کران تا کران گروهی بدا دند سر در ستیز گروهی بنها دند رو در گریز
دران زمان امیرزاده محمد سلطان را بانغار و دشمن را بر اندیشش قوشون شکر شاهزاده
بر بالای تلی که محل ایشان بود برآمدند و ایلدرم بایزید با لشکر قول متوجه آن محل
شد سپاه شاهزاده را ازان بلندی رانده بجای ایشان بنیاد ایشان چون شاه
راه پیوسته باز زده و جلادت بجانب مخالف آورده جنگ را اماده بایستادند و چون
ایلدرم بایزید بدان پشته اطراف لشکر خود را احتیاط کرد و میمنه و میسره را کشته
و براکنده یافت حیرت بر و غالب آمد و از سپاه برانغار و جوانغار که متفرق شده
بودند جمعی از پیاده و سوار پیش او جمع آمدند حضرت صاحبقرانی با امیرزاده شاهرخ
روی بزوی دولت قاهره بقصد قیصر آورده هامون نورد همایون نبرد را براندند
و امیرزاده میرانشاه نیز با امرا برانغار و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه
از جوانغار متوجه شدند و مجموع سپاه ظفر پناه از اطراف روی باس شدید بایلدرم
بایزید نهادند و او و لشکرش را چون شکاری که بچنگ در آید در میان گرفتند نظر
بر فشد شان بکسیر اندر میان سواران قا آن صاحب قران چنان آتش افروخت از زوبتع
که گفتی هوا کوه بارد زمیغ قیصر بقیه روز بهر نوع که بودی تجلد بنمود و دی و بهادران
سپاه خود را نگاه داشت و بگام غروب آفتاب غسان از معرکه بپیچیده ازان بالا فرود
و بحضرت روی اضطرار بصوب قراربنهاد عساکر گردون مآثر کوچ داده بر ایشان
تیر باران کردند و بسیاری را بخاک هلاک انداختند و ایلدرم بایزید بهزار مشقت از
میان بدر رفت و فوجی از سپاه ظفر پناه بکاشی هزمیت یافتگان روان شدند
متنوی بر پیچیدند کردان توران میان همی تاختند از پی رومیان
بشمشیر تر آتش افروختند همه بوم و برشان همی سوختند پس رومیان در همی تاختند
مردشت از ایشان بپرداختند زدم و زرد می براورده گرد بگردون برافشانده گرد بر
و زبا کار از تلقین تقدیر پروردگار مصدقه غلبت الروم برسپاه آن بلاد
گشته گیکان از تنگی فرصت شدند چو آفتاب درششم درجه اسد بود و هوا بغایت

کرم و در آن مرحله که ایشان برزمگاه راند مذآب نبود بیت هرکس که زآب تیغ کرد جان بدر
در حسرت آب جان شیرین بسپرد وچون نسیم فتح و ظفر از مهب تایید ملک اکبر پر
رایت سعادت بکردند صاحب قران گیتی ستان موید و منظفر از انجا مراجعت بازگشته بار دوم
همایون فرود آمد و ظایف شکر و سپاس آفریدگار که انوار فتح و فیروزی از زیر عون و عنایت
بی علت او تابد پس ما دا رسانید مثنوی زمین بشد چو روی بزدا
جهانجوئی با تیغ و کوپال و یل بسر دزی از دو میگاشت باز نبار دوی فرخنده آمد فراز
بسی آفرین خواند بر کردگار کزو گشت بر دشمنان کامگار شاهزادگان و امرا جمع
آمده بعز ملازمت فایز گشتند و زانو زده تهنیت فتح و اقامت رسم نثار بقیام نمودند
و در روز جمعه نوزدهم ذوالحج سنه اربع و ثمانمایه بود موافق تل که خطیب مانند
آسمانی خطبه این فتح نامی بنام حضرت صاحبقرانی بخواند و لله الحمد و المنه تشکر منصور
قیصر روم را دن بدرگاه منظر لوا از عساکر فیروزی شا کامشی در عقب
کر بختگان دفعتا بود و ند سلطان محمود خان با بیدرم بایزید رسیدند و او را دستگیر کرده
در زمان پیش حضرت صاحبقران گیتی ستان فرستادند و چون اولیا دولت محمود
موسوم قیصر روم را دست بسته خفتگاه بدرگاه عالم پناه آوردند عرق مکارم پادشاهانه
در حرکت آمد و حامی عاطفت فرمان داد که او را دست گشاده بحرمت در آوردند چون
بعز تلاقی استسعاد یافت مورد او را با اعزاز و اکرام تلقی فرموده نزدیک خود
بنشاندند و بر سبیل معاتبه بطریق رفق و مجامله بر زبان مادر بیان جواهر فشان راندکه هرچند
احوال عالم مطلقا بارادت و قدرت پروردگار است و هیچکس را بحقیقت اقتداری
و اقتداری نیست لیکن از روی انصاف و راستی این بد که ترا پیش آمد خود با خود کرد
بیت اگر بار خارت خود کشته و گر بر نبان است خود رشته بارهای که خود بیرون
نهاده مرا با بران داشتی که روی کین با شقام تو آرم و از برای مصلحت غزو کفار
که درین دیار بان قیام مینمایند تحمل کردم و آنچه وظیفه مسلمانی و خیر اندیشی باشد از
مدارا و سازگاری با تو بتقدیم رسانیدم و در خاطر داشتم که چون

برانی تراند و ناکنم و بهر چه احتیاج افتد از مال و لشکر مساعدت نمایم ما از تمکین و
استقلال باقامت مراسم غزا اشتغال توانی نمود و بتیغ جهاد شوکت شرکه لی دینان از اطراف
ممالک دیار اسلام توانی زدود و بر سبیل آزمایش از تو التماس کردم که قلعه کماخ
تسلیم نمائی و متعلقان طهرتن را روانه کنی و قرا یوسف ترکمان را از مملکت برانی و
عهدی دانسته بودستی که عهد و پیمان میان ما موکد گرداند و بدین خویات مضایقه
کردی و سر کشی و عناد پیش گرفتی تا قضیه باین حال انجامید و با این همه بهمگنان معلوم
است که اگر بر جاده عکس نمودی و این قدرت و استیلا که حضرت عزت مرا ارزانی
داشته است ترا دست داده بودی بر من و لشکر من این زمان جهان کدشتی اما
بسگرانه نصرت و پیروزی که از عنایت و مرحمت ما روزی شده در بارهٔ تو و مردم تو جز
نیکوئی نخواهم کرد و خاطر آسوده دار ایلدرم بایزید در مقام فجالت و انفعال
بذلت تقریر شد و گفت که در واقع خطا کردم که سخن صاحب قرانی چون شما
نشنیدم لاجرم سزای خود دیدم اگر عفو بادشاهانه گناه مرا بخشند خود و فرزندان تا
زنده باشیم از جادهٔ خدمتکاری و فرمان برداری پای بیرون نهیم صاحب قران
دریا نوال او را خلعت خسروانه پوشانید و بصنوف استمالت و نوازش ایمن و امیدوار
گردانید قیصر چون آن مکارم اخلاق مشاهده کرد بعد از ادای دعا و ثنا عرض داشت که
فرزندانم موسی و مصطفی در جنگ همراه بوده و خاطر متعلق ایشان است اگر فرمان عالی
نفاذ یابد تا تفحص حال ایشان کرده اگر زنده باشند به بنده رسانند ضمیمه دیگر الطاف
باشد حکم جهان مطاع صادر گشت و تو اجیان در زمان بجست و جوی ایشان
روان شدند بعد از چند روز موسی را یافته پیش حضرت صاحبقرانی آوردند مرحمت
بادشاهانه و خلعت خاص اختصاص بخشیده پیش پدر فرستاد چه امر فرموده بود و از
برای آخرکاهی خسروانه نیز دیگ منزل همایون مرتب داشته بودند حسن برلاس و بایزید
چلبی حسب فرمان بمحافظت و مراقبت احوال او قیام مینمودند آنست کمال کامگاری
و دیار خواندند

دین پروری و بزرگواری ومناسب کلام درین مقام عنان جریده خوش خرام خامه
را بصوب ثبت اثری از آثار خیر الانام علیه الصلوات والسلام العطاف میدهد که در روز
فتح مکه بهر دو دست مبارک وحلقه در کعبه معظمه بگرفت و با آواز بلند فرمود الحمد لله الذی
صدق وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده ولا شی بعده یعنی شکر و
سپاس آن خداوندی را که راست گردانیده وعده خود را و یاری داده بنده خود را و عزت
لشکر خود و بگریزانیده گروههای مختلف مخالف را بیشها چه بتحقیق هیچ نیست که اثری از و
بظهور آید بغیر از و بعد ازان با اهل مکه خطاب فرمود بطریق سوال که ماذا ترون انی فاعل
بکم الیوم یعنی چون می بینید و چه گمان می برید که من با شما بکنم امروز از آنجا که کمال کرم آن
حضرت و این بشد گفتند اخ کریم و ابن اخ کریم و انت کریم اذا قدرت غفر کریمی و کریم زاده و کریم
چون دست یابد گناه بخشد حضرت رساله پناه خیتمی علیه السلام بابرادران جفاکار گفت
لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین هیچ ملامت و سرزنش نیست بر شما
امروز نیابد مرزد خدا تعالی شما را و او ارحم الراحمین است لاجرم از میامن محاسن افعال و
اقوال آن موید ذی جمال که مذکر مکارم اخلاق سرور افرینش علی الاطلاق می شد همچنان
که آل و عترت طاهره او علیه وعلیهم الصلوة والسلام از میامن سایر شعب و قبایل بنی
آدم بمزید شرف و پیادت اختصاص دارند او لاد و اسباط و دودمان صاحبقران اخر
الزمان نیز بادیگر عقاب و اخلاف ملوک و بادشاهان از اعظم سلاطین و جهانداران که در
عصر او ان بوده اند و کیفیت احوال و اصناع ایشان از نصوص ایه تاریخ معلوم میشود و بیاید
و افواه عالمیان مذکور است بفنون مفاخر و مزایا بفضل الله تبارک و تعالی همه ممتاز و مستثنی

نظم بتخصیص اگه نگزیدی از سعادت ۔ چو اخلاق نبی آئین عادت ۔ جهان بانی که مقصود از جهان اوست
اوست بهین کو هر زکان کن فکان اوست ۔ بمتن زیبت سریر بادشاهی
بجان گنجور راب الرآلهی ۔ دلش دریا دموجش فیض احسان ۔ کفش ابر عطای دعلم باران
زباران عطایش کشت امید ۔ چو شاخ دولت او تازه جاوید ۔ نهالش منبع انهار توفیق

نشان مطلع انوار تحقیق — بدولت ملک و دین را داد داده — بکثرت مشکل گردون گشاده
بهشت ملک جم زیر نگینش — بهجت خرو کان در آستینش — سپهر از حشمت او خرمساری
جهان تا قطع جاشش جنبش گیر — ز قصر قدر او ایوان کیوان — وفا تا قی مسکن سندوی دربان
جهانداری چو انجب جهانگیر — کز انجشش جوان شد عالم پیر — معیث الدین ابو الفتح اکه خورشید
رویش کرده روشن چشم امید — ازین برتر نیابد مدتر کس — که ابراهیم پیغامبر گوید و بس
مثل نشنیده از پیر و دانا — همه کفتی چو کفتر مصطفی را — باین لطف و کمال و دانش و داد
بمندارم کم باشد او می زاد — چکویم در وصفش سفتی نیست — سخن زانسوی امکان کفتنی نیست
خود پیش دل هشیار او ست — فلک تا باکاخ قدرش عرده بست — ظفر خیل سپاهش را طلایه
لوای جیش او را فتح سایه — ز بحر همتش کردون حبابی — جهان در بر نهاد و سر آبی
چو کلکش مشک می ساید بکافور — کشد نیل از برای چشم مهور — نهال خامه اش زاید کهربار
بباغ دلی کلی وحی آورد بار — بنی کز وی چو ریزد شکر کلام — امید خلق را شیرین شود کام
ز بیم تیغ او بدخواه در خواب — که به بیند همه شب در کلاب — چو شمشیرش عدو را چاره سازد
نه شهاتن که جان هم پاره سازد — کمان کر یاد آن سهم از سعادت — که یارد سوی او دست جلادت
کمان نون بین و زه دال و الف تیر — بدین سان لفظ نکند کس تیر — شبانش کوه را در موقف حبک
چکر خون کرد و لعل ناب شد نهنک — ثنایش هر چه زین منوال کویم — بآب چاه روی ماه شویم
کلامم بست و قدرش بس بلند ست — تهی دستیم و کالا ارجمند ست — بسازم با دعا وین هست کارم
که ابراهیم وار اخلاص دارم — خدایا تا بود کاه اجابت — ز محتاجان دعا و حق اجابت
قرین اجابت باد کبیر — دعای دولت این دادکستر — همه کارش بکام از عون توفیق
درونش روشن از انوار تحقیق — جهان باد از یقین این جهانبان — ممتع جاودان از عدل و احسان

انتصار اندرون بنیادن حضرت صاحبقران [illegible] باطراف و اکناف مملکت
و دوم و فتح نامهارا بجهة انتصار ایران بدوان حضرت صاحبقران از انجا کوچ کرده
در زمان خطه ذا الجلال در مرغذار اکوریه بسعادت و اقبال نزول فرمود و یعقوب
کوتوال بقدام بقلعه دا بتهال بیرون آمد و قلعه را به بندکان درکاه پیشکش داد و را

واورا بعلی پسلطان تواجی پسر دند و عمال دیوان برحسب فرمان بتوجه وتحصیل ا
انکوریه قیام نمودند وچون خاطر انوار از محاربه قیصر بنوعی که مقرر ومحرر گشت فرا
یافت فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که امیرزاده محمد سلطان بجانب دست را
تختگاه روم بیه روانه کردو امیرزاده ابابکر وامیر جهان شاه وامیر شیخ نورالدین وا
سونجک ودیگر امرا، توامان ملازم رکاب او باشند وفرمود که امیر شیخ نورالدین د
برسایبضبط اموال وخزاین انجا قیام نمایند وشاهزاده وامرا تا کن آب سرد بقه
که ببغار اسکندر مشهور است تاخت کنند وامیرزاده ایسکن وامیر سلمان شاه
وبستم طغ بوغا وسید خواجه شیخ علی بهادر وپیر علی سلدوز ودیگر امرا را بطرف قو
واق شهر وقراحصار وعلاییه وعدالیه فرستاد واشارت علیه صادر گشت که فتح نامها
قلمی کردو منشیان بلاغت شعار وپیران براعت آثار مثل مولانا شمس الدین منشی و
دیگر کتاب فصاحت دثار بدایع نگار نظم نامها بپرداختند وبجهوت ممالک ایران
وتوران روان ساختند فتح نامه بسلطانیه بپیش حضرات عالیات ارسال یافت ویکی
تختگاه سمرقند پیش امیرزاده رستم وهمچنین عمر ویکی بجانب کابل وزاول وهند پیش
امیرزاده پیر محمد جهانگیر ویکی تخت فارس پیش امیرزاده رستم وهمچنین بترکستان و
کاشغر وختن وبدخشان وخراسان وخوارزم وماژندران وطبرستان وگیلان و
آذربیجان وعراق عرب وعجم وکرمان وفیجه ومکران وسیستان وسایر بلاد وبر وبحر قطع
نامها فرستادند بهر سو سوار ونوندو هیون همیرفت بانامه وپیغامها
وازان جمله چون بشارت آن فتح ارجمند بدار العباده برد رسید خواجه غیاث الدین
پسالار رسمنانی که دران سال از قبل دیوان اعلی علی بضبط مال آنجا آمده بود تیمی در عین
بازار شهر میساخت واز جهت رد آن خزانه دار الفتح نام شده وبران اشتهار یافت
وبی تکلف بازار خانه بآن تکلف وآئین در تمام روی زمین نیست وحکم واجب الامتثال صدور
پذیرفت که امیرزاده خلیل سلطان با لشکر متوجه صوب قندشود وبسر حد ترکستان
رود ودر محافظت آن مرز وبوم راسم حراست وتیقظ تقدیم رساند واز امرا امیر مبشر و

رات تمور تواجی بملازمت موکب او مامور بودند و چون امیر اقبوغا در جوار رحمت
ایزدی پیوسته بود فرمان شد که امیر مظفر را نیز با پادشاه زاده تا خراسان برود همانجا توقف
نماید و فرموده بغداد نیوست و صاحب قران کامکار بعون تائید پروردگار از آنجا کوچ
نهضت نمود و شبش منزل بسبوری حصار فرمود و بیالا حصار برآمده اطراف ازانظر
گذرانید و آورد و مرغزار انجا از فرنزول همایون رشک سپهر فیروزه حصار گشت و در آشنا
این احوال امیرزاده شاهرخ با بوه قومان لشکر خراسان کنار کول حصار دوشاتوس
وکیزروان ساخت و آفتاب رایت فتح آیت بعزم ملکانه دوشب درمیان کرده بر تو وصول
برگوتاهیه انداخت شهری خوش هوا و جلگه دلکشای انواع میوها در غایت خوبی و بسیاری
بلاقها و دلکش با چشمهای جاری لاجرم در انجا مدت یک ماه اطناب خیام توقف
و اقامت باد تا دمکن و استقامت در عین سعادت و سلامت استوار ماند اما ای انجا
خلعت امان با وجوه امانی بمعرفت عمال دیوان بحصول پیوست و مبلغ خطیر از
اموال تمور تاش که در کوتاهیه بود و بروزگار دراز اندوخته علاوه آن شد
رای صواب نمای روز بعد از وصول بکوتاهیه امیرشاه ملک و عبدالکریم حاجی سیف
الدین و اذامراء قوشون عبدالواجه ببرد و شیخ علی سلای و شیخ علی چاچی سلدوز و دیگر
امثال و نظایر ایشان با فوجی از لشکر کشور پشتیبان بطرف کراوه و خواجه ایلی و من
تشاردان فرمود و چون تمام ممالک روم تا بساحل دریای مغرب بجلالتگاه سپاه خاقان
مشرقی یکسان گشت در عین تسلط و کامروائی و قصیر بازنزده نه در بند بسلامت نفس کرند
هم دران مملکت بسایه رعایت و حمایت عبید عنبه جلال از اعداد و چنان کرد که بیش از بیش
الناس بود و اکنف و مدامه نهایت کمال در قدرت و شوکت و استعلال مخلوق را همین
تصور توان کرد همایون از تو فر اسباب بهجت و مسرت بر تو التفات بر عیش و عشرت
انداخت و در بزم امانی و شاح افراح و شادمانی از حضور سپروران سپهر احتشام
و نوئینان بهرام انتقام بر حسب احترام انتظام یافت نظم شاه توران نشین ایران گیر
روم تسخیر کرد و قیصر چون میسر شد آنچه دل میخواست شاد بنشست و عیش بزم آراست

واز صباح تا رواح اوقات خود را بنجاح ازبرای استراح روح بیشرب راح و نقا
میکند شب در آسایش بیت تا باهی و معشوق توان بر دسر ، عاقل نکند زانی هر
ساقیان ماه رخسار شیرین کار بادهای تلخ خوشگوار در داده و مغنیان خوشنوا
پرداز بان بهجت و امیز از بادای این پیرو در کشاده که زمین خرمت و تماشا
بیقروزی شاه صاحبقران ، جهان دار دریا دل و دادگر ، کز و گشت پیدا بگیتی سر
خداوند سند و خداوند چین ، خداوند توران و ایران زمین ، از و شاد و بادا دل اهل
جهان از بعدلش مزین ورق ، بنام او جاوید در عز و ناز ، بکام دل دوستان سرفرا
و در تصانیف این احوال بسپاه فرخنده مال باطراف و جانب تاخت برده چندان
اسباب و اموال بدست مراد هر یک افتاد که شرح نمیتوان کرد کسی که اسپی ندانست صاحب
کلها شد و از اکر بتحتاج حزوری هر برحمت می یافت انواع تجملها پدید آمد و الله خیر
وهمت بادشاهانه اموال و ذخایر نمود تماشا کرد که در انجا تخت طبلها و تصرف خازنان
در آمده بود هر کرا بر مراد لشکریان قسمت فرمود نظم چو دینار در بزم بخشش چو خاک
ز بخشش ندارد بدل ترس و باک ، زمانه سراسر باو زنده باد ، خرد تخت او را فروزنده باد
تتمه داستان امیرزاده محمد سلطان که بطرف برسا رفته بود چون امیرزاده محمد
سلطان برحسب فرمان بالیغا را از انکوریه بجانب برسا روان شد پنج روز جنان تعجیل
براند که با او از سی هزار سوار چهار هزار سوار پیش برسا رسید مذ و چون ماهچه رایت
اقبال شاه زاده از افق آن دیار بر آمد مسلمانان جلبی پیشتر رسیده بود از نواحی
انچه از روی دست می توانست بر د برداشته بود و روان بدر رفته و از اعیان و اهالی
مملکت هر کرا قوت و مکنت بود عیال و اموال بر گرفته بعضی بکوه کشیدند که بر سنان
آن واقعست و چندین بساحل دریا گریخته بودند عساکر گردون مآثر از عقب ایشان شتافته هم
را دریافتند و غارت کرده در قید اسار اوردند از جمله شیخ شمس الدین محمد جزری با اکابر
مثل سید محمد بخاری و مولانای شمس الدین فناری و دیگر اشراف و موالی بیرون رفته
بودند و در صحرای کریه باو رسیدند و غارت کرده با پسرش که فشده و پیش امیر شیخ نور الدین بردند

زن و دختر قیصر در نکنی شهر نجانه پنهان شده بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید
بهمت پسر خود مصطفی خواستاری نموده و با معتقدان در برسا مانده بود هم اینها را هم
نمایندست سپاه منصور افتاده و گفت شد که سلطان احمد و قرا یوسف زنجان کدام یکدام
از بیم لشکر بهرا استقبال کرده بودند و بروم آمده و سلطان احمد دیگر بار بغداد رفته بود و قضیه
پیش ذکر یافته و قرا یوسف چون پیاده ظفر پناه بحوالی قیصر رسید از برسا کرخته بجانی حمله و
غرب رفته بود و چون برسا کرخته گاه روم بود ذلی منازع و معارضی بدست تسلط و استیلا
بندگان حضرت صاحبقران امیر شیخ نورالدین بقلعه در آمد و خزاین ایلدرم بایزید را که مشحون
بود بنقود و اجناس بیقیاس از زر و نقره و انواع لالی و جواهر و نفایس اقمشه و
اثواب فاخره و سایر تنسوقات و تجملات از هر گونه ذخایر مجموع بحیث تصرف و ضبط در
آورده و از نیکبختان دیوان اعلی اعلی سمنانی و سیف الدین تونی بثبت محاسبات
آن اشتغال می نمودند و بعد از انضباط اموال سرکرده آن الملوک ذا دخلوا قریه
افسده ها بظهور پیوست و تمام شهرها بمکنسه نهب و تاراج پاک رفته آتش افروخته
و تو خشک و ترهم سوخته چنانها ایشان از چوبه می باشد و چون لشکریان کاروان عقب
مانده بودند پرسیدند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شده و امیرزاده
ابابکر را با ده هزار سوار از طرف دست راست بجانب ازنیک فرستاده که از معظمات
مدن و امصار دیار روم است آباد و هوایش مشهور بخوشی و سازگاری مسور بحصاری
از سنگ تراشیده در غایت بلندی و استواری و بر در یک دروازه اش دریاچه ایست
دوران دو روزه راه است و آبش در غایت علو بلندی و استواری و بر در یک
دروازه اش دریاچه ایست که دوران دو روزه راه راست غذوبیت و خوشی گوارا
و در نزدیکی آن گذر و کذا علط و استنبول واقع شده و امیر سونجک را با لشکر
چپ راز راه دست چپ بصورت کاننده و دریا کنار روانه ساخت و ایشان آن نواحی و
اطراف را تاخت کرده تا ساحل بحر بغار رسیدند و چون امیرزاده ابابکر باز نیک رسید
و با کنار دریا رانده ساحل را از خون دشمنان دریائی دیگر ساخت مسلمان جلبی در نجا

وکثرتی عظیم از چتاغان و مخالفان پیش او جمع آمده بودند لیکن چون صولت لشکر ظفر
لوا که نهنگان دریا، هیچا بودند دیگر باره معاینه بدیدند دانست که قوت مقاومت با
در وسع طاقت مردم روم و سپاه آن بوم هرچند باشند نیست مصرع دل بدریا کرد و کشتی
نشست ، وکزیر بکام را فیروزی دانسته از آب بغار بگذشت و با هره یقه کرکیت و
زن و کوچش اسیر سپاه کشور گیر گشتند و چون لشکر فیروزی اثر شهر ازنیک را غارت کرد
خراب ساخته و از تاراج و اسر آن حدود و نواحی بپرداختند و امیرزاده ابابکر جهت
ازنیک با میرزاده محمد سلطان و بستاد و باز نمود که تمام این ولایت بحوزه تسخیر و تصرف
درآمد و اسلمان حلبی که بجنبه و از آب گذشته خود را نهزار حیله بیرون انداخت شاهزاده
در مغزار محالیح نشسته بود چون این خبر باو رسید صد مرد کزین را تعیین فرمود که
بشارت فتح ازنیک و کیفیت سایر احوال را بمسامع اسپتاوکان بایه سریر اعلی
رسانیده و شتفاری که چون شاهین دولت های آهین فرع امید را از هوای سعادت
شکار کردی و ببال اقتدار در فضای کامکاری طیران نمودی با دیگر تحف و هدایا در صحبت
ایشان ارسال نموده و امیرزاده ابابکر نیز اق پسلطان را با شتفاری بدرگاه عالم
پناه فرستاد و میان برساوکو تا بهیه که دو مرحله راهیست عقبه هست بسیار درشت و صعب
آن زیادت از چهار فرسنخ تشابک اشجار بمرتبه که باد انش نهاد تا از ان مضایق
خلاصی یافت صدره بر خاک افتادی و آویش از چپین بگشادی و حشری بیشمار از چتاغان
فرصت غنیمت شناخته تیغ انتقام برکشیدند و از اطراف و جوانب برایشان ریختند الحق
جای آن بود که پای دهم چنان بسنگ دهشت درآمد که عقل سرگشته شود و دست
از کار فرو ماند لیکن از نیروی دولت قاهره محمد قرمشی بسواری و ابراهیم و احمد و فخرالدین
و محمد قلندر و خضر با بقیه صد مرد پای بجلد و ثبات فشرده دست بشجاعت بتیر و کمان
و شمشیر و پستان بردند و با آن گروه انبوه جنگی کردند که چشم زمانه در ان کوشش محو حیران بماند
بمردانگی آن گروهی کزین ، روان برکشادند بازوی کین
بکمان خونریز و شمشیر تیز ، نمودند بدخواه را رستخیز - و چون چتاغات رو بگریز

[illegible] و ندایشان تمجیل تمام بماندند و در کوتاهیه دیده امید را از سرمه خاک درگاه
عالم پناه روشن گردانیده و اخبار عرض داشتند و پیلاکات بگذرانیدند و امیر شیخ
نورالدین از خزاین و ذخایر قیصر که ضبط نموده بود طلا و جواهر جداگرده شمس الدین
المانعی سپرده و جمعی دیوان کار بدرقه او ساخته بحضرت صاحبقرانی فرستاد و او هم در
سیه بعز لبسا طبوس استعداد یافته اسهار ا بمجلس عرض رسانیده و امیرزاده محمد سلطان
از ولایت مخالیج معاودت نموده در برساتر ول فرمود و امیرزاده ابابکر با بسی غنایم از
ایلغار باز گشته در انجا بموکب شاهزاده پیوست و امیر سوجک نیز ساحل را غارت
کرده و کاننده را ویران ساخته هم در انجا بایشان ملحق شده و امیرزاده محمد سلطان
باشکر کوچ کرده بعلف زار نیکی شهر که بر سر متصل است نزول فرموده و امیرزاده ابابکر
باذن و رخصت حضرت صاحبقرانی دختر بزرگ قیصر را تحت کاح آورد ذکر احوال امیرزاده
سلطان حسین و امیر سلیمان شاه که بجیحون رفته بود امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه
که با جمعی امرا نامدار و غلبه تمام از عساکر فیروزی آثار بطرف جوغتای ایلغار شتافته
بودند کبک ترکمان را بگریزانیدند و آق شهر و قراحصار بگرفتند و امیر سلیمان شاه از برای
محافظت اهالی آن بلاد در هر موضع داروغانی نصب کرد و هر کس سوجی را در آق شهر بار
داشت و بر شهر مال امانی انداخت و هوالی و اطراف تباخت و چقر بلغ و قوم حمید را
غارت کردند و چندان اسب و شتر و گوسپند جمع شد که لشکریان از زاندن آن عاجز آمدند
و شهر ماته و آن سرانیز بحوضه تسخیر و تصرف درآمد و امیر سلیمان شاه در قونیه نشست و
زین شهر نیز وجوه اموالی حاصل کرده ضبط نمود و از انجا که لشکریان گرفته بودند بسیم
منهود غان بسپند و مجموع آن اموال را از صامت و ناطق بدرگاه عالم پناه فرستاد
و بسید خواجه [illegible] متوجه ولایت وایل ایدین شد و انجا را غارت کرده
تا کنار [illegible] براند و از مخالفان هر که در معرض افتاد و هر چه یافت شد عرضه قتل و تاراج
گشت و از اراده بد بقوم سوء فلامرده و خزاین قیصر و اموال بر ساکه امیر شیخ
نورالدین ضبط کرده بود قطار در قطار و مهار در مهار بار کرده باران و فرزند و متعلقان

ایلدرم بایزید و کیزان جنگی و مجموع بیاورد و هم در کوتاهیه بعرض رسانیده و مکرر
حضرت صاحبقران ایلدرم بایزید دستینه دختر الاپس افرنجی را با دختر و سایر متعلقان
پیش شوهر فرستاد و از میامن مکارم اخلاق چنین بود که آن عورت که تا آن تاریخ
در خانهٔ قیصر بکنیزی گذرانیده بود بشرف اسلام مستعد یافته و شیخ شمس الدین حرر
را هم آورده بودند بدولت دستبوس مبارک سرفراز گشت و ظفر کردار ملازم رکاب
امیر محمد پسر قرا سنقر که از دوازده سال باز در بند ایلدرم بایزید مقید بود تا در رکاب صاحب
قران موید آورد و مراحم ملکانه او را ملحوظ نظر عنایت گردانیده و بخلعت و کمر
گرامی و موقر ساخت و تمام ولایت قرمان از قونیه و لارنده و آق سرای و انطاکیه
و علائیه با توابع و لواحق باو دادند و آق شهر نیز با و ارزانی داشت و از مزخرفات
آن حضرت ممالک مذکوره الی یومنا هذا بر دودمان او مسلم و مقرر است.

گفتار در نهضت رایات فتح آیات از کوتاهیه حضرت صاحبقران بعد از تسخیر بغر بندان او
مسلم و مقررات یکماه که در ییلاق کوتاهیه بعیش و راحت و ذوق و نشاط و نغمه و ناز و بحبت و اهتزاز
بگذرانیدند از آنجا بسعادت و اقبال کوچ کرده روان شدند و امیرزاده محمد سلطان که امیر
شمس الدین عباس را در شهر نو بضبط اغرق بازداشته بود و عازم درگاه عالم پناه
شد و امیرزاده ابابکر و امیر جهانگیر و سونجک بهادر ملازم رکاب سعادت انتسابش بودند
و راه را برسیدند و بارد و ی کیهان با او بپیوستند و بسعادت زمین بوس
فایز گشته تبسکها کشیدند و رای عالم آرای که مهلم بود بمصالح ملک و ملت زمان
داد که صاین تمور و داد برادرش را که از ایشان جزیه چند بظهور رسیده بود دیگر
رسانند و بسر صاین تمور دیگر برادرانش را که از ایشان جزیه چندین بظهور رسیده
بود نیز هر جا که باشند همان شربت جشانند و فرموده که در نقاط جا قضا داشت بوقوع
آنجا میدود امیرزاده محمد سلطان با امیرزاده ابابکر و امرا که با او بودند بر حسب اشارهٔ
علیه از آنجا بازگشته و در برساوشهر نو با اغرق بپیوستند و رایت نصرت شعار بجانب
تفویز نهضت روان شد و از عقبه گذشتن بحوالی القون تاش که غرا بی نزدیک بایگاه

سپهر اشتباه مجاوی الوان کیوان کشت و قهرمان تبتل خواجه فیروز که ارسریقه تعلق باو داشت
فرمان داد و دران محل بازم مجالس انس انعقاد یافت و بزم عیش و طرب آرایش پذیرفت
ولدان و غلمان ماه جبهر زهره جبین بادهای نوشین باکواب و اباریق و کاسهای معین
بکردش درآوردند و مطیفان عشرتگاه همایون حواشی بساط نشاط را بفنون شهیات
طباخ موذوق و خاکته و حمایتجیزون پیاراسته و خوان سالاران جوب دست موایدالطعمه
فوکهون و طیور حمایشتهون بکمتر ایندند اطراف بزم جنت مثال بنازینان صاحبجمال
وحورگا مثال اللولو و المکنون مزین و مشحون بود و دیگر کتفاة و تحلات از حد
عد و اندازه او هام و ظنون بیرون مشتوی برزمی از روضهٔ جنان خوشتر ساقی و بادهٔ جوبرد کوثر
از فراوانی هرچه خواسته دل ۔ همه نی زحمت طلب حاصل ۔ دران حال مکارم بادشاهانه
ایلدرم بایزید را طلب داشت تا چنانچه هنگام رزم مرارت زهر قهر و انتقام چشیده در
وقت بزم حلاوت نوش مسرت و کام بکام جانش رسید چنانچه از داشت موقف بیم
و هراس دلش در سینه طپیده از فرحت مقام الفت و استیناس دل طپیده بسکنه
امن و اطمینان آرمیده گردد و آئین بادشاهی در روم و بزم و عنف و لطف و
کافاة و مراعات و قهاری و بردباری و سخت گیری و سازگاری و بست و کشاد
و کرفت و داد مشاهده نماید و چون او را بمجالس درآوردند عواطف خسروانه کسر خاطر
او را بانواع و نوازش جبر فرموده جراحت سینه اش را بتازه مراسم مراهم ازاله
داشت و کلیه امالش را از نقود هرگونه الطاف موعود از انجمله تفویض سلطنت ممالک
روم بر قرار معهود ممالک برقرار معهود مملو ساخته بگاسه مالا مال مل غبار اندوه و ملال
از ضمیرش کل شسته شد و بسور غالات مجد و فرق افتخارش تباج استظهار مزین گشت
قطعه کرنسیم لطف او بر آتش دوزخ رزند ۔ دلو چرخ از دوزخ آب زمزم و کوثر کشد
ور سموم قهر او بر بحر دریا بگذرد ۔ جاودان از قعر دریا باد خاکستر کشد ۔ و بعد ازان
رایت عزیمت را از انجا نهضت نموده روی توجه بصوب شغور زلغ آورد و عون ربانی در حراست
و نگهبانی و تائید آسمانی کافل حصول امال و امانی و لله الحمد والمنة

حضرت صاحب قران مولانا بدر الدین احمد

شیخ شمس الدین محمد جوزی را برسالت مصر نامزد فرمود و محصل رسالت انکه بباید آلهی تمام
مملکت روم مسخر فرمان بندگان درگاه باشد با دیگر ممالک ایران و توران انضمام یافته
می باید که سکه و خطبه دیار مصر و شام و ضمایم و ملحقات آن بالتمام بنعوت القاب محمدت و جا
مازینت پذیرد و التمش را دران زمان روان ساخته با نجانب فرستاد اگر از قصور عقل و ضعف
نفس در امور مامور اندک فتور قصور جایز دارند بعد از مراجعت لشکر روم بشکر متوجه
خواهد شد و قدا عدر سن اندرزد قاصدی چند را با فتح نامه روم همراه کرده بتاریخ یوم
الجمعه سیم الاول سنه خمس و ثمانمایة روانه آن طرف ساخت و مولانا عمر رحب
فرموده با ایشان تا عدالیه برفت و همه را در کشتی نشاند تا در فرضه اسکندریه بیرون
آمده بمصر شتابند و خود باز گشت و دران هنگام که کوتاهیه مرکز اعلام و مغرب خیام سپهر
احتشام بود دو صاحبقران خورشید غلام قاصدی چند ارسال نموده بود و نفر بقسطنطنیه
که بایستنبول مشهور است پیش تاکور و طلب جزیه و باج فرموده دو نفر دیگر پیش المسلمان
جلبی که با سرقیه کخیت بود در کنل حصار که پدرش در استنبول ساخته بود و نشسته و پیغام
داده که درگاه عالم پناه حمی باید آمد یا مال فرستد اگر نه لشکر کامیاب بشتاب متوجه
آن طرف خواهد شد درین اثنا قاصدان استنبول باز آمدند و تاکور ایلچی همراه ایشان
کرده بود و حاصل کلام و مودا پیغام اظهار بندگی و خدمتکاری و التزام انقیاد و طاعت
گذاری ادای جزیه و باج را کردن قبول و اذعان نهاده و امتثال امر و نواهی را با قدام
بمتابعت فرمان برداری ایستاده و با ایلچی فلوری بسیار و تحف و تبرکات پیشکش
فرستاده حضرت صاحبقران جزیه برو مقرر گردانیده و فرستادگان قبول را از ابهه و میثاق موکد
گردانیدند و عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده رخصت انصراف ارزانی
داشت و چون رایت کشورگشای بموضع بلق رسید قاصدان از پیش المسلمان جلبی معاودت
نمود و او شیخ رمضا زاده را که در زمان پدرش منصب ارجمند قضا با شغل خطیر وزارت
جاگیر شده بود بر سم رساله با بسی پیشکش از جانوران و اسپیان و فلوری فراوان و غیر آن

با ایشان فرستاده بود و عرض داشت که بنده از چاکران درگاهم و چون مرحمت
آن حضرت بدرم را رقم عفو بر جرایم کشیده در مجلس عالی راه نشستن کرامت
فرموده است بنده را هم بمراحم پدر بیغ هزار استظهارست هرگاه اشارت علیه
صدور یابد بدانجا بپایتخان سلطنت آشیان شتابم و کمر بندگی بسته موظف
عذرگاری قیام نمایم حضرت صاحبقران سخنان او را بسمع رضا اصغا فرمود
زبان گوهرفشان راند که آنچه بودنی بود واقع شد نگاشته قلم تقدیر بر وقوع آن
اکنون از گذشته در گذشتیم می باید که دلی اندیشه متوجه شود تا حجاب وحشت بکلی مرتفع
گردد و انشاء عنایت و ترفیعت بتطهور پیوندد و شیخ رمضان را بکمر و کلاه سرفراز گردانیده
باز فرستاد و سلطان محمود خان با امیرشاه ملک بچیون رفته بود اسب مرضی گرفته
شد در گلگ برلغ بجوار رحمت پیوست و چون خبر این واقعه بحضرت صاحبقرانی
رسید آتش خون در کانون اندرون اشتعال یافته آب رفت از دیده همایون و
زبان توفیق بگریه انا لله و انا الیه راجعون بکشاد در اثنای راه امیرشاه ملک که با لشکر
اوزبک بابلغار رفته بودند گلگ برلاق و آق لقه و عدالیه که بر کنار دریاست
واقعست همه را بتاخت و در عدالیه شیخ علی سلدوز و شیخ حاجی سلدوز در اثنای محاربه
بسری شدند و از انجا شب در میان کرده سواحل دریا کنار را مجموع بغارت بردند و تمام
ولایت مرغینان و تکه ایلی را تاج کرده ویران ساختند و با غنایم موفور و اموال و
اسباب نامحصور مراجعت نموده بلشکر ظفر قرین ملحق شدند و در وقت جمشید خورشید
منازل بروج خریف می پیمود آفتاب رایت سایه بر تیغور بیغ انداخته موکب ظفر قرین
در آن سپهر زمین نزول فرمود و بسیدخواجه شیخ علی بها در که پیشتر بجانب ایل اندین
بچیون رفته بود چنانچه سبق ذکر یافته بعد از مراجعت بتیغور بیغ آمده و چون آن محل کرم
سیرست و هوای آنجا خاستی دارد و بعضی از لشکریان را که همراه او بودند بسبب
اختلاف مزاج زمان حیات منقضی شد و او را نیز مرضی عظیم طاری شده حضرت
صاحبقرانی بموجب فرموده ماثر مسلم یعود مسلمان عدوة الا صلی علیه سبعون

الف ملک حتی یمسی و عادة عشیته صلی علیه سبعون الف حتی یصبح و کان له خریف
فی الجنة علی قایل افضل الصلوات و اکمل التحیات سایهٔ التفات بر عیادت او انداخت
و شدت مرض او را بفر حضور نور شربتی شفا بخش ارزانی داشت و زبان حال بعضی
بفحوای این قریض مترنم گشت که بیت نشان همتی من زان جهان نبی داد
امید لطف تو بازم بدین جهان آورد و دران حوالی چشمه بود که آب آن هر جانور که
می کرد بسنگ میشد و بعضی لشکریان دانسته ازان بیاشامیدند و سبب هلاک ایشان
گشت کفار در تعیین فرمودن مواضع قشلاق حضرت صاحبقران بادشاه زادگان
و نوئینان در باب قشلاق مشورت فرمود و هر یک از شاهزادگان کرام و امرا عظام را
شهری تعیین نمود که زمستان در آنجا بگذرانیدند و پیش امیرزاده محمد سلطان قشلاق
که بلاد و ولایات آن اطراف را تاراج داد و در سرحان ایلی بشهر معز پسر شاه قشلاق کند
شاهزاده از یکی شهر برساکوچ کرده متوجه مخالیج و دران محل چند روز توقف نمود
و ازانجا ایلغار فرمود بمال کسری رفت و آن شهر و ولایت را بباد تاراج برداده
در مرغذاری فرود آمده بودند و چون از شب پاسی بگذشت الیاس سوباشی ناکری ایبوه
از چتاغان که دران حوالی بودند بشبیخون آوردند و غافل که بجند اول رفته بود خبر
دیر رسانیدند و مخالفان ناگاه درآمدند و ریختند و چون بعضی از سپاه بچیقون متفرق
شده بودند و جمع درآمده بودند غافل غنوده شاهزاده سوار شد و از اردو بدر
رفت و امیر جهانشاه دیگر امرا هم دران شب جمع آمده حمله آوردند و هجوم آن بی باکان
زیاده سر را بدست انتقام از پا درآوردند و در همان مرغزار فرود آمدند و نبیره شاهزاده که در
عقب بود رسید و چند روز دران محل توقف نمود و امیر جهانشاه و امیر بجک راه لشکر
بجانب غرب پیش گرفتند و ایشان آن همه شهر با ولایت غارت کرده شاهزاده تمام سواحل
را تاخته و تاراج ساخته بمغز سپاه رفت و در انجا قشلاق کرد و معنی سپاه داغ کوه
واقع شده انهارش جاری و انهار غایة عذوبة و سازگاری و هوائی زمستان لطیفتر
از سپیدهاری و جهت قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر بدانجا رفته ولایت کرمان

ایلی مقرر گشت و شاهزاده نزدیک الغ برلغ و کلک برلغ قشلاق فرمود حضرت صاحبقران
الدنیا بفیروزی بسعادت و اقبال روان شدند چون خلعت امان ارزانی داشت و بغیر از مال امانی
نستدند هیچکس را هیچ وجه تعرض نرسانیدند و موکب گیتی ستان از آب مرسپند و رآس که
مورتماش برآن پلی بسته بود عبور نموده فرود آمد و دران محل سپران من شا امیر محمد
و اسفندیار بدرگاه عالم پناه آمد و سعادت زمین بوس دریافتند و هزار اسپ پیشکش
کشیدند مراحم بادشاهانه ایشان را از میان افتخار ان بمزید التفات و عنایت مخصوص
داشته بخلعت و کلاه و کمر مزین و متکر گردانیده و اسفندیار را مظفر کرد ارملازم شد و امیر محمد
مال قبول کرده با محصلان الیاس قوچین دیفیروز شاه نیکروز شاه تربیت داریجای
خود باز گشت و چون رایت نصرت شعار بکزل حصار رسید چند روز دران محل توقف
افتاد و نواب و محصلان مال امانی توجیه کرده تحصیل نمودند و دران حوالی کوهی دو
فرسخ از چتیاغان نیلی باک ابرا پناه ساخته هر کرا از لشکریان هیبت سیمه و علبت بان کوه میرفت
ملتوص میشدند و تعلل اقدام می نمودند و چون پرتو وقوف حضرت صاحبقران
بران حال افتاد شبهنگام اشارت فرمود و فوجی از سپاه کینه خواه متوجه شده
آن کوه را در میان گرفتند و سپیده دم که از عکس تیغ آفتاب دامن افق رنگین گشت
چیب قوطه خارا کوه را از خون ایشان گلگون ساختند و ازان بدر کوهاران دیار رشکده
و ازانجا بمعسکر ظفر قرین باز گشتند و دران موضع مولانا عبد الله طبیب را خوارزمی که
بمار بوذ بجوار رحمت پروردگار پیوست و رایت کشورگشای بعد از چند روز از کزل
حصار نهضت نموده در کنف حفظ ایزد کارروان گشت و چون شهر ایاسلیق مضرب
خیام نزول همایون گشت چند روز توقف فرمود و بعد از تحصیل مال امانی از برای محافظت
امانی انجای و [illegible] و نظر الله تمغاجی را بضبط اموال باز داشت و در خان آمن
تایه [illegible] و ملک دیان از انجا روان شد و بظاهر تبریز که از مدن مشهور روم است
نزول فرمود و محصلان مقرر کرد وجوه امانی تحصیل رسانیدند و جمعی که با امیر محمد من شا
بدرست کردن مال رفته بودند با نقود فراوان و اسپان و دیگر جهار پایان و انواع

تحف و مدارو پیشکش کر میر محمد مشار الیه ارسال نموده و درین محل برسیدند و انهارا
بعرض رسانیدند و درین اثنا بسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است نهایت
حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده از سه طرف محفوف است بدریا
یک طرف بخشکی دارد و خندق عمیق فرو برده اند هر دو را آب دریا تا بالای برج
کار برآورده و حشری عظیم از افرنج رجیم آنجا جمع آمده و انرا از میر خوانند و غم کلان
از مواضع متبرکه دانند چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند و نذر و صدقات
رسانیند و بمسافت یک آب تا فتن ازان حصار دو قلعه دیگر است بر سر کوهی و انرا نیز
ازمیر گویند و میان اهل اسلام است و درمیان اهالی این دو حصار لیل و نهار رباط
محاربه و مجاهده بکار گسترده است و چون از میر کبر از سه طرف متصل است بدریا بلی دینان از
اطراف بگشتیها توجه مینمایند و خوردنی و پوشیدنی و اسلحه و اسباب جنگ و سایر ضروریات
آنجا می آورند و چون مردم آن مقام در گوشه بلاد اسلام پای مخالفت فشرده بردوام مقاتله
و مقاتله اقدام مینمایند افرنج را استظهار بسیار و اهتمام تمام بنگاه داشتن آن هست
لاجرم تا غایت از اهل اسلام کس را دست استیلا بر ایشان نبوده و هرگز جزیه و خراج بهیچ پادشاه
نداده اند دایما دست طغیان و عدوان بایذا و اضرار اهل این دیار گشاده مراد
پدر ایلدرم بایزید بکرات کمر جهاد بسته لشکر کشیده بقدر وسع کوشیده و بغته نا نجا رسیده
باز گردیده و ایلدرم بایزید نیز هفت سال آن را محاصره کرده بجائی نرسیده و مسلمانان ازان
حصار خسارات بسیار و زحمات اندو میان ایشان دایما قتل و کشش می باشد و جویها
خون بدریا می پیوندد و لله الامر من قبل و من بعد کفار در غزوات و کبران و فتح آن
چون صورت حال از امیر کران در لوح ضمیر حضرت صاحبقران اتفاق منش یافت
عرق عصبیت دین و حمیت اسلام در حرکت آمد دفع افساد آن کافران قلع و قمع ایشان
بر ذمت همت خسروانه واجب دانست امر مطاع صادر شد که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
و امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا متوجه آن قلعه شوند و بطریق سنت اول رسول را
فرستاده ایشان را بملة غرای احمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات دعوت نمایند

سعادت شان مساعدت کند و با سلام در ایشان نوازش نموده و منتظر
امید وار کرد انیده اعلام کنند تا صنوف عواطف و احسان بادشاهانه در باره ایشان
ظهور پیوندد و اگر بسیر استکبار انداخته سرکشی بگذارند و اداج خراج و باج برگردن اذعان
و انقیاد گیرند جزیه بر ایشان مقرر گردانند و مال بستانند و اگر از سابقه شقاوت رائحه
غیابه و استبداد بر افرازند تیغ غزا و جهاد بنیاد زهره ضلال و فساد بر اندازند شاه
زاده و نوئینان باطاعت فرمان مسارعت نمودند لی توقف روان شده ایلچی باز میر
فرستاد و اهالی انجا را بانواع بیم و امید باسلام دعوت کردند و چون حکم ازلی بشقاوت
بری ایشان جریان یافته بود وعد و وعید اصلا نافع و مفید نیفتاد و ماه نوبس کصاحب
آن قلعه بود با طراف و جوانب که تعلق با فرنج داشت رمان و علط و ساسون و دیرو
خجل و بردینه و پسیره و دهلی و سمدوک و امرور و انینه رو ورکلو و توابع آن کس فرستاده
بود و شکر طلب داشته و از سرداران و بهادران فرنگ با هنگ جنگ حشری عظیم بل
محشری از دیورجم در انجا جمع آمده در اندوختن ذخایر قوت و تحصیل و ترتیب اسلحه و
اسباب مدافعه و جدال رعایه حزم نموده و چون قایدان لشکر اسلام را برین احوال
اطلاع افتاد صورت قضیه را عرض داشت استبدکان پایه سریر اعلی کردند و چون
پرتو این خبر بر اینه ضمیر منیر سلطان جهانگیر افتاد اقامت فرض جهاد در اوجه همت کیتی
گشای ساخته اعزاق ما برای روشن در دامن کوه شهر تیره بگذاشت و با لشکر ظفر قرین
بود بارندکی عظیم دست داده لی توقف بنیت غزا سوار شد و بعون عنایت
نعم المولی و نعم النصیر روی رایت اسلام بصوب ازمیر اورد و بتاریخ فرخنده روز
شنبه ششم جمادی الاول سنه حمس و ثمانمایه با لشکر نصرت شعار ناپدا کنار نظم
همه شیر مردا دلیر کز اقصر دریا برآورند کرد مرکب مکهان نورد را توکل
و تسلیم بقبضه توفیق صمدانی سپرد نظم روان شد بفرخنده ترساعتی قرانیده دولت بهر ساعتی
بجنبید لشکر ز ان تا کران بجوش اندر آمد زمین و زمان واز موقف جلال فرمانها

بهرطرف روان شدند و امیرزاده محمد سلطان که با لشکر بر انغار در قشلاق مغنی سیاه
بود و امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و امیر جهانگشاه و دیگر امرا که
با ایشان بودند مجموع روی عزم بصفرت دین نهاده متوجه ازمیر گشتند و چون راه
فتح آیة صاحب قران ظفر قرین سایه وصول بران قلعه خیر آئین انداخت خطه
عزیو کورکه و کوپس و ولوله خروش سورن و جوش سیاه کوش بمثابه سپهر و مهر خیره
و تیره ساخت و از موج دریای لشکر جرار در ساحل آن محیط لی کنار مصدوقه مرج البحرین
یلتقیان مشاهده افتاد و عساکر فیروزی مآثر بحسب فرمان زفره تکبیر و تهلیل غازیانه
از رخ برین گذرانیده روی کین از عصبیت دین تبهیز از میر آوردند و از اطراف حصار
کرنجشگی داشت جنگ در انداخته امرا بسیه خود نقیبان بکار داشتند و بتربیت اسباب جنگ
حصار از منجنیق و غراده و نظایر ان مشغول شدند و بدروازه جنگ برساختند
همه تیر و قارو ره انداختند ، در مقتضای رای کیتی گشای از اطراف دریا امیر
شاه ملک مردان جلادت پیشه کاروان را با مضای فرمان قضا نفاذ باز داشت
و سه پایهای بلند استوار ساخته درمیان آب بزودیک یکدیگر برافراشتند و بر بالای
آن چوبها انداخته طریق جسر استوار ساختند و از هر دو جانب قلعه تا انجا که پایهای
سه پایه بزمین میرسید راهی بهن که سپاه منصور بزربران متمکن توانند ایستاد کرد مجاریه
و مدافعه قیام نمایند مرتب و پرداخته شد و بهادران لشکر اسلام چیرا گرفته بانجا
برآمدند و بازوی شجاعت کشاده از طرف قلعه با اهل حصار نبرد و پیکار میکردند
از جانب دریا راه پیشه کس را مجال آن نماند که بدم مردم قلعه آید یا چیزی پیش ایشان
آورد در اثنای این احوال امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه با امرا عراق و قشلاق
مغنی سیاه با تمام امیر شمس الدین عباس که اشتهار بعسکر همایون یافته بودند و امیرزاده
محمد سلطان روان با بقا و نیران محاربه مبادرت نموده بهادران سپاه هش پیش را نهاده
داد مردی و مردانگی دادند و اشارت علیه نفاذ پیوست که دلاوران لشکر نصرت شعار

یک بار بکار در آیند و بازوی اقتدار بر زم و پیکار برکشایند امرا و تومان
و هزارجات با عساکر گردون مآثر هر کس از جای خویش پیش رفته آتش حرب و قتال بنوعی
بر اشتعال یافت که صبح تا شام و از شام تا بام از جانبین کوششهای مردانه می نمودند
و بیک لحظه نمی آسودند از طرف حامیان اسلام غازیان خروش تکبیر از رخ اثیر و مجمع
کواکب گذرانیده و دست قدرت و توان بتیر و کمان یاریده عقاب آهنین منقار در
هوای کارزار بسنگر مرغ روح کفار رجیار پی پرواز میداوند و بزخم رعد و صحتیق و
غرنده برج و باره قلعه را پاره می ساختند و از بالا حصار نلی دینان بدکردار با
بلاج و احرار استوار داشته تیر خدنگ و ناوک و سنگ نلی تهاون و درنگ
می انداختند و لوله نفیر کبری زمان زمان بگهنه دیر بهرام و کیوان میرسانیدند و در این
مدت که انا اللیل و اطراف النهار در میان مسلمانان و کفار آتش رزم و پیکار افروخته
بود هر مسکین بر بنان بستهای میدان غازیان دامن سعی در کمر آسمان زده بپوشیدن
بنوعی می بارید که دریا از اندیشه اخگر غرق شوریده و تلخ دهان در قلق و دهشت اضطراب
افتاده نظم طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز ، درزد و دابر دیده انجم شکار ریز
بحر محیط کف زده بر سر زبیم غرق ، از بس که کشته روی زمین جمله موج خیز ، و در چنان روز کار
صاحب قران موید دین دار یک لحظه از تدبیر کار مجاهدان فیروزی آثار غافل و ذاهل
نمیشد و چون نقبچیان نقبها بریده و سنگها برون آورده برج و باره حصار را بر سر جمع
کرفتند حکم قضا مضا صدور یافت و نقبها را بهیمه نفط الوده انباشته آتش زدند
و دیوارهای قلعه چون بخت وارون مخالفان سرنگون شد و بسیاری از کفار با دیوار حصار بر
خاک خیبت و خسار افتادند و بدار البوار جهنم و بس القرار پیوستند غازیان خطه پیشه تیغ جهاد
در قبضه اجتها[illegible] و[illegible] با نلی دینان شمشیر زده از رخنها در آمدند و کیران را
تعلوب و مقهور کردانیده قلعه را مسخر ساختند و صبح فیروزی از مطلع نصر من الله و فتح قریب
دمیده جهان جان و جنان ارباب ایمان و عرفان از انوار اخبار روسار دبستر المومنین منور
گشت و چون فتح ارجمند بخت با مسلمانان و عیدی بزرگ بود متعصبان دین کهن کیران را

فرمان آمین تمام سپر بر بندید مکر اندکی که خود را از ورطه هلاک بلجه دریای هولناک اندازند
واز ایشان نیز اکثر غرق شدند و مصدوقه فغشیهم من الیم ما غشیهم بظهور پیوست تعدد و
بهزار مشقت خود را بکشتی انداختند و بر حسب فرمان واجب الاذعان قلعه و خانه و علم
که از سنگ و اجر یا وج قبه دو دو ار برافراخته بودند همه را زمین هموار کردند و مجموع توپ
اجر و آلات ازا بدریا ریختند و مصمون قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم
و یشف صدور قوم مومنین وصف الحال آمد و از بعضی مواضع او یخ کشتی بزرگ که از
از سفاین را کوکه می گویند و ان را دو بادبان و زیاده هم می باشد مشحون بمردان کار
و بسیاری از اسلحه و اسباب جنگ و پیکار بدو اهالی از میر متوجه انجانب شده بودند چون
بنزدیک رسیدند و از شهر حصار اثر ندیدند متحیر بماندند و غرق دریای خوف و کشی را
بازداشتند اشارت علیه صدور یافت که از سرهای گبران که بتیغ غزا تن جدا شده چند
بکمان رعد سوی کشتی اندازند و رعد اندازان سری چند بجانب ایشان انداختند و بعضی در
کشتی افتادند و چون آن کوردلان بچشم سر هم چنان خود مشاهده کردند خایف و خاسر
بازگشتند و از ابتدا وصول رایت جهانگیر باز میر تا اشتهار تسخیر تذهیب آن کما بیش
دو هفته پیش نبود مردم آن دیار که وقوف حال آن حصار داشتند تخصیص ایدرم
یزید را انگشت تعجب در دهان حیرت بماند بیت چنین نماید شمشیر خسروان اثار
چنین کنند سلاطین چو کرده باید کار و تجدید بر همه روشن شد که حضرت صاحبقران
را در بادشاهی و جهان بستانی شانی دیگر است و فیروزه فیروزی اعوان و انصارش
از کانی دیگر بیت کار این دولت زجانی دیگر است کشف این سر ز جوانی دیگر است
و محرر و اپستها را در اثنا بعضی اسفار بدامن از میر مسلمانان عبور افتاد و یکی از رفقای طریق
حاصل قصه مذکور بمناسبت مقام باز راند و از بوادی وقت ص این نظم بطریق مجموعه
کرنی اندیشه بیاید از خاطر سر بزد شور از میر عشر باکشتازمیر تیمور موید جهانگیر
وان قلعه که هیچ شاه نگشد برکنده اش کمند تقصیر در جنگ بهفت سال قیصر
نشاند بیران غبار تغیر بگرفتن و کندنش زبنیاد زین ده بدو هفته یافت تسخیر

سپاه بهرام اشتقام دیده بدل زور و نزدیکی از بیم و هراس آگنده بود و هر کس را
مجال اندیشه مخالف نمانده پیشوایان قلعه با قدام تضرع و استکانت بجان امان خواستند
شاهزاده جزیه برایشان مقرر فرمود و کماشتگان باستیفای آن وجوه قیام نمودند
و شاهزاده با امراء لشکر باو آمده بود بدرستی فرمود تا باغ خود که در قلعه قلعه
معنی پسیا گذاشته بود بازگشت کفاد مراجعت فرمودن حضرت صاحبقران جهانگیر از میر
حضرت صاحبقران بعد از تسخیر آن کهران سایه مرحمت و اشفاق بر ترفیه حال اهالی میر
مسلمانان انداخت و ایشان را بخلعت و انعام سرفراز و بلند پایه گردانید جباو جلجله
بسیار از تیر و کمان و تیغ و سپان و سایر اسباب و آلات کارزار کرامت فرمود تا
دران سرحد بپاء مردی توفیق دست جهاد و کمر اجتهاد در غزو اهل شرک و عناد کشاده
و بسته دارند و نگذارند که ایلی و بیگانه باز بانجانب آمده و بعمارت قلعه اشتغال نمایند
و چون ساحت سواد اسلام بسبب اعتناء و اهتمام صاحب قران گردون غلام از غبار
عار آن چیز فرستاد بر فساد و شرک ازان مرز بسی آسیب و ضرر از کهران بمسلمانان
میرسید پاک شد و نهال احوال غازیان آن مرز و محافظان آن حدود از حسن تربیت و
عنایت وفور مکرمت و موهبت آن حضرت بهار کونه از ثمار و اثمار امانی و امال ارزانی
یافته بنشت انتظام روبازوی اقتدار ایشان در غزو کفار و دفع اشرار چون کار دین
و شروع سید المرسلین علیه و علیهم افضل صلوات المصلین قوی و متین گشت رایت نصرت
شعار در کنف حفظ و تائید آفریدگار از حوالی ازمیر نهضت نموده باغ عرق همایون مراجعت
فرمود و از انجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون صحرای ایازلق مخیم فرخ وصول و نزول
موکب فتح آئین شکوه بهر برین گشت سلیمان شاه که از انکوریه بجیقون رفته بود
راه اسوق آمده و در قرایغلج بکوکبه فرخ امیرزاده [illegible] رسیده بدرگاه عالم پناه
شتافت و دران محل سعادت بساط بوس دریافت و روان بازگردیده بشاهزاده مشار الیه
بیوست و یکی از ملوک افرنج سبه نام که جزیره ساقز که مستکی از انجا خیزد در حیطه حکم و
فرمان او بود و چون تواتر استماع اخبار آثار سپاه نصرت شعار او فرا از مستی غرور

یافته ایالت آن ولایت هنوز تعلق بسراو دارد و روایت فتح آنه براه الغ برلغ روان
شد و چون سایه وصول بر آن ناحیه انداخت امیرزاده شاهرخ از آن محل کوچ فرمود
فرموده بود توجه نموده بموکب کیتی کشای پیوست و امرا علی تفاوت یافت که سپاه ظفر
پناه از کدره راه روی جلادت بتسخیر قلعه انجا آورد مذابیشان نالی توقف را شتاب
بسته قلعه را بگشادند و از قضا تیری بسینه جلال الاسلام رسید که از آن زخم او
شهید شد و بعد از قتل رجال و اسر نسوان و اطفال قلعه فرا بحال با زمین هموار گشت و الحکم
لله العلی الکبیر گفتار در فتح قلعه اکی در نشین در ولایت حمید بحره است
بزرگ طول آن بیست فرسخ و عرض چهار فرسخ آبه آن شیرین و خوش گوارست چند رود
خانه بزرگ بران می ریزد و از یک موضع میرود و در اطراف آنها غات و بساتین و مزارع
بسیار و بر کنار آن شهر بندی از سنگ بر افراخته اند و با کریز استحکام یافته سه طرف آن
متصل باب و یک طرفش بکوه پیوسته است و در کتب تواریخ نبلک اباد مذکور است و در میان
آن بحیره دو جزیره قریب شهر یکی بکلستان مشهور یکی بنشین و نشین را که بزرگتر است قلعه
ساخته اند و عمارات و باغات پرداخته و اهالی آن حدود و حوالی از مال و اسباب بمقدور و
اجناس و غلات و ارتفاعات هر چه در مخافظت آن مزید اهتمامی بودی اینک آن را در آن
قلعه نگاه داشتندی درین ولا مردم بسیار در انجا جمع شده بودند و باستظهار آبها
کرا از جمیع جوانب محیط است بآن امین نشسته و چون این معانی بمسامع علیه حضرت
صاحبقرانی رسید داعیه تسخیر آن قلعه از خاطر خطر سر بزد و در زمان قضا جریان صادر شد
اغرق براه اق شهر روان کردند و چون ایلدرم بایزید دران وقت مرضی طاری شده بود
و مزاج از نهج استقامت انحراف یافته لطف خسروانه اطبا حاذق مثل مولانای غازان
مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم او کرد و ایشان بمعالجه و تدارک
قیام نمایند و با اغرق روانه ساخت و رایت فتح آیت از الغ برلغ ایلغار فرمود و
شب در میان کرده صباح شنبه هفدهم رجب المرجب سنه خمسه و سبعمائه بر لغ
وصول براکیذ انداخت و روز دیگر برحسب اشارت واجب الاتباع امیرزاده شاهرخ

ابابکر و امیرزاده اسکندر و سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک
امیر علی سلطان توا جی علیرغم نکبت و دیگر امرا و بهادران روی جلادت بحصار
باده بعضر بکوه برآمدند و بعضی از دامن کوه حمله بدروازه بردند و از جوانب اندا ختند
بنیروی دولت قاهره حصار را تسخیر نمودند و عساکر گردون مآثر شهر درآمده بسیاری
از مخالفان را بتیغ قهر بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم جان خود را بکشتی انداخته
بپناه حسین بردند بیت برآمد از ان شارستان رستخیز همه برگرفتند راه گریز
امرا لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت که عدها به بندند و کشتیها از پوست
و پوست گاو و اسب مرتب سازند سپاه ظفر پناه بفرمان گذاری مبادرت نمودند
و باندک زمانی که بعدد کواکب که در بحر اخضر فلک جاریست مراکب و سعاین دران
بحیره روان گشت و تمام شاهزادگان و امرا دران کشتیها درآمده متوجه قلعه نسین
شدند و آن را مرکز وار در میان گرفته کوکه فزو کوفتند و سورن انداختند
آب دریا از نهیب آن خروش بجوش درآمده طبیعت آتش گرفت و مصدوقه و اذا
البحار سجرت بوضوح پیوسته عقل حیران شد دران حال خسکفت
مردم قلعه از مشاهده آن واقعه غریب مهیب آتش فاق و اضطراب در نهاد افتاد و دود
دشت و حیرت از سر برآمد و از سر ضرورت دست امید بدامن مراحم شاهزادگان و امرا
زد و چون او را بپایه سریر جلادت حریر آوردند و بخاک زمین بوس استعاد یافت
روی تضرع بزاری بر خاک تذلل و خواری نهاده بجان امان خواست و عفو بادشاهانه
از خون او درگذشت و فرمان شد که او را بخانه کوچ نقل نمایند و لشکر منصور نسین
را تسخیر کرده تمام اسباب و اموال بنجا جمع آمده بود بدرگاه عالم پناه آوردند و بهت
صاحب قران زمانه لا بشکریان ارزانی داشت بیت
همه مال نسین بتاراج داد سپه را بسی بدره و تاج داد
درین اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان امت بسر مبشر آمد و خبر آورد که شاهزاده را عارضی مزاجی طاری
شده خاطر همایون حضرت صاحبقران بغایت نگران شد و ایلغار تعجیل روان ساخت

کرکسی دانسته رابزودی نفرستند که کیفیت حال نیکو باز نماید و موکب جهانکشای
از انجا کوچ کرده روی توجه بصوب آن شهر نهاده و چون آن کدخدا بر رایت نصرت سمات
لشکر جوانبخت روا ردوی امیرزاده شاه رخ اتفاق افتاد شاهزاده مراسم
طوی تقدیم رسانیده و تبشکشها کشیده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه نیز وظیفه
خدمات پسندیده بجا آورده و دران اثنا امیر محمد قرامان از قونیه بدرگاه عالمپناه آمده
و با سه مال امانی و رسم تحفه و نهانی بسی و جاز نقود و اقمشه و اسب و سنبجل عرض
رسانید چنانچه از اندازه قدر و وسع مملکت او زیاده بود مراحم بادشاهانه که
او را از بند ایلدرم بایزید خلاص کرده بود و جانی بدر انشان با دیگر ضمایم ارزانی
داشته چنانچه سبق ذکر یافته تجدید او را بصنوف مکرمت و نوازش اختصاص
بخشید و باز گردانید و رایت فتح آیته بسعادت و اقبال از انجا روان شد ذکر
وفات قیصر سعید ایلدرم بایزید و شاهزاده عالی مکان محمد سلطان علیهم الرحمة والغفران
حکم المنیة فی البریة جار ، ما ده الدنیا بدار البقاء ، بقائی که بروی فنا ساقست
فنائی ذکر هم بآن لاحق است ، بقا نیست آن یک بعین فناست ، بقای حقیقی بقای خداست
و مصداق این سیاق آنکه در پنجشنبه رابع عشر شعبان سنه خمس و ثمانمایة خبر آمد که
ایلدرم بایزید در اق شهر از سطوت سلطان ناقد فرمان اجل قیصر روح از کشور بدن
ازعاج یافت و شب گذشته بمرض ضیق النفس و خناق از دار فنا بدار البقا انتقال
نموده خاطر عاطر حضرت صاحبقران از استماع آن واقعه پدرمان بغایت متالم
شد و قطرات عبرات از دیدهٔ همایون و زبان گوهرافشان بکریمه انا لله و انا الیه راجعون
روان گشت و نظر ببصیرت آن ضمیر صایب تدبیر از وقوع حادثه تفوق و استعلا
تقدیرات آسمانی بر تدبیرات انسانی مشاهده نموده چه من بمنت آن حضرت
بملک اندیشه بر لوح خیال نگاشته بود که چون از قضایای مملکت روم فراغی کلی حاصل
شود تمام بلاد و قلاع و مدن و امصار آن دیار بحوزه تسلط و تصرف بندگان
سپهر اقتدار در آید ایلدرم بایزید را بجلایل مواهب نامتناهی و بذل اسباب و ادوات

سلطنت و پادشاهی جهرحال فرموده دوم را با وارزانی دارد و نوعی سازد که دست
قدرت و کمتاز و در ضبط ممالک و حفظ ثغور اسلام و افاضت وظایف غزو و
جهاد بار مزهٔ ضلال و عبده اصنام از اول قوی تر باشد و چون قسم تقدیر برخلاف
آن جریان یافته طومار وجود ایلدرم بایزید بکلم لکل اجل کتاب در نوردیده شد
بیت من سعی همیکنم تقضا می کوید برون ز کفایت تو کاری دکر است
چون حضرت صاحبقران بجد و آق شهر رسید از پیش امیرزاده محمد سلطان دانه خواجه امد
و تقریر کرد که مولانا فرخ طبیب شاهزاده را مسهلی و منجنیقا دوبخارا خلاط متوجه
و مانع شده و مرض بصرع انجامیده و خاطر همایون بغایت نکران شده و دانه خواجه را
دوا به بازکرد تا بپرسیدن موکب فرخنده هرچه زودتر جزری فرستد و بسعادت و اقبال
در آق شهر بار دوی همایون نزول فرمود و از کمال عاطفت بادشاهانه بازماندکان
ایلدرم بایزید را بصنوف نوازش و بخشش فرموده جامهای پوشانیده و موسی چلبی پسر بایزید را
بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بنبد و بار طلا اختصاص بخشید و از جمله صدر
اسپ با وارزانی داشت و پرلیغ اعلی موشح بال تمغا، همایون کرامت نموده روانه
ساخت و فرمود که نعش پدرش را که در آق شهر بمزار شیخ محمود حیران بامانت سپرده اند
بحفه آراسته با مین سلاطین ببرسابر دو در عمارتی که انجا ساخته دفن کند و حضرت
صاحبقران اغرق که اشتنه لی توقف از آق شهر متوجه جهانمیرزاده محمد سلطان شده
در اثنای راه جماعتی ترکمانان درغت که خضر بیک و ابراهیم پیشوای ایشان بودند از
جادهٔ مطاوعت انحراف جسته بکوهی که راه بدان آن میکذرد پناه برده بودند و
متحصن شده فرمان عالی نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر روی بتوقیع ایشان نهادند
و هنکام انکه از خط رطل جمع صادق متحصنان قلهٔ قاف سپهر ناپدید شدند اطراف
اطراف آن کوه را فروکرفته بودند و دست جلادت بکمان و تیر بارید بسیاری ازان
ترکمانان را بر خاک هلاک انداختند و بعضی بکریختند و مجموع مال و منال و اسپ و شتر و
کوسپند و کاو ولایشان غارت کردند و زنان و فرزندان ایشان اسیر کرفتند و حال

آن ستمگران را عبرت عالمیان گردانید ند قطعه کسی که دامن اقبال شاه دادار دست
زیر برآمد و از پا درآمد آنش سزاست هر آنکه کرد خلاف خدا و رسول مقهور خلاف آن اولاد
هم خلاف خداست و هم در اثنای راه روز شنبه شانزدهم ماه دولت خواجه ایچه
بوغا رسید و عرض داشت که مرض شاهزاده زیاده شده و اشتداد عظیم یافته حضرت
صاحبقران متعجل براند و بعد از وصول و نزول چون بیالین بیمار آمد رحمت بجدی اشتداد
یافته بود که اصلا سخن نمیتوانست گفت الحضرت را ملالی عظیم روی نمود و او را در حضن
خود بنشانید و همدران روز کوچ فرموده و چون سه فرسخ نزدیک از قرار حصار گذشته
در منزلی قرار کرد شاهزاده نامدار بجوار رحمت پیوست و این واقعه در دوشنبه بیستم
شعبان سنه خمس و تمانمایه موافق قوی سل که آفتاب در آخر درجه حوت بود وقوع
یافت و مدت عمرش بیست و نه سال بود قطعه بر خاک رخت آن گل دولت که باغ ملک
با صد هزار ناز بپرورد در برش بگریست تخت زار بران شاهزاده کاورد در برش
شاهی بگو بهرش درخون لالام که چرا در چنین غزا باشد سر پیاله و سودای ساغرش
گفتار در تعزیت داشتن و روان شدن لشکر از نخشب شاهزاده سعید از پس در بغا که مژه مرده شد ناگهان
گل باغ دولت بروز جوانی در بغا که خورشید اوج جلالت چو صبح دوم بود کم زندگانی
در بغا سواری که خورشید و شا نمیکرد بر مرکب کامرانی در بغ آن سپهر و افسر شهریاری
در بغا که قد و قامت بهلوانی بحسرت برفت از جهان کامگاری که هیهات تا بتدش چرخ نانی
درین موسم ار جز زمین بر نبوید سزد گر کند جامه ریسمانی ترا باد ای گل صد پاره کردن
کنون کز شکر لب شادمانی چه افتاد کونی که گلگون رغبا بخون شسته رخسار ارغوانی
جهان فانی ثبات است نابوده ایم چنین بود داری ز است فانی بحکم تعلق طبیعی و محبتی جبلی
که افراد انسانی را نسبت با اولاد و اسباط حاصل است و خصوصا اولاد نامدار اکابر را
علی قابله شرایف الصلوات و کرایم التحیات از آن آگاهی بخشید حضرت صاحبقران
از واقعه شاهزاده جان بجوانی داده جهره قرار از رخسار صبر و خاطر بنده کور رنگ رخت بست
و با کمال تمکین و وقار عنان اختیار از قبضه اصطبار بپرداخته از مسند سلطنت

وسر سم تعزیت و سوگواری نشست بیت شسته مانده ز چشم آب بر فرق خاک
همه جامه خسروی کرده چاک زبان حال در ان مجال از حدت ناله خون و مدام
گاهی مخوانی این مقال بسرود و نوحه گری میساخت قطعه
گریه ی میوه باغ دل چنین مستعجل چون افتادی ز شاخ اقبال بگل کونی که ز دست سیمبر تو
ترسید روان چو جان بنهفت اندر دل گاهی بمضمون این مو دون خون در درون
اعالی ... می انداخت در دا که دل از حادثه غمناک افتاد در دیده سیل باز خاشاک افتاد
تو باوه باغ عمرم از شاخ امید نی اگه رسیده بود بر خاک افتاد حقیقت که قطعه
کر دین ماتم تو بنودی روی خاک از گریه تر خسرو سپیارکان میکرد بر سر خاک راه
حرمت سلطان رعایت کرد بیغ گوهرات ورنه بر میداشت از سر اسمان زرین کلاه صعوبت
آن واقعه ها یل چون موجب تغیر حال نی حمال شد که عالم را بمثابت روح بود
در مقتضیات طبیعت روزگار غدار اثر کرد در موسم ربیع بدیع آئین که نوجوانان
اشجار و ریاحین در گلزار و بساطین حلها سبز وار غوانی بعزم عشرت و شادمانی
بتازه پوشیده بودند جهانیان در بلاپس ولباس سیاه و کبود رو از دیده روان
ای سرو دمی سرو دند مگذر همانع زین پس و بگذار لاله زار زیرا که داغ بر دل ابر است و لاله
مسکین بنفشه بر سر زانو نهاد سر با جامه کبود پریشان و سوگوار
گل پیرهن دریده و سنبل بریده موی بلبل بنوحه ناله برآورد زار زار امرا و اعیان
وسایر لشکریان و اعوان از مرد و زن دران شیوه سیاه بر تن بلاس و لمندر بر کردن خاک
بر سر و سنگ در بر و بستر از کاه و خاک گشته فغان و نوحه و زاری در بیت الاحزان کیوان
انداخته و از بس خون ناب اشک دمادم کاو زمین بای صفت شنا ورساخته مثنوی
مهان جهان دار نا برانداز آمد سر کرد و خاک کشادند کردان پیراسر کمر
هم از چشم تمدید خون جگر زبس نالش زار و از بس جزع بکردون برآمد خروش و فزع
و بخصیص حرم شاهزاده معصوم مرحوم مغفور خانیکه محروم مهجور مثنوی
همی ریخت خون و همی کند موی برآورد از جان فغان و خروش سرش پر ز خاک پر از آب روی

زمانه تا زمان نوبهی رفت هوش ، چنین است رسم کهن سرای ، جهان جو و وش است و کزنمای
بکامی منه دل بدو زینهار ، که آشوب زاریست و ناپایدار ، کسی کو پرورد عمری بجان
کند پایمال فنا ناگهان ، زدست اجل هیچکس جان نبرد ، زمادر نزاد آنک آخر بمرد
صاحبقران سراز دران مصیبت جگرسوز و جان گداز با سوزاندرون و دل پرخون
زبان همایون بکریه انا لله و انا الیه راجعون بپارات و فرمان داد که بعد از اقامت
مراسم تجهیز و تکفین شاهزاده بامداد و دین تابوت مشحون برحمت حی لایموت
در محفه نهادند و با دو بیت سوار مقدم ایشان الیاس خواجه شیخ علی بهادر و امیران
دانا خواجه و دولت خواجه ایلچی یوغا و امت بسر مبشر و دلیل و شیر اول کوکلتاس
وارد و شاه و اسپه روان ساخت و فرمود که چون باونیک رسد ویل وارد و شاه
کوهر دریا منفعت را صدف نوسازند و در تابوتی مجدد بمزار بزرگوار قیدار پیغامبر
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که در ولایت سانیه واقعست برند و با مانت بسپارند
تا بعد ازان بسمرقند نقل کرده شود و دیگران با محفه و تابوتی خالی سپر بسمار راستوار
کرده و راه نیک توقف نمایند و بعد از توجه ایشان حضرت صاحبقران با نوفل
همایون معاودت نمود از مرغزار آق شهر کوچ فرمود و بسعادت و اقبال روان
شد و چون اهل اردوی کیهان پوی مجموع در لباس سوگواری بودند تا غایتی که بر اسب
خنگ سواری نمی کردند و هر بامداد و شبانگاه بر گریه و زاری مواظبت مینمودند
پس از قطع چند مرحله امرا و ارکان دولت زانو زده عرض داشتند که مجموع درین
سوگواری نوبت سیاه تمام مردم درین راه کبود و سیاه پوشیده اند و تمادی این حال
مناسب ساحت اقبال نی اشتمال نمیاید رای حق نمای ظلمت زدای بعد از سماع این
سخن خاطر همایون را بملاحظه بشارت آن الله مع الذین هم محسنون تسلی نمود و اشارت
علیه بتغییر لباس نفاذ یافت و خلایق از جامه تغزیت بیرون آمدند فی الواقع
چو شد کسوت عمر نیلی تار و پود ، چسود از لباس سیه با کبود
چون الجیان حضرت صاحبقران بمصر رسیدند و فرج بعد از قوت المقتدر مالک الناصر

ن ه مصر و شام بود خبر فتح روم و قضیهٔ ایلدرم بایزید که شوکت و مهابت
دول اطراف آن ممالک پیش واقع داشت بتقریر و تحریر شنید یعنی بدانست که
با بنه کان اسپهسالار حضرت صاحبقران کیتی بستان بغیر از انقیاد و اذعان عین خطات و
محض خسران و ارتحالی که پدرش و او نیز تا غایه در فرو نهادن اتلمش ورزیده بودند
کیفر آن کشیده پشیمان گشت و بمشورت اعضو اب ارکان دولت و اعیان مملکت اتلمش
را ارسال پسر و ن آورده بمجلس طلبیده تعظیم عظیم کرد و با نواع عذرخواهی نمود و سکه و
خطبه در تمام بلاد مصر و شام بلقب فرخنده فرجام صاحب قران سپهر احتشام
بیارات و اتلمش را شفیع ساخته با دو رسول احمد و افته روانه درگاه عالم پناه گردانید
که صورت ندامت از تقصیرات گذشته و صدق اخلاص در خدمتگاری و طاعت گذاری
و قبول خراج امال که سال بسال بخزانه عامره رساند بعرض اسپهسالار کان پایه سریر اعلی
رسانند و برسم پیشکش اموال فراوان از نقدین و جواهر و رخوت و اقمشه فاخره
اسکندرانی و غیر آن شمشیر مصری و اسپان نامدار و سایر تبرکات و تنسوقات آن
دیار با ایشان بفرستاد و چون بولایت روم در آمدند اتلمش استعجال نموده پیش از
ایلچیان بموکب اهل ظفر قرین پیوستند و بوسیله امراء بساطبوس دریافته تحف و هدایا
بمحل عرض و پیشکشان فرج بسمع مبارک رسانیده مرحمت پادشاهانه شامل حال او گشت
و زبان بکامت فرمود که چون او را در صغر سن سایه عطوفت پدر از سر افتاده مراعات احوال
او بر ذمت همت ما واجب است اگر در سلوک جاده فرمان برداری کرد راه ماضی رستگاری و کامگاری
همان تواند بود و ثابت قدم باشد صنوف عنایت و تربیت در باره او بظهور انجامد چنانچه
از استظهار و اقتدار بضبط امور ملک و ملت و خدمت حرمین شریفین عظمها الله
تعالی فیما [illegible] ثابت قدم باشد و فرستادگان او را نوازش نموده بخلعت و
کمر و کلاه سرفراز گردانید و اجازت انصراف ارزانی داشته از برای فرج تاج و خلعت
خاص و کمر مرصع و پسندیده و ببوید عواطف بیکرانه و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر
ساخت و من الله الاعانة و والتائید کفتار در ایغار فرمودن صاحب قران کامکار بجانب قراتا

خواتا تار قومی اند از اتراک که در ان وقت که [illegible] آن ملاکو خان را بایران فرستاد
ایشان را داخل لشکر او کردانید و چون ملاکو خان بجنت [illegible] از گوقتایشان را بسبب آن
نفس که داشتند با کوچ بسر حد روم و شام یورت داد و چون بعد از وفات سلطان ابا
خان در ایران بادشاهی صاحب اختیار نماند ایشان سرکشی و تباه و دو فرقه شدند
و هر صده بسر خود دیورلی اختیار کردند و چون ایلدرم بایزید بعد از انقضاء مدت قاضی برهان
الدین بر سیواس و آن نواحی مستولی شد ایشانرا داخل لشکر روم کردانیده و در مملکت خود
جای داد و چون دران ممالک از خراج و جهات تکلیفی چندان نمی باشد هریکی از ایشان
بانگ مرتبی خوشوقت و صاحب ثروت شدند و چون حضرت صاحب قرانی را در خاطر بود
که ایشانرا نقل فرموده در میان الوس جته جای دهد دران زمان که سپهدار ایشان
بدرگاه عالم پناه آمده بود ایشانرا بخلعت طلا دوزه کرشمه ها، زر و انواع عواطف
و نوازش و عواطف سرفراز گردانیده بود بوعدهای بادشاهانه نوید داده درین
مدت کسی متعرض احوال ایشان نشد بنا بر این ایشان را ایل و مطیع دانسته در یورتهای
خود ساکن و ایمن نشسته بودند و درین وقت راتیه فتح آیه دران محل که ایلچیان مصر
رسیدند سه شبانروز توقف فرمود و بادشاه زادگان و امرا رسم جانقی مرعی داشته
تواب آن دانست که قراتاتار ازان دیار کوچ کرده بماوراالنهر بروند و چون پیشانی چهل
هزار خانوار بود و تندو غلبه بسیار فرمان داد که شاهزادگان و نوینان هر کس مجای
روان شده ایشان را چنان در میان گیرند که کس بیرون نتواند رفت و سفارش
فرمود که شرایط حزم و تیقظ نیکو رعایت نمایند و ایشانرا حذری نرسانند چنین
فرموده امیر جهانشاه بادیگر امرا بر اغار و شکر امیرزاده محمد سلطان بطرف توقات
و اماسیه توجه نمودند و امیر سلیمان شاه با فوج از سپاه جوانغار رهسپار عزم بصوب
قیصریه و سیواس آورد و بعد ازان رایت نصرت شعار در ضمان عون و تائید افزید کار
بلغار کرده بصوب صحاری اماسیه و اراضی قیصریه که اماکن ایل قراتاتار بود روان
شد و امیرزاده شارخ و سلطان را با لشکرهای گران امر فرمود که راههای برایشان

گرفته نگذارند که هیچ آفریده بر او راه رود و چون موکب فیروزی مخایل بعد از قطع
مراحل منازل از آب قره شهر گذشته بایشان رسید کس فرستاده کلانتران ایشان را
طلب داشت در زمان دو سردار از ایشان اخی بترک و مروت بدرگاه عالم پناه
رفته شتافتند و چون بسعادت زمین بوس فایز گشتند عاطفت پادشاهانه ایشان را
بحسن التفات و لطف کلمات مستظهر و آسوده خاطر ساخت خلعتها ملاد و زر و شاهین
و بلری زرنشیدر از برای مزید امن و اطمینان ایشان بصورت عهد و قسم فرمود که فرزندان
ما را شما جز عنایت و مرحمت نخواهید پیوست و مذنبیت که اباو اجداد شما بزمان سلاطین
ماضی از توران زمین که جای اصلی و ماوای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در
دیار بیگانه بغربت گذرانیده و اکنون بحمد الله تعالی از پنجاب تا بنجاب حکم یک ولایت
دارد و مجموع در تصرف و فرمان بندگان ما است شما را فرصت غنیمت می باید شمرد
و با زن و فرزندان و متعلقان و جمیع اموال و اسباب و کله در ره بیگاری از اینجا
کوچ کرده همراه اردوی شکریان بوطن و یورت اصلی خود می باید آمد و در میان مودت
و مرحمت ما روزگار بفراغت و رفاهیت گذرانیده ایشان بعد از ادای شناء عرض
داشتند که اوامر و نواهی حضرت بادشاهی را از خلاص و هواخواهی گردن اطاعت
نهادیم و بندگان را کدام دولت و رای آن باشد که در پناه حمایت خدام آستان
سلطنت آشیان باشیم زهی سعادت آن بنده که چنین مال
گرانمایه راه داد در این آستانه آسمان اقبال حضرت صاحب قران فرمان داد و ایشان
را گوسفند و جوق جوق ساخته با مراتومانات قسمت کردند و همه را با تمام کله
و ره از انجا کوچانیده روان شدند و بر لیغ اعلی نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند
و چهارپای نخرد که موجب بیکاری ایشان باشد و اندیشه فرار از خاطر راه ندهند
کشاورزی مراجعت فرمودن حضرت صاحبقران از دیار روم چون خاطر همایون
از فضای روم مهمات آن مرز و بوم بکلی فراغت یافت و تسخیر تمام شهرها و قلعهای
مملکتی بآن طولی و عرضی استیعلا و استقلال را نفاذ امر برعالی و دون ترتیب فرمود

که بروز کار بسیار از دست بگذشت و اقتدار قیاصره نامدار و اکاسره کامکار برنیاید
بلکه در وسعت میدان اندیشه و کبار سلاطین عالی مقدار کجا کند یا بد بکمتر از سایه معونت
تائید ربانی و عطیه سعادت صاحب قرانی بسهولت و آسانی میسر شد و الحق
نیز اقبال این سلطانی مشرق تابان یافت عقل بکمال معنی صاحب قرانی در یافت بسهولت و
آسانی میسر شد ماه رایت نصرت اثرات از آفاق عزایم چنین دانه بر تو بر صوب مراجعت
انداخت و موکب ظفر قرین در کنف حفظ و تائید رب العالمین روان شد عساکر
غنایم موفور موافق سپهر ور و مخالفت مقهور و الحمد لله الغفور الشکور
رفت و تباشیر فتح لامع ز اعلام او آمد و قبال بخ تابع اقدام او و اشارت علیه
از موقف جلال صدور یافت و مثال واجب الامتثال بسلطانیه ارسال رفت که خواجه
عالیات سرای ملک خانم و روشنائی دودمان آغا و جلایر بمک آغا و خانزاده که والده
شاهزاده سعید محمد سلطان بود بلسایر آغایان و فرزندان که انجا بودند توجه نمایند
و تا حدود قلعه لونیک بیایند و چون صاحب قران روم بخش قیصر نشان بقیصریه رسید
اهالی و کلانتران انجا از نادانی پریشانی بخود راه داده بودند و در نقبها پنهان
شده در زمان فرمان قضا جریان نفاذ پذیرفت و علی سلطان تواجی با فوجی
از سپاه متوجه ایشان و چون برسیدند ایشان از بیم جان بمنع و مدافعه برخاستند
و بجنگ و محاربه انجامیدند و علی سلطان از سوراخی که ممر روشنائی نقبی بود تیری کرد
ناگاه از کشت دشت تقدیر تیری مصیبت صفیر فرا رسید در شاه رگ او خورد و در حال
جان تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون عساکر منصور انجماعت را مجموع بدست آوردند
و محمد برادر علی سلطان همرا بتبع اشقام بکندرانیدند انجام جان کار جبا شد جزا
و رایت فتح آیه از انجا بنهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد
معطر جهان از غبار رهش کران تا کران عرصه پر لشکر کهش و چون از سیواس بگذشت
داجی بکانه قراعثمانرا بصنوف نوارش بهره افزا کرد انیده جاه و داده و بمحل خود بازگشتاد
و دیگر ان عزم در طی منازل و مراحل مواظبت نموده مرغدار از رنجبان از وصول و نزول

موکب بیگی از رنجا و رونق باغ چنان یافت و طهرتن بمراسم خدمتگاری قیام
نمود پیشکشها که از جواهر و اسپان و تقوزهای لایق و غیره آن و از انجا
بسعادت و اقبال روان گشت و بعد از یک دو منزل عاطفت پدر بیغ طهرتن را بخلعت
خاص گرامی و نامی سرافراز ساخته اجازت انصراف داده و کسانی را که حضرت عالیات از
سلطانیه آورده بودند باز فرستاد که فرزندان تعجیل کرده پیشتر بیایند و چون از رود
ارز قزلدوم مایون عزیمت فراهرمرز و یوم گشت در اری سپهر سلطنت و جهانداری امیر
زاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده اسکل و
امیرزاده سعد وقاص برسیدند عطوفت حضرت صاحبقرانی ایشان را در آغوش مهربانی
گرفته بزبان تلطف پرسش فرمود و دیده امیدش از نور رخسار ایشان روشن گشت که از ناحیه هرات
می درخشید و روشنائی فرد و لیکن چون رویت امیرزاده جهانگیر و امیرزاده سعد
وقاص جراحت واقعه پدرشان محمد سلطان تازه ساخت قطرات عبرات از
اجفان اخوان باریدن گرفت فیصر جمیل و الله المستعان ذکر شنوانیدن وفات
امیرزاده محمد سلطان بادرش خان زاده حضرت عالیات که برحسب
فرمان از سلطانیه متوجه شده بودند در تبریز یراق تعزیت کرده و لباس سیاهپوشی کوار
مرتب داشته تا قلعه اونیک بیامدند و دران حوالی بنشستند و چون حضرت صاحبقرانی
نبرد یک رسید خانه زاده را حادثه جان گسل فرزند دلبند بشنوانیدند مثنوی
برآشفت و کفتی ازان آگهی ۰ تنش گشت یکباره از جان تهی ۰ بزد آه و شد زان خبر زار خرد
بیفتاد بر خاک و بر خاک برد ۰ سراسر همه جامها بر درید ۰ بسوزی که از نیشک خون چکید
دو زلفین چون تاب داده کمند ۰ بانگشت پیچید و از بن بکند ۰ بناخن دو کلبرگ رخسار را
چنان زد که خون شد چکر خاره را ۰ زرخ می چکیدش بسی آب خون ۰ زمان تا زمان اندر آمد بکون
تمام آغایان قشلاق سیاه بر سم سوکواری بر سر گرفته و جهانی نوحه و زاری
در گرفته و چون حضرت صاحبقرانی نزول فرمود غاز تازه تیز شد و جهان بنمودار
رستخیز گشت زمین از سمها بپس ارزق و کبود و هیات آسمان گرفته و آسمان در [illegible]

است تمثال و اقامت تعزیت بدرگاه اسلام پناه شتافته بودند درمجلس منعقد و محفل
مواعظ و نصایح زبان گشوده [illegible] از درات ضمیر منیر دُر دند و فحاوی ایات و احادیث
تناسب مثل انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه
بسمع مبارک میرسانیدند و برحسب فحوای بیت اگرچه واقع بس مشکل است جان و رسان
بصبر کوش که با صابران لطف خدای ، فزون شود ز جزع غصه و بکاء هر دل
نجات بمفتاح جربازگشای ، اشارت علیه بنقاد پیوست و مردم از شعار سوگواری
و جامهای سیاه بیرون آمدند و عواطف پادشاهانه بتجدید شامل حال آن طایفه عالی
شان شده هریک را باغراز و اکرام خلعت و انعام نوازش فرمود و بمواضع خود باز
گردانیدند کفار در توجه رایت گیتی ستان بجانب آذربیجان چون همت عالی نهمت حضرت
صاحبقرانی در همه حال اهم مطالب و اعظم مقاصد و مارب تقویت دین اعلای اسلام
و احراز فضیلت جهاد بازمزه ضلال و فساد و عبده الله میدانست در انقضای
عهدی که از کابین ملک کرج در سال گذشته با بندگان درگاه اسلام پناه کرده بود دمی
بایست که درین هنگام رایه فتح آیت را باقدام مسکنت و خراعت استقبال نمود
بودی و در ساحت جلال روی تضرع و ابتهال بر خاک مذلل سوده و ذر سوده تا غایت
از شقاوت توفیق آن سعادت نیافت عصیت دین و غیرت پادشاهانه
باعث آن شد که حضرت صاحبقران عزم گرجستان جزم فرموده بسعادت و اقبال
سوار شد و بصوب منکول روان گشت و سلطان مازندران ملک عیسی از تقاعدی
که پیش ازین نموده بود ندبر یافتن دولت بساط بوس نشتافته پشیمان شده دانست
که در دنکبت او جز نوش داروی لطف آن حضرت دوای متصور نیست باوجود هر
گونه خوف و بیم از تقصیرات خویش با تنی لرزان و دل ریش روی امید باردوی
کیهان پوی نهاد و چون برسید از راه فرخ مرحمت امیرزاده شاهرخ را قبله حاجت
ساخته دست توسل بدامان بندگان آن آستان زد شاهزاده جوانبخت او را بدرگاه
عالم پناه آورد او سر بدامن عفو کشیده گناهکاران درآمد و زانزوده [illegible]

با عتذار و استغفار روان ساخت صاحبقران فریدون منش بعد از عشا
از حجره او در گذشت و بعنایت بادشاهانه مشمول امیدوار و مالی خراج
سالهٔ ماروین آورده بود با پیشکش لایق بمجلس عرض رسانید و ملحوظ نظر تربیت
گشته بتاج و خلعت و کمر معزز و متقرر شد و بمزید عطوفت اختصاص یافت دختر
او نامزد امیرزاده ابابکر گشت و بشرف مواصلت بادودمان بزرگوار بلند پایه
و نامدار میبالید اکسیر عفو شاهنشاهی که میکند قلب سیاه روی تنه را زر خالص
و درین ولا ایوالی پسر بیرامقبوغا کاجی با بسی پیشکشها بدرگاه اسلام پناه آمد
و بوسیله امرا عرزمین بوس دریافته پیشکش گذرانید از جانوران و اسپان و
غیر آن نگذشت و هم از احکام کرج گوسپند ایل برادر ملک کرکین که بای مخالف بود و نام
عبودیت شناخته سعادت جلال را فرسوده چنین خضوع و لب خشوع گذرانید و برسم معهود
و پیشکش بگذرانید و از هر جانب مرزبانان حدود و سرداران ولایات احرام حریم
هیبت و جلالت که مطاف ملوک عصر و ملاذ سلاطین اطراف بود بعد اخلاص بسته
میرسیدند و طایف خدمتگاری و رسم الحاشی و عرض پیشکش و تقوز بتقدیم میرسانیدند
و مراحم حضرت صاحبقرانی شامل حال همکنان گشته هرکس را بحسب حال و در خور
قدر و منزلت نوازش میفرمود و بنوید عاطفت مفتخر و مستظهر ساخته و خلعت
پوشانیده بجای خود بازمی گردانید بیت بهوسته بدرگاه شهنشاه زمان
آیند و روند فراوان جهان کیان در تفویض حکومت نیز از بامیرزاده محمد عمر شیخ نوه
دوم جکو قاصفهان برادر امیرزاده دوم و رحوالی منکول نظر مرحمت و شفقت حضرت صاحبقرانی بروی حال گشته
پر محمد عمر شیخ بازشد و او را بصنوف نوازش سرفراز گردانید ایالت دارالملک شیراز
بتجدید ارزانی داشت و بر بلیغ عالم مطاع دران باب کرامت فرمود و بخلعت و کمر کرامی و نامور ساخته
روان کرد و لطف الله بیان تمور اقبوغا و جلبانشاه پرلاس را ملازم او گردانید و کس شیراز فرستاده
امیرزاده رستم فرستاد که متوجه اردوی کیهان لوای گردد و در بیلاق قمرزرد بود که
فرمان رسیده بود رسید و همانا که برفرمان وقوف یافت بی توقف عزیمت نمود و در

خالنسار را از اعمال جو با دقان که از جمله منازل و مراحل آن طریقت باز از موقف جلال
جبرائیل که اصفهان را بتوجه [illegible] انجا وبست وخود بورو جرد رفته قلعه ارمیان را
بجانب عمارت باز آورده هم در خالنسار را میرزاده ببر محمد که متوجه شهر اربو بود رسید
بدیشان یک دیگر را کنار گرفته زمان بیعت و استبشار باستقسار احوال و اوضاع
برگشادند و بحکم فرموده هر یک روی عزیمت بمقصد خود نهادند امیرزاده محمد
بصوب تبریز روان شد و امیرزاده رستم کماشته را بضبط اصفهان و بستاد
وخود بورو جرد شتافته بعمارت قلعه مشغول گشت و ان را معمور و اباد ان گردانید
ومن الله التوفیق والاعانة گفتار در نوشتادن حضرت صاحبقران امیرزاده را بابکر
را بعمارت بغداد و ضبط عراق عرب و دیار بکر توابع و لواحق چون سلاطین کامگار
وبادشاهان جهانمدار از سوابد کرامت هوالذی جعلکم خلایف فی الارض بخط
فرو نصیب اکمل اختصاص یافته اند انوار اسما و صفات جمالی و جلالی حق جل و علی
ونتایج لطف و قهر لا متناهی الهی تبارک و تعالی درین عالم غرایب اطوار ازان
طایفه بزرگوار عالی مقدار بکمال ظهور و اظهار می پیوندد گاهی که صاعقه خشم غضب الله
علیهم ولعنهم در خشیدن گیرد ایشان به نیران کین جهان بسوزند و کشوری بر
اندازند و چون نسیم عنایت یغفر لکم وهو ارحم الراحمین وزمین اغاز نهند هم ایشان
بیک التفات هزار شمع مکرمت و مرحمت برافروزند و مملکتها معمور سازند بیت
گاه خوش خوش شود که همه آتش شود تعبیهای چنین یار مرا خوست خوش لاجرم جوانی
ارا ضی اقالیم که شرف آن بمیامن سری منه بشری مولد ای مولد سبق ذکر
یافته و نزول موکب ظفر قرین رتبه سپهر برین یافت حضرت صاحبقرانی شاه
زادگان و نوئینان را احضار فرموده زبان گوهر افشان گرد ترجمان ملهم اقبال گشاد
گر پیش ازین امالی بغداد بواسطه مخالفتی که با عساکر ما بنیاد نهاده ندو بران محکم بنیاد نهند
خود راه مملکت را برباد داده ندو آسیب قهر و انتقام ما آن دیار سپک بار برافتاد و چون
بغداد از مهمات بلاد اسلام است و علوم شریفه ازانجا انتشار یافته و مذهبها ازانجا

اشتهار پذیرفته خاطر نگران آنست که ممالک بحال عمارت باز آید و باز آن مزارع
یوم نشیمن همایی بصفت عدل گردد حاضران زبان بدعا برداشتند
تو عمر نوح بیابی از آنک در عالم عمارت از تو پدید آید از پس طوفان
وراى عالم ارای امضاء آن تصدرا بشهامت و صرامت امیرزاده ابابکر حواله نمود و عهده
عراق و عرب تا بواسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر دیار بکر و اهل عراق
و هر جات عرب آنجا و آنچه از توابع و ملحقات آن ولایات نامزد شاهزاده مشارالیه
فرمود و جماعتی از امراء مثل پاینده سلطان پرلاس و امیر سونجک و سلطان پیر حاجی
سیف الدین و دولت خواجه ایناق و دیگر نوین را با لشکرگران ملازم رکاب او
ساخت و امر و عساکر عراق عرب و اکابر آن نواحی را بملازمت آن و متابعت او
فرمان داد و او را امر فرمود تا از راه دیار بکر در آمده از مفسدان و شیران آن اطراف
هرکه مانده باشد او را بتیغ سیاست نیست گردانند و چون پا پیز در آید و هوا بدعتدال
گراید بعراق عرب توجه نماید و نخست بدفع قرا یوسف که دران وقت بر عراق عرب مستولی گشته
بود اشتغال نماید و بعد ازان مردم آن طرف و نواحی استمالت فرموده بعمارت و
زراعت ترغیب نماید و در بادی بغداد سعی تمام نموده نوعی سازد که بزودی معمور گردد
چنانچه در سال آینده بعد قضاء الله و قدره و المبرم محل حجاز از انجا روانه شود و ما التوفیق
الا بالله سبحانه و شرح ابتلا یافتن قرا یوسف بر عراق عرب آنست که او از خوف
عساکر گردون مآثر کرخیت بروم رفته بود چنانچه سبق ذکر یافت و چون بسایه ظفر
پناه در بورسا روم بحوالی قیصریه رسیدند باز از انجا فراجسته بعراق عرب آمده و
احشام ترکمان را جمع آورده در بیابان ملیت نشست و سلطان احمد از بغداد بخیل پیش
خود بسلطان طاهر آمد و رمداکه مدار کار بسلطان طاهر بر او بود دیگر فت و سلطان طاهر ازان
حال متوحش شد و با امراء پدر مثل محمد چک حاکم ارمی و امیر علی قلندر و میکائیل فرخشاه که از پیش
نیز از سلطان احمد خایف بودند مشورت کرد و با تفاق باغی شدند و شب از جسر گذشته
باین طرف آب آمدند و چون بسلطان احمد ازان حال آگاه شدند جسر ببریدند و کنار آب گرفته

در مقابل پسر و امرا نشست و کس پیش قرا یوسف فرستاد و او را طلب داشت و چون
قرا یوسف با و پیوست باتفاق از آب بگذشتند و از جانبین شکر آراسته جنگ واقع
شد و شکست بر جانب سلطان طاهر افتاد و او را در حال فرار جوی پیش آمد خواست
که از آب آنجوی بگذراند اسپ وجبه در آب افتاد و شعله حیاتش فرو نشست و چون سلطان
طاهر بجای عوق والد پسری شد و امرا و لشکریان که با او بودند متفرق و پراکنده
گشتند سلطان احمد از قرا یوسف اندیشناک شد و ببغداد رفت قرا یوسف از حله
لشکر کشیده ببغداد آمد و شهر بگرفت و سلطان احمد از بیم جان بجائی پنهان شد و
شخصی فراحسن نام او را بدید و در شب سلطان احمد را از آنجا ببردن آورد و او را بردوش
گرفته قریب پنج فرسنگ ببرد تا در راه بشخصی جشمی رسیدند که گاوی داشت و سلطان احمد
بران سوار شده با فراحسن بیکربت رفتند سارق عمر او برات که در تکریت بود و جمله سرات
و انفقه و اسپ و چه و غیر آنچه دست یکمش بدان میرسید بتپکش سلطان احمد و بعضی
امرا و نوکرانش که متفرق شده بودند مثل شیخ مقصود و دولتیار عادل و غیرهم
در آنجا بدو پیوستند و او از آنجا متوجه شام شد و عراق عرب بتحت تصرف و استیلا
قرا یوسف در آمد و چون بحکم الکلام بجر الکلام این قصه کذارش پذیرفت عنان خامه
باصل داستان انعطاف یافته نموده میشود که چون حضرت صاحبقرانی امیرزاده ابابکر
را بجانب بغداد روان ساخت کس بورود چه دپش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه بغداد
گشته با امیرزاده ابابکر ملحق گردد و باتفاق روی جلادت بدفع قرا یوسف آورند و حاکم شد که
توکل بغا از همدان و تمن سوجی از نهاوند شاه رستم از سنقر و دینور مجموع ملازم رکاب
امیرزاده رستم ببغداد روند و چون امیرزاده ابابکر برحسب فرموده روان شد و بدیل
رسید عبدالله حاکم آنجا و کلانتر آن پای حسارت از حد خود بیرون نهاده بود و ندهم را بگرفت
و بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و جبه پیشکش اسپان نازی مصحوب آق سلطان ارسال
نمود و پاینده سلطان برلاس هم آنجا و دیعت حیات مستعاد باز سپرد و امیرزاده ابابکر
اغرق گذاشته از آنجا بایغار متوجه دفع قرا یوسف شد و امیرزاده رستم بر فق فرمان

از جو رو جور غیبت نمود و براه قبله ابراهیم لک شتافته و از بغداد گذشته در حوالی
حله با امیرزاده ابابکر پیوست گفتار در وصول رایت فیروزی نشان مجدد کرجستان
موکب گیتی ستانان حضرت صاحبقران از حوالی قارص نهضت نموده بسعادت و اقبال
میراند و صیت کنان منازل و مراحل پیموده بولایت کیج درآمد چون بارفر درآمد و رسای
صبا باشتاز گرد او پای کوفت و بپیشگاه پیشگاه ابراهیم حاکم شیروانات که سلوک جاده
و جان سپاری با قدام اخلاص و هواداری همیشه پیشه دولت و بختیاری او بود رکب
فرمان روان شده بود مدخل و مخارج کرجستان را ضبط کرده و چون ملک اکین کوالی
آن ولایت چون رایت فتح آیت گای یافت مرغ روحش در قفس سینه طپیدن گرفت از
سر عجز و اضطرار ایلچیان را با پیشکش بسیار بدرگاه عالم پناه فرستاد و مضمون پیغام
انکه بنده را چه حد است که آن حضرت مقدس مبارک متوجه قهر این خاکسار شوند
کرد و کمینه در مقام خدمتکاری و طاعت گذاری داغ بندگی آن آستان برجبین
جان دارد هر چه اشارت بندگان عالی مکان باشد از ارسال مال و انقیاد احکام
واجب الاذعان تخلف و اهمال نخواهد نمود اما سایه مهابت حضرت بسی بزرگست
و در این مجال یارای ندارم که سعادت خاک بوس ساحت جلال دریابم اگر مرحمت بادشاهانه
این کمینه را مهلت بخشد تا بعد از تسکین غلو خوف و هراس چون سلطان مازدین و دیگر
حکام مواضع بدرگاه گردون اشتباه شتابد و سعادت زمین بوس دریابد غایت بنده نوازی
و چاکرپروری باشد حضرت صاحبقرانی بمزید عنایات کلمات ایلچیان التفات نموده
رقم قبول بر بخت و هر ایالکه وبسته ماده بود نگاشید در جواب فرمود که او را بگویند که قضیه تو
بکلی که شرف اسلام شفیع جرایم و تقصیرات آنچنان پیشه و نسبتی ندارد و اگر میخواهی
که زنده بمانی روان توجه نمائی اندیشه بجا اگر عنایت ایزدی شامل حال تو کردد
دولت ایمان دریابی از هر گونه نوازش و ترتیب که در باره تو بظهور پیوندد دلجمعان
متوجه بمانند و اگر توفیقت یاوری نکند و از ان سعادت نیز بهره مانی برحسب شریعت
غرا محمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات جزیه بر تو مقرر دارم و ولایت تو بتو باز گذارم

مظهر و امیدوار باز گردانم و اهالی این دیار را از قتل اسیر و تاراج امان بخشید
و عرض و ناموس تو بسلامت بماند و الی قسطنطنیه هم کیش نست و چون روی التجا
بدرگاه ما آورده باشی که از انعام و احسان در شان او حیا کرده شد قماش
حال خود با او کن و در آمدن تعلل نمائی هیچ عذر مسموع نخواهد افتاد و بعد ازان ایلچیان
اجازت انصراف یافته باز گشتند و در خلال این اوقات داروغا تبریز بیان و چند
باعمال و نویسندگان و آذربیجان بدرگاه عالم پناه آمدند و بسے پیشکش از جانوران
و اسپان و غیر آن بمجلس عرض رسانیدند و از جانب خراسان علی شعانی که درین
مدت از قبل خواجه علی تمانی بضبط و نسق دیوان آن ممالک مشغول بود رسیده
و پیشکشها کشیده و همت جهانبانان را مقسمه فرمود و چون وقت ادراک غلات
گرجستان بود حکم روانمی داشت که ایشان را بگذارند که غلها بردارند و خود را قوی
سازند لاجرم رای صواب نمای اشارت فرمود و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا
با لشکریان بر سپیل ایغار رفته فتند و ببالادمواضع نی دیان درآمده ایشان را
متفرق و آواره گردانیدند چنانچه گرجیان مجموع بگریختند و امیر شیخ نورالدین
چندان بگشت که لشکریان بفراغت غلها بدروبدند و بکوفتند و ریع برداشتند
و امرا و سپاه سالم و غانم باردوی همایون باز گشتند و من الله العون و التائید لقاء
در فتح قلعه کیت که از معظمات قلاع گرجست و در اراضی گرجستان بر بلندی که میان دو دره
ژرف عمیق واقع شد کوی از جمیع جوانب تند و هموار مقدار رصد [illegible] سر بخ
دوار کشیده و از طرف جنوبی آن کوه شعبه جدا گشته بارتفاع از و بر گذشته چنانچه
از بالای کوه چوگان زنان بر یمان و نظایر آن بفراز آن بسمک پاره بر نمی توان
آمد آن کوه بغیر از یک راه باریک هیچ ندارد و در پیرامنش بواسطه دره ها جای
نزول عسکر و خیام متعدد نیست لاجرم آن کوه را قلعه ساخته اند مسکینها پرداخته
و بدروازه پشتی کرد انیده که بخود سر قلعه است حوضهای معتبر جهت او خازن آب
باران مرتب گشته و حاکم انجا تروال که از امرای گرج بود با سه نفر از عظمای آن دیار

وغلبه کرحان دران قلعه مستحصن شده بودند و باستظهار ذخیره بسیار از آب
قوت اسوده بودند فارغ البال و اکبر از فیض صنع بیچون بام تخت المتر لون مالامال
آب عذب زلال و از جمله چند کله خوک و کوسپند در انجا میچریدند و خمهای شراب بسیار
اماده داشته بودند و چون پرتو شعور حضرت صاحبقرانی بر ین معانی افتاد
عالی عنان عزم بادشاهانه بصوب تسخیر آن قلعه انعطاف داد و چون طریق
استخلاص آن بر طول محاصره منحصر مینمود و آن تقدیری داشت که در پیشگاه مجلس
وسط بلا دو شمخ آشت سپاه اندک توقف نتوانستند نمود غلبه از تدبیر علفه و علوفه فرو ماند
که آب بدشواری یافت میشد تا بقوت چه رسد مردم حضورت بین که بحسب قیاسات
علی اینمادامور ما بسباب ظاهر کنند از ان عزیمت استعجاب می نمودند زیرکانه
حمل بران میکردند که آن حضرت نفس مبارک توجه نموده که اهالی قلعه شاید که از
داشته و استیلای خوف بیرون آیند و حصار سپارند و اگر چنان نکنند بغیر از گذاشتن
گذشتن چاره نبود که تسخیر این قلعه بقهر و غلبه از قبیل محالات است اندیشه
مردم ایشها بود غافل از انکه اکثر مغلطات و قایع درین عالم غرایب و بدایع
بر سببهای پوشیده ترتب مر یابد که افهام عقلا بران عثور نمی یابد و پیش از وقوع
اشعه شعور از کیا بران نمی تابد بتخصیص که اجل مظاهر عظمت و قدرت پروردگار
دران روزگار ذات بزرگوار صاحبقران کامکار بود بیت

ز اینجا ز صاحبت پدید آید ، عقل انگشت بحیرت گاید ، القصه روز دیگر سابع عشر
محرم الحرام سنه ست و ثمانمایه رایت اسلام پناه در سایه حفظ الهی و صول بر کوه عالی
قلعه کرتین اندخت و از قلعه هر یه چند بر سم شبیخون با جمعی بیرون و بستادند دزبانان
تضرع باظهار بندگی و فرمان گذاری برگشادند و چون بدانستند که بندگان درگاه کردون
محل با منال آن ملتجی و حیل دست تعرض از ایشان کوتاه نخواهد کرد دست بیدار
بحصانت حصار باز داده مخالفت و عصیان آشکارا کردند با نداختن تیر و سنگ حساب
نمودند حضرت صاحبقران امراء را فرمود که باطراف قلعه فرود آمدند و طرف دروازه

مرتب داشته کوه برآمدند و ریسمان فرو گذاشته نردبان بان بر کشیدند و از اتفاقات
حسنه که لازمه این دولت روز افزون است بر سر آن قلعه درختی بر آمده بود چون نردبان
بر کشیدند سر ریسمان بان درخت بستند و امیر شاه ملک بزیر استاده پنجاه مرد از ترکان
دلاوران خراسان که در مجلس عالی صاحب قران آسامی ایشان مکتوب شده از جمله غداران
یک یک را نردبان بالا فرستاد و در شان که جبان غافل که چون ان خوابی از بخت بهره مند شدند
مصدوقه کریمه فامن اهل القری ان یاتیهم بانسنا بیاتا وهم نایمون بطهور پیوست ترجمه
کلام معجز نظام انگه ایا ایمنند ساکنان اند ساکنان آن دیها از انکه بیاید بایشان
بیم و بلای مابتی و ایشان در خواب باشند و چون صبح صادق دم صافی اندرو زمان
بنور از فلک قاف کون بر افراشت و کر جبان تاریک دل از خواب بر آمده در حرکت امدند
یکی از خراسانیان نل اختیار نفره بکمر بر داشت و باواز بلند بر خاست پیغمبر ان و ناسخ
ادیان دیگران صلوات فرستاد و محمود نفیر جی از جمله بندگان شاهزاده جوانبخت امیر
زاده شاهرخ بر ان قلعه نفیر کشید و چون کر جبان از ان حال که اصلا در خیال ایشان نگذشته
بود آگاهی یافتند سراسیمه از بیم جان بشتاب فشدند و دست عزیمت و اضطرار بمجاره
و پیکار بر کشادند و حضرت صاحبقران سوار شد و از دره عبور فرموده در مقابل ان
قلعه کر مجاهدان دلاور ببالا رفته بودند بنشست و فرمان داد و تمامی لشکر فیروزی
اثر غلغله الله اکبر الله اکبر از اطراف بر آورده کوره کوه و دشت و سورستان انداختند
غریو دیران بر آمد از نشیب ۔ ز تنها توان و نجانها شکیب ۔ و چون راه از فراوان بسنگ
پاره تعلقه بغایت تنگ بود و باریک و جای محاطره زیاد تا از کس مجال پیش افتادن
و با اهل قلعه داد و مدافعه قتال دادن نداشتند نخست از مجاهدان دلاوری پیش
گرفته پای همت بفشرد و دو دو رزم ازمای در پناه او دست جهاد گشاده ضرب بهر یک جان
کافری بمالک دوزخ می سپرد تا غازیان ظفر پیشه را منقبت و الذین قاتلوا بفضیلت
و قاتلوا قرین کردند ناگاه از شست قدر تیری بر خطر بر دو ان حامل بر آمد که از صدمه ان
زخم سپر انداخت و از بازو افتاد و سپر را که جبان بر داشتند جمعیت دین داری عبد الله

پس

سبزواری را بجوش درآورد و شیروار با شمشیر صاعقه کردار حمله برده و یاران
روزگار کفار را بر می آویخته و دوازده رخم خورده از کثرت جراحت ناطاقت
شدند بعد از و ترکان [illegible] سودنام فرجام با کرزکران پیش رفته او و ناوری را که استظهار
سرکشتگان بدست برد او بو دیای بسکنت از انجا بناچاه مرد که بیالا برآمده بود و بعضی
بعضی متوجه دروازه قلعه شدند و آنجا نیز جنگ پیوست و باندک زمانی که هم در آن
جای و هم در آن قلعه نیز ان قتال اشتغال داشت نسیم نصرت از گلزار لطف پروردگار
وزیدن گرفت و محذره فتح از دریچه اقتا علینا نصر للمومنین چهره بنمود و دروازه را شکسته
عساکر گردون مآثر بقلعه درآمدند و چنان قلعه که تصور تسخیر آن در حوصله اندیشه هیچ
دانا نمی گنجد هم در یک شنبه بست و سیوم مسخر گشت چنانچه از ابتداء وصول رایات
نصرة انتما تا انتهای تسخیر و اپسین لانه روز بیش نبود دولت این قوة بعهد سیح فرمان ده بود
نوق دولت طالع ضاحجقرانی بر فراشت کر جبان سرکشته چون کار از دست رفته و
دولت از پای درآمده دیدند انگشتی که هرگز با بیان نگشوده بودند بامان خواستن
برآوردند نصرت شعار چند نفر از ناوران از بالای کوه براند اختند و حاکم ایشان
را انزال با مجموع کیران بدفعال دست و گردن بسته بساحة جلال آوردند چنانکه هیچ
کس از ایشان خلاص نیافت و در زمان فرمان قضا جریان نفاذ یافت و تواق و اعلام
اسلام ببالا حصار برآوردند و موزن مبند پایه که نص و من احسن قولا ممن دعا الی الله
حیت علو شان ایشان خلاص نیافت از منار افتخار بگوش روزگار نیز رساند
و از آن کوه را تشکوه اسلام آراسته بر بام کلیسیای ثالث ثلاثه گویان اذان محمدی
گفتند راستی وقوع این حال بدیع متوال رقم ترقیم بر دفعات غزوات محمود سبکتگین
کشید بلکه از ان فتح مبین روایح جهاد و اجتهاد و صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین
بمشام جان اهل ایمان رسید بیت کاری که شد زدولت او در دیار ترک
زاین بسکتگین نشد اندر بلاد هند و بروفق فرموده اقتلوا شیوخ الکفار و استیصال
شرخصم علی قایله افضل الصلوات و اکمل التحیات نزال و تمام مردان ایشان را بتیغ شرع

بگذرانند و زنان و کودکان را اسیر کرده اینند و تعقید خسروانه را زن نزال به شیخ
ابراهیم و الی شیروانات بخشید فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب و برحسب فرمان
منجنیقها و غراده و بلچور را که برآورده بود تدانش زدند صاحبقران دریانوال از آنجا
بسعادت و اقبال بازگشته بار دوی همایون فیروز آمد و بکجک و دیگر بهادران که بقلعه
بالا رفته بودند همه را نوازش فرمود و بانواع عواطف و مراحم مخصوص گردانیده
اوکلکای فرمان از نقد و جامه و شمشیر و کمر و اسپ و استر و خیمه و خرگاه و ذخر و قطار
و مهار و دیه و باغ و اسیا و غیر آن ارزانی داشت و محافظت آن قلعه را بیکی از سرداران
خراسان علی محمد بوران که بپادشاه بوران معروف بود تفویض فرمود جماعتی از خراسانیان
را پیش او بگذاشت و اطراف و نواحی آن ولایت را باقطاع نامزد او فرمود تا آن
حدود را داخل حوزه اسلام داشته از لوث وجود کفار فجار پاک دارد و کلیسیان
محراب کرده بمسجد بازرد و بجای جلبیا و ناقوس نام موس دین برحق را قایم
گرداند و حرر الله التوفیق و التایید انه حمید مجید ذکر امری که در اثنای حالات گذشته
وقوع یافت درخلال احوال مذکور مولانا قطب الدین قوچی از شیراز
با تمام عمال و نویسندگان انجا بدرگاه عالم پناه آمدند و پیشکش از اقمشه
اثواب وافره و اسپان فاخره و استران رکابی با سایر اسباب و الات و خیمه و خرگاه با
هرگونه تنسوقات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان حاجی مسافر از پیش
امیرزاده بتم رسیده پیشکش کشیده و از اصفهان خواجه مظفر نظری آمده از نقود
جواهر و لالی و اسپان و استران زینی و رکابی و اقمشه و خیمه و خرگاه و قطار و مهار و
انواع اسلحه و اصناف ظروف و اوانی نقره و زنیت سراسر مصنوع بدروازه
دلفروز تاهر یکی زان در پیشکشی چند موقف عرض رسانیدند که مثل آن بنظر حشمت زده
روزگار غرایب دیده نشده با مقدمات صاحبقران دریادل مجموع شاهزادگان امرا و اعیان
را از ان پیشکشها نصیبی کامل انعام فرموده بعد ازان از کرمان آمد کوبرلاس و احمد داود کرد
بضبط مال انجا رفته بود و سیف الملوک حاجی عبدالله که محصل انجا بود بیامد و نوع بشبر طبوس

دریافته رسم پیشکش بلوالی که مقرر است بمجلس ما رسانیدند و از اکابر متغلبان کرمان
مولانا ضیاء الدین پیرانی و شیخ صدر الدین که هر دو منتقد منصب قضا بودند و سید خمره
و شیخ محمود زنگی عجم کتابه جوش و خروش که مشتمل است بر شمه از مآثر و مفاخر خجسته
صاحب قرانی نظم اوست همراه ایشان بودند و از اتفاقات انکه شیخ محمود مشار
الیه در راه از بولی که در تغلیس بر آب گسسته اند در افتاد و آب زندگانی از جوی زندگانی
جسمانی آن سالک ربانی انقطاع یافت غرق بحر رحمت باد جاوید و چون
بپرسش شیخ قطب الدین که کتاب مذکور را بعد از وفات پدر ذیلی پرداخته بدولت
بقبول توام بسریر خلافت تلی که آنرا سکین بخشید و از یزد یوسف خلیل که دار و غابود
با غیاث الدین سالار رسمنانی که بضبط اموال انجا رفته بودند و مباشران اشغال
دیوانی انجانب رسیدند و همچنین از مجموع بلاد خراسان و عراقین و سایر ولایات
حکام و عمال آن در اثنا راهها متصل میرسیدند و ساحه بارگاه گردون اشتباه ملوک و سلاطین
جباه خضوع و خشوع گردانیده هر گونه تحف و هدایا از گرایم اموال صامت و ناطق و
نفایس و اجناس لایق فایق راه وسیله سعادت یک التفات از بندگان آستان
اقبال آستان می ساخت فسبحانه من آله قیر من یشاء و یذل من یشاء و بیده الخیر انه
علی کل شی قدیر بکفایت و توجه صاحب قران سر افراز بجانب ایجار چون اعنا
و اهتمام صاحب قران بسپاه احتشام بدریافتن فضیلت جهاد و بر انداختن اهل ضلال
و فساد نصاب کمال داشت بعد از فتح و ضبط قلعه کرتین قرلتای فرمود و تمام شاهزادگان
کرام و امرای عظام و مهمان بسپاه و سران عساکر ظفر پناه جمع آمدند و بعد از
جشنی بادشاهانه رای اسلام آرای کفر فرسای عزم جانب ایجار تصمیم فرمود و دست
دریا نوال بمکرمت و افضال برگشاد و مجموع شاهزادگان و نوئینان و تمام اعیان
و ارکان دولت را علی اختلاف طبقاتهم بانعامات خسروانه محظوظ گردانید
و همه را از خور جال او کامکار داد بیت سر کنج بگشاد روزی بداد
سپه را برانداز به نهاد و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا با لشکری

کران از پیش روان ساخت و فرمان داد که اطراف گرجستان را تا حدود انجا که
نهایت آن دیار است تاراندند ایشان برحسب فرموده توجه نمودند و راه جنگلستان
بود شیران بیشه جلادت درختان انداخته راه می ساختند و راکب صدق نیت
بقصد غزو ارمنیان و گرجیان تاخته دیار کفر بصرصر قهر از بادانی همی پرداختند و رایت
فتح آیت از عقب نهضت فرمود و بعد از چند روز بمیان ولایت آن ملی دنیان در آمد
و از هبوب عواصف مهابت غازیان و عبور سیلاب سیاست سپاه گیتی ستان عرب
بقصد قصبه دمزرعه و دیر عضنه نهب و تاراج گشت و ازان مخذولان هر که بدید
آمد ناچیز شد و کلیسیا و معابد ایشان که از سنگ برافراخته بودند باخاک برابر افتاد و
در بعضی مواضع ملی دینان بمغاراکه در میان کوهها و دره ابلند بود بسر دویدن
بالا رفته بودند و نردبانها برکشیده و در انجا تحصن جسته اشارت از موقف غیرت
صمد دریافت و صندوقها را بزجر و ریسمان استوار ببستند و در هر صندوقی یک نفر
و دو نفر از مجاهدان دلاور می نشستند و جمعی در بالا، کوه صندوقها را برابر مغاره فرو
میگذاشتند و آن بهادران موفق در ان ضایق معلق دست شجاعت بنصرة دین
حق برآورده و بشمشیر چون شیر دلیر خنک میکردند و با وجود انکه در سوراخی
از ان کمایش پنجاه کس و صد کس می بودند بقوت اسلام و نیروی دولت نبی انعام
بر ایشان غالب می شدند و بحیلتی از صندوق بمغاره می جستند و مخالفان را مقهور گردانیدند
بتیغ غزا میگذرانیدند و غنایم و نیوی که بدست نهب و تاراج اندوختی می
بموجب آجزوی که برحسب میعاد اعدالله لهم خبات بحری من تحتها لا نهار خالدین
فیها ذلک الفوز العظیم غازیان را ذخیرا ستانضمام می یافت و امثال این مغاره
در ان ولایت بسیار بود چنانچه شرح آن بتفصیل طولی دارد بهمین طریق مجموع را مسخر
می ساختند و بحکم قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظة که معیت با
مومنان خطاب میفرماید که مقاتله و پیکار کنند با کردی که پیرامن شما اند از کافران
و باید که بیابند ایشان در شما درشت خوئی و سخت کوشی در ان کار تا مسامله و مجاهله با

عساکر کردون مآثر بعد ازان اماکن و مساکن آن گمراهان تخصیص دور دکنایس چون فوج عقاید باطله ایشان مهندم گردانیده بودند درختها و برها را بعضی از بیخ برکندند و بعضی را بوست بازکردند و بعضی آتش زدند و هرچه در امکان گنجد و اظهار کفار فجار تقدیم رسانیده ندوگذلک بحری کل کفور در روز دوشنبه چهارهم ربیع الاول امرا سپهر اقتدار از ایلغار مظفر و کامکار بازگشته بموکب ظفر مآب پیوستند و روز سه شنبه باد یگر بندگان دولت یار بزم شکار سوار شده در سایه حضرت شکارگاری بسیار انداختند و باز در جمعه نهم ماه مذکور خاطر موفور السرور بنشاط شکار قرمود و در فصل خزان از خون جانوران صحرا دشت نمودار لاله زار گشت و چون از صید وحشیان صحرای پیرداختند قتل و قید بد تیرمان کج را وجهه همت ساختند و غازیان جهاد آئین نسبت بابلی دینان لعین برقرار معهود از مقتضای جود و اغتنام اعیهم بسیج و قیقه نامرعی نمی داشتند و از کرجیان هرکرا می یافتند عرضه تیغ فنا گشت و از مال و اسباب هرچه بدست می آمد بباد تاراج میرفت مجابدکه از بهر دین کین کشید محابا دران باب رخصه ندید زنگفار کوهیات شد کس نماند عمارت دران بوم و برس نماند کفار در مراجعت حضرت صاحبقران از صوب ارجان و ذکر ایلچیان آن جمعی از سپه داران کرج که در بند سپاه کشور کشا اسیر بودند بدین ازین کس فرستاده بودند و کرکین را آگاهی داده که اگر حضرت صاحبقران با سپاه کیتی پناه بنواحی ارجان می رسد از دیار ارمن و ارمینان اثر نخواهد ماند کهن را ازان پیغام که از معتمدان و هم کیشان باو رسید خوف و وحشت زیاده گشت و در زمان معتمدان خود را با پیشکش و اوان روانه درگاه اسلام پناه کردانید و تنبیه سرداران کرج کرکین را درین قضیه مناسبتی دارد بصحبت سقف بحران قوم خود راجه تکلک نقاته رواست مضبط است و در سلک صحاح اخبار و آثار منظم که چون سلطان انبیا و رسل علیهم الصلوة و السلام لشکر بجزان کشیده و اهالی انجا عناد را شعار و بپیشانی اصرار و استکبار را بینه نه اسلام قبول

میکردند و نه جزیه بخود می گرفتند این آیه فرود آمد فقل تعالی ندع ابنائنا
وابنائکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی
بگوای محمد مخالفان را که بیایند تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را پس دعا
کنیم و از خدا بخواهیم که لعنت و قهر الهی نصیب دروغ گویان کرد و که طرف باطل
دارند و چون حضرت رسالت آیه نازل شده بر ایشان خواند راضی شدند و قرار دادند
که از جا نبین یک موضع آیند و دعا کنند و از جانب حق حضرت نبی و وصی در هزار
سطین علیهم الصلوة والسلام هر یک بوعده گاه فرمودند بودند و از نجاب
نیز جماعتی بیامدند و چون آهنگ دعا کردند عالم نصرانیان با ایشان گفت
که من روی چندی میبینم که اگر از خدا بخواهند کوهها از جا برود اگر میگذارید که
اینها دعا کنند یک نصرانی زنده نخواهد ماند ایشان چون بر قول اسقف
خود اعتماد داشتند بترسیدند و با نقیاد دو اذعان پیش آمد بنقدها لی چند از انجمله
واصلحه وعنبر آن بدادند و جزیه بگردن گرفت عهد کردند که سال بسال رسانند
و شکر اسلام بادا و مرام بازگشت انچه اسقف نجران از تجلیات جمالی
دران محل مشاهده نمود و در واقع چنان بود پس داران کج از تجلیات
جلالی درین قضیه دیدند و اینها هم راست دیده بودند و چون ایلچیان
رکین باردوی کیهان پوی رسیدند ماجرا را شیفع ساخت بتضرع عرض
نمودند که رکین در مقام بندگی و طاعت گذاری است اگر از میان غیابت و
انهمام شما نوعی شود که عفو پادشاهانه شامل حال او کرده و آتش خشم حضرت
صاحبقرانی فرو نشیند او درین مجال از کرایم اموال و نفایس تحف و هدایا
تدبر تواند کرد فی الحال ارسال نمایند و جزیه و خراج بر گردن اذعان و انقیاد
گرفته سال بسال بخزانه عامره رساند و از شکر آن قدر که مقرر شود هرگاه
که فرمان نفاذ یابد بمعسکر ظفر مآب فرستاده را بوعجز و بیچارگی او رحم آمد و بعد از
عرض فرستادگان و گزاردن پیغام ایشان بر سم معهود در وقتی مناسب سخن رکین بیان

سر بر خلافت میبرو زاونزده معروض داشتند که بشکر همت حضرت اعلی را علما معاهد دین
و مراسم شرع سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة والسلام محفوظ است و بحمد الله تعالی ناموس
اسلام و دین دیانت بنوعی قایم گشته که در هیچ روزگار مثل یک آن نبوده پوشیده سلاطین
کامکار و پادشاهان رفیع مقدار از این طایفه بهمان خشنود بوده اند که
هر سال ایلچی مدیه و پیشکش خود اظهار و انقیاد و ایلی کردند و اگر احیانا ایشان را بوسرکشی
و نمودی معدودی چند از سپاه بشکر گاه فرستادندی و بجز این از ایشان جوات
بی باکانه از نقلیس باین طرف گذشته و بجد و دو ممالک اسلام دیر آمدندی و سالها
بدین طریقه استمرار یافته بود اکنون بفر دولت قاهره راضی شده اند که در
اقاصی مملکت خود دم در کشیده بجان امان یابند و مسلمانان تا دار الملک ایشان
بی ساخته بر سبیل تسلط و استعلا معاش می توانند کرد اگر عواطف پادشاهانه
ایشانرا امان بخشند بعد از ادای جزیه و ساو بهر چه فرمان لازم علی نفاذ با بذل جان
لبیک طاعت گذاری و فرمان برداری خواهند نمود و با قامت بندگی و خدمتکاری
قیام خواهند نمود و هر چند امرا از این گونه مبالغها کردند حمیت دین و عصبیت
مسلمانی که در جبلت حضرت صاحبقرانی مرکوز بود با آن معنی رضا نمیداد تا نوینان
آن قضیه با علما و مفتیان در میان نهادند و ایشان در مجلس همایون بعد از تمهید
مقدمات منفق الکلمه عرض داشتند که چون این طایفه جزیه قبول کنند و متعرض
ایذاء مسلمانان نشوند حکم شرع آنست که ایشان را امان دهند و دست تعرض
از ایشان کوتاه دارند عاقبت آن حضرت بر حسب فتوای علما و شفاعت امرا شیخ ابراهیم را که
یکی از شفیعان او بود ممنون ساخته قبول ملتمس کمین را سر کرم در جنبانید و ایلچیان را در
میان خوف و رجا باز گردانید و چند روز دران نواحی بعشرت و شکار روزگار گذرانید
تا ایلچیان پیل باز آمدند و هزار شکر زرپکه انرا بالقاب همایون آراسته و هزار اسپ
با نقایس تحفه و کرایم اموال و خواسته ازان جمله بسی از ظروف و اوانی زر و
نقره و بلور و قطعه لعل خوشرنگ ابدار بوزن هشده مثقال که ازان نوع

بان و زن کم الشقات بیاورد ندنبر عرض رسانیده اداء جزیه و خراج را بعهود
موکد التزام نمودند و حضرت صاحبقران دین پرور غنان عزیمت را بصوب مراجعت منعطف
گردانیده و بعد از چند کوچ بقلیس سیده و در ان حوالی و نواحی بر ها و کلیسیا را مجموع
خراب ساخته شد و چون از آب رکه گذشته دو منزل از انجا عبور افتاد حسب احداث عمارت
بیلقان صوب قراباغ و جهته عزیمت همایون گشت و با جمعی از خواص از اغرق جدا گشته از
پیش روان شد و چون از بردع گذشته حوالی بیلقان از فرزول موکب گیتی ستان رشک
کاخ و ایوان رفیع ارکان و برجیس و کیوان شد اغرق و شکریان بعرض دو هفته بر سیدند
و اطنبه خیام شوکت و احتشام در هم کشیدند گفتار در عمارت شهر بیلقان و بنای
حصار و حفر خندق آب ازمضمون مستحسن بلطایف هوانشاکم من الارض
و استعمرکم فیها عظم شان القابل و عز سلطانه و الکامل الشامل مستفاد میشود که
شغل عمارت از معظمات امور عالم و مهمات جمهور بنی ادم است و چون وجهه همت
عالی نهمت صاحب قران ذی اجلال در همه حال خیر و صلاح عالم و عالمیان بود
خواه در حضر و خواه در اثنا سفر هر جا که اندک مدت اقامت فرمودی رای ممالک ارای
را اندیشه و احداث خیری بایدی تا بدیار که نفع آن بمادی و دوزگار باستمرار باید روی نمودی و
از جمله دریں ولا که جمشید فیروزه خرگاه خورشید پرتو وصول بر اوج اسپطه بروج خلقی
افکنده بود و رای نقاب اشراق بر انگ قشلاق در قراباغ اتفاق افتاد داعیه تعمیر بیلقان از خاطر
مبارک بر زد و آن شهر را از مدتی مدید باز ویران شده که نه از عمارتش اثار ماند نه
و نه غیر از حشرات الارض و رو دیار مینمود بیت چو در بیلقان جای مردم نماند
در و کین بجز مار و کژدم نماند چنان کژدم و مار بسیار بود که بودن دران خطه دشوار بود
و با انکه موسم سرما بود و ابر چون کف گریان کاه سیم بار و کاه گوهر افشان بیت
زمستان و بارندگی روز و شب براورده از جان فغان از لقب متعاقب وصول اجلال و
بیکین دران سر بر زمین بر بسیط واجب الاتباع نفاذ یافت و مهندسان روان معماران
کاردان طرح شهری بر کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و خانهای بسیار و حمام و

وساحه وبستان وغیران وانرا اساس انداخته وبطناب پیموده برشاه زادگان
وامرا قسمت کردند بشکریان تجدد تمام بکار مشغول شدند ومجموعه ان عمارات از
خشت پخته مدت یکماه تمام کردند ودربار وبکر بزرگ دو هزار وچهارصد گز وعرض
دیوارش یازده گز ومقدار بلندی ان قریب بانجده گز وعرض خندق بیست گز وعمق ان
قریب بیست گز ودرهر یکی از اضلاع چهارگانه حصار برجی معتبر برافراخته ودرمیانه دیگر برجها
برداخته وازدو جانبش دو دروازه گشاده وهمه راشرفه وکنگره وپنک انداز مرتب ساخته
حقا که اتمام ان کار که ازدست اقتدار سلاطین کامکار بیک سال دشوار برامد دریای که با
برودت هوا پیوسته بازندگی بود جز بتایید اسمانی وعنایت سعادت صاحب قرانی چسان
گردد وزیرکان جهان از کمال قدرت وفرمان روایی بتجدید متعجب ماندند والحق مجاری
احوال ان خدیوی همال جای تعجب بود گاه چشم چون حسن کین بابروی مهابت انگیزی
جهانی منورکشی بیت روانش بخلد برین شاد باد ازاخلاق او عالم اباد باد
ملک ارای پیلقان وبردع وگنجه وتمام اران وارمن زمین وکرجستان باطرزدن نامزد
امیرزاده خلیل سلطان فرمود وبهرام شاه برادر جلال اسلام رابحفظ قلعت پیلقان
تعین نمود وچون مدار عمارات واباداني وتقاضای نضارت وحیات مولدات بنایی
وحیوانی بابست چنانچه نص وجعلنا من الماء کل شیء حی ازان افصاح نموده ودر
مواضع متعدد از قران لسان امتنان درموض تعداد افضال واحسان وصف
روضه رضوان ونعیم جاودان رابذکر جویهارروان تکمیل فرموده که تجات تجري
من تحتها الانهار بمنت بادشاهانه باعث شد برانکه از رودارس پل حدودی بریده شده
که اب ان نواحی ارپیلقان گذرد واراضی ان نواحی ازمیامن ان چیز جاری ومعمور
ومکون گردد واجرم فرمان قضا جریان بصدور پیوست وارکان دولت بتجدد تمام
متوجه کفایت ان مهم گشتند وتواجیان مصاف جوی رابرعکس سپهر
پیمودني قسمت کردند ومهندي روان طول ان مقدار شش فرسنج بعرض پانزده
گز شروع بکماشش یکماه تمام سرانجام گشت ودیگر نظایر واخوات ازینیات

یات و امارات دولت حضرت صاحب قرانی انضمام یافت و ما التوفیق الا من عند الله
العزیز العلیم بهو التواب الرحیم گذار روزگار و نشاءون حضرت قرانی علما و امنا بمالک ازربای
احوال زیر دستان و اشاعت اثار عدل و احسان در ان مدت که اراضی
سیلقان مرکز اعلام فرقد فرسای و مضرب خیام عساکر کیتی گشای بود اعیان کابر
و اماجد تمام ایران و توران بر سیم استقبال رایت فرخنده فال از اطراف و اکناف
احرام کعبه جلال بسته بودند و بدرگاه عالم پناه جمع آمده و بهنگام بارعام در مجلس ارم
بهجت حرم احترام از علمای نامدار و فضلای نقوی شعار مجمعی عظیم التعقاد می یافت و چون
خاطر همایون بکشف معظمات مسایل دینی و پژوهش از مهمات فروض و نوافل اسلامی
شغفی تمام داشت کتبهای شریف در میان می افتاد و سخن بهر گونه فواید و لطایف
منجر می شد از جمله روزی سلسال مقال زمره فضل و کمال بوادی فضیلت عدل
و منزلت احسان و افضال سر بر کرد همت صاحب قران لی همال در ان حال روا ندانست
که ان مبحث بمجرد گفت و گوی زبانی بی نتیجه متضمن مقاصد دو جهانی افتد شود افاضل فضایل
مآب را وجهه خطاب صواب کارهای خیر داشته و از هر کات ناپسندیده منع فرموده
عتاب ساخته فرمود که علما، در هر زمان مادشاهان را نصیحتهای بزرگانه کرده اند و
بر کارهای خیر داشته و از هر کات ناپسندیده منع فرموده و زین عصر شما مرا هیچ
ارشاد می کنید و از کردنی و ناکردنی هیچ با من نمی گویید ایشان باتفاق زبان
ادب بمعذرت برگشادند که بحمد الله تعالی بندگی حضرت ارموا عظ و نصایح اشال ما
مستغنی است بلکه همگنان را مجاری افعال و اقوال شما طرق سداد وارشاد می باید
اموخت صاحب قران صافی سیرت ازان کلمات اگرچه در واقع چنان بود اعراض
نمود و فرمود که مرا سخنان تکلف امیز که بر سبیل ستایش و تحسین گویند و بدان خطاب
من جویند اصلا خوش نمی اید و این سخن نه از برای ان میگویم که مردم معتقد و هواخواه من شوند
و مرا ازان فایده ملکی و مالی باشد که بعنایت ذوالجلال کار ما در کمال شوکت و استقلال
گذشته است که با مثال اینها احتیاج افتد مقصود من انست که شما هر یک از مملکتی امده اید و الله

از کیفیت احوال و اوضاع انجا چگونگی معاش دار و عکان و کماشتگان دیوانگاه
باشید انچه دانید که بر پنج شریعت و قانون عدالت و نصفت واقع می شود باز
نمایید تا بفوران ارسیده تدارک پذیر گردد و دست تعرض متغلبان و ستمکاران از
روزگار ضعیفان و بیچارگان بکلی کوتاه شود علما و فضلا چون این سخنان بشنیدند بالفاق
زبان اخلاص بدعا و ثنا برگشادند بیت هرو خواهد آفرین خدای
که تا جای باشد تو مانی بجای ... زذات جهان پاک باد ... دل زیردستان تو شاد باد
جهاندار باداد چون کشت حق ... پی اوژدها نه نیاز د بهفت ... و هر یک انچه از عرض و بیان
دیار خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند حضرت صاحبقران هم دران مجلس جمعی
را از اهل علم و فتوی که بمزید ورع و تقوی موسوم بودند اختیار نمود هر یک را با امینی
متدین از قبل دیوان اعلی نامزد قطری از اقطار ممالک فرمود تا بالجانب بشتابند
و بعز قضایا و رعایا و ولاتی انجا رسیده اگر بر رعایای ظلمی رفته باشد تلافی حال او
واجب دانند و بدیت مرحمت و شفقت خاطر ازار رعایای مظلومان برارند و هر چه ثابت
شود که بر ذرونا واجب از کسی ستده باشد از مال خزانه که دران طرف باشد باز دهند
و ستمکاران را بسیاست رسانیده بعبرت دیگران سازند و صورت احوال و اوضاع بعد از
تحقیق ثبت کرده باز گردند و بعرض رسانند تا رسوم جور و بیداد بکلی مرتفع گردد و رعایا
که ودایع افزیدگار مرفه و اسوده خاطر توانند زیست و بعد ازین قرار بر زبان کوبه ما
اورد که تا غایت خاطر متوجه تدبیر مصالح جهانگیری و کشورگشایی بود این زمان بحکمی —
در بند رفاهیت خلائق و امن و اباد انی ممالک و معالک است و عرض انست که مردم من
بعد بی تحاشی قضایا بعرض ما رسانند و هر چه متضمن صلاح مسلمانان و دفع شر و ضرر
مفسدان و شریران باشد باز نمایند یعنی بیت بمن وار دا کنون جهان بیشت راست
مرا زین باس مردم نراست ... که با زیردستان مدارا کنم ... زخاک سیه مشک سارا کنم
که ما خاک چون خفت کردد تنم ... نگیرد دستم دیده دامنم ... مبادا که از کار داران ما
بهم ارشکر و پیش کاران ما ... بخسپد کسی با دل دردمند ... که در داد من بر زمین بدکند

اگر کار داری بیک مشت خاک ... زبان بگوید اندر بلند و مغاک ... اگر نه باشی بسیار منش
کنم بر سر دار بر گردنش ... بگوید با مردم زیردست ... رعایا و درویش بر کس مباش
مباشید ترسان ز رنج و گداه ... بر ما شمار اگر شاد دست رنج ... گر از برتری گوید و ارتقا
بجای که در تخت فرمان ماست ... کسی دید رنجی و با ما مگفت ... همی نگذاردان گنجی اندر نهفت
منم منش یزدان ازو داد خواه ... که در پرده مینو نهفت ماه ... بجایی که باشد زبان از ملخ
و گر تف خورشید تابد بشخ ... و گر برف و باد آرد بهمن بلند ... بدان گشمندان رسانند گزند
همان گر بنارد بنوروزیم ... ز خشکی شود دشت خورم ژرم ... تلافی ان جمله بر گنج ماست
که رنج فرومایگان رنج ماست ... بباید خراج اندران بوم حبست ... که ابر بهارش ببارد نخست
بدانم که گیتی شود چون بهشت ... کنم دفع ریسم بدو کار زشت ... که چون شاه باداد بخشایشی
جهان پر ز خوبی و آرایش است ... یکی گنج و آنهادن زداد ... که باشد روانم پس از مرگ شاد

و مضمون این داستان یکی از فضلا که دران مجلس حاضر بوده است و سخنان که ذکر کرده شد بگوش خود شنیده ثبت کرده ابیت و از اکبر یمه ما شهدنا الا بما علمنا مصدر ساخته و در اواخر باین کلمات ختم نموده که عالمیان بدین عواطف امیدوار ترشدند و جهانیان باین اشاعت عدل و احسان مطمین خاطر گشتند و شکر از پیشگاه صدق و نیاز بحضرت کارساز دست مناجات برآورده گفتند بیت

یارب این کامگار عادل را ... دولت عمر جاودانش ده ... هر چه از حضرت تو میخواهد
بخداوندیت همانش ده ... این جهان چون مسخرش کردی ... بعد صد سال آنجهانش ده

تتمه داستان شاهزادگان که بواسق عرب رفته بودند پیش ازین رقم زده کلک بیان گشت که امیرزاده رستم در حوالی حله با میرزاده ابابکر مویت و شاهزادگان که در موقف نبرد و پیکار رستم و اسفندیار روزگار بودند بعد از تلافی با نفاق از فرات بگذشتند و در زیر حله بکنار رهنز الغنم که مقابل قریه سیب واقعست بقرا یوسف رسیدند و با ایشان از سپاه زیاده از سه هزار کس نرسیده بود قرا یوسف علیه تمام و لشکری گران از اعجاب جوی راخذق ساخته بود و جنگ را آماده و چوت

رتبه تقدم بجسب سن امیرزاده رستم را بود امیرزاده ابابکر از راه ادب باو گفت
که در قلب لشکر شما باشید امیرزاده رستم در جواب گفت که من برحسب فرمان به کمک
آمده ام دو قول بیارایم و هریک از طرفی درایم و بعد ازین قرار شعله متهایی ابدا رصاعقه
کردار برافروخت از خروش و جوش بازران سخت کوش و هوش مخالفان
کوهی و کوری اندوخت و بخت امیرزاده رستم روان از جوی بگذشت و بر دشمنان
حمله برده آتش محاربه و قتال برافروخته گشت بیت دماده برآمد زهر پهلوی
کجا چاک برخاست هر سوی ۰۰ بوکفتی هوا تیغ بارد همی ۰۰ بپرا سر جهان منع دارد همی
زبس کشته افکنده روی زمین ۰۰ شد از جوشن کشکان امین ۰۰ و دراشار ان دار و گیر
از آسیب پیکان خون زیر تیر ۰۰ یار علی برادر قرا یوسف از مارگیر دراقتاد و سرش زتن جدا
کردند و سایر لشکر منصور هم از جوی گذشته کوششهای بهادرانه نمودند و امیر سونجک
داد مردی و مردانگی داده بیت بهر جا غان تافت با تیغ و تیر
عدو را بند چاره غیر از گریز ۰۰ مخالفان چون شیوه جلادت بنباه طور بنیاه مشاهده
کردند روی اضطرار بصوب فرار آوردند و قرا یوسف با حال تباه روی سیاه
چون روز دولت خود بشام نهاد و معدودی از مردمش با او بیرون رفتند و
تمام ایل و احشامش که قریب ده بانجده هزار خانه دار بودند از اموال و اسباب
و کله و رمه از گاو و گوسپند و شتر و غیران بحوزه استیلا و تصرف عساکر گردون
مآثر درآمد و لشکریان امیرزاده رستم زن قرا یوسف را که مادر اسکندر و اسپند بود
با انواع و اصناف و خویش و اقربا در قید اسار آوردند و غیر و عرب که بر تمام اعراب
بریه حاکم فرمان روان بود و دیگر سرداران و معیدان نواحی که تا غایت کرد
و دعان نه نهاده بودند همه را مقهور گردانیدند و دراشار تغیر سلیقان و کندن جوی ان
دران امیرزاده ابابکر سارق و قتلغ اجه بسر درویش که واز قبل امیرزاده رستم
سروی او زبک برسیدند و شرح فتوحات مذکور و کیفیت وقوع ان بعرض
همایون رسانیدند و بیرادر قرا یوسف را که سیاه مطفر او در موقف دغا از تن جدا

رده بودند بیا ورند وبعد ازانکه مهد عنروف د قرایوسف و دیگر مفسدان ازان
دیار و بلاد انقطاع یافت امیرزاده ابابکر از سر فراغت روی مرحمت و رافت
تدارک خرابی ان مملکت اورد و باتمام تمام رعایا را استمالت نموده بعمارت
شهر بغداد و رزاعت مزارع و مواضع قری و ولایات اشتغال نمود و
در امدن امیرزاده عمر از سمرقند و ذکر وقایعی که در اثنا تقدیم یافت و حضرت صاحبقران
امیرزاده عمر پسر امیرزاده میرانشاه که در سمرقند بود و حضرت صاحبقران پیش ازین
او را از برای تفویض ایالت اذربیجان و توابع ان طلب داشته بود در اواخر شعبان
برسید و روز جمعه غره جمادی الاول سن ثمان و ثمانمایه که بحقیقت غره ماه جلالت
و جاه و اول سعادت و اقبال او بود بشرف بساط بوس فایز گشت و دران ولا نوکر
هرکس بسر تومن ازمنها دند امد و پسر ملک عزالدین حاکم لرکوچک که درین مدت از جهالت
و ضلالت دم از عصیان و مخالفت میزد بدرگاه عالم پناه اورد و تقریر کرد که عمش
را پوست کرده و بگاه اکنده او بیچاره است و عبرت دیگر متمردان و طاغیان ساخته دم
در خلال ان احوال تخته عدالت حضرت صاحب قرانی مولانا قطب الدین قومی را
که پیش ازین با عملداران شیراز امده بودند بواسطه بیدادی که با اهل فارس کرده بود
و ازان جمله هنگام توجه او بصوب اردوی و گیهان بوی مبلغ سیصد هزار دینار
کبکی باسیم شار و شکش از رعایا و محترفه ستده و مولانا صاعد همراه جماعت
مذکور امده بود و صورت حال را بکلک عرض بروح جمیز میز نگاشته خطاب فرمود
و بر لمع لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت که شیخ درویش الهی اقرا
بزرلانه زد شاخه مقید پیاخته باد جهی که بعلت شار و شکش از مردم گرفته بشیراز
برد و ان وجوه را بصاحبان حق باز رساند و ارغون نوکر او را که ضرری چند
از دلحق رسیده بود از حلق بیاویزند و اگر بر مطلوبی جوری رفته باشد بر حال
اخلال پذیرفته او را واجب دانند و خواجه ملک سمنانی را جهت ضبط اموال
بشیراز روانه گردانیدند و حکم شد که مولانا صاعد نیز بازگردد و بر عایا رسانند بر نهادی

مولانا قطب الدین بار نکتاب ان جا رنگ نموده ازپیش او بوده نه برحسب فرموده حضرت
صاحب قران و چون احکام مبنی بر موت و جماعت مذکور بشیراز رسید مدارغون را
برکشیدند و روز جمعه که جمهور خلایق شهر و ولایات در مسجد عتیق جمع شده
بودند وزیر باجامع از خاص و عام برشده مولانا قطب الدین را بزوملانه و دوشنه
در پای منبر بنشکیل بازداشتند مولانا صاعد بالای منبر برامد و بخان حضرت
صاحب قران پیوسته خلایق را بنیاز و بزبان ظرافت بیت خواجه عماد فقیه را تغیر کرده
این عبارت ادا نمود بیت اگر خراب شد این مملکت زشاه مدان
بنزد مردم دانا گناه مولاناست و از اطراف وجوانب جامع غلغله دعا و ثنا ان
حضرت بمسامع سکان صوامع عالم بالا رسید و دوجه سیصد هزار دینار کبکی که بار اورده
بودند بمدت دو ماه بموجب خطوط قضاة و امناء مملکت و نویسندگان فی فقور و کپور
بصاحبان مال رسانیدند و این ذکر جمیل در صحایف لیل و نهار تمادی روزگار یادگار
ماند و بعد ازان امیرزاده پیر محمد عمر شیخ مولانا قطب الدین را زوالانه و دوشاخه
برداشته بسمرقند فرستاد گفتار در قشلاق فرمودن حضرت صاحب قران بقرا
باغ ازان و ذکر احوالی که دران مدت واقع شد چون خاطر همایون حضرت صاحب
کار بیقان فراغ یافت رایت نصرت شعار بعزم قراباغ روان شد و رای
اشراق مشیر بتوقف زمان انداخته بود و ازانجا جهت قشلاق قوریاها مرتب پیاده
بودند و اماده پرداخته بعد از وصول همایون قوریاهای خاص همایون نزول جلا
و تمکین اختصاص یافت و شاهزادگان و نویینان مواضع خویش را بغیر نزول
بنا راستند و سایر اتباع و لشکریان هریک بجای خود فرود امدند و از شکوه شوکت
ان پیکر محشر ابنوه و کمال بسطت و حشمت موافقت ابهت و جلال زمستان
قریب بشکوه بهار تازه شاخ و رشک بستان روی باغ و راغ و امیرزاده رستم کوپش
باغ تاریخ شده بود که در قراباغ بقورلتای که ازبرای تفویض الوس ملاکوخان امیرزاده عمر بغور و طغر
منعقد خواهد شد حاضر گردد و ازراه قلاغی و سنتی امده بغرب طوبی مستعد گشت و چون

بسمع مبارک رسیده بود که اسکندر رشحی که بشارت حضرت صاحب قرانی بجل خود دیر فروزکوه
داوندرفته بود آثار وعلامت عصیان وضلال بر صفحات اوضاع واحوال او ظاهر شده
امر فرمود که امیر سلیمان شاه متوجه ری شد ورای برتحقیق وتفحص ان حال کمارزند و
حکم شد که امیرزاده رستم نیز درکفایت ان مهم کمر موافقت ومعاونت بسته دارد اگر اسکندر
را حضر توفیق راپیرایدازظلمات ضلالت پرون ماده باقدام بندگی وخدمتکاری پیش
اید کام اورا از جشمه نوش غایت واستمالت سرشار سازند اگر در سیاهی وشقاوت
وگمراهی بماند پادکان قم وکاشان ودرگزین وان نواحی وسرزمین راجع اورده
هرجاکه باشد ازپی اوبرند وبنیادش براندازند وامیرزاده رستم وامیر سلیمان شاه بامثال
امر مبادرت بنموده نی توقف روان شدند وامیر شیخ ابراهیم حاکم شروانات سلاری
بسیار اورده طوی عظیم ترتیب کرد وانواع پیشکشهای فراخوار ازجانور وکنیزک
وجهاز واسلحه درحوت بعرض رسانید وبکنهار سراب کشید ومجموع خواتین
شاهزادکان وامرا وارکان دولت راپیشکش بارگرامند وظیفه هواخواهی وخدمت
بجا اورد ودران ایام هرهفته بهانه وهرچند روز سبب جشنهای عظیم فرمودند وداد
عیش وکامرانی دادند ودراثنای این احوال ازعراق عرب نورالوردی پسر سلطان احمد
بایندر راکه نهال عمرش نشنده سال درجوی بارعداوت وخلاف نشو ونما یافته بود
بها وردند مبتدیان بادحوادث زمان ازپای درامد واجمله حالات دران ازمنه مذاوقات
سیدی که علیه التحایا والبرکات برسید وصاحب قران پاک اعتقاد پیشوده خصال ازخرگاه
وخیمه برسم استقبال بیرون فرمود وسید مشارالیه اقامت مراسم غرا شاهزاده
محمد سلطان را دیبا را زسر برداشته اعازاری کرد حضرت صاحب قران اورا
کنار گرفته بسیار بگریست واز طرف ورا لنهر ازکش وسمرقند وبخارا وترمذ ودیگر مواضع
سادات واکابر وایمه علما ومشایخ نشل خانزادکان ترمذ وخواجه عبد الاول
خواجه عصام الدین وخواجه افضل کشی وپیران شیخ الاسلام کش عبد الرحمن وعبد
ودیگر بزرگان ان ممالک بدرگاه عالم پناه امدند بشرف تلاقی مفتخر ومستعد کشه مزایه

تربیت بتقدیم رسانیدند و بهر گونه مواعظ و نصایح از قرآن و حدیث خاطر جهانبان را تسلی داده
و چون ضمیر الهام مذیر خاقان جهانگیر بزلال مقال اهل کمال آبیاری ملال و کلال نشسته شده و
خاطر همایون را بتحقیق مسایل علمی و معارف دینی میل تمام بود بروز بعد از آنکه رای منیر از
از قضایای ملکی و مهمات سلطنت و عدل گستری فراغی حاصل آمدی و اغلب روز قضای اطراف و
علماء و اشراف در مجلس ارم مثال جمع آمدندی و مباحثات شریف و القا مسایل شریعه و بحث
از لطایف علوم و حقایق اشیاء محفل را رشکدی و از سوانح حالات که در تضاعیف
اوقات وقوع یافتی آن بود که نویسندگان دیوان کرمان مفرد ایدگو کرده بودند و مبلغی تمام
بنام او رقم زده و این معنی در زمان عمارت سلقان بسمع حضرت صاحبقران رسیده و
در دیوان اعلی بتفتیش آن قضیه مشغول شده درین محل خدر علی بویان اغاز که عم زاده
آنحضرت بود و دختر او اغاجه در حباله ایدگو میان در آمد و آن معامله را بصد تومان کبکی اخ
ساخته و ایدگو انرا قبول کرده ملتزم گشته که وجه خزانه عامره رساند و حکومت کرمان باز
قرار گرفته رخصت انصراف یافت و حکم شد که چون بکرمان رسید برادرزاده او بایزندگه
او را بانگام توجه ایدگوی بجابت ارد وی گیهان پوی بجای او نشانده بودند مبلغ
اعلی کرده و انو شروان سربیان آغاز اتحصیل مال از بچان تبریز روانه شد
و پیر محمد پولادرا که از امرای امیرزاده شاهرخ بود بحکومت یاری فرستاد و بیک ملک
اغاز که عم امیرزاده پیر محمد جهانگیر بود از غربین دشت ماراحام جرم جلالت و اقتدار شبه
بدرگاه خلافت پناه آمد و سه پسر خالد بود بجز سلطان مهدی که تسلیل صلب شاهزاده
شاه رایه بودند و هنوز در صغر سن همراه پیاورد و بسعادت بساط بوس فایز شده از
نفایس اقمشه هند و پستان و ظرایف تبرکات متنوقات ان دیار پیشکش بسیار
گذرانید گفتار در توجه شاهزاده جوانبخت امیرزاده شاهرخ برحسب فرمان
بصوب گیلان چون ملوک گیلانات بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا کرده بدرگاه پسر استناد
نیاوردند عزیمت باعث تصمیم عزم ان جانب شد و رای صواب نمای قرا و لانرا بایه
اشان دریای قوچین و بلال با محمد برادر علی سلطان لواجی و بایزید بولدانی

وبهلول برلاپس روان ساخت امر فرمود که در حدود کیلان بجبل درامده قشلاق
کنند وامیرزاده شاه علی را فرمان داد که صوب کیلان را وجهه عزیمت ساخته با لشکر
متوجه قزل یغاج شود شاهزاده بامتثال فرمان مسارعت نموده و فرزند ارجمندش امیرزاده
ابراهیم سلطان با تومان خود و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم ورستمکلنی بوغا و سید خواجه
و شیخ علی بهادر و دیگر امرا تومان با لشکرها ملازم رکاب سعادت شاهزاده بودند
وچون بقزل یغاج رسیدند توقف نمودند و حکام کیلان را استدعا توجه چپ کرده دون
مقدار بهرام اشکار سراب اضطراب درخانه ممکن وقرار انداخت و مبلغ عظیم بسم
خراج قبول کردند و شاهزاده کس فرستاد و ان معنی بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانید
و جمعی را بکیلان فرستاد که اموال انجا را تحصیل کرده بیاورند و سید رضی کیا که از ولات
ولایت و بایله وکیلانات بشرف سیادت و فضیلت علم امتیاز داشت و امیر محمد رشتی
که از عظمای انطرف بلوک بود پیشکشهای لایق مرتب داشته بلشکر منوجه شدند و دیگر حکام
ان دیار هریکی متعلق بالتحف و اموال بسیار ارسال نمودند وچون برهنمونی اقبال پادشاه
زاده رسیدند و بتقبیل قدوم سریر خلافت میسر سرافراز گشته پیشکش محل عرض رسانیدند
و زبان عذرخواهی گشادند که مایندگان مجموع در خدمتگاری و طاعت گذاری
یکدل و یک جهتیم ادای خراج مال را دست سعی و اجتهاد کشاده ایم و امثال احکام نواب
را انقیاد و اذعان بر میان جان بسته حضرت صاحبقران ایشان را بصنوف
لطف و تشریفات سرافراز کرده نوازشهای فرمود و رضا کیان را سپیل لست
طاهره بدودمان بنوت منتهی میشد مراحم قران صاحب یاک اعتقاد خواهیت
که ترتیب او بنوعی فرماید که مجموعه اهالی ان دیار ممنون منت او باشند از
مال کیلانات که بده هزار من ابریشم که بوزن شرع قریب پانجده هزار من باشد و بعضی
هزار پیراب وسه هزار کاو مقرر شده بود انچه رسد ولایت او و ازان محمد
بود بعضی و انچه رسد باقی ولایات بود شمشی باو نبخشید و فرمان جهان مطاع
بنفاذ پیوست تا محصلان وجوهات مذکوره ان مبلغ را ازیشان مطالبت نمایند

ورای صواب نمای ضبط قلعه کماخ راکه در سر حد روم واقعیست ومحافظت ان در عهده
شمس نامی که از خویشان امیر جاپس مقرر فرموده انرا با جمعی روانه کردانیدند واز
جمله وقایع درقشلاق قراباغ حادث شدان بود که سید برکه رامرحمتی طاری گشت
وهرچند اطباء حاذق تدبیرات لایق وادویه واشربه موافق درمعالجه ان سعی نمودند
اصلا مفید نیفتاد وچون طومار اعمارایشان یکانه روزگار منسد کل نفس ذائقة الموت
رسیده بود بفرمان شریف او دعوت ارجعی الی ربک راضیة مرضیه را اجابت نمود وران
بیشمن تغیر وانقلاب بگلشن خلد عدن معشة الابواب انتقال فرمود رضی الله عنه
ورضی عنه خاطر عاطر حضرت صاحبقران از حدوث ان واقعه بغایت متالم شد
وعبرات حزن از دیده مبارک باریدن گرفت وبعد از اعتصام بکریمه انا لله وانا
الیه راجعون وفرمان همایون نفاذ پیوست که نعش اورا باندخود نقل کرده بامانت بسپارند
ودران مجال عاطفت بادشاهانه ایالت ولایت همدان ونهاوند دوروجرد ومواضع
لرکوچک باتمام توابع ولواحق بامیرزاده اسکندر رجوع فرمود ذکر امدن حکام ماردین
ودوسلطان واش دادن جهت امیرزادمرحوم محمد سلطان وچون فصل زمستان
باخر انجامید سلطان ماردین ملک عیسی با بسی تحملات واسباب بدرگاه سلاطین
پناه امد ومحذره تنق عصمت راکه نامزد امیرزاده ابابکر شده بود باخود بیاورد
ملک غزالدین شیر نیز از دسلطان باشکشها واسباب بسیار امده بغرب بوس
مشرف ومستبشر گشت وزانورده پیشکش کشید وفرمان قضاجریان صادر شد
که تمام امراو پیرداران الوس هلاکو خان که درمواضع ارمنیان وعراق
عرب متوطن اند هریک بسری یا برادر باکوچ بسمرقند فرستد ومحبت کفایت
پناه جمعی رانامزد فرمود که هریک فوجی ازایشان کوجانیده بسمرقند
برند وچون ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القران در رسید
در وفات سلطانزاده سعید محمد سلطان طاب ثراه یکسال گذشته
بود حبت ترویح روح منور او فرمان واجب الامتثال از جلال بترتیب اش

واطعام فقرا و مساکین نفاذ یافت و سادات و اشراف و علما و ایمه اطراف
در مراتب اقدار خویش صفا بعد صف قرار کرفتند و بعد از تقدیم مراسم ختمات
و تلاوت آیات کلام الله موایده اطعمه کوناکون و انواع خورشها از حد اندازه و قیاس
بیرون بمحل صرف رسید و بدعوات صالحات محمد شکشت و مهد اعلی خانزاده ارحضرت
صاحب قرانی اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش طاهره را از مزار مزرکوار خلد
بیمر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بسمرقند نقل کنند و دران ولایت طوسکار از خاطر
مزرکوار صاحب قران کامکار بیرون رفته بسعادت و اقبال سپوار شده از اب ارس عبور
فرمود و امرای عظام و سپاه بهرام اشقام در صحاری اق تام چرکه انداخته
بیت بیاراسته طوق یوز از کهر ۞ بدان اندر افکنده زنجیر زر ۞ سکان را اجل از اطلس رنکا
چه سک شیر کیران شیر شکار ۞ بخصوص رومی سک تیز یک ۞ که نبود دکر جابان کونه سک
بهیکل ببزبری قوی استخوان ۞ بهیبت بتکی که کین دمان ۞ بتندی خدنکی که باید کشاد
زشیبت بهمتن بقصد بشاد ۞ بهنکام صیدش خوشکرم رک ۞ براهو صد اهو کرفته تنک
چنان حمله اردبیشه زین ۞ که شیری براهو کشاید کمین ۞ شود دعا جز از خنک اوبی ذرنک
اکر شیرش بخشم از پلنک ۞ و بعد از سه شبار روز اطراف جرکه بهم پیوسته انواع
و اصناف چرندکان از وحوش و سباع و سایر جانوران چندان جمع امده که اکر وصف
ان چنانچه راویان ازدیده باز میکویند نوشته شود البته بر مبالغه و اغراق محمول
افتد بیت جهان در جهان جانور فوج فوج ۞ جو بحری که از جان دهد موج موج
و چون حلقه جهان جرکه بر چرندکان نیک شک امد و باداب و رسوم معهود که تکرار
اشارات بان رفته قرار پیش کرده شد بیت زنجر کوه و زاهوی دشت
کرفته زاندازه اندر کذشت ۞ زعزم دکوزن و زاهو جهان ۞ پرداختند و زاهو جهان
و بقرب فراغ از شکار سلیمان کیهان میدان سلاطین شکار باردوی همایون
مراجعت فرمود بیت زفرش فرو ده پرو د پریر ۞ جهدش جوان کشته کتی سریر
والحمد لله العلی الکبیر و بهمت صاحبقران دریا نوال اکابر سادات و علما و اصطفات عالیه

وش وبخارا وسایر بلاد ماوراالنهر را از ظرایف تبرکات دیار روم وافرنج از زر و اقمشه و
رخوت وغیران به صلات وافر وانعامات متکاثر اختصاص بخشید وبانواع اعطا
بادشاهانه از خلعتهای شاه دار وخیول راهوار وزر واپستر وجواری وغلمان نغز
ان سرفراز گردانید باجازت انصراف ارزانی داشت واینان داعی دولت گردون
دشگر بلاد دیار خود سرعت نمودند گفتار در مراجعت صاحب قرانی از
یورش هفت ساله چون درین یورش ممالک شام وروم محیط
تسخیر بندگان صاحب قران گیتی ستان درآمد وتمام مواضع این دو مملکت وجب
وجب فرسوده نعل مراکب تسلط واستیلا پیاه منظر لواکشت ودرخطه مصر سکه و
خطبه بالقاب همایون ارایسته قبول اداء خراج ومال سال بسال زیور گردن اطاعت
وانقیاد ساخته وبکرات باکفار گرج اقامت فرض جهاد بمقدیم رسانیده میان گشت
وشوکت ایشان یکبارگی امهدام پذیرفت بیت جهانرا چین داده تا زنگ بار
به تعش که برنده باد اقرار داعیه عزوبی دنیان فتای پیمبر صاحب قران گیتی
کشای کشت واول بهار که جهانگیر فلک سریر شرقی امشاب آفتاب ازمنازل
شاهی بمحل شرف وبادشاهی اشتغال نمود وازرفعت مکانش روز مشرقی نزاد
تاج وباج ازهرجانب بتشاهی اصل مغربی نهادبستند وباطراف خویش افزود بیت
نسیم بهاری درا طراف باغ ۔۔ برافروخت از لاله هر سو چراغ
صبا مشک سارا چین شده مشک بیز ۔۔ بشاخ چمن بادراق ویغر ۔۔ جرداده ازگل همه بوستان
ثانی چین خواند برشاخسار ۔۔ رایت فتح آیت ازقشلاق قراباغ نهضت نموده در
چهارشنبه چهاردیم رمضان سنه وثمانمایة موافق بچین سل روی توجه بمستقر سریر سلطنت
ابد پیوند سمرقند فرود دس باندا ورد وبراب ارس جسر بسته بسعادت واقبال
گذشت ودرعلف زار کنار ارس بحوالی قریه نخجوان اباد که ارقری نهر برآست
ارستی ثابت بلقات همت عالی نهضت انحضرت نزول فرمود وامیرزاده
شاهرخ که برحسب فرمان واجب الاذعان بطرف قزل یغاج رفته بود

معاودت نموده بمعسکر طرفین پیوست کشار در تفویض فرمودن حضرت صاحب
قران دین پرور ایالت الوس بلاکو خان را بامر ده دران ولا بر حسب قرار
اعلی بکام یاب تربیت اسباب طوی وبهیه حشن قیام نمود مدعا طفت بادشاه
حکومت الوس بلاکو خان را بامیراده عمر تفویض فرمود و بیمن عالم مطاع به
ال تمغای همایون ارزانی داشت که تمام ممالک در چان با توابع وضمایم
وروم تا استنبول وشام تا مصر در حیط حکم وفرمان او باشد وشاهزادگان
که متصدی ایالت فارس وعراقین باشند بجا برو قرلتای او حاضر شوند
وامرا وشکریان بدرش امیرزاده میران شاه را بوی داد ودران محل
امیرزاده عمر را اجازت انصراف داده امیر جهانشاه را با چند امیر مثل رستم
موسی وتوکل یادگار برلاس وچند بورلدای وغیرهم باده هزار سوار
بتوزغال نامزد ملازمت او کرد وسفارش فرمود که از سخن وصواب دید امیر
جهانشاه تجاوز ننمایند وشاهزاده مشارالیه را تاج وخلعت وکمر مرصع واسپ
بزین زرارزانی داشت وتمام امرا را نیز بجامه وکمر سرفراز فرمود ایشان
وزاغارشه زاده بدرود کرد تن خویش تاتار و بوش بود کرد
وامرا نیز کرگشه روانه پایه سریر وامیر جهانشاه از الم حرمان دولت ملازمت
درگاه عالم پناه بسیار بگریست وزبان حالش بنوای اندوه فزای بیت

هنوز رایت شاهم زچشم ناشده دور ‌ ‌ ‌ دل از تصور دوری چو پند عزیزنیست

مترجم گشت وراي جهان ارای حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم وسلطان
ماردین وملک غیاث الدین پیر وکوشتیدل کرج وتیزک وجایق وسطام بهم را
بخلعت وکمر نوازش فرموده ملازم رکاب امیرزاده عمر ساخت واو بصوب
بیلاق الماق توجه نمود وحضرت صاحب قران یون تا بید ملک دیان را الخاکرد
وشکار انداخته صید بسیار افکندند وبعد از قطع دو مرحله غلف زار کنار اب اغلق که ابتدا
حای بلاد ودکوید از فروصول ونزول اردوی کیهان پوی رشک روضه مینو گشت

و در انجا چند روز بوقف افتاد ماه مبارک رمضان باخر انجامید و اول روز شنبه که مقدم ایام عید
و غره عید سعید بود اقامت سنن و واجبات ان روز شریف و جهه همت بادشاه نامدار
و مولانا نظام الدین شبیی که از فضلاء بلاغت شعار روزگار بود و چندی از ماثر و مفاخر حضرت
صاحب قرانی بکلک بیان نگاشته بقراءة خطبه عید و اقامت صلوة اشتغال نمود و بعد از
وظایف فرایض و نوافل صدقه و صلوة و مراسم جلایل مواهب و جزایل عطایا و صلات
جشن عید و سایر رسوم ان روز حمید بیت ماپین شاهان بادا دو دین
مرتب و آماده گشت یکی جشن شاهانه شد ساخته لوای جلالت برافراخته
زپس شیره و خوان آراسته مهیا شده هر چه دل خواسته تمه داستان
امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه که بجانب روی رفته بودند سبق ذکر یافت
که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه از برای تحقیق حال اسکندر شیخی بر حسب فرمان متوجه
صوب ری شدند و چون بدانجا رسیدند اسکندر از تیرگی رای بای جسارت از جاده
مستقیم بندگی بیرون نهاده بود و در تیه جلالت و ضلال سرگردان شده و قلعه
فیروزه کوه را مستحکم ساخته سر و قوشیان خود را انجا گذاشته بود و خود بکوهستان
و جنگل جلاورن رستم دار کریخته شاهزاده بختیار و نوین نامدار در طهران ری
بیست روز توقف کردند و از پیادگان ری و قم و کاشان و پیاوه و درکزین و ان
نواحی دو هزار مرد جمع اوردند و در پی اسکندر روان شده ریتم وار بر رستم دار امده
و قلعه فیروزه را محاصره کرده بنیروی دولت قاهره بگشادند و ویران پاخشد و در انجا
ملک کیومرث پیش ایشان امد و چون میان او و اسکندر مخالفت و دشمنی بود بر حسب
مقتضیه الحرب خدع او را برگرفتند و پیش اسکندر فرستادند بزبان مصلحت و فریب
پیغام دادند که دشمن ترا فرستادیم اندیشه نکرده راه مده و نیز توقف بیا ثبات
که نزدیک خیر و بهبود درست همان نبود باشی که بودی نخست تو عمری نخدمت
ببرده و مینکن درختی که بروردهٔ اسکندر بعد از ظهور علامات عصیان
یارای امدن نداشت با کیومرث طریق مصالحت و دوستی پیش گرفت و او را

نیز نرسانیده از راه صواب بنداخت و با یکدیگر عهد بسته با تفاق اظهار مخالفت
کردند و در اوایل شوال که کنار اب اغلق محیم موکب همایون بود از امیر سلیمان
شاه پیش امد و خبر این واقعه بعرض استادگان پایه سریر اعلی رسانید حضرت
صاحب قران سعادت و اقبال از انجا روان شد و چین نخجوانیان پیش امیر مفرح
فرستاد که با لشکر انجا براه بیاری دامل متوجه قهر و انتقام اسکندر گردد چون
کرده و ذ جمعه هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراء النهر رسید
اخبار امن و استقامت ان طرف بعرض همایون رسانید گفتار در رفتن
حضرت صاحب قران امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه ملک را از پیش بجانب بری
چون رایت نصرت شعار بارد پیل رسید امیر شاه ملک و ازامرا و امیرزاده پیر علی
شلدوز با جمعی از پیش بری فرستاد و امر فرمود که از احشام خلج و اعراب که در
حوالی ساوه و قم و کاشان و چراگاه ایران تاکر هرودی باشند لشکر جمع اورده امیر
زاده اسکندر را فرمان داد که توجه نموده بامیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه ملحق گردد
و حضرت صاحب قرانی از اردو پیل و میانه گذشته بعزم نزول فرمود و در انجا دو لشکر
که در او بنگ بود احرام کعبه جلال بسته و از عقب تعجیل رانده برسید و چون سعادت
ملازمت دریافت مکارم اخلاق بادشاهانه او را جهت قدمت خدمت کنار گرفت
و بصنوف نوازش مخصوص داشته خلعت و کمر داد و فرمود که اتفاق ملاقات
دیگر معلوم نیست می باید که از احوال انجانب اصلا غافل نشوید احمد جلایر را جبلک
مزاج افتاده واز و اندیشه نیست اما از قرا یوسف تردمان نیک برحذر باشید و او را وداع
کرده باز گردانیدند و رایت فتح ایت از انجا روان شده در پنجشنبه بیستم شوال سنه ست و ثمانمایه
رسیدند انجا محصلان که بتحصیل کیالات رفته بودند بسیاری اموال از نقود و
کسبان و اقمشه و تبرکات بیاوردند و در شنبه بیست دوم ماه مذکور از سیلطانیه
نهضت نموده بعد از قطع مراحل فرو صول و نزول موکب ظفر قرین صحاری قزوین
را رونق خلد برین بخشید و چون امیرزاده ابابکر از مراجعت حضرت صاحب قران

اکابری یافت ازاردوپیل دواسپه شتافت وازراه کلس به نرود بصحرای قزوین رفته
بغرب طبوپس فایز گشت وامیر پیرحسین برلاش سوامیر سوبجک ملازم بودند وبوسیله
سرای ملک خاتم وامیر شیخ نورالدین ازحضرت صاحب قران درخواست نمودکه پدرش
شاهزاده میرانشاه را رخصت فرماید که دربغداد پیش او باشد عاطفت بادشاهانه بمهمش
او رامبذول داشت وامیرزاده میرانشاه راگذارگرفته اجازت داد وچهارصد هزار دینار
کبکی وصد سراسپ بار دیگر ظرایف ونفایس انعام فرمود وشاهزاده مشارالیه بطرف
سلطانیه بازگشت وچون رایت ظفرشعار از قزوین روان شده بسوق بلاق رسید
امیرزاده ابابکر را دولیت سراسپ وصد دست جبه وصد هزار دینار کبکی انعام فرمود و
فرمان دادکه درعقب امیر سلیمان شاه رفته بالتماق روی جلادت بدفع اسکندر شیخی اوزبند
وحرم شاهزاده شاهملک دختر امیر حاجی سیف الدین راوجیل که از توابع بغداد است
برسم ییوغال ازرانی داشت واواجازت خواسته بطرف سلطانیه بازگشت وشاهزاده
مشارالیه بقبه طالقون برف کوفته برامد ودربکور بامیرزاده رستم وامیرزاده
اسکندر وامیر سلطان شاه ملحق شد وایشان درانجا رعایت جزم نموده خندق کندند
وشب هادرخت استوار ساختند ودرانجانب پنج روز توقف نمودند تا لشکر برسید باز
ازموقف جلال حکم واجب الامتثال امدکه درعقب اسکندر بروند وبرچپ فرموده روان
شدند وچون خبگلپتان بود درختان انداخته راه میکشادند ودرکمرها که گذارخراب
کرده بودند بجوبها وبخشهارامت میساختند وبدین طریق ازپی اسکندر میرفتند
ودرجست وجوی اوبهرطرف میشافتند واز مخالفان هرکرا میبافتند بقتل میاوردند
درولیت خورشید اشراق ازسیوق بلاق بمنصت نموده دربکشنبه غره ذی قعده
بنجکاری ری درامد ومرغزار سارق قمش مخیم نزول همایون گشت ورای صواب
نمای جهان پایان وانتقال زیاده براه روی دخوار روانه ساخت وبیک ملک
فیروزشاه امیرزاده پیرمحمد بافرزندانش اجازه یافته بجانب غزنین وقندهار روانه گشت
وحکم شدکه امیر شمس الدین جایس ودیگر امرا که نقل قرا تاتار وخانه کوچان

ازنهادران که بالا برآمده بودند زخم دار شدند وچون روز شد سپاه ظفرپناه کوركه دره
سوزن انداخشد واز اطراف بکمر بر آمده آهنگ جنگ ترپا خشد مشده انخال پسر
اسکندر شیخی وسایر امایلی قلعه راکه ازجمله سیصد مرد یوصفت مازندرانی وسپاهیان
جنگ جوی جنکی بودند درقلق واضطراب افکند وازغایت دهشت وهراس جمعی رابیش
حضرت صاحب قرانی فرستاده بشفاعت وزاری امان خواستند مرحمت بادشاهانه فرستادگان
را پوشانیدند ونوازش فرموده استمالت نموده بازگردانیدند چون ایشان
بقلعه بازگشتند پسر اسکندر ودیگر متعلقان او انجا بودند بدرگاه عالم پناه شتافتند
قلعه راتسلیم داشتند لشکر فیروزی اثر بقلعه درآمدند وتمام ساکنان انجا را بکوچ بیرون
آوردند وچنان حصنی بدان حصانت بیت در مردم ندیم ماه بودی
زراه آسمان اگاه بودی ازینروی دولت قاهره بدروز فتح شد وحضرت صاحب
قران زنگی توبی را با جمعی رابکوتوالی قلعه بازداشت وروز دیگر چهارشنبه یازدهم بسعادت
واقبال سوار شده متعذارنیم فرسخ براند وبمرغزاری فرود آمد وحضرت عالیات
سرای ملک خانم وتومان اغا را با شاهزادگان ارجمند امیرزاده الغ بیک وامیرزاده
ابراهیم سلطان وامیرزاده اجل وامیرزاده سعد وقاص روانه سمرقند گردانیدند
ومجموع برحسب فرمان براه سلطان میدان روان شدند ورایت ظفر پیکر
بعزم دفع اسکندر منهضت فرمود ودرین اثنا خبر آمد تاتار باغی شده اند وکیفیت
این قضیه چنان بوده که یکی کران از تاتار که نقل ایشان درعهده خواجه شکری
پیرمش بود درظاهر دامغان دست عذر وطغیان از آستین عصیان وعدوان
برآورد واورا زخمها زده بیفتاد احشد وسرخود گرفت ودار وغایی کرنی که بعد
ازیشان میامدند شکری برمش راکه برهنه وزخم دار بیخبر افتاده بود بشناخت
وجانش رمقی باقی بود اورا باندرون دامغان بردند که معالجه کنند واز
این جنس دیگر کرومناعزم گریختن کردند چون امیر شمس الدین
عباس واتلمش وشاه ولی برسوبجک دیگر امرای قوشون که موکل

کرنهایوند ازان حال اگاهی نا فشد شحنه اشقام دران نبی باکان شقاوت فرجام نهاده
سیاری ازیشان را نشت گردانیدند ازان جمله دراعزون دیرون دامغان دو
هزار کس کشته شد خانچه از کثرت کشتگان راه بر گذرندگان بسته ماند ایلیات
چوشد دیده بخت تاتار هوس بود گردند و بندار تار کلیمی سیه بهر خود نیافتند
رخ از صوب اقبال برتافتند دیری نموذند باغی شدند که نفرین برایشان کرباغی شدند
بشومی اندیشه ناپکار بکشند ازیشان فراوان هزار زبس حیف کشته شد بسته راه
عقوبت برارد نهال گناه وچند ازیشان فوج بطرف جنگل مازی استر باد کرکشته
و دیگران را امیر شمس الدین رانده با خود ببرد وچون پرتو شور صاحب قران
بی همال برین احوال افتاد پیان قوچین و قاصل بر سیف الملوک حاجی
سیف الدین و دانه خواجه رستم بولاد و قماری بهادر با پانصد سوار از
عقب گریختگان روانه ساخت مصراع که هرجاکه باشد بایشان رسند
وبعد ازان امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر برندق را با فوجی سپاه بفرستاد
وایشان برحسب فرمان تا بدامغان براندند وچون تاتار بعضی کشته شده
بودند وبعضی گریخته وبیشتر را امیر شمس الدین و دار و نگهان برده بودند
ازانجا باز گشتند وبموکب همایون پیوستند وپیان قوچین و دیگران که اول
ایشان از پی گریختگان رفته بودند از پسطام گذشته واز عقبه لنگر و عبور
نموده بجنگل مازندران درامدند و در موضع قراتغان بکنار دریای فلزم بتاتار
رسیدند وبانکه ایشان پانصد مرد بیش بودند وتاتار کثرتی عظیم بی اندیشه
با ایشان جنگ کردند وبه نیروی دولت قاهره غالب امدند وکمابیش ده هزار
خانه وار تاتار بدست اوردند وقریب هزار کس ازایشان بکشتند وپیان قوچین ازانجا متوجه
درگاه عالم پناه شد واغرق که با جفرات عالیات بصوب پیرقشد روان شده بودند چون
به بسطام رسیدند اغرق امیرزاده شاهرخ جدا شده براه نیشابور عازم هراة گشت وپیری
ملک خانم وتومان اغا زبا اغرق برزک براه جاجرم واسفراین برفشد گفتار توجه

حضرت صاحب قرانی بجلاو چون عادت دوار صاحب قران کامکار همواره
چنان بود که در کفایت مصالح مهمات ملک و ملت نفس مبارک التفات فرماید درین محال عزایم خسروانه بصوب استقبال اسکندر رشحی معطوف کشت و امیرزاده شاهرخ را که
طغرکمردار ملازم بود اندک عارضه طاری شد فرمان قضاجریان نفاذیافت که امرا و لشکر باش
برقرار با معسکر نصرت قرین باشند و او با اجکیان بازگشته بهراة رود شاهزاده برحسب
فرموده توجه نمود و موکب فتح این متوجه جانب جلاو شد و باانکه دران طرق و مسالک
کوههای بلند سر بارج افلاک کشیده بود و دریای ژرف در بستی بمرکز خاک رسیده فراز
و نشیب ان کوهسار ماهوار که بیت کسی ندیده فرارش مگر بچشم ضمیر ** کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان
در چند روز معدود طی کرده شده و چون بپای گردون مائر بالای کوه جلاو برامدند اسکندر
کافر نعمت از عجز و اضطرار فرار اختیار کرد و روی شقاوت و ادبار بجهنم دره است
بیت ** چون زوال نعمت خود در سر کشید ** نیست عجب گر بجهنم دره است
و رایت نصرت شعار در روز جمعه یتیم ذی قعده بجلاو رسید و چون اسکندر و اتباعش
ان موضع گذاشته بودند و گرخته روز دیگر ازان محل کوچ کردند و دران راه دره ایست
عمیق بسیار درخت که پیوسته انجا ابر و میغ بارندگی می باشد و دران دره ابیت بزرگ
نهایت تر که نه باب ازان می توان گذشت و نه بشناه و از غایت صعوبت و دشواری راه
بجهنم دره مشهور ست و می که بربالای ان اب بسته بودند اسکندر ازان گذشته بود و انرا
ویران ساخته و چون حضرت صاحب قران انجا رسید و عبور ازان اب متعذر بود امر فرمود که پل
بندند و عساکر دشمن گذار جوبهای دراز را بکسر در زیر خاک بند کرده دیگر سر پیش میدهشتند
تا مقدار چوب پل و باز بران بر جوبی دیگر بمیخ وصل کرده پیش میدهشتند تا مقدار چوب بلند
نماند بعد ازان چوبها انداختند و بربالای ان تختها میخ کردند چون پل بسته شد و راه گشاده
روز دوشنبه بیست و سیوم تخت جمل برادر بهادر که بقراولی مقرر بودند با پانصد مرد
بدست و از عقب ایشان یوسف برلاس با قوشون توستقال بگذشت و بعد ازان
سید خواجه بمشیخ علی بهادر ازبی او امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ

نورالدین بگذشتند و ببالای کوه جهنم دره برامدند و جنگلها بریده راه می ساختند و
بطلب اسکندر می شتافتند و حضرت صاحب قرانی از پل عبور نموده یکروز راه
برفت و ببالای پشته که درخت بنو فرود آمد و دران ایام متصل میغ و باران
بود و درین منزل سید اسمعیل کرسکانی از کرسکان که از قرمی ترمذ است
بدرگاه اسلام پناه امد و باصرار دولت دستبوس مستعد گشت و قهرمان خرم صفات
عزم صاحب قرانی شکریان را دران جنگلها بجست و جوی اسکندر از هر طرف
روان کرد و محرمی ایشان سادات مازندران بودند و از قراولان که سابقا
باین مهم شناخته بودند و دریای فوجین و شادملک برلاس و بهلول و صدر برلاس
و شیخ درویش اللهی و شیخ محمد فوجین و سک نمور و فوجین و خداداد حوره و فادار روز
بجشنبه بیست و ششم درمیان جنگل نزدیک کنار دریای قلزم با اسکندر رسیدند
و شیخ درویش اللهی از خوف باز گشت بدان بهانه که یوسف برلاس را با جمعی از
سپاه که از عقب بمدد امده بودند بیاورد و اسکندر با دویست پیاده و سی
سپوار از خویشان خود با بانگ و غلغله از قبتول بیرون امده بایستادند و قراولان لشکر
منصور که رسیده بودند میدانستند بیت نفر پیش نبودند و دلاوری اسکندر را که مرة بعد
اخری مشاهده کرده بودند میدانستند و در واقع او را بهادری و پهلوانی موروثی بود چه
مشهور است که قبیله راو از نسل پژن اند که پدرش کیو بود و مادرش مانوگشت دختر
رستم چنانچه فردوسی از زبان پژن گفته بیت نیاید ز جنگی بدر کیو گرد هم اکنون
بدینی زمن دیده بردند و با این همه قراولان ازیم باز خواهیت حضرت صاحبقرانی
دل بر مرگ نهاده بایستادند که اگر قضای رسیده همین جای اولی و بامید دولت
قاهره اعلحضرت از کثرت تجربه اعتماد بران داشتند دستند جلادت به تیر و کمان بار دیگر اسکندر
با سپواران خود چند نوبت نیزه حمله آوردند و ایشان پای ثبات فشرده تیر باران
کردند و اسکندر را کاری از پیش نرفت عاقبت با اسکندر که تا در رکاب
همایون نبود عنان از شکر نمی پیچید شامت کنان نخست از اندک لغزی روی بر تافت

وپشت بهزمت داد با انکه غلبه از سوار و پیاده داشت بکون و مکان خبری از خیر و شر
زکجوان نعمت بدان شوم تر ... زکجوان نعمت چه آید جز این ... که نقصان عمرست خسران دین
بکجوان نعمت دلیری که کرد ... که رخش حیاتش سکندر بخورد ... سکندر که بد رستم روزگار
زکجوان نعمت چنین کشت خوار ... چون ازین روی صاحب قران اسکندر نامور در زمان با
غلبه لشکر ازان چند نفر هراسان شد و قتیول که اشتهٔ بجنگل درامده و بکرخت و قراولان
بجای خود بایستادند و ندانستند که او از کدام طرف بیرون امد رفت و یوسف برلاس
و سیف الملوک حاجی عبد الله عباسی از عقب برسیدند و با قراولان باتفاق بقتیول اسکندر
درامدند و دست تعدی بنهب و غارت برگشاده از اسب و شتر و اقمشه و زر غنایم بسیار
گرفتند و شب در انجا توقف کردند و امیر سوجک که با میرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و
امیر سلیمان شاه بود و از پیش روان شده از طرف دست چپ بیامد و باشان پیوست

چو شد روز شب دامن اندر کشید ... درخشنده امد زبالا پدید امیر

سوجک از طرف دست چپ بجانب کوه و جنگل روی توجه بجست و جوی اسکندر اورد
و بعم زاده او بهر اسب و دیگر کسان او رسیده دریی گرد و امیر علی سرا اسکندر و خر
و زنان و متعلقانش را اسیر کرد [illegible] امیرزاده سلطان حسین
اسکندر شیخی و نا پدید شدن اسکندر امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه شیخ علی مهیار
با هفتاد و مرد بقراولان رسیدند و باتفاق در عقب او بجنگل درامده روان شدند
و چون از روز نیمه بگذشت در میان جنگلستان و دریاکنار با اسکندر رسیدند
با او دویست پیاده بود و پنجاه سوار مجموع ازیم جان جنگ را اماده کشته در مقابل ایستادند
امیرزاده سلطان حسین برایشان حمله کرد و بطریق خدعه و فریب کرزان شد و
چون مخالفان دیر کشید و پیاده و سوار از جنگل برون امده ازپی ایشان شتافتند و ایشان
بار کشیدند و باشتاب اقدام برایشان رکشتند و بیشتر یاد کان را خون برخاک برامیخت
و ازین جانب وفادار مردی و مردانگی داد او را نیزه بر روی زده بودند و سنان
او از ضرب سنان بیرون افتاده و باوجود چنین زخمی بعد از جنگ بسیار

کرد و لوگزان امیرزاده سلطان حسین از جلاویان دو سوار فرود آمدند و اسکندر
مهتور و مخذول بجنگل درآمده بطرف گیلان مذرزف و بعد ازان خبری محقق نشد
بعضی گفتند بزیر فقرا برآمده صورت فقر و غربت را حصار جان افکار یافت و جمعی
گفتند دران بیشها جان شرین تلخی پرداد امیرزاده سلطان حسین از زور نفر جلادی که گرفته
بودند یکی زنده مصحوب قران درویش پیش حضرت صاحب قران فرستاد منزل همایون
بالای ان بسته بود که سبق ذکر یافته و چون قران درویش اورا پیاده و دنبال آنحضرت
احوال اسکندر بتفصیل ازو استفسار فرمود امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر
و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین که با لشکر غلبه بجهت وجوی اسکندر رهسپار گردیده
دو چار خورد و باتفاق گنار قلزم بطرف گیلان قوبب فرسخ رفته فرود آمدند و
امیر مضراب جاکو که برحسب فرمان با لشکر خراسان از راه اهل و ساری بطلب اسکندر
شتافته بود بایشان ملحق شد و سایر امرا که همان مهم بجنگلها درآمده بودند مجموع درینجا
جمع آمدند و چون اسکندر مهتابیم جانی بهزار مشقت بیرون برده بنوعی ناپدید گشت
که دگر اندوا اثری پیدا نشده شاهزادگان و امرا ازانجا بازگشته بدرگاه عالم پناه
کمال حمیت بادشاهانه ایشان را بان همه کوشش که نموده بودند عتاب فرمود
که چرا از پی اسکندر نرفتید و امیر شاهملک را با ایشان منضم ساخته همه را باز بطلب اسکندر بجانب
گیلان فرستاد و ایشان یکشانروز درمیان جنگل ولای و زمینهای بیرنج کار بزحمت در
بسیار برفتند متصل از آسمان باران می بارید و زمین لای بود جایگه محل فرود آمدن
نمی یافتند دران حال از حضرت صاحب قران فرمان رسید که مراجعت نمایند
برحسب فرموده بازگردیدند و رایت منصور از قرار یشته مذکور بهفت منزلی
و آب جهنم درآبل گذشته درحوالی قلعه نورکه از قلاع رستمدارست
نزول فرمود عساکر منصور پراورده اسکندر را با جمعی از اقربا و نوکرانش
که گرفته بودند پیش حضرت صاحب قران آوردند عاطفت خسروانه آلیشان را
برحمت فرموده از سر خون ایشان درگذشت و بجان امان بخشید و شبنهگام

زاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه خبر آمد که بکنار آب جهنم در رسیده ایم عبور آن
مستعد رایت دما را استبعاد بل نسبتن نیست امرعالی نفاذ یافت و محمد آزاد و توکل اوزبکی
بر سبی کشتی بان جیحون مقدم ایشان اردو و شاه برفتند و بازوی مهارت کشاده بل بستند
و شاه هزادکان و امراو لشکریان از پل گذشته بشاقشد و سعادت بساط بوس دریافتند
شب انجا توقف افتاد و رایت فتح آیت انجا بصوب کیلان بطرف قلعه مرسین روانه شد
بر حلکای کداره دشت رسیده چند روز توقف نمود و درین اثنا امیر غیاث الدین علی
بر سید کمال الدین را تربیت فرموده مملکت اهل را بجهت عداوتی قدیم که میان او و
اسکندر بود بوی ارزانی فرمود گفت رزنوجه رایت شعار رسیل الغار
بجانب سر ریپلت بیدار چون از جزای کفران نعمت و نهب اسب سیاه کردون صیانت
اسکندر شیخی چون آب حیات ناپیدا و کم نشان شد و هر که با او منسوب بود از فرزندان
و زنان و متعلقان هر چه داشت از قلاع و اموال و چهارپایان و غیران در قبضه اسار
و حوزه تصرف و اختیار اعوان و انصار دولت پایدار درآمد رای صواب نمای عزم توجه
سمرقند جزم فرمود و شاهزادکان که ضبط و محافظت عراقین بعهده شهامت و صرامت
ایشان قرار یافته بود و سید غیاث الدین هزارکری و برادرانش و سید علی مازندرانی
همه را بالباس خلعت اسپ پس قدر و رفعت بلند گردانیده اشارت فرمود که هر یک
بولایتی که نامزد ایشان شده باز گردند و امیر سید برلاس را ملازمت امیرزاده رستم
گردانیده و امیر سوجک را ملازم امیرزاده ابابکر و بر حسب فرموده امیرزاده رستم بصوب
اصفهان و امیرزاده ابابکر بغداد و امیرزاده اسکندر و بهمدان و سید غیاث الدین هزار
کری و سید علی بابل روانه شدند و رایت نصرت شعار از کداره دشت بهشت
نموده بعد از چند روز کوچ بولایت لار رسید دریا و کوه دماوند که بادشاه
ارغون دران موضع کوشکی ساخته و حالیا بکوشک ارغون معروفیت
در روز یک شنبه بیستم ذی حجه ازان بعادت

واقبال سوار شده با مراد خاصگیان بتعجیل روان شدند روز شنبه بیست و
دوم بفیروزکوه نزول فرمود و امیر سلیمان شاه را بخلعت طلا دوزر و کلاه مرصع
سرفراز گردانیده بحکومت ری و فیروزکوه و ان نواحی بازداشت و سیاه قراچین
را که داروغهای ری بود اجازت ارزانی داشته بضبط قلعه کلحذان فرمان داد
و ازانجا براه سلطان میدان روان شد و بخشنبه بیست و چهارم به بسطام رسیده
باحراز زیارت سلطان العارفین قدس سره مبادرت نموده استمداد همت کرده
توفیق یافاضت ندور و صدقات برگشود و حاکم استراباد پیرمادشاه که درین سفر
عنان ظفر ملازم رکاب همایون بود باجازت حضرت اعلی پیش ماستراباد رفته باز
درین محل برسید و پیش کشها کشید و از جمله نه رلقور اسب بود عاطفت خسروانه او را
خلعت داده باز گردانیدند و همدرانجا دانه خواجه که از عقب تاتار رفته بود برسید و عزبط
بوس یافته صورت حال تاتار عرضه داشت فرمان شد که کلانتران ایل نزا بایند
همه را رانده پسر قشد برزند و امر فرمود که داروغگان مواضع و ولایات ایشان را
بدرقه کرده برسانند و صاحبقران پهر احتشام همان روز از بسطام روان شد
و چون قریه جعفرآباد وصول رایات نصرت شعار رحمت آثار کشت حسن صوفی ترخان از
امیرزادهای شاهرخ امد و استغفار نمود که درک ادراک دولت ملاقات افسر فرق
مفاخرت و مباهات سازیم رای صواب نمای او را بالاغ باز گردانیدند که بتعجیل بیاید
چنانچه درکنار اب جعفرآباد برسید حضرت صاحبقران بتعجیل روان شده روز چهارشنبه
غره محرم سنه سبع و ثمانمایه از نشابور کوچ کرده بعشق اباد فرود امد در روز جمعه سوم مزار
متبرک جام را بمیامن اقبال ساخت و بوظایف زیارت و استمداد همت قیام نمود و ازانجا
سوار شده برلب اب جعفرآباد رسیده نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ از هرات برحسب
فرموده توجه نموده بود و انجا رسیده دولت ملاقی دریافته دیده امید روشن گردانیدند و پیشکشها
گذرانید و همت بادشاهانه تمام انزا بجایی که ملازم رکاب همایون بودند بخشید و اقبوغا و قراتوغا
چون عریاق که درخدمت حضرت صاحبقرانی اندیشه فاسد از جهل و نادانی بدماغ راه داده بودند

وهمدوشان شیخ بردور اگرفته درین محل ایشان را بیاورد و بیاشارت شخنه قهر هردورا
در رباطی که اکنون بیت از خلق بیاد بخشد و خواجه احمد طوسی راجهت اموال و مفرد اعمال
خواپسان تعین فرمود و او در مدت چهل روز دویست تومان کیکی از کارکنان و عمال
استخصال نمود و حضرت صاحب قران همان زمان روان شد و امیرزاده شاهرخ را
بمشایعت رکاب سعادت اشتاب بی امد اجازت انصراف داد و کنار گرفته بازگردانید
چون بکمران رسید نزدیک رباط بر لب چشمه نزول فرمود تمور خواجه اقبوغا که از سمرقند باقامت
رسم استقبال اشتغال نموده بود در ان محل برسید و نه مراسب را هموار بگشید و از انجا روان
شده بکنار اب مرغاب فرود امد و مردم از دار و غا جکتو ایاق تنبه شکایت کردند در حال
موقف جلال فرمان لازم الامتثال صفا ذیوست و اورا بای سوراخ کرده پر نکون بیاویختند
و از انجا بتعجیل براند و در اثنا راه حکام و دار و غکان و ولایات و کلانتران الوس را خشام
از اطراف بی ایی پی رسیدند و اسپان میکشند و ملازمان کیشار اسپان مانده را بی
مانند و بران اسپان سوار شده بتعجیل میرانند و رایت نصرت شعار بتگرشیخ زاده بازید
رسید و از انجا بهضت نموده اند خود و دوکه واب دره کرکشه بعلیاباد فرود امد و از انجا
روان شده بقرب قریه ادینه مسجد نزول فرمود بزرگان بلخ بر سم استقبال پیش امدند
و حضرت صاحب قران را بفراغت و نیاز نماز برده باقامت وظایف
دعاوثنا قیام نمودند و انحضرت بسیاه گرد رسیده نزول فرمود و از انجا
توجه نموده از چیحون بکشتی بگذشت و در ترمذ بخانه خان زاده علاء الملک
نزول فرمود و خان زاده مشارالیه مراسم طوی تقدیم رسانیده پیش کش
کشید و از انجا روان شد و از قهلغه و چکدالیک عبور فرمود موضع دول
برجی محل نزول همایون شده از انجا بگذشت و امده آق سرا از یمین مقدم فرخنده
عزیمت فرود و پس اعلاکشت و بلی توقف بمزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین
کلار شافه استمداد همت نمود و زیارت پدر سعید و امیرزاده جهانگیر و سایر
فرزندان و اقربا دریافت و از انجا بسوار شده از عقبه کش گذشته بباغ

بحث قراچه فرود آمد و از انجا بباغ قراتوبه در قصر جهان نما نزول فرمود و دران
محل خواجه یوسف ارغون شاه امیرزاده قیدو و بسر امیرزاده پیر محمد جهانگیر را
بدرگاه عالم پناه آوردند و عز زمین بوس دریافته شار کردند و پیشکش گذرانیدند
و مهدعلیا تکل خانم نیز با تمام خواتین امرا باستقبال شتافته سعادت تقبیل عتبه
بساط جلالت مناط دریافتند و بر سم نثار رقیام نموده خلعتها و تقوزها بعرض رسانیدند
و چون صاحب قران گیتی ستان جهان تنجیل رانده بود که مردم از قرب وصول موکب
همایون تا غایت آگاه نبودند درین محل سادات و قضات و اکابر و اعیان شهر
مجموع بیرون شتافتند و بعز بساطبوس استعلا دیافتند مکفار در وصول
موکب ارجمند سعادتمند مدار السلطنه سمرقند صاحب قران گیتی ستان از قصر جهان نما
بسعادت سوار شده در محرم سنه سبع و ثمانمایه بسمرقند در باغ خیار نزول فرمود و از انجا
بشهر درآمده بمدرسه شاهزاده سعید محمد سلطان که تا غایت که ساخته بود مدارحله
آن حضرت بنا فته فرمود و پس از سیم زیارت اقامت نموده بباغ خیار آمد و خاطر خاطر
بر توقف بر بساط عشرت و انبساط انداخت و چون حضرات عالیات
و شاهزادگان که با اغراق از فیروزکوه پیشتر روان شده بودند برحسب فرموده براه
آورده و ماخان و مرو توجه نموده هنوز ترسیده بودند پس تنجیل فرستاد که
بشتابند و هرچه زودتر رسانید و مهدعلیا توقان اغا از گذار قریه امویه عبور
نموده بمرغزار بخارا رسیده بود و فرود آمده که فرستاده حضرت صاحب قرانی
برسید و چون سرای ملک خانم هنوز نرسیده بود سه روز در انجا توقف نمود تا
صدر معلی مشارالیه برسید و دران محل اغراق گذاشته بتنجیل از پیش روان شدند
و به واکنب رامدند و از انجا کوچ کرده از رباط ملک گذشته بمرغزار جهارمنار فرود
آمدند و از انجا بتاملکت رامدند و از تاملکت بکوچه ملک آمدند و در انجا سیاوری میان ذرین
بود و اش کشیده که بازپس آمد که بتنجیل بپایند روان سوار گشته استقبال فرمودند
و بسمرقند شتافته از عز تلاقی حضرت صاحب قرانی بمراتی سعادت و کامرانی صعود

نمود همه ویرانی فلک خانم بباغ بخارا فرود آمد و توامان آغاز بباغ بهشت حضرت صاحب
قرانی بانجا فرمود وارفر قدوم و محنده بحقیقت باغ بهشت شد و چون از کوریتی
که ببعضی شایخش فتح تمام ممالک شام و مصر و روم بود و رایت نصرت شعار در
غایت استعلا و اقتدار بمستقر سریر سلطنت بایدار مراجعت نمود برحسب عادت
بروزگار مولع برزوال و اشغال حای سیب عین الکمال بود نیل ملال برجمال حال کشیده
آمد و مزاج مبارک از نهج اعتدال انحراف پذیرفته اندک مرض طاری شد و بعد از یک
هفته از دار دخانه و اذا مرضت فهو یشفین شفا مبدل گشت و بعد از صحبت منشد بهجت
و جلالت بباغ شمال اشغال یافته چند روز بدولت و اقبال توقف افتاد و در انجا
بجهت فرزندی که بیکسی متولد شد تمام اغایان و شاه زادگان و نویینان جمع آمده جشنی با شایسته
مرتب گشت و بعد ازان باغ بلند از شکوه مقدم ارجمند فردوس مانند شد و از انجا
روح اسا که بر توجهات و یقاربر قالب اندازند بداخل سمرقند درامد و خانه شاهزاده
سید محمد سلطان حسین بمزید الرحمة و الرضوان بکرامت نزول همایون اختصاص
یافت و فرمان شد که متصل بمدرسه که معمار همت شاهزاده مشار الیه انشا کرده
کنندی جهت مرقد منورش پی اندند برحسب فرموده در پیشگاه ساحه حائله متصل
بجفه جنوبی قبه فلک مثال برافراخته و ایزاره ازار خام منقش بزر و لاجورد
مرتب ساخته و سردابه ازبرای مدفن مغفرت معدن بپرداخته خانه چند که در
حوالی ان بود ویران ساخته مایحه بهشت اسا ترتیب کردند و مطرح انوار الهامات
حقانی یعنی خمیر میز حضرت صاحب قران بر توا عتنا و اهتمام بر استکشاف احوال
خاص و عام انداخت و بغور قضایا و رعایا و زیردستان رسیده مجرد جان زخم
عدوان و نقدی را برابهم مراحم نبی دریغ نبواخت و چون بمسجد جامع که از مستحدثات
انحضرت است گذار اورد درگاه ان که در مدت غیبت انحضرت پراورده بودند در نظر
همت بلند کوچک و کوتاه نمود امر عالی صدور یافت که انرا خراب سازند و گشاده
تر و بلند تر ازان اساس اندازند و برافرازند و خواجه محمود داود بواسطه تقصیری

که در توسیع و ترفیع درگاه مذکور کرده بود در معرض باز خواهیت افتاد و در مدرسه
سرای ملک خانم که در مقابل جامع واقعست نزول فرمود و جهت استحکام مبانی
معدلت و تضعیف عملداران و تبکچیان را گرفته و بند کرده در معرض خطاب و عتاب
اورد و بعد از پرسوال و جواب هر که از زرخریدانی بکسی ضرری بدیگری رسیده بود باد بهای
بلیغ دید و عقوبتهای لرزاکشد و از انجمله محمود داود و محمد جلد که از عظما نویسندگان
بودند و در مدت غیبت رایت نصرت شعار متعلد امر وزارت بر در ایگان کل در اثنای
طوی که بعد ازین شرح داده شد بحلق برکشیدند و صاحب قران عالی مکان از مدرسه
مذکور بباغ چنار فرمود و ایلچی ایلدگوز از دیشت امده دران محل بوسیاط امرا سعادت
زمین بوس دریافت و شوشقار و دیگر هدایا که اورده بود بگذرانیدند و پیغام ایلدگوز که مضمون
ان اظهار مطاوعت و انقیاد بود بعرض رسانیدند و حضرت صاحب قرانی از انجا بهنگ
باغ دلگشای فرمود چند روز ان روضه دلفروز مشمول میامن نزول همایون بود دران
اثنا از پیش فرمان ده ممالک
فرنج ایلچی رسید و سی تحف و هدایا فاخر و انواع ترکات و شوقات نادر بموقف عرض رسانید
از انجمله بردیا بود که در نقوش ان صورت کری بنوعی مانده بودند که اگر کلک مانی همچنان بر
لوح از تنک جاری بودی از طرح تیران تصویر بصد گونه قصور و تقصیر موسوم گشته شرمساری
کشیدی و بیش ازین فرمان قضا جریان صدور یافته بود که دریائی که بامر واجب الامتثال در
جنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیواران قریب هزار و پانصد گز شرعی
بنا ان شام باتمام تمام در میان ان قصری که از مجموع نظایر و اخوات که بامارت حضرت
صاحب قران در دیگر بقاع تین و باغات ساخته و برافراخته بودند برزگتر بود و چون رفعت
عمارت شام از رخام می باشد و اب روان در اماکن و مساکن ان دیار عمومی تمام دارد
بنیان انظرف در سنگ تراشی و فصوص کاری و اشراع فوارات جاری نهایت ماهری بکار
کاری که خاتم بندان در انیوس و دندان و غیران میکنند ایشان در دیوار و فرش طارمات از
پشتیهای الوان همان خودی و نازکی می پیوندند لاجرم از سنگ مرمر در داخل ان قصر بدیع

پیکرکاری لطیف کرده کمال خلاق ومهارت خویش نمودند واز تربیت فواره بسیار
زاهت وطراوت ان میفزودند وعمله فارس وعراق طاهرش را بکاشی کاری
درغایت لطاف واستواری برداختند وحضرت صاحبقرانی بمباریکی وطاقخسته
ایوانها نمودند وبندکان کامیاب برحسب اشارت علیه تربیت طوی قیام نمودند وبهشتی
چیرواله مشتمل برجمیع مشتهیات ومستلذات مهیا وامادهکشت وشاهزادکان وخواتین
وامرا رسم تهنیت وثار تقدیم رسانیدند ودراین طوی ایکان افرنج حاضر بودند
وبهره بردند که حسن یزدانی در کتاب درقرانی حضرت صاحبقران
در باب دل وترتیب طوی بزرگ برای تزویج شاهزادکان درکان کل

چون مجموع ممالک روی زمین درنظر قدر صاحبقران سعادت قرین محقر می نمودند
همت عالی نهمت انحضرت را امیدداشت که تا تمام معموره اعالم بحوزه تسخیر وتصرف در
نیاید دریک محل اقامت نفرماید وبا پستراحت واسایش نکراید لاجرم درین ولاکه مستقر
سریر سلطنت بقدوم همایون مشرف ومزین بود صواب ان دانست که پیش ازانکه
رایت فتح آیت بعزم غزو دیار دشمنان خدای باز نهضت نماید مقتضای فرمود تا حکام
توالد وامکثر واعلی قایله شرایف الصلوات وکرایم التحیات نسبت باجمیع شاهزادکان
بوقوع پیوندد فرمان قضاجریان نفاذ یافت که بتربیت طوی قیام نمایند وباطراف واکناف
خبر فرستند که حکام وبرداران وسایر اشراف واعیان بقورلتای حاضر شوند

بیت

بفرمود سلطان صاحبقران ... که اعیان عالم کران تا کران
بیایند یکسر سوی حشن سور ... که هنگام عرس ایت وقت سرور

طلب کرد اشراف ایام را
نداد داده هم خاص وهم عام را واز شاهزادکان جنکرزاد تمایزی اغلن وتمایش نمود
اغلن عرضداشتند که چون قورلتای می شود اکر فرمان باشد امیرزاده پیر محمد از عزین
وامیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند حضرت اعلی فرمود که پیر محمد بیاید اما امیرزاده شاهرخ
بمصلحت نیت چه تمامی عراق واذربیجان را بیشت اعتقاد واستظهار باو ولیت
وکس بطلب امیرزاده پیر محمد روان کشت وکان کل متعین محل مورموفور السرور اختصاص

یافته در یکشنبه غره ربیع الاول سنه تسع وثمانمایه مطابق پنجم میل از فرزدل
همایون فردوس آمین شد بیت هندی و پستی و صحرا و دشت
بنزهت جو روضات جنات گشت خک لاله شد سنگ لعل و گهر کیا کیمیا گشت شد خاک زر
ز نزهت شده کان کل کان کل زمان خزان رشک دوران گل زده خیمهای پرنیان طناب
در و فرش زربفت پیش ازچیاب همه ردها دیبه شوشتری همه فرشها سندس و حریری
چنان نقش ها کرده بر وی نگار که نقاش چین گشته زو شرمسار جهت منزل خاص جهار
سراپرده میرا مومنین درکشیده مدوخرگاهی دویست سری مصراع
سراپرده مزین بزر و گهر سراپرده شاه دربان او
توگفتی بهشت و رضوان او دوازده پای عالم ارای راگفته طاهرش از سقرلاط
بمعنت رنگ واندرونش از مخمل الوان بود بظنابهای ابریشمین و پستونهای منقش با
قفرهای رزین حشری کران از فراشان بیک هفته برپای کرده بودند وسعت
سایه اش گنجایش قریب هزار کس داشت بیت
بهری بصنعت برافراخته جهان در جهان سایه انداخته و مجموع شاهزادگان بهمال
و بنو مینان با ابهت و جلال هریک باستقبال سراپرده بارگاه و خیمه و خرگاه بیت
با مرشهنشاه عالم پناه دران خیشگاه بهشت اشتباه برافراشته بودند و با سایبان
آسمان برابر داشته گران تاگران زیر رخ کبود سراپرده و خرگه و خیمه بود
زرفت بگردون برابر خیام ستونهای ان خیمه تا میم خام بگسترده فراش صد گونه زیش
ز بهجت زمین گشته مانند عرش و تمام حکام و گاشتران و سایر خلایق از اطراف و اکناف
ممالک جمع امدند و اطنبه خیام انتظام و احتشام برحسب کام و مرام درهم کشیدند ابیات
منازل ز لطف قباب و خیام شده رشک روضات دارالسلام خلایق زهر سو فرازامده
همه خوشدل و عیش پیرامده زهر شهر مردم بذوق و سرور رسیدند بهر تماشا سور
ز چین و ز ترکستان و ارغدن و روم هم از ایل ان مرز و بوم زمازندران و خراسان و فارس
ز بغداد و شام مبارک اساس ز ایران بلاد و ز توران زمین بر بقعگان

هست مردم نشین ۞ وازجمله واردان دران ولا ممکلی بوغا حاجب که از امرا ملک الطاهر
برقوق بمزید فصاحت و دانش و تجلی بصنوف فضایل از خط کلام الله و وقوف بر
سبعی نواید و لطایف از فنون علوم و بین بمشرب اهل تحقیق و غیران امتیاز داشت
و منشی درین شهادت از حوح اهل صاحبیت معه ایمنست از پیش پیر مشار الیه الملک
الناصر فرج که صاحب بحث معزز بود پیام رسالت بربسد و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر
و صنوف اقمشه فاخره و سایر تبرکات و مشوقات آورده بعز عرض رسانید و از جمله
رزانه که ازین بدایه صنع آفرید کارست جمل و علاوه شتر مرغ علاوه سایر نوادر بود و امرا زاده
خلیل سلطان که در ترکستان بود توجه نموده پرسید و بسعادت تقبیل سطوس فایز گشت
و امرا نامدار و سرداران عالی مقدار مثل یادگار برلاس و بردی بیگ و خداداد
حسینی و داد ملک برلاس و پیر محمد طغابوغا برلاس و سعادت ممتاز یافتند و
دولت تمور تواجی و غیرهم بدرگاه عالم پناه شتافته و شرف تقبیل قوایم سریر
خلافت مصیر دریافتند بیت امیران و گردان و با فرجاه بزرگان لشکر سران سپاه
زهر پویدرگاه شاه امدند ۞ پرستنده تاج و گاه امدند ۞ و امیرزاده پیر محمد برحسب
فرمان که باحضار او صدور یافته بود از غزنین بیامد و بتقدیم وظایف الجا مشی مبادرت
جسته حضرت صاحبقران او را کنار گرفت و از مذکر مصیبت برادرش امیرزاده محمد
سلطان مصدع قلوب بیت هرکه که بسوزد جگرم دیده بگرید ۞ بظهور پیوست و بزمان عطوفت
او را پرسش نموده تسلی فرمود و شاهزاده با قامت ریم نثار پیش گشت و تقوی جهان
و چندان که سزد و باید قیام نمود و روز دیگر خون ارغیض چیان جمشید خورشید
سنی پوشش یزدتا ربود و اللیل اذا عسعس انداخته حله زربفت و الصبح اذا تنفس
در پوشید مراجم بادشاهانه او را خلق طلا دوز و کلاه و کمر از زانی داشت و
نوکرانش را نیز جامه پوشانیدند و مجموع از کسوت سیاه و لباس سوگواری بیرون امدند
و در خلال این احوال خواجه احمد طوسی که بر حسب فرموده بمفرد عمال عراق مشغول
بود پرسید و وجود بمفرد و خزانه خراسان با نقود و پیشکش فراوان بمحل عرض رسانید و چون

دران هنگام خاطر همایون حضرت ثانی متوجه عشرت و شادمانی و حکم الاصل سیری فی الفروع
فرحت و سرور عموم یافته بود دیوان توفیر و نشاط بر خواطر اکابر و اصاغر مائده و از جمله اصناف
محترفه پیشه وران دست هنر بادین لبستن کشاده بودند و هر طایفه در خور شغل خویش
تعبیهای لطیف ظریف اختراع نموده بیاس برانگیخته اهل هر پیشه پیراوار کاری خود نمایشه
ز هر صنف مردم وضیع و شریف ۰۰ جدا بسته ازین لطف زلطیف ۰۰ جواهر فروشان باین زر
بیاویخته شدهای گهر ۰۰ بیاراسته کله شاهوار ۰۰ ز هر کون گوهر فروزان نما
ز یاقوت رمانی و لعل ناب ۰۰ ز نارنج شقه در خوشاب ۰۰ دگر هایکوم که نفکنده چشم
کسی بوی بور و مرجان و شم ۰۰ ز عقد گهر شد ثریا خجل ۰۰ ز دریای پاکیزه خورا خجل
ز ارایش زرگر پر هنر ۰۰ شده کان کل کان کل پر ثمر ۰۰ پس خاتم و بارهٔ گوشوار
عروس جوان شد کهن روزگار ۰۰ بجای که ماوای بزاز بود ۰۰ جهان را در خوری باز بود
بتدبیر ان زمره ارجمند ۰۰ شد افراخته جا رطاق بلند ۰۰ گرفته همه زیر و بالای ان
بدیبا و استبرق و پرنیان ۰۰ بگسترده در دیبای لب طی حریر ۰۰ شده خوبرویان در انجا گیر
همه مطربان و نوازنده ساز ۰۰ ز اوازشان زهره در اهتزاز ۰۰ همه بلبل و از طوطی سخن
بعشوه ربوده دل از مرد و زن ۰۰ همه سرو قد همه ماه رو ۰۰ غزلها خوان گوینده و نغمه گوی
بهر صنفی از مردم پیشه ور ۰۰ بیاراسته جا رطاق دگر ۰۰ شده هر یکی مجمع دلکشای
ز خورشید رویان الحان سرای ۰۰ ز هر گونه ساز و ز هر گونه ناز ۰۰ نظر باز مسکین بعرض نیاز
شده پسته همه شان پر شکر ۰۰ ز هر طرفه رویی سرودی دگر ۰۰ ازین سان گمان میش صد جا رطاق
سراپرده بوی ان نه رواق ۰۰ بدوران کرده فواکه فروش ۰۰ بغرنا و طبل و غریو و خروش
همی پیر و قدان نوخاسته ۰۰ شبدها بهر میوه اراسته ۰۰ ازان هر یکی نو نیستانی دگر
بصد لطف چیزی نهاده بسر ۰۰ به پسته و لوز و امرود و توت ۰۰ بترتیب اینها بهر رفته رنگ
همان کرده در باب زشت کری ۰۰ که در رشته در کند گوهری ۰۰ گشاده در و نارخندان دهان
چو در حی که یاقوت باشد دران ۰۰ چه گفتم نه در حی ز مجری ۰۰ فروزنده هر دانه احمری
ز بوی فواکه نبرد یک دو ۰۰ معطر مشام همه خلق پور ۰۰ فواکه با نهاده داده ترتیب

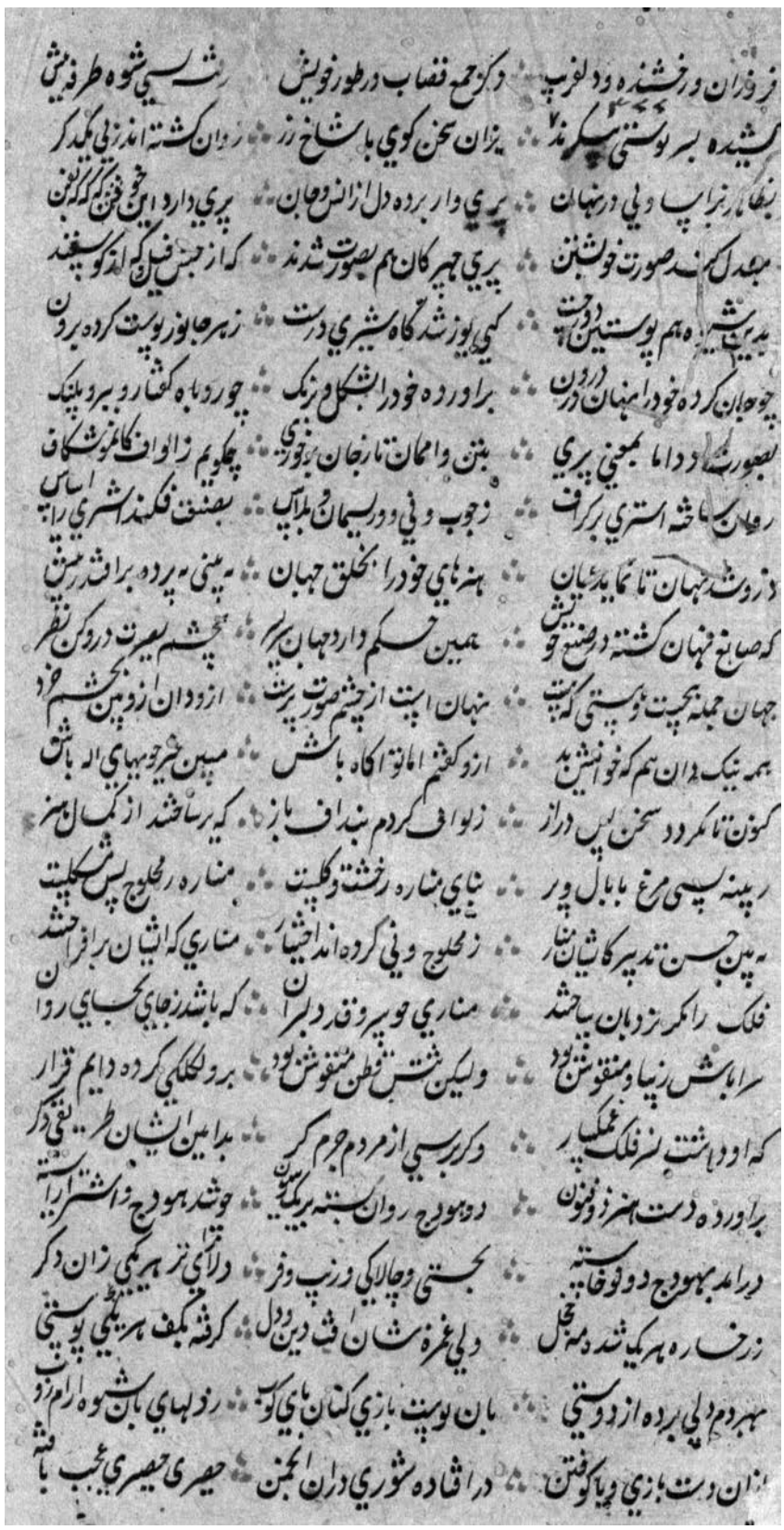

چو بینی در هنر مویی بشکافته ... نیکجا دو خط کوفی و معقد نوشته بس خوبی و شکلی
وزان نقشهای زاندازه بیش ... خجل روح مانی ز رنگ آویش ... بدین گونه هر صانعی پیشه
هنرها نموده بطوری دگر ... چو فصلی شنیدی ز وصف دران ... هدیتی بگویم زبازی
عجب گونه داری برد داز باز ... ز حیرت شده مردم از کار باز ... فرو بسته جای ریسمان
که فرش همی پسود بر اسمان ... کشیده ز هر رسنهای دار ... هر بالا نزیر از میدان
نگودار کان بود جارم سپهر ... نه ان مه رسن باز کو بود مهر ... خجل ماند طیلسان زرنگار او
ز گردون گذشته سر دار او ... ز خوبی نموده رخ طیلسان ... که گفتی دو شد بر فلک آفتاب
بجستی چنین رفته بر ریسمان ... که رخشان شهاب ابر اسمان ... عجایب دران روز بسیار بود
برسن بازی انجا کمین کار بود ... ز تفصیل ان قصه گردد دراز ... قلم کو ما صل سخن کرده باز

و وا بسطه را انتظام عقد این جمعیت همایون تزویج شاه زادگان جوانبخت بود چه رای صائب
مشعار صاحب قران کامکار چنان اقتضا فرمود که دران ولا امیرزاده الغبیک و امیرزاده
ابراهیم سلطان و امیرزاده اجل بن امیرزاده میرانشاه از فرزندان امیرزاده
عمر شیخ امیرزاده احمد و سیدی احمد و بایقرا هر یک با کریمه او مخدرات تشق اهبت
و جلال در سلک ازدواج انتظام یابند لاجرم ابیات بفرمود سلطان کودن سریر
که اختر شناسان روشن ضمیر ... بتفحص نمایند حال سپهر ... نظر کرده در ماه و ناهید و مهر
زمانی همایون گزیدند اختیار ... سزاواران کار فرخنده بار ... بفرمان گذاری شدند انجمن
بنجوم ازمایان ببیارفتن ... بدانش گزین کرده شد طالعی ... سعادت فزاینده فالعی
کواکب قوی حال و انظار نیک ... بهام دلایل بیک بار نیک ... چو کردند حکمت بزه مان سنجه
مبارکترین طالعی ارجمند ... بامر جهاندار چرخ بلند ... زدر پرده بر داشت سالار بار
و در مجلسی عالی قصاب و اشراف دایره و علما ممالک و اطراف مجمع انعقاد یافت
بیت کز خجلت جلالت ان جمع نرگسش ... بر جیس را ز شعشه اطن ف طیلسان
و بعد از تصحیح مقدمات عقد و رعایت شرایط ان امام ایمه دوران شیخ شمس الدین
محمد جزری بقراءة خطبه نکاح محفل را مزید ارتفاع و اشراق بخشید و قاضی قضاة سمرقند

مولانا صلاح الدین تبلغین [illegible] اجابت وقبول قیام نموده بشاهزادگان را بر نهج و قاعده
[illegible] حنفی عقد بست و روزگار را بهجت و استبشار زبان تهنیت و دست نثار برگشاد
بیت درم ریخت از کان تا کران ۞ هوا کشت ابر جواهر فشان ۞ فرو ترخت
خون قطره زابر بهاری ۞ زر و گوهر و لولو شاهوار ۞ بس گوهر و زر که افشانده شد
پدرش دستها مانده شد ۞ حضرت صاحب قرانی مخوف بتایید ات اسمانی
بسیر [illegible] خلافت [illegible] بابی برامد رجب [illegible] خانه و کیانی رفت همقدم ایمان
و ترامنا روضه رضوان بخشیده خواتین و اغایان و کلینان لعاقتهای پروین شکل
زینت و حسن خوبی و جمال ساخته مند ابهت و جلال را بصد گونه غنج و دلال بیاراسته
و از حواشی دنباله هریک فوجی از دختران زهره چهر ماه جلاوت شکر و لطافت پرین
ارسنبل عبر افشان برفراز سرو روان نقوها بسته و در هر شکنج ازان دلهای سودا زگان
بیقولها جسته بیت کای حسن تو بیقوله دل ۞ خاک قدمت بسر قبوله دل
در خوبی و شهر اشوبی طاق طاقیها را قه طاق ابروان پیاخته و در کشور زیبای و دلربایی
زینده تاج تاجها را باوج میرت و ابتهاج برافراخته بیت جهان شد همواره خلد برین
پر از حور عین کشت روی زمین ۞ و شاهزادگان سلاطین غلام و امرا و نوینان عظام
مواقف و مقام خویش را بوفور جلالت و احتشام مزین ساخته و بهادات و ایمه و جوچیان
و امرا بزرگ و اچیان که از چهار گوشه بعث اقلیم امده بودند در سایه دوازده بایی فلک
فرسای هریک بمرتبه خویش قرار گرفته و بسیار اصناف خلایق از امرا، تومان و هزاره و
اشراف و اعیان هر مملکت و دیار علی اختلاف طبقاتهم مقدار یک اسبه تا حشن و دور
بیاری نشسته و دیاولان بهرام انتصار ما خلق زربفت شعار و برزینها مرصع پوار و ظایف
خدمت خویش از مراقدار تبقدیم میرسانیدند و فیلان شکوه مند کوه مانند را لحتها بر پشت
بسته و با تواع تجملات و تکلفات ارایسته بجای خود باز داشتند و زینهای مرصع بزر و گوهر
جواهر نشین مشحون بصراحیهای رزین و تیقهای سیمین در زیر دوازده پای پهر فرپای
ترتیب نهاده و بر فراز هریک کاپوشهای ابریشم و بور و زر مکلل باصناف لالی در رده طبقهای

طلا و نقره مهیا و آماده از انواع نشر و مبات از باده و شکر و شلث و عرق و پیرمه معده و
مهیا داشته و مجموعه روزگار را اوراق مجمع لیل و نهار بصد گونه نقش و نگار بهجت
و استبشار نگاشته بیت جهان گشته چون جنت ارشیه جهانی نبط رخا یته
و چون ستاد گان و نوپنان با بین توره و رسم معهود کاپیهای مدام ممد باده یاف
غام بر حسب مرام نی در نی داشته مراسم قوش وقار و تقدیم میوست ایخ مام مدام
و وضع خوانات از کثرت تیره و بسیاری اطعمه گوناگون اتفاق نی اتد بوسنه تقریر
و تحریر شرح توان داد خلایق را دران سوو که نی مبالغه در سخن فیهاما تشتهی الانفس
و تلذ الاعین فحوای فرحت فزای اولیک لهم رزق معلوم و فواکه و هم مکرمون
جمال امده و بمضمون عندهم قاصرات الطرف عین کانهن بیض مکنون مقرون گشته
ابیات دران جشن شد گشته چندان طعام ٭ که شد پیشها بهر هیزم تمام
بعجز مت کمر بسته پیالار خوان نشد لحظه غافل از کار خوان زبان تا زمان رفته از دور دهش
خورشهای الوان بانداز دهش همه دشت برخوان ارسته ز نعمت در و پر خه دل خواسته
خورشهای جان پرور و خوشگوار لذیذ و لطیف و معطر بخار پسی کاپ دوان صبغام
کمی پر شراب کمی پر طعام . براز میوه محشف بر طبق زباغ جنان برده چکس سبق
و بر طبق خوردنی انواع اشامیدنی مرتب و مهیا گشته چه بعد از شرهای خاص از
اختصاص جنه عشرت طعام عام در مواضع ان جشنگاه باز دحام همهای متعدد پیر آماده
سرکشده آماده بنهاده بودند و صلای طرب و عیش در داده و از هر طرف ساقیان
سیمین ساق زهره جبین جامهای زرین بکردش در آورده مصدوقه یطاف علیهم بکاس
من معین بضا لذة للشاربین بعین الیقین مشاهده افتاده و از برای اتمام سرور
و حضور جمهور فرمان صدور یافت که دران سور هر کس هر چه خواهد آنجا طلب نماید
و هیچ افزیده بمنع و زجر کسی نکراید ابیات بفرمان سلطان صاحب قران
منادی گری گشت فرمان رسان ٭ که ایام سورت شادی و عیش ٭ زنید زنگ و دهر طبل عیش
درین جیش کس را نکوید سخت ٭ اگر تیره روزست اگر نیکبخت ٭ اگر کامگارست اگر بی نوا

نمویند باکس زچون وچرا ... چو این مژدگانی بمردم رسید ... زدل گل شادمانی دمید
ز هرچه کردند از نیک و بد ... کس انگشت طعنی بحرفی نزد ... کسی را کسی کو شتابی نداد
مگر عود و طنبوره را او بشاد ... نغایم نزد هیچکس را کسی ... بجز دف که هردم زدمدش بسی
وجودی که باشد تن او فکار ... بخرمی نبود اندران روزگار ... بجمعیتی اینچنان مجتمع
بود نهاد همان جهان مجتمع ... سپاهی و شهری و خورد و بزرگ ... دمشقی و رومی و تاجیک و ترک
همه شاد بودند ... نه تن را کرندی و نه دل را ملال ... جهان خرم و خلق آسوده حال
حوادث کوب و غم پایمال ... دران جشن فرخ که گردون پیر ... ندیدند و نه بیند مرانرا نظیر
زبان را بشایستگی دم کدام ... که وصفش بصد سال گردد تمام ... می ارغوانی رزرین کاپس
که از پرنوش کشت روشن آس ... شرابی معطر بمشک و گلاب ... شرابی ملون چو یاقوت ناب
بگردش دراورده همچون بران ... خرد کشته سرمست حیران دران ... شرابی کزو روح گیرد صفا
شرابی کزو خسته یابد شفا ... شرابی کزو پیر گردد جوان ... شرابی کزو تازه گردد روان
شرابی کزو چهره گل گون شود ... شرابی کزو طبع موزون شود ... شرابی چنین جلوه گاهی چنان
که یابد زدو هوا پیشگان امان ... خلایق سراسر چو شیخ و چو شاب ... یکی سرخوش از می دگر خواب
همه کف شراب و همه لب سرود ... زجان بوی جانان پیام و درود ... بهر جانبی ساقی ماه روی
قدح کرده پر باده مشکبوی ... خرامان بهر گوشه صد دلستان ... غزلخوان و سرمست و دامن کشان
همه سرو بالا و سیمین ذقن ... همه کبک رفتار و طوطی سخن ... ز رخسارشان شرمسار آفتاب
ز مرغولشان خون جگر مشک ناب ... مرادات مردم میسر تمام ... جهانی همه شادمان خاص و عام
گرفته زبان پور هر یک بعیب ... امیر و فقیر آشنا و غریب ... کدایان رسیده بصد عز و ناز
می ناب خورده باواز بیاز ... چو مغنیان شیرین زبان خوش اواز ور اشکران دلکش
الحان ساز نواز به یمون ترک و ایالغون مغول در یم خنای و قاعده عرب و طریقه فرس در ترتیب
عجم از جمله خواجه عبد القادر که از مزید اشتهار را تعریف مستغنی است یا دیگر نظایر و امثال او تار
فغز و تیخان و عود را بمضراب نشاط و انبساط نواخته و آواز مجموع پیازها از دوات الصبح
و دوات الاوتار در هم انداخته بیت مغنی بوقت سوال و جواب ... بهم ساخته عود را با رباب

بقابون امور طرب کشت ... بیت ... بنوعی که طبع فرح پیشه ... حت ... نشست صف ... ان انجمن
غزل خوان و کوینده دستان زن ... غزلخوان نه شها خوش آواز بود ... که صد دل بیک غمزه
ربابی و دف قاف دلکش کوبی ... چو طنبوری جنگ زن ها رویی ... چو صوفی با حان
معلق زنان زهره بر سپهان ... و دران جشن دلکش چون قامت ارزو
بر کونه تقاعد و مطالب ارایش پذیرفت و در حجله خواطر و خمایر اکابر و اصاغر
مقصود در کنار امد از برای شاه زادکان ... بیت ... زهر کونه پرنیان
سراپیر مکمل بدر ثمین ... بسی جامه و خلعت و نامور ... کیانی کلاه
بامین معهود کردند بار ... کران بار از انها قطار و مهار ... جل استران
هر اورده زین جلا جل فغان ... شترها مزین بهر کونه زیب ... برنگ و با ویزه دلفریب
بدینسان کشیدند تا جشن کاه ... جهان مانده حیران در ان رسم و راه ... و شاهزادکان را
متقوز جامهای پوشانیدند و تاج و کمر مرصع علاوه آن میشد و پانیدازها از انواع
اتمشه رز بفت کوناکون از نخ و نیج و حریر و اکسون بیرون از حیز وصف بکمند و چون
انداخته و ایشان بطریق معهود بهر نوبت وظیفه الجاسی بتقدیم می رسانیدند و چند
سیم و زر و لعل و یاقوت و کهر ریسم شار هر بار افشانده می شد که در فضل خوان کن نثرین
را زینت و این لاله زار در نوبهار حاصل میکشت و چون شب درامد و از بسیط ارض
از لیاچی مشعل و فانوس بتقدیر کریم و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح توطیه کرده تمثیلی
روشن می نمود دران ایمن اوقات و اسعد ساعات در ایوان سپهر سلطنت و کامکاری
برج وصال و اتصال اشغال نمودند و بعد ازان حاجب حیا پرده ادب فرو کشته
دار دان سخن را دران حریم بار نیست ... مصرع ... کلام اللیل تمحوه النهار ... روز دیکر که ماه
ممالک افلاک پرتو عاطفت بر نشین موالید خطه خاک افکنده جواهر انوار بر مفارق
شار کرد حضرت صاحب قران بمنازل شاه زادکان تشریف ارزانی حضور عهود داشته
و بیت اقتدار و استبشار با قامت زیبا شار سحاب اثار رحمت و مجموع اغایان و امرا
چهره بندکی و متابعت را بکلکونه موافقت بیاراستند ... بیت ... چو کیتی بزین شد ازو فروز

براشاندکردون بدامن گهر ۰ فلک ریخت بس گوهر شاهوار ۰ دران سور فرخنده بهار
وسایر اکابر واشراف سلوک همان طریق واجب دانسته پریسم ساقی نقود بسیار
مبارکشیدند ابیات ۰ مشایر واشراف عالم تمام ۰ براب خدمت نموده قیام
همه تنیه وکشیدند پیش ۰ نثار وهدایا زاندازه بیش ۰ دران روز فرخ پی و اغتنام
چهارم گزیلا از بهر نماز ۰ جهان پر شد از بانگ طبل و رجیل نفیر ۰ تخت الشری تا باوج اثیر
بین گشت لرزان زاواز کوس ۰ صدا برشد از کان کل تا بطوبس ۰ واز جمله متمتعان ازان
جشن بزرگ منوال ومتحیران دران کمال عظمت وجلال رسولان اطراف وجوانب بودند
چه از مصر وبغداد واجمیر وسند وپشتان ودشت قبحاق وجته الیجان بدرگاه عالم پناه
آمده بودند بهمت صاحب قران دریا نوال ایشان را با تمام اکابر واشراف واکناف ممالک
جمع آمده بودند ومجموع نوینیان ودیران سپاه را بخلعتهای فاخر وانعامات وافر مکلل
بلند پایه وسرفراز گردانیدند ودران جشن همایون مدت عشرت وشادی قریب دو ماه متصل
متمادی شد بیت ۰ دو مه سور بود اندران جشنگاه ۰ بسی عیش کردند شاه وسپاه
وبعد از فراغ طوی وجشن پیور رای جهان ارای برتوالتفات بر مصالح ملک ومهمات و
نظم امور جمهور انداخت دیر لیچ لازم الاتباع صدور یافت که در اقامت لوازم امر معروف
ونهی منکر سعی بلیغ بجای آورند وبعد ازین بهیچ افزیده بار تکاب شرب خمر ودیگر مناهی
اصلا جسارت ننمایند وچون نمایش دارایش جانب صورت که دنیا عبارت از اینست
باعلی مدارج عظمت وجلالت واقصی مراتب شوکت وحشمت منصاب کمال یوست ودر ظل ظلیل
مراحم بیدریغ عموم خلایق از مستلذات حسی ومشتهیات وهمی ودخیال بحظ اکمل ونصیب
اوفر محظوظ وبهره ور گشتند رای جهان ارای حضرت صاحب قران روی همت عالی
از تلقای مدین صورت بصوب وادی ایمن معنی آورد ودیده بصیرت را بموا پنه قبس هدایت
از شجر توفیق روشن ساخته از صدق نیت وخلوص طویت ابیات
درامد بخلوت سرای نیاز ۰ همی گفت با داور پاک راز ۰ که ای برتر از هر چه گنجد بفهم
نه عقل از جلال تو واقف نه فهم ۰ که داند ترا جز تو وجز تو کو ۰ تو هستی وباقی همین گفتگو

خدایا چگویم سپاس ترا ... عطای برون از قیاس ترا ... ز خاکم برحمت تو برداشتی
پیر دولتی من برافراشتی ... ز فضل تو دارم من این پروری ... تو دادی مرا پیشی و پروری
ز لطف تو است این سر دار و گر ... وگرنه کیم من فقیر و حقیر ... شکفتا مدار از کار خویشم بسی
کجا جز ترا لذ خود نه بینم کسی ... مرا حکم فرمان روایی زیبد ... دلیری و کشور گشایی زیبد
ببزم از عطای تو ام بهره ور ... بهنگام رزم تو بخشی ظفر ... بفضل تو یابم بهر در
مرا بوده نصرت بهر داوری ... بعون تو شد بر تبه من بلند ... وگرنه منم خاک پستی نژند
وجودم ز انعام تست ای کریم ... بنامم تویی در دهر امید و بیم ... بلطفم چو خوانی بقهرم مران
بهل تا شوم خاک این آستان ... زعون تو ام گر نه یاری رسید ... همه عزت من ز خواری کشد
عزیزم تو کردی مجو خوارم ... کمن شرمسار از کنه کارم ... بلطف تو فرخ کرده ام سالها
امیدم عمانست حاجت روا ... الحمد لله علی ترادف الایه و توافر نعمایه

کفتار
در بیان اسباب توجه رایت کیتی گشای بجانب ... جنای

در مبدء ی طلوع اقتاب سلطنت و اقبال حضرت صاحب قرانی از مطلع تائیدات
اسمانی معموره ربع مسکون تخت تسلط و استیلا ملوک طوایف و حکام مختلف دامن
بودند پایها استقرار و ایتمار یافته بود و بواسطه مخالفت و منازعت والیان
و فرمان دهان امصار و بلدان که بر وفق مضمون لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا
مستلزم فساد و تباهی احوال جهانست امن و استقامت از ممالک و امان و اطمینان از
طرق و مسالک مفقود شده بود و قاطعان طریق در راهها و بدکاران بی طریق در
شهرها چیره و مستولی کشته مزاج نهیب عالم از نهج اعتدال بکلی انحراف یافته بود و ظاهرست
که دار الخلافه پیکران بی که نسخه تمام عالمیست چون مواد فاسد غالب می شود در مزاج
از منهاج مستقیم صحت و سلامت منحرف میکردد بی مسهلی قوی که ماده مرض را
دفع کند تدارک و تداوی ان صورت نمی بندد و بیشک تا مواد فاسد بیکباری
مندفع کردد البته بعضی ماده صالح نیز تحلیل برود و چون ادویه قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته
نامک مزاج عالم بشربت تلخ و شیرین قهر و لطف صاحب قران بی همال بحال اعتدال

بازاید سابقه عنایت ازلی او رمیان سجاد تمندان دوران برگزید و تبشریف
و اعتباه الملک اختصاص بخشید لاجرم دایره گیتی پستانی و جهانبانی بتلقین و
تلقاون الان یتاء الله رب العالمین از مخبر وژه دان روی بحضرت پیرزد
و بجون ایلی در اندک زمانی معظم ممالک گیهان مسخر گردانیده و از از قبضه تغلب و تصرف
گردن کنان و جباران زمان استخلاص نموده بانوار عدل و احسان پیرایت
و دریه جهان بساط امن و امان بنوعی بگسترد که ایلی یومنا هذا اگر شخص شاطشی بیم
پر لدر برق سرازما حشر بجاوری برد و از اسیب چنگال لصوص و اشرار مانند زر و سیم
فرکیس زمرص ریب چار ایمن و فارغیت بیت کس نیارد تر در خورشید دید از عدل او
گرچه از مشرق بمغرب طشت زر شتابرد لیکن در خلال ان احوال نسبی امور ناپل از کشش
و غارت و اسر و تاراج از برای ضرورت جهانگیری واقع شد چنانچه در تضاعیف این
فتح نامه بتفصیل گزارش پذیرفته و درین ولا که الحضرت از تسخیر شام و روم و گرجستان
و ضبط تمام ایران زمین از گران تاکران بسعادت معاودت نموده و در مستقر سریر سلطنت و جهان
بانی نزول فرمود بالهام دولت پیرمدی عزم چیروانه بتقیم یافت که انهار اتدارک نماید
و باز ما حراز فضیلت جهاد که لغزوة واحده خیر من الدنیا و ما فیها علی قایلها افضل
الصلوات و اکمل التحیات ان تقصیرات را تلافی فرماید بنابرین چون از قضیه تزویج
پسرکان خواجگی فراغ یافت بحکم و شاورهم فی الامر شاهزادگان و امرا را در
مجلس خاص جمع اورده فرمود که عنایت پروردگار تعالی و تقدیس ما را دولتی چنین ارزانی
داشته که عالم را تسخیر کردیم و بادشاهان روی زمین را بغلبه و قهر مطیع و منقاد
گردانیدم و بحمد الله و سبحانه ایچه ما را از سعت مملکت و استقلال در
بسطت و نفاذ حکم و فرمان و کثرت و انصار و اعوان حاصل شده
کم بادشاهی را دست داده باشد و چون امثال این امور نیل نهایت
و سیاست و انتظام پیسر نمی شود و بضرورت در اثنا لشکر کشی و گیتی
ستانی صورتی چند واقع شد که موجب ضرر و پریشانی جمیع مردم بود

خان در خاطر چنان بود که بعد ازین بکاری قیام نمایم که کفاره ان ایام باشد و
چیزی که از دست هر کس برمی آید جنگ کفار ست قلع و قمع مشرکان و
بی دینان که از قوت و شوکت تمام می باید صواب انست که همان لشکر
را که ان جرایم از ممر اشیان وقوع یافته بجانب چین و ختای بریم که دیار
کفرست و مراسم غزا و جهاد بتقدیم رسانیده و بتخانها و آتشکده های ایشان را
خراب سازیم و بجای ان مساجد و معابد بنا کنیم باشد که بحکم ان آیت
یدخلون الجنة سبب امرزش ان زلات گردد و ماذلک علی الله بعزیز
بشاهزادگان و نوینیان زبان ادب بدعا و ثنا برگشادند و ان رای مبارک را
بستایش و افرین تلقی نمودند بیت که از شاه رعیت برافراختن
تمامند کان جان فدا ساختن دیرینه عالم مطاع منقاد پیوست که تواچیان شمار
سپاه را بهزار ده هزاره نیکو تحقیق کرده سان ایشان زیاده کشد امرا بر چپ و راست
شرایط بقیش و تفحص بجا اوردند و هر جا که قابلیت اضافه داشت سان زیاده
کردند و در دفتر ثبت نمودند بعد ازان اشارت علیه نفاذ یافت که مجموع امرا الوس
و حکام ولایات بترتیب لشکر و جمع سپاه مشغول شدند کلانتران الوس و سرداران
مواضع پنجه تو نفال از نواجیان بزرگ بستدند که بجه یراق و دستور بیایند
و جهت گرد اوردن لشکر باطراف و جوانب توجه نمودند و حضرت صاحبقران
مجیب عون و تایید ملک دیان ازکان کامل بشهر فرمود و مدریه سیرای
ملک خانم بشرف نزول همایون اختصاص یافت و عاطفت بادشاهانه امیرزاده
پیر محمد جهانگیر را بتاج و کمر و اسب کرامی گردانیده اجازت انصراف بزاولستان
ارزانی داشت و تمامی نوکرانش را اسب و جامه داد و امیرزاده سیدی احمد
عمر شیخ را که مادرش در حباله شاهزاده مشارالیه بود و خود درین طوی بمصاهرت
شاهزاده اختصاص یافته بود ملازم رکاب او گردانید و براه هراة متوجه قندهار شدند و ایلچی
مصر را بخلعت کمر مرصع و موقر داشته انعام بسیار فرمود در حضرت مراجعت داده مولانا عبد الله

باجمعي برسيلت رفيق اوپ ت ... تونيي پسه كز وطول بهشاد كز مجموع برزنوشته خط مولانا
شيخ محمد پسر خواجه حاجي سندكير تبرزي كه در فضيلت كتابت وچين خط مصدوقه واين البيت
الشعر اذا اسري اسرايما بظهور رسانيده در صحبت ايشان بملك مصر رفته واز جمله مفهوش
جواب سخن بود كه او در باب سلطان احمد وقراويسف عرضه داشته بود چه گفته شد كه
ايشان ... عرب كز كردون ماژ كريخته بناه بان ديار برده بودند چون ملك
ان ممالك در پيلرك ممالك هواداري وطاعت گذاري سوخ قديمي داشت برد وراگرفته
بازداشته بود وصورت حال بملك اخلاص برصحيفه عرض نگاشته درين ولامرقوم خامه فرمان
گشت كه سلطان احمد را بند كرده وپسر قراويسف ازبند كردن گشاده بدركاه فرستند
بمرحمت پدرانه بسي پيلاكات بادشاهانه از خلعت تاج وكمر وانواع اقمشه وامتعه بار پيول
وكبابت ارسال فرمود بيت
يكي هديه ارايست كندر جهان ... بديده كسي زكهان ومهان
وساير اعيان كه از ملاد افرنج رو دشت وجته ودبكر اطراف امده بودند همه را نوازش
فرموده سرافراز وخوشدل بازگردانيد ومهد عليا كه برحسب فرمان بخشش طوي
حاضر شده بود اجازت انصراف يافته بهراة بازگشت وحذر معلي بكسي سلطانزا
بامينيي كه تاجله بهر بعروپس نامبدار ايسته مثل ان كم اتفاق افتاده باسفر
پيش شوهرش اميرزاده اسكندر بهمدان روانه داشت وازراه بخارا وماخان
متوجه شد ومرحمت پدرانه تاشكنت وبيرام بيكي واشيره وولايت جته تاخاي
بامير زاده الغ بيك نامزد نمودند واندكان واچيكنت وطرازوكاشغر تاختن باتمام
توابع ومحقات نامزد امير زاده ابراهيم سلطان فرمود ويرليغ اعلي موشح بال
ممتاز كرامت نمود وازامراي شاهزاده مشاراليه پير محمد طغي بوغا وسعادت ممتاز تاش
وشيخ بهلول بيان ممتاز اقبوغا ومحمد ازاد روان شدند تا لشكريان ان نواحي
راگرد اوري كرده تاشكنت كه وعده گاه اجتماع سپاه عالم اقطاع انجا بود برند وممتاز خاجه اقبوغا
بسبب جريمه كه ازو بظهور امده بود بند كرده بمغولستان بايي كول فرستاده وارمدرسه
سراي ملك خانم بازگ فرموده در كوك سراي كه از مستحدثات معارمت الحضرت ابيت بسعادت

اقبال فرود آمد عالم و عالمیان از یمن عدل و امن او معمور و میسور و همت
عالی همت بر احراز فضیلت غزو جهاد مصروف و مقهور و بعد عاقبت الامور گشته در
مناقب حضرت صاحب قران منظوم الصوب خطای نبیت غزا از بث تهنا
که وجه خطاب کرامت اشتاب و بشر المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا صلوا
علیه وسلموا تسلیما کوشوار پس مهامت رفیع منزلت ساخته است که خواهش به
قصد زیارت بیت الله احتمال شداید اسفار اختیار نماید و پیش از وصول بمقصد نا دیده
اللذات کمین برگشاید در دیوان فضل نامتناهی الهی هر سال ثواب وقفه عبور
بایشان اینطور کرده و بوشیده نیست که اقامت مراسم جهاد وقتی دیار کفر و فساد
در ارتکاب مشقت و خطر السفر قطعه من العذاب باعبادت مذکور شارک است و صاحب
خط اکمل و اوفر لاجرم شمول عنایت بیعلت ازلی نسبت بحضرت صاحب قرانی مقتضی آن
بود که حادثه ضروری ان موید کامیاب در اثنا سفری وقوع یابد که مقصود اصلی دران
قیام بفرض جهاد و اشغام اسلام از اهل شرک و عناد باشد و چون هنگام حلول واقعه
بحضرت تنگ در رسیده بود بعزم تصمیم عزم جانب چین و ختای که بلاد اعدای دین است
بانکه موسم برودت هوا و صعوبت زمستان بود و صوب سفر سرد سر مفرط اصلا التفات
تاخیر روا نداشت و توجه بهنگام معهود و تحویل حوت نگذاشت و بهمگی همت بی توقف متوجه
امضای ان عزیمت گشت و امیر برندق را فرمود که پیشخانه لشکر احتیاط کرده باز بیند که به
مقدار مرد درین یورش ملازم خواهند بود امیر شاه شاه را بنوعی که در ارکان
کل مقرر شده بود احتیاط نموده عرضه داشت که از ماوراء النهر و ترکستان و خوارزم و بلخ
و بدخشان و خراسان و سیستان و مازندران و قوم تاتار که ایشان را باکوچ ارزوم
نقل کرده و خانه کوچ ایران زمین که از اذربیجان و عراق اورده دویست هزار سوار
و پیاده جلد نامدار همه از درکار زار جمع می شوند بیت کردی دلیری نبرد ازمای
براعدای دولت بلای خدای بکثرت پشتاره بصولت فلک با تبان خیبر و طرشیان ترک
صاحب قران دریا نوال درحال بیت پیر کنج دیبت کرم برگشاد

سپه را بداد و دهش کرد شاد ... غنی گشت لشکر ز بس خانه ... روان شد سپاهی پس و پیش
و حکم واجب الاتباع بران قرار یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیر احمد عمر
شیخ و از امرا خداداد اجینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا تومانات و هزار
جات با لشکر در زمان رکاب شاه رخیه و بیرام قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین
با بعضی از لشکر جوانغار به بسی و حصار رستمدار کذر اند و شاه رخیه را در قدیم قلعه
اند و از عبور لشکر جنکر خان خراب شده که از عمارت اثر نماند تا در همین فصل
سنه اربع و تسعین و سبعمایه حضرت صاحب قران بعمارت ان فرمان داد و کماشتکان
بر سبب فرموده از عمارت کردند و حصاری استوار پیرامن ان برآوردند و ولایتی
ان فرمان داد حوالی را مجموع بدانجا نقل نمودند و چون عاطفت پادشاهانه ازانا مزد
شاهزاده کامکار شاه رخ فرمود شاه رخیه اشتهار یافت و رای صواب نمای ضبط
سمرقند را باهتمام ارغونشاه باز گذاشت و محافظت کیخها را بشیخ جوزه حواله فرمود و در
فتح آیه در پنجشنبه بیست و سیوم جمادالاول سنه تسع و ثمانمایه که آفتاب در منصف قوس
بود بتدبیر مشتری و قمر در میزان بتدبیر آفتاب و تثلیث مشتری عطارد که منجمان
اختر پژوه دانش این اختیار نموده بودند از سمرقند روان شد و روی توجه
بقشلاق ان یولات اورده بموضع قرابلاق از صغد اتفاق نزول افتاد شاه زاده
و کان کامکار و امرا و نامدار ملازم موکب همایون و کثرت سپاه هور شمار بیشمار
که از اطراف و جوانب بخدمش درامدند از خیر قیاس و تخمین بیرون ابیات
ز اوازه عزم صاحب قران ... بجنبید یکسر زمین و زمان ... بغرید کوس و بجوشید دشت
خروش سپاه از فلک برگذشت ... زهر جایی رایتی شد پدید ... روان فوج فوج از سپه در رسید
علمها بر افراخته رنگ رنگ ... برآورده شور خوار کرد رنگ ... ز بس جوش لشکر بنی راه و راه
بسیط زمین تنگ شد بر سپاه ... همه بالها دشت دیا پر زجنگ ... همه کیتی افروز نام و ننگ
نهان شد همه زیر نون زنعل ... هوا پیسر از برنیان گشته لعل ... بلندی بر زمین پشه را جایگاه
نماند ابا در اماند راه ... به پیش سپاه اندرون گون و پیل ... زمین شد بکردار دریای نیل

[illegible] کیوان رفعت آفتاب اشراق از قرابلاق نهضت نمود در ضمان حفظ میمن خلاق
براه ایلان اوتی روان شد و چون بعد از طی منازل و مراحل سایه وصول بر
موضع تارپلق انداخت فراش صنع و منشی ایجاب الثقال سایه بان کحلی
بر بنیان ابو کران بر کران آسمان برافراخت برقی کران و بدان طوفان نشان
ببارید و بادی عظیم وزیدن گرفته برودت هوا بغایت قصوی رسید و موکب ظفر قرین
و ازانجا کوچ کرده دیگران عزم بوقوار رانده و آنجا سولات از فرد صول و حلول رایات
سعادت ایات نزاهت روضات جنات یافت و چون ان محل ریگ بوم ایت
و هنرم بسیار حاصل بیشتر فرمان قضا جریان نفاذ پذیرفته بر دو در راجهت
قشلاق قوریاها گرفته و جهت مسکن عمارتها برداخته بعد از استقرار حضرت اعلی
در قوریاهای خاص شاهزادگان و امرا و لشکریان هر یک بجای خود فرود آمدند و
چون انجم سپاه اقلیم پهر در زمستان خانه جدی درآمده بود و شدت سرما بانکه
بضاب کمال داشت روز بروز میفزود و چون دران سال بحسب
اتفاق فصل شتا از معهود دیگر سالها خنک تر میگذشت آفتاب عالمتاب
از شهر ساری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر ماکریه بر
در کوهسارات فی و کافور باری ابیات بری ابر ار گستن آسمان وار
کهی کافور بیزد گه کهربار ∴ همی شد چشم مهر از برف خسته ∴ بدی از ابر چشم او بر بسته
ز بسیاری رف بسته مادام ∴ زمین گفتی که هست از نقره خام ∴ ز پس نم گاه ازابر گه در
هوا پند اشتی شد ابر بگسیر ∴ ز سرما در نمتا شیر گردون ∴ که ساز د بر تن خود پوستین وار
بدریا ماهی از حسرت براذر ∴ که هم گاشانه باشد با سمندر ∴ بستان مرغ انغل اندر انش
که خوش در باب زن گردد بر انش ∴ بزاری خسته زاید در مناجات ∴ که ماجایی بود روزی مکافات
بصحرا جانوران گرفتار بیت ∴ ز قوتش روزها بایست لابست ذکر قصه که در بعضی نسخ قصص
آینه بند گر آن احتیاج نخواهد افتاد و شرح احوالی که در اثنای سولات [illegible] دست
عشقت که شیر ز زبون اید ازو ∴ بحریست که طرفها برون اید ازو ∴ که دوستی کند که جان فزاید

گر دشمن که بوی خون اید از ره امیرزاده خلیل سلطان بان سلطان دختر امیرزاده
علی را در حباله داشت و امیرزاده علی خواهرزاده حضرت صاحب قرانی بود و امیر
امیرزاده خلیل را باشاه ملک که از نکان امیرزاده حاجی سیف الدین بود تعلق
خاطری پیدا شد و ان سودا در خیال شاهزاده بنوعی استیلا یافت که عنان
اختیار از قبضه وقار و اصطبار او یکبار در ربود و در عینیت حضرت صاحب قران او را
بتخت نکاح در اورد و چون حرم شاهزاده ازان قضیه اگاه گشت شعله غیرت
و استقلال بانوان حال را در سمرقند بعرض حضرت اعلی رسانیده و چون فرمان
قضا جریان باحضار شاه ملک صدور یافت شاهزاده نوعی بساخت که او را نیافتند
و ازین معنی اتش خشم جهان سوز تر تر زکشت و حکم شد که او را باز دیده کرده ناچیز سازند
امیرزاده پیر محمد جهانگیر خون او را درخواست کرد امصاران حکم در توقف افتاد
و باز در اقبالات بمسامع علیه رسانیدند که شاهزاده او را بنهفته همراه دارد
امر عالی نفاذ یافت و میر براة برفت و او را بیاورد و فرمان قهر بقتل او
اشارت فرمود مهد اعلی برای ملک خانم را خاطر از اضطراب شاهزاده می سوخت
و کمال محبت و دل نگرانی حضرت صاحب قرانی نسبت باولاد و احفاد میدانست
با امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بر سبیل مواضعه راست داشت که در پایه
سریر خلافت میسر عرضه دارند که در صدف وجود این گوهرت در دانه از سلسله صلب
شاهزاده کمونیت و چون ان سخن معروض افتاد اشارت شد که او را بمهد
اعلی تومان اغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نماید و او را
یکی از غلامان سیاه دهد و بهم در اقطاعات پیرامون عالم مطاع بنهاد پیوست و شاه
زادگان و حکام و دارو غگان تمام ممالک را نوشتند مشتمل بر انکه هر کس
در محل حکومت خود اقامت مراسیم عدل و داد گستری شعار ساخته در بند رفاهیت
و اسایش خلایق باشد و بسجن مفسدان و عوانان اصلا التفات ننماید و با رعایا
و زیردستان که ودایع حضرت پروردگارند لطف و مرحمت واجب داشته بنوعی

پیروکه روز باز خواهیت ... راحت نباید کشید و در حضرت ذوالجلال مجالت و انفعال نباید
دید ... بیت ... هر انکس که خواهد که یابد بهشت ... نگردد بگرد بد و کار زشت
هران کس که اورا یزدان بخشت ... نابینی خود جان تیره نشت ... درین نامرکاهش مبندی نود
برسپروران مارحمت بود ... بنزدیک یزدان نرحم کشت ... بیابد بیاداش خورم بهشت
زداد و دهش کرکنی پود و تار ... بکتی بمانی یکی یادکار ... که جاوید هرکس کند افرین
بران شاه که اباد دارد زمین ... زیزدان وزما برانکس درود ... که عدلش درود
همه کوش دارید فرمان کنید ... ازین پندم ارایش جان کنید ... و هرشان ازان مصحوب
معتمدی پیکی ارشا هزاده کان و حکام ممالک فرستادند که موجبی که مقرر شده بود
امیرزاده خلیل سلطان بتاشکث رفت و امیرزاده سلطان حسین بصیران و سیی و از
اطراف و جوانب ازبرای زواد لشکر بارابها و کردون انواع ماکولات و ضروریات
می اوردند و اسبان دیناره که بهر ولایت انداخته بودند درین اثنا بار دوی اعلی
میرسانیدند و خاطف بادشاهانه مجموع ازاتشاهزادکان و امرا و لشکریان می بخشید
درین اثنا ازخراسان سید خواجه شیخ علی بهادر پیش امیرزاده شاهرخ
امده خبر سلامتی ذات شاهزاده رسانید و رای صواب نمای امیر برندق را
باتشکث روانه داشت که برسانیدن نثار لشکر بهرام اشتغام قیام نماید و فرط همت
بادشاهانه امرا و بزرکان سپاه را فرموده بود که هریک ازحال توان و بضاعت
وقوشونات و صدجات خویش نیک برخبر باشند و بنوعی غمخواری نمایند که دران راه
هیچ افریده را حاجت مایحتاج ضروری بازماندکی نباشد لاجرم اسباب اعداد لشکریان
بان کثرت و بساری چنان مرتب کشت که یکسواره ازانچه ضرورت باشد چیزانی ناچود
داشت که دارایی ده کس بان توان کرد و برهمین سیاق همه اسباب و الات جنک
از صنوف اصلحه و انچه درمحاربه و مدافعه بکار اید مهیا و اماده بود از جمله چندین هزار عراده
مقرر بود و مدفرکه بارابها همراه برند و هنکام رفتن براه بکارند تا دربار کاه بکار اید و
چندین هزار شتر ابستن همراه بود که برفرض احتیاج شتران مدد و قوت لشکریان باشد

والحق چنان غلبه که شماران جز بمامل قیاس وتخمین عقد نتوان کرد با چندان اسباب
وآراستگی تعجب که گردون پیر پیش ازان در زیر رایت اقبال صاحب توکلی دیده باشد
وبیهات بهات که بعد ازین بیند وخلائق ازمشاهده طوی کان کل وان کمال عظمت
وکامکاری که حصول مثل ان درست خیال بسیج عاقل ممکن نیست متعجب مانده بودند
وزیرکان را از ملاحظه ذاتم امروزی نقصه خونی عظیم طاری شده بود وبزبان مردم
جاری گشته وچون در عقب ان لشکری بان کثرت وشوکت واسباب در سعکر ظفر مآب
بانداک زمان جمع امد آن وعده زیاده گشت واندیشه کج طرازان راه یافت وخلق را مضمون
این دعا ورد زبان بیم ورجا شد بیت که یارب تو این شاه را از زوال
نگهدار زاسیب چشم کمال ٭ الهی تو این دولتی پایدار ٭ ز چشم بدان جاودان کن کنار
کتار در منصفت رایات فتح ایات از اقوات در وقتی که آفتاب عمور در
اخر حدی بود وشدت سرما بمرتبه که نطاق نطق از احاطه بوصف ان قصور داشت
خانچه بسیاری از مردم وچهارپایان دران راهها تلف شدند وبسی را دست وپای
گوش وبینی وذکر اعضای بیها واکثر اوقات ابر اسمان وارکران تا کران افق
کل بسته بوده وبرف قروان تا قروان زمین برهم نشسته بیت
زبس ابر وبرف اندران بهن دشت ٭ تو گفتی فلک ده زمین کشت هشت ودران ایام اکثر
قران علویین در شلشه هوا در برج دلو وقوع یافت چون داعیه او از فضیلت عزو جهاد
در خاطر مبارک صاحب قران پاک اعتقاد بغایت قوی بود جزم نمود تا سورت برودت
هوا نشکند واز کیفیت راههای ان مواضع استکشاف نماید ومنزل منزل را از چگونگی
اب وعلف وبراری وجبال وبحرها استکشاف فرموده ثبت افتاد بدست توکل نزم
درست رایت توجه برافراخت ورای خورشید اشراق پرتوی فرمان انداخت که
امیرزاده خلیل وامیرزاده احمد وامیر خداداد حسینی وبایدکار شاهرلات و
امیر شمس الدین عباس وامیر برندق ومحمد درویش برلاس و
رستم طغی بوغا وبرادرش پیر محمد ونوشیروان پسر لوبان اغا وعبد الکریم جاجی

سیف الدین و پیر علی منکلی بوغا پسلدوز و خان سعید سلدوز و سعادت
تمورتاش و دیگر امرا که بر حسب فرموده در حوالی تاشکند و شاهرخیه و یرام
قشلاق کرده بودند چون آفتاب بنیم حوت رسد مجموع بجنبش درآیند و بیکبارگی
توجه نمایند و امیر سلطان حسین که بطرف دشت قپچاق دریسی بود
بود چون بهار شود او نیز بی وقف سوار گردد و چون هدایت نصرت شعار در زمان حفظ
پروردگار از اقصولات روان گشت و شب درمیان کرده جاورس تا بمنزل فرمود
ازان منضمت نموده دریوخواجه شیخ فرود آمد و از انجا روان شد سوتکت مخیم نزول
همایون شد و از انجا کوچ کرده بتمار ستا آمد و از انجا بسلطان شیخ و از انجا بقریه زرنوق
و از انجا روان شده از آب سیحون بالای یخ عبور نموده نزول فرمود آب سیحون
در غایت پهنا و نوعی بسته بود که مقدار دو پیه کز می بایست گذشت تا آب بر توان دانست
چه دران سال از اوایل قویس تا اواخر حوت در مجموع گذرهای سیحون و جیحون شکسته
و گذروانیان و ارابها و سایر چهارپایان و غیرها بر روی یخ می گذشتند و از
کنار سیحون بسعادت سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم ماه از ارسرای بمرادی
نزول همایون اختصاص یافت و تمام شاهزادگان و امرا و خاصگیان که بدولت ملازمت
خایز بودند هریک بخانه فرود آمدند و از غرایب اتفاقات آنکه در پرای که محل
نزول همایون بود همه در روز وصول آتش از ممر بخاری در کوشه از سقف خانه
افتاد و احتراقی واقع شد و در زمان فرو نشاندند اما آن معنی موجب از دیاد شوق
خاطر و بیخوابان گشت چه دران ایام مردم خوابهای پریشان میدیدند و هر یک
که قوتش نزدیک رسیده بود در خاطرها اثر کرده بغایت اندیشناک و هراسان
بودند و لابد للمقدوران تیکونا صاحب قران نیز همال موسیی رکاب را
ارتحال فرمود تا راه پیل را تفحص نماید که می توان گذشت یا نه فرمود
و او با متثال فرمان مبادرت نموده و احتیاط کرده باز آمد و عرض داشت
که اصلا عبور ممکن نیست و دیگری بر حسب فرموده بطرف سیرام و عقبه

قدمان بهمان مهم شافته بود اوهم معاودت نمود و تقریر کرد که در عقبه دونبره بالای
نشسته ایست و درین ولا از پیش تو تمش خان که بزمدنی باز در صحاری دشت
بد حال و سرگشته میگشت قراخواجه که از نوکران قدیم او بود بدرگاه عالم پناه
ابد و در روزی حضرت اعلی صدر دیوان خانه فلک شکوه را لیق میبند
سلطنت ، ب رفعت رخ برین نخشیده بود و تایزی اغلن از نژاد او کدی قا
آن و پایش بمتوا اغلن از نسل جوجی خان در طرف دست راست نشسته
بودند و دیگر حاجب از حضور شاهزادگان جوان بخت الغ و ابراهیم سلطان و
ایچل ارسته بود فرستاده تو تمش خان بوسیله امرا مش بردی بیک برادرش
شیخ نورالدین و شاهملک و خواجه یوسف بزیارت طبوس مستسعد گشت و پیغام تو
تمش خان برزبان آورد اظهار عرضه داشت که چون او کیفر کفران نعمت و احسان دید
و کشیدم اگر عاطفت بادشاهانه رقم عفو بر جرایم و زلات این ضعیف کشد بعد ازین
سر از ربقه اطاعت و پای از جاده مطاوعت نکشد و بیرون نهند مکارم اخلاق شاهانه
فرستاده را نوازش فرمود و استمالت نمود که بعد ازین یورش نهایت الهی او پس
چون باز استخلاص نمایم و باو سپارم و در خاطر همایون چنان بود که هم مابین
چند روز که از اتراز بعزم غزو کفار همت فرماید و خواتین و شاهزادگان را که رسم
متابعت ملازم بودند باز گرداند و قراخواجه نیز اجازت انصراف داده با تحف و
هدایا جهت تو تمش خان روان سازد و نگاشته کلک تقریر غیران بود و
الحکم لله العلی الکبیر بکنار رودخانه حضرت صاحبقرانی انار الله برهانه

ای دل اگر از غبار تن پاک شوی ∴ تو روح مجردی و بر افلاک شوی ∴ عرش است نشین تو نشرمت ناید
کایی و مقیم خطه خاک شوی ∴ نسم اعزاز تکریم که از جوهر تعظیم با بنی آدم خلقت
العالم لاجلک و خلقتک لاجلی می ∴ وزد روایح لبسی لطایف و معارف بمشام جان
سعادتمندان لقطه دان میرساند از جمله امکه پایه قدر و منزلت نفس انسانی بیت
امکه لفضل کلام حق گویاست ∴ که جهانرا برای او آراست ∴ و امکه تن جامه خلافت حق

ز بالای او نیابد ره ❊ ازان برتر و بلندتر است که محل تصرف و ترفع و تنزل
ایش و تمتع او بهمی برای فانی و تمکنای عالم جسمانی باشد و بس بیت
بخاک دان جهان دل منه که جای ذکر ❊ برای مسکن تو برگزیده اند قصور
چه بحقیقت دنیا نسبت ❊ حکیم کشتزاری دارد که دهقان در واندک زمان شغل
زراعت تمام نماید و او را محصول آن مدخر گشته رونکار بسیار بکار آید دانست
که مهندس قدرت کامله حکیم علیم و معمار صنع لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم دارالخلافت نشیه انسان را نموی ساخته و پرداخته که ازان مصر جامع هیچ
شارع واسع پرصوب عالم بر صنایع و بدایع نشانه است که بهریک ازان
شوارع طایفه مخصوص از قوافل اخبار و آثار علم و قدرت افزیدگار تعالی و تقدس
بان خطه بدیع این دریابند و بمحل وقوف و درایت و اپی این ولایت می رسند
تا بان حضرت و شعور از هستی و یگانگی آفریننده و پرورنده عالم و عالمیان جل اعلا
اگاهی یابد و متفکر قدرت بر درگونه گونه غرایب و عجایب درضمن مبدعات
و مخلوقات مندرج است بمعرفت صانع و اطلاع بر اسمان و صفات او سبحانه تم
سبحانه فایز گردد و وظایف بندگی و پرستش بتقدیم رساینده شکر و سپاس
منعم از نعم بیقیاس که درباره او کرامت فرمود بجا اورد و بعد از وصول سعادت
معرفت که مقصود از تعلق جوهری بان صفا و پاکی و با پیکری بمدرخاکی بهمانست
روی التفات از جانب چشم و جسمانیات گردانیده از پس پشت اغراض
انداخته و بدیده فبصرک الیوم حدید بنگاره نظاره عالم ملکوت و مشاهده جمال
و جلال حی لا یموت پردازد و جاودان فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بلذة
انس و نعیم وصال مستعد و منتشر باشد بیت عارفان را بجنت ملکوت
بنود جز جمال رحمان قوت ❊ و اغراض کلی نفس انسانی از تدبیر و تصرف پیکر
جسمانی را مرگ میخوانند و صورت بنیان انرا اعظم مصایب و مذ... انند و اگرچه
فی الحقیقه تمامی سعادت و کمال نفس بموتست و لهذا حکما گفته انوار علوم در مشکات وجی

انبیا علی نبینا وعلیهم الصلوات والسلام اقتباس نموده اند تعریف ادبی یکی
ناطق هایت فرموده اند مصراع دوم شنیده که هر که بمیرد قیامت شد چه سخت عالمی که
بعد از قطع تعلق بدان میشتوق احوال ان خواهد بود نسبت با دنیا چون فراخی
موطن دنیاست نسبت با وضع چنین درتنگنای رحم بلکه وسع وابسط ازان
چه نسبت دنیا برحم نسبت مشاهی است وسعت عالمی که بموجب ان الینا ایابهم
بازگشت نفوس انسانی بانست غیر متناهیست و هرچند حال بعضی نفوس که مربوب اسماو
جلالی حق باشد چون مضل و مذل و قهار و مشقم و نظایران دران عالم صعب و هولناک
نماید چون منیاد انجا دیر محض لطف و مرحمت نبی علت ایت وقفه سبقت رحمتی غضبی محقق و
مقرر کمال کرم و بردباری و وفور عفو وغفاری حضرت باری امیدواری می بخشد که
ارواح مومنان مهجور ا برحسب بشارت قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله انجاز وعدان الله یغفر الذنوب جمیعا دستگیر امید انه هو الغفور الرحیم

بیت

گرچه زگناه چیست وجو خواهد بود ... وان یار عزیز شد خو خواهد بود
از خیر محض جز نکویی ناید ... خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود

بتحقیص سعادت مندی
که بارشاد توفیق پیش از حلول واقعه ناگزیر موت عنان اهتمام از صوب اشتغالی
بوجود اعراض دنیوی بازگرداند و بتزاید و بصدق همت متوجه تدارک و تلافی جرایم
و زلات گذشته گشته باقی عمر ازبرای عمر باقی دریابد وللهدر من قال

دلا بکوش که باقی عمر دریابی ... که عمر باقی ازین عمر برگذر یابی

واز شواهد شمول عنایت
و کرمت ملک تعال و بادشاه لم یزل ولایزال نسبت باصاحب قران ثانی بمال ملکه در
اواخر یورش هفت ساله که معظمات ممالک ربع مسکون تمام محیطه تسخیر و تصرف
خدام پیراحتشام درامده بود داعیه عدالت و دادگستری که اصل جبلة همایون ان
حضرت مجبول بود بران نوعی قوت کرفت و استیلا یافت که همکی همت عالی نهمت
مصروف گشت بر استکشاف احوال و اوضاع رعایا و زیردستان و اشاعت اثار
عدل و احسان نسبت با ایشان چنانچه از مواضع و استانها سابق مستفادی شود

بیت بداد و دهش گیتی آباد کرد ∴ دل خلق عالم همه شاد کرد

خاطر خطیر تجلی در بند آن شد که فیما بعد اوقات فرخنده ساعات بامری
صرف کرده شود که کفاره اتمام سوالف ایام گردد و در محو نقوش تقصیرات و تعدی
بیطات که بشته [illegible] و هو یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیات
تحقق یابد و باین قصد بعد رمعاودت بمستقر سریر سلطنت بالکه شاه و سپاه در
هفتم سال بوطن اصلی باز آمده بود مذ همور پنج ماه تمام نگذشته بود که توقف
عزم غزو کفار چین و ختای جزم کرده روی توجه بان دیار آورده بوضعی که شرح داده
شد و در اثنا راه انک رایت افتی رخطه اتراز که از سمرقند تا بالخ هفتاد و شش فرسخ
شرعیت از فرود و نزول موکب کواکب شعار از سقف طارم فیروزه حصار
برگذشته بود در چهار شنبه دهم شعبان سنه سبع و تمانمایه مزاج همایون از نهج
اعتدال انحراف پذیرفت و بیتی محرق طاری شد و لیان حال بنحوی این مقال
که بیت سپیده دم که شدم محرم سرای پرور ∴ شنیدم آیت توبوا الی الله از بر
بترجم گشت بزودم درست و بتی صافی صادق از جمله منکرات مرتکبی توبه فرمود و حدة
مرض و شدة ان زمان زمان می افزود ابیات ∴ چو میشد فزون دم بدم رنج شاه
مصیبت کرفتند خورشید و ماه ∴ چو از درد شه ناله دادی خبر ∴ زغم خلق را پاره میشد جگر
دران دم که می زد دم زرد مرگ ∴ زن و مرد را بود بیم هلاک ∴ ز دست مرض شه طبیبت زبون
نه آرام ماند و نه جرو سکون ∴ همایون تن ماه را داد فرخ ∴ نه ملک سپه کرد نه مال و گنج
ز تابه مرض چون زبون شد مزاج ∴ نه تخت امدش بود و نه تاج ∴ و با انکه مولانا فضل الله
تبریزی که از مهره اطبا حاذق بود ظفر کرد ملازم رکاب سعادت اشتاب در معالجه
و تداوی سعی بلیغ می نمود روز بروز حرکتی اشتدادی می یافت و علتی دیکر بروی کرد
خانچه چند مرض مخوف مختلف جمع امد که از معالجه بعضی بعضی دیکر را زیادتی میدرشت
ابیات ∴ چو امد قضا از مدا و اچه سود ∴ چه جای برشک مسیحا چه بود
بنود اندران درد امید شفا ∴ ندانند اجل را طبیان دوا ∴ چو اندازه کردست سوء المزاج

ز درماند عاجز طبیب از علاج شد اعضای شاه از مرض سخت سست ولی بود در پیش جوانان در
و چون قوای دماغی از اول تا با خر بسلامت بود چنانچه سخن مبارک با وجود زحمتی چنان
پرسش احوال لشکر و تفقد ان مشغول و چون برای صلابت دریافت که مرض
قابل علاج نیست دل بر وقوع حادثه ضروری نهاده و امین و خواص مرا را احضار
فرموده و از سر تیقظ و بیداری بوصیت مشغول گشت که بتحقیق میدانم که مرغ روح از
قفس قالب پرواز خواهد کرد پناه بدرگاه خدای جان بخش جان بستان بردم
و شما را بلطف و مرحمت او سپردم می باید که اصلا نوحه و زاری نکنید و فغان برنیارید
که جزع و فزع درین قضیه ندارد بیت مدرید جامه مناليد زار
مگردید اشک چو بانه وار مرا از فغان شما نیست نفع که گردیست اجل ابقیاد دفع
و مرزش مرا از خدا بخواهید و روح مرا بفاتحه و یکسر شاد کردانید بحمد الله بمدد توفیق
معمور عالم را چنان ضبط کرده ام که امروز در تمام ایران و توران کسی را مجال آن
نیست که سر فضول برارد یه بدست جور و بی باکی بیچاره را بیازارد و از فضل شما ملک
بقرار چشم دارم که گناهان مرا گرچه بسیار است بهمین بخشد که دست تعرض
ظالمان از دامن روزگار مظلومان کوتاه کرده ام و نگذاشته ام که در زمان
سلطنت من از قوی بر ضعیف زوری رود مگر آنچه من نرسانیده باشند و مرا
ازان خبر نبوده باشد و اگرچه دنیا ثباتی ندارد چنانچه با من وفا نکرد با شما هم نخواهد
کرد و لیکن ازا مهمل گذاشتن سبب اشوب ممالک و نا ایمنی طرق و مسالک
و بی حضوری جمهور خلایق گردد و بهر اینه روز قیامت ازان پرسش و باز خواست
خواهد بود اکنون فرزند پسر محمد جهانگیر را ولی عهد و قایم مقام خود گردانیده ام که تخت سمرقند
و تخت فرمان او باشد و از سر تمکین و استقلال تدبیر مصالح ملک و ملت و کفایت مهمات
لشکری و رعیت قیام نماید شما را باید که متابعت و مطاوعت او نجا آورید و با تفاق
در رفوبت و بیعت او بجان بکوشید تا عالم بهم برنیاید که موجب تشویش و پریشانی مسلمانان
باشد و نمی چندین سال که من ضابط گردیده ازا تفاق و یک جهتی شما مردم ازدور و نزدیک جا بها

[illegible] فتنه موج افزیده را بار رای ایشان نبود که باظهار مخالفت و سرکشی حیارت نماید و بعد ازین
تصریح بفرمود که مجموع امیران و بزرگان حاضر عهد کنند و سوگند مغلظه موکد کردانند که
وصیت مذکوره بجایی مخالفت ان هیچ حال روا ندارند و دیگر امرا و پیرداران که غایب
اند بهمان نهجه پیوندند بدین سبب مرا از استماع ان سخنان در قلق و اضطراب افتاد و آب
حسرت از دیده حیرت کشاده دل خونین از جان برداشتم و روی اشک آلوده بر خاک
نهادند و امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک مادر مشتی عظیم و دلی از بیم دو یتیم زبان
عجز و تسلیم برگشادند که جان و روان مجموع بندگان فدای یک لحظه زندگانی حضرت فبول
می افتاد که بطوع و رغبت فدای کردیم بیت کرا زجان من بود و بودی ترا * موذی دریغ از تو جانها من
و لی این زمان هیچ تدبیر خست * که امکان بتغیر تدبیر نیست * اگرچه امکان رایی وجود
شریف حضرت صاحب قرانی هیچ گونه ممتنع از حیات و زندگانی نخواهد نمود لیکن ما را تا یقینی
در تن و رمقی از جان باشد بایی خدمتکاری از جاده جان سپاری و طاعت گذاری ان
حضرت بیرون نخواهیم نهاد که بنده اگر خلاف رای ولی نعمت پسندیده هیچ بر جوز از
نپسندد درین مدت که بندگان بسعادت ملازمت استان سلطنت ایشان سرافراز بودیم
جز بندگی و بیرافکندگی شغلی نداشتیم و تا در حیات باشیم همان طریقه خواهیم سپرد و زبان
این سخنان می گفتند و ما با پس تر کان جواهر اشک خونین دمادم می سفتند بیت
زنم کرده از دیده دریا روان * زجان رفته آرام و زتن توان * بعد ازان عرضه داشتند
که اگر فرمان شود امیرزاده خلیل سلطان و امرا را خبر فرستیم تا باتفاق از ماشکست متوجه
درگاه عالم پناه گردند و دولت دیدار مبارک دریابند وصیت از زبان تمکان بشنوند که هر چند
ما بندگان بر حسب فرمان صورت وصایا بایشان خواهیم رسانید چنان نباشد
که خود بمشافهه استماع نمایند الحضرت فرمود که وقت تنگ رسیده و پیش ازین مجال
امثال این حکایات نیست اینها که غایب اند حاضر نمیتوانند شد دیدار لقیامت
افتاد و شمارا نیز همین ملاقات مانده و بحمد الله تعالی که امرا از مراعات هیچ
آرزو در دل نمانده مگر دیدن فرزند شاه رخ که میخواهیم که یکبار دیگر او را ببینیم و بپرسند

الحکم للہ خواتین و بعضی از شاہزادگان کہ ملازم بودند در این محل تحت شدہ منتظر صدور بودند کہ
حال اعلیحضرت بچہ انجامد بیستماع این سخن عنان تحمل و شکیب از قبضہ اختیار ایشان بیرون
برز بجزع و فزع در آمدند و هول آن حالت حسرت و حزن و اندوہ دیدہ و ممکن نبود
روان بیاث حضرت صاحبقران روی بر ایشان کرد و فرمود کہ هر چہ در باب
مصلحت و ممالک و رفاهیت خلائق گفتہ اید یاد دارید و احوال رعایا و زیردستان
غافل مباشید در قبضہ شمشیر بدست شجاعت و مردی محکم گیرید تا بیمن من از
ملک و پادشاهی برخوردار شید ممالک ایران و توران را از مخالفان و مفسدان
پرداخته ام و بعدل و احسان معمور و آباد ان ساخته اگر بموجب وصیتهای
من عمل کنید و دهش پیش نهاد همت سازید بیاریهای فراوان دولت
و مملکت برسما بماند و اگر میان شما اندک مخالفتی واقع شود بیشه نیک ندهد
و دشمنان را خیالات فاسد بدماغ راه یابد و تدارک مشکل شود اتفاق
جو باشید بر عهد خود استوار بود مملکت بر شما پایدار و گر هر یکی رای دیگر کنید
عمل بر خلاف مقرر کنید پراگنده کرد بسیط زمین خلل راه یابد بملک و دین
بعد ازان شدت مرض تزاید پذیرفت و فواقی عظیم طاری شد و با آنکه
در پردن حفاظ و موالی ختم قرآن مشغول بودند اشارت علیه صدور یافت
که مولانا رشید الدین پسر مولانا رشید باندرون آید و در بالین نبالوت کلام
مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون شب درآمد و عالم از غایب شدن
پادشاه هفت اقلیم گردون لباس طاری و بلباس سوگواری در کردن اندخته
میان شام و خفتن بر وفق حدیث من کان آخر کلامه لا اله الا الله
دخل الجنه زبان ترجمان جان و جنان بیاث کلمه توحید را چند نوبت ادا
فرمود روح را بدایی یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه
ان الله و انا الیه راجعون بیت
در بیغ ان شهنشاه صاحبقران جم تاج بخش ممالک ستان در بیغ انکه دیگر نیاید زمین

بعد قرن شاهی بان داد دین ... درین انکه دیگر نه بیند بهر ... نظیرش در آمینه ماه مهر
درین ان خداوند دیهیم قتاج ... کزو بود این دین را رواج ... درین این جهاندار پاک اعتقاد
صلاح و پناه بلاد و ... و این واقعه نا یله جانسوز در شب چهارشنبه هفدهم شعبان
سنه تسع و ثمانمایه هجری ... افتاد موافق چهاردهم اسفندارمذماه جلالی سنه
و عشرین و ثلثمائه که آفتاب بهشم درجه حوت رسیده بود و ظرفاء روزگار این تاریخ
را بعبارات مختلف نظم کرده اند از جمله مولانا بهاء الدین جامی این رباعی گفته رشد
... سلطان مظفر انکه چرخ را دلخون کرد ... در خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت ... فی الحال رضوان سر و پا بیرون کرد ... و دیگری گفته شهنشاهی
بیت شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد ... وداع شهر طیبه کرد زمان بخشش همان آمد
و سن مبارک آنحضرت هفتاد و یکسال رسیده بود موافق آنم که صدر اعظم سوره
کریمه قرانیست و مدت سلطنت ان خدیو بی همال بر سریر اسپهتاری و دهش سال
بود و عدد حروف که ماده افضل اذکار یمانیست یعنی لا اله الا الله و این که ضبط و ثبت
صادرات افعال و اقوال ان معدلت شعار در دریا نوال بی سبق رویتی و فطنت
بکلمه طیبه توحید آختام یافت هم از امارات اقبال دولت و اقبال بیت و از موجبات
وثوق رجا و غلبه چنین ظن بانک علوشان و رفعت و منزلت و مقام این پادشاه
سعید مبرور و محصور بر همین ایام سلطنت و موزری در دار غرور بوده موافقتی است
که عدد بینین سلطنت همایونش را با شمار عشرین از زیت روز افزون اتفاق افتاد
چه از ذکور اولاد و اسباط سی و شش سرو پیراسته مفصیلی که در خاتمه این مقاله
باز نموده خواهد شد ازان موید بی همال باز ماند بعد دهر سالی از مدت سلطنت
و زمان روای فرخنده اقبالی مستاهل سروری و کشور کشای والفضل بید الله
یوتیه من یشاء و از میامن محاسن میرزا شاهرخ بهادر مراتب و رفعتا بعضهم
فوق بعض در حیات ان حضرت مشمول کرامتی گشته که زمره متعال قدره ولیه الذین
هداهم الله فبهداهم اقتده در موقف مناجات مسالت نموده اند کما حکی الله و هو اصدق

العاملين عن خليله واجعلني لسان صدق في الاخرين محقق اللهم رجانا فيه واجعله
ورثة جنته النعيم بفضلك العميم ومنك الجسيم انك انت التواب الرحيم ذكر بعضي حوادث
كه بعد از اشغال حضرت صاحب قراني از سراچه فاني مدار النعيم جاودا
زمانه بر نهاد روي نمود چگونه كه از هول اين داستان ... بلرزد زمين و بترسد زمان
چگونه كره بر زمين او فتد ... قلم گاه ثبت از بنان او فتد ... عجب گاه مي زان خطر خان بر
كشيدان بلا راد از غم نمرد ... چون صاحب قران سعيد مغفور از ين دار غفلت و غرو ر
بنحث سراي بهجت و سرور اشغال فرمود هول ان واقعه قيامت علامت سيلاب اضطراب
در جهان و جهانيان انداخت و نهيب ان حادثه شكيب هوز بصاير ابصار و كبار و
صغار از اخبار و اثار راتيره و خيره پياخت ابيات شدان لحظه هول قيامت عيان
بگردون برامد نفير و فغان ... ز حيرت دل خلق عالم خراب ... جگرها ز شامان زمانه كباب
بر اشفته احوال خلق جهان ... زاندیشه غمناک شد از جهان ... همه خلق عالم پريشان شدند
سراسيمه و زار حيران شدند ... نه اندیشه خواب كس را نه خور ... همه ماند بر حالت خود نه خور
و حقيقت انكه عنبه فرخنده طالع صاحب قران عليه شاهبيت الغفران و رضوان معتضي
ان بود كه دولت ثابت اركانش جاودان با امتداد زمان هم عنان باشد و ممالك
روي زمين كه از ابقوت بازوي اقبال مسخر كرده بود و بانوار معدلت و افضال منور
و منور داشته تا انقراض عالم در سايه سلطنت اولاد اخلاف برزگوارش همچنان
برقرار بماند و اگر نه درين واقعه تا بله جاي ان دارد كه سپهر نزگرد راي از ين سيست
گشته برجاي فرو ماند و مهر رخشنده چهر از غايت دهشت راه مشرق گم كرده دگر با
برنيايد و نور نيفشاندند بيت بديم كه مركبان انجم ... هم نعل نيفكنند و هم سم
شد وقت كه اين چهار حمال ... بنهند محفه مه و سال ... راستي دران شب سزا بود
كه ماه چهره خراشيده لباس قير فام ظلام پوشيده كاه كهكشان بباشد و بريسم
نرسته شنيده و گردون بوقلمون گريبان صبح دريده و دامن شام در خون
سفق كشيده مرشك ثوابت و سيارة تمام فرو بارد و خود را در دفايق غرا قاصر و مقصر

بیند ابر طوفان بارکه دران روزگار زار میگریست اشکش خونناب بالیتی
نه قطرات اب وجهان مهم تاریک شده درلب پس سبوکواری بود پوشش ازخاک
وخاکستر داشتی تاریکی شب نقاب واز جمله صعوبت ان مصیبت اندوه قرب
جان کاه انکه کس را نه جال بیرون بود ونه قوت وشکیبایی نهان داشتن
بیت فریاد ز دردی که درون سوزد و ان را ۞ گفتن نتواند نه نهفتن نتواند
شاهزادگان افسرشاهی ازسر برک انداخته وخلعت شکیبایی قبا ساخته وخواتین واغا
یان رویها خراشیده ومویها بریده وامراوارکان دولت کریبان جان دریده و
درخاک وخون طپیده ان شب که ابزنر درفغان واشکباری بود درعین بیقراری
ودل افکاری بگریه وزاری وسوکواری بگذرانیدند وچون صبح راشعله مهر جان
کرفته اویز شفق چیب اغاز نهاد دردی تحیر وتاپ تحسر دلهفین میت اوردند
وبرحسب وصیت هند وشاه خرابجی بغسل مشغول شد ومولانا قطب الدین صدر بتعلیم
غسل مشروع وواجبات وسنن ان وتلاوت دعوات وایات قران قیام نمود
بیت کرامی تنش پاک شسته بآب ۞ معطر بکافور ومشک وکلاب کفن جامه کردند بلوت چاپی
سپرده بغفران یکتا خدای ۞ بعد از فراغ بصد درد وداغ امرا مثل بردی بیکر
پاربوغا وبرادرش شیخ نورالدین دشاهملک وخواجه یوسف دیگر خواص
وبزرکان اتفاق نموده عهد کردند وسوکند خوردند که متفق باشند بایکدکر ودر
امضای وصایای صاحب قران سعید مغفور یکدل ویکجهت بجان بکوشند وچون
رفتن بغزا هنوز فیصله نیافته بود واقعه حضرت را پنهان میداشتند واغایان را
از بغیر لباس واظهار روضه وزاری منع میکردند تا دشمنان بزودی اکاه نشوند
وامرا پیش اغایان امده بالیشان کنکاش کردند وبامیرزاده خلیل سلطان وامرا
که درتاشکنت بودند خبر فرستاده وقوع واقعه باز نمودند وبپرسی صبران پیش
امیرزاده سلطان حسین کس فرستادند که مرض حضرت صاحب قرانی استداد
یافته است بامعدودی توجه نموده بتعجیل باید وخضر قوچین را مانوشته بجانب مغنین

روانه داشتند که امیرزاده پیر محمد را از حادثه وفات صاحب قران سعید و صیت
ولایت عهد و قایم مقام که درباره او فرموده اگاهی دهند تا هرچه زودتر بارگاه
سمرقند شتابد و سایر شاهزادگان و حکام که در هر اقلیم و ولایت بودند مکتوبات
ارسال نمودند مضمون ان اعلام وقوع حادثه جان گزا و سفارش رعایت حزم
که هر کس در ضبط و محافظت مملکت خود وظیفه تیقظ و هوشمندی بجای اردو از صدمه
و شور هر صوب باخبر بوده اصلاً غفلت و اهمال در هیچ حال از احوال روا ندارد که ساعات
تا بقیه سفدان و بدسگالان ازیم سر فرو برده اند و با شطار روزی چنین روزگار بمثور
و پندار میگذرانند غافل و بیخبر نمی باید بود و دل برعون و عنایت پروردگار بسته در
اشاعت عدل چنان حسب الامکان کوشش نمود و خلائق را از وضع و تکلیف
هر یک بجای خود چه داشتن که اندیشه عصیان و طغیان نخاطر و خیال ایشان راه
نیابد و بهر نوشته را مصحوب فرستاده شاهزاده فرستادند شیخ نور قوچین مصحوب
هراة متوجه امیرزاده شاهرخ شد و علی درویش که یک پچه اشتهار یافته بود بجانب تبریز پیش امیرزاده
عمر شتاق و ارا تمور بجانب بغداد پیش امیرزاده میرانشاه و امیرزاده ابابکر و دیگری بطرف فارس
و عراق روان شد گفتار در نقل نعش صاحب قران مغفور از کوارا و ارشاد زادگان و اغایان
و امرا که در انجا بودند شب پنجشنبه یازدهم ماه مذکور وقت نماز خفتن تابوت محفوف برحمت
حی لایموت را بدیار و پرنیان مغفرت و رضوان کرفته در محفه از شهر اترار بیرون اورده روی
توجه بصوب سمرقند نهادند و شب از اب خجند بر روی پل گذشته در میان
بیشه که بکنار اب بود فرود امدند و از اترار تا کنار اب دو فرسخ است و چون صبح
دامن لباس پوکواری شب را چاک زد شدت واقعه اتش حزن و اندوه در کانون درون
مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که خرمن تجلد و اصطبار همکنان بسوخت بیت
عاقبت بالا کرفت از هر درونی دودها اتش اندر سینه پنهان بر شاید پیش ازین
نعشش تا غایت مخفی میداشتند پرده از رو برداشتند و مجموع ان انجمن از مرد و زن
همهمه و رازی در امده یکبار فغان بر اوردند و شوری در جهان افتاد

که صدایش از بیت الاحزان کیوان برگذشت بیت زسوز دردمندی پر اضطراب
جگر سوخته ما بیان زاد زار ... زنمکین دو دیده از دل آتشین ... در افتاد مرغ از سوا بر زمین
چه کار یست کافتاد ناص ... مانرغ دما بی نشد زان خلاص ... وامر او خاصگیان
وقو چیان دستار ... پیر و جامها در خطر نو خود را بر خاک ... و خاکستر انداخته و فوا بین
واغایان مویها از بن در و ما بزخم ما خن چنان و چندان کنده و خسته که خو بشتن را
مشرف بهلاک پنداشته بیت ... زفوت شعادل کامیاب ... بنای سرای جهان شد خراب
چنان لرزش افتاد در روزگار ... که پرشد فضای جهان از شرار ... روان گشته از چشمها جوی خون
زخون گشته روی زمین لاله گون ... زاه و زفریاد پرشد جهان ... بگردون گردان رسید فغان
ز دل رفته صبر و ز سر خسته هوش ... برادر ز جامها غریو و خروش ... زاندوه و غم در شگفت
جگرها شده خون زهول و نهیب ... و بعد از فغان و زاری بسیار چون جزع و فزع از حد در
گذشت امرا نیصحت پیش امدند و بزبان دلسوزی عرضه داشتند که چون
شد یاد بلا از مهیب قضا و رزیدن گیرد کوه خارا چون موم از اتش گرم
نرم شود و سد اسکندر از پرده عنکبوت پست تر گردد و تیر تقدیر را
پست تدبیر باز نمیدارد و قهرمان اجل شاه و گدا را ضعیف و توانا را یک چیز
می شمارد و بضرورت و اضطرار و شکیبایی و اصطبار می باید کوشید و بصدقه
و خیرات و فاتحه و ختمات روان میت را شاد گردانید که همه را مرگ در کمین است
بکودک و برزگ را عاقبت کار همین بیت گزیر میکنم نی تو او تو انگر ... و اگر بمرز زاده ایت مادر
و چون اشتعال نیران اندوه و اخوان نه بان مرتبه بود که بزلال امثال این نصایح
فرو نشیند امرا بروح مقدس حضرت رسالت پناه ختمی علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات توسل جسته ند کر وفات او را وسیله نجات ان مصیبت زدگان ساخته
که حضرت پیغمبر عربی و علی اله الصلوة و السلام بهترین اولین و اخرین بود و خدای
تعالی علم را بطفیل وجود مبارک او افزید و او را از تمام افرینش برگزید و خاتم
انبیا و رسل گردانید و با این همه چون وقت اجل موعود در رسید همه را باکش پیوند

بدین گسسته رویی تسلیم و رضا بفردوس اعلی آورد هرگاه که چنان بزگوار
درین سرای فانی جاودانی نماند دیگری هم نخواهد ماند هرچند واقعه امشکل و مهمی
جان کسل است غیر از رضا بقضا روی یاری چاره از خدا او ضرا جاره دیگر متصور
نیست اگرچه واقعه بس مشکل است و جا که کس نگذرد از حکم خدای
دگر مشورت امرا با خواتین و شاهزادگان دران یورش جنای و جون خواتین و
شاهزادگان را از میامن و گرجان برور مخصوص بخطاب انا اعطیناک الکوثر و قصه
وفات آن سرور همایون سیر علیه السلام الله ما طلع القمر نوع تسکینی حاصل شد
و جزع مفرطه گذاشته از فغان و زاری بجزع و سوگواری اکتفا نمودند امرا پیش ایشان
جمع آمده مشورت اغاز نهادند و با دل خونین و خاطر حزین گریبان گریبان میگفتند
که اجتماع شش پایین بسیاری از امرای کامگار و بهادران نامدار و بزداز
مایان تیغ گذار که هنگام کارزار هریک از ایشان ثانی سام سوار و ثالث رستم دستان
یارست بلا چنین اهبه و ساز و چندین اسباب و آلات که از گرانی اثقال و اجمال
ایشان زمین را خطرست که تمام در آب فرو رود و از زمان جمشید باز پس نمانده
است و نشنیده و بقرنهای بسیار مثل این دگر بار عجب که دست دهد
روزی که در جنبش آمد فلک بزد بر صف فلک سیاه ملک بهرام داد تیغ و سپاهیان
بهر جیش داعیه وطیسان ندیدست هرگز کسی تاکنون سپاهی چنین ارکواکب فزون
بدین ساز و سامان لشکری برهنر نبوده است مثلش بنا شد دگر و شکیست که این سپاه را
با این اسباب اگر بمملکت مخالف رسانیم پی توقف دمار از دیار و روزگار کفار
خاکسار برارند و هرچند خبر واقعه صاحبقران سعید مغفور مرحوم بهم عنان جماد
دیور بقلماق و خطاییان خواهد رسید لیکن چون جز احتمال صدق و کذب ندارد
اگر ما این لشکر گران پی گرا نزا بسر حدایشان پیشتر آن باشد که
ایشان متوجه شوند که اگر حضرت صاحبقران درگذشته بودی کسی را
قوت و تجدد لشکری چنین با پنجا رسانیدن نبودی و تصور کنند که الحضرت زنده

وامین اوازه بمکر وحیلت انداخته اندوازین توهم خوف وهراس برایشان
غالب شود ونصرت وظفر قرین رایت اسلام گردد مصلحت آنست که عزم تو
الحضرت را امضا کنیم وتوکل بر فیروزی بخشش کرده لشکر نخجستای بریم
ومدمرودانه در اقامت عزو بازان دبت برستان که الحضرت قصد کرده بود
بجان بکوشیم وانتقام اسلام ازان بی دینان خود کام بواجبی بکشیم وچون خاطر
ازان شغل خطیر پرداریم رایت معاودت بفتح وفیروزی برافرازیم وباتفاق یکدل
ویک جهت سایه اهتمام واعتنا برمنبط ونسق ممالک محروسه اندازیم ومهمات سلطنت
وجهانبانی چنانچه باید بسازیم که بحمد الله تعالی از ذکور اولاد واخلاف صاحب
قران مغفور زیادت از سی شاه وشاهزاده پیشند وهرایینه از سابقه لطف
الهی بعضی را سلطنت وفرمان روائی مقرر خواهد بود ودر واقع غیبی عظیم باشد
که لشکری چنین باجندین تجمل واسباب واسلحه ودواب که ایشانرا از فضل
ذوالجلال وبزوی اقبال صاحب قران بی همال مهیا شده است بودا نکه
بجندین مهم جلیه پیش آمده اندواز سر صدق دل درعرا بسته وجنگ کفار را آماده گشته
بی انکه کاری معتبر ازدست ایشان برآید بازگردند ومتفرق شوند بر حسب این یراق
مجموع اغایان وشاهزادگان وامرا وارکان دولت که حاضر بودند در استصواب
این رای اتفاق نمودند وعزم بران قرار گرفت که امرا با لشکری که همراه
بودند در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که صاحب قران سعید مغفور اورا
درین یورش باخود نخجستای می برد ومتوجه شوند وبا میرزاده خلیل سلطان امیر
که تازه رنگنت بودند ملحق گردند وچون امیرزاده خلیل دران وقت بیست و
دیکساله بود واز دیگر شاهزادگان حاضر بس بزرگتر اورا بر حکومت بردانند
که اسم ایالت وشاهی برو باشد ونوینان بزرگ باتفاق مصالح ومهمات کار
روی نماید سرانجام کنند وبابن نسق متوجه جهاد گردند وبعد از تسخیر وتخریب
بلاد وديار کفر وتادیب وتعذیب عبدهٔ اصنام واتش برستان بتخانه رسند

مراجعت نمایند و شاهزادگان و اغایان و امرا قولتای کرده و صاحب قران
سعید مغفور بجای او رندو پشتون حکم و زمان که هنگام وصیت صدور یافته
بود کار بندشوند و من الله التوفیق و تائید ذکر [illegible] ساختن نعش از جند مغفرت
[illegible] سمرقند فردوس [illegible] مذکور حسب مسطور قرار
یافت در همان صبح محفه که از پیش جنازه سلطان سعید بلند آوازه مهبط انوار رحمت
پی انداز ده بود بحسب امیر خواجه یوسف و علی قوچین و جندی از خواص روانه سمرقند
گردانیدند سفارش نموده که بتعجیل برانند و در راه نیکو برخ باشند و ایشان
در اتمام آن شغل خطیر کما ینبغی کوشیده نعش محفوف بمغفرت را شب دوشنبه بیست
و دوم شعبان در داخل سمرقند بقبه سمرقند رسانیدند و در همان شب بر نهج
مقتضا یات شرع مطهر مدفون گشت رحمة الله تعالی واسع است
که از قبیل القبر روضة من ریاض الجنة علی قائله الصلوات والسلام باشد و ما ذلک
علی الله بعزیز نروجه گویم که چهار رفت چون جدا شدن جنازه صاحبقران سعید تازه
کرده از چشمهای خونین و شاهزادگان چشمها خونین روان شد و بازاران حالت
جگر سوز زمین و زمان بر ناله و فغان گشت بیت دگر بار بشد چشمها سیل بار
چو باران که بارد بوقت بهار خلق را ز بس ناله کز گشت گوش
ز ناله زمین تا زمان بر خروش
و چون آن ولوله فرو نشست باز امرا و اغایان بر سم مشورت سخن
بهوستند که هر چند صاحب قران سعید مغفور وصیت فرموده که اولی عهد امیرزاده
پیر محمد باشد و ما بندگان بر همان عهدیم لیکن شاهزاده مشار الیه در قندهار است
شاید که لشکری بجانب هند برده باشد و از و تا بما بسا فتی بعید است و مالش
خطای در پیش داریم اگر توقف نمائیم تا او برسد دیر میشود و در واقع وارث
ملک و تخت صاحب قران سعید شرعا و عقلا امیرزاده شاهرخ است که فرزند
صلبی و ارشد اولاد الحضرات است و عالمیانرا معلوم است که صاحب قران سعید مغفور
شاهزاده مذکور را از دیگر اولاد و اسباط دوستر میداشت

ولی مدابنه انوار سعادت و فر سلطنت از ناصیه مبارک آن شاه زاده نیکو سیرت
پاک اعتقاد مسلمان نهاد درخشنده تر از شعشعهٔ خورشید انوار است
بعدل و داد کوشد و رعیت پروری از جلالت مهر و سعادت مشتری بسیار
مشهورتر است شمهٔ از مفاخر شاهنشهی او روشنش جشمهٔ آفتاب است
ارزد خواهد آراستن تخت و تاج و زد سلطنت یافت خواهد رواج از و باز باید ممالک
امان وز و باد کرد و زمانه جوان و شکایتی که خبر واقعه مایله که فرستاده ایم بزودی
با و خواهد رسید و عنقریب توجه نموده خواهد آمد می باید که چون برسید او را
روان بشهر در آورید تا مملکت برقرار بماند و رخنه بدانديش محال نگذرد محال
و فرصت فضولی و فتنه انگیزی نیابند و بعد از ان حضرات عالیات سرای
ملک خانم و تکل خانم و تومان آغا و دیگر خواتین با امیرزاده الغ بیک و دیگر شاهزادگان
در عقب محفه متوجه سمرقند شدند و امرا سفارش نمودند که شرایط خدم و
احتیاط بجای آورند و هر جا که فرود آیند نیک بر خبر باشند و چه گویم که بهنگام وداع
باز چه ولوله و شور در جهان افتاد و از فغان و زاری و ناله و اشکباری چه رستخیز
واقع شد هیچ کس نمیداند جهان حال بجز دشمن شاد آه از ان محنت جانسوز بهرا
صیدات دچاشت همان روز امیرزاده جوانبخت ابراهیم سلطان و امرا بعزم یورش
ختای و نیت غزو کفار بسعادت سوار شدند و در موکب شاهزاده ارجمند حمید پیت
در رفتن در رفتن شاه سعید مقارن بتاخید رب مجید همان طبل کوس مهابت
قطار علمهای فتح انمتا روان شد چو شهزاده مرکب رانم وزان حال دانشور این نغز
که رایات اقبال فرمان روست زدن نوبت آئین شاهنشهیست جوانبخت راشد از جمله شهزادگان
مهر او رهسپر و ملک صاحب قران که جایش چو اباد بخشد همایون بر او باز گردد دو دیت
الا عالم زرشت و نکو بتقدیر حقست و تکوین او جنین رهنمون آشنا و سر سنبه
مگر انکه باشند دانش بری گر از اکهانی و هرین نیست شک و گر غافلی پس قولی بیک
دجون از آب سیحون گذشته و یک فرسخ رانده در جانب شرقی اترار بکنار

جوی ادرج بینز دیک بل قندرمه فرود آمدند قبه بارگاه شاهزاده باوج مهر وماه
برآمد و نوق بادشاه مغفور در مقابل از دور برسیمی که معهود بود بعیوق برافراشت
و طبل خانه حضرت مغفرت مآل صدر معسکر همایون شاه زاده بهمال ارسته بتحقیق
ظهور بشارت و راثت آن برگزیده ارجمند و گوش زدان هوشمندان انداخت
و در انجا رسولان بجانب راست پیش امیرزاده خلیل سلطان و امرای بزرگ که
در تاشکنت و شاهرخیه بودند روان کرده باز نمودند که نعش مغفور برحمت و رضوان
حضرت صاحبقران را بسمرقند فرستادیم و اغایان نیز در عقب روان شدند
و ما عزیمت غنای جزم کرده متوجه شده ایم و بطرف دست چپ پیش امیرزاده سلطان
حسین فرستادند و همین حال اعلام کرده پیغام دادند که بانگمر متوجه گشته چنان
که در موضع جوکلک بهم رسیم و وصیتی که صاحبقران سعید مغفور فرموده برسانیم و بر اثر
رسیده باتفاق متوجه عزا شویم و جوکلک که وعده گاه بود قریه ایست در پنج فرسخی
اترار بجانب شرقی و اعیان مخالفت امیرزاده سلطان حسین فحوای حقیقت غنای رسیت
زدای حدیث قدسی حسبک در دیا داود انا اریدوانت تریدولا یکون الا ما
اریدبسمع جان هوشمندان میرساند کتیر هرچند پیر که از شست تقدیر بگشاد نیاید هرگز
بهدف مقصود نرسد لاجرم چون دران ولا سابقه قضا با مضای عزم غزای کفار
ختای تعلق نگرفته بود سعی و کوشش دران باب اصلا سودمند نیفتاد و با انکه امرای اعداد قوع
حادثه بایله صاحبقران سعید اتفاق نمودند که آن قصد باتمام رسانند بجای نرسید
و اشعبده باز سپهر بازی برانگیخت که آن منصوبه بکلی از هم فرو ریخت و شرح آن قصه
اینست که چون خبر وفات یافتن صاحبقران سعید بامیرزاده سلطان حسین رسید
رق بد اندیشی و فتنه انگیزی که در جبلت او مذکور بود و اثران در زمان حیات
صاحبقران سعید بارها بظهور آمده بتخصیص در یورش شام که از فرط جنون و سکسای
دران هنگام که لشکر مخالف بمقابله درآمده بودند روگردان شد و چون الغار

ویران کرده بدمشق رفت پیش بسر برقوق و تردیک بود که لشکر منصور را جشم
رخمی رسید عنایت ربانی و قوت دولت صاحبقرانی دستگیر گشت جنابچه مشت
گفته شده است باز درحین وقتی بحرکت آمده باندیشه فاسد تخیلی محال بعضی از لشکر دست
جنب بادبود مدبر اکنده ساخته واسمان ایشان گرفته باهزار کس دو اسبه تعجیل بر اندوارات
خجندهٔ کدشته براه قراق متوجه سمرقند گشت که بمکر وحیله اما لی سمرقند را فریبی دهد اگر او را
بشهر درآورند ودر پیشین همان روز ایلچی که بطرف اورفته بود باز آمده آن خبر آورد
وچون وقتی عجب بود خوف وهراس عام در خاطر خاص و عام افتاد و بیت
ازان فعل مذموم نامستقیم دل خلق را کرد پر خوف وبیم
باطراف وجوانب خبر دادن از مخالفت سلطان حسین چون امیر شیخ نورالدین وامیر شاه
که ضبط سمرقند در عهدهٔ او بود مکتوبی فرستادند مشتمل بر انکه سلطان حسین باز دولایق
آغاز نهاده ولشکری که با او بود مکتوبی بهم برزده وبا هزار سوار دو اسبه متوجه سمرقند شده
نیک بر خبر باشند ودر ضبط ومحافظت شهر وحصار شرایط حزم واحتیاط مرعی دارند و
بار و اماده داشته یکسر مو در هیچ باب غفلت و فتور روا ندارند و اکران
بی باک بجوانی شهر آید و میسر شود البته او را بگیرند و بند کرده نیک نگاه دارند تا
اوفسادی واقع نکردد که بر او وسخن او هیچ اعتماد نیست و پیش حضرات عالیات نیز
عرضه داشتی روان کردند مضمونش بعد از اعلام قضیهٔ سلطان حسین انکه هرچه
رسیده باشند توقف فرمایند تا بندکان از عقب برسیم و بخواجه یوسف هم نوشته بود
فهمانیدند و بر قضیهٔ اطلاع داده مبالغه نمودند که در محافظت محفه از دقایق جلادت او
هیچ دقیقه فرعی نکذارد و از استعجال هرچه تمامتر بشهر رساند که از خیالات فاسد سلطان
حسین دور نیست که بوسیلهٔ نغش خواهد که خود را در شهر اندازد و فتنه و فضولی اغاز نهد
هم چنین نزد امیرزاده خلیل سلطان وامراء بزرک ایلچی با نامه بصوب تاشکند که
اکر تا بدانجا شش روزه راه کاروانیت روان نشاخته و حرکت ناپسندیده
سلطان حسین را شرح داده باز نمودند که حال ازان کردید که با اندیشه کرده بودیم

وبعزم یورمش ختای توجه نموده صواب آنست که شما با تمام لشکر بجانب
اصر که علفزاری معتبر و جراگاهی مناسبست باز گردید و ما هم از پی متوجه شویم
وبعد از ملاقات وصایای حضرت صاحب قران سعید چنانچه فرموده و بر
عهده از ما ستده و امر کرده که بشما برسانیم و باتفاق بپیران معامله دیده انچه
مصلحت وقت باشد و رای همه بران قرار گیرد پیش گیریم و چون از
ارسال ۲ رسایل پرداختند شاه زاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین
و امیر شاه ملک از ظاهر اترار بعزم سمرقند کوچ کردند و امیر پردی بیک
و را بجای محل خود باستاد و چون از مخالفت سلطان حسین تفرقه بخاطرها
راه یافته بود تمام لشکر جبه پوشیده سوار شدند و روی توجه
بسمرقند آورده اطراف رود از آب سیحون عبور نمودند در زمان یخ بشکست
چنانچه بر شتر خزانه بابا بارزد راب فرو رفت کفتی که یخ موقوف کردن
ایشان بای ثبات فشرده بود دو سر تا بای فسرده و از انجا بشکیر کرده سحرگاه بحضرات
عالیات ملحق شدند و از تقادم تقدیرات الهی امیر زاده خلیل سلطان و امرا
بلک تمام لشکریان ترک و تاجیک و عراقی و روی پیش از رسیدن ایلچی که از اندرا
رفته بود خبر یافته بودند که سلطان حسین لشکر برایشان ساخت و با نوجی از سپاه
متوجه سمرقند شد و از استماع آن خبر دهشت و حیرت که بسبب واقعه قیامت نهضت
انگیخته بود زیاده تر شد و امیر زاده احمد عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیر دیکار
و اکثر امرای امیر شمس الدین عباس و امیر برندق و دیگر امرا که در انجا بودند
علی التفاوت مراتبهم مجموع اتفاق نمودند و پی انکه کسی بفرستند و باشتاب زاد کان
و حضرات عالیات و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و نزدیکان صاحب
قران سعید مشورت کنند و از ایشان رخصتی طلبند امیر زاده خلیل سلطان
بباد دستاهی بر داشتند و با لوسیت کردند و از وخامت عاقبت جنان امر خطیر
حساب نداشتند و لله در من قال بیت نخست اندیشه کن فکر پایان کار

بر مضمون آن اطلاع یافتند از کرده خود منفعل گشته پشیمان شدند و مبلغ
فایده نداشت که اختیار از دست رفته بود ذکر آمدن امیر برندق از تاشکنت
و آوردن جواب مکتوب چون موکب شاهزادگان و حضرات عالیات
با مراباقسولات فرود آمد بر برندق بن جهانشاه از طرف تاشکنت برسید
بعز ملاقی شاهزادگان و خواتین استسعاد یافته مراسم تعزیت و سوگواری
باقامت پیوست و بعد ازان با امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک بمجلس کاوره
و مشاوره بنشست و کتابه تا که امیر خداداد و امیر شمس الدین عباس کرده بودند
درمیان آوردو محصل تحریر و تقریر این بود که ما این کار از برای صلاح و استقامت
این دولت و سلامت و استقامت ملک و ملت کرده ایم که واقعه بغایت هولناک
که روئی نموده و ترسیدیم که ناگهان فتنه و غوغای دست دهد که تدارک این مشکل
بود بتصور خیر اندیشی این صورت برهم بستیم تا سری پیدا شود و کسی را مجال سرکشی
و خودرائی نباشد و سلطنت درین خاندان برقرار بماند عالم بهم برنیاید بیت
دران کار ازان رو رضا داشتیم که خیر همه خلق پنداشتیم اگر ندیدیم این بیعت از
خود آن بگه ناگه واقع شود فتنه ناگهان دگر آن بود که شما نیز با این مصلحت همراه
باشید چون وصیت صاحب قران سعید مغفور بر خلاف این بوده فرمودند
آنحضرت بر جان ما روانست و حاشا که تا زنده باشیم یکسر مو از سخن و صواب دید
آنحضرت تجاوز روا داریم هرچه شما در باب امضای وصایای حضرت صاحب قرانی
مصلحت بینید ما نیز برانیم و در اتمام آن بجان خواهیم کوشید چون امیر شیخ نور الدین
و امیرشاه ملک مضمون نوشته اند و تقریر امیر برندق برین نسق یافتند با او
گفتند که ما باری تغییر وصیت و صواب دید بادشاه سعید بهیچ وجه جایز نخواهیم دانست
و امیرزاده خلیل را متابعت و انقیاد نخواهیم کرد بیت
اگر ما ز فرمان شه سر کشیم سجل وفا را قلم در کشیم گر فار خذلان و خسران شویم
سزاوار لعنت چو شیطان شویم نبی می نمایم ازین احتراز کو امت دانندهٔ کارساز

امیر برندق رای ایشان را بمجمل قبول تلقی نمود و در پیش شاه زادگان با ایشان
عهد کرد و آنرا سوگند موکد گردانید که از مقتضای وصایای صاحب قران مغفور
تجاوز نکنند و ازین جانب باز با مراخداداد حسینی و یادگار شاه ارلات شمس الدین
عباس و دیگر امرا و سران سپاه مکاتبت نوشتند و ایشان را بر متابعت دعوت
و نقض بیعتی که باجتهاد و خطا کرده بودند دلشاد نمودند که آخر حقوق پادشاه سعید
یاد آورید و از شرمساری او در روز مکافات اندیشه کنید و هنوز عزای جان سپاری
سبری نگشته فرموده او را در مساز ید که این معنی را در پیش خدای تعالی مشکور افتد
و نه نزد خلایق مستوده باشد زنهار دامن غرض خود را بلوث عاری مبالایند
که تا قیامت بهیچ آب پاک شوان ساخت بیت شکستید عهد شه کامیاب
چگویید روز جزا در جواب ندانم کزین پس ز اهل خود کدام شما بهتر و نو
با امیر برندق دادند و امرا را بزبان پیغام دادند که خطای کرده آید تدارک میباید کرد
و این عهد بر بسته را بهیچ بر آورد جمله یکجهت بر حسب فرموده ولی نعمت که
اذعان فرمان او بر همه عین فرضست دل بر متابعت و انقیاد امیرزاده سپر محمد
بندهید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل سلطان نیز سر اطاعت در آورد و بعد ازین
باب عهدنامها بنویسید و بفرستید چنانچه در سمرقند بمارسد تا بپیش شاه
زاده ولی عهد فرستیم و امیر برندق با مکتوبها باز گشته رو براه نهاد بیت
ذکر روز چون مهر کرد آشکار رخ از کله سبز کوهر نگار برون تاخت آن شاه زرین کلاه
شبش رخت بتاج مشک و درم شاه زادگان و حضرات و امرا کوچ کردند و امیرزاده
الغ بیگ با امیر شاهملک و فوجی از سپاه مجموع مسلح و مکمل بطرف دست راست
براه روان شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان با امیر شیخ نورالدین و جماعتی از لشکر
بهمان طریق آراسته و تمام سلاح بدیگر طرف از راه توجه نمودند و ایشان و آنان
بتعجیل عازم سمرقند شدند که هر چه زودتر بشهر در آمده مملکت را ضبط
نمایند تا خللی واقع نشود روی ننماید و بعد از ان مصالح سلطنت و مهمات

ممالک بر طبق وصیت صاحب قران سعید انتظام مییابد و دران زمان شاهزاده

زادگان جوانبخت هردو در سن یازده سالگی بودند و امیرزاده الغ بیک بجای پدر
بیت روز بزرگتر بود و چون منازل پیموده بموضع قرحق رسیدند امیر شاهملک بر
حسب صواب دید همگنان از پیش براند و چون بسمرقند رسید ارغونشاه دروازها
بسته بر حصار را استوار کرده چه امیرزاده خلیل سلطان نوازش نامه یاوگوشته بود
وسفارش نموده که امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک را متوجه شدند بشهر نگذارد و اختیار
بکار دواو را جندان نوید داده که از عرق ترکمانی و کوته نظری از راه افتاده
بود و خاطربان طرف داده امیرشاه ملک از دروازه شیخزاده که بر سر ان راه است
بدروازه جهارراهه رفت که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و دیگر سرداران اندرون
انجا بودند و چون با ایشان سخن کرد ارغونشاه که ضبط شهر در عهده او بود او را
راه نداد و باین بهانه تمسک جست که حکم حضرت صاحب قرانی با من هست و
وصیت نیز چنین است که ولی عهد آنحضرت امیرزاده پیر محمد باشد هرگاه که تمام شاهزادگان و امرا جمع آمده اتفاق نمایند و شاهزاده مشارالیه را بپادشاهی بردارند
من در بکشایم و شهر تسلیم نمایم امیرشاه ملک چون کلمات مزور او بشنید دانست
که خاطر ان ترکمان نژاد از دناءت همت و ریقه وعدهای امیرزاده خلیل سلطان
شده است و هر چند معقول و مشروع باو خواهد گفت فایده نخواهد داد و در نخواهد گشاد
عنان برتافته کریان کریان باز گشت و چون از آب کوسک عبور نموده بعلیاباد که
از قری سعد کلات است رسید شاهزادگان و حضرات از عقبه قرحق که گذشته بصحرای
علیاباد آمده بودند صورت حال عرض داشت و آنچه از باطن ارغون شاه دریافته
بود باز نمود الم غبن و حیف آن قضیه جراحت مصیبت همگنان تازه کرد و از حضرت صاحبقران
یاد کرده بسیار بگریستند و غمی که دران سوگواری داغ حسرت بدل
نهاده بود یکی هزار گشت و بعد از بسی زاری بمانجا فرود آمدند و سرای
ملک خانم و توقمان آغا و امرا کنکاش کرده مصلحت دران دیدند که متوجه بخارا

شوند و حضرات عالیات جواب آن دانستند که امیر شیخ نورالدین سلمه الله و امرا اندرون را نصیحت کند شاید که قبول افتد و رای بر سخن ایشان قرار گرفت و امیر نورالدین همان روز سه شنبه که غره ماه مبارک رمضان بود عزم برکاب استعجال در آورده روان شد چون بدروازه جهار رامه رسید و بحکم وقت زبان مدارا گشاده اندرونیان را بانواع نصیحت کرد مفید نیفتاد و به همان جواب اصرار نمودند که با امیر شاهملک گفته بودند امیر شیخ نورالدین از اسب فرود آمد و پیاده از فول تبدیت و بدر دروازه بایستاد که بازیچه قضیه نیست که در میانست مهمانها باید رون گذارید تا بحضور سخن بکنیم و صلاح و فساد این کار نیک بازبینیم تا در اخر ندامت نباید کشید و هر چند در ان باب مبالغها کرد و بجائی نرسید بیت نصیحت نخواهی شنید انگه مست رجایم می عشوه دهرست ۱۰ زباران گلستان برار کل شود ۱۰ چمن بر ریاحین و سنبل شود ولی شوره گرد د برازخار و خس ۱۰ که نفعی نه بیند از ان هیچکس ۱۰ نیوی کل انکس شود خوش دل کز نبود دماغش بریحان زکام ۱۰ وچون سخن در ایشان اثر نمکرد امیر شیخ نورالدین بضرورت حوالت شد و بجلیبا باو مراجعت نمود و کیفیت حال پیش شاهزادگان و حضرات عالیات شرح باز راند تتمه داستان امیر برندق که بتاشکنت رفته بود گفته شد که امیر برندق در اقبولات با امیر شیخ نورالدین و امیرشاهملک در باب قبول وصیت و تشییع ان پیمان بسته با نوشتها و پیغام ایشان متوجه تاشکنت گشت وچون بامرابزرگ رسید و نوشتها برسانید و پیغام بگذارد و ایشان از نیتی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده بودند پشیمانی عظیم روی نمود و سخنان که امرا نوشته بودند و پیغام کرده همه را مسلم داشتند و تصدیق بالتفاق زبان ادعان برگشودند که تاج و سریر انکس را رسد که صاحب قران مغفور ولایت عهد خویش در حق او وصیت فرموده و ما جمله بر انیم و متعهد و متبدل ان رضا نخواهیم داد و مجموع بزین معنی پیمان بستند و دران انجمن عهدنامه نوشتند و هر کس مهر خود بران نهاد و امیرزاده خلیل نیز بحکم ضرورت بان رضا

دادنی خواست وعهد نامه را بخط و مهر چارات و التمش را برسالت نامزد کرده با
عهد نامه و تحف و هدایا روانه داشتند که از پیش امیر شیخ نورالدین و امیر هلک
برود و از انجا بتعجیل شتافته بشاهزاده ولی عهد رساند و امیرزاده خلیل التمش را
بهنگام توجه طلب داشت و گفت امیرزاده پیر محمد را پیغام میدی ما عرضه داشت بکوی
که ما خلاص می اخواه شما ایم و بر حسب وصیت صاحب قران سعید شما را قایم مقام الخضر میدانیم
بنابر مصلحت وقت این سخن بزبان میگفت همگی دل و جانش مستغرق هوای سلطنت و
سودای جهانبانی بود و بعضی امرا نیز با اندیشه درونی همراه او بودند و همی اسم و رسمی که نوشید
و از نویش او را دیافته بار آوری امارت و بزرگی کاه بیکاه شعله سودای او را بدم
وسوسه و فریب تیز می کردند که این دنیاست و من غلب سلب هر که غالب شد روی دولت
غنیمت می باید دانست و لی توقف عزم سمرقند کرد و بشهر در آمده بر تخت پادشاهی نشست
و گنجها را گشاده کرده بعطا و بخشش خاص و عام را جاکر و غلام خود ساختن گرفت و از احسان
و بخشی کار از پیش بردن که چنین کارها بسستی و درنگ بر نیاید و مثل این فرصتی
بقرنها دست ندهد و اگر فوت شود باز یافت آن از قبیل محالات است
چه خوش گفت دانای روشن روان ... که باد امقامش ریاض جنان
کن از وقت هر کار غافل مشو ... که هر کار آمد بوقتش کرو ... و چون از توانر سماع امثال
این کلمات داعیه شاهزاده استیلا پذیرفت اسبان و استران و شتران
حضرت صاحب قران و شاهزادگان و ازان امرا ملازم ایشان که در رکاب عزت
و سیرام بجوبسته بودند همه را جمع آورده بر امرا و عراقیان که با او یکدل و یکجهت بودند
بخشش کرد و بسی از نقود و اقمشه و رخوت و حیوا و اسلحه و اسباب لشکر
که در ان جانب بود بایشان داد و کوچ کرده با سرعت از سودای سلطنت
روی توجه بسمرقند نهاد و چون بنزدیک اب سیحون رسید فرود آمد و مخبران خبر دادند
شد که نخست امیر برندق و لشکر دست راست از پلی که بگشتی بر سر اب سیحون
بالا شاه رخنه بسته بودند بگذرد و بعد ازان شاهزاده عبور نماید و از عقب

او امیر خداداد و امیر شمس الدین و دیگر امرا روان شوند و امیر برندق پیش
ازین بخفیه با امیر خداداد و امیر شمس الدین برسم مشورت درمیان نهاده بود
که من داعیه دارم که از پی شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاهملک
بروم و با ایشان پیوندم که چنین عهد کرده ام و امرا با او گفته بودند که ما نیز از مقتضای
وصیت پادشاه سعید تجاوز نخواهیم کرد و حکم امیرزاده خلیل را کردن نخواهیم
نهاد و عزم آن داریم که از بر کردیم و بطرف آجیق قرکنت رویم امیر برندق را
این سخن ناصواب بغایت آمده بود و گفته که شما روزی چند در حوالی تاشکنت توقف کنید
که من البته روی نماید اعلام کنم شما را و بعد ازان هر وقت صلاح باشد پیش گیرید که مقاصد
بحصول مقرون گردد ان شاء الله تعالی ذکر مخالفت امرا با امیرزاده سلطان خلیل
چون امیر برندق و رستم طغی بوغا و عبد الکریم خاجی سیف الدین بسیحون رسیده از
پل بگذشتند امیر برندق حسرپرید تا کس روان از اعیب نتواند نمود و آلات پل از میخ
و طناب و تی و غیران برا کنده و بریدن کردند و روی بجانب سمرقند نهاد که بموکب شاه
زادگان ملحق گردد و از انجانب امیر خداداد و امیر شمس الدین با لشکرهای خود
باز گشته متوجه آجیق قرکنت شدند و چون امیرزاده خلیل ازین احوال آگاهی
یافت یکباره اندیشه بخاطر مرور کرد که جسری بجا بستند و روزی دیگر با تمام لشکر از پل بگذشت و امیر
برندق چون بحوالی دوآبه رسید جلال باورچی که بمقام مراجعت امیر شاهملک از سمرقند آمده بود
حضرات و شاهزادگان کریخته پیش امیرزاده خلیل میرفت و را نجا با او دوچار گشته بود
قصه رفتن امیر شاهملک بسمرقند و راه ندادن ارغون شاه او را بشهر با او بگفت امیر برندق
چون بسلوک منهج صواب موقف نبود و از استماع ان خبر دگرگون گشت و از قصور همت
خاری که در پای امیدش خلید روی طلب از صوب صلاح بگردانید و از عهد نقض که پیمان
نقوض بمقتضای الاکوم اسلاک خطاب شده بود ازنهانی باز گردید و متوجه امیرزاده خلیل سلطان
شد و رستم طغی بوغا از و تخلف نموده در علیاباد بغرتلاقی شاهزادگان مستعد
شد و خبر باز گشتن امیر برندق عرضه داشت و چون امیر برندق خذلان زده بشرمسار

با امیر زاده خلیل رسید زبان ضراعت بعذر خواهی برگشاد و بیعت با او تازه کرد
از ایمان مغلظ موکد گردانید نوشاهزاده باتباع از عهد نامه که در باب متابعت
امیر زاده پیر محمد نوشته بودند و مهر بران نهاده و در صحبت اتلمش فرستاده
برگشتند اما نابود انگاشته بقصد سلطنت و تلاش مملکت روی غرور
بسمرقند نهاد و چون این خبر بامیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک رسید حضرات عالیات
راعرضه داشتند که سخن مفسدان و فضولان شهر بر مزاج رواج یافته است و باز امیر اغی
با امیر زاده خلیل بیعت از سر گرفته اند و عهدی که قلمی کرده بودند و مهر خود بران نهاده
شکسته اند و باتفاق متوجه سمرقند شده بیت کسی را که سست است پیمان او
بمردی مردان که مرش مگو مخوان هیچ پیمان شکن با تو مرد زبد عهد بگریز نزدیک گردش مگرد
کسی را که پیمان نباشد درست برو خلعت مردی نیست جست کسی گوندارد وفا را بپاس
سگ از وی بسی به زروی قیاس جای انست که دلهای چونین از عضه پاره پاره گردد
صاحب قرانی چنانکه بحقیقت جهانرا جان و عالم را مایه امن و امان بود در گذشته است
و هنوز ازان واقعه چندانی نگذشته تردامنی چند که ایشانرا تربیت آن پادشاه
سعید از خاک سیاه برگرفته و بلوج مهر و ماه رسانیده حقوق نعم گوناگون او را
بپشت اغراض انداخته اند و دل را بکلی از عهد و پیمان او برداخته این درد
چگونه توان نهفت و این سخن کجا باز توان گفت بیت جهان پادشاهی که گردون پیر
ندیدو نه بیند مر او را نظیر شهی کشته شاهان عالم تمام بدرگاه قدرش رهی و غلام
چنان بوی کز تا او نشد حکمران نشد فاش معنی صاحبقران زنوع بشر تا بشمس و قمر
نگردند فرمان او داد گر هیچ فرزند بر کس نخیزد بشر زحکمش نموی نیابد سر
چو بگذشت ازین منزل پر فریب جهانی شده بر هراس و نهیب وصایای او را نکردند
گوش گروهی دوی دین بدنهاد فروش شکفتند از نفرین نابسند غلامان او را شدند
بر و رندند از ان پس که عمری بدوران او نشستند بر خوان احسان او چو از فرش
آگهی یافتند ز فرمان او روی برتافتند حقا که ازان افعال ناپسندیده اکثر

کوه سکین دل را شکور بودی زار زار بنالیدی و اگر نه بموت رحمت حق مهلت دهد و لکن
یوخر هم الی اجل مسمی فرموده بودی از آسمان سنگ نیاریدی شک نداریم که
کفران نعمت جزای آن پاکان هرچه زودتر در کنار رود کار ایشان خواهد
نهاد و امید داریم بلطف حضرت باری جل و علا داریم که بندگان را توفیق ازانی
دارد و تا زنده باشیم حق ولی نعمت خویش فراموش نکنیم و از فرموده صاحب
قران سعید مغفور بهیچ حال تجاوز ننمائیم و از روح پاک ان پاکان اعتقاد دین بود
استمداد نموده در امضای وصایای او و خدمتکاری شاهزادگان جوانبخت کیان
کوشیم و حسب المقدور وظایف بندگی و جان سپاری بتقدیم رسانیم دامن الله
المعون و التائید انه حمید مجید ذکر مشورت امرا با حضرات عالیات در باب توجه بکنار
امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک چون مضمون این کلمات که ثبت افتاد در با
حضرات عالیات باز راندند عرضه داشتند که چون قضیه باین انجا میرسد مصلحت وقت آن
می نماید که مادر رکاب شاهزادگان متوجه بخارا شویم و شما بسمرقند فرمایید و از انجا
پیش امیرزاده پیر محمد رویم و وصیت صاحبقران سعید مغفور بایشان رسانیم
و اگر توفیق یاورد کافر نعمتان پیمان شکن را عذر خواهی چنانکه باید بجای آوریم
بیت
گر ما بنیم زنده ببردوزیم ☆ دامن کز فراق چاک شده است و بر انیم عذر ناپدید
ای بسا آرزو که خاک شده است
حضرات عالیات رای امرا را استحسان فرمودند
و جهان عزم بران قرار یافت از پیش ایشان بیرون آمدند و کمر و
از سران سپاه که محرمان صاحب قران سعید حشر الله احراه چیزامن اولاد بودند
همه را جمع آورده با ایشان نیز بر سم مشورت باز نمودند که خلایق را معلوم است
که بشت با صاحب قران سعید محویت و قربی که ما را بود دیگری نداشت و خط
از سر عنایت و الطاف الحضرت فراموش کنیم پیشک ملعون ازل و ابد باشیم
از دیگر بندگان زیاد بود اگر ما حق تربیت و نعمت الحضرت فراموش کنیم پیشک ملعون ازل و ابد باشیم و اگر
بعد از واقعه الحضرت ما را اختیاری نماند و کس پیمان ما نمی کرد در انصورت دل از بیمان او

باز نخواهیم داشت اگر دیگران از کفران نعمت شرمساری روز قیامت خوف
ندارند ما را امت عزم آن داریم که پیش امیرزاده پیر محمد رویم که بحکم وصیت ولی
عهد اوست و در خدمت او کمر بندگی بسته تا تو انیم فرمان ولی نعمت خود بجای آریم
و گوذران کار از سرجان و خان و مان باید گذشت می گذریم و از سر عهد و پیمان
نه بینم در حشر خرم بهشت بیت که از ما کرا ید چنین کار زشت
شما کز نزدیکان الحضرت اید دین قضیه چه میگوید و اندیشه شما چیست ایشان
با دل انگار دیده سیل بار زار بگریستند بعد از جزع و فزع بسیار باتفاق
گفتند ما را غیر از انقیاد فرمان الحضرت صاحب قران اندیشه نیست چون رای شما امضا
وصایا و اتمام فرموده الحضرت است کمر متابعت و موافقت شما باخلاص بسته بهر چه
از دست ما بندگان برآید بجان خواهیم کوشید و اصول آن زمره حق شناس چون
موافقت و مراقبت امر را اختیار نمودند تلمش بوده و توکل قرقر اوحسن خجه اول
وارسلان خواجه ترخان و استوی و شمس الدین المالینی موسی رکال و یستری
و وفادار که در واقع باسم و برسم او وفادار بود نکو سیرت و نغر گفت ربود
و دیگر خواص و مقربان صاحب قران سعید مغفور نور الله ضریحه و البهجة والسرور

ذکر توجه شاهزادگان و امرا بجانب بخارا

بعد از تصمیم عزم بجای
روز پنجشنبه سوم ماه رمضان شاهزادگان عالی مکان امیرزاده الغبیک و امیرزاده
ابراهیم سلطان که اعز اولاد و اسباط نسبت با حضرت صاحب قران ایشان بودند بیت
جوئیکه روشن بمهر است و ماه بدین هر دو روشن روان بود شاه یکی چشمه روشن از بر رود
یکی روی جان و دلش سوی او یکی از دل و جان باو مشتغل یکی راحت جان آرام و دل
یکی حامی تخت فرقد مقام یکی وارث دولت بدوام یکی بهر گز نمک از و استوار
یکی نام زنده از و باید ار حضرات عالیات را وداع کردند و ریش مصیبت جهان
سوز را بهیش مفارقت و هجران محنت اندوز از نو بجراحتیدند چه اثر واقعه جانگذار
در آن روز تمام بظهور پیوست که خواتین و شاهزادگان را بضرورت از بگذر کسر

جدایی بایست شد حالتی روی نمود که از تحریر ان بیست که آتش در خانه گیرد
و از تقریر ش اندیشه ان که بپوندتن و جان انقطاع پذیرد و فغان و فریاد
از نهاد مصیبت زدگان ناشاد بر آمد و طوفان احزان اکنان شکیب و قرار
بلاد یدگان دل انگار از بنیاد ببرد و بتخصیص مهد اعلی سرای ملک خانم و توامان اعلا
در اثنای قلق و اضطراب چندان دست تحسر بر سر و بر روی میزدند که جراحات سبته از
تازه خسته جوی خون روان شد و با جیلاب سرشک برامیخته مصبوغه مرج البحرین
عیان گشت و بعد از جزع و فزع و بسیار شاهزادگان را کنار گرفته بخشنده و حراست
بر ورزگار سپردند و ایشان از علیا باد مصراع باد دردی ز غیر حق از اد
متوکل اعلی الله سوار شدند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک نطاق وقایت
بدست اخلاص جنبت بسته با تفاق در رکاب سعادت اشتاب ایشان روان
شدند و خزانه صاحب قران سعید از نقود و جواهر و ثیاب و اقمشه و اسلحه و غیران
همراه بود تمام را با جوند بپروند و رستم طغی بوغا را از پیش بخارا فرستادند
و ذکر روان شدن حضرات عالیات بسمرقند و تعریف دانشمند بعد از توجه تمر سمرقند و اعلا
حضرات عالیات و دیگر شاهزادگان چون بایقرا و اجل و سعد وقاص
دبیسو غتمش و غیرهم با جمعی خواص از علیا باد کوچ کردند و باطوق و طبل خانه
صاحب قران مغفور سعید و اعزق متوجه سمرقند شدند و لباس تعزیت
بوشیدند شعار سوگواری اشکار اکردند و چون بانالہ و افغان توجه کنان و گریان
بدروازه جهار رابه رسیدند پی زامان اندرونی از خشت اندرون و خارجیت
به پیشانی بازبسته در نمکشاندند و تو همی فرمودند که بخود راه داده از دروازه ایشان
راه ندادند ایشان باخاطری پریشان و دل غمگین از حیف ان بدکیشان
در باغ امیرزاده شاه رخ که بنزدیکی ان دروازه واقعست نزول فرمودند
و شب الجا گذرانیدند و چه شب بیت شبی تیره از دود دلهای زار جهان کشته از وضع
خود غمبار ز رنگشتن بیشمان شده آسمان شده افتاب از خجالت نهان

وچون آن شب تیره بآن تیره بگذشت بیت روز دیگر که چرخ بازبلند
بر تو مهر بر جهان انداخت حضرات عالیات بشاهزادگان واملازمان شهر
در آمدو خانقاه امیرزاده محمد سلطان را که مرقد مقرون بناز و نعیم مخلد صاحب
قران سعید موید انجا بود محل نزول ساختند و باقامت رسم عزا و لوازم
جهان سست عهد بیوفا انداختند سر باک شاده و مویها بر اکنده روی خاک
برخاک افکنده و خانزاده و رقیه خانیکه و سایر حرمات این شاهزادگان و امرا که در شهر بودند
و زنان اشراف و اعیان مملکت مویی کشاده و روی سیاه کرده و نمد در
گردن انداخته همه جمع آمدند و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان
و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبدالاول
و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیرک دانشمند وغیرهم مجموع تغیر لباس
کرده حاضر آوردند و تمامی اهالی سمرقند بازار ها بسته و زبان بناله و افغان کشاده
ولوله در جهان افتاد و از بس غریو و نوحه و زاری حالتی دست داد که آسمان را
بیم وصول وعده یوم نطوی السماء کطی السجل الکتب در اضطراب انداخت بیت
عالمی مرد و زن بماتم شاه همه جون ماه در لباس سیاه کاه جوشیده که خروشیده
و زمصیبت سیاه پوشیده کشته شهر از غریو مدهوشان تعزیت خانه سیاه پوشان
شب کیتی زدود آه سیاه آه ازان حالت هزاران آه ای فلک مهر خلافت
و جهانبانی بمغرب و مغیب آن وعدالله حق افول یافته بود نه عجب که زمین از شعار
مسوکواران و هوا از دود آه سرشک باران سیاه بود و بی نور و ماه اوج معدلت و
ذعالم ارای در عقده خسوف کل شبی مالک افتاده بود چگونه کیتی عاری نگیتی
از نوروغ جمعیت و حضوریت و کرشد بآئین زمان و زمین زفوت شهنشاه دنیا و دین
دل خلق شد زاتش غم کباب بنای جهان از هوا رست خراب کریبان جان جان کرد
سهید شب زلف بر هیچ خم برازرغ و اشوب شد بحر و بر مصیبت کر فتند تاج و کمر
لحق ان واقعه نایله نه حالی بود مخصوص طایفه از برایا مصیبتی بود عام عالم و عالمیان را

بیت از سیل اشک بر سر طوفان واقعه ... جوناب قبه بشکل حباب شد ... ایام است
رای قدر کیهر سحاب شد ... او نام کند بای و قضا تیغ تاب شد ... ماتم سرای کن[illegible]هر جهان من
روح القدس بتعزیت افتاب شد ... و مشکل انکه در جنان بلبه جنان کدار حزب شکیب
یافت نمی شد تدبیری نبود و بغیر از رضا بقضا که نه بروفق استه خاطر ما بود
دستگیری وست نمی داد و روی نمی نمود جه فرمان فرمان کل من علیها فان
جاریست بر روان پیر صغیر و کبیر کامل و ناقص و عالی و دون انا لله و انا الیه راجعون
ختم داستان توجه شاهزادکان و امرای بخارا بشاهزادکان جوانبخت امیرزاده الغ بیک
و امیرزاده ابراهیم سلطان که از علیا باد متوجه بخارا شده بودند روز جمعه چهاردهم ماه
مبارک رمضان بنزدیک حصار دبوس که حصنی رفیع منیع است و اسبی فتد از زیر
ان میکذرد رسیدند دران محل برادر مسکلی خواجه سیان تمور خازن از
سمرقند آمد و از خواجه یوسف و ارغون شاه نامه بامرا آورد مضمونش بعد از رفع تحیات
سلام انکه ما دروازه شهر کرا از برای شما نکشاده ایم نه از جهت عذر و اندیشه یاغی کری بود و مقصود
ما رعایت عهد حضرت صاحبقران نیست که تغیران بهیچ حال روا نمیدارم و اکر امیرزاده خلیل
سلطان خواهد آمد با او همین طریق خواهیم سپرد که با شما سپردیم و بدین جازم میم
که تخلکاه را نکاه داشته بهیچ اضربیه نرسانیم تا وقتی که امیرزاده پیر محمد که ولی عهد
الخضرات بیاید و برحسب وصیت تسلیم او کنیم صورت حال اعلام کردیم تا شما را
دل ماندکی نباشد و ما را معذور دارید و دو اخر مکتوب سوکند یاد کرده که بموجب
نوشته عمل خواهیم کرد و ازان تجاوز نخواهیم نمود امرا چون بر مضمون کتابت اطلاع
یافتند دانستند که بران سخن اکرچه بقسم موکد فرموده اند اعتمادی نیست لیکن
از برای مصلحت ایشان را دران مقام داشته باز فرستاده کفتند که ایشانرا
از ما سلام برسان [illegible] ایدعین صواب است و سلاد بیت
ای انکه لاف مهربانی از دل که عاشقست ... طوبی لکل از زبان تو با دل موافقست
پیر من
رای ثابت و جازم می باید بود و بحفظ شهر جنابه از دانستکی شما بهتر دفعا

خود نهاد و برخلاف این وسوسه هیچ متفکر اصلا نشنود که اگر شما بر همین عزم
محکم باشید و شرایط وفاداری و حق گذاری مرعی داشته شهر را نگاهدارید
تا شاه زاده ولی عهد سبارم و بیت بادشاه سعید کاتمام ان بر همه صرفت
بجای اورده باشید و پیش خالق و خلایق سند یده افتد و ذکر مردانگی و نیک
نامی شما بر روی روزگار بماند و چون شاهزاده مشارالیه بر سریر سلطنت
استقرار یابد شما که تخت از برای او محافظت نموده باشید و تسلیم داشته
همواره بمزید قربت و اختصاص از دیگران ممتاز باشید و در ایام دولت
او بلند پایه و سرافراز و اگر متصور باطل ازین بگذرد و اندیشه دیگر بخاطر راه
ندهید عهد ولی نعمت شکسته و مرتکب عذر و خیانت نشده بغیر از انکه کم ناموسی
در دنیای باقی بار اورد و انرا هیچ یمن بنا شد و البته سرانجامش پشیمانی کشد و غالبا
از شما بوشیده نماند و همین سخنان را قلمی کرده نوشته را مهر زده بپیمان
تمور خازن دادند و او در زمان بازگشته روی توجه بسمرقند نهاد و کرخبر بانتن
شاهزادگان و ام از رسیدن امیرزاده سلطان خلیل بسمرقند و اطاعت نمودن
چون بیان تمور خازن روانه سمرقند شد امیر شیخ نورالدین و امیر ساهلک و
رکاب شاهزادگان برقرار متوجه بخارا شدند و بعد از دو سه روز خبر امد که امیر
زاده خلیل سلطان که با امرا و لشکریان از تاشکنت عنان عزیمت بصوب سمرقند
تافته بودند و بداعیه مملکت و سلطنت شتافته چون نزدیک رسیدند امیر خواجه
یوسف با نثار و پیشکش پیش رفت و در شیراز که از انجا بسمرقند چهار منزل است
بمعاذنت دست بوس شاهزاده دریافته رسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانید و
کابر اشراف سمرقند نیز مجموع با قامت رسم استقبال بجا اوردند و چون کنار کیک
بقرب خیام نزول شاهزاده گشت از غوث [illegible] و قلعه و مقالید خزاین
و کنوز متوجه شد و در ان محل بعز بساط بوس فایز گشته تسلیم داشت و جماعتی عهد
آن و پیمان کسلان باتفاق کما اطاعت بسته ملازم شدند و نه اکراه آن نفوذ و تقصه

وصیت خداوندکار خویش یاک داشتند و نه از شکستن ایمان که یاد کرده
بودند و بنوک خامه پیمان نگاشته و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
امیر شیخ نورالدین و امیرشاهملک و دیگر خواص و مقربان که بهمگی همت در بند
امضای وصایای بادشاه سعید بودند چون خبر استماع نمودند زبان معایب
بطعن و لعن ان نمک حرامان برگشادند و با ایشان مکتوب نوشتند مشتمل بر فنون
تغیر و توبیخ و هر گونه کوشش و نفرین و بدست خاصه مهدی بان یی باکان گرستاذند
و خود بتعجیل روان شدند و رستم برلاس که او را از پیش روانه بخارا کرده بودند
که برادرش خمره حاکم انجا بود با استقبال شاهزادگان مبادرت نمودند و بتردیک
بخارا بموکب همایون پیوست و چون بظاهر شهر رسیدند بمزار متبرک ایوب پیغمبر
علی نبینا و علیه الصلوات والسلام فرموده استمداد همت نمودند امیر شیخ نورالدین و امیرشاهملک
و رستم برلاس بتجدید عهد بستند و بسوگند موکد کردند از انجا سوار شده و رمضان
سنه مذکور بقلعه بخارا در آمدند و در ان محل نزول کرده بعمارت و زیادتی حصانت
و استحکام ان مشغول شدند و براق در ان دیدند که شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین
و امیرشاهملک در قلعه باشند و بضبط یک دروازه که بتهر کشوده است بانصفی تعلق امیرزاده الیاس خواجه
امیرشاه ملک داشته باشد و دیگر دروازه که بطرف بیرون دارد با نصفی دیگر از قلعه بامیرزاده محمد سلطان
امیرزاده ابراهیم سلطان و اهتمام امیر شیخ نورالدین و رستم برلاس و برادرش خمره و زلفی و
توکل قرقراو دیگر در شهر باشند و هریک بمحافظت دروازه از دروازهای شهر و برج و باره آن قیام
نمودند و بدین نسق قرار یافت کار بند شدند و بتعمیر و مرمت حصار مشغول گشتند
دیگر مجلس امیرزاده خلیل سلطان بر سریر مامزان دهی بسر قند و بر
برحسب اختیار مولانا بدرالدین منجم در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه سبع
و ثمانمایه مطابق توق یل سنه ثعلب در ششم درجه حمل بود امیرزاده خلیل سلطان
جلال السلطنة سمرقند را مدار مدار ک عالی را باکنج عالم و حیز تصرف در آورد و شاهزادگان
و امرا و ارکان دولت نوزده زبان تهنیت بدعا و ثنا برگشادند و از برای ملاحظه

حضرت صاحب قران سعید امیرزاده محمد جهانگیر که برادر امیرزاده محمد سلطان
و برادرزاده امیرزاده محمد ولیعهد بود باسم خانی نامزد کردند و او در این وقت نه ساله بود
اسم او را بالرسم بر صدر مناشیر و احکام ثبت میکردند و امیرزاده خلیل سلطان باستقلال
متصدی امر سلطنت و ضبط مملکت گشت و سکه و خطبه بنام او شد جنانچه از مقرون
خلیل نهاد تاریخ آن مستفاد میشود و بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان رفت که تربت
محفوف برحمت بادشاه سعید مغفور الجنان بود و بحیازت زیارت فایز شده تعزیت از سر گرفتند
و مجموع خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان و تمامی بزرگان و متعینان مملکت و عامه
خلایق با لباس سیاه و بلاس سوگواری بگریه و نوحه و زاری در آمدند

دگر ره ز عالم برآمد خروش ۰ فلک را ز بس ناله کر کرد گوش ز اندوه آن ماتم جان گسل
روان گشته از دیده ها خون دل ۰ بلاس زنار بلا ساختند ۰ جهان را بگریه در انداختند
زکام و تب زهره انگیختند ۰ مه مهر را در گلو ریختند ۰ بگرید عالم ز این خویش کز عجب
مثل سخت پیش ۰ و نه راستی نه زریته واقع شده بود که در امثال این محال شرح توان داد
ستدی شکسته گشت که تا دور روزگار ۰ در گوش طاس چرخ بماند از آن طنین ۰ شد چم گرفته تب بزرگی
بشکل جیم شد سر برینه شین شریعت بان کین ۰ و جان برق آتش و در چشم ابر آب ۰ بر فرق با دخاک
در او از عزا این شیوه بعد از اقامت رسم تعزیت جهت ترویح روح بزرگوار آن حضرت ختمات قرانیه
بتقدم رسانیده فقرا و ضعفا و سایر مستحقان را مستغرق صلات و صدقات گردانیدند
و چند روز اسبان و گاوان متعدده و گوسفندان فیراوان ذبح کرده و طبخ نموده سماط بگستردند
و خانها نهادند و الوان اطعمه گوناگون و انواع خورشها از خیر جند و جون بیرون کشیده
آتش دادند و بعد از ان کورکه خاص را نیز بفغان و زاری در آوردند و چون زمانی بغریو و فغان
با دیگر مصیبت زدگان موافقت کرد بوستش پاره ساختند و از کار بیفتاد و در این چند روز
فضلای عصر و شعرای روزگار مرثیها خواندند و قصیدها گذرانیدند از جمله پسر خواجه مسعود بخاری
خواجه عصمت این ترجیع در سلک نظم کشید

ای فلک جرگاه ویران کن که سلطان عالمت ۰ تخت گو بر خاک بنشین چون سلیمان جاهمت ۰ اخ ای مردم بان اختران یارید اشک

تا بهر سلطنت خورشید تابان غایت ... شاه انجم را کبر دون کاخ ایوان کو مباش
چون سر افراز ملوک از کاخ و ایوان غایت ... چرخ را حامه کبود و علم را دفتر سیاه
ملک را زیبد و عدل را جان غایت ... شد سیه کوی مه و بشکست جوکان هلال
شهریار ملک و ملت چون ز میدان غایت ... انکه بودی آبروی دین و دولت شد علم
وانکه دادی انتظام کار دنیا غایت ... شاید از سر کشته گردد هر طرف اسکندری
کاندرون ظلمت خاک اب حیوان غایت ... افتابی ملک و دین از اوج سلطانی بخاست
یوسف مصر شرف در چاه و زندان غایت ... میکند زین غصه دایم نسر طایر پر و بال
تا بهای مرغ توقیعش ز فرمان غایت ... ای خزان بنیاد باغ و بوستان در هم شکن
کان درخت بیوه دار از باغ دلبستان غایت ... خسته تیغ حوادث بر فراش برخ و غم
کو بمیرازد و نومیدی که درمان غایت ... مشتری کو خطبه دولت بنام کس مخوان
کز سریر ملکت شاه سخن دان غایت ... اشک بارانی دیده چون کبخ کهرم کرده
روشنی جو از کواکب چون قمر کم کرده ... دوش سوی عرصه افلاک می کردم نگاه
عرش را دیدم ز ماتم کرده پیراهن سیاه ... تا سحر خیل نجوم از ناله کر و فغان
بر سپهر هشتم از سر گشتگی گم کرده راه ... با سپهان بارگاه هفتمین یعنی زحل
با دو سر گم کرده کشتی بگرد بارگاه ... مشتری از اوج رفعت رفته در برج دوال
چرخ هشتم گشته چون قد هلال از غم دوتاه ... بهره نا تم شسته تیره مریخ را
مهر را چرخ فلک افکنده چون یوسف بچاه ... دف شکسته زهره و تیر از کمان افتاده دور
قد سیان کرده سیاه اینه مه را باه ... مریخ کرده کوچه سین زراه کهکشان
خیل انجم کرده در کردن عذای سیاه ... صبح غرق خون شده هر دم کریبان میدرد
ماه هر ساعت ز گردون بر زمین میرد راه ... با هزاران دیده از پیر خرد کردم سوال
سر برا ورد و بزاری کرد سوی من نگاه ... کفت روزی ماتم فرخ سلیمان رفعت
شهریاری ملک ملت حسروی گردون بناه ... انجا کنبری که روزی داور انصاف او
دست بسته ظلم را دادی بدست داد خواه ... شاه دین تیمور نوبان آن سرافرازی که

عالمش زیر نگین پی مست جبل و سباه ... گاه تدبیر امور ملک داری عقل کل
پیش رای انورش می کرد عرض اشتباه ... گر هوو عالم بر سپاه حشم بودی غم نداشت
کی نیفتد آنکه حفظ ایزدش دارد نگاه ... همت عدلش جنان کاندر بسیط روزگار
گهر باز پیم دایم برحذر بودی رگاه ... تو سنش نگاه جبا نگیری چو در سیر آمد سیه
عرصه نه طارمش بودی کم یک روزه راه ... آن ملک خوی که هرگز دشمن صد ساله را
ی نرفت از بیم عفوش بر زبان نام گناه ... عاقبت در خاک رفت از اوج تخت بهروری
تا کند پیش از همه تدبیر ملک آن سری ... لشکر احرکشت کردان باز گشتند از سفر
ای سپهر از شهسوار خود دگر جویم خبر ... شهسواران روز رخت سر کشته در میدان غم
در فراق او بجای کوی می بازند سر ... پی فروغ فرق میمون و میان باز کش
خاک بر سر کرد و تاج و حلقه شد بر خود گران ... تیر شکست دگر اماندی پر استخوان
تا قیامت دور اشهو ند دور از یک دگر ... خنجر مصری ز ماتم کرده پیران سیاه
میخورد هر دم بجای آبی خوناب جگر ... بارگه ویران شد و خیمه گریبان چاک گرد
جنبد و حرکه شد جواجرام فلک زیر و زبر ... مو بریشان کرد نوع نیزه را گشت بند
تیغ شد پی اب و تیر محنت آمد بر سپر ... روز شب در ناله زارند ماهم کوس و نای
جا گرانرا امید نهد از ماتم سلطان خبر ... داشتند ارباب دولت دیده بر راه امید
گر خطا ایدز حرمزده فتح و ظفر ... کی خبر بودی که گردون بعد چندین انتظار
می نهد از ماتمش بر هر دلی داغ دگر ... گر برفت ان آفتاب از اوج عزت دور نیست
باد باقی سایه شهزادگان نامور ... وچون صاحب قران سعید باک اعتقاد ارادتی
بنیت و صدق مودت و محبت نسبت باو دمان بنوت در خاطر شریف جنان بود که بعد از
مرقد او در بائین قبر مرتضی سعید مبرور سید بر که باشد بعد از چند گاه تابوت او را از آنجا
خود نقل کرده در قبه که معمار همت صاحب قرانی متصل بصفه خانقاه مذکور بر افراشته بود
دفن کردند و الخضرت را جنان که نیت فرموده بود در بائین او بنهادند و امیر زاده محمد سلطان را
نیز بان قبه نقل کرده در پهلوی الخضرت مضجع ساختند نور الله مرقدهم بقنا دیل

بنیاد علیه الصلوات والسلام بیت بدر پسر بدر چنان چرخ اختر اختر

سداطین فرمان ده کامکار بوده اند لیکن چون بدر الخضرت امیر طراغای و
بدر بیدر شش رحیم امیر بر کل از رعایت جانب امارت و ایالت و قیام بضبط و پشوائی الوس
و تومان خاصه اعراض نموده بر دند و انرا بانبا اعمام گذاشته مجدد رسوم سروری
و شاهی و لوس بنیان سلطنت و بادشاهی درین دودمان همایون
الخضرت بوجه دوم سمت پنج سالگی روی همت عالی نهمت باشتمال
مراتب علیه و استکمال مناقب سنیه اورده نه سال متصل در طی اوضاع و احوال
مختلفه که از بدایع آثار و عجایب اطوار ازان موید نامدار بظهور آمد گاه در موافق اصابت
رای و حسن تدبیر و گاه در معارک شجاعت و دلاوری و مضایق دار و گیر همانا که
عشر عشیر ان از دیگری صید و نیافته باشد و طرفی ازان در اوایل مقاله بتفصیل مشروح گشته
هوشمند چون انرا بنظر تامل و تدبیر در اورد یقین کرد او را در انچه گفته شد رجحان
مبالغه نهایت و در سن سی و چهار سالگی بسریر خلافت صریر سلطنت و فرمان روای
برامد و محل اصلی و مادای قدیم خویش تخت گاه ساخت و در عرض سی شش سال که بقید زندگانی
و روزگار کشورستانی و جهان بانی الخضرت بود تمام الوس چغتای خان و الوس
جوجی خان و الوس هلاکو خان و معظم بلاد و ممالک ربع مسکون را چنانچه بشرح و بسط ثبت
افتاده بحوزه تصرف و تسخیر در اورد و سوت سلطنت ملک و التیام و انتظام اسباب
شوکت و سلطنت کای را ساید که مربد گاه بران متصور نبود و مثل این از دیگری
مروی نیست چه طوایف ملوک و حکام که بادشاهی در خانوادهای ایشان مدتی مانده صدر
سلسله هر طایفه که بان کاخ برتری بوده و گاه ترقی طرحی انداخته است و بکمال از
فضلی ذوالجلال دولت ان دودمان را مقدر بوده اولاد و اعقاب او رسانیده اند
چنانچه از مولفات ایمه تاریخ و اصحاب اخبار که بنظم و نثر تاری و دری ساخته اند
و بر وفق خبره مستفاد میشود و از شنوده کمال تفوق و اقتدار ایشان دار عالی مقدار
نکته از هر جا تر دیک و دور که بر تو التفات بر تسخیر ان انداخت از قبضه تصرف و اختیار

ولاة و حکام سابق بکلی پیروی او ورد و بیکی از فرزندان یا از بندگان خود سپرد
چون دیگر سلاطین در فتح قلاع و بلاد مجرد اظهار اطاعت و انقیاد دوالی آن را سبب
تحف و هدایا اکتفا نمی فرمود بیت زیزدان درود و زما آفرین
بدان شاه روشن دلی باک دین که مشتش زر شاهان فرستاده فرا نبودت از پیش و نخود
و از خصایص الخضرت انکه هر چند سنت سنیه مشورت مرعی میداشت در رسم
قرلتای و جانبی که آئین بادشاهان بجا می آورد هرگز در امر قضیه بنیاد کار بر
و رویه هیچ افزیده نهاد و در هر باب الخ از تلقین ملهم دولت بر نخاطر خطرش
نقش بست صواب ان دانست و بهمان کار کرد و تدبیر ان موفق جهانگیر در هر باب از جلیل و حقیر
بعینه کفتی لنعم الرای تعقد براست که مطلق از وهمت خطا و تغیر سالم و بری بود چنانچه از مطالعه
این فتح نامه معلوم میشود و همچنانکه در رای و تدبیر مستقل بود بعد از تصمیم عزایم مافی الضمایر
در امضای ان بنفس مبارک توجه میفرمود و موظفات مصالح ملک و ملت و مهمات سوالک
دولت و سلطنت از خرد و کلان در سفر و حضر و از صلح و جنگ در شتاب و درنگ مجموع
بذات همایون خویش میباخت و بتفصیل میرسانید بیت
بگویم که احوال ان تاجور برون است از ادراک نوع بشر ز وصف کمالش بیان قاصر
تعجب مکن زین خداوند راست واز معمار و بلبلو اب همت ان خاقان کشتری
معدلت چندان اثار از مدن و امصار و قری و انهار و قلاع و حصار و ابواب الخیرات
مساجد و معابد و اربطه و قناطر و سایر عمارات از قصور و دور و ربوع و بساتین و باغات
و غیران در جمیع ممالک عالم باز مانده که حیز ضبط مطولی مستقل بتفصیل شرح تتوان داد
چه بغیر از انها که تضاعیف این تالیف اشاره بان رفته بسی خوانق و رباطات
و زوایا در طرف و ممالک ممالک توران و ایران احداث فرموده و همواره سفره
و رونده از صدقات جاریه ان بقاع انتفاعی یابند و بر حسب فرموده اذا مات
ابن ادم انقطع عنه عمله الا من ثلثة علی قابله افضل الصلوات و اکمل التحیات مشمول
ان بروح ان برکذیده نامدار واصل و منوا صل میکردد بیت

یازنشا وچهار مجوبه بوده وازآن شاه زاده عالی منقبت شاه رخ یکی وازان امیرزاده
پیر محمد بن جهانگیر سه وازان امیرزاده ابابکر وامیرزاده خلیل سلطان هریکی وامیرزاده
سلطان حسین دختر زاده ابابکر وامیرزاده حضرت صاحب قران بوده دو پسر محمد پیکن موسی و
دران وقت بیست وپنج سال بوده وچون نگاشته لوح جف القلم بما هو کاین جنان بود
که بقا ودولت ابد پیوند این دودمان ارجمند بشعبه برومند شاه زاده شاه رخ باشد
واولا دامجاد انحضرت بعد از ختم مآثر ومفاخر صاحب قران سعید مغفور شروع در معالجه
کرده خواهد شد که کافل بیان صادرات افعال واحوال ان شاه زاده عالی منقبت
باشد ومن الله العظیم المجید العون والتائید

شرف تا بکی قصه خوانی خوش ... زبان درکش و بازکن گوش هوش ... بر ظن که صاحب قران در گذشت
فلک نامه دولتش در نوشت ... که نامحشرای این دولت سرمدی ... بود حارس ملت احمدی
از ان ملت این دولت آبکار ... وزین دولت آن ملتست استوار ... نه آن ملت از نسخ یابد زوال
نه این دولت از اشتعال اضمحلال ... ازین تو امان پایه ملک ودین ... برفعت گذشت از سپهر برین
باقبال شاهی گرو جاودان ... بود تازه آثار صاحب قران ... خدیوی که این نسخه روزبهان
ز تحقیقش این ضبط وترتیب یافت ... بناه سلاطین ایران زمین ... به ارشش همه نور ملک یمن
منظر کوتهی بین کزمن میکنم ... ز ایران وتوران سخن میکنم ... دو عالم بمیزان قدرش بجوی
ز نور ضمیرش خرد برتویست ... ز فقر جلالش فلک مایه ... فریدون ز خیلش فرومایه
برای اقتاب وبخشش سخاب ... بکف کام بخش وبدل کامیاب ... بدیدار مهر و بهیبت سپهر
سلیمان مکان منوچهر مهر ... ملوک تعدد ربلا نک سیر ... مبارک لقای همایون اثر
مغیث حق وملک دنیا ودین ... فلک راجز او نیست تفویض کین ... جهاندار ابوالفتح فیروز بخت
که تخت مهر وسپهر ش تاج وتخت ... بذکر لقب عالم افروختم ... بسی دولت از کنیت اندوختم
ولی کو هر نام فرخنده فال ... نگنجد درین بحر اندک مجال ... دهم شرح حالی که دانا ازان
بداند اسم عالی کند حز جان ... زدیهیم سلطان شدم کامیاب ... که ذی ابر شد وافر آفتاب
نشوده بمی خلیل آله ... سلطانی ارزانی وتخت وگاه ... برفزاد جه از نام دادم نشان

بوقت شنیدن نماند دلم بی زبان ... بجوصفتش زاندیشه برتر بود ... سخن هرچه گویم نه در خور بود
چنین آفتابی ز اوج سریر ... نتابید تا چرخ دوار دیر ... چنین سروی از جویبار ظفر
بنالید و مثلش نیامد دگر ... گسسته نشد فیض جان آفرین ... ولی نیست ممکن ز جودی چنین
باین دانش و داد و آئین و فر ... گمانم نیفتد که باشد بشر ... وزین روشنم شد که قوم مسیح
بگی کرده زند آن خطای صریح ... ندانند کانرا که حق برگزید ... رود آید آثار قدرت پدید
بباید آن ضدار اگر در وجود ... کمالات عالم سراسر نمود ... دلش بحر و در بحر موج کرم
جواهر لآلی ز بحر قدم ... کفش ابر و در ابر باران جود ... ز باران شده سبز باغ وجود
ضمیرش ز الهام یزدان پیش ... زبان ترجمان پیام سروش ... چنین مطلع آفتاب جلال
بری آفتابش ز نقص زوال ... لبش در سخن چشمه نوش علم ... خموشیش پیرایه عقود حلم
نظر عین لطف ز لطفش روان ... حیاتی ز نو در تن انس و جان ... گر کهکشان سپهر مهی
کله نیر خورشید فرمان دهی ... قبایش حریم کمال و جمال ... سراپرده رحمت و الجلال
همه خلق چالقش میر اعیب ... دل روشن آینه سر غیب ... کفش نیل و شبرنگ از زور شش عصر
وزین رشک نیلی روان گرگ عصر ... چه یاد آورم هرچه در عهد اوست ... جز آثار عدلش سراسر نکوست
کمال گزو یافت تیغ و قلم ... ز رستم نیاید زیافوت هم ... ز کلکش جوئی هم که رائم کلام
ز بانم شنود بشق ز هول مقام ... ز تیغش سخن چون بماند سلیم ... که از فکرش اندیشه گردد دو نیم
با قبالش این تو امان کزین ... بگوهر گرفته زمان و زمین ... دو دریاشان از کف اوست شاه
ز موج فتن ملک و دین را پناه ... یکی جان ستان و یکی دلنواز ... یکی فتنه سوز و یکی جاره ساز
سموم ملک از وکشته صاف ... یکی حوری وحی را حله باف ... یکی دشمن نژاد لیل اجل
یکی دوستانرا کفیل امل ... ازان یک میانی شرع استوار ... وزین یک رسوم هنر آشکار
ازان کشته بهرام را زهره آب ... وزین تیرمت از خجالت خراب ... چو ثعبان تیغش زند دم ز کین
شود قطع عقد شهور و سنین ... چو ریحان کلکش خط آرای شد ... خود از خجلت دل از جای شد
ز لطف خط الحق بشرم اندرم ... که با قهر تیغش ستایم بهم ... ولی هرچه ازان دست بافد خوشست
که گر قصد جان می کند دلکشست ... عجب زاهی کینی ار استه ... بکینی دو صد وحی پیراسته